اور اس قدر ہنگامہ ہوا کہ سپرنٹنڈنٹ پولیس نے عدالت
کا اجلاس ملتوی کرا کے کمرۂ عدالت سے لوگوں کو باہر
نکال دیا۔

ریل بہہ گئی

راستہ بند ہے

لال منیر ہاٹ ۲۲ر اکتوبر ڈسٹرکٹ ٹریفک سپرنٹنڈنٹ
صاحب ویسٹرن بنگال ریلوے لال منیر ہاٹ اطلاع دیتے
ہیں کہ:-

بونکمی ہیا سگنج کے راستہ میں شدید سیلاب کی وجہ سے
ریلوے لائن کئی جگہ سے بہہ گئی ہو۔ تمام مسافر و سامان کی
روانگی اس راستہ سے بند کر دی گئی ہے۔ راستہ غالباً ۲۸ر
اکتوبر تک کھلے گا۔

پوسٹر کی ضبطی

دہلی ۱۹ر اکتوبر۔ چیف کمشنر صاحب نے ایک پوسٹر
بعنوان "کرانتی سنچل ہو" (انقلاب کامیاب باد) کو
مخربانہ قرار دے کر ضبط کر لیا ہے۔ اس پوسٹر میں بھگت سنگھ
دت کی تصویر بن تھی ۔

سرخ خط لکھنے والے کا مقدمہ

دہلی ۲۲ر اکتوبر منی رام ڈھنڈ کا مقدمہ جس پر
سرخ خطوط لکھنے کا الزام ہے ملزم کی علالت کی وجہ

واژه‌یاب
جلد اول

واژه یاب

فرهنگ
برابرهای پارسی واژگان بیگانه

جلد اول

فراهم آورنده
ابوالقاسم پرتو

انتشارات اساطیر
۱۵۹

انتشارات اساطیر

واژه‌یاب (جلد اول)
فراهم آورنده: ابوالقاسم پرتو
چاپ اول: ۱۳۷۳ هـ. ش
حروف‌چینی: مشیری
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

به نام او، که برترین است

هَل یَستَوی الَّذینَ یَعلَمون وَ الَّذینَ لایَعلَمون، آیا آنان که می‌دانند، با آنـان که نمی‌داننـد بَرابَرند؟ اِنَّما یَخشَیَ اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ، تنها دانایانند که خدا ترس و خداشناسند

سورهٔ زمر و سورهٔ فاطر، قرآن مجید

برای عامهٔ مردم خراسان و ماوراء النهر و دیگر بخش‌های ایران، با این که بدین مبین اسلام درآمده بودند، تازی همیشه زبانی بیگانه بود.

نگهبان راستین فرهنگ و زبان ما خود مردم بودند. در طی دو قرنی که ما بعد از ظهور اسلام ادبیات مکتوب نداشتیم عامهٔ مردم از آفرینش باز نمی‌ایستادند و بوزن و بحری که از پیشینیان بارث برده بودند بفارسی دری و لهجه‌های دیگر ایرانی تصنیف و شعری گفتند. ولی امیران و بزرگان برای حفظ ضیاع و عقار خویش «عرب» شده بودند. هر کس هر چه را که از آنِ او بود حفظ می‌کرد: بزرگان ضیاع و عقار را و مردم زبان و فرهنگ را.

از: هزار سال نثر پارسی، کریم کشاورز، جلد۱، سازمان کتابهای جیبی، تیر ماه ۱۳۴۵

چون یعقوب لیث لشکریان محمدبن‌طاهر را شکست داده از جنگ و فتح هرات بازگشت شاعران در مدح او بتازی شعر گفتند و: چون شعر برخواندند او عالم نبود، دَر نیافت، .... پس یعقوب گفت: چیزی که من اَندَر نیابم چرا باید گفت؟

از: تاریخ سیستان، تصحیح و تحشیهٔ ملك الشعراء بهار بهمت محمد رمضانی صاحب مؤسسهٔ خاور، ۱۳۱۴

با یار نو، از غم کهن باید گفت،
با او به زبانِ او سُخن باید گفت
لاتفعَل و افعَل نکند چندان سود
با اَعجَمی از کُن و مَکُن باید گفت

مولانا جلال الدین محمد بلخی

چون درختانِ میوه دارَت هَست
میوه‌ی این و آن مَچین پیوست

سنائی غزنوی

واژه‌ها را باید شُست
واژه باید خودِ باد
واژه باید خودِ باران باشد

سهراب سپهری

آماج فراهم آورنده‌ی «واژه‌یاب» نُمودنِ واژگانِ پارسی برابر واژه‌های بیگانه‌ای است که به زبانِ فارسی راه یافته، برکنار از چند لغزش، واژه‌هایی که کُجایی بودَ نشان آشکار نگردیده، تازی و یا آمیزه‌ای تازی ـ پارسی‌اند.

بیماری توانفرسایی که به ماندن در سرزمینی بیگانه وادارم ساخته، مرا از دسترسی به بسیاری از گرفتگاهان که می‌توانست در رسایی واژه‌یاب کارساز باشد، بازداشته، چه بسا واژگان بیگانه که در دریای زبان فارسی شناوَرَند و در این واژه‌یاب به شَستِ این کمترین نیفتاده‌اند. واژه‌یاب دنباله‌ای بر «فرهنگ کوچك» زنده یاد ذبیح بهروز و آغازه‌ای بر «فرهنگی بزرگ» است که در آینده باید فراهَم آید.

سودِ کاربردِ واژگان پارسی، به جای واژگانی بیگانه، ساده کردنِ دبیره‌ی کنونی فارسی است که با داشتن برخی وات‌های هم‌آوا، ولی ناجُور، آموزشِ خواندن و نوشتن را دشوار کرده است. هم چُنین گسترش «یکزبانی» در گفتن و نوشتن یا «هَمزَبانی» که بی‌گمان آفریننده‌ی «هَمدلی» نیز هست. بَرخی بَرآنند که پاره‌ای از واژگانِ بیگانه جهانی گردیده‌اند و ما را از پذیرش آنها گزیری نیست پاسخ آن است که زبان‌های زنده‌ی جهان، خود را به واژگانِ بیگانه مفت نمی‌فروشند. برای نمونه Bell (۱۸۴۷ ـ ۱۹۲۲) دانشمندِ آمریکایی با بهره‌گیری از دو واژهٔ لاتینی Tele = دور وَ Phone = آوا، نامواژه‌ی Telephone را ساخت، تازیان واژه‌ی «هاتِف» را به جای آن به کار می‌بَرَند و مردم آلمان واژه‌ی Fern - Sprecher را، پَس گزینش «دُورآو» به جای این واژه‌ی بیگانه ناروا نمی‌نمایانَد.

بیشینه‌ی واژگان دانِشیك (= علمی) آمیزه‌ی واژگان یونـانی یا لاتینی‌انـد. با شناختِ ریشه‌ها، می‌توان برابرها را در زبان پارسی و گاه در پارسی باستانی و پارسی میانه برگزیده و برابرِ

پارسی واژه‌ی بیگانه را آفَرید. چنین کوششی نه تنها زیانبخش نیست. که بارِ واژگان بیگانه را از دوش زبان پارسی بَرمی‌گیرد و بر گُستردگی و پویاییِ آن می‌افزاید.

پیوندهای دینی و فرهنگی، زبان‌های پارسی و تازی را چُنان به یکدیگر نزدیک گردانده، که به این دو در زبان تازی «لِسانَین» می‌گویند. در «واژه‌یاب» بسیاری از واژگان تازی آمده‌اند که در زبـان کنـونیِ فارسی به کار نمی‌رونـد، چه بَسـا که در برخی از نوشته‌های دیرینه، چون مرزبان‌نامه‌ی وَراوینی یا مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و یا تاریخ جهان گشای عطا ملکِ جُوینی آنها را بتوان دید. یافتن و دانستنِ برابرهای پارسی این واژگان، خواننده را در دریافتِ سخنِ پیشینیان یاری خواهد داد.

با سپاسِ فراوان از دستیاری وَ دَستمَردی:

زنده یاد استاد ادوارد ژزف

دکتر محمد جواد شریعت، استاد دانشگاه سپاهان

عبدالکریم جُربزه‌دار مدیر عامل شرکت اساطیر

و ارمغان به:

روان پاك پدر بزگوارم، دکتر علی پرتو (حکیم اعظم)، نخستین پارسالار فرهنگستان ایران، استادِ نام آورم، که روشَنگر و پشتیبان من در فراهم آوردن واژه‌یاب بوده و مرا از یاد کردِ نام خویش باز داشته است،

همسر مهربانم هایده، روشنی بخشِ زندگی و سَرایَم،

خواهر فرشته خویم پوراندخت و همسر پاکدلش سیروس فرزانه،

فرزندانم: علی، محسن و مهران پرتو،

دوستانم: رستم زرتشتی، منوچهر آزموده، مهدی کارگر

تهران - پاییز ۷۲

آ

آء: درختِ کَرنا، از گیاهان

آئِتیت Aétite: فرانسوی، دالَمَنسَنگ

آئروپلان Aéroplane: فرانسوی، هَواپیما (فرهنگستان)

آئرودینامیک Aérodynamique: فرانسوی، هَواجُنبی

آئرولوژی Aérologie: فرانسوی، هَواشناسی

آئِرولیت Aérolithe: فرانسوی، آسمانسنگ (قریب)

آئرومِتر Aérometre: فرانسوی، هَواشناسی

آئروناویگاسیون Aéronavigation: فرانسوی، ناوبَری هَوایی (فرهنگستان)

آب: عِبری، نام ماه یازدهم در سال یهود و ماه هشتم در سال خورشیدی

آب: بازگشت (لاروس)

آباء: (تَک: اَب) پِدَران، نیاکان (فرهنگ کوچک)

آباء کلیسا: پِدَران کلیسا

آباء عُلوی، آبای علوی: هَفت آسمان (آنندراج) زبانزد ستاره شناسی

آباج: (تک: اَبَج) همیشگی ها ـ همیشه‌ها

آباد: (تک اَبَد)، از پارسی، اَپَت ها

آبار: (تک: بئر)، چاه‌ها

آباژور Abat-Jour: فرانسوی، سایبان، سایه‌شِکَن

آبال: (تک: اَبل)، اشتران

آبِ بَقا: آب نامیری، آب جاویدی

آب تَبلور، آب بُلوری: گِناب

آبِ حَسرَت: آبِ رَسانه (رسانه: حَسرَت، آنندراج)

آبِ حوضی: آب کِش

آبِ حیات: جانفَزا (برهان قاطع)، آبِ زندگی

آبِ خسق (= **گل گاویشه**): زَرنَك (برهان)

آبِ منجمد: ۱ـ یَخ ۲ـ اِگنجام

آبِدَة: ۱ـ دَد ۲ـ مَرگی ـ آستانَك (= بلا، فرهنگ پهلوی) ۳ـ کارِ دُسوار ۴ـ شِگفتکاری ۵ـ پَساوَندِ اَسونیك (= غیر معمول، فرهنگ پهلوی)

آبراسیف Abrasif: فرانسوی، سایا (قریب)

آبراسیون Abrasion : فرانسوی، سُست و ساب (قریب)

آبِرَة: مَگسِ مازو (لاروس)

آبِریشن Aberation : انگلیسی، اَبیراهی (واژه نامه‌ی فیزیك)

آبزورپشن Absorption : انگلیسی، دَرآشامی (واژه نامه‌ی فیزیك)

آبسُرپسیون Absorption : فرانسوی، آشام (فرهنگستان)

آبستره Abstrait: فرانسوی، جُدابُن، آهیختِه

آبسولوتیسم Absolutisme: خودکامگی

آبسه Abcés: فرانسوی، پیله (عمید)

آبسیس Abscisse : فرانسوی خُفت (فرهنگستان)

آبِ صَفا: آبِ یکرنگی

آبِ صِفتی: آب خوبی، آب سِرِشتی

آبِ طَرَب: مِی انگوری (آنندراج)

آبَق: پارسی تازی شده، آبَك، سیماب

آبِق: بَنده‌ی گریخته

آبِ قَصیل: آب خوید (خوید چون چید)

آبِ قنات: بَرسَك (فرهنگ پهلوی)

آبِ قند: آب پانید، آبلوج (آنندراج)

آبِ قوپل: آب قمبل، آبه کوپیل، میرزَل، دارغاز (گویش گیلکی)، از مُرغابیان

آبگینهٔ طارم: سِپهر

آبلاسیون Ablation : فرانسوی، فَرساب (قریب)

آبِ معدنی: آبکان

آبِ مُقَطَّر: چکیدآب

آبِ نِشاط: مَرداب (آنندراج)

آب نبات: شِکَرینه، (نبات را پاره ای از واژه نامه‌ها پارسی دانسته اند)

آبنوس: این واژه را برخی یونانی Ebenos می‌دانند، در پهلوی آپنوس Apnus، شِیز (فرهنگ پهلوی)

آبنوسی: ۱ـ شِیزی، آپنوسی، چُخی ۲ـ شاخِ سُرنا، شَهنای (برهان) از سازها

آبنوسی شاخ: سورنای، شَهنای

آبوشکا: از روسی، پنجره‌ی شیشه ای (گویش

گیلکی)، شیشه بند

آبونمان Abonnement: فرانسوی، هَمبَستانه

آبونه Abonné: فرانسوی، هَمبَست

آبی: ۱ـ بیزار ۲ـ شیر ۳ـ سَر باززَننده

آبیسال Abyssal: فرانسوی، مغاکی (فرهنگستان)

آپارات: رُوسی، دَستگاه، اَبزار

آپارتاید Apartide: انگلیسی، جُدازیستی

آپارتمان Appartement: فرانسوی، سَراچه، اَپَرَك (ازپهلوی)

آپارتی، آپاردی: بی چشم ورو

آپاندیس Appendice: فرانسوی، فُزونروِده، آویزه (فرهنگستان)

آپـانـدیسیت Appendicite: فزونـروِدگی، آماسِ آویزه، از بیماری‌ها

آپتال Apétales: فرانسوی، بی گُلبَرگان (فرهنگستان)

آپستیل Apostille: فرانسوی، پی‌نِوِشت (فرهنگستان)

آپزمان Apaisement: فرانسوی، فرونشست

آپتئـوز Apotheós: فرانسـوی، ۱ـ گوهَر پَرَستی ۲ـ پَسین دید، زبانزَدِ نمایشی است

آپلیکِیشن Application: انگلیسی، کاربَست (خردناب)

آپـولـوژیست Apologiste: فرانسـوی، ۱ـ سِتایِشگَر ۲ـ تَرساستای

آپـولـون Apollon، آفـولون در تازی، یونانی، آتور، ایزد خورشید

آپویتمِنت Appointment: انگلیسی، دیدار، دیدارگاه

آتابای: ترکی، ۱ـ نام تیره ای است از ترکمن ۲ـ بُزرگمرد

آتاشه attaché: فرانسوی، وابَسته (فرهنگستان)

آتاشِه میلیتر Attaché Millitaire: فرانسوی، وابَستِه‌ی ارتشی

آتاشِه‌ی نظامی: وابسته‌ی ارتشی

آتاك Attaque: فرانسوی، تاز

آتراکسیون Attraction: فرانسوی، کِشِش

آتروپین Atropine: فرانسوی، زَهر گیاه، از داروها

آترباد: رُوسی، دسته، دَسته ای از سر بازان

آتشگـاهِ حَمّام: گُلخَن، گُل برابر با آتش و خَن خانه‌ی زیر زمینی است (برهان)

آتش مُلایم: خازه آتش (گویش گیلکی)

آتش مزاج: آتشی ـ تُندخوی

آتش نَفَس: آتشین دَم، شورمَند

آت قویروغی: ترکی، دُم اَسبی، از گیاهان

آتلانتیک Atlantique: فرانسوی، اَتلَس

آتلیه Atelier: فرانسوی، کارکَد

آتمایزر Atomizer: انگلیسی، بُوی اَفشان، اَفشانه (درتازی بَخّاخَة)

آتمسفر Atmosphère: فرانسوی، هَوابار، پَناد، وای (فرهنگ پهلوی)

آتو Atout: فرانسوی، شاهبرگ، زبانزدِ مَنگیا (= قُمار)

آتی: آینده (فرهنگ عمید)

آتیک Attic: انگلیسی، زِبَر (آنندراج)، زیرشیروانی، دَروانه

آتیه: آینده (فرهنگ کوچک)

آثار: (تك: اَثَر)، مانداك، مانده ها (فرهنگ کوچك)، نشانه ها

آثام: (تك: اثم)، گُناه ها، گُناهان، بَزه ها

آثِم: گناهکار، بَزهکار

آجال: (تك: اجَل)، بَرواها، پَروا برابر است با مَجال ومُهلَتِ تازی (آنندراج)

آجام: (تك: اجم، اجمه)، بیشه ها، نیزارها

آجُر: پارسی تازی شده، آگور (آنندراج)

آجرك الله: خدا پاداشت دهاد

آجُری: آگوری

آجُرفرش: آژیانه

آجل: ۱ـ پس‌آی ۲ـ دیرآینده ۳ـ اَنجامِش ۴ـ دیر (فرهنگ کوچك)

آجلاً: دیرگاهان

آجودان Adjudant: فرانسوی، ۱ـ اُستواردویم ۲ـ کار و دستور، دَستورِ کار

آجی چای: تلخه رود (فرهنگستان)

آچار: تُرکی، دَست اَفـزار، (آچار برابر با پروَرده ها و تُرشی ها و زمین پَست یا سَراشیب، پارسی است)

آچمز: تُرکی، کیش بَست، زبانزدِ شَترَنگ

آچوق: تُرکی، زابگر، دَهان پُر باد کنند و کودکی بَر لُپ زند و آن باد با آوا بیرون آید:

مَن کُنم پیش تو دَهان پُر باد
تا زَنی بَرلُپَم تو زابگری (رودکی)

آحاد: یکان (فرهنگستان)

آختِه چی: تُرکی، سَرآخور

آخِذ: گیرنده

آخِذَة: ۱ـ کَرَختی ۲ـ اَفسردگی ۳ـ بیهوشی (لاروس)

آخَر: دیگری، دِگَر

آخِر: پَسین، پایان (صحاح الفرس)، سِپَری (برهان)، اَفدُم (فرهنگ پهلوی)

آخِرالأمر: بِتاوار (برهان قاطع)، سَرانجام (فرهنگستان)، پَس ایچ (فرهنگ پهلوی)

آخِرالدواء: پسین دارو

آخِرُالزمان: پسین زمان

آخِربینی: پایان نِگری، پَسین بینی

آخِـرَت، آخِـرَة: اَنجـامِش، توگفتی مگـر روزِ انجـامِش است، یکی رستخیز است یا رامِش است (واژه نامَك)

آخِرچَرب: پایان چَرب: آسایش و فراوانی

آخُرچی، آخورچی: ستوربان، دَهَنه‌دار

آخِردَست: ۱ـ به‌پایان ۲ـ پایینگاه (= صَف نعال)

آخـرکـار، آخَرسَر: پایانِ کار، سَرانجام (برهان قاطع)، دَستِ پَس (برهان)

آخِری: واپسین

آخِریان: ۱ـ کالا ۲ـ مانِه (= اَثاثِ خانه، برهان قاطع)

آخِرین: پَسینیان، واپسین (فرهنگستان)

آخَرین: دیگران

آخِیَة: ستوربَند، میخ پیچ، میخ آخور

آخِیَة: ۱ـ آبرو ۲ـ زینهار ۳ـ پیمان

آداب: پارسی تازی شده، اَدب‌ها، آیین‌ها

آداب‌دان: اَدبمَند، آیینگر

آداب فاضله: آیین‌های پَسنـدیده: دانـایی، دلیری، خویشتنـداری، دادگری (بهـره از غیاث اللغات)

آدابگری: رَوِشگری

آداب و رسوم: آیین و راه

آداش: تُرکی، هَمنام

آدام: (تك: ادام)، نانخورش ها

آدامس Adams: وینجی (گویش گیلکی)، نام یك آمریکایی است که براین فرآورده نهاده شده

آدرس Adresse: فرانسوی، نشانی

آدرِنال Adrenal: فرانسوی، گُرده کُلَن، گُرده در پارسی همـان است که بیشتَـر قلوه نوشته می شود و کُلن در پارسی برابر است با غُدّه

آدرِنالین Adrenaline: فرانسوی، کُلَن تَراو

آدَم، آدَمی: پارسی است و در تازی ریشه ندارد، نام دگرگون شده ای از واژه‌ی اَوستـایی ایودامَن یا نخستین آفریده است: زآدمی ابلیس صورت دید و بس، غافل از معنی شد آن مَردودِ خَس (مولانا) مَشیا (فرهنگ پهلوی)

آدَم و حَوّا: مَشی و مَشیانِه (برگردان تاریخ تبری)

آدمیّت: آدَمیگَری، مَردُمی

آدمـیرال Admiral: انـگـلیسی، بَرگرفتـه از امیرالبحر تازی، دریاسالار

آدمی سیرَت: خوشخوی، آدمی سِرشت

آدِنـوئید Adénoïde: فرانسوی، بادامِه بافت (بادامِه = لوزه، فرهنگ کوچك)

آدونیس Adonis: لاتینی، ۱ـ نام زیباجوانی در افسانه‌های یونانی ۲ـ شاه لاله
آدهسیون Adhésion: فرانسوی، دُوسِش (واژه نامهٔ فیزیك)
آدیاباتیك Adiabatique: فرانسوی، بی دَررُو
آدیالاجی Audiology: انگلیسی نِیوشدَرمانی
آذارقی، ازارقی: کُچُوله، از گیاهان
آذار، أزار: لاتینی تازی گشته، ماهِ سیُم رومی
آذان: (تك: اُذُن)، گوش ها
آذان الارنَب: خَرگوشَك، سَگ زبان (لاروس) از گیاهان دارویی
آذان الثور: گلِ گاوزَبان، از گیاهان
آذان الجَدی: بُزگوش، بارهَنگ، زبان بَره، (برهان قاطع)
آذان الدُب: گُل ماهور، گُلِ شیپوری ایتالیایی
آذان الغزال: خرگوشك
آذان الفار: مَرزَنگوش (آنندراج)، از گیاهان دارویی، اَنجرَك (برهان)، گلِ فَراموشَم مَکُن (لاروس)
آذان الفیل: پیل گُوشَك، از گیاهان، پیلگوش
آذربایجان: پارسی تازی‌شده، آذرآبادگان، آتورپاتِکان
آذریون: پارسی تازی شده، گُل آفتابگردان، در پارسی به رُز Rose گفته می شود، **همیشه بهار**
آذوقه: پارسی است، آزوغه (عمید)، اَنبارنَد، گاه آزوقه نوشته اند (معین)، تُوشَك (فرهنگ پهلوی)
آذی: خیزابه، کُوهِه
آراء، آرا: (تك: رَأی)، بَرخی رای هم آوای جای را پارسی دانسته اند، رای‌ها، در پهلوی رای برابر است با فروغ و خِرَد، چاشتَك (فرهنگ پهلوی)، اندیشه‌ها (فرهنگ کوچك)، بُوشاها (بوشا = رأی، اندیشه، آنندراج)
آراء مُختلِف = جَگاره، جَدگاره (برهان قاطع)، جُدکاره (صحاح الفرس)
آراب: (تك: اِرب)، ۱ـ اَندام‌ها ۲ـ هفت اندام، که در نماز بر زمین می سایَد: **پیشانی، هَبَك ها، سَرِ زانوها، شست پای ها**
آرابِسك Arabesque: فرانسوی، تازیسان
آراشید Arachide: فرانسوی، بادام زَمینی، از گیاهان
آراقیطون، اِراقیطون: لاتینی، باباآدَم، از گیاهان
آرام: (تك: اِرَم) راه نشانه‌ها، فرسنگسارها (آنندراج)
آرام: (تك: رِئم)، سپیدآهوان
آرامِش طَلَب: رامِشجو

آرامی: ۱ـ نام تیره ای از سامیان ۲ـ نامِ آرام، فرزندِ سام، فرزندِ نوح ۳ـ نامِ زبانی است

آرتروپود Arthropodes: فرانسوی، بَندپاییان (فرهنگستان)

آرتروگرافی Arthrographie: فرانسوی، بَندنِگاری

آرترولوژی Arthrologie: فرانسوی، بَندشِناسی

آرتزین Artésien: فرانسوی، چاهِ جَهَنده، خیزچاه

آرتمیس Artemis: یونانی، در رومی دیان Diane، شِکارپاد، ایزد شِکار

آرتیزان Artisan: فرانسوی، اَفزارمَند (فرهنگستان)

آرتیست Artiste: فرانسوی، ۱ـ هُنَرپیشه، بازیگرِ نمایش ۲ـ هُنَرمَند

آرتیشو Artichaut: فرانسوی، کَنگَر فَرنگی

آرتیکل Article: فرانسوی، ۱ـ کالا، در زبانزَد بازرگانی ۲ـ زمینه ۳ـ بَند، بَهر

آرخ: نَزار (فرهنگستان) نام جایی است در گرگان

آرخالِق، اُرخالِق: تُرکی، نیم تَنِه، تَن پُوش

آردل، اُردل: تُرکی، فَرمانبَر

آرِس Ares: یونانی، جَنگ پاد، ایزدِ جنگ

آرسطُولوخیا: برگرفته ازیونانی، زَراوَند (برهان قاطع)، از گیاهان دارویی

آرشِه Archet: فرانسوی، کَمانِه

آرشیتکت Architecte: فرانسوی، دِزداد (آنندراج)، مِهراز (خردناب)

آرشیدوك Archiduc: فرانسوی، بَرنامِ (= لَقَب) شاهزادگان اُتریشی، شاهزاد

آرشیو Archive: فرانسوی، بایگانی

آرشیودولتی: دِژ نِپشت (ازپهلوی)

آرشیویست Archiviste: فرانسوی، بایگان

آرطی، آورطی: کَلانَرگ، مامَرگ

آرکاد Arcade: انگلیسی، بازارچِه، تیمچِه

آرکِئوزوئیك Archeozoic: انگلیسی، نازیستِگی

آرکئولوژی Archéologie: فرانسوی، باستانشناسی

آرکئولوگ Archéologue: فرانسوی، باستانشناس

آرکه گون Archégone: فرانسوی، زُرفینَك (فرهنگستان)

آرگُن Argon: فرانسوی، اَکار

آرگو Argot: فرانسوی، زبانِ زَرگری

آرم Arme: فرانسوی، ۱ـ نشانِه ۲ـ سَرکاغَذ

آرمیچر Armature: انگلیسی، سیم آسِه (آسِه = مِحوَر)

آرناوود، اَرناوود : نام تیره ای از آرياييان که در کشور آلبانی زندگی می کنند

آرنیکول Arénicole : فرانسوی، ماسه‌زی (فرهنگستان)

آروق، آروغ: ترکی (غیاث اللغات)، کُمباد

آریا Aria : فرانسوی، تک‌آوا، از زبانزدهای خُنیا (خُنیا = موسیقی)، آهَنگ (سعید نفیسی)

آریانیسم Arianisme : فرانسوی، آریوسگرایی، دبستانی به نام آریوس

آریتمتیك Arithmetique : فرانسوی، دانِشِ شُمار

آریستوکرات، اَریستوکرات Aristocrat : فرانسوی، نژادخواه، نِژاده، بُزُرگوار

آریستوکراسی، اَریستوکراسی: Aristocratie: فرانسوی، نِژاده خواهی

آریوه Arrivé : فرانسوی، تَك اَنجام (فرهنگستان) زَبانزدِ اَسبدَوانی

آزادرِخت: پارسی تازی شده، آزادِرَخت (لاروس)، درختِ سِنجدِ تلخ، آزادرَخت نیز آمده

آزادی طَلَبی: آزادیخواهی

آزارقی، اَزارقی: کُجولِه، از گیاهان

آزال: (تك: اَزَل)، دیرینگی ها

آزِتك Aztec : انگلیسی، نام تیره ای که پیش از تاخت اسپانیایی ها در مکزیك می زیسته اند

آزردِه خاطِر: دِلگیر، رَنجیده

آزِف: شِتابَنده (لاروس)

آزِفَة: ۱ـ شِتابَنده ۲ـ رَستاخیز (لاروس)

آزِم: دندانِ نیش (لاروس)

آژان، آجدان Agent : فرانسوی، ۱ـ نمایَندِه، کارگزار ۲ـ پاسبان (فرهنگستان)

آژانس Agence : فرانسوی، نمایندگی (فرهنگستان)، کارگُزاری

آژانس معاملات: فرانسوی تازی، کارگُزاری (فرهنگستان)

آژور Ajour : فرانسوی، روزَن‌دوزی

آژیوتاژ Agiotage : فرانسوی، سَفتِه بازی

آس: پارسی تازی شده، آس، رَند (برهان قاطع) از درختان

آس As : پارسی فرانسوی شده، آس، آس ناس همان Poker است

آس: ۱ـ اَنگبین ۲ـ گور ۳ـ دارَنده ۴ـ خاکِستَر ۵ـ نشانه‌ی ریز

آسال: تَك ندارد، نشانه های پدَر

آسان: تَك ندارد، ۱ـ ویرانه‌ها ۲ـ جامه‌های کهنه ۳ـ آب های مانده

آسانسور Ascenseur : فرانسوی، بالارو (فرهنگستان)

آس بَرّی: کُوله خاس (گویش گیلکی)

آس بازی: پارسی است، گنجَفه

آسبِست Asbeste : فرانسوی، پنبه‌ی نَسوز (قریب)

آسِپتیك Aseptique : پاك (فرهنگستان)، از زبانزدهای پزشکی

آسِپسی Asepsie : فرانسوی، پاکی (فرهنگستان)، زبانزد پزشکی

آسپیرین Aspirine : فرانسوی، دَردبَر، از داروها

آسِتات Acétate : فرانسوی، سِرکَگ، نمکی که از تُرشَكِ سرکه جُدا می شود

آستراکان Astrakan : فرانسوی، پوست بخارایی

آستراگالُوس آلپینوس Astragalus Alpinus : لاتینی، گَوَنِ کوهی (گویش گیلکی)، از گیاهان

آستراگالُوس کامپیلورینکوس Astragalus Campyllorryncus : لاتینی، فُولُوسَك (گویش گیلکی)، از گیاهان

آسترولوژی Astrologie : فرانسوی، اَختر ماری

آسِتون، اَسِتون Acétone : فرانسوی، لاك بَر

آستیگماتیسم Astigmatisme : فرانسوی، کَژبینی، از بیماریها

آسِتیلِن، اَستیلِن Acétylène : فرانسوی، جُوشین

آسِرَة: دَوال (لاروس)

آسطِرنُومیا Astronomia : یونانی، سِتاره شِناسی

آس عَصّاری: خَراس: اَیمه، نَه فَلك خَراسِ رَنگی است، آتشگاهی و دُود هنگی است (تُحفَة‌العراقین)، (اَیمه برابر است با اَکنون)

آسفالت Asphalte : فرانسوی، گَژفِه، آمیزه ای از گَژَف (= قیر، آنندراج) وماسه

آسفالت کاری: فرانسوی پارسی، گَژفِه کاری

آسم Asthme : فرانسوی، رَبُو (معین)، تَنگدَم

آسِن: بَدبو، گَندیده

آسِندِر Ascender : انگلیسی، زیر کِشَك

آسوده خاطِر: آسوده دِل

آسوده خاطِری: آسوده دِلی

آسورانس Assurance : فرانسوی، بیمه (فرهنگستان)

آسوندرا: پارسی؟ اَنجیلی، تویی (گویش گیلکی)، از درختان

آسِی: ۱ـ اَندوهگُسار ۲ـ پِزشك

آسیای صَغیر: هِرُم (فرهنگ پهلوی)

آسیدی Ascidie : فرانسوی، مَشگیزه

(فرهنگستان)، زبانزد گیاهشناسی

آسیز Assise : فرانسوی، بُن‌لاد (فرهنگستان)، زبانزد زمین شناسی

آسیستان Assistant : فرانسوی، دَستیار (فرهنگستان)

آسِیَة: ۱ـ اَندوهگُسار: زن ۲ـ ساختمانِ اُستوار ۳ـ سُتون

آش حَبَشی: گُوداب، از گوشت و برنج و نخود و مغزگردو

آش عاشور: هفت دانه (آنندراج)

آش عَدَس: نَسکبا (آنندراج)

آش قروت: پینو با (آنندراج)، پُنیوا (برهان)

آش قره قروت: تَرفینه (برهان)

آش هَفت حَبّه: دانگو (آنندراج)

آشغال: پارسی؟ آخال

آشفته حال: شوریده

آشفته حالی: پَریشانی، شُوریدگی

آشفته خاطِر: آشفته درون

آشفته عَقل: خول، خُل (گویش گیلکی)

آشُوال Acheval : فرانسوی، نَهادَك، زبانزدی درمَنگیا (= قُمار)

آشوب طَلَب: آشوب خواه

آشوب طَلَبی: آشوب خواهی

آشیانه‌ی وحوش: کُنام (آنندراج)

آصـال : (تـك: اَصیل)، آفتـاب زَردی‌ها، شَبانگاهان (غیاث اللغات)، نِژادِگان

آصِرَة: ۱ـ مِهر بُن ۲ـ خویشاوَندی ۳ـ بازوبَند

آصِف: پسر بَرخیا و دستور سلیمان

آصِف جاه: والا گاه

آصِیَة: ۱ـ آشام خُرما ۲ـ میخ چادر ۳ـ گَزَند

آطریلال: تازی شده، پاکلاغی، از گیاهان

آطِرَة: بَندِ چادُر

آغا: تُرکی، ۱ـ بانو ۲ـ زن ۳ـ بی خایه، بی تُخم

آغاج: تُرکی، چوب، دِرَخت، دار

آغاجی: تُرکی، ۱ـ پیامرسان ۲ـ پرده دار

آغـاریقـون، اگـاریگون: برگرفته از یونانی، چَترَك، گونه‌ای غارچ

آغروق: تُرکی، بارُوبُنه

آغُـل: عمید آن را ترکی دانسـته، پارسی است (معین)، پَهَست (فرهنـگ پهلوی)، سَرپنـاه، لانه مُرغی

آفات: (تك: آفت)، آسیب ها، گَزَندها

آفاد: (تك: اَفد)، زمان ها، مَرگ ها

آفــازی، آفــازیا Aphasie : فرانــسـوی، زبانگیری، از بیماری ها

آفاق: (تك: افق)، کَران ها

آفاقی: کَرانی، بیرونی

آفَـة: گَزَنـد (برهـان قاطـع)، آکِفت (فرهنگ

کوچك)(برهان)، زیان، آسیب

آفتاب لَقا: سَخت زیبا، خورِوَش

آفت زده، آفت گرفته: آگفته (آنندراج)

آفَتِ سَماوی: آکِفتِ آسمانی

آفَتِ نَباتی: آکِفتِ گیاهی

آفتومات Aftomat: لاتینی، خودکِلید

آفرودیت Aphrodite: یونانی، وِنوس در رومی، زیبان، ایزد زیبایی

آفریقائی: فَریکایی، فَریکاییك (پهلوی)

آفسمان Affaissement: فرانسوی، نِشَست (فرهنگستان)

آفِقَة: تُهیگاه

آفل: فرورونده (غیاث اللغات)

آفلُرمان Affleurment: فرانسوی، بُرونزَد (قریب)

آق: تُرکی، سپید، پیشوَند است و تنها به کار نمی‌رود

آقا: تُرکی، خواجِه، سَروَر، بان، کَدبان، پانا

آقازادِه: ترکی، مِهپور

آقازادگی: ترکی، بُزُرگزادِگی

آقاسی: ترکی، پاسدار

آقایی: سَروَری، پانایی

آقبانو: ترکی، اِسپیدِه، از پارچه ها

آق پَر: ترکی، سپیدپَر، گونه ای چای به رنگ روشن و بویِ خوش

آق تپّه: تپّه سپید (فرهنگستان)، نام جایی است

آقچه: بنگرید به اَقچه

آقچه قیلین: تُرکی، کَبرکو (گویش گیلکی)، از درختان

آق خِزك: تُرکی، تاغ (فرهنگ معین)، از گیاهان

آق سَقَل، آق صَقال: تُرکی، سَردَستِه، ریش سفید

آق سُنقُر: تُرکی، بازِ سِپید ـ سَنگار

آقشام: ۱ـ سَرِ شب ۲ـ شامگاه ۳ـ سُرنای خواب

آقــطی: بَرگرفته از یونـانی، پَلَم، درختِ بیل (آنندراج)، از گیاهان

آقطی کوچَك: پَلهام (گویش گیلکی)، از گیاهان

آق کَرَنــگ: تُرکی پارسی، سِپیدار (فرهنگ معین)، کَرَنگِ سپید، از درختان

آق گُنــبَــد: ترکی پارسی، سِفید گُنبَد (فرهنگستان)، نام جایی است

آقوز: ترکی؟ آغوز، گردو، از گیاهان

آقوس: ترکی؟ دَرَندِگان

آکا: ترکی، برادرِ کَلان (غیاث اللغات)

آکاتالیپسی Acatalepsy: فرانسوی، کودَنی، از بیماری‌ها

آکادِمی Académie : یونانی، فرهَنگِستان (فرهنگستان)

آکـــادِمیست Académiste : فرانســوی، ۱ـ دانِشوَر ۲ـ دانشگَرای، دانِشجُو ۳ـ فَرهیخته

آکـــادِمیسیَن Académicien : فرانســوی، فَرهنگوَند، هَموَند فرهنگستان

آکاروس Acarus : فرانسوی، گَری‌زای، از اَنگل‌ها

آکـــاژو Acajou : فرانـــســوی، بَلادُر، بَلادور (فرهنگ پهلوی)، سُرخِه‌دار، از درختان

آکاسیاکاچو Acacia Catecho : لاتینی: کاد، از درختان (معین)

آکـــال: (تك: اُکُـــل)، روزی‌ها، خوراك‌ها، میوه‌ها، مَزه‌ها، سَبزی‌ها

آکـــالیفـــا Acalypha : لاتینی، لیفـــه دار، از گُل‌های گرمسیری

آکام: (تك: اکَمه)، پُشته‌ها، تپّه‌ها

آکاهولی: هندی، آك‌بَر، از درختان

آکت Act : انگلیسی، ۱ـ کار، رفتار ۲ـ پَرده، در نمایش ۳ـ داد (= قانون) ۴ـ فرمان ۵ـ پیمان

آکتوآلیته Actualité : فرانسوی، روزداد

آکـتــوآلـیسم Actualısme : فرانســوی، کُنونگَرایی (قریب)

آکتور Acteur : فرانسوی، هُنَرپیشه، بازیگر

آکتیویتور Activator : انگلیسی، کُنانَندِه

آکتیف Actif : فرانسوی، دارایی (فرهنگستان)

آکتینـومیکوز Actinomycose : فرانسوی، گَندِه کُلَن، از بیماری‌ها

آکتیو Active : انگلیسی، کاری، کارساز

آکتیویته Activité : فرانسوی، کاربُری

آکتیویتور Activator : انگلیسی، کُنانندِه

آکتیویزم Activism : انگلیسی، کارآمدی

آکتیویشن Activation : کُنانِش

آکِرکِراهه: هِندی، تاغَندَست، از گیاهان

آکـــرمـــاتـــیك Achromatic : انـگـلیسـی، سِپیدمـــانیك: شکستِ شید بَرکنـار از بَرخِش (=اِنکسارِ نور بَرکنار از تجزیه)

آکروبات Acrobate : فرانسوی، بَندباز

آکروباسی Acrobatie : فرانسوی، بَندبازی، ورزش خوبی

آکــروپــلیس Acropolis : یونـــانــی، ۱ـ دِژ (فرهنگ حییم) ۲ـ دِژ آتِن

آکـرومِگـالی Acrrromegalie : فرانســوی، بیش اُستخوانی، از بیماری‌ها

آکس Axe : فرانسوی، آسِه (فرهنگستان)

آکسِلِراسیون Accélération : فرانسوی، شِتاب

آکسِلراتومتر Accelerometer : انگلیسی، شِتابسَنج

آکسِپتور Accepteur : فرانسوی، پَذیرا (فرهنگستان)

آکسیدان Accident : فرانسوی، بَدآمَد

آکسیولوژیك: فرانسوی، اَرزش شناسانه (خردناب)

آکِل: ۱ـ خورَندِه ۲ـ پادشاه (لاروس)

آکِلاتُ الحَشَرات: کرمخواران

آکلاتُ النَمل: مورچه خواران

آکُلاد Accolade : فرانسوی، دوکَجه

آکِله، مؤنثِ آکِل: ۱ـ زنِ پُرخور ۲ـ خورِه، از بیماری‌ها

آکواریوم Aquarium : فرانسوی، آبزی نما

آکوتیله‌دو Acotylédoue : فرانسوی، بی لَپّه (فرهنگستان)

آکورد Accord : انگلیسی، سازگاری (فرهنگ حییم)، سازِش (فرهنگستان)

آکوردِئون Accordéon : فرانسوی شِلالِه، از سازها

آکوستیك: Acoustic : انگلیسی، آوایی

آکوستیکس Acoustics : انگلیسی، آواشناسی

آکوموداسیون Accomodation : فرانسوی، ۱ـ آسودگی ۲ـ هَمدیسی

آکومولاتور Accumulation : فرانسوی، اَنبارِه (فرهنگستان)

آکومولاسیون Accumulation : فرانسوی، کُپّه کَردَن (سعید نفیسی)، اَنبارِش (واژه نامهٔ فیزیك)

آکی فِر Aquifère : فرانسوی، آبخیز (فرهنگستان)

آگارآگار Agar-agar : فرانسوی، سریشم چینی

آگالماتولیت Agalmatolite : فرانسوی، سَنگِ تَندیس

آگراندیسمان Agrandissement : فرانسوی، بزرگ گَری، گُستَردَن

آگرمان Agrément : پَذیرش (فرهنگستان)

آگنوستیسیزم Agnosticism : انگلیسی، نِمیدانَمیگرایی (خردناب)

آل: ۱ـ دامَنه ۲ـ دیرَك، تیرَكِ چادُر ۳ـ دودمان، در تازی به نام‌های شِناخته افزوده می شود ۴ـ هاوَند (= شَبَح، فرهنگ پهلوی)

آلاء: (تك: اِلا)، روزی ها

آلات: (تك: آلَة)، ابزارها

آلاتِ تَغذیه: گُوارَنده ها

آلاتِ تناسُلی: زَهار (فرهنگ پهلوی)

آلاتِ تَنَفّسی: دَمگَرها

آلاتِ جارِحه: ۱ـ زینه ها ۲ـ شِکَنجَك (فرهنگ پهلوی)

آلاتِ دِفاعی: پَدافَند اَبزار

آلاتِ صَوتی : اَندام‌هایِ آوایی

آلاتِ صِید: شِکار اَبزار

آلاتِ فِعل: بی‌دَست وپاها، توسَری خورها

آلاتِ قُمار: مَنگیا اَبزار، مَنگ اَبزار

آلاتِ لَهو: خوش اَبزار

آلاتِ موسیقی: خُنیاوِگان، سازها

آلاچق، آلاچیق: تُرکی، ۱ـ سَراپَرده ۲ـ تاژ (= خِیمه، برهان قاطع)

آلاخون والاخون: تُرکی، دَربه‌دَر، بی خانمان

آلارُتور Álaretour: فرانسوی، دوسَره، رَفت و بَرگشت

آلارم Alarm: انگلیسی ، ۱ـ آژیر ۲ـ هَراس ۳ـ سُرنای آماده باش

آلاس: لاتینی، خاس، خاش، کَنگــه (گویش گیلکی)، از گیاهــان (آلاس، برابــر با زُگال، پارسی است)

آلاف: (تك: اَلف)، هزارها

آلاگارسُن Àlagarcon: فرانسوی، پِسرانه

آلام: (تك: اَلَم)، دردها، رَنج ها

آلامِ جِسمانی: تَندَردها

آلامِ نَفسانی: رَواندَردها

آلامُد: Àlamodé: فرانسوی، بابِ روز

آلبوم Album: فرانسوی، جُنگ

آلبومن Albumen: فرانسوی، سفیده‌یِ مُرغانه، سپیده

آلبُومینه Albuminé: فرانسوی، سپیده ای

آلبومینوئید Albuminoïde : فرانسوی، سپیده سان

آلبـومینوری Albuminurie: فرانسوی، بیش سپیدگی، از بیماری ها

آلبومینه Albumine: فرانسوی، سپیده دار

آلبـی نیسم Albinism: فرانســوی، زال‌تَنی (فرهنگ عمید)

آلپاکا Alpaca: فرانسوی، اُشتُرَك، ازجانوران

آلَة: ۱ـ اَبزار ۲ـ مایه ۳ـ اَندام ۴ـ زین وبَرگ ۵ـ زَهار ۶ـ گاهوك (تابوت)

آلتِ تناسلی: دَر مَرد: خَرزه (برهان)، چوز، دَر زَن (برهان)، زَهار ا فرهنگ پهلوی)

آلتِ خاراندنِ پُشت: = کَبیچه (برهان)

آلتِ رُجولیّت: نَری (آنندراج)، کیر (فرهنگ پهلوی)

آلترناتیف Alternatif: فرانسوی، پَستاییك

آلتروپیزم Allotropism: انگلیسی، دِگَروارِگی

آلتِ مَردی: نَره

آل تَمغا: ترکی، سُرخِه مُهر
آلتِ تناسلیِ کُودَك: چوك (گویش نیشابوری)، چیك (مازندرانی)
آلتِ نَقّاله: گو شِه سَنج
آلتو Alto فرانسوی، بَم ساز
آلتون: تُرکی، ۱ـ زَر ۲ـ نامی برای زَنان ۳ـ زَرِ سرخ ۴ـ کَنیزَك
آلتیمِتر Altimètre : فرانسوی، فَرازیاب (فرهنگستان)
آلچی: ترکی، سِتانَنده، گیرَنده (غیاث اللغات)
آلـدِرِ گیلانی Alder of Guilan : انگلیسی، تُوسه، رَزدار (گویش گیلکی)، از درختان
آلدِهید، آلدئید Aldehyde : فرانسوی، گُریزآب
آلِرژی Allergie : یونانی سُهَندِگی.
آل زَدِگی: هاوَندزَدِگی، بیماری زنانِ تازه زاییده
آلِش، آلیش: ترکی، داد و سِتَد
آلِش ویریش: ترکی، خرید و فروش
آلـطونِ سُفلی: ترکی، زرینه پایین (فرهنگستان) نام جایی است در کردستان
آلـطونِ عُلیا: تُرکی، زرینه بالا (فرهنگستان) نام جایی است در کردستان
آل عَبا: پَنج تَن: محمَّد (ص)، فاطمه (س)، علی (ع)، حَسَن (ع)، حُسَین (ع)
آلِ عِمران : ۱ـ نامِ سیمنسادی از نِبی ۲ـ تبارِ عِمران: تبارِ موسی
آلِف: خوگر
آلفا Alpha : یونانی، نخستین وات (= حَرف) دبیره‌یِ یونانی
آلفا Alfa : فرانسوی، پیرز (فرهنگ معین)، از گیاهان
آلف آلفا Alfalfa : انگلیسی، اَسپَست (فرهنك حییم)
آلکالوئید، آلکولوئید Alcaloïde : فرانسوی، زاگ گُونِگان (= شبه قلیاها)
آلِ کِساء: پنج تَن
آلگا، آلگ، آلك Alque : فرانسوی، جُلبَك (فرهنگستان)، از رُستنی‌های آبی
آلِگرو Allégro : فرانسوی، سَبُکتُند، زبانزد خُنیا
آلماناك Almanac : انگلیسی، سالنامه
آلوئِس Aloès : فرانسوی، شَبرِ زرد
آلودا Aluda : لاتینی، چُولی (گویش گیلکی)، از پَرندگان
آلور Allure : فرانسوی، رَوِش (فرهنگستان): زبانزد هواپیمایی
آلوژِن Allogéne : فرانسوی، بُرونزاد (قریب)

آلوسِن: برگرفته از یونانی، سَگ پیرا، از گیاهان دارویی

آلومین Alumine: فرانسوی، سیمَك زَنگ

آلومینیوم Aluminium: فرانسوی، سیمَك، از تُوپال‌ها

آلونیت Alunite: فرانسوی، زاگسَنگ

آلوویون Alluvion: فرانسوی، آبرُفت (فرهنگستان)، زبانزد زمین شناسی

آلِهه: (تك: اله)، پَرَستیدگان، ایزدان

آلِهه پَرَست: ایزدان پَرَست

آلِهه پَرَستی: ایزدان پَرَستی

آلِیّ: ۱ـ اَبزاری ۲ـ نَهادی (لاروس)

آلیاژ Alliage: فرانسوی، هَمجُوش، هَمبَستَك

آلیداد Alidade: فرانسوی، از عَضاده‌ی تازی، گُوشه‌یاب

آلیزارین Alizarine: فرانسوی، روناسین، در رَنگرَزی به کار می‌رود

آلیگاتور Alligator: فرانسوی، نَهَنگ

آماتور Amateur: فرانسوی، ریژکار

آماد: (تك: اَمد) فَرجام‌ها، سَررسیدها

آمارانتوس و یردیس Amarantus: لاتینی، جَواش (گوبش گیلکی)، از گیاهان

آماریلیس Amaryllis: فرانسوی، رَنگین جام، از گُل‌ها

آمال: (تك: اَمَل)، آرزوها، اُمیدها

آمبریولوژی Embrylogie: فرانسوی، رُویان شناسی (فرهنگستان)

آمبریون Embryon: فرانسوی، رُویان (فرهنگستان)

آمبولانس Ambulance: فرانسوی، بیماربَر

آمپر Ampère: فرانسوی، شِتابه

آمپرمتر Ampèremetre: آمپرسَنج، فرانسوی، شِتابه‌سَنج

آمپُول Ampoule: فرانسوی، آوَندَك

آمپیریك: فرانسوی، آروینی، (خردناب)

آمتیست Amethyst: انگلیسی، کَمَست (جواهرات سلطنتی ایران)، یاکَندِ بنفش

آمِدَة: کَشتی پُربار (لاروس)

آمِر: فَرمایَنده، فَرمان‌باد (فرهنگ پهلوی)

آمِره، آمِرَة: ۱ـ فَرمان ۲ـ فَرماندِهَنده

آمِرین: (تك: آمِر)، فَرمایَندگان

آمفیبول Amphibole: فرانسوی، آذَرسَنگ

آمفی‌بی Amphibie: فرانسوی، دوزیستی (فرهنگستان)

آمفی‌بین Amphibien: فرانسوی، دوزیست (فرهنگستان)

آمفی‌بیَن Amphibiens: فرانسوی، دوزیستان (فرهنگستان)

آمفی‌تئاتر Amphitéatre: فرانسوی، پل تالار

آمِل: یاریگر ۲ـ آرزورِسان

آمُـلَج: پارسی تازی شده، آمُـلِه، از گیاهان دارویی (برهان قاطع)

آمِن: به زینهار، بی بیم

آمَنّا وَ صَدَّقنا: باورکردیم و دُرُست دانِستیم

آمِن السِرب: آسوده دِل

آمِنون: (تک: آمِن)، به زینهاران، بی بیمان

آمِنین: (تک: آمِن)، به زینهاران، بی بیمان

آمِنـه: ۱ـ از نام‌ها ۲ـ نَتَرس ۳ـ پارسی است برابر با پشته‌ی هیزم

آمورفوس Amorphous: انگلیسی، بی کَرپ

آموروز Amaurose: فرانسوی، آب سیاهی، از بیماری‌های چشم

آمولُن Amulon: یونانی، نِشاستِه

آمون: مِسری، خورپاد، ایزد خور

آمونیاک، اَمونیاک Ammoniac: فرانسوی، نوشآهَك

آمونیا Ammonia: فرانسوی، نوشآهکه، از آمیزه‌های نوشآهك که در سپیدگری به‌کار می‌رود

آمونیم Ammonium: فرانسوی، نوشآهکین

آمیب Amibe: فرانسوی، تک یاختِه

آمیدون Amidon: فرانسوی، نِشاستِه

آمیرال Amiral: فرانسوی بَرگرفته از امیرالبَحرِ تازی، دَریاسالار، ناوسالار

آمین: فرنودسارِ بریتانیکا آن را عبری دانسته، آنندراج آن را برگرفته از هَمین پارسی دانسته، چُنین باد، بَرآوَر

آمینات Aminate: فرانسوی، پنبه‌ی کوهی (قریب)

آمین یا رَب العالَمین: چُنین باد ای پَروردِگارِ دوجَهان

آن: دَر یك دَم، دَم، هِنگام (غیاث اللغات)

آناءَ اللیل: پاس‌های شب (لاروس)

آناً: بی دِرَنگ (آنندراج)

آناً فآناً: دَم به دَم

آنابولیس Anabolise: فرانسوی، پَس گُوارِش

آنابولیسم Anabolisme: فرانسوی، سازواره

آنات: (تک: آن)، دَم‌ها، هِنگام‌ها

آناتومی Anatomie: فرانسوی، کالبُدشِناسی (فرهنگستان)، تَن شناسی

آنارشی Anarchie: فرانسوی، بنگرید به اَنارشی

آنارشیست Anarchiste بنگرید به اَنارشیست

آنارشیسم Anarchisme: فرانسوی، بنگرید به اَنارشیسم

آنـاس کِرِسا Anas Crecca: لاتینی، خُوتکا

(گویش گیلکی)، از پرندگان

آنا آغالیس: یونانی، مَرزَنگوش، از گیاهان

آناف: (تك: انف)، بینی‌ها

آنافیلاکسی Anaphylaxie: بیش سُهَندِگی

آناکرونیسم Anachronisme: فرانسوی، بی‌زمانگرایی

آناکوندا Anaconda: فرانسوی، اوبارِه، از ماران

آنالوژی Analogie: فرانسوی، آناگویی (خردناب)

آنالوطیقا، اَنالوطیقا: یونانی، فَرنودسَنجی (فَرنود = دَلیل)

آنالیز Analyse: فرانسوی، واکافت (واژه نامهٔ فیزیك)، آناکاوی (خردناب)

آنالیست Analyst: انگلیسی، واکاو، آناکاو (خردناب)

آنالیتیك Analytic: انگلیسی، واکاویك، آناکاویك (خردناب)

آنام: (تك: اَنام)، آفریدگان، مردمان

آناناس Ananas: فرانسوی برگرفته از عین‌الناس تازی، کاجدیس

آنبرباریس: لاتینی، زِرِشك

آنت آسید، آنتی اسید Anti-acid: انگلیسی، بادتُرشك

آنتاگونیزم Antagonism: انگلیسی، ۱ـ آخشیج گَری ۲ـ نیروی آخشیج

آنتای Antaille: فرانسوی، رَخ (فرهنگستان)، زبانزَدِ زمین شناسی

آنتراسِن Anthracène: فرانسوی، شیرزُغال

آنتراسیت Anthracite: فرانسوی، تاوزُغال

آنتراکت Antracte: فرانسوی، آرامِه

آنتروپوئید Anthropoïde: فرانسوی، آدَم‌نما، ازجانوران

آنتروپولوژی Anthropologie: فرانسوی، مَردُم‌شناسی (فرهنگستان)

آنتروپومتری Anthropomètrie: فرانسوی، تن پیمایی (فرهنگستان)

آنتروپومُرفیزم Anthropomorphism: انگلیسی، آدَمی‌دیسی

آنتروپی Anthropie: فرانسوی، دَرگاشت

آنتکلیس Antéclise: فرانسوی، تاکدیسَك

آنتِن Antenne: فرانسوی، شُرون (فرهنگستان)

آنتولوژی Anthologie: فرانسوی، گُلِستان، گُلِستانِ سُخَن

آنتی بیوتیك Antibiotic: فرانسوی، پادزَخم، جاندارو

آنتی‌پاتی: فرانسوی، بنگرید به اَنتی‌پاتی

آنتی پیرین Antipyrin: فرانسوی، تَب بُر

آنتی توکسین Antitoxine: فرانسوی، پادزَهر

آنتیسیکلون Anticyclone: فرانسوی، واچَرخه (قریب)

آنتیك Antique، فرانسوی، بنگرید به اَنتیك

آنتیك خَر: سالیخَر، بُنسالخَر

آنتیك فروشی: سالیفروشی، بُنسالفروشی (بُنسال = کهن و سالخورده، صحاح الفرس)

آنتیکلینال Anticlinal: فرانسوی، تاکدیس، زبانزدِ زمین شناسی (بهره ازفرهنگ زمین شناسی)

آنتیمون Antimoine: فرانسوی، بنگرید به اَنتیمون

آنُد Anode: انگلیسی، فَراز (فرهنگستان)

آندانت Andante: انگلیسی، فَراز (فرهنگستان)

آندوسکوپی Endoscopie: فرانسوی، اَندرونه بینی

آندوکارد Endocarde: فرانسوی، دِل پَرده

آندوکاردیت Endocardite: فرانسوی، دِل پَرده تَب، از بیماری‌ها

آندیو Endiv: فرانسوی، کاسنی فرنگی

آنزیم Ensyme: فرانسوی، کُنِشگَر

آنژین Angine: فرانسوی، گلودرد، از بیماری‌ها

آنژیوگرافی Angiographie: فرانسوی، رَگ نِگاری

آنژیوکاردیوگرافی Angiocardiographie: فرانسوی، دِلرَگ نِگاری

آنژیولوژی Angiologie: فرانسوی، رَگ شِناسی

آنِس: خوگیر، سَر به‌راه، خوگیرنده‌تر (غیاث اللغات)

آنس سیکموئید Ansé Sygmoïde: فرانسوی، خَم سینی (فرهنگستان)

آنِسه، آنِسَة: دِلارام، نیکزَن، دوشیزه (لاروس)

آنسیکلوپدی Encyclopedie: فرانسوی، فَرنودسار (آنندراج)، فَرهنگنامه

آنِف: فرمانبردار

آنفلوانزا Influenza: فرانسوی، بنگرید به اَنفلونزا

آنقُره: نام پیشین آنکارا، پایتخت ترکیّه

آنقوت، آب قوپل آمریکایی: چَنگَر (گویش گیلکی)، از پرندگان

آنُك: سُرب، از توپال‌ها

آنکارته Encarté: فرانسوی، سَر به سَر، زبانزد مَنگیا (= قمار)

آنِکدُت Anecdote: انگلیسی، شوخگُفت

آنِکس Annex: انگلیسی، پیوَستی

آنکیستمان Enkystement: فرانسوی، کیسه‌بندی (فرهنگستان)

آنگستروم Angström: سوئدی، نام گیتیک‌دان سوئدی که بَریکان درازای شید کوهه (= موج نور) نهاده شده، تَك کوهِه

آنگلوساکسون Anglo-saxon: انگلیسی، ۱ـ نام همگانی تیره‌های ژرمَنی ۲ـ انگلیسیان، انگلیسی‌زبانان

آنگلوفوب Anglophobe: انگلیسی، پاد انگلیس

آنگلوفوبیا Anglophobia: انگلیسی، پاد انگلیسی

آنگلوفیل Anglophile: انگلیسی، انگلیس‌خواه

آنگلیکان Anglican: انگلیسی، کلیسای انگلیس

آنِلید Annélides: فرانسوی، ژرفینی (فرهنگستان)

آنِمولوژی Anemologie: فرانسوی، بادشناسی (قریب)

آنِمومِتر Anémomètre: فرانسوی، بادسَنج (قریب)

آنِمی Anémie: فرانسوی، کَم‌خونی، از بیماری‌ها

آنوال: بنگرید به اَنوال

آنور Anoure: فرانسوی، بی‌دُم

آنورگور: فرانسوی، بازه (فرهنگستان)

آنورمال Anormal: فرانسوی، پادسِرِشت

آنوریسم Anéurisme: فرانسوی، برگرفته از یونانی، رَگ‌فَراخی، خُونرَوانِگی

آنوفِل Anophèle: فرانسوی، لَرزپَشه

آنولپ Enveloppe: فرانسوی، پُوش، بَریك

آنومالی Anomalie: فرانسوی، دُشوِیناری (از پهلوی)

آنونیم Anonyme فرانسوی، بی‌نام

آنِه: هندی، پولِ هندی

آنی: گُذرا، زودگُذَر

آنیته Annuite: فرانسوی، سالواره (فرهنگستان)

آنیدرید: بنگرید به اَنیدرید

آنیسوترُپی Anisotropy: انگلیسی، ناهَمسانگَردی

آنیلین: بنگرید به اَنیلین

آنیموماریِن Animaux marins: فرانسوی، جانورانِ آبزی (فرهنگستان)

آنیموترِستِری Animaux terrestres:

فرانسوی، جانورانِ خاکزی (فرهنگستان)

آنیمیسم: بنگرید به اَنیمیسم

آنیورسری Anniversary: انگلیسی، سالگرد

آنِیَة: (تک: اِناء)، آوَندان، آبدان‌ها

آواریه Avarié: فرانسوی، آبدیده

آوانتورین Aventurine: فرانسوی، دِلرُبا (قریب)

آوانتوریه Aventurier: فرانسوی، ویناستار (فرهنگ پهلوی)

آوانس Avance: فرانسوی، پیش‌پرداخت، پیش‌مُزد، پیش‌بَها

آوای وحش: هُررین (آنندراج)

آورتا، آئورت، آورطی Aorte: فرانسوی، بُزُرگ سُرخرَگ (فرهنگستان)، رگ جان، مامرَگ

آوَرث: سَرِ وناز (فرهنگ معین)

آوِرس Averse: فرانسوی، رَگبار (فرهنگستان)

آوریل Avril: فرانسوی، ماه چهارم سالِ فرنگی

آوکا Avocat: فرانسوی، دادگُزار

آوکادو Avocaddo: مِکزیکی، خوجدیس، از میوه‌ها

آوو Àvue: فرانسوی، دیداری (فرهنگستان)

آویاتور Aviator: انگلیسی، خَلَبان

آویتامینوز Avitaminose: فرانسوی، بالَند کَمی

آهِل: ۱ـ رام، جانور ۲ـ زَندار ۳ـ جاپباش

آهَن آلات: آهن اَبزار

آیات: (تک: آیَة)، نشان‌ها، چَمراس‌ها

آیات مُتشابه: چَمراس‌های زَندپَذیر

آیات مُحکمات: چَمراس‌های اُستوار

آیبَك: تُرکی، بنگرید به ایبَك

آیَت، آیَة، آیه: ۱ـ نِشان، نِشانه ۲ـ گواه ۳ـ چَمراس (برهان قاطع)، فرهنگ کوچك آیه را پارسی دانسته

آیَة اللّه: گُواه خدا، خُدانِشان

آیریس Iris: انگلیسی، سوسَن، سپید فاغره، زَنبَقِ سپید

آیزِنه: تُرکی، شوهرخواهَر

آیس، آئِس: نومید: مَرد

آیسبرگ Iceberg: انگلیسی، یَخکوه (قریب)

آئِسَة: نومید: زَن، بیدَشتان

آیین: پارسی تازی شده، آیین، خُوی (لاروس)

آیینه‌ی دِق: نزارنما

ا

آب: پدَر، بابا

اِبـــاء: رویتـافت، سرپیچی، سرکشی، ئاغـه (معین)، تن‌زَدِگی، سَر باززَدَن (لاروس)

اَبـابیل: تك ندارد، ۱ـ گروه ها، دسته ها ۲ـ گَلّه گلّه ۳ـ پَرستو، باخورَك، بالوایه (برهان قاطع)، دُمسنجه (برهان)

اِباتَة: شب گذراندن، شب ماندِگاری، به‌زور

اِباح، اِباحَة: ۱ـ روادانستن، رَوایی ۲ـ آشکارکردن

اِباحِیّ: ویناسمَند (بهره از پهلوی)

اِباحِیَة: ویناسمَند، گروهی که خود را در انجام بایاهای دینی ناتوان می‌دانند و گُناه را روا می‌شمارند

اِبـــاداشتن: سرپیچی کردن، روی تافتن، تَن زَدَن، ناخوش داشتن

اَبادَالله خَضراءَهُم: خدا تُخمه‌ی آنان را براندازد

اَبادَهُ‌الله: خدا نیستش کُناد

اِبادت، اِبادَة: کُشتَن، تَبَه کَردَن

اِبارَة: گشن دهنده

اَباریق: (تك: اِبریق)، آوتابه‌ها

اُبّار: ۱ـ سوزنگَر ۲ـ گَشن‌دهَنده ۳ـ کَك

اَبـاریقـون Arbousier: لاتینی، بَج (فرهنگ معین) از گیاهان

اَبازیر: (تك: بَزر)، دیگ اَبزار (آنندراج)

اُباشَه: گروه ناجور

اَباض: ۱ـ اُشتربَند ۲ـ رَگ ران

اَباضِیَّة: نام پیروانِ عبدالله بن اَباض، از رویگردانان

اَباطِح: (تك: اَبطَح)، بِستَرها، آبرُوها

أباطيل: (تك: باطِل)، کاواك ها (فرهنگ کوچك)، یاوه ها، بیهُده ها

أباعِد: (تك: أبعَد)، دورتَران، دوران، بیگانگان

أباعَن جَد: پدر بَرنیا، پشت در پُشت

أباقا: تُرکی، بَرادر پدر، اَپدَر (= عَمو)

اِبا کَردَن: سَر باززَدَن

أبّال: شُتُردار، شُتُرچَران (آنندراج)

أب الزوج: پدرشوهر، خُسُر (برهان)

أبُ الزوجه: پدرزَن، خُسُر (برهان)

أبالیس: (تك: اِبلیس)، اَهریمَن ها، اَهریمَنان

أبامُحَمّد: اَبرنام (= کُنیتِ) آدم

اِبّان: هنگام (لاروس)

اِبانَت، اِبانَة: ۱ـ آشکار کردَن ۲ـ جُدا کردن (آنندراج) ۳ـ پیدایی ۴ـ سُو دادَن

أبانَة: یاران (لاروس)

أباهِم: (تك: اِبهام) نَرانگشتان (آنندراج)

اِبتار: ۱ـ دَهِش ۲ـ بازداشتن ۳ـ آزمایش کَردَن

اَبتَث: سامانِ وات‌های (= حروف) تازی، تازیوات

اِبتِحاث: ۱ـ کاویدَن ۲ـ خاکبازی (لاروس)

اِبتِداء: ۱ـ نوآوری ۲ـ آغازیدَن، آغاز (فرهنگستان)، نُخُست، دَخش، فَراتُم، بَتیسار (فرهنگ پهلوی)

اِبتداء کار: فَلَخ (صحاح الفرس)

اِبتدائی: آغازین، دَخشین، فراهَستی (پهلوی)

اِبتِداع: نو یابی، نوآوَری (لاروس)

اِبتِذال: ۱ـ رَهاکردن پرهیز (فرهنگ لاروس) ۲ـ خوارداشت، خوارگرایی، بی اَرجی، پیش پا اُفتادگی

اَبتَر: ۱ـ دُم بُریده ۲ـ بی فرزَند ۳ـ پَراکندِه، آسیب‌دیده ۴ـ پَست، فرومایه (لاروس) ۵ـ گَنجه (برهان قاطع)

اِبتِراد: ۱ـ پاشّویه (لاروس) ۲ـ آب سردنوشیدن ۳ـ خودشویی با آب سَرد

اِبتِزاز: دَست درازی، رُبودَن

اِبتِسار: ۱ـ بَرآوردنِ نیاز ۲ـ سَرآغازیدن ۳ـ دِگَررَنگی ۴ـ خواب رفتنِ پای

اِبتِسام: نَرم خندیدن (آنندراج)، لَبخَندیدن، شِکرخند، خندیدن اَبر: آذَرخش

اِبتِشار: مُژدِه یافتن، شاد شُدَن (آنندراج)، برهنه کردن، پوست کَندَن (لاروس)

اِبتِشاك: ۱ـ سخن گفتن بی اندیشه ۲ـ بُردَنِ آبرو ۳ـ دور شُدَن

اِبتِعاد: دوری گُزیدَن، دورشُدَن

اِبتِغاء: ۱ـ خواستَن (آنندراج) ۲ـ جویاشُدَن، جست وجو

اِبتکار: ۱ـ تازه یابی ۲ـ نوبَرخوردَن ۳ـ

دخترکی بر داشتن ۴ـ پسَر زاییدن: بار نخست

اِبتـلاء: ۱ـ آسیب دیدگی ۲ـ دُچاری (فرهنگستان) ۳ـ آزمودَن (آنندراج) ۴ـ پُرسیدَن و آگاهی یافتن

اِبتِلاج: پگاهیدَن، دَمیدنِ بامداد

اِبتِلاع: به گلو فرو بُردَن، اُوباریدَن

اِبتِلال: ۱ـ تَر شُدن ۲ـ بِهبودی ۳ـ نیک اَنجامی

اِبتِناء: پَی افکَندن، خانه ساختن ۳ـ فرزندیابی

اِبتِهاء: دوست گیری، جور شُدَن

اِبتِهاج: شادمانی، شاد شدَن

اِبتِهال: ۱ـ زارزَدن ۲ـ نفرین کَردَن

اِبتِیاض: خود پوشیدن (آنندراج)

اِبتِیاع: خریدَن (آنندراج)، خرید

اُبث: ۱ـ بَدگویی: نزد فرمانروا ۲ـ دشنامگویی

اَبث: تَنگدستی، تهیدستی (لاروس)

اَبَج: هَمیشگی (آنندراج)

اَبـجَـد: نخستین واژه ای از هشت واژه ای که وات‌های تازی به سامان ویژه ای درآن‌ها گرد آمده اند: اَبجَد، هَوَّز، حُطّی، کَلِمَن، سَعفص، قرشت، ثخذ، ضظغ، هریک از وات‌ها با شماره‌ای برابَرست چنان که = ۱۰۰۰

اَبجَر: ۱ـ کَلان شِکَم ۲ـ رَسَنِ کشتی

اَبجَل: ساغرگ

اَبحاث: (تك: بَحث)، جُستارها

اِبحار: ۱ـ گُذار دریایی، دَریانوردی ۲ـ شورابی ۳ـ فَراوانیِ آب ۴ـ فراوانی

اَبحُر: (تك: بَحر)، ۱ـ دریاها ۲ـ رودها

اِبخار: گَنداندَن، بَدبو کَردَنِ دَهان

اَبخَر: گَندِه دَهَن (آنندراج)

اَبخَرَة: وَشم‌ها

اَبخَل: زُفت تر، زُفت (= بَخیل)، تنگ چَشم

اَبَـد: پارسی تازی گشته، اَیَت (فرهنگ پهلوی)، ۱ـ جاوید، وَرجاوَند ۲ـ رَمیدِگی ۳ـ بیزاری

اَبَداً: هَرگز، هیچگاه، (فرهنگ کوچك)، هَگَرز، کَتارچِه (فرهنگ پهلوی)

اِبداء: ۱ـ آشکارکردن ۲ـ پیداکردن (آنندراج) ۳ـ آفریدن ۴ـ دَندانِ نو بَرآوردَن

اِبـداع: ۱ـ نوسرایی ۲ـ نوآوری، غُباد (برهان قاطع)، نِهِش (فرهنگ پهلوی)

اِبـدال: ۱ـ دگرگون کردن، دِگَردیسی ۲ـ جایگُزینی ۳ـ تاخت زَدَن

اَبـدال: (تك: بَدَل یا بدیل)، ۱ـ بَرگزیدگان، خدابرگزیدگان ۲ـ غَلَندَران، در زَبانزَد سوفیگَری، هَفت تَنان: سَر برستانِ آدمیان

اَبَـدُالابـاد: همیشه (آنندراج)، جاویدان، اَبَدُالاَبَد و اَبَدالدهر، هَمین چَم را دارد

اَبـدالـی: ۱ـ خُرده سَنجی ۲ـ ریشخَند ۳ـ

جَهانَرهایی، زبانزد سوفیگری

اَبدان: (تك: بَدَن)، ۱ـ تَن ها ۲ـ اَبدام ها (اَبدام = جسم، آنندراج)

اَبـدِیّ، سَرمَـدی: جاودانی. هَمیك (فرهنـگ پهلوی) پایا

اَبدیّات: پایندگی ها

اَبـدیّت، اَبَدیّة: جاودانگی، پایندگی، هَماییکی (فرهنگ پهلوی)

اِبذاء: بَدگویی، ناسِزاگویی

اِبراء: ۱ـ پاك گرداندَن، پاوِش (فرهنگ کوچك) ۲ـ بیزاری جُسـتَـن ۳ـ به کَردَن ۴ـ از بدهـی رَهاندَن ۵ـ برداشتن پیمان ۶ـ زینهار بَرداشتن

اَبراج: (تك: بَرج)، خوبرویان، روشَن چِهرگان

اِبراح: ۱ـ بزرگ گرداندن ۲ـ به شگفت افکندَن (آنندراج)

ابراد: ۱ـ آب خُنَك دادن ۲ـ سست گرداندن ۳ـ خُنَکی (آنندراج)

اِبرار: ۱ـ چیرگی ۲ـ بسیار فرزندی

اَبرار: (تك: بار ـ برّ)، نیکوکاران (آنندراج)

اِبراز: ۱ـ بازگُشادَن ۲ـ نمایاندَن ۳ـ دَرزگرفتن

اِبراز قُدرَت: دَست نمودَن (برهان)

اِبراص: پیسی آوردن (پیسی = بَرَص، آنندراج)

اِبراق: ۱ـ دَرَخش زدگی (دَرَخش = بَرق، برهان قاطع) ۲ـ بیم دادَن ۳ـ خودآرایی: زَن

اِبـرام: ۱ـ پافشاری ۲ـ اُستوارکردَن (فرهنگ کوچـك) ۳ـ به ستـوه آوردن (آنـنـدراج)، به تَنگ آوردَن، ستوهاندَن

اِبراهیم‌آباد: مُشکاباد (فرهنگستان)، نام جایی است

اِبـرَة: ۱ـ نیش کژدُم (آنندراج) ۲ـ سوزنِ آهنی ۳ـ برگِ سوزنی

اَبرَج: نیکوچَشم (آنندراج)

اَبرخفیف: نِزم (فرهنگستان)

اَبرِ حَمّام: اِسپَنگه (اسفنج، تازی شده اِسپنگه است، معین)، دَروج

اَبرَد: ۱ـ اَبرِ تگرگ بار (آنندراج) ۲ـ سَردتَر ۳ـ پَلنگِ نَر (لاروس)

اَبرَش: خَجکدار (خَجَك = خال، (آنندراج)، گونه‌ای از اَسبان، رَخش (برهان قاطع)، چِپار (برهان قاطع)، اَسبی را گویند که گُل های سیاه یا رنگی جز رنگ خود بر پوست داشته باشد

اَبرَص: پیس اَندام (آنندراج)

اَبرِ طوروَش: اَسبِ نیرومَند

اَبرِ عالَمگیر: اَبرِ هفته بار (آنندراج)

اَبرَق: ۱ـ ریسمانِ دورَنگ ۲ـ آمیزه ی دورنگ

اَبـرقـو، اَبـرقـوه: پارسی تازی شده، اَبـرکـوه (آنندراج)، نام شهری است

اَبرِ مُتراکم: زَفا (فرهنگ پهلوی)

اَبروصَنَم: مَردُم گیا، از گیاهان

اِبرَة الراعی: کَنگِر خَر، از گیاهان

اِبـریج: پارسی تازی گشته (لاروس)، شیر زَنه، خُمره‌ی کره گیری

اِبریز: زَرناب

اَبریشم ِ ضَخیم: بَنیسَك، کَژ (آنندراج)

اِبریق: پارسی تازی شده، آبریز، آوتابه

اَبزار: پارسی تازی شده، دارچین، آچار

اَبـزام،اَبـزیم: پارسی تازی شده (فرهنـگ عمید)، سَگَك، زبانه‌ی ِ سَگَك

اُبـزِرواسیون Observation : فرانسـوی، ۱ـ پیروی ۲ـ بررسی ۳ـ خُرده بینی ۴ـ گُزین کردن ۵ ـ پاسداری

اُبژکتیو Objectif : فرانسوی، ۱ـ سَرِ دُوربین، وینـوکی (عَدَسی) ۲ـ بُودات (= مَحسـوس، فرهنگ کوچك)

اُبژه Object : انگلیسی، بُرون آختِه (خردناب)

اِبسال: ۱ـ گرو دادَن ۲ـ دِل به مرگ نهادن (آنندراج)

اُبستروکسیون Obstruction : فرانسوی، ۱ـ اَرُواکی، زبـانـزد وینارتاری (= سیاسَت، ادارهٔ امور، فرهنگ پهلوی) ۲ـ روزَن بَندی

اُبستینـاسیونObstination : فرانسـوی، ۱ـ خودسری ۲ـ اِستیزش (سعید نفیسی)

اَبش: فَراهم آوردن

اِبشـار: ۱ـ شادمانیدَن، شادمان شُدَن ۲ـ مُژدِه دادَن ۳ـ گیاه برآوَردَن ۴ـ شاداب کَردَن

اَبصـار: (تك: بَصَـر)، ۱ـ چَشمان، چَشم‌ها ۲ـ بینایی‌ها (آنندراج)

اِبصار: دیدَن

اَبصَر: بیناتَر

اَبصَع: گُول (آنندراج)

اِبـضـاع: ۱ـ سرمـایه گذاری ِ کالایی، سرمـایه کَردَن ۲ـ سیراب کَردَن ۳ـ پاسـخ روشن دادَن ۴ـ بخشیدن کالا

اِبط: زیرِ بَغَل، خُش (برهان قاطع)، شکوفه

اِبطاء: دِرَنگیدَن، کُندی، پَس اَنداختن

اِبطار: سَرگَرداندن، شادکَردن

اَبطال: (تك: بَطَل)، دِلیران (غیاث اللغات)

اِبـطال: ۱ـ ناچیز کردن (آنـنـدراج)، بیهـوده کَردَن ۲ـ دروغ گفتَن (آنندراج) ۳ـ لاغ گفتَن (لاغ = هَزل، فرهنگ کوچك)

اِبطُ الجـوزاء: بَردوشه، ستاره ای درخشان بر شانه‌ی دوپیکر

اَبطَح: ۱ـ تُندابرو، بِستَر رود ۲ـ سَنگِستان

اَبطَل: بیهوده تَر (آنندراج)، یاوه تَر

اِبـعـاد: رانـدَن، بیرون کردَن، دور کَردَن، دورساختن، دور رفتَن (آنندراج)

أبعاد: (تك: بُعد)، دوراها (برهان)
أبعادِ ثُلثه، أبعادِ ثلاثه: دوراهای سه گانه، سه دوراها (برهان): درازا (= طول)، پهنا (= عرض)، ژرفا (= عُمق)
أبعار: (تك: بَعر)، پشکل ها (آنندراج)
أبعاض: (تك: بَعض)، برخ ها، پاره ها
اِبعاط: ۱ـ گُریختن ۲ـ از اندازه گذشتن ۳ـ نابه جاگویی
أبعَد: دورتر، بیگانه تر
أبغاض: (تك: بُغض)، دُشمنی ها
اِبغاض: دشمنی کردَن، کینه وَرزی
أبغَض: دُشمَن تر، کینه وَرزتَر
اِبقـاء: ۱ـ نگهداشت، پایدارگری ۲ـ بَخشودَن ۳ـ مِهربانی ۴ـ میانجیگری ۵ـ واگذاشت
أبقاه الله : خُداوَندَش بِدارَد
أبقَر: سوره (برهان قاطع)
اِبکاء: گِریاندَن
أبکار: (تك: بِکر)، نابسودِگان، دوشیزگان
اِبکار: ۱ـ پگه خیزی ۲ـ شتابیدَن ۳ـ زودرسی
أبکام: (تك: بَکیم)، گُنگان
أبکَم: گُنگ (برهان قاطع)، خاموش
اِبل: اُشتران، تك ندارد (لاروس)
اِبلاس: نومیدی (آنندراج)، هاژی
اِبـلاغ: ۱ـ فرگُفت (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ پیامرسانی ۳ـ فرمانرسانی ۴ـ رساندَن (فرهنگستان)
اِبلاغنامه: ۱ـ فرماننامه ۲ـ رسیدنامه (فرهنگستان)
اِبلاغیّه: بخشنامه
أبلَغ: بی کَم و کاست، رساننده تر (لاروس)
أبلَغُ مِنَ التَّصریح: بی نیاز از روسنگری
أبلَق: پارسی تازی شده. ۱ـ اَبلَك (برهان قاطع)، خَلَنگ (آنندراج)، نرپیسه، خلنج (برهان)، فرهنگ معین اَبلَك را گیاهی از تیره ی اِسپناج دانسته ۲ـ چِکچِکی، از پرندگان (لاروس)
أبلَقِ أیّام: روزگارِ دورَنگ، روزگارِ خَلَنگ، اَبلك روزگاران
أبلَقِ عُمر: شَبانروز زندگی
أبلَقِ چشم: سیه چَشم
أبلَق زَدَن: اَبلك زَدَن، پَر به سَر زَدَن، پَر نَهادَن
أبلَه: سُبُکسَر، کالیوه، چَلمه، بَخمه، اَسیشتَك (پهلوی)، گُول، گَر من به دستِ بازیِ هَر غَم وُرولمی، زیرك نبـودَمیّ و خِردمَنـد، گو لَمی (مولانا جلال الدین بلخی)، وُرول برابر است با برانگیخته، کانا (صحاح الفُرس)
أبلهانه: سُبُکسَرانه، گولانه، هَلَکی (پهلوی)
أبله فریب: گول فَریب

اَبلَه گونه: خُلَك، غَدَنگ (صحاح الفرس)

اَبلَه وَش: گول وَش

اَبلَهی: سَبُکسری، نابخرَدی، کالیوگی

اَبلَهی کَرَدن: خُلگری، خُلیدَن، کالیویدَن

اِبلیس: اَهریمَن

اِبلیسانه: اَهرمنانه

اِبلیسی: اَهریمنی

اِبن: نرزاده، پِسَر، پُور

اِبنُ الوَقت: اُوام مَنِش (فرهنگ پهلوی)

اِبن الله: خُداپور، پِسَرِ خُدا، پورِ خُدا

اَبناءِ: پُوران، پسران

اَبناءِ جهان: آدمی زادِگان

اَبناء جهان: جَهانیان، جهانزادِگان

اَبناءِ دَهر: ۱ـ گیتی زادِگان ۲ـ هَمروزگاران

اَبناءِ زمان: مَردُمِ زمانِه

اَبناءِ الدَهالیز: بچه‌های سَرراهی

اَبناءِ السَبیل: رَهگُذران، گُذَریان

اَبناءِ السلطَنه: شاهپُوران

اَبناءِ وَطَن: فرزندان میهَن

اِبنِ آحی: غلیواژ خورایی، از پرندگان

اِبنِ آوی: شُغال، شُگال

اِبنِ تَمرَة: اَنگبین خور، از پرندگان

اِبنِ بَجده: دانشپور

اِبنِ دَایَة: زاغ پیسه، از پرندگان (لاروس)

اِبنِ ذُکاء: پورِ بامداد

اِبنِ سَبیل، اِبنِ السَبیل: رَهگُذَر، راهزاد

اِبنِ عَرَس: راسو، موش خُرما (برهان)

اِبن الماء: آبزاد، مُرغابی

اِبنِ مُقرض: دَله، گربه‌ی دشتی

اِبنِ مَلِك، اِبنِ المَلِك: شاهزاد

اِبنِ وَردان: تَدو (آنندراج)، از خَرفَستَران، تَدو (برهان قاطع)

اِبنِ یوم: رُوززاد، سَنگدِل

اُبنَـة: در تازی: ۱ـ گِره چوب ۲ـ آك (= عیب) ۳ـ میخچه، دِزَك ۴ـ جوانه، در فارسی اُبنه، غَرچگی

اُبنه زده: غرچه

اَبنیه، اَبنیة: (تك: بناء) ۱ـ ساخته‌ها ۲ـ پایه‌ها

اَبنیهٔ عَتیق: ساختمان‌های دیرینه، کُهَن ساخته‌ها

اَبو: بابا، این واژه در تازی پیش از نام‌ها می‌آید. در پارسی بابـا گاه کوتـاه می‌شود مانند بایَزید به جای بابایَزید

اَبـواب: (تك: باب)، ۱ـ دَرهـا ۲ـ بَخش‌ها ۳ـ جُستارها (= مَباحث)

اَبوابجمعی: دَر شمُرد (فرهنگ کوچك)

اَبوابِ طَرَب: دَرهای خوشی

ابوالبَشَر: بابا آدم

اَبوالاَجساد: گُوگِرد

اَبوالاَرواح: سیماب

اَبوالزوجه: پدرزَن، خُسور

اَبوالعَجَب: شِگفتی زای

ابوالقاسم: بَرنامِ پیامبر اِسلام (ص)

اَبوالکَلام: سُخَنوَر

اَبوالمؤمِن: پارسا (فرهنگستان) نام جایی در کردستان

ابـوالهـول: بیم‌زای، نام تندیسی با سَرِ آدمی و تنه‌ی شیر

اَبوان، اَبوَین: پدَروُمادر، رودزایان

اَبوالنوم: خواب آوَر

اُبوُّت: ۱ـ پدری ۲ـ پدریگری ۳ـ پَروَرِش، پَروَریدن

اَبوحارِث: شیر بیشه

اَبودَقیق: سِپیدار، از درختان

اَبوزید: مَردی چیره در شترَنگ، به زبانزد: استادِ شَترَنگ (غیاث)

اَبوسَریع: کَرفَج، گیاهی است که بدان آتش افروزَند

اَبوسهاق: اُشنانِ دریایی، از گیاهان

ابو شوکَة: شیزماهی، کولومه

ابـوطـانـون Apotanon: یونانی تازی گشته، خوپخین کوهی (خوپخین = مومیایی، برهان)

اَبوطیّاره: گاری شِکَستِه

اَبوطیلون Abutilon: لاتینی، گُوپَنبه

اَبـوعَـطا: بَخش آفـرین، گوشه ای در دستگاه شور و دستگاهِ همایون

اَبوعَلَس: هَمیشه بَهار، از گیاهان

اَبوعَمّاره: تاتینا، باشِه (برهان قاطع)

اَبو غُلام: بابابَردِه، از گیاهان

اَبـوفَروَة: شابَلوت، از گیاهان، شهرمان، از پرندگان دریایی

اَبوقَرنین: چَلیم، از گیاهان

اَبوقُرَّة: آفتاب پَرَست، از جانوران

اَبولَیلَه: سِنجِدِ تَلخ، از گیاهان

اَبومَدلج: رُکاشه، خارپُشتِ تیرانداز (برهان)

اَبو ملعَقه: کَفچه نوك، ازمرغابیان

اَبومِنجَل: کَرکسِ ماده، چَرخ (لاروس)

اَبومِنقار: نَیزه‌ماهی (لاروس)

ابومِهماز: سفره ماهی

اَبـویحیی: فِـرشـته‌ی مَرگ، جـانسـتان (= عزرائیل)

اَبوی: در فارسی به کار می رود، پدَر

اُبه، اوبه: ترکی، ۱ـ تیره ای از ترکان ۲ـ تازگاه (تاژ = خِیمه، برهان)

اِبهاء: ۱ـ خوبرویی ۲ـ تُهی کَردَن

اِبـهـام: ۱ـ نَرانـگشت (آنـنـدراج)، شَست

(فرهنگ کوچک) ۲ـ پَرخیدگی (آنندراج)، پوشیده گویی، موتاکی (فرهنگ پهلوی)، پیچیده گویی

اُبُهَّت: ۱ـ بزرگی، بزرگواری ۲ـ شکوه ۳ـ شادمانی ۴ـ خودبینی

اَبهَر: رَگِ جان پشت

اَبهَل: سروِ کوهی، اَردَج (آنندراج)، مایمَرز (گویش گیلکی)، دُرس (برهان قاطع)، از درختان

اَبهَم: آگنده، میان پُر، گُنگ (لاروس)

اَبهَی: روشن‌تر، زیباتر (غیاث‌اللغات)

اَبِیّ: سرباززننده، سَرکِش، نازِش دارَنده، بزرگ مَنِش (لاروس)

اَبی: پِدَری، پیش‌اَز نام‌های تازی آید

اَبیات: (تك: بیت)، بِتاها، دوتایی‌ها

اَبیب: نام نخستین ماه سالِ عِبری که سِپَس نیسان نامگذاری شده

اَبید: همیشه سَبز

اَبیَض: سپیدپوست، سِپیدرَنگ

اَبیل: کِشیش، پیشوای ترسایان، زَنگبان

اَبیَن: آشکارتَر، گُویاتَر

ابیقور: اِپیکور، نام فرزانه ای از یونان

اِبیقُوری: اپیکوری

اُپال Opal: فرانسوی، تنکست

اُپالین Opalin: فرانسوی، سینه کَفتَری

اُپتومِتری Optometry: انگلیسی، بینایی شناسی

اُپتومیست Optomiste: فرانسوی، خوش بین

اُپتومیسم Optomisme: فرانسوی، خوش بینی (سعید نفیسی)

اُپتیك Optic: انگلیسی، چَشمی

اُپتیمام Optimum: انگلیسی، بِهینه

اُپرا Opéra: فرانسوی، تَرانَما، نمایشی که با تَرانه خوانی انجام می شود

اُپراتور Operator: انگلیسی، گَرداننده (فرهنگ حییم)

اُپراسیون Opération: فرانسوی، ۱ـ کار ۲ـ نیشگَری (= عمل جَرّاحی)

اُپرت Opèrette: فرانسوی، شوخشاد

اِپرون Eperon: فرانسوی، مهمیز (فرهنگستان): سیخَك (سعید نفیسی)

اِپُل Epaul: فرانسوی، سَرشانه

اِپُل کاره Épaule carré: فرانسوی، چارشانه

اُپشِن Option: انگلیسی، تَوان گزینی، زبانزد بازرگانی

اُپوزیسیون Opposition: فرانسوی، ناپَذیری، رودررویی، بَرابَر نَهِش (خردناب)

اَپوق: تُرکی = زیگَر (برهان)، زَبگَر (لغت فرس)

اِپی Epi: فرانسوی = سُنبُله (فرهنگستان)، خوشه، سوك (سعید نفیسی)

اِپی‌پلون Épiploon: فرانسوی، چادُرپیه (= ثَرب در تازی)

اِپی‌پلوییت Épiploïte: فرانسوی، آماس چادُرپیه

اِپیدِرم Épiderme: فرانسوی، پُوشبافت، رویه‌ی بیرونی پوست جانوران یا پوسته‌ی گیاهان

اِپیدِمی Épidémie: فرانسوی، بیماری واگیر

اِپیدمیك Épidémique: فرانسوی، هَمِه گیر

اِپیزود Épisode: فرانسوی، ۱ـ فَرآمَد ۲ـ داستانبُن

اِپیکا Épicéo: فرانسوی، درختِ لادَن

اِپیکوریسم Épicurisme: فرانسوی، شادگَرایی، دبستان اِپیکور، روش اپیکور فرزانه‌ی یونانی که در سده‌ی سِیُم پیش از زایش می‌زیسته

اِپیکورین Épicurien: فرانسوی، شادگرا

اِپیگلوت Épiglotte: فرانسوی، زبان کوچك (فرهنگ عمید) زَبانَك

اِپیلپسی Épilepsie: فرانسوی، پژولِش، از بیماری‌ها، دیوگلوج (سعید نفیسی)

اُپیون Opion: فرانسوی، اَپیون (واژه‌ی پَهلَوی برگرفته ازیونانی)، نارکوکِه، جاندار (برهان قاطع)

اَتا: تُرکی، ۱ـ سَرپَرَست، پدر ۲ـ بُزُرگ

اَتابَك: تُرکی، پَروَرَنده، اَدَب آموز (غیاث)

اَتابَكِ اَعظَم: بُزُرگ دستور، نخست ویچیر

اُتاق: تُرکی، بنگرید به اُطاق

اُتاقِه: تُرکی، اَفسَر، تاجِ پَر (غیاث اللغات)

اَتالیقا: تُرکی، ۱ـ شویِ مادَر ۲ـ سَرپَرَست ۳ـ نِگَهبان

اِتاماژور État-major: فرانسوی، سِتادِ اَرتِش

اِتامین Étamine: فرانسوی، پَرچَم (فرهنگستان)، سیخَكِ گُل (سعید نفیسی)

اِتان: ماچه خَر

اِتان Éthane: فرانسوی، اَبُوبِه (ازپهلوی)

اِتان Étang: فرانسوی، تالاب (فرهنگستان)، مُرداب (سعید نفیسی)

اِتاوَة: ۱ـ باج ۲ـ آب بَها ۳ـ پاره، بَدگَند (= رشوه)

اَتاوی: (تك: اِتاوَة)، باج‌ها

اَتباع: (تك: تابع، تبع)، ۱ـ پیروان ۲ـ شَهروَندان ۳ـ نوکَران

اِتباع: ۱ـ پیروی ۲ـ فرمانبرداری ۳ـ

مانِشگَری (تقلید)

اتباعِ خارجه : بیگانگان، آیَندان

اِتباعِیّة: ۱ـ پَذیرُفتاری، زبانزد فرزانی ۲ـ واپَس هُنَری، پیروی از شیوه های ادبی وهنری پیشینیان

اِتّجار: بازرگانی، خرید و فروش

اِتّجاه: روی آوردن

اِتّحاد: ۱ـ اِواکی، اِرمانی (فرهنگ پهلوی)، باهَمایی، زبانزد سوفیگری ۲ـ یکرَنگی ۳ـ یکدِلی ۴ـ هَماهنگی

اِتّحادُالاَصابِع: انگُشت چَسبیدگی، از بیماری‌ها

اِتّحاد کَردن: به‌هم پیوستن، یگانه شُدَن

اِتّحادیه: باهَماد، هَنگِمه (فرهنگ کوچك)

اِتحادیه‌ی کارفرمایی: باهَمادِ کارفرمایی

اِتحادیه‌ی کارگری: باهَمادِ کارگری

اِتّحاف: اَرمَغان فرستی

اَتحَم: نازِ یَمَنی

اِتّخاذ: گیرش، گِرفتن (فرهنگ کوچك)

اِتّخاذِ سَنَد: گُفته گیری، نَورِده گیری (نَورِده = سَنَد، قباله، برهان قاطع)

اِتّخاذ کَردَن: سِتدَن، گرفتن

اِتّخام: ناگوار شدن (آنندراج)، ناگواری

اِتّدان: ۱ـ تَرکَردَن ۲ـ خیساندَن

اِتّداء: خونبها گرفتن

اِترÉther: یونانی، ۱ـ فَرازدَم ۲ـ تُرمُل، آمیزه ای است گُریزا که از آمیزش مُل (= الکل) با تُرشك (= اَسید) پدید می آید.

اَتراب: (تك: تَرب)، **هَمسالان** (فرهنگ عمید)، **هَمسَران** (فرهنگ معین)، **هَمزادان** (آنندراج)

اِتراب: ۱ـ کم چیزی، نَداری ۲ـ دارَندگی (از واژگان دوپَهلو)

اِتراح: اَندوهاندَن، اندوهگین کردن

اُترار: نام شهری است در ترکستان

اِترار: ۱ـ بُریدَن ۲ـ دور کَردَن

اَترار، اَثرار: زرشك، از گیاهان

اَتراس: (تك: تُرس)، کَلانسِپَرها (آنندراج)

اِتراَسَتیك Éther acétique : فرانسوی تُرمُلِ سرکه

اِتّراع: پُرگردیدَن

اُتراق، اوتراق، اُطراق: ترکی، باراَفکنی

اُتراق کردن: بارافکندَن، چَندی ماندَن

اَتراك: (تك: تُرك)، تُرکان

اِتراك: گذاشتن (آنندراج)، رها کردن، واگذاشتن

اُتروجّ: بادرَنگ (گویش گیلکی)، تُرَنج

اِترسولفوریك Éther sulfurique : فرانسوی

تُرمُلِ گوگرد

اِتریفیکاسیون Éthérification : فرانسوی، تُرمُلیدَن، دگرگونی مُل به تُرمُل

اِتّساخ: ریم آلودگی، چِرکینی

اِتّساع: ۱ـ فَراخَندِگی، گُشادِگی (فرهنگ کوچك) ۲ـ بیشداری

اِتّساع پیدا کردَن: بَهن شدن، بَهنیدَن، دراز گَشتن

اِتّساع دادن: بَهن کردَن، بَهنانَدن

اِتّساع یافتن: ۱ـ گُشادیدَن ۲ـ گُشادِه دَست شُدن (فرهنگ معین)

اِتّساق: ۱ـ فَراهَمی ۲ـ سامانیدَن ۳ـ سامان (= نظم) ۴ـ رِسانشدَن

اِتّسام: بَرخود نام نهادَن (لاروس)

اِتّشاج: خویشی، به هَم پیوَستگی

اِتّشاح: ۱ـ به گردن افکندن ۲ـ کوهنوردی

اِتّصاف: ۱ـ زاب پَذیری ۲ـ ستودگی ۳ـ آراستِگی

اِتّصال: پیوستِگی (دانشنامه‌ی علائی)، ناجُدایی، جَسبِش (برهان)، هَمبَندی (فرهنگ پهلوی)

اِتّصالات: پیوستِگی‌ها، ناجدایی‌ها، هَمبَندی‌ها

اِتّصالاً: پَیاپَی

اِتّصال داشتَن: پیوند داشتن

اِتّصال التَربیع: آگور (=آجُر) بَند، روشی است در آگورچینی هنگام به‌هَم پیوستن دو دیوار

اِتّصالی: پیوَستی، چَسبی

اِتّصال یافتن: پیوست یافتن، به‌هم پیوَستن

اِتّعاب: رَنجانَدن، رنجور کردَن، به‌رَنج افکندَن

اِتّعاظ: پَندپَذیری

اِتّفاق: ۱ـ مَتَن (پهلوی) ۲ـ باهَمی، سازواری ۳ـ هَمگُونی ۴ـ پیشامَد

اِتفاقِ آراء: هَمرایی، هَم خواستی، یکزبانی

اِتفاقات: پیشآمدها، رُخدادها

اِتفاقی: ۱ـ ناگهانی ۲ـ رُویدادی، پیشآمدی

اِتفاقاً: به ناگاه، ناگهان

اِتقاء: پَرهیزیدَن، پارسایی

اِتقال: بویناکاندَن، بُویناك کَردَن

اِتقان: ۱ـ اُستوارگَری ۲ـ اُستواری

اِتّقوا: بپَرهیزید

اَتقیٰ: پرهیزکارتر، پارساتر

اَتقیاء: پارسایان

اِتّکاء: ۱ـ پُشت دادن ۲ـ پُشتگَرمی (فرهنگ کوچك)، اَندَخش (برهان قاطع)

اِتکاء به غیر = شَبانیدَن (برهان قاطع)

اِتّکاء به نَفس: به خود اُستواری، خودادی،

خادادي (فرهنگ پهلوی)

اِتّکاء کردَن: پُشتگرم شدَن، اَندَخسیدَن (برهان قاطع)

اِتّکال: ۱ـ واگذاشتن ۲ـ گَردَن نهادن

اَتَگه، کاهیده‌ی اَتاگاه: ترکی، شوهر دایه (غیاث)

اِتلاف: ۱ـ نابُود کردَن، اَزمیان بُردَن ۲ـ نیست شدن ۳ـ تَباهاندَن

اِتلاف کردَن: ۱ـ تَبَه کَردَن ۲ـ ریخت و پاش

اتلافِ وَقت: زَمانکُشی

اَتـلال: (تك: تَلّ)، پُشـتِـه‌ها ۲ـ بالِش‌ها (فرهنگ معین)

اَتلیغ: ترکی، چابُك سَوار

اَتَم: رِساتَر

اَتُم Atom : یونانی، ریزین، اِتُم (= واحِد، پهلوی)

اِتـمـام: ۱ـ پَسـاخت (فرهنـگ پهلوی)، فَرجامانیدَن ۲ـ آبستن شدن ۳ـ نزدیکی زایمان

اِتمام حُجَّت: گواهِ فرجامین، واپَسین سخن

اَتمَك: ترکی، نان (غیاث اللغات)

اِتنـوگـرافی Éthnographie : فرانسـوی، نژادشِناسی (فرهنگستان)

اُتو: بنگرید به اُطو

اُتوبوس Autobus : فرانسوی، گُذَربَر

اُتوبیوگرافی Autobiographie : فرانسوی، خویشنِویسی

اِتود Étude : آموزش، پژوهِش، دفترِ کار

اِتودیان Étudiant : فرانسوی، دانِشجو

اُتوسکوپ Otoscope : فرانسوی، گوش سَنج

اُتوفاژ Autophage : فرانسوی، خودخوار (فرهنگستان)

اُتوکار Autocar : فرانسوی، گُذَرگَشت

اُتوکرات Autocrat : انگلیسی، خودکامه

اُتوکراسی Autocracy : انگلیسی، خودکامِگی

اُتوکلاو Autoclave : فرانسوی، پَلَشت‌بَر

اُتوماتیك Automatique : فرانسوی، خودکار (فرهنگستان)

اُتوماسیون Automation : فرانسوی، خودکاری

اُتوموبیل Automobile : فرانسوی، خودرو

اتوموبیل شخصی: خویش‌رُو

اُتوموبیل کرایه‌ای: سَلاك‌رُو

اُتوموبیل‌رانی: خودروِرانی

اُتوموبیل‌رو: خودرو راه

اُتوموبیل‌سازی: خودروسازی

اِتهاب: بخشش پَذیری

اِتّهـام: ۱ـ بَدنام کردن (آنندراج) ۲ـ بَدنام شُدَن، بَدنامی، سِپَزگی (فرهنگ کوچك) ۳ـ

گُناه بَستَن، چَفتِه (برهان قاطع)، اِرَنگ (فرهنگ پهلوی)

اِتیان: ۱ـ دَرآمَدَن ۲ـ بودَن ۳ـ زَنبازی، زَنبارِگی ۴ـ آوَردَن ۵ـ کُشتَن ۶ـ به‌جا آوردن (غیاث اللغات)

اِتیانُ البَهائِم: جانوَرگایی: نزدیکی با جانوران

اِتیان به مثل: مانندآوری، داستان آوری

اُتیت Otite: فرانسوی، آماسِ گوش

اِتیکت Étiquette: فرانسوی، ۱ـ برچَسب (فرهنگستان) ۲ـ آیین دانی ۳ـ آیین

اِجافه: دَر فراز کردن (آنندراج)

اِجالَت گردانیدن

اَجالِد: (تک: اَجلَد)، زَمینِ هَموار

اَجام: نَیستان‌ها

اَجامِر: (تک ندارد) واژه در فارسی ساخته شده (فرهنگ عمید)، مَردُمِ ولگرد (فرهنگ معین)، جمریان، بازارگردان (فرهنگ کوچك)

اَجانِب: (تک: اجنبی)، اَنیران (فرهنگ کوچك)، بیگانگان

اِجانَت: بیاله، بنگان

اَجاوید: (تک: جَواد) اَسپانِ نیکو

اِجبار: به ستم بر کاری داشتن (آنندراج)، زُور کردَن، فِرِج (فرهنگ پهلوی)، واداشتن، ناگُزیری، ناچاری (فرهنگ کوچك)

اِجباراً: فِرچپانیك (فرهنگ پهلوی)، به‌زور

اِجباری: ناگزیری، ناخواستی

اَجبال: (تک: جَبَل) کُوه‌ها

اِجبال: به کوه شدن (آنندراج)، کُوهنَوَردی

اِجبان: بُزدِل شِمردن (آنندراج)، تَرسودانی

اَجبوء: (تک: جَب)، سَماروغ‌های سرخ (آنندراج)، سُرخه غارُچ‌ها (برهان قاطع)

اَجبَه: فَراخ پیشانی

اِجتِباء: ۱ـ بَرگُزیدَن ۲ـ فَراهم آوردَن ۳ـ برگُزیدگی ۴ـ ناجوری

اِجتِبائیَّت: برگزیدگی

اِجتِبار: ۱ـ شکسته‌بَندی ۲ـ توانگرکَردَن ۳ـ تَوانگَر شُدَن

اِجتِثاث: از بیخ بُریدَن، از بیخ کَندَن (آنندراج)، بُن کَنی

اِجتِحا، اِجتِحاء: از بُن برکندن

اِجتِحار: سُوراخ کردن

اِجتِحاف: ۱ـ رُبودَن ۲ـ کشیدن آب از چاه (آنندراج)، آبکِشی

اِجتِداث: کُورکردن

اِجتِذاب: ۱ـ به خود کشیدن ۲ـ رُبودَن، رُبایش

اِجتِذاذ: بُریدَن و شِکستن (آنندراج)

اِجتِذال: شادمانی کردن (آنندراج)، شادمانی، شادمانیدَن

اِجتراء: ۱ـ دِلیرشُدَن بَرکسی ۲ـ دِلیری

اِجتِراح: وَرزیدَن (آنندراج)

اِجتِرار: نُشخوار شُتر (آنندراج)

اِجتِرام: خُرماکَنی، بارِ خرما بُریدن (آنندراج)

اِجتِزاء: ۱ـ بَسَندِه کردن ۲ـ پاداشخواهی (آنندراج)

اِجتِزاع: چوب از درخت بریدن (آنندراج)، چوب‌بُری

اِجتِساس: دَست بسودن (آنندراج)، بَرواسیدَن

اِجتِساع: ناسازگاری میانِ دوچیز، ناسازی

اِجتِلاء: دَر به‌دَر کَردَن

اِجتِلاب: کِشیدَن، چیزی را از جایی به‌جایی بُردن

اِجتِماع: هَنجمَن، اَنجُمن (فرهنگ پهلوی) هَمخواهی، اَنجُمَن کَردَن، اَنبوه، به انبوه می با جوانان گِرفت (نظامی)، گروزه (آنندراج)، چَهیره (آنندراج)

اِجتِماعات: ۱ـ گِردهمآیی‌ها ۲ـ گُروه‌ها ۳ـ به‌هَم پیوَستگان، چَهیرگان، انجمن‌ها

اِجتِماعِ الساکِنین: نِشستِ خامُوشان، پیاپی آمدنِ دوواتِ (= حرف) خاموش (= ساکن)

اِجتِماعُ النَقیضَین: نِشستِ آخشیجان، هَم‌نشینی یا باهم‌آیی دو ناساز

اجتماعِ بزرگ: هَرویسپ همرَسِش (فرهنگ پهلوی)

اِجتماع کردَن: گِردآمدن، اَنجمن کردن

اِجتِماعی: ۱ـ گُروهی، مَردُمی، چَهیرگی ۲ـ خوگَر، دَمساز

اِجتماعیّون: (برابر فرانسوی سوسیالیست‌ها Socialistes) مَردُمی‌گرایان، چَهیرگیان

اِجتمال: ۱ـ پیه گُدازی ۲ـ پیه‌مالی (آنندراج)

اِجتِناء: میوه چیدن (آنندراج)، میوه چینی

اِجتِناب: اَنایِش، پَرهِچ (فرهنگ پهلوی) دُوری جُستَن، کِناره کَردَن، پَرهیز، تا بدینجا زگُل نَپَرهیزی، کِی زِگُل سرخ روی بَرخیزی (سنائی، حَدیقه)

اِجتناب کردن: پرهیزیدن، دُوری کردن

اجتناب‌پذیر: پَرهِچیك

اِجتِناب‌ناپذیر: پَرهیزناپذیر، ناگزیر، ناچار، اَپچار (فرهنگ پهلوی)

اِجتِنان: پوسیده شُدَن (آنندراج)

اِجتِواء: بَدشمردن، بَدداشتن

اِجتِوار: هَمسایگی کردن (آنندراج)، هَمسایه شُدَن

اِجتِهاد: ۱ـ کُوشیدَن ۲ـ اُستادی ۳ـ کیش دَریابی، هیربَدی (فرهنگ کوچك)

اِجتِهار: بی‌پَرده دیدن، دیدار یافتن (آنندراج)

اِجتیاب: جامه پوسی

اِجتِیاح: ویران کردن (آنندراج)

اِجتِیاز: راه بُریدَن، دَرنَوردیدَن، بگَشتَن، رفت و برگشت

اِجـتیاف: به‌ تُو رفتن، به اَنـدَرونِ چیزی شدن (آنندراج) دَرونرَوی

اِجثاء: بَر زانو نِشاندَن (آنندراج)

اِجثِئال: ۱ـ بَراَفراشتن ۲ـ بَرافراشته شدن ۳ـ دَرهَم پیچیدن (آنندراج)

اِجحاد: ۱ـ نیازمَندی ۲ـ نابالندگی، در گیاهان

اَجحار: (تك، جُحر)، لانه‌ها، کُنام‌ها

اِجحاف: ۱ـ سخت گِرفتن ۲ـ گَزَندرساندن ۳ـ همه چیز را بُردَن، دست درازی

اُجحیه: بَرد (برهان قاطع)، چیستان

اِجداب: خشکسالی، بی بارانی

اَجداد: (تك، جَد)، نیاکان (فرهنگ پهلوی)

اَجدادی: نیاکانی

اَجـدار: (تك، جَدَر)، گره‌های گُوشـتـی (آنندراج)، زگیل‌ها

اِجدان: ناسپاسی، نَمکدان شکنی

اَجدَر: سِزاوارتر (آنندراج)

اَجـدَع: بُریده بینـی، بُریده گُوش، بُریده لَب، بُریده دَست (آنندراج)، بُریده اَندام

اَجدَل: چَرخ ازمُرغانِ شِکاری

اِجذال: شادمان کردن، شادماندن

اَجـذال: ۱- بیخِ درخت ۲- تَنـه‌هایِ درخت ۳- کُنده‌هایِ هیزُم

اِجذام: دَست بُریدَن

اَجـذَم: اَنگُشت رَفتـه، کسی که بیماری خوره، سَر انگشتانش را بُرده باشد.

اَجر: ۱ـ پاداش، مُزد، نیرمَت (فرهنگ پهلوی) ۲ـ کابین (مَهرِ زَن)

اِجـراء: کُنش، رَواکـی (فرهـنـگ پهلوی)، اَنجـام‌دادن، رَوان کَردَن (فرهنگ کوچك)، از پیش بُردَن، کاربَست

اِجرایی: کاربَستی، پَساختیك (پهلوی)

اِجرائیه: پَساختان (از پهلوی)

اِجراپذیر: کاربَستَنی

اِجـرا کردَن: به‌ کاربَستَن، رَوان گَردانیدَن، اَندَر کَردَن، وَرزیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِجرار: نیزه زَدَن

اَجراز: (تك: جُرز)، پارسی تازی گشته، گُرزها (آنندراج)

اِجراز: به گلو گیراندَن (آنندراج)

اَجرال: (تك: جِرل) سَنگِستان‌ها (آنندراج)

اَجرام: (تك: جرم) ۱ـ تَن‌ها، پیکَرها ۲ـ تُوده‌ها

اَجرامِ چَرخ: تُوده‌های چَرخ، سِتارگان

اَجرامِ سَماوی: سِتارگان، تُوده‌هایِ آسمانی

اَجـرامِ عُنصری: تُوده‌هایِ خاکی، تُوده‌های

کیایی (عُنصُر = کیا، بُرهان)

اِجراناپذیر: اَنجام ناپَذیر، پیش نَرفتَنی

اَجرَب: پُرخارِش (آنندراج)، خارَندِه

اَجربُردَن: پاداش یافتن

اُجرَت: ۱ ـ مُزد، مُزد ۲ ـ پَرداختی

اُجرَت المِثل: ۱ ـ بَرابَر مُزد ۲ ـ بَرابر سَلاك (= کرایه)

اُجرَت المُسَمّی: بَهای نامبرده

اُجرَتِ پیش از کار: پیشادَست (برهان)

اُجرتِ قاصدان: پارَنج (برهان)

اُجرَتِ کار: دستمزد

اَجردار: پاداشمَند (فرهنگ پهلوی)

اَجری داشتَن: مُزدی داشتن

اَجری دِه، اُجرَت دِه: مُزد پَرداز، کارفَرما

اُجرَة خوار: مُزدور، مُزدبَر

اِجـراء: ۱ ـ گَزیت (جِزیَة) دادَن (آنندراج) ۲ ـ بی نیاز گردانیدن، و بی نیاز شدن

اَجـزاء: (تك: جُزء) ۱ ـ خُـرده ها، ریزه ها ۲ ـ پاره ها، بخش ها، بَهـرهـا ۳ ـ زیردستـان، در سازمان ها، لَخت ها

اَجـزاها: در فارسی، به اجزاء تازی های پارسی افزوده اند، خاقانی گفته است، شاه دانستی که وقتی ماهی و گاو زمین، کلِّ اَجـزاهـای گیتی را کُنند از هم جدا (آنندراج) و بیرونی در التفهیم گفتـه، و اَمّـا اَجزاها که از او کم ترند (فرهنگ معین)، پاره ها

اِجزاز: رسیده شدن خرما (آنندراج)، خُرمارسی

اِجزاع: ناشَکیبا گَردانیدَن (آنندراج)، ناشکیباندَن

اَجزَم: بُریدِه شُده (آنندراج)، بُریده

اَجســاد: (تك: جسـد)، لاشِـه ها، (فرهنـگ کوچك)، نِساها

اِجساس: آ گاهی جویی، سَر در آوردَن، پی بُردَن

اَجسام: (تك: جِسم)، اَبدام ها (آنندراج)، تَن ها

اَجسامِ آلی: اَبدامان نهادی

اَجسامِ بَسیطِه: اَبدامان ساده

اَجسـامِ طبیعی: اَبـدامان پَرهامی (اَبَرهام = طبیعت، آنندراج)

اَجسامِ غِیرآلی: اَبدامان اَنَهادی

اَجسَم: تَناوَر، فَربه

اَجَشّ: دُرُشت آواز

اِجشاش: آرد کردَن

اِجشام: بایاندَن، (بایا: تکلیف)

اَجشَره: (تك: جَشیر) تیردان های چَرمین

اِجـعـال: ۱ ـ مُزد دادَن ۲ ـ دیگ از آتَشـدان بَرداشتن ۳ ـ گَشن خواهی: سگِ ماده

اَجفار: خوارَزمی، آتش اَفروزان، روز شانزدهم ماه چهـارم سال، مُغانِ خوارزم در شب این روز

مانند سَده آتش می اَفروختند وَ بر گردِ آن باده می‌نوشیدند

اِجفــاء: ۱ـ اَسب را بی زین کَردَن ۲ـ دام را نَچراندن ۳ـ دَربَستن

اَجفار: (تک: جُفر)، بُزغالگان، نوبَرگان

اِجفــار: ۱ـ ناپــدید شدن ۲ـ بازمانــدن از هَم‌بستری (آننداج)، ناکُنی

اِجفــال: ۱ پَرانــیدَن ۲ـ تیز وَزیدَنِ باد ۳ـ شِتافتَن، شِتاباندن (آنندراج)

اَجفال: (تک: جِفل) سرگین‌های پیل (آنندراج)

اَجفان: (تک: جَفن) پلک‌ها

اِجفان: بسیار گاییدن

اَجفیل: بُزدِل، تَرسَنده، کَلانسال: (در زنان)

اَجَلّ: بُزرگوارتَر، مِهین

اَجَــل: ۱ـ دَمِ مَرگ، زمــانِ مَرگ (فرهنــگ کوچــک) ۲ـ زَمانِ پرداخت (آنندراج) ۳ـ گاه، هِنگام، زمان

اَجَل طبیعی: مرگ سِرِشتی، مَرگِ ناگزیر

اَجَل مُعَلّق: مَرگِ ناگهانی

اَجَل مُقَدّر: مَرگ سَرنوشتی

اِجلّاء: (تک: جَلیل) مِهینان، بُزرگواران

اِجلاء: از خانمان رَفتن (آنندراج)، خانه‌رَهایی

اِجـلاب: (تک: جَلَب) ۱ـ اَفـروخته‌ها، آن چه برای اَفـروختن از شهـری بِه شهـری بَرَند ۲ـ کِسانی که دام بَرای فروش از شهری به شهری بَرَند، چُوبداران

اِجلاب: ۱ـ فَراهَم آمَدَن ۲ـ بانگ بَرداشتَن ۳ـ تَرفَنــدوَرزی ۴ـ خُشــک شدنِ خون، دَلمگی، بِه شدنِ زخم

اَجلاد: (تک: جلد)، پُوست‌ها، پوستِه‌ها

اَجلادُالانسان: پوسته‌های آدمی

اِجــلاس: ۱ـ نِشانیدن ۲ـ اَنجُمَن ۳ـ نِشَست، باهَم نِشَستَن

اِجلاس کردن: اَنجُمَن کَردَن

اِجلاسی: اَنجُمَنیک

اِجلاسیّه: اَنجُمَنیک

اَجــلاف: (تک: جِلف) ۱ـ فرومــایگــان، سَبُکسَران ۲ـ سِتمکاران ۳ـ تُهی‌میانان

اَجلال: (تک: جُل)، پالان‌ها، دامپوش‌ها

اِجلال: بُزرگداشت

اَجَل‌رسیده: مَرگ رسیده

اَجَلش رسیده: مَرگَش رسیده

اَجَل گیاه: تاج زَری، از گیاهان

اِجلواذ: شتافتن (غیاث اللغات)

اَجِلّة: (تک: جَلیل)، بزرگان (غیاث)

اَجلی: روشَن‌تَر، هُویداتَر

اَجَم: نَیستــان (آنــندراج)، اَنبــوه درختــان،

(غیاث‌اللغات)، تیماس (برهان قاطع)، یکانِ آن اجَمه است

أجماد: (تك: جُمد)، جاهای بُلند و سَخت (آنندراج)، گَریوه

اِجمار: ۱ـ گِره‌زدن گیسو، پُشتِ سَر ۲ـ گِردآوردن اَسپان را (آنندراج) ۳ـ دَمه دادَن

اِجماع: ۱ـ گِردآمدن ۲ـ هَمداستانی ۳ـ هَم‌اندیشی

اِجماعاً: گروهی (واژه‌های فارسی)

أجمال: (تك: جَمَل) نَراُشتُران

اِجمال: ۱ـ فشرده گویی ۲ـ سَر بَستِه گویی

اِجمالاً: به کوتاهی، بِه فِشردِگی (واژه‌های فارسی)

اِجمالی: سَرسَری

اِجمالُ التفصیل: اَز هنرهای نویسندگی یا گویندگی است، نخست چیزی را به فشردگی گویند و سپس آن را گُستَرِش دِهَند، گُستَردِه گَری

اِجمام: سَواری نگرفتن از اسپ (آنندراج)، یَله کردَنِ اَسپ

أَجَمة: نَی رُستنگاه (آنندراج)، نی زار

أجمعون یا أجمعین: هَمگی، باهَم

أجمَل: نیکوتَر (آنندراج)، هَژیرتَر

اِجناء: رسیدنِ میوه (آنندراج)، میوه‌رسی

أجناد: (تك: جُند)، از پارسی، گُندها، سپاهان، لَشکرها

أجناس: (تك: جِنس)، ۱ـ گونه‌ها ۲ـ کالاها، جِنس‌ها (فرهنگ کوچك جِنس را پارسی دانسته)

اِجنان: ۱ـ آبچین پیچی ۲ـ پنهان شدن ۳ـ بَچّه اَنداختن ۴ـ دیوانه کَردَن (آبچین = کَفَن، حوله)

أجنَب: نافرمان، بیگانه

أجنِبَة: (تك: جَناب)، دَرگاه‌ها

أجنَبی: بیگانه (فرهنگ کوچك)، اَنیر

أجنَبی‌پرست: بیگانه‌پرست، اَنیرپَرَست

أجنَبی‌پَرَستی: بیگانه‌پرستی، اَنیرپَرَستی

أجنِحَة: (تك: جَناح) بال‌وپَرها، بال‌های پرندگان، بازوان آدمیان (غیاث)

أجِنّه: (تك: جَنین)، زَه‌ها، (جَنین = زَه)

أجِنّه: رَمَنِ نادرست از جِنّی، رَمَن درست جِنّه است (غیاث‌اللغات)، پَریان (فرهنگ کوچك)

أجنَف: گوژپشت

أجنَقان: اَجنگان، تازی شده، رُوستایی است در سَرَخس (آنندراج)

اِجنیص: دِرَنگَنده

أجواد: (تك: جَواد) بخشندگان، جوانمردان

اَجواف: (تک: جوف)، درون‌ها، میان‌ها، لابه‌لاها

اَجوام: پارسی تازی گشته، جام‌ها

اَجوَب: بُرَنده

اَجوِبَة: (تک: جواب)، پاسخ‌ها

اَجوَث: گُندِه بالا، کَلان بالا

اَجوَج: درخشنده و روشن (آنندراج)، تابَندِه

اُجور: (تک: اَجر)، پاداش‌ها

اُجورة: مُزد (غیاث اللغات)

اَجوَف: ۱ـ میان تُهی، کاواک ۲ـ پُوچ

اَجوَفان: شِکم و زیر شِکم، کاواکان

اَجوَق: کَج رُوی

اِجهاء: اَبر گُشادگی، بازشدنِ اَبر

اِجهار: آشکار کردنِ سُخَن (آنندراج)، بازگُفتن

اِجهاز: خسته کُشی، خَستِه را کُشتَن (آنندراج)، زَبون کُشی

اِجهاش: زاریدَن

اَجهَر: کُور آفتاب، آن که در آفتاب چیزی نبیند، روز کور (غیاث اللغات)

اَجهِزَه: (تک: جَهاز)، وَردَك‌ها (وردك هم آوای زَردَك = جَهاز عروس، برهان قاطع)

اَجهَل: نادان تَر

اَجهَی: بی آسِمانه (آسمانه = سقف، برهان قاطع)، بی تاك

اَجیاد: (تک: جید) گَردَن‌ها

اَجیاف: (تک: جیفه)، مُردارها

اَجیج: زبانه‌یِ آتش (آنندراج)، اَفروزه‌ها

اَجید: گَردَن دراز

اَجیر: مُزدور (آنندراج)، مُزد بگیر

اَچوپ: (وِ ناخواندنی) ترکی، گُشاده (غیاث اللغات)

اَچی: ترکی، بَرادرِ کَلان (غیاث اللغات)

اِحاح: ۱ـ خَشم، تُندی ۲ـ اَندوه (آنندراج)

اَحادیث: (تک: حَدیث) ۱ـ داستان‌ها، اَفسانه‌ها ۲ـ نوگفته‌ها ۳ـ سَرواها (سَروا = حدیث، صحاح الفرس)

اِجارة: بازپاسخیدن، پاسخ بازدادَن

اَحاسِن: (تک: اَحسَن)، خوبی‌ها

اِحاطة، اِحاطه: پَروَندِش (فرهنگ پهلوی)

اِحاطه شُده: پَروَست (فرهنگ پهلوی)

اِحاطه کردَن: پَروَستَن (فرهنگ پهلوی)

اِحاطه کننده: وَرتِن (فرهنگ پهلوی)

اَحاظ: (تک: حَظّ) بَخش‌ها (آنندراج)، بَهره‌ها

اِحالَت، اِحالَة: ۱ـ کار واگذاری ۲ـ دیگرگونی ۳ـ چاره‌سازی ۴ـ در زبانِ زَدِ دادگستری به دادگاهِ هَم ارز فرستادن: دِگَردادگاهی

اِحالِه کردَن: واگُذاشتن

اَحامِر: (تک: اَحمَر)، سُرخان، سُرخ رویان

اِحانَت، اِحانَة: ۱ـ کُشتَن ۲ـ خوارداشت

اَحباء: (تك: حَبّاً) هَمنِشینان

اَحباب: (تك: حبیب) دُوستاران، یاران

اِحباب: ۱ـ دُوست داشتن ۲ـ برگُزیدَن ۳ـ دانه برآوردن، دانه بَستَن

اَحبار: (تك: حِبر) دانِشمندان

اِحبار: ۱ـ نِشان گذاشتن ۲ـ پُرگیاهی ۳ـ شادکَردَن

اَحبارِ یَهُود: دانشمندانِ یَهُود

اِحباس: بازداشت از خرید و فروش، وَرَستاد (= وقف)، داراك بَندی

اِحباش: سیاه زادَن، نو زاد سیاه آوردن

اِحباط: ۱ـ رویگردانی ۲ـ بیهوده گردانیدن

اِحباق: گردن نهان، نَرم شدن

اِحبال: ۱ـ آبستن کَردَن ۲ـ پژمردِگی

اَحبَش: گروهی از سیاهان (آننَدراج)، سیاوَشان

اِحبنجار: خَشم اَنگیختگی

اِحبِنطاء: زمینگیر شدن (آننَدراج) ۲ـ کَلان شِکَمی: بُزرگ شدنِ شکم

اِحتاء: استوار دوختن

اَحتات: اَسبانِ تیزتَگ، اَسپانِا تیزرو

اِحتار: ۱ـ اَندَك دادن ۲ـ استوار بَستنِ گره ۳ـ خوراندن

اَحتان: (تك: حَتن)، ۱ـ بَرابَران ۲ـ هَمتایان ۳ـ هَمآوردان

اِحتِباس: ۱ـ بازداشتن ۲ـ بازداشت شدن

اِحتِباسُ البول: شاش بَند

اِحتِباك: لُنگ بَستَن

اِحتِبال: دام گذاری، تَله گذاری

اِحتِثاث: ۱ـ برانگیختن ۲ـ بَراَنگیخته شُدن

اِحتِجاب: دَرپرده شدن، پَردِگی

اِحتِجابات: پَردِگی ها

اِحتِجاج: ۱ـ گُواه آوری ۲ـ دشمنی کردن

اِحتِجار: ۱ـ یاخته ساختن (یاختِه = حُجره) ۲ـ زَمینخواری ۳ـ پَناهیدَن

اِحتِجاف: خودداری

اِحتِجام: بادکِش کَردَن (بادکش = حجامت، در پزشکی دیرینه درپیاله ای پنبه یِ آغشته به مُل و اَفروخته را می گذاشتند و آن را بر پشتِ بیمار می نهادند و بَر گوشتِ آماسیده تیغ می زدند تا خون بگیرند)، تانگُوییدَن

اِحتِجان: ۱ـ پیش کِشیدن: مانند پیش کشیدنِ گوی با چوگان ۲ـ گِردآوری (پول و داراك)، پول روی پول گذاشتن

اِحتِداد: خَشم گرفتن

اِحتِدام: ۱ـ بَرافروختگی ۲ـ تافتِگی

اِحتِذار: پرهیز کردن (آننَدراج)، دوری گرفتن

اِحتِراب: سِتیزیدن، نَبَردیدَن

اِحتِراث: کِشاورزی، کِشتکاری

اِحتِراز: ۱- وَرتیش (فرهنگ پهلوی) ۲- خویشداشت ۳- گُریز، دوری، کناره‌رَوی (واژه‌های فارسی)

اِحتِراز کردن: پَرهیز کَردَن، وَرتیشیدَن

اِحتِراس: ۱ـ خودپاسداری ۲ـ کِش‌رَفتن، دُزدیدن

اِحتِراص: به‌آزخواهی: (آز = حرص)، آزبارگی

اِحتِراف: پیشه‌داری، پیشه‌وَری (غیاث‌الغات)

اِحتِراق: سوختن، سوخته شدن، آتش گرفتَن

اِحتِراقات: سوختن‌ها

اِحتِراق‌پذیر: سوختَنی

اِحتِراق ناپَذیر: ناسوختنی

اِحتِراق کواکِب: سِتاره سوزان: در زَبانزدِ ستاره شناسی هم آبامی یکی از پنج ستاره‌ی کیوان (زُحَل)، تیر (عُطارِد)، ناهید (زُهره)، بَهرام (مِرّیخ) یا زاوَش (مُشتری) با خور

اِحتِرام: آزَرمِش، سَتایش، پاس، بُرزناکی (فرهنگ پهلوی)، نَواخت

اِحتِرامات: سَتایش‌ها

اِحتِرامات فائِقه: بالاترین پاس‌ها

اِحتِرام داشتن: گِرامی بودَن، گِرامیدَن

اِحتِرام کردن: پاشتن، سَتاییدَن، فَرنامیدَن، نَواختَن (فرهنگ پهلوی)

اِحتِزاز: بُریدن

اِحتِساء: آشامیدَن

اِحتِساب: ۱ـ شُمردَن، هَماردَن ۲ـ نارَواکُوبی: بازداشتن از کار ناروا

اِحتِسابات: شهررُوبی، (در زمان قاجار نام سازمانی بوده در شهرداری)

اِحتِشاء: ۱ـ دَشتان‌بَندی (دَشتان = حیض) ۲ـ بَرگردیدَن، بَرگشت

اِحتِشاش: گیاهجُویی

اِحتِشام: ۱ـ شکوه، شکوهمَندی ۲ـ شَرم داشتَن (غیاث)

اِحتِشام یافتَن: شُکوه یافتن

اِحتِضار: ۱ـ آماده شُدَن ۲ـ مَرگدَم، نزدیکِ مُردَن (فرهنگ کوچك) ۳ـ شَهرگرایی ۴ـ جان کَندَن

اِحتِضاراً: جان کَندَنی (واژه‌های فارسی)

اِحتِضان: دایگی، پَرورِیدَن

اِحتِطاب: هیمه‌بَندی، هیزُم‌کِشی (آنندراج)

اِحتِطام: شِکَسته شُدن (آنندراج)، شِکَستگی

اِحتِظاء: بَهره‌مَندی، خوشدلی

اِحتِظار: پَرچین‌سازی (پَرچین = حَظیره)، آغل‌سازی

اِحتِفار: ۱ـ زمین کَنی ۲ـ فراهم آمدَن ۳ـ بر

سُرین نِشستَن ۴ـ دامَن برچیدن ۵ـ بَرانگیخته شُدَن

اِحتِفاظ: ۱ـ نگاهداری، نگاهبانی ۲ـ خویشتَنداری ۳ـ خشم گیری

اِحتِفاف: ۱ـ گِردگَردی (= طَواف) ۲ـ خوردَنِ آن‌چه در دیگ باشد (آنندراج) تا تَه خوردَن، کاسه‌لیسی

اِحتِفال: ۱ـ آراستگی، ۲ـ گردهمآیی ۳ـ بَزمیدَن (= بَزم کردَن) ۴ـ گَزافگویی

اِحتِفان: از ریشه کَندَن (آنندراج)

اِحتِقار: خوارشُدَن، ۲ـ خوار کَردَن، خوارداشت، کُوچك شماری، دستِ کم گرفتَن

اِحتِقان: سِپوختَن = چیزی را به زور در جایی فروکَردَن (برهان قاطع)، زورچَپان

اِحتِکار: اَنبارِبَندی، اَنبارگری (فرهنگ کوچك) اَنبار کردَنِ کالا برای فروش به هنگام گرانی و کمیابی، بُنداری

اِحتِکاك: باهَم خَراشیدن، باهَم مالیدَن، به هم مالیدَن

اِحتِکال: ۱ـ دُشوار شدن ۲ـ آموختنِ زبان پارسی پس از زبان تازی

اِحتِلاب: شیردوشی، شیردوشیدَن

اِحتِلاط: ۱ـ ستیهیدَن، ستیهش (= لجاجت) (آنندراج) ۲ـ سوگند خوردن ۳ـ ستاییدن

اِحتِلاق: مُوی سِتُردن (آنندراج)

اِحتِلال: فرود آمدن (برهان قاطع)

اِحتِلام: گوشاسب

اِحتِماء: ۱ـ خوراك پَرهیزی ۲ـ پُشتیبانی ۳ پَرهیز (فرهنگستان)، پَرهیزانه

اِحتِمال: ۱ـ شَوایی، هَم‌آوایِ نَوایی (فرهنگ کوچك) ۲ـ بُردباری ۳ـ گُمان ۴ـ باربَرداشتن (آنندراج)، بارکِشیدَن

اِحتِمالاتِ: ۱ـ شُدنی ها ۲ـ به شُمار آمده ها

اِحتِمالاً: شایَد (واژه های فارسی)

اِحتِمال دادَن: گُمان بُردَن

اِحتِمال داشتن: گمان داشتن، شدنی بودَن

اِحتِمال کُننده: ۱ـ بُردبار ۲ـ گُمان بَرَنده

اِحتِمالی: شُدَنی، شایَدی

اِحتِمام: ۱ـ شام اَندوهی ۲ـ بیخواب ماندِگی، بَدخوابی

اِحتِناك: ۱ـ لَویشه بَندی (لَویشه = چوب و ریسمانی که به دهان چارپایان بَندَند) ۲ـ اُستوار شُدَن

اِحتِواء: فَرَوَستَکی (فرهنگ پهلوی)، فَراگیری ۲ـ گِردآوری ۳ـ فَرازآمدَن ۴ـ دَست یافتَن

اِحتِواش: ۱ـ شِکار رَمانی، شِکار رَماندَن ۲ـ دَرمیان گرفتَن

اِحتیاج: نیاز، نیازمَندی، بی چیزی، نیازِش (فرهنگ پهلوی)، تَنگ روزگی (آنندراج)، بی بَرگی، اَپایَست (پهلوی)

اِحتیاجات: نیازها، نیازمَندی ها

اِحتیاج اُفتادن: نیازمند گشتَن

اِحتیاج داشتن: نیازمَند بودَن

اِحتیاط: زینِش، زیدَن (فرهنگ کوچک)، هوشکاری، دوراَندیشی، استوار کَردَن، به هوش کار کَردَن (آنندراج)، پاییدَن

اِحتیاطات: هوشکاری ها، پاییدن ها

اِحتیاط کار: اُستوارکار، هوشکار

اِحتیاط کَردَن: به هوش کار کردَن

اِحتیاطی: دوراندیشانه، هوشکارانه

اِحتیال: ۱ـ تَرفَند سازی ۲ـ بَرات بازی ۳ـ چارِه گَری

اِحتیالات: چارِه گَری ها

اِحتیالی: نیرَنگین

اَحجار: (تك: حَجَر) سَنگ ها

اَحجارِ آذرین: سنگ های آذرین، سنگهای آتشفشانی

اَحجارِ آلی: سَنگ های نَهادیك

اَحجارِ ثَمینه، اَحجارِ کَریمه: سنگ های بَهادار، گوهَران

اَحجارِ ساقِطه: شَخانه (فرهنگستان)

اَحجارِ رسوبی: سنگهای تِه نِشَستی

اَحجارِ مُتبَلورِ مُطبَّق: بلورلایه (فرهنگستان) مَهالایه

اَحجارِ مُتورِّق: پَلمه سنگ (فرهنگستان)

اِحجام: ۱ـ بازداشتن ۲ـ بازگشتن از بیم ۳ـ برآمدنِ پستان ۴ـ بُلَند گردیدَن

اَحجام: (تك: حَجم)، گُنج ها (فرهنگستان) گُندها، دانسته باد که حَجم در فارسی زبانزدی دَر دانِش هَندَچَك (هِندِسه) است دَر تازی برابَر با «اندازه ی جسم» است، سِتَبراها (پورسینا)

اَحجَن: ۱ـ کُوژپُشت ۲ـ کَجبینی ۳ـ کَج شده (آنندراج)

اَحَد: ۱ـ یك ۲ـ یِکتا ۳ـ یِکُم ۴ـ یگانه ۵ـ بی هَمتا

اُحُد: نام کُوهی است نزدیكِ مَدینه

اَحداث: (تك: حِدث)، ۱ـ نو پَدید ۲ـ جوانان، نودَمیدِگان

اَحداثِ اَربعه: (دَر فقه)، چهار زشتکاری: ۱ـ کُشتَن ۲ـ دَندان شِکَستَن ۳ـ بَرداشتَنِ دوشیزگی ۴ـ کُور کَردَن

اِحداث: ۱ـ نو پَدیدی ۲ـ نوسازی

اِحداث کَردَن: پَدید کَردَن، نو آوردن

اِحداد: ۱ـ کارد تیز کردن ۲ـ به کَس نگریستن

اَحداق: (تك: حَدقه)، مَردُمَك‌ها، سیاهی‌های چَشم

اَحدان: یگان یگان (آنندراج)، یکایك

اَحدَب: کُوژپُشت (آنندراج)، کج‌پشت

اَحدَل: کژمیان (آنندراج)

اُحدُوثه: ۱ـ اَفسانه، شِگِفت سُخَن ۲ـ کارِنو ۳ـ فَرگفت

اَحدی: ۱ـ یك تن ۲ـ هیچ کَس

اَحدی الحَسَنِین: یکی از دو نیکی‌ها

اَحدی الرّاحتین: یکی از دو آسایش

اَحدیّت: ۱ـ یگانگی ۲ـ خُدایی ۳ـ بَخش ناپذیری (دَرخدا)، یکتایی

اِحراب: ۱ـ تاراجاندَن ۲ـ جَنگیدَن

اَحرار: (تك: حُرّ)، ۱ـ آزادگان ۲ـ ایرانیان

اَحرارُالبُقول: سبزی خوردن

اَحرارُالفارس: آزادگان پارس (فارسنامه‌ی ابن البلخی)

اِحراز: ۱ـ اُستوار کَردَن (آنندراج) ۲ـ فَراهَم آوردن ۳ـ پَناه دادن ۴ـ به دست آوردن ۵ـ اَندوختَن ۶ـ نگاه داشتن (غیاث)

اِحراس: ماندگاری

اِحراق: ۱ـ آتش زَدَن، سوزاندَن ۳ـ آزاررسانی ۴ـ لاشِه سوزی ۵ـ سوزآوَری (فرهنگستان)

اِحرام: دو پوشش نادوخته که یکی را چون لُنگ بر کَمر بندند و دیگری را بر دوش اَفکَنَند به هنگام هَنج، نادوخته، دولُنگ

اَحرَس: کُهنه

اَحرُف: (تك: حَرف)، وات‌ها، گَپ‌ها

اَحریض: از گیاهان، کاجیره (فرهنگ معین)، کاژیره، روی کرده چو تخم کاژیره، به نفاق و دل اندرون تیره (سنائی ـ حدیقه)

اَحزاب: (تك: حِزب)، گروه‌ها (غیاث) اَحزابِ سیاسی: گروه‌های وینارتاری (سیاست در تازی برابر لاروس اداره کردن است و وینارتاری در پهلوی نیز همان است)

اَحزان: (تك: حُزن)، اَندوه‌ها

اِحساس: مارِش، شَناسَك، سُهِش (فرهنگ پهلوی)

اِحساسات: مارِش‌ها

اِحساساتی: جوشی، شورمند

احساس کردن: سُهیستَن (فرهنگ پهلوی)

اِحسان: بخشش، بخشندگی، دهِش

اِحسان کردن: بخشش کردن، دهِشیدَن

اِحسان یافتَن: بَخشش یافتن، دهِش یافتَن

اَحسب: والا شُدَن، نیکونژاد گشتن

اَحسَب: ۱ـ شتر سرخ و سپید ۲ـ پیسه‌دار: مرد (لاروس)

اَحسَن: نیکوتر

احسَن التَقویم = نیکوترین نگار: چهره‌ی آدمی

اَحسَن التواریخ: نیکوترین کارنامه‌ها

اَحسَن الخالقین: نیکوترین آفرینندگان

اَحسَن القِصَص: زیباترین داستان: داستان یوسف در نبی

اَحسَن‌الله: خدا نیکو گرداند

اَحسَنت: زه، آفرین بَر تو

اَحشاء: (تک: حِشاء)، اَندَرُونه (فرهنگستان)

اَحشاء و اَمعاء: اَندرونه، دل و رُوده

اَحشام: (تک: حَشَم)، ۱ـ نوکَران ۲ـ گَله، رَمه

اِحشام: خَشماندَن

اَحَصّ: ۱ـ نافَرخُنده ۲ـ کَل

اِحصاء: ۱ـ شمردَن، (آنندراج)، شُماره کردَن ۲ـ بَرشماری ۳ـ به‌یاد سپردَن ۴ـ دَریافتَن

اِحصاء نفوس: سَرشُماری (فرهنگستان)

اِحصائی: شمردَنی

اِحصائیه: ۱ـ آمار (فرهنگستان) اماره، شُمار، ۲ـ دانش آمار

اِحصاد: دِرو گاهان، دِرو هنگام

اِحصار: ۱ـ شمردن ۲ـ واداشتن

اِحصاص: ۱ـ بهره دهی ۲ـ برکنار کردن، بیکار کردن، بیکاراندَن

اِحصاف: ۱ نیک بافی ۲ـ زودگذری

اِحصـان: ۱ـ همسرخواهی ۲ـ بارداری ۳ـ اُستوارکاری ۴ـ پارساگری ۵ـ در زبانزد فقه به زن یا مَرد بالَنده ای می گویند که پیوند زناشویی بسته و دَست کم یکبار با جفتِ خود آمیخته باشد، پایبَندی

اِحضار: وافَراخوانِش (فرهنگ پهلوی)

اِحضار فرمودَن، اِحضار کَردَن: فراخواندَن (فرهنگ پهلوی)

اِحضارِ مأمور: بازخواندَن

اِحضارنامه،اِحضاریه: وافَرانامه

اَحضان: (تک: حِضن)، کِناره ها

اَحَطّ: فروافتاده تر (آنندراج)

اَحـطال: (تک: حِطل)، گُرگان (آنندراج)، شغالان (لاروس)

اَحـطَب: ۱ـ لاغراندام، خُشکیده ۲ـ سَبزگام: کسی که با خود بَدبَختی می آورد

اِحظار: آغل ساختن

اِحظاظ: بهره مندی، بَختمندی

اِحفاء: ۱ـ بَرکشیدن ۲ـ برتری دادَن

اَحفاث: (تک: حفث)، هزارخانه، شِکنبه

اَحفاد: (تک: حفد)، ۱ـ نَبیرگان، نوزادِگان، فرزندزادِگان ۲ـ یاران ۳ـ نوکَران

اِحفاد: شتابانیدَن

اَحفاش: (تک: حِفش)، دُوکدان ها

إحفاف: ۱ـ زِشتیادی ۲ـ ریش تَراشاندَن

أَحَقّ: سِزاوارتر، به سزاتر

إحقاب: بَرتَرَكِ خود سوار كردن (لاروس)

أحقاب: (تك: حَقیق)، سِزاواران

أحقاب: (تك: حُقب)، زمان‌های دِراز (آنندراج)

أحقاد: (تك: حِقد)، كینه‌ها

إحقاد: كین انگیزی

إحقاق: ۱ـ دُرست دانِستَن ۲ـ راست گرداندن، هُودِه گری

إحقاق حَق: دادستانمَندی (فرهنگ پهلوی)، هُوده دِهی

أحقَب: ۱ـ خرِ شِكَم سپید ۲ـ نام یكی از پَریان در نِبی

أحقَر: خوارتر (آنندراج)، خُردتَر

أحقَرالناه: خوارترین آفریده

أحقَف: شِكمباریك (لاروس)

أحَكّ: ۱ـ سُم خراشیده ۲ـ بی‌دَندان

إحكاء: ۱ـ اُستواربَندی ۲ـ چیرگی

أحكام: (تك: حُكم)، ۱ـ فَرمان‌ها، دستورها ۲ـ آیین‌ها ۳ـ آیین نامه‌ها، دستورنامه‌ها

إحكام: ۱ـ اُستوارگَری ۲ـ تَباه تُوزی ۳ـ بازداشتن از كاری

أحكامِ اداری: دستورهای اِواری

أحكامِ اِلهی: فرمان‌های خُدایی، یَزداندَستُور، مانسر (فرهنگ پهلوی)

أحكامِ دولتی: دیواندَستور

أحكامِ نُجومی: اَختر نِوشت

أحكامِ مَوالید: زایچه‌دانی، زایچه گُویی

أحكام نویس: فَرمان نویس

أحكامی: ۱ـ فرمانی ۲ـ اَختَرمار، اَختَرخوان، اَختَر شمُر

أحكَمُ الحاكِمین: داوَرتَرِ داوَران

إحلاء: ۱ـ شیرین گری ۲ـ شیرین یابی ۳ـ سابیدنِ سُرمه

إحلاب: ۱ـ یاری، دَرشیردوشی، یاری ۲ـ شیردوشیدَن ۳ـ گِردآمدن: برای جنگ

أحلاس: (تك: حلس)، گلیم‌ها، پلاس‌ها

إحلاس: ۱ـ پلاس پوشاندن: ستور را ۲ـ پُر بارانی ۳ـ گیاه اَنبوهی، پُرگیاهی

إحلاط: ۱ـ سِتیهیدَن، خَشمیدَن ۲ـ شِتابیدَن ۳ـ خَشماندَن ۴ـ ماندگاری

أحلاف: (تك: حِلف)، هَم سوگندان، هم‌پیمانان

إحلاف: سوگَند دادَن

إحلال: ۱ـ فرودآمدن ۲ـ رَوادانِستن ۳ـ بایِستن ۴ـ كِیفَر سِزایی

أحلام: (تك: حُلم)، ۱ـ خواب‌ها (آنندراج) ۲ـ شوریده خواب‌ها ۳ـ آهِستگی‌ها

أحلام: (تك: حَلیم)، بُردباران

اِحلَب‌دیا: سُریانی، از گیاهانِ دارویی، شیرسَگ

أحلَی: شیرین‌تر

اِحلیل: ۱ـ سوراخَك: سوراخِ نَری، سوراخِ پستان ۲ـ نَره، کیر

اِحماد: ۱ـ سِتاییدگی = درخورِ ستایش بودن ۲ـ ستوده یابی

اِحماد کَردَن: سُتودَن

اِحماش: ۱ـ خَشماندَن ۲ـ به شُور آوَردَن

اِحماض: ۱ـ شور و ترش شدن (آنندراج) ۲ـ شوخی کَردَن، شوخی گفتن

اِحماق: ۱ـ دیوانه یافتَن ۲ـ فرزند گول یافتن ۳ـ گول خواندَن

أحمال: (تك: حَمل)، بارهایِ شکم، بارهای درخت، بارها

أحمال: (تك: حَمَل)، بَره‌ها، بَرگان

اِحمال: ۱ـ باریاری: یاری دادنِ کسی در بَرداشتَنِ بار ۲ـ بسیارزایی

اِحمام: ۱ تَب کَردَن ۲ـ اَندوهاندَن ۳ـ گَرم کَردَنِ آب ۴ـ سیاه گرداندن

أحمَد: ستوده‌تر (آنندراج) ۲ـ از ویژه نام‌های تازی

أحمَدا: زشت‌جامه: جامه‌ی بَد، بی‌آهنگ، بی‌پَساوَند

أحمَدآباد: نوذَر، نامِ جایی است (فرهنگستان)

أحمَر: سُرخ، سُرخ‌رَنگ ۲ـ خون، خون‌ریختن، مرگ سَخت (لاروس)

اِحمرار: ۱ـ سُرخ شدن، سُرخینِگی ۲ـ سُرخی ۳ـ فزونی دَرد

أحمَران: ۱ـ مِی و گوشت ۲ـ زر و کُرکُم (= زعفران)

أحمَرة: (تك: حِمار)، خَران

أحمَرین: خُرما و آب

أحمَرقانی: از رنگ‌ها، سُرخ تیره، خونین

أحمَز: نیرومندتر، به نیروتَر

أحمَس: خُشکسال (آنندراج)

أحمَص: گوسپند دزد (آنندراج)

أحمَض: ترش مزه (آنندراج)، تُرش تَر

أحمَق: گُول، کالیوه، بی‌خِرَد، خُلَك، هَلَك (فرهنگ پهلوی)، تُهی‌مَغز، سَبُکسَر (فرهنگ کوچك)، نادان (فرهنگ کوچك)، لادِه (برهان قاطع)، خَویله (هم‌آوای نَدیدِه) (برهان)، اَسیشتَك (فرهنگ پهلوی)

أحمَقانه: بی‌خِرَدانه، خُلانه

أحمَقی: گولی، بیخرَدی

اِحمیرار: سُرخرَنگی

أحناء: (تك: حِنو)، کِنارها و سوی‌ها

اِحناث: دروغ سوگندی، سوگند را دروغ کردن

اِحناج: ۱ـ کج کَردَن ۲ـ کج گشتَن ۳ـ آرام گرفتن

اِحناد: مِی آبیدَن: آب کَردَنِ دَرمِی

اَحناش: (تك: حنش)، نَخجیران: چَرندگان و پَرَندگان

اِحناش: شِتابانیدَن

اِحناق: سَخت کینِگی، لاغر گردانیدَن

اَحنَف: کَج‌پای (لاروس)

اَحنَك: دَلِه‌اُشُتر، شُتُرِ دَلِه

اَحنَی: کُوژپشت (آنندراج)

اَحواج: (تك: حاجَت)، نیازها

اِحواد: ۱ـ سخت‌رانی، سخت راندَن ۲ـ سَبُك کَردَن

اَحواض: (تك: حوض)، تالاب‌ها، شاتوروانها

اَحوال: (تك: حال)، ۱ـ چگونگی‌ها ۲ـ کاروبار ۳ـ جاوَرها (جاوَر = حال، برهان قاطع)، ۴ـ سرگذشت‌ها ۵ـ شورِ مینوی (= مَعنَوی)

اَحوال شما چطور است؟: چه‌گونه‌اید؟ چُونید؟

اَحوالات: در فارسی اَحوال را به گونه‌ی تك (مفرد) به کار می‌برند و آن را با افزودن «ات» بسیار می‌کنند. چگونگی‌ها، کاروبارها، جاوَرها

اَحوالپُرس: بازجُست، وَ شاعِران دیگر پس از آن که هفت سال بی‌تربیت و بازجُست و صِلَت مانده بودند، صِلَت یافتند. (تاریخ بیهقی)

اَحوال پُرسی: کاروبارپُرسی، چگونگی پرسی، بازجُستَن، جاوَرپُرسی

اَحوَب: ۱ گُنَهکار ۲ـ فرزندِ نافرمانبردار (آنندراج)، فرزند نافرمان

اَحوَج: نیازمندتر (آنندراج)

اَحوَر: ۱ـ سیه‌چَشم، آهو چشم ۲ـ اورمَزد (= مشتری)

اَحوَس: دلاور بی‌باك

اَحوَط: استوارتَر

اَحوَل: ۱ـ چیره‌گرتر، نیرنگبازتَر ۲ـ کاژ کَژچشم، چَپ، لوچ (صحاح الفرس) آن تو یی کوچ و تو یی لوچ و تو یی کوچ و بلوچ، آن تو یی گول و تو یی دول و تو یی پایت لنگ (عنصری)

اِحیاء: ۱ـ زنـدِه داشت، زنـدِه کردَن ۲ـ شَب زندِه‌داری ۳ـ نو زندگی، نوجایی

اِحیاء بودن: زنده بودَن

اِحیاءشدَن: زنده‌شُدَن، نوجان شُدَن، جان گرِفتن

اِحیاء کردَن: ۱ـ زنـده کردن ۲ـ نوآبادی ۲ـ به‌رَواگ (= رَواج) آوردن

اِحیاء اراضی مَوات: ۱ـ زنده کردن زمینِ مُرده

۲ـ کِشت و کار در زمینِ رَها

اَحیائِیّ: زیست شناس (لاروس)

اَحیان: (تك: حین)، زَمانها، گاهان

اَحیاناً: گَهگاه (غیاث اللغات)

اَخ: ۱ـ برادَر ۲ هَمنشین ۳ـ مانَند ۴ـ هَنباز (= شریك)

اِخاء: ۱ـ برادری ۲ـ دوستی ۳ـ همانندی

اَخاء: (تك: اَخ)، ۱ـ بَرادران ۲ـ دوستان

اَخّاذ: سَخت گیرنده، فزون سِتان

اِخاذ: ۱ـ گرفتن ۲ـ تالاب (غیاث)

اَخّاذی: ۱ـ پارَك گیری (بارَك = رِشوه، فرهنگ پهلوی)، پاره گیری ۲ـ باجگیری ۳ـ به‌زور ستانی

اَخاسِف: زَمینِ نَرم: نَرمِه زمین‌ها

اِخافَت، اِخافَة: تَرساندَن: بیم‌دادَن

اِخاقَة: گُشتَن، راهی شُدَن

اَخاكَ: برادَر تو

اَخ الزوج: برادر شوهر

اَخ الزوجه: برادرزن

اَخ الـزوجه: اُمّ الزوجه، اَبُ الزوجه: کس و کارِ زَن، خُسوران، پَسِ آن گفت با خورشیدِ هوران، درودت باد بسیار از خُسوران (ویس ورامین)

اَخامِص: (تك: اَخمص)، ۱ـ باریك میانان ۲ـ گودی های پا

اِخباء: آتش کُشتَن (آنندراج)

اِخبات: ۱ـ فروتَنی ۲ـ آرام دِلی، آرامِش

اِخباث: ۱ـ پَلید کاری ۲ـ پَلیدگویی ۳ـ پیوند با پَلیدان

اَخبار: (تك: خَبَر)، تازه ها، پیام‌ها، آگهی ها

اِخبار: پیامرِسانی، آگاهاندن

اخباراً: گزارشی

اِخبار کَردن: آگاه کردَن

اَخبار نویس: گُزارشگَر، تازِه نویس

اِخبـال: آیِشت دِهی: زمین را یك سال بکارند و سالی چند رها کنند تا نیرو گیرد

اَخبَث: دُژکام تر، پَلیدتَر

اُخت: خواهَر، هَمشیره، مانند

اُختُ السُهیل: دوخواهَران

اُختاپوت Oktopous: یونانی، اخطبوط تازی، هَشت بازو، از جانوران دریایی

اُختاجی، اُختاچی: ترکی، سُتوربان

اُختاجی خانه: خانه‌یِ ستوربان

اُختُ الدّال: خواهَر «د»، در تازی به ذال گفته می‌شَوَد

اُختُ الرّاء: خواهَرِ «ر»، درتازی به زاء گفته می‌شود

اَختان: (تك: خَتَن)، دامادان

اِختِباء: پنهان شدن

اِختِبار: ۱ـ آزمودن ۲ـ آگاهی یافتن، تازه یابی، آگاهی به چیزی ۳ـ تَرید خَریدَن

اِختِبار کردَن: آزمودَن، آزمایش کردَن

اِختِباز: نان پَزی، نان پختن

اِختِباط: شَب درپُوزگی، شَرم‌دَریوزگی: گدایی با شرمزدگی در شب

اِختِبال: کَم خِرَدی

اِختِتاء: ۱ـ رَنگ پریدگی، بیم‌زَدگی ۲ـ رُبودَن ۳ـ خودداری ۴ـ فروتنی

اِختِتال: ۱ـ فریب دادن ۲ـ رازشنیدَن

اِختِتام: ۱ـ به‌پایان رساندن ۲ـ اَنجام

اِختِتان: دُول بُریدن، خُروسه‌بُری

اِختِداع: فریفتن، تَرفَندزَدن

اِختِداف: ۱ـ کوشش در بُریدَن ۲ـ ربودَن

اِختِدام: ۱ـ چاکر گرفتن ۲ـ پَرَشك خواستن (پَرَشك = خِدمت، فرهنگ پهلوی)

اِختِراش: ۱ـ هَم خَراشی: خَراشیدن همدیگر را ۲ـ پیشه گری ۳ـ به‌زور خواهی

اِختِراط: شمشیر کشی، شمشیر از نیام بَرکشیدن (آنندراج)، پافشاری در گریه

اِختِراع: ۱ـ نِهِش (فرهنگ پهلوی)، نو آوردن (آنندراج)، نوکاری، نُواَنگیزی، تازه آوری (واژه های فارسی)، نوآفرینی ۲ـ دروغبافی ۳ـ از خود درآوردن ۴ـ غُباد (فرهنگ کوچك)

اِختِراعات: نوآفریده ها

اِختِراع کردَن: ۱ـ نوآفریدَن ۲ـ دروغ پَرداختن ۳ـ اَز خود دَرآوَری

اِختِراق: ۱ـ وزیدَن بادِ سَخت ۲ـ دروغ بافتن ۳ـ دَریده شُدَن ۴ـ پَشمینه دوختن (پشمینه = خرقه)

اِختِرام: ۱ بُریدَن ۲ـ رُبودَن ۳ـ از بیخ بَرکندَن ۴ـ لاغرشدن

اَختَر ضَمیر: روشَندِل

اِختِزاز: به‌هَم واُدوختن (آنندراج)، چَشم زَدَن

اِختِزاع: جُدا کَردَن، به نیرو گرفتَن

اِختِزال: تُند نویسی (لاروس)

اِختِزان: ۱ـ اندوختن ۲ـ پول اَندوختَن ۳ـ راز اَندوزی، رازپوشی ۴ـ میان بُر رَفتَن

اِختِشاع: فروتنی، سَر فرود آوَردَن

اِختِصار: ۱ـ هَنگِرتی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ کوتَه سخنی ۳ـ بَسَندِگی ۴ـ کَم کَردَن ۵ـ پالُودَن ۶ـ راه را نزدیك کردن ۷ـ دَست بر تُهیگاه نهادَن ۸ـ دَستواره بر گرفتن

اِختِصارات: هَنگِرت‌ها، کوتَه سخنان

اِختِصاراً: به کوتاهی (واژه های فارسی)، کوتَه سُخَن

اِختِصاص: ۱ـ ویژگی ۲ـ بَرگُزیدگی ۳ـ بَرجِستگی، یکتایی

اِختِصاصات: ۱ـ ویژگی‌ها ۲ـ برگزیده‌ها

اِختِصاص دادَن: ویژه کردن، خویشنیدَن (پهلوی)

اِختِصاص داشتن: ویژه بودن

اِختِصاصی: ویژه‌ای

اِختِصاف: ۱ـ به هم چسباندن ۲ بَر هَم نَهادَن

اِختِصام: ۱ـ دُشمنی کردَن ۲ـ پیکار

اِختِضار: سَبزه بُری، چَمَن زَنی ۲ـ برداشتَن بار، بار بَرداری

اِختِضاع: ۱ـ فروتَنگری ۲ـ شتابِ در گُذَر، به شتاب گذشتن

اِختِطاء: گام نَهادَن

اِختِطاط: کِشَکیدَن (کِشَک = کِشه = خَط، برهان قاطع)

اِختِطاف: ۱ـ دُزد گوشی (= اِستِراق سَمع) ۲ـ رُبودَنِ تُند

اِختِفاء: پنهان گَشتَن، پنهانیدَن، نَهُفتِگی (فرهنگ پهلوی)

اِختِفار: پیمان شِکَنی (آنندراج)

اِختِلاء: ۱ـ سَر بُریدَن ۲ـ گیاه تازه بُریدَن

اِختِلاب: زَبانبازی، زَبانفریبی

اِختِلاج: ۱ـ جَهشِ اَندام ۲ـ بَریدَنِ پلک ۳ـ بیرون کشیدَن ۴ـ تَنِشِ اَندام، جَستَنِ اَندام (غیاث اللغات)

اِختِلاجِ اعضاء: جَهیدَنِ اَندام‌ها، پَریدَنِ پلک‌ها

اِختِلاس: ۱ـ کیسه بُری، زوددزدی، تَردَستی، پنهان‌رُبایی ۲ـ ستوده گویی

اِختِلاط: ۱ـ آمیج، آمیزش (فرهنگ پهلوی)، درآمیختِگی، خَلیس (برهان قاطع) ۲ـ شوریدِگی ۳ـ هَمگُمی (فرهنگ پهلوی)

اِختِلاط اَدویّه: آمیختن داروها

اِختِلاط اُفتادَن: دَرهَم شدن، آمیخته شدن

اِختِلاط پَذیر: آمیزا

اِختِلاط پَذیری: آمیزایی

اِختِلاط دادَن: دَرهَم کردَن: آمیختن، خَلیسیدَن (بهره از برهان)

اِختِلاط کردَن: گُل گُفتن و گُل شِنیدَن، گُفت و گُو

اِختِلاط وَ اِمتِزاج: آمیزه (فرهنگستان)، آمیختن و دَرهَم کردَن

اِختِلاطی: آمیزه‌ای

اِختِلاطِ چسبان: در یک پیرهَن بودن، شیر و شِکَر بودن (آنندراج)

اِختِلاف: ۱ـ بُوتاری، پادیاری (فرهنگ پهلوی) ۲ـ ناسازگاری ۳ـ سِتیزه ۴ـ جانِشینی ۵ـ شِکَم‌رَوش

اِختِلافِ اَخلاق: ناسازی، دُوخویی

اِختِلاف آراء: چَند اَندیشِگی

اختلافِ خَواص: پادیاری زاب ها

اِختِلاف کَلِمه: دوآوازی (فرهنگ معین)، چَند واژِگی، چَند سُخَنی

اِختِلافات: ناسازی ها، ناسازگاریها

اِختِلاف اُفتادن: به هم خوردَنِ میانه، ناسازگار شدن

اِختِلاف برخاستَن: بازیاری

اختلافِ عقیده: دوداستانی (فرهنگ پهلوی)

اِختِلاق: ۱ـ خوی گیری ۲ـ دروغبافی (آنندراج)

اِختِلال: دَرهَم بَرهَمی، به هَم ریختِگی

اِختــلال حَواس: پَرشیدِگی، پَرت و پَلا گویی، پَرتی (فرهنگ کوچك)

اِختِلال عَقل: شوریدِگی، گولی

اِختِلالات: به هَم خوردگی ها، دَرهم بَرهَمی ها

اِختِمـار: ۱ـ خازشُدَن ۲ـ خازبستن (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، مهرداد بهار)

اِختِمام: ۱ـ چاه‌رُوبی، ۲ـ خانِه‌رُوبی، خانه تکانی

اِخـتِنــاق: ۱ـ گلوگیری، خَفِگی (فرهنــگ کوچـك)، ۲ـ آواکُشی، دَهان‌دوزی ۲ـ خَفِگی گیاه (لاروس)

اِختِنــاقِ رَحِم Globehystérique به زبـانِ فرانسه: زَهدانگیر، از بیماریها

اِختِناق مطبوعات: نویس‌بَندی

اَختــه: این واژه را معین ترکی دانستــه، گمـان می‌رود که ترکـــان آن را از: ویزوختَــكِ پهلوی برگرفته باشند، ویزوختَك

اَختِه کَردَن: خایِه کشیدن، بی‌خایه کردَن، ویزوختَکاندَن

اَختِه گر، اَختِه بیك، اَختِه‌چی: خایه کِش

اَختِه گاه، اَختِه‌خانِه: خایه‌کِش‌خانِه، جایی که در آن دام را بی‌خایه گردانند

اِخـتیار: ۱ـ بَرگزیدَن (فرهنــگ کوچــك)، گُزینِش ۲ـ آزاد کامی (فرهنگ پهلوی) ۳ـ تَوانِش

اِختیارات: ۱ـ تَوان‌ها ۲ـ گزینِش‌ها

اِختیار اُفتادَن: بَرگزیده شدَن، بَرگزیدَن

اِختیار دادَن: تَوان دادَن

اِختیاردار: ۱ـ تَواندار، تَوانمَند ۲ـ گزینَندِه، گُزینا

اِختیار داشتَن: تَوان داشتَن، دَستُوری داشتن

اِختیار فَرمُودَن: ۱ـ برتر دانِستَن ۲ـ بَرگُزیدَن

اِختیار کَردَن: ۱ـ برتری دادَن ۲ـ جُدا کردَن

اِختیار کَرده: بَرگُزیده

اِختیاری: گُزینایی، هامَکیك، کامیك (پهلوی)

اِختیال: ۱ـ گَردَنکِشی ۲ـ پنداشتَن، پنداشت

۳ـ گَردَنفرازی ۴ـ خَرامِش، خَرامیدَن

اِختیان: دُشمَنیاری

اَخثاء: (تك: خِثی)، تاپاله‌ها، سرگین‌ها

اَخثَم: ۱ـ پَت‌بینی، بینی پَهن ۲ـ شیر، از جانوران

اِخجال: شَرمنده کردن، شَرماندَن

اَخچه: بنگرید به آقچه

اِخدار: خانه ماندگی، در آشیان ماندَن

اِخداع: ۱ـ پنهان کَردَن ۲ـ گَنجینه کَردَن ۳ـ اُستوار گَرداندَن

اَخدان: (تك: خِدن)، ۱ـ دوستان ۲ـ دلبَران

اَخذَب: درازِ خودسَر، درازِ نادان

اَخذَر: شبِ تاریك، خَرِ اَرام (= وحشی)

اَخذَری: گورخَر (آنندراج)

اَخذَریان: گوشِ خَریان

اَخذَریَة: گوشِ خَر، از گیاهان

اَخذَع: ۱ـ فریبکارتر ۲ـ پُشتَرگ

اُخدود: شکافِ زمین، پُوست شِکافت

اَخذ: ۱ـ فَراستانی، سِتَدَن ۲ـ رَوِش، خوی (لاروس) ۳ـ چاله ۴ـ گرفتار کَردَن

اَخذِ آراء: رای گیری، بوشاگیری

اِخذاء: خوار کَردَن

اَخذِ تصمیم: ویچیرگیری

اَخذِ تَماس: پیوند گیری

اُخذَة: ۱ـ افسون ۲ـ شکارگاه ۳ـ فَند

اَخذ کَردَن: ۱ـ فراگرفتن، فَراستَدَن ۲ـ دَریافتَن ۳ـ بَرداشت کَردَن

اَخذ وَ عطا: سِتد و داد

اِخراب: ویران کَردَن (آنندراج) ویشتَن (فرهنگ پهلوی)، اَنافتن

اَخراج: (تك: خَرج)، باج‌ها، هَرَگ‌ها (خَراج تازی گشته‌ی هَرَگ پهلوی است)، ساژها (فرهنگ پهلوی)

اِخراج: ۱ـ راناکی (فرهنگ پهلوی)، راندَن، پَزدَکی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بیرون آوردَن ۳ـ پرداختِ باج ۴ـ آشکار کردن

اِخراجِ بَلَد: راندن از شهر، گونه‌ای کِیفَر است

اِخراجات: پولِ گُذَران، هزینه‌یِ زندگی

اِخراج شدن: رانده شدَن

اِخراج کَردَن: بیرون کَردَن، رانـدَن، تارانـدَن

اِخراجی: رانده، پَزداك

اِخراس: گُنگ شُدَن

اِخراف: ۱ـ تَباهِ خِرَدی، در پیری ۲ـ درآمدن، در پاییز ۳ـ بَره آوردَن، بَره زادَن، در پاییز

اِخراق: ۱ـ سَرگَشتِگی، از تَرِس ۲ـ هاژی ۳ـ به کویر رسیدَن

اَخرَب: ویران، در زبانزد «عروض» سَنگی است که در آن ویرانی پدید آید و آن انداختن م و ن از

مفاعلین است، شِکافته گُوش

اَخرَج: اَبلَك (= اَبلق)، خَلَنگ

اَخرَس: گُنگ (آنندراج)، لال

اَخرَق: نَدانَمکار، گو ل (لاروس)

اَخـرَم: بینی بُر یده، در زبانزد «عر وض» سنگی است که در آن بُر یدگی پدید آید و آن انداختنِ م است از مفاعیلن

اِخرِماس: خاموش بودَن (آنندراج) خامُشیدَن، خوارگَشتَن

اُخرَوی: اَنجامِشی، آن جَهانی

اُخرَی: دیگَر، پَسین

اِخریراق: دَریده شُدَن

اِخریط: گَندنای دَشتی، از گیاهان دارویی

اَخزَر: ۱ ـ خُرد چَشم ۲ ـ خوك

اَخزَری: دَستارِ اَبر یشمی (آنندراج)

اَخَسّ: ۱ ـ زَبـو ن تَر (آنندراج)، خوارتَـر ۲ ـ فر ومایه تَر، زُفت تَر

اَخساء البَقَر: پاچِك دَشتی (آنندراج) از داروها

اِخسار: کم کَردَن (آنندراج)، زیان رساندَن

اِخســاس: ۱ ـ زبـو ن کَردَن ۲ ـ زُفت یافتَن ۳ ـ بهره را کم کَردن ۴ ـ فر ودکاری

اَخسَفه: (تك: خَسیف)، چاه های پُر

اِخسَئوا: دُور شو ید، دور باش

اُخسوم: لِنگه‌ی بار (لاروس)

اِخشاء: تَرساندن (آنندراج)

اَخشــاب: (تك: خَشب)، در تازی بی‌پیشینـه است، چوب های خوشبو

اَخشَب: ۱ ـ گَر ۲ ـ زمین سخت

اَخشَم: فَراخ بینی (آنـنـدراج)، اَبو یا، کِسی که بو ییدن نتواند

اَخشَن: زِبر، دُرُشت (لاروس)

اِخشیشان: ۱ ـ دُرُشت پُوشی ۲ ـ دُرُشت گو یی ۳ ـ سَخت زیستی ۴ ـ خَشم

اَخَصّ: ویژه تَر، گُزیده تر

اِخصاب: بارِوَری (لاروس)

اِخصاف: ۱ ـ شتافتن ۲ ـ بَرگ پُوشی، برهنگی را با برگ پوشاندَن

اَخصَف: سِپید تُهیگاه، به اسب و گوسپند گفته می شود، شَترمرغِ اَبلَك

اِخـضــاع: نَرم‌سُخَنی، نَرم‌زبـانی، فروتَنی، خَمیدگی: از پیری

اِخضال: تَرآبیدَن، با آب تَرکردَن، خیس شُدن

اَخضَد: ۱ ـ دوتا شَونَده ۲ ـ خَمَنده (آنندراج)

اَخضَر: ۱ سَبز ۲ ـ مَکیاز (= اَمرَد) ۳ـ سَبزگو ن ۴ – نیلگو ن ۵ – دیزه، اَسپ تیره ۶ – سَبزگَرا، سبزکَهاه

اِخضِرار: ۱ـ سَبز شُدَنِ کِشت ۲ـ سیاه گَشتَنِ شَب (آنندراج)

اَخضَع: پَست گَردَن (آنندراج)، کَج گردن (لاروس)

اَخضَف: مار

اِخضِلال: تاریك شدن، خیس شُدَن

اِخطاء: ۱ـ لغزیدن ۲ـ لَغزش یافتَن

اَخطار: (تك: خَطَر)، سیج‌ها (سیج = خَطَر، فرهنگ پهلوی) سختی‌ها

اِخطار: دَخشَك (فرهنگ پهلوی)

اخطارِ قانونی: کِرتَك (فرهنگ پهلوی)

اخطارِ قبلی: فَرادَخشَك (فرهنگ پهلوی)

اِخطار کَردَن: هُشدار دادَن، یادآوری کردَن

اِخطارنامه، اِخطاریّه: هُشدارنامه، یادگَرنامه، در زبان دادگستری، فرستادن هُشدارنامه برای یادآوری و آگاهاندن است و با دستور بازداشت یا بازداشت نامه یکی نیست، یادبَرگ

اِخطال: دُشنامگویی، کودَن کَردَن

اَخطَب: رَنگِ تیره، تیره‌ی رنگین

اَخطَف: خُرد شِکَم، باریك شِکم

اَخطَل: ۱ـ بیهوده گوی ۲ـ دِرازگوش، آویخته گوش ۳ـ گُربه (لاروس)

اَخطَم: دِراز بینی، سیاه

اَخَفّ: سَبُك‌تَر

اِخفـاء: ۱ـ نهـان کَردَن (فرهنـگ کوچـك)، نَهـانیدَن ۲ـ نمـایانـدَن، آشکـار کَردَن، از واژه‌هایِ دوپَهلو است ۳ـ پوشیدِگی ۴ـ پَرده برگرفتن

اِخفار: پیمان شِکستَن، شَرمسار کردن، فریب دادن

اِخفاس: دَریده گویی

اِخفاض: تن آسانی (آنندراج)

اِخفـاف: سَبُکباری، سَبُك کَردن، خوار کردن، سَرزَنِش کَردَن

اِخفاق: ۱ـ غُنودَن ۲ـ اُفتِ سِتاره ۳ـ ناکامی ۴ـ کم شدنِ دارایی

اَخفاك: پیچَك، از گیاهان

اَخفَش: ۱ـ خُرد چَشم ۲ـ کَم بین ۳ـ شَب بین: کسی که دَر شَب به از روز بینـد ۴ـ روزکور ۵ـ شَب‌پَره ۶ـ نام دوتَن در اَدَبِ تازی که یکـی اُستاد و دیگری شاگرد سیبویه بوده است

اَخَلّ: نیازمَندتر

اَخِلّاء: (تك: خَلیل)، دوستانِ راستین (غیاث اللغات)

اِخــلاء: ۱ـ تُهـی کردَن ۲ـ تُهـی شُدَن ۳ـ هَم نِشینی ۴ـ بی شوی گَشتَن ۵ـ دست بَرداشتن

اِخلاب: ۱ـ بَرگ آوردنِ تاك ۲ تیره گشتن آب (آنندراج)

اِخلاج: ۱ـ جنبیدَن ۲ـ جنباندَن

اِخلاس: ۱ـ به‌ربودن واداشتن ۲ـ آمیختِگی

اِخــلاص: ۱ـ یکــرَنگی، دوستی راستین ۲ـ سَرَگی، پاکی (فرهنـگ کوچك) ۳ـ ویژه کَرد، ویژه داشـت ۴ـ راسـتــدینـی، خُداگُزینی ۵ـ پُر مغزی، در استخوان ۶ـ پالایِش: چربی و روغن

اِخلاص کیش، اِخلاص مَند: یکرَنگ، دوستِ راستین

اِخلاصمَندی: یکرَنگی، دوستیِ راستین

اِخلاصاً: از تهِ دل، به نابی و راستی

اِخلاصی: گونه‌ای از پَشیز که بَر آن قُل هُوَالله نوشته باشند، اِخلاصیّه، نیز می گویَند

اَخلاط: (تك: خِلط)، ۱ـ خِل‌ها (خل = خلط، برهـان قاطع) در پزشکی باستانی باور داشتند آدمیان به چَهـار خِلَـند: خِل خونی، خِل ویشی (ویش = صَفــرا، فرهـنــگ پهـلوی)، خِل سیاهـابی (= سوداء) و خِل دِرِمی (دِرِم= بَلغَم پهلوی) ۲ـ کُنِش‌ها ۳ـ داروهایِ خوشبو

اَخلاطِ اَربَعه: چارخِل

اَخلاطِ فاسِده: تَباه خِلان

اَخــلاف: (تك: خَلَف)، ۱ـ جانــشــینــان، بازپَسینان، بازماندگان

اَخلاف وَ اَسلاف: ماندِگان و رفتگان

اَخــلاق: (تك: خَلَق)، جامـه‌های کُهـنـه (آنندراج)، ژِندِه‌ها

اَخلاق: (تك: خُلق)، رفتار، خُوی‌ها، فَرخوی (برهان قاطع)

اَخلاقاً: به‌خوی، خُویی، (واژه‌های فارسی)

اَخلاق پَسَندیده: اَنگَلگون (آنندراج)

اَخلاقِ مَعنوی: سِرِشتِ دَرونی، خُویِ مینوی

اَخلاقی: خویی، رفتاری

اَخـلاقیّات: فرهنـگِ رَفتـار، فرهنـگِ خُوی، خوینامه‌ها: نوشتِه‌ها، سُرودِه‌ها، آیین‌ها

اَخلاقیّون: نیك‌رفتاران، نیکخویان

اِخـلال: آشوب، بَرهَم‌زَدَن (فرهنگ کوچك)، کارشِکنی، زیانگَــری، درتـازی با آرِش (= معنی) بُردَن و ربودَن نیز آمده

اِخــلال طَلَب، اِخــلال جوی، اِخــلالگَـر، اِخلال کُننده: کارشِکَن، آشوبگَر

اِخلال کردن: کـارشِکَـنی، کـار شکـنیدَن، آشوبگَری

اَخلام: (تك: خِلم)، دوستان، یاران

اَخلَف: چَپادَست، چپ‌نویس، چَپا چَشم، لُوچ (آنندراج)

اَخلَق: خوشخوتَر، نیك‌رفتارتَر

اَخلیا: (تك: خَلی)، آسوده‌دِلان، سبکباران

اِخماد: ۱ـ آرَمیدَن ۲ـ خاموش شدن (آنندراج) ۳ـ خاموش کردن

اِخمار: ۱ـ فرونشاندَن، خواباندَن ۲ـ پنهانیدَن،

پنهان داشتن ۳ـ در دل داشتَن ۴ـ به‌دِل گِرفتَن، کینه‌وَرزی ۵ـ تُو رفتَن ۶ـ خـازاندَن، خاز=خمیر

اِخماس: پنج شدَن، پنج تا شدن، پنج تایی

اِخمـال: ۱ـ گُمنامی، گُمنام کَردَن ۲ـ از ارزش اَنـداختن، بی اَرزِش کردن ۳ـ پُر زنـاك کَردَن (آنندراج)

اِخمام: گَنده شُدَنِ گوشتِ پُخته (آنندراج)، گندیدِگی

اَخمَر: ۱ـ سیامَست، مَست تَر ۲ـ دِژَم تَر (دِژَم = خُمار، برهان قاطع)

اَخمَسـه: بُوزه: گونـه ای ازمِی که ازآردِ جُو سازند (آنندراج)، پارسی است

اَخَنّ: تُودَماغی

اِخنـاء: ۱ـ دشنـامگـویی ۲ـ تَبـاهیدَن ۳ـ سَرسَبزی ۴ـ پیمان شِکَنی

اِخناب: ۱ـ لَنگی ۲ـ سُست کَردَن

اِخناس: پَس اِستادَن (آنندراج)، واپَس بُردَن

اَخنَس: ۱ـ بینی رَفتِه ۲ـ کَنِه، از خرفستَران (آنندراج)

اُخنوخ: نام اِدریس پیامبر است که اورا هُرمُزد و اورمَزد نیز گفته اند (آنندراج)

اَخو: کاکُو، بَرادرِ ناهَمخون (آنندراج)

اِخواء: ۱ـ گُرسنه شُدَن ۲ـ فروافتادن ۳ـ خانه ویرانی ۴ـ سِپُرده سِتانی

اَخوات: (تك: اُخت) ۱ـ خواهَران ۲ـ مانندها

اِخوال: (تك: خال)، دایی‌ها، کاکویِگان

اِخوان: (تك: اَخ)، بَرادران، ازیك پدرویك مادر

اِخوان الشیاطین: بَرادَران اَهریمَن

اِخوانُ الصِدق: یاران راستین

اِخـوانُ الصفـا: یارانِ یکـرَنگ، نامِ گروهی از فَرزانِگان در سده های نخستین اسلام

اِخوانی: بَرادَرانه

اِخوانیّات: فرهنگِ برادَری، دُوستنامه‌ها، آیین دوستی

اِخوَت، اِخوَة: بَرادران: دوستان (برادرانی که از یك پدر و مادر نباشند)

اُخُوَّت: بَرادَر شُدَن، دوست شدن، بَرادری، دوستی

اَخوَف: بسیار تَرسان (آنندراج)، بُزدِل

اَخَوین: دو برادر، همخون ها

اَخی: بَرادَرم، بَرادرِ مَن، نامی که جوانمردان و اَیاران (= عَیّاران، پهـلوی) بر یکـدیگـر می نهادند

اَخیار: (تك: خَیر)، نیکـوکـاران (آنـندراج)، گُزیدگان (فرهنگ کوچك)

اَخیار: هَفت تَن، در زبـانـزد رهروان هفت تن را گوینـد که برجستگـان گروه سیصـد و پنجاه و

شش تن خدا مَردانند

اَخیاس: (تك: خِیس)، اَنبوه درختان، بیشه ها

اَخیاش: (تك: خِیش)، جامه های سُبُکباف

اَخیاف: ۱ ـ مردمان ۲ ـ برادرانِ مادری

اَخیال: (تك: خَیل)، گروه سواران

اَخیر: فَرجامین (فرهنگ کوچك)، پَسین، واپَسین

اَخیراً: به تازگی (واژه های فارسی)، واپَسینگاه

اَخیرالذکر: پَس از همه، پَسین گُفت

اَخیرانتوُس Achranthes: یونانی تازی گشته، بهشتی، از گیاهان

اَخیضِر: کُوژخار، مَگَسَك (لاروس)

اَخیَف: برادران مادری (لاروس)

اَخیَل: ۱ ـ خَجَکدار ۲ ـ باشِه ۳ ـ شاهین

اَخیلیا: یونانی تازی شده، لاله‌دیس، از گیاهان

اِخینوس: یونانی تازه شده، بَلوتِ دریایی، خارپشت دریایی، خارپوست (لاروس)

اَخیُون: یونانی تازی شده، گُلِ اِژدها، اژدَرگُل، از گیاهان

اَخیه، آخیَة: ستوربَند، میخ آخور

اِدآب: رَنجاندَن، به‌رَنج افکندَن

اَداء: ۱ ـ گُزاردَن، به‌جا آوردَن ۲ ـ رِسانَدَن (لاروس) ۳ ـ پَس‌دادَن (فرهنگ کوچك)، بازپَرداخت ۴ ـ نیك گُفتَن (= حُسن الاداء)

اَداءپَذیر: پَرداختنی

اَداء کردَن: گزاردَن، پَس دادَن، بازپَرداختن، تُوختن (برهان قاطع)

اَداء کرده: تُوخته (برهان قاطع)

اَداء دین: تُوختَن (برهان قاطع)، بازپرداختِ وام، وام‌پَردازی

اَداء طاعت: نمازگزاری، نَمازیدَن

اَدات: دَست‌اَفزار، اَنگار (برهان قاطع)

اَداتِ تَشبیه: مانَندِه ها

اُدارِقی: رُومی، کُچله، از داروها (آنندراج)

اِدارات: (تك: اِداره)، اِواره ها (فرهنگ پهلوی)، گَردانه ها

اِدارَت، اِدارَة: ۱ ـ اِواره، دیوان (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ چَرخاندن، گرداندَن

اِدارهٔ استِخدام پِرسُنِل: کارگُزینی (فرهنگستان)

اِدارهٔ پلیس: سَرکلانتری (فرهنگستان)

اداره بازی: سَرگَردان کردن

اِداره کننده: وینارتار (فرهنگ پهلوی)

اِداره کننده‌ی بخش: بَخشدار (فرهنگستان)

اِداره کننده‌ی کشور: کِشوَر ویرای (فرهنگ پهلوی)

اِدارهٔ گاردِ سرحدّی: مَرزداری (فرهنگستان)

اِداره‌جات: اِواره ها، گَردانه ها

اُداف: ۱ ـ گوش ۲ - نَره (آنندراج)

اُدافهم: کرِشمِه خوان

اَدا کردَن: گُزاردَن (برهان قاطع) تُوختَن (برهان قاطع) تُختَن (فرهنگ پهلوی)

ادا کردن سخن: واچیدَن، وازیدَن (فرهنگ پهلوی)

ادا کردن وظیفه: ویچاردَن (فرهنگ پهلوی)

ادا کننده: تُوختار (فرهنگ پهلوی)

اِدالَـة: ۱ ـ فرَمَـداری: (= دولت، فرهنگ کوچك) ۲ ـ پیروزی

اِدام: نانخورش (آنندراج)

اِدام الله: خُدا پایدار بدارَد

اِدامـه، اِدامَـة: پایداشت، پَتـایش (فرهنگ پهلوی)، پی گیری، دنبال کردَن

اِدامه پیدا کردَن، ادامه داشتن، اِدامه یافتن: دنباله یافتن، بتاییدَن (فرهنگ پهلوی)

اِدامه دادَن: کاشیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِدانـه، اِدانَـة: ۱ ـ فرومـایگی ۲ ـ وام‌دِهی ۲ ـ اراختَن (= محکومیّت، فرهنگ پهلوی)

اَدانی: (تك: ادنی)، کَمینه‌تَران (آنندراج)، زبُون‌تران

اَدا و اصول: نازو کرِشمه

اَدا و اَطوار: بر زَم (آنندراج)، ریختك

اَدای احترام: فَرنایِش (فرهنگ پهلوی)

اَداهِم: (تك: اَدهَم)، سیه اَسپان

اَدَب: پارسی تازی گشتـه، اَدَب، اَنـدازه نگـاه داشـتـن (آننـدراج)، پالایش دَرون، زیرکی، هوشیاری (لاروس)

اَدَبّ: پرموی: آدمی، پُر پشم، پَشمالو: جانور

اُدباء: اَدبمَندان

اِدبـاب: دادگُسـتـردَن، نَرم رانـدنِ کودك (آنندراج)، فَراگُستَردَن (= تَسرّی دادن)

اَدَب السئـوال: زیبخـواست، روشی است در دانش نوآوری (= بدیع) که آن را «حُسن طلب» و «براعةُ الطَلَب» نیز گویند و آن خواهش چیزی از کسی است با زبان شیرین و شیوا

اِدباج: دَرپیچیدن، رَوشی در سَرواد

اِدبـار: ۱ ـ پشت دادن (آننـدراج) ۲ ـ پُشت کردَن، گُریختن ۳ ـ نگـون بَختی، سِیَه روزی، فَریرون (فرهنگ کوچك) ۴ ـ روی گردانی

اَدَب طراز: اَدب تَراز، آموزنده، اَدبکار

اَدَبیّات: (تك: ادبیَّه، امـروز جمـع ادب هم محسـوب می شود، معین)، دانش های اَدَبیك، خوب نِوشته ها (= خوب نبیك، پهلوی)

اَدَبیّ: از پارسی، اَدَبی، اَدَبیك

اِدبیر، مَمال. ادبار: سیه‌روزی، پشت کردَن

اَدثر: سوتاك (= غافل فرهنگ پهلوی)

اِدخـال: ۱ ـ درآوَردَن ۲ ـ فروکَردَن، خَلانـدَن

(فرهنگ کوچك)

اِدخان: دُود کردَن، تیره کَردَن

اَدخَنَة: (تك: دُخان)، دُودها (آنندراج)

اَدخَل زَدَن: بَرآوَرد

اِدراج: ۱ـ دَرنَوَردیدن، پیچیدن (فرهنگ معین) ۲ـ چَهار خانه کَردَن

اَدارِج: (تك: دُرج)، دُوکدان ها (آنندراج)

اِدرار: ۱ـ میزِش (پهلوی) ۲ـ رَوانیدنِ آبگونه ها ۳ـ ماهانه، دَریافتی

اِدرارخوار: ماهانه گیر

اِدرار کردَن: مِیزیدَن (فرهنگ پهلوی)

اَدراص: (تك: دَرص)، بَچه موشان، بَچه گُربگان

اِدراع: ۱ـ زِره پوشیدن (مَردان) ۲ـ پیرهَن پوشیدَن (زنان)

اَدراع: (تك: دِرع) ۱ـ زِره ها ۲ـ پیرهَن ها (فرهنگ کوچك)

اَدراق: (تك: درقه)، سپرهای چَرمین

اِدراك: ۱ـ مارِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دَریافت ۳ـ رسش، هَم آوای دهش: رسیدنِ میوه به پختگی و رسیدن کودك به بالَندِگی، وابا (برهان قاطع) ۴ـ رسیدن و پیوستن (لاروس)

اِدراکات: دَریافت ها، واباها (وابا = قوَّت فهم، برهان قاطع)

اِدراك پَذیر: دَریافتنی، وابا (برهان قاطع: قوَّت فهم)

اِدراك پَذیری: دَریافت پَذیری، وابایی

اِدراك کَردَن: دَریافتَن، واباییدن

ادراك ناپَذیر: نادَریافتنی، اَوابایی

اِدران: ۱ـ چِرکینی ۲ـ خُشك شُدَن

اَدرکنی: دریاب مَرا

اُدرَة: خایه باد، از بیماری ها

اَدرَم: ۱ـ بَرابَر، هَموار ۲ـ بی دندان (فرهنگ عمید)

اِدریس آباد: شازند، نام جایی است (فرهنگستان)

اِدریسی: از گیاهان، گلِ سُرخِ ژاپونی، اوتَنجه (فرهنگ معین)

اَدسَق: فَراخ دَهَن، دَهَن گُشاد

اَدسَم: تیره گُون، دَستارِ سیاه (لاروس)

اِدّعاء: ۱ـ پشیماری (فرهنگ پهلوی)، به خود بَستَن (فرهنگ کوچك)، فَراخواست ۲ـ آرزوکَردَن

اِدّعاء کَردَن: ۱ـ از آنِ خود دانستن ۲ـ دَرخواست کَردَن، دَرخواستَن ۳ـ هماوَرد خواهی، زبانزَدِ زُورخانه

اِدّعانامه: کیفرخواست (فرهنگستان)

اَدعاث: (تك: دِعث)، ۱ـ مانده آب ها، گندهِ

آب‌ها. ۲ ـ کینه‌ها، دُشمنی‌ها (آنندراج)

اِدعــاث: ۱ ـ به جا گذاشتن ۲ ـ بَرگزیدَن ۳ ـ دُزدی ۴ ـ به دُوردَست رفتن (آنندراج) ۵ ـ دُوراندیشی (لاروس)

اَدعاص: (تك: دِعص،) پُشته‌های ریگ (آنندراج)

اِدعاص: گَرما زَدِگی، کُشتَن، کُشته شُدن

اَدعَب: گُول و نادان، کانا

اَدعَج: مَردِ سیه‌چَشم (آنندراج)

اَدعیاء: (تك: دَعی)، ۱ ـ پسرخواندگان ۲ ـ جِهمَرز زادگان (جِهمَرزی = زِنا، فرهنگ پهلوی)

اُدعِیَّة: چیستان (لاروس)

اَدعِیَه: (تك: دُعا)، نیایه‌ها، آزباها، (آزبا = دُعا، فرهنگ پهلوی)

اَدغال: (تك: دَغَل)، نابکاران، دورُویان ۲ ـ تباهی‌ها

اِدغــال: ۱ ـ تباهکاری ۲ ـ دُشمن کامی ۳ ـ سُخن چینی (آنندراج) ۴ ـ دورویی

اِدغالی: پیچمالی: گروهی بوده اند راهزن که دستارِ آشفته بَر سَر می پیچیدَند (آنندراج)

اِدغــام: ۱ ـ دَرهَم کردن، یکی کردن ۲ ـ سیاهرُوی کَردَن ۳ ـ ناخابیده فرو بُردَن ۴ ـ لِگام نِهادَن ۵ ـ بازواتیدَن ۶ ـ سیاه کردَن ۷ ـ فروکردَن

اَدغَر: یادگیر (آنندراج)

اَدغَم: ۱ ـ سیه‌چرِده (آنندراج) ۲ ـ تُودَماغی ۳ ـ سیاه بینی ۴ ـ اَسب دیزه (لاروس)

اَدفان: (تك: دَفین)، پنهان کَردِه‌ها، زیرخاکی‌ها

اِدفان: چاه اَنباشتَن

اَدفَر: گَندِه (آنندراج)، بَدبوی (لاروس)

اَدفَق: ۱ ـ چابُك ۲ ـ خَمیده‌پیر ۳ ـ دَندان گُرازی

اَدَقّ: باریك‌تَر، دُشوارتَر

اِدماع: خوارگَرداندَن، بَدبَخت کَردَن، بیچارِه کَردَن

اِدقــاق: ۱ ـ باریك کَردَن ۲ ـ نیکـو کُوفتَن ۳ ـ گُوسبَند بخشیدن

اُدُکلنی، اُدُکلن Eau de cologne: آبگونه‌ای خوشبو که نخستین بار دَر کُلن، شهری آلمانی ساخته شده، کُلُن آب

اَدَكّ: اُشترِ بی‌کوهان (فرهنگ عمید)، بی‌کوهانه

اَدکَن: تیره‌گُون، دُودگون، رَنگِ خاکستر (غیاث اللغات)

اَدَلّ: رَهنماتَر (غیاث اللغات)

اِدل: ۱ ـ گَردَن دَرد ۲ ـ شیرِ تُرش

اِدلاء: ۱ ـ فروگُذاشتـن ۲ ـ کار به گردنِ کسی

گُذاشتن ۳ـ آب کشیدن ۴ـ زشتگویی ۵ـ خویشی جُستَن ۶ـ فَرنُودآوری (فرنود = دَلیل، برهان قاطع) ۷ـ پاره دادَن

اَدلاع: زبان نِمودَن، زبان بیرون آمدن، از تشنگی

اِدلاف: دُرُشتگویی، واداشتن به کُندی

اِدلاق: ۱ـ شمشیر کشیدن، از نیام ۲ـ به‌هَم خوردَنِ دَندان‌ها، از سرما (آنندراج)

اِدلال: ۱ـ نازیدَن ۲ـ تاختَن ۳ـ راه شناسی ۴ـ گُستاخی ۵ـ فَراشیفتِگی ۶ـ یارایی

اَدِلّـه: (تک: دَلیل)، فَرنودها (فرنود = دَلیل، برهان قاطع)، گُواهان، پَروَهانان

اُدْم: ۱ـ گندُمگونی ۲ـ سِپیدِگی

اِدماء: خون آلودَن (آنندراج)، خون ریختن

اِدماج: ۱ـ دَر پردِه داشتن ۲ـ اُستوار شُدَن ۳ـ باریکمبانی ۴ـ خَلاندَن ۵ـ در جامه پیچیدن ۶ـ پَرخیده گویی

اِدمام: زشتکاری، بَدکاری، فرزندِ زشت یافتَن

اِدمان: پیوسته‌کاری، پیوسته‌نُوشی، دَست‌بَرنداشتَن

اُدمان: (تک: اَدَم)، گندُمگونان

اَدَمَة: ۱ـ پاره پوست ۲ـ پُستِ پُوست

اَدَمةالأرض: لایه‌ی درونی زمین، درون لایه

اِدناء: ۱ـ نزدیک شُدَن ۲ـ فروهِشتَن، ۳ـ آویزان کردن ۴ـ نزدیک شدنِ زایمان

اَدناء: (تک: دَنی)، فرومایِگان

اَدناس: (تک: دَنِس)، ۱ـ آلوده‌ها ۲ـ زشتخُویان

اِدنـاف: ۱ـ گران بیماری، سَخت بیماری ۲ـ لاغر کَردَن، لاغر شدن (آنندراج)، نَزاریدَن

اَدنَی: ۱ـ نزدیک‌تَر ۲ـ زَبُون‌تَر ۳ـ پَست‌تَر، فرومایه‌تَر

اَدنی البسائط: نخستین گوهَر

اِدواء: ۱ـ دَردمَندی ۲ـ گُناه بَستَن، گُناه بَندی ۳ـ خوددَرمانی ۴ـ سَرشیر گرفتن

اَدوات: (تک: اَداة)، دَست‌اَفزارها (فرهنگ معین)، اَنگازه‌ها (برهان)

اَدواتِ اِستِفهام: پُرسَنده‌ها

اُدوات (تک اُدوَة): فریب‌ها

اَدوار: (تک: دور)، دورَک‌ها (دور و دوره برگرفته از دورَکِ پهلوی است)، گردش‌ها، زَمان‌ها

اَدوار: (تک: دار) (دار برگرفته از دار پارسی به آرشِ درخت است، پالایشِ زبان فارسی) سَرای‌ها (آنندراج)، خانه‌ها

اَدواری: دورَکی، زَمانیک

اُدوَة: تَرفند، فَریب (لاروس)

اَدونیس Adonis : انگلیسی، چَشمِ دِهگان، اَزگل‌ها

اَدوَن: ۱ـ پَست‌تَر ۲ـ نزدیک‌تَر (غیاث‌اللغات) ۳ـ کَمینه‌تَر (آنندراج) ۴ـ فرومایه‌تَر

اَدوِیَه: (تک: دَواء) ۱ـ داروها ۲ـ دارچین، اَفزار (فرهنگ پهلوی)

اَدویَه‌جات: داروها، دیگ‌اَفزار

اَدویَهٔ جوشاندَنی: کَهتاب (برهان)

اَدویَهٔ حارَّه: بُوزار (برهان قاطع)

اَدویَه‌دان: دارچین‌دان، دارودان

اَدویَه‌زَدَن: دارچین زَدَن، اَفزارزَدَن

اَدویَه‌سا: اَدویَه‌سای: داروسای

اَدویَه‌شِناس: داروشِناس (فرهنگستان)

اَدویَه‌شِناسی: داروشِناسی (فرهنگستان)

اَدویَه‌کُوب: هاوَن، دَستاس، جَمسین، داروکُوب، دارچین کُوب

اَدویَه‌کُوبی: دارچین کُوبی

اِدهاش: شگفتاندَن، به شِگفتی اَنداختَن

اِدهاق: ۱ـ جام آگَندَن، پُرکَردَنِ جام ۲ـ شِتاباندَن

اِدهام: اَندوهاندَن

اِدهان: ۱ـ پوشیدَن ۲ـ نادرستی ۳ـ بَدانگیزی ۴ـ دروغگویی ۵ـ خوارداشت

ادِّهان: روغن‌مالی، خودچَرب‌بدن، خود را چرب کردن

اَدهان: (تک: دُهن)، روغن‌ها، چَربی‌ها

اَدهُر: (تک: دَهر)، زَمانه‌ها، روزگاران

اَدهَس: سُرخزَنگ (آنندراج)

اَدهَم: ۱ـ تیره گون ۲ـ بند و زنجیر ۳ـ شبِ تاریک

اَدیار: (تک: دِیر)، کُنِشت‌ها

اَدیاک: (تک: دیک)، ماکیان، مُرغ و خروس

اَدیال: روسی ۱ـ پَتو ۲ـ جاجیم (= در آن خواب افزار پیچند)

اَدیان: (تک: دین)، دین‌ها، دین واژه‌یِ پارسی برگرفته از دَئنا، اَوستایی

اَدیب: اَدَب‌دان، اَندازه‌دان، اَدَبمَند

اَدیبانه: اَدَبمَندانه

اَدیب‌دیده: اَدَب خوانده

اَدیب‌شدن: اَدَب آموختن، اَدَبمَند شُدَن، اَدَبیدَن

اَدید: ناله و فریاد (آنندراج)

اَدیم: ۱ـ چَرمی ۲ـ رُویه، پُوسته، پُودار

اَدیم‌الضُحی: پیش‌چاشت (غیاث‌اللغات)

اَدیمِ زَمین: رویِ زَمین

اَدیم‌گر: چَرمگَر، چَرمساز

اَدیمی: چَرمی، چَرمینه

اِذ: چون، برای آن که، آنگاه (لاروس)

اِذا: چون، بَرایِ آن که (آنندراج)، پَس، ناگاه (غیاث‌اللغات)

اِذابـه، اِذابَـة: ۱ـ تاراج، ۲ـ گُذَرانـیدَن (آنندراج)، آب کَردَن، گُداختَن، گُدازاندَن

اَذارقی: از لاتین، کُچولِه (فرهنگ معین)، از گیاهان

اِذاعَـة، اِذاعَـت: ۱ـ آشـکـار کَردَن (غیاث اللغات)، پَراکَندَن (پیام و آگاهی)

اُذاف: نَرِه (آنندراج)

اِذاقه، اِذاقَة: چِشاندَن (فرهنگ کوچك)

اِذاله، اِذالَة: ۱ـ فروهِشتَن (دامَن و جز آن) ۲ـ رام کردَن ۳ـ خوارکَردَن

اَذان: ۱ـ بانگ (فرهنگ کوچك) ۲ـ به گوش رساندَن (آنندراج)

اُذان: گوش دَرد (لاروس)

اَذان گو، اَذان گوی: بانگی

اُذانی: گُوش گُنـدِه، بزرگ گُوش (آنـندراج)، بَلبِله گوش

اِذاة: رَنج، آزار (لاروس)

اَذَب: ۱ـ گاودَشتی ۲ـ مَردِ دراز

اِذبال: لاغِر کَردَن (آنندراج)، پَژمُراندَن

اِذحاج: شوی نگرفتن، پس از مرگِ شوی

اِذْخار: پَس‌انداز کَردَن، پَس اَنداز

اَذخَر: از گیاهان، گَورگیاه (فرهنگ معین)، گُوم (برهان قاطع)، غُرُشنِه (برهان)

اِذراء: ۱ـ واداشـتـن ۲ـ اَشـك‌ریزی ۳ـ خاك انگیزی ۴ـ آزمَند کَردَن

اِذراب: تیزکردَن (آنندراج)، بازشُدَن زبان

اَذراب: (تك: ذَرَب)، بَدزَبانی ها

اِذراع: ۱ـ آزمندی ۲ـ پُرگویی، ۳ـ گَزافکاری ۴ـ هَراشیدَن (= قِی کردن)

اَذرُع: (تك: ذِراع)، ۱ـ گَزهـا (گز = ذرع، آنندراج) ۲ـ بازوان، بازوها

اَذرَع: ۱ـ اَسبِ بَدنِژاد (آنندراج) ۲ـ تازی مام ۳ـ زبان آوَر (لاروس)

اِذعـان: ۱ـ گَردَن نِهـادَن، خَستو شُدَن، ۲ـ پَذیرفـتن ۳ـ فرمـانبرداری ۴ـ رام شـدن، فروتنی (آنندراج)

اَذفَر: ۱ـ ناب ۲ـ تُندبُوی، تیزبوی

اَذقان: از پارسی (تك: ذَقَن)، زَنخ ها

اَذقَن: درازِ زَنَخ، درازچانه (لاروس)

اِذکاء: ۱ـ آتَش اَفروختَن، دیدبان گُذاشتَن (آنندراج)

اَذکار: (تك: ذِکر)، یاد کَرده ها

اِذکار: ۱ـ یاد دادَن ۲ـ به یادِ کسی آوردَن

اَذکَر: رسا (آنندراج)، تیزتَر

اَذکَی: زیرَك‌تَر (غیاث اللغات)

اَذکـیا: (تك: ذَکی)، زیرَك‌تران، هُوشمَنـدان (فرهنگ عمید)

اَذَلّ: خوارتَر (فرهنگ عمید)

اِذلاق: ۱ـ بی آرامـاندَن ۲ـ تیزکَردَن، تند و تیز کَردَن ۳ـ سُست گَرداندن ۴ـ سَرگین انداختنِ پَرَندِگان

اِذلال: ۱ـ خوار پنداشتَن، دَستِ کَم گِرفتن ۲ـ خوار کَردَن (غیاث اللغات)، ۳ـ نَرم گرداندَن (آنندراج)

اَذلَف: کشیده بینی، خوشدَماغ

اَذلَق: ۱ـ زبان تیز ۲ ـ نیزه‌ی تیز

اَذِلَّة: (تك: ذَلیل)، ۱ـ نَرمِ‌دِلان ۲ـ خواران، خوارشُدِگان

اَذمـار: (تك: ذَمِر)، ۱ـ دِلیران ۲ـ زیرَکان ۳ـ یاوَران: یاری دِهَندِگان

اِذمـــام: ۱ـ نِکـــوهیده یافتن ۲ـ زنهـار دادن (آننـدراج) ۳ـ زنهـار گرفتن برای دیگری ۴ـ خوار شمردَن ۵ـ بازماندَن

اُذُن: گوش

اِذن: ۱ـ دَستـوری، فَرمـان، پَرگ ۲ـ پَروا (= رُخصَت)، پَروانِگی ۳ـ خواست (لاروس)

اِذَن: آنگاه، اَکنون، در آن هنگام (لاروس)

اَذَنّ: مُفی، آن که آب دَماغش راه افتاده

اِذناب: گناه کَردَن

اَذنـاب: (**تك: ذَنب**)، پارسی تازی گشتـه، ۱ـ ذَنب‌ها، دُم‌ها ۲ـ سِمِس رَوَندِگان (فرهنگ معین)

اَذنابُ الخَیل: شِنگ، از گیاهان

اَذنابُ الدِماغ: پایه‌های مغزی، مَغزپای‌ها

اِذن دادَن: دستوری دادَن: پَرگ دادن

اِذن داشتَن: دَستوری داشتن: پَرگ داشتن

اِذنِ دخول: پَرگِ نیاندَر (= دخول، پهلوی)

اِذن گرفتن: دَستوری گرفتن

اُذُنُ الاَرنب: خَرگوشَك، از گیاهان

اُذُن البَحر: گوش ماهی (لاروس)

اُذُنُ الحِمار: گوشِ خَر، از گیاهان

اُذُنُ الشاة: سَگ زبان، از گیاهان

اُذُنُ الشَیطان: گوشِ دیو، پیاله‌ی داوَر، از گیاهان

اُذُنُ الفأر: گـوش مـوش، فـراموشم مَکُن (لاروس)

اُذُنُ القِسیس: ساغَر مَریَم، از گیاهان

اَذنیَّة: بَرگدانه (لاروس)

اِذواء: پژمرده کَردَن: پژمُراندَن (آنندراج)

اِذوابَة: سَرشیر (لاروس)

اَذوَط: خُردچانه، کَم‌چانه، فرود چانه

اَذهاب: (تك: ذَهَب)، زَرها

اِذهـاب: ۱ـ زَراَندودَن ۲ـ بُردَن ۳ـ روان کَردَن ۴ـ نابود کردن

اِذهال: کُوتاهی کَردَن، فَراموشی دادَن

اَذهان: (تك: ذِهن)، دانِست‌ها (آنندراج)،

هوش‌ها

اَذَی: آزار، رَنجه، رَنجِش، سُتوهی، سُتوه، زیان، سِتَم، رَنجاندَن (غیاث اللغات)

اَذیاخ: (تك: ذِیخ)، ۱ـ گُرگان ۲ـ دِلیر مَردان ۳ـ نژاده اَسپان

اَذیال: (تك: ذَیل)، دامَن‌ها (غیاث اللغات)

اَذیالِ ناس: مَردمِ پایین، مَردمِ پَست، واپَس‌ماندگان

اَذیَّت: آزار، سُتوهی، رَنج، رانَکی (پهلوی)

اَذیت دادَن: آزار دادَن، سُتوهاندَن

اَذیت کردَن: رَنجه داشتن، رانَکنیدَن (پهلوی)

اَذیّت کشیدَن: رَنج بردن، آزار بُردَن

اُذین: دهلیزِ گِش (= قلب، برهان)

اَذین: ۱ـ بانگی ۲ـ پایَندان ۳ـ گوشَك

اُذینَة: ۱ـ گوشَكِ دِل ۲ـ نَرمه ی گوش

اِرائت، اِرائه: نِمود، نیکِز (فرهنگ پهلوی)

اِرائه‌یِ طَریق: راه نمود

اِرائه کَردَن، اِرائه دادَن: نمودَن، نِشان دادَن، نمایش دادَن، به نمایش گُذاشتن، فَرآوردَن (فرهنگ پهلوی)

اَرائب: (تك: اِرب)، دُرشَته‌ها (دُرشَته = حاجَت، آنندراج)، نیازها

اَرائِك: (تك: اَریکَة)، تَخت‌ها (غیاث اللغات)، اورنگ‌ها، از پارسی

اَرابِس Arabis: لاتینی، گیاهی از تیره‌ی چَلیپاییان، تَره تیزكِ کُوهی

اِرابَة: به گمان افکَندن (آنندراج)

اُراتوریو Oratorio: ایتالیایی، دینسُرود

اِراث: ۱ـ آتَش ۲ـ سُوخته (آنندراج)

اَرّاج: دروغ لاینَده

اَراجِل: (تك: رجل)، بیادگان (آنندراج)

اَراجیز: (تك: اُرجوزه)، چکامه‌ها (در بحر رَجَز، آنندراج)، خودستایه‌ها

اَراجیف: (تك: اَرجاف)، بیهوده سُخنان، یاوه‌ها، ژاژها، هَبَرا (گویش گیلکی)، بیهودگان (غیاث اللغات)

اِراحه، اِراحَة: ۱ـ آسُودَن ۲ـ آسایش دادن ۳ـ گَندیدگی، بُویناکی ۳ـ هوده رسانی (هوده = حَق)

اِرادَت: در تازی با اِراده یکی است ولی در فارسی این دو را با آرِش‌هایِ (مَعنی‌ها) گوناگون به کار بَرَند، سَرسِپُردگی

اِرادَت غایبانه: ناآشنا سَرسِپُردگی، سَرسِپردگی پیش از آشنایی

اِرادَت داشتَن: سَرسِپُرده بودَن

اِرادَتمند، اِرادَت پیشه: سَرسِپُرَنده

اِرادَت شعار اِرادَت کیش: سَرسِپار

اِراده، اِرادَة: ۱ـ آو، کام (فرهنگ پهلوی)،

خواست (برهان قاطع) ۲ ـ آهنگ، یازه ۳ ـ بَسیج (فرهنگ کوچك)

اِرادهٔ آهنین: خواستِ اُستوار

اِراده کردَن: خواستَن، آهَنگ کردَن، یازیدَن

اِرادِه کنان: یازان، چو زرین گُنبدی بر چرخ یازان، شده لرزان و زَرّش پاك ریزان (ویس و رامین)

اِرادی: آویك، کامیك (فرهنگ پهلوی)

اَراذِل: (تك: اَرذَل)، ناکسان (آنندراج)، زَبونان، فرومایگان

اُراژ Orage : فرانسوی، توفبار (فرهنگستان)

اَراسَة: (تك: اَریس)، کشاوَرزان (آنندراج)

اِراض: خوانِ بُزرگ: پَشمباف، پَرَندباف

اِراضة، اِراضَت: سیراب گرداندن (آنندراج)

اَراضی: (تك: اَرض)، زمین ها

اَراضی مَوات: زَمین های مُردِه، زَمین هایِ اُفتادِه، زَمین های بیکار، چَوَر (گویش گیلکی)، اَکِشت (فرهنگ پهلوی)

اِراغَة: ۱ ـ جُستَن ۲ ـ خواستن (آنندراج) ۳ ـ خواستن با فریب ۴ ـ فریب دادن

اُراق: ۱ ـ اَنگَل (= آفَت)، ۲ ـ زَردی

اراقُوا: لاتینی، ازدانه‌هایِ گیاهی، سِیَهَك (گویش شیرازی)، سیاهَك

اِراقَة، اِراقَت: ۱ ـ ریختن، آبگونه ریختن ۲ ـ شاشیدَن

اِراقهٔ دِماء: ریزشِ خون

اَراقیطون Arctium : لاتینی، از گیاهان، باباآدَم

اَراك: روفان‌دار، چوج، از دَرختان

اَراکین: (تك: رُکن)، ۱ ـ استون ها ۲ ـ دیوانیان، دیوانمَردان

اَرامِل: (تك: اَرمَل و اَرمله)، ۱ ـ تکزیستان، تك‌ها: مَردانِ بی‌زَن، زنانِ بی‌شوی ۲ ـ بی چیزان

اَرامِنه: (تك: اَرمنی)، اَرمنیان

اِران: ۱ ـ شمشیر ۲ ـ کُنام

اِران: تازی گشته، گهوك (= تابوت)

اَرانِب: (تك: اَرنَب)، خَرگوشان

اِرانَة: گاومیری، دام‌میری

اُرانگوتان Orang-Outang : زبان مالزی، آدم جنگلی، دیومَردُم (منتهی الارب)

اُرانی: پَنیرمایه، مایه‌یِ پنیر، ازدانه‌های گیاهی (آنندراج)

اَرادَلَة: بابونه‌ی رومی، از گیاهان (لاروس)

اَرب: آگاه، دانا (لاروس)

اُرب: ۱ ـ زیرَکی ۲ ـ نوزادِ جانور

اَرَب: دُرشَته، نیاز، آهَنگ، آماج

ارباب: (تك: رَبّ)، در فارسی آن را تك (مفرد) به کار می برند، دارنده، خداوندگار،

روستا خاوَند، خُداوَندان

اربابُ التحاویل: سِپُرده داران

اَربـابـان: در تازی نیست، (تك: اَربـاب)، دارندگان، زمینداران، بالاسَران، خاوَندان

اَربابِ اَنواع: خُداگُونگان

اَربابِ حُجّت: کَرویزیان (= اَهلِ منطق)

اَربابِ رُجوع: دُنبالگیران، بازگَردَندِگان

اَربابزاده: خاوَند زادِه

اَربابِ دِه، اَربابِ رَعیّت: رُوستا خاوَند

اَربـاب عَمـائِم: دَسـتـار بَر سَران، دَسـتـاریان، دَستار بَندان (برهان قاطع)

اَربابِ وَفا: مِهر پایَندگان

اَربابی: خاوَندی

اِرباح: بَهره پردازی، بَهره پرداختن

اِرباخ: دَر سختی اُفتادَن (آنندراج)

اِربـاش: ۱ـ بَرگ‌آوری (درخـتـان) ۲ـ شِکافیدَنِ نیام، نیامِ گیاهی

اَرباض: (تك: رَبَض)، شِکَنبه، رودِه ها

اِربـاض: ۱ـ دَر آغـل کردنِ سـتـور ۲ـ به‌زانو درآمدن، اَزبار ۳ـ فرو افتادن، از مَستی

اُربان: پیش‌مُزد (آنندراج)، باج (لاروس)

اَرباع: (تك: رَبع)، چاریك ها

اَرباعِ عالَم: چهارگوشه‌ی جهان

اَربَد: ۱ـ مار زنگوله‌دار ۲ـ شیر (لاروس)

اَربَش: رَنگارنگ

اَربَص: رَنگارنگ

اَربَع: چهار

اَربعاء: چهارشنبه، تیرشید

اُربُعاء: چَهارزانو (لاروس)

اَربَع عَشره: چهارده

اَربَعـهٔ مُتِناسِبه: دَر دانشِ هَمار (= حساب) رَوشی را گویند که با کاربُردِ آن شماره ی ناپیدا را روشن گردانـنـد (کوتـاه شده از آنـنـدراج)، چهـــارگانـه ی فَربَهـر (فَربَهـر = متنـاسِب، فرهنگ کوچك)

اَربَعة: چهارگانه، چهار

اَربَعون: چهل (آنندراج)

اَربَعین: چِهلُم، چِلّه (برهان)

اَربَعین نشینی: چِلّه نِشینی

اَربَعینی: چِهلمی، چِلّه ای

اُربی: سَختی

اِربیان: از جانوران، مَلَخ دریایی (آنندراج)، میگو

اِربیان: از گیاهان: بابُونه‌ی سَگ (فرهنگ معین)

اُربِیَّة: بُنِ ران (غیاث اللغـات)، کَشالِه‌ی ران (فرهنگ معین)

اِرتاء: خندیدَن (آنندراج)

اَرتـاب: ۱ـ سُوده شدن و ریختن، سوده ریزی ۲ـ گدایی دَر بی نیازی

ارتات: زبان کُندی، زبان کُند گردانیدن (آنندراج)

اُرتاغ، اُرتاق: ترکی (فرهنگ معین) خوارَزمی (آنندراج)، ۱ـ بازرگان، سوداگر ۲ـ هَنباز (= شریك)

ارتاك: لَبخَندزدَن، نَرم خَندیدَن (آنندراج)

ارتباء: ۱ـ دیدبانی ۲ـ چَشم‌داشت

ارتـبـاح: بَهـره سـتـانـی (در بازرگانـی)، بَهره خوری، سود گرفتَن (غیاث اللغات)

ارتبـاس: ۱ـ گوشتِ نو آوَردَن ۲ـ خوشه پُری: پُرشدنِ خوشه (آنندراج)

ارتـبــاط: ۱ـ پیوَسـتَـن، پیوَنـد، پیوَسـتِگی (لاروس)، پیوَست ۲ـ بَر بَستَن، بِه هَم بَستَن ۳ـ پیمان بَستَن

ارتباطات: پیوندها، پیوست‌ها

ارتباطِ پدروفرزند: پورسَری (فرهنگ پهلوی)

ارتبـاط داشتن: ۱ـ پیوستگی داشتن، وابَسته بُودَن (فرهنگ معین)، رَفت و آمِد داشتن

ارتباطِ دینامیك: پیوستگیِ پویا (خِردَناب)

ارتباطی: پیوَندی، پیوَستیك

اُرتپدی Orthopédie: فرانسوی، اَزدانشهای وابسته به پزشکی، شِکَسته‌بَندی، اُسو پزشکی

اُرتُـپــدیست Orthopédiste: فــرانســوی شِکَسته‌بَند، اُسو پزشك

ارتجاء: اُمید بَستَن، اُمیدواری

ارتجاج: جُنب و لَرز، پَرخیدِگی

ارتجـاز: چَکـامـه خوانی (چکامه‌ای در بحر رَجَز) مَنم‌خوانی

ارتجاس: ۱ـ غُرّش آسمان ۲ـ تَنبیدَن

ارتجاع: ۱ـ بازگشت ۲ـ واپَس گرایی

ارتجاعی: واپَس گَرا، کُهنه پَرَست

ارتجاعیّون: واپَس گَرایان، کُهنِه پَرَستان

ارتجال: آمَده گُویی، زیر پا گذاشتَن، پُختَن

ارتجـالاً: بی‌زمینه سُرودن (واژه‌های فارسی)، بی‌دِرَنگ (فرهنگ معین)

ارتحاض: رُسوایی: رُسواشدَن (آنندراج)

ارتـحـــال: ۱ـ جابه‌جایی، جا به جا شدن ۲ـ باربَرنَهــادَن ۳ـ دَرگُذَشـتَـن، درگذشت ۴ـ فَرارَوی، فَراپَروازی (= کوچ)

اَرتَخ: خُشکِه، پوستِ خُشك (لاروس)

ارتخاص: اَرزان‌خَری

ارتداد: ۱ـ دینگَشت ۲ـ واپَس‌نشینی

ارتـداع: ۱ـ آلـودگی ۲ـ بازداشتـه شدن ۳ـ بازایستادَن ۴ـ رَنگ و بو پَذیری (آنندراج)

ارتدان: دوك و دوكدان ساختَن (آنندراج)

اُرتُدکس Orthodoxe: ۱ـ پیوَرز، بَرنایِشت ۲ـ نابدین، شاخه ای از دین ترسایی

اُرتُز Orthos: فرانسوی، سَنگِ آفتاب

اِرتزاء: کَم گردیدَن، کاستن

اِرتزاز: ۱ـ پَشیمانی ۲ـ نَجنبیدَن، بَرجای ایستادن ۳ـ به آماج خوردَن (آنندراج)

اِرتِزاق: روزی یافت، رُوزی یافتَن (فرهنگ معین)، گُذَران (فرهنگ کوچک) ۴ـ گیره ی سَرباز (گیره = جیره)

اِرتِساغ: ۱ـ فَراخیدَن ۲ـ فَراخ گردانـدن (آنندراج)، فَراخاندَن

اِرتسام: ۱ـ نِگاشته شدن، نِگاشیدَن (نَقش گرفتن) ۲ـ آزبـاییدَن (آزبا = دُعا) ۳ـ فرمان بُردَن ۴ـ پَناه جُستَن

اِرتِشاء: پارَك گیری، بَد گَند گیری (بَد گَند = رشوَة، برهان)

اِرتِشاح: چِکیدَن، تَراویدن، (لاروس)

اِرتشاف: مِکیدن (آب و آبگونه‌ها) (غیاث اللغات)

اِرتِصاد: ۱ـ چشم داشتن ۲ـ چشم به‌راه بودَن (آنندراج)

اِرتصاع: ۱ـ چَسبیدَن ۲ـ آسیدَن

اِرتِضاء: ۱ـ پَسندیدَن ۲ـ خُرسَندی ۳ـ بَرگُزیدَن

اِرتضاح: پوزِش خواهی

اِرتِضاع: شیرخوردَن، شیرمکیدَن

اِرتطام: ۱ـ دَر گل ماندَن ۲ـ دَر گِل اَفکندَن ۳ـ فرورفتَن (غیاث اللغات)

اِرتِعاب: تَرسیدَن (آنندراج)، هَراسیدَن، بیم یافتن، بیمناکی، نَهازیدَن (واهمه کردن، آنندراج)

اِرتعاج: ۱ـ لَرزیدَن ۲ـ تَوانمَندی، فزونیِ داراك ۳ـ پُرشُدَن

اِرتعاد: ناآرامی، دِلهُریدَن، دِلهُره داشتن

اِرتِعاش: لَرز، لَرزِش، لَرزاندَن، لَرزیدَن (غیاث اللغات)

اِرتِعاص: ۱ـ به خود پیچیدَن ۲ـ گِرانی، گِران شُدَن ۳ـ لَرزیدَن

اِرتغاء: سَرشیر خوردن، سَرشیر گرفتن

اِرتِغاب: ۱ـ کشیده شُدَن ۲ـ خواستَن ۳ـ گَرایِش، خواهانی، خواستاری

اِرتِفاد: وَرزیدَن (آنندراج)

اِرتفاص: گِران شدن، گرانی

اِرتِفاع: ۱ـ جَست، بُلَندا، بُلَندی ۲ـ بُلَند شدن ۳ـ بالارَفتن ۴ـ بالا (فرهنگستان)، بالِست، مَسای (پهلوی)

اِرتفاعات: ۱ـ بالِستان، بُلندی‌ها ۲ـ بَرداشت‌ها

اِرتفاع سَنج: بالِست سَنج

اِرتفاع غَلّه: بَرداشتِ کشت

اِرتفاع گرفتن: بُلندایابی، بُلندا یافتن، بالِست یابی

اِرتفاعِ نقطه از سطح: بُرز (فرهنگستان)

اِرتفاع‌یاب: ابزاری است که با آن گوشه و بُلندای ستارگان را بر فرازِ کَران (افق) اندازه کنند، فَرازیاب

اِرتِفاع‌یافتَن: بالا رَفتَن، اوگ گیری (اوگ = اوج)، پایه گرفتن

اِرتِفاف: سُرخگونه شدن، سُرخگونگی، سَرسَبزی، شادابی: گیاه

اِرتِفاق: ۱ برآرنج بودَن ۲ـ دَمسازی ۳ـ دوستگیری ۴ـ دُوست یابی ۵ـ بَهرمَندی

اِرتِقاء: ۱ بَرشُدَن، بَرآمدن، بالارفتن ۲ـ بَرکشیدن، بالا بُردَن

اِرتِقاء دادَن: بالا بُردن، پایه دادَن

اِرتِقاء یافتَن: بَرتری یافتن، پایه یافتن

اِرتِقاب: ۱ـ دیدبانی، ۲ـ چَشم‌داشت (آنندراج)

اِرتِقاش: دَرآویختَن

اِرتِقاع: پاکداشت

اِرتِقان: کُرکُم آلایی ا کُرکُم = زَعفران، فرهنگ پهلوی)

اِرتِکاء: اُستوانیدَن (اُستوانی = اِعتماد، فرهنگ کوچك)

اِرتِکاب: ۱ـ دَست به کار شدَن ۲ـ سَر زدنِ گناه، گناه‌وَرزی، آلیدَن (فرهنگ کوچك) ۳ـ کَردَن ۴ـ بَر نِشَستَن

اِرتِکابِ جُرم: گناه آلودگی، بَزهگَری

اِرتِکاز: ۱ـ بَر کَمان بُودَن ۲ـ ایستا شُدَن (ایستا = ثابت) ۳ـ بَرجَستَن سُرخرَگ

اِرتِکاس: نِگونساری، اُفتادَن، برآمدنِ پستان

اِرتِکاف: بَرف نِشَستَن

اِرتکام: ۱ بَرهَم نشستن ۲ـ اَنبوهی

اَرتَل: ۱ـ کُندزبان ۲ـ سامانیافته

اِرتِماز: ۱ـ شوریدَن ۲ـ جُنبیدَن بَرای دشمنی

اِرتِماس: آبفرویی، به آب فروشدَن (آنندراج)، سَر به زیر آب فروبردن

اِرتِماض: ۱ـ اَندوهگینی ۲ـ دِلسوختِگی

اِرتِمال: ۱ـ خَم شُدَن ۲ـ خوارشماری

اِرتِناج: ۱ـ خونآلودِگی ۲ـ خَرامیدَن

اِرتِناح: ۱ـ تِلوتِلو خوردَن ۲ـ گَردنکشی

اِرتِواء: ۱ـ سیراب شدن ۲ـ تاب بَرداشتَن

اُرتوگراف Orthographe : فرانسوی، فَرنویس

اُرتولوژی Orthologie : فرانسوی، دانشِ سُخنوری

اِرتِهاس: ۱ـ جُنبیدَن ۲ـ دِلواپَسی

اِرتهاط: فراهَم آمدَن (آنندراج)

اِرتهاك: بَند فروهِشتگی (بَند Joint: مفصل)، بَند سُستی

اِرتهان: ۱ـ گِروستاندَن ۲ـ گروکَردَن ۳ـ گروگان گرفتن

اِرتِهاء: ۱ – آمیخته شُدَن ۲ – خوراك کَردَن

اِرتیاب: ۱ـ دودِل شُدَن ۲ـ گناه بستَن ۳ـ گمان بُردَن

اِرتیاح: ۱ـ شادمانی، شاد شدَن ۲ـ آسایِش یافتن (غیاث اللغات)

اِرتیاد: ۱ـ جُستَن، ۲ـ خواهانی (غیاث اللغات)

اِرتیاش: ۱ـ بِه‌روزگاری ۲ـ خوب شدن، بازتَندرستی، بِهبودی

اِرتیاض: ۱ـ رام شدن ۲ـ سَختی پذیرفتن ۳ـ تن آزاری ۴ـ شادمان کَردَن

اِرتیاع: هَراسیدَن، ترسیدَن (آنندراج)

اِرتیاغ: ۱ـ خواستَن ۲ـ شِکار جُستَن

اُرث: خَرخار: از گیاهان

اِرث: ۱ـ اَبَرمانـد، رِخن (فرهنگ پهلوی)، مُردری، مُرده ریگ ۲ـ ریشه، بُن ۳ـ دیرینه، بازمانده ۴ـ خاکِستَر، تُفاله ۵ـ فروزینه

اَرَثّ: فرسوده، کُهنِه، کالا (لاروس)

اَرثأ: سیاه و سفید (لاروس)

اِرثاً: رِخنیك (فرهنگ پهلوی)

اِرثاء: ذَفزَکی، سِتَبرِگی

اِرثاث: ۱ـ کُهنگی، فَرسودگی، دَرجامه یا کالا ۲ـ بی مایگی، درسُخنرانی ۳ـ پیش‌پا افتادِگی، سَبُکی، دَرسخن

اِرثاد: ۱ـ تیره‌رَنگی ۲ـ ماندِگاری

اَرثَد: پنج انگُشت، دلاشوبه، از گیاهان

اَرثَم: ۱ـ سپید بینی، اَسپ ۲ـ بی‌زَبانی

اِرثماطیقی: تازی شده‌ی واژه‌یِ یونانی، شماره شِناسی، دانش همار

اِرثَة: مَرزِدُوکَرت

اِرثی: مُرده ریگی، مانداکی، رِخنیك

اِرثیَّة: مانداك، مرده ریگ، مُردری، رِخن

اَرِج: خوشبویِه، خوشبودار (غیاث اللغات)

اَرَج: دَمیدَنِ بویِ خوش (آنندراج)، خوشبویی

اَرجا: (تك: رَجا)، کناره‌ها

اِرجاء: ۱ـ اُمیدبخشیدن ۲ـ دیرکاری

اِرجاب: ۱ـ تَرسیدَن ۲ـ بُزُرگداشتن

اِرجاح: ۱ـ اُریباندَن ۲ـ بَرتر دانستن

اِرجاد: لَرزانیدَن (آنندراج)

اِرجاع: واگُذاشت، بَرگرداندَن، پس فرستادَن (فرهنگ کوچك)، فِرستادَن (فرهنگستان)

اِرجاعات: واگذاشته‌ها، فِرستاده‌ها

اِرجاع شدَن: واگذار شُدَن، فرستاده شدن

اِرجاع کردن: واگذاشتن، فرستادن

اِرجاف: ۱ ـ پیام سنجیدَن ۲ ـ زَمین لرزیدن ۳ ـ به جنگ پیوستن (آنندراج)، ۴ ـ هو اَنداختَن (فرهنگ معین)، دروغ پَراکندَن

اَرجاف: پیام دروغ، یاوه

اِرجال: ۱ ـ فروگذاشتَن ۲ ـ مولِش دادَن (مُولِش = مُهلَت، فرهنگ کوچك) ۳ ـ پیاده گردانیدَن (آنندراج)، فرود کشیدَن

اَرجالون: از گیاهان، هِزار چَشان (فرهنگ معین)

اَرجان: لاتینی تازی شده: چَلغوزه (آنندراج)، پارسی تازی شده (لاروس)، اَرگان، گونه‌ای از زیت‌ها، زالزالَك (لاروس)

اَرجَح: بهتَر، سِزاوارتَر

اِرجَعی: بازگَرد

اَرجَل: بزرگ پای: کَلان پای (مَرد) ۲ ـ نیرومَند ۳ ـ دام سپیدپای ۴ ـ گُول ۵ ـ مَردتر، به نیروتَر

اَرجو: اُمیدوارم

اَرجَوان: پارسی تازی شده، اَرغوان، رَنگِ ارغوانی: آتَشگون (لاروس)

اَرجوانیّ: پارسی تازی شده، اَرغوانی

اُرجوحَة: ۱ ـ بادپیچ، تاب ۲ ـ آلاکُلَنگ ۳ ـ دَشت

اُرجوزَة: لافِه، چَکامه‌ای در سنگِ لاف (بحر رَجَز)

اُرجوزه خواندَن: خود سُتودن، لافیدَن، لاف زَدَن

اُرجیَّة: دیرشده، پَس اُفتاده

اَرَحّ: فَراخپای، هموارپای، کسی که پایش گُودی نداشته باشد، در انگلیسی Flat-foot، پَهن پا، در پرندگان

اَرحاء: (تك: رَحی)، سنگ آسیاها

اِرحال: ۱ ـ شُتُر پَروَردَن ۲ ـ رام کردنِ شتر

اَرحام: (تك: رَحِم)، زَهدان‌ها

اَرحام (تك: رَحِم) ۱ ـ خویشاوندان، پیوَستگان (فرهنگ کوچَك) ۲ ـ خویشاوَندی

اِرحام: مهربانی، دِلسوزی

اَرحَل: اسبِ سپید پُشت (آنندراج)

اَرحُل: (تك: رَحل) ۱ ـ خواب‌افزار، رخت‌خواب ۲ ـ پالان‌های اُشتران (آنندراج)

اَرحَم: بَخشایَنده‌ترین

اَرحَم‌الراحِمین: مِهرورزتَرین بَخشایندگان

اَرحَموا: بِبَخشایید، به‌داد برسید

اَرحیقنه: لاتینی تازی شده، از گیاهان، اِسپَرَك (آنندراج)

اَرخ: وَرزُو، نَرِ گاو (آنندراج)، گاو کوهی

اِرخاء: ۱ ـ پرده کشیدن ۲ ـ نَرم کَردَن ۳ ـ آرمیدَن

۴ـ تارانـــدَن ۵ـ سُست کردنِ افســار ۶ـ تُنـد دَویدَن (آنندراج) ۷ـ فرو هِشتَن، فروگذاشتن (غیاث اللغات)

اِرخاخ: ۱ـ تُنُک کردنِ خازه ۲ـ گَزافکاری

اِرخاص: ۱ـ اَرزان کَردَن ۲ـ ارزان شمردن ۳ـ اَرزان یافتن ۴ـ اَرزان خَریدَن (آننـدراج) ۵ـ ساده کردنِ کار (لاروس)

اِرخاف: شُل کردَنِ خاز (= خَمیر).

اَرخـالِق، اَرخَلِق: ترکی، پَنبـه دوختـه، تَنزیب (برهان قاطع)، کَپَنَک، بهتر از اطلس سِقُرلاط است، دَر بَرِ مَردمِ خُدا کَپَنَـک (بابـا کوهی)، نیم‌تنه‌ی زنان

اِرخام: بَرتُخم نشستن: پَرندگان

اَرخَبیل: یونـانی تازی گشتـه، گَزیرَکـان (= مجمع الجزائر، پهلوی)

اَرخَم: تن سیاه و سَر سِپید (از گونه‌های اسپ) سیاسِپید

اُرخِیَة: فروهِشتـه، هرچـه فروانداختِه شود از پرده وَمانند آن (آنندراج)

اِرداء: ۱ـ نابود کردَن، نیست گرداندن، ازمیان بُردَن ۲ـ یاری دادن ۳ـ یار شدن ۴ـ تَباهیدَن ۵ـ هیچ کارگی ۶ـ سُتون نهادن (آنندراج)

اَرداج: چَرم سیاه، سیه‌چرم (آنندراج)

اِرداغ: گِلناکی، گِلناك شدنِ زَمین (آنندراج)

اِرداف: ۱ـ سِپسِ سَوار نشســتَـن، بَر تَرك نشـستن (ترك که به آرش رهـا نیست، پارسی است) ۲ـ بر تَرك نشاندن ۳ـ گوار زدن (گَوار = کنایَة = مسخرگی، برهان قاطع) ۴ـ بَرآمدنِ سِتارگان

اَرداف: (تك: رِدف)، بَر تَرك نشستگان

اِردام: ۱ـ بَرجـایی اَبـر ۲ـ برگ‌آوردن دِرَخت ۳ـ هِی کردن، هین کَردَن شتـر (آننـدراج) ۴ـ خاکریزی(معین)

اَردان: (تك: رُدن)، تِریزهـا، تِریز در پارسی به بُنِ آستین گفته می‌شود که آستین را با گذاشتن و افزودن پارچه‌ی سه‌گوشه‌ای به نیم‌تنه می‌دُوزند

اِردان: تِریزکاری، تِریز ساختن

اَردَبّ: پیمانه‌ای است برابر ۱۵۰ کیلوگرم

اِردَبـَّـة: بارگینِ بزرگ، آگُور بزرگ، (آگُور = آجُر)، خشتِ پخته

اَردِسیرجان: پارسی تازی گشته، اَردِ شیرگان

اُردَك: ترکـی، مُرغـابـی (غیاث اللغـات)، چارتایی (گویش گیلکی)، سیکا (گویش مازندرانی)

اُردَكِ سَرحَنائی: گیلار (گویش گیلکی)

اَردَم: کشتیبان چیره، چیر ناخُدا

اُردَن: اَبریشم خام (آنندراج)، خزِ سُرخ

اُردُنانس Ordonnance: فرانسوی ۱ـ فَرمان ۲ـ گُماشتِه (فرهنگ عمید)

اُردو: ترکی ۱ـ سپاهِ بَسیجیده ۲ـ لَشکرگاه ۳ـ نام زبان مردم پاکستان و هِند

اُردوبیك: ترکی، سِپَهدار

اُردوزَدَن: بُونَکیدَن (پهلوی)

اردوگاه: بونَك (فرهنگ پهلوی)

اردوی سَلطنتی: کَی گاه (فرهنگ پهلوی)

اُردور Horsd'oevre: فرانسوی، آبچَرا: «غِذاء و خوراك اندك باشد که پیش از طعامها بخورند، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری»، پیشیاره، پیشخوارد (برهان قاطع)

اِرذاء: بیمار گرداندَن (آنندراج)

اِرذَل: فرومایه کَردَن: ناکس گردانیدن (آنندراج)

اِرذام: لَبریز شدن، لَب‌پُرشُدَن

اَرذَل: فرومایه‌تَرین، ناکس‌تَرین، بَزوی، (برهان قاطع)

اَرذَلُ العُمر: فرودِ زندگی: زندگی در کَلانسالی که خِرَد به شایستگی در کار نیست

اَرذل ناس: بَزوی (آنندراج)

اَرذَلون: (تک: اَرذَل)، فرومایه‌تَرینان، ناکس‌تَرینان

اَرزاء: (تك: رُزء)، سُوك‌ها، مُوژها (موژ = مُصیبَت، فرهنگ کوچك)

اِرزاغ: ۱ـ گِلناکی، ۲ـ گِلناك شدنِ زَمین ۲ـ خوارداشت ۳ـ آك نِمودَن

اِرزاف: ۱ـ سَراسیمه کَردَن ۲ـ هَراسیدَن ۳ـ از تَرس گُریختَن

اَرزاق (تك: رِزق): ۱ـ روزی‌ها ۲ـ خواربار (فرهنگستان) ۳ـ گیره (= جیره)

اِرزام: ۱ـ غُرش تَندَر ۲ـ نالیدنِ اُشتر

اِرزَبّ: ۱ـ کوتاه و کلان ۲ـ کُس گُندِه (کُس = زَهارِ زن، آنندراج)

اِرزَبّه: کلوخ کوب، (آنندراج)

اَرزِش سَنَد: نِرخ (فرهنگستان)

اِرزیز: ۱ـ لرزه ۲ـ یخ‌ریزه ۳ـ بُلندآواز، دَر مردان

اِرزیمام: جوش و خروش، خشمِ سَخت

اُرزِیّة: درخت کاج (لاروس)

اِرساء: ۱ـ ایستا کَردَن ۲ـ بَرجای ایستادَن ۳ـ اُستوار شُدَن ۴ـ اُستوار کردن ۵ـ لَنگر اَنداختَن

اِرساب: به گودی نِشستَنِ چَشم، گودچَشمی

اِرساخ: پایدار کردن، اُستوار کَردَن

اَرساغ، (تك: رُسُغ): خُردِه گاه‌ها، بَندها

اِرسال: ۱ـ ویسه (فرهنگ پهلوی)، فرستادَن ۲ـ پیام فِرستادَن، پیك فرستادن ۳ـ پیامبَر کَردَن ۴ـ فروهِشتَن، به خود گذاشتَن ۵ـ آزاد سُخنی

۶ـ اَرمَغان فرستادَن (آنندراج) ۷ـ شیر دار شدن ازدام (آنندراج) ۸ـ رَها کَردَن (لاروس)

اِرسال المَثَل: داستان ویسه (داستان = مَثَل، واژه نامَك)، مَثَل آوَری (فرهنگ کوچك مَثَل را تازی شده‌ی مَثَلِ پارسی دانسته است) زبانزدی است در دانشِ نوگری (بدیع) که چامه سَرا در چامه‌ی خود مَثَل بیاوَرَد و یا چامه‌یِ او خود داستان گردد. مانند این چامه که روز از نو روزی از نو را در خود گنجانده:

هرچه داری شبِ نوروز به می ساز گرو، غمِ روزی چه خوری، روز نو و روزی نو یا این چامه که پاره ای از آن مَثَل شده است:

محمّد دیدن و موسی شنیدَن شنیدن کی بُوَدَ مانند دیدَن

اِرسالُ المَثلَین: دومَثَل آوردن، آن آوردنِ دومَثَل است در چامه، قاسم سبزواری گوید در چشم تو نازهم چو کیف اَندرمُل، دَر رویِ تو شرم هم چو رنگ اندر گُل (آنندراج)

اِرسال داشتن: رَوانه داشتن، فرِستادن

ارسال کَردَن: فِرستادن، رَوانِه کَردَن

اَرسان: (تك: رَسَن)، از پارسی، اَفسارها

اِرسان: ۱ـ رَسَن ساختن ۲ـ اَفسار بَر گرفتن

اَرسانقون: یونانی تازی شده، زَرنیخِ زَرد

اَرسطاطالیس، اَرسطُو Aristote: اَرستو شاگِرد پلاتو Plato: (اَفلاتون) اورا دانش آرای نخست (مُعَلِّم اَوَّل) خوانده اند

اَرسطو لوخیا Aristoloxia: یونانی تازی شده، از گیاهان، زَراوَند (فرهنگ معین)

اَرسَلان: ترکی ۱ـ دَرَنده شیر، شیر ۲ـ دِلیر ۳ـ یکی از ویژه نام‌های ترکی است (غیاث اللغات)

اَرسنیك Arsenic: فرانسوی، مَرگِ مُوش

اُرسوسَة: کُلاه (آنندراج)، کُلاهِ کشیشان

اَرش: ۱ـ ناسازگاری، دشمنی ۲ـ غاك اَنگیزی (غاك = فِتنه، فرهنگ کوچك) ۳ـ خون بها، تاوان ۴ـ زَخم

اِرشاء: ۱ـ دول را ریسمان بَستَن (دول = دلو، تازی شده، فرهنگ کوچك)، ۲ـ پاره دادن، پارَك دادن (پارَك = رِشوه، فرهنگ پهلوی) ۳ـ شیر دادَن

اِرشاح: خوی کَردَن (خوی = عَرَقِ بَدَن، آنندراج)

اِرشاد: راهِ راست نمودَن، راه نمودَن

اِرشاد کَردَن: راه نمایی کردن، راموزی، نیوَری (فرهنگ کوچك)

اِرشاش: ۱ـ ریزه باریدَن ۲ـ خِوی کردن اَسپ ۳ـ چکیدنِ چَربی

اِرشاف: مِکیدنِ آب (آنندراج)، مِکیدن

ارشـاق: ۱ـ تیزنگـریستن ۲ـ تیراَنداختَن ۳ـ گَردن دراز کَردَن ۴ـ آشکار ساختَن

ارشـام: ۱ـ دَرَخشیدنِ آذَرخش ۲ـ مُهـر کردن خَنور ۳ـ بَرگ کَردن

اَرشَد: ۱ـ سَرکَرده ۲ـ بالَندهتَر، بَرومندتَر ۳ـ راست‌یاب‌تَر

اَرشَدیّت: سَرکَردگی

اَرشَق: خوش اَندام‌تَر، راست بالاتَر

اَرشَم: ۱ـ سیاه نگاره ۲ـ نِکوهیده و اَندَك (آنندراج)

ارصـاد: ۱ـ پاییدَن ۲ـ نگهبـان گُمـاردَن ۳ـ راهبانی ۴ـ چَشمداشت ۵ـ سِزا دادَن

ارصاع: ۱ـ خَستَن به نَیزه ۲ـ فرو بُردَنِ نیزه

ارصان: اُستوار گرداندن

اَرصَع: ۱ـ لاغرسُرین (آنندراج) ۲ـ لاغِرران

اُرصُوصَة: کُلاه لَگَنی، کُلاهِ کشیشان

اَرض: ۱ـ زمین ۲ـ خاك، کُنا (برهان قاطع) ۳ـ گیاهناکی، سَرسَبزی

اَرَض: ریمناکی، چرك کردن

ارضاء: خُشنودش، سَگیرش (از پهلوی)

ارضاء شده: سَگیر، خُشنودَك (فرهنگ پهلوی)

ارضاء کردَن: خشنودن (فرهنگ پهلوی)

ارضاءِ هَوَس: ویچاردَن (فرهنگ پهلوی)

ارضاع: شیر دادَن (آنندراج)

ارضـاض: ۱ـخِـوی‌ریختَن ۲ـ دِرَنگیدن ۳ـ بُریدَن شیر

اَرضُ الله: زمین خُدا

اَرضَـة: دیوچـه (آننـدراج)، مُوریانه، تافِشَك (برهــان)، چوب خوارَك، دیوَك، مُوریانـــه (لاروس)، زَنگِ آهَن (آنندراج)

اُرضَة: ۱ـ گیاه دِراز ۲ گیاهِ اَنباری

اَرضی: ۱ـ زَمینی ۲ـ خاکی

اَرضِـین: (تك: ارض)، زَمین‌ها (آنـــدراج)، هَفت لایه‌ی زَمین، دَرباور پیشینیان

اَرضِیَّة: رویدادهای زمینی

اَرضِیّات: مُوریانِگان

اَرطـامِسیا Artemisia: یونانی تازی شده، از گیاهان ۱ـ بِرنجاسب ۲ـ مُشكِ چوپان

اِرطـاء: بالَندگیِ دُختر، بالَنده شدن، زَن شدنِ دُختر (آنندراج)

اَرطـــاب: (تك: رُطَـب)، خُرماهای تازه و تَر (آنندراج)، تازِه خُرماها، نوخُرماها

اِرطـــاب: ۱ـرسیدنِ خُرمـــا (آننـــدراج) ۲ـ تَرکردن جامه

اِرطاط: گولیدَن، گول شُدَن

اَرطال: (تك: رَطل)، نیم‌مَن‌ها (آنندراج)

اَرطَب: تَرتَر (آنندراج)، نَم‌دارتَر

اُرطُلان: لاتینی تازی گشته، توکا، از پرندگان

اَرطی: لاتینی: اِسکَنبیل (فـرهنـگ معین)، بومادران (آنندراج)، از گیاهان

اَرعاء: (تك: رِعی) ۱ـ سَبزه‌ها و گیاهان ۲ـ چراگاه‌ها

اِرعاء: ۱ـ سَرسَبزی، سَرسَبز شدن ۲ـ چرا دادَن، چرانـدَن ۳ـ مِهربـانی ۴ـ شِنوایی ۵ـ بَخشودَن (از آنندراج)

اِرعاب: ترساندَن، هَراساندَن

اِرعاش: لَرزانیدن (آنندراج)، به لرزه درآوردن، ناتَوان کَردَن (لاروس)

اِرعاس: جُنباندَن (آنندراج)، کِشیدَن (لاروس)

اِرعاف: ۱ـ خون‌دماغ شدن ۲ـ شِتابانیدن (آنندراج)

اِرعام: نَزاریدَنِ گوسپندان

اَرعَل: ۱ـ گُول ۲ـ گیاه بالیده، گیاهِ شاداب ۳ـ دول نَبُریده

اَرعَن: ۱ـ وِل زَبان، زود سخن (ناظم الاطباء) ۲ـ آویزان گوشت، فروهِشتِه گوشت ۳ـ سُست ۴ـ لَشکرِ گِران ۵ـ دِرازبینی (لاروس) ۶ـ کوه دَماغه‌دار

اِرعِواء: ۱ـ دَست اَزبدی کشیدن ۲ـ پَشیمانی ازرها کردَن (از آنندراج)، بازگَشت (لاروس)

اِرغاء: ۱ـ کَفَك بَرآوردَن شیر ۲ـ به فریاد آوردَن (آنندراج)، بانگِ کسی را دَرآوردَن

اِرغـاب: یاسِه‌مَنـد کَردَن (یاسِـه = رغبت)، بازداشتن، بَرکشیدَن

اِرغـاث: ۱ـ نیزه بازی ۲ـ شیرآوردن، شیردار شدن ۳ـ شیر دادَن

اِرغـاد: ۱ـ فَراخسـالـی (رُودَرروی خُشکسالی) ۲ـ خوشگذرانی ۳ـ فَراخروزی

اِرغاف: ۱ـ تیز نگریستن ۲ـ به شتاب رفتن (لاروس)

اَرغال: (تك: رُغل)، سَبزی تُرشی‌ها

اِرغـال: ۱ـ دَر جای خود نَهـادَن ۲ـ بَچّه شیر دادن ۳ـ گُمراه شُدَن ۴ـ ریختَن

اِرغام: ۱ـ ۱ـ به خاك رساندن، به خاك مالاندن ۲ـ خوار کَردَن (غیاث اللغات)

اَرغـامُن Argemon: یونـانی تازی شده، از بیماری‌های چشمی، چَشمآك

اَرغـامونی Argenone: یونانی تازی شده، از گیاهان، مامیسا (گویش شیرازی)

اَرغِفة: (تك: رَغیف)، نانِ شیرمال‌ها

اَرغَـل: ۱ـ خُروسـه نَبُـریده ۲ـ دِرازخـایه (آنندراج) ۳ـ فَراخ زیست، دَرخانِه باز

اَرغُـن Organ: لاتینی تازی شده، اُرغنـون، زیونـانیان اُرغنون زن بَسی، که بردند هوش از سَرِ هر کسی (نظامی): بادسازِه، از ابزارهای

خُنیا

اَرغـانـون Organum: لاتینی، فَرنودسنجی، نامی که بر آموزش های ارستو نهاده اند. این نام در پیوند با Organ است

اِرف: ریشه، بُن (لاروس)

اِرفاء: ۱ـ شانه زَدَن ۲ـ نزدیك شُدَن (آنندراج) ۳ـ سَخت گیری (دَر داد و سِتَد) ۴ـ بُردباری

اِرفاث: زشت گُویی

اِرفــاد: ۱– یاری دادَن ۲– چیزی بخـشیدن (آنندراج) ۳– زین ساختَن

اِرفــاش: ۱– مانـندِگار شدَن ۲– بایا شِمُردَن (بایا= لازم، فرهنگ کوچك)، بایا دانستن، بایادانی

اَرفاق: (تك: رُفقة) هَمراهان

اِرفــاق: ۱ـ سُود رسـانــدن ۲ـ نَرمی کَردَن (لاروس)، گُذشت کَردَن، گُذشت

اِرفــاقــاً: با نرمی، به گُذَشت، با بَخشَنـدِگی (واژه های فارسی)

اِرفال: ۱ـ خَرامیدَن ۲ـ دامَن کشان گُذَشتَن ۳ـ فرو هِشتَن

اِرفاه: ۱ـ برآسُودَن (آنندراج) ۲ـ دَرنازِزیستن ۳ـ تَن آسانی ۴ـ آسوده گَرداندن

اِرفِـضــاص: ۱ـ سَرازیر شُدَن اشــك ۲ـ راه افتادنِ شاش ۳ـ ریزِش خِوی

اَرفَــع: ۱ـ بُلَنــدتَــر (آنــندراج)، بَرتَـر ۲ـ بُلَندپایه تَر، اَرجمَندتَر ۳ـ اَرزنده تر

اَرفَی: بُزرگ گُوش (آنندراج)، پیلگُوش

اُرفَی: شیر آهو (آنندراج)، مَرز گُذار

اِرفِــیـنــان: ۱ـ رَمـیدن ۲ـ بازآرَمــیدَن ۳ـ فرونشستنِ خَشم (آنندراج)

اَرَق: بیدارخوابی

اَرَّق: ۱ـ باریك تر ۲ـ تَراپدیدتر (تَراپدید = شَفّاف)

اَرَق: شِتِه، کیكِ گیاه (لاروس)

اِرقــاء: ۱ـ خشـك کردنِ اشك ۲ـ خشك کردنِ خِوی (آنندراج)

اِرقاد: شاخه خوابانی (لاروس)

اَرقـام: (تك: رَقَم)، ۱ـ پیکـرها (پیکر = رَقَم، فرهنـگ کوچك)، نوشته ها (فرهنگ کوچك) ۲ـ در زبانزدِ بازاریان: کالاها، فروختَنی ها

اِرقام: نوشتن (آنندراج)، پیکر نِگاری

اَرقــان Argan: یونـانی تازی شده، از گیاهان، بَرنــاك (بَرنــاك = حَنا، برهان قاطع)، آنندراج نوشته است که این واژه در زبان مغرب الاقصی گونه‌ای بادام کوهی است، کُرکُم (زعفران)

اِرقــان: بَرنــاك بَستن، بَرنــاك نَهادَن، ریش آغَشتَن ۲ـ کُرکُم‌زَدَن، کُرکُم آلایی (کُرکُم = زعفران، فرهنگ پهلوی)

اَرقَب: گَردَن کلفت

اِرقداد: شِتافتن (آنندراج)

اَرقَش: خَجَك‌دار (خجك = خال، آنندراج)، سیاه خجَكِ سِپید آمیخته (آنندراج)، پیسه‌دار

اَرقَط: ۱ـ پیسه ۲ـ پَلَنگ (لاروس)

اِرقطاط: ۱ـ پیسه گَردیدَن ۲ـ بَرگ درآوَردَن ۳ـ گرفتن روزینه (روزینه = شورغال ترکی یا سیورغال) (آنندراج)

اَرقَم: پیسه‌مار: ماری که خجَك‌های سپید و سیاه دارد

اَرقیطون: یونانی تازی شده، از گیاهان، اَرغیسون، اَرگیسو

اَرقِه: دَریده، پر رُو

اِرقی: شیرخشت (فرهنگ معین)، از گیاهان

اَرَك: ۱ـ ستیزیدَن ۲ـ دِرَنگیدَن ۳ـ فرونشستنِ آماس ۴ـ ماندگار شُدن

اِرکاء: گناه نَهادَن، گناه بَستَن ۲ـ بَدگفتَن ۳ـ دِرَنگ کردَن ۴ـ مُولِش دادَن، (مولش = مُهلت، فرهنگ کوچك) ۴ـ پَناه گرفتَن ۵ـ آمادَن، آمادِه کَردَن، (از آنندراج)

اِرکاب: بَرنشانَدَن (آنندراج)، سَوار گرداندَن (لاروس)

اَرکاح: (تك: رُکح)، ۱ـ دَماغِه‌های کوه، بینی کوه (آنندراج) ۲ـ میانسَراها ۳ـ پَس‌سَراها (میانسَرا = ساحَتِ خانه، پس سَرا = حیاط خلوت، حیاط پُشتِ خانِه) ۴ـ بُنیادها ۵ـ خانه‌های کِشیشان

اِرکاح: اُستوانی، پُشت دادَن

اِرکاز: ۱ـ گنج یافتن ۲ـ به کان رسیدن، توپالِ ناب یافتن ۳ـ آوای آهِسته داشتن

اِرکاس: بازگَرداندَن (آنندراج)، نگونسار کردَن

اِرکاك: ریزه باریدَن، ریزه بارِش

اِرکان: اُستوانیدَن، زنهاردار دانستن

اَرکان: (تك: رُکن) ۱ـ پایه‌ها، ستون‌ها ۲ـ آخشیجان (آب، باد، خاك، آتش)

اَرکانِ جیش: آرایِشِ سِپاه: ۱ـ پیش سپاه (= مقدمه) ۲ـ دِل سپاه (= قلب) ۳ـ راستِ سپاه (= میمنه) ۴ـ چَپِ سپاه (= مِیسَره) ۵ـ دُمدار (= ساقه) (دُمدار = ساقه‌ی لشکر، آنندراج)

اَرکانِ حرب: سِتادِ اَرتِش (فرهنگستان)

اَرکانِ دولت: دیوانیان، کارگُزاران، دَست‌اَندَرکاران

اَرکانی: آخشیجی، بُنیادی

اَرکَب: کَلان‌زانُو (آنندراج)

اَرکُب: (تك: رَکب)، شترسواران

اسب سواران

اُرکِستر Orchestre: فرانسوی ۱ـ نَواختگاه: جایِ نَوازندگان ۲ـ هَمنَوازان: گروهِ نَوازَندگان

اُرکِسترشِناسی: نَواشِناسی: دانشِ شناختِ سازها و پَخش بَخش‌هایِ یك آهنگ میان نوازندگان

اَرکـون: یونـانی تازی گشته، ۱ـ فَرمانرَوا ۲ـ پیشوا ۳ـ بزرگِ ده (لاروس)

اُرکَة: ماهیِ یونِس (لاروس)

اَرکیٰ: ناتَوان تَر (آنندراج)

اُرگ Orgue: فرانسوی، چَنگباد، از سازها

اِرگ Erg: تك کارسنـج، (تك = واحـد) از زبانزدهای گیتیگ (= فیزیك، سنجش خردناب)

اُرگـان Organe: فرانسـوی ۱ـ کارمَنـد ۲ـ باوَرتـاب: روزنـامـه یا واره‌نامـه‌ای که بازگوینده‌یِ اَندیشه‌ها وَ باوَرهایِ سازمان یا دَسته‌ای است ۳ـ اَندام (فرهنگستان)

اُرگانیزاسیون Organisation: فرانسوی، سازمان

اُرگانیزه Organisé: فرانسوی، سازمان‌یافته، سازماندار

اُرگـانیسم Organisme: فرانسـوی، اَنـدام، (سعید نفیسی) پیکر، پیکربار، سازواره

اُرگانیك Organique: فرانسوی، اَندامیك

اِرگوتین Ergotine: فرانسوی، خونبَند

اِرَم: ۱ـ نام باغ یا شهـری که شَدّاد ساختِـه، بهشت زمینی ۲ـ فَرسَنگسار (آنندراج)، سنگ یا چوبی بَرای نمایاندَن اَندازه‌هایِ راه

اَرم: ۱ـ بُریدن ۲ـ دَندان (لاروس)

اُرَم: ۱ـ نِشان ۲ـ گورِ کُهنه

اِرماء: ۱ـ انداختن ۲ـ اَفزون سِتاندَن (آنندراج)

اِرمـاث: ۱ـ افزون گرداندَن ۲ـ افزون گرفتَن ۳ـ نَرم گرداندن ۴ـ هَمه‌ی شیر را نَدوشیدَن (آنندراج)

اَرماح: (تك: رُمح)، نَیزه‌ها (آنندراج)

اِرماخ: ۱ـ غوره برآوردنِ خُرمابُن ۲ـ نَرم شُدَن ۳ـ رام شُدَن (آنندراج)

اِرماد: ۱ـ دَرویشی، بی چیزی ۲ـ شیرِدِهی دام ۳ـ دام‌میری ۴ـ دَردناك کَردن

اِرماس، به‌خاك سِپردن، به گُور سِپُردن

اَرماس: (تك: رَمس)، گُورها

اِرماض: سُوختَن، اَزریگِ گرم (غیاث)

اَرماط: واژه‌یِ یَمَنی، کاوی، اَز درختان (آنندراج)

اَرماق: (تك: رَمَق)، مانده‌جان‌ها، نیم‌جان‌ها

اُرماق: تُرکی: زَدَن (غیاث اللغات)

اُرماك: (تك: رَمَکَة)، دامِ تُخم کِشی: مادیان که بَرای تخم کشی باشد

اُرمال: واژه‌ی یَمَنی، چوبی است خوشبو، بُوچُوبَك

اِرمال: ۱ـ بی توشه شُدَن ۲ـ بی بارانی

اِرمام: ۱ـ مغزدارشدنِ استخوان ۲ـ خاموش شدن ۳ـ پوسیدنِ استخوان (آننـدراج) ۴ـ گراییدنِ به بازی

اُرمان: ترکی، آرد (آنندراج)

اَرمَـد: ۱ـ خاکستری ۲ـ چَشم دَرد ۳ـ نیك باریك (آنندراج)

اِرمغال: ۱ـ ریزش اشك ۲ـ راه افتادنِ آبِ دَهان ۳ـ چکیدنِ روغن از گوشت بریان ۴ـ بانگ بَرداشتَن ۵ـ پَراکَندِه شُدنِ شتران ۶ـ به پوستی (آنندراج)

اُرمَـك: (در فرهنگ معین ترکی، در آننـدراج پارسی)، گونه‌ای از بزیون (بزیون = قماش)، در گذشته از پشمِ شتر وَامروز اَز پنبه، سَمینه (آننـدراج) (دانستـه باد که اُرمَك در پارسی از گیاهان است و بدان ریش بُز نیز می گویند)

اِرمکاك: نَزاریدَن دام، لاغرشدنِ دام

اَرمَـل: ۱ـ بی‌زَن: زَن نگرفته، زن‌مُرده، زَن‌رَها ۲ـ نیازمَند، بی‌بَرگ، بینوا ۳ـ سالِ بی‌باران (لاروس)

اَرمِلَة: مادینه‌ی اَرمَل، بی شُوی، بیوه زن

اَرمَهان: پارسی تازی گشته (لاروس)، آهنِ نَرم

اُرمین Hormin: فرانسوی، گُلبویه، از گیاهان

اَرَن: خُرَّمیدن، خُرَّمـی کردن، خُرَّم شدن (آنندراج)، فربه شُدَن (لاروس)

اَرنَب: خَرگوش (غیاث اللغات)

اَرنَبِ بَحری: هفت پا

اَرنَبِ رومی: خُوکچه

اَرنَبـة: ۱ خرگوش ماده (آننـدراج) ۲ـ پَرّه‌یِ بینی (غیاث اللغات)

اَرنَبیتین: پَرّه‌هایِ بینی

اَرنَبیّات: خَرگوشیان

اُرنَة: ۱ـ مایه‌ی پَنیر ۲ـ پَنیرِ تَر (لاروس) ۳ـ دَستار

اُرنوس: لاتینی تازی گشته، خارپُشت

اَرنی: بنِمـامَرا (آنندراج)، موسی به خدا گفت بنما مرا دیدار خود

اُرنی ترنك Ornithoronque: از جانوران، گیلاربوز، فرانسوی

اَرنیکا Arnica: فرانسوی، زردِه بَرگ

اُرنیتولوژی Ornithologie: فرانسوی، پَرَنده شناسی

اُرنیتولوژیست Ornithologiste: فرانسوی، پَرَنده شناس

اِرواء: ۱ـ سیراب کردَن ۲ـ روان کردَن

اَرواث: (تك: رَوث)، پهن ها، سَرگین ها

اِرواح: بوی دَریافتن، بُو بُردَن

اَرواح: (تك: ریح)، بادها

اَرواح: (تك: روح)، در فارسی ارواح را به جای تك به کار می برند، چنان که می گویند به اَرواح پدَرم، جان ها، در برخی از واژه نامه‌ها روح را با «رَوان» بَرابـر دانسته‌انـد، بَرابرِ تازیِ رَوان، نَفس است.

اَرواحَنا فداه: جان‌های ما برخی او باد

اِرواد: ۱ـ نَرم رَفتَن ۲ـ نَرم راندَن (آنندراج) ۳ـ مولش دادَن

اَروام: (تك: رومی)، رومیان

اَروَب: ۱ـ سَرگردان ۲ـ تن آسان

اَروَح: گُشادِه گام: کسی کِه گشاد گشاد راه می‌رود، گُشاد، فراخ (لاروس)

اَروَد: آهِستِه کار (آنندراج)، پُوشیده کار

اِرودِر Eroder: فرانسوی، فَرسودَن (فرهنگستان)

اروپایی مآب: فَرَنگ زَدِه، فَرَنگیده

اِروسیمون: یونانی، از گیاهان، تودَری (فرهنگ معین)

اِروسیون Erosion: فرانسوی، فَرسایِش (فرهنگستان)

اَروَق: دندان گُرازی: کسی که دودندان پیشین او دراز باشد، شاخدار

اَروق یا اَروغ یا اوروغ: ترکی، دُودِه، دودمان

اَروِقة: (تك: رَواق)، پیشخانه ها (آنندراج)

اُروِقه: از گیاهان، مَنداب (فرهنگ معین)

اُرومچِك: ترکی، جولاهِه، کارتَنك

اُرومَـة: ۱ـ بُنِ درخت ۲ـ تُخمه (= نَسل) ۳ـ پایه ۴ـ اُشنان، از گیاهان (معین)

اورمیسین Aureomycin: انگلیسی، گاشتریم (بهره از پهلوی)

اَرون Arum: لاتینی، از گیاهـان، گُوشِ پیل (فرهنگ معین)

اَروَن: ۱ـ شادمان ۲ـ زَهر (آنندراج)

اَروَنان: ۱ـ آواز ۲ـ روز سخت ۳ـ روز آسان، روز نرم، از واژه هایِ دوپهلوست (از لغـاتِ اَضداد) (آنندراج)

اَرونس: یونانی، از گیاهان، کَرسَنِه (آنندراج)

اَرونیا: یونـانی تازی شده، از گیاهـان، اَزگیل (فرهنگ معین)

اُروِه Orvet: فرانسوی، از خزندگان، سوسمارِ بی پا (فرهنگ معین)

اِرهـاب: ۱ـ تَرسـانـدن ۲ـ شتـرسَـواری (آنندراج)، برشُتَر خسته نشستن (لاروس)

اِرهـاج: ۱ـ دَرَخشِ پیاپَی ۲ـ بی آرام کردن ۳ـ

بَرانگیختنِ گَرد ۴ـ باریدن، باران گرفتن (آنندراج)

اِرهاص: ۱ـ گِل مالیدن، پی ساختن ۲ـ ستیهیدَن ۳ـ آمادِه شدن ۴ـ پافشاری دَرگناه ۵ـ برپا کردَن

اِرهاف: تیز کَردَن (آنندراج)، بی اندیشه گُفتن

اِرهاق: ۱ـ دُشوار کَردَن ۲ـ دیرنمازی ۳ـ هِناییدن (هِناییدن = تأثیر کردَن) (آنندراج) ۴ـ سِتَم کردن ۵ـ به گناه انگیختَن

اِرهام: نَم‌نَم باریدَن

اِرهان: ۱ـ گِران کردن ۲ـ پیشخَرید ۳ـ گِران خریدَن ۴ـ گِرو گذاشتن

اُرهون: دُخترِ دَشتان (دَشتان = حائض)

اَریاش: (تك: ریش)، پَرهای مُرغ (آنندراج)

اَریاف: (تك: ریف) ۱ سبزه زارها ۲ـ کِشتزارها

اِریاف: ۱ـ به سبزه زار رسیدن ۲ـ سبز شدنِ زمین

اَریاق: (تك: ریق)، آبِ دهن ها

اِریاکُد Area code: انگلیسی، کُویشماره

اریانتاسیون Orientation: فرانسوی، سوی یابی، سو گَرش

اُریانتال Oriental: فرانسوی، خورایی

اُریانتالیسم Orientalisme: فرانسوی، خُورایشناسی

اَریب: بِخرَد، دانا (آنندراج)، زیرك

اَریحا: عِبری، کَفِ مریم، از گیاهان (فرهنگ معین)، دَستِ ناهید

اُریحیَّة: ۱ـ فَراخ‌خویی ۲ـ شادی (از بخشش) ۳ـ دهِش سِرشتی

اَریسارون Arisarum: لاتینی تازی شده، از گیاهان، لوف (فرهنگ معین)

اَریس: کِشاورز (آنندراج)، دَه یك گیرَنده (لاروس)، این واژه پارسی نیز هست با آرشِ زیرك و هوشیار، اریش هم گفته شده (فرهنگ عمید)

اَریسیّ: دِهگان، کِشتکار، بَرزگَر

اَریض: ۱ـ سزاوار نیکی ۲ـ پاك ۳ـ فروتَن ۴ـ خوشایَند

اَریکَة: پارسی تازی گشته: اُورَنگ، تختِ آراسته (غیاث اللغات)، ریم (لاروس)

اَریکه نشین: اورَنگ نشین

اَریم: ۱ـ کَس ۲ـ نِشانی (آنندراج)

اِریگاتور Irrigateur: فرانسوی، زَهارشوی

اُرینتیشن Orientation: انگلیسی، سو گَرِش

اَزّ: ۱ـ جوشِ آمدنِ دیگ ۲ـ اَفروختنِ آتش ۳ـ جَستنِ رگ ۴ـ جوشاندنِ آب ۵ـ هَم‌بالینی، گایش ۶ـ بَرانگیختن، بَرآغالیدَن (فرهنگ آنندراج) ۷ـ تپِشِ مرگ ۸ـ دَردِ زَخم

اِزاء: ۱ ـ بَرابَر ۲ ـ جا ۳ ـ رُوبه‌روی ۴ ـ بَرابری، بَرابَرانِه

اِزاحَت: دُورکردن (غیاث اللغات)

اِزادَرَخت: پارسی تازی گشته، آزاد درخت (لاروس)

اِزارَة: لُنگ، چادُر (لاروس)، برگرفته از پارسی

اَز اَصـل: اَز بُن، از آغـاز، ازریشـه، هَچ بُن (پهلوی)

اِزالَت، اِزالَة: ۱ ـ دورکردن، راندَن ۲ ـ بَرداشتن، ازمیان بَرداشـتـن ۳ ـ نیسـت گردانـیدن ۴ ـ پاك کَردَن، زُدودَن (برهان قاطع)

اِزاله شدن: ازمیان رفتن، زدوده شدن

اِزاله کردن: بیرون راندَن، دُور کردَن، پاك کَردَن

ازالیا Azalea: لاتینی، خُشکـرو، درختچه ای اسـت از تیره‌ی خلنـگ‌ها که گل‌هایِ آن به رنگ‌های گوناگون دیده می شود.

اِزالهٔ بکارَت: دُختَرکی بُردَن (گویش گیلکی)

اَزام: خُشکسال

اَز اوّل تا انتها: پَتیسار (فرهنگ پهلوی)

اَزاهیر: (تك: اَزهـار، زَهـرَة)، شکـوفـه‌هـا (غیاث اللغات)

اَزاهیق: اَسپِ تیزتگ، اَرونَد

از این جانِب: زیدَر، به مِهـرِ خویش وی رازی من آور، ویا زیدَرمرا نزدیك او بَر (ویس ورامین)

از این جِهَت: اَزیرا

اَز این قَبیل: اَز این گُونه، بدینسان

اَز این قرار: بدینگونه

اِزباء: بارکَردَن

اَزباب: (تك: زُبّ)، نَره‌ها (نَره = آلتِ تناسلیِ مرد)

اِزبـاب: ۱ ـ فروررفـتـنِ خور ۱ ـ مَویز کَردَن، کِشمِش ساختن

اَز باب: ... اَزدَر، بَرای نمـونه: به‌جایِ اَزبابِ آشتی، ازدَر آشتی

اَزبَـر: ۱ ـ مَردِ بُزرگ گوش (آنـنـدراج)، بَلبَله گوش ۲ ـ چارشانه ۳ ـ گَزَنده، آزارَنده

اَزُت Azote: فرانسوی، کُوتزا (ساخته شده از کوتَك پهلوی و زای)، دَمه‌ای است بی‌رنگ و بوی

اَزُتات Azotate: فرانسوی، کُوتزایه

اَزَج: ساختمانِ دراز (آنندراج)، سَغ (برهان قاطع)

اَزَجّ: ۱ ـ بی اَدَب ۲ ـ شوخ ۳ ـ ابـروی کشیده ۴ ـ شترِ لنگ‌دراز

ازجاء: ۱ ـ راندَن ۲ ـ پیش بُردَن (آنندراج)

اَز جانبِ: ۱ ـ از سویِ ۲ ـ دَر زمینه‌یِ

اَز جهتِ: اَزیرا

اِزحـاف: ۱ ـ مانده کَردَن ۲ ـ مانده شُدَن ۳ ـ به

دلخواه رسیدن ۴ ـ خَزانیدَن (لاروس)

اَز حال رَفتَن: شَمیدن (آنندراج)، ازتاب شدن: ضعف و سستی بَر لشکر ما چیره شد و گفتی ازتاب می بشوَند (تاریخ بیهقی)

اَز حال رفته: شَمَند (آنندراج)

اَز حدّ بردن، اَز حدّ گذشتن: اندازه نِگاه نداشتن، اَزمَرز گذشتن

از حدّ خود بیرون آمدن: پا از گلیم خود فراتر گذاشتن

اَز حرارت بیخود گشتَن: تَباسیدَن (برهان)

از حِفظ: دَهو ن (برهان)، اَزبَر

از حرکت ایستادن: بازایستادن

از خاطر بردن: از یاد بردن

از خاطِر رفتَن: از یاد رَفتن

اَز خط بیرون شدن: فَرمان نَبُردن، سَر پیچیدَن

اَز خود راضی: خودخواه، خودپسند، اَیرَتن، بَرتَن (آنندراج)

اَز خود غائب: نابه‌خود

اِزداء: دهِش

از دائره بیرون رفتن: از گردش بیرون رَفتن

اَزدَب: ترکی، مَگیر ومَکُش

اِزدباء: بار کردن (آنندراج)، اَزپَس راندَن

اِزدِجار: ۱ ـ بازداشتن ۲ ـ بازایستادَن (آنندراج) ۳ ـ شکنجه دادن، سگ را (لاروس)

اِزدِحاف: به سوی کسی رفتن، گَرایِش، چمیدَن، گام سَنگین بَرداشتن

اِزدِحام: اَنبوهی (آنندراج)، تُوف (برهان قاطع)، پَریشانیِ خیزابه‌ها

اِزدحامات: اَنبوهی‌ها، توف ها

اِزدحام کردن: اَنبوه شدن، اَنبوهیدَن، توفیدَن (برهان قاطع)

اِزدحام کردن: اَنبوه شدن، اَنبوهیدَن، توفیدَن (برهان قاطع)

اِزدحام و هُجوم: خَرَه (برهان قاطع)

اِزدِراء: ۱ ـ کوچك داشت، خُرد شمردَن ۲ ـ آك گِرفتن (آك = عِیب)

اِزدِرار: فروخوردَن، به گلو بُردَن

اِزدِراع: کِشت، تخم افشانی

اَزدران: هَردوشانه: شانه‌ها

اِزدعاب: ۱ ـ گِرانباری ۲ ـ راندَن، دور کردن ۳ ـ بُریدن (آنندراج)

اِزدِفار: ۱ ـ به شوی فرستادَن، دختر به خانه‌یِ شوی فرستادن ۲ ـ بار بلند کردن

اَزدَق: راست‌تَر

اِزدِقام: به گلُو فروبُردَن (آنندراج)

اِزدِلاف: ۱ ـ پیشی گرفتن، پیش افتادن ۲ ـ پَراکَندیدن ۳ ـ نَزدیکی جُستن، نزدیك گردیدَن

اِزدِمال: یکباره بَرداشتن

اِزدِواج: جُفت‌جویی، زناشویی، شوهَر کردن، زن گرفتن، پیوند دادن

اِزدواج الشکل، ازدواج الهَیئة: دوچهرگی

اِزدواج مُنقَطِع: پیوندِ زَماندار، پیوند بُریدنی

اِزدواجِ کَلام: پیوندِ واژگان، هنری است که در چامه به پایان هَر خان (بیت) دو واژه آورند همانند، ولی با آرِش (معنی) گوناگون مانند: ای زلعل آتشینت دَر دلِ گلنار نار ـ غیر دِل بُردن نداری اِی بُت مکّار، کار ـ (این چامه در آنندراج آمده فرهنگ فارسی معین و فرهنگ عمید همان را آورده اند)

اَز دولَت:...، اَز فَرّ...، اَز سَر...

اِزدِهاء: سَبُک داشت، دَست کم گرفتن، آسان گرفتن، واداشتن

اِزدِهاد: کوچك اِنگاشتن، کِه شُمردن (آنندراج)

اِزدِهار: ۱ـ شادمان شدن به چیزی ۲ـ گِرد آوردنِ چیزی ۳ـ دَر دِل داشتن چیزی را ۴ـ دَرخشیدنِ روی، روشن گردیدن (آنندراج)

اِزدِهان: ۱ـ شِتاب، دَر رفتن ۲ـ به زور تو رفتن ۳ـ گزافه گفتن ۴ـ دُرُشتگویی ۵ـ دشمنی وَرزیدَن (آنندراج)

اَزدَهر گذشتن: اَز جهان گذشتن (آنندراج)

اِزدیاد: ۱ـ اَفزودَن ۲ اَفزون شدن، اَفزونی، بیشِش (فرهنگ پهلوی)

اِزدیاد جَمعیَّت: فُزونی چِهره، فُزونیِ گُروزه، اَفزایش‌زادِگان

اِزدیادِ مَحصول: فَراوانی بَرداشت

اِزدیار وَ اِزدِوار: دیداری کَردن، دیدار

اِزدیال: دُور کردَن، از جایی دور کَردَن

اِزدیان: آراسته شدن (آنندراج)

اَزر: ۱ـ پیرامون ۲ـ نیرو ۳ـ ناتوانی ۴ـ پُشتیبانی

اِزراء: ۱ـ خشم گرفتن ۲ـ سرزنش کَردَن ۳ـ آك کَردَن (آك = عیب) ۴ـ خوار داشتن (آنندراج)

اَزرار: (تك: زِر)، گویَك‌هایِ گریبان، گویَك = گویِ کوچك (آنندراج)

اِزرار: تُکمه‌دار شُدَن (لاروس)

اِزرام: بُریدَن، بازداشتن

اَزرَق: ۱ـ کَبود، نیلی ۲ـ کَبودچشم، زاغ‌چشم، سَبز چشم ۳ـ نابینا، کُور (فرهنگ معین) ۴ـ اَز ویژه نام‌ها ۵ـ باز شکاری ۶ـ دشمنی آشکار (لاروس)

اِزرِقاق: کبود شدنِ چشم (آنندراج)

اَزرَق پُوش: نیلی پوش، کَبود پوش

اَزرَق تُتُق: ۱ـ کَبود تاژ ۲ـ آسمان، به گُواز (گُواز = طَعنه)

اَزرَق چَشم: کبود چشم، زاغ چَشم

اَزرَق فام: کَبود رنگ، نیلگون

اَزرَق لباس: کَبود جامه

اَزرَم: گُربه (آنندراج)، بُریده (لاروس)

اِزریام: شاشبَند

اَز صِدا اُفتادَن: اززبان افتادن، از بانگ افتادن

اَز صحرا جُستن، از صَحرا یافتن: مُفت یافتن (چراغ هدایت)

اَز صَفا افتادن: از ریخت افتادَن، از رنگ افتادَن

اَز ضَرورت: اَز بیچارگی، اَز ناچاری، ناگزیر

اَزطّ: ۱ـ کَج زَنَخ ۲ـ کُوسه (آنندراج)

اَز طاق افتـادن: به‌زیر افتـادَن، از جای بُلنـد اُفتادَن (آنندراج)

اَز طاق افکندَن: بَرافکندَن، اَز تاك افکندَن

اَز طاقِ دل افتـادَن: خوارشـدن، بی اَرزش شُدَن، از تاكِ دل افتادن

اِزعـاج: ۱ـ از جا کَنـدَن ۲ـ بی آرام کَردَن ۳ـ برون کردن

اِزعـاف: خَستـه کُشتن، خَستـه را کشتن (آنندراج)، زَبونکُشی، زخمی را کُشتَن

اِزعـاق: ۱ـ ترسانیدن ۲ـ شورکَردَن ۳ـ به آبِ شور رسیدن ۴ـ به شتاب رفتَن (آنندراج)

اِزعال: شاد گرداندن، شاداندَن، بَرکَندَن

اِزعـام: ۱ـ اُمیدوار شدن ۲ـ فرمـانبُرداری ۳ـ آزمَند کردن ۴ـ جور درآمدَن، کار

اَزعَب: ناکَس ِ خِپله (خِپله = کوتـاه و فربـه)، دُرُشت اَندام

اَزعَر: ۱ـ تَنُکموی (آنندراج) ۲ـ تَنُکدست

اَز عُهده برآمدَن: از پس ِ آن برآمدن، سَرانجام دادَن

اِزغاب: بَرگ ِ نو آوردَن: رَز، موی زرد برآوردن: جوجه (لاروس)

اَزغاف: (تك: زَغَفة)، زره‌های نیك

اِزغال: ۱ـ آب ریختن، آبگونه ریختن ۲ـ دانه رسـانیدن ۳ـ خون جهیدن (آنندراج) ۴ـ شیر دادن (لاروس)

اِزفـاف: به گِردَك فرستادن، (گِردَك، هم‌آوایِ خِرسَك، حِجله‌یِ زفاف، برهان قاطع)

اَزفَل: خَشم و تیزی (آنندراج)

اَزقَـلی: ۱ـ اَنبـوه ۲ـ سپـاه ۳ـ گُروزه (= جمعیّت، برهان) ۴ـ فراخوانی همگانی

اُزفُة: سَر رسید (لاروس)

اَزفَی: شتاب و شادی

اِزفیر: بُرون دَمیدَن، بُروندَم

اَزَق: ۱ـ تنگی ۲ـ تنگ گردیدن (آنندراج) ۳ـ تنگ کَردَن (لاروس)

اَزقاق: (تك: زِق)، خیك‌های مِی

اِزقام: فروخوراندَن

اَز قِبَلِ :...، ازسویِ ...

اَز قَبل: ازپیش

اَز قضا: اَز سَرنوشت

اِز قَلم‌اُفتادِگی: از خامِه اُفتادگی، از کِلك افتادِگی

اَز قَلم افتادن: از خامِه اُفتادن، به نوِشت نیامَدَن

اُزقنوغ یا اوزقنوق: ترکی، فرودآینده، مهمانِ رسیده

اَزِقَة: (تك: زُقاق)، کوچه‌ها (آنندراج)

اِزکـاء: ۱ـ گُوالیدن (= نُمـو کردن) ۲ـ پاکیزه گردانیدن ‖ آنندراج) ۳ـ هُده ستاندَن

اِزکات: ۱ـ پرکردن مَشك ۲ـ فَربه زاییدَن

اِزکان: ۱ـ گمان کردن ۲ـ درست درآمدنِ گُمان (آنندراج) ۳ـ یاددادَن (لاروس)

اَزکَن: زیرك‌تَر (آنندراج)

اَزکَی: اَزکا خوانده می‌شود، پاك‌تر، پاکیزه‌تر (آنندراج)

اَزکیاء: ۱ـ پاکان ۲ـ روشن اَندیشگان

اَزَل: پارسی تازی گشتـه، اَسَـر (فرهنـگ پهلوی)، بی‌آغـازی، بی‌سر، بی‌سَری، زمـانِ بی‌آغاز، همیشگی

اِزل: دروغ (آنندراج)، آگِفت (= آفَة، آفت)

اَزَلّ: لاغِر سُرین: مَرد

اَزَلُ الآزال: زمان بی‌آغاز، زُروان

اِزلاج: دَربند کردن (آنندراج)

اِزلاف: ۱ـ نزدیك کَردَن (غیاث‌اللغـات) ۲ـ گِرد کَردَن ۳ـ بایستگی

اِزلاق: ۱ـ لغـزانیدَن ۲ـ نیکـویی کَردَن ۳ـ بخشیدَن ۴ـ به گناه بَرانگیختن (آنندراج)

اَزلام: (تك: زَلَم) تیرهای مَنگیا (مَنگیا = قُمار، برهـان قاطـع)، گونـه‌ای ازمَنگیا به زمـانِ کانـاگری (= جاهلیّت) پیش از اسـلام، که با تیرهای بی‌پر بازی می‌شده و اسلام آن را برانداخته.

اَزلِباسِ نَفس عُریان: اَزمَنی بیرون شُدِه (آنندراج)

اَزلَحاظِ:...، اَزرویِ ...

اَزَلی: بی‌آغاز، دیرینیك، اَسَری (فرهنگ پهلوی)

اَزَلیّات: همیشگی‌ها، اَسَری‌ها

اَزَلیّة، اَزلیَت: اَسَـری (فرهنـگ پهلوی)، دیرینگی (لاروس)

اِزلیمام: ۱ـ زود برگشتن ۲ـ فَرارَوی

اُزُم: دندانِ نیش (آنندراج)

اُزُم: ترکی، اَنگور (غیاث‌اللغات)

أزم: ۱ـ گیسوی تافته ۲ـ سَخت گَزیدن

أزم: پَرهیز، خودداری: ازخوردَن

اِزماع: ۱ـ آهَنگ کردن ۲ـ خواستن و انجام دادَن ۳ـ جا به جا رویِیدَن (آننـدراج) ۴ـ دل بر کار نهادن

اِزمان: ۱ـ کهنه شدن ۲ـ ویران شدن ۳ـ مُنبلی (= اِنکار کردن، برهان قاطع)، نیگَری ۴ـ ماندَن

اَزمان: (تك: زَمَن)، روزگاران، زَمان‌ها (غیاث اللغات)

اَزمـانِ اَربَعـه: واره‌های چهـارگانـه: بهـار، تابستان، پاییز و زمستان

اِزمِلك Smilax، لاتینی تازی شده، از گیاهان دارویی، از دسته‌ی مارچو به‌ها، بالکا (فرهنگ معین)

اَزمَنة: (تك: زمان)، زَمان‌ها، روزگارها

اَزمَنهٔ سابِقه: زمان‌های پیش، روزگارانِ گذشته

اُزمَة: ۱ـ خشکسالی ۲ـ دَرگیری

اَزِمّه: (تك: زُمام)، اَفسارها

اِزمهرار: ۱ـ سَخت سرد شدن ۲ـ خون به چشم آمـدن ۳ـ روی دَرهم کشیدَن، تُرشـرویی ۴ـ درخشیدن ستارگان (آنندراج)

اِزمیل: نَشگـرده: ابزاری است که کفشگران و شیرازه بندان و پوسته گَران با آن چرم را می‌بُرند و می‌تراشند (برهان قاطع)، اِسکِنه، گَزَن

اُزُن Ozone : فرانسوی، فَروا

اِزناء: ۱ـ پَناهاندَن ۲ـ بالا بُردن ۳ـ بازداشتن (آنندراج)

اَزنـاد: (تك: زَنـد)، بَنـدِ دست‌ها، بنـدهـای دست‌ها (آنندراج)

اَزنـاوَر: گُرجی ۱ـ بزرگِ تیره، بزرگِ دودمان ۲ـ دلیر، پهلوان

اَزنَب: هم‌آوای مذهب، فَربه، این واژه در پارسی نیز هست و برابرِ آن رنجش است (آنندراج)

اَز نَظَر:...، از روی... (فرهنـگ معین)، از دید...، اَز نگَر

اَز نَسَق افتادن: پریشان گردیدَن (آنندراج)

اَز نَظَر افتادن: از یاد رَفتن، اَز چشم افتادن، از نگَر رفتن

اَز نظر افکندن: از نگَر انداختن، از یاد بَردَن، اَز چشم انداختن

اَز نَفَس افتادن: سخت خسته‌شدن، از دَم افتادن

اَز نَفَس اَنداختن: خاموش گرداندن (آنندراج)

اَز نقـطهٔ نظر:...، از دید ویژه‌ی... در نِگـرشِ ... (ذکـاء‌الملك فروغی این زبـانزد تازی فارسی را که برگردان روزنامه‌نویسان از Au point de vue . است، نادرست دانسته)

اُزنگـو: اُزَنگه، ترکی، مِهمیخ (= مهمیز: میخی بر پاشنـه‌ی موزه‌ی بزرگان یا مِهـان) آنندراج

«اسپ انگیز» را آورده

اُزَنگوقورچه سی: ترکی، مِهمیخ دار: کسی که مِهمیخ سوار را گیرد تا او بَر اسپ نشیند

اُزَنگه دار: مِهمیخ دار

اُزَنگه دار باشی: سَرمهمیخ دار

اَزواج: (تک: زوج)، جُفتان، زن و شو یان

اَزواد: (تک: زاد)، توشه ها

اَزوال: (تک: زوال)، ۱ ـ شِگِفت آفـریـنـان، شوخمَـردان ۲ ـ دِلیران ۳ ـ چَرغان (چَرغ، از مرغان شِکاری است)

اَزوح: سَرکش (آنندراج)

اِزوار، ازویرار: ۱ ـ رویگردانی ۲ ـ کَرشُدَن (آنندراج)

اَزواسِطه‌یِ :....، اَزراهِ...

اَزوَش: خودخواه

اَز وَطَن دور: آواره

اُزوف: نزدیك رسیدن و بشتافتن (آنندراج)

اُزوق: پارسی ترکی شده، خوار بار، آزوغه

اِزهـاء: ۱ ـ رنـگ گرفتن غوره ی خرمـا ۲ ـ نازکَردَن (آنندراج)

اِزهاد: اندازه کردن (آنندراج)

اِزهـار: ۱ ـ شکـوفـه بَرآوردن ۲ ـ روشن کَردَنِ چراغ ۳ ـ درخشان (آنندراج)

اَزهار: (تک: زَهر)، شکوفه ها

اِزهـاف: ۱ ـ دروغ سخنی ۲ ـ شتـابـانیدن ۳ ـ برون افکندنِ ستور کسی ۴ ـ کُشتَن ۵ ـ بیرون بُردَن ۶ ـ خوارداشـت ۷ ـ بَدگرایی ۸ ـ زبُـون کُشی، خَستـه کُشی: خسته را کشتن ۹ ـ شِگـفتیدن ۱۰ ـ به شگفت آوردن (آنـنـدراج) ۱۱ ـ خوارکَردَن

اِزهاق: ۱ ـ پُرکردنِ خَنور (خنور به آوای زبر در پارسی به آونـدها و کوزه و کاسه می گویند) ۲ ـ در گذراندن تیر از نِشانه ۳ ـ شتافتن دررَفتار ۴ ـ مَغـز آگَنـدیدن استخوان: آگَنِه شدن ۵ ـ نیست گَرداندن (آنندراج)

اَزهَد: پارساتر

اَزهَر: ۱ ـ روسپید ۲ ـ روشن تر ۳ ـ ماده گاو

اِزهِرار: گُل آذینش، شکوفِگی

اَزهَران: ماه و خورشید (آنندراج)، دوپَرتو

اَزیز: ۱ ـ بانـگ، نالـه، فریاد (آنـندراج) ۲ ـ غُلغُلِ دیگ، آوای جوش ۳ ـ غاروغورِ شکم ۴ ـ آوایِ تَندر (تَندَر = رعد، برهان قاطع) ۵ ـ سُوزش

اَزین باب: از این دَر

اَزین بابت: از این روی

اَزین جَهَت: از این سوی، از این روی

اِسّ، اُسّ: ۱ ـ بُنیاد (آنندراج)، بُنلاد، شالُده ۲ ـ توان ۳ ـ کِش (= قلب آدمی)

اِساء: ۱ ـ دَرمان کردن ۲ ـ راست کردنِ کارِ مردم (آنندراج)

اِساء: ۱ ـ ریشه‌ی دارویی ۲ ـ دارو (لاروس)

اِسائت، اِساءَة: تَباهاندَن، گُمانِ بَد بردن، بَد کردن، بَدی

اِسائهٔ اَدَب: بی ادبی

اَسابیع: (تک: اُسبوع)، ۱ ـ هفته‌ها ۲ ـ هفت بار ۳ ـ روزها (آنندراج)

اَساتِذه: (تک: اُستاذ)، از پارسی، اُستادان

اَساتید: (تک: اُستاد)، از پارسی، اُستادان

اَساحِل: به گونه‌ی رَمَن، آبراه‌ها

اِسادة: بالِش، بالین (آنندراج)

اِسار: دَوال، اَفسار، بَند، بَنده کردَن، دَستگیر کردن

اِسارَت، اِسارَة: بَروَندِش (فرهنگ پهلوی)، بَردِگی، گرفتاری، این واژه در تازی تنها برابر است با: راندَن، فرستادَن

اِسارت زده: گِرفتار، بَرده شده

اَسارون Asarun: یونانی تازی شده، زَراوَندَك، از گیاهان

اَساری: (تک: اسیر)، گرفتاران، زنجیریان، بَندیان (غیاث اللغات)

اَسارير: به گونه‌ی رَمَن ۱ ـ شِکَنج‌ها، چین‌ها ۲ ـ زیبایی‌های رُخسار (لاروس)

اَساریع: (تک: اُسروع) ۱ ـ جَوانه‌های رَز ۲ ـ آبداریِ دندان ۳ ـ نشان‌های کمان ۴ ـ پاره‌های سیم و زَر گُداخته ۵ ـ کِرمَکانِ سُرخ سر

اَسّاس: سخن چین (لاروس)

اَساس: بُن، فَرَکان (فرهنگ پهلوی)، آسال (برهان قاطع)، شالُده

اَساساً: اَزبُن، از ریشه، اَز پایه

اَساس اَفکندن، اَساس گذاشتن، اَساس نهادَن: پایه گُذاری، بنیاد گُذاری، فَرَکانیدَن (فرهنگ پهلوی)

اَساس عمارت: شَستگانی (برهان)

اَساسنامه: بُنیادنامه

اَساسی: بُنیك (فرهنگ پهلوی)، ریشه‌دار

اِساسَة، اِساسَت: ۱ ـ کِرم اُفتادَن، کِرم خوردِگی ۲ ـ کَنه زَدِگی

اَساسه: پارسی است و آرِش آن، نگریستن به گوشه‌ی چشم (برهان قاطع)

اَساطیر: یونانی تازی شده (تک اُسطوره)، افسانه‌ها، اَندارها، هم‌آوای اَفسارها (برهان قاطع)، میتُخت‌ها

اَساطیر: (تک: سُطور که تک آن نیز سَطر است)، سَمیره‌ها (سَمیره هم‌آوای خَمیره = خط. برهان قاطع)، کِشَك‌ها

أَساطيرالأَولين: افسانه های پیشین، میتُخت های نخستینیان

أَساطين: از پارسی (لاروس) ۱ـ استوانه ها ۲ـ ستون ها

أَساطين الزَمان: ستون های زمانه، دانایان، دانشمندان

أَساطين العلم و الأدب: ستون های دانش و اَدَب، دانامَردان

إساعَة: ۱ـ تباهاندَن ۲ـ رَها گذاشتن، ستور را ۳ـ پاسی گذراندَن

إساغَة: ۱ـ به فرجام رساندن ۲ـ مُولش خواستن ۳ـ گُوارِش آسان

إساف: ۱ـ ویژه نام بُتی، بر کوه صفا نزدیك مکّه ۲ـ شوره زار

أُسافَة: شوره زار، زمین شوره

أَسافِل: (تك: أَسفَل)، ۱ـ فرودَستان ۲ـ سُرین ها ۳ـ شترانِ خُرد

أَسافِل أعضاء: اُتینا (فرهنگ نایینی)، آتینا: (گویش تهرانی)، کون

أَساقِف، أَساقِفَة: (تك: أُسقف)، سِکوبایان (سِکوبا = اُسقُف، برهان)

أَساقي: (تك: سَقّا)، آبفروشان، مَشك کشان، آبرسانان

إساقي: سَبو، مَشك

أَساكِفَة: (تك: إسکاف)، کَفشگران

أَسالَة: ۱ـ نرمی و همواری ۲ـ کشیدگیِ گونه

إسالَة: رَوان شدنِ تُندابه (تُندابه = سِیل)، رَوان شدنِ گُدازه

أَساليب: (تك: أُسلوب)، رَوِش ها، گُونه ها (آنندراج)، راه ها، شیوه ها

أَساليطوس: یونانی تازی شده، از گیاهان، گِلِ کِرمی

أَساليون: یونانی، تخم کَرَفسِ کوهی (آنندراج)، کَرَفسینه

أَسامي: (تك: إسم)، نام ها

إسانس Essance : فرانسوی، گُلسِرشك، سِرشك

أَسانيد: (تك: سَنَد)، تَزده ها، نَوردِه ها، یافته ها

أَساوِد: (تك: أَسوَد) ۱ـ گُندِه مارانِ سیاه، سِیَه ماران ۲ـ گُنجِشگان ۳ـ مِهتر، بُزرگ تر (آنندراج)

أَساوِر: (در آنندراج: اساورة)، (تك: أَسوار) ۱ـ سَواران (آنندراج) ۲ـ دست برنجن ها، یاره ها ۳ـ نام تیره ای ایرانی در شهر بَصره (آنندراج)

إسب: ۱ـ مویِ زَهار ۲ـ موی کون (آنندراج)

أَسباب: (تك: سَبَب) ۱ـ در فارسی به جای رَخت و پخت به کار می رود: وقت است کز فراقِ تو وَز سوز اندرون ـ آتش در افکنم به همه رَخت

و بَخت خویش (حافظ)، مایه، کاچال (فرهنگ کوچک) ۲ـ اَبزارها، اَفزارها ۳ـ ساز و برگ ۴ـ مایه‌ها، انگیزه‌ها شُوه‌ها، اَنگازها (فرهنگ کوچک) ۵ـ کالاها ۶ـ توشه‌ی راه چنان که در این سُروده‌ی جامی: توشه‌ی ما، پاره‌ی دل، بار، بارِ خاطر است ـ ناتوان موری در این رَه می کشد اسباب ما ۷ـ انگیزنده همچنان که دَر این سُروده‌ی یحیی گیلانی: برای وصل او هردم اگر سد حیله اَنگیزم ـ فلك یك یك برای دوری ام، اسباب می سازد ۸ـ راه اَنجام (= اسبابِ سفر، برهان)، اَروس (برهان قاطع)

اَسباب بازی: بازیچه

اَسباب بَرساختن: ۱ـ فراهم‌آوردن ۲ـ بَرانگیختن

اَسباب چینی: ساخت‌وپاخت (فرهنگ کوچك)

اَسبابِ خانه: کاچار، کاچال، مانه، مان، دَر جسم من جان دگر، در خانِ من مانِ دگر (مولانا جلال الدین)

اَسبابِ خُرده فروشی: خَرز (هم‌آوای هَرز، برهان قاطع)

اَسباب کِشی: کاچال کشی، مانه کشی

اَسباب دُنیوی: چنان که در این سروده‌ی حافظ: زنهار دل مَبَند بر اسباب دنیوی، گیتی

اَسبابُ النُزول: اَنگاز چِمراسان، دانش‌یافتنِ انگیزه‌ی چِمراس‌ها (= آیاتَ، برهان)

اَسباب و رِخوَت و غیره: چَندَر (برهان) رَخت و بَخت

اِسبات: ۱ـ آسودگی، آسودن ۲ـ شَنبِگی، که یهودان آیین شنبه را پاس دارند ۳ـ خوابِ زمستانی، زَمخواب

اَسبات ج (تك: سَبت)، ۱ـ آسایش‌ها ۲ـ روزگاران ۳ـ شنبه‌ها

اَسبِ اُسطُرلاب: اَسپَك (التفهیم، بیرونی)

اَسبِ اَصیل: بِهاز (برهان)

اَسباط: (تك: سِبط) ۱ـ فرزندانِ یعقوب، از پیامبران ۲ـ پورزادگان: پسران پسر یا پسرانِ دختر ۳ـ نَوگان، نبیرگان، نَبِسگان (فرهنگ معین) ۴ـ گروه‌ها (غیاث اللغات)

اِسباط: ۱ـ گستردگی، گسترده شدن، دراز شدن ۲ـ خود باختَن، خاموشی از ترس ۳ـ چشم فرو خوابانیدن ۴ـ فَرناسی (فرناسی = غفلت، فرهنگ کوچك)، سَویستی

اِسباع: ۱ـ هَفت شدن ۲ـ فروگذاشتن ۳ـ هفت‌ماهه زاییدن ۴ـ اَنبوهیِ دَرَندگان ۵ـ به دایه دادن، به دایه سِپُردن

اِسباغ: ۱ـ زرِه فراخ پُوشیدن ۲ـ به‌انجام

رساندن

اَسباق: (تك: سبق)، گروبندها: آن‌چه بدان‌ها گرو بندند

اِسباق: پیشی جُستَن (لاروس)

اَسبال: خوشه‌ها (آنندراج)

اِسبال: ۱ـ پایین کشیدن شلوار، فروگذاشتنِ پَرده ۲ـ خوشه کردن ۳ـ بارشِ باران ۴ـ ریزش اشك

اِسبانج یا اسفناج Spinakion: یونانی یا پارسی تازی شده، اسپناج، اسپانُخ: اسپانخِ خویشم خوان، تا ترش شود شیرین ـ با هردو شدم پخته، چون با تو بپیوستم (مولانا جلال الدین بلخی)

اَسبِ بخار: تكِ (= واحد) توان: در گیتیك (= فیزیك)، اَسپ دَمه (دَمه = بخار، فرهنگ کوچك)، (دَمه = آتش افروز، برهان قاطع)

اَسبَرنج: پارسی تازی شده، اَسپَرنگ: مُهره‌ی اَسپ دَرشترنگ

اَسبَق: ۱ـ پیش‌تر ۲ـ پیشرو‌تر

اُسبُل: پارسی است، اِسپَرز (= طحال)

اَسبَل: درازبُروت

اُسَیلِطَة: سَردوشی (لاروس)

اِسبِله، سِبیلی: گُربه‌ماهی (گویش گیلکی)، از ماهیان

اَسب وَحشی: توسَن، رَمَندِه

اُسبوع: ۱ـ هفت روز پیاپی: از بامداد شنبه تا شامگاهِ آدینه ۲ـ هفت بار ۳ـ هفت پَستا (پَستا = نوبت، برهان)

اِسبیداج: پارسی تازی گشته، سِپیداب

اِسپا Spa: انگلیسی، کانابه، چشمه‌ی کانی

اَسپاراگوس Asparagos: لاتینی، مارچُوبه

اِسپاگتی Spaghetto: ایتالیایی، رِشتِه خُورد

اِسپاسم، اِسپازم Spasm: انگلیسی، اِستاز (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

اِسپرانتو: زَبانِ جهانی، اَبَرزَبان

اسپِ سَریع: نَوَند، هم‌آوای کمند (برهان قاطع)، اَروَند

اَسپِ جَنیبَت: غوش، پالاد، (لغت فرس)

اَسپ کاهِل: چَمَند (برهان قاطع)

اِسپر Spore: تُخمَك، هاگ (فرهنگستان)، خُردانه در بارآوری گیاهان بی گُل

اِسپُورت Sport: انگلیسی، وَرزِش

اِسپرماتوزوئید Espermatosoïde: فرانسوی، نَرمایه

اِسپسیال Spécial: فرانسوی، ویژه

اِسپکترسکپ Spectroscope: فرانسوی، پَرتوشِکَن، هُرم‌سَنج (هُرم = طیف، فرهنگ کوچك)

اِسپروله Sporole: فرانسوی، هاگدار

اِسپکـولاسیون Speculation : فرانسـوی: گُمـانـه‌زنی (مقـدمـه‌ای بر فلسفـه، برگردان محمدرضا باطنی)

اِسپیرال Spirale : فرانسوی، مارپیچ (فرهنگستان)

اِسپیروژیر Spirogyre : فرانسوی، از گیاهان: جُل وَزَغ، بَزغَمسَه (فرهنگ معین)

اِسپیرومتر Spiromètre : فرانسوی، شُش کاو (شُش = ریه، برهان قاطع)

اِسپیریتیست Spiritist : انگلیسی، جان پُرس، کسی که در کار پُرس و جویِ جانِ مُردگان است.

اِسپیریتیسم Spiritisme : فرانسوی، جان پُرسی

اِسپیریتـوآلیسم Spiritualisme : فرانسوی، فَرزانِ مینوی

اِسپیریتوئل Spirituel : فَرانسوی، ۱ـ مینُوی ۲ـ بَذله گو (سعید نفیسی)

اِسپنیال Spinal : فرانسوی، ستون مُهره‌ای

اِسپینـل Spinel : انگلیسی، یا کَنـدِبَلَس، یاکَندِبَدَخش (جواهرات سلطنتی)

اِست: سوراخِ کُون (غیاث اللغات)

اَستـات Acetate : فرانسـوی، سِرکان، نمک سرکه، نمک جدا شده از تُرشِكِ سرکه

استــات دوپلمب: فرانسـوی، شِکـرِ سُرب (فرهنگ عمید)

اِستاتیستیك Statistique : فرانسوی، آمار

اِستاج: پارسی تازی گشته، اِستاگ، از اَبزارها

اِستاد Stadion : یونانی، اندازه ای است برابر با ۱۸۵ گز

اُستادالدّار: سَرا اُستاد، اُستادِ خانه

اُستادِ معلّم: آموزَنده

اِستادیوم Stadium : انگلیسی، وَرزِش سَرا، آوَردگاه

اُستاذ: پارسی تازی شده، استاد

اَستار: (تك: سِتر)، پَرده ها (غیاث اللغات)

اِستــارت Start : انـگلیسی ۱ـ جُنبیدَن ۲ـ جُنباندَن ۳ـ دَمآغاز، در ورزش، تَك‌آغاز (فرهنگستان)

اِستـارتـر Starter : انگلیسی ۱ـ جُنبـانـا ۲ـ آغازگر (فرهنگستان)

اِستارَة: چادُر، پشه بَند، پَرده (لاروس)

اِستــارین، استئـارین Stéarine : سِپَنـدَر، در ساختنِ سِپَندار = شَمع، (برهان قاطع)، به کار می رود.

اِستــاژ Stage : فـرانسـوی، کـارآمـوزی (فرهنگستان)

اِستاژیر Stagiaire : کارآموز (فرهنگستان)،

نوکار

اِستاسیون: آستانسیا (گویش شهریاری) Station، فرانسوی، ایستگاه

اِستافیل Staphule: در این چامه‌ی مولانا جلال‌الدین بلخی: آن یکی رومی بگفت این قیل را ـ ترك کن، خواهیم استافیل را، یونانی، دانه‌ی اَنگور

اِستاکو Stucco: انگلیسی، ساگچ

اِستالاکتیت Stalactite: انگلیسی، چکیده گُل فَهشَنگ (فرهنگ انگلیسی فارسی، حییم)

اِستالاگمیت Stalagmite: انگلیسی چکانده گُل فَهشَنگ، فهشنگ به شوشه یا ستونی می‌گویند که از آب چك آسمانه‌ی گاباره (= سَقفِ غار) که آهَك دارد، پدید می‌آید، آب گلفَهشَنگ گشته از فِسُردَن‌ای شگفت ـ هَمچنانچون شیشه‌ی سیمین نگون آویخته (فرالاوی)

اِستامپ Estampe: فرانسوی، مُهر (فرهنگستان)

اِستبانَة: خونخواهی، جاپاش سازی

اِستباحَة: ۱ـ رَواداشت ۲ـ رَوایافت ۳ـ بَرکندَن، از بیخ کندن، بَرانداختَن

اِستباغَة: دستور فروش، خَریدار گشتَن

اِستباق: پیشی گرفتن، پیشی جُستَن، پیشی جویی در: تیراَندازی، دو و میدانی

اِستبانَة: ۱ـ پیدایی، هویدایی ۲ـ آشکار شدن ۳ـ آشکار کردَن ۴ـ به جای آوردَن، شناختن

اِستبداد: ۱ـ خودسری ۲ـ خودکامگی

اِستبداع: ۱ـ نوخواستن، نوخواست ۲ـ نواَنگاشتن، نوشمردن

اِستبدال: داد و گیر: دادَن و گرفتن: چیزی دادن و چیزی سِتَدن

اِستبراء: ۱ـ پاك خواهی ۲ـ آك پاکی ۳ـ شاش پاکی

اِستبراز: بیرون کردَن

اِستبرق: پارسی تازی شده، اِستَوَرَك (فرهنگ پهلوی)، دیبای زَربافت، پَرَند سِتَبر، و نام دِرختچه‌ای که در گرمسیر ایران می‌روید، اِستَخرَك

اِستبسال: دِل به کشتن نهادن، کُشتن‌خواهی، دِل به‌مرگ نهادَن

اِستبشار: ۱ـ مُژده دادَن ۲ـ گشاده رویی، خوشرویی ۳ـ پیام‌پَذیری

اِستبشاع: بی‌مَزه یافتن

اِستبصار: ۱ـ به چشم دیدن ۲ـ بینا شُدن، شناسایی ۳ـ آشکار گردیدَن ۴ـ بینایی خواستن ۵ـ بینادِلی ۶ـ دِرَنگ

اِستبصار یافتن: شناسایی یافتن (فرهنگ

معین)، شناخت یابی

اِستِبضاع: ۱ـ سرمایه‌خواستن، سَرمایه‌خواهی ۲ـ گونه‌ای زناشویی در روزگار کانایی (= جاهلیت) زَن جندگی

اِستِبطاء: دِرنگ‌خواهی، کُندیابی

اِستِبطان: رازدارگی، دَر نهان خواستن، نَهانخواست، پوشیده کاری

اِستِبعاد: دوری جویی، دُورمان، دور کَردَن

اِستِبعاد داشتن: دور از درست بودن، نادرست بودَن

اِستِبقاء: ۱ـ ماندن خواهی ۲ـ برجای خواهی ۳ـ زنده گذاشتن

اِستِبکاء: زاری‌خواهی، گریه‌خواهی، مُویه‌خواهی

اِستِبلال: به‌خواهی، بهبود جویی

اِستِبهاج: شادخواهی

اِستِبهام: سَربَسته‌خواهی، گُنگ زَدگی

اِستِپ Step: روسی، رَواد: زمین پست و بلند پُرآب و سبزه (آنندراج)، کَلاك (فرهنگستان)

اِستِپیِ دُم‌سفید: زیاك (در مازندران)، خروس کولی، سِفیده (در گیلان)، از پرندگان (گویش گیلکی)

اِستِتابَة: پَتِت‌خواهی (پَتِت = توبه، فرهنگ پهلوی)

اِستِتار: ۱ـ روی نهفتن: دَرپرده شدن ۲ـ نهفته‌خواهی، پَردِگی

اِستِتاراً: پنهانی (واژه‌های فارسی)

اِستِتمام: پایان‌خواهی، به‌سَرآوردن، رسا کردن

اِستتوسکُپ Stéthoscope: فرانسوی، تَپش‌سَنج، گوشی، ابزاری است که پزشك برای شنیدن تپش‌ها به کار می‌بَرَد.

اِستتیك Esthétique: فرانسوی، زیبشناسی

اِستِثبات: ۱ـ پابرجا خواهی، ایستا جویی ۲ـ ایستاگری ۳ـ رایزَنی، کاوش

اِستِثقال: گران‌داشتن، سَنگین شُدَن، گران‌خواست، گِرانسَنگی، گِرانبارگی

اِستِثمار: ۱ـ میوه‌خواهی، بَرجویی ۲ـ بَهره کشی

اِستِثناء: جداخواهی، جُزخواست

اِستثنائات: جُداخواهی‌ها، مَگَرها

اِستِثنائی: جُزیك

اِستِجابَة: ۱ـ پَذیرفتن ۲ـ پاسخ گفتن ۳ـ پاسخ جویی، پاسخ‌خواهی ۴ـ واکُنِش

اِستِجارَة: ۱ـ پناه‌جویی ۲ـ به‌مزد گیری ۳ـ سَلاك‌گیری

اِستِجازَة: ۱ـ دستوری‌خواستن ۲ـ بَرگ‌خواهی ۳ـ پَرواخواستن (پَروا = رُخصت)

اِستِجاشَة: سپاه‌خواهی

اِستِجاعَة: سخت گُرسنگی، زار گرسِنگی، سیری ناپَذیری

اِستِجافَة: ۱ ـ کاواك یابی (کاواك = خالی) ۲ ـ فَراخ گرایی

اِستِجبار: توانگری، پس از تنگدستی (لاروس)

اِستِجداء: دهِش‌خواهی، دَریوزگی، نیاز خواهی

اِستِجداد: ۱ ـ نوگردانیدن ۲ ـ نو پوشیدن

اِستِجراء: نماینده گرفتن، نماینده کردن (آنندراج)، دلیر نمایی

اِستِجراح: ۱ ـ ریشناکی (ریش = جراحت) ۲ ـ آك ناکی (آك = عیب) ۳ ـ تباه گشتن

اِستِجراز: به دِرو رسیدن، دِرو هنگامی

اِستِجلاء: روشن ساختن، نمایانی

اِستِجلاب: ۱ ـ به سوی خود کشیدن ۲ ـ دَسترسی خواستن ۳ ـ بازداشت خواستن

اِستِجمار: ۱ ـ گِردهَمایی سپاه ۲ ـ گردهمایی مردم

اِستِجماع: گِردهَمایی خواستن: فراخوانی برای گردهمایی، گردهَمخوانی، گروزه خواهی، به توانایی رسیدَن

اِستِجنان: ۱ ـ دیوانه گری ۲ ـ شادخواهی

اِستِجواب: پاسخ خواهی، بازپُرسی

اِستِجهال: نادان‌شمردن، نادان گرفتن، کانادانی

اِستِحاثَة: زمین کاوی

اِستِحار: پِگه‌خوانی، خواندن خروس در پگاه (= سحر)

اِستِحارَة: پاسخ خواستن، گُم‌شُدن، پُرشُدن

اِستِحاضه: خونریزی پس از دشتانی (= حیض)، خون بینی

اِستِحالة: ۱ ـ ناشده خواهی ۲ ـ دیگرگونی

اِستِحباب: ۱ ـ پسندیدگی ۲ ـ پسندیده داشتن ۳ ـ روا دانستن ۴ ـ دل به‌دست آوردن

اِستِحثاث: بَرافزولیدن، بَرانگیختن

اِستِحجاب: ۱ ـ دربان گماردن ۲ ـ دربانی خواستن ۳ ـ در پرده خواهی، پوشیده خواهی

اِستِحداث: نو خواستن، نو جستن، تازه سازی

اِستِحداد: رَمگان تراشیدن (رمگان = موی زِهار، آنندراج)، تیز کردن، خشم گرفتن

اِستِحذاء: ۱ ـ دم‌پایی خواستن ۲ ـ دَهِش خواستَن

اِستِحرار: ۱ ـ پُربار شُدَن کِشت، پر بارخواستن کشت ۲ ـ افزونی خون

اِستِحرام: گَشن خواه شدن (گَشن، نرینه‌ی باروَر کننده)، آن مَه که زیبدایی دَر چشم نمی‌آید ـ جان ازمزه‌ی عشقش، بی گَشن هَمی

زاید، مولانا جلال الدین) ۲ـ بَست خواستن، گناهکاران و دادگریزان به گور یا آرامگاه پیشوا یا پیشوازاده ای می گریختند و در آن جا بَست می نشستند و دستِ دیوانیان از آنان کوتاه می شد، بَست نشینی

اِستِحسار: مانده شدن (آنندراج)، ماندگی

اِستِحسان: ۱ـ نیك شِمردن (غیاث اللغات)، نیکو داشتن (آنندراج) ۲ـرَها کردنِ بَرابر گیری (برابر گیری = قیاس) و برگزیدن روشی که دریافت آن برای مردم آسان باشد: بِهین رَوش ۳ـ برتر شماری که پس از اندیشیدن و خرد کاربندی (= تعقّل) برای داور، در زمینه ای پیدا می شود: بِهین بَرداشت

اِستِحشاف: ۱ـ کُهنه پوشی ۲ـ تُرُنجیدنِ گوش (تُرُنجیدن = کوفتِگی و خشك شدن اندامی است)

اِستِحصاء: شُمارخواست، آمار خواستن

اِستِحصاف: سخت روزگاری، تُرُش زَمانی

اِستِحصال: ۱ـ به دست آوردَن ۲ـ بازیافت خواستن، بازیابی، بَرداشت

اِستِحضار: ۱ـ آماده خواست ۲ـ نزدِ خود خواستن ۳ـ به یاد داشتن ۴ـ آگاهی

اِستِحطاط: گُم خواستن

اِستِحفار: کَندَن خواستن

اِستِحفاظ: ۱ـ نگهبانی خواستن ۲ـ به یاد سپردن

اِستِحقار: ۱ـ خوارداشت، خوارداشتن (غیاث اللغات)، خوارخواست، خوارخواستن، کوچك شمردن، کوچك اَنگاشتن، خواری

اِستِحقاق: اَرزانیکی (فرهنگ پهلوی)، سزاواری، سِزاوارشُدَن (غیاث اللغات)

اِستِحکام: استواری، اُستاکی (فرهنگ پهلوی)، دَرپوشتی (فرهنگ پهلوی)

اِستِحکامات: اُستواره ها، سَنگرها، دَربَند، دَرپوشت (فرهنگ پهلوی)

اِستِحلاء: ۱ـ شیرین شمردن ۲ـ شیرین خواستن (آنندراج)

اِستِحلاب: دوشیدن خواستن (آنندراج)، پُرشیری

اِستِحلاف: سوگند خواستن، سوگند خواهی

اِستِحلال: رَواخواست

اِستِحماق: ۱ـ گول خواست (گول = اَحمق)، گول زَدَن ۲ـ نابخردی ۳ـ گول کاری

اِستِحمام: آسنیدَن (فرهنگ پهلوی)، تن شستَن

اِستِحواذ: چیرگی جستن، چیرگی خواستن

اِستِحواض: گِرد خواستن آب، تالا به جویی

اِستِحیاء: ۱ـ شرم خواستن ۲ـ زندگی خواستن

اِستِخارَة: به‌جویی، بِه‌جُست (فرهنگ معین)، مُروا (فرهنگ کوچك)

اِستِخباء: ۱ـ تاژافراشتن ۲ـ به‌تاژرفتن (تاژ= خِیمه)، چادُرنِشینی

اِستِخبار: آگاهی خواستن، آگاهی جُستن

اِستِخدام: ۱ـ کارمند خواهی ۲ـ کارمندی ۳ـ به‌کار گماری، کارا گزینی

اِستِخدام رسمی: کارمندی پایا (رسم و رسمی پارسی است، فرهنگ کوچك)، کارمندی واره‌ای (وارِه = رَسم = فَصل، آنندراج)

اِستِخدام دولت: کارمندی دیوان

اِستِخدام مُوقّت: کارمندی زَمانیك

اَستِخذاء: فروتن خواهی، فروتنی، اُفتادِگی

اِستِخراج: بیرون کشیدن، به‌درآوردن، تَریدَن (برهان) بَرهیختَن (فرهنگستان)

اِستِخراج آراء: بَرهیختنِ رای‌ها

اِستِخراج مَعدَن: بَرهیختنِ کان

اِستِخراط: سخت گریستن (آنندراج)

اِستِخفاء: ۱ـ پنهان شدن، نهان گشتن ۲ـ پوشیده داشتن

اِستِخفاء عیوب: خَس‌پوشی (برهان) آك پوشی

اِستِخفاف: ۱ـ خوارخواست ۲ـ شرمسار خواستن ۳ـ خواری

اِستِخلاب: دِرَویدَن، بُریدن (آنندراج)

اِستِخلاص: ۱ـ رهایی جُستَن ۲ـ رهاکردگی ۳ـ ناب خواهی ۴ـ ازآنِ خود خواستن

اِستِخلاف: ۱ـ جانشین گزیدن ۲ـ آب برکشیدن

اِستِخمار: بنده کردن به‌زور، بیگاری خواستن (بیگاری = کار بی‌مزد)

اُستِخوانِ کتف: دَست کَترا (گویش گیلکی)

اُستِخوانِ اَطلَس: اَتلَس (فرهنگستان)

اُستِخوان رضفه: گَرده نا (فرهنگستان)

اُستِخوان زَندِ اَسفَل: زَندِ زیرین (فرهنگستان)

اُستِخوانِ کَعب: بجُول (فرهنگستان)، پژول (برهان قاطع)

اُستخودوس یا اسطوخودوس یا استوقدوس: یونانی تازی شده، شاه اسپَرم رومی، کِشه (برهان قاطع)

اِستِداد: راست‌شدن، استوارگردیدن (آنندراج)

اِستدارة: ۱ـ گِردشدن ۲ـ به گِرد چیزی درآمدن ۳ـ گِردی، گِرد شُدگی

اِستِدامَت، اِستدامَة: ۱ـ همیشه خواستن ۲ـ همیشه بودن ۳ـ به‌درنگ انداختن ۴ـ همیشگی

اِستِدانت، اِستِدانَة: ۱ـ وام‌خواست،

وام‌خواستن ۲ـ وام گرفتن

اِستِدرار: ۱ـ شیرخواستن ۲ـ پُرشیری

اِستِدراج: ۱ـ اندك اندك خواستن ۲ـ پایه به پایه بُردَن ۳ـ کم کم نزدیك کردن

اِستِدراك: ۱ـ رفته خواستن، رفته‌را خواستن ۲ـ خُرده خواستن، خرده یافتن ۳ـ دَریافتن (آنندراج)، اَندَریافتن، اَندَریافتی

اِستِدعاء: بیش‌خواهی، درخواست

اِستِدعای شَرفیابی: بارخواهی

اِستِدفاء: بالاپوش خواستن، پوششِ گرم خواستن

اِستِدفاع: پَدافَند خواهی

اِستِدقاق: باریك شدن (آنندراج) خُرده‌جویی، خُرده سنجی

اِستِدلال: ۱ـ فَرنودخواست، فرنود خواستن ۲ـ فرنودآوری، گواه‌آوری، فَرنایش، گوواکی (فرهنگ پهلوی)

اِستِدلالی: فَرنودی، گوواَلیك

اِستِدلالیان: فَرنودیان

اِستِذابَت، اِستِذابَة: ۱ـ گُداختَن ۲ـ گُدازگی

اِستِذراء: سایه جُستن، به سایه رفتن

اِستِذراع: بوی پوشی، لاپُوشی

اِستِذکار: ۱ـ یادگیری ۲ـ یاددادن ۳ـ یادآوری

اِستِذماء: پس گرفتن

اِستِذمام: زِشتکاری، نِکوهیده کاری، نِکُوهیدگی

اِستِذناب: پیروی، دُنبال‌روی، سِپس کسی رفتن

اِستِذهان: ۱ـ فراموش خواستن ۲ـ فراموش کردن، از یاد بُردَن

اِستراتژی Stratégie: فرانسوی، جنگ‌آرایی، رَزم‌آرایی

اِستراتوس Stratus: لاتینی، دِرازاَبر، مِهمیغ

اِستراتوسفِر Estratosphere: فرانسوی، ایستادَما، رویه‌ای ازوای (= جَوّ = آتمسفر) که دَما در آن هَمواره ایستا است.

اِستِراء: رای‌خواهی

اِستِراحَت: بَرآسودن، ویسای (فرهنگ پهلوی)، آرَمیدَن، آسایِیدن، رامِش (برهان قاطع)، آسانی، هَسیی (فرهنگ پهلوی)

اِستِرار: از دانه‌های خوردنی، مَرجُمك (آنندراج)، هم‌آوای مَردُملك، دانژه

اِستِراضَة: ۱ـ خُرسند خواهی ۲ـ خوش آمدن ۳ـ دِل به‌دست آوردَن

اِستِراط: فروخوردن، فرودادَن

اِستِراق: دُزد گوشی، دُزدی

اِستِرال: گوالیدَن، درازشدن گیاهان (آنندراج)

اِستِرباع: بلندشدنِ گَرد، گَردخیزی

اِستِرئوسکوپ: Estéroscope: بَرنما

اِستـرپتومایسین Streptomycin: انگلیسی، کَژغارچ (= کَج + غارچ)

اِستِـرجـاع: ۱ـ بازپس گرفتن، بازستاندن ۲ـ بازگشت خواستن

اِستِرحال: فرارَوی، جا به جایی

اِستِـرحـام: دلسوزی خواستن، آمرزش خواستن، آمرزش خواهی

اِستِرحاماً: دلسوزانه (واژه های فارسی)

اِستِرخا: یونانی، از داروها، زرنیخ سُرخ

اِستِرخاء: سُست اَندامی، فروهِشتِگی (= فَلَج)

اِستِرخاء اَعصاب: فروهشتگی پی

اِستِرخاء اَعضاء: فروهِشتِگی اندام

اِستِرخاء جَفن: فروهِشتِگی پلك

اِستِرخاء جَفنِ اعلا: فروهشتگی پلك بالا

اِستِرخاء مَثانه: فروهشتگی آبدان

اِستِرخاص: ۱ـ بَرواخواستن ۲ـ ارزان خواستن

اِستِرداد: واخواستن، واستَدَن، بازستانی، پس گرفتن

اِستِـرداد امـوال: بازستـانـدن خواسته، پَس گرفتَنِ خواسته

اِستِرداد مُجرِم: بازگرداندنِ بزهکار

اِستِرذال: ناکس یافتن، فرومایه یافتن، زبون بینی

اِستِرزاق: روزی خواستن (آنندراج)

اِستِرس Stress: انگلیسی، فِشار، فِشارِ رَوانی

اِستِرسال: ۱ـ فروهشتِن گیسو ۲ـ خوگَر شدَن ۳ـ گستاخ شدن ۴ـ گُستاخی (آنندراج)

اِستِرشاء: پارَك خواهی (پارَك = رِشوه، فرهنگ پهلوی)

اِستِرشاد: ۱ـ راه جُستن (آنندراج) ۲ـ پَند خواهی

اِستِرضاء: ۱ـ خرسندی خواستن ۲ـ خُرسَند کَردَن

اِستِرضاع: دایه خواستن، شیرده خواستن

اِستِـرعاء: ۱ـ تیمارخواست (تیمار = رعایت) ۲ـ نگهبانی خواستن ۳ـ نگهبانی کردن

اِستِرعاب: ترسانیدن، این واژه در تازی پیشینه ندارد و فارسی گویان آن را ساخته اند. در تازی اِستِرهاب و تَرعیب را به کار می برند.

اِستِـرعـاف: ۱ـ پیشی گرفتن اسپ ۲ـ پیه آب کردن، پیه گُدازی

اِستِـرعـال: پیشرو گله شدن، دنبال هم رفتنِ گوسپندان (آنندراج)

اِستِرغاس: ۱ـ نَرم یافتن ۲ـ نَرم شمردن

اِستِرفاد: یاری جُستن، یاری جویی

اِستِرفاض: فَراخ خواستنِ رودبار، فَراخ کردَنِ

رودبار، گُشاد کردنِ آب

اِستِرقاء: افسون خواستن

اِستِرقاق: ۱ـ تُنُك شدن ۲ـ بَنده خواستن ۳ـ به بندگی گرفتن

اِستِرکاك: بی مایه یافتن: ناپَسَند یافتن، سُست یافتن

اِستِرکنین یا اِستِریکنین Strychnine: فرانسوی کُپزَهر، زَهری است کشنده که ازدو گیاه کچوله و پاپیته به دست می آید، اندكِ آن در داروسازی به کار می رود.

اُسترلاب یا اُصطرلاب Astrolabos: یونانی، شُلّاب، همی بازجُستند رازِ سپهر، به شُلّاب تا بر که گردد به مهر (شاهنامه)

اِستِرلینگ Sterling: شَهرَوای انگلستان

اِستِرمام: واسازی خواستن (واسازی = مرمّت، فرهنگ کوچك)، واسازخواهی

اِستِرواح: ۱ـ آسایش جُستَن ۲ـ آسایش گرفتن ۳ـ بوی بَرداشتن، بو یناکی

اَستروبیولوجی Astrobiology: انگلیسی، اَختر زیست شناسی

اَستروفیزیك Astro-physic: انگلیسی، اَختَرگیتیك (خردناب)

اِستِرونتیوم Strontium: ازتوپال ها (= فلزات)، اَختَرینه

اَستِرونومی Astronomie: ستاره شناسی

اِستِرهاب: ترسانیدن

اِستِرهان: ۱ـ گِروخواستن، ۲ـ به گِرو گرفتن

اِستِریل Stérile: فرانسوی، اَپَلَشت: سَتَروَن

اِستِریلیزه Stérilisé: فرانسوی، پَلَشت رُفته

اِستِزادت، اِستِزادَة: ۱ـ افزونی خواستن، اَفزون خواستن، بیشخواهی ۲ـ گله کردَن، دلتنگی کردَن

اِستِزارَت، اِستِزارَة: دیداری خواستن، دیدارخواهی

اِستِزلال: ۱ـ لغزیدَن ۲ـ لغزیدن خواستن (آنندراج)

اِستِسخار: اَفسون کردَن (آنندراج)

اِستِسرار: ۱ـ پنهان شدن ۲ـ کنیزك خواستن

اِستِسعاد: ۱ـ فرخندگی جُستن ۲ـ فرخنده دانستن ۳ـ یاوری خواستن

اِستِسقاء: ۱ـ آب خواستن ۲ـ باران خواستن ۳ـ خُشک‌آمار: از بیماری هاست که بیمار از تشنگی نمی رَهَد (لغت فرس)

اِستِسلاف: ۱ـ گران فروشی ۲ـ وام خواستن

اِستِلام: ۱ـ گردن نَهادَن ۲ـ رامِش خواستن

اِستِشارَت، اِستِشارة: ۱ـ رای خواهی ۲ـ سگال خواهی (سگال = فِکر، اندیشه، برهان قاطع)

استِشاطَة: ۱ـ نیك خندیدن ۲ـ از خشم بَرافروختن، جوشی شُدَن

استِشراء: ۱ـ کاردُشواری ۲ـ خشمگین شدن، ستیهیدَن (آنندراج)

استِشعار: ترس گرفتن، بیم نَهُفتَن

استِشراق: خورآی شِناسی: خورآی شناس شدَن

استِشفاء: ۱ـدرمان خواستن ۲ـ بهبود، رَهاندَن ۳ـ شِکَمرَوِش

استِشفاف: ۱ـ تَراپدید خواهی (تراپدید = شفاف، فرهنگ کوچك) ۲ـ آن سوی دیدَن

استِشفاع: ۱ـ پادرمیانی خواستن ۲ـ میانجیگری

استِشمام: ۱ـ بوی جُستَن ۲ـ بوی شنیدن، بوی یافتن ۳ـ بوبُردَن

استِشفان: ۱ـ اَنبان دریدگی ۲ـ تَکیدِگی

استِشهاء: وَرَنخواهی

استِشهاد: ۱ـ گواهی خواستن ۲ـ گواهی آوردَن (فرهنگستان)

استِصباح: ۱ـ چراغ خواستن ۲ـ چراغ اَفروختن (آنندراج)

استِصحاب: ۱ هَم‌نشین خواستن ۲ـ یاری خواستن ۳ـ با خود داشتن ۴ـ پیشین رَوایی: دستور یا فرمان پیشین و گذشته را هَم‌اکنون پذیرفتن ورَوا داشتن

استِصحاح: باز تندرستی: تندرستی پَس از بیماری

استِصراخ: فَریاد خواهی (آنندراج)

استِصحاب: دشوارشدنِ کار (آنندراج)

استِصفاء: ۱ـ ناب جُستَن ۲ـ یکدِله خواستن (یکدله = دوست بی نفاق و صافی، برهان قاطع) ۳ـ پالیدَن (فرهنگ پهلوی)

استِصواب: ۱ـ راست جُستن ۲ـ راست دانِستَن ۳ـ دُرُست انگاشتن

استِضائت، استِضائَة: روشنی گرفتن (آنندراج)، روشن شدَن ۲ـ روشنی خواستن

استِضحاك: شوخی خواستن، خنده جویی

استِضعاف: ۱ـ ناتوان خواستن ۲ـ ناتوان یافتن، ناتوان شمردَن ۳ـ فرودست گرداندَن

استِضلال: گمراه خواستن، گمراهاندَن

استِطابت، استِطابَة: ۱ـ پاکی جُستَن ۲ـ پاکیزه دانِستن

استِطارت، استِطارَة: ۱ـ پَراکَنده خواستن ۲ـ گرم شدنِ بازار ۳ـ شتابان راندَن ۴ـ تَرسانَندِگی

استِطاعَة: ۱ـ تُوان (فرهنگ پهلوی)، تُوانِش ۳ـ بی‌نیازی

استِطاعتِ مالی: سَرمایه‌داشتن

استِطالَة: درازگرایی، درازگردیدَن

اِستِطباب: ۱ـ دَرمان پُرسیدن ۲ـ پزشك خواستن

اِستِطراب: شادی جُستن

اِستِطراد: ۱ـ گریز دروغین ۲ـ روانیِ کار (غیاث اللغات) ۳ـ کناره‌پردازی: از زمینه‌ی سخن بیرون رفتن

اِستِطراد کردن: از سخن دور افتادن، کناره رَفتَن

اِستِطراف: ۱ـ تازه‌جویی ۲ـ تازه‌یابی ۳ـ شِگِفتیدَن

اِستِطعام: خوراك خواهی

اِستِطلاع: ۱ـ آگاهی خواهی ۲ـ دیده‌وَری

اِستِطلاق: ۱ـ هِلِش‌خواهی ۲ـ رَهاندَن ۳ـ شِکَمرَوِش

اِستِطلال: به‌زیر نگریستَن، چشم پایین انداختن

اَستَطُلُس: یونانی تازی شده، خوبخینِ کوهی (خوبخین = مومیائی)

اِستِظلال: ۱ـ سایه‌جویی ۲ـ خواهِش

اِستِظهار: ۱ـ پُشتگرمی ۲ـ پشت‌خواهی ۳ـ پشتیبان داشتن ۴ـ اَندوخته

اِستِعادَة: ۱ـ خویگیری ۲ـ بازگشت‌خواهی

اِستِعاذَة: ۱ـ پَناهجویی ۲ـ پناه‌یابی ۳ـ پناهگیری

اِستِعارَة: ۱ـ ایرمان‌جویی (ایرمان = عاریت، آننـدراج) ۲ـ سِپَنجیدَن (سِپَنـج = عاریت، برهان قاطع) ۳ـ مانَند آری

اِستِعارهٔ بالتَّصریح: ایرمانِ نمودیك

اِستِعارهٔ بالکِنایَة: ایرمانِ گُوازِیك (گُواژ = کنایه، برهان قاطع)

اِستِعارهٔ اَصلیّه: ایرمانِ بُنیك

اِستِعارهٔ طبیعیّه: ایرمانِ پَرهامیك

اِستِعارهٔ مُکَنّیه: ایرمانِ گُواژیك

اِستِعاضَة: تالِگانه‌خواهی (تالِگانه = عِوَض، فرهنگ کوچك)

اِستِعانَة: ۱ـ یاری‌خواهی ۲ـ یاری‌یابی

اِستِعباد: ۱ـ بنده‌خواستن ۲ـ به بندگی گرفتن

اِستِعتاب: ۱ـ خرسندی خواستن ۲ـ خرسندی بخشیدن ۳ـ از بدی بازگردیدن

اِستِعجال: ۱ـ شتابی خواستن ۲ـ شتابیدَن ۳ـ پیشی گرفتن ۴ـ به شتاب واداشتن ۵ـ شتابزدگی

اِستِعجاب: ۱ـ شگفتی یافتن ۲ـ به شگفت آمدن ۳ـ شگفت‌زَدِگی

اِستِعجام: کُند زبانی

اِستِعداد: آساوی (فرهنگ پهلوی)، آما (فرهنگ کوچك)، آمادِگی: آماده بودَن، آماده گشتن

اِستِعذاب: ۱ـ گوارا خواستن ۲ـ گوارا نوشاندن ۳ـ گوارا یافتن

اِستِعراء: ۱ـ نو خُرما خواستن ۲ـ نو خرما خوردن، خرمای نوبَر خوردن

اِستِعراب: ۱ـ تازی گرایی ۲ـ تازی زدگی ۳ـ زشتگویی

اِستِعسال: اَنگبین خواستن، انگبین گرفتن

اِستِعشاء: ۱ـ سرگشته یافتن ۲ـ سَرگشتگی

اِستِعصاء: کَج تابی، بی فرمان شدن (آنندراج)، سرکشی

اِستِعصام: ۱ـ چنگ زدَن، بازداشتن

اِستِعطاء: دهش جُستن، دهش‌جویی

اِستِعطاف: دل به‌دست آوردن

اِستِعظام: ۱ـ بزرگی جُستن ۲ـ بزرگ شمردن ۳ـ بزرگ‌مَنِشی (آنندراج)

اِستِعفاء: ۱ـ پوزش خواستن ۲ـ بزرگ شمردن، بخشش خواستن ۳ـ کِناره گیری

اِستِعفا دادن، اِستِعفا کردن: کِناره گیری از کار، کناره گرفتن، واداد (فرهنگ کوچك)

اِستِعفاف: ۱ـ پاکدامَنی خواستن ۲ـ به‌پاکی گراییدن ۳ـ پارسایی = بازایستادن از ناروا کاری

اِستِعلاء: ۱ـ سُترگی خواهی ۲ـ برتری جُستَن ۳ـ بَرتری یافتن

اِستِعلاب: ۱ـ ناخوش یافتن ۲ـ ناخوش شمردن ۳ـ ناخوشایَندِگی

اِستِعلاج: ۱ـ درمان جویی، درمان خواست ۲ـ چاره جویی

اِستِعلام: واجیدَن (آنندراج)، آگاهی خواست (فرهنگ کوچك)، آموزش خواستن، آفراس (فرهنگ پهلوی)

اِستِعمار: ۱ـ آباد خواهی ۲ـ ماندِگار ساختن

اِستِعمال: ۱ـ کاربُرد ۲ـ گُمارش

اِستِعمال کردَن: کار فَرمودَن (فرهنگ پهلوی)

اِستِعمام: ۱ـ دَستارنَهادَن ۲ـ دَستارخواهی

اِستِعهاد: پیمان خواهی

اِستِغاثه، اِستِغاثَة: ۱ـ زَبایش (فرهنگ پهلوی)، دادخواهی (فرهنگ کوچك)، فریادرَس خواستن (آنندراج)، لابِه، رَوَم لابِه کنم دَر پیشِ داوَر، (ویس ورامینِ گرگانی)، زاری

اِستِغاثه کردَن: زَباییدَن (فرهنگ پهلوی)

اِستِغثاث: ریماندَن، ریم بیرون کشیدن

اِستِغذاء: بَر زمین کوفتن

اِستِغراب: ۱ـ گَزافخندی، بسیار خندی ۲ـ شِگفتیدن، شگفتی نمودن

اِستِغراق: ۱ـ ژرف کاوی ۲ـ غوته خوردَن

اِستِغشاش: ۱ـ دَغا یافتن ۲ـ دَغاخواهی ۳ـ دَغاگَری (دَغا = خیانت، فرهنگ کوچك =

مکر و حیله، برهان قاطع)

اِستِغفار: ۱ـ آمُرزش خواهی ۲ـ پَتِت خواهی (پَتِت = توبه، فرهنگ پهلوی)، پَتَفت (برهان قاطع)

اَستَغفِرُالله: به‌آمرزشِ خدا

اِستِغلاب: بالیدن نِهال

اِستِغلاظ: ۱ـ دِژواخیدَن (دِژواخ = غِلظَت، برهان قاطع) ۲ـ سِفت گردانـدَن ۳ـ خوشه کردن، دانه کردَن

اِستِغلاق: ۱ـ پیچیده سخنی، سربسته گویی ۲ـ آزاد نبودن در خرید و فروش

اِستِغلال: شاماخ پَروَری (شاماخ = غلّات، آنندراج)

اِستِغناء: ۱ـ توانگری ۲ـ بی‌نیازی

اِستِغناء به‌خرج دادن: بی‌نیازی نمودن

اِستِغناء طبع: بُلَند نِگری

اِستِغناء معشوق: نازِ دِلستان

اِستِفاده، اِستِفادَة: بَهره‌مَندی (فرهنگ پهلوی)، سودخواهی

اِستِفاده بُردَن: سودبُردَن، بهره بُردَن

اِستِفاده جویی: سودجویی

اِستِفاده رساندَن: سود رساندن، بهره دادَن

اِستِفاده کردَن: سودبُردَن، به خود بهره رساندَن

اِستِفاده گَر، استفاده چی: سودوَرز

اِستِفادهٔ مشروع: رَواسود

اِستِفادهٔ مطلوب: سودِ دلخواه

اِستِفادهٔ نامشروع: ناروا سود

اِستِفاضه، اِستِفاضَة: ۱ـ یانخواهی (یان = فیض، فرهنگ کوچک) ۲ـ فراوانخواهی

اِستِفاع: ۱ـ برانگیختگی ۲ـ تاسه‌مَندی ۳ـ لاغری ۴ـ دِگَررنگی

اِستِفتاء: وَچَرخواهی، وَچَرجویی (وَچَر = فتوی، برهان قاطع)

اِستِفتاح: ۱ـ گشادِه خواهی (پانزدهم ماه رجب تازی را روز استفتاح گویند و بر آنند که در آن روز درهای آسمان به روی خُدایخانه گشوده است) ۲ـ کیش پُرسی، پاسخ جویی برای پُرسه‌های دینی ۳ـ آغازیدَن ۴ـ پیروزی خواستن

اِستِفحال: ۱ـ گَشن جویی، گَشن خواهی (گَشن = فَحل، نرینه‌ای که آماده برای جهیدن بر مادینه است) ۲ـ خُرما نرینگی (خُرمابُن، از گیاهان دوپایه است و نرینه و مادینه دارد.)

اِستِفخار: ۱ـ خودنمایی، خودفروشی ۲ـ گرانخواهی ۳ـ سِفالینِگی

اِستِفراد: ۱ـ تک نشینی، جُدانشینی ۲ـ یکّه گزینی ۳ـ تک کاری، به تنهایی کار کردن

اِستِفراغ: ۱ـ هَراشیدَن (آنندراج)، وَمیدَن

(فرهنگ پهلوی)، بَتینه (آنندراج)، بالا آوردن، شکوفه کَردَن (به ریشخند) ۲ ـ آسایش جویی

اِستِفراغ کردَن: هَراشیدَن، بالا آوردن، وَمیدَن

اِستِفزاز: ۱ ـ ازجا کَندن ۲ ـ راندَن ۳ ـ ترساندَن ۴ ـ ترس کسی را ریختن

اِستِفساد: ۱ ـ تَباهیگری ۲ ـ تباهاندَن ۳ ـ تباهیدَن

اِستِفسار: واپُرسی (فرهنگ کوچك)، پُرس و جو، چَروِش (بهره از برهان قاطع)، هَمپُرسی (پهلوی)، واپُرسیدَن

اِستِفسارکردَن: واپُرسیدَن

اِستِفصاص: بیرون کشیدن

اِستِفضال: ۱ ـ فزونخواهی، فَزایستگی ۲ ـ نیکخواهی

اِستِفظاع: ۱ ـ زشت‌دانی ۲ ـ رسوادانی

اِستِفعال: پویشخواهی (پویه = فِعل، نخستین دستور) (از باب‌های دهگانه‌ی ثلاثی مزید در صرف زبان عربی که هرچه در این باب ساخته شود، امر برخواستن و جُستَن می‌دهد، فرهنگ معین)

اِستِفلاح: رستگاری خواستن ۲ ـ رستگاری یافتن

اِستِفهام: ۱ ـ آیایی ۲ ـ بُرسِشی ۳ ـ نیوَند خواهی (نیوند = فهم، برهان قاطع) ۴ ـ نیوندیابی

اِستِقالت، اِستِقالة: ۱ ـ بخشایش خواستن ۲ ـ ستُردَن ۳ ـ برهمزَدن ۴ ـ بَرانداختَن ۵ ـ دَست کشیدن از کار

اِستِقامَت، اِستِقامة: ۱ ـ پاداری (فرهنگ پهلوی)، راست گِروی ۳ ـ راستی و درستی ۴ ـ پایمَردی ۵ ـ ایستادگی، پافشاری ۶ ـ اُستواری، توش (فرهنگ پهلوی)

اِستِقامت، دَر اعتقاد: فَریوَری (برهان)

اِستِقامت کردَن: ایستیدَن

اِستِقامتِ عضلانی: ایستیدَنِ ماهیچه‌ای

اِستِقباح: زشت دانستن، ناهنجار دانستن، بَد دانستَن

اِستِقبال: ۱ ـ پَذیراك، پَذیرفتاری (فرهنگ پهلوی)، پیشواز ۲ ـ روی آوردن، روی کردَن ۴ ـ بَخت جویی

اِستِقبال کردَن: پیشوازرفتن، پذیره شدن، حارث با همه بزرگان و محتشمان خویش پذیره‌ی وی شدند (تاریخ برامکه، قریب)، پیشباز کَردَن (برهان قاطع)

اِستِقتال: پیشواز مرگ رفتن، مرگ آمادگی

اِستِقداد: ۱ ـ هَموار گردیدن ۲ ـ کارپیاپی

اِستِقدار: ۱ ـ نیروخواهی ۲ ـ سرنوشت‌پذیری

اِستِقذار: ۱ ـ پَلید دانستن ۲ ـ چرك یافتن

اِستِقراء: ۱ـ پژوهیدَن ۲ـ کنجکاوی ۳ـ بازکاوی، فراهم آوری (تاریخ فلسفه، محمود هومن)، روشی است در کَرویز (= منطِق، فرهنگ کوچك) که از پاره (= جزء، دانشنامه‌ی علائی) به هَماد (= کُلّ، برهان قاطع) پی می بَرَند

اِستِقراء کردَن: باز کاویدَن

اِستِقراء کامل: بازکاویِ رسا

اِستِقراء ناقص: بازکاویِ نارسا

اِستِقرائی: بازکاویده ای

اِستِقرار: ۱ـ گیاکمندی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پابرجایی ۳ـ ماندگاری

اِستِقرار دادن: ایستا گرداندن، پابرجا کردَن

اِستِقرار یافتن: پابَرجا شدن، آرام گرفتن، ماندَن

اِستِقراض: وامخواهی

اِستِقراع: گَشن جویی (گَشن = فَحل)، فارسی گویان این واژه را به جای پانسه یا پشك (= قُرعه، فرهنگ کوچك) به کار می برند

اِستِقران: ۱ـ پُرخونی ۲ـ توانایی ۳ـ هَمتاجویی

اِستِقسام: ۱ـ سوگند خواهی ۲ـ بهره ی خود خواستن

اِستِقصاء: ۱ـ کوشندگی ۲ـ پی گیری ۳ـ سَختگیری ۴ـ سَردرآوردَن، ژرفاکاوی ۵ـ خَسکانان (برهان قاطع)

اِستِقصار: میانه‌روی خواستن، کوتاهی کرده دانستن، کوتاه کردن خواستن

اِستِقصاص: ۱ـ خونخواهی ۲ـ کیفَرخواهی ۳ـ سر و ته داستان را خواستن

اِستِقضاء: ۱ـ داوری خواهی ۲ـ داورجویی ۳ـ بازخواهی وام

اِستِقضاض: سَنگناکی

اِستِقطار: ۱ـ باران خواستن ۲ـ چکیده خواستن، چکیده گیری، سِرشك گیری

اِستِقفاف: دَرتُرُنجیدن (آنندراج)، (تُرُنجیدن = کوفته شدن و چین به‌هم رساندن، برهان قاطع)

اِستِقفال: ژَکوریدَن، (ژکور = بخیل، لغت‌فرس)

اِستِقلال: ۱ـ جُداسَری، خودسَری ۲ـ به خود ایستایی ۳ـ بُلَند کردَن ۴ـ فَرازیدَن ۵ـ لرزیدن، لرزه گرفتن ۶ـ خودکامِگی ۷ـ فَرارَوی

اِستِقلال طَلَب: جدایی خواه

اِستِقلال طَلَبی: جدایی خواهی

اِستِقواس: ۱ـ خَم‌گَشتِگی ۲ـ کُوژُشتی، کَمانِگی

اِستِکاك: کَرشدن، گوش سَنگینی

اِستِکان Stakan: روسی، پنگان

اِستِکانَة: ۱ـ خاکی شُدَن، خاکی بودَن، فروتنیِ بسیار

اِستِکانی: پنگانی

اِستِکبار: ۱ـ خود بزرگ‌بینی ۲ـ خود بزرگ‌خواهی

اِستِکتاب: ۱ـ رونویسی، رونوشت برداری

اِستِکتام: ۱ـ پوشیده گری ۲ـ سرپوش نهادَن

اِستِکثار: ۱ـ فزونخواهی ۲ـ اَنباشتَن ۳ـ براَفزودِن

اِستِکراء: ۱ـ به سَلاك خواستن ۲ـ سَلاك کردَن (سَلاك = کرایه، برهان قاطع)

اِستِکراش: شِکَمباد: در کودك از پرخوردن

اِستِکرام: ۱ـ گرامی‌خواست، گرامی خواستن، ۲ـ گرامی یافتن (آنندراج) ۳ـ بزرگواری

اِستِکراه: ۱ـ ناخوشایندی ۲ـ بیگاری گرفتن ۳ـ واداشتن

اِستِکشاف: ۱ـ هویدا خواهی ۲ـ آشکار کَردَن ۳ـ جُست و یافت، آگاهی یافتن

اِستِکفاء: ۱ـ بَسَنده گری ۲ـ کارگزار خواستن

اِستِکفاف: ۱ـ دست پیش کسی دراز کردن ۲ـ گِرد آمدَن، چنبره زدن ۳ـ پیچیده شدن: موی (لاروس)

اِستِکمال: ۱ـ رسایی خواستن ۲ـ نیکوفرجامی

اِستِکنان: در پرده شدن، پَردگی

اِستِلاء: فَربهیدنِ گوسپندان

اِستِلاب: ربودَن، به بَریك زَدَن (= جیب)

اِستِلات: پاك کردَنِ کاسه به انگشت، تَه چیزی را بالا آوَردَن

اِستِلّال: تیغ کشیدَن

اِستِلّام: ۱ـ زره خواستن ۲ـ از ناکسان زن خواستن

اِستِلام: ۱ـ بِساویدن، بَرماسیدن (= لمس کردنِ از راه دست کشیدن) ۲ـ دَر بر گرفتن ۳ـ آشتی کردَن

اِستِلامِ حَجَر: بَرماسیدنِ سنگ، دَر آیینِ هَنج

اِستِلجاج: سِتیهیدنِ در سوگند (آنندراج)

اِستِلحاق: فراخوانی برای یگانگی

اِستِلحام: ۱ـ فراخراه جُستَن ۲ـ فراخ شدن

اِستِلذاذ: بامزه یافتن، خوشمزه یافتن، مزه کردن

اِستِلزام: ۱ـ بایِستگی، ناگُزیری ۲ـ چَسبیدِگی ۳ـ همراه داشتن

اِستِلزام عقلیّه: بایَستگیِ بخردانه

اِستِلقاء: ۱ـ بر پُشت افتادن ۲ـ بر پشت خفتَن (آنندراج) ۳ـ واچسبیدَن

اِستِلهام: ۱ـ نویدخواهی (نوید = الهام) ۲ـ

به‌دل گذشتن

اِستِماحَت، اِستِماحَة: ۱ـ وَرفانی (= شفاعَت، فرهنگ کوچك) ۲ـ دهش خواهی

اِستِمار: رایخواهی

اِستِمـازَة: ۱ـ یکسـو گَردیدَن (آننـدراج) ۲ـ جدایی خواهی ۳ـ جُدا گَشت

اِستِماع: شِنَوِش (فرهنگ پهلوی)، نِیو شِش، گوش دادن

اِستِمـاع کَردَن: ۱ـ درگوش گذاشتن، اگر سعـادت دو جهـانی می خواهید، اینسخن در گوش گذارید (کلیله و دمنه)، گوش فَرادادن

اِستِمالَة، اِستِمالَت: ۱ـ دلجویی ۲ـ گوشمالی (معین) ۳ـ نوازش ۴ـ دل بُردَن ۵ـ پیمـایش، پیمودن به دست یا به گَز (آنندراج)

اِستِمالَت کَردَن: دلجویی کَردَن، نَواخت

اِستِمام: ۱ـ پیشوا گرفتن ۲ـ به‌مادری برگزیدن

اِستِمان: ۱ـ زنهارخواهی ۲ـ پَناه خواهی

اِستِماء: به کنیزی گرفتن (لاروس)

اِستِمداد: یاریخواهی، اَپَستان (فرهنگ پهلوی)

اِستِمداد طلبیدَن: یاری خواستن

اِستِمراء: گوارا یافتَن

اِستِمـرار: هَمـارگی، رَوانـگی، پیوستِگی، هَستیکی، هَمایی، پاتوکی (فرهنگ پهلوی)

اِستِمراراً: بَریك رَوَند، هَماییك

اِستِمرار داشتن: هماره بودَن، پاتوکیدَن

اِستِمراری: ۱ـ پیوسته، پشتِ هَم ۲ـ رَستاد (= وظیفه، مقرری، مستمرّی، راتبه، برهان قاطع)

اِستِمـزاج: سِرِشت پُرسی (سِرِشت = مزاج)، دریافتِ اَندیشه و خواست

اِستِمزاج کَردَن: زمینه به‌دست آوردن

اِستِمساك: چنگ‌دَرزَدن (آنندراج)

اِستِملاء: ۱ـ نوشتن خواستن ۲ـ یاد نویساندَن

اِستِـمـلاح: ۱ـ نمکین خواستن ۲ـ نَمکین یافتن (نَمکین = ملیح)

اِستِملاك: ۱ـ هِیرخواهی (هِیر = مِلك، فرهنگ پهلوی) ۲ـ هِیرداری

اِستِملال: به‌ستوه آمدن (آنندراج)

اِستِمنـاء: شوسـر ریختن (شوسـر = مَنی = فرهنـگ پهـلوی)، چُل زدن (چُل = ذَکَـر، آننـدراج)، جلغ زدن، جَلق هم نمی توانـد تازی باشـد زیرا در دستور تازی به گفته ی آنندراج: «جیم و قاف در اسم واحـد هیچ جا جمع نشده، مگر در لفظ مُعرّب یا مبدّل»

اِستِمناءِ بالیَد: چُل زدن با دست

اِستِمناح: بخشش خواستن، یاری‌خواستن (لاروس)

اِستِمهال: ۱ـ مولش خواهی (مولش = مُهلت، آنندراج)، زمان خواستن

اَستَن: بیخ پوسیده، مَردُم ریشه: ریشه‌ای که از دور به اَندام مردم نماید (آنندراج)، بیخ درختِ پوسیده (لاروس)

اَستُن Acéton: آبگونه‌ای است بی‌رنگ و گُریزا که از چکِشِ یکی از اَستات‌ها به‌دست می‌آید، لاک‌بَر (لك و لاك هردو ریشه در سنسکریت دارند)

اِستِنابَة: ۱ـ جانشین خواستن ۲ـ جانشین گُزیدن ۳ـ نمایندگی به دادگاه دیگر دادن

اِستِناد: ۱ـ پشت بَرنَهادَن ۲ـ پناه بُردَن ۳ـ پناه دادن ۴ـ یافته آوردن (یافته هم‌آوای بافته = قبض وصول، حجّت را گویند، آنندراج)

اِستِناد کَردَن: یافته نمودن، نَوَرده نمودن (نَوَرده = سَنَد، برهان قاطع)

اِستِنارَة: ۱ـ روشنی خواستن ۱ـ روشَن گردانیدن ۳ـ پیروزی یافتن

اِستِنامَت، اِستِنامَة: ۱ـ خُفتَن خواستن ۲ـ خود را به خواب زدن ۳ـ خوگرفتن

اِستِنان: ۱ـ بَرجَستن اسپ، توسنی کَردَن ۲ـ نمایانی و نابدیدی کَتیر

اِستِنباء: ۱ـ آگاهی یافتن ۲ـ پیام‌خواستَن، بازکاوی (لاروس)

اِستِنباط: ۱ـ دَریافت ۲ـ پی بُردَن (فرهنگ کوچك)، ۳ـ بیرون کشیدَن

اِستِنتاج: ۱ـ بازجستن ۲ـ بازیافتن، بازیافت از زمینه و آغازه

اِستِنجاء: ۱ـ پاك کردَن ۲ـ پلیدی زدودَن ۳ـ خُرماخوردن ۴ـ میوه چیدَن ۵ـ شتافتَن

اِستِنجاح: رَوایی خواستَن (آنندراج)

اِستِنجاد: ۱ـ دلیری پس از ترس ۳ـ توانایی پس از سُستی

اِستِنجاز: پایبندی خواستن، برآوردَن خواستن

اِستِنجاف: پراکندیدنَ اَبر

اِستَندارد Standard: انگلیسی، اُلگو

اِستِنزال: ۱ـ فرودآمدَن، فرودافتادن ۲ـ فرودکشیدَن ۳ـ فرودآمدن خواستَن

اِستِنساء: مولِش خواستن، زمان خواستن

اِستِنساب: ۱ـ تَبارپُرسی ۲ـ تَبارشِمُری، نژادگویی

اِستِنساخ: رونویسی، بیهوده کردن، بیهوده ساختن

اِستِنشاط: ترکیدنِ پوست، تُرُنجیدَن

اِستِنشاق: بو کشیدن، بوییدَن

اِستِنصاح: ۱ـ پَندخواهی، اَندرزخواهی ۲ـ اندرزنیوشی

اِستِنصار: یاوری خواستن

اِســتِـنصــاف: ۱ـ هُدِه خواهی (هُدِه = حق، برهان) ۲ـ دادمندی خواستن

اِستِنصال: برون افکندن، بیرون آوردن

اِستِنطاق: ۱ـ بازپُرسی (فرهنگستان) ۲ـ سخن خواستَن ۳ـ به گفتار انگیختن

اِستِنطاق کردن: بازپرسی کردن

اِستِنظاف: ۱ـ پاك خواستن ۲ـ پاك شمردن، پاك دانستَن

اِستِنعات: زابیدن خواستن (زابیدَن = وصف کردن، صفت برشمردن، آنندراج)

اِستِنفاج: نمایاندنِ خشم، خشم نمایی، آشکار کردن، بیرون آوردن

اِستِنفاد: ۱ـ نیست خواستن ۲ـ نیست ساختَن ۳ـ توان دَرباختن: از دست دادنِ توانایی

اِستِنفار: ۱ـ رَمیدگی ۲ـ رَمیدَن ۳ـ رَماندَن ۴ـ بسَیجیدَن

اِستِنفاض: ۱ـ نگریستن (تاشناخت) ۲ـ به سنگ پلیدی ستُردَن ۳ـ شناساییِ دُشمن

اِستِنفاق: به ته رساندن، سپری گرداندنِ داراك

اِستِنقاص: ارزان خواستن، کاهش بَها خواستَن

اِستِنقاع: ۱ـ فرورفتن در چاه ۲ـ فریادزدَن ۳ـ گَشتنِ آب: دگرگونی آب ۴ـ سیراب کردن ۵ـ شُستن، شست و شو ۶ـ ایستادنِ آب، گرد آمدنِ آب

اِستِنقاه: سخن دریافتن، سخن شناختن

اِستِنکاح: ۱ـ همسر خواستن ۲ـ زن کردن ۳ـ شوی کردن ۴ـ نیوتش خواستـن (نیوتش، هم‌آوای پیشکش = جماع، مجامعت، برهان قاطع)

اِستِنکار: نِیگویی، ناپَذیری، ناشناختِگی، ناپَسَندیابی، نِیگَری (= اِنکار، فرهنگ پهلوی)

اِستِنکاف: ۱ـ پی گُم کردَن (آنندراج) ۲ـ ننگ داشتن ۳ـ سرپیچی، سرباز زدَن ۴ـ نگاشتن ۵ـ خودداری کردَن ۶ـ کشیده شُدَن: به‌هَر راهی

اِستِنکاه: بوی دهان آزمودن، بو بییدَن

اِستِنهاج: ۱ـ آشکار شدنِ راه ۲ـ به‌راه دیگر رفتن (آنندراج)

اِستِنهار: ۱ـ جُوی بندی ۲ـ آبرسانی ۳ـ شکنجه دادَن

اِستِواء، اِستوا: ۱ـ بَرابری، یکسانی ۲ـ راست و یکسان شدَن (آنندراج)

اُستـوانـه: پارسی است و تازی شده‌ی آن اسطوانه است

اِستِوایی: گرمسیری

اِستودیو Studio: انگلیسی، هُنَرگاه

اَستور رُوسی: تاس ماهی، از ماهیان (گویش گیلکی)

استوقدوس: استخودس: یونانی، کِشَه (برهان قاطع) از داروهای گیاهی

اِستوک Stuc: انگلیسی، گچ، سِریشُمی، اَرژَندیس (اَرژَن = مَرمَر، پهلوی)

اِستومات Stomate: فرانسوی، روزَنِه (فرهنگستان)

اِستوماتیت Stomatite: فرانسوی، لَنبوسَك، آماس اندرون دهان

اُستون: پارسی تازی گشته، ستون، لوله‌ی تفنگ

اِستِهام، پشك انداختن

اِستِهانَة: ۱ـ سَرگرداندَن، سرگردان کردن ۲ـ بیخود گرداندن ۳ـ بیخرَد خواستَن

اِستِهانَة: سبك شمردن

اِستِهجاج: سَرِ خود کار کَردَن

اِستِهجان: ۱ـ زشت شُمردن (آنندراج) ۲ـ آك گرفتَن (آك = عیب)

اِستِهداء: ۱ـ ره‌آورد خواستن ۲ـ رهنمون خواستن

اِستِهداف: ۱ـ پاییدَن (آنندراج) ۲ـ نشانه گَشتَن ۳ـ آماجگری

اِستِهزاء: ۱ـ ریشخند (آنندراج)، اَفسونگری (فرهنگ پهلوی)، دَست اَنداختَن

اِستِهزاء کَردَن: ۱ـ فیردَن ۲ـ بُر گرفتن (آنندراج) ۳ـ شیشَکی بستَن

اِستِهشاش: خوار شمردن

اِستِهلاكِ دین: وام فرسایی (فرهنگستان)

اِستِهلاكِ سرمایه: باز سَرمایگی

اِستِهلال: ۱ـ نوماه جُستَن ۲ـ نوماه دَمیدَن

اِستِهمام: دلسوزی، اندوه دیگران خوردَن

اِستِهناء: دستگیری خواستن

اِستِهناع: از زیر پاسخ دَررفتَن

اُستی Ossétie: از ریشه‌ی پارسی، آلان، آس، رسـات، تیره ای از نژاد ایرانی مانـدگار در آذرآبادگانِ روس

اِستِیاد: ۱ـ بزرگ دوده ای را کُشتَن ۲ـ مِهتَر زنان را به‌زنی خواستن

اِستِیار: ۱ـ پیروی: به روشِ دیگری رفتَن ۲ـ خوار بار داشتَن (آنندراج)

اِستیاف: بوییدَن

استِیاك: روُفان خواستن، روفانیدن (روفانیدن = مِسواك کردَن، آنندراج)، دندان شُستَن

اِستیباء: ۱ـ بیمناك یافتن ۲ـ ناگوار گشتن

اِستِنباط: مَغاك کندن

اِستیبال: ۱ـ گَشن خواهی گوسپند ۲ـ ناستوده دانستنِ جای

اِستِئثار: نیکوخواست، به‌خواست

اِستیپول Stipule : فرانسوی، گوشوارَك (فرهنگستان)

اِستیثاق: ۱ گرویی خواستن ۲ـ گرویی گرفتن

اِستیجاب: سزاواری، دَرخوری

اِستیجار: ۱ـ به مزد گرفتن، مزدوری گرفتن ۲ـ سلاك کردَن ۳ـ سَلاك داری

اِستیجاری: مُزدی، سَلاکی

اِستِنحال: دِرنگی خواستَن

اِستیجاف: ۱ـ شیدا گشتن ۲ـ دل بُردَن

اِستیحاد: ۱ تك گرایی ۲ـ تك ماندن

اِستیحاش: ۱ـ اندوهگینی ۲ـ نِهازیدَن (= وحشت کردن، واهمه کردن، برهان) ۳ـ آزردِگی، رَنجیدگی

اِستِئخار: ۱ـ واپَس ماندَن ۲ـ واپسین شدَن ۳ـ رِرَنگیدَن

اِستیداف: ۱ـ چکانیدنِ پیه ۲ـ بازکاویدنِ پیام ۳ـ فراهم کردنِ آبِ مرد در زهدان

اِستیداه: ۱ـ شِکست دشمن ۲ـ راست گشتنِ کار

اِستییذان: پَروا خواستَن (پَروا = رُخصَت = اِذن)، دَستوری خواستن

اِستیراخ: تر شدن زمین، زمین تری

اِستیراد: ۱ـ رسیدن به آبخورد ۲ـ رساندنِ به آبخورد ۳ـ کالا آوردَن، از بر ونمَرز

اِستیراط: دَرآویختن به کارِ دشوار

اِستیزار: ۱ـ دستور گماردن، دستور گرداندَن ۲ـ به دستوری پرداختن، ویچیری (= وزیری، پهلوی) ۲ـ گِرد کردن و بُردَن (آنندراج)

اِستِئساد: شیرنمایی، شیری نمودَن، (شیر = اَسَد)، (آنندراج)

اِستیساع: فراخ گردیدَن

اِستیسان: ۱ـ خواب آلودِگی، خوابناکی، ۲ـ پینَکی زَدَن ۳ـ غنودَن

اِستیصاد: کَنام ساختن (کَنام = جایگاه ستور وجانوران = حَظیره)

اِستیصال، اِستئصال: ۱ـ از ریشه کندن، بَرکَندَن ۲ـ بَرکنده گشتن، برکندگی ۳ـ دَرماندگی، بیچارگی ۴ـ بی چیز شدن، بی چیزی

اِستیضاح: ۱ـ گزارشخواهی ۲ـ آشکاری خواهی

اِستیضام: سِتمگری

اِستیطاع: ۱ـ سَربه‌زیر خواهی، سَرافکنده خواهی ۲ـ کوفته یافتَن، دَرمانده یافتن

اِستیطان: ۱ـ مانده گار ساختن، جایباش

ساختن (آنندراج) ۲ـ میهَن خواستَن

اِستیعـاب: همه را فراگرفتن، همه را پوشاندن (هَمه = از آغاز تا پایان یا از سر تا ته)، نکته‌ای فرونگذاشتن

اِستیفـاء: ۱ـ هَمـه‌را بررسیدن، همه رسی ۲ـ همه را بازستدن

اِستیفاء حقوق: بازستانی هوده‌ها

اِستیفاء مطالبات: بازستانیِ خواسته‌ها

اِستیفاز: سرپا نشستن

اِستیفاص: ۱ـ از شهر به دَر کردَن ۲ـ شِناختن ۳ـ شتاباندَن

اِستیفاق: کامجویی

اِستیقاح: ۱ـ شوخی زشت ۲ـ شوخی زشت کردن

اِستیقاد: ۱ـ آتش افروختن ۲ـ اَفروخته شدن

اِستیقاط: مَغاکیدَن، مَغاك شدن، گود شدن

اِستیقـاظ: ۱ـ هشیار خواستن ۲ـ سدا کردن زیوَرهـا، آوابیدنِ پیرایه‌ها ۳ـ هُشـیار بودن، هشیاری ۴ـ بیدار کردن (لاروس)

اِستیقاع: ۱ـ چشم داشتن ۲ـ چشم به‌راه بودَن

اِستیقـان: ۱ـ بی گمانی، به‌درستی دانستن ۲ـ آوَرخواهی ۳ـ آوَر کردن (آوَر = یقین، برهان قاطع)

اِستیقاه: ۱ـ بندگی کردن ۲ـ فرمان بردن

اِستیکـاح: ۱ـ آکنـده شدنِ چوره (چوره = رخنه‌های کَمهردوك را گویند که هنگامِ رِشتَن، چرخ دَر آن کننـد، آننـدراج)، زفتی ورزیدن (زُفتی = بُخل، فرهنگ کوچك)

اِستیکاف: ۱ـ چکیدن خواستن، چکانیدَن (آنندراج)

اِسـتیکـاء: ۱ـ پیه ناکی ۲ـ شاش بَنـدی، شاش بَند شدَن ۳ـ پرشدَنِ مَشك

اِستیگمات Stigmate : فرانسوی، کُلاله (فرهنگستان)

اِستیل Style : فرانسـوی ۱ـ شیوه ۲ـ جامـه، (فرهنگستان) در گیاهشناسی

اِستیلاء: ۱ـ دست یابی ۲ـ چیرگی

اِستیلا پیدا کردن، استیلا یافتن: چیره شدن

اِسـتیلن Acétylene : سُوژاك (فرهنـگ پهلوی) دَمـه‌ای اسـت بَدبـو، سوختنی با فروزه‌ی سپید

اِستیلاف: هَمدی خواستن

اِستِثمار: کنکاش خواستن، سگالِش خواستن

اِستِئمان: ۱ـ در زنهار آمدَن ۲ـ زنهار خواستن ۳ـ اُستوانیدَن (اُستوانی = اِعتماد)

اِستینـاس: ۱ـ خوگیری، خوپـذیری ۲ـ آرام گرفتن ۳ـ رامِش پذیرفتن ۴ـ رام شدن، رامخویی

اِستئنـاف یا اِستینـاف: ۱ـ ازسَر گیری، بازآغـازی ۲ـ بازدادرسی، بازرسیدگی (دَر دادگستری) ۳ـ بازآوری، بازگفت (در چامه‌سرایی)

اِسجـاح: ۱ـ آسـان گرفـتن ۲ـ دَرگذشتن، بخشیدن ۳ـ پایین خوانْدَن

اِسجاد: ۱ـ خَم شدن ۲ـ سَرنگون شدن ۳ـ فروخوابانْدن

اِسجـام: روان شدنِ اشـک، اشـک ریختن، شاریدَن (برهان قاطع)

اُسجُدوا: بَرخاك اُفتید

اُسجـوعَت، اُسجوعَة: پَساوَندین (پَساوَءدین = مقفّی = قافیه‌دار)

اَسحار: (تك: سَحَر)، پگاهان

اِسحار: پگه‌خیزی

اَسحاره: رومی، از داروها، تودری (آنندراج)

اِسحـاق: ۱ـ نام پیامبـری است ۲ـ خُشـك پستانی ۳ـ کُهنه شدن ۴ـ پُرز ساییدگی

اِسحـاقیّه: نام گروهی است که گویند زمـانه هرگز از پیامبـری تهی نبـاشـد تا رَستخیز (آنندراج)، در اسلام با این بَرنام دو گروه پدید آمـده انـد. گروهی از شاخـه‌ی کیسـانیّه که از پیروان اسحق بن عمر و می باشند و گروه دیگر از غلاة شیعـه (= گزافگـویان)، که از پیروانِ اسـحق بن حارث می باشنـد و در باور آنـان پیامبـری (= نبـوت) و پیشـوایی (= امامت) هردو یکی است، (فضل بن شادان نیشابوری)

اَسحال: (تك: سحل)، جامه‌های یك‌تاه، یك تا بافته‌ها

اِسخاط: به‌خشم آوردن (آنندراج)

اِسخان: ۱ـ گرم کردَن ۲ـ گریانیدن

اَسخَم: سیاه و تیره (آنندراج)، تیروَش

اَسخی: بخشنده‌تر

اَسـخـیا: (تك: سَخـی)، دَسـت‌ودل بازان، بخشندگان، دِهِشمَندان

اِسخیتان: فرونشستنِ آماس

اَسَد: شیر نر، شیر بیشه، نَره شیر

اِسـداء: ۱ـ فروگذاشتن ۲ـ به دلخواه رسیدن ۳ـ نیکویی و بخشش ۴ـ سخن بافی

اِسداد: راستگری، واداشتن

اِسداف: ۱ـ شامه هِشتَن ‖ شامِه = مقنعه، برهان قاطـع)، (هِشتِـه = فروگذاشتـه، رهـا کرده، آویخته، برهان قاطع) ۲ـ تیرگی چشم ۳ـ چراغ فراگرفتن ۴ـ پَرده برگرفتن ۵ـ خوابیدَن (لاروس)

اَسـدال: (تك: سُدِل) ۱ـ پَرده‌ها ۲ـ (تك: سِدل)، سینه‌ریزها، گَردن‌بندها

اِسـدال: ۱ـ هشتنِ گیسـو ۲ـ هِشتَنِ دامَن ۳ـ

به فراموشی سپردَن (لاروس)

أسَدُالله: از نام‌ها، شیرخُدا، بَر نام علی ع

أسَدَة: ماده شیر

أسِدَة: ۱ـ آغِل (= جایگاهی که برای گوسپندان سازند برهان قاطع) ۲ـ گوشتخوار، جانوَر ۳ـ گشتِ زمین، بَرهونی که زمین در یك سال می پیماید

أسر: ۱ـ ریسمان ۲ـ زورمَندی ۳ـ بَستَن ۴ـ گرفتار کردَن ۵ـ آفرینش

اُسر: شاشبَند، بَندآمدنِ پیشاب

أسَر: آبگینه، شیشه (لاروس)

اُسَراء: (تك: اَسیر)، بَندیان، گِرفتاران

اسراء: ۱ـ به شب پیمودَن ۲ـ شَب گَشت

اِسراب: رَوان کردن

اِسراج: ۱ـ زین بَرنهادن ۲ـ افروختن، چراغ گرفتن، از ریشه‌ی پارسی ۳ـ آراستَن

أسرار: (تك: سِرّ)، رازها

اِسرار: ۱ـ پنهان کردن ۲ـ آشکار کَردَن ۳ـ راز خود با کسی درمیان گذاشتن، رازگفت ۴ـ پوشیده کاری، نهانکاری

أسرار: (تك: سَرَر)، شِکنج‌های دست، چروك‌ها

اَسرارآمیز: رازگونه، رازیك (فرهنگ پهلوی)

اِسراع: ۱ـ شتافتَن ۲ـ شتابانیدن ۳ـ تیزگامی

اِسراف: وَندگری (فرهنگ پهلوی) هَرزگُساری، (گُساریدن = مَصرَف)، گزاف کاری، بادِدَستی (برهان)

اِسرافیل: نام فرشته‌ای است که به گفتِ نوشتارهای اسلامی، روزرستاخیز دوبار در کَرنای می‌دَمَد، بار نخست همه زندگان مي میرَند و بارِ دگر همه مردگان زنده می گردَند، فرشته‌ی باد

اُسرُالبول: شاشبَند، از بیماری‌ها

اَسرامیشی کَردَن: مغولی فارسی، نِگاه داشتن، نگاهداری

اِسرائیل: عبری، برگزیده‌ی خدا، بنده‌ی خُدا (آنندراج)

اَسرَع: ۱ـ زودرو، تندرو ۲ـ تندتر

اُسرُب: پارسی تازی شده، اُسُرب، سُرب، از توپال‌ها (لاروس)

اُسروجَة: سخن دروغ (لاروس)

اُسروع: ۱ـ رَزبُنَك ۲ـ لارو

أسطار: (تك: سَطر)، رَدِه‌ها

اِسطام: آتَش کاو (لاروس)

اِسطان: آوَندِ رویین، آوَند مسین

اِسطبل، اِصطَبل Stabulum: لاتینی تازی شده، کُنام، ستورگاه، باره‌بَند

اِسطرخ: یا اِستلخ، واژه‌ی نادرست به جای

استخرِ پارسی

اُسطُرلاب، اُصطرلاب Astrolabos : یونانی تازی شده، اُسترلاب، سِترلاب، سُلّاب

اُسطرلابگَر: سِتُرلابگر، اَخترمار، سُلّابگر

اَسطَع: دراز گردَن

اِسطَفین، اِسطفون: یونانی، از گیاهان، زَردَك، گَزَر

اُسطُقُس Stoixion : یونانی تازی شده، ۱ـ فرَوَهْرها۲ـ ناب هر چیز ۳ـ کِیا (= عنصر)، آخشیج ۴ـ استخوان‌بَندی

اُسطُقّسات: یونانی تازی شده ۱ـ کیاها ۲ـ فرَوَهْرها ۳ـ آخشیجان ۴ـ استخوان‌بَندی‌ها ۵ـ ستارگان، توده‌های آسمانی ۶ـ هندَچك (= هندِسه، تازی شده)

اُسطوانَة: پارسی تازی گشته، اُستوانه، ستون

اُسطوخودوس: استخودوس را نگاه کنید

اُسطورَة، اُسطارَة: یونانی تازی شده ۱ـ سخن پریشان (فرهنگ معین) ۲ـ اَنگاره، اَفسانه ۳ـ اَندار: تلخ می‌آید تو را گفتار من ـ خواب می‌آرد تو را اَنـدار من (آننـدراج)، میتُخت (مقـدم، جستار مهر و ناهید)

اُسطول Ostolos : یونانی تازی شده، کشتی‌ها، دَسته‌ی کشتی‌ها، ناوگان

اِسعاء: به‌سخن چینی واداشتن

اِسعاد: ۱ـ بهروزی ۲ـ یاری، یارمَندی

اَسعار: (تك: سِعر) ۱ـ اَرزها ۲ـ نرخ‌ها، اَرز (فرهنگستان)

اِسعار: ۱ـ بَرآورد نرخ ۲ـ جنگ انگیزی ۳ـ آتش افروزی ۴ـ بَدی رسانیدن، گزند رساندَن

اِسعاط: دارودَربینی ریختن (آننـدراج)

اِسعاف: ۱ـ بَرآوردنِ نیاز ۲ـ نزدیك شُدَن، دوستی کَردَن ۳ـ یاریدِهی

اِسعال: شادمانیدَن

اَسعَد: نیکبخت‌تر، بهروزتر، گَری شتر

اَسعَر: زرد لاغر، زردَنبو

اِسغاب: ۱ـ گرسنگی دادَن ۲ـ گُرُسنه شدن، گرسنگی

اَسَف: ۱ـ انـدوهِ سخت ۲ـ اندوهیدَن ۳ـ دریغ خوردَن ۴ـ پَشیمانی

اَسِف: خشمگین

اَسفار: (تك: سَفَر)، گَشت و گذارها

اَسفار: (تك: سفیر) ۱ـ گُذَرندگان، گشتَندگان ۲ـ فرستادگان

اَسفار: (تك: سِفر)، عِبری ۱ـ کلان نامه‌ها (نامه = کِتاب) ۲ـ نَسك‌ها

اِسفار: دَمیدن، روشن شدن، آشکار شُدَن

اِسفاسل Sphacèle : فرانسوی، تباه اَندامی، از بیماری‌ها، تَباهینه

اَسفــاط: (تك: سَفَط)، پارسی تازی شده ۱ـ سَبَدها ۲ـ جامه‌دان‌ها

اِسفـاف: ۱ـ رنگ بَرگرداندَن ۲ـ پَست گرایی ۳ـ کنــاره گُزینــی ۴ـ خیره شُدَن، خیره نگریستن، تیز نِگَری ۵ـ پَراکَندن، اَفشاندَن ۶ـ دوخبافی

اَسَف انگیز: دریغ انگیز

اَسَف بار: دَریغ آوَر

اَسَف خوردَن: دریغ خوردن

اِسفَراج Asparagos : یونانی تازی شده، مارچُوبه

اِسفَـسـت: پارسـی تازی شده، از گیاهــان، اسپَست = یونجه

اَسفَل: ۱ـ فرودین، زیرین ۲ـ تَك ۳ـ بُن ۴ـ کُون

اَسفَـلُ السـافِلین: فرودِ فرودهــا، نام هفتمین اُشـکـوب (= طبـقــه) دوزخ که زیر همــه اُشکوب‌های دیگر است

اِسفَلَنج: پارسی تازی شده، از گیاهان، اِسپلنج، شَنگ

اِسفَنج، اِسفَنجی: دَروج (گویش گیلکی)

اَسفَلین: پایین ترین

اِسفـنـکس Sphinx : فرانسـوی، بیم‌زای (=ابوالهول) نام تَندیسی یونانی و مِسری

اِسفیداج: پارسی تازی شده

اِسفیداب، سفیداب: زنـان بَر روی مالنـد و نگارگران به کار بَرَند، اِسپیدَك

اِسفیداجُ الجَص: سنگ گچ

اِسـفـید باج: پارسـی تازی شده، سِفـیدبـا: شوربای سپیدِ بی زردچو به که بیماران را دهند

اِسـفـیگـمـوگــراف Sphygmographe : فرانسوی، دلزَنه سَنج

اِسفین: یونانی تازی گشته، گاوِه، ازابزارها (لاروس)

اِسقاء: نوشاندن، سیراب کَردَن، آك کَردن

اِسقاب: نزدیك آمدن

اَسـقــاط: (تك: سَقط)، ۱ـ نَبَـهــرِه‌هــا، دورافـکنی‌ها، افکنـدنی‌ها، هیچکــاره‌هــا (آنندراج)، آخال (فرهنگ کوچك)

اِسقـاط: ۱ـ بچه افکندن، اَپکانِش (آنندراج) ۲ـ افکندن ۳ـ فَرسودگی

اسقاط شدن: فرسودگی (فرهنگستان)

اسقاط کردن: انداختن

اَسقام: (تك: سُقم یا سَقَم) ۱ـ بیماری‌ها ۲ـ نادرستی‌ها

اِسقام: بیمار گردانیدن

اَسقان: (تك: سُقن)، کَمَرهای باریك

اَسقُب: (تك: سَقب)، شُتُران نوزاد، نواُشتُران

اُسقُف Episkopus: یونانی تازی شده، سکوبا (هزارسال نثر فارسی)

اَسقَف: ۱ـ درازبالا ۲ـ کج گردَن ۳ درازخمیده

اِسقَلطَس: یونانی، خوبخین کوهی

اِسقَلینُس: یونانی، از داروها، زَنگیدارو (آنندراج)

اِسقَنقُور، سَقَنقور: یونانی، ازجانوران، ریگ‌ماهی، وَرَل‌ماهی: جانوری است همانند سوسمار که هم در آب و هم در خشکی می باشد و آن را به رومی سقنقور خوانند (آنندراج)، نهنگ دَشتی

اُسقوردِیون: اسکندروس، بَرگشته‌یِ لاتینی Scokodoprasum از گیاهان: سیر

اِسقورون: برگشته‌ی یونانی یا رومی، ریم آهن (آنندراج)

اُسقولوس: برگشته‌ی یونانی، سِریش (آنندراج)

اَسقیَة: (تك: سَقّا) ۱ـ آبدِهان ۲ـ مَشك‌ها ۳ـ شیرِ آب‌ها

اِسقیل یا اسقیل یا اسقیلا یا سیقل یا اسقال، Scilla: لاتینیِ تازی شده، پیازدشتی، پیازموش (برهان قاطع) پیاز کوهی

اِسفیگموما‌نومتر Sphygmomanomètre: فرانسوی، فِشارخون‌سَنج (عمید)

اَسَك: ۱ـ گوش بُریده ۲ـ خُرد گوش ۳ـ کَر ۴ـ شُتُرِ خروس (= نرینه‌ی شترمرغ)

اِسکابَة: خَنوری، دَرخَنور، دَرخُم

اَسکات: ۱ـ مانده، ته‌مانده ۲ـ ناکَس، ناکسان

اِسکات: ۱ـ سُخَن بُرِیدَن ۲ـ زبان بَستن، خاموش گرداندَن

اِسکادر Escadre: فرانسوی، بَخش (فرهنگستان) ناودسته، چند کشتی جنگی به فرماندهیِ یك تَن

اِسکادرُن Escadron: فرانسوی، سوارکاران، اَسواران (فرهنگ عمید)

اِسکادریل Escadrile: فرانسوی، ناوگروه

اِسکار: مست گرداندن

اُسکار Oskar: انگلیسی، جایزه ای که هرسال به بهترین هنرپیشگان و کارگردانان در امریکا داده می شود

اِسکارپمان Escarpment: فرانسوی، تُندِه (فرهنگستان)

اَسکارید یا اُسکاریس Ascaris: فرانسوی، کرمِ روده

اَسکاریدوز Ascaridose: فرانسوی، کرم‌زَدگی، از بیماری‌ها

اِسکاف: کَفشگر

اِسکافوپُد Scaphopodes: لاتینی،

فرانسوی، ناوپاییان (فرهنگستان)

اِسکـان: ۱ـ مانداکی ۲ـ بی‌چیزی ۳ـ بی‌چیز گرداندَن ۴ـ خامُش کردن، وات‌ها

اِسکان‌دادَن: ماندا کَردَن

اِسکانِ عشایر: مانداکی تیرگان

اِسکای لَب Skylab: انگلیسی، وای آزمایشگاه (وای = فضا، فرهنگ پهلوی)

اَسکُدار: پارسی تازی گشته، اَسکُدار: ۱ـ پیك، نامه‌بَر ۲ـ کیسه‌ی چَرمین، کیسه‌ی نامه‌ها (لاروس)

اِسکُربُـوت Scorbut: فرانسوی از روسی، تَباهخونی، از بیماری‌ها

اِسکُرفُول Scrofule: فرانسوی، نایریش، از بیماری‌ها، ریش گشتن نایژه یا گلوگاه (در تازی خَنازیر)

اِسکریم Escrime: فرانسوی، شمشیر بازی

اُسکُفه، اُسقوقنا: یونانی تازی شده ۱ـ آستانه ۲ـ رویشگاهِ مژگان، لَبه‌ی پلك

اِسکلاتور Escalator: فرانسوی، جُنباپلّه

اِسکِلِت Squelette: فرانسوی، استخوان‌بَندی

اِسکِلِرانشیم Sclérenchyme: سَختبافت، گونه‌ای بافتِ گیاهی، مانند بافتِ هَسته‌ها

اِسکـله Scala: در تازی اِسکِلة: ایتالیایی، یالُود، جایی است کنار دریا برای فُرود آوردنِ کالا (آنندراج)، باراَنداز

اِسکِناس یا اِسکِن Acignats: از روسی، چاو، اَرزبرگ

اِسکندروس: یونانی، سیر، از گیاهان

اِسکـوئـروفـیـت Square feet: انگلیسی، گام‌دَرگام

اِسکواَش Squash: گویگَرد، از بازی‌ها

اُسکـوب: ۱ـ ریزان ۲ـ کفشگر ۳ـ آهنگَر ۴ـ دَرَخش ۵ـ راهِ پُر از خرمابُن

اِسکورت Escorte: فرانسوی، شَهسَواران

اُسکوفَة: آستانه، آستانه‌ی دَر (لاروس)

اسکـولاستیك Scolastique: فرانسوی، آمـوزشگـاهی، شاخه‌ای از فَرزانِ ترسایی در سده‌های میانه

اِسکـی Ski: فرانسوی، از ورزش‌های زمستانی، پاچِله (فرهنگ معین) پا افشار (بهره از آنندراج) چِکِتو (گویش گیلکی)، بَرف‌سُری، سُرِش

اِسکی‌باز: بَرف‌سُر، پاچله‌باز

اسکی‌بازی: بَرف‌سُری، یَخ‌لَخشَك (فرهنگ معین)

اِسکیتینگ Skating: انگلیسی از ورزش‌ها، یَخ‌سُری، یَخبازی

اِسکیتینگ رینک Skating rink : انگلیسی، چَرخ سُری

اَسَل: از گیاهان ،نَی، نای، درازخار، خَدَنگ (لاروس)

اِستِلاء: ۱ـ اندوه به دَر کردَن ۲ـ شادانیدَن

اِسلاب: ۱ـ اَپگـانِش ماده شُتُـر (اَپگانِش = بَچه‌ی نارس را انداختن) ۲ـ افتادنِ بَرگ ۳ـ اُفتادنِ بارِ درخت

اَسلاع: (تـک: سِـلع) ۱ـ مـانـنـدهـا ۲ـ هَمزادان

اِسلاف: پیش خَری، خریدِ مُولِشدار

اَسلاف: (تک: سَلَف)، پیشینیان، دَرگذشتِگان (آنندراج) نیاکان

اِسلال: ۱ـ بَد گنـد دادن (بد گند = رِشوت)، پاره‌دادن ۲ـ شمشیر کشیدن ۳ـ دزدی، تاراجِ آشکار

اِسلام: ۱ـ گردَن نهـادن ۲ـ دین پذیرفتن ۳ـ فَرمانبُرداری ۴ـ به آشتی درآمدن ۵ـ پیشرَس خری ۶ـ نام دینـی اسـت که بنـیاد گذار و آورنـده‌ی آن محمـدبـن عبـدالله ص اسـت ۷ـ آشتی

اِسلامیّ: ۱ـ اسلام‌پذیر، آشتیگر

اِسلامیّـت: اسـلام خـود وَچَـك (= مصـدر) است و افـزون«یت» بر آن روا نـیست (فرهنگ معین)

اِسلاید Slide : انگلیسی، نَمایَك

اَسلَحَـة : جنگ افزار، سازِ جنگ، زینه (زینه را برخی به جای درجـه به کار می برنـد که درست نیست) (تك: سِلاح)

اَسلحه‌خانه: زینه خانه

اَسلَحـه‌دار: زینه‌دار (زینه = اسلحه، آنندراج، این واژه در برهـان قاطـع نیامـده)، زین افـزار (برهان قاطع)

اَسلَحه‌ساز: زینه‌ساز، زینه گَر

اَسلحه‌سازی: زینه سازی، زینه گری

اَسلَح: پیسه‌دار، کفیده پای، کُوژپشت

اَسلَخ: ۱ـ ناپخته ۲ـ پیسی گرفته ۳ـ فرومایه

اَسلَم: ۱ـ تندرست‌تر ۲ـ بی گزندتر

اُسـلوب: ۱ـ گَردنِ شیر ۲ـ بُلنـدی بینـی (لاروس) ۳ـ شـیـوه، گـونـه، روش، آیـیـن، آسـا (= قـانـون)، دات (= قـانـون، پهلوی)

اُسلوبُ الحَکیم: رَوش فَرزانـه، روشی است در دانش نوآوری (= بدیع) برداشـت نیك از گفتار زشت

اِسلیح : از گیاهان، اِسپَرگ (برهان قاطع)

اِسلیمی: رَوِشی است درهنرهای زیوری که در بنیاد، ایرانی است و پیش از اسـلام در ایران

به کار می رفته

اِسلیم خطائی: بَندِ رومی (آنندراج)

اِسم: ۱ـ نام ۲ـ سَرنامه (= عنوان) ۳ـ آوازه (= شهرت)، ریشه ی اسم، سَمَوٌ است

اِسمِ آلت: اَبزارنام

اَسماء: (تك: اِسم) ۱ـ نام ها ۲ـ دانش ها

اِسماء: نام نهادن، نامگذاری، رَوانه کَردَن

اِسمِ اشارِه: نامِ نَمار (نَمار = اِشاره، برهان)

اِسم بی مُسمّی: نامِ ناخورد، نامِ ناجور

اِسمِ جمع: نامِ رَمَن (رَمَن = جمع و مجموع، آنندراج)

اِسمِ جِنس: گُن نام

اِسم خاص: ویژه نام

اِسم ذات: زادنام

اِسم عام: هَمه نام

اِسمِ فاعل: پوینده نام

اِسمِ مُرکّب: آمیزه نام

اِسم مَصدَر: وَچك نام

اِسم مُفرد : تَك نام

اِسمِ مفعول: پوییده نام

اِسمِ مَکان: گواك نام (گِواك = مَکان، بهلوی)

اِسم دَر کَردَن: به نام شدن، بلند آوازه شُدن

اِسم فامیل: نام خانوادگی

اِسمِ گذاشتن، اِسمِ نهادن: نام گذاشتن، نام نهادن

اَسماءالله: خُدا نام ها، نام های خُدا، نام هایی که در سوفیگری رَهبَر به رَهرو یا خواستا می سپارد تا آن را چندان بازگوید که در نهادِاو نشیند.

اَسماءالحُسنی: گزیده نام ها، برجسته نام های خُدا، شماره ی این نام ها نودونُه است، با بهره گیری از پاژنامه (= مُرقّع) ای که نوشته ی عمادالحسنی یا میرعماد است گزیده نام های خدا چنین است: (میان ماهك ها از همان پاژنامه برگرفته شده)

۱ـ **الرّحمن:** بَخشایشگر (= بخشایندهٔ مخلوقات)

۲ـ **اَلرّحیم:** دَستگیر (= مهربان در دنیا و آخرت)

۳ـ **المَلِك:** شاهِ شاهان (= پادشاه پادشاهان)

۴ـ **اَلقُدّوس:** اَشو (= منزّه از کبر وریا)

۵ـ **اَلسّلام:** آرامَنده (= سلامتی انبیاء و اولیاء)

۶ـ **المؤمن:** زنهار دِهَنده (= امان دهندهٔ مؤمنان)

۷ـ **المُهَیمَن:** نگاهبان (= مستوفی بَر خلق)

۸ـ **اَلعزیز:** گرامی (= عزیزکننده و خوارکننده)

۹ـ **الجَبّار:** چیره (= خداوند بزرگی و نیکویی)

۱۰ **الخالِق:** آفرینَنده (= خلق کننده)

۱۱ـ **الباری:** زادگَر (= مخترع ذَوات)

۱۲ـ **المُصَوِّر**: نگارَنده (= صورت دهنده)
۱۳ـ **الغَفّار**: آکپوش (=پوشنده‌ی عیوب)
۱۴ـ **القَهّار**: زبَردَست (= قهر کننده و قادر)
۱۵ـ **الوهّاب**: بَخشَنده (= بخشندهٔ عطایا)
۱۶ـ **الرزّاق**: روزی رسان (= روزی دهنده)
۱۷ـ **الفتّاح**: گُشایَنده (= گشایندهٔ کارها)
۱۸ـ **العَلیم**: دانَنده (= دانا به همه اشیاء)
۱۹ـ **القابِض**: جانستان (= قَبض کنندهٔ ارواح)
۲۰ـ **الباسِط** : گُستَرانَنده (= بسیط کنندهٔ ارواح)
۲۱ـ **الحافِظ**: نِگَهدارَنده (= نگاه دارندهٔ جمیع مکنونات)
۲۲ـ **الرّافع**: بَرکشنده، بالابرنده (= بلند کننده)
۲۳ـ **اَلمُعِزّ**: گرامیدار (= عزیز کننده)
۲۴ـ **المُذِّل**: خوارگَر (= خوار کننده)
۲۵ـ **اَلسّمیع**: شِنَوا (= شِنَوای پنهان وآشکار)
۲۶ـ **اَلبَصیر**: بینا (= بینا به مواقعِ سمع)
۲۷ـ **الحَکَم**: داوَر (= قاضی بر بندگان)
۲۸ـ **العَــدل**: دادگُذار (=در مُلکِ خود هرچه خواهد کند)
۲۹ـ **اللّطیف**: نَرم‌خُوی (= نیکوکار با بندگان)
۳۰ـ **الخَبیر**: آگاهَنده (= خبرکننده)
۳۱ـ **الحَلیم**: بُردبار (=حل کنندهٔ مشکلات)، گره گشا
۳۲ـ **اَلعظیم**: آسیم (= عظیم القَدر)
۳۳ـ **اَلغَفور**: آمُرزگار
۳۴ـ **الشّکـور** : پاداشگَـر (= ثنـاگوینـده بر بندگان مقبول ایمان)
۳۵ـ **العُلَی** : بُزُرگوار (= بزرگ به صفات جلال)
۳۶ـ **الکَبیر**: سُتُرگ (= بزرگ منزّه از اعتبار غیر)
۳۷ـ **الحَفیظ**: اُستــوارگَر (=نگـارهـدارنـدهٔ آسمان و زمین)
۳۸ـ **المُقیت**: خوراننده (= آفریننده و روزی‌رساننده)
۳۹ـ **الحَسیب**: شُماردان (= آگاه در جمیع امور)
۴۰ـ **اَلجَلیل**: اَرجمند (= موصوف به صفات جلال)
۴۱ـ **الکَریم** : دَهِشمَند (= کَرَم کننده در وعده)
۴۲ـ **الرّقیب**: دیدبان (= نگاه‌دارنده در همه‌وقت)
۴۳ـ **المُجیب**: پاسُخگوی (= اجابت کنندهٔ دعا)

۴۴ـ الواسِع: گُستَرَنده (= واسِع عطا و ملك)

۴۵ـ الحَکیم: فرزانِه (= عالِم بر هرچه واقع شود)

۴۶ـ الوَدود: دوستدار (= مریدِ احسان)

۴۷ـ المَجید: بلندپایه (= عطاکنندهٔ بی عوض)

۴۸ـ الباعِث: برانگیزنده (= برانگیزندهٔ میل)

۴۹ـ اَلشَّهید: گُواه (= دانا به پنهان و آشکار)

۵۰ـ المحقّ: اُستوار (= ثابت در همه جا)

۵۱ـ الوَکیل: دادگُزار (= قایم به کفایت بندگان)

۵۲ـ القویّ: نیرومَند (= صاحب قوه به قدرت)

۵۳ـ المَتین: پابَرجای (= استوار در قوّت)

۵۴ـ الوَلی: یارمَند (= دوست یاری کننده)

۵۵ـ الحَمید: ستوده (= مستحق ثنا و حَمد)

۵۶ـ المُحصی: پادمَند (= نگاهبان همه اشیاء)

۵۷ـ المبدی: آغازگَر (= پیداکنندهٔ بی مادّه)

۵۸ـ المُعید: بازدهنده (= اعاده کنندهٔ روزی)

۵۹ـ المُحیی: زنده کُن (= حیوة دهنده)

۶۰ـ المُمیت: میرانَنده (= میراننده)

۶۱ـ الحَیّ: زنده (= زندهٔ جاوید)

۶۲ـ القَیّوم: پایَنده (= والی جمیع امور)

۶۳ـ الواجد: فَراگیر (= فوت نشود از او ذرّه)

۶۴ـ الماجِد: هَمه‌دان (= عالِم به موجود و معدوم)

۶۵ـ الواحِد: یکتا (= بی نظیر و وزیر)

۶۶ـ الاَحَد: یگانه (= یگانه و بی‌مانند)

۶۷ـ اَلصَّمد: بی نیاز (= محتاج الیه و بی نیاز)

۶۸ـ القادر: توانا (= خداوند قدرت)

۶۹ـ المُقتَدِر: اَندازه‌دان (= روزی دهندهٔ به اندازه)

۷۰ـ المُقدم: پیشی بَخش (= بلند کنندهٔ هر که خواهد)

۷۱ـ المؤخر: پَستی بَخش (= پست کنندهٔ هر که خواهد)

۷۲ـ اَلاوّل: نخستین (= آن که بود و نبود با او کسی)

۷۳ـ الآخِر: واپَسین (= آن که باشد و نباشد با او کسی)

۷۴ـ الظاهر: هُویدا (= مستولی مطلق به حق خود)

۷۵ـ البـاطن: پنهان (= دانا و مُدَبِّر به افعال و اقوال بندگان)

۷۶ـ الوالی: فَرمانرَوا (= مستولی بر همه اشیاء)

۷۷ـ المتعالی: بلندپایه (= بزرگ منزّه از شایبهٔ نقصان)

۷۸ـ البِرّ: نیکوکار (= آفریدگار نیکوکار)

۷۹ـ اَلتوّاب: پَتِت‌پذیر (= توبه‌دهندهٔ عاصیان)

۸۰ـ المُنعِم: بهره‌رسان (= نعمت دهنده)

۸۱ـ المُنتَقِم: دادسِتان (= دادستان کافران)

۸۲ـ العَفو: دَرگُذَرنده (= پوشندهٔ گناهان)

۸۳ـ الرؤف: مهربان (= مهربان)

۸۴ـ مالکُ المُلک: جهاندار (= خداوند مُلک)

۸۵ـ ذوالجلال: شکوهمَند (= خداوند قهرکننده)

۸۶ـ الاکرام: اَرج‌نِهَنده (= گرامی کننده)

۸۷ـ المُقسِط: داددهنده (= داددهندهٔ مظلومان)

۸۸ـ الجامع: گردآورنده (= فراهم‌آرندهٔ همهٔ اشیاء)

۸۹ـ الغَنی: توانگَر (= بی نیاز از همهٔ اشیاء)

۹۰ـ المغنی: بی نیاز کننده (= بی نیاز کنندهٔ هرکه خواهد)

۹۱ـ المانع: بازدارنده (= منع کننده)

۹۲ـ الضّار: زیانرسان (= ضرر رساننده)

۹۳ـ النافع: سودرسان (= نفع‌رسانندهٔ بی‌طَمَع)

۹۴ـ النّور: شید (= ذاتی که روشنی همه از اوست)

۹۵ـ الهادی: راهنما (= راه نمایندهٔ بندگان)

۹۶ـ الوارث: پایَنده (= پایندهٔ بی فضا)

۹۷ـ الرّشید: گوالَنده (= رشددهندهٔ بندگان)

۹۸ـ الصّبور: شکیبا (= بردبارکننده)

۹۹ـ المُتکبّر: سَرفراز (= تکبّر کننده)

اَسماءالرجال، رجال حدیث: مردانِ سَروا

اِسماح: ۱ـ رام‌شدن ۲ـ جوانمرد گشتن (آنندراج)

اَسمار: (تک: سَمَر)، داستان‌ها

اِسمار: واژه ی پارسی، مُورد، از داروها

اَسماع: (تک: سَمع)، گوش‌ها

اِسماع: ۱ـ شنوانیدَن ۲ـ دشنامگویی ۳ـ سرود گفتن

اِسماً: به نام

اِسمِ اَعظَم: مِهنام، بزرگ‌ترین نام خدا

اِسمُ‌الله: نامِ خُدا

اسماعیل‌زائی: شَه‌بَخش، نام جایی است (فرهنگستان)

اسماعیلیه، اسماعیلی: هفت پیشوایی، هفت گرایان (گویند مدار احکام ائمه بر هفت است، مانند ایام هفته و آسمان‌های هفتگانه و ستارگان سبعه، فضل بن شادان نیشابوری)

اَسمال: (تک: سَمَلة)، لای: آن چه تَکِ تالاب گِرد آیَد

اِسمال: ۱ـ کاهیده ای اسمعیل، از نام‌ها ۲ـ

آشتی دادن ۳ـ کُهَن جامگی

اِسمان: ۱ـ ستوربَندی ۲ـ روغن‌زدن ۳ـ فَربه‌خریدن

اَسماوات: (تك: اسم)، نام‌ها (آنندراج)

اَسمَر: ۱ـ گَندمگون ۲ـ شیرِ آهو (آنندراج) ۳ـ خامه، کِلك ۴ـ خشکسال (لاروس)

اَسمَران: آب و گندم (آنندراج)

اَسمُع: (تك: سَمع)، گوش‌ها

اِسمعة‌الله: خُدا گوشش دهاد

اَسمَن: فَربه‌تَر

اسم‌نویسی: نامنویسی

اسموکینگ Smoking: انگلیسی، بارجامه

اُسموس Osmosis: انگلیسی، تراوش (فرهنگ جیبیم)، آغار (بهره از آنندراج)

اَسموسا: یونانی، مَروخوشَك، از گیاهان

اِسمهرار: ۱ـ برپایی ۲ـ پافشاری ۳ـ ایستایی ۴ـ خُشکیدَن

اُسمیوم Osmium: فرانسوی، اِسپین‌زَر، از توبال‌ها

اِسمیّة: ۱ـ زاب، چگونگی نام ۲ـ نامگَرایی، از نهاده‌های فرزانی

اِسمیاد: برآماسیدن از خشم

اِسمیرار: گندمگُونی

اُسُن: ۱ـ خوی ۲ـ مانده پیه (لاروس)

اَسَنّ: سالمَندتَر

اِسناء: ۱ـ بلندکردن ۲ـ یك‌سال ماندن ۳ـ بالابُردَن

اَسناخ: (تك: سنخ)، بُن‌دَندان‌ها، بیخ دندان‌ها

اِسناد: ۱ـ بَستَن: چیزی را به چیزی یا چیزی را به کسی ۲ـ پشت‌دادَن: چیزی به چیزی یا کسی به چیزی

اَسناد: (تك: سَنَد)، یافته‌ها، نَوَرده‌ها

اَسنادِ تجارتی: تَزدِه‌های بازرگانی، دفترها، دَستك‌ها، سَفته‌ها، چَك‌ها

اسنادِ مُعاملاتی: ۱ـ تَزده‌های دادوستد ۲ـ یافته‌های کار و پیشه ۳ـ نَوَردِه‌ها (نَوَردِه = قباله، برهان قاطع)

اسناد مالی: تَزدِه‌های داراکی، نورده‌های داراکی

اَسنادِ ثبتی: تَزدِه‌های آگاشتی (آگاشتن = ثبت کردن، فرهنگ کوچك)

اِسناد دادن: به کسی بَستن

اِسناد کَردَن: از کسی آوردن، از کسی دانِستن

اَسناط: (تك: سِناط و سُناط) ۱ـ کُوسِگان ۲ـ ریش‌بُزیان

اِسناع: ۱ـ فرزند نیك آوردن ۲ـ نیکو گردیدَن ۳ـ دراز شدن

اِسناق: ۱ـ سَنگینی، ناگُواری ۲ـ سَرکشی،

دَرناز و فَراوانی

اِسنام: ۱ـ بالا رفتنِ دود ۲ـ افرازه یابی

اِسنامَة: پَرخوشه، از گیاهان

اَسنان: (تک: سِن) ۱ـ دندان‌ها ۲ـ سال‌ها

اِسنـان: ۱ـ بَرآمدنِ دندان، نیش‌زدن دندان ۲ـ کلانسالِگی، پیر شدَن

اَسنان الاَسَد: شیردندان، از گیاهان (گویش گیلکی)

اَسنِمَة: (تک: سَنام)، کوهان‌ها

اَسِنَّة: (تک: سِنان)، سَرنَیزه‌ها

اَسِنَّة: (تک: سِن)، دندان‌ها

اَسنَی: بَرتَر، بُلَندتَر

اَسو: دارو (لاروس)

اَسو، هم‌آوای هَجو: ۱ـ دارونهادَن ۲ـ آشتی دادن

اَسوَأ: بَدتر، بَتر

اِسواء: نهادَن، هَموارساختن، رسوایی

اَسوار: (تک: سور)، بارها، باروها

اِسواره، اُسوار: اَز پارسی، اَسوار، پیشوای پارس

اُسوار: دستبند، دست برنجَن

اَسواط: (تک: سوط) تازیانه‌ها

اَسواق: (تک: سوق)، بازارها، رَسته‌ها

اَسوان: اندوهگین (لاروس)

اُسوَة، اَسوَة: ۱ـ پیشوا ۲ـ پیروی، سَرسپردگی ۳ـ شکیبایی ۴ـ مایه‌ی پیشوایی

اَسوَد: ۱ـ سیاه ۲ـ سیه‌چرده ۳ـ نرمار سیاه ۴ـ سیاتُوسکا، از درختان (گویش گیلکی)

اِسوداد: ۱ـ سیاه بودَن، ۲ـ سیاهرنگی

اَسوَدة: ماده مار سیاه

اَسودِ سالخ: سیاه مارپوست انداز

اَسوِرَة : (تـک: اُسـوار)، دستبنـدهـا، دست برنجَن‌ها

اَسُوف : تنگدل، دریغاگوی

اَسوَق: خوش‌بَر وپاچه، نیکوساغ

اَسـوَل: ۱ـ شِکم‌هِشتـه، شِکم اُفتـاده ۲ـ اَبرِ سُست، اَبر ناپایدار ۳ـ دولِ تَه‌پَهن

اُسـون: ۱ـ درنـگ کردن ۲ـ بهـانه جُستن ۳ـ به‌راه پدر رفتن، پیروی از پدر

اِسویداد: بسیار گَردیدن (آنندراج)

اِسهاء: ۱ـ ساختن پیشدالان، ساختن درگاهی ۲ـ ساختن گنجینه (آنندراج)

اِسهـاب: ۱ـ از اندازه گذراندن ۲ـ بیش گفتن ۳ـ در بیابـان فراخ رفـتن، به بیابـان زدَن ۴ـ زَرواسیدَن (زَرواس = سخاوت، آنندراج)

اِسهاد: ۱ـ بیدار کردن ۲ـ یکباره زاییدَن

اِسهار: بیدار کردن، بی خواب کردن

اِسهـال: شِکَمـرَوِش: تَرایمان (برهان قاطع)،

ریخَن (برهان قاطع)، آسان یافتن

اِسهالِ خونی: شِکمروش خونی، خونرَوِش

اَسهام: (تك: سَهم)، بون‌ها، در تازی به جای اَسهام، اَسهم گفته می شود (فرهنگ معین)

اِسهام: ۱ـ پشك اَنداختَن ۲ـ بسیار سُخنی، سُخَن درازکَردَن

اَسهان: ماسه‌ها، ریگ‌های نرم (آنندراج)

اَسهَران: آبرَگ‌ها: دورگ در پشت که از آن‌ها آب (= مَنی) به نَره آید، دورَگ در بینی که از آن‌ها آب آیَد، دورگ در چشم که از آن‌ها اشك آید (با بهره گیری از آنندراج)

اَسهَل: آسان‌تر، نَرم‌تَر

اَسِیّ: ۱ـ اندوهگین ۲ـ نشانِ سَرا (آنندراج)

اَسیاح: (تك: سَیح) ۱ـ آب‌هایِ روان ۲ـ گلیم‌ها

اَسیاف: (تك: سِیف) ۱ـ شمشیرها ۲ـ دریاکنارها

اَسید Acide: یونانی، تُرشَك: آبگونه‌ای است که از آمیزش توپال (= فلز) و یا توپالدیس (= شبه فلز) با آبزای (=ئیدرژن) به دست می‌آید

اَسید اَزتیك Acide Azotique: فرانسوی، تُرشكِ کوتزا، تیزاب

اَسید اَستیك Acide Acétique: فرانسوی، تُرشكِ سِرکه

اَسید امینه Amino Acide: فرانسوی، گیاتُرشَك

اَسید اوریك Acide Urique: فرانسوی، تُرشكِ گُمیز

اَسید بوریك Acide Borique: فرانسوی، تُرشكِ تَنکار

اَسید سولفوریك Acide Sulfurique: فرانسوی، تُرشكِ گوگرد

اِسید سِیتریك Acide Citrique: فرانسوی، تُرشكِ لیمو

اَسید فنیك Acide Phenique: فرانسوی، تُرشكِ گَندبَر

اَسید کربُنیك Acide Carbonique: فرانسوی، تُرشكِ اَنگِشت

اَسید لاکتیك Acide Lactique: فرانسوی، تَرف، تُرشكِ ماست

اَسیدوز Acidosis: انگلیسی، تُرشَکینی

اَسیر: بَندی: گِرفتار، بَستَك (پهلوی)

اَسیران خاك: ۱ـ خاکیان، خاك نشینان ۲ـ تن پَروَران ۳ـ مُردگان

اَسیرخانه، اَسیرجای: بندی‌خانه، زندان، بَندگاه

اسیرطبع: بنده‌یِ سرشت

اسیرکردن: گرفتار کردن، بندی کَردَن، دستگیر

کردن

اسیر گرفتن: وَردَك گرفتن (فرهنگ پهلوی)

اسیرگیر: برده فروش (آنندراج)، وَردك گیر

اَسیس: ۱ـ تای، تایگانه ۲ـ بُن، بُنیاد

اَسیف: ۱ـ اندوهناك ۲ـ نازکدِل ۳ـ گرفتار ۴ خشمگین ۵ـ پیرِ رفتنی

اَسیفَة: زَمینِ شور، کنیزَك (لاروس)

اَسیل: درازمُوی ۲ـ کِشیده رخسار

اَسیوس: یونانی، نمكِ چینی، شوره

اَش: ۱ـ خُشکنانه ۲ـ بَدانگیزی

اَشائب: (تك: اُشابَة) ۱ـ مَردُمان ۲ـ داراك‌های نارَوا

اُشابَة: ۱ـ توده ی مَردُم ۲ـ داراكِ نارَوا

اَشاجِع: (تك: اِشجع) ۱ـ پیوندها ۲ـ بُن‌های انگشتان

اِشاح، اُشاح : گَردن آویز

اِشاحَت، اِشاحَة: ۱ـ گیاه رویانیدن ۲ـ پَرهیز کردن ۳ـ پُشتکار ۴ـ رویگردانی

اِشادَت، اِشادَة: ۱ـ بَرافراشتن ساختمان ۲ـ به‌آوایِ بلند خواندن، بُلَند خوانی

اِشارات: ۱ـ نَماران (برهان قاطع) ۲ـ نوشتاری از پورسینا

اِشارَت، اِشاره: نَمار (برهان قاطع) ۲ـ دستور، فرمان ۳ـ اَندَرز ۴ـ راز

اِشارَت کردن: ۱ـ نَماریدَن ۲ـ فرمان دادَن ۳ـ رازگونگی ۴ـ اندرزدادَن ۵ـ رایزنی

اِشاره نمودن: ۱ـ نشان دادن: با انگشت یا دست ۲ـ جُنبانـدن اَنـدام‌های رخسـار: اَبـر وکشیدَن، ابـر و جنبـاندَن، اَبر و کج کردن، چشمـك زدَن، غنچه کردنِ دهان، زبان درآوردن، دهان کَجی

اَشاش، اَشاشَة: شادی

اِشاطَت، اِشاطَة: ۱ـ سوزانیدن ۲ـ کُشتَن ۳ـ به خون آلودَن ۴ـ تَباهیدَن ۵ـ پَراکندَن

اِشاعَت، اِشاعَة: ۱ـ آشکار کردن ۲ـ پاشیدن، پَراکندن

اِشاعه‌ی اَباطیل: یاوه پَراکنی

اِشاعه‌ی خبر: پخشِ پیام، پخش آگاهی

اَشاعِرَة: نام گروهی که پیرو ابوالحسن اَشعری بوده اند، اَنگارگرایان (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

اِشافَت، اِشافَة: ۱ـ آگاهی یافتن ۲ـ تَرسیدن ۳ـ بالاتر بودَن

اَشافی: (تك: شفاء)، درمان‌ها

اَشتَم: شورتَر (شُور = شوم، نحس، نامبـارك، برهـان قاطـع) (واژه ی شور به آرَشِ شوم در واژه ی شوربخت آمـده است)، مَرخشِـه (= هم‌آوای طَبَقچه، نحس و شوم و نامبارك، برهان

قاطع)

اِشـانتیون Echantillon: فرانسوی، نمـونه، نمونه‌یِ کالا

اَشـاوی: (تك: شیئی)، پَرمُـوتـه‌ها (پَرموته = شیئی، برهان قاطع)، چیزها (آنندراج)

اَشب: ۱ـ درآمیختن ۲ـ آك کردَن (آك = عیب) ۳ـ سَرزنش ۴ـ دَرهَم ریختن

اَشَب: ۱ـ درختستانِ انبوه ۲ـ کویکستانِ انبوه (کویَك = نَخل)

اَشِب: درهم پیچیده، آزاررسان

اِشباء: ۱ـ فرزند زیرك داشتن ۲ـ دادودهش ۳ـ بزرگداشت ۴ـ نشـان از پدر داشتن ۵ـ بالیدَن (بهره از آنندراج)

اِشباب: ۱ـ بِرانگیختن ۲ـ پیرشدن

اَشبـاح: (تك: شَبَـح) ۱ـ تن‌ها ۲ـ تاردیسـان (تاردیس = شَبَح، فرهنگ کوچك) ۳ـ سایه‌ها ۴ـ سیاهی‌ها: سیاهی ازدور

اِشباع: ۱ـ پُری (فرهنگ پهلوی)، سَگری ۲ـ سیری ۳ـ سَرشاری، لَبریزی ۴ـ رَنگِ سیر زَدَن

اشباع شدن: سَگرشُدَن

اِشباع شُده: سَگر (فرهنگ پهلوی)

اَشباك: (تك: شَبَکَة)، دام‌ها، دامه‌ها

اَشبــاه: (تك: شِبــه)، مانـنـدهـا، مانـنـده‌ها، هَمسانان، هَمانَندان

اِشباه: مانندگی، دیسی

اَشبَه: ۱ـ ماناتر، همسانتَر ۲ـ گاوِ دورنگه (آنندراج)

اِشپون Spon: روسی، اِشپون را در وات چینی (= حروف چینـی) میان دو واژه یا میان دو رَدِه گذارند، واتبَند

اَشتات: (تك: شت)، پَراکنده‌ها

اِشتات: پَراکَندَن: تاسگی، پَریشانی

اِشتبـاك: ۱ـ به‌هم دَرشـدن، به‌هم آمیختن ۲ـ اَنبوهیدن ۳ـ دامِه‌دامِه شدن (دامِه = شَبَکه)

اِشتباه: ۱ـ نَرسپان (فرهنگ پهلوی)، (برهان قاطـع) ۲ـ بازنـشنـاختن، پَرتی (فرهنـگ کوچك)، بازندانِستن ۳ـ لغزش، رَمزَك (برهان) ۴ـ پوشیده ماندن ۵ـ پراکندگی

اِشتبـاه کَردَن: بازنـدانستن، درست درنیافتن، چیزی را به‌جای چیزی گرفتن، کسی را به‌جای کسی گرفتن، پَرت بودَن، رَمزَکیدَن

اِشتبـاه عَمـدی: رَمـزَك ساختگی، لَغـزشِ خواستی، پَرتیِ لُمّی

اِشتِجار: ۱ـ هَم‌ستیزی ۲ـ دست زیر چانه زَدَن ۳ـ خواب از چشم رَفتن

اِشتِداد: ۱ـ سَختی ۲ـ سخت کردن ۳ـ سَخت گرفتن ۴ـ سخت دویدن ۵ـ نیرو گرفتن

اَشتَر: ۱ـ پلك برگشته ۲ـ لب شکافته

اِشتِراط: ۱ـ پیمان بَستن، سامه بستن (سامه = عهد، پیمان، برهان قاطع)

اِشتِراك: هَمی، هَمباگی (فرهنگ پهلوی)، هَنبازی (برهان)

اشتراك مساعی: هَمکَردِگی (بهره از فرهنگ پهلوی)

اِشتراکی: هَمباگیك (از پهلوی)

اِشتراکیّة: هَمباگَری

اُشترغار: پارسی تازی گشته، اُشترخار

اِشتِطاط: سِتمداوَری

اِشتِعال: بَرافروزی، بَرافروختن، زبانه‌زدن، زبانه کشیدن، اَفروزِش (فرهنگستان)

اِشتِغار: ۱ـ دوررفتن ۲ـ ستمگری ۳ـ بیابانگردی ۴ـ شُمار اَفزونی

اِشتِغال: ۱ـ کارگیری ۲ـ بکاری، سَرِ کار بودَن ۳ـ پَردازِش (فرهنگ پهلوی) ۴ـ سرگرم شدن ۵ـ کارمندی

اِشتِغالات: ۱ـ پَردازش‌ها ۲ـ گرفتاری‌ها، دَردِسَرها

اشتغال به امورِ خیریّه: پردازش به کارِ نیك

اِشتغالِ تام، اشتغالِ کامل: بَکاریِ پارُن (پارُن = کامل، پهلوی)

اِشتغالِ ناقص: بَکاریِ اَپارُن

اِشتغالِ اَطفال: بَکاریِ کودکان

اِشتِفاء: ۱ـ درمان یافتَن ۲ـ دَرمانجویی

اِشتِفاف: ۱ـ ژرف کاوی ۲ـ سیرنُوشی

اُشتُق: ترکی، پژول: یکی از هفت تکّه استخوان مُچ پای (= کعب، برهان قاطع)

اِشتِقاق: ۱ـ شکافتن ۲ـ گرفتن ۳ـ درآمدن به سخن ۴ـ واژه گیری: گرفتن واژه از واژه‌ی دگر

اِشتِکاء: گِله کردن، نالیدَن، گِله گذاری، بیماری، دَردمَندی

اِشتِکار: ۱ـ نیك بارانی، بارانِ نیك ۲ـ پُرشیری ۳ـ کُرك بَرآوردن ۴ـ سختی سرما یا گرما (لاروس)

اِشتِمال: ۱ـ دربرگیری، دَربرداشتن ۲ـ جامِه برخود پیچیدَن ۳ـ گِرد فروگرفتن (آنندراج)، فراگرفتگی

اِشتِمام: بُویِش، بوییدن

اِشتِها، اِشتِهاء: ۱ـ خوارتاری (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پُژهان (برهان قاطع) این سخن گفتنی است که آنندراج «پـژهان» را با «رَشك» سنجیده و نیك دَریافته که پُژهان آرزوی خواستن است ورَشك به خود پیچیدن از داشتنِ دیگران ۳ـ آرزوی داشتن، خواهانی

اِشتِهاب: ۱ـ پیرگشتن ۲ـ دُومُویِگی

اِشتِهاء داشتن: خوردگرایی، واستَن (بهره از

گویش گیلکی)

اِشتِها نداشتن: نَواستَن (گویش گیلکی)

اِشتِهار: ۱ـ پَراکندن، پخش کردن ۲ـ آشکار گشتن ۳ـ کامبَرداری، بلندآوازگی، خِنیدگی (فرهنگ کوچک)، (خِنیده = مشهور، برهان قاطع)

اِشتِهار داشتن: سَرشناسی، بُلَندآوازگی، به نام بودن، نامی بودن

اِشتِهار طَلَب: نامجُوی، آوازه جوی

اِشتِهارطَلَبی: نامجویی، آوازه جویی، نام دَرکَردن

اِشتِهار یافتن: بلندآوازه شدن، نامی گشتن، خِنیدَن

اِشتیار: ۱ـ اَنگبین بَرگرفتن (از کندو یا از درختان) ۲ـ فَربه شدنِ ستور

اِشتیاف: ۱ـ گردن کشیدن و نگریستن ۲ـ دیدبانی ۳ـ دهان بازکردنِ زَخم

اِشتیاق: نِیازِش (فرهنگ پهلوی)، آرزومندی (فرهنگ کوچک)، آرزو داشتن، اَیاسِه (آنندراج)

اِشتیاق داشتَن: اَیاسِگی، شورداشتن

اِشتیاقدار: دَرخوش (برهان قاطع)

اِشتیاق ملاقات: اَیاسه‌ی دیدار، آرزوی دیدار

اِشتیال: ۱ـ بَرخاشیدَن (برخاش = تعرّض)، آفندیدن (آفَند = تعرّض، فرهنگ کوچک) ۲ـ دشنام دادن

اَشتِیَة: (تک: شِتاء)، زمستان‌ها

اِشجاء: ۱ـ گلوگیری ۲ـ چیرگی ۳ـ اَندوهگینی

اَشجار: (تک: شَجَر): درختان

اِشحاذ: ۱ـ تیزکردن، کارد را ۲ـ به شکار برانگیختن، سَگ را

اِشحاط: دورکردَن

اِشحام: پیه خوراندن

اِشحان: ۱ـ درنیام کَردَن ۲ـ شمشیر بَرکشیدن ۳ـ لَب وَرچیدَن ۴ـ پُرکردَن

اشخاروَقلیا: ریلُو (برهان قاطع)

اَشخاص: (تک: شَخص)، ۱ـ تَن‌ها ۲ـ سیاهی‌ها ۳ـ کَسان (فرهنگ پهلوی)

اِشخاص: ۱ـ بَرانگیختن ۲ـ رَوانه کَردَن ۳ـ فِرستادَن ۴ـ از جا کندن ۵ـ نگران کردن

اِشخاص: شلغم بیابانی (لاروس)

اَشخَر: اِستَبرَك، از گیاهان

اَشخَم: ۱ـ دوموِیه ۲ـ خَردیزه ۳ـ مَرغزار

اِشخیص: یونانی تازی شده، از گیاهان، کَرمدانه (آنندراج)، هَفت برگ (برهان قاطع)

اَشَدّ: سخت‌تر (آنندراج)، استوارتر

اِشداد: بُرنایِش، پُشتیبان یافتن

اَشــداق: (تك: شدق) ۱ ـ کج دهــان‌ها ۲ ـ کناره های رودبار، رود کِنارها

اِشداه: بیخود گردانیدن

اَشدَق: ۱ ـ شیوا (= بلیغ) ۲ ـ گام گشاده: کسی که گشــاد گشــاد راه می رود ۳ ـ فَراخ‌دَهان ۴ ـ فَراخ و کَج

اَشذاب: (تك: شذب) ۱ ـ رَخت‌ها ۲ ـ هیمِه‌ها: شاخه‌های بریده با پوست

اِشــذاذ: ۱ ـ تَنسُــخ گویی ۲ ـ تَنسُــخ کاری (تَنسُخ، چیزی را گویند که بسیار نادر و کمیاب و بی‌مثل و مانند و دَرنهایت نفاست باشد و معــرَّب آن تنسوق است، برهــان قاطـع) ۳ ـ یکسویه کردن کار ۴ ـ به‌فرجام رساندن ۵ ـ دورکَردَن

اَشَر: ۱ ـ سَرگرانی ۲ ـ فیس کردن

اِشداء: ۱ ـ کج کردن ۲ ـ تکان دادن ۳ ـ پُرکردَن

اِشــراب: ۱ ـ آب‌دادن ۲ ـ دِگرزابــی، آوردن بچه‌هایی که زابهایشان مانند نرینه ای جُز پدر است

اَشرار: (تك: شَریر)، بَدکاران، پَتیارگان

اِشرار : خُشکه گوشت، گَلّه‌ی شُتُر

اِشراط: ۱ ـ آمادَن برای فروش ۲ ـ آمادَن برای کار ۳ ـ شتابانیدن پیك ۴ ـ آسان کردَن

اَشــراط: (تــك: شَرَط) ۱ ـ نشــان‌ها ۲ ـ زَبون‌ترین مردم

اَشراطُ الساعَة: نشان‌های رَستاخیز

اَشراط صُبح: نشان‌های بامداد

اِشــراع: ۱ ـ گُشــادنِ دَر ۲ ـ پیداکــردنِ راه ۳ ـ آشکارکردنِ راه

اَشراف: (تك: شریف)، نژادگان، بزرگواران، گرانمایگان

اَشراف و اَعیان: نژادِگان و توانگران

اَشرافی: بزرگوارانه

اِشــراق: ۱ ـ برآمدن آفتاب ۲ ـ دَمیدنِ روشنایی ۳ ـ تابنــدگی ۴ ـ روشن شدن ۵ ـ روشن کردن، روشنگری ۶ ـ گَشَسب (برهان)، روشن گشت، دبستــانی در فلسفه که بنیادگذار آن سُهرِوَردی اســت و آن شنــاخـــت ازراه بینش اسست، روشَنداری (فرهنگ پهلوی)

اِشراقی: روشن، گَشَسبی (برهان قاطع)، بینِشوَر

اِشراقیان یا اِشراقیان یا اِشراقیون: نام گروهی از فرزانــگــان که به‌روشنــایی رسیده اَنــد، روشن گشتگان، گَشَسبیان

اَشراك: (تك: شریك)، هَنبازان، هَمباگان

اِشراك: هنباز کَردَن ۲ ـ هَنباز شدن، هَمباگی ۳ ـ هَمخدایی، برای خدا هَنبازتراشیدن

اَشرِبَة: (تك:شراب) ۱ ـ بادِه‌ها ۲ ـ نوشابه‌ها،

نوشاك‌ها

اَشرَس: ۱ـ بدخوی ۲ـ دِلاوَر ۳ـ شیر بیشه ۴ـ سَختی (آنندراج)

اَشرَط: فرومایه‌تر، سَبُك‌تَر

اَشرِعَة: (تك: شِراع) ۱ـ بادبان‌ها ۲ـ زِه‌های کمان ۳ـ گردن‌های شتران

اَشرَف: ۱ـ نژاده‌تَر ۲ـ سَراَفرازتَر ۳ـ شَب‌پَره، شَبکور ۴ـ بِهشَهر، نام شهری است (فرهنگستان)

اَشرف‌الدّین: ۱ـ برترین دین ۲ـ از نام‌های تازی

اَشرفِ مَخلوقات: برترین آفریدگان: آدمی

اَشـــرَفـی: نام یکـی از پرپـــره‌ها (= سکّـــه، آنندراج)، دُرُست (برهان قاطع)

اَشـرَم: بینی پَخـج، کفته‌بینی، پَهن‌بینی، لَب شکافته (لاروس)

اُشروجَة: بَربافته، ساختِگی (لاروس)

اُشریّات: نیشداران

اِشساع: دَوال کردَن

اِشطاء: ۱ـ خوشه برآوردن ۲ـ شاخه کردن

اِشـطاط: ۱ـ سِتَمداوَری ۲ـ بیش اَز اندازگی ۳ـ سَختکوشی

اَشطان: (تك: شَطَن)، دِرازه ریسمان‌ها

اِشعاب: ۱ـ مُردَن ۲ـ پَدرود ۳ـ رَفتِ بی‌بازگشت

اَشِعّات: (تك: اَشِعَّة، تك: شُعاع)، پَرتوها

اِشعار: ۱ـ آگاهاندَن ۲ـ آموزاندَن ۳ـ سرِزَبان اَنداختن ۴ـ تَرساندَن ۵ـ مُوی بَرآوردَن

اَشعار: (تك: شَعر)، مُوها

اَشعار: (تك: شِعر)، چامِه‌ها، سُرودها

اِشعاع: ۱ـ خوشه بَرآوردَن ۲ـ پُردانه شُدَن، پُردانِگی

اِشعال: ۱ـ آتش‌افروزی ۲ـ سَرازیر شُدنِ اَشك

اَشعَب: ۱ـ نامِ مردی آزمَنـد ۲ـ راك (= غوچ، برهـــان) دورشـــاخ: شاخـداری که میانـه‌ی دوشاخَش فراخ باشد (عمید) ۳ـ پهن‌شانه، چَهارشانه

اَشعَث: ۱ـ آشفته‌موی ۲ـ گَردآلوده موی (آنندراج)

اَشعَر: ۱ـ پُرموی ۲ـ دِرازموی ۲ـ شیرگَردَن

اَشعِرَة: (تك: شِعار)، پوشش زیرین، زیرپوش: پیراهن زیر، پیراهن خِوی‌گیر، زیرشلواری

اَشعـری: ۱ـ نام مردی تازی که چون زاده شد پُرمـوی بود و اَشعـر در تازی برابـر با پُرموی اســت یا پُرپُـشـت ۲ـ اَنـگــارگر، هریك از انگارگرایان (= اَشاعِره)

اِشعینان: ژولیده مویی، پریشان‌مویی

اَشِعّة: (تك: شُعاع)، پرتوها

اَشِعّه‌ی ایکس X: نهان‌پَرتو

اَشِعّه‌یِ بکرل: بکرل پَرتو یا اوران پَرتو

اَشِعّه‌یِ کیهانی: کیهان پَرتو

اِشغار: ۱ـ رَهاکردَن ۲ـ دورماندن

اِشغال: ۱ـ کارگُماری ۲ـ سَرگرم کردن (اِشغال در زبان تازی فَصیح به کار نمی‌رود و ادیبان آن را غلط دانند، معین)، در فرهنگ عربی به فارسی لاروس آمده

اِشغالگر: فروگیر

اَشغال: (تك: شغل) ۱ـ کارها ۲ـ گرفتاری‌ها ۳ـ پیشه‌ها

اُشغولَة: کاروبار (لاروس)

اِشفاء: ۱ـ نزدیك شُدن ۲ـ دارودادن ۳ـ دُشوارِیِ بهبودی ۴ـ شَبگاه به‌راه افتادَن

اَشفار: (تك: شُفر)، مُژه گاه‌ها، پلك‌ها

اِشفاف: ۱ـ فزونی نهادن ۲ـ کم کَردَن، کاستن (ازواژه‌های دوپهلو)

اِشفاق: ۱ـ مهربانی، دِلسوزی ۳ـ ترسیدَن ۳ـ بِکَه شُدَن

اِشفَی: سُنبه، دَرَفش، در کفشگری

اُشُق: پارسی تازی شده، اُشه، اُشَج، کَزاغ (برهان)، بِلشِر (معین): گونه‌ای شیره‌ی گیاهی

اَشَقّ: دُشوارتَر (غیاث)، سَخت‌تَر

اِشقاء: ۱ـ رنجاندَن، آزاراندَن ۲ـ شانه کَردَن

اَشقاب: جایگاهی است نزدیك مکّه (آنندراج)

اِشقاح: ۱ـ دورکردَن ۲ـ دوررفتن ۳ـ رَنگ بَرداشتن ۴ـ رُسوا کردن، پرده برگرفتن، از کار دیگران

اِشقاذ: راندَن (آنندراج)

اَشقاقُل: از هندی، زَردَكِ دشتی (آنندراج)، زَردَكِ ریگی (برهان قاطع)، مُهرِ سلیمان (لاروس)

اِشقان: ۱ـ گُم کردَن ۲ـ کَم‌دادَن

اَشقَح: سرخ و سپید (آنندراج)، سُرخِ زَری

اَشقَر: ۱ـ سرخ‌تیره ۲ـ سُرخِ زری ۳ـ اَسپ (آنندراج) ۴ـ خونِ بَسته (لاروس)

اَشقردیون: یونانی تازی شده، موسیر

اَشقَی: تیره‌روز، بینوا

اَشقَی الاَشقیاء: تیره‌روزترین تبه‌روزان

اَشقیاء: تیره بَختان

اِشقیل: یونانی تازی گشته، پیازموش

اِشك یا ایشَك: ترکی، خَر

اِشکاع: ۱ـ ستوهاندَن ۲ـ خَشماندَن، خشمگین کردَن ۳ـ دلتنگ کردن

اَشکال: (تك: شِکل) ۱ـ گونه‌ها ۲ـ پیکره‌ها ۳ـ ریخت‌ها

اشکال: ۱ـ دُشواری (فرهنگ پهلوی) ۲ـ خُرده گیری ۳ـ پایِ ستور بَستَن ۴ـ دیل نَهادَن

اَشکال اَربعَه: گونه‌های چَهارگانه: از زَبانزدهای کَرویز (= منطق)

اِشکال تَراشی: دُشوارنمایی، پیچیده گری

اشکال تراشیدَن: سَنگ اَنداختن، دشوار کردن

اَشکِ حسرت: اَشکِ رَسانه (= حَسرَت، برهان قاطع)

اَشکِ سَحاب: اَشکِ اَبر = باران

اَشکِ مُصیبت: اَشکِ سوک

اَشکِ طَرَب: اَشکِ شادی

اَشکِ صُراحی: اَشکِ ساغَر = مِی

اَشکَل: ۱ـ پالان بَند ۲ـ بَرازنده تر ۳ـ کُنارِ کوهی ۴ـ سُرخ و سپید ۵ـ دُشوارتَر

اِشکِل: از اِشکال در فارسی، دشواری، تَرفَند

اِشکِلَة: کُنارِ کوهی (آنندراج) از گیاهان، درخت سِدر (لاروس)

اَشکِ یتیم: اشکِ بیکَس (= یتیم)

اَشَلّ: لَنگ دَست، بیکاره

اِشِل Echelle: فرانسوی ۱ـ نردبان ۲ـ پایه ۳ـ یکسانی است برای درازا برابر با شست گَز یا چهل وَژه = وَجَب ۴ـ نَرده

اِشِل اِداری: پایه‌ی کارمَندی، پایه‌ی اِواری

اِشلاء: خواندن سگ و ستور

اِشلال: ۱ـ لَنگ کَردن ۲ـ لَنگدَستی

اَشلال: دَوال ها، دَوال های لِگام

اَشلَّة: زیر زره ها: جامه ای که زیر زره پوشند

اُشلُق: ترکی، دروغ بستَن

اَشَم: ۱ـ بینی دراز ۲ـ خودبین ۳ـ مِهتَر، بُزرگِ تیره

اِشمار: ۱ـ شتابانَدن ۲ـ دَرنوردیدَن

اِشماس: آفتابناکی، رَماندَن

اِشمـاط: ۱ـ دَرآمیختن ۲ـ دومُوی شدن: دورنگ شدنِ مُوی (آنندراج) ۳ـ ریزاندنِ بَرگ

اِشمـام: ۱ـ بوییدن ۲ـ بویانـدَن ۳ـ سَر بَرافراشتَن، دَست دادَن

اِشمـاع: ۱ـ به بازی واداشتن ۲ـ درخشیدنِ چراغ (لاروس)

اِشمِعلال: ۱ـ آگاهی یافتن ۲ـ شتابیدن در خواستن چیزی ۳ـ پَراکَنیدَن (بهره از آنندراج)

اِشمِئزاز: رَمیدن، بیزاری، ناخـوش داشتن، چندِش، تَرسیدَن

اَشمَل: فراگیرنده تر

اِشناق: ۱ـ تاوانِ زَخم ستدَن ۲ـ ستمگری، درازدستی ۳ـ بادَوال بَستن

اُشنان: پارسی تازی گشته، اُشنان (لاروس)، از گیاهان

اَشنَب: خوشاب دَندان (آنندراج)، دندان مُرواری

اَشنَع: زشت‌تَر، بدتَر (آنندراج)

اَشنَق: درازگردَن (لاروس)

اُشنَة: ۱ ـ گُلسَنگ ۲ ـ آلگ (لاروس)

اَشواط: (تك: شَوط)، گَشت‌ها

اَشواق: (تك: شَوق)، آرزومَندی‌ها

اَشواك: (تك: شَوك)، خارها، تیغ‌ها

اِشواك: تیغ بَرآوردَن، تیغناکی

اَشوَز: خودپسند، گَردَنکش (لاروس)

اَشوَش: خودخواه، گُستاخ، دِلیر

اَشوَص: سیَه‌پِلك، فَراخ چشم

اَشوَع: پَریشانموی

اَشوَق: خواهنده‌تر، دراز و سَخت (لاروس)

اَشوَه: ۱ ـ بَدچشم ۲ ـ زشت‌روی ۲ ـ دَهَن گشاد

اَشهاد: (تك: شاهد) گُواهان

اِشهـــاد: ۱ ـ گواه آوردَن ۲ ـ گواه گرفـتن ۳ ـ آوردن دو گواه برای هِلِش (= طلاق) ۴ ـ کشتـه شدن در راه خدا ۵ ـ دَشتـان شدن دُختر، بُرنایِش دختَر

اِشهار: ۱ ـ نامی کردَن ۲ ـ آگهی بازرگانی

اِشهارالاِفلاس: آگهی ورشکستگی

اَشـهَب: ۱ ـ سیاه و سپید ۲ ـ اَسبِ سَبزه ۳ ـ پیکانِ زدوده ۴ ـ روزِ بَرفی

اَشهَد: گواهی می‌دهم

اَشهَد خود گفتن: برای مرگ آماده شدَن

اَشهَر: نامبردارتر (آنندراج)

اَشهَر: نرگسِ سفید (لاروس)

اَشهَل: ۱ ـ میشی چَشم ۲ ـ نامِ بُتی ۳ ـ کوه خاکستری

اَشهَی: دلخواه‌تر

اَشیاء: (تك: شیء) پَرمو تِه‌ها (**برهان قاطع**)، چیزها (آنندراج)

اَشیاخ: (تك: شیخ)، سالخُوردِگان، ریش سپیدان

اَشیاع: (تك: شیعه)، پیروان، یاران

اَشیاع: (تك: شَیع) ۱ ـ مانندها ۲ ـ شیر بچگان

اَشیاف: (تك: شیاف) چِپانِه‌ها

اَشیَب: ۱ ـ سپیدموی ۲ ـ سِپیدکوه، از بَرف ۳ ـ روز اَبری

اَشیَم: خجَکدار (خَجَك = خال، **برهان قاطع**)

اَشیَه: آك گوی تر (آك = عیب، **برهان قاطع**) آك جوی تَر

اَصّ: سخت شدن (آنندراج)

اَصاب: ۱ ـ سیراب کردن ۲ ـ رِشکناکی، دَرسَر

اَصائل: (تك: اصیل)، نِژادِگان

اِصابَـة: ۱ ـ بَرخـورد ۲ ـ به آمـاج رسیدَن ۳ ـ سوکوارگَشتَن ۴ ـ به نشانه خوردَن

اِصابَتِ مُصیبت: ۱ـ فرودآمدن سوک ۲ـ بَدآمَد

اَصابِع: (تک: اِصبَع) انگشتان

اَصابع الحُور: از شیرینی‌ها، انگشت کنیزان (آنندراج)، اَنگشت پَری

اَصابع البُنیّات، اَصابع القِینان: از داروها، فَرَنجمُشك (آنندراج)

اَصابع هِرمِس: از گیاهانِ دارویی، گل سورَنجان (آنندراج)، شَنبَلید (لاروس)

اَصابِعُ العَروس: شَبدَر، انگشتانِ اَروس، از گیاهان، اَنگورسیاه (لاروس)

اَصابِعُ المَلِك: شاه افسر، اِسپَرك، تاج‌زری، از گیاهان دارویی

اَصابیع: (تك: اِصبَع)، انگشتان

اَصاحیب: (تك: اصحاب)، خواستاران، یاران

اِصاخَة: نیوشیدَن، ازمیان بُردَن، چَشم‌پوُشی

اَصاد: آبگیرِ کوهستانی، آستانه‌ی دَر، زندانِ تنگ (لاروس)

اَصادِق: (تك: صَدیق) راستکِرداران

اِصارَة: دِگر چِهرگی، بَرانگیختن

اِصارَة: ۱ـ ریسمانك: ریسمان کوتاهی که به چادر یا تارْ بَندند ۲ـ میخ ریسمان

اَصاغِر: (تك: اَصغَر)، خُردتران

اِصافَة: ۱ـ پیرپدری، در پیری فرزند یافتن ۲ـ دورداشت ۳ـ زن گرفتن، در میانسالی

اِصالَة: ۱ـ نژادِگی، گُهرداشت، بُنوَندی (بهروز) اِری، بُنداشتی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پایداری ۳ـ نوآوَری

اِصالةُ الاباحَة: رواداشت

اِصالةُ البَرائة: خودگُزینی

اِصالت‌آراء: والایی اندیشه‌ها

اِصالتِ ذات، اصالتِ فرد: خود گوهری (فرهنگ پهلوی)

اِصالتِ ماهیَتی: خود چه چیزی

اصالتِ وجود: هَست گوهری (فرهنگ پهلوی)

اَصالِف: (تك: اَصلَف)، زمین‌های شَخ

اِصباء: ۱ـ چهره‌ی دیگر بخشیدن ۲ـ دین گَردانی

اَصباح: سپیده دَم‌ها

اِصباح: ۱ـ سپیده زَدَن ۲ـ در بامداد رفتَن ۳ـ جا به جایی ۴ـ روشن کردنِ چراغ

اَصبار: لَبه‌ها، کِناره‌ها (تك: صِبْر)

اَصبار: (تك: صَبر) دِرَنگ‌ها

اِصبار: ۱ـ دِرنگ کردَن، درنگیدَن ۲ـ شکیباگَردانیدَن ۳ـ تُرش شدنِ شیر

اَصباغ: (تك: صِبغ) رَنگ‌ها

اصباهان: پارسی تازی شده، اسپَهان، سپاهان

اِصبَروا: شکیبا باشید

اَصبَح: بُورموی (در آنندراج فورمُوی)
اِصبَع: انگشت، نِشان، دَسترس
اَصبَغ: ۱ـ تُندابه‌یِ بزرگ (تُند ابه = سِیل)، لورِ بزرگ (لور = سِیل، سیلاب)، گوسپندِ سپیددُم، ۲ـ گل‌ولای ۳ـ اسپ پیشانی سپید ۴ـ مُرغ دُم‌سیاه
اِصبَهبُد: پارسی تازی شده، اِسپَهبُد
اَصَحّ: راست‌تر، تندرست‌تر
اِصحاء: ۱ـ پَراکندگیِ اَبر ۲ـ پاك شدنِ آسمان
اَصحاب: (تك: صاحب)، ۱ـ یاران، هَمدلان ۲ـ خُداوَندان، دارَندگان
اِصحاب: ۱ـ یارشدن ۲ـ رام شُدن ۳ـ همراه کردن
اَصحابِ اَخبِیَة، یا اصحاب خیام: تاژنشینان، تاژداران (تاژ = خیمه)، چادُرنشینان
اَصحابُ الاَعراف: یارانِ همیستِگان (= اَعراف)
اَصحاب الرأی: دارندگانِ اندیشه، رایمَندان
اَصحابُ السَّعیر: دوزَخیان
اَصحابُ الصُفَّة: مَزگت نشینان: یارانِ پیامبر که دَرمَزگَت می خُفتَند
اَصحاب السبت: یاران شنبه: در نِهی آمده که تیره ای از اسرائیل بودند که خدای فرمان داد روز شنبه ماهی نَگیرند. شنبه روزی ماهیان بسیار در رودبار گرد آمدند، آنان به تَرفند، آن ماهیان را بَند می کردند و یکشنبه آن‌ها را می گرفتند، چون ستم از اندازه درگذشت، خداوند آنان را کپی (= بُوزینه) گرداند. (از غیاث)
اَصحابُ الکِساء: باور داشتند که پنج تن: محمد ص ـ علی ع ـ فاطمه س ـ حسن ع و حسین ع یکی اند (فضل بن شادان نیشابوری)
اَصحابُ المَشئمَة: دوزَخیان: آنان که نامه‌یِ کرده هایشان را دَر رَستخیز به دستِ چپ نهند
اَصحابُ الیَمین: بهشتیان: که نامه‌ی کرده هایشان دَر دستِ راست نهند
اَصحابِ سیوف: شمشیرداران، شمشیر بازان، شمشیر بندان
اَصحابِ کَهف: گابارِه‌مَندان (گاباره = غار، برهان قاطع): آنان هَفت‌تَن بودند از خدایمردان که از ستم دَغیانوس از شهر گریختند و به گاباره ای رفتند و خوابی سه سَدساله آنان را گرفت و پس از بیداری به خواب شدند تا رستخیز
اَصحابِ مَنقَل: تَریاکیان، دودیان
اَصحابُنا: یارانِ ما
اِصحار: ۱ـ به بیابان زَدَن ۲ـ پَهناوَر شُدَن
اِصحاف: بَرگ بَرگ گردآوردن

اِصحاء: بیداری، هشیاری، گُشادگی

اِصخاد: آفتاب گرفتَن، سخت شدنِ گَرما

اِصداد: ۱ـ بازداشتن ۲ـ برگرداندن ۳ـ بَدخیم شدنِ زخم

اِصدار: ۱ـ بازگردانیدن (آننـدراج) ۲ـ رَوانه کردَن، فِرستادَن ۳ـ پَراکَندَن

اَصداغ: (تك: صُدغ) ۱ـ بناگوش ها ۲ـ خَمِ موی بناگوش ها

اَصداف: (تك: صَدَف)، شَسَن‌ها (شَسَن = صدف، برهان قاطع)

اِصداف: ۱ـ برگرداندَن ۲ـ اُریباندَن (= مِیل دادَن) ۲ـ دورکردَن

اَصداق: (تك: صِدق)، راستی ها

اِصداق: ۱ـ کابین نهـادن (کابین = صَداق، برهان قاطع) ۲ـ دست پیمانی (صداق = دست پیمان، آنندراج) ۳ـ راستگو شُمردَن

اُصدَة: ۱ـ زیرجـامـه ۲ـ پیراهنِ کوچـك، پیراهَنَك ۳ـ شاماك (لاروس)

اَصدَر: سینه پهن

اَصدَغان: گوشرَگان: دورگ زیرِ بناگوش، گیجگاه ها

اِصطِباغ: نانخورش ساختن (آنندراج)، رنگ گرفتن

اِسطَبل Stabulum: لاتینی تازی گشته، آگَنده (صحـاح الفـرس)، ستـورگاه، اَسپستـان (فرهنگ پهلوی)

اِصطَبل تابستانی: کاچه (گویش گیلکی)

اصطبل شُتران: آینگ (فرهنگ نایینی)

اِصطِحـاب: **۱ـ نگهبانی ۲ـ گفت‌وشنود ۳ـ هَمیاری، هَمدوستی**

اِصطِخـاب: **بانـگ بَـرداشتَن،** خروشانی

اِصطِخام: راست ایستادن

اِصطَخـر: پارسی تازی شده ۱ـ استخـر: نام جایگاهی دَر پارس ۲ـ تالاب، آبگیر

اِصطَخری: پارسی تازی شده، استخری

اِصطِلام: ۱ـ باهَم کوفتن ۲ـ دَرهَم آمیختن (آنندراج)

اِصطَرخ: پارسی تازی شده، استخر

اِصـطُرَك: پارسی تازی شده، اَستُرَك: از ازدوها (ازدو = صَمغ، آنندراج)

اِصطِفاء: بَرگزیدَن (آنندراج)

اِصـطِکـاك: به‌هَم خوردن، به‌هَم ساییدن، چَکمـان (فـرهنـگ کوچك)، سایِش، به هَم واکوفتن (آنندراج)، مالِش (فرهنگستان)

اِصطِلاء: ۱ـ تابیدَن ۲ـ به آتش گَرم شدَن

اِصطِلاح: زَبانزَد، (در تازی آشتی کردن و یگانه شدن است، غیاث)، هِشتِه (فرهنگ کوچك)

اِصطِلاحات: زَبانزَدها

اِصطِلاحی: زَبانزَدی

اِصطِلاق: فریاد کردن، فریاد کشیدَن

اِصطِلام: ۱ـ از بیخ کندَن ۲ـ بَرکَندَن، در زَبانزدِ سوفیانه نمایانی خدا در دل و بیرون رفتن مهرِ چیزهای دیگر از دل، دِل کندَن

اِصطِناع: ۱ـ نیکویی کردَن، پَروَردَن، تیمارداشت ۲ـ بَرکشیدن ۳ـ گُزیده کردن ۴ـ گرامیداشت ۵ـ از آنِ خود کردن

اِصطِهار: ۱ـ گُداختن ۲ـ مغز استخوان خوردن

اُصطُوانة: پارسی تازی شده، اُستوانه

اِصطیاد: شکار کردن، شکار افکنی

اِصطیاف: در تابستان به جای خُنك رفتن، نَساجویی (نَسا، جایی که بدان آفتاب کَم رسد، برهان قاطع)

اِصعاب: ۱ـ دشوار شدن ۲ـ دشوار یافتن ۳ـ سَختی دیدَن (لاروس)

اِصعاد: بالا بَرآمدن (آنندراج)، فرازیدَن، بَرافراشتَن، تُند دَویدَن

اِصعار: تُرشرویی

اِصعاق: بیهوش گرداندن، بیهوش کَردَن، آذَرخشیدَن، دَرَخشزَدِگی

اِصعان: کم خِرَدی

اَصعَب: دشوارتر

اِصغاء: گوش فراداشتن، گوش دادن، نیوشیدَن

اِصغاء کَردن: گوش کردَن، نیوشیدَن

اِصغار: ۱ـ خُرد گَردانیدَن ۲ـ خوارداشت ۳ـ کَم گیاهی

اَصغَر: خُردتَر

اَصغَران: دِل و زبان (آنندراج)

اَصَف: از گیاهان، کَبَر، کَوَر (برهان قاطع)

اِصفاء: ۱ـ برگزیدن ۲ـ وابریده شدن (آنندراج) ۳ـ بالایش ۴ـ خُرسَند کردَن

اِصفاح: ۱ـ پَهن کردَن ۲ـ خواهنده را راندن ۳ـ گرایاندَن، گرایش دادن

اَصفاد: (تك: صِفد) ۱ـ زنجیرها، بَندها ۲ـ بخشش‌ها (آنندراج)

اِصفاد: ۱ـ بخشیدن ۲ـ به زنجیر کشیدن

اِصفار: تُهیدستی، درویشی، خانه به دوشی، تُهی کردنِ خانه

اِصفاق: ۱ـ دَرفَراز کردَن ۲ـ فَراز آمدنِ مردم، گرد آمدنِ مردم ۲ـ پَریشان شُدَن

اَصفَر: ۱ـ زردِ تیره ۲ـ اسبِ زرد ۳ـ مرغ بسیار بانگ ۴ نژادِ زرد (آنندراج)

اِصفرار: زرد شدن، آمادگی برای دِرو

اَصفَران: دوزَردی، زرد و زَرّین

اِصفِرنی Sphyréne: نایماهی

اِصفهان، اِصفاهان: پارسی تازی شده، اِسپَهان (صحاح الفرس)، سِپاهان (فرهنگ پهلوی)، ز آذربایگان و ریّ و گیلان ـ ز خوزستان و استخر و سپاهان (ویس و رامین)

اَصفَی: پاکیزه تر، سَبزَه تر، پالُوده تَر

اِصفَهانَک: اِسپهانَک، شاخه ای از بیست و چهار شاخه‌ی خُنیا (= موسیقی، فرهنگ پهلوی)

اِصفَهبُد: تازی گشته، اِسپَهبُد (برهان قاطع)

اَصفیاء: (تک: صَفی)، پاکیزه خویان، پاکان، نیکان

اِصفیرار: زرد شُدَن

اِصقاب: به تیر رَس رسیدن، نزدیك گرداندَن

اَصقاع: (تک: صقع)، بخش ها (معین)

اِصقاع: پَشك زدن، پَشك گونه ای از شبنم است که شب‌های تیرماه مانندِ برف بَر زمین اُفتَد (آنندراج)، سَرماریزه (لاروس)

اَصَكّ: سُست پای، سُست زانو، تَوانا، نیرومَند

اَصل: ۱ـ بُن ۲ـ بیخ ۳ـ ریشه ۴ـ بُندار، بُندَد (برهان) پَروَن، تُخمه (برهان) نژاد (صحاح الفرس) ۵ـ سَرَه ا برهان قاطع)

اَصلاً، اَصلا: هَرگِز (آنندراج)، هیچ بُن (فرهنگ پهلوی)، از کُندِه (فرهنگ نایینی)

اَصلاب: (تک: صُلب)، پُشت مازوها (معین)

اِصلات: ۱ـ آب افزودن به شیر ۲ـ آشکار کَردَن

اِصلاح: ۱ـ ویرایش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ سامان دادَن ۳ـ آراستن ۴ـ پیراستن موی ۵ـ سازِش دادَن

اصلاح‌پذیر: درست شدنی، بِه پذیر

اِصلاحات: ویرایش ها

اِصلاحاتِ اداری: اِواره ویرایی (اواره = اداره، فرهنگ پهلوی)

اِصلاحِ قوانین: آساویرایی (آسا = قانون، برهان قاطع)، داتویرایی

اِصلاحِ دام: بِه دامگی، دامپَروری

اِصلاحِ نژاد: نژادویرایی، پَروَزویرایی

اِصلاحیّة: ۱ـ اَدبستان (دارالتأدیب) ۲ـ ویرایَنده

اِصلاف: ۱ـ گرانجانی ۲ـ دُشمنی

اَصلُ الاَرواح: سیماب

اَصلُ الاُصول: ریشه‌ی ریشه‌ها، پایه‌ی پایه‌ها (معین)

اَصلُ الاَنجُدان: خارِشُتری، از گیاهان

اَصلُ الاَنواع: ریشه‌ی گونه‌ها

اَصلُ الباب: بُنیادِ کار

اَصلُ المال: سَرمایه

اَصـل السُـوس: از گیاهانِ دارویی، بیخ مَهَك (آنندراج)، آشِه (برهان قاطع)

اَصلان: ترکی، شیر بیشه

اُصلان: (تك: اصیل)، نژادگان، شامگاهان

اَصـلُب: (تك: صُلب)، مُهـره های پُشـت، استخوان پُشت (آنندراج)

اَصَلَة: اژدَرمار (لاروس)

اَصلَج: تابناك

اَصلَح: ۱ـ نکوتَر، نکوکارتر ۲ـ شایسته‌تَر

اَصلَخ: گُنگ، کَر (لاروس)

اَصلَد: زُفت (= بخیل)، نَرم و تابان

اَصلدار: نِژاده: پدرمادردار، ریشه‌دار

اَصل‌دان: ریشه‌دان

اَصلِ سَنَد: بُنچَك (فرهنگستان)

اَصلَع: داغسَر، کَل، چَکـاد (برهـان قاطـع): کسی که موهـای میانـه‌ی سرش ریخته، تَویل (هم‌آوای خلیل)، (برهان قاطع)، روخ چَکاد (صحاح الفرس)

اَصلِ قَضیّه: بیخ داستان، تَه‌وتوی کار

اَصلِ کار: سُتونِ کار، بُنکار

اَصـلِ کار این است: کارِ آن دارد، کار آن دارد که تاریکیی درآید و حجـابی و بیگانگیی که از حال یار بی خَبَر شَوَد (مقالات شمس)

اَصلَم: گوش بُریده

اَصل و فَرع: سَره وَ پایه (برهان)، سَرمایه و بهره

اَصـلی: ۱ـ بُنـیادی (فرهـنـگستـان)، بُنیك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ سِرِشتی

اَصلی‌زاده: خوبُنیاك (فرهنگ پهلوی)

اَصلیّة: مادینه‌ی اصل: بُنیادی، فَرَکانی (فرهنگ پهلوی)

اَصَمّ: ۱ـ ناشنـوا ۲ـ در دانش اَنگـارش (= ریـاضـی) کالـیـو (برهـان قاطـع)، گُنـگ (فرهنگستان)

اِصمات: ۱ـ زبان بَند آمدَن ۲ـ خاموشیدَن ۳ـ خاموشاندَن

اَصمار: (تك: صُمر)، لَبه‌ها

اِصمار: ۱ـ تُرش شدنِ شیر ۲ـ گِردآوردنِ کالا

اِصمام: ۱ـ کَر کَردَن ۲ـ کرشُدَن ۳ـ نَشنیدَن ۴ـ سَر بَند ساختن

اَصمَـع: ۱ـ خُردگوش ۲ـ شمشیر بُـرّان ۳ـ شوخ و بی باك ۴ـ شاهـپَـر ۵ـ هشـیاردِل، بیداردِل (آنندراج) ۶ـ شتر خروس

اِصنات: اُستوار کردَن

اِصناع: ۱ـ پیشه‌آموزی ۲ـ یاری‌دادن

اَصناف: (تك: صِنف) ۱ـ گروه‌ها، گروهان ۲ـ پیشه‌وَران، فروشندگان ۳ـ گونه‌ها

اَصنام: (تك: صَنَم)، بُتان

اِصنان: ۱ـ سَرسَنگینی ۲ـ خشمناکی

اِصواء: خُشکیدن

اَصوات: (تك: صَوت)، آوازها، آواها

اَصواتِ کریه: آواهای زشت، بَدآواها

اَصوات موسیقی: آواهای خُنیا

اَصوَب: دُرُست‌تَر

اَصوَف: پُرپَشم، پَشمناك

اُصول: رودَرروی بی اصول = شِکَنج (برهان)

اُصول: (تك: اَصل)، ۱ـ آسال‌ها (آسال = بنیاد، برهان قاطع)، بنیادها ۲ـ ریشه‌ها، بیخ‌ها ۳ـ تَبارها ۴ـ نام یکی از دانش‌های دینی است

اُصولِ اَربَعه: ۱ـ آسال‌های چهارگانه، آسال‌های کیشی: نامه‌ی آسمانی (= قرآن، کتاب) + رَوش (= سُنَّت) + هَمرایی (= اجماع الامة) + بَرابَرگیری (= قیاس) ۲ـ چاربیخ: کاسنی + بیخِ کَرَفس + بیخ کَوَر + بیخ رازیانه (برهان)

اُصولِ تَداوی: دَرمان‌شِناسی (فرهنگستان)

اُصول دین: آسال‌های دینی: در باور رَوشگرایان (= سُنیان) رستاخیز، یگانگی خدا، پیامبَری دَر باور گروهیان (شیعیان) آن ۳ با این ۲: دادگری، پیشوایی

اُصولان: دو آسال: آسال‌های کیشی و آسال‌های دینی (کیش = شرع)

اُصولاً: اَزبُن، اَز پایه

اُصولِ ثقیل: آسالِ گِران: یکی از هفده بنیاد خُنیا (= موسیقی)

اُصولِ خَفیف: آسالِ سَبُك: دیگر از هفده بنیاد

اُصول فاختِه: آسالِ کُوکُو: بُنیاد یازدهم در خنیای ایرانی (فاختة: کوکو، معین)

اُصول کلام: آیین فرنود آوری، دانشی است که برای هر گُفت (= منقول) فرنودی خردپذیر آرند

اُصولِ مُحاکمات: آیینِ دادرَسی (فرهنگستان)

اُصول و کُچول: سُرین جُنبانی

اُصول موسیقی: آسال‌های خُنیا: ۱ـ پَنجگاه ۲ـ تُرکی ۳ دویك ۴ـ دور ۵ـ گِران ۶ـ سَبُك ۷ـ چهارزَنش (= ضَرب) ۸ـ دوسَد (= مأتین) ۱۰ـ زَنگِله‌یِ خُرد ۱۱ـ کُوکُو ۱۲ـ چَنبَر ۱۳ـ نیم گِران ۱۴ـ زَفَر (= کُنج دهان) (برخی اَزفَر نوشته اند) ۱۵ـ اَرسَد (برخی اَرصَد نوشته اند) ۱۶ـ فزونی ۱۷ـ شادمانه

اُصولی: آسالی، بُنیادی

اِصهار: ۱ـ دامادی ۲ـ خویشی یافتن ۳ـ نزدیك شُدن ۴ـ نزدیك کردن

اَصهار: (تك: صِهر) ۱ـ خویشی‌ها، بستگی‌ها

اَصهَب: مِیگون (معین)، اُشترِ سرخ و سپید (آنندراج)

اَصیاف: (تك: صیف)، تابستان‌ها

اَصیَد: ۱ـ کَژ گَردَن ۲ـ شیر بیشه ۳ـ گَردَنفراز

اَصیر: موی ِ پیچیده، موی اَنبوه (لاروس)

اَصیص: لَرزه، از تَرس (لاروس)

اَصیل: پادگُهر، خُوبزاد (فرهنگ پهلوی)

اَصیل بُودِگی: ماتَکوَری، بِه‌زایِشی (فرهنگ پهلوی)

اَصیل‌زاده: با گُهـر، گوهَـرین، گوهَـرزای (برهان قاطع)، نژاده

اَصیل‌الرّأی: دُرُست اندیشه، پاکرای

اَصیلَة: نژاده: زَن

اَضاء: پالیز (آنندراج)، بیدِستان

اِضاءَة: ۱ـ روشـن کَردَن ۲ـ روشـن شُدَن (غیاث‌اللغات)

اَضاحیك: (تك: اُضحوکَة)، شوخی‌ها، خنده‌دارها

اِضاعَة: ۱ـ آب و خاك یافتَن ۲ـ واگذاشت ۳ـ تَباهاندَن، نابودکردَن

اِضافاتِ دَستوری: اَفزودگان دَستوری، نمایانگر بستگی میان دو نامند. یکمی را اَفزا (= مضاف) و دیگری را بَرگیر (مُضافُ‌الیه) گویند.

اِضافَة: ۱ـ فِرِج (فرهنگ پهلوی) ۲ـ آزمودَن ۳ـ پرهیزیدَن ۴ـ اَفزودَن، اَفزوده

اِضافه پَرداخت: رَبُون (برهان قاطع)

اِضافه‌ی اِستِعاری: افزوده‌ی ایرمانیك: و آن چُنان است که اَفزا با آرِشی (آرِش = معنی) جُز آرِشِ خود به کار رَوَد و ابـزاری شَود برای کاربُـردِ بَرگیر، مانـنـد: داسِ مَرگ، گوشِ هوش، پایِ رفتار

اِضافه‌ی بَیانی: اُفزوده‌ی گُوییك، و آن دوگونه است: یك: چگـونگی را می‌نِمـایانـد، مانـنـد سَرسَبز، زَبانِ سرخ که در این افزودگی گاه اَفزا و بَرگیر جا به جا می‌شونـد، مانـنـد گَرزه‌مار، تیره‌رنگ، دویم گون (= جنس) را می‌نِمایانَد، مانند کـوزه‌ی گِلـین، آهـوی نَـر، گوشـواره‌ی زرین

اِضـافه‌یِ تخصیصی: افزوده‌ی ویژیك: اَفزا ویژگیِ بَرگیر را باز می‌گوید، مانـنـد: کوزه‌ی آب، گلدانِ گُل، ساغـرِ مِی، آوَندِ خوراك، سَبَدِ میوه، ابزارِ درودگری

اَضـافـه‌ی تَشبیهی: افـزوده‌ی دیسیك: و آن دوگونه است: یك، مانندگی افزا به بَرگیر چون: رُخـسـارِ کاهـی، گوش پیلی، دِلِ خون، چشم بادامی، دو: مانندگی برگیر به اَفزا، چون: گهـواره‌ی زمین، گردونـه‌ی آسمـان، اَرابـه‌یِ

زَمان، دیوارِ جُدایی

اِضافه‌یِ تَملیکی: اَفزوده‌ی اَز آنیك: که اَفزا را از آنِ بَرگیر می کُنَد، مانند: خانه‌ی مِهران، سرزمینِ ایران، کُلاهِ فرهاد، زَنگِ دَر

اِضافه‌برداشت: بیش‌بَرداشت: زبانزدِ بایگی است.

اِضافه‌حقوق: بیش‌مُزد

اِضافه قیمت: بالابُود (گویش گیلکی)

اِضافه کار: بیشکار

اِضافه کاری: بیشکاری

اِضافی: بیشی، اَفزونی

اَضاة: آبگیر، تالاب (لاروس)

اِضباء: ۱ـ بازداشتن، ۲ـ بُلَند کردَن ۳ـ ریزریز کَردَن ۴ـ لاغر شُدَن ۵ـ خاموش شدن ۶ـ پنهان داشتن ۷ـ به دل کینه گرفتن (آنندراج)

اِضباب: ۱ـ خاموش شدَن، بر زَبان نَیاوردَن ۲ـ گیاه برآوردَن ۳ـ هَمگامی ۴ـ رَوان کَردَنِ: آب یا خون (آنندراج)

اَضبَط: بَرابر دست: کسی که با هردو دست راست و چپ کار کُنَد، شیر بیشه

اَضبَع: ماچه کَفتار، شاخ شِکَسته

اِضجاج: ۱ـ مو بیدن ۲ـ آشوب کَردَن

اِضجار: تنگدِل گَرداندَن، اندوهاندَن

اَضجَع: کژ دَندان

اَضجَم: ۱ـ کژدهان ۲ـ کژ زَنَخ

اِضحاك: ۱ـ خنداندن ۲ـ شگفتاندَن

اُضحوکَة: خنده دار، خَریش

اَضحَی: (تك: اَضحاة) ۱ـ کُرپان‌ها ۲ـ نام جَشنی است که در آن روز گوسپند یا گاو یا اُشتر را کُرپان کنند، گوسپندکُشان

اُضحِیَّة: گوسپندِ کُرپانی

اَضخَم: سِتَبرتَر، تَنومندتر

اُضخومَة: بالشِ سُرین: زنان بر سُرین می بسته اند تا آن را کلان تر بنمایانند

اَضداد: (تك: ضِدّ) ۱ـ ناسازان ۲ـ هَمالان (هَمال = حرِیف = رقیب، شاهنامه) ۳ـ هَمتایان (آنندراج، ضِدّ را از واژگان دوپهلو می داند)، هَمِستاران (فرهنگ پهلوی)

اَضَرّ: بازیان‌تر، زیانمندتر

اِضراء: بَرانگیختن، برآغالانیدن

اِضراب: ۱ـ کارایست (= اعتصاب) ۲ـ رویگَردانی ۳ـ خاموش ماندن ۴ـ تُخم کِشی ۵ـ بَرف زَدَن ۶ـ دستورِ زَدن دادن ۷ـ دِل نهادن ۸ـ پُخته شدن

اِضراح: ۱ـ بازارسَردی (رودرروی بازارگرمی) ۲ـ تباهاندن ۳ـ دورکردَن

اِضرار: ۱ـ زیان رساندن، گَزند رساندن ۲ـ هَوویافتن ۳ـ دَویدن ۴ـ بیگاراندن: بی مزد و به

ستم کسی را به کاری واداشتن
اَضراس: (تك: ضِرس)، دندان ها، دَندانه ها
اِضراس: ۱ـ پریشاندن ۲ـ خاموشاندن ۳ـ کُند دَندانی
اَضراسُ العَجوز: خَسَك، از گیاهان (مخزن الادویّه)
اَضراسُ الکَلب: بَسپایَك، از گیاهان دارویی (مخزن الادویّه) (برهان قاطع)
اِضراط: ۱ـ گوزیدن ۲ـ سَبُك شمردَن، خوارداشت ۳ـ شیشکی بَستَن (لاروس)
اِضراع: ۱ـ رام کَردَن ۲ـ تُوسَری زَدَن ۳ـ سُست شُدن
اِضرام: فروزاندن، دامَن زَدَن
اِضریج: ۱ـ رنگِ سرخ ۲ـ اَسبِ تیزتَگ
اِضریراء: بادکردنِ شکم (آنندراج)
اَضَرّ: ۱ـ دُشوارخوی، سخت گیر ۲ـ تنگدهان، غنچه لَب
اِضطِبات: به پَنجه بَرگرفتن (آنندراج)
اِضطِباع: یك شانه‌پُوشی: پوشِشی که تنها یك شانه و یك بازو را می پوشاند. به کُول انداختن
اِضطِبان: بَغَل کردَن
اِضطِجاع: ۱ـ بر پهلو خفتن ۲ـ بر شِکَم خُفتن
اِضطِراب: تَپِش، اَیارتِش (فرهنگ پهلوی)، شیبانِش (برهان) تاسِه (فرهنگ کوچك)، پَلمَسیدَن (آنندراج)، تاپاك (برهان قاطع)، به خود لَرزیدَن (آنندراج)، پریشانی، سَراسیمگی، آشُفتگی (لاروس)، بی تابی
اِضطِرابات: تاسِه ها، شورش ها
اِضطِرابِ قلب: تپشِ دِل، دِلشوره
اِضطرابِ حال: دِلهُره
اِضطِرار: ۱ـ سیژ (فرهنگ پهلوی)، بیچارِگی، دَرماندگی ۲ـ نیازداشتن (آنندراج)
اِضطِراراً: ناچار، اَچارَکی (فرهنگ پهلوی)
اِضطِراری: ناگزیر
اِضطِرام: ۱ـ اَفروخته شدن ۲ـ سپیدمویی ۳ـ زَبانه کشیدَن
اِضطِلاع: چیرگی، کاردانی، نیرومَندی
اِضطِمار: لاغرکردَن (آنندراج)
اِضطِمام: ۱ـ فراگرفتن، فَراهم آوردَن، فَراگیری (آنندراج)
اِضطِناء: ۱ـ شَرمداشت ۲ـ تُرُنجیدگی
اَضعاف: (تك: ضِعف)، دوچندان ها، دوبَرابرها
اِضعاف: ۱ـ سُستیدن ۲ـ سُستاندَن ۳ـ دوبرابَر کردن، دوچندان کَردَن
اَضعافِ مضاعِفَة: بسیار در بسیار (آنندراج)، دوچندان ها
اَضعَف: ۱ـ ناتوان‌تَر ۲ـ سُست‌تَر
اِضغاء: بانگاندَن، به بانگ انگیختن، به فریاد

آوَردن

اَضغـاث: (تك: ضَغث) ۱ ـ گیاهان خشك و تر ۲ ـ شاخ‌ها

اَضـغـاثِ اَحـلام: خـواب‌هـای پریشـان، آشفته خوابها

اِضغاع: ۱ ـ زندگانی فراخ ۲ ـ سَرسبزی گیاه (آنندراج)

اَضغان: (تك: ضَغن)، کینه‌ها، دُشمنی‌ها (آنندراج)

اَضکَل: برهنه، لُخت

اَضَل: گُمراه‌تَر (آنندراج)، بیراه‌تَر

اضـلاع: (تك: ضِلع) ۱ ـ پهـلوها، در دانشِ هَندِجك ۲ ـ استخوان‌های پهلو، دَنده‌ها

اِضلاع: ۱ ـ گرایاندَن ۲ ـ گِرانباری

اِضلال: ۱ ـ گُمراهاندَن ۲ ـ تَباهیدَن ۳ ـ آسیب رساندَن ۴ ـ به خاك سپُردَن

اَضلَع: ۱ ـ نیرومَند ۲ ـ کَلان ۳ ـ گُندِه‌دَندان

اَضَم: ۱ ـ کینه ۲ ـ خَشم ۳ ـ رَشك ۴ ـ وابَستگی

اِضمـار: ۱ ـ نهفتَن، پنهانیدَن ۲ ـ کَشاك آوردن (کشاك = ضَمیر، برهان) ۳ ـ به دل گرفتن

اِضمامَة: دسته، پَرونده، پُشتواره

اِضمِحـلال: ۱ ـ نابـودی ۲ ـ برآمـاسیدَن ۳ ـ پَراکندگی ۴ ـ پاره‌پارگی: اَبر

اِضناء: ۱ ـ بسیارفرزندی ۲ ـ سست کاری

اَضـواج: (تك: ضَوج)، خَم‌هـای رودبـار (آنندراج)

اَضـواع: (تك: ضَوع)، جُوکَـك‌ها، ازمرغـان شب (آنندراج)

اَضوَط: ۱ ـ گول ۲ ـ خُردزَنَخ ۳ ـ کَژزَنَخ

اِضهاء: ستم کردَن، زَنِ نازا گرفتن

اَضیاف: (تك: ضَیف) مهمانان

اَضیَع: آسیب‌رسان‌تر

اَضیَق: تَنگ‌تَر

اَطـا، آتـا: از درختـان، بَدَه، درختی است که بَرنَـدَهـد، سَهم تو اوفکنـده به پیکان بیدبَرگ، بَرپیکر مُعاندِ تو لرزه چون بَدَه (نزاری کُهستانی)

اِطابَة: ۱ ـ پاکیدَن ۲ ـ پاکاندَن ۳ ـ پاك یافت ۴ ـ خوشبـو کردن ۵ ـ خوشـمـزه ساخـتن ۶ ـ خوش سُخَنی، خوشمزگی

اِطـار: ۱ ـ سوفار، بُنِ چوبه‌ی تیر که در چلّه‌ی کمـان گذاشتـه می‌شود ۲ ـ چَنبرِ چرخ (= لاستیك) ۳ ـ موی زَهـار ۴ ـ انگور کیسه کرده ۵ ـ چَنبَر پَرویزَن (آنندراج) (پَرویزَن، هر ابزار سوراخـدار که با آن چیزی بیختـه شَوَد) ۶ ـ چارچوب ۷ ـ فَرآویز (= قاب)

اِطاعَة: فرمانبرداری، رسیدن میوه، پُرگیاهی

اِطاعَت کردن: فرمان بُردَن، نیوشیدَن (فرهنگ

پهلوی)

اُطـاق، اُتـاق: ترکی، گُریچـه (برهان) تالار، گَتَك (فرهنگ پهلوی)، یاخته (حُجره، برهان)

اُطـاق اِستِـراحَت: یاخته‌ی آسایش، تَنبَلخانه (یاخته = حُجره، برهان قاطع)

اُطاق انتظار: پَرموگاه (پَرمو = انتظار، برهان قاطع)

اُطاق تجارت: سرای بازرگانی

اطـاقِ خواب: بستَـرگاه، شَبستـان (فرهنـگ پهلوی)

اُطاق ریکاوِری Recovery: ترکی انگلیسی، گَتَكِ بازهوشی

اُطـاق صَنـایع: سَرای ساختاری (= صَنعَت، فرهنگ کوچك)، سَرای وَرز (= صَنعَت، برهان)

اُطـاق عَمـل: نیشکـارگاه (نیشگـر = جَرّاح، فرهنگ پهلوی)

اطاق غِذاءخوری: ناهارگاه

اُطاقِ فوقانی: بَسَغ (معین)

اُطاقِ میهمان: مِهمانخانه، تالار

اَطالَ اللهُ: زندگی او را خدا دراز کند

اِطـالَـة: ۱ـ دِراز کردن ۲ـ به درازا کشاندَن ۳ـ برتری یافتن ۴ـ فرزند دراز زاییدن

اِطالهٔ کَلام: درازگویی، سُخَنِدرازی

اُطام: شاشبَند

اَطامیم: به گونه‌ی رَمَن، پایه‌ها (لاروس)

اَطِبّاء: (تك: طبیب)، پزشکان

اَطباء الکَلبه: سِپستان، از گیاهان دارویی

اِطباخ: ۱ـ پُختَن ۲ـ بریانیدن: بریان کردن ۳ـ دیگ برنهادن

اَطباع: (تك: طَبع) ۱ـ سِرِشت‌ها

اَطباع: (تك: طِبع) رودخانه‌ها

اَطباق: (تك: طِبق)، تاه‌ها، تای‌ها

اَطــبــاق: پارسـی تازی شده (تك: طَبَـق)، تَبـاچـه‌ها، خوانچـه‌ها، تال‌ها (اگر از توپـال باشد، برهان قاطع)، تَبوك‌ها (برهان قاطع)

اَطبــاق: (تك: طَبَقــه)، اُشکـوب‌ها، رَف‌ها (تازیان این واژه‌ی پارسی را رَف کرده انـد که رفوف، رَمَنِ آن است.)

اِطباق: ۱ـ بَرابر کردن ۲ـ به‌هم برنشستن ۳ـ پدیداری ۴ـ گردهَم آمدَن ۵ـ پوشاندن

اَطبال: (تك: طَبل)، دُهُل‌ها

اَطبَخ: گُول تر، نادان تَر

اَطبَقه: تاه‌ها

اِطثار: بسیار شدن (آنندراج)

اِطحاح: افکندن، انداختن (آنندراج)

اَطحَل: ۱ـ مِیِ سُرخ ۲ـ خاکستری رنگ

اِطراء: ۱ـ نیك ستایی ۲ـ دَر اَنگبین پَروردَن ۳ـ

گزافگویی

اِطراب: ۱ـ ترانه خواندن، ترانه خوانی ۲ـ شاداندَن: شاد کردَن

اِطراح: دور اَنداختَن

اِطراد: ۱ـ دُور کردَن، دُوراندَن، راندن ۲ـ جُورشدَنِ کار ۳ـ رَوان شدن ۴ـ گِرو بستَن

اِطرار: بَرآغالیدَن (= تحریص، آنندراج) ۲ـ خوار کردَن ۳ نازو گستاخی (لاروس)

اِطراز، اِطّراز: ۱ـ نگاشتَن ۲ـ رَوِشکاری

اَطراس: (تک: طِرس)، نامه‌ها

اَطراف: به گونه‌ی رَمَن، ۱ـ دو دست و دو پا ۲ـ مردم ناشناس (لاروس)

اَطراف: پیرامون، بَرگَوار (فرهنگ پهلوی)

اَطراف و جَوانِب: سوی‌ها و زی‌ها، گِرداگِرد (برهان قاطع)

اَطراف‌ها: فارسی گویان از اطراف که خود رَمَن (جمع) است این رَمَن نادرست را ساخته اند: بدان تا دوسه خرقه آری به‌هم ـ به سر می دَویدی به اطراف‌ها (کمال اسمعیل)، پیرامون‌ها

اِطراف: ۱ـ نو بر آوردَن ۲ـ نو نوار شدَن ۳ـ آگاهی یافتَن ۴ـ پلك برهَم نهادَن

اَطراف الرَجُل: بستگانِ مرد: پدر، برادران، اَبدَران (= عموها)، اَبدر پسران، نزدیکان مرد، خویشاوَندان (لاروس)

اَطرافیّه: نام شاخه‌ای از اسلام (آنندراج) پیرامون گرایان

اَطرافی: پیرامونی

اَطرافیان: پیرامونیان

اِطراق: ۱ـ دام گستردن ۲ـ خاموش ماندَن ۳ـ سَر به پایین اَفکندَن ۴ـ چشم فرو بستن

اُطراق، اُتراق: ترکی، بَرآسودن، لنگر انداختن، بار افکندن

اِطرام: ۱ـ چرك دندانی ۲ـ گَندِه دَهَنی

اَطرَد: باریك اَبرو

اَطرَش: گِرانگوش، ناشِنوا (لاروس)

اِطرغشاش: ۱ـ بهبودی ۲ـ جُنبیدن

اَطرَقَة: (تك: طریق)، راه‌ها

اُطروبَة: شاداَبزار: چون سازها، آوازها

اُطروحَة: ۱ـ زمینه‌ی جُستار ۲ـ پایاننامه

اُطروفَة: شنیدنی

اُطریشی: اُتریشی، مَردم اتریش، کالای ساخت اتریش

اِطریفل Trupheron: یونانی تازی شده، تریفلی: سه‌میوه، از داروها: سازی تریفلی که کُنَد دیو را پَری (انوری) شَبذَرِ آبی

اِطریلال: رومی (آنندراج) بربریِ تازی شده (معین)، از گیاهان، زَغارچه، تُخم جارُوب

(برهان قاطع)

اِطعـام: ۱ـ خورانـدن (فرهنـگ کوچـك)، خورش دادَن، روزی دادن ۲ـ رسیدنِ میوه ۳ـ پیوند زدن (در کشاورزی) ۴ـ مَزه یافتَن

اِطعـامِ مسـاکین: خورانـدنِ بی برگان، سیرکردن گدایان، گِداپَروری

اِطعان: زخمِ زبان زَدَن، گوشه زَدَن

اَطعِمَة: (تك: طَعام) خوراك‌ها

اِطغاء: شوراندَن، به سرپیچی واداشتن (لاروس)

اِطفاء: ۱ـ فرونشاندن ۲ـ خاموش کَردَن

اطفاء نائرهٔ شهوت، اطفاء شهوت: فرونشاندنِ هَوَس (هَوَس، پارسی است، فرهنگ کوچك)، ریژکُشی (ریژ = هوس، برهان قاطع)، وَرنکُشی

اِطفاء حریق: آتش کُشی

اِطفائیه: آتش نشانی (فرهنگستان)

اِطفاح: لَبالَبی، لَبریز شُدَن (لاروس)

اِطفار: ۱ـ تُندَدواندن ۲ـ شِتاباندَن

اَطفار: دِگَر گشته‌ی اَطوار، لوسبازی

اِطفـاف: ۱ـ آگاهـانـدَن ۲ـ نزدیك شُدَن ۳ـ فروگرفتن ۴ـ فَریب دادَن

اَطفال: (تك: طِفل) ۱ـ نوزادگان، کودَکان ۲ـ خُرده‌ریزه‌ها

اِطفال: سُرخیدن آفتاب، آفتاب سُرخی

اَطـفـالِ باغ: گُواژه (= کِنـایه) اسـت از: نهـال‌های نورُسـتـه، گُل‌های نوشِکـفـتـه (آنندراج)، نورُستِگان

اِطل: تُهیگاه (لاروس)

اَطـلاس: (تك: طِلس) ۱ـ نامه‌های زدوده ۲ـ جامه‌های ریمناك

اِطلاع: ۱ـ رازگُفت ۲ـ بَرگ کَردَن ۳ـ نیکویی کردن ۴ـ از کوه بالا بردن

اِطّـلاع: ۱ـ آگاهی، اَزد (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دَمیدَنِ آفتاب

اِطّلاعات: آگهی‌ها

اِطّلاع داشتن: آگاه شدن، آگاهیدَن

اِطّلاع دادَن: آگاهاندَن، اَزدِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِطّلاعیّه: اَزدنامه

اِطلاف: رایگان کردَن، ناچیزگرداندَن

اِطـلاق: ۱ـ رَهـانیدَن ۲ـ هِلانـدَن (= طلاق دادَن) ۳ـ یَله کردن، خان‌ومان یَله کردم (تاریخ برامکه) ۴ـ گُشن دادَن

اِطلاقات: نهاده‌ها، یَله‌ها

اَطلال: (تك: طَل) ۱ـ ویرانه‌ها ۲ـ لاشه‌ها

اَطلَس: ۱ـ اِستَبـره (آنندراج)، از پارچه‌ها ۲ـ پشیز بی نگاره ۳ـ اَتلَس، دَر جغرافی ۴ـ اَتلَس، از استخوان‌ها (فرهنگستان) ۵ـ جامه‌یِ

چرکین

اَطلَسی: پَرَندیك، از گل‌ها

اَطَم: ۱ـ خشمیدَن ۲ـ چَسبیدن، پیوَستن ۳ـ بَندآمدن: پیشاب

اِطماح: خیره نِگریستن

اَطماط: بُندَغ هِندی (مخزن الادویه)

اَطماع: (تك: طَمَع)، آزها

اِطماع: آزاندَن، آزمَند کَردَن

اِطمال: کُراسه زدایی (واژه‌ی کُراسه به تازی رفته و کُرّاسه شده که آرِش آن دفتر و نامه است)، پاك کردنِ نوشته

اِطمام: گیسو بُریدَن، پُرکردنِ چاه

اَطمیسا: یونانی، بومادَران، از گیاهان (آنندراج)

اِطمینان: اَگُمانی (فرهنگ پهلوی)، اِستامی (بهروز) آرامیدَن (آنندراج)، آسودَن، رَهاکردن

اِطمینانِ خاطر: آسوده دلی

اِطمینان دادَن: اِستاماندَن، اَگُمانی دادن (پهلوی)

اِطمینان یافتن: اِستامیدَن

اَطناب: (تك: طُنُب)، ریسمان‌ها، بَندها

اِطناب: ۱ـ درازشُدَن ۲ـ گزافه‌گری ۳ـ دنبالِ هَم‌رفتَن ۴ـ بیشگَری

اِطنابِ کلام: پُرگویی

اُطو، اُتو، اوتی: بَرگرفته از Étuvée فرانسوی، چین‌بَر

اَطوار: (تك: طَور)، ۱ـ رَوِش‌ها ۲ـ آیین‌ها ۳ـ جُورها

اَطواری، اَطفاری: لُوس، نُنُر

اَطواس: (تك: طانوس، در فارسی طاووس)، تاووسان (فرهنگ کوچك)، خاستگاه این مرغ، چنانکه در بسیاری از واژه‌نامه‌ها آمده ایران و به گفته‌ی برخی «بلاد عجم» بوده باید پذیرفت که واژه‌ی تاووس پارسی است، فَراشمُرغان (فرهنگ پهلوی)

اَطواق: (تك: طوق)، یاره‌ها (برهان قاطع)، گردن بَندها (آنندراج)، چَنبَرها

اِطوال: درازاندَن، به‌درازا کشاندَن، دِراز کردن، بُلندبالا زادَن

اَطوَل: دِرازتر

اِطهاء: کارکُشتِگی، اُستوارکاری

اَطهار: (تك: طاهِر)، پاکیزگان، پاکان

اِطهار: پاکاندن: پاك کردَن (آنندراج)

اِطهاف: ساده گویی، بَخشِشِ گِدایانه

اَطهَر: پاك‌تر

اَطیاب: (تك: طِیب) ۱ـ بُویه‌ها، بوی‌های خوش (آنندراج) ۲ـ خوشبویان

اَطیَب: خوشبوی‌تَر ۲ـ پاکیزه‌تر (آنندراج)

أَطیر: هم‌آوای امیر ۱ـ گُناه ۲ـ تنگی

أَطیط: ۱ـ غارغورِ شکم ۲ـ یَزو، از گیاهان ۳ـ نام کوهی است (آنندراج)

أَطیمَة: آتشدان، تونِ، تونِ گرمابه

أَظافیر: (تك: ظُفر)، ناخن‌ها

أَظفار: (تك: ظُفر) ۱ـ ناخن‌ها ۲ـ خُردستارگان ۳ـ چروكِ جامه

أظفارُالطیب: ناخُن بویا، ناخن پَریان

أظفَر: دراز ناخن (آنندراج)

أُظفور: ناخن، پیچ‌ریشه، ریشه‌ی پیچَنده

أَظلاف: (تك: ظِلف)، سُم شِکافتِگان

أَظلال: (تك: ظِلّ) سایه‌ها

اِظلال: ۱ـ سایه اَفکندَن ۲ـ سایه‌دار شُدَن ۲ـ در سایه‌ی خود گرفتن، پَناه دادَن

اِظلام: ۱ـ تار شُدَن، تاریك شدن ۲ـ ستم دیدَن ۳ـ درخشیدنِ دندان

أُظلوفَة: سَنگِستان، پُشتِه

اِظماء: تشنه کردن، لاغر کردن (لاروس)

اِظنان: ۱ـ دروغ بستَن ۲ـ گُمانانـدن ۳ـ بدگُمان کردن

اِظهار: ۱ـ نیکِژ (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نمایاندَن ۳ـ آگاهاندَن ۴ـ چیره گَرداندن ۵ـ در نیمروز آمَدَن ۶ـ پُشتِ سَر نهادَن

اِظهار بزرگی: شکوهَندگی (آنندراج)

اِظهار عَجز: زبون‌نمایی

اِظهار کردَن: نیکِختَن (فرهنگ پهلوی)

أَظهَر: آشکارتر

أَظهُر: (تك: ظَهر)، پشت‌ها

أَظهَرِ مِنَ الشَّمس: آشکارتر از آفتاب، روشن‌تر از روز

أَعاجِم: (تك: أَعجم)، جُز تازیان (معین)، کُند زبانان: آن که سخن فصیح نگوید، اگرچه عَرَب باشد (آنندراج)

أَعاجیب: (تك: أُعجوبَة)، شِگفتی زای‌ها، داستان‌های شگفت

اِعادَت، اعادَة: ۱ـ بیمارپرسی ۲ـ بازگرداندن ۳ـ بازگُفتَن ۴ـ بازجُستَن، نباید خللی اُفتد و شغل دلی پیش آید که این عَجز را بازجوییم (تاریخ بیهقی) ۵ـ پَسداد

اِعادهٔ مطلب: بازگفت

أَعادی: (تك: عَدو)، دُشمنان

أَعاذَنَاالله: خدا ما را پناه دَهاد

اِعارَة: ایرمان دادن (ایرمان = عاریه)، رَها ساختن، فر به گردانیدن (لاروس)

اِعاشَة، اِعاشه: ۱ـ گُذَران ۲ـ زنده گَرداندَن (آنندراج) ۳ـ توشه دادَن

أَعاظِم: (تك: أَعظَم)، مِهان، بُزرگان

أَعاظِم رِجال: بُزرگمردان

اِعـالَـة: ۱ـ زن و بچه داشتَن ۲ـ درویشی، بی‌بَرگی ۳ـ آزمَندیدَن

اَعـالی: (تك: اَعلی) ۱ـ والاتران، بُلندپایگان ۲ـ بلندجایگاه ها

اِعـانت، اِعـانة: دستگیری، یاوری (فرهنگ کوچـك)، دَستمَردی، خاقانی را به دستمردی ـ از خاك به آدمی تو کردی (تحفة العراقین خاقانی)

اَعَبّ: ۱ـ تنگدست ۲ـ دُرُشت بینی (لاروس)

اِعـبـاد: ۱ـ بَنـدِه کردَن ۲ـ گردهـم آیی ۳ـ دورکردن، راندَن (لاروس)

اِعبال: ۱ـ درشت شدن ۲ـ برگ‌آوردن ۳ـ سِتَبرشاخگی

اَعبُد: (تك: عَبد)، بَندگان

اَعـبَـل: ۱ـ سنـگ سپید ۲ـ کوه سپید ۳ـ خَرسَنگ، سَنگِ خارا

اَعبَن: خوشریخت، بلندبالا: مَرد

اَعتاب: (تك: عَتبه)، آستانه‌ها

اَعتابِ مُقدَّسة: آستانه‌های اَشوییك، (اَشو = مُقدّس، بهشتی)

اِعتاب: ۱ـ خُرسندی نمودَن ۲ـ خوشنوداندَن: خوشنود کَردَن ۳ـ بازایستادن

اِعتاد: آمادَن، آماده بودَن، آماده کردن

اِعتاق: ۱ـ آزاد کردنِ بنده، نیکو گرداندنِ داراك

اِعتان: بدهکار آزاری

اِعتِباد: بنده گرفتن، بنده کردن (آنندراج)

اِعتِبـار: (دَرآدمی): ۱ـ ویجـور (از فرهنـگ پهلوی)، هَنگ (فرهنگ کوچك)، اَرزش، آبرو ۲ـ در انـدیشـه فرورفتن ۳ـ پَند گرفتن ۴ـ نیك اَنگاشتن (آنندراج) ۵ـ آزمودَن (لاروس)

اِعتِبـار: (در تجـارت = بازرگانی)، وَرسَنـگ (برهان قاطع)، بُودمَندی (فرهنگ کوچك)، اَرج

اِعتِبار بانکی: وَرسَنگِ بایگی (بانك = بایگ)

اِعتِبار مُتحرّك: تَنخواه گردان (فرهنگستان)

اِعتِبارنامه: هَنگ نامِه، اَرجنامِه

اِعتِبارنامِه‌ی سیاسی: اُستوارنامِه

اِعتِبـارات: (تك: اعتبـار) ۱ـ هَنـگ‌ها ۲ـ وَرسَنگ‌ها ۳ـ ارزِش‌ها

اِعتِبـاط: ۱ـ فَرسـایِشِ خاك ۲ـ دروغگویی بی‌بهانه (بهره از آنندراج) ۳ـ به ستم کشتن ۴ـ جوانمَرگی (بهره از لاروس)

اِعتِتـاب: ۱ـ به راهِ دشـوار رَفتَن ۲ـ به کاری دیگر پرداختن ۳ـ از بَدی به نیکی بازگشتن ۴ـ میانه‌رَوی

اِعتِثـام: ۱ـ سُست دوختن ۲ـ یاری خواستن ۳ـ سودگرفتن ۴ـ دست‌درازکردن (آنندراج) ۵ـ با دست نمودَن

اِعتِجار: پُوشَنه نهادن (پُوشَنه = جِلد = مَعجَر، آنندراج)، روسَری بستن ۲ـ دستار نهادَن ۳ـ زاییدن پس از نومیدی (= یائسگی) (آنندراج)

اَعتُد: (تک عَتاد)، ساخت‌ها، توشه‌ها

اِعتِداء: ۱ـ دشمنی کردن ۲ـ دَست‌درازی ـ بازستانی: بی گواه و بهانه

اِعتِداد: ۱ـ دَرشمُردَن، به شمار آوردن ۲ـ به شمار آمدَن ۳ـ بَسَندِگی (بهره از آنندراج) ۴ـ به خود اُستواری

اِعتِدال: ۱ـ پَتمانیکی، پَتمانِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَرابَری ۳ـ میانه‌رَوی ۴ـ میانگرایی

اِعتدال الخریفیّ: برابری پاییزی، آغاز مهرماه

اِعتدال الربیعی: برابری بهاری، آغاز فروردین

اِعتِدال دَر سخن: پَتمان گُویِشی (فرهنگ پهلوی)

اِعتِدال ِ لیل و نَهار: برابری شب و روز

اِعتِدال ِ مزاج: برابری سِرِشت، در نگرش پیشنیان برابری ِ گرمی با سردی و خُشکی با تَری (بهره گیری از آنندراج)

اِعتِدال هواء: برابری هوا، هَمیشه بهاری

اِعتِدالی: میانه‌رو

اِعتِدالیّون: میانه‌روان

اِعتِذار: ۱ـ پوزش خواهی ۲ـ گِله کردن ۳ـ بُریدنِ آب ۴ـ زُدایشِ آبادی ۵ـ پوزش پذیری

اِعتِذال: ۱ـ نِکوهش‌پذیری ۲ـ دِل نهادَن

اِعتِراش: ۱ـ وادیج بَستن (وادیج = چوب بست یا داربستی است که تاک بَر آن اندازند، برهان قاطع) ۲ـ بَرشدنِ تاک، خَزیدنِ تاک

اِعتِراض: ۱ـ پَتکارِش (فرهنگ پهلوی)، چَخ، هرکجا مولت است و بُرنایی ـ تو بدان کس مَچَخ، که بَرنایی (سنائی، حدیقه) ۲ـ خُرده گیری ۳ـ نیستگری، نیگَری (= اِنکار) ۴ـ آخال‌آوَری (آخال = حَشو) آوردن واژه ای در چامه که بدان نیاز نیست. ۵ـ واخواهی، واخواست: زبانزدِ بازرگانی (فرهنگستان) ۶ـ آشکار کردن

اِعتِراضات: (تک اِعتِراض)، پَرخاش‌ها، چَخِش‌ها، پَتکارِشان

اِعتِراض آمیز: پَرخاش آمیز

اِعتِراض نامه: پَرخاشنامه

اِعتِراض کردَن: پَرخاشیدَن، پَرخاش کَردَن، چَخیدَن، واخواستَن

اِعتِراض کننده: ۱ـ پَرخاشگَر ۲ـ واخواه: زبانزد بازرگانی

اِعتِراف: ۱ـ خُستویی (فرهنگ کوچک)

خُستوانی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ شِناختَن ۳ـ شکیبیدَن

اِعتِرافات: خُستو یی‌ها

اِعتِراف به گُناه: گَر زیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِعتِراف داشتن، اِعتِراف کَردَن: خُستو ییدَن، خُستوانیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِعتِراف کننده: خُستوان (فرهنگ پهلوی)

اِعتِراف نامه: خُستونامه

اِعتِزاء: بازبَستَن (آنندراج)، خودستایی، دَرنَبرد

اِعتِزاز: ۱ـ گِرامیدَن، گرامی شدن ۲ـ گرامی شمردَن ۳ـ بزرگی نمودن ۴ـ چیرگی یافتن

اِعتِزال: ۱ـ جُدفرمانی (فرهنگ پهلوی)، جُدگُزیدَن ۳ـ گوشه گیری، دور گردیدَن

اِعتِزالیّ: جُدفَرمان، مُعتَزِله یا جُدا گشتگان یا خِرد گرایان، دیرینگی (= قِدَم) جهـان را باور داشتنـد و آدمی را توانـا در گزینش بَد و نیك و آفریننده‌ی سرنوشت خویش و خدارا بایَنده (: مکلف) به راهنمایی بندگان می‌دانستند

اِعتِزام: آهنگیدن: آهَنگ کَردَن ۲ـ دِل بَرنَهادَن ۳ـ میانه گزینی ۴ـ دِرَنگیدَن: دِرَنگ کَردَن ۵ـ شکیبایی

اِعتِسار: ۱ـ سخت گیری، تنـگ گرفتن ۲ـ ستَمگری، زورگویی (لاروس)

اِعتِساس: ۱ـ شَبگردی، پاسداری ۲ـ جُستَن، کاوش

اِعتِساف: ۱ـ بِه‌راه رَفتن ۲ـ بیدادکردن (غیاث اللغات)

اِعتِشاش: لانِه‌ساختن، لاغری، سُستی

اِعتِصاء: ۱ـ دَستواره ساختَن ۲ـ کاربُردِ دَستواره ۳ـ زَدَن، با شمشیر

اِعتِصاب: ۱ـ کارایست: دَست از کار کشیدن ۲ـ هَمگامی ۳ـ خوشنـود شدن به چیزی (آنندراج) ۴ـ دَستار نهادن

اِعتِصاب ایتالیایی: پَرویش (= تقصیر و کاهلی کردنِ در کار باشد، برهان قاطع)

اِعتِصاب کردن: دست از کار کشیدن

اِعتِصابات کارگری: کارایست‌های کارگری

اِعتِصابی: ایست کار

اِعتِصار: ۱ـ فِشاردَن (آنندراج) ۲ـ شیره کِشی ۳ـ پَناهیدن ۴ـ زُفتی کردَن (زُفتی = بُخـل، برهـان قاطـع) ۵ـ بازداشتن ۶ـ اَنـدَك اَنـدَك نوشیدن (لاروس)

اِعتِصام: چَنـگ درزدن ۲ـ گنـاه ایست: خودداری از گناه، خویشتنداری

اِعتِضاد: بازودادن، یاری‌دادن (آنندراج)

اِعتِفاء: بخشش خواستن، نیکی‌خواستن، دَهِش‌خواهی

اِعتِفار: ۱ـ بَر زمین زَدَن ۲ـ بَرتاختن ۳ـ خاک‌آلودگی ۴ـ برخاک افکندن

اِعتِفاس: ۱ـ کُشتی گرفتَن ۲ـ دِلهُره داشتن

اِعتِفاص: هُده‌گیری (هُده = حَق، برهان قاطع)

اِعتِقاء: به آب رسیدَن، از شاخه به شاخه رَفتن

اِعتِقاب: ۱ـ بازداشتِ خواسته ۲ـ پَشیمان شُدَن ۳ـ هَمیاری ۴ـ زندانی کَردن

اِعتِقاد: ۱ـ فَریوَری (برهان قاطع) گَروِش، ویرّاوِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ باورداشت ۳ـ گردنبند ساختن

اِعتِقاد داشتن: باور داشتن

اِعتِقال: ۱ـ گَردبَرانگیختن ۲ـ بازماندن از سخن ۳ـ بازداشتن ۴ـ بَسته شدن: شِکَم

اِعتِکاف: ۱ـ گوشه‌نشینی ۲ـ بازایستادَن (غیاث اللغات)

اِعتِکام: بَرهَم نِشستَن: برابر کردنِ لنگه‌های بار

اِعتِلاء: ۱ـ بُلندشدن، برتری یافتن ۲ـ بَر بلندی رَفتن ۳ـ چیرگی یافتن

اِعتِلاج: ۱ـ کشتی گرفتن، نَبَرد دیدَن ۲ـ بالَندگی گیاهان ۳ـ تپانچه زدنِ خیزابه (= موج) ۴ـ جُنبیدَن ۵ـ توده شدنِ ریگ

اِعتِلاط: پیکار

اِعتِلاف: چَریدَن

اِعتِلاق: ۱ـ دل باختن ۱ـ بَرآویختن

اِعتِلال: ۱ـ بیمارشُدن ۱ـ بهانه آوردَن ۳ـ سَرگرم شُدن ۴ـ گُناه جُستَن ۵ـ پیاپی نوشیدن ۶ـ فَرنود آوردَن

اِعتِلان: آشکاری، پیدایی

اِعتِماء: ۱ـ گزینش ۲ـ آهنگیدن

اِعتِماد: ۱ـ اَپَستام (فرهنگ پهلوی) ۲ـ کار واگذاشتن ۳ـ سِپردن ۴ـ پذیرشِ اُستوارنامه

اِعتِمادالدوله: اُستُوان دیوان، نخست‌ویچیر، در زمانِ صفویان

اِعتِمادِ به‌نَفس: به‌خود اَپَستامی

اِعتِماد داشتن، اِعتماد کردن: اَپَستامیدَن

اِعتِمار: ۱ـ سَرپوشیدَن ۲ـ آهنگیدن ۳ـ دَستاربستن

اِعتِماق: مَغاک کردَن: (مَغاک = گودال در زمین و جز در زمین، برهان قاطع)

اِعتِمال: ۱ـ دَرکاربودَن: بَرکاری ۲ـ آباد کردَن، آباداندن ۳ـ گُوالیدَن (= قَد کشیدن، آنندراج)

اِعتِنار: ۱ـ رَنج دیدَن ۲ـ تیمارداشتن

اِعتِناز: ۱ـ به یکسو شدن ۲ـ کِناره گُزیدَن (لاروس)

اِعتِناش: ۱ـ دست به گردن شُدَن ۲ـ به‌زور گرفتن

اِعتِناف: ۱ـ بَدآمَدَن ۲ـ نَدانَم کاری ۳ـ

نِپَسَندیدَن، ناخوش داشتن ۴ـ به‌زور گرفتن

اِعتِناق: ۱ـ دَرآغوش کشیدن ۲ـ به گردن گرفتن ۳ـ نَوازش

اِعتِنان: پیش گرفتن ۲ـ پیش آمَدَن (آنندراج)

اِعتِوار: دست به‌دست کَردَن ۲ـ به‌پَستا گرفتن (پَستا = نوبَت، برهان قاطع)

اِعتِوال: بگریستن (آنندراج)

اِعتیاد: خویگیری، خویگیر شدَن، مَروسیدَن (فرهنگ کوچك)

اِعتیادات: (تك: اعتیاد) خوگیری‌ها

اِعتیاد داشتن: خوگرفتن

اِعتیادِ به مشروب: خوگیری به میگساری، نوشگرایی

اِعتیاد به مَوّاد مُخَدِر: خوگیری به آرامه‌ها، آرامِه گرایی، هُوشرُباگری

اِعتیار: ابرمان گرفتن

اِعتیاص: دشواری کار

اِعتیاض: ۱ـ تایگانه دادَن ۲ـ تایگانه گرفتن (تایگانِه = عوض، فرهنگ کوچك)

اِعتیاف: توشه‌بَرگرفتن، زَدِگی، بیزاری از خوردن

اِعتیاق: ۱ـ دیری کَردَن ۲ـ بازداشتن

اِعتیان: ۱ـ اَبیشه‌گری (اَبیشه = جاسوس، صحاح الفرس) ۲ـ گزیده خَریدَن ۳ـ پَسادستی (= نسیه خریدن، برهان قاطع)

اِعثاق: فراخسالی: سالِ فراوانی

اِعجاب: ۱ـ شگفتاندن: به شِگفت آوَردَن ۲ـ شِگفتیدَن ۳ـ خوشداشت ۴ـ خودبینی، خودپَسَندی

اِعجاز: ۱ـ وَرج آوری، (وَرج = مُعجِزه، فرهنگ پهلوی) ۲ـ ناتوان گردانیدَن ۳ـ ناتوانیدَن: ناتوان شدن ۴ـ ناتَوان یافتَن

اِعجازوَر: وَرجگَر

اِعجال: ۱ـ پیشی گرفتن ۲ـ دَرگذشتَن از... ۳ـ شتاباندَن

اِعجام: ۱ـ به‌زبانی جز تازی سُخَن گفتَن ۲ـ دیل گذاری (دیل = نقطه، برهان قاطع) ۳ـ کلید کردنِ دَر

اَعجَب: شِگفت‌تر

اَعجبُ الزَمان: شِگفت زَمانه

اَعجَر: ۱ـ شکم گُنده ۲ـ کیسه‌ی پُر ۳ـ گِره‌دار ۴ـ بَرآمده (لاروس)

اَعجَز: ۱ـ بزرگ سُرین ۲ـ ناتوان‌تر

اَعجَف: نَزار، نازُك، باریك

اَعجَم: ۱ـ گُنگ ۲ـ کُندزبان ۳ـ جُز تازی

اَعجَمیّ: ۱ـ جُز تازی، نه تازی ۲ـ کُند زبان

اُعجوبِگی: ۱ـ شگفت‌نمایی ۲ـ بازیگری (آنندراج)

أُعجوبَة: شگفت‌اَنگیز

أَعَدّ: آماده‌تَر

أَعداء: (تك: عَدو) دشمنان

إِعداء: ۱ـ یاری دادن ۲ـ توانا گرداندَن ۳ـ دلیری در سُخَن، بی‌پروایی ۴ـ دشمنی کَردَن ۵ـ بازگفتن

أَعداد: (تك: عَدَد) شماره‌ها

إِعداد: ۱ـ بَسیجیدَن، آمادَن ۲ـ پَس‌اَنداز کَردَن

أَعداد: (تك: عِدّ)، آب‌های روان، آبِ چشمه‌ها

أَعدال: (تك: عِدل) ۱ـ روزَنه‌ها ۲ـ مانندها

أَعدال: (تك: عَدل)، دادها، دادگری‌ها

أَعدام: (تك: عَدَم)، نیست‌ها، نابودها

إِعدام: ۱ـ نابودی، کُشتن، پَرّان (گویش تاجیکی) ۲ـ بی‌چیز کردن، درویش کَردَن، دَرویشی، بی‌چیزی

أَعدَل: ۱ـ دادبین‌تَر ۲ـ میانه‌تَر

إِعذار: ۱ـ بهانه‌جویی ۲ـ پوزشخواهی ۳ـ آك شمردَن (آك = عیب، برهان قاطع) ۴ـ داد دادَن ۵ـ زَدَن

أَعذار: (تك: عُذر) ۱ـ بَهانه‌ها ۲ـ پوزش‌ها

أَعذاق: (تك: عِذق) ۱ـ خوشه‌های انگور ۲ـ خوشه‌های خُرما

أَعذَب: شیرین‌تَر (آنندراج)، خوشگُوارتَر، مِی، آبِ دَهان (لاروس)

أَعراء: (تك: عِرو) ۱ـ کَرانه‌ها ۲ـ ناکوشندگان

إِعراب: ۱ـ آشکارکَردَن ۲ـ واتیدن (وات = حرف، برهان قاطع)، واتنِشان‌ها مانند زیر (= کسره) زِبَر (فَتحه) و پیش (= ضَمّه) ۳ـ روشنگویی ۴ـ پارسی را تازی گرداندَن، تازیکَرد

أَعراب: (تك: أَعرابیّ)، تازیکان (فرهنگ پهلوی) رَمَن دُرُست أَعرابیّ، أَعاریب است

أَعرابیَّة: بیابان‌نشینی، دَشتِستانی

أَعرابیّ: تازی، بیابانی، دَشتی

إِعراس: ۱ـ داماد شدن، وَیوك گِرفتن (وَیوك = عروس، فرهنگ پهلوی) ۲ـ هَمبستَری ۳ـ فرودآمدن ۴ـ بَرهم نهادن.

أَعراش: (تك: عَرش) ۱ـ تخت‌ها، اورنگ‌ها ۲ـ گَرزمان‌ها (برهان)

إِعراص: ۱ـ پَراکَنیدَن ۲ـ سَراسیمگی

أَعراص: (تك: عَرصَة)، زیرسَراها، زمینی‌ها

أَعراض: (تك: عِرض) ۱ـ آبروها ۲ـ خواسته‌ها

أَعراض: (تك: عَرَض)، تاوَرها (برهان) فتادها (اندیشه‌های فلسفی)

أَعراضِ نَفسانی: تاوَرهای زَرهونی (زرهون = نَفس، برهان قاطع): اندوه (= غم) بیم (= فَزَع) خوشی (= فَرَح) و شرم (= خجلت)

اِعــراض: ۱ـ رویگـردانی ۲ـ دامَن بَرچیدَن، شِکَن، شَمیدَن (برهان) ۳ـ فَراخیدَن ۴ـ آشکار شدن (لاروس)

اِعــراض کردَن: روی بَرگردانـدَن، رُخ تافتن، دامَن کشیدَن (آننـدراج)، شَمیدَن، تُنــدیدَن (برهان قاطع)، شِکَنیدَن (بهره از برهانِ قاطع)

اِعراض کرده: شَمیده: سپاه جادوان از تو رَمیده ـ نگـار چینیـان از تو شَمیـده (ویس و رامین، گرگانی)

اَعـراف: بَرزَخ (فرهنگ کوچك: بَرزَخ پارسی اسـت)، دیواره، دیوار میان بهشـت و دوزخ، هَمیستَگان (فرهنگِ پهلوی)

اَعــراف: (تك: عُرف) ۱ـ بلنـدی‌ها، بلنـدجـایگـاه‌ها، اَبـرجـای‌ها ۲ـ یال‌ها (دَر اسپـان) ۳ـ تاجِ خروسـان ۴ـ بویه‌ها ۵ـ خیزابه‌ها (= امواج)

اِعــراف: ۱ـ درازیابـی، دراز شدنِ یال، ۲ـ خوشبوشُدَن ۳ـ آمُرزیدن (لاروس)

اَعـراق: (تك: عِرق) ۱ـ رَگ‌ها ۲ـ ریشـه‌ها، بیخ‌ها (آنندراج)

اِعراق: ۱ـ رَگاندَنِ می: رگ‌دار کَردَنِ می، اندك آب ریختن در می ۲ـ به‌اَراك رفتن ۳ـ ریشه دَواندَن

اَعرَج: لَنگ‌تَر، لَنگِ لَنگ

اَعـرَف: ۱ـ شِناخته‌تَر ۲ـ کَمیاب‌تَر ۳ـ درازتر ۴ـ اُستوارتر (آنندراج)

اَعَزّ: ۱ـ گرامی‌تر ۲ـ کمیاب‌تَر ۳ـ دِرازتَر ۴ـ استوارتَر

اَعزاء: (تك: عَزیز) ۱ـ گرامیان ۲ـ کَمیابان

اِعزاب: ۱ـ دورکردن ۲ـ برانگیختن به ناهَمسَری

اَعـزاب: (تك: عَزَب)، تَك‌زنان: مردانِ بی‌زن، زنانِ بی‌شوی، هَمسَرناگرفتگان

اِعـزاز: ۱ـ گرامیداشت ۲ـ نیرومَنـد کردن ۳ـ سَخت بودن، گِران آمَدَن

اَعـزال: (تك: عُزُل)، مردانِ بی‌زینـه (زینـه = سلاح)، بی‌زینِگان

اَعَزَّالله انصارَه: خدا یارانش را پیروز گرداند

اِعزام: فرستادن، رَوانه کردَن

اَعــزَل: ۱ـ مَرد بی‌زینـه ۲ـ اَبـرِ بی‌باران ۳ـ ستاره‌ی روشن ۴ـ دُمکَج

اِعساب: گُریزِ گرگ (آنندراج)

اِعسار: ۱ـ ورشکستگی ۲ـ تنگدستی

اِعسام: ۱ـ خُشك‌شدنِ دست یا پای ۲ـ اشك ریختن

اَعسَر: ۱ـ چِپه‌دست ۲ـ دشوارتَر (آنندراج)

اَعشار: (تك: عُشر)، دَه‌یك‌ها، یکدَهم‌ها

اِعشاء: ۱ـ شام‌خوراندَن ۲ـ کورکردن

(لاروس)

أعشی: ۱ـ شبکور ۲ـ نام چامه سرایی است تازی

أعصاء: (تك: عَصا)، دَستواره ها، چو بدَست ها

إعصاء: نافرمانی، بَرندادَن

أعصاب: (تك: عَصَب)، پی ها

إعصاد: پیچیدن، تاکردَن، گِره زدَن

إعصار: ۱ـ بالندگی دختران ۲ـ بَرخاستنِ گردباد ۳ـ باریدن باران (لاروس) ۴ـ بَرخاستنِ باد گرم ۵ـ سَر شب رسیدَن

أعصار: (تك: عَصر) زمانه ها

إعصاف: ۱ـ گَردانگیزی ۲ـ وَزش سَخت ۳ـ به شتاب رفتن ۴ـ به بیراهه اُفتادن

إعصال: سخت شُدن، چون سخت شدن دَندان

إعصام: ۱ـ چَنگ دَرزدن ۲ـ خودداری

أعصَج: ۱ـ مردِ بی مو ۲ـ نیزه ی زدوده

أعصَل: ۱ـ کَج ساغ ۲ـ دَندانکَج ۳ـ خُشك تن ۴ـ کارِ سَخت (لاروس)

أعضاء: (تك: عُضو) ۱ـ اندام ها ۲ـ هَموَندان ۳ـ کارمندان

أعضاء رئیسه: فَراَندام‌ها: دِل، مَغز، جگَر، شُش، آبگاه

أعضاء هیئت رئیسه یا مُدیره: هَموَندانْ سالار

أعضاء مجلس شوری: هَموَندانِ رایستان، نمایندگان، گُزیدِگان

أعضاء مجلس سِنا: هَموندانِ مِهستان، مِهان

أعضاء ادارات دولتی: هَموَندانِ دیوان: کارمندان اِواره های کشوری

أعضاء دیوان محاسبات: هموندان دیوانِ آسار (آسار، آساره، محاسبات، برهان قاطع)

إعضال: ۱ـ دَرماندگی پزشك ۲ـ ناخشنودی ۳ـ ناخوش داشتن ۴ـ دُشوارزادَن ۵ـ دَرماندگی

إعضاه: ۱ـ دروغ ساختن ۲ـ دروغ بَستَن، چَفته بَستن

أعضَب: ۱ـ دَستِ تنها ۲ـ بَرادر مُرده ۳ـ بی کس وکار

أعضَد: باریك بازو

أعَطّ: بلند بالا، دِراز (لاروس)

إعطاء: ۱ـ بخشش، دَهِش، ۲ـ گَردَن نَهادَن ۳ـ پَذیرش آزبا (= دُعا)

إعطاء و اعاده: کِشمَکش (برهان قاطع)

إعطائیه: (این کلمه مُستحدث و در ادارات مَعمول و غیرفصیح است، معین)، دهشی، واگُذاری

إعطاش: تِشنه گذاشتَن (از آنندراج)

أعطاف: (تك: عِطف)، مِهربانی ها (آنندراج)

أعطال: (تك: عُطل) ۱ـ زنانِ بی زیوَر ۲ـ

اَسبان بی‌لِگام ۳ـ سُتور بی‌داغ ۴ـ مردانِ بی‌سازوبرگ

اَعطِیناکَ: ارمغان کردیم تو را

اِعظام: ۱ـ بُرزگداشت، نَهمارداشت (نَهمار = عظیم، برهان قاطع) ۲ـ بزرگ یافتن ۳ـ استخوان دادن: بِه سگان ۴ـ جُدا کردنِ استخوان‌ها

اَعظَم: نَهمارتر، بزرگ‌تر، آسیم (= عظیم‌الشأن، برهان قاطع)

اَعظُم: (تک: عَظم)، استخوان‌ها

اِعفاء: ۱ـ چشم‌پوشی ۲ـ پوزش‌پَذیری ۳ـ بی‌نیاز گشتن ۴ـ بهبودیافتن

اَعِفّاء: (تک: عفیف) پارسایان

اِعفاص: دَرنیام کردن، سَر بند نهادن: برشیشه

اِعفاف: ۱ـ پارسایاندَن: پارسا کردن ۲ـ بازگرداندن از ناشایست ۳ـ پارساشدن

اَعفَت: ۱ـ گول ۲ـ چَپه‌دَست ۳ـ کمرو

اَعفَر: ۱ـ گلگون، سپید سرخه ۲ـ آهوی سرخ‌وسپید ۳ـ شبِ سپید ۴ـ ریگِ سُرخ (آنندراج)

اَعقاب: (تک: عَقِب) ۱ـ بازماندگان، پس‌آیندگان، فرزندان، نوادگان ۲ـ پاشنه‌ها (معین)

اَعقار: (تک: عُقر)، آبشخورها

اِعقال: ۱ـ خردمند یافتَن ۲ـ به سایه رفتن

اِعقام: نازا کردن، سَتَروَنیدَن

اَعقَد: ۱ـ بَندزبان ۲ـ ناکس

اَعقَل: ۱ـ بخرَدتر، خِرَدمند ۱ـ ستورِ کج‌پا

اِعکاء: ۱ـ مُردَن ۲ـ استوار بستَن

اِعکاس: واژگون کردن

اِعکاک: رنگ به‌رنگ شُدَن

اَعکال: (تک: عِکَل)، ناکسان، فرومایگان

اَعلاف: (تک: عَلَف) ۱ـ سبزه‌ها ۲ـ خورش ستور (آنندراج)

اِعلاء: ۱ـ بلند گرداندن، بَرکشیدن ۲ـ برافراشتن ۳ـ بزرگواری

اَعلاق: (تک: عِلق) گرانمایه‌ها

اِعلاق: ۱ـ مَکِل اَنداختن، مَکِل = زالو یا زَلو، برهان قاطع ۲ـ در دام انداختن ۳ـ چَنگ دَرزَدَن

اِعلال: بیمار گرداندن

اَعلام: (تک: عَلَم) ۱ـ نامورَان، نامبرداران ۲ـ دَرَفش‌ها، نِشان‌ها ۳ـ ویژه نام‌ها

اِعلام: ۱ـ نیودِش (فرهنگ پهلوی) ۱ـ هُشدار دادن ۳ـ دانا کَردَن

اِعلام جُرم: گناه بستَن، بَزه بَست

اِعلام خَطَر: سیج آگاهی، (سیج = خَطَر، فرهنگ پهلوی)، آژیراک (برهان)

اِعلام جنگ: نیوجَنگ

اِعلام کردن: نیو کِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِعلام کننده: نیو دِنیتار (فرهنگ پهلوی)

اِعلامیّه: آگاهنامه، آگهی (فرهنگستان)

اِعلامیّه‌ی دولت: فَرازمان (بهره از برهان قاطع)

اِعلان: آشکاراندن، آگهی (فرهنگستان)

اِعلانِ دیواری: دَستکار (برهان قاطع)

اَعلَم: ۱ـ کَپیده لَب ۲ـ داناتر

اَعلَن: آشکارتر، هُویداتر

اُعلومَة: نِشان

اَعلی: والا، بَرترین، بَهروم (فرهنگ پهلوی)

اَعلی‌القیم: به برترین بها

اَعلی‌الله: خدایش بَر کِشَد

اَعلی و اَدنی: برتر و فرودتر

اَعلی و اَسفَل: بالا و پایین

اَعلیحضرَت: ایم بَغ (فرهنگ پهلوی)

اَعَمّ: ۱ـ فَراگیرنده ۲ـ گروه ۳ـ چَکال (لاروس)

اِعماء: کوراندَن، چشم کسی را بستَن، دیدبَست

اِعماد: ستون نهادن

اَعمار: (تک: عُمر)، زندگی‌ها

اِعماس: پنهان کردن، ناپدید کردن

اَعماق: (تک: عُمق)، تک‌ها، تَه‌ها، ژَرفاها

اِعماق: مَغاك کَردَن

اَعمال: (تک: عَمَل) ۱ـ کَردِگان (فرهنگ پهلوی) ۲ـ کَردارها ۳ـ پیشه‌ها

اِعمال: ۱ـ باجگیر گُماردَن ۲ـ کارمُزد دادَن ۳ـ پَرداختَن، به اندیشه‌ای

اَعمالِ دینی: دینکَرت (فرهنگ پهلوی)

اِعمالِ قدرتِ بَد: دُشکام کَرداری (فرهنگ پهلوی)

اَعمام: (تک: عَم) اَپدَران (اَپدَر = عَمّو، برهان قاطع)

اِعمام: اَپدَر شدن

اَعمِتَه: کوده‌های پَشم، گروهِه‌ی پَشم

اَعمِدَة: (تک: عَمود)، ستون‌ها

اَعمَش: ۱ـ تَرچَشم: کسی که همواره آب از چشمش می‌ریزد ۲ـ نامی است

اَعمَی: کورچَشم، نابینا

اَعمی فِطری: کورِ مادرزاد (آنندراج)

اِعنـاء: ۱ـ خواراندَن، خوار گَرداندَن ۲ـ رَنجاندَن ۳ـ نام و نشانی نوشتن ۴ـ رویاندَن ۵ـ دَربند ماندن

اَعناب: (تک: عِنَب)، اَنگورها

اِعنات: ۱ـ رَنجه کردن ۲ـ آزَردَن ۳ـ به‌مرگ رساندَن

اِعناد: ۱ـ دَرافتادن ۲ـ پَیاپی هَراشیدَن (هَراش

= استِفراغ، برهان قاطع) ۳ـ خِوی ریختن ۴ـ بَند نیامَدنِ خون (لاروس)

اِعنـــاس: وَرتنیدَن (= تغییر دادن، فرهنـــگ پهلوی) پیردُختر شُدَن

اَعناق: (تك: عُنق) گردَن‌ها

اَعنَب: کَلان بینی (لاروس)

اَعنُز: (تك: عَنز) ۱ـ ماده بُزان ۲ـ ماده آهوان

اَعنَش: شِش اَنگشتی

اَعنَق: دِراز گردَن

اَعِنَّة: (تك: عِنان)، لِگام‌ها، اَفسارها

اَعنی: می آهَنگَم، می خواهم بگویم

اِعواز: ۱ـ تنگدستی، دَرویشی ۲ـ دشواری

اِعــوال: ۱ـ بانـگـیدَن ۲ـ تازیدَن، نازِش ۳ـ بارنَهادن ۴ـ آزمندیدَن ۵ـ پُرفرزَندی

اَعوام: (تك: عام)، سال‌ها، سالیان

اَعوان: (تك: عَون) پُشتیبانان، یاران

اَعوان و اَنصار: پُشتیبانان و پیروزی دهان

اَعوَج: ۱ـ بدخوی ۲ـ کَژ و مَژ

اِعوِجاج: کَژیدن: کژ شدَن، کژگرایی، کج و کولگی

اَعوَد: سودمَندتَر (لاروس)

اَعوذ بالله: پناه می بَرَم به خدا

اَعــوَر: ۱ـ یك چَشم ۲ـ هیچکاره ۳ـ بَددِل ۴ـ اَفسـرده‌دل ۵ـ گمـراه ۶ـ سوار بی تازیانه ۷ـ بی بَرادر ۸ـ روده‌ی کُور

اَعــوَس: بُنگُلدار، کسی که در خنده گونه‌هایش گود شود

اِعیاء: ۱ـ مانده شدن ۲ـ مانده کردن، دَرمانده کردن

اَعیاد: (تك: عِید)، جَشن‌ها

اِعیان: به چشمه رسیدَن (لاروس)

اَعیان: ۱ـ پَدیده‌هـا: در زَبـانـزدِ فرزانی ۲ـ (تك: عین)، چَشـــم‌ها ۳ـ بزرگان، مِهـسان ۴ـ ویس (= اموال غیرمنقول، پهلوی)

اَعیانی: آبادِه: رودرروی زیر سَرا (= عَرصِه)، هَوایی، رودرروی زمینی

اَعیانِ ثابته: پَدیدگانِ ایستا

اَعـیانِ دولـت: سَردَمـداران: فَرَهـمـنـدان (هزارسال نثر پارسی)، سَران (فرهنگ کوچك)

اَعیانیَّت: مِه‌زیستی

اَعیَط: ۱ـ درازگَردن ۲ـ خوددار ۳ـ دِژبُلَند ۴ـ کوشكِ بلند (آنندراج)

اَعیَن: ۱ـ فَراخ چَشم ۲ـ فَرگاو Buffalo

اَعیُن: (تك: عین)، دیدگان، چَشمان

اِغابَة: شوی گُمی: شوهری که ناپیدا شده

اِغـاثـة: ۱ـ به فریاد رسیدن، به‌داد رسیدن ۲ـ باران آمدن

اِغـارَة: ۱ـ تاراجیدَن: تاراج کردن ۲ـ سخت شتافتَن ۳ـ به نَشیب رَفتن ۴ـ گوداُفتادَن

اَغاریقون: یونانی تازی گشته، سَماروغ چَمَنی

اَغالیط: (تك: اُغلوطة)، دُشگیرها سخنی که شنونده را گمراه کُند

اِغامَة: اَبرناکی

اَغانی: (تك: اُغنیّه)، زه سرودها: سرودهایی که همراه با سازهای زهی خوانده می شود

اَغانی سَرای: سرودخوان

اَغائِد: (تك: اَغیَد)، نازك تَنان

اِغباء: نَرمِه بارش

اَغباب: (تك: غُب) زمین های آبگیر

اِغباب: بویناکیِ گوشت

اَغبار: (تك: غُبر)، ته‌مانده ها

اِغبـار: ۱ـ تیره گشتن ۲ـ گَردبَـرانگیختن ۳ـ باریدنِ شُرشُر ۴ـ کُوشیدَن

اَغبَر: ۱ـ گَردآلوده ۲ـ خاکی‌رَنگ ۳ـ گُرگ ۴ـ خشکسال

اِغبرار: ۱ـ گردآلودگی، خاك آلودگی ۲ـ تیره شدن

اَغبَس: ۱ـ گُرگِ خاکستری ۲ـ اَسپِ سَمَند ۳ـ خَرِ سیاه ۴ـ رَنگِ خاکستری

اِغتِباط: شادمانی، رَشك بُردَن

اِغتباق: شب نوشی: می نوشی در شب

اِغتِنام: بسیار دیداری، گوشت خوردن بِسیار

اِغتِداف: جامه بُریدَن (آنندراج)، سِتاندَن

اِغتِذاء: تاتَه خوردن، خوردَن

اِغتِراب: ۱ـ آوارگی ۲ـ بیگانِگی ۳ـ ناشناختگی

اِغتِـراز: ۱ـ خودفَـریبی ۲ـ فَرناساندَن (= به غفلت انداختن) ۳ـ ناگهان سَر رسیدَن

اِغتِراف: با دست آب بَر گِرفتَن (لاروس)

اِغتِزال: رِشتَن (آنندراج)

اِغتِسال: ۱ـ شُست وشو، خودشویی ۲ـ خِوی کَردَنِ اَسپ ۳ـ بُو یه زَدَن (بُویه = عطر)

اِغتِشاش: آشُفتَن، آشفتگی، شیبِش (فرهنگ پهلوی)

اِغتِشاشِ اوضاع: دَرهم‌بَرهَمی

اِغتِشاشِ حَواس: پریشاندِلی

اِغتِشاشِ خاطر: پریش‌یادی

اِغتِشاشات: آشفتگی ها، شورشها

اِغتِصاب: به‌زور گیری، به‌زورگایی

اِغتِصاص: گلو گرفتن، اَندوهگینی

اِغتِفار: آمرزش، بخشیدنِ گناه

اِغـتِـفـاف: اَنـدك بَخشـی، کَم گُذشـتـی، گیاه خوردَن: ستور

اِغتِلاف: ۱ـ دَرنیامیدَن ۲ـ خوشبوی کردنِ خویش

اِغتِلام: ۱ـ بندگی وَرَن (= شهوَة، پهلوی) ۲ـ توفیدَن

اَغتَم: پوشیده گوی

اِغتِماد: پنهان شدن در تاریکی، شبگاه دَرآمَدَن

اِغتِمار: ۱ـ کُرکُم مالیدن، بَررُخسار ۲ـ فراپوشاندن: آب ۳ـ خِرَدزدایی، مَستی

اِغتِماز: ۱ـ کِرشمه کاری ۲ـ آک بستن (آک = عیب، برهان) ۳ـ ناچیز شمردَن

اِغتِماس: درآب فرورفتن

اِغتِماص: ۱ـ غنودَن ۲ـ آسان شُدَن (آنندراج) ۳ـ ناچیز شمردن (لاروس)

اِغتِمام: اَندوهگینی، پوشیدگی، پُرگیاهی

اِغتِنام: پَروِگی، پَروه شِمُردَن، پَروه دانستن (پَروه = غنیمت، فرهنگ کوچک)، اَختَرمَه شماری (اَختَرمَه = پَرچَم و اسپ و سِلاح و جز آن که در جنگ از دشمن گیرند، فرهنگ عمید)

اِغتِناء: تَوانگَری، تَوانگَر گشتَن

اِغتیاب: دُشیادی (= غیبت کردن، فرهنگ پهلوی)

اِغتیاظ: خشمگَرایی، گرایش به خشم

اِغتیال: ۱ـ فَربهیدَن ۲ـ کُشتَن

اِغثاث: ۱ـ نَزاریدَن ۲ـ آمدَنِ چِرك ۳ـ تباهگویی

اَغثَر: فرومایه، پَشماکَند، زَنگاری، از رنگ‌ها

اِغدار: تاریك گردیدَن، وانَهادَن

اِغداف: ۱ـ گاییدَن ۲ـ روی پوشاندَن ۳ـ پُرکوهِگی (کوهه = موج) ۴ـ گُستَردَن ۵ـ فروهِشتَن

اَغذیَة: (تك: غِذاء) خورش‌ها

اَغذیهٔ مُنجمد: اَفسَرت (فرهنگ پهلوی)

اَغَرّ: سپید پیشانی، ناموَر، نیکمَرد، باشکوه

اُغُر یا اُغور: ترکی، شُگون

اِغراء: پارسی تازی شده، آغارِش، آغار، (به‌معنی برانگیخته و تحریك کرده باشد، برهان قاطع)، برآغالیدَن (آنندراج)، آغالِش (صحاح الفرس) بَرانگیختن، به کار نیك

اِغراب: ۱ـ شِگِفت‌آوری، دَر سخن ۲ـ دوررفتن ۳ـ بِسیار خندیدَن ۴ـ نوآوری

اِغراد: تو گلو خواندن، شاد خواندَن

اَغرار: (تك: غِرّ)، ناآزمودِگان، خامان

اَغراس: (تك: غَرس) نهال‌ها

اِغراس: نِهال کاری، دِرختکاری

اَغراض: (تك: غَرَض) ۱ـ آماج‌ها ۲ـ خواست‌ها ۳ـ بَداندیشی‌ها

اِغراض: ۱ـ تنگدِل کَردَن ۲ـ سُتوهیدَن: به سُتوه آمَدَن ۲ـ به آماج زدن ۴ـ پُرکردَن

اِغراق: گزافیدَن: گزافه گویی، تَباه گرداندن

اِغراق آمیز: گزاف آمیز

اِغراق گویی: گزافه گویی

اِغـرام: ۱ـ به مرگ اَفکندَن ۲ـ تاوان نَهادن ۳ـ وامدار کردن ۴ـ آزمَندی

اَغرَب: ۱ـ شگفت تَر ۲ـ بیگانه تر

اَغـرُسطِس: لاتینی تازی شده یا یونانی تازی شده (آنندراج)، بیدگیا، کَرمازَك (آنندراج)، از گیاهان

اَغرَل: ۱ـ خُروسه نَبُریده ۲ـ فَراخ زندگی ۳ـ اَرزانسال

اُغری: ترکی، دُزد

اِغریض: ۱ـ شکوفه ۲ـ نو باوه ۳ـ تَگرگ

اِغـزاء: جنـگ آغـالی: بَراَنگیختن به جَنـگ، مو لِش دادن، به بدهکار

اَغزَل: ۱ـ چامه خوان، تَرانه خوان ۲ـ پَستاتَب: تَپی که به پَستا آید.

اَغسان: به‌گونه‌ی رَمَن، خوی‌های مردم (لاروس)

اِغشاء: ۱ـ فُروپوشاندَن ۲ـ گورساختن، گور کَندَن

اَغشیه‌ی دِماغی: پاشام مَغز (فرهنگستان)

اِغصاص: ۱ـ اَندوهاندَن ۲ـ گلوگیری ۳ـ تنگ کَردَن

اَغصان: (تك: غُصن)، نوشاخِه‌ها، سِتاکها، ساغ‌ها

اَغضَن: گاودُم سپید

اِغـضـاء: گُذَشت، چشم‌پوشی، تاریك شُدَن، پلك هِشتِگی، از بیماری‌های چشمی

اِغضاب: به خَشم آوردَن (آنندراج)

اِغضان: بارش پیاپی، بارشِ دُمریز

اَغضَف: شبِ تار

اَغطَش: کَم‌سو چَشم، کَم‌بین، تاریك

اَغطَف: دِراز پلك (آنندراج)

اَغفار: (تك: غَفر)، بُز کوهی‌ها

اِغفال: فَریب، فَریبِش (فرهنگ پهلوی)

اغفال شدَن: فَریبیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِغفال کردن: فَریفتَن (فرهنگ پهلوی)

اِغفالگَر: فَریفتار، دُروجَستَك (فرهنگ پهلوی)

اَغفَر: ۱ـ پوشاننده تر ۲ـ ریمناك تر

اِغفیرار: پُرزِگی: پُرزِه برآوردنِ جامه (آنندراج)

اِغـلاء: ۱ـ جوشاندنِ دیگ ۲ـ گران خریدن، گرانخری ۳ـ بالیدن

اِغلاف: ۱ـ نیام ساختن ۲ـ دَرنیام کردَن

اَغـلاط: (تك: غَلَط)، نادرست‌ها، لَغـزه‌ها، (لغزِه = خطا) (ذبیح بهروز در فرهنگ کوچك این واژه را پارسی و درست آن را غَلَت دانسته، شاید از غلتیدن)

اِغـلاط: نادرست گری، به‌لغـزش انـداختن،

دُشگیری (فرهنگ کوچك)

اَغـلاظ: (تك: غلیظ)، دُرُشتناك ها، دُرُشته‌ها، سِفت‌ها (فرهنگ کوچك)، دَفزَك ها (برهان)

اِغـلاظ: دُرُست گویی ۲ـ سِفت کردَن، دَژواخانَدَن (بهره از آنندراج)

اَغلاظِ ایمان: سوگندهای گران

اَغـلاف: (تك: غلاف)، پُوشِـه‌ها، نیام‌ها، پوشین‌ها، تُلوسِـه‌ها (برهـان قاطـع) (نیام = غلاف، فرهنگ پهلوی)

اِغلاف: پوشش ساختن، دَرپوشه کَردَن، در نیام کردَن، نیاماندَن

اِغـلاق: ۱ـ دَربستَن ۲ـ پیچیده گرایی ۳ـ واداشتَن ۴ـ به خَشم آوردن

اَغلال: (تك: غُل) ۱ـ کُندها ۲ـ پاره‌های آهنین

اِغـلال: ۱ـ دشمن کامی، ماری (= خیانت، فرهنـگ پهلوی) ۲ـ تیزنگـر یستن ۳ـ تشنـه داشتن ۴ـ لَغزیدن، در سُخن

اِغـلام: بَچّه بازی، مَکیازبازی (مَکیاز = اَمرد، برهان قاطع)

اَغلَی: ۱ـ بیشتر ۲ـ چیره تر ۳ـ سِتبر تر

اَغلَط: نادُرست تر

اَغْلَف: دَرنیام، نیامیك، دول نَبُریده، فَراخسال، زندگانی فَراخ، پوشه‌دار

اَغلِمَة: (تك: غُلام) ۱ـ بَردگان ۲ـ کودکان ۳ـ میانسالان

اُغلوج: تَرشاخه، تَرکِه (لاروس)

اُغلوطَة: دُشگیر (فرهنگ کوچك)، لَغزاننده

اِغلیلاب: بالیدنِ گیاه، دَرپیچیدگی گیاه، بسیار شُدن

اَغَمّ: تنگ پیشانی، اَبرِ یکسَره

اِغماء: ۱ـ بیهوشی ۲ـ بیهُوشاندَن ۳ـ لاپوشانی

اِغماد: دَرنیام کردَن، نیاماندَن

اَغماد: (تك: غِمد)، نیام‌ها

اَغمار: (تك: غُمر) گُول‌ها (آنندراج) کارنادیدگان

اِغماز: ۱ـ خُرده گیری ۲ـ بی شرمی، بی آزرمی ۳ـ کوچك کردَن

اَغـمـاض: (تك: غمض)، زمین‌های گود، زمین‌های مَغاکی

اِغمـاض: ۱ـ چَشم‌پوشی ۲ـ آسانگیری ۳ـ پیشی گرفتن ۴ـ شکیبایی

اِغمـاط: ۱ـ پیوستگی ۲ـ بَرچسبیدَن ۳ـ نَبُریدَنِ تَب ۴ـ بایستِگی

اِغمام: ۱ـ اَبرناکی ۲ـ اَندوهاندَن

اُغْنُس: لاتینی تازی گشته، پنج‌اَنگشت، از گیاهان

اِغناء: ۱ـ بی نیازی ۲ـ سودرسانی

اَغنام: (تك: غَنَم)، گوسپندان، بُزان (آنندراج)

اَغنَی: بی نیازتر

اَغنیاء: (تك: غَنی) توانگران

اُغنِیَّة: زِه سُرود، تَرانِه، آواز

اِغواء: گمراهانـدَن، فَریفتَن، از راه بُردَن (فرهنگ کوچك)، گُول زدَن

اَغوار: (تك: غار)، گابـاره‌ها (برهان قاطع)، گِریستَك‌ها (فرهنگ پهلوی)

اَغواط: (تك: غائِط)، گودی‌ها

اَغوال: (تك: غول) دیوان بیابانی (آنندراج)

اَغوَر: خویشدوست، مِهربان (آنندراج)

اَغیار: (تك: غَیر)، بیگانگان، دیگران

اَغیار رو: بیگانه نَما

اِغیام: پارسی تازی شده (غیم به‌روش قلب، از میغ پارسی) میغ شُدَن، تشنه شُدَن

اَغیَر: رَگدارتر، بارَگ‌تَر

اُف: آه، آه، واخ (لاروس)

اِفاتَة: ۱ـدَرگذاشتن ۲ـ اَزدست دادَن

اِفادات: (تك: فائِدَة)، سودها

اِفادَة: ۱ـ سودرسانـدَن، بهـره رسـاندَن ۲ـ اَندوختن ۳ـ خودبینی ۴ـ سَر بُریدَن

اِفاده ای: پِس (گویش مازندرانی)، فیسی

اِفاده کردَن: فیس کَردَن، خود گِرفتَن

اِفاده‌ی معنی: آرِش ِ سُخَن

اَفاریز: (تك: افـریز)، یونـانی به تازی رفتـه، بَرزین‌ها (= برآمـدگی دیوار، خانـه‌ی ساخته شده از آگور و گچ)

اِفازَة: پیروزی دادَن، رستگار کردَن

اِفاصَة: ۱ـ نَرم گویی ۲ـ لَمس اَنگشتی (لمس = از کار اُفتادگی، پارسی است)

اَفاضل: (تك: اَفضَل)، دانشمندان، داناتَران

اِفاضَة: ۱ـ بَهره رساندَن ۲ـ آب بَرخود ریختن ۳ـ لَبریز کردَن ۴ـ دَرسُخن آمدَن ۵ـ بیرون رَفتن

اَفاعی: (تك: افعی)، گَرزه ماران، شِپاکان

اَفاعیل: (تك: اَفعال)، پُویه‌ها

اَفاغنه: (تك: افغان)، اَفغان‌ها

اِفـاقَة: ۱ـ بازهوشی ۲ـ بهبودی ۳ـ بازاَرزانی ۳ـ بازخِرَدی ۴ـ به خود آمدَن

اَفّاك: دروغگو، دروغوَند، دروغزَن

اِفّان: زمان، هنگام (لاروس)

اَفانین: (تك: اُفنون) ۱ـ شاخه‌ها ۲ـ هُنَرها

اَفاوج: (تك: فوج)، دسته‌ها، گروهان

اَفاویَة: (تك: اَفواه) ۱ـ دَهان‌ها ۲ـ دارچین

اِفت: باشتِه (= بُهتان، فرهنگ کوچك)، چفتِه

اِفتاء: وَجَردادَن (وَجَر = فتوا)، جَوان شُدَن

اِفـتـار: سُستـی: پس از بیمـاری و پس از

میگساری، لَختی

اُفتالموسکوپ Ophtalmoscope: فرانسوی، چِشم‌بین (فرهنگ عمید)

اِفتتاح: ۱ـ گشودَن ۲ـ آغازیدَن ۳ـ بازکَردَن، گُشایِش

اِفتتاح کَردَن: باز کردَن، گشودَن

اِفتِتاح حِساب: بازکَرد (فرهنگستان)

اِفتتاحیّه: گُشایِشیك

اِفتِتاش: جُست‌وجو

اِفتِحاص: بازکاوی

اِفتِخاخ: خُر وپُف کَردَن

اِفتِخار: بُرزِش (فرهنگ پهلوی)، نازیدَن (فرهنگ کوچك)، آبرو (برهان قاطع)، سَرافَرازی، بالیدَن به‌خود

اِفتِراء: شاخچه (آنندراج)، هِزارشاخچه برخویش بسته ام طالب ـ اگرچه به غیر دَرافتم، ببین چه‌ها بندم (طالب آملی)، سِمِرزِگی (فرهنگ پهلوی)

اِفتِراء بَستَن: شاخچه‌بَندی، تنگا گه مستی نگَهش فتنه پَسَند است ـ از هَر نِگهی، نَرگسِ او شاخچه‌بَند است (میرالهی همدانی)

اِفتِراح: شادمانی

اِفتِرار: ۱ـ نرم خندیدن ۲ـ دَرَخشیدَن

اِفتِراس: ۱ـ شکار افکندَن ۲ـ سواری

اِفتِراش: ۱ـ هَم بِستَری ۲ـ شِکَستِگی

اِفتِراص: پَروایابی، پَروه شمردَن (پَروه = غنیمت)

اِفتِراض: بایا گرداندَن، بایسته گری، بُریدَن

اِفتِراق: ۱ـ جُدایی، هِلِش (= طلاق) ۲ـ پَراکندگی، پَراکندَن ۳ـ فَروَر (= تفاوت، برهان)

اِفتِراکار: شاخچه‌بَند، سُخَن‌زَن (برهان قاطع)

اِفتِرام: لَته نهادَن، (لَته = فِرامه، زنان به‌هنگامِ دَشتانی در زَهار گذارَند، آنندراج)

اِفتِصاد: رَگ‌زَدَن

اِفتِصاص: ازهَم جدا کردن

اِفتِصال: از شیر گرفتن

اِفتِضاح: ۱ـ رُسوایی، رسواشدَن (فرهنگ کوچك)، بَدنامی ۲ـ سَرِ زبان اُفتادَن ۳ـ هُویدایی (آنندراج)

اِفتِضاخ: سَر شِکستَن (آنندراج)

اِفتِضاض: ۱ـ ربودن دوشیزگی ۲ـ به آبِ رَوان رسیدن (آنندراج) ۳ـ مُهر شِکَستَن (لاروس)

اِفتِعال: ۱ـ تازه کاری ۲ـ باشتِه بَستَن (باشته = بُهتان، فرهنگ کوچك) ۳ـ از خود درآوَردَن

اِفتِقاد: ۱ـ جست‌وجو، دَرنَبودَن ۲ـ بازجُستَن ۳ـ مهربانی

اِفتِقار: تُهیدستی، درویشی، نیازمندی

(آنندراج)

اِفتِکاک: ۱ـ از هَم جُدا گردیدَن ۲ـ از گر و درآوَردَن (آنندراج)

اِفتِکال: گزافیدَن

اَفتَل: آرنج بَرآمده (آنندراج)، نیرومَند (لاروس)

اِفتِلاء: ۱ـ از شیر گرفتن ۲ـ پَروَردَن ۳ـ نگاهداشتن (آنندراج) ۴ـ نِگریستَن

اِفتِلاق: ۱ـ شِگفت سُخنی ۲ـ سخت کوشی ۳ـ شِکافتَن

اِفتِنان: گونه گون آوَردَن (آنندراج)، دِلنشین گفتَن

اِفتیاق: نیازمَندی: نیازمَند شُدَن (آنندراج)

اَفتیمون Epithym: یونانی تازی شده، زیره‌ی رومی (آنندراج)، از داروهای گیاهی

اِفثاء: ۱ـ ماندگی، سُستی ۲ـ شکستَنِ گرما ۳ـ اُفتادنِ دَمِه (دَمِه = بُخار = مِه)

اِفجار: ۱ـ پگاه خیزی ۲ـ بَدکاری ۳ـ جهمَرزی (= زنا، فرهنگ پهلوی) ۴ـ دروغبافی

اِفحاج: ۱ـ دَست‌باچگی ۲ـ بازگشت ۳ـ گُریز ۴ـ چَشم‌پوشی

اِفحاش: دُشنامگویی، زشتکاری، زِشتیابی

اَفحَش: آشکارتَر

اَفخاذ: (تك: فَخِذ)، ران‌ها (آنندراج)

اِفخام: بَرکشیدَن، بزرگ گرداندن (آنندراج)

اَفخَم: بزرگ‌تر (آنندراج)، بلندپایه تر، اَرجمند

اَفَد: ۱ـ شتابیدن ۲ـ دِرَنگیدَن، اَز واژگان دوبهلوست (= اَضداد) ۳ـ نَزدیکی مَرگ

اِفِدرین Ephedrine: انگلیسی = داروی گیاهی برای نارامی‌های بینی و تَنگدَم، اُرمَکی

اِفداء: ۱ـ تَنومَند شُدَن ۲ـ پذیرفتنِ سَربها

اَفَذّ: تیر بی‌پَر (لاروس)

اِفراء: ۱ـ نِکُوهیدَن ۲ـ بُریدَن ۳ـ شِکافتَن

اِفراث: سخن چینی

اِفراج: واگشادَن، آزادی گِروگانیك (= مَشروط)

اَفراح: (تك: فَرَح) شادی‌ها

اِفراح: شادانگیزی، شاداندَن، شاد کَردَن

اَفراد: (تك: فَرد) ۱ـ یکان، تك‌ها ۲ـ تاها ۳ـ کسان

اِفراد: ۱ـ تك کاری ۲ـ تك کَردَن ۳ـ جُدا کَردَن

اِفرار: گریزاندَن (آنندراج)

اِفراز: جُدا بهری، جُدا کردَن، تَراویدَن

اَفراس: پارسی تازی شده (تك: فَرَس)، اَسپان

اِفراش: ۱ـ بازایستادَن ۲ دُشیاد (= غیبَت کَردَن، فرهنگ پهلوی) زشت یادی ۳ـ تیز کردَن ۴ـ ویستَرگ گُستَردَن (ویسترگ =

فرش، فرهنگ پهلوی)

اِفـراض: ۱ـ گیره دادن (گیره = جیره) ۲ـ دَهمَـر زی (= رسیدن به مرزِ پرداختِ دَه‌یك یا هر گونه باج)

اِفـراط: فِرهبـود (فرهنگ پهلوی)، لَب‌پُری، پی‌فراخی (فرهنگ عمید)

اِفراط در تغذیه: چَرچَر، پُرخوری

اَفران: خودپَسند (لاروس)

اَفرای صَحرائی: کَرب، کِیکُم (گویش گیلکی) از درختان

اَفـرای صَخـره‌ای: کَهـوك، کَرکُـو (گویش گیلکی) از درختان

اَفرای صَنوبَری: پَلات (گویش گیلکی)، از درختان

اَفُـربیـون، فُرفـیون: لاتینی تازی شده، شیر سَگ، شیرگیا، از گیاهان دارویی

اَفرَحُوا: شادمان شوید

اَفرَض: ایشوددان، (ایشود = فریضه. فرهنگ کوچك)

اَفـرُط: (تك: فَرط) ۱ـ سَربُـشـتـه‌ها ۲ـ فَرسَنگسارها (آنندراج)

اَفرِغَة: (تك: فَراغ)، مازها (ماز = فَراغ: برهان قاطع)

اَفرِقاء: (تك: فَریق)، توده‌های مَردُم

اَفرَنج: اَفرنگ، فَرنگی، خواهی بر و صِدّیق شو، خواهی بر و اَفرَنگ شو (مولانا جلال‌الدین محمّد)

اَفـرَنجمُشـك: پارسی تازی شده، پَرَنجمُشك، بالِنگوی خودرُو، از گیاهان

اِفرند: پارسی تازی گشته، پَرَند (لاروس)

اِفرنساخ: ۱ـ زدودَن اَندوه ۲ـ اُفتادنِ تب، بُریدَنِ تب (ا آنندراج)

اِفرنقاح: رُویگردانی، دورشُدَن (از آنندراج)

اِفروسالیین: یونانی، ماهسَنگ

اِفریز: یونانی تازی گشته، بَرزین، اِسپَر

اِفریزَة: سایبان (لاروس)

اِفـریسمـوس: فریسمـوس Priapismos، یونانی تازی شده، ایستانَرگی (نَرگی = نُعُوظ) از بیماری‌ها

اِفریقا: فَریکا (فرهنگ پهلوی)

اَفزاز: (تك: فَزّ)، چالاکان، چُستان (آنندراج)

اِفزاز: ۱ـ دِل‌رَمیدَن ۲ـ تَرسانیدَن ۳ـ جُنبانیدن (آنندراج) ۴ـ سَبُك‌یافتَن

اَفزاع: (تك: فَزَع) بیم‌ها، ترس‌ها

اِفـزاع: ۱ـ ترسـانیدَن ۲ـ به‌فریادرسیدن ۳ـ بیم‌بُردَن (از واژه‌های دوپهلو)

اِفساح: گُستردَن، فراخ‌یافتَن

اِفساخ: ویزانیدَن (ویزانِش = فَسخ، پهلوی)

اِفساد: ۱ـ تباهگری ۲ـ تَباهاندَن

اِفساد کَردَن: تَباه انگیختن، پُهِشاندَن (پُهِش = فساد، فرهنگ پهلوی)

اَفساد: (تک: فِساد)، تباهی ها، پُهِش ها

اُفسِت Offset: انگلیسی، بَر نِشین، گونه ای از چاپ

اَفسَد: تَبه کارتر

اَفسُرده بَیان: بیمَزه گُو (آنندراج)

اَفسُرده حال: افسرده روزگار، دِژَم

اَفسُرده خاطِر: اَفسرده جان، دِلشکسته (آنندراج)

اَفسَق: نابکارتر، تَردامَن تر

اَفسَنتین، اَفسنطین Absinth: یونانی تازی شده، خاراگوش، از گیاهان (گویش گیلکی) دَرمَنَك (فرهنگ پهلوی)

اِفشاء: آشکار کَردَن، آشکارگری، پَرده دَری، نیکِژ (فرهنگ پهلوی)

اِفشاء اَسرار: لو دادَن (فرهنگ کوچك)، پَرده دَریدَن (آنندراج)، زیمُوردَن (بهره از برهان)

اَفشُرَج: پارسی تازی شده، اَفشُره (آنندراج) (اَفشُره = عُصاره، برهان قاطع)

اِفصاء: رَستن، رَهایی یافتن (آنندراج)، رَهایِش، بازایستادَن

اِفصاح: زبان آوَری، گشاده زبانی

اِفصام: ایستادنِ باران (آنندراج)

اَفصَح: زبان آورتَر، گشاده زبان تَر

اِفضاء: یکی کردن پَس وپیش

اِفضال: ۱- سِتَمگایی کَردَن ۲- بُزرگ تَباری ۳- سِپاسیدَن ۴- بَخشَندگی

اَفضَح: ۱ـ رُسواتر ۲ـ سِپیدِ چرك ۳ـ شیردَرَنده

اَفضَل: ۱ـ گِرانمایه تَر ۲ـ بزرگ تبارتر

اَفضِیَة: (تك: فَضا) گُنجاها (گنجا = فَضا، فرهنگ کوچك) فراخنای ها، وای ها (فرهنگ پهلوی)

اِفطار: روزه گشایی: روزه گشادَن (آنندراج)، ناشتایی خوردن، روزه شکستن

اِفطاری: روزه گُشا: خوراکی که به هنگام روزه گشایی خورده می شود

اَفطَح: پَهن بینی، پخج بینی، بینی پخج دید و دو لب زشت (سنائی، حدیقه)

اَفعال: ۱ـ کارها، کَرده ها (تك: فِعل) ۲ـ پو یه ها

اِفعال: ۱ـ کَردَن، اَنجاماندَن ۲ـ نام یکی از دَرهای تازی (= ابواب عربی)، پو ییدَن

اَفعِی: گَرزه مار، شِپاك (فرهنگ پهلوی)، بَرغَمان (انجمن آرا)، شیبا (برهان)

اُف: ۱ـ اَندك ۲ـ هِنگام

اُفُق: کَرانه، بادگاه، بادخیز، شِناخت

اِفقار: گِدا کردَن، وام‌دانَ

اِفقاه: یاددادَن (لاروس)

اَفقَه: داننده تَر

اُفقی: کَرانی، تَرازی (فرهنگستان)

اِفك: ۱ـ دروغ گفتن ۲ـ دروغ بستن

اِفك: ۱ـ دروغ ۲ـ گناه (لاروس)

اَفکار: (تك: فِکر)، اندیشه‌ها

اِفکار: اندیشیدن

اِفکاك: گُشن خواهی (آنندراج)

اَفکل: لَرزه، گروه (لاروس)

اُفکوهَة: بَزله، سخنِ با نَمك

اِفلاح: ۱ـ پیروزی ۲ـ رستگاری ۳ـ آشکاراندَن ۴ـ رَهاندَن ۵ـ کَندوکاو زمین

اِفلاس: بی چیزی (آنندراج)، وَرشِکَستگی (فرهنگ کوچك)، ناداری

اَفلاطون Plato : اَپلاتون، پِلاتو، فرزانه‌ی یونانی

اَفلاطونیان: اَپلاتونیان، پِلاتونیان، پیروانِ پِلاتو

اَفلاك: (تك: فَلَك)، گردون‌ها، چرخ‌ها، سپهرها

اَفلاك شِناس: سِپهر شِناس، گَردونشناس، اَخترشناس

اَفلاکیان: ۱ـ سِپهریان: سِتارگان ۲ـ فِرِشتگان

اَفلَح: رستگارتر

اِفلیج: لَمس اَندام، زَمینگیر (فرهنگ کوچك)

اَفنار: به گونه‌ی رَمَن ۱ـ هَمتَباران ۲ـ گُمراهان

اِفناء: ۱ـ سِپَری گرداندن (آنندراج)، نیست گرداندن، نیستگری، نابودکردن (فرهنگ کوچك)، بَراَنداختَن

اِفناد: ۱ـ گول شُدَن ۲ـ دروغ گفتن (آنندراج)

اِفناك: ۱ـ همراهی ۲ـ سِتیهیدَن (آنندراج)

اَفنان: (تك: فَنَن)، شاخه‌ها (آنندراج)

اَفنان: (تك: فَن)، گونه‌ها (آنندراج)

اِفنان: گونه گون آوردن

اَفَندی: یونانی ترکی شده Aueenticos، سَروَر، اَفَندی بَرنامی (= لَقَبی) بوده برای بزرگان تُرك

اُفنون: ۱ـ مار ۲ـ گَنده پیرزن، پیرزال ۳ـ سخن پوشیده، پَرخیده ۴ـ سَختی ۵ـ آغاز جوانی، نو نِهالی

اَفواج: (تك: فوج)، گروهان

اَفواج قاهِره: گروهان چیره

اَفواق: (تك: فُوق) سوفارها

اَفواه: (تك: فُوه)، داروهای خوشبو

اَفواه: (تك: فَوه)، دهان‌ها

اَفواهاً: دهان به دهان (معین)، زَبانی (واژه‌های فارسی)

اَفواهُ الطیب: کَمکام، گونه ای از بَلوت (برهان قاطع)

اَفواهی: دهان گشته، زبانی، سر زبانی

اُفُـور: خوش پَرَستاکی (= خدمت، فرهنگ پهلوی) پیشیاری

اُفول: فر ورَفت، فر ورفتن

اُفولِیّ: فر ورَونده

اِفوندرمان Effonderment : رُمِبش (فرهنگستان)

اِفوندره Effondrer : فرانسوی، رُمبیدن (فرهنگستان)

اِفه Effet : فرانسوی، نَورِده، اَنگیخته، کُنِش

اِفهـار: ۱ـ نزدیکیِ بی آب: نزدیکی کردنِ بی آب آمدن ۲ـ به جَشنِ یهودان رفتن ۳ـ فروماندن در راه ۴ـ ماندگی شُتُر (آنندراج)

اِفهاق: پُرکردَن، اَنباشتَن

اَفهـام: (تك: فهم)، دانش‌ها، دانسته‌ها، نیوَندها (فرهنگ کوچك)

اِفهام: دَریاباندَن (آنندراج)، دانا کردن، نیوَندیدَن

اِفهاه: مانده سخنی، در گفتن ماندن، درماندگی در سخن (آنندراج)

اَفهَم: دانِسته تر

اَفـیاف: (تك: فیف) ۱ـ زَمـین‌های تَخـت، زمین‌های هموار ۲ـ بیابان‌های بی آب

اَفیال: پارسی تازی شده (تك: فیل)، پیلان

اَفیَح: فَراختَر

اَفئِدَة: (تك: فُؤاد)، دِل‌ها، گِش‌ها

اِفیشِنسی Efficiency : انگلیسی ۱ـ بازده ۲ـ کارایی (واژه نامهٔ فیزیك)

اَفـیون Opion : یونـانـی تازی شده، اَپـیون (فرهنگ پهلوی)، بَیون (برهان)، خَشخاشِه

اَفیونی: اپیونی، دودی، شیره ای

اَفیُونی شُدَن: ۱ـ خو گرفتَن ۲ـ شیره ای شُدَن، اَپیونی شُدَن، دودی شُدَن

اِقـاءَة: هَراشـاندَن (هَراش = قِی = اِستفراغ، برهان قاطع)

اَقاحیّ: (تك: اُقحُوان)، بابونه‌ها، از گیاهان

اَقارِب: (تك: اَقرَب)، نزدیکان

اَقـارون Akoron : یونانی تازی شده، سوسنِ زَرد، وَج (= وجّ، تازی گشته)

اَقـاسِم: (تك: قِسم)، بَهره‌ها (بهره = نصیب، برهان قاطع)

اَقاصِر: (تك: اَقصَر) کوتاهتَران

اَقاصی: (تك: اَقصَی)، دورتَران

اَقاطِع: (تك: قَطیع)، بُریده‌ها، خشك شاخه‌ها

اَقاطیع: (تك: قَطیع)، گلِه‌ها، رَمِه‌ها

اَقاقیا Akakia : یونانی تازی شده، وِریز (برهان

قاطع) ازدرختان

اَقـاقیایِ غیروحشی، اَقاقی باغی، اَقاقیایِ پرورشی: لیلَکی فرنگی (گویش گیلکی)

اَقـــاقـیایِ وَحـشی، اَقـاقی جنگلی: چَگَـرد (گویش بلوچـــی)، لی‌لـــی دار، سَیال‌دار (گویش گیلکی)

اِقـالَـة، اِقـاله: ۱ـ سُخَن بَستَن (آنندراج) ۲ـ برهم‌زَدَن ۳ـ گُذَشت

اِقـالـه خواستن: ساك‌خواهی (ساك = فسخ، فرهنگ کوچك) ویزانِش (فرهنگ پهلوی)

اِقاله کَردَن: به‌هم زَدَن، ویزاندَن

اَقـــالیم: (تك: اقلیم)، سرزمین‌ها، کِشـوَرهـا (فرهـــنـگ پهـلوی)، بَخش‌های زمـــین (آنندراج)، کُشخَرها (برهان)

اِقام: بَرپا داشتن

اِقـامَـــة: ۱ـ مانِش (فرهـنـگ پهلوی) ۲ـ درَنگیدَن ۳ـ گُزاردَن، بَرپاداشتَن

اِقـامت کَردَن: مانـــدَن (فرهنـــگ پهلوی)، ماندگار شدن

اِقـامَتگـاه: کاژه (برهـان قاطـع)، نِشَستنگه، نِشَـسـتـنـگـهـی زان میان بازجُست ـ که دارد نشیننده را تندرست (نظامی)، مانشگاه (پهلوی)

اَقانیم: (تك: اُقنوم)، بُن‌هَست‌ها

اَقـانیم ثَلاثَـة: بُن‌هست‌های سه‌گانه، پِدَر (= اب)، پُور (= ابـــن) وشید اِسـپَـهـبُـد (= روح القُدس، آنندراج)

اَقاویل: (تك: اقوال، تك: قول)، گفته‌ها، گفتارها

اِقباح: ۱ـ زشت‌آوردن ۲ـ زشت‌یافتن (آنندراج)

اِقبار: گُورساختن، به‌خاك سِپُردَن

اِقـــبـــاض: ۱ـ گرفـتـن ۲ـ ازآنِ خود کَردَن، در گِرَفتن ۳ـ دَستـــه اَنـداختن، دَستِـه ساختن (دَسته = قَبضه) (بهره از آنندراج)

اِقبال: ۱ـ فَرگ (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَختاری (فرهنگ پهلوی) ۳ـ رویکَرد

اِقبالمَند: بَخت‌آور (آنندراج)، بختیار

اِقبالمَندی: بختیاری، بهروزی

اَقبَح: زشت‌تر (غیاث اللغات)

اَقبیَة: (تك: قبا)، جامه‌ها، کَپاه‌ها

اَقتال: (تك: قِتل)، ۱ـ دُشمنان ۲ـ جَنگاوران (آنندراج)

اِقتال: کُشتاندَن: به‌کُشتن دادَن

اِقتباء: ۱ـ آراستَن ۲ـ آمادَن = آماده کردَن ۳ـ کَپاه‌پوشیدن

اِقتباب: بُریدن

اِقـتـبـــاس: فَرا‌ستـــانی (تاریخ بیهقی)، سود

جُستَن، بَرگرفتَن (فرهنگ کوچك)، روشنایی گرفتن

اقتِباس کَردَن: فَراستَدَن

اقتِتال: جنگیدَن، کُشت و کُشتار

اقتِحاش: بازکاویدن (آنندراج)

اقتِحام: ۱ـ گُزینش، برگزیدن ۲ـ ستمگری ۳ـ خوارداشت ۴ـ فرودِ ستارگان ۵ـ به سختی درافتادن (آنندراج) ۶ـ دَردِسر ۷ـ درافکندن (فرهنگ کوچك) ۸ـ سَر زده رفتَن

اقتِحام مَعارك: دَرگیری

اقتِداء: ۱ـ پیروی ۲ـ پَس نمازی، دنبال پیشنماز به نماز ایستادَن

اقتِداء کَردَن: ۱ـ پیروی کردَن ۲ـ پَس نمازیدَن

اقتِداد: ۱ـ به‌درازا شکافتن ۲ـ جدا کردن ۳ـ نیك اندیشیدن (آنندراج)، بازشناختَن

اقتِدار: دَستواری (فرهنگ پهلوی) تَوانِش، تَنویی (فرهنگ کوچك)

اقتِراء: ۱ـ نیکوداشت ۲ـ پیروی ۳ـ مهمانی خواستن ۴ـ فَرارَوی

اقتِراب: نزدیك شدن (آنندراج)

اقتِراح: ۱ـ دَرخواستَن (معین) ۲ـ بی اندیشه سخن گُفتَن (آنندراج)، فَرگُزار (فرهنگ کوچك)، پیشنهاد (لاروس)

اقتِراض: وام گرفتن، وام سِتَدن، بُریدَن

اقتِراع: ۱ـ پشك کشیدن (پشك = قُرعه) ۲ـ بَرگزیدن ۳ـ اَفروختَن

اقتِراف: ۱ـ وَرزیدَن ۲ گُناه کَردَن ۳ـ اَلفَنجیدَن، به‌دست آوردن

اقتِران: نَزدیکی، نَزدی، نزدیك شُدَن (غیاث اللغات)، فَرایی (فرهنگ کوچك)، هَمچَسبی

اقتِران کَواکِب: فَرایی ِ ستارگان

اقتِسام: ۱ـ بخش کردن ۲ـ سوگند خوردَن

اقتِصاد: آبَری (فرهنگ کُردی)، مانبُدی (فرهنگ کوچك)، میانکاری، میانه‌رَوی (غیاث اللغات)

اقتِصاد مالیهٔ عمومی: آبَری داراكِ همگانی

اقتِصار: ۱ـ کوتاه کردن (آنندراج)، کوتَهی (فرهنگ کوچك) کوتاهی کردن (غیاث) ۲ـ بَسَنده کردن، بَسَندگی ۳ـ بَسَند کَردَن (آنندراج)

اقتِصاص: ۱ـ داستانگویی ۲ـ کِیفرسِتانی

اقتِضاء: ۱ـ افرول (برهان قاطع + فرهنگ کوچك) ۲ـ بازپَس خواهی ۳ـ دَرخواست (معین) ۴ـ دَرخوری ۵ـ بایستگی (= لزوم)

اقتِضاب: شاخه بُریدَن، بُریدَن (غیاث اللغات)

اقتِضاض: دختری برداشتن

اِقتضا کردَن: دَرخور بودن

اِقتِطاف: میوه چینی (غیاث اللغات)

اِقتِفاف: ۱ـ فروریختن ۲ـ ازجادَررَفتَن

اِقتِفاء: بَیرُوی (غیاث اللغات)

اِقتِلاع: ۱ـ رُبودن ۲ـ بَرکَندن ۳ـ برکَندیدَن: بَرکنده شُدَن

اَقتَم: ۱ـ سیاهرنگ ۲ـ خاکسترگون (لاروس)

اِقتِناء: ۱ـ سرمایه گذاری ۲ـ پَس اَنداز، اَندوختن ۳ـ گرفتن ۴ـ آزرمین شُدَن

اِقتِناس: ۱ـ شکار کَردَن (غیاث) ۲ـ اَلفنجیدَن

اِقتِناع: توسَنگیدَن (توسَنگ = قناعت، برهان)

اَقتِنالُوقی: یونانی تازی شده، یادآورد، از گیاهان

اِقتِواء: ۱ـ توانمَندی ۲ـ به بیگاری گرفتن ۳ـ خریدَن، پس از گران شدن، گِرانخَری

اِقتِیات: خوردن، خورش یافتن (آنندراج)

اِقتِیار: ۱ـ جُستاریدَن (جُستار = بَحث) ۲ـ بازکاویدَن

اِقتِیاف: دنبال کسی رفتن، پی گیری

اَقچه، اَخچه: تُرکی ۱ـ کِهلِه (آنندراج)، مُهرِ زَر، مُهرِ سیم ۲ـ مَتَرسَك ۳ـ آب بَهر

اِقحاط: به خشك سالی رسیدن

اَقحاف: (تك: قِحف)، کاسه سَرها

اِقحال: خُشك اَندامی، نَزاری

اِقحام: درگیر کردن، درافکندن به سختی

اُقحُوان: پارسی تازی شده، اُکهوان (برهان) بابونه‌ی گاو، کَرکاش، (معین) بابونه (غیاث اللغات)

اِقداء: ۱ـ بازگشتَن ۲ـ مَزه دار کَردَن

اَقداح: (تك: قَدَح)، کاسه ها (آنندراج)، پیاله ها، ریغال ها (برهان)، بیلپاها

اِقداح: زشت گُفتَن، آك نهادَن (آك = عیب)، آك بَستَن

اِقدام: فَرنامِش (فرهنگ پهلوی)، فَراپیشی (آنندراج)، دست به کاری، دست به کار شدن ۲ـ دلیری

اَقدام: (تك: قَدَم) گام ها

اقدامات: انجامیده ها، فَرنامِشان

اِقدام کردن: فَرنافتَن (فرهنگ پهلوی)

اَقدَح: نارساتر، آکناك تر

اَقدَر: ۱ـ تواناتر ۲ـ کوتَه گردن ۳ـ پَست بالا (آنندراج)

اَقدَس: اَشوتَر، بهشتی تَر

اَقدَم: پیشین تر، پیشگام تر

اَقراء: (تك: قُرء) پَساوَندها

اَقراء الشعر: پَساوندهای سَرواد

اِقراء: ۱ـ خوانا کردن ۲ـ خواندن آموختن ۳ـ دَشتان شدن ۴ـ پاکدَشتانی، (دَشتان = حِیض) ۵ـ درود رساندن

اِقراب: ۱ـ شمشیر در نیام نهادن ۲ـ لبریز کردن، لبالب کردن

اَقراباذین، اَقربادین Pharmakopoīa: یونانی تازی شده، فرهنگ داروسازی، دستور داروسازی، پهرستِ دارو

اَقراد: (تك: قِرد) کپیان (کَپی = بوزینه)، کَپیکان

اِقراد: ۱ـ پارسانمایی ۲ـ مرده نمایی ۳ـ در سخن ماندن ۴ـ آرمیدن ۵ـ خوارشدن

اِقرار: ۱ـ خُستویی، به هَستیش باید که خُستو شوی (فردوسی)، خُستوانی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ آشکار گویی ۳ـ برجای ماندَن

اِقرارات: خُستویان

اِقرارداذَن: خُستواندَن

اِقرار کَردَن: خُستودَن: خُستوشدن

اِقرار نامه: خُستونامه

اِقراس: ۱ـ خُنکاندن: خُنك کردن ۲ـ فِسُراندَن: یخ‌زده کَردن

اَقراص: (تك: قُرص)، گِرده‌ها، کُلیچه‌ها (آنندراج)

اِقراض: وام‌دادن، وام گرفتَن (لاروس)

اِقراف: ۱ـ به‌بدی یاد کردن ۲ـ واگیری (= سرایت بیماری ، فرهنگ کوچك) ۳ـ درآمیختن

اَقران: (تك: قرین)، هَمسَران (غیاث اللغات)، هَمسالان (آنندراج)، همدوشان

اِقران: ۱ـ هَمتا گَشتن ۲ـ دَرماندَن ۳ـ سَرباز کَردَن

اَقرَب: نزدیك‌تر

اَقرَب به‌احتمال: شُدَنی، نزدیك بودنی

اَقرباء: (تك: قَریب) خویشاوندان (آنندراج) نزدیکان

اَقرِحَة: (تك: قَراح)، آب‌های ناب

اَقرِضوا: وام بدهید

اَقرَع: کَل، کَچَل (برهان قاطع)، بی‌گیاه، موریخته

اَقرَن: ۱ـ پیوسته اَبرو ۲ـ گوسپند شاخدار (آنندراج)

اَقزام: (تك: قَزَم) فرومایگان

اِقساء: سَنگدِلی

اَقساط: (تك: قِسط)، بَهرگانی‌ها (قسط = بهرگانی، فرهنگ کوچك)، پاره‌ها، بَرخی قسط را تازی شده‌ی کاست یا کاسته‌ی پارسی دانسته‌اند.

اَقسام: (تك: قِسم)، بهره‌ها، جورها، گونه‌ها

(تك: قَسَم) سُوگندان

اِقسام: ۱ ـ سوگند خوردن ۲ ـ بخشش کردن

اَقسَط: دادگرتر (از آنندراج)، خُشك اَندام

اَقسَم: فرجام‌نِگر

اُقسومَة: بَهره، بون (= سَهم)

اَقسون: یونانی تازی شده، کنگرخَر، از گیاهان (لاروس)

اَقسین، اَقسیان: یونانی نیلوپَرِ دَشتی، از گیاهان

اَقشَع: گِرامی نژلد، بزرگ تبار

اِقشِعرار: سیخ شدنِ مو، راست ایستادنِ مو، فَراشاییدن (فَراشا = قشعریره، آنندراج)، تُرُنجیدَن

اِقصاء: دورکردن، به‌دور فرستادن، به‌پایان رسیدَن

اِقصار: ۱ ـ بازایستادن ۲ ـ کوتاه کردَن

اِقصاص: ۱ ـ کین گرفتن ۲ ـ به‌مرگ نزدیك کردن

اَقصَر: کوتاه‌تر، کوتَه

اَقصَی: دورتر، دورتَرین مَرز

اَقصی الغایَة: بی اندازه، بی‌پایان

اقصی نقاط: جاهای دورتر

اَقضَی: کاربُرتَر (معین)، داوَرتَر، کادیك‌تَر (قاضی تازی گشته‌ی کادیك پهلوی است)

اَقضی القضات: بَرترین داوَر، کادیكِ کادیکان

اَقضِیَة: (تك: قَضا)، داوری‌ها، فرمان‌ها

اَقط: ماست‌بندی، درآمیختن، کَشك خوراندن

اُقُط: ماست، کَشك، پینو (قُرُت ترکی، برهان قاطع)

اَقطاب: (تك: قُطب) ۱ ـ نِشین‌ها (قطب را گویند و آن نقطه‌ای است از فَلَك، برهان قاطع)، مِیخ‌ها (مِیخ = قطب، فرهنگ پهلوی) ۲ ـ پیرانِ دستگیر

اَقطار: (تك: قُطر) ۱ ـ کَران‌ها ۲ ـ گُدارها (گُدار = قُطر، فرهنگ کوچك)، تَرازنال‌ها (خردناب)

اَقطار: (تك: قَطر)، چنین آمده در غیاث اللغات و آنندراج و نادرست است. رَمَنِ قَطر، قِطار است: چِکّه‌ها

اِقطار: ۱ ـ چکیدَن ۲ ـ چکاندَن

اَقطاع: (تك: قِطع)، بُریده‌ها، شاخك‌های بریده، پیکان‌های خُرد

اَقطاع: (تك: قَطیع)، پَرگَنه‌ها (زمینی را گویند که از آن خراج گیرند، برهان قاطع)، نانپاره‌ها (زمینی است که پادشاه به چاکر خود برای گذران زندگی او ببخشاید، آنندراج)، جاگیرها

اِقطاع: ۱ ـ پَرگَنه‌دادَن ۲ ـ از خود بُریدن، واگذاشتن

اِقطاعُ‌الاستِغلال: نانپاره، دادنِ ساو (= مالیات) زمین

اقطاعُ‌التَملیك: نانپاره، دادنِ زمین

اِقطاعات: پَرگَنه‌ها، جامِگی‌ها

اِقطاع‌خوار: نانپاره دار، جاگیردار (آنندراج)

اقطاع‌دِه: نانپاره دِه

اِقطاعیّ: پیمانی، نانپاره دار، روستاخاوَند

اَقطَع: ۱ـ بُریده تَر ۲ـ دست بُریده

اَقطَن: خَمیده‌پُشت: مرد (لاروس)

اَقطی، آقطی: یونانی تازی شده، پَلَم، دِرَختِ بیل (آنندراج)، از گیاهان

اِقطیرار: زرد شدنِ گیاه، پَژمُردن

اِقعاد: ۱ـ نشانیدن ۲ـ لَنگیدن ۳ـ مانده گردانیدن (آنندراج) ۴ـ پَرستاکی (= خدمت کردن، فرهنگ پهلوی)

اَقفاء: (تك: قفا) پسِ گردن‌ها، پشتِ سرها

اِقفاء: ۱ـ به پیروی واداشتن ۲ـ بَرگزیدَن ۳ـ فزونی نهادَن (لاروس)

اِقفار: ۱ـ تُهی شدن ۲ـ خشك شدن، بی آب و گیاه شدن، خشکناکی ۳ـ ویرانی: ویران گشتن

اَقفاف: (تك: قُف)، ابرهای سیاه

اِقفاف: ۱ـ از تُخم رَفتَن، از تُخم افتادنِ ماکیان ۲ـ اشك ریختن

اَقفال: (تك: قُفل) ۱ـ کُوپَله‌ها، کلون‌ها ۲ـ دَرَفش‌ها، نِشان‌ها

اِقفال: ۱ـ کُوپَله کَردَن ۲ـ کاروان به‌راه انداختن

اَقفَد: ۱ـ سِتَبر گَردَن ۲ـ فَربه‌دَست ۳ـ فربه‌پای

اَقفِزة: (تك: قَفیز)، پارسی تازی شده، کَفیزها: پیمانه‌ای بَرابَر با یك مَنِ تَبریز و از زمین به اندازه‌ی یکسَد و چهل گز (آنندراج)

اَقفَس: ۱ـ کنیززاد ۲ـ دِرازو خَمیده ۳ـ فرومایه

اَقفَع: ۱ـ سَر به‌زیر ۲ـ انگشت برگشته ۳ـ دُم‌کوتاه: جانور

اَقفُل: (تك: قُفل) کُوپَله‌ها، کِلان‌ها، کلون‌ها

اَقفیَة: (تك: قفا)، پسِ گردن‌ها، پشت سَرها

اَقَلّ: کَمتر، اندك (آنندراج)، کَمینه (فرهنگ کوچك)، کِهیست (فرهنگ پهلوی)

اَقَلّاً: کَمترین (واژه‌های فارسی)، دَستِ کَم، کَمیست (فرهنگ پهلوی)

اَقلاب: (تك: قَلب) ۱ـ دَستانه‌ها، دَست برنجن‌ها ۲ـ سپیدماران ۳ـ پیه‌های خُرمابن، دِمِش‌ها (دِمِش = قلب تنه‌ی درخت، آنندراج)

اِقلاع: ۱ـ بازایستادن ۲ـ دورشدن ۳ـ بادبان گُشادن

اِقلاف: گَرْف اَندودن (گَرْف = قیر، برهان

قاطع)، گَزَف اَندایی

اِقلاق: ۱ـ ناآرامی، بی آرام کردن ۲ـ جُنبانیدن

اِقلال: ۱ـ اندک گرایی، اَندَك یابی ۲ـ بی برگی، بینوایی ۳ـ لَرزکَردَن

اَقلام: (تك: قَلَم) ۱ـ تیرهای مَنگیا (مَنگیا = قُمار، برهان قاطع) ۲ـ خامِه ها، کِلك ها ۳ـ ریز کالاها

اَقلامِ صادِراتی: ریز کالاهایِ فِرِستَنی

اَقلام وارداتی: ریز کالاهای آوَردَنی

اَقلَب: بَرگشتِه لَب، لَب شِکَری

اَقلَح: زردِدَندان، مَرد (لاروس)

اَقلَف: نَره نَبریده، دول نَبُریده

اَقَلیّة: کَمیستی (فرهنگ پهلوی)

اَقَلیّت آراء: کَمین خواهَندِگان

اِقلید: یونانی تازی شده، کِلید، دَربَند

اِقلیم: یونانی تازی شده، کُشخَر (به معنی اِقلیم باشد و آن یك حصه از ربع مسکون است، برهان قاطع) کِشوَر (فرهنگ پهلوی)

اِقلیمیا: یونانی تازی شده، جوش کوره، ریمِ سیم وَزَر

اِقلیمیّات: کِشوَرشِناسی

اِقلیمیّة: اَکیانی (= عَدم تمرکُز)

اِقلیمیای عَمَلی: جوشکُوره ی ساختگی

اِقلیمیای معدنی: توپالِ ناب، نابِ کانی

اِقماء: ۱ـ خوارکردَن ۲ـ به شگفت آوردن

اَقمار: (تك: قَمَر) ماه‌ها

اِقمار: مَهتاب گَردی

اِقماز: پَس اَنداز، پَس انداز کردن

اِقماح: شِکَسته گردانیدَن (غیاث اللغات)

اِقماع: ۱ـ دَرشکستَن، برانداختَن

اَقمَر: ۱ـ ماهروی ۲ـ مَغزیسته ای، سپید سَبز ۳ـ کُوزه، خَرِ سپید (برهان)، ۴ـ مَهدیس

اَقمِشَة: (تك: قُماش)، بَزیون ها (برهان قاطع) آنندراج بَزیون را پارچه‌ی ابریشمی دانسته، رَخت ها (غیاث اللغات)

اَقمِصَة: (تك: قمیص) پیراهن ها (آنندراج)

اَقمَع: پیس چَشم، مُژه سوز

اِقنات: دیراستادَن در نمان، دِرازنَمازی، نَفرین برِدُشمَن، درازکردنِ جَنگ

اَقناع: (تك: قِنع) ساز و برگ

اِقناع: ۱ـ خُرسَندکردَن، خُرسَند گرداندن ۲ـ سیرایی (فرهنگ کوچك)، سَرشاری، سرشار کَردَن

اِقناع شُدَن: خُرسَندشُدن، سَرشار شدن

اَقنان: (تك: قِن)، بنده زادگان، بَرده زادگان

اِقناء: سَرمایه‌دادن (غیاث اللغات)

اَقنَف: ۱ـ سِتَبر بینی، بینیگُنده ۲ـ خُردگوش، گوش کوچولو ۳ـ اسپ سپید گَردَن

اُقنوم: سُریانی، بُن هَست: در دین ترسایی: پِدَر، پسَر، شید اِسپَهبُد (= روح القدس، آنندراج)، بُن، بیخ

اِقواء: ۱ ـ گشت و گذار ۲ ـ تُهی شدن شِکَم ۳ ـ توانگری ۴ ـ بی‌تُوشِگی، زبانزدی در چامه‌ی سرایی و آن چنان است که پساوندِ (= قافیه) ناجُور آرَند، چون خورد و بُرد ۵ ـ ریسمان رنگارنگ بافتن

اَقواب: (تك: قُوب)، چوزه‌ها، جُوجگان

اَقوات: (تك: قوت) خوردَنی‌ها، توشه‌ها، خوراك‌ها (غیاث اللغات)

اَقواط: (تك: قَوط): رَمه‌های گوسپند

اَقواع: (تك: قَوع)، تَلَمبارها (= انبارهای خشك کَردَنِ گندم و برنج و میوه‌ها)

اَقواع: (تك: قاع) ۱ ـ زمین‌های پَست ۲ ـ درازکوه‌ها (آنندراج)

اَقوال: (تك: قول) سُخَن‌ها، گُفته‌ها

اَقوام: (تك: قَوم)، مَردُمان، تیره‌ها

اَقوَد: ۱ ـ خوار ۲ ـ رام ۳ ـ شترِ درازگردن ۴ ـ اَسپِ درازگردن ۵ ـ زُفت (= بخیل) ۶ ـ درازکوه

اَقورون: یونانی تازی شده Akran: وَج، باج، سوسن زرد، از گیاهان

اَقوز: آغُوز، گردو

اَقوزون: یونانی تازی شده، بَنه، بَنگ، از گیاهان

اَقوَس: ۱ ـ روزگارِ سخت ۲ ـ کُوژپشت ۳ ـ روزدراز ۴ ـ شهردور ۵ ـ شبِ تار

اَقوَف: آگاه‌تر

اَقوَم: راست‌تر، اُستوارتَر

اَقومارثون: یونانی تازی شده، رازیانه‌ی دشتی، از گیاهان

اَقومالی: آب انگبین، آمیزه‌ی آب و انگبین (= عَسَل) از نوشابه‌ها

اَقونیطون: یونانی تازی شده، تاج شاهان، از گیاهان

اَقوی: تواناتر، زورمندتر

اَقویاء: (تك: قَوی) زورمندان

اِقهار: ۱ ـ گَردَن نهادَن ۲ ـ ناخوشایندی، از خوراك، بَدآمدن

اِقهال: رَوان‌آلودن، ناشایستگری (رَوان = نَفس)

اِقهام: ۱ ـ چشم پوشیدن ۲ ـ خوارشمردن ۳ ـ بازشدن اَبر

اَقهَب: سپیدِ چرك، سپید تیره

اَقهَر: چیره‌تر

اَقیاد: (تك: قَید)، بَندها

اَقیال: بزرگواران (غیاث اللغات)

اَقیان: (تك: قَین)، آهَنگران (آنندراج)

اُقیانوس: یونانی تازی شده، دریابار (برهان) زَراه (آنندراج، زیر واژه‌ی اُکفوده)

اُقیانوسُ العلوم: زَراهِ دانش‌ها

اَقیلونی: مگذارید مرا (آنندراج)

اَکابر: (تک: اَکبَر) ۱ـ بزرگان ۲ـ سالمَندان (فرهنگستان)

اِکاحَة: ۱ـ زبَردَستی، چیره‌گری ۲ـ دادن (آنندراج)

اَکاذیب: (تک: اُکذوبَة)، زاژه‌ها، دروغ‌ها

اِکار: شِیاردادن، برای کشاورزی

اَکّار: کِشاوَرز (لاروس)، شُخم‌زَن (عمید)

اِکارة: دَستِ کم گرفتن، روی آوردن

اَکارِس: سَماروغ، غارچ (آنندراج)

اَکارِع: (تک: کُراع)، پاچه‌ها (عمید)

اَکارِم: (تک: اَکرَم)، گرامی تَران

اَکاسِرَة: پارسی تازی شده، خُسرُوان

اَکاسیا: واژه‌ی یونانی Akakia، وِریز، وِریزِ زرد، از گیاهان

اِکاف، اُکاف: پالان، خِوی گیر، که زیرِ پالان گُذارَند (آنندراج)

اَکّاف: پالاندوز

اَکّال: شکمباره، شکم‌بَنده، پُرخور

اَکّاله، اَکّالَة: سوزاناک‌ها: داروهای سوزَندِه، بسیارخورَنده (غیاث اللغات)

اُکالیپتوس Eucalyptus: لاتینی، بیدبویه، پَشه‌رَم، از گیاهان

اَکالیب: (تک: کَلب)، سَگان

اَکالیل: (تک: اِکلیل)، اَفسرها، بَساک‌ها

اَکامیم: (تک: کِمّ)، نیامِ شکوفه‌ها

اَکاوِل: (تک: اَکوَل) پُشته‌ها

اَکباء: (تک: کِبا) خاکروبه‌ها، آخال‌ها

اِکباء: ۱ـ دورکَردَن ۲ـ برگردانیدن (آنندراج)

اِکباب: ۱ـ نگونساری، نِگون فِتادَن (غیاث اللغات) ۲ـ اَفکَندن

اِکباح: لِگام کشیدن، کشیدنِ اَفسار

اَکباد: (تک: کَبِد)، جِگَرها

اِکبار: ۱ـ بزرگ پنداشتن ۲ـ پلید شدن

اِکبان: بازداشتنِ زبان، نگه‌داشتنِ زبان

اِکبِر: رخنه‌بَند

اَکبَر: ۱ـ بزرگ‌تر ۲ـ بزرگسال‌تر

اِکبیری، اِکبیر: چرکین، پلید

اِکتاب: ۱ـ نِویس‌آموزی: آموختنِ نوشتن ۲ـ نِویساندَن

اَکتاف: (تک: کتف) دُوش‌ها، شانه‌ها

اِکتان: بَرچَفسانیدن (آنندراج)، بَرچَسباندن

اِکتتام: ۱ـ پنهان شدن ۲ـ پوشیدگی (غیاث اللغات) ۳ـ رنگ کردن مو

اِکتِتاب: نِبشتن، آگاشتن (= ثَبت کردن)

اِکتِحال: سُرمه‌کشیدن، بی‌خواب شدن، گیاهناکی

اِکتِراث: ۱ـ باك‌داشتن ۲ـ پروا کَردَن (آنندراج)

اِکتِساء: پوشیدن، جامه‌پوشیدَن، پوشیده شُدَن

اِکتِساب: اَندوزِش (فرهنگ پهلوی)، به‌دست‌آوردن (فرهنگ کوچك)، اَلفَنجیدَن (برهان قاطع)، گِردآوردن (آنندراج)

اِکتِسابی: به‌دست‌آمده، نِهیده، اَلفَنجیده

اِکتِسار: شِکستَن

اِکتِشاف: بازنمود، پیدایش، نمایاندن

اِکتِشافی: بازنموده

اَکتَف: فراخشانه

اِکتِفاء: ۱ـ بَسَندگی: بَسَنده کردن ۲ـ سَرنگون کردن ۳ـ چیره گشتن

اِکتِفان: گاییدن، گایش، گای

اِکتَفوا: بَس کُنید

اِکتِلاء: ۱ـ پرهیزیدن ۲ـ پاسداشت، پاس‌داشتن ۳ـ بیدارماندن ۴ـ پیش پرداخت پذیرفتن، پیش‌بها گرفتن

اَکتَم: شِکَم‌سیر

اِکتِمان: پوشیده گرایی، پنهان شُدَن (لاروس)

اَکت مَکت: سُریانی تازی شده، اَهرَمَن خایه، از گیاهان دارویی

اِکتِناز: گنج نهادن

اِکتِناف: پناهیدَن، پَناه گرفتَن (غیاث اللغات)

اِکتِنان: ۱ـ پوشیده شدن ۲ـ فروپوشیدن ۳ـ سپیدگَشتَن (آنندراج)

اِکتِناه: بُن جویی: (بُن = کُنه، فرهنگ کوچك)، به بُنِ چیزی رسیدن

اِکتِهال: ۱ـ میانسالگی: میانسال شدن ۲ـ دومُویگی: دومو شُدَن

اِکتِیاب: دَردمندی

اِکتِیار: ۱ـ زَمین‌خوردن، بر زمین افتادن ۲ـ دستاربَستن

اِکتِیاز: سَبُوپرکردن، به سَبو آب گرفتن

اِکتِیال: پیمودن، پیمایِش

اِکتِیان: ۱ـ بودن ۲ـ هَست شدن ۳ـ اندوهزَدِگی

اِکتِیاء: خودسِتایی

اِکثار: ۱ـ بسیار کَردَن، اَفزودن ۲ـ پُرگفتَن ۳ـ پُرمایه شدن ۴ـ گراییدَن

اَکثَر: بیشتر

اَکثَراً: بیشترین (واژه‌های فارسی)

اَکثَرِیّة: بیشینه، مِهیستی (فرهنگ پهلوی)

اَکثریت آراء: مِهین خواهَندگان

اَکثَع: ۱ـ سُرخ‌لَب ۲ـ سِتبرلَب

اَکثَم: فراخ شِکَم (آنندراج) شِکَم‌گنده

اَکحَل: ۱ـ سیاه چشم ۲ـ سرمه کشیده ۳ـ رَگِ هفت اندام (آنندراج)

اِکداء: ۱ـ گدامنشی ۲ـ زُفتی (= بُخل)

اَکداس: (تک: کُدس) خَرمَن‌ها (برهان قاطع)

اِکدام: گروگان گیری

اَکدَر: تیره تر

اِکذاب: ۱ـ دروغ انگیزی ۲ـ دروغ نمایی

اُکذوبَة: دروغ، دروغگُفت، ژاژِه

اِکراء: ۱ـ سَلاک دادن خانه ۲ـ سَلاک دادن ستور (سَلاک = کرایه، برهان قاطع) ۳ـ دیر کردن ۴ـ سخن به درازا کشیدن

اَکراد: پارسی تازی شده (تک: کُرد)، کُردان

اَکرار: (تک: کَرّ) ۱ـ نردبان‌های ریسمانی ۲ـ ریسمان‌های پالان

اِکرام: ۱ـ گرامیداشت ۲ـ بزرگداشت ۳ـ نَواخت، نَوازش ۴ـ بَخشِش کردن

اِکراماً: بُزرگ‌مَنِشانه (واژه‌های فارسی)

اِکرامُ الضَیف: مِهمان نوازی، سورخورانی

اِکران Ecran : فرانسوی، نَمابار، پرده‌ی نمایش

اِکراه: بیزاری، ناخوشداشت ۲ـ واداشت، وادار کَردَن

اِکراهاً: ناگُزیر، به‌ناخواست (واژه‌های فارسی)

اَکرکَره، عاقرقرحا: هندی، تاغَندَست، از گیاهان دارویی

اَکرَم: گرامی‌تَر ۲ـ بَخشَنده تَر

اَکرَن Akran: لاتینی، اِستَبرَک، از گیاهان

اُکرومَة: بزرگی، مَردی (آنندراج)

اَکرومایسین Achromaycine : از پادزَخمان (= آنتی بیوتیک)، پادریم

اَکرَه: پَلیدتر

اُکُز: ترکی، بی خایه، گاو

اِکزما Eczéma : فرانسوی، آغِره (برهان قاطع)، کُوش (گویش گیلکی)

اِکزوز: از واژه‌ی انگلیسی Exhaustion ، دودبَر

اِکزه کواتور Exequatur : فرانسوی، رَوانامه (فرهنگستان).

اِکساد: بازارسَردی

اِکسپُرت Export : انگیسی، فِرِستَك (فرهنگ پهلوی)

اِکسپرس Express : فرانسوی، تُند

اِکسپرسیونیسم Expressionisme : فرانسوی، دَرون آزمایی، از شیوه‌های نگارگری و نویسندگی

اِکسپریانس Expérience : فرانسوی، آزمایش (فرهنگستان)

اِکسپریمانتاتور Expérimantateur : فرانسوی، آزمایَنده (فرهنگستان)

اِکسپریمانته Expérimenté : فرانسوی، آزموده (فرهنگستان)

اَکسپلراسیون Exploration : فرانسوی، پی‌گَردی (فرهنگستان)

اِکسپوزان Exposant : فرانسوی ۱ـ نماینده، زبانزدی در دانش اَنگارش ۲ـ نماگَر، کسی که کالا یا فرآورده ای را در نمایشگاه می گذارد

اِکسپوزیسیون Exposition : فرانسوی، نمایش، نشان دادن، نمایشگاه

اِکسترن Externe : فرانسوی، نوکار (فرهنگستان)

اَکسَد: ناروا‌تر، ناروان‌تر (معین) اَرَواگ (= بی‌رواج)

اَکسِل Axle : انگلیسی، پیشاسه، آسه‌ی (= محور) چرخ‌های پیشین خودرو

اَکسولایانون: یونانی؟، تُرشه‌یِ آبی، از گیاهان

اَکسوم: پُرگیاه، پُربشت

اُکسید Oxyde : فرانسوی، زَنگار

اُکسید آلومینیوم

Oxyde de Aluminium : فرانسوی = سیمَك‌زَنگ

اُکسیداسیون Oxydation :

فرانسوی، زَنگارش

اُکسید دوپُلمب، اکسیدِ سُرب

Oxyde de Plomb :

فرانسوی، مَرداسَنگ، مردارسنگ (فرهنگ عمید)، سُرَنج، از تَفساندَن (= حرارت دادن) مرداسنگ به دست آید

اُکسید دوزَنك، اکسیدِ روی

Oxyde de Zinc :

فرانسوی، سِپیداب، سِفیداب

اُکسید دوکَربُن، اُکسیدِ ذغال

Oxyde de Carbone :

فرانسوی، اَنگشتیك

اُکسید دوکوئیور، اکسیدِ مس

Oxyde de Cuivre :

فرانسوی، زَنگارِ مِس

اُکسید فِریك، اُکسیدِ آهن

Oxyde Ferrique :

فرانسوی، زَنگاهَن (برهان قاطع)

اِکسیر Xerion : یونانی تازی شده، درفرانسوی Élexir . ۱ـ کُناد، در پندار پیشینیان، گوهری گُدازا که یارای دگرگون کردن توبال‌ها را داشته است و دارویی که هر بیماری را درمان کُنَد ۲ـ نایاب (فرهنگ

کوچك) ۳ـ رَهبَر، در زبانزدِ سوفیانه ۴ـ کَمیاب

اُکسیژن Oxygène: فرانسوی، هَوازا، دَمه‌ای است بی‌رنگ، بی‌بو و بی‌مزه

اُکسیژناسیون Oxygénation: فرانسوی، هَوازِدگی

اُکسیژنوترابی Oxygénotherapie: فرانسوی، هَوادَرمانی

اُکسیژنه Oxygéné: فرانسوی، هَوازی

اَکسِیَة: (تك: کِساء)، جامه‌ها، پوشِش‌ها

اُکسی هموگلوبین Oxyhémoglobine: فرانسوی، سُرخانِه

اُکُش: ترکی، بسیار

اِکشاء: بریانیدَن، بریان کَردَن

اَکشَف: پَرده بردارتَر، داغسَر، بی‌سِپَر: در جنگ (لاروس)

اَکشَم: ۱ـ دَماغ بُریده ۲ـ نارسا ۳ـ بی‌سِپَر ۴ـ داغسَر ۵ـ یوز، از جانوران (لاروس)

اِکصاص: ۱ـ گریختن ۲ـ شکست خوردَن (آنندراج)

اِکعاب: شِتافتَن

اُکُف: (تك: اِکاف)، خوی‌گیرها، گِلیمِ زَفت (زَفت = ضخیم، کُلُفت)، که زیر پالان بر پشت خر نهند، (آنندراج)

اَکُف: (تك: کَف)، پَنجه‌ها

اَکفاء: (تك: کُفوء) هَمسران، بَرابَران

اِکفاء: ۱ـ خَمانیدن ۲ـ بازداشتن ۳ـ پَساوَند نمایی: در جامه سرایی، دو واژه را که آهنگ یکسان دارند ولی وات‌های جور ندارند، پَساوَند گردانند مانند: صَحو و سَهو یا بَحر و شَهر

اَکفّاء: (تك: کافّ) بازدارندگان

اِکفار: ۱ـ بی‌دین گرداندن ۲ـ بی‌دین خواندن

اَکفال: (تك: کَفَل)، سُرین‌ها

اِکفال: پایندان کردن (پایندان = ضامن، برهان قاطع)

اَکفَح: سیاه (لاروس)

اَکفَس: کَژپای (آنندراج)

اَکفیٰ: بَسَنده‌تر

اَکل: خوردَن، خاییدن (آنندراج)

اُکُل: ۱ـ بَر، میوه ۲ـ روزی ۳ـ مَزِه ۴ـ سَبزی ۵ـ خورش، خوراك

اَکلِ از قَفا: اَز پشت خوردَن: کارِ نادرست، کارِ نارَوا

اِکلاء: ۱ـ چرانیدن ۲ـ بها پیش دادن، پیش‌خرید

اِکلرمان Eclairement: فرانسوی، روشنایی (فرهنگستان)

اِکلیل: ۱ـ دِیهیم (فرهنگستان) ۲ـ سَربَند گوهرنشان ۳ـ جامِ گُل (لاروس)

اِکلیل: (طلای محلول)، زرآب (برهان قاطع)

اِکلیل: (از برگ و گُل)، بَساك (برهان)

اِکلیل اَلجَبَل: نانوكِ بویا، از گیاهان

اِکلیل الجَلیل: تاجریزی، از گیاهان

اِکلیل الملك: خاکشی، شاه اَفسَر، بَسَدَك (آنندراج) شاخَك (آنندراج)، از گیاهان

اِکلیلیَّة: سُرخِه‌تاج، از گیاهان

اِکلیلَة: گِردِه، پَرهون (= دائره)

اِکلیمِتر Éclimètre: فرانسوی، شیبسَنج (قریب)

اَکلیون: از یونانی، پَرَند، دیبای هفت‌رنگ

اِکمال: رسا کردن، رساندن، به‌فرجام رساندن، یك کاسه کَردَن (لاروس)

اِکمام: ۱ـ نیام برآوردَن، درخُرمابُن ۲ـ آستین ساختَن

اَکمام: (تك: کُمّ) ۱ـ آستین‌ها، نیام‌های شکوفه

اِکمان: پنهان داشتن (آنندراج)

اَکمَد: ۱ـ تیره رَنگ ۲ـ رَنگ به‌رَنگ

اَکمَش: ۱ـ نیمه کور ۲ـ پاکوتاه (لاروس)

اَکمَل: رساتَر

اَکمَه: کور مادرزاد

اَکمه‌بزان، اَکمو بزان یونانی؟: کُستَك، از دانه‌های گیاهی

اِکناء: بَرنام نهادن (بَرنام = کُنیَة)

اِکناع: ۱ـ فروتَنیدن: فروتَنی کردن ۲ـ دَریوزگی ۳ـ نَرمی کردَن

اَکناف: (تك: کَنَف) ۱ـ کنارها ۲ـ پَناه‌ها (آنندراج)

اِکناف: در پناه گرفتن، پناهاندَن

اَکنان: (تك: کِنّ) ۱ـ پوشش‌ها ۲ـ پرده‌ها

اِکنان: فروپوشیدن، در دل نهاندَن

اِکناه: به‌بُن رسیدن

اَکنَع: ۱ـ لَنگدَست ۲ـ کارِ تباه

اِکواء: به زبان رنجاندَن (لاروس)

اَکواد: (تك: کَودة)، خاك و خاشاك

اَکوار: (تك: کُور) پالان‌ها

اَکواز: (تك: کوز)، آبجام‌ها: جامی که بدان آب خورند (آنندراج) زَمزَمِ لطف، آبجامه‌ی اوست ـ کعبه‌ی اهل فضل، خامه‌ی اوست (سنائی)

اَکوان: (تك: کَون)، باشندگان، آفریدگان (تك: کائِن) پیداشَوَندگان

اَکول: شِکمو، دَله، زَرد (آنندراج)، شِکَمبَنده: شکمبنده را چون شکم گشت سیر، کُنَد بد دلی، گرچه باشد دلیر (اقبالنامه، نظامی)، رَسّ (صحاح الفرس)، دَلِ (گویش مازندرانی)، دَلیك

اَکهاء: به‌گونه‌ی رَمَن، کارآمدان، هُنَروَران

اِکهاء: ۱ـ رنجورشدن ۲ـ رنجورکردن

اِکهام: ۱ـ خیرگی ۲ـ کاهِش دید

اِکهَم: ۱ـ خیره چشم ۲ـ کُندزبان

اِکولوژی Ecologie: فرانسوی، بومشناسی (قریب)

اکونومی: Économie فرانسوی، آبْری (کُردی)

اکونومیست: Économist فرانسوی، آبْریست

اَکهَی: ۱ـ گَنده دهن ۲ـ بَددل

اَکیاس: (تك: کَیِّس)، زیرکان

اَکیال: (تك: کَیل)، پیمانه‌ها

اَکید: اُستوار، بی‌بُرو برگرد

اَکیداً: اُستوارانه، به‌استواری (واژه‌های فارسی)

اِکیزه تینه Équisétinées: دُم‌اسبیان، از گیاهان (فرهنگستان)

اِکیپ Équiep: فرانسوی، هَم‌دَستِگان، هَمگروه

اِکیدنه Echidné: فرانسوی، خارپشتِ استرالیایی، از راسته‌ی مُرغسانان، (فرهنگ عمید)

اَکیَس: زیرَك تَر، داناتَر، با اَدَب تَر

اَکیك: گَرمرُوز

اَکیل: هَمخور، هَمکاسه، خورده

اِکی‌نودِرم Echinodermes: فرانسوی، خاربُوستان (فرهنگستان)

اِکی‌نید Echinides: فرانسوی، خارداران (فرهنگستان)

اِکیوالان Équivalent: فرانسوی، هَم‌اَرز (فرهنگستان)

اِکیوالانس Équivalence: فرانسوی، هَم‌اَرزی (فرهنگستان)

اُگا، وُگا: ترکی، هُشیوار

اِگالیتِر Égalitaire: فرانسوی، بَرابَرخواه

اِگزوسمُز Exosmose: فرانسوی، بُرون‌تَراوی

اِگزوفتالمی Exophtalmie: فرانسوی، بُرون‌چَشمی

اِگزیت Exit: انگلیسی، دَررُو

اِگزیستانسیالیسم، Existentialisme خودگوهَرگَری

اِگو Egout: فرانسوی، گَند ابرُو

اِلّ: ۱ـ سوگند ۲ـ زنهار ۳ـ مویه ۴ـ فریاد ۵ـ کان ۶ـ خویشی ۷ـ کینه ۸ـ پیام‌خُدا ۹ـ زادنیکو

اُلّ: نُخستین (لاروس)

اَلّ: ۱ـ شتابیدَن ۲ـ تابان شُدَن ۳ـ تکان خوردن ۴ـ مو یبدن ۵ـ راندَن

اِلّا: جُز، مَگر

اِلاترومِتر Élatéromètre : فرانسوی، کِشِشسَنج

اَلاچه: تُرکی، پارچه‌ی دورنگ

اِلاستیسیته Élasticité : فرانسوی، کِشسانی (قریب)

اِلاستیك Elastic : انگلیسی، خیزه‌وار

اِلاستیکی: برگرفته از الاستیك، خیزه‌واری

اِل اِس دی L. S. D. ؛ کاهیده‌ی: Lysergic Acid Diethylamide ، رامبَخش، از داروها

اَلاطینی Élatine : فرانسوی، کُوکنارِ آبی، از گیاهان

اُلاغ: تُرکی: ۱ـ خَر ۲ـ پیك ۳ـ خُردکَشنی ۴ـ بیگار، سُتورِ بی‌مُزد ۵ـ سَرانه

اُلاغدَوانی: خَردَوانی

اُلاغسَوار: خَرسَوار

اُلاغ‌سواری: خَرسَواری

اُلاف: ۱ـ خوگیرَندگان ۲ـ دوست گیرَندگان

اُلاق: ترکی، این واژه در غیاث اللغات با آرِشی جدا از اُلاغ آمده، سَواری، ستورِ بیگاری

اَلّاق: دروغگو (لاروس)

اُلاقچی، اُلاغچی: ترکی، پیك

اَلاَقدَمُ فالاَقدَم: به دَهناد دیرینگی، پیشین، سِپَس پیشین

اَلاَقرَبُ فالاَقرَب: به دَهناد نزدیکی، نزدیك‌تر، سِپَس نزدیك‌تر

اِلاکَة: فِرستِگی، فرستاده شُدَن، پیام‌رسانْدَن

اُلام: ترکی ۱ـ سَرِ زبانی ۲ـ پیامِ زَبانی (= شَفاهی) ۳ـ راهنمای مُفت، راهنمای بی‌مزد ۴ـ جای، جایگاه

اَلاَمان: پَناه، زینهار، به‌دادم بِرِس، به‌فریادم بِرِس

اَلاَمانچی: تُرکی، تاراجگر

اَلآن: همین‌دَم، اینك، هم اکنون

اِلاَمَة: ۱ـ سرزنش کردن ۲ـ درخور سَرزنش بودن

اِلانَة: نرماندَن، نَرم کَردَن

اِلانیون: یونانی، راسَن، از گیاهان دارویی

اِلاه: اِلاهَة، الاهِیّ، شیوه‌ی دیگر نوشتن: اِلـه، اِلـهَـة: اِلهی (لاروس)، پَرستیده، خدا، ایزد، پرستش، خُدایی

اَلاَهَمّ فالاَهَمّ: به‌دهناد ارزش

اِلاهیّون، اِلهیّون: گروهی از فرزانگان که به شناختِ خُدا پرداخته‌اند، خُداشِناسان

اَلائِف: (تك: اَلیف)، هم‌خویان، جوران

اِلایومِتـر Élaïomètre : فرانسوی، نابسَنج

اَلب: ترکی، دلاور

اَلباب: دانش‌ها (غیاث اللغات)

اِلباب: ۱ـ ماندگاری ۲ـ پیش آوردن

اَلباب: (تك: لُبّ)، مغزه‌ها (معین)

اِلباث: ۱ـ ماندگار کردَن ۲ـ دِرَنگ کُنانیدَن (آنندراج)

اِلباح: کَلانسالی

اَلباد: (تك: بلد)، خِوی گیرها

اِلباد: ۱ـ خِوی گیر نهادن ۲ـ ماندگار شدن ۳ـ چَسپانیدَن ۴ـ پَشم برآوردن (واژه‌ی اِلباد، پارسی نیز هست که برابر است با حَلّاجِ تازی)

اَلبارِحَة الاُولی: پَریشَب، پَرَندوش

اِلباس: جامه نهادن، جامه پوشاندن (آنندراج)

اُلباق: تُرکی، کُلاهگوش

اَلبان: (تك: لَبَن)، شیری‌ها: آن‌چه از شیر ساخته و پدید آید

اَلبَتّه: هرآینه (سَددَر)، زنهار (فرهنگ کوچك)، کام ناکام (برهان قاطع)

اَلبِسَة: (تك: لِباس)، پوشاك

اَلب اَرسَلان: شیر دلاور، از نام‌های ترکی، دویمین شاه سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵)

اَلباقیاتُ الصالِحات: ماندك‌های نیك

اَلبشارَة: مُژده باد

اَلپ الغ: ترکی، دِلیر و بزرگ (غیاث اللغات)

اُلت: ۱ـ سوگند خوردن ۲ـ سِپَزگی ۳ـ کم کردن

اِلتِباس: ۱ـ پوشیده کاری، نهان کاری ۲ـ دَرهَم آمیختگی ۳ـ شوریده کاری ۴ـ دشواریِ کار

اِلتِباك: درآمیختنِ کارها

اِلتِبان: شیر مکیدَن

اُلتَة: سوگندِ دروغ (آنندراج)

اِلتِتاب: بپوسته پوشیدَن، جامه‌را (لاروس)

اِلتِثاق: نَمناکی، چَسبناکی

اِلتِثام: دَهانبَند نهادن

اِلتِجاء: پَناهیدن (فرهنگ کوچك)، پناه بردن (آنندراج)، چنگ دَرزَدَن

اِلتِجاج: ستیزیدن (آنندراج)، دَرهَم آمیختن، کوهِگی (کوهه = موج)، پُرگیاهی

اِلتِحاء: ۱ـ پوست بازکردن ۲ـ ریش دَرآوردن

اِلتِحاب: دَرنَوردیدَن

اِلتِحاج: ۱ـ گراییدَن ۲ـ ناگُزیر گرداندَن

اِلتِحاد: ۱ـ دین گشت ۲ـ بَرگردیدَن، رویگردانی ۳ـ گَراییدن ۴ـ پَناهیدَن

اِلتِحاس: هُدِه یافت (هُدِه = حَقّ، برهان قاطع)، هُدِه‌ی خود گرفتن

اِلتِحاف: ۱ـ پُوشِه نَهادَن، خود را پوشیدن، دَواجیدَن (دَواج = **لِحاف:** گویش تَبَری)، دَواج بر خود پیچیدن

اِلتحاق: ۱ـ به هَم پیوَستَن ۲ـ به کسی خود را چَسباندَن

اِلتحام: ۱ـ جوش خوردَن، یکپارچه شُدَن ۲ـ به هم برآمدن، به هَم چسبیدن

اِلتخاخ: ۱ـ آشفته شدن کار ۲ـ آشفتگی خِرَد، گولی ۳ـ دَرهَم پیچیدَن

اِلتذاذ: ۱ـ مَزه یافتن ۲ـ خوشگواری

اِلتذاع: سوزش زخم ۲ـ دَرد کردَن

اِلتزاق: چَسبیدَن

اِلتزام: ۱ـ همراه بودن، همراهی ۲ـ به گردن گرفتن ۳ـ بایستگی ۴ـ سَلاکِ درآمدها (سَلاک = کرایه، برهان قاطع)

اِلتزامی: شایَدی، بایسته ای

اِلتساق: بَرچَسبیدن، دوسانیدَن (برهان) التزاق و التصاق و التساق و التصاص هر چهار دارای آرشِ یگانه اند

اِلتطام: برهم خوردن خیزابه (خیزابه = مَوج، برهان قاطع)

اِلتظاء: اَفروختن، زَبانه زدن (آنندراج)، بَرافروختَن، از خشم

اِلتعاب: بازی کردن

اِلتعاج: تَفتیدَن (= کوفته و مُکَدّر شدن، آنندراج)، بی آرامی

اَلتعان: بِسولیدَن (= لعنت کردن، برهان)، نَفرین کردن

اِلتفاء: ۱ـ برهنه کردن، برهنه ساختن ۲ـ پُوست چوب را کندن

اِلتفات: ۱ـ پَسدید، وانگری، بازنگریستن، نگریستن با مهر (آنندراج) ۲ـ روی آوردَن ۳ـ مهربانی، گرامیداشت ۴ـ پَروا (برهان) ۵ـ رویگردانی ۶ـ به گوشه‌ی چشم نگریستن (غیاث اللغات)

اِلتفات کردَن: ۱ـ نگریستن ۲ـ بَخشیدن، دادن ۳ـ مِهر کردن، پَسدیدَن

اِلتفاتی: مهرآمیز، پَسدیدی

اِلتفاع: ۱ـ چادُر سر کردن ۲ـ گیاهناکی زمین ۳ـ دگرگون شدن رَنگ ۴ـ دَرپیچیدَن

اِلتفاف: ۱ـ اَنبوهی ۲ـ دَرهَم پیچیدَن (لاروس)

اِلتفام: روی بَستَن، روبند نهادن

اِلتقاء: ۱ـ دیدار کردن ۲ـ به هم رسیدن ۳ـ به هم پیوَستن

اِلتقاص: بَر گرفتن، دنبال کردن، کار زشت

اِلتقاط: ۱ـ بَرچیدن، (غیاث) ۲ـ بینشوَری

اِلتقاط کردن: بَرچیدن، بَرگرفتن، فَراستانی، گِردآوردن، دَست یافتَن

اِلتقام: اُوباریدن، فروخوردن، رازگفتن

اِلتقای خاطِرین: تَوارُد: با هم‌آوَری: بازگفت نکته یا سخنی از سوی دو کس، بی آن که از

یکدیگر شنیده یا گرفته باشند

اِلتماس: زادِش، لابَه‌کاری (فرهنگ پهلوی)

اِلتماس کَردَن: زادیدَن (فرهنگ پهلوی)، لابَه کردن، دَرخواهیدَن (برهان قاطع)

اِلتماس کُنان: لابَه کُنان

اِلتماس کننده: دَرخواه (برهان قاطع)، لابَه کار

اَلتَمش: ترکی، پیشگروه، پیشدَسته، ۶۰

اِلتواء: ۱ـ سُستی کردن ۲ـ خَمیدن ۳ـ روی گردانیدن (آنندراج) ۴ـ پیچیدَن (غیاث)

اَلتون: چنین آمده در غیاث اللغات، بنگرید به آلتون

اَلتوفیقُ مِنَ الله: پیروزی از سُوی خداست

اِلتهاء: باز کردَن، رویگَردانی

اِلتهاب: زبانه کشیدن، برافروختن، جوش و خروش، سوزشِ درون

اِلتهام: یکباره خوردَن، بَرگشتنِ رَنگ

اِلتیاث: ۱ـ درآمیختن ۲ـ دِرنگی کردن ۳ـ فَربه شدن ۴ـ بَند کردن ۵ـ توانا شدن

اِلتیاح: ۱ـ تشنگی ۲ـ دَمیدنِ ستاره

اِلتیاط: پسر خواندن، پسرخواندگی

اِلتیاظ: دشوار گشتن

اِلتیاع: ۱ـ سوزشِ دل ۲ـ آرزومَندی (آنندراج)

اِلتیاق: دوستیِ ناب

اِلتیام: ۱ـ به هم پیوَستن ۲ـ به‌هَم آمدنِ زخم ۳ـ سازواری

اِلتیام‌پذیر: به شُدنی

اِلتیام دادن: بهبود بَخشیدن، آشتی دادن

اِلتیام یافتن: بهبود یافتن

اِلثاق: ترکَردَن، نَمناك كردن (لاروس)

اَلثَغ: تُك زبانی: کسی که برخی از آواها را نمی‌تواند بر زبان آورد، به جای رِ می‌گوید لِ به جای شِ می‌گوید سِ

اِلجاء: ۱ـ کارِ خود به خدا سِپُردن، با خُدا بودن ۲ـ پناهاندَن

اِلجار، ایلجار، یلچار: ترکی، جانباز، کسی که برای پول نمی‌جنگد

اِلجام: پارسی تازی شده، لِگام نهادن

اُلجامیشی، اولجامیشی: ترکی، فرمانبرداری

اَلجِمَة: (تك: لِجام)، لِگام‌ها، از پارسی

اُلجه، اُلجی: تُرکی، تاراجیده: داراك و خواسته‌ای که از تاراج به دست آیَد

اِلحاح: بیچاره کردن، دَرمانده کردن، کَج کَردَن

اَلحاج: هَنجی، کسی که دَر خدایخانه آیین هَنج را به جای آورده، در فرهنگ کوچك، ذبیح بهروز حج را برگرفته از هَنگ و آهَنگِ پارسی برابر با «قصد» دانسته، هَنجَنده برابر است با

(قَصد کُننده) کَمندِ عدو، هَنج از بهر کین، فرو هِشته چون اژدهایی زِ زین (لبیبی)

اِلحـاح: ۱ـ زاریدَن ۲ـ سِتیهیدن (= اصرار کردن) سِتیهِش (معین) ۳ـ پافشاری

اِلحـاد: ۱ـ اِزَنگ (فرهنگ پهلوی)، آکدینی، دُشدینی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گور را سَنگ ساختن ۳ـ بُنداری (= اِحتِکار)

اَلحاد: (تك: لَحد)، گُورها، سنگِ گورها

اَلحاصِل: سَرانجام، کوتاه سُخَن، باری (عمید)

اِلحاظ: به گوشه‌ی چَشم نگریستن

اِلحاف: ۱ـ گَزافیدن ۲ـ زیان‌رساندَن ۳ـ دامن کشان رفتن ۴ـ دَواج (= لحاف) دادَن

اِلحـاق: پیوست (آنندراج)، اَیوج (فرهنگ پهلوی)، پیوستگی ۲ـ پیوند دادن، به‌هم رساندن

اِلحاقی: پیوسته، بَراَفزُوده، اَیوجیك

اِلحاق کردن: پیوند دادن، بَراَفزودَن

اَلحال: اَکنون، همین دَم (معین)، اَیمه (برهان قاطع)

اِلحـام: ۱ـ فَربـهیدن، گوشتِ نو آوردن ۲ـ گوشت خوراندن ۳ـ دانه کردن

اَلحان: (تك: لَحن) آواهای خوش

اِلحذار: بپرهیزید

اَلحَذَر: آگاه باش (آنندراج)، هان!، بِتَرس، بپَرهیز

اَلحَقّ: به‌درستی، به‌راستی

اَلحَقّ والانصاف: به‌داد و به‌راستی

اَلحُکمُ‌لله: داوری با خداست

اَلحَمد: سپاس خدا راست

اَلحَن: آگاه‌تر، داناتر (آنندراج)

اِلَخ، اِلی الآخِرَة: تا به پایان

اَلخالِق، اِرخارِق: ترکی، زیرپوش

اَلَدّ: ستیزه گر

اَلَدُّ الخِصام: ستیزنده‌ترین دشمن

اَلَذّ: مَزه‌دارتر، خوشمزه‌تر

اِلذام: بَرآغالاندَن، بَرانگیختن

اَلّذی: کسی که، مردی که

اَلرحمن الرَّحیم: بخشاینده‌ی مهربان

اَلرزقُ عَلیَ الله: روزی‌رسان خداست

اِلزاء: سیرچرانیدن

اِلزاق: چسباندن

اِلـزام: واداشت (فرهنـگ کوچـك)، بایاندن، ناگزیراندن، فِرچوانِش (فرهنگ پهلوی)

اِلزاماً: ناگزیر

اِلزام‌آور: بایَسته

اِلزامی: فِرچوانیك (فرهنگ پهلوی)

اَلزَم: بایسته‌تَر، ناگزیرتر

اَلس: ۱ـ بَدنهادی ۲ـ شوریدگی ۳ـ دشمن کامی ۴ـ دودلی ۵ـ گُول زَدَن

اِلساع: دُشمنی انداختن

اَلسّاعه: همین پاس، همین دَم

اِلساق: چسباندن

اِلسام: جُستَن، به جُست و جو برآمدن ۲ـ چشانیدن ۳ـ آموزاندَن

اِلسان: ۱ـ سخن رساندن ۲ـ نامه رساندن

اَلَستُ: آیا نیستم؟، فارسی گویان اَلَست می گویند با آرش روزِ بی آغاز

اَلسُن: (تك: لِسان) زَبان ها (غیاث اللغات)

اَلسَن: زبان آوَر (آنندراج)

اَلسنه، اَلسِنَة: (تك: لِسان)، زَبان ها

اَلسنه‌یِ خارجی: زبان های بیگانه

اَلسین والاَم: درود بر تو، به زبان مردم کوچه و بازار

اُلش: ترکی، تَه خوان، ریزه نان

اَلَصّ: باریکشانه، چَسبیده دَندان

اِلصاق: ۱ـ چسبیدن ۲ـ چسباندن، دُوسیدَن،
طوق شرف از کجا بدوسی، تا دست قفازنان نبوسی. (تحفة العراقین)

اِلصاق کردَن: پَتوَستَن (فرهنگ پهلوی)، دوساندَن

اَلصَق: چسپان تر، دُوسانتَر

اُلط: رومی تازی شده، سِنَبر، از گیاهان (برهان)

اَلَطّ: افتاده دَندان، کرم خورده دَندان (لاروس)

اَلطاف: (تك: لُطف) ۱ـ مهربانی ها، نوازش ها ۲ـ ارمغان ها، ره آوردها

اَلطَح: بی دَندان

اَلطَف: نَرم تَر، نازُك تر، پاکیزه تَر (غیاث اللغات)

اِلعاب: بازی دادن، به بازی برانگیختن

اَلعَبدُالفانی: بنده‌یِ رَفتنی

اَلعَس: لَب سیاه

اَلعَطَش: آب! آب، تِشنگی

اَلعَظَمَةُ الله: بزرگی خدای راست

اَلعِلمُ عِندالله: خُدا می داند

اَلعیاذُ بالله: پناه بَرخُدا

اَلعَفو: بَخشش، بَخشیدَن

اُلعوبَة: ۱ـ بازیچه ۲ـ زنِ بازیگر (آنندراج) ۳ـ بازی (لاروس)

اُلُغ، اُلوغ: تُرکی، کَلان، بُزرگ

اِلغاء: ۱ـ بَرافکندن ۲ـ از شُمار افکندن ۳ـ بیهُوده کردَن (فرهنگ کوچك)، بیهوده شمردن

اِلغاب: مانده گرداندن، رَنج رساندن

اِلغار، ایلغار: ترکی، تاخت و تاز

اَلغاز: (تك: لُغز) ۱ـ چیستان ها، سَربَسته ها ۲ـ

راه‌های پیچیده، کوره راه‌ها

اِلغاز: چیستان گویی، سَر بَسته گویی

اَلغاط: (تك: لَغَط)، بانگ‌های خروس

اِلغاط: ۱ـ بانگیدَن، بانگ برداشتن ۲ـ خروشیدن

اَلغَرَض: باری (عمید)، به‌هَر رُوی

اَلـغـیاث: ۱ـ داد، داد ۲ـ دادرس خواهـی ۳ـ به‌دادم برسید

اَلف: ۱ـ هِزار ۲ـ هِزاره (فرهنگستان)

اِلف: خوگیری، دوست گیری

اَلَف: خوگیری، دوستی

اَلِف: ۱ـ رادمَرد ۲ـ مرد بی زن ۳ـ نام‌واتی (وات = حرف، برهان) در تازی ۴ـ یار، دوست (لاروس)

اَلَفّ: ۱ـ گِرانسنگ ۲ـ دیرسُخن ۳ـ پیوسته اَبرو

اِلفاء: به جا گذاشتَن

اِلفاج: بی چیزی، بی چیز شدن، خاکِستر نشینی

اَلفاظ: (تك: لَفظ) سُخَن‌ها، گَپ‌ها

اِلفانتیازیس Éléphantiasis : فرانسوی، پیلپایی

اِلفانتیاك Éléphantiaque : فرانسوی، پیلپا

اَلفباء: واتگروه

اُلفت: یارشُدن، دَمخور شدن، جوردرآمدن، خُوگرِفتن، اُوَنج (برهان)

اُلفَت گرفته: خُوگَر (برهان)

اُلفَت گری: دوست یابی، یاریابی

اَلفَرار: بگریزید، گُریز، گُریز

اَلِف قامَتان: راست بالایان

اَلِف قَدّ: ۱ـ کشیده اَندام ۲ـ سَر بُلَند، بَرگزیدن

اَلـفـیَّة: هِزارخـانـی، هِزاربِـتی، سروده‌های دانشیك را گویند

اَلفیّه و شَلفیّه: اَلفینـه و شَلفینـه، اَلفینه زَهار را گویند و شَلف، زن بدکاره را ـ نام نوشته‌ای است که در آن پیکـره هایی آورده انـداز درهم آمیزی زن و مرد، فَراهم آورنـده حکیم ازرقی و بهره گیر طغان شاه سلجوقی بوده است.

اِلَقّ: درخشنده

اِلقـاء: ۱ـ بارگیری ۲ـ آموزاندن، یاددادن ۳ـ افکندن ۴ـ رسانیدن (غیاث اللغات)

اِلقاء به نَفس: خودیادی، خودآغالی (آغالیدَن = بَرانگیختَن)

اِلقاء شُبهه: بَدیادی، بدآموزی

اَلقاب: (تك: لَقَب) پیشنام‌ها، بَرنام‌ها

اِلقاح: آبستن کردن، باردارکردن، گُشن دادَن

اِلقان: زودیادگیری، فَراگیری

اُلقـانِت: فرانسوی تازی شده، اَنخـوسـا، از گیاهان (معین) Orcanète

اَلقصّه: سَرانجام، چه دردِسَر بدَهم

اَلقـــول بالمـوجب: واژه بازی، زشت و زیبـا، رَوِشی در گفتـار یا جامـه سرایی، برای نمـونه: اسپی خریده انـد زما، بازداده اند. ای خواجه مردمانِ شما این چُنین خرَند (بهره ازآننددراج)

اُلقیّة: ۱ـ چیستان ۲ـ دشواری‌ها

اُلکا: ترکی (معین)، پارسی (برهان)، پَرگَنه

اِلکْتِرال Électoral: فرانسوی، گُزینشی

اِلکتِـرواِمـان ÉlectroAimant : فرانسوی، آهن‌رُبای کَهرُبی

اِلکتروتراپی Électrothérapie : فرانسوی کَهرُب‌دَرمانی

الکتـرود Électrode: فرانسوی، کَهرُب میخ (مِیخ = قُطب، فرهنگ پهلوی)

اِلکترودِ مثبَت: فرانسوی تازی، مِیخِ هایی

اِلکترود منفی: فرانسوی تازی، مِیخِ نایی

اِلکترودینامیك

Électrodynamique . فرانسوی، کَهرُب شناسی

اِلکتروسکُپ Électroscope : فرانسوی، کَهرُب نما

اِلکتروشوك تِراپی، اِلکتروشوك: Électrochoc، فرانسوی، تَنِش‌دَرمانی

اِلکتروفور Electrophore : فرانسوی، کَهرُ بان

اِلکتروکاردیوگراف

Électrocardiographe: فرانسوی، گِش‌نما (گِش = قلب)

اِلکتروکاردیوگرام

Electrocardiogram: انگلیسی، گِش‌نما

اِلکترو کِمیستری، اِلکتروشیمی

Electrochemistry: انگلیسی، کَهرُ بکارشناسی

اِلکترولیت Electrolyte : انگلیسی، کَهرُب بَخش

اِلکترولیز Électrolyse : فرانسوی، کَهرُب‌زای

اِلکترولیزابل Électrolysable : فرانسوی، کَهرُ بیار

اِلکتـروماگنِت Électromagnet: فرانسوی، آهن‌رُبای کَهرُبی

اِلکترومِتر Électromètre : فرانسوی، کَهرُب سنج

اِلکتروموتور Électromoteur : فرانسوی، کَهرُب ساز

اِلـکتــرون Électron: فرانــــوی، ناریز، ریزه‌هایی که کهرب بارنایی (= منفی) دارند

اِلکترونیك میوزیك

Electronic Music ، **موسیقی الکترونیکی**: انگلیسی، خُنیای کَهرُبیك

اِلکترون مایکروسکُپ Electron microscope : انگلیسی، ناریزبین

اِلکترونیك Électronique : فرانسوی، کَهرُبیك

اِلکتریزه Électrisé : فرانسوی، کَهرُب گَشت

اِلکتریسیته Électricité : فرانسوی، کَهرُب

اِلکتریسیَن Électricien : فرانسوی، کَهرُبکار، کَهرُبگر

اِلکتریفیکاسیون Électrification : فرانسوی، کهرُبکاری

اِلکتریك Électrique : فرانسوی، کَهرُبابیك

اَلکُل Alcool : تازی فرانسوی شده، مُل

اَلکُلات Alcoolat : فرانسوی، مُل چِك

اَلکُلاتور Alcoolature : فرانسوی، مُل اَندایه

اَلکُل اِتیلیك Alcool ethilique : فرانسوی، مُل اَنگوری

اَلکُل متیلیك Alcool metilique : فرانسوی، مُل چوبی

الکلوئید Alcloïde : فرانسوی، بَلخَجدیس (بَلخَج = قلیا، برهان)

اَلکُلیسم Alcoolisme : فرانسوی، مُلگَرایی

اَلکُلیك: Alcoolique ۱ ـ مُلدار ۲ ـ مُلگَرا

اَلکَد: ناکس

اَلکرم البَرّی: تَمیس، زَرَك (گویش گیلکی)، از گیاهان

اَلکن: کُندزَبان، تَمنده (صحاح الفرس)

اَلکومتر Alcoomètre : فرانسوی، مُلسَنج

اِلگان Élégant : فرانسوی، بَرازَنده

اُلگو: پارسی است، به آن رووُر نیز گویند، نمُونه

اِلَم: ۱ ـ رنج، وَیدا (برهان قاطع) ۲ ـ دَردمَندی، فَرخا (برهان)

اِلماح: دُزدیده نگرستن

اَلماس: پَهلوی وَ یونانی، اَلماست، آبگین

اَلماسِ خالدار: آبگینِ یَخدار

اِلمام: ۱ ـ فرودآمدن ۲ ـ بالَندِگی

اِلمان Élément : فرانسوی، گوهَر، کِیا (= عُنصُر)

اَلمُثَنّی: پاچِن (فرهنگ پهلوی)

اَلمَع، اَلمَعی، یَلمعی: تیزهوش، روشن خِرَد (آنندراج)

اِلمی: دَردی، وَیدایی

اَلمی: سیاه لَب

اُلَنگ: ترکی، سبزه زار (معین)، مَرغزار، چَمَن

اُلَنگ نشین: ترکی پارسی، چمَن نِشین

اَلواء: به گونه‌ی رَمَن، خَم‌های رود، کناره‌ی شهرها

اِلواء: ۱ـ دَرَفش دوختن ۲ـ دَرَفش افراشتن ۳ـ پژمردن ۴ـ آرزو داشتن ۵ـ چیرگی

اِلواتور Élévateur: فرانسوی، بالاَبر

اَلـواح: (تک لَوح)، پَلمه‌ها (برهـان قاطع)، سَلِم‌ها (صحاح الفرس)

اَلوار: پارسی تازی شده (تک: لُر)، لُران

اَلوارِ سقف: واشان (گویش گیلکی)

اِلواسیون Élévation: فرانسوی، ۱ـ بُلَندا ۲ـ بَرفَرازی ۳ـ بَرجستگی (سعید نفیسی)

اَلــواط: شاید اَز اَلــواد: ۱ـ بی سر وپــا ۲ـ خوشگذران ۳ـ گردنکش (= اَلوَد)

اَلوان: (تک لَون)، رنگ‌ها

اَلوَث: ۱ـ آهسته‌رو ۲ـ گران زَبان ۳ـ توانا ۴ـ ناتوان، سست، از واژه های دوپَهلو

اَلوَد: زَفت گردَن، گَردنکِش

اَلوداع: بَدرود

اُلُوس: ترکی، تیره، دُوده، دودمان

اُلُوش: تُرکی، تَه خوان، نان‌ریزه

اَلوَط: رِند، ولگرد، چَسبانتَر (لاروس)

اُلوف: هزاران، هزارگان (فرهنگستان)

اَلوف: خُوگیرنده، زودجوش، رام (لاروس)

اَلوقَة: مسکه خُرما، سَرشیر و خُرما

اَلوکَة، اَلوك: ۱ـ پیك ۲ ـ فرستادن ۳ـ پیام

اَلومَة: زُفتی (= بُخل، برهان قاطع)، دَست خُشکی

اَلوَة: تَلخشیر، از گیاهان

اُلوهَت، اُلوهَة: خدایی، یَزدی (فرهنگ پهلوی)

اِلوِیَة: (تک لِوا)، پَرچَم‌ها، نشان‌ها

اَلله: برگرفته از اِله، لَه یا «لاه» برگرفته از «لَیه» به آرش «دَر پَرده رفتن»، خُدا، خُداوَند (بهره از غیاث اللغات)

اِلـهـاء: ۱ـ بازداشـتن ۲ـ دست بَرداشتن ۳ـ اَفکَندن ۴ـ سرود شنیدَن

اِلهاب: ۱ـ برافروختن آتش ۲ـ سخت تاختنِ اَسپ ۳ـ بَرانگیختن

اِلهـاد: ۱ـ ستمگـری ۲ـ خوارداشت ۲ـ زیر بارماندن ۴ـ کوتاهی کردَن

اِلهاف: آزمندیدَن، آزمند شدن

اِلهام: یان (فرهنگ پهلوی)

اِلهام‌یابی: وَخش بُرداری (فرهنگ پهلوی)

اِلهَة: ۱ـ پرستش ۲ پرستیدگی ۳ـ خدایگونه

اَللّهُم: دگرگشته‌ی «یا الله»، خدایا

اِلهی: خُدایی

اِلهیّات: خداشناسی

اِلهیّة: خداوندی، خُدایی

اِلهیّون: خداپرستان

اِلَی: تا (آرش های دیگری نیز دارد که به فارسی

نیامده)

اَلیا: یونانی، پَنیرَکِ دَشتی، از گیاهان

اَلیات: (تک: اَلیَة)، دُنبه‌ها

اِلی الآن، اِلی هذا الآن: هنوز، تا اکنون

اِلیان: نَرماندَن، نَرمگردانیدن (آننددراج)

اَلیاف: (تک: لیف)، پیشَندها، پیشَن‌ها (برهان قاطع)، نیام‌ها

اَلیَة: دُنبه، سُرین، پیه، گرسنگی

اَلیَس: ۱ـ دِلیر ۲ـ بی‌رَگ (آننددراج)، (از واژه‌های دوپهلو)

اَلیسون Alyssum: لاتینی، سُنبل زرد، از گیاهان (سُنبُل و زُمبُل، پارسی است)

اِلی غَیرالنِهایه: ناجُز انجام (برهان قاطع)

اَلیف: خُوگَر، خوگرفته، یار

اَلیق: شایسته‌تر، سِزاوارتر، دَرخشش آذَرخش

اَلیَل: تیره شب، شب دراز و تاریك

اَلیم: دَردناك

اِلی یوماً هذا: تا امروز

اَمّ: ۱ـ آهنگیدن (= قصدکردن) ۲ـ سَرشکستن ۳ـ مادرشدن ۴ـ پیشوایی

اُمّ: ۱ـ مادر ۲ـ گور ۳ـ مایه، گوهر، بُن

اِماء: (تک: اَمَة)، کنیزکان

اَمّا: ولی: پَس، بَن (برهان قاطع)

اَمّابَعد: پَس چون (غیاث اللغات)

اُمّات: (تک: اُمّ) ۱ـ مادران ۲ـ گوهران، بُن‌ها

اِماتَة: میرانیدن، کُشتن (آننددراج)

اَماثِل: (تک: اَمثَل)، برکشیدگان، هَمانَندان

اَماج: پارسی تازی گشته، آماج (لاروس)

اَماجِد: (تک: اَمجَد)، بزرگواران

اُمّ اَدراص: موش دشتی (آننددراج)

اَمارات: (تک: اِمارَة)، نشان‌ها

اِمار: رای‌زَدن

اُمّ اَربَع، اُمّ اَربعین: هِزارپا

اَمارَة: ۱ـ نشان ۲ـ دیدارگاه ۳ـ هنگام

اِمارَة: شارسان، فَرمانروایی، کِشوَر

اَمارِد: (تک: اَمرَد)، ساده‌رویان، بی‌ریشان، ساده زَنَخان، نوشکین نوبتی به حُکم آن که امارَت گوزگانان او داشت آن جنگ بخواست. هرچند بیریش بود و در سرای بود امیر اجابت کرد و وی با غلامی پنجاه بیریش خویش که داشت به پای آن سوراخ رفت (تاریخ بیهقی)، رینَکان (فرهنگ پهلوی)

اَمارُنطُون: یونانی تازی شده، گُلچه‌دار، از گیاهان

اَمّاره، اَمّارَة: فَرماندَهنده، چیره، بَرانگیزَنده

اِمازَة: جداکردن، جدایاندَن

اَماریطون: یونانی تازی شده، تاج خروس، از

گیاهان

اِماطَة: دورکردن، راندَن

اِماغَة: رَوان گردانیدن، گُداختَن، آب کردن

اَمـاعیق: (تك: مَعق، در هم ریخته‌ی عُمق)، کران‌های دور

اِماق: هُکّه زِدِگی، (هُکّه = برجَستن گلو وفواق = سِکسِکه، برهان قاطع)

اَماکِن: (تك: اَمکنه، تك: مَکان)، جایگاه‌ها، جای‌ها

اَماکِنِ خصوصی: ویژه جای‌ها

اَماکِنِ عمومی: هَمِه‌جای‌ها، جایگاه‌های همگانی

اَماکِنِ مُتبرّکه: اَشوجای‌ها: جایگاه‌های پاك

اِمالَة، اِماله: ۱ـ روده شوی ۲ـ روده شویی ۳ـ خَمدادن ۴ـ گَرایاندَن

اِمام: ۱ـ پیشوا، رَهنُمود ۳ـ پیر دستگیر، همه گَر پَس وَگر هم پیشـوابیم ـ در این حیرت برابـر می‌نماییم (عطّار نیشابوری) ۴ـ ساغول

اَمام: فرابیش (معین)

اِمام جماعَت: پیشنماز

اِمامِ عَصر، اِمامِ زَمان: پیشوای زمان، پیشوای دوازدهم، رَهنمود زَمان ع

اِمامَة: ۱ـ پیشوایی ۲ـ پیشنمازی

اِمامَتِ مَسجد: پیشنمازیِ مَزگَت

اِمامزاده: پیشوازاد

اِمامزاده جَعفَر: پیشوا، نام جایی است (فرهنگستان)

اُمّ الاَجساد: سیماب (آنندراج)

اُمُّ الاَرضین: گوهَرِ زمین‌ها، خدایخانه

اُمّ البیض: شترمرغ

اُمّ الرَّقیق: نَرم‌شامِه (فرهنگستان)

اُم الاَموال: گوهَرِ داراك: گوسپند (آنندراج)

اُمّ التنائف: بیابان، دَشت (آنندراج)

اُمّ الجَیش: دَرَفشِ سِپاه

اُمّ الحنون: نَرم‌شامه

اُمّ الهَیشم: آلّه (= عقاب)

اُمّ الخبائث: بنیادِ پلیدی: مِی

اُمّ الدماغ: پَرده‌ی مَغز

اُمّ الرأس: مادَرِ سَر: بینی

اُمّ الرُمح: مادَرِ نیزه، اَبَرنیزه، دَرَفش، نِشانه

اُمّ الرُبیَق: مادَرِ کَویر، گواژه (= کنایه) از سَختی

اَمالِس: (تك: اِملیس)، کَویرها، شوره‌زارها

اُمّ السَّماء: کَهکَشان (آنندراج)، مادرِ آسمان

اُم الشَرائین: مامرگ، بزرگ سُرخرَگ

اُمّ الشَّعور: بیدبَریشان (= بیدمجنون)

اُمّ الصِّبیان: مادَرِ دیو، دیوزَدگی، از بیماری‌ها

اُمّ الصَّخر: بوفِ کوهی، از پرندگان

اُمّ الطَّبَق: ۱ـ سختی ۲ـ مار (آنندراج)

اُمّ الطَّریق: ۱ـ مادرِ راه، شاهراه ۲ـ کَفتار

اُمّ الطَّعام: ۱ـ شِکَم ۲ـ گندُم

اُمّ الطِّفل: مادَرِ بچه

اُمّ العلوم: مادرِ دانش‌ها، دانشِ دَستور

اُمّ الغیظ: سَخت شامِه (فرهنگستان)

اُمّ الفَضائل: بُنیادِ بَرتری: دانِش

اُمّ القُبور: گُورکَن، کَفتار

اُمّ القِردان: فَراسُم: میان تندی پاشنه و سُم یا سُنبِ ستور

اُمّ القُری: گواژه (= کنایه) از خدایخانه: مَکّه

اُمّ القوم: بزرگِ مردم، رَهبَر مردم، سر دودمان

اُمّ الکِتاب: بُنیادِ نامه: گواژه از سیمنادِ آمُرزِش (= سورهٔ فاتِحَـه) نِبی (قرآن مجید)، خِرَدِ نُخُست، زبانزد هَست شناسی

اُمّ المَنزل، اُمّ المثوی: خانهِ زَن، کَدبانو، خَدیش

اُمّ النجوم: مامِ ستارگان: ۱ـ آسمان ۲ـ کَهکَشان

اُمّ النِدامة: مام پشیمانی: شِتاب

اُمّ النوفِل: کَفتار (آنندراج)

اُمّ الوَلَد: مادرِ بَچه

اُمّ الوَلید: ماکیان

اَمالیس: (تک: اِملیس)، کویرها، شوره زارها

اِمامِ سَبحه، اِمامَك: سَرگره (آنندراج)

اِمامِ مُبین: پیشوای روشَنگر، رَهنمودِ روشن

اِمامِ ناطِق: رَهنمودِ سخنگوی

اَمامون: یونانی تازی شده، ماهلو، از داروها (آنندراج)

اِمامی: پیشوایی، رَهنمودی

اِمامیّة: پیشوایَسان: گروهی که تنها همان دوازده پیشوای شیعیان را باور دارند و کارگزاری کسی را در نَبودِ آنان نمی‌پذیرند ـ نام همگی گروه‌هایی که پس از پیامبر اسلام، پیشوایی علیؑ را پذیرفته‌اند. (فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جُنیدی)

اَمان: زینهار، زنهار، بی بیمی، دَرپناهی، آرامِش (فرهنگ کوچك)

اَمانَة: نِهادَك (فرهنگ پهلوی)، زینهاری (آنندراج)، دَستمَردی (برهان قاطع)، سِپُردگانی (فرهنگ کوچك)، دُرُستی

اَمانَتاً: ایرمانی (واژه‌های فارسی)، (ایرمان = عاریَة: برهان قاطع)

اَمانت‌دار: زینهاردار، ایرمان‌دار، اُستور (فرهنگ پهلوی)، سِپُرده دار

اَمانت‌داری: زینهارداری، ایرمان‌داری، اُستورداری (فرهنگ پهلوی)

اَمانت گذاشتن: سِپُردن

اَمانت نگهدار: سِپُرده‌دار، اُستور (فرهنگ پهلوی)

اَمانتی: زینهاری، سِپرده ای، ایرمانی

اَمان‌خواستَن: زنهار خواهی (برهان)

اَمان دادَن: زنهار دهی (برهان)

اَمان طَلَبیدن: زنهارخواهی، پناه جویی

اَمان یابی: زنهاریابی، پناه جستن

اَمانیّ: (تك: اُمنیه)، آرزوها (غیاث)

اِماهَة: ۱ـ به آب رسیدن ۲ـ آب ریختن

اِمباسلوقی: یونانی؟ مُو، از گیاهان (معین)

اِمپراطور: لاتینی تازی شده، شاهَنشاه، سالار

اِمپراطریس Impératrice: فرانسوی، شهبانو

اِمپراطوری: شاهَنشاهی

اَمپرسیون Impression: فرانسوی ۱ـ بازیاب ۲ـ پندار ۳ـ فِشُردگی

اَمپرسیونیست Impressionniste: فرانسوی جاوَرنِگار (جاوَر = حالَت، برهان قاطع)

اَمپرسیونیسم: Imperessionnisme: فرانسوی، جاوَرنِگاری

اِمپریال Imperial: شاهی

امپریالیسم Imperialisme: فرانسوی، ۱ـ شاهخواهی ۲ـ چیرگانی

اِمپریسم Empiricme : آروین گِروی (خردناب)

اِمپریکال Empirical: فرانسوی، آروینی

امپرینه Imprégner : فرانسوی، آغشتن (فرهنگستان)

اُمّت، اُمَّـة: بَرشـان (برهان)، مادَر (لاروس)، فَرسَنداج (برهان قاطع)، زانیج (= مِلّت)

اُمَّت پیغمبر: هاوُشت، هاوُش (برهان قاطع)

اِمتاء: ۱ـ زشتگرایی ۲ـ روزی فزونی

اِمتاع: ۱ـ سودرسانی ۲ـ بَرخورداری ۳ـ بی نیازی

اِمتِثال: ۱ـ فرمان بذیری ۲ـ فرمانبرداری ۲ـ بنداشتَن ۳ـ داستانسرایی ۴ـ پیروی، گردن نهادن

امتثالاً: به فرمان، در فرمان

اِمتِحاء: زُدودِش، زدوده شدن، پنهان شُدَن

اِمتِحاش: سوخته شُدَن (آنندراج)، سوزِش

اِمتِحاض: شیر ناب نوشیدن (آنندراج)

اِمتِحاق: ۱ـ سوخته شدن ۲ـ پاك شدن ۳ـ کاهیدن

اِمتِحان: ۱ـ آزمودن، آزمون ۲ـ نیك نگریستن ۳ـ فرجام نِگَری

اِمتِحانات: آروین (برهان قاطع)، رَوَن (برهان قاطع)

اِمتِحـانـات اِبتدائی: ۱ـ آروین دَبِستانی ۲ـ آزمون های نخست

اِمتِحاناتِ مُتوسّطه: آروینِ دبیرستانی

اِمتِحان کردَن: ۱ـ آزمودن ۲ـ آروینیدَن

اِمتِحان دادن: آزمون دادن، آروین دادن

اِمتِحان کننده: ۱ـ آزما ۲ـ آروینگر

اِمتِحانِ نسجِ زنده: بافت‌بَرداری (فرهنگستان)

اِمتِخاط: ۱ـ دَماغ گرفتن، فین کَردَن ۲ـ بیرون کشیدن ۳ـ ربودَن

اِمتِداح: ۱ـ سِتودن ۲ـ فراخ شدن

اِمتِداد: کشیده شدن، درازشدن، راست (فرهنگستان)، درازا، یازِش

اِمتِدادِ خَط: درازای کِشَك

اِمتِدادِ زمان: درازای زمان

اِمتِدادات: یازِش‌ها، درازاها

اِمتِداد دادن: دراز کردن، یازاندَن

اِمتِدادِ حیات: درازای زندگی

اِمتِدار: کلوخ گرفتن (آنندراج)

اِمتِداش: ۱ـ گرفتن ۲ـ ربودن

اِمتِذاق: آب در شیر کردن

اِمتِراس: ۱ـ ستیزیدن ۲ـ خود را خاراندن، خود خاریدن ۳ـ سوده شدن، سودگی، سابیدَن

اِمتِراط: گِردآوردن، ربودَن

اِمتِزاج: آشُردَن، آشوردن (آنندراج)، گومِزِش (فرهنگ پهلوی) آمیختن (فرهنگ کوچك)، آمیزش، آمیختگی

اِمتِساك: چَنگ‌زدن (آنندراج)

اِمتِسال: شمشیر کشیدن، بَرکشیدن، از نیام

اِمتِشاع: ۱ـ ربودن ۲ـ چیزی را گرفتن

اِمتِشاق: ۱ـ ربودن ۲ـ بریدن ۳ـ دوشیدن ۴ـ شمشیر برکشیدن (آنندراج)

اِمتِصاص: مِکیدَن، دَرآشامی

اِمتِطال: دیرکردن، دیرکرد در پرداخت، دَرهَمی، پیچیدگی

اِمتِعاد: ۱ـ به شتاب کشیدن ۲ـ ربودن ۳ـ از جا کَندَن

اَمتِعَه، اَمتِعَة: (تك: مَتاع)، کالاها

اِمتِغاط: ۱ـ بلند شدن روز ۲ـ شمشیر برکشیدن ۳ـ دِراز شُدَن (لاروس)

اِمتِقاع: ۱ـ پستان مکیدن ۲ـ گونه برگشتن: از ترس یا از اندوه

اِمتِکار: ۱ـ تخم کِشتَن ۲ـ رنگین شدن به گِلِ سُرخ

اِمتِلاء: آمایش (فرهنگ کوچك)، شکم‌پُری (معین)، پُر شدن (آنندراج)، اَنباشتگی (برهان)

اِمتِلاءِ معده: ناگوَرد (برهان قاطع)

اِمتِلاج: شیر مکیدن

اِمتِلاخ: ۱ـ بَرکندنِ دندان ۲ـ بَرداشتنِ لِگام

اِمتِلاط: ربودَن

اِمتِلاع: تیزرفتن، سَبُک‌رفتن، از واژگان دو پهلو

اِمتِلاق: بیرون آوردَن

اِمتِلال: ۱ـ کُوماج ساختن، کُوماج پختن، کُوماج یا کُماج گونه‌ای از نان است ۲ـ به‌دین درآمدن

اِمتِناح: ۱ـ دهش گرفتن ۲ـ روزی دادن (آنندراج)

اِمتِناع: ۱ـ سِپُرزِش (فرهنگ پهلوی)، بازایستادن (آنندراج)، سر باززدن، خودداری ۲ـ نیرومندی، استواری ۳ـ بازداشتن

اِمتِنان: سپاسداری (فرهنگ کوچك)، سپاس داشتن

اِمتِهان: ۱ـ بخشیدَن ۲ـ خوارداشت ۳ـ ناتوانی ۴ـ پَرستاکی (= خِدمَت)

اِمتِیاح: دادن، بخشیدن

اِمتیاز: ۱ـ جُدا شدن (آنندراج) ۲ـ برتری داشتن ۳ـ فَردات (فرهنگ کوچك)

اِمتیازات: فَردات‌ها

اِمتیاز آوردن: فَردات آوَردَن

امتیاز دادن: فَردات دادن

اِمتیاز گرفتن: فَردات گرفتَن

امتیك Emetic: انگلیسی، هَراش آور (هَراش = قِی، برهان قاطع)، از داروها

اَمثال: (تك مِثل)، هَمانندان، جُنانه‌ها (فرهنگ کوچك)

اَمثال: (تك مَثَل)، مَثَل‌ها، داستان‌ها

اِمثال: اَندام بُریدَن

اَمثالُ ذلك: مانندهای آن

اَمثالُهُما: مانندهای آن دو

اَمثَل: برتر، والاتر

اَمثِلَة: (تك مثال) ۱ـ فَرمان‌ها ۲ـ مانندها ۳ـ داستان‌ها

اَمشَن: چکمیزَکی، کِسی که شاشش بَند نمی‌شود (برهان)

اَمَج: ۱ـ گرم شُدَن ۲ـ تشنه شدن (آنندراج)

اُمِّ جابر: هَریسه، هَلیم، این واژه از هُلام پهلوی ساخته شده و حَلیم نادرست است، گَندُمبا، ریس (برهان)

اَمجاد: (تك اَمجَد)، بزرگوارن

اِمجاد: ۱ـ بزرگداشت، به بزرگی ستودَن ۲ـ بسیار بَخشیدَن

اَمجَد: بزرگوارتر

اَمچلی، اَمچه‌لی: ترکی؟، بُناوَر، جایی است در گرگان (فرهنگستان)

اِمحاء: زدودن، ستُردن، پاك کردن، زُدایش

اِمحاح: کُهنه شدنِ جامه (آنندراج)

اِمحاش: سوزانیدن

اِمحاض: ۱ـ شیر ناب نوشاندن ۲ـ دوستی

کردن ۳ـ راستگو بودن

اِمحاق: ۱ـ کاستن ۲ـ نیست شدن

اِمحاک: خشمیدن، خَشمناکی

اِمحال: خشك شدن سال، خشك شدن زمین

اُمّ‌حباب: گیتی

اَمحَص: پُوزِش نیوش، پوزش پذیر

اُمّ حفصَة: ماکیان

اُمّ حِلس: ماچه خر

اُمحوضَة: پَندِ ناب

اُمّ خُلول: شَسَنِ خوراکی (= صَدَف خوراکی)

اَمَد: ۱ـ پایان زمان ۲ـ پایان زندگی، فَرجام ۳ـ دورترین جای ۴ـ خَشم ۵ـ سَر رسید

اِمداء: ۱ـ کلانسالی ۲ـ شیر بسیار نوشیدَن

اِمداح: ستودن (آنندراج)

اِمداد: یاری دادن، یاری کردن، هَرزید (آنندراج)

اَمداد: (تك مَدَد)، یاران

اِمدادات: به گونه‌ی رَمن، نیروهای پُشتیبان

اِمدادی: هَرزیدی، فِریاتیك [پهلوی)

اَمدَریان: دُم اَسپی، از گیاهان

اُمدوحَة: سِتایه (= مَدیحَة)

اَمدَش: ۱ـ لاغر ۲ـ کم خِرَد (لاروس)

اُمّ دَفار: جَهان

اِمذِلال: فروهِشتگی، سُست اندامی

اَمر: ۱ـ فَرمان ۲ـ کار، داتَستان (پهلوی)

اَمَرّ: ۱ـ تلخ تر ۲ـ اَندرونه، شِکَنبه

اِمر: شِگفت

آمِر: فرمانروا، کارفرما

اَمرِ به معروف: فرمان به نیکی، فرمان به شایست

اُمـراء: (تك: اَمیر)، پارسی تازی گشته، میران، میرَکان، فرماندِهان

اِمراء: گُوارا کردن، سودرساندَن

اُمراءِ قشون: سَرلَشکَران

اِمراج: ۱ـ پیمان شکنی ۲ـ آزاد گذاشتنِ ستور، برای چرا ۳ آمیختن

اِمراح: شادمان کردن (لاروس)

اِمراخ: تُنُك کردنِ خاز (= خمیر)

اِمرار: گذراندن، تلخ شُدَن

اِمرار وقت: زمان گذرانی، زمان کُشی

اِمرار معاش: گذرانِ روزی

اَمراس: (تك: مَرَسة)، ریسمان ها

اَمراض: (تك: مَرَض)، بیماری ها

اِمـراض: ۱ـ بیمـار کردن ۲ـ بیمـاریافتن ۳ـ نزدیك شدن به رایِ دُرُست

اَمـراضِ انفـرادی: بیمـاری‌هـای پراکنده (فرهنگستان)

اَمراضِ خارجی: بیماری‌های بیرونی (فرهنگستان)

اَمراضِ دَرونی: بیماری‌های درونی (فرهنگستان)

اَمراضِ دماغی: بیماری‌های مغز (فرهنگستان)

اَمراضِ روحی: بیماری‌های روانی (فرهنگستان)

اَمراضِ عَصَبی: بیماری‌های پی (فرهنگستان)

امراض گوش و حلق و بینی: بیماری‌های گوش و گلو و بینی (فرهنگستان)

اَمراضِ لاعلاج: بیماری‌های بی‌درمان، دَردِ بی‌دَرمان

اَمراض مجاری بول: بیماری‌های میزه راه (فرهنگستان)

اَمراضِ محلّی: بیماری‌های بُومی (فرهنگستان)

اَمراضِ مُزمِن: بیماری‌های کهنه

اَمراضِ مَناطِق حارّه: بیماری‌های گرمسیر (فرهنگستان)

اَمراضِ وبائی: بیماری‌های جهانگیر (فرهنگستان)

اِمراط: غوره افکندن

اَمراع: (تك: مربع)، چراگاه‌های فراخ، مرغزارها

اِمراغ: ۱ـ ریختن آب دهن ۲ـ زشتگویی ۳ـ نرم کردن خاز (خَمیر)

اِمراق: ۱ـ از نشانه گذراندن ۲ـ آشکارشدنِ زَهار

اَمرپذیر: فرمان‌پَذیر

اَمرِ حاضِر: فرمانِ هَندِمان (= حاضر، پهلوی) زبانزدِ دستوری: مانند، بخور، بِبَر، بخورید، بِبَرید

اَمرَد: ریدَك (فرهنگ پهلوی) بیریش، ساده زَنَخ، پَروَند (برهان)

اَمردپَرَست: مِکیازباره، کونَمرز

اَمرَدِ درشت‌اَندام: کَرتَله (برهان قاطع)

اَمرَدِ تَنومَند: بَرکَند (برهان)

اَمرَدِ قَوی: کَلَندره (صحاح الفرس)

اَمرِ غایب: فَرمانِ آونافت (غایب، پهلوی) زَبانزدِ دستوری: بِرَوَد، بخورَد، بِرَوَند

اَمرکَرَدن: فرمودن (فرهنگ پهلوی)

اَمرَط: ۱ـ سَبُك اَندام ۲ـ تَنُك اَبرو ۳ـ تَنُك ریش ۴ـ ریزه چَشم (آننـدراج) ۵ـ گُرگِ گَر ۶ـ تیرِ بی‌پَر (لاروس)

اَمرَغ: ۱ـ آلوده، چرکین ۲ـ پَست: مَرد

اُمروغَة: ۱ـ فراخسال ۲ـ آبخیز (= زمینی را گویند که پرآب و گیاه باشد)

اُمرور، مُرار، شوكة‌الجمال: شِنگ، از گیاهان

اَمرونَهی: کُن ومَکُن (برهان)

اِمـزاح: وادیج ساختن، (وادیج = داربست یا چوب‌بنـدی را گوینـد که بر آن تاك بالا رود ـ برهان قاطع)

اَمزَجَة، اَمزَجه: (تك: مِزاج) سِرِشت‌ها، آمیزه‌ها

اَمس : ۱ ـ دیروز، دی ۲ ـ زمانِ نزدیك

اِمسـاء: ۱ ـ تبـاه انگیزی ۲ ـ شبـانگـاه کَردَن (آنندراج)، در شبانگاه شدن (فرهنگ معین)

اِمساخ: فرونشستن، چون فرونِشستنِ آماس

اِمسـاس: پَرواسیدن: به‌دست چیزی را سودن (برهان قاطع)، بِسُودَن

اِمسـاك: ۱ ـ بازایست، خودداشت، واایستادن (آنندراج) ۲ ـ زُفتی ۳ ـ خُشکی (= یُبوسَت)

اِمساکیَّة: روزه نامَك، بَرگه‌ی زمان بَندی روزه

اَمسَح: ۱ ـ یك‌چَشم ۲ ـ گَردنده ۳ ـ هَموار

اُمّ‌سَکعَکَع: دُم‌جنبانَك، از پرندگان

اُمسوح: دَکَل

اُمسوخ، اُمشوخ: دُم‌اَسپی، از گیاهان

اُمسیَّة: پایان‌روز، شَبانگاه

اِمشاء: ۱ ـ شکم‌راندن ۲ ـ فزونی ۳ راه بُردَن

اِمشاج: باهَم شوس دادَن، باهَم آب‌دادَن

اَمشاج: به‌گونه‌ی رَمَن، دَرآمیخته، شوس و خون

اِمشـار: ۱ ـ شاخـه بَرآوردن ۲ ـ برآماسیدن ۳ ـ جوانه‌زَدَن ۴ ـ دَمیدَن: چون سَبزه

اِمشاق: تازیانه زدن، رَنگ کردنِ با گِلِ سُرخ

اِمصار: کَم‌شُدَن، چون کَم‌شدَنِ شیر

اِمصاع: ۱ ـ بی‌شیری ۲ ـ کَم‌شیر دادَن

اِمصال: ۱ ـ بچه افکندن، اَفگانِگی (آفگانه = بچه‌ی نارس که بیفتد، برهان قاطع) ۲ ـ پیخال افکنـدن (پیخـال، فضله‌ی مرغـان را گوینـد، برهان قاطع) ۳ ـ بَرآوردن، بارآوردن درخت ۴ ـ دوشیدن، هَمـه شیر را ۵ ـ تَباه کردَن، دارایی را، وِل گُساریدن (گُساریدن = مَصرف کردن) وِل هَزینگی (= ولخَرجی)

اُمّ‌صَبّار: زمین سنگناك، سَنگِستان

اَمصِدَة: (تك: مَصاد)، پُشته‌هایِ بلند (آنندراج)

اَمصِرَة: (تك: مَصیر)، روده‌ها (آنندراج)

اِمضاء، اِمضا: ۱ ـ دَستینه (فرهنگ کوچك) ۲ ـ دَستینـه نهـادن ۳ ـ رواداشت ۴ ـ روان کردن، فَرمان را

اِمضاء مُجاز: دَستینه‌ی رَوا

اِمضاء جَعلی: دَستینه‌یِ ساختِگی

اِمضاء کردن: دَستینه نهادن

اِمضاح: آبِروبُردَن (بهره از آنندراج)

اِمضاض: ۱ ـ سُوختن: از اندوه یا از شیفتگی: شمـع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را ـ یاد هر

قوم مکن تا نروی از یادم (حافظ)

اِمضاغ: خورده شدن، به جویدن واداشتَن

اَمطار: (تك: مَطَر)، باران‌ها (غیاث اللغات)

اِمطار: ۱ـ باریدن ۲ـ باراندن ۳ـ خِوی کردن پیشانی ۴ـ خاموش شدن: چیزی نگفتن

اُمّ طلحه = اُمّ عقبه: شِپِش، سِپِش (آنندراج)

اَمطِی: درازبالا، اَنگُمِ خوردَنی

اَمعاء: (تك: مِعاء)، روده‌ها

اَمعاء و احشاء: بُرانداف (آنندراج)، اَندرونِه

اَمعاء الاَرض: کرم خاکی‌ها (= خراطین)

اَمعاءِ گوسفند: آگَنج (صحاح الفرس)

اِمعار: ۱ـ سپری شدن توشه ۲ـ کم شدن مو ۳ـ کم گیاه شدن زمین ۴ـ بی‌توشِگی ۵ـ تنگدست شُدَن ۶ـ کَم شدنِ پَر

اَمعاسیون، اَمعاسین: لاتینی تازی شده، آبغوره

اِمعاط: ریزش مُو

اِمعاق: مَغاك کَندَن، گودکَندَن

اِمعال: شِتابانیدَن (آنندراج)، دورکردنِ اَز نیاز

اُمّ عامِر: کَفتار (آنندراج)

اِمعان: ۱ـ ژرف نگری ۲ـ دوراندیشی ۳ـ روان شدن آب ۴ـ بسیار شدنِ داراك ۵ـ کَم شدنِ داراك ۶ـ خُستوشُدَن ۷ـ نیگری، از واژگان دوپهلو

اِمعانِ نظر: ژرف نگریستن

اُمّ عبور: کَفتار (آنندراج)

اَمعَر: ۱ـ کَم‌مو، مُوریخته، اَنبره (برهان) ۲ـ کُرك‌رَفته ۳ـ ناخن رَفته

اُمّ عِریَط: کژدُم (آنندراج)

اَمعَط: ۱ـ ریخته‌مُوی ۲ـ دزد پلید

اُمّ عَقَبه: شِپِش (آنندراج)

اُمعُوز: ۱ـ گَلِه‌یِ بُز ۲ـ گَلِه‌یِ آهو

اُمّ عَوف: ماده مَلَخ

اُمّ عُوَیف: مورچه گیر، از جانوران

اِمغال: ۱ سخن‌چینی ۲ـ هر سال زاییدن، شیر به شیر زاییدن

اَمغَر: ۱ـ سُرخ‌موی ۲ـ سُرخ‌پشم ۳ـ سُرخپوست

اُمّ غلیظ: سَخت شامه

اُمّ فَروَة: میش (آنندراج)

اَمق، ماق: کُنجِ چَشم (آنندراج)

اُمّ قَشعَم: ۱ـ جولاهه (= عنکبوت) ۲ـ سَختی ۳ـ جَنگ ۴ـ مرگ ۵ـ کَفتار

اَمکال: ترکی، زَنَخدان

اِمکان: شُدن، شایِش (فرهنگ کوچك)، دَست‌دادن (آنندراج)، شایندگی (پهلوی)، بابرجا کردن (معین)، آسان بودن (عمید)، شُدَنی بودن، توانایی، تُوان (فرهنگ پهلوی)

اِمکان‌پذیر: شُدَنی، دست دادنی

اِمکاناً: پَذیرفتنی (واژه های فارسی)

اِمکان الوجُود: باش شُدنی، هَست یاب

اِمکان‌پذیری: تَوانِستَنی، شایِستَنی

اِمکان داشتن: شایِد بودن (فرهنگ پهلوی)

اُمّ کَلب: بیدکوهی، از گیاهان

اَمکَن: تواناتر، جادارتر

اَمکِنَة، اَمکنه: (تک: مَکان)، جاها، جایگاه ها

اَمَل: امید، آرزو، چَشمداشت

اِملاء: ۱ـ نویسانْدَن: گفتن که دیگری بنویسد ۲ـ پُرکردن ۳ـ دُرُست نویسی ۴ـ ازیاد نوشتن

اِملاج: شیردادن، مِکیدَن

اَملاح: (تک: مِلح)، نَمَک ها

اَملاح: (تک: مَلیح)، نَمَکین ها، با نَمَک ها

اِملاح: ۱ـ شورکردن: شوراندن ۲ـ شورشدن ۳ـ بانَمکی، با نَمَک شُدَن

اِملاز: ۱ـ ربودن ۲ـ دِرَنگیدن: دِرَنگ کَردَن

اِملاص: ۱ـ آفگانه فِکَندن (آفگانه، بچه‌ی مُرده در زهدان) ۲ـ لَغزاندَن

اِملاط: ۱ـ آفگانه فِکَندن ۲ـ اُفتادن

اَملاط: (تک: مِلط)، بَدنَهادان، دَست کَجان (بهره از آنندراج)

اَملاغ: (تک: مِلغ)، ۱ـ گولان ۲ـ دشنامگویان ۳ـ فرومایگان (بهره از آنندراج)

اِملاق: ۱ـ تُهیدَستی ۲ـ آفگانه فکندَن

اَملاک: (تک: مِلک)، داراک ها، بُنِه (برهان قاطع)، ویسان (فرهنگ پهلوی)، هیران

اَملاک: (تک: مَلِک)، پادشاهان

اَملاک: (تک: مَلَک)، فرشتگان

اِملاک: ۱ـ پادشاه گردانیدن ۲ـ زن خواستن ۳ـ زن دادن ۴ـ زناشویی ۵ـ واگذاری

اَملاک دولتی: داراک دیوانی، داراکِ کشوری

اَملاکِ ضَبطی: داراکِ گرِفته

اَملاک واگذاری: داراکِ واگذاری

اِملال: ۱ـ به ستوه آوردن، ستوهاندن ۲ـ دراز شدن راس (= سَفَر، فرهنگ پهلوی) ۳ـ تنگدل گرداندن ۴ـ فروخواندَن ۵ـ بَرنوشتَن ۶ـ نان پُختَن: بر ریگ گرم، سَنگک پُختَن

اِملاه: بهانه تراشی، بهانه آوردن

اِملَة: اُمید، آرزو

اُملت Omelet: انگلیسی، خاگینه

اَملَج: پارسی تازی شده، اَمله، آمله، از گیاهان دارویی (آنندراج)

اَملَح: نَمَکین تر

اَملَد: نَرم ونازک

اَملَس: ۱ـ هَموار (آنندراج) ۲ـ نغز (معین) (نَغز = بدیع، برهان قاطع)

اَملَط: ریخته موی

اِملید: ۱ـ نرم‌و‌نازك ۲ـ بیابان

اِملیس: بیابان خشك، کویر

اِملیسی: اَنار دشتی، از گیاهان (آنندراج)

اُمَم: (تك: اُمَّت) ۱ـ بَرشان‌ها ۲ـ پیروان ۳ـ زانیچان

اَمَم: نزدیك شدن

اَمن: بی‌هَراسی، بی‌بیمی (آنندراج)، به‌زنهاری، اَرمَند (فرهنگ کوچك)، دَرغال (برهان)

اِمناء: ۱ـ دَرمنی فرود آمدن، جایی در راه هَنج ۲ خون‌ریختن ۳ـ آب‌دادن، شوس دادن، (شوس = مَنی)

اُمَناء: (تك: امین)، زنهارداران، اَرمندان، پاسَندگان، بابَکان

اِمنان: سست گرداندن، مانده کردن (آنندراج)

اَمنَع: استوارتر

اَمن گاه: زنهارگاه

اَمَنَة: ۱ـ بی‌بیمی ۲ـ راستی و درستی ۳ـ اُستوانی ۴ـ آسودِگی

اَمنیّت: بی‌هراسی، به‌زنهاری، آسایش

اَمنیّه: جاندار (= ژاندارم)، اَرمندگَر

اَموات: (تك: مَیِّت) مُردِگان

اَموات: (تك: اَمَة)، خانه زنان، کنیزکان

اَموات اَحمَر: سُرخ مُردِگان (= شهیدان)

اَمواج: (تك: مَوج)، خیزاب‌ها (آنندراج)، کوهه‌ها

اَموال: (تك: مال)، خواسته‌ها، دارایی‌ها، هَستَکان (فرهنگ پهلوی)

اَموالِ غیرمَنقول: وِسان (فرهنگ پهلوی)

اَموالِ مَنقول: دَستکارگان (فرهنگ پهلوی)

اُمور: (تك: اَمر)، ۱ـ کارها ۲ـ رویدادها

اُمورات: (تك: اُمور)، کارها

اُمورِ عامّه: زمینه‌های اَمرِکانیك، زبانزد فلسفی، آنچه ویژه به یکی از سه باشنده (= موجودات) نباشد و باشندگان سه گونه‌اند: بایَست (= واجب) گوهر (= جوهر) و فِتاد، تاوَر (= عَرَض)

اُمورِ عامّ‌المَنفعه: کارهای فَراسودیك

اُمورِ مَملِکَتی: کارهای کشوری

اُمورِ خیریّه: نیکوکاری‌ها

اِمولزیون Emulsion: فرانسوی ۱ـ شیردانه، شیره‌ی دانه‌ها ۲ـ آوَنگمایه، مایه‌ای که در آن خُردَك‌ها (= ذرات) دَروایَند (تَعلیق)

اَمونیاك، آمونیاك Ammonia: فرانسوی، نوشاَهَك

اُمومَة: مادری: مادر بودن

اَمَة: کنیزك، پَرستار

اَمَه: آبله (لاروس)

اَمَه: ۱ـ فراموشی ۲ـ بیخردی ۳ـ آبله گرفتَن

اِمهاء: ۱ـ آب‌دادن تیغ ۲ـ گرم کردن اَسپ ۳ـ به آب رسیدَن ۴ـ تیزکردَن

اُمَّهات: (تك: اُمَّهَة) مادران

اُمَّهات اَسماء: مادرنام‌ها، نام‌های خدا

اُمَّهاتِ سِفلی: اُشکوب‌های زَمین، (اُشکوب = طبقه)، چاراخشیجان

اُمَّهاتِ صفات: مادَر زاب‌ها، (زاب = صفت، برهان قاطع) و شماره ی آن‌ها هفت است: ۱ـ زیست ۲ـ دانایی ۳ـ نیرومندی ۴ـ خواست ۵ـ شنوایی ۶ـ بینایی ۷ـ سخنگویی

اُمَّهات طبایِع: مادر سرشت‌ها

اَمهاد: (تك: مُهد)، زمین هموار، زمین‌های بلند

اَمهار: (تك: مُهر)، پارسی تازی گَشته، مُهرها

اَمهار: (تك: مَهر)، کابین‌ها

اِمهال: ۱ـ زمان‌دادن ۲ـ دیرکردن، آهستگی ۳ـ گزافیدن ۴ـ بهانه آوردن

اُمّ هُبیرَة: غوك، از جانوران

اَمهِدَة: (تك: مِهاد) ۱ـ گهواره‌ها ۲ـ پَستِه‌ها، زمین‌های پَست ۳ـ بستَرها ۴ـ گستردنی‌ها

اَمهَق: سپید سپید: سِپیدِاَتاب (= غیر بَرّاق)

اُمّی: مامی: کسی که پدرش در خردسالی بمیرد و مادر او را پـرورانـد، اَفَـرهیختـه، کسی که خواندن و نوشتن نداند

اَمیال: (تك: میل)، گُلدَسته‌ها

اَمیال: (تك: مِیل) گَرایش‌ها، کام‌ها

اَمیال شیطانی: دیوکامی (فرهنگ پهلوی)

اُمَیَّة: ۱ـ کنیزکَك، کنیزك خُرد ۲ـ نام تیره‌ای از تازیان

اَمـیر: پارسـی تازی شده، میرَك (فرهنـگ پهلوی)، میرَه، میر، فرمانروا، سردار، مِهتر، سالار

اَمیرالامراء: از پارسی، میرمیران

اَمیرالبَحر: ناوسالار

اَمیرُالبَحرِدو: دریابان (فرهنگستان)

اَمیرالبَحرِسه: دریادار (فرهنگستان)

اَمیرالبَحریك: دریاسالار (فرهنگستان)

اَمیرالجیوش: سپهسالار، سردارسِپَه

اَمیرُالمحشَرین: سالار برخـاستگـان، بَرنام ابو بکر، نخستین جانشین پیامبَر

اَمـیرالـمؤمنین: سالار باوَرنـدِگان، بَرنـام نخستین پیشوای گروهیان علیع

اَمـیرالـنـحـل: سالار دین، بر نامِ علی بن ابیطالبع

اَمیرانه: پارسی است، میرانه، شاهوار

اَمیرَة، اَمیره: از پارسی، میر بانو، خَدیش

اَمیرحجّ: سالارهَنج (هَنج = حَجّ)

اَمیرزاده: پارسی است، میر زاده

اَمیریّ، اَمیریّة: از پارسی، میری، شاهی

اُمّیِ صادِق: اَفرهیخته‌ی روشنگر، بر نام پیامبر مسلمانان

اَمیَل: ۱ـ مرد بی‌زینه (= سِلاح) ۲ـ گرایَنده‌تر ۳ـ کَج، خمیده ۴ـ بُزدل، نامَرد ۵ـ تَرسان (= خائف) (آنندراج) ۶ـ دَرَوَند (= منحرف از راستی)

اَمیلَه: پارسی تازی شده، آملِه، از گیاهان دارویی

اَمیم: ۱ـ نیک بالا، خوش اندام ۲ـ کوفته بینی ۳ـ شکسته‌سَر ۴ـ یاوه‌گوی

اَمین: ۱ـ اَرمند، اُستوان (فرهنگ پهلوی) بابَك (برهان قاطع) ۲ـ نیرومَند ۳ـ زنهاردار ۴ـ دُرُستکار، رسامَرد (= کامل): در سوفیگری ۵ـ کارگزار، نماینده، اوستام (مُعتَمد، صحاح الفرس)

اَمین التُّجّار: سالارِ بازرگانان، بابَكِ بازار

اَمینِ تذکره: کاردارِ گذرنامه

اَمینِ خَزانه: گَنجور، گاسهاد (فرهنگ پهلوی)

اَمینِ وَحی: وَخش گزار، بَر نامِ جبرئیل

اَمیهَة: آبله‌ی گوسپندی

اِنَّ: به‌درستی، به‌راستی

اِن: اگر

اَنا: من

اِنا: زمان، گاه

اِناء: ۱ـ آوَند (= ظرف، برهان قاطع) ۲ـ سَبو، آبخوری

اَناالحَق: مَن خُدایم

اِناءَة: دیر، درنگ، آهستگی (غیاث اللغات)

اَناب: ۱ـ مُشك ۲ـ بُو یه (= عطر)

اِنابَة: ۱ـ پِتِت کردن (= تو به، فرهنگ پهلوی) ۲ـ رویگَردانی، از ناشایِست، پشیمانی ۳ـ نمایندگی دادن

اَنابیب: (تك: اُنبوب)، نَیچه‌ها

اَنابیر: پارسی تازی شده (تك: اَنبار)، اَنبارها (فرهنگ وَصّاف)

اَنابیش: (تك: اُنبوش) ۱ـ تَره‌های بر کنده ۲ـ درختان بَرکنده

اَناة: ۱ـ دِرَنگ ۲ـ بردباری ۳ـ سنگینی (آنندراج)

اُناث: (تك: اُنثی)، مادِگان، زنان

اُناث و ذکور: مادِگان و نَران، زنان و مردان

اُناثاً: مادِگی، زنانِگی

اَناجیل: (تك: اِنجیل)، یونانی تازی شده، مُژده‌ها، مژده نامه‌ها

اَنادِر: (تك: اَندَر)، خرمَنگاه‌ها، جایی که در آن خرمن کنند

اَنادید: به گونه‌ی رَمَن، پَراکَندِگان

اِنـــارَة، اِنـاره: ۱ـ روشَنیدن ۲ـ روشنـانـدن: روشن کردن ۳ـ شکـوفه آوردَن ۴ـ رَمانیدَن ۵ـ نگارین کَردَن ۶ـ بانگ زَدَن ۷ـ اُستوارگرداندن

اَنارَة: زیبایی تابناك (لاروس)

اَنـارشی Anarchie: فرانسـوی، خودسَـری، بی‌سالاری (خردناب)

اَنارشیست Anarchiste: فرانسوی، خودسَر، بی‌سالار (خردناب)

اَنارشیسم Anarchisme: فرانسوی، خودسَرانگی

اَنار طوقدار: اَناریاره‌دار

اُناس: مَردمان، مردم

اِناسَة: جُنیاندن

اَناسِم: (تك: اَنسام، تك: نسم)، آدمیان، مردمان

اَناسی: (تك: اِنس)، آدَمیان

اَناشید: (تك: اُنشودَة)، سرودها

اِناصَة: ۱ـ چَرخاندَن ۲ـ گَرداندن وَ کَندَن

اِناضَة: رسیده شُدَن، پُختَن، چون خُرما

اَناصی: (تك: نَصیَة)، بَرگُزیدگان

اِناض: خُرمای رسیده

اِنـاطَـه: ۱ـ آویختن، آویزان کردن ۲ـ به فردا افکندن ۳ـ آماسیدن سینه، دَر دستور

اَنـــاطیطِس Anetites: یونـــانی تازی شده، سنگِ زایمان، از گیاهان دارویی

اَناغاطُس: یونانی تازی شده، خونین سنگ، از داروها

اَنـــاغــالس Anaghallis: یونـانی تازی شده، مَرزَنجوش (آننـدراج)، از گیاهان

اَنـــاغـورس Anagyris: یونـانی تازی شده، یَنبوت، از گیاهان

اِنافَة: ۱ـ افزون شدن ۲ـ بلندشدن

اَناکُندَة Anaconda: تازی گشته، اوباره، از ماران

اَناکه: ترکی، دایه (معین)

اَنـالـوطیقـا Analytika: یونـانی تازی شده، آناکاویك: زبانزد فلسفی (خردناب)

اِنـــالَـة: ۱ـ دادن، بخشیدن ۲ـ درمـان کردن، توانمَند کردَن ۳ـ یافتَن، اَزکان

اَنـالیقی: یونانی تازی شده، اَنجِره، از گیاهان دارویی (آننـدراج)

اَنام: آفریدگان، مردم، آدَمی، آدمی و پری

اِنامَة: ۱ـ خوابانیدن ۲ـ نَزارکردَن ۳ـ کُشتَن

اَنامِل: (تك: اَنمَلة)، سر انگشتان

اَنامونی Anemone: یونانی تازی شده، آردَم، زَریون، از گیاهان

اَنّان: نالنده، بسیارنال

اَنانیَّة: مَنی، خودبینی، خودخواهی

اَنباء: پِدَر (= کشیش)، راهنما (لاروس)

اِنباء: آگاهاندن، دوری، جدایی، راندَن

اِنبات: ۱ـ رویاندن ۲ـ رُستَن

اِنباج: دَرهم و بَرهم گفتن

اَنباذ: به گونه‌ی رَمَن، فرومایگان

اِنباذ: اَفشردنِ انگور، باده‌گیری، از پارسی

اَنبار: پارسی تازی گشته، اَنبار (لاروس)

اَنبارگو Embargo : فرانسوی، باربَست، بازداشت

اِنبـــاط: ۱ـ به آب رسیدن ۲ـ آب برآوردن ۳ـ دَریافتن، به دانشِ خود ۴ـ آشکار گرداندن

اِنباغ: آردبیختن، رَفت و آمدِ بسیار

اَنبال: (تك: نَبل) تیرها

اِنبـــال: ۱ـ تیرداَدن ۲ـ آمـــوزش تیرانـدازی (آنندراج) ۳ـ تیر را سِتبر گرداندن (لاروس)

اِنباه: بیدار کردن، هشیار کردن، فَراموش کردن

اِنبتات: ۱ـ فروماندن در راه ۲ـ واپس ماندن از کاروان (آنندراج) ۳ـ بُریده شدن (لاروس)

اِنبتار: ۱ـ بُریدگی ۲ـ بی‌فرزندی ۳ـ دَویدن

اِنبتاك: بَرکَنده شُدَن (آنندراج)، بُریده شُدن (لاروس)

اِنبثاث: پراکَنده شُدَن، چون پیام، چون گَرد

اَنبَج: سَنسکریت تازی شده، اَنبه، نَغزَك، مَنجو (فرهنگ عمید)، منجه (لاروس)

اَنبجات: از سَنسکریت (تك: اَنبَج) نَغزَك‌ها، اَنبه‌ها

اَنبَخان: وَرآمده، خاسته، خازِ وَرآمده

اَنبَخ: ۱ـ زَفت اندام ۲ـ خاك بسیار ۳ـ سیاه، تیره

اَنـبـــذَة، اَنبــذه: (تك: نَبید) مِی‌های خُرمـــا (آنندراج)، از پارسی

اَنبُـــر: (این واژه را غیاث اللغـــات و آننـدراج به ناروا ترکی دانسته اند)، اَنبُر، اَمبُر

اَنبَـــربـــاریس Berberis : لاتینی تازی شده، زِرشـك (برهـان قاطع)، هَراش‌بَند، از گیاهان دارویی

اِنبزاغ: ۱ـ رسیدن نو بهار ۲ـ روانه شدن اسپ (آنندراج)

اَنبَس: تُرشروی (آنندراج)

اِنبســـاط: ۱ـ ویستـــارِش، خُرَّمی (فرهنـگ پهلوی) ۲ـ گستردگی، گستردن، گسترده شُدَن ۳ـ گُستاخی (آنندراج) ۴ـ فَراخی

اِنبعاث: ۱ـ برانگیخته شدن ۲ـ فرستاده شدن ۳ـ روانه شدن ۴ـ شتابیدَن

اِنبعاج: شکافته شدن، ناگهان به سخن درآمدن

اِنبعـــاق: ۱ـ فزونگـویی، درازگویی ۲ـ ناگاه سخن گفتن ۳ـ ناگاه فرودآمدن ۴ـ شکافته شدن

اِنبقاع: شتافتن

اِنبِل: تیراندازتر

اِنبِلاج: دَمیدَنِ سپیده

اُنبوب: ۱ـ میانِ دوبَند: درنای ۲ـ نَیچه (= pipette فرانسوی)

اُنبوبه، اُنبوبَة: لوله، ماسوره

اُنبوبیّات: ۱ـ گُل لوله‌ای‌ها ۲ـ مار زنگی‌ها (لاروس)

اُنبوثَة: بازی گنج: چیزی را زیر خاك کنند و هرکس آن را یافت برنده است

اَنبیاء: (تك: نَبیّ) پیامبران، وَخشوران (معین)

اِنبیاع: ۱ـ سرازیر شدن خِوی (= عرق) ۲ـ مِس‌مِس کردن در خرید

اَنبیق Enbiq: یونانی تازی شده، چِکیدان

اَنتَ: تو، ای مَرد

اَنتِ: تو، ای زَن

اِنتِباء: ۱ـ واپس ماندن، سِپس ماندن ۲ـ دِرَنگیدَن ۳ـ شکستنِ بینی (آنندراج)

اِنتاج: ۱ـ فرارسیدن زَهِش ۲ـ بازیافت ۳ـ فرآوَری

اِنتاجِ منطقی: بازیافتِ کَرویزی (کرویز = مَنطِق، فرهنگ کوچك)، سِپَس اندیشی (محمود هومن، تاریخ فلسفه، دفتر دویم، رویه‌ی ۸۸)

اِنتاغ: فسوسانه خندیدن، پنهان خندیدن

اِنتاق: ۱ـ روزه‌داری، در ماه رمضان ۲ـ سایبان نهادن ۳ـ اَفشاندنِ اَنبان

اِنتان: بوگرفتن، بدبوی شدن، بَدبویی

اِنتِباث: ۱ـ کاویدن به‌دست ۲ـ آشکار کردن پنهان ۳ـ دامن بَرچیدن

اِنتِباج: برآماسیدنِ استخوان

اِنتِباذ: ۱ـ یکسوشدن، کِناره گُزیدَن ۲ـ بَرخود پیچیدن ۳ـ مِیِ خُرما ساختن

اِنتِبار: بَرتَخت رفتَن، آبله کَردَن

اِنتِبال: ۱ـ مُردَن ۲ـ کُشتَن

اِنتِباه: آگاهیدن، بیداری، هشیاری

اِنتِتار: کشیده شدن

اِنتِجاء: ۱ـ رازدار گزیدن ۲ـ باهم رازگفتن ۳ـ چیره گشتَن، چون چیرگی اَندوه

اِنتِجاث: ۱ـ بیرون آوردن ۲ـ آماسیدن ۳ـ پیداشدن فَربِهی (آنندراج)

اِنتِجاخ: بانگ کردن

اِنتِجاع: ۱ـ بخشش خواستن ۲ـ سودخواستن ۳ـ آب و گیاه خواستن

اِنتِجال: ۱ـ آشکاری ۲ـ گذشتن ۳ـ پالودَن

اِنتِجام: به سَر آمَدن، گُذَشتَن

اِنتِحاب: گریستن سخت، موییدن

اِنتِحات: تَراشیدَن، تَراشیدِگی

اِنتِحار: ۱ـ خودکشی ۲ـ آزمندی

اِنتِحاس: سَرنِگونی، بَدبیاری

اِنتِحال: ۱ـ بَرخود بَستَن ۲ـ چامه‌دُزدی

اِنتِحام: ۱ـ آهَنگیدن ۲ـ دِل نهادَن (آنندراج)

اِنتِخاء: ۱ـ نازیدَن ۲ـ خودفروشی، خودنمایی (بهره از آنندراج)

اِنتِخاب: ۱ـ بیرون کشیدن ۲ـ بَرگُزیدن، گُزینش، ویچِش (فرهنگ پهلوی)

اَنتِخابات: گُزینش‌ها

اِنتِخاب شُدَن: گزیده شدَن

انتخاب شده: گُزین، جِلویز (برهان)

اِنتِخاب کردن: ویچیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِنتِخاب کُننده: ویچیتار، دُشتیار (فرهنگ پهلوی)

اِنتِداب: کِشوَرباری، پشتیبانی و یاری دادن به کشورِ واپَس‌مانِده

اَنترسان intéressant: فرانسوی، شایان

اَنتِرن interne: فرانسوی، کاروَرز (فرهنگستان)

اَنتِرناسیونال international: فرانسوی، جَهانی

اَنتِرناسیونالیسم internationalisme: فرانسوی، جَهانمیهَنی، پیوندهای جهانی

اَنتریگ، اَنتریك intrigue: فرانسوی، دَستان (= دَسیسه، فرهنگ کوچك)

اَنتِزاع: ۱ـ بَرکَندن ۲ـ واستَدَن ۳ـ برکنده شدن، بَرکَندگی ۴ـ بیرون کشیدن ۵ـ آهیختن (فرهنگ کوچك) ۶ـ رُبودَن

اِنتِساب: بَستِگی، وابَستِگی (فرهنگ کوچك)، تَبارگویی، نژاد و تبار خود گفتن، خویش‌نمایی، خود را به کسی بَستن

اِنتِساخ: ۱ـ پاچن گیری (پاچن = نُسخَه، فرهنگ پهلوی) ۲ـ سِتُردن (= نَسخ، فرهنگ کوچك)

اِنتِساف: ۱ـ از بیخ بَرکندن ۲ـ رَندیدنِ بادخاک را، گَرد انگیختن ۳ـ سُخَن به پایان نَبُردن، نیمه‌سخنی ۴ـ رَنگ‌پریدن ۵ـ آهِسته گویی

اِنتِساق: ۱ـ سامان پذیرفتن ۲ـ سامان دادن

اَنتِسال: تُخمه یافتن، فرزندیافتن

اِنتِشاء: مَستیدن: مَست گشتن، بوییدن بویه

اِنتِشاب: ۱ـ آویختن ۲ـ هیزم‌چیدن ۳ـ هیزم گردآوردن ۴ـ گَندُم گردآوردن (آنندراج)

اِنتِشار: ۱ـ پَراکَنِش، پَراکَنیدن، بَریاش (آنندراج) ۲ـ اَفشاندن ۳ـ گُستَردنِ شاخه‌های خُرمابُن ۴ـ فَراخیدَن

اِنتِشاص: بَرکَندَن درختان

اِنتِشاع: ۱ـ بَرکشیدن ۲ـ دارو به بینی کردن ۳ـ به‌زور کَندَن

اِنتِصاء: ۱ـ درازگردیدن، درازیدن ۲ـ بَرگزیدن

اِنتِصاب: ۱ـ گُماشتن، کارگماری ۲ـ بر پای خاستن ۳ـ بر پا ساختن

اِنتِصاح: اَندرزپذیری، پَندپذیری

اِنتِصار: ۱ـ پیروزی یافتن، پیروز شدن ۲ـ داد سِتَدن ۳ـ یاوری، یاری ۴ـ کین خواهی

اِنتِصاف: ۱ـ برابری خواستن ۲ـ به نیمه رسیدن ۳ـ سرپوشه نَهادَن ۴ـ هُدِه سِتانی (هُدِه = حَقّ، برهان قاطع)

اِنتِضاء: ۱ـ برکشیدن شمشیر ۲ـ کُهنه کردن جامه ۳ـ لاغر گرداندن شُتُر (آنندراج)

اِنتِضال: ۱ـ تیراندازی ۲ـ نَبردِ با سُخَن ۳ـ نازیدَن

اِنتِطاق: ۱ـ سخن راندن ۲ـ کمر بَستَن

اِنتِطال: چکانیدن، ریختَنِ اَندَك

اِنتِظار: پَژمَر، پَرمُو (آنندراج) چَشمداشت (فرهنگ عمید) و اکنون چشم می‌دارم که اکرامی واجب‌داری (کلیله و دمنه)، پَیوس (صحاح‌الفرس)، نِگَرانی (فرهنگ کوچك)

اِنتِظار داشتن: چَشم‌داشتن، پَرمُوییدَن، اُمیدنیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِنتِظار کشیدن: چَشم به راه بودَن، پَیوسیدن، پَژمَریدَن (برهان قاطع)

اِنتِظارات: چشمداشت‌ها، پَیوس‌ها، پَرموها

اِنتِظاری: چَشم‌به‌راهی، پیوسانی، پَرمویی

اِنتِظام: نیوراد، هم‌آوای دیو زاد (برهان قاطع)، ساماندِهی، اَبَرویناریش (فرهنگ پهلوی)

اِنتِظامات: نیورادها

اِنتِظام دادَن: سامان دادن، سامان بخشیدَن

اِنتِظامی: نیورادی

اِنتِعات: زاب بَرشمردَن (زاب = صِفَت، برهان قاطع)، ستودَن، گرامی شدن

اِنتِعاث: چیزی را گرفتن

اِنتِعاش: ۱ـ درفارسی به چَم: خوشگذرانی ۲ـ نیکو شدن، به شدن ۳ـ بلند شدن، برخاستن ۴ـ سَر زندِگی

اِنتِعاص: ۱ـ خشم گرفتن ۲ـ گِرانبار شدن (آنندراج)

اِنتِعاظ: زَهارآزی، نَره خواهی

اِنتِغاش: ۱ـ بَرجای جُنبیدن ۲ـ برجای لَرزیدَن

اِنتِفاء: ۱ـ نیست گشتَن، ازمیان رفتن، نابودی ۲ـ روی گرداندن، از خودخواهی

اِنتِفاج: شِکارخواهی، برانگیختن شکار

اِنتِفاخ: آماسیدَن

اِنتِفاخ‌الدماغ: چَرخوكِ پایانی، بَخشِ پایانی مغز تیره (= نخاع، فرهنگستان)

اِنتِفاد: ۱ـ نیستاکی، نیست گرداندن ۲ همه را برگرفتن ۳ـ شیر نوشیدن

اِنتِفاذ: رخنه کردن

اِنتِفاش: ۱ـ سیخ شدنِ مو ۲ـ بال گشودَن ـ اَز هَم بازشُدَن

اِنتِفـاض: ۱ـ دِلهُـره، نا آرامی ۲ـ پافشاری ۳ هَمه را مکیدَن

اِنتِفـاع: ۱ـ سودجُستن ۲ـ سودخـواستن ۳ـ سودیافتن ۴ـ بهره یابی (فرهنگ کوچك)

اِنتِفاعی: سُودآوَری

اِنتِفـال: ۱ـ بیزاری جستن ۲ـ دورگردیدن ۳ـ دَرخواستن، دَرخواست کردَن

اِنتِقاء: ۱ـ بیرون کشیدن مَغز ۲ـ بَرگُزیدَن

اِنتِقاب: ۱ـ روی بَستَن ۲ـ روبَند نَهادن

اِنتِقاث: ۱ـ شتافتن ۲ـ کَندَن

اِنتِقاح: مَغز بیرون کشیدن

اِنتِقـاد: ۱ـ سَرَه کردَن ۲ـ تَبـه کَردَن ۳ـ کاه اَز دانـه جدا کردَن: سَرَه از ناسَـره جُدا کردن، به گُزینی (برهان)

اِنتِقادات: سَرَه سنجی ها، خُرده گیری ها

اِنتِقادی: سَرَه سَنجانه، خُرده گیرانه

اِنتِقار: ۱ـ کَنده کاری ۲ـ بازکاوی

اِنتِقاش: ۱ـ نِگارستَن، نِگاشتن ۲ـ نِگارانَدن

اِنتِقاض: ۱ـ پیمان شکنی ۲ـ پیچ و تاب گرفتن از ریسمان

اِنـتِـقــال: ۱ـ جا به جا شدن، جا به جایی ۲ـ واگذاری ۳ـ مُردَن، به جهـان دگر رفتـن ۴ـ دریافت، اندریافت

اِنتِقال دادن: از جایی به جایی فرستادن، جا به جا کردن

اِنتِقال کردن: ۱ـ درگذشتن، مردن ۲ـ به جای دگر رفتن

اِنتِقالی: جا به جایی

اِنتِقـام: کینـه جویی، کین (فرهنگ پهلوی)، کینه توزی، کین توخت، کین توزی (برهان)

انتقامجویی: کینوَری (فرهنگ پهلوی)

اِنتِقام کشیدن: کینه توختن، کینیدَن (پهلوی)

اِنتِقام پَس دادن: به کیفر رسیدن

اِنتِقاه: نیك دریافتن، بَرگُزیدَن

اِنتِکـاب: در رنـج افتـادن، به سختی اُفتـادن (آنندراج)، کَمان بَر دوش افکندن (لاروس)

اِنـتِکـاث: ۱ـ گُسَستَن پیمـان ۲ـ گُسَستَن ریسمان ۳ـ ریش ریش شُدَن

اِنتِکاس: نگونساری، بازبیماری، پس از بهبودی

اِنتکاش: چاه روبی، بیرون آوردن

اِنتِکاف: پَی گُم کردن

اَنتِگـرابیلیته Intégrabilité: فرانسوی، تَوانِ بوَندِش (فرهنگ پهلوی)

اَنـتِگــرال Intégral: فرانســوی، بَوَنـدِش

(فرهنگ پهلوی)

اَنتَلَة Anthora: لاتینی تازی شده، زَدوار (= جَدوار، پارسی تازی شده)، زَرَنبار، تاجِ شاهان، از گیاهان

اِنتِماء: ۱ـ بازبَستَن ۲ـ افزون شدن ۳ـ بالیدگی ۴ـ بالارفتَن ۵ـ پَریدَن، به جای دِگَر

اِنتِواء: رواکردن نیاز ۲ـ ماندگار شدن ۳ـ آهنگیدن

اَنتوکسانت: یونانی تازی گشته، اَسپَستِ بو یا

اِنتِهاء: ۱ـ پایان، فَرناد (برهان قاطع)، فَش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ به سر آمدن، به سر رسیدن ۳ـ دست برداشتن، بازایستادن، پیشان (برهان قاطع)

اِنتِهاءیافتن: به انجام رسیدن، به پایان رسیدن

اِنتِهاب: تاراج کردن، به‌زور گرفتن

اِنتِهاج: راه جُستَن، رَوِش (معین)

اِنتِهار: ۱ـ نِکوهِش، سرزنش کردن ۲ـ بَندنیامدنِ خون، خونرَوانی ۳ـ شِکَم‌رَوِش

اِنتِهاز: تان یافتن (تان = فرصت، فرهنگ کوچك)، یارا یافتَن، زشت خندیدَن

اِنتِهاس: گَزیدن، به‌دندان گزیدن، آك شِمُردَن

اِنتِهاض: برخاستن (آنندراج)

اِنتِهاك: ۱ـ تُرُنجیدگی، لاغری از تَب ۲ـ آلودن آزرمِ دیگری (آزَرم = حُرمَت، فرهنگ پهلوی)

اِنتِهایی: فَرجامیك (فرهنگ پهلوی)

اِنتِیاب: ۱ـ پَیاپی آمدن ۲ـ دررسیدن سختی

اِنتِیاش: ۱ـ دَست‌ناویدَن (آنندراج) ۲ـ گرفتَن ۳ـ آوردوبُرد

اِنتِیاط: ۱ـ دَرآویخته‌شُدَن، دَرآویزیدَن ۲ـ دورگردیدن

اِنتِیاق: برگزیدن

اَنتیپاتی Antipathie: فرانسوی، بیزاری، بَدآمَدَن

اَنتی‌پاتیك Antipathique: فرانسوی، بَدنما (نفیسی)، اَغرند (فرهنگ پهلوی)

اَنتی‌سِمیتیسم Anticémitisme: فرانسوی، پادیهودیگَری

اَنتی‌سِمیتیك Anticémitique: فرانسوی، پادیهودی، پادیهودیك

اَنتیك Antique: فرانسوی، نایاب (سعید نفیسی)، سالینه، پِتِه (گویش مازندرانی)

اَنتیم Intime: فرانسوی، خودمانی (عمید)

اَنتیمون Antimoine: فرانسوی، سَختار

اِنثاء: ۱ـ ننگ داشتن ۲ـ دُشیاد (= غیبت کَردَن، فرهنگ پهلوی) ۳ـ آك برشمردن

اِنثار: ۱ـ تهی کردن بینی ۲ـ آب به بینی گرفتن

۳ـ دَم کشیدن با بینی

اِنثاع: ۱ هَراشیدن (قی، استفراغ) ۲ـ خون از بینی آمدن

اِنثِرام: ۱ـ ریختنِ دندان ۲ـ شِکستنِ دندان

اِنثِعاب: روان شدن: خون یا آب

اِنثِعاع: ریزِش خون

اِنثِقاب: سوراخدار شدن، رخنه یافتن

اِنثِلام: ۱ـ لَب پَریدگی ۲ـ گِرد آمدَن

اُنثِلیس: شیزِ کیانی، از گیاهان

اِنثِمام: ۱ـ به باد دشنام گرفتن ۲ـ پیر گشتن

اِنثِناء: ۱ـ دوتاشدن ۲ـ بازگردیدن (آنندراج) ۳ـ به نازرفتَن

اُنثَی: ماده، مادینه، زَن

اُنثَیان: دوگوش، دوخایه (= بیضه)

اِنجاء: ۱ـ رَهانیدن ۲ـ آشکارکردن

اِنجاب: ۱ـ گرامی گردیدن ۲ـ فرزند نیك آوردن ۳ـ فرزند بدآوردن (از واژه‌های دوپهلو) ۴ـ بُریدن شاخه

اَنجاب: (تك: نجیب)، نـژادگان، گرامیان

اَنجاث: (تك: نُجُث) ۱ـ زره‌ها ۲ـ سَراها

اِنجاح: ۱ـ رواکردن نیاز ۲ـ رَواشدنِ نیاز، نیازروایی ۳ـ پیروزمندی

اَنجاد: (تك: نَجد)، زمین‌های بُلند

اِنجاد: ۱ـ یاری دادن ۲ـ بلند گشتن ۳ـ خِوی کردن ۴ـ گشادگی آسمان ۵ـ بلندخواندن ۶ـ پذیرفتنِ فراخوانی (= دَعوَت) ۷ـ به «نَجد» رَفتَن

اِنجاز: ۱ـ رواکردن نیاز ۲ـ برآوردن دِسیاد (= وعده، فرهنگ کوچك)

اَنجاس: (تك: نَجس)، پلیدی‌ها

اِنجاس: پَلیدکردن (لاروس)

اِنجاص: گُلابی، از گیاهان (معین)

اِنجاع: ۱ـ شیردادن به کودك ۲ـ کارسازی پند، اَندَرز ۳ـ رَهایی یافتَن

اَنجال: (تك: نَجل)، تُخمه‌ها، فرزندان

اَنجَبا: شَنجار، شَنگار، از گیاهان

اَنجبار: پارسی تازی شده، اَنگبار، از گیاهان دارویی (برهان قاطع)

اِنجبار: درست گردیدن، نیکوشدن

اَنجُدان: پارسی تازی شده ۱ـ اَنگُدان، از گیاهان دارویی، اُشترغاز، (برهان) گلوپَر ۲ـ نام روستایی است نزدیك کاشان

اِنجِذاب: کشیده شدن (غیاث اللغات)، کشش‌پذیری (معین)، به‌شتاب رفتَن، جا به جایی

اِنجِذاذ: پاره گردیدن (آنندراج)

اِنجِذار: بُریده شدن، برکَنده شُدَن

اِنجَز: پارسی تازی شده، لَنگَر (آنندراج)

اِنجِراد: ۱ـ سُودِگی، سُوده شدن ۲ـ درازگردیدن ۳ـ برهنه شدن ۴ـ پیشی گرفتن

اِنجِرار: ۱ـ کشیدگی، کشیده شدن ۲ـ چراکردن، هنگام راه پیمودَن

اِنجِزام: ۱ـ خاموشی یك‌وات (= حرف) ۲ـ شکستگی استخوان ۳ـ بُریده شُدَن

اَنجَس: پَلیدتَر (غیاث‌اللغات)

اَنجسا، اَنخُسا، ابوخلسا: یونانی تازی شده، هُوَه‌چوبه، هُوچوبه، از گیاهان دارویی

اِنجِعار: پیخال انداختَن (پیخال = فَضله‌ی جانوران)

اِنجِعاف: ۱ـ بَر زمین افتادن ۲ـ بَرکَندِگی

اَنجَل: فَراخ‌چشم، فَراخ‌وپَهن

اِنجِلاء: ۱ـ روشن شدن کار ۲ـ هُویدایی ۳ـ دورشدنِ ابر ۴ـ رَفتنِ اندوه ۵ـ بیرون‌رفتن از میهن

اَنجُم: (تك: نَجم)، ستارگان، ستاره‌ها (غیاث‌اللغات)

اِنجِماد: فِسُردَن (برهان)، بَسته‌شدن، ماسیدن (برهان قاطع)، هَسیرش: تنها برای آب

اَنجُم‌روز، اَنجُم‌سوز: سوزنده‌ی ستارگان، گواژه (= کنایه) از آفتاب، ستاره‌ی روز

اَنجُم‌شناس: ستاره‌شناس

اِنجِثاف: برکنده شدنِ درخت (آنندراج)

اَنجیروزیری: انجیر ویچیری، شاه‌اَنجیر (برهان)

اِنجیل: یونانی تازی شده، مُژده نامَك، مُژده

انجین Engine: انگلیسی، تَوانیر

اَنحاء: (تك: نَحو) ۱ـ راه‌ها ۲ـ سوی‌ها (آنندراج) ۳ـ رَوش‌ها ۴ـ مانندها

اِنحاء: ۱ـ پیش‌آمدن ۲ـ برگردانیدن ۳ـ بَرخاشیدَن

اِنحاف: لاغِر کردن، سُست کردَن

اِنحِجاف: زارزَدن، زاری کردن

اِنحِدار: آماسیدنِ پوست، فرود آمدن، رَوان شُدَن

اِنحِراد: فُرودافتادن: ستاره، تَنهاشُدَن

اِنحِراف: ۱ـ وَرتَکی (فرهنگ پهلوی)، وَرگَرایی (فرهنگ کوچك) ۲ـ خم‌شدن، کج‌شدن ۳ـ کَج‌روی، کج‌راهی (فرهنگستان)، بی‌فَرمانی (آنندراج)، اُریب‌رفتن، اُریبیدَن: گام‌های مردم شوریده خود ـ هَم زِ گام دیگران پیدا بود ـ یك قدم چون رُخ روانه تا نشیب ـ یك قدم چون فیل رفته بر اُوریب (مولانا جلال‌الدین)

اِنحرافِ اخلاقی: کَژخویی، کَژرَفتاری

اِنحراف جنسی: دُوشَك‌مَرزی (پهلوی)

اِنحراف عقیده، انحراف فکر: کژاندیشی

اِنحرافِ مُطلَق: وَرتَکیِ یَله

اِنحرافی: کژگرایانه، وَرتَکیك (پهلوی)

اِنحِسار: برَهنه شدن (آنندراج) لُخت شدن، بازگشتن، پَر نو برآوردن: پَرَنده

اِنحِساس: ۱ـ پوسیدن، افتادن: دندان ۲ـ فروریختن ۳ـ بُریده شدن

اِنحِساف: ریزریز شدن (آنندراج)، ریزریزی

اِنحِسام: بریده گردیدن (آنندراج)، بُریدگی

اِنحِصار: ۱ـ دَربَستگری، تنها فروشی (فرهنگ کوچك) دَربَست ۲ـ کوتاه شدن، دَرگُنجیدن (آنندراج) ۳ـ در تنگنا افتادن ۴ـ کوتاهی (لاروس)

اِنحِصار دخانیات: دَربَستِ دوداك

اِنحِصار مَشروبات الکلی: دَربَستِ باده

اِنحِصاری: دَربَستی

اِنحِصاراً: به‌تکی (واژه‌های فارسی)

اِنحِطاط: ۱ـ نِشیب (فرهنگ پهلوی)، نشیبش، فرودآمدن (فرهنگ کوچك) ۲ـ کم‌شدن بها (آنندراج) کم‌اَرجی ۳ـ به‌زیر آمدن، پَستی

اِنحِطاطِ فکر: پَست اَندیشگی

اَنحَفطینا: سُریانی، گُلنار، گُلِ سَدبَرگ (آنندراج)، از گیاهان دارویی

اِنحِلاب: خِوی ریختن

اِنحِلال: ۱ـ نیارِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ برچیده شدن ۳ـ به‌هم خوردن (فرهنگ کوچك) ۴ـ بازشدن، گشوده شدن (معین)، ۵ـ بَرچیدگی (فرهنگستان) ۶ـ پَراکَنشِ پیوسته (= تَفَرُّق اِتّصالی)، پَراکَنِش خُرده‌ها (= اجزاء) بی آن که ویژگی خود را ازدست دهند

اِنحِماق: ۱ـ نابِخرَدی ۲ـ گُولیدَن (= احمق شدن) ۳ـ فروتنی ۴ـ سَردبازاری

اَنحَن: ۱ـ کُوژپشت ۲ـ خَمیده‌تر

اِنحِناء: خَمیدگی (فرهنگستان)، چفتگی (معین)، خمیده شدن، کُوژپشت شُدَن (آنندراج)، خَمِش

اِنحیاز: ۱ـ گِردآمدن ۲ـ گرایش، گِرَوِش ۳ـ کَرانجیگری (= بی طرفی)

اِنحیاش: ۱ـ دِل‌زَدِگی ۲ـ تُرُنجیدگی (= انقباض)

اِنخاء: به‌خود نازیدن، خودفروشی (بهره از آنندراج)

اِنخاب: ۱ـ فرزند دلیر آوردن ۲ـ فرزند بُزدل آوردن، ازواژه‌های دوپهلو (آنندراج)

اِنخاط: ۱ـ تُفو انداختن ۲ـ دَماغ گرفتن

اَنخَب: ترسو، بُزدل، ناتوان از پاسخ

اِنخِداع: ۱ـ فریب خوردن ۲ـ سردبازاری

اِنخِراط: ۱ـ نَخ در سوزن کردن ۲ـ میان چیزی

درآمدن ۳ـ تَراشیده شدن ۴ـ تیزدَویدَن

اِنخِرام: ۱ـ شکافته شدَن ۲ـ بُریده شدن ۷ـ به پایان رسیدن ۴ـ نابود شُدَن، ازمیان رفتَن

اِنخِزال: ۱ـ خَسته‌رفتن ۲ـ بی باکی در پاسُخ ۳ـ بُریدِگی در سُخَن (معین)

اِنخِساف: ۱ـ کورچَشمی ۲ـ ناپَدیدی ۳ـ گِرفتن ماه، تُفسه (برهان)

اَنخَع: خوارتر، زارتَر

اِنخِفاس: دگرگونی آب

اِنخِفاض: ۱ـ پَست شدن، پَستی، اُفتاده شدن، پایین آمدن، کاهیدَن

اِنخِلاء: دِرَویدن گیاهِ تر (آنندراج)

اِنخِلاع: ۱ـ بَرکَنده شُدَن ۲ـ از جا دَررفتن

اِنخِلال: تَباهی (غیاث)

اِنخِماص: فُرونشستنِ آماس (لاروس)

اِنخِناس: واپس‌ماندن، سِپس‌ماندن، بازگَشتن

اِنخِناق: خَفه شدن، خَپگی

اِنخِیاس: کُوس بستَنِ باز (آنندراج)

اِنداء: ۱ـ افزون شدن ۲ـ نَمناکاندَن، تر گرداندن ۳ـ بلندآوازگی

اَندا: ترکی، مغولی، دُوست

اَنداب: (تك: نَدبَة)، داغ‌ها، نشان‌ها بر پوست

اِنداب: ۱ـ کَندِگیِ زخم ۲ـ خود به سِیج افکندن (سِیج = خَطَر، برهان قاطع، فرهنگ پهلوی) ۳ـ به‌رَنج افکَندَن

اَنداح: (تك: نَدح)، فَراخی‌ها

اِنداخ: رسانیدن، بَرخورد (= تَصادُم)

اِندار: ۱ـ ازشُمار افکندن ۲ـ بَرآوردن، بیرون کشیدن ۳ـ دَست کشیدن ۴ـ نو بَرآوردن

اِندام: پشیمان گردانیدن (لاروس)

اَندجان: پارسی تازی شده، اَندِگان، شهری است در توران (آنندراج)

اَندَخ: ۱ـ گول (= اَحمَق) ۲ـ کم‌سخن (آنندراج)

اِندِخال: درآمدن

اَندَر: خرمَن

اِندراء: ۱ـ از دور رسیدن ۲ـ پَراکَنیدَن، پَراکنده شدن ۳ـ دور رفتن تندابه (= سیل)

اِندِراج: ۱ـ درآمَدَن ۲ـ درنوشتن

اِندراس: ژندِگی

اَندروسامِنْ: یونانی تازی گشته: زبان گُنجِشك

اَندروصاقِس Androsaces: لاتینی تازی شده، کِشمِلَك، از گیاهان دارویی (معین)

اَندَریّ: ریسمان زَفت

اِندِساس: پنهان شدن در خاك (آنندراج)، به‌درون چیزی رفتَن

اِندِعاء: پاسُخ دادن، پاسُخیدَن

اِنـــدِفـــاع: ۱ـ دورشـــدن، به کنـــار رفتن ۲ـ رانـــده شُدَن ۳ـ نیست شدن ۴ـ درآمـــدن ۵ـ آهسته سُخَنی، ژرف سُخَنی

اِندِفاق: ۱ـ ریخته شُدَن ۲ـ به شتاب رفتَن

اِندِقاق: ۱ـ کوفتگی ۲ـ شکستگی، شِکَستَن

اِندقوقو، خَندقوقی: آرامی تازی شده، شَبدَر، از گیاهان (معین)، دیو اَسپَست، دیو پا (برهان)

اِندِکاك: هَموارگردیدن (آنندراج)، ویران شُدَن

اَندِکس Index : فرانسوی، پهرست (فرهنگستان)

اِنـدِلاث: ۱ـ دَرگیری، دَرافتادن ۲ـ بی اندیشه به کاری درآمدن، کار بی اندیشه

اِنـدِلاص: اَز دست لَغزیدن، از دَست سُریدَن، جُدا شُدَن، گُسیختن

اِنـدِلاع: ۱ـ بیرون آمدنِ زبان ۲ـ بیرون آمدنِ شمشیر ۳ـ کَلان شدنِ شِکـم ۴ـ فروهِشتنِ شکم ۵ـ اَفروخته شُدَن

اِندِلاف: ریخته شُدَن، نزدیك شدن

اَندَلُسیَّة، اَندلسی Iberis: دانه تَلخ، از گیاهان

اِندِماج: ۱ـ درآمَدَن ۲ـ یگانِگی

اِنـدِمـال: ۱ـ سر به هم آوردن زخم ۲ـ به شُدَن، بهبودی یافتن

اندوصارون Hedysarun : لاتینی تازی شده، نَرسك تلخ، اَنژه ی تلخ، از گیاهان

اَندَی: ۱ـ خوش آواتَر ـ بخشنده تَر

اِندِیاح: ۱ـ کلان شکمی ۲ـ شکم افتادگی

اِنـــدِیاص: ۱ـ آزاررسـانی ۲ـ بیرون رفتن ۳ـ ازدست افتادن

اَندیس Indice : فرانسوی، نشانه (فرهنگستان)

اَنـــدیکـاتـور Indicateur : فرانسـوی دفتـر نماینده (فرهنگستان)

اِنذار: هُشدار، نیو یست (= اولتیماتوم)، آگاهی دادن، ازپیش گُفتَن

اَنذال: (تك: نَذل) فرومایگان، ناکسان، خواران

اِنذلاق: تیزگردیدَن، تیزشُدَن

اِنرژی Énergie : فرانسوی ۱ـ وَرز ۲ـ کاربُری

اِنرژی فَعّالسازی: وَرزِ کُنانِش

اِنزاء: بَرجهانیدن

اِنزاح: دور کردن، رَها کردنِ چاه

اِنزار: کاستَن، از دهش

اِنـزاف: ۱ـ خشك شدنِ چاه ۲ـ دَردِسَر یافتن ۳ـ دَردِسَر دادَن ۴ـ بیهــوش شدن ۵ـ مستی، مست شدن

اِنزاق: ۱ـ خندیدنِ بسیار ۲ـ سَبُکباری

اِنـــزال: ۱ـ شوس دادَن (شوس = مَنـــی) ۲ـ

فرو فرستادن ۳ـ فرودآوردَن ۴ـ دَرخواست

اَنزال: (تک: نُزل) خوراکی‌ها، خوردنی‌ها

اِنزِجار: وازَدگی، وازَده شُدَن، رَمیدگی (فرهنگ کوچک)، بازایستادن (آنندراج) بیزار بودَن، بیزاری

اِنزِعاج: ۱ـ بی‌آرامی ۲ـ ازجای کَندِه شُدَن (آنندراج) ۳ـ شور، شیفتگی به خُدا

اِنزِعاق: ۱ـ پیش افتادن، پیشی گرفتن، در اَسپِدوانی ۲ـ به شتاب رفتن ۳ـ تَرسیدن از تاریکی، تَرسِ از شب

اِنزلاق: لَغزیده شُدن، لَغزیدَن (لاروس)

اَنزَله کردن: فُرو فرستادَن

اِنزِواء: ۱ـ با خویشی (برهان قاطع)، گوشه گرفتن (آنندراج)، گوشه گیری، گوشه نشینی ۲ـ یك سو شدن ۳ـ تُرُنجیدنِ پُوست از آتش ۴ـ به هم پیوستَن

اَنـژِکسیون Injection : فرانسوی، تیرَك، آبدزدَك (فرهنگستان)، پِشِل (گویش مازندرانی)

اُنس: ۱ـ خوگیری، رامِش، رام شدن (فرهنگ کوچك) اُوَنج (برهان قاطع)، خوشخویی

اِنس: مَردُم

اَنَس: ۱ـ خُوگیرا ۲ـ ماندِگاران ۳ـ گروه اَنبوه

اِنساء: ۱ـ دیرکردن ۲ـ واپس انداختن ۳ـ دورکردن ۴ـ زمان دادن

اَنساب: (تك: نَسَب) خویشاوندی‌ها، پیوندها، پَروَزها (پَروَز = نَسَب، برهان قاطع)

اِنساب: وزیدنِ گردباد

اَنساج: (تك: نَسج) بافت‌ها، تاروپودها

اَنساع: (تك: نِسع) ۱ـ بادهای اَپاختَر (= شمالی، فرهنگ پهلوی) ۲ـ تَنگ‌های ستوران

اِنساغ: ۱ـ جَوانه‌زدن از بُن ۲ـ به تازیانه خَستَن

اِنساق: آهنگین گویی، رَوِش نهادَن

اَنسال: (تك: نَسل) ۱ـ زَه‌ها ۲ـ زادورود

اَنس النَّفس: شاهیِ آبی، از گیاهان

اِنسان: دُپاغ، مَرد (فرهنگ پهلوی)

اِنسان دوست: مَردُم‌دوست

اِنسان دوستی: آدَم‌دوستی، مَردُمدوستی

اِنسان عین: مَردُمَك (غیاث اللغات)

اِنسانی: آدمی، مَردُمیك (فرهنگ پهلوی)

اِنسانیّت: آدَمیگری، مَردُمی (فرهنگ پهلوی)، هومنی (فرهنگ کوچك)

اَنسَب: شایسته‌تر، پَروَزتر

اِنسِباك: گُداختگی، گُداختِه شُدن: زر و سیم و دیگر توپال‌ها (بهره از غیاث اللغات)

اَنستیتو Institute : فرانسوی، ۱ـ اَنجمن ادبی ۲ـ سازمان پرورشی ۳ـ سازمان فرهنگی

اِنسِجام: ۱ـ رَوانی، دَرسُخَن ۲ـ ریزِش: اَشك، آب

اِنسِجام کَلام: رَوانی سخن

اِنسِحاب: کِشیده شدن، بیرون رفتَن

اِنسِحاق: ۱ـ سُوده شدن ۲ـ فَراخ شدن ۳ـ خُشك شدن پِستان ماده شُتر ۴ـ خشك شدن شیر ۴ـ شِکَستن، چون دِل

اِنسِحال: ۱ـ پوست بَرکَندِگی ۲ـ سودِگی، خَراشیدگی ۳ـ شتابزدگی، دَرسُخَن، دررَفتَن

اِنسِداح: بَرپُشت افتادَن

اِنسِداخ: گُستردَن، پَهناوری

اِنسِداد: بَندِش، بَند آمدن، بَستِه شدَن، بَند گردیدَن، گِرفتگی

اِنسِدار: ۱ـ فروهِشته داشتنِ موی ۲ـ شِتافتن ۳ـ نَرم دویدن ۴ـ فرود آمدن ۵ـ پیوسته رَوی

اِنسِدال: ۱ـ فروهشته شدن جامه ۲ـ فروهشته شدنِ موی

اِنسِدام: بهبودِ زَخم، ریش بِهی

اَنسُر: (تك: نَسر) کَرکَسان

اِنسِراء: دُورشدَنِ اَندوه، بی اندوهی

اِنسِراح: ۱ـ برهنه شدن (آنندراج) ۲ـ رَوانه شُدَن ۳ـ رَوانی، آسانی ۴ـ بَرپشت خوابیدن

اَنسِرینگ سِرویس Answering Service: انگلیسی، پیامگیری (پیام از پَتام Petam پهلوی)

اِنسِطاح: آرام ماندن، نَجُنبیدَن، پَهن شُدَن

اِنسِعاب: کِشیدِگی، رَوان شدن

اِنسِفاق: باز شدنِ دَر

اِنسِکاب: ریختن آبگونه (= مایع)، گریستَن

اِنسِلاء: آزادی از رَنج، رَهایِش

اِنسِلاب: گُم و نیست شُدَن (غیاث اللغات)

اِنسِلاخ: ۱ـ بیرون آمدنِ مار از پوست، پوست انداختن ۲ـ بیرون آمدن روز از شب، دَمیدَنِ روز ۳ـ ریزشِ پَشم، در جانوران

اِنسِلاع: شِکافتن، چون پاشنه‌ی پا، پارگی

اِنسِلاك: دَرونِش، دَرون رَفتَن

اِنسِلال: دَمیدَن: آهِسته آهِسته بیرون آمدَن

اَنسولین: بنگرید به اینسِلین

اِنسِیّ: دَرونی، بخشِ درونی اَندام، مَردُمی، آدَمی (غیاث اللغات)

اِنسِیاء: رَگ کردنِ پستان، رَوان شدَنِ شیر

اِنسِیاح: ۱ـ گُشاده دِلی ۲ـ فروهشتگیِ شکم ۳ـ روان شُدَن ۴ـ شِکافتن (بهره از آنندراج)

اِنسِیاق: ۱ـ روان شُدَن ۲ـ رانـدَن ۳ـ رانده شُدَن (بهره از آنندراج)

اِنشاء: ۱ـ خودنِوشت ۲ـ خُودگفت ۳ـ آفریدن

۴ـ سخن‌نویسی، سخن‌آفرینی ۵ ـ بوییدن ۶ـ بوی یافتن

اِن شاءالله: به‌خواست خدا، ایزد خواست

اِنشاء فَرمودن: پدید آوردن، از پیشِ خود گفتن

اِنشاء کَردَن: آفریدَن، سُخَن نِوشتن

اِنشاب: ۱ـ بَندآوردن ۲ـ آویزانْدَن، آویزان کردن

اَنشاج: (تک: نَشَج)، آبراهه‌ها

اِنشاد: ۱ـ نِکوهیدن، جَرشَفت (فرهنگ کوچك) (= هجو)، چون بترسی زبلا وآگفت‌ـ شعر باید که نگویی جَرشَفت (عنصری) ۲ـ چامه فروخواندن ۳ـ ستایشِ گمشده (سِتایش = تعریف کردن، وصف کردن)، ۴ـ به گُمگشته راه نمودن، راهنمایی (لاروس)

اِنشادسَرای: چامه خوان (آنندراج)

اِنشار: زنده گرداندن، زندگی بخشاندن، بَرانگیختن، چون باد

اِنشاز: ۱ـ از جای برداشتن ۲ـ بلند نشاندن، بلند نهادن ۳ـ به‌هم پیوستن، چون اُستخوان‌ها

اِنشاص: بَرکندَن، دورکردن، از خانه

اِنشاط: ۱ـ گَزیدَن ۲ـ شادانْدَن، شادکردن ۳ـ گره گشادن ۴ـ رُبودَن ۵ـ اُستوارکردن

اِنشاع: داروچکانـدن: در بینی، در کام، فروخواندن: سخن‌را

اِنشِباب: بالَندگی (= بلوغ)، بُرنایِش، پَرامیدَن (فرهنگ پهلوی)، گُوالیدَن (= رُشد کردَن، برهان قاطع)

اِنشِتات: پَراکندگی

اِنشِراح: گُشادِگی، گشاده شدن، گشایش، فَراخی، گشاده شدنِ دل (غیاث اللغات)

اِنشِعاب: نوشاخِگی، پَراکَنِش

اِنشِعابات: نوشاخگی‌ها

اِنشِعاب کردن: جُدا شُدَن، پَراکَندَن

اِنشِقاق: کُفانیدَن (برهان)، شکافتِگی، شِکافت: دَراندیشه و رای

اِنشِلال: ۱ـ فروریختن، ریزش، چون باران ۲ـ راندَن، چون راندنِ ستور

اِنشِمار: ۱ـ به شتاب رَفتن ۲ـ خرامِش، خرامیدَن ۳ـ آماده شُدَن

اِنشِمال: ۱ـ دامن بَرچیدن ۲ـ چُستی

اِنشِناج: تُرُنجیدگی، در پوست

اِنشِواء: بریان شُدَن، کَباب شُدَن

اُنشوبَة: دام شکار (لاروس)

اُنشودَة، اُنشوده: سرود

اُنشوطَة، اُنشوطه: گِره آسان، آسان گشای، گِرهِ سُست (لاروس)

اِنشیام: بَسَند افتادن

اِنشی: بَرگرفته از اِنشاء، خوش نوشته،

خوش سروده

اَنشینِیَّة: جَشن بُزرگداشت، جَشنیاد

اَنصاب: (تك: نُصب یا نُصُب) ۱ـ خدایانِ سنگی، بُت‌ها ۲ـ بیماری‌ها، گَزَندها

اِنصاب: ۱ـ رَنجانیدَن، رَنج رِساندن ۲ـ دَردمَند گردانیدن

اِنصات: ۱ـ خاموش بودَن ۲ـ خاموش کردن ۳ـ گوش فرادادن

اِنصاح: سیراب کردَن

اَنصار: (تك: ناصر، نَصیر)، یاری دِهَندگان

اَنصاری: یاری‌ده

اِنصاع: ۱ـ خُستویی، خُستوییدن (= اعتراف کردن) ۲ـ آشکار کردن

اَنصاف: (تك: نِصف) و (تك: نَصیف)، نیم‌ها، نیمه‌ها

اَنصاف: (تك: نَصَفَة) ۱ـ مردان میانسال ۲ـ زنان میانسال، میانسالان

اِنصاف: ۱ـ میانجَکی (فرهنگ پهلوی)، دادمَندی ۲ـ آزرم (فرهنگ کوچك) ۳ـ نیمگی، دونیم شُدَن، به نیمه رسیدَن ۴ـ هُده گیری (= گرفتن حَقّ)

اِنصافاً: به دُرُستی، به داد

اِنصاف دادن: به یك چَشم نگریستن، بَرابَر گرفتن

اِنصاف داشتن: دادمَند بودن، میان گرفتن، بَرابَر داشتن (غیاث اللغات)

اَنصَب: اِستاده تَر، راست شاخ (لاروس)

اَنصِباء: (تك: اَنصِبَة، تك: نَصیب) بَهره‌ها

اِنصِباب: ریخته شدنِ آبگونه (= مایع)، فرود آمدَن

اِنصِباغ: رَنگینِگی، رنگین شُدَن

اِنصِبان: بَرگشتن

اِنصِداع: شکافته شدن

اِنصِراح: پیدایی، آشکاری

اِنصِراف: بَرگاشت (برهان قاطع)، بَرگشت (فرهنگ کوچك)، چَشم‌پوشی، بازگشتن، رَها کَردَن

اِنصِراف داشتن: بازگَشتَن، بازگشت خواستن، دِل بَرگرفتَن

اِنصِرام: بُریده شُدَن، به سَر رسیدَن

اَنصَف: داددهنده تر، آزَرمین تَر، دادمَندتَر

اِنصِلات: پیشی گرفتن، پیش اُفتادن

اِنصِلاع: بَرخاستنِ آفتاب، بلند شدنِ آفتاب

اِنصِهار: گُداختگی، گُداخته شُدَن

اِنصِیاب: فروریختن باران

اِنصِیات: ۱ـ روا کردن ۲ـ پاسُخ دادن، پاسُخیدَن ۳ـ راست بالایی

اِنصِیار: ۱ـ کژ گردیدن ۲ـ شکسته شدن

اِنصیاغ: ۱ـ آماده شُدَن ۲ـ درتَبَنگ (= قالب)، ریخته شدن، تَبَنگاندَن (تَبَنگ = قالب، برهان قاطع)

اِنضــاج: ۱ـ پُختنِ گوشت ۲ـ رسانـدنِ میوه (آنندراج) ۳ـ اُستوارکردَن

اَنضاح: (تك: نَضَح) تالاب‌ها

اِنضاح: ۱ـ آبر وبُردَن ۲ آلودَن ۳ـ رسیده شُدن

اَنضـاد: (تك: نَضَد) رَخت‌های بَرهَم نَهاده ۲ـ تَخت‌ها، اورنگ‌ها

اِنضِباط: بِنُوایی، به سامانی، سِرُوشِگی

انضِباطی: سِرُوشیك (فرهنگ بهلوی)

اَنضَر: ۱ـ تازه ۲ـ آبدار ۳ـ زروسیم

اِنـضِـمـام: فَراهَمی، به‌هم شُدن (فرهنــگ کوچك) پیوَستِگی

اِنضِمامیّت: پیوست گَرایی

اِنضِناء: گِرانباری: از بیماری (لاروس)

اِنضِواء: گراییدَن، پیوستن

اَنَطّ: ۱ـ راس (= سفر) دور ۲ـ زمینِ پَرت

اِنطاق: گو یاندَن، به سُخَن درآوَردَن

اِنطِباخ: پخته شدن

اِنطِباع: نگاشته شُدَن، چاپ، نِگاشت

اِنطِباعات: نِگارش (فرهنگستان)

اِنـطِبـاق: آتـایش، تاییدَن (فرهنگ کوچك)، برابـری، یکسـانی، بَرابَرشُدَن، به‌هم پیوستن (آنندراج)، جُوری

اِنطِحاح: گشادِگی، گشادهِ شُدَن (آنندراج)

اِنطِفاء: فر ونِشستَن، خاموش شدن، فر ومُردَن، دَرگُذشتَن، مُردَن

اِنــطِلاق: ۱ـ رَوان شُدن، رَوانِــگــی ۳ـ گشاده رویی، گشاده زبانی

اَنطِلَة: به گونه‌ی رَمن، سَختی‌ها

اَنطَلیون: یونانی؟، آژفَنداك (= قوس قُزَح)

اِنطِماس: ناپیدایی، ناپَدیدی، پوشیدگی، ازیادرَفتن

اِنــطِمـال: دُزدِ اَنبـازی (اَنبـازی = شِرکَت)، هَمدَستی، با دُزدان

اِنــطِواء: ۱ـ دَربَــرگیری ۲ـ چَنبَــر زدَن ۳ـ دَرنَو ردیدگی، به پایان رسیدن ۴ـ تَك وتَنهایی

اَنطوبیا Inthybus: لاتینی تازی شده، کاسنی (معـین) کاسنی شامی (زیر واژه‌ی اَنــطونیا، آنندراج)

اِنطیار: شِکافتگی

اِنــطِیاع: گردَن نهــادِگی، فرمــانبُـرداری، فَرمانبُردار شُدَن، فَرمان بردن

اَنــظار: (تك: نَظَر) ۱ـ دیدهــا ۲ـ دیده‌ها، دیدِگان، نِگَرها

اِنــظار: ۱ـ دیدتُــوانی، توانـایی در دیدَن ۲ـ زَمــان دادن، مُولش‌دادن (مولش = مُهــلت،

فرهنگ کوچك) ۳ـ همانند کردَن

اَنظام: به گونه‌ی رَمَن، رشته، توده‌ی ریگ

اِنظِلام: سِتَم کشیدن، سِتَم‌پَذیری

اُنظومَة: تُخمریسه، چون رشته‌ی تخم وَزَغ یا ماهی

اِنعات: خُوبرویی

اِنعاث: ریخت‌وپاش، باددَستی

اِنعاش: بَرداشتَن، برکشیدن، رَهانیدَن

اِنعال: نال‌بَندی (نال = نعل)

اَنعام: (تك: نَعم) ۱ـ چارپایان ۲ـ نام سیمنادی در نِبی (غیاث اللغات)

اِنعـام: (فارسی گویان اَنعـام گوینـد)، اگر از مِهتـری به کِهتـری داده شود، نَواختِه (برهان قاطع)

اِنـعـــام: اگر به شاگِردِدَرزی (= خیاط) داده شَوَد، نودارانه (آنندراج)

اِنعـام: اگر به کارمنـد اواری (= اِداری) داده شود، پاداش، بَرمَغاز (آنندراج)

اِنعام: اگر به کارگران و به پَرستاران و پیشیاران (= خدمتگزاران) داده شود، شاگِردانِه (برهان قاطع)، میولاوه، میلاوه (صحاح الفرس)

اِنعـام: بَخشِش‌دادَن (آنندراج)، دهِش کردن، دهش، نازك کردن (غیاث اللغات)

اِنعام دادن: پاداش دادن، شاگردانِه‌دادَن

اِنعام گرفتن: پاداش گِرفتَن، شاگردانِه گرفتَن

اِنعِتال: ۱ـ سَخت کشیدِگی ۲ـ بَرنخاستَن

اِنعجام: گُنگ‌زَبانی، بَستِه‌زبانی

اِنعِـدام: (برخی از واژه شنـاسـان آن را تازی دُرُسـت ندانستـه انـد)، نیستی، نابـودی، نابودشدَن (غیاث اللغات)

اِنعِراج: اَبَرگرایی، کَجْ شدَن، گراییدَن

اِنعِزال: گوشه گُزینی، دوری، کِناره گیری

اِنعِســاف: ۱ـ خَم گرفتن ۲ـ دوتــاشـدن ۳ـ دَرپیچیدن (آنندراج)

اِنعِصاب: سَخت شدن

اِنعِصار: فشُرده شُدَن، فِشاردِگی

اِنعِصام: بازایستِ از گُناه

اِنعِطاط: خَمِش بی شِکَستن، نَرم خَمی

اِنعِــطاف: خَم‌پَذیری، خَمیدَن، پیچیده شدن، دوتاشُدَن، نَرمِش

اِنعِطاف‌پَذیر: خَم‌پذیر

اِنعِطاف‌پَذیری: نَرمِش، خَم‌پَذیری

اِنعِفار: خاك آلودِگی، دَرخاك غلتیدن (لاروس)

اِنعِقاد: ۱ـ سِفت شدن ۲ـ آراسته شُدَن، نِشَست، گردهمایی (ازمعین)، ۳ـ بَستن، پیمان، پیمـان نامه ۴ـ آنیسیدَن (آنیسه، هرچیز بَسته را گوینـد که به‌دشـواری وا شود، برهـان قاطع)،

بسته شُدَن

اِنعِقاد قرارداد: بَستَنِ پیمان

اِنعِقــاد مَجلس: آراستن نِشَست، بر پـا کردنِ نِشَست، گِردهَمایی

اِنعِقاف: کَج شُدَن، خَم گرفتن (آنندراج)

اِنعِقاق: ۱ـ برآمدنِ گرد و خاك ۲ـ اُستوارشدنِ گِره ۳ـ بازشُـدَنِ ابـر ۴ـ کُوفتِگی ۵ـ گودشدن ۶ـ پَراکَندن

اِنعِکــاس: ۱ـ بازتــاب (لاروس)، واتــاب (فرهنـگ کوچك) ۴ـ بُلندآوازگی ۳ـ وارونی، بازگونگی، واژگونی، خَنیدن (برهان قاطع)

اِنعِکاسِ صوت: پَژواك (برهان قاطع)، پَژوال (برهان قاطع)، پَتان (فرهنگ پهلوی)

اِنــعِکــاس نور: بازتــابش (فرهنگســتــان) هَنگُشتَك (فرهنگ پهلوی)

اِنــعِــلاج: این واژه در یادداشــت‌های اعتمــادالسلطنـه آمـده و ساختگی و نادرست است، دَرمان کَردَن

اِنغاض: ۱ـ جُنبیدَن ۲ـ سَرجنبانَدَن

اِنغال: تَباهی پَراکنی، سخن چینی، تَباهانَدَن

اُنَغــرا Onagra: لاتینی تازی شده، گورخــر (معین)

اِنغِراس: روییدنِ نهال

اِنغِسال: ۱ـ فرورفتنِ در آب ۲ـ رَوان گردیدن

۳ـ شُستِه شُدَن، پَلیدی بُردَن

اِنغِضاف: ویرانی چاه، گُوشدرازی، خمیدِگی

اِنغِـطاط: از پارسی (بهروز) (غُوته = غوطه) غوته زَدَن، آبفرویی

اِنغفاء: شکسته شدن، دَرهَم شکَستن

اِنغِلاق: کُلون شُدَن، کلید شُدَن

اِنغلال: دَرآمدَن، به درون رفتن

اِنغِمار: در آب فرورفتَن

اِنغِمام: اَندوهگینی، اَندوهگِنی، فروپوشیدگی

اَنغوزه: (پارسی است)، اَنگوژه، از شیره‌ها

اِنغیاط: دوتاشدنِ چوب (آنندراج)

اَنف: ۱ـ بینی ۲ـ خشمگین ۳ـ سِتَم ناپذیر ۴ـ خوار ۵ـ گردَنفراز ۶ـ بیهُده گرای ۷ـ سیمگیر، دَرتار ۸ـ دَماغه، دَماغه‌ی کوه ۹ـ مِهتَر، پیشوا

اَنف النَّور: چیچَك، از گیاهان

اَنف العِجل: گُل میمون

اِنفــاد: نیست کردن (آننــدراج)، به‌سَر آوردَن، نابودی، سپری گشتن

اِنفــاذ: رَوان گردانیدَن (آنندراج)، رَوانه کردن، فِرستادَن، فَرمان گُستَری، دَرگذرانیدَن، دَستینه نهادَن

اِنفار: ۱ـ رَمانیدن ۲ـ چیرفَرمانی

اَنفارکتوس Infarctus: لاتینی، کِش ایست (کِش = قلب)

اَنفاس: (تك: نَفَس)، دَم‌ها

اِنفاغ: ۱ـ كَوالیدن (= حرف زدن كودك، آنندراج) ۲ـ نو آموختن، نوآموزی ۳ـ شوخ

اِنفاق: ۱ـ هزینه كردن (فرهنگ كوچك) ۲ـ تنگدستی ۲ـ روزی دادن (غیاث)

اُنفاق Omphakion : یونانی تازی شده، سَبزه روغن، روغنِ خام

اَنفال: (تك: نَفَل)، ۱ـ برگرفته‌ها ۲ـ بَهره‌ها ۳ـ پَروِه‌ها

اِنفال: پَروِه دادن (پَروِه = غَنیمت، فرهنگ كوچك، برهان قاطع)

اَنفان: دِرازبینی، پوزه‌دار

اِنفاه: مانده گردانیدن (آنندراج)، کَم دادَن

اَنفَة: آغازِ چیزی (آنندراج)، نَخستین بُزُرگیاد (= تكبیر)

اَنفَت: نَنگ، فارسی گویان این واژه را برابر با گُمگَشت (نقصان) و زیان به كار می بَرَند، (آنندراج)

اِنفِتاح: گشاده شدن (غیاث اللغات)

اِنفِتاق: گُشادگی، فَراخی، فَربِهی

اِنفِتال: تافتِگی، بازگَشتن، بازماندَن

اِنفِثاث: شِكستگی، شكسته شُدَن، از اَندوه

اِنفِجار: ۱ـ پُكیدَن (فرهنگ كوچك)، تَركیدَن (لاروس) ۲ـ سپیده دَمیدَن، پگـه شُدَن ۳ـ شِكـافتـه شُدَن ۴ـ چِرك آمدن، از ریش یا زخم (آنندراج)، رَوان شدنِ ریم (غیاث اللغات)

اَنفَجانی: یاوِه دَرای (آنندراج)، گَزافگو (لاروس)

اِنفَحَة، اَنفحه: پنیرمایه (آنندراج)، شیردان (لاروس)

اَنفَخ: آماسخایِه

اِنفِخات: سوراخداری، سوراخ شدن، تَرَك خوردَن، تَرَك خوردنِ بام

اِنفِراء: تركیدن، بازشدن

اِنفِراج: ۱ـ رخنه یافتَن ۲ـ شِكافته شُدَن ۳ـ بی اندوهی، گشاده دِلی ۴ـ رَهایی

اِنفِراد: ۱ـ تَكی، تَك شدن ۲ـ تك گرایی ۳ـ به تنهایی انجام دادن ۴ـ تنها شُدن

اِنفِرادی: تَكی، اِوازیك (فرهنگ پهلوی)

اِنفِراق: جُداگَشتِگی

اَنفِرمیر Infirmière : فرانسوی، پَرَستار

اَنفَس: تَنسُخ (تَنسُخ، چیزیرا گویند كه در نهایت نفاست باشد و مُعرَّب آن تَنسوق است، برهان قاطع)، گرانمایه‌تر (آنندراج)، دورتَرین، دِلبازتَرین (لاروس)

اَنفُس: (تك: نَفس)، رَوان‌ها

اِنفِساخ: ۱ـ به هم خوردگی ۲ـ بازافكندگی ۳ـ بَراَنداختِگی (آنندراج) ۴ـ كِشیده شُدَن، تا

دُوردَست

اِنفِساد: ۱ـ تَبَه‌آلودگی ۲ـ تَباهیدن، تَباه شُدَن

اِنفِشاش: نِشستَنِ آماس، بیرون رفتن باد، سُستی

اِنفِصاد: ۱ـ رَوان شدن، چون خون ۲ـ تَرَك خوردن

اِنفِصال: گُسَستِگی (دانشنامه‌ی علائی)، جُدا شدن (آنندراج)، اَسکوخ (صحاح الفرس)، گُسیختِگی، شِکَنِش (فرهنگ پهلوی)

اِنفِصال از خدمت: بَرکناری

اِنفِصام: ۱ـ شکسته شُدَن ۲ـ بُریده شُدَن (آنندراج) ۳ـ تَراك خوردن، دَرزیافتن، بُریدِگی ۴ـ بازایستادن چون باران

اِنفِضاج: ۱ـ روشن شدن کَران (= اُفُق) ۲ـ سَر بار کردن پیله (= دُمَلِ تازی، معین) ۳ـ سُست شدنِ کار

اِنفِضاح: رُسوا شدن، بی آبرویی

اِنفِطار: شکافتن، شِکافتِگی، آغازِ رویِش

اِنفِطام: ۱ـ بازایستادن ۲ـ به پایان رسیدن ۳ـ بازگِرفتن، چون کودك را از شیر

اَنفَع: سوددارتر، سودآورتر

اِنفِعال: ۱ـ شُدنِ کار، اَنجام کار ۲ـ شَرمَندِگی، شرمنده شدن (غیاث اللغات) ۳ـ هَنایِش پَذیری (هَنایِش = اَثَر، تأثیر، برهان قاطع)

اِنفِغار: ۱ـ گُشودِگی لَبان ۲ـ شِکُفتَن

اِنفِکاك: ۱ـ جُدایی، ازهم جُدا شدن، جُدا افتادگی ۲ـ رَها شدن، آزاد شدن (غیاث اللغات)

اِنفِکاكِ قُوایِ ثَلاثه: جدایی نیروهای سه گانه

اِنفِکاكِ دین و دولت: جدایی دین و کشورداری

اِنفِلات: دَرگذشتن، مُردَن، جان سِپُردَن

اِنفِلاع: ۱ـ تَرکیدن ۲ بُریدگی

اِنفِلاق: پاره پاره گشتَن (آنندراج)، شکافتگی

اَنفلوآنزا Influenza: فرانسوی، تَب و لَرز، لَرز، لَرزه، چایمان (گویش گیلکی)

اَنفلورسانس Inflorescence: فرانسوی، گُل آذین

اَنفَی: ۱ـ زُداینده تَر ۲ـ بازدارَنده تَر

اَنفیرمری Infirmerie: فرانسوی، پَرَستارخانِه (فرهنگستان)

اَنفِیّة، اَنفیه: گَردِه بُو

اَنفیه‌دان: گَردِه‌دان

اَنَق: شادمانگی، فَرزیبی، زیبایی تابناك

اَنقاء: (تك: نَقو)، بَراستخوان‌ها، (بَراستخوان = استخوان بازو، آنندراج)

اَنقاب: (تك: نَقب)، سوراخ‌ها (غیاث)

اَنقاب: (تك: نِقاب)، روبندها (غیاث)

اِنقاب: دَربانی، گشتَن وَ رفتَن

اِنقاح: پالایشِ سُخَن، پالایشِ چامه

اِنقاص: کَم کَردن، کاستن، از کاراَنداختَن

اِنقاع: ۱ـ درآغِشتن ۲ـ خیسیدن (آنندراج)

اِنقاه: ۱ـ بهبودی بخشیدن ۲ـ نیوشاندن

اِنـقِـبــاض: ۱ـ تُرُنـجش، تُرُنجیدن ۲ـ دَرهم کشیدگی ۳ـ دل گِرِفتگی ۴ـ شتافتن ۵ـ گرفته شدن، گِرِفتگی (غیاث)

انقباضِ جمع شَوَنده: تُرُنجشِ دَرونگرا

اِنـقِـبــاضِ عَضُــلانــی: چُوبُستَن (گویش گیلکی)، گرفتگی ماهیچه ای

اِنقباع: ۱ـ پنهان شدن ۲ـ به آشیانه خزیدَن

اَنقَـد: پیشادَست تر، (پیشادست = نقد، برهان قاطع)، پیسَه تَر (پیسَه = نَقد، فرهنگ عمید)، خارپُشت

اِنقِدان: لاك پُشت (لاروس)

اِنقِراض: بَراُفتادن، سِپری شُدَن، ازمیان رفتن، بُریده شُدَن (غیاث اللغات)، به پایان رسیدن

اِنقـراضِ سِلسِله: بَرافتـادن شاهی، بَرافتادن زَنجیره، گُسستِ زنجیره

اَنقَــردِیا، اَنقَــرذیا: یونـانی تازی شده، بَلادُر (برهــان)، از گیاهان (بَلادُر، پارسی است، این گیاه را به هندی بَلاوِه خوانند، بنگرید به آنندراج و فرهنگ پهلوی)

اَنقَرِیَة: پَرَندموی

اَنقَس: کَنیزك‌زاده (آنندراج)، گَرکَن (= جَرَبدار)

اِنقِسام: بَخش بَخش کردن، بَخش‌پَذیری

اِنقِشار: پوست اَنداختَن، کَنده شدنِ پوست

اَنقَص: ۱ـ کاستِه‌تَر ۲ـ آکناك‌تَر (آك = عِیب)

اِنقِضاء: سَچِش (فرهنگ پهلوی)، به سَر آمدن (بهــروز)، گذشتن، نابــودی، نابـود گشتَن، سِپَری شدن

اِنقِضاض: ۱ـ ریزش، در ساختمان ۲ـ فرود: در ستارگان ۳ـ کُوس بَستَن، فرودآمدن ۴ـ تاختَن

اِنقِـطاع: وابُـریدگی، وااُفتـادِگی، گُسَستِگی، سِپَری شُدَن، خشك شُدَن، ازمیان رفتن، از همه بُریدَن، فروماندَن

اِنقِعار: برکَنده گَردیدن، بَر زَمین اُفتادن، مُردَن

اِنقِفاع: ۱ـ خشك شُدن ۲ـ باز ایستادَن (لاروس)

اِنقِفال: ۱ـ کوپَلگی، کلون شُدَن ۲ـ بازگشتن ۳ـ دنبال کار خود رفتن

اِنـقِــلاب: ۱ـ برگَشتِگی، دگرگونی ۲ـ زیر و رویی، زیر و رو شدن ۳ـ خیزِش (= قیام)، آشوب، شورِش

اِنقِلابِ هَوا: آشُفتِگی (فرهنگستان)

اِنقلابی: ۱ـ شُورشی ۲ـ آشوبی (فرهنگستان)

اِنقلابیّون: شورشیان

اِنقلاع: بَرکندِگی

اِنقلیا: لاتینی (؟)، شَنگار، از گیاهان (آنندراج)

اَنقَلیس: یونانی تازی گشته، مارماهی (لاروس)

اَنقَلیسیّات: مارماهیان

اِنقماس: فرورفتنِ در آب، فرورفتنِ ستاره

اِنقون: یونانی، گُل کَنده، از گیاهان دارویی (آنندراج)

اِنقهال: ۱ـ اُفتادن ۲ـ سست گردیدن

اِنقیاد: ۱ـ رامی ۲ـ فرمانبُرداری ۳ـ فروتَنی ۴ـ لِگام‌پَذیری

اِنقیاص: ریزش چاه

اِنقیض: بوی خوش

اُنُک: سُرب، از توپال‌ها (برهان)

اَنَک: تُرکی، رُخساره (آنندراج)

اِنکاح: همسردادَن

اِنکاد: ۱ـ آبکور یافتن (آبکور = بی خیر و برکت، غیاث اللغات) ۲ـ دَست نیافتَن

اَنکار: (تک: نُکر)، ناشایست‌ها

اِنکار: نیگَری (فرهنگ پهلوی)، مُنبِلی (برهان)، اَرَندان (برهان قاطع) ناشایسته دانستن (آنندراج)، باورنداشتن، ناشِناختن

اِنکارالذّات: زادکُشی، خودشِکَنی

اِنکار کردن: وازَدَن، اَفراچ گفتن (پهلوی)

اِنکارپذیر: اَرَندان‌پذیر، مُنبِل‌پذیر

اِنکارپذیری: اَرَندان‌پذیری، مُنبِل‌پَذیری

اِنکارکننده: اَفراچ گفتار (فرهنگ پهلوی)

اِنکارناپذیر: اَرَندان ناپذیر، مُنبِل ناپذیر

اِنکاریّ: نیگَر

اِنکاظ: شتابانیدَن

اِنکاف: تَنگ سِتُردِگی، بی‌ننگی

اَنکال: (تک: نِکل) بندهای سخت

اِنکال: دور کردن: از کاری، بازداشتَن

اَنکَب: ۱ـ ستمکار ۲ـ کَجشانِه

اِنکِتال: گُذشتن، رَفتَن، با شتاب

اِنکِثاب: فَراهم آمدَن، ریخته شُدَن

اَنکَد: بَدشُگون، سَخت گُذران

اِنکِدار: ۱ـ شتافتن ۲ـ نیک دَویدَن ۳ـ فرود ستاره (آنندراج)

اَنکَر: ناخوش‌تر، ناخوشایندتَر، ناشناستَر، زشت‌تَر

اِنکِسار: ۱ـ شِکَستِگی، شِکَست (فرهنگستان) ۲ـ فُروتَنی

اِنکساف: خور گِرفت، آفتاب گرفتگی

اِنکشاح: پراکنده گَشتَن

اِنکِشاط: ۱ـ بی بیمی، بی ترسی ۲ـ کَنده شدنِ پوست

اِنکِشاف: برهنگی، واشُدَن (غیاث اللغات)

اِنکِفاء: ۱ـ بَرگردیدنِ رنگ ۲ـ شِکَست خوردَن ۳ـ گراییدَن ۴ـ بازگشتَن

اِنکِفات: ۱ـ تُرُنجیده شدَن ۲ـ بَرگردیدن، بازگشتَن

اِنکِفاس: در خود پیچیدَن (آنندراج)

اِنکِفاف: بازایستادَن، از انجام کاری

اِنکِلال: ۱ـ دَندان نمودَن ۲ـ کُند شُدَن ۳ـ نَرم درخشیدَن

اَنکِ مُحرّق: آبار (برهان قاطع)

اُنکوش: میگو (لاروس)

اَنگُشتِ تَعَجُّب: اَنگشتِ شِگِفتی

اَنگشتِ حَسرَت: اَنگشتِ رَسانه (= حَسرت، برهان قاطع)

اَنگشتِ حِیف: اَنگشتِ دَریغ

اَنگشتِ زائد، اَنگشت زیاد: انگشتِ شِشُم

اَنگشتِ اَمان: اَنگشتِ زنهار

اَنگُشتِ عَروس: اَنگشتِ وَیوك، گونه‌ای از انگور، اَنگشتِ اَروس

اَنگُشتِ ندامَت: اَنگشتِ پَشیمانی

اَنگشتِ ابهام: نَر انگشت، شَست، زهگیر (برهان قاطع)

اَنگشتِ وُسطی: مِه اَنگشت، میان انگشت

اَنگشتِ خِنصِر: کالوچ (آنندراج)

اَنگشت سَبّابه: اَنگشتِ دُشنام، بَد اَنگشت

اَنگور خلیلی: اَنگور پیشرَس

اَنگور زیتونی: اَنگور زهی، از گیاهان

اَنگور شست عروسان سیاه: انگور شَسته

اَنگور صاحِبی: انگور خُرمایی، اَنگور خاوَندی

اَنگور عسکری: اَنگور لشکری، اَنگور بیدانه، شیمه (برهان) سَبزبال

اَنگور فَخری: انگور ناز، انگور سَرَه

اَنگور عطری: دیواَنگوری (گویش گیلکی)

اَنگور یاقوتی: اَنگور یاکَندی (یاکَند = یاقوت)

اُنگوله Ongules : فرانسوی، سُمداریان (فرهنگستان)

اُنگی کُولِه Ongicules : فرانسوی، پَنجه‌داران (فرهنگستان)

اِنلِجی Enology : انگلیسی، مِی شناسی، دانشِ مِی شناسی و مِی سازی

اِنِلِجیست Enologist : انگلیسی، مِی شناس

اِنَّما: تنها، بَس (لاروس)

اِنماء: ۱ـ اَفزون کردَن ۲ـ گُوالیدن (= نمو کردن) ۳ـ سُخَن چینی

اَنماء: (تك: نَمّ) سُخَن چینان (آنندراج)

اَنمار: (تك: نَمِر)، پَلَنگان

اِنمار: به آب خوشگوار رسیدن

اِنماس: آشوب انگیزی، تبه انگیزی

اَنماط: (تك: نَمَط) ۱ ـ رَوِش ها ۲ ـ گونه ها

اِنمِحاق: پنهان شدنِ ماه، کاهیده گَشتَن

اَنمَـر: ۱ ـ خَجَك‌دار (خَجَك = خال) آلا پَلَنگی (لاروس) ۲ ـ سُتورِ پیسه (آنندراج)

اَنمَس: تیره

اَنمَط: رَوِش (لاروس)

اَنمُلَة: سَرانگشت

اُنموذَج: پارسی تازی شده، نُموَدَك، نمونه

اُنموذَجات: نمونه‌ها

اُنمی: نِهالی کاهی، تُشَك کاهی

اِنمیاث: آب سایید گی، آب شُستِگی

اِنمِیاز: جُدا گشتِگی

اِنمِیاع: گُداختنِ روغن

اِنو: پاسی از شب

اِنـواء: ۱ ـ راس گَری (راس = سَفَـر)، بسیار راسی ۲ ـ هَستـه‌دار شُدَن ۳ ـ روا کردن نیاز ۴ ـ فربه گرداندَن

اَنواح: (تك: نایِحَة)، زنانِ مُو یَنده، زنان زاریکر

اَنوار: (تك: نور)، شیدها، فروغ ها

اَنوار (تك: نَور)، شکوفه‌ها

اَنواع: (تك: نو ع)، گونه ها، سَردَکان (پهلوی)

اَنواف: (تك: نَوف)، کوهان‌های بلند

اَنوال Annuel : فرانسوی، سالانه

اَنوال: (تك: نال) ۱ ـ دَهِش‌ها ۲ ـ دهِشمَندان

اَنوال: (تك: نَو ل) رودبارها

اَنوان: (تك: نُو ن) ماهی ها (آنندراج)

اُنوثَة: زَنانِگی، زَن بودَن، مادینِگی

اَنوَح: ۱ ـ خوش خنده، بسیار خندِه ۲ ـ زُفت (= بَخیل)

اَنوَر: شیدتَر، روشَن تر، خو برُوی

اَنـوراك Anorak : تازی از انگلیسی، گَرمکُن، جامه‌ی ورزشی

اَنُـوس: سَگِ رام، سَگِ ناگَزَنـده (آنـندراج)، خوگیرَنده، جانِوَر

اُنوف: (تك: اَنف) بینی ها (غیاث اللغات)

اَنوق: مُرغ مسری، لاشخورِ مسری

اَنوَك: گُول: نادان (لاروس)

اَنـولـوسِـل Invulucelle : فرانسوی، گریبانِه (فرهنگستان)

انومیان: (آنندراج: یونانی) (صحاح الادویه: اَنومیا، لاتین)، آردَم (= سقیق النعمان) از گیاهان (برهان قاطع)

اَنهـــاء: (تك: نَهـی)، تالاب ها، آبـگیرهــا، استخرها

اِنهـاء: ۱ـ پیام‌رسانی ۲ـ آگاهاندن (آنندراج) ۳ـ پیشنهاد کردَن (لاروس)

اِنهاب: به تاراج دادن، توانا کردن دَر تاراج

اِنهاج: ۱ـ رِخیدن (= نَفس نفس زدن، آنندراج) ۲ـ کُهنه کردن، جامه‌را ۳ـ پیدا کردن، راه را

اِنهاد: ۱ـ بَرآمَدَنِ پستان ۲ـ بُزُرگ شِمردَن ۳ـ لَبریزی

اِنهار: ۱ـ کَندنِ جُوی، فراخ کردَنِ جوی ۲ـ به آب رسیدن چاه ۳ـ نَایستادنِ خون، بَند نیامدنِ خون ۴ـ دیر کردَن

اَنهار: (تک: نَهر)، جویبارها

اِنهـاض: ۱ـ بَرانگیختن، آغالِش ۲ـ بَرخیزاندَن

اِنهباص: ۱ـ بسیار خَندی ۲ـ گزافیدَن

اِنهباط: ۱ـ کَم شُدَن ۲ـ فرودآمدن

اِنهتاك: دَریدن، شکافته شدن، چون پَرده

اِنهجام: ۱ـ اَشك باریدَن ۲ـ خانه ویرانی ۳ـ گود افتادنِ چَشم

اِنهداد: ۱ـ شِکَستگی ۲ـ ویرانی، فروریختن

اِنهـدام: ویرانـی، ویران شُدَن، فروریختن، رُمبیدَن (فرهنگ کوچك)

اِنهدان: سُست آهنگی، (آهنگ = قَصد)

اَنهُر: (تك: نَهر)، جوی‌ها

اَنهُر: (تك: نهار)، روزها

اَنهَر: روزدران روز خسته کُنَنده

اِنهراج: مست شُدَن

اِنهزاع: کوفتگی، شِکَستَن

اِنهزام: شِکَست، کالیدَن، کالِش

اِنهصـار: ۱ـ شِکسته گردیدن ۲ـ پیچیده شُدَن (آنندراج)

اِنهضاض: شکسته شدن، کُوفته شُدَن

اِنهضام: گوارایی، خوشگواری، دَرآمیزی

اِنـهفــات: ۱ـ پست شُدَن ۲ـ کَم گردیدَن ۳ـ فرونِشستن

اِنهــلات: ۱ـ دورشُـدَن ۲ـ فَراموشیدَن ۳ـ پنهانی رَفتَن

اِنهلاك: خود به کشتن دادن، مَرگ خواست

اِنـهــلال: ۱ـ شکستن، ویران شدَن ۲ـ رَوان گردیدَن: آب یا اشك، باریدَن

اِنهماء: ۱ـ کهنه شدنِ جامه ۲ـ دَریدنِ جامه

اِنهماز: فشرده شُدَن، «هَمزه» نهادن

اِنهمام: ۱ـ پیر شُدَن ۲ـ گُداخته شدن: پیه یا یخ ۳ـ پخته شُدَن، چون سَبزی

اِنهواء: به‌زیر افتادن

اَنیاب: (تک: ناب) نیش دندان‌ها

اَنیاق: (تک: نیق)، بُلَند نای‌ها

اَنیُب: (تک: ناب)، نیشِ دَندان‌ها

اَنیَب: سِتبرِدَندان، دُرُشت دَندان

اِنیّات: (تك: اِنیّت)، هَستی‌ها

اِنیّة، اِنیّت: هَستی (فرهنگ پهلوی) هستی را اِنیّت خوانند به تازی (دانشنامه)

اَنیث: ۱ـ زَندیس: مَرد ۲ـ شمشیرِ کُند

اَنیثة: زمینِ پُر بار (آنندراج)

اَنیح: رِخیدن (= نَفس نَفس زدن، آنندراج)، از بیمـــاری تَنگـدَم (= تنـگ نفس) یا تا سِه (= اِضطراب، برهان قاطع)

اَنیدرید Anhydride : فرانسوی، آآب

اَنیدرید کربنیك: آآبِ زُگالین

اَنیس: ۱ خروس (آنـندراج) ۲ـ خُو گیرنـده، هَمدَم، دلارام (معین)

اَنیس: یونـــانی تازی گشتـــه، زاغِ کبـود، از پرندگان (لاروس)

اَنیسَة آتش (آنندراج)

اَنـــیســـون Aneson : یونـــانـی تازی شده، رازیانه‌ی رومی (آنندراج)، از گیاهان

اَنیفس Anifis : اسپانیایی تازی شده، گَزَنه، از گیاهان

اَنیض: ۱ـ گوشت نیم پز ۲ـ رودهِ لَرز

اَنیق: ۱ـ خوب ۲ـ شِگفت

اَنیلین Aniline: فرانسوی، رَنگزا

اَنیم: آفریده

اَنیمیسم Animisme: فرانسوی، رَوانباوَری

اَنین: نالِه (آنندراج)، ناله از دَرد

اَو: یا

اِواء: پناهیدن

اَوّاب: پَتِت کار، (پَتِت = توبه، پهلوی)

اَوابِد: (تك: آبِدَة) ۱ـ نَخجیران، رَمَندگان ۲ـ سَختیِ جاوید

اَوابِل: (تك: اِبل) اُشتُران

اَواخِر: (تك: آخر، تك: اخیر)، پایان‌ها

اَوارِجَـة: پارسی تازی شده، اَوارچه، دفترهَمار (= حساب)

اَوارَة: پارسـی تازی گشتــه، اَواره، پی نوشت، یادداشت

اَوسِط: (تك: اوسَط)، میانه‌ها (غیاث)

اَواصِــر: (تك: آصِــرَة) ۱ـ خویشـــی‌ها ۲ـ مِهربُن‌ها ۳ـ بازوبَندهای چَرمین

اَواعِس: (تك: اَوعَس)، ریگناك‌ها

اَواقِنتوس Hyauinthus : تازی گشته، سُنبُل

اَوالِف: به گونه‌ی رَمَن، مُرغانِ خانگی

اِوالـــوئـــیشِـــن Evualuation : انـگـلیسـی، اَرزش یابی (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

اَوالِی: تك یاختِگانِ آغازی، آغازیان (لاروس)

اُوام: ۱ـ تِشنِگی ۲ـ فَریادِ تِشنه ۳ـ گَردشِ سَر، سَرگیجه

اَوامِر: (تك: اَمر)، دستورها

اَوامِرِ الهی: دَستورهای خُدایی

اَوامِرِ دولت: دستورهای کشوری

اِوان: پارسی تازی گشته، ایوان ۲ـ دیرَک

اَوان: ۱ـ زَمـان، هِنگـام ۲ـ پَرنـاك (= آغـاز زندگی، برهان قاطع)

اَوانِس: (تك: آنِسَة)، خُوگیران، دِلبَستِگان

اَوانی: (تك: آنِیَة، تك: اِناء)، سَبوها، آوندها

اَواوین: (تك: اِیوان)، از پارسـی، اِیوان‌ها، کاخ‌ها

اَوّاه: آه کِشَنده

اَوائِـل، اَوایِل: (تك: اَوّل) ۱ـ نَخُـست‌ها ۲ـ یِکُم‌ها

اِواُغلی، اِواُقلی: تُرکی، بَرده

اواوسفِر Oosphere : فرانسوی، تُخمه (فرهنگستان)

اَوب: ۱ـ بازگشت، بازآمَـدَن ۲ـ آهَنـگ (= قصـد) ۳ـ خُوی (= عادت) ۴ـ اُستواری ۵ـ خوررَفت ۶ـ راه ۷ـ سوی ۸ـ کَلیز (= زَنبـور، برهان قاطع)

اَوباش: (تك: وَبش) ۱ـ فرومایگان، ناکسان ۲ـ بی باکان، رِندان ۳ـ نافرهیختگان

اَوباشی: وِلنگاری، ولگَردی

اَوبای: ترکی، فَرسَنگسار، نِشانراه

اَوبَة: بازگشت

اوبه: ترکی ۱ـ پشته، توده ۲ـ تاژ تُرکَمنی (تاژ = خیمه، برهان قاطع)، چادُر

اُوپال Opal : لاتینی، خورچَشم

اُوپالِ آتشی: خورچشمِ آتشین، از سَنگ‌ها

اوت، Aout : فرانسوی، هشتمین ماه فرنگی

اوت Outbound : انگلیسی، بیرون، زبـانـزد ورزشی

اُوتــاد: (تك: وَتَـد) ۱ـ میخ‌ها ۲ـ دَستگیران، پیرانِ دَستگیر ۳ـ بُنیادیان، که چَهـارتَنَنـد و هرکـدام یکی از ستون‌های چهارگانه‌ی جهان را نگاهدارنده

اَوتادِ طالع: بُنیادهای دَمان، دَر باور اخترمارانِ (= منجّمین) کُهَن: آبـامِ (= بُرج) دَمنـده‌یِ نَخـست از آنِ تن است و جان وزیست، آبـام دَمنـده‌ی دیگـر از آنِ روزی (= معاش) است. سِدیگـر از آن همسـر گزینی و جُفت جویی و آماج و آهنگ و چهارم از آنِ فرمانروایی و کار و دارایی (با بهره‌گیری از غیاث)

اَوتـار: (تك: وَتَر)، پارسی تازی شده ۱ـ تارها ۲ـ تارهای ساز ۳ـ رودهای کَمان

اوت‌پوت Output : انـگـلیسـی، بُرونداد (واژه نامهٔ تربیت بدنی)

اوتراق، اُتراق، اُطراق: ترکی، ماندَن

اَوتَل: مِیباره، می‌پَرست، می‌زَده

اوتوك: ترکی، موزه (آنندراج)، بخشیده

اوتیژِن Authigène : فرانسوی، درونزاد (قریب)

اَوثان: (تك: وَثَن)، بُت‌ها

اَوتَر: کینه، کین

اَوثَق: دُرُست‌تَر

اوج: پارسی تازی گشته، اوگ (لاروس)، بالِست (فرهنگ پهلوی)، فَراز (برهان) ۲ـ اوگ، شاخه‌ی سیزدهم از شاخه‌های بیست و چهارگانه‌ی خُنیای (= موسیقی) ایرانی

اوجاع: (تك: وَجَع)، رَنجوری‌ها، دَردمندی‌ها (آنندراج)

اوجال: (تك: وَجَل)، باك‌ها، بیم‌ها

اوجام: (تك: وَجم) ۱ـ سِتَبرتَرها ۲ـ دِرازتَر ۳ـ ناکسان ۴ـ کَمینِگان ۵ـ فَرسَنگسارها ۶ـ سنگ‌هی بَرهم نهاده، کالار (برهان قاطع)

اَوجَب: بایَسته‌تر

اوج خرام: اوگ خرام، فَرازخرام

اَوجَر: تَرسان

اَوجَس: ۱ـ اَندکی می ۲ـ اَندکی خوراك ۳ـ اَندکی زمان

اَوج سای: فَرازسای، اوگسای

اَوجِ سرو: اوگِ سرو، نام ترانه‌ای است در خُنیا (= موسیقی)

اَوجَل: تَرسناك

اوج مِرّیخ: اوگِ بَهرام، گواژ (= کنایه) از آبام شیر (= بُرج اَسَد)

اَوجَه: روشناس تر، بلندپایه تَر

اَوجُه: (تك: وَجه)، روی‌ها

اوچاق، اُجاق: تُرکی، دیگدان

اَوحال: (تك: وَحَل)، گِل‌های چسبناك

اَوحَد: یِگانه (آنندراج)، بی‌هَمتا

اُوحَدی: تازی ترکی شده، نیم‌آستین، آستین کوتاه

اَوحَدی: بی‌همتا

اَوخاش: (تك: وَخش) ۱ـ فرومایگان ۲ـ کَمینِگان ۳ـ بی‌اَرزِشان ۴ـ هیچکارِگان ۵ـ روی‌ها

اَوخام: (تك: وَخِم)، گِرانباران، ناسازگاران

اُوخَسمه: ترکی ۱ـ برگشته نگاه ۲ـ تیرِ بازگشت (آنندراج) ۳ـ کَج

اَود: ۱ـ رنجاندَن ۲ـ گرانباراندَن ۳ـ خشمیدن ۴ـ کَجاندَن: کَج گرداندن

اَوَد: کَجی

اَودا: (تك: وادی) ۱ـ دَرّه‌ها ۲ـ رودها

اَوِدّاء: (تك: وَدید)، دُوستاران، دُوست‌دارندِگان (غیاث)

اَوداج: (تك: وِدج)، رگ‌های گردن، شاهرگ‌ها

اُوداسالیون: یونانی، کَرَفسِ کوهی (آنندراج)

اُودئیل: ترکی، سالِ گاو: سال دو یم از سال‌های دوازده گانه‌ی ترکی

اَودیَة: (تک: وادی)، ۱ـ رودها ۲ـ دَرّه‌ها

اُور: ۱ـ بادِ اَپاختَر (= شمال) ۲ـ جنبشِ اَبر

اَوُر: (تک: اُوار) ۱ـ گرمی‌ها ۲ـ دودها ۳ـ بادهای اَپاختر، بادهای گرم

اُور Ovaire: فرانسوی، تُخمدان (فرهنگستان)

اَوراب: (تک: وَرب) ۱ـ کُنام‌ها (= خانه‌های وحوش) ۲ـ نخجیران

اَوراد: (تک: وِرد)، آزباها (آزبا = دُعا = وِرد)، یادکَردها، نیایه‌ها

اوراژ Orage: فرانسوی، توفبار (فرهنگستان)، زبانزد هواشناسی

اَوراق: (تک: وَرَق)، پارسی تازی شده، بَرگ‌ها

اوراق بهادار: برگه‌های بَهادار

اَوراق کَردَن: اَپاچ کَردَن (فرهنگ پهلوی)

اوراق و اَثمار: بَرگ وُ بار (آنندراج)

اَورال: (تک: وَرَل)، بُزمجّه‌ها

اَورام: (تک: وَرَم)، آماس‌ها

اورانیوم Uranium: فرانسوی، از تُوپال‌ها، نِرُوك (از پهلوی، نیروزای، نیروی جادویی)

اورتاغ، اورتاق: بنگرید به اُرتاغ

اُورتیکا urtica: لاتینی، گَرزَنه، گَزَنه، از گیاهان (گویش گیلکی)

اوردر Ordre: فرانسوی، راستِه (فرهنگستان)

اوردونه Ordonnée: فرانسوی، رُست (فرهنگستان)

اَورِدَة: (تک: وَرید)، سیاهرَگ‌ها

اورِژنز Orogénèse: فرانسوی، کوه‌زایی (فرهنگستان)

اورژنیك Orogénique: فرانسوی، کوه‌زا (فرهنگستان)

اُورَق: ۱ـ خاکستر ۲ـ خشکسال

اُورَم: ۱ـ توده‌ی مَردُم ۲ـ سِپَهسالار

اورُسی، اُرسی: روسی، کفش، کفشِ پاشنه‌دار (گویش گیلکی)

اورمالی: یونانی، شاه اَنگبین (= دُهن العَسَل تازی)

اُور و اَطوار: بازی درآوردن، ریختك ساختن

اُورلود Overload: انگلیسی، اَبَر بار

اوروبَنخی Orobanxē: یونانی تازی گشته، گُلَك، از گیاهان (معین)

اوروغ، اوروق: ترکی، خانواده، دودمان، خویشان (معین)

اوره Urée: فرانسوی، شاشِه

اورودل Urodeles: دُم‌دار (فرهنگستان)، غوکان‌دُم‌دار

اُوریون Oreillons: فرانسوی، گُوش گُولی، از بیماری‌ها (گویش گیلکی) خَشج، هم‌آوای رنج (آنندراج)

اِوَز: غُو، خِبله، مرد، دُرُشت

اِوَز العراقی: غو (این واژه پارسی است و قو، نادرست)، اَزمُرغابیان

اَوزار: (تك: وِزر) ۱ـ بَزه‌ها ۲ـ سنگینی‌ها، گِرانی‌ها ۳ـ سازوبرگ‌ها ۴ـ بَسته‌های پوشش

اَوزارالحَرب: زینه‌ها، جنگ افزارها

اوزان: (تك: وَزن) ۱ـ سنگینی‌ها ۲ـ اندازه‌ها، سَنجه‌ها، سَنگ‌ها

اوزجندی: پارسی تازی شده، اوزگَندی، مردم اوزگَند

اوزغنوغ، اوزقنوق: ترکی، بَرجَستَن اَندام، چون پلكِ چَشم

اَوزَن: گرانسنگ، اَرجَمَند

اوزون‌بُرون: ترکی؟، دِرازپوزه (گویش گیلکی)، ازماهیان

اوزیمیون Euzemon: یونانی تازی شده، جیرجیر، از گیاهان (معین)

اَوس: ۱ـ گُرگ ۲ـ بَروا ۳ـ بَروِه (= غنیمت) ۴ـ دَهِش

اوساخ: (تك: وَسَخ)، چرك‌ها، ریم‌ها (غیاث).

اَوسَخ: ریمناك‌تر، شوخگین‌تر

اَوسَط: ۱ـ میانین، دُورای میانین، زبانزد ستاره‌شناسی ۲ـ میانه، میانِگی ۳ـ برگُزیده ۴ـ فَراخورتر ۵ـ اَنگارِش (= ریاضی)

اَوسَع: فَراخ‌تر، گُشاد

اَوسم: زیباتَر خوشگل‌تر (لاروس)

اوسیرِس Osyris: لاتینی تازی گشته، سِنجدِ تَلخ

اوسیمون: یونانی، تودَری، از داروها (آنندراج)

اَوشاب، مَقلوبِ اوباش: (مفرد ندارد، لاروس) ۱ـ وِلگردان، بیسَروپایان ۲ـ گروه‌ها، مردمان

اَوشاز: (تك: وَشَز) ۱ـ یاریگران ۲ـ فَرمانبرداران ۳ـ پیوَندها ۴ـ شِتاب‌ها

اُوشاق، اُشاق: تُرکی، مِکیاز (= اَمرَد، برهان قاطع)

اَوشال: (تك: وَشَل) زِهاب‌ها، اَشك‌ها، ترابه‌ها، بیم‌ها

اُوشال: پَیاپی

اوشال القوم: مَردمِ میانگین، خُرده‌پاها

اَوشَن: ناخواه، ناخوانده، اَنگَل، گِرانجان

اَوصاب: (تك: وَصَب)، بیماری‌ها

اَوصاف: (تك: وَصف)، چگونگی‌ها، چونی‌ها

اَوصال: (تك: وَصل)، بَند اندام‌ها

اَوصَر: (شاید مُعرَّب، لاروس)، پیمان نامه

اَوصَر: زمینِ بلند، پُشته

اَوصیاء: (تك: وصیّ) ۱ـ پَند گُران ۲ـ سفارش شُدگان

اَوضَأ: نیکوتر، پاکیزه‌تر (لاروس)

اَوضار: (تك: وَضَر) ۱ـ ریم‌ها، چِرك‌ها ۲ـ پَسابها ۳ـ ته کاسه‌ها

اَوضاع: (تك: وَضع) ۱ـ نِهیدها (نِهید = وَضع، فرهنگ کوچك) ۲ـ ریخت‌ها ۳ـ هال‌ها ۴ـ زایش‌ها

اوضام: (تك: وَضَم)، دیگپوش‌ها

اَوضَح: نمایان‌تَر

اَوضیاء: (تك: وَضیء)، پاکیزه‌رویان

اوطاب: (تك: وَطب)، مَشك‌های شیر، خیك‌های شیر

اَوطار: (تك: وَطَر)، کام‌ها

اوطاق: بنگرید به اُطاق

اَوطان: (تك: وَطَن) ۱ـ میهن‌ها ۲ـ جایباش‌ها ۳ـ آغِل‌ها

اَوطَف: ۱ـ چاراَبرو، پهن اَبرو ۲ـ تاریکی انبوه ۳ـ نازِ زیست (ناز = نِعمَت)

اَوعار: (تك: وَعر)، دشوارها، بیمزای‌ها

اَوعال: (تك: وَعل)، تَوانمندان، مهتران

اَوعُر: (تك: وَعر)، دُشوارها، بیمزای‌ها

اَوعَر: دُشوار

اَوعَس: ریگناك

اَوعِیَة: (تك: وعاء)، آوَندها

اَوغال: (تك: وَغَل) ۱ـ ناخواندگان، خودمِهمانان ۲ـ پناهگاه‌ها ۳ـ سُست کاران ۴ـ به‌خود بَندان

اَوغام: (تك: وَغم) ۱ـ کین‌ها ۲ـ کینه‌توزان ۳ـ گِرانجانان ۴ـ بیدادمَندی‌ها ۴ـ گُولان ۵ـ جنگ‌ها

اوغلی، اُغلی، اُقلی: ترکی، پسر بچّه، پِسَرَك، ریتَك (فرهنگ پهلوی)

اوغور، اُغُر: ترکی، خوشی، فَراوانی، شُگون (گویش گیلکی)

اُغول، اُغُل: ترکی ۱ـ کودك ۲ـ دلدار

اوف Oeuf: فرانسوی، تُخم (فرهنگستان)

اَوفاد: (تك: وَفد)، بالاهای کوه

اوفادیا Omphakion: یونانی تازی شده، خَرخیار، از گیاهان (معین)

اوفاریقون، هوفاریقون Hyperikon: یونانی تازی شده، هزارچشم، از گیاهان (معین)

اَوفاز: (تك: وَفز)، شتاب‌ها

اَوفاض: (تك: وَفض) ۱ ـ شتاب ها ۲ ـ گروه ها

اَوفَر: فراوان تر، رسا

اوفـوربیاسـه Euphorbiacées : فرانسوی، فَرفیونیان (فرهنگستان)

اوفیدیَن Ophidiens : فرانسوی، ماران (فرهنگستان)

اوفیرید Ophiurides : فرانسوی، مارسانان (فرهنگستان)

اَوفَق: همراه تر

اَوق: گِرانی، سنگینی، مُرغوا

اَوقاب: (تك: وَقب) رَخت های خانه (آنندراج)

اَوقات: (تك: وَقت) زمان ها، هنگام ها

اَوقـات تلخی: ترشـرویی، خشمگینی، تُندی (گویش گیلکی)

اَوقات ضایع کَردَن: بیهوده گُذراندن، زمان پُوچیدَن

اَوقار: (تك: وِقر) ۱ ـ گرانسنگ ها ۲ ـ بارهای گران

اَوقـاس: به گونه‌ی رَمَن ۱ ـ خُرده‌پاها، کِهتران ۲ ـ پیلان پراکنده ۳ ـ فرومایگان

اَوقـاص: (تك: وَقص) ۱ ـ ریزه های چوب ۲ ـ داراك بی‌ دَه یك (= زکوة)

اَوقاف: (تك: وَقف)، وَرَستادها (برهان قاطع)، رَوانکان (واژه‌ی اوستایی)

اَوقال: (تك: وَقل)، کُندُردارها، از گیاهان

اَوقَح: بیشَرمتر، دَریده تر

اَوقَر: گرانسنگ تر

اَوقَة: گروه مردم، مَغاك

اَوقَدَر: ترکی، این اندازه، چندین

اَوقَص: مِیانبُر، کوتاه کَرده

اوقیانوس: بنگرید به اُقیانوس

اوقـیمـــون، اوقـیـمُـن Okimon : بادروگ، از گیاهان‌دارویی

اَوقیّه، اَوقیه: چهل دِرَم، از اندازه‌ها

اوکالیپتوس، اُکالیپتوس: بنگرید به اُکالیپتوس

اَوکَح: خاك و سنگ (آنندراج)، جای سَخت

اَوکَد: استوارتر، پایدارتر

اَوکَس: فرومایه تر، کَم‌بَهره، کوتاهتَر، کَمتَر

اَوکَع: دِراز، گُول، فرومایه

اوگا: ترکی، زیرکَمَرد

اَوَل: پیشی گرفتَن، دَرآورد (= مُسابقه)

اولاء: این مَردها، این زَنها = **هؤُلاء**

اَوَّل: ۱ ـ آغاز ۲ ـ نَخُست (فرهنگستان)، یِکُم، فَراتُم (فرهنگ پهلوی)

اَوَّلاً: نُخُست، نَخُستین

اَولاد: (تك: وَلَد)، فرزندان، زاکی (فرهنگ پهلوی)

اولاغ: بنگرید به اُلاغ

اَوّل البَشَر: نخست آدمی: آدَم

اُولان، اُلان: ترکی، شَونده

اولِئین Oléine: فرانسوی، روغَنَك

اولترا Ultra: فرانسوی، فَرا، پیشوندِ برخی واژگان

اولتـــرامـیکـــرُسکُپ Ultramicroscope: فرانسوی، فَراریزبین (فرهنگ عمید)

اولتراویولت Ultraviolet: فرانسوی، فَرابَنَفش

اُولتَگ: ترکی، مرغزار، چَمَنزار

اولتیمـــاتوم Ultimatum: انگلیسی، نیوِیست (بهره از فرهنگ پهلوی)

اول دَشت: دَشتِ نخست

اولدهام Oldham: انگلیسی، ستونساسان

اُلُـــسطیون Holoteum: لاتینی تازی شده، جَبره، جَبرو، از گیاهان

اَوَّلِ شَب: سَرِ شب

اَولَق: ۱ـ گولی ۲ـ گُول

اُولمش اُوله: ترکی، شده باشَد

اولو: دارندگان، خداوندان

اُولوالاَبصار: بینایان، بینشگران، بینا مردان

اُولوالاَرحام: خویشاوندان

اُولوالاَلباب: دانشمندان، دانامردان

اُولوالاَمر: فَرمانرَوایان

اُلوالطَّریق: راهنمـــایان، پیشوایـــان دینـــی، دینکاران

اُولـوالعَزم: کوشامَردان: گویند نُه تن بوده اند: نوح، ابـــراهیم، داود، یعقــوب، یوسف، ایّوب، موسی، عیسی، مُحمَّدص

اَوّل ماخَلَق: نخستین آفریده

اُولوس، اُلوس: ترکی، تیره، گروه

اِولوسیون Evolution: فرانسوی، فَرگَشت (فرهنگستان)

اولوش، اُلوش: ترکی، بهره، بَخش

اولَویَّة، اولَویّت: فَراتُمی (فرهنگ پهلوی)

اَولَی: سزاوارتر، نخست تر، شایسته تر

اولیاء: (تك: وَلیّ)، نزدیکان، برگزیدگان، خُدادوستان

اولـیاء امـــور، اولـیاء دولت: گردانـنــدگان، دست اَندرکاران، کِشورداران

اولیاء حق: دوستانِ خُدا، نزدیکانِ خُدا، خُدامردان

اَوَّلیات: ۱ـ نخستین ها ۲ـ بُن ها، نَمودها

اَولی تر، اولیتر: نخست ترین

اولیرا Olyra: لاتینی، گَندُم‌پا، از گیاهان

اولیگارشی Oligarchie: فرانسوی، چَندفَرمانی

اَوَّلین: نَخُستین (فرهنگ پهلوی)

اَوَّلِیَّة: نَخُستینی

اومازی: خَرخیر، از گیاهان (معین)

اومـالی Elaïmeli: یونـانی تازی گشتـه، شاه اَنگبین، انگبینِ داوُد

اومانیسم Humanisme: فرانسوی، هومَنِستایی

اومبل Ombelle: فرانسوی، چَتر (فرهنگستان)

اومبلول Ombellule: فرانسوی، چَترَك (فرهنگستان)

اومبلیفر Ombellifères: فرانسوی، چَتریان (فرهنگستان)

اومُر Eau morte: فرانسوی، آب ایستاده

اومینِرال Eau minérale: فرانسوی، آبکانی

اَون: ۱ـ تن‌آسانی ۲ـ ماندِگی ۳ـ لِنگه بار ۴ـ تهیگاه

اُونباشی، اُنباشی: تُرکی، سَرجوخِه

اونس Once: فرانسوی، از پیمانه‌ها

اونـوبَـروخیس Onsbrychis: لاتینی تازی شده، اِسپِرس، از گیاهان

اُنـوسمـا، اُونُسمـا Onosma: فرانسـوی، زَردِه گَند، از گیاهان

اوورتور Ouverture: فرانسوی، ۱ـ پیش نَوا ۲ـ جُدنَوا

اونیفرم Uniforme: فرانسوی، هَماپوش، یَکسان

اونیفیه Unifier: فرانسوی، یکی کَردَن (فرهنگستان)

اُوول Ovule: فرانسوی، تُخمَك (فرهنگستان)

اوویپار Ovipare: فرانسوی، تُخمگذار (فرهنگستان)

اَوهام: (تك: وَهم)، سَمرادها (برهان قاطع)، پندارها

اَوهَز: نیکرَفتار

اَوهَن: سست‌تَرین

اُوهِیَّة: هَوای دَم کرده، هوای دَرّه

اُوَیجه: مُصغَر اوجُه (تك: وَجه)، رویِ‌ها

اُوَیسَة: مُصَغرآسه، از پارسی، آسدار، آسدانِه

اُوَیسـی: خویشـپیر، کسی که از پیش خود به دستگیری و پیری می‌رسد و پیر وراهنما ندارد

اُوَیِّل: هاریز (= Proton)

اُویماق: ترکی، تیره، دوده

اویماقات: ترکی، تیره‌ها، دوده‌ها

اویه: ترکی، کاشانِه

اویووِینل Eau juvénile: فرانسوی، جَواناب (قریب)

اِهاب: پوست، پوستِ نابیراسته، پوستِ خام

اِهابَة: ۱ـ بانگ زدن ۲ـ تَرساندن ۳ـ فراخوانی به شتاب

اِهاجَة: خُشك گَرداندَن، برانگیختن

اَهّاجی: «در قزوین شاعری بوده است به نام ناجی که کارش اهّاجی و طنزسرایی بوده، شماره‌ی ۹، ۱۰ آینده سال دوازدهم، رویه‌ی ۵۹۸»، نِکوهیدَن

اِهالَة: ۱ـ پیه ۲ـ پیهِ گُداختِه ۳ـ روغنی (از آنندراج)

اَهالی: (تك: اَهل)، مَردُمان، ماندِگاران، شَهروَندان

اِهان: ۱ـ تَنه‌ی بُریده ۲ـ خوشه‌ی خُرما

اِهانَت، اِهانَة: خوارداشت، سَبُك کردَن (آنندراج)، زَبون داشتن (فرهنگ کوچك)، کوچك کردَن

اَهَب: (تك: اِهاب) پوسته‌های ناپیراسته، پوست‌های خام

اَهباء: به گونه‌ی رَمَن، گَردها

اِهباء: گَرد بَرانگیختَن

اَهباب: جامه‌ی ژِندِه، جامه‌ی پاره

اِهباب: بیدار کردَن

اِهبار: گوشتِ نو آوردن، فَربه گشتن

اِهباط: فُرودِش، فرودآمدَن، فروفِرستادَن، فرودآوَردَن

اُهبَة، اُهبَت: ۱ـ ساز و برگ ۲ـ سازگاری (معین)

اَهبَر: اُشترِ فَربه، اُشترِ گوشتناك

اَهتَأ: کُوژپُشت

اِهتِباد: ۱ـ کَبَست چیدَن (کَبَست: حَنظَل، برهان قاطع) ۲ـ تلخی گرفتن از کَبَست

اِهتِباش: فَراهم آمَدَن، به دهش رسیدن

اِهتِباص: ۱ـ شادمانی ۲ـ گَزافخَندی

اِهتِبال: ۱ـ تَرفَندسازی ۲ـ گَزاف گویی ۳ـ نَخجیرفَریبی ۴ـ اَندوهگینی

اِهتِجاء: نِکوهیدَن

اِهتِجاج: سِتیهیدَن، سخن نشنودَن

اِهتِجان: نارس گایی، گاییدن دختر نارَس، شوگیری، پیش از بُرنایی

اِهتداء: راه بُردَن، راه یافتن

اِهتِزاز: ۱ شادیدَن، شادشُدَن ۲ـ جُنبیدَن ۳ـ جُنبانیدَن ۴ـ جُنبش ۵ـ گُوالیدنِ گیاه ۶ـ درخشیدنِ ستاره

اِهتِزام: ۱ـ شِتاب کردن ۲ـ گلو بریدنِ گوسپند ۳ـ باران و تَندَر

اِهتِصار: ۱ـ پیچیدَن ۲ـ شِکَستن ۳ـ شِکاندَن ۳ـ فروآویختن

اِهتِصاب: به سُخَن درآمدن

اِهتِضاض: ۱ـ کُوفتَن ۲ـ شِکستن

اِهتِکاع: ۱ـ ناشکیبی ۲ـ فروتنی ۳ـ بازداشتَن ۴ـ بَندکردَن ۵ـ بازگشتِ تَب

اِهتِلاك: به‌مرگ انداختنِ خود، خودکُشی، کوشیدَن: دَردویدَن، شِتاب در پَریدَن

اَهتَم: دندان شکسته (لاروس)

اِهتِماج: ۱ـ سُست شدنِ اَز گرمی، گرما زَدِگی ۲ـ پَژمُریدَن

اِهتِماط: بَد گفتن، دُشنام دادَن

اِهتِمام: ۱ـ کوشش ۲ـ دِلبَندی ۳ـ نِگَرش ۴ـ تیمارداشت ۵ـ اَندوهگینی

اِهتِمامات: کوشش‌ها

اِهتِیاب: تَرسیدَن، بزرگ‌داشتَن

اِهتِیاج: براَنگیخته شُدَن، بَرآغالیدَن: برای زیان زَدن

اِهجاد: ۱ـ خُفتَن ۲ـ خوابانیدَن

اِهجاع: گُرسنگی نِشاندَن

اَهجام: (تك: هَجم)، پیلها‌ها (پیلها، قَدَح، قدح بزرگ، برهان)

اَهجَر: ۱ـ درازتَر ۲ـ زَفت‌تَر، سِتَبرتر ۳ـ گرامیتَر

اَهجَف: لاغر، باریك

اَهَدّ: بَددل، تَرسَنده (لاروس)

اِهداء: پیشکش، نیوتِش (فرهنگ پهلوی)

اهداء کردن: نیوتیدَن (فرهنگ پهلوی)

اِهدار: ۱ـ پامال کَردَن، ناچیز کَردَن ۲ـ رواداشتِ خون کسی ۳ـ خوار کَردَن

اَهداف: (تك: هَدَف)، فرهنگ کوچك هَدَف را پارسی دانسته، آماژها، تَمُوك ها

اِهداف: ۱ـ کَلانسُرینی، کُون گُندِگی ۲ـ پَناهیدَن ۳ـ بر پای ایستادَن (آنندراج)

اَهدام: (تك: هِدم) ۱ـ جامه‌های کُهنه ۲ـ گلیم‌های پَشمینه

اَهدَب: درازمُژه

اَهدَر: شِکم گُنده

اَهدَی: راهدان‌تَر

اَهرات: (تك: اَهرَة)، مانه‌ها، کاچار (= اَثاثُ البیت، برهان قاطع)

اَهرام: (تك: هَرَم)، سَنبوسه‌ها

اِهراء: ۱ـ وارَفتن، ازپُختَن ۲ـ مُردَن، از سَرما

اَهرَة: مانه، کاچار، ریخت

اَهزَع: واپَسین تیر

اَهضَم: باریك میان، دُرُشت دَندان

اِهطاط: ۱ـ اندیشیدن، در خواری ۲ـ شتاب از ترس

اُهکومَة: ریشخَند

اَهل: ۱ـ سَرسپرده ۲ـ کسان، خانـدان ۳ـ باشَنده ۴ـ اُونجگیری (= اُنس، برهان)

اَهلاً و سَهلاً و مَرحَبا: بازگشتی، آمدی، خوش آمدی

اِهلاک: نابود کردن، به باد دادن، فروختَن

اِهلال: نوماهی، به نوماه نگریستن

اَهلِ اِفراط: گزاَفندگان، آنان را «اهل غُلو» نیز نامیده انــد، زیرا برخی از پیشـوایان را با خدا برابر دانسته اند. (فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جُنیدی)

اَهــلِ ایمـان: باوَرَنـدگان، بَرنـامی است که پیشـوابَسـان یا اِمـامیّه برخود نهاده اند، دیگر اســلام‌آورنــدگان را تنهـا «مسلِم» می‌داننــد (فضل بن شادان نیشابوری)

اَهــلِ باطِن: دَرونیان، سوفیان می‌گوینـد که اسلام را بیرونی و درونی است و آنان درونِ دین را یافته اند

اَهـلِ بَخیه: پالان‌دوزانی که خود را دَرزی (= خیاط) می‌نامَند، دَرزی نمایان

اَهل بَصیرة: بینشگران، بینایان، روشن بینان

اَهل بَغی: ستمکاران

اَهل تَجربه: کارشناسان (برهان قاطع)

اَهـلِ تَفـریط: فرودآورندگان، که خداوند را با آدمی برابر می‌دانند. (فضل بن شادان نیشابوری)

اَهل حَرَم: پَردگیان (برهان قاطع)، مِشکوی نشینان

اَهل دِل: شِناسَندگان

اَهـلِ رؤیت: خُدابینان، گروهی که باور دارند دَر رستخیز خدا را خواهند دید (فضل بن شادان نیشابوری)

اَهلِ سُنّت و جماعَة: گزینش جانشینِ پیامبر را تنهـا با خواست و رای بیشینه‌ی مسلمانان رَوا می‌دانند (فضل بن شادان نیشابوری)

اَهلِ ظاهر: بُرون نِگَران، برونیان

اَهلِ فترت: پذیرای دوازدهمین پیشوا ؏ نیستند، در باور آنـان پَس از پیشـوای یازدهم، جهان از رَهنُمــود تهی مانـده است. (فضـل بن شادان نیشابوری)، تُهی گرایان

اَهلِ قَلَم: نِویسکاران، نویسَندگان

اَهلِ قیل و قال: زَبانرانان (برهان قاطع)، زبانبازان

اَهلِ کتاب: نامه‌داران، فروفرستادنِ نامه‌های دینی را از سوی خدا باور دارنــد. هم‌چنین به کسانی که نامه‌باره و یا دوستارِ نامه‌ها و نوشته‌ها باشند، فارسی گویان اَهل کتاب می‌گویند

اَهـلِ مزاح، اَهلِ شوخی: شوخگَران، لیوگان (برهان قاطع)

اَهلِ نَفس: تَن‌پَروَران

اَهل و عیال، اَهلِ بیت: زَه و زاد (برهان قاطع)، زاد و رود، مَن زآفتِ زاد و رود غَمناک ـ دِل در تَبِ گرم و دیده نَمنـاک (تحفـة العراقین، خاقانی)،

پُلوخوران (گویش گیلکی)

اَهلی: رام، خوگیر، کَتَکیك (فرهنگ پهلوی)

اَهلیَّة: سِزاواری، شایستگی، دَرخوری

اِهلیلَج: پارسی تازی شده، هَلیلَه، از گیاهان

اِهلیلَجیّ: از پارسی، هَلیلَگی، از پیکره‌های هَندِچَکی

اِهلیلکان: پارسی تازی شُده، هلیله

اَهَم: دَریای تَر (معین)

اُهم Ohm: آلمانی، نام ژرژ اُهم گیتیکدان آلمانی، ایستَك، یکانِ اندازه گیری ایستِدگیِ کَهرُبیك (= مقاومت الکتریکی)

اِهمات: نَهانداشت، سُخن یا خنده‌را

اِهماج: کوشِش، دَررفتَن، پنهان کردَن

اِهماد: ماندِگاری، شتاب دَررَفتن، بازایستادَن

اِهمال: ۱ـ فروگذاشت (فرهنگ کوچك) فروگذاشتن (آنندراج) واگذاشتن، رهاکردَن، سُستی و تنبلی، نااُستواری، پَرویش (برهان قاطع) ۲ـ بی‌پَروایی ۳ـ سادِه اَنگاری ۴ـ دیل نَنَهادن

اِهمال کَردَن: پَرویشیدَن، فروگذاشتن (برهان قاطع)، سَرخاریدَن

اِهمام: اندوهگین کردَن، به‌مرگ نزدیك شدن

اِهماء: جامه‌دَری

اُهم‌متر Ohmmètre: فرانسوی، ایستَکسَنج

اَهمیّت: وَهاك (فرهنگ پهلوی)

اهمیت دادَن: وَهاك بُردَن (فرهنگ پهلوی)

اِهناف: شِتابیدَن، آمادِگی برای گریه، نَرم خندیدن

اِهتان: نیرومند گرداندن، پُرمغز گرداندن

اَهنَع: پورِ نِژاده، شترِ پست گردَن

اَهنیٰ: گُواراتَر (آنندراج)

اِهـواء: ۱ـ افتادن ۲ـ دراز شدن ۳ـ دراز کردن ۴ـ فرودآمَدَن ۵ـ نشان‌دادن

اَهوار: (تك: هَور)، دَریاچه‌های فَراخ

اَهوال: (تك: هَول) تَرس‌ها: از کارهای سَهمگین

اَهوَج: ۱ـ گول ۲ـ درازبالا ۳ـ بی‌باك

اَهوَج‌الطول: درازِ نادان، درازِ گول

اَهوَس: ۱ـ شکمباره، پُرخور ۲ـ گُول

اَهوَم: بُزرگ‌سَر (لاروس)

اَهوَن: نرم و آسان

اَهوَی: دوست‌داشتنی‌تَر، دِلخواه‌تَر

اُهویّة: وای (= جَوّ، فرهنگ پهلوی) گودال

اَهیَب: ترسناك‌تَر، هَراس آورتَر

اَهیَغ: ۱ـ فَراخزی ۲ـ فَراخسال ۳ـ آب بسیار

اَهیَق: درازگردن

اَهیَم: شبِ بی‌ستاره، سیاه شَب، تِشنِه: مَرد

اَی: اِی، هان

اِی: آری

اِیاب: شُد، بازگشت، پَت (= توبه)

اِیاب و ذهاب: شُدآمَد، دَر هَر آن خانه‌ای که‌رَه یابَند ـ دَر شُد آمد به‌سانِ سیما بَند (سنائی، حَدیقه)

اَیّاب: آبکش، آبدِه

اِیاد: ۱ـ پُشتیبان ۲ـ پَناهگاه ۳ـ پاس داشت ۴ـ پشتیبانی ۵ـ هَوا ۶ـ کُوه

اَیادی: ۱ـ دَستیاران ۲ـ دَست‌ها ۳ـ نیکویی‌ها (تک: یَد، تک: اَیدی)

اَیادی داشتَن: دَست‌داشتن، هَمدَست داشتن

اَیار: مِس زَرد

اَیار: رومی، خورداد، ماهِ سِیُم رومی (آنندراج)، یکی از ماه‌های سُریانی (عمید)

اِیار Aēr: لاتینی تازی گشته، هَوا (هَوا، پارسی است، فرهنگ کوچک)

اِیارَج: پارسی تازی گشته، یاره

اِیارَجَة: پارسی تازی گشته، اِیاره (= داروی مُسهل) (آنندراج)

اِیاس: دَهش، نومیدی، بیماری باریك (= سِل)

اَیاصِر: (تک: اَیصَر)، ریسمان‌های چادر، گیاهان خشك

اَیاطِل: (تک: اَیطَل)، تُهیگاه‌ها

اَیاغ: تُرکی، ساغر، جام، پیلپا (برهان)

اَیاغــچــی: ترکـی، پادار، بخـشــی اسـت در کردستان (فرهنگستان)

اَیاغ‌خانه: میخانه، ساغرگاه

اَیاغ دادَن: باده دادن، جام دادَن، مِی نوشاندَن

اَیاغی، اَیاغچی: ترکی ۱ـ آبدار ۲ـ خوانسالار ۳ـ آشپَز

اِیال، اَیال: آوَند، جام

اِیالات: (تک: اِیالَة)، اُستانها

اِیالَت، اِیالَـة: اُسـتـان (فرهنگستان) (فرهنگ پهلوی)، کوست (فرهنــگ پهلوی)، کِشـوَر مَداری، فَرمانرَوایی

اِیالَتی: کوستیك (پهلوی) اُستانی

اَیّام: (تک: یَوم)، روزها، روزگاران

اِیام: دود کردَن

اَیّامُ الـبِیض: روزهــای سپید، روزهــایی که شب‌های روشن دارند

اَیّامُ الرهان: روزهای اَسپدَوانی

اَیامِن: (تک: یَمین) ۱ـ دستِ راست‌ها ۲ـ فَرَهمَندان

اَیّام هفته: روزهای هفته، غُفودِه (برهان قاطع)

اَیامی: (تک: اَیِّم) ۱ـ بیوگان ۲ـ بی‌شوهَـران ۳ـ بی‌زَنان

اَیّان: کِی؟

اَیائِل: (تک: ایل) گَوَزنان، بُزکوهیان

اَیائِم: (تك: اَیِّم) بی شو یان، بی زَنان

ایباش: ۱ـ شِتافتن ۲ـ سَبز شُدَن

اِیباه: ۱ـ دانستن ۲ـ دَریافتَن (آنندراج)

اَیبَس: ۱ـ خُشك ۲ـ خُشكِه، استخوان ساغ پا

اَیبَك، آیبَك: تركی ۱ـ ماه، پُرماه (آنندراج) ۲ـ بُت (برهان قاطع) ۳ـ پیك ۴ـ شِش اَنگشتی ۵ـ نام بَرده ای است، بَرده

ایپریت Ypérite: فرانسوی، دَمه‌ای است زَهرناك كه به پوست آسیب می‌رساند. زَهردَم

ایپكا: Ipecacuanha: لاتینی، پایاروناس، از گیاهان

ایپكائین Ipécaïne: فرانسوی، پایاروناسیك

ایت: تركی، سَگ

ایتاء: ۱ـ دادَن ۲ـ آوردَن

اِیتاد: میخ كوبی

اِیتاغ: دردناك كردن (آنندراج)

ایتالیك Italic: انگلیسی، وُریب، یكبَری

اَیتـام: (تك: یَتیم) ۱ـ پدرمُردگان، بابمُردگان ۲ـ تكدانه‌ها

ایت ئیل: تركی، سال سگ، یازدهمین سال از سال‌های دوازده گانه‌ی تركان

ایت بُورنی: تركی، نسترن، از گیاهان (معین)

انتضاض: ۱ـ رَنج یافتَن ۲ـ بیچارگی، بیچاره شُدن

اِئتفاك: ۱ـ دروغگویی ۲ـ دگرگونی، زیر و زِبَر شُدَن ۳ـ سوخته شدن، از خشكسالی

اِئتكـال: ۱ـ خَشمیدَن ۲ـ برانگیخته شُدَن (آنندراج) ۳ـ سودگی ۴ـ تابناكی

اِئتلاخ: ۱ـ جُنبیدن زَه در زهدان ۲ـ تُرش گَشتنِ شیر ۳ـ گُوالیدَن گیاه ۴ـ شوریدگی، دَرهم و بَرهَمی

اِئـتِـلاف: ۱ـ سازواری (آنندراج) ۲ـ پیوَستگی، یگانِستَن (خردناب)

ایتِلاق، اِئتِلاق: سپیدنمایی

اِئتِمـار: ۱ـ سَرخود كاركردن ۲ـ رایزَنی ۳ـ فرمان دادَن ۴ـ فَرمان بُردَن

اِئتِمام: پیروی كردَن، آهَنگیدَن

اِئتِمـان: ۱ـ به زِنهار گرفتَن ۲ـ اُستوانی (= اعتماد كَردَن) ۳ـ پیش بَرداخت

اِئتِناف: اَزسر گرفتن، باز آغازیدَن

اِئتِواء: ۱ـ فرود آمدن، جای گرفتن ۲ـ نَرم شُدَن

ایثاب: بَرجَهاندَن (آنندراج)

ایثـار: هَدمـان (برهان قاطع) (هَدمان به معنی ایثـار است و آن از خود گرفتن و به دیگری صرف كردن باشد، آنندراج)، بَرخود بَرگزیدَن

ایثاق: ۱ـ استوار كَردَن ۲ـ بَند كردَن

ایثان: كَلاندِهِش

ایج: پارسی تازی شده، ایك، نام شهری است

در پارس (آنندراج)

ایجاب: هایش (سنجش خردناب)، بایاندن

ایجابی: هایانه (خردناب)

ایجاح: ۱ـ راه بیدایی ۲ـ شاش گرفتن ۳ـ فرو هشتن پرده ۴ـ به سنگ خوردن جاه (بهره از آنندراج)

ایجاد: ۱ـ تاشش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بی نیاز کردن

ایجاد شده: تاشیت (فرهنگ پهلوی)

ایجاد کردن: تاشیدن (خردناب) (فرهنگ پهلوی)

ایجاد کننده: تاشیار (فرهنگ پهلوی)

ایجار: ۱ـ به سلاک دادن ۲ـ باداش دادن

ایجاز: فشرده گویی، کوته گرایی

ایجاز مخل: فشرده ی کاستار

ایجاف: شکم درد

ایجال: ترساندن

ایچره: ترکی، اندرون

ایچی: ترکی، ایشه، بخشی است در کردستان (فرهنگستان)

ایحاش: ۱ـ درمانیدن (آنندراج) ۲ـ بی توشگی ۳ـ گرسنگی

ایحال: در گل افکندن

ایحاء: ۱ـ یان فرستادن (یان = وحی) ۲ـ مغزشویی

ای حیف: ای دریغ

اید: توان، نیرو

اَید: توانا، نیرومند

ایداء: ۱ـ یاری دادن ۲ـ توانا شدن ۳ـ توانا کردن ۴ فرارسیدن مرگ

ایداج: ترکی، سر رشته دار

ایداجی: ترکی، سر رشته داری

ایداح: گرویدن ۲ـ خستویی به خواری ۳ـ گردن نهادن ۴ـ فروتنی

ایداع: ۱ـ گرونهادن ۲ـ گروپذیرفتن ۳ـ سپردن

ایدز AIDS: انگلیسی، ریستک (بهره از فرهنگ پهلوی)، از بیماری‌ها

ایدع: ۱ـ کرکم (= زعفران) ۲ـ برناک (= حنا) ۳ـ سرخه، سرخبال، از پرندگان

ایدوصارون: یونانی تازی گشته، تلخه‌مرو (= عدس تلخه)، از گیاهان

ایده Idée: فرانسوی، مونه

ایده آل Ideal: فرانسوی، مینوگان، آرمان، از فراقت روز و شب عشاق راهست الامان ـ هر که دیدار تو بیند، نیستش هیچ آرمان (خواجو)

ایده الیست Idéaliste: فرانسوی، مونه گرای، آرمانخواه

ایده‌آلیسم Idéalisme : فرانسوی، مُونه‌گِرَوی، آرمانخواهی

ایده‌ئولوژی Idéologie : فرانسوی، مونه‌شناسی

ایده‌ئولوژیك Idéologique : فرانسوی، مونه‌شناس

ایدرات، هیدرات Hydrate : فرانسوی، آبانه

ایدرُژن، هیدرژن Hydrogene : فرانسوی، آبزا

اَیدَند: پارسی تازی شده، اَنـد، شماره‌ی نادانسته که به ده نرسد (آنندراج)

اِیدُوب: ترکی، ساختِه

اَیِّدون: (تك: اَیِّد)، نیرومَندان

اَیدی: (تك: یَد)، دست‌ها

اِیذاء: آزارش، آزاردَن، رَنجه‌داشت

ایذواُسمُن Hedysomon : لاتینی تازی شده، پودِنه (برهان قاطع) نانوك (نَعناع، فرهنگ پهلوی)

اَیر: پارسی تازی شده، ایر، هم‌آوای پیر، نَره، زَهارمَرد

اِیراب: ۱ـ رسیدَن ۲ـ چیرگی

اِیراث: ۱ـ مانده بَرگزینی ۲ـ رخن (= اِرث) بخشیدن، مُرده‌ریگ دادن (مانده‌بَر = وارث)

اِیراد: ۱ـ بهانه ۲ـ درآمد ۳ـ فرودآوردن ۴ـ ویکیرایی (فرهنگ پهلوی)

ایرادات: بهانه‌ها، خرده گیری‌ها

ایراد کردَن: خُرده گرفتن

ایراد گرفتن: بَهانه‌جویی

ایرادگیر: بَهانه‌جو، خُرده گیر

اِیراق: آرایشِ بَرگ (لاروس)

اِیراقِلیّة: یونانی تازی گشته، خالِواش، از گیاهان

ایرام: ۱ـ آماسیدَن ۲ـ آماس کردنِ بستان، آماسِ بستان

ایرسا Iris : لاتینی تازی شده، سپید فاغِره (فاغِره = زَنبَق، برهان قاطع) کَمبَكِ سپید

ایرسون Aerikon : یونانی تازی شده، پَروازه (= زَروَرَق، برهان قاطع)، بَرفَك

ایرقی: ترکی، شیر خِشت، از گیاهان

ایریدیوم Iridium : فرانسوی، زَرَك، ازتوپال‌ها

ایری قَلمِه: ترکی تازی، شالَك (معین)، از گیاهان

ایز: ترکی، جاپا

ایزکسی را گرفتن: جاپایابی

ایزگُم کردَن: جاپا گُم کَردَن، سَردَرگُم کَردَن، از خود نِشانه نگذاشتَن

ایزد تعالی: بَرترین ایزَد

ایزوبار Isobare : فرانسوی، هَم‌فشار

ایزوتُرُپ Isotrope : فرانسوی، هَم‌گیتیك

ایزوتِرم Isotherme: فرانسوی، هَم‌دَما (فرهنگ عمید)

ایزوتوپ Isotope: فرانسوی، هَم‌بُن

ایزولاسیون Isolation: فرانسوی، ۱ـ جُداسازی ۲ـ بازداربَندی (= عایق‌بَندی) ۳ـ کرانجیگری (= بی‌طرفی)

ایزولِه Isolé: فرانسوی، جُدا ۲ـ تَك ۳ـ دور ۴ـ کِناریك، کَرانیك

ایزومِتریك Isomètrique: فرانسوی، هَم گُنج

ایزومِر Isomère: فرانسوی، هَم‌ریزین

ایزومُرف Isomorphe: فرانسوی، هَم گِنِش

ایزومِری Isomérie: فرانسوی، هَم‌ریزینی

ایزومِریك Isomérique: فرانسوی، هَم‌ریزینیك

اَیس: ۱ـ نومیدی ۲ـ چیرگی ۳ـ باشَندِگی

ایسار: تَوانگری، بی‌نیازی، فَراخدَستی، گُشاده‌دَستی، آسانزایی

ایساغوجی Isagoge: یونانی تازی شده، دَرگاه، بخشی از کَرویز (= مَنطِق)

اَیسَر: ۱ـ شُدَنی‌تر ۲ سوی چَپ، دَستِ چَپ ۳ـ خوارتر

ایشَك: ترکی، خر

ایشَك آقاسی، ایشیك آقاسی: ترکی، بارسالار (= رئیس تشریفات)، سَرباسدار، سَردسته‌ی دیوانخانه (آنندراج)

ایشَکچی: دَروازه‌بان (معین)، پَرده‌دار

ایشیك‌خانه: بارسرا (= دفتر تسریفات)

ایشی: تُرکی، خَدیش، کَدبانو

ایصاء: ۱ـ سفارش کردَن ۲ـ اَندَرز دادَن ۳ـ پیام فرستادَن ۴ـ سپُردن

اِیصال: ۱ـ پیوند دادن ۲ـ رسید (لاروس)

ایصالیَّة: رسانایی (لاروس)

اَیصَر: ۱ـ ریسمانِ چادر ۲ـ گیاه خشك ۳ـ گِلیم، که در آن گیاه پر کنند (لاروس)

اِیضاً Idem: لاتینی تازی شده (معین)، هاس (برهان قاطع)، وَنیز، وَنیزهَم (آنندراج)، اَندی (آنندراج)، بنیز (برهان قاطع)

ایضاح: روشنگری، روشن کَردَن

ایضاع: زَبون کَردَن، به خاکستر نشاندَن ۲ـ شتابانیدَن ۳ـ زیان‌زَدگی ۴ـ تیزراندَن (بهره از آنندراج)

اِیطاء: ۱ـ پایمال کَردَن ۲ـ سایگان آوردَن، ۳ـ سپُردَن ۴ـ واداشتن به کاری نادانسته

اِیطان: جایباش ساختن (جایباش = مَسکَن، آنندراج)

اَیطَل: تُهیگاه (آنندراج)

اِیعاء: ۱ـ به‌آزبا (= دُعا) خواستَن ۲ـ فَراهَم آوردَن ۳ـ یادگرفتَن

اِیعاد: ۱ـ دَسیاد دادَن (دَسیاد = وعده، فرهنگ کوچك) ۲ـ ترسیدَن ۳ـ ترساندَن

اِیعـار: ۱ـ به‌دشواری افتادَن، گرفتار شُدَن ۲ـ کم‌چیز گَشتَن

اِیعاك: ۱ـ کارزار ۲ـ بر خاك مالیدَن، دَر خاك غَلتاندَن

اَی عَجَب، اِی عَجَبا: اِی شگفت، شِگفتا

اِیغار: پَلشت‌بَری، سَتَروَن کردن

اِیغـار: ۱ـ بازستـاندن ۲ـ بازْدادن: نهانی ۳ـ زمینِ بی باژ بخشیدَن

اِیغاغ: ترکی، سُخَن‌چین

اِیغاغی: ترکی، سُخَن‌چینی

اَیغر: ترکی، گَشن

اَيْ غِري: ترکـی، گَشـنـی (گَشن در پارسی به نرینـه ای می گوینـد که آمـاده ی باروَر کردنِ مادینه است)

اِیفـاء: ویداکـردَن (فرهنـگ کوچـك، وَفـا = ویدایی)، اَنجـام پیمان، اَنجامِ دَسیاد، به‌جای آوردن، توختَن (فرهنگ پهلوی)

اِیفاد: فرستادن، روانه کردَن

اِیفاز: شتاباندَن، به شتاب واداشتَن

اَیفاع: (تك: یَفع)، کودکانِ بالیده (آنندراج)

اِیفاع: گُوالیدَنِ کودَك (آنندراج)، بالنده شدن کودك

اِیفاق: ۱ـ جور درآمدَن ۲ـ رَدِه بستن

اَیق: ساغِ پا، خُردگاه ساغ (= ساق)

اِیقاح: بیشرمیدَن، بی شرم گَشتَن

اِیقاد: بَرافروختن ۲ـ روشن کردن (از آنندراج)

اِیقار: بارکَردَن ۲ گرانباری ۳ـ گِرانسَنگی (از آنندراج)

اَیقاظ: (تك: یَقُظ)، بیداران، دِل آگاهان، زیرَکان

اِیقـاظ: ۱ـ بیدار کَردَن ۲ـ هُشـیار کَردَن ۲ـ گَردانگیختَن (از آنندراج)

اِیقـاع: ۱ـ افـکَنـدَن ۲ـ گرفتـار کَردَن ۳ـ هماهنگ کردنِ آوازها ۴ـ شبیخون زَدَن

اِیقاعِیّ: هَماهَنگ

اِیقاغ، اِیقاق: خوارَزمی، ۱ـ چاپلوس ۲ـ اَنیشه (= جاسـوس، برهـان قاطع)، سُخَن‌چین (= نَمّام) ۴ـ هَرزه گوی

اِیقـاف: ۱ـ وَرستـاد کَردَن (= وَقف کَردَن) ۲ـ بازایستادَن ۳ـ ستانیدَن

اِیقـام: ۱ـ چیره شُدَن ۲ـ خوارداشـت ۳ـ بازداشتِ خواسته (آنندراج)

اِیقان: ۱ـ باوَرداشت ۲ـ بی گُمانی

اِیقونَة: یونانی تازی گشته، نِگارَك

اَیك: بیشه (آنندراج)

اِیکاد: استوار کردن (از آنندراج)

اِیکار: پُر کردنِ خُنور

ایکـاکُو، ایکاکیا Icaco: لاتینی تازی گشته، شَفتَك، از گیاهان

اِیکَر Akoron: یونانی تازی گشته، سوسن زرد، وَج (= وَجّ، تازی گشته)

اَیکَة: ۱ـ درختانِ درهم ۲ـ بیسه ی کُنار و روفان

اِیکَل: خیار سَنبَر (لاروس)

اِیکی دُنیا: ترکی تازی گشته، ازگیلِ ژاپنی (لاروس)

ایگنام Igname: فرانسوی، سیب زمینی هندی

ایل، ئیل: ترکی، سال

اِیل: سامی است، ۱ـ نیرو ۲ـ خُدا (لاروس)

ایل: ترکی ۱ـ دوست، یار ۲ـ رام ۳ـ دوده

اَیَلّ: کج دَندان، مرد (لاروس)

اَیِّل، اُیَّل: گَوَزن، بُز نرِ کوهی (معین)

اِیلاء: سوگند خوردن؛ در خودداری از گای

ایلات: ترکی، تیره ها، دوده ها

اِیلاج: آوردَن (معین)

اِیلاجِ لیل: آوردنِ شب

اِیلاجِ نهار: آوردَنِ روز

ایلاس: گُوازِه زَدَن (گُوازه = کنایه) (از آنندراج)

ایلاع: ۱ـ آزمَند کردن ۲ـ بَرانگیختن

ایلاف: ۱ـ هزار کردن ۲ـ پیمان ۳ـ نیك گرداندَن

ایلاق، ییلاق: تُرکی، جای خُنُك، آدغر

ایلاقان: ترکی، جاییاش ها

اَیِّل المسك: آهوی مشك (لاروس)

ایلاووس Iléon: فرانسوی، روده ی دراز (فرهنگستان، به همین گونه آمده در واژه های نو، چاپ ۱۳۵۴، ولی Iléus نیامیابی اندرونه = تَغَلُّفِ امعاء، است)

ایلچی: ترکی، فِرستاده، اَسکُدار، اَسگُدار، فِرستد به او آفتاب اَسکُدار (عُنصری)

ایلخ، ایلخی، ایلخه: تُرکی، گَله ی اَسب

ایلخان: ترکی، سر دوده، بَر نامِ شاهانِ مُغول

ایلخیِ ستور: فَسیله (برهان)

ایل شُدَن: ترکی پارسی، فَرمان بُردَن، گَردَن نهادَن

ایلغار: ترکی، تاخت و تاز

ایلغارکُنان: تازان

ایلغامش: ترکی، تازَنده

ایلغامشی: ترکی، تازَندگی

ایلغین آقـاچی: ترکیِ اَرسباران، گَز (فرهنگ معین)، از گیاهان

ایل کردن، ایلی کَردَن: ۱ـ زیرِ فرمـان گرفتَن ۲ـ رام کردَن

ایلو: ترکی، آلا، بخشی در کُردِستان (فرهنگستان)

ایلوستراسیون Illustration: فرانسوی، ۱ـ نِگاره ۲ـ نامی (سعید نفیسی) ۳ـ خَنیدِگی

ایلول، الـول Elull: سُریانی، دوازدهمین ماه سالِ سُریانی، برابر با آذَر

اَیِّلَة: گوزنِ ماده (لاروس)

ایلی: ترکی، فرمانبرداری، تیره ای

ایلیات: ترکی (تک: ایل)، تیره ها، دوده ها

ایلیاتی: ترکی ۱ـ تیره ای ۲ـ روستایی

اَیم: بیسه مار

اَیِّم: زن بی شوی، مرد بی زن، دختر مانده

ایماء: ۱ـ بَرخیده (آنندراج)، نَمار (فرهنگ کوچك) ۲ـ لُتره (= سخن رَمز، برهان قاطع) ۳ـ گُواژه (= کنایه) ۴ـ بیچه (برهان قاطع) ۵ـ نَمار کردَن

ایماروقالِس Hemerocallis: لاتینی تازی شده، سوسَن چینی

ایماژ Image: فرانسوی، اَنگاره، بیکَره، نِشان، گواژه

ایماژیناسیون Imagination: فرانسوی، اَنگاشت

ایماس: بَرماسیدَن بَرماسیدَن (= دَست مالیدَن به چیزی، برهان قاطع)

ایماض: ۱ـ تابیدَن ۲ـ دزدیده نگریستَن ۳ـ نَماریدَن (= اشاره کَردَن)

اُیماق: ترکی، تَبار

اَیمُ‌الله: سوگندِ خُدا

اَیمان: (تك: یَمین) ۱ـ دستِ راست ها ۲ـ نیروها ۳ـ سوگندها

ایمان: ۱ـ گِرَوِش (فرهنگ پهلوی)، گِرَویدَن (آنندراج)، باوَرداشت ۲ـ بی بیمی، راستگرایی

ایمان آوردَن: باوَر کَردَن، گِرَویدَن (فرهنگ پهلوی)

ایمان داشتن: باوَر داشتَن

ایمپرور، امپراتور، امپراطور Emperare: لاتینی، شاهنشاه، سالار

اَیمَة: بیوگی (آنندراج)، بی یالی (عَزَبی)

اَئِمَّة: (تك: امام)، رَهنُمودان، پیشوایان

اَئِمَّةُ الاسماء: اَبَرنام‌ها، هفت نام خدا: پایا، دانا، تُوانا، شِنَوا، بینا، گویا، خواستا (= مرید)

اَئِمَّهٔ جماعت: پیشنمازان

اَئِمَّهٔ لغت: واژه دانان

ایمَن: اَرمَند (برهان قاطع)، بی بیم (فرهنگ کوچك)، رَستگار (معین)

ایمن‌آباد: اَرمَندآباد، آسوده گاه

ایمن شُدَن: ارمندیدَن، اَرمَندشُدَن

ایمن کَردَن، ایمن گرداندن: اَرمَند کَردَن

ایمَنی: اَرمَندی

اَین: کُجایی، زبانزدِ فرزانی

اِئناث: دُختَر زایی

اِینـاس: ۱ـ دَمسازی، نَرمخـویی ۲ـ دیدن و دانستن

اِیناع: رسیده شُدَن، بخته شدن، میوه

اَیناغ، اَیناق: ترکی، هَمگوشه (= نَدیم، برهان قاطع)

اَیناغچی، ایناقچی: ترکی، هَمسُخَن

اینـتـلیجـنت سرویس Inteligent Service: انگلیسی، سازمانِ اَنیشگی انگلستان

اینجانب، اینجانبه: (؟)، مَن

اینجـو، اینچـو: تُرکی ۱ـ زمینِ واگذاری ۲ـ برنامِ شاه خوارزم (آنندراج)

اینـچ Inch: انگلیسی، یکانِ درازا در انگلیس، برابر با ۲/۵۴ سانتیمتر یا یك دوازدهم گام (= فوت)

این سَفَر، این دَفعه: این بار

اینـسـتـیتـوشِـن Institution: دَرنِهِـشـت (خردناب)

انسلین Insulin: انگلیسی، پانیذا

این طور: این جُور

این قدر: این اندازه

اینکـوبـاتور Incubator: انگلیسی، پَروَرانِه، دستگاه پرورش تُخم یا تُخمَك

اَینَما: هَرجا (آنندراج)، هَرکُجا

این مرتبه: این بار

اِینِمش: ترکی، فرود آمده (آنندراج)

اینولین Inuline: فرانسوی، نِشاستَك

اَینی: ترکی ۱ـ برادرِ کوچَـك ۲ـ برادرزاده ۳ـ مِهزاد

اِیوان: پارسی تازی گشته، اِیوان، لِگام، کوشك، کاخ

اِیوانات: (تك: ایوان)، از پارسی، کاخ‌ها، ایوان‌ها

اِئوزین Éosine: فرانسوی، سُرخگَر

اِئوزئیك Éosoique: فرانسوی، نُخُستزیوی (قریب)

اِئوسین Éosene: فرانسوی، کُهَدید (قریب)

اَیُّها الناس: آی مَردُم، اِی مَردُم

اِیهاتِ، هیهات: دریغا که رَفت، دور شُد

اِیهات: بوگرفتن، بویناکیِ گوشت

اِیهاج: آتش افروختَن

ایهاف: آسان گَشتَن

ایهال: دررُبودَن

ایهام: ۱ـ دَرگُمان اَنداختن، گُمانِش ۲ـ دودِلی ۳ـ گُمان انگیزی، در نوآوری (= بدیع)، آوردن واژه ای با دو آرش (= مَعـنـی) یکی آسـان یا

نزدیك و دیگری پیچیده یا دور و آماژ سراینده از کاربُردِ آن واژه، آرِش دورِ آن است.

ایهان: سُست کَردَن، بی ارزش کَردَن

اِنیاس: نومید کَردَن

اِنیام: بیوه کَردَن

ب

ب: به، نشانه ی پیوَند

با اُبُهَّت: فَرَهمَند

با اِشتها: خورد خواه

با اَصل: ریشه‌دار

با اِطّلاع: آگاه

با اِعتبار: اَرزشمند، با اَرزش

با اِلتِهاب: بَرافروخته، آتشی

با اَمانِت: زنهاردار، دُرُستکار

با اِنصاف: دادمَند، بَرابَرنِگَر، میانه گیر

با اِنصافی: دادمَندی، بَرابَرنگَری، میانه گیری

با اِنضِباط: ساماندار

بائوباب Baobab : فرانسوی، دیردار، از گیاهان

با اهمیّت: مِهَند (فرهنگ کوچك)

با ایمان: گِرَویده، باوَرمَند

باب: ۱ ـ دَر، دَروازه (فرهنگ کوچك) ۲ ـ زمینه ۳ ـ بَخش ۴ ـ تنگه (= بُغاز ترکی) ۵ ـ بارگاه ۶ ـ بارِه ۷ ـ گونه، جُور ۸ ـ همه، سَراسَر ۹ ـ فراخوانَنده

باباری: پارسی تازی گشته، پلپِل (لاروس)

بابُ الاَبواب: ۱ ـ دَرِ دَرها ۲ ـ دَربَندِ خزر، دروازه ای میان ایران و ترکستان کنار دریای خزر ۲ ـ نخستین گامه ی رَهروی در سوفیگری (بهره از آنندراج)، سَرآغاز

بابُ الباب: دَربند

بابُ الجَنَّة: مینودَر (مینودَر یا باب الجنة قزوین، تهران، چاپ دانشگاه، اردیبهشت ۱۳۳۷)

بابُ الحَرَم: دَراَندرون

بابُ السَّماء: کَهکَشان

بابُ العِلَل: بَخشِ انگیزه‌ها، بخشی از نوشتار بزشکی درباره‌ی بیماری‌ها

بابُ المِعدَه: دَرکُم (= معده، برهان)

بابُ المَندَب: تَنگه‌ی اَشک، گذرگاهی دریایی است که در روزگاران پیشین کشتیبانان با ترس و لرز از آن می‌گذشته‌اند و بر کشتی‌های شکسته و سرنشینان آن‌ها می‌گریسته‌اند (بهره از آنندراج)

بابیروسا، Babiroussa، فرانسوی، خوکِ مالِزی، از جانوران

بابیّة: شگفت‌انگیز

باتْ: ۱ـ بُرَنده (عمید) ۲ـ لاغِر ۳ـ گُول (= احمَق) ۴ـ بی‌بَرگشت

باتای، Bataille: فرانسوی، نَبَرد (فرهنگستان)

باتالیون، Bataillon: فرانسوی، گُردان، زبانزدِ اَرتشی

باتَجربه: آزموده، جَهاندیده، آزموندار

باتَحَکُم: به‌زور

باتِری، Batterie: فرانسوی ۱ـ آتشبار ۲ـ تاب‌اَنبار

باتَشَدُّد: به دُرُشتی، با دُرُشتی

باتِک: بُرّان

باتلاق: ترکی، مُرداب، آبگَند

باتومتری، Bathométrie: فرانسوی، ژرفاسَنجی (قریب)

باتون، Bâton: فرانسوی، چُوبدَست (عمید)، چوبِ داد

باتیال: فرانسوی، ژرفی (فرهنگستان)

باتیست، **پاتیس**، Batiste: فرانسوی، پَرَندیس، از پارچه‌ها

باتیمتری، Bathymétrie: فرانسوی، ژرفاسَنجی (قریب)

باج: ۱ـ بَرابَر، ۲ـ رَوِش

بَاج: پارسی تازه گشته، با = آش

بَاجات (تک، بَاج): باها، آش‌ها

با جَذَبه: ۱ـ اُستوار ۲ـ گیرا

باجِ سبیل: باجِ بُروت، پولِ زور

با جلوه: خود آشکار

با جَمال: خوشگِل، زیبا

باجِناق، **باجِناغ**: ترکی، هَمریش، هَم‌داماد (گویش گیلکی)، **هَمزُلف**

باجناقی، **باجناغی**: ترکی، هَمریشی

باجی: ترکی ۱ـ خواهَر، هَمشیره ۲ـ پَرَستار (غیاث اللغات)

با حاصل: سودرِسان، سُودمَند

با حافظه: باهوش، یادگیر، یادمَند

با حال: خوش ساخت، خوشنما

باحَة: ۱ـ میانه ۲ـ سَرای ۳ـ خُرماستان

باحِث: کاوَندِه‌ی زمین، کاوَنده‌ی سخن (غیاث)

باحِـر: ۱ـ گُول، خُل ۲ـ خونِ ناب ۳ـ خونِ زهدان ۴ـ دروغگوینده ۵ـ هامی (= حیران، برهان قاطع)

با حَرارَت: جوشان، کُوشا

بأحسَنِ شقوق: به بهترین رَوِش

بأحسَنِ وجوه: به بهترین روی

با حَقیقت: راستگوی، دُرُستکار

با حَلاوت: شیرین، دِلنشین

باحور، باحورا: داغرُوزان، از نوزدهم امرداد تا بیست و ششم همان ماه که گرم‌ترین روزهای سال خورشیدی است (بهره از آنندراج)

با حوصله: بُردبار، شکیبا، خویشتندار

باحَیا: شَرمگین، آزرمین

با حیثیّت: آبرودار، آبرومند

باخَبَر: آگاه (معین)، دانا (آنندراج)

باخَبَری: آگاهی، دانایی

باخِر: آبیار، بَرزِگَر

باخِع: آدَمکُش

باخِل: زُفت، نابخشنده (آنندراج)، تنگ چَشم (معین)

باخـلان، باکلان: تُرکی، غازَك، دارغاز، مُرغ آتش (گویش گیلکی)، از پرندگان

باخِمش: ترکی، دید، پویه‌ی گذشته (= فعل ماضی) از دیدن، دیده (غیاث)

باخود از غضب حرف زدن: ژَکیدَن، و بیشتر در شراب می ژکیدی و سخنانِ فراخ تر می گفت که این چه بود که همگان بر خویش کردیم (تاریخ بیهقی).

بادرَنجبـویه (= بَقَلهُ اتـرجیه): پارسی تازی شده، بادرَنگبویه (برهان)، از گیاهان دارویی

بادروج: پارسی تازی گشته، بادروگ، بُویَنگ، از گیاهان دارویی (برهان)

بادِ جنوبِ غربی: باد فُرودین (عمید)

بادِ دَبور: بادِ فَروَردین (صحاح الفرس)

بادِ جنوبی: باد نیمروزی، باد رَپیتویك

بادِ سِبلت: بادِ بُروت

بادِ شُرطِه: بادِ نَرم، بادِ یار، بادِ شَرتا (عمید)

بادِ صَبا: بادِ بَرین (آنندراج) اوغا (برهان)

باد صولَت: سَبکبال

باد عِنان: تیزتك، تنها برای اَسپ به کار می رود

بادِ فَتـق: خایه‌باد، دَبـه (گویش گیلکـی) از بیماری‌ها

بادِ لَة: بُنِ پستان

بادِ له: هندی، سیمتار

بادله دوزی: هندی پارسی، سیمدوزی

بادِنجـان، باذِنجـان: پارسی تازی گشتـه، بادِنگان (غیاث)، باتَنگان (آنندراج،)

بادِ نَزله، بادِ زُکام: بادِ سَرما، باد چایمان

بادَوام: یکسان (آنندراج)، سالوار (پهلوی)

باده‌ی ریحانی: باده ی بادروگی (آنندراج)

بادیٔ: ۱ـ آغاز (فرهنگ کوچك)، نخستین ۲ـ آغازگر

بادیُ الرأی: نخستین اندیشه، نخست رای

بادیُ النَّظَر: نخستین نِگَر، نخست نِگَر

بادیانَت: دیندار

بادیه: ترکی (غیاث)، از باطِنَة تازی (معین)، پیاله

بادِیَة: بیابان

باذّ: پارسی تازی شده، بَد

باذام: پارسی تازی شده، بادام

باذِخ: ۱ـ بُلَند ۲ـ گَردَنفَراز (آنندراج)

باذِق: پارسـی تازی‌شده، ۱ـ بادِه ۲ـ شیره ی انگور ۳ـ کَم پُختِه ۴ـ تند و تیز

باذِل: بَخشَنده (فرهنگ کوچك)

باِذنِ الله: به‌دستـوریِ خدا (معـین)، به پروانه‌ی خدا

باْر: ۱ـ کَندَن ۲ـ پنهانیدَن ۳ـ نگاهداشتن ۴ـ دهِشِ پنهانی

بارّ: نیکوکار (آنندراج)

باراك Barrack: انگلیسی، سَر بازخانه (حییم)

باراکودا Barracuda: انگلیسی، دِزماهی

بارانِ شَدید: رَگبار (فرهنگستان)

بارانِ شلاّقـی، بارانِ سیل‌آسـا: اِشتـراخ (گویش گیلکی)

بارانِ غیرفصـل، بارانِ غیرموسم: خَمینـه (برهان قاطع)

باربـاروس Barbarous : لاتینی، بَربَر، تولی (= وحشی، فرهنگ کوچك)، دَد، این واژه خود برگرفته از واژه ی بَربَر در زبان سومِری است، سومریان و پس از آنها کلدانیان به کاسپ‌ها یا تیره‌ای از آریاییان که به‌سرزمینشـان می تاختند، بَربَر می گفتند که برابر آن در پارسی «خـورشید» است، زیرا که کاسپ‌ها ماننـد تیره‌های دیگـرِ آریایی میتـرا ایزد روشنـایی را پرستش می کردند و خورشید را ارج می نهادند، بنگرید به بَغ مِهر ازحامی

باربـگ، باربیك: ترکی از پارسی، بگ و بیك برابر با بزرگ و والا برگرفته ازواژه‌ی بَغ پارسی است، باربَد، بارسالار

باربیکیو، Barbecue : انگلیسی، بریانی

بارِح: بادِ گَرم (آنندراج)

بارِحَة: دوش، دیشَب

بارَحم: دِلسوز

بارَحمَت: بَخشایشگَر

بارِ خاطر: آزاررسان، سَرِخَر

بارِد: ۱ سرد (فرهنگ کوچك) ۲ـ لُوس، بی‌مَزه ۳ـ بُرَنده

بارِز: هویدا، پیدا، آشکار، پَدید (فرهنگ کوچك)

بارِزُالتَناسُل: پیدازا (فرهنگستان)

بارزَد، بیرزَد: پارسی تازی شده ـ بِریزه (برهان)، برای جوش‌دادن مس و برنج و دیگرها به کار بَرَند، این واژه چنان که در فرهنگ فارسی محمد معین آمده پارسی است و گیاهی است برابر با اُشنان یا به گفته‌ی آنندراج از اُزدو (= صَمغ) هاست.

بارسطاریون Peristereon :یونانی، کَفتَردوست، از گیاهان

بارِض، نوگیاه

بارِع: ۱ـ بیشدان، هَمِه‌دان ۲ـ نیکو، بَرتَر

بارِ عام: بارِ همگانی

بارفیکس Barrefixe :فرانسوی، مان‌تیر، از اَبزارهای ورزشی

بارِق: ۱ـ تابان ۲ـ اَبرِ دَرَخشار

بارِقه، بارِقَة: ۱ـ تابِش ۲ـ شمشیر

بارِك: کاهیده‌ی بارِك الله، آفرین، زِه

بارکاس، Barkas :روسی، کَشتیچه، ناوچه

بارُلیف، Bas-relief :فرانسوی، بَرجِستان، زبانزدِ مِهرازی (= معماری)

بارِ نامَج: پارسی تازی گشته، بارنامه، پِهرِستِ کالا

باروت، بارود: آنندراج و عمید آن را پارسی دانسته اند، معین آن را ترکی عربی دانسته، یَمسو (برهان) گندَك (آنندراج)

بارُوت‌خانه: تُرکی پارسی، یَمسوخانِه، گَندَکخانِه

باروتی: ترکی پارسی، گندَکی

باروق: رومی؟، سفیداب (آنندراج)

باروگراف، Barographe : فرانسوی، فِشارنگار (فرهنگستان)

بارومتر Baromètre : فرانسوی، هَواسَنج (فرهنگستان)،

باری، باریْ: خدایِ نیکخواه، آفریدگار (عمید)، نیکخواست

باری به هر جهت: هَرآینه

بارِیاء، بوریا: دُوخبافت (دوخ، علفی است بلند که از آن حصیر بافند. برهان قاطع)، زیغ (لغت فرس)، بَلاج (لغت فرس)

باریقون: یونانی، شوکَران، سیکران، بیخِ تَفت، تودَریون، از گیاهان

باریقی، باریغی: یونانی؟، کَفِ دریا (معین)، از جانوران

باریك خیال: نازك اندیش

باریوم، Baryum: فرانسوی، گچدیس

باز، از Basis: یونانی، زَنگاب

بازار: پارسی تازی گشته، بازار (لاروس)

بازار مَکّاره: جو به (برهان)

بازالت، Basalte: فرانسوی، شِش بَرَك، سیاه سَنگ (فرهنگستان)

بازان: تالاب

بازدار: پارسی تازی گشته، بازدار (لاروس)

بازرکان: پارسی تازی گشته، بازرگان (لاروس)

بازِغ: دَمَندِه

بازِل: آزموده، پُختِه: مَرد

بازِلَة: ریش، زَخمِ خونین

بازَهر: پارسی تازی گشته، پادزَهر (لاروس)

بازوکا Bazooka: دوشتوف، از زینه‌ها

بازِی: تازی از پارسی، باز، از پرندگان

بازی قایم‌بوشك، غایب‌باشَك: جُوخوسبازی (گویش گیلکی)

بازیِ ورق: گَنجیفه، گنجَفه (آنندراج)

باس، Basse: فرانسوی، نرآوا، بَم

بأس: ۱- بیم ۲- سختی ۳- دِلیری (فرهنگ کوچك)

بأساء: ۱- سختی ۲- آسیب ۳- گرسنگی

بئسَ البَدَل: جانشینِ بَد

بئسَ القَرین: هم‌نشین بَد

بئسَ المصیر: جایگاهِ بَد، گواژه ازدوزخ

باستیون Bastion: فرانسوی، مُوت

باسِره، باسِرة: ۱- تُرشروی ۲- اَندوهگین

باسِرها: هَمگی (معین)، سَراسَر

باسِط: گُستَرَنده، فَراخَندِه

باسِطُ الکَف: گُشاده‌دَست

باسفاق، باسقاق، باسقان: خوارزمی، (گمان می‌رود همان پاسبانِ پارسی باشد)، ۱- دستیار ۲- بازگیر ۳- پاسبان

باس فِرکانس Basse Fréquence: فرانسوی، کَم بَسامَد (فرهنگستان)

باسِق: دِرازو بالَنده (غیاث اللغات)

باسِق: پارسی تازی گشته، باشِه (لاروس)

باسِقات (تك، باسِق): درازشُدِه ها (آنندراج)

باسکت‌بال Basket-ball: انگلیسی، سَبَد گُوی، از بازی‌ها

باسکول Bascule: فرانسوی، ترازوفرنگی، سَنگ کش

باسِل: ۱- دِلیر ۲- سخنِ تُند ۳- شیرِ تُرش ۴- بادهِ‌ی تُند ۵- تُرُشروی

باسلُق، باسـدُق: ترکی، فُراتـه (برهان)، مَیده (برهـان)، نانِ خشکـار را زَمَن بِبُری، مَیده گردانی و تو مَیده خوری (سنائی)

باسِلِق، باسیلیق، Basilikos: یونانی، (معنی لغـوی آن پادشـاه بزرگ اسـت = غیاث)، شاهرَگِ دَست، شاهمار، دَر افسانه‌های یونان: سوسمارِ پَردار

باسلیقون Basilikon: یونانی، زیرِه (معین)

باسِم: خَندان (آنندراج)

باسِمه: ترکی، بنگرید به بَسمِه

بِاسمِه تَعالی: به نامِ او که والاست

باسِمه‌چی: ترکی، بنگرید به بَسمه‌چی

باسِمه‌خانه: بنگرید به بَسمه‌خانه

باسَن، Bassin: فرانسوی، سُرین، لَگَنچه

باسَـن دورسپسیون Bassin de réception: فرانسوی، آبگیر (فرهنگستان)

باسِنَة: پارسی تازی گشته، با آسَن، گاوآهَن

باسَواد: فَرهیخته

باسور: پارسی تازی شده، بازور (پالایش زبان فارسی)، از بیماری‌ها

باسیل، Bacilles: فرانسوی، چُوبَك

باش: ترکی، سِر کِه (آنندراج)

بأش: گِرِفتن و اَنداختن (آنندراج)

باشبـولاق: تُرکی، سَرچشمـه (فرهنگستان)، نام جایی است.

باشَرَف: والا (فرهنگ کوچك)، اَرجمند

باشعور: هُشیوار (برهان)

باشِلِق: ترکی از باسلیق یونانی، میر، فرمانرَوا

باشلُق: ترکی، کلاهِ بارانی

باشماق: ترکی، باشِه (فرهنگستان) نام جایی است.

باشماقچی: ترکی، کَفشدار

باشماق قورچی سی: ترکی، پای اَفزاردار

باشَهامَت: رُك گوی، بی باك

باشی: ترکی، سالار، سَردَسته

باصِر: تیزنِگاه، دَرزدُوز، پینه‌دُوز

باصِرَة، باصِره: بینایی

باصَلابَت: گُربُز، گرانمایه

باضِع: ۱ـ گوارا ۲ـ بُرّان ۳ـ پیله‌وَر (لاروس)

باضِعَة: ۱ـ رَمه‌مان، جُدامانده از گَلِه ۲ـ سَر شِکستگی

باطِح: بَر روی خفته (لاروس)

باطَراوت: تَرهَنده (برهان)

باطِـریوس، اوباطریوس: یونانی تازی گشته، یافت. گیاه گلودرد (لاروس)

باطِس: یونانی، توتِ سه گُل (آنندراج)

باطِشَة: ۱ـ سختگیر ۲ـ تازان

باطِل: بیهوده (برهان)، خَنج (صحاح الفرس)

فرخَنج، یاوه (فرهنگ کوچك) بیهُده، در گفتارِ بیهده دَربَند- به قضای خُدای شو خُرسَند (سنائی) زان به بیهوده می نپردازد- که همی شغلِ آخرت سازد (سنائی)

باطلاق، باتلاق: ترکی، مُرداب

باطلاقی پاقرمز: پارسی ترکی، تورُوسَك (گویش گیلکی)، از پرندگان

باطِلُ السَّحر: پادجادو، پاداَفسون

باطِل کَرَدن: سِتُردَن (فرهنگ کوچك)

باطِل و ضایع: خَنج، هم‌آوای رَنج (برهان)، ناچیز، پوچ

باطِن: ۱- دَرون، اَندَرُون (فرهنگ کوچك) ۲- پنهان (آنندراج) ۳- مَغاك (آنندراج) ۴- آبراهه (آنندراج) ۵- نفرین (آنندراج) ۶- ریشه، بُنیاد ۷- نِهاد (برهان)

باطِناً: دربُنیاد، دَرشکم، پنهانی

باطِن بین: ژرف بین (معین)، باریك بین (آنندراج)

باطِنی: دَرون گَرا

باطِنیّه: درونگَرایان، گروهی که باور دارند هر دستور دینی را آماجی نهانی است. چنان که آماجِ نماز، فرمانبرداری است. (بهره از آنندراج)

باطِیَة: پیاله، کاسه

باع: پارسی تازی شده، باز، بازه، باز، اندازه ای برابر با سَرانگشتِ دست راست تا سَرانگشتِ دست چپ، هنگامی که دست‌ها را به دوسوی گشوده ایم. (برهان)

باعِث: انگیزه (برهان)، کَیود (فرهنگ کوچك)، انگیزنده

باعِد: دور

باعِصمَت: نامُویه (برهان)

باعَظِمَت: نَهمار (برهان)، مِهَست (فرهنگ کوچك)

با عقل: بِخرَد، خِرَدوَرز

باعِك: نابِخرَد، بی خِرَد

باغات: باغ‌ها، رَمَنِ نادُرُست

باغِز: ۱- بَدکار ۲- شادی، سَرمستی

باغِزیّه، باغِزیَّة: پَرَندینه، جامه‌ی خَز

باغِ وَحش: بَدرامکَد

باغی: ۱- خواهان، جویا ۲- نافَرمان، سَرکِش، گَردنکِش

باغیگَری: سَرکِشی

بافتِ دورِ حَصیر: خَتَك (گویش گیلکی)

بافته‌ی عَنکبوت: تَنَسته (برهان)

بافَضیلَت: پارسای، شِناسَنده

بافِلو Buffalo: انگلیسی، فَرگاو

باق: پارسی است، بای، یکی از سازها

باقاعده: هَنجار

باقِر: ۱ـ از نام‌های تازی ۲ـ دانَنده ۳ـ دارَنده ۴ـ گشایَنده، شکافَنده

باقِع: ۱ـ کفتار پیسه‌دار ۲ـ سَگِ پیسه‌دار

باقِعةُ القوم: بَرجسته‌ی گروه

باقِل: ۱ـ گول ۲ـ تَره فروش (غیاث) ۳ـ زمینِ سبز ۴ـ دانه‌خور، پَرَنده

باقِل: نَشمه (معین)، دارچوغان، از گیاهان

باقــلاء، باقــالی، باقِله، Bakelos: یونـانی، کالـوسَـك (برهـان) باسَمَر (آنندراج)، غُول (برهان)، کَوشك (برهان) از گیاهان

باقلاپلو: یونانی پارسی، باسَمَرپلو، کالوسَك‌پلو

باقلاسبز: سَبزه باسَمَر

باقلافروش: باسَمَرفروش

باقلاقاتُق: گُل‌دَرچَمن، از خورش‌ها

باقلای قطبی، باقلای چینی، سویا: جامِسه (برهان)

باقلای وحشی: یونانی تازی، داربِله (گویش گیلکی)

باقلتِمش: ترکی، دیده شده، دیده

باقلوا: این واژه ترکی یا تازی نیست و در پارسی باید باغلوا نوشته شود، از خوردنی‌ها

باقی: ۱ـ مانده ۲ـ پایَنده، پایدار ۳ـ اُستوار ۴ـ پَس‌مانده، بازمـانـده ۵ـ پَدرام، مانا (فرهنگ کوچك) ۶ـ ماندَنی

باقیات: (تك: باقیَة) ۱ـ مانده‌ها ۲ـ نیکی‌ها

باقیاتُ الصّالِحات: نیك‌منداك

باقیدار: بدهکار

باقـیدار شدن: بیرون آمَــدن، از او ده بار هزار هزار درم خواه که بَروی بیرون آمــده اســت (تاریخ برامکه)

باقی گذاشتن: به‌جا گذاشتن

باقی مانــدن، باقی ماندِگی: ۱ـ واپَس افتادن ۲ـ بازماندَن

باقی مانــده: ۱ـ پَس‌مانـــده (آننـدراج) ۲ـ بازمانده ۳ـ استوار، پابَرجای

باقی نگــذاشتَن: نَمــانـدَن، و کَس را از ایشان زنده نَماند (تاریخ برامکه)

باقِیَة، باقیه: مادینه‌ی باقی ۱ـ بازمانده ۲ـ ماندنی

باك Bac: فرانسوی، لاوَك

باك Back: انگلیسی، پُشتیار، زبانزد ورزشی

باکــارا Baccarate: فرانسـوی، هَشت‌ونُه، گونه‌ای از مَنگیا (= قمار، برهان)

باکتری Bactérie: فرانسوی، خَزَك، برگرفته از واژه‌ی خَزه

باکتِریولوژی Bactériologie: فرانسوی،

خَزَکشناسی

باکِر: بامداد، سپیده‌دَم

باکِـرَة، باکِـره: بالِـست (برهـان)، دوشیزه (فرهنگ کوچک)، بُوبَك (برهان)

باکرهٔ دُروغی: غَربُد (صحاح الفرس)

با کفایت: کارآمَد

باکِـل Buckle : فرانـسـوی، گُلِ کَمَـر (جواهرات سلطنتی ایران)

باکـورَة، باکـور: (ماده، نَر)، نوبَـر (برهان)، نوباوه (صحاح الفرس)، زودرَس

باکِیَة، باکی: (ماده، نَر): گریان

باگت Baguette : فرانسوی، تَراشِ شاخَکی (جواهرات سلطنتی ایران)

بال: ۱ـ فَرهَـت (جاهَـة، جاه) ۲ـ دِل ۳ـ تن‌آسایی ۴ـ کُلَند

بال Bal : فرانسوی، ۱ـ بَزم ۲ـ پاکوبگاه

بال، بالِـن Balaena : لاتینی، وال، ازماهیان،

دین زدرویشـان طلب نَزخواجگـان باشکوه ـ
زان که گوهـر از صدف یابـی، نه ازماهیّ وال
(کمال اسماعیل)

بالابان Baraban : رُوسی، تَبیره

بالابانچی: روسی ترکی، تَبیره‌زَن

بالاِتِّفاق: هَمگان

بالاچاق: ترکی، زِبَردَست

بالآخـره: تازی نادُرُست، سَرانجـام (عمید)، بتاوار (برهان)، باری (فرهنگستان)

بالاِرادِه: به‌خواست، به‌آهَنگ

بالاستقلال: به‌خودسری، خودسَرانه

بالاصاله: ازسوی خود

بالالایکا Balalayca : روسی، تاردیس

بالانس Balance : فرانسوی، ۱ـ تَراز (عمید) ۲ـ تَـرازو (فـرهـنـگـسـتـان) ۳ـ تـرازبـازی، زبـانـزد ورزشـی ۴ـ تـرازکـاری، زبـانـزد ساخـتمانـی

بالانسیه از Balancer : فرانسوی، تَرار کَردَن

بالب Bulb : انگلیسی، پیازه

بالِت، بالِه Ballet : فرانسوی، پَروَشت، وَشتَن (= رقص) نَرم، چون پَرواز

بالَة: پارسی تازی گشته، بیله (= طبلهٔ عطّار) (آنندراج)

بِالتَّبَع: به‌دنبال

بِالتَّمام: بی کم‌وکاست، اَزدَم

بـالجا، بـالجه: تـرکـی، بـاربَـر (گـویـش گیلکی)

بِالجَبر: به‌زور، به‌فِشار

بِالجُمله: سُخَن کوتاه، به‌کوته‌سُخَن

بالِع: زمینِ مُردِه، چَوَر (گویش گیلکی)

بِالخُصوص: به‌ویژه

بِالذّات، بِالذّاته: به‌زاد، به‌خود (دانشنامه‌ی علائی)

بالِرین Ballerine: فرانسوی، پَروَشتار

بِالصّراحه: آشکارا، به‌روشَنی

بِالضّروره: ناچار، ناگزیر

بِالطّبع: به‌سِرِشت

بِالطّوعِ وَالرّغبة: با پذیرش و خُرسَندی، از سَرِ فرمانبرداری و آرزومندی، از تَه دل

بِالعَرَض: به فِتاد، به تاوَر (= عَرَض، برهان)

بِالعَشیّ والابکار: شام و بامداد (آنندراج)، شام و یام (معین)

بِالعَشیّ والاِشراق: به شب و سپیده دَم

بِالعَکس: باژگونه

بالغ: بُرنا (فرهنگ کوچک)، رِسیده (عمید)، گُوالیده

بالِغاً، مابَلَغ: هَرچه باشد

بِالغُدُوِّ والآصال: به بامگاه و به شامگاه

بالغ کَلام: سُخَن رِسا

بِالفَرض: به گُمان، به اَنگار

بِالفِطره: به نِهاد

بِالفِعل: ۱ـ اکنون ۲ـ با نیرو

بِالقَطع: بی گُمان، سَددرسَد، بی بُر و بَرگرد

بِالقُوّه: به نیرو

بِالکُل: یکسَره

بالکُن Balcony: انگلیسی، بُلکَن (آنندراج)، بالگانه (فرهنگستان)

بال کوستومه Bal-costumé: فرانسوی، پُوشابَزم

بِاللّٰه: به خُدا

بِاللّٰه التّوفیق: پیروزی از خداست

بِاللّٰه العون: یاری از خُداست

بِالمآل: به فَرجام

بِالمَرّه: یکبارگی (فرهنگستان)

بِالمساوات: یکسان

بِالمُشافَهَة: به‌زَبان، زَبانی

بِالمُضاعَف: دوچَندان

بِالمُناصِفَة: نیمانیم

بِالنّتیجه: به بازیافت، سَرانجام

بِالنّسبَة: به سَنجِش

بالوعه، بالوعَة: چاهَک

بالون، بالُن Ballon: فرانسوی، ۱ـ بادکُنَک ۲ـ هَواگَرد

بالی، بالیَه: کُهنه، دیرینه

بالیستیک Balistique: فرانسوی، توفنده

بالیستیک میسل Balistic missile: انگلیسی، موشکِ پَرتابیکی (واژه نامهٔ فیزیک) موشکِ توفَنده

بامبو Bambou : فرانسوی، خیزران، پارسی است (برهان) و تازی گشته آن خِیزَران است (آنندراج)، تازی است (معین)

بان: تازی از هندی، پان، گُربَگو، از گیاهان

بانجو، بانژو Banjo: فرانسوی، نُه‌تار، ازسازها

باند Bande : فرانسوی، ۱ـ نَوار ۲ـ گروه

بانداژ Bandage : فرانسوی، ۱ـ نوارپیچ (عمید) ۲ـ خایه‌بَند

باندرُل Bandrole : فرانسوی، نَوارچَسب (فرهنگستان)

بانک Banque : فرانسوی، بانک (فرهنگستان)، بایگ (بهره از برهان)

بانکرُوت Banqueroute : فرانسوی، وَرشِکَستِگی (فرهنگستان)

بانکروتیر Banqueroutier : فرانسوی، وَرشِکَستِه (فرهنگستان)

بانکِه Banké : روسی، بُولُونی، ازآوَندها

بانکیه Banquier : فرانسوی، بانکدار (فرهنگستان)، بایگدار

بانگِ حَزین: زَخ (صحاح الفرس)

بانَن Banane : فرانسوی، کَنار (بهره از برهان)، مُوز

بانی: بُنداد، سازَندِه، بُنگُذار، بنیادگَر (فرهنگ کوچك)

باوجودِ...: با آن که...

باوَصفِ...: اگرچه

باوَقار: سَنگین، خوددار

باه: آزو (فرهنگ کوچك)

باهِر: ۱ـ روشَن، آشکار ۲ـ بَرتر، داناتَر، ۳ـ مَلازرَگ، رَگ کوچکی دَرسَر

باهِرَة: مؤنث باهر، وَ، ۱ـ کَشتی ۲ـ گوشِ خَر، گیاه

باهِل: ۱ـ بیکاره ۲ـ دودِل ۳ـ شبانِ بی چوب

باهِی: خانه‌ی تُهی

باهیبَت: شکوهَندِه (برهان)

بای: تُرکی، دارا

بائجه، بائِجَة: سختی، توده‌ریگ

بائِت: بنگرید به بَیات

بایِر، بائِر: ناکِشتِه، تباه، آزموده، نارَوا

بائِرَة: مؤنث بائِر: ناکِشتِه

بائِس: تُهیدَست، ناتوان، دَردمَند، بینَوا

بایِص، بائِص: شتابَندِه (آنندراج)

بایِض، بائِض: ماکیان (آنندراج)، تُخم گذار

بایع، بائِع: فروشندِه (فرهنگستان)، فُروختار (برهان) (فرهنگ کوچك)

بایغوش، بایقوش: ترکی، کوچ، چُغد

بائِق: بی بَها، بی اَرزش، کالا

بائِقَة: مؤنث بائِق: وَ، سَختی، بَدی

باین، بائن: ۱ ـ آشکار ۲ ـ هلیده، زنی که به هِلِش (= طلاق) از شوی جدا شُده

باینَة: مؤنث بائِن: وَ، ۱ ـ چاهِ ژَرف ۲ ـ بَرگُزیده، از کالا ۳ ـ پیشکِشی، ارمغانِ زن به مَرد هنگام زَناشویی

بَبّ: فَربه، پارسی تازی گَشته، رَوش (لاروس)،

بَبر: پارسی تازی گشته، بَبر (لاروس)

بَبَّغاء: هِندی تازی گشته، توتی

ببلیون Pépion : یونانی تازی شده، خُرفه، از گیاهان

بَبَّة: پارسی تازی گشته، پَپه، نادان

بَتات: تو شه، مانه، هَرگِز

بَتّات: گِلیم باف (لاروس)

بَتر: ۱ ـ بُریدن ۲ ـ از بیخ کَندَن (آنندراج)، بَرکَندَن

بَتراء: ۱ ـ رسا ۲ ـ دُمبُریده ۳ ـ بی‌پُشت، بی‌فَرزَند

بتع: مِی اَنگبین

بِتَکچی: بِتَك گیر (بِتَك، پروانه و مثال که برای خروج و دخول شهری گیرند، آنندراج)

بتوفیق الله: به یاری خُدا

بَتول: ۱ ـ از نام‌های تازی ۲ ـ جَهانرَها ۳ ـ پاجُوش، نهالی که از بُنِ درخت بَرآید

بِتون Beton : فرانسوی، شِفته (عمید)، سارُوگ (= ساروج)

بِتون آرمه Beton-armé : فرانسوی، شِفته آهَن

بَتونه، بَطونه: برگرفته از بَطانَة، آستَر، آستَری

بَتونِیَّة Petunia : لاتینی تازی گشته، گُلِ پَرَندیك

بَثّ: ۱ ـ اَندوهِ ژرف ۲ ـ بیماریِ سَخت ۳ ـ نیاز ۴ ـ پَراکَندِه

بَثُّ الشکوی: دردِ دِل

بَثر: ۱ ـ پُروش، جوشی که از اندام بَرآید (برهان قاطع) ۲ ـ آبخیز

بَثق: ۱ ـ سَرچشمه ۲ ـ رودکِنار

بُثُور: (تك: بَثر)، پُروش‌ها

بَثیر: بسیار، فَراوان (لاروس)

بَجّاء: چَشم فراخ (از آنندراج)

بجاد: گلیم راه‌راه

بَجدَة: ۱ ـ بُن ۲ ـ خاك ۳ ـ دَرون، نهان

بُجرَة: ۱ ـ ناف ۲ ـ آك ۳ ـ اَندوه

بَجم: ۱ ـ گروه انبوه ۲ ـ گَزمازَك

بَچه‌یِ حُور: پَریزاد

بَچه‌یِ ساقِط: آبگانه، شکمِ حادثاتِ آبستَن، از نهیب تو آبگانه فِکَند (مسعود سَعد)

بَچه‌یِ نامشروع: مولِه‌زای (گویش گیلکی)

بَچّهٔ یتیم: سِك، سیك (گویش مازندرانی)

بَحّاث: جُستارَنده (جُستار = بَحث)

بُحار: دَریازَدگی (لاروس)

بحار: (تك: بَحر)، دَریاها

بُحبوحه، بُحبوحَة: میانگاه (فرهنگ کوچك)، گیرودار (فرهنگ کوچك)

بَحت: ناب (آنندراج)، در برخی از واژه نامه‌ها «ویژه» نیز آمده، خُشك (برهان)

بَحّة الصَّوت: آواز گرفتگی، گلو گرفتگی

بَحث: ۱ـ جُستار (کشف المحجوب سَجستانی) ۲ـ زمینه‌ی گفت‌وگو، نوسیره (برهان) ۳ـ کاوش ۴ـ کانِ زَر

بَحث کردن: جُستاردَن، کاویدَن

بَحذَف: بارهَنگ (لاروس)، از گیاهان

بَحر: ۱ـ دریا (برهان) ۲ـ فَراخی ۳ـ گُستَره

بَحرِ اَحمَر: دریای سُرخ

بَحرِ اخضَر: آبِ کَبود (برهان)، کَبود دریا

بَحرِ اسوَد: دریای سیاه

بَحرالعلوم: دریای دانش‌ها

بُحران: تَنگی (فرهنگ کوچك)، آشُفتِگی (عمید)، سَراسیمگی، سَختیِ گرما

بُحرانی: آشفته، دَرهَم

بَحرپیما: دَریانَورد (فرهنگستان)

بَحرِ ترك: سَنگِ تُرك، آواز دویم از بنیادهای خُنیای ایرانی

بَحرَة: ۱ـ شَهر ۲ـ مَرغزار ۳ـ آبخیز (آنندراج) ۴ـ تالاب ۵ـ بوستانِ بُزرگ (لاروس)

بَحرِ شعر: سَنگِ سَرواد، شمارِ آن نوزده است: ۱ـ دِراز (= طَویل = فَعولن مفاعیلَن فَعولن مفاعیلَن) ۲ـ کِشیده (= مَدید = فاعِلاتُن فاعَلن فاعِلاتُن) ۳ـ گُسترده (= بَسیط = مستفعَلَن فَعَلن) ۴ـ فَراوان (= وافِر = مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن) ۵ـ رسا (= کامل = چند بار مُتفاعِلَن) ۶ـ شادمانه (= هَزَج = مَفاعیلَن مَفاعیلَن مَفاعیلَن) ۷ـ لاف (= رَجَز = مُستَفعَلَن مُستَفعَلَن مُستفعَلَن) ۸ـ فُزونه (= رَمَل = فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلاتُن فاعِلاتُن) ۹ـ بِرهِنه (= مُنسَرِح = مُستَفعلن مفعولات) که در کار نیست و آن چه در کار است: مُفتَعِلن فاعلات مُفتعِلَن فاعلات است که بدان برهنه‌ی گَشتِه = «مُنسَرِحِ مُزاحَف» می‌گویند ۱۰ـ مانَنده (= مُضارِع = چهار بار مفاعیلَن فاعِلاتُن) که چون خوشایند نیست بیشتر گَشته‌ی آن را به کار می‌برند که چهار بار مفعول فاعِلاتن است یا گَشته‌یِ کورِ کوتاه «= مضارع مَکفوفِ مقصور» که چهار بار مفاعیلَن فاعِلات است ۱۱ـ بُریده (= مُقتَضَب = مَفعولات مستفعِلَن مَفعولات مُستَفعلَن) ۱۲ـ بَرکَنده (= مُجتَثّ = مفاعِلَن عَفَلاتُن مَفاعِلن

عَفَـلان) ۱۳ـ چُست (= سَریع = مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن فاعِلان) ۱۴ـ نُوین (= جَدید = فاعِلاتُن فاعِلاتُن مستَفعلن، که گشته‌ی آن، فاعِلاتُن فاعِلاتُن مفاعِلن است. این سنگ در چامه‌ی تازی نبوده و سَرایندگانِ ایرانی آن را ساخته و پرداخته اند) ۱۵ـ خویشاوَند (= قَریب = مَفاعیلُن، مَفاعیلُن فاعِلاتن،) که گشته‌ی آن: مفعول مفاعیل فاعِلاتُن است. این سنگ را نیز ایرانیان بر سنگ‌های تازی افزوده اند ۱۶ـ سَبُك (خَفیف = فاعِلاتُن مُستَفعلن فاعِلاتُن) ۱۷ـ گرایَنِده (= مُشاکِل = فاعِلاتُن مفاعیلُن مفاعیلُن) ۱۸ـ هَمگَرای (مُتقارِب = چهاربار: فعولُن) ۱۹ـ رِسَنده (= مُتدارِك = هَشت بار فاعِلُن)

بَحرنور: سَنگِ شید، یکی از گوشه های راست پنجگاه

بَحر و بَرّ: دریا و خُشکی

بَحریّ: ۱ـ دریایی ۲ـ سُرخ‌پا (گویش گیلکی)، از پرندگان

بَحریان: دریاییان (فرهنگستان)

بَحریّه، بَحریّة، مؤنث بَحری: دَریایی

بَحشَل: سیاه و سِتَبر: مَرد

بَحشَلَة، مؤنث بَحشَل: ۱ـ سیاه: زن ۲ـ زَنگی

بِحِل، بِحلی: این واژه را عمید در پیوند با حلال، تازی دانسته، محمد معین آن را در فرهنگ فارسی خود نیاورده، واژه نامه‌های تازی به گفته‌ی فراهم‌آورنده‌ی غیاث هیچ یك این واژه را نیاورده اند و به‌درستی نیز نشان داده است که این واژه همان بِهِل پارسی برابر با «رَها کُن و بُگذَر» است، بِهِل

بُحوتَة: نابیدَن، بی‌پیرایگی

بُحور: (تك: بَحر)، دَریاها

بُحَیره، بُحَیرَة: دریاچه

بَخ: بزرگ، مِهتَر: مَرد

بُخار: وَشم (برهان) دوچشم از بَر سر چو دو چشمه خون ـ زوَشمِ دهانَش جهان تیره گون (فردوسی)، تَما (فرهنگ کوچك) دَمه (فرهنگستان)، خوزم (برهان، هم‌آوای بَزم خوانده می شود)

بُخار آب: مَه (فرهنگستان)

بُخار شُدَن: وَشمیدَن، خوزمیدَن (هم‌آوای رَزمیدَن)

بُخار و حرارَت: تَف (برهان)

بُخاریّ: دودگاه، ساداك (معین)

بَخّال: زُفت‌ترین

بُخاو، بخو: ترکی؟، زولانه، زاولانه (برهان) آهنی که بر پای ستوران بَندند

بُخت: پارسی تازی گشته، بُختی، شُتر

خراسانی
بُختی: آنندراج و عمید: تازی، پارسی است و بَرگرفته از بُختی برابر با افغانی (بهار، تاریخ سیستان)
بَخت: پارسی تازی گشته، بَخت (لاروس)
بَخترة: خرامیدَن
بَختَریّ: خوشخرام
بَخر: اِسکَنج، گَندِدهان (برهان قاطع)، سُکُنج (برهان)
بَخس: ۱ـ نارسا ۲ـ کَم، انـدك، کاسته (لاروس) ۳ـ بَش (= دیِم، برهان)
بَخشی: ترکی، دینمَرد
بَخع: ۱ـ خودکشی ۲ـ چاه کَندَن ۳ـ چیرِگی
بَخق: پیسِ چَشم
بُخـل: زُفتی (آنندراج)، سخن‌ها هرچه گفتی راست گفتی ـ نکـردی با من انـدَر مِهـر زُفتی (ویس و رامین)، تَنگ چَشمی (معین)، سیمتاخ (برهان)، خَسی (فرهنگ کوچك)
بُخَـلاء: (تك: بَخیل)، زُفتـان (در پارسی رودرروی زُفت، رادیا به تازی کریم است: کُجا نه زُفت خواهد بود نه راد ـ همان بهتر که باشی راد و دلشاد، ویس و رامین)
بَخن: درازبالا، بُلندبالا
بُخنُق: لَچك (لاروس)، روبَند
بَخــور: خوزم، هم‌آوای بَزم (و، خوانده نمی‌شود) (برهان)، بُوغ (گویش گیلکی) (این واژه را فارسی گویان بُخور می‌گویند که با این خوانش خود پارسی است و به‌رنگ خاکستری سیر یا تیره، بُخور گفته می‌شود، بنگرید به فرهنگ عمید)، دارسوزه
بَخوردادَن، بُخوردادَن: خَوزماندَن
بَخورمَریم، بُخورمریم: آذریون، گُلِ نِگونسار (معین)، از گیاهان
بَخور گرفتن، بُخور گرفتن: خَوزمیدَن
بخولُق: تُرکی، زولانگاه، فرورفتگی بالای سُم ستور که زولانه را آنجا بَندَند
بَخیل: زُفت (لغت فرس) سیه کاسه (عمید)، تنگ‌چشم (معین)، بَسته‌دَست (برهان)، زُکور (لغت فرس)
بَخیلی: زُفتی، زُکوری
بَخیلی کردَن، بُخل ورزیدَن: زُفتیدَن
بَدّ: ۱ـ مانـدِگی ۲ـ پریشاندَن ۳ـ دوراندَن ۴ـ بازداشتن (آنندراج)
بُدّ: چاره، گُزیر
بُد: پارسی تازی شده، بُت، بُتخانه (آنندراج)
بَدء: ۱ـ آغاز ۲ـ ازسَر گرفتن ۳ـ آفرینش
بَدائة، بَداءَة: سَرآغاز
بَدائِه: (تك: بَدیهَة)، خودآی‌ها، آمَده‌ها

بَداح: زمینِ فَراخ، دَرَندَشت

بَداَخلاق: دُژآهنگ (برهان)، دژخوی

بَداَخلاقی: دُژخویی، گَنده‌مغزی (آنندراج)

بَداد: ۱ـ تَک‌تَک ۲ـ پریشان (آنندراج) ۲ـ جنگِ تن به تن ۴ـ جُدا جُدا

بَداَدا: کَژرَفتار، شوره‌پشت (آنندراج)

بِدار: پیشی گرفتن، شِتافتَن

بَداة: ۱ـ دُنبَلان، از غارچ‌ها ۲ـ بیابان ۳ـ اندیشه‌ی روشَن

بَداُسلوب: بَدرَوش

بَداَصل: فرومایه (برهان)، بَدگوهَر

بِداق: پایچه، دست اندر زیر کرد و اِزاربَند استوار کرد و پایچه‌های اِزار را ببست (تاریخ بیهقی) بِداغ پارسی است

بُداغ: ترکی، شاخه

بَداُغر، بَداُغور: سَبزپای: بَدشگون، بَدگام

بَدّال: دانه فروش، خواربار فروش

بَداَنت، بَدانة: تَناوَریدن، فَربهی

بَداوَت، بَداوَة: بیابانگردی، دشت نشینی

بَداهَت، بَداهَة، بَدیهه، بَدیهَة: خودآی، آمِده، فرقِ سخن عشق و خرد خواستم از دِل ـ گفت «آمده» دیگر بُوَد و «ساخته» دیگر (شریف)، نااندیش (برهان)، ناگه‌آی، ناگه‌آینده (آنندراج)، زوداَنداز (برهان)

بداهه گویی، بَدیهه گویی: برآب گویی (برهان)، آمِده گویی

بداهه نَوازی: آمِده نَوازی

بَدایع، بدائع: (تك: بَدیعَة)، نوپیداها، تازِه‌ها

بَدباطن: بَددرون، دورو (آنندراج)

بَدباطنی: بَددرونی، دورویی

بَدترکیب: بَدجور، بی‌ریخت

بَدجنس: بَدآغاز (آنندراج)، بَدگُن

بَدحال: پَراشیده (برهان)

بَدحال شدن: پَراشیدَن (برهان)

بَدحِساب: بَدشُمار

بَدخِصال: بَدکِردار

بَدخَطّ: بَدنویس

بَدخُلق: بَدخوی، کَژرفتار

بَدخیال: بَدپندار، بَدبَرداشت، بَدگُمان

بَددِماغ: ناخُرسند، دَژَم

بَدذات: بَدزاد، اَزگات (آنندراج)

بَدذهن: بَدیاد

بَدر: پُرماهی، پُرماه، خار (برهان)، کاك

بدراك Bed-rock : انگلیسی، سَنگبَستَر

بَدرالظُّلَم: ماهِ روشَنگَر

بَدرزق: تنگ‌روزی

بَدرَقه: پارسی تازی گشته، پادَره، پادَرهِه (= راهنما)، یا بِه دَرگَه، با این فَرنود، که میزبان تا به

درگاه دُنبال میهمان می‌رفته است ـ بَدرَهِه (برهان)

بَدرَقه کَردَن: به‌دَرگَه شُدَن، بَدرَهِه کَردَن

بَدره، بَدرَة: هَمیان، هَنبان، اَنبان

بَدساعَت: بَدگاه

بَدسَلیقه: خواری دوست، هم چو گربه لئیم و خواری دوست ـ خورده سیلی ز بَهرِ پاره‌ی پوست (سنائی)، پَچول (فرهنگ نایینی)

بَدسیرَت: بَدسِگال

بَدشانس: بُزبیار (گویش گیلکی)

بَدشانسی آوردن: بُزبیاری (گویش گیلکی)

بَدطالع: بَدپَرتو (آنندراج)، بَدبَخت

بَدطَبع: دِژخَم (برهان)، بَدآغار

بَدطَعم: دُژَن، دِژَن (برهان) بَدمَزه

بَدطینت: بَدسِرشت، بَدنِهاد

بَدظَنّ: بَدگُمان (آنندراج)

بدع: ۱ـ نورَس ۲ـ نوآیین، نوآمد ۳ـ راد ۴ـ فَربه ۵ـ سَرآمَد

بِدَع: (تک: بدعَة)، آیین های نو

بَدعادَت: بَدخوی، دژخوی

بَدعاقِبَت: بَدفَرجام

بدعَت، بدعَة: آیین نو، نوآوری، نوآیینی (فرهنگ کوچك)

بدعَت گذاشتن: نوگَردانـدَن، دِگرگَری، داب کردن (بهره از گویش گیلکی)

بَدعَمَل: بَدکار

بَدعُنُق: خودپَسَند، گردنکِش

بَدعَهد: سُست پیمان، پیمان شِکَن

بَدفِطرَت: بَدنَهاد، مَردُم آزار

بَدفِعل: بَدپوی، بَدکُنِش، گُلَنده (به زن بدفعل گویند. برهان)

بَدقَدَم: بَدگام، سَبزپا (برهان)، خُشك‌پَی (برهان)

بَدقَدَمی: بَدگامی، سَبزپایی

بَدقِلق، بَدقَلَق: بی تاب، کَج تاب

بَدقُمار: جِرزَن، بَدمَنگیا، بَدمَنگ

بَدقیافه: بَدگِل، هودَر (برهان)

بَدَل: ۱ـ سان، گُهری (صحاح الفرس) ۲ـ والا ۳ـ جایگُزین، جانِشین

بُدَلاء: (تك: بَدیل)، والایان

بَدلِجام: بَدلُگام (لِجام تازی شده ی لُگام پارسی است)، سَرکش

بَدلِحاظ: بَدبرخورد

بَدلقا: بَدچهره

بَدَل کار: جاکار، کسی که به‌جای بازیگر، کارهای سخت و دشوار را در نمایش انجام می‌دهَد

بَدَل مایتَحَلّل: گُواریده

بَدلَهجه: بَدگویش

بَدلی: ساختِگی، نَبَهره

بَدلیون Bdellium: لاتینی، کَورِ کَبود، از اُزدوها

بَدمذهَب: بَدکیش

بَدمَزاج: تُرشرو، تُندخو

بَدمزاجی: تُرشرویی، تُندخویی

بَدمَظَنّه: نااستوار، لَرزنده

بَدمَعاش: بَدروزی، بَدپیشه

بَدمُعامِله: کَجمَلاس، هرگز گلیم بخت مرا در محیط دهر ـ از آب در نیاوَرَد این چرخِ کَج پَلاس (علی خراسانی) (آنندراج)، بَدسودا

بَدمُعامِلگی: سَخت‌جُوشی، دیرجوشی

بَدمَنصَب، بَدمَصَب: خودگیر

بَدمَنصَبی: خودگیری

بَدمَنظَر: بَدنما

بَدمینتون Badminton: انگلیسی، پَرّه‌بازی

بَدَن: تَن، همگی اندام‌ها جُز سر و گردَن

بَدنَسل: بَدتُخمه، بَدنِژاد

بَدنَصیب: بی‌بَهره، کوربَخت

بَدنَصیبی، بی‌نصیبی: بی‌بَهرگی، شوربَختی، کوربَختی

بَدنَظَر: بَدنِگَر، بَدنِگاه

بَدنَفَس: گَندِه‌دَم، گَندِه‌دَهان

بَدنَفس: بَدرَوان، آلوده‌رَوان

بَدَنه: تَنه (فرهنگستان)

بَدَنی: تَنی

بَدنیّت: بَدخواه

بَدو: در فارسی از بَدء: آغاز، آغازیدَن

بَدو: بیابان، دَشت

بُدُوح: ۱ ـ خرامِش ۲ ـ نامی است اَشویی که بر خنجر و شمشیر و تیغ نویسند (بهره از آنندراج)

بُدور: (تك: بَدر)، پُرماهی‌ها، شب‌های پُرماه

بُدور: پیشی گرفتن

بَدوَضع: بی‌اَندام

بِدونِ: (در آنندراج پارسی)، بی، به‌جُز

بدونِ مُراعات: بی‌بَند و بَراز (گویش گیلکی)

بدونِ وَقفِه: گُراگُر (گویش گیلکی)

بَدویّ: ۱ ـ آغازی ۲ ـ بیابانی، دشت‌نشین

بَدوَة: کناره‌ی رود (لاروس)، رودکنار

بَدهَضم: ناگُوار، ناگُوارد (برهان قاطع)

بَدهضمی: ناگُواردی

بَدهیئت: بَدریخت، بی‌ریخت

بَدیء: ۱ ـ آغاز ۲ ـ آفریده ۳ ـ کارِ نو (لاروس)

بَدیخ: والاپایگاه

بَدیع، بَدیعة (مؤنث) ۱ ـ نوآفرید، کُنجَك (برهان قاطع) ۲ ـ نوآیین، نَغز (صحاح الفرس)، نودَر (برهان) ۳ ـ نوگری، نام دانشی است که از روش‌های زیبا سخنی،

زیباسرایی و زیبانویسی گفت و گو می کند

بَدیعُ الجَمال: تک زیب، تکدانه

بَدیعُ الزّمان: یگانه‌ی زمان

بَدیعُ السَموات وَالارض: یگانه‌ی آسمان و زمین

بَدیع رَقَم، بَدیع قلم: خوشنویس، نونویس

بَدیل: ۱ـ جایگُزین ۲ـ جانِشین، هَمسان، مانند (فرهنگ کوچك)

بَدیُمن: بَدشگون، نافرخُنده

بَدین، بادِن: تناوَر، تنومَند

بَدیهَة: بنگرید به بَداهه

بَدیهیّ: آشکار، روشن، ناگهانی

بَدیهیّات: آشکاره‌ها، بُنخِرَدها، آن‌چه زمینه و بُنِ اندیشیدن است و بایسته‌ی خِردکاربَندی، چون سُهِش‌ها و آزمون‌ها

بَذّ: ۱ـ چیرگی ۲ مانند، هَمتا ۳ـ تَك

بذاء: تُندی، دشنام، بَدزَبانی (لاروس)

بذّاته، بالذّات: به خود

بذاذت، بذاذَة: پَراشیدگی (= بَدحالی)، سَخت گُذرانی (لاروس)

بذّارَة: از پارسی، بَرزاَفشان

بَذَج: پارسی تازی شده، بَرّه، بُزغاله

بَذَخ: گَردَنکِشی (آنندراج)

بَذر: پارسی تازی شده، بَرز، بَرزا، تخم هرچیز که پاشیده و کاشته می شود (برهان قاطع)، (بَرز، بَخش نخست بَرزگَر نیز هست)

بَذرافشانی: بَرزاَفشانی

بَذرُالبَنج: پارسی تازی شده، بَرزبَنگ، مَنگ

بَذرالخمخَم: سَوارُن، خاکشی (برهان)

بَذرقطونا: بَنگو، اِسپَغول، از گیاهان (برهان)

بَذرالورد: دَلیك، میوه‌ی گلی است به‌رنگ سرخ (برهان)

بَذع: ۱ـ تَراویده ۲ـ تراویدن

بَذَع: بیم

بَذق: ۱ـ راهنما ۲ـ کِه ۳ـ سَبُك رفتار

بَذل: دَهِش (آنندراج)، بَخشش

بَذل کردن: بَخشیدن، بخشش کردَن

بَذلِه: بَزلَه، پارسی است (آنندراج) (معین)، شوخی، لاغ (در برهان قاطع: بَزله)، کَهراس (برهان)

بذلَة: کارجامه، جامه‌ی بادروزه (لاروس)

بُذم: ۱ـ دوراَندیشی ۲ـ سِتَبری ۳ـ چُستی ۴ـ فَربهی ۵ـ بُردباری ۶ـ تُوان ۷ـ نیك اَندیشی

بَذور: ۱ـ سخن چین ۲ـ وِل زَبان

بُذور: (تك: بَذر)، بَرزها، دانه‌ها

بُذوق: (تك: بَذق) ۱ـ راهنمایان ۲ـ کِهان ۳ـ سَبُك رَفتاران

بَذول: گشاده دست، بَخشنده

بَذیّ: بیهوده گو، بَدزَبان (آنندراج)

بَذیُّ اللِسان: ناسزاگوی

بَذیر: ۱ـ سخن چین ۲ـ وِل زبان

بَذیلیا: لاتینی؟، شاه بانگ، از گیاهان (معین)

بَرّ: خُشکی، خُشکسار، راستگویی، راست سوگندی

بُرّ: گَندُم (لاروس)

بِرّ: نیکوکاری، بَخشِش

بَره: ۱ـ آفرینشِ خدایی ۲ـ برخاستن از بستر بیماری، به شُدن (آنندراج)

بَراء: ۱ـ پاك ۲ـ بیزار (آنندراج)

بَراءَة: ۱ـ بیزاری (آنندراج، فرهنگ کوچك) ۲ـ بیگناهی ۳ـ وارَهیدگی (معین) ۴ـ وام رَهی ۵ـ آك رَهی (آك = عِیب)

بِرائت خواهی: وارَهی خواهی

بَرائت ذِمّه: وام رهایی

بَرات، از بَراةْ: تَنخواه (آنندراج)، سَفته (برهان قاطع)، چَك (برهان)، پارسی است (بهروز)

بَراجیل: بو یانَك (= کَرَفس)، از گیاهان

بَرّاد، بَرّادَة: یَخچال (لاروس)

بَرادر سَبَبی: برادر زن، برادر شوهر

بُرادَة، بُرادِه: سُو نِش (آنندراج)، سوده

بُراده ی آهن: ساو آهن

براده‌ٔ تلا یا نُکره: سُهالِه (برهان)

براده‌ٔ فلزات: بیر زَد (برهان)

بَراذین: (تك: بِرذَون)، سُتور، اسب‌های تاتاری (آنندراج)

بَراز: ۱ـ بیابان ۲ـ فراخ جای، گشاده جای

براز: سَرگین، پَلیدی (غیاث) پیخال (فرهنگستان)

بَرازِخ: (تك: بَرزَخ)، هَمیستَکان‌ها (فرهنگ پهلوی)

بَرازِخِ خاصِعه: (در فَرزانِ سُهروَردی)، هَمیستَکان‌های فرودین، کیاهای تَنیك (= عناصر جسمانی)

بَرازِخِ سِفلیه: (در فَرزانِ سُهروَردی)، هَمیستَکان‌های زیرین، کیاها، آخشیجان

بَرازِخِ عُلویه: (در فَرزان سُهروَردی)، هَمیستَکان‌های زِبَرین، سِپهرها، سِپهری‌ها، سِپهریان

بَرازِخِ قابِسه: (در فَرزان سُهروَردی)، هَمیستَکان‌های درخشیده، پَرتوگیران

بَرازِخِ قاهِره: (در فرزان سُهروردی)، هَمیستَکان‌های چیر، پَرتو دِهَندگان

براسِلت Bracelet**:** فرانسوی، دَستینه (جواهرات سلطنتی ایران)، اَلَنگو

بُراشِم: تیز نِگاه (آنندراج)

بِراص: (تك: بُرصَة)، دیوجاها، ریگستان‌ها

بُراض، بُراضَة: ۱ـ اندك ۲ـ آبتَك، کَمینه‌ی فرونشستِ آب در رود یا تالاب

بُراطِم: پَهن لَب، لَفج (لغت فرس)

بَراعَت، بَراعَة: ۱ـ بَرتری ۲ـ روشنی ۳ـ رسایی ۴ـ پیش اُفتادگی ۵ـ کاردانی

بَراعَةُ الطَّلَب: نَمارسَرایی

بَراعَتِ اِستهلال: پیش‌روشنی، در نوگَری (= بدیع) رَوشی است که گوینده یا سراینده در آغاز گفتار یا چَکامه (= قصیده) واژه هایی را می آورد که پیشاپیش روشنگرِ زمینه‌ی سخن است (بهره از آنندراج)

بَرّاغ: رَگ‌زَن

بَراغیث: (تك: بُرغوث)، کَك‌ها

بُراق: پارسی است، بُراغ، پَرَندموی

بُراق: اَسپ تیزرو، نام اَسپ پیامبر اسلام ص

بَرّاق: تابان، دَرَخشان (فرهنگستان)

براك: ماهی نوکدار، از آبزیان

بَراکاء، بَروکاء: ۱ـ دوزانو نشستن ۲ـ کوشش ۳ـ استواری در کارزار (آنندراج)

براکته Bractée: فرانسوی، بَرگه (فرهنگستان)

بُراکس Boraxe: فرانسوی، بوره (معین)، تَنگار، تنکار (عمید)

بَرامِکه، بَرامِکَة: (تك: بَرمکی)، بَرمَکیان

برانـدی، برنـدی Brandy: انگلیسی، تاهو (= عَرَق از شراب، برهان)

بَرانِس: (تك: بُرنُس)، کلاه های نِگاوی (نِگاو = قیف، فرهنگ کوچك)، بَرَکی ها (عمید)

برانشی Branchies: فرانسوی، آب شُش

بَرانغار، بَرانقار: مغولی، راستگروه

برانکار Brancard: فرانسوی، تَختِ‌رَوان

براوو Bravo: فرانسوی، زه، آفرین

بَراهِم: هندی تازی شده از بَرَهمَن، کُستی بَندان

بَراهِمه، بَراهِمَة، بَرَهمَنان: کُستی بَندان

بَراهین: (تك: بُرهان)، پَروَهان‌ها، آوَندها، گَرآوَند خواهی به تیغم نِگَر (فردوسی)

بَرایا: (تك: بَریَّة)، آفریدگان

بَرایِ خاطِر: ازبَهرِ دل، گفت از بهرِ دلِ مَن جوانمردی کن (تاریخ برامکه)

بَرایِل، بَرائِل: ۱ـ پَرهای گردن ۲ـ یال‌ها (آنندراج)

بِرأیِ العَین: به دیده ی خود (فرهنگستان)

بَرباریس Berberis: زِرشك، از گیاهان (معین)

برباس: چاه ژرف (آنندراج)

بَرباله Borbrella: لاتینی تازی شده، زَراوَندَك، از گیاهان

بَربَـریّت Barbarisme: لاتینی تازی شده،

دَدگَری (احمد حامی در بَغ مهر نوشته است که سومری‌ها به کاسپ‌های آریایی، بَر بَر می گفتند، بَر بَر در سومری برابر با خورشید بود زیرا کاسپ‌ها، مِهر، ایزد روشنایی را پرستش می کردند)

بَربَط: پارسی تازی شده، بَر بوت، بَر بَت (فرهنگ پهلوی)، (عمید آن‌را برگرفته از Barbitos یونانی دانسته)

بَربَط‌سرای: (چون در آواز آمد آن بربط سرای، سعدی) بَر بَت سرای، بَر بَت نَواز

بَربوسیوس: یونانی، زَرپیچَك

بُرج: ذبیح بهروز آن را پارسی و بُرگ دانسته، کوشك (عمید) (آنندراج)، دِژ (معین)، آبام (آنندراج)، اَختَر (پهلوی)

بُرجِ آبی: دِژ آبی = سه آبام کَژدُم (= عَقرَب)، ماهی (= حُوت) و خَرچَنگ (= سَرَطان)

بُرجِ آتشی: دِژ آتشین (= سه آبام برّه (حَمَل)، شیر (= اَسَد) و نیماسب (= قوس)

بُرجاس: پارسی تازی شده، بَرجاس، (لاروس) • آماج، آماژگاه

بُرجِ اَسَد: آبام شیر = اَمرداد

بُرجِ بادی: دِژبادی = سه آبام دوپیکر (= جوزاء) ترازو (= میزان) ودول (= دَلو، فرهنگ پهلوی)

بُرجِ ثریا، بُرجِ ثور: آبام گاو = اُردیبهشت

بُرجِ جَدی: آبام بُز، نِهازیکان (پهلوی) = دِی

بُرجِ جوزاء: آبام دوپیکر = خورداد

بُرجِ حَمَل: آبام بَرَه: وَرَك (فرهنگ پهلوی) = فروردین

بُرجِ حوت: آبام ماهی = اِسفَند

بُرجِ خاکی: دِژخاکی، سه آبام گاو، خوشه (= سُنبُله) و بُز

بُرجِ دَلو: آبام دول = بَهمَن

بُرجِ سَرَطان: آبام خرچنگ (فرهنگ پهلوی) = تیرماه

بُرجِ سُنبُله: آبام خوشه: خوشَك (فرهنگ پهلوی) خوشه‌ی چَرخ (برهان) = شهریور

بُرجِ عَقرَب: آبام کَژدُم= آبان

بُرجِ قَمَر: خورتَك (فرهنگ پهلوی)

بُرجِ قوس: آبام نیماسب (پهلوی) = آذر

بُرجِ کَبوتَر، بُرجِ کَبوتران: وَردَه (برهان قاطع)، کبوترخان (گویش اسپهانی)

بُرجِ هلال، بُرجِ سَرَطان: آبام ماه، خانه‌ی ماه (برهان قاطع)

بُرج میزان: آبام ترازو، تَرازوك (فرهنگ پهلوی) = مِهر

بِرجیس: پارسی تازی گشته (لاروس) بِرجیس، خُسپی (برهان)، اورمَزد (لغت

فرس)، زاوَش

بُرچُق: ترکی؟، بُرچُخ، نیزه‌ی کوچك، از خنجرِ دورویه سه کشور گرفتنش ـ وز بُرچُخ سه‌پایه، دو سلطان شکستنش (خاقانی)

بَرح: ۱ـ سختی ۲ـ گزند ۳ـ بَدی (آنندراج) ۴ـ آزار و رنج (لاروس)

بَرحَذَر: پَرهیزیده، بَرکنار

بَرحَذَرداشتن: پَرهیزاندن

بَرحَسب: به گونه‌ی

بَرحَقّ: غُباد (برهان)

بَرخ: ۱ـ اَفزایش ۲ـ اَرزانی ۳ـ چیرگی ۴ـ شکستنِ گردن (آنندراج)

بَرخلاف: ناسانِ، بازگونه‌ی

بَرد: سَرما، شَجام (فرهنگ کوچك)

بَردُالعَجوز: سَرماپیرزن

بَردان: بامداد و شام (آنندراج)

بَردَج: پارسی تازی شده، بَردِه (آنندراج)

بَردَعَة، بَردَعه: زیرپالان (آنندراج)

بَردعَجوز: سرماپیرزن، هفت‌روز است، سه‌روز پایان بهمن و چهارروز نخست اسفندماه

بَردَعی: پالاندوز، زین‌گَر

بُردِقمار: تَسیه (گویش گیلکی)

بَردیّ: پیزُر (در گویشِ اسپهانی)، تَك | فرهنگ جهانگیری)، جَگَنِ نیل (معین) از گیاهان، دوخ (صحاح‌الفرس)

بَردیرلوس: یونانی، چَکاوَك، از پرندگان (آنندراج)

بِردیس: اَبَرتن (= مُتِکَبِّر)، بَرتن (برهان قاطع)، بَرمَنِش، پاتیاوَند (فرهنگ پهلوی)

بَردیق: ۱ـ نادان ۲ـ ناآگاه

بِرذَون: پارسی تازی گشته، بِردَون (عمید)، ستور، اسپِ تاتاری (آنندراج)، ماخچی

بَرز: پارسی تازی شده ۱ـ زمین فراخ، بَرز ۲ـ زمینِ ناکشته، زمینِ رَها

بَرَز: ۱ـ نمایانی ۲ـ زیرکی ۳ـ پارسایی

بُرزَج: پارسی تازی شده، بُرزه، بُرز (آنندراج)

بَرزَخ: ۱ـ (پارسی است، فرهنگ کوچك)، هَمیستَکان، جایی میان بهشت و دوزخ (سَدَدر) پیکَرِستان (آنندراج)، ۲ـ میانگاه

بَرزَخِ نبات و حیوان: وُشَّد (برهان قاطع) مانند خُرمابُن و خِروهَك (= مرجان)

بُرزُغ: جَوانکامی (بهره ازآنندراج)

بَرزَق: پارسی تازی شده، بَرزَك، بَزرَك، از گیاهان

بِرزیق: گروه مَردُم (آنندراج)، گروزه (برهان قاطع)

بِرس: پَنبه، پَنبه نما

برُس Brosse : فرانسوی، ۱ ـ پُر زبَر، ماهوت پاك کُن ۲ ـ روفان (= مسواك)

بَرساء، بَراساء: مَردُم

بَرَسات: هِندی، بارِش

بَرسَبیل: از راهِ

برسیم: شَبدَر، از گیاهان (معین)

بَرَش: کُنجِدَك، (برهان قاطع)، خَجَكِ سیاه یا سپید (آنندراج)، کَك‌مَك

بِرِش Bréche : ریگجوش (قریب)

بُرش Borš : روسی، کَرَبنا، کَلَمبا

بَرشاء: ۱ ـ مَردُم، گروزه (آنندراج) ۲ ـ بُرگیاه

برشاع: ۱ ـ گول ۲ ـ بَدخُوی

برشام: ۱ ـ تیزنگاهی ۲ ـ بَدله گویی ۳ ـ روی درهم کشیدن (آنندراج)

بُرشَه: سِپیدَك، خَجَكِ ناخن

بَرشکال، بَرشکال: هندی؟، بارِش، زمانِ بارِش، بارشگاه

بُرشُم: روی پوش، روبُوشه

بَرَص: پیسی، پیس اَندامی، از بیماری‌ها (برهان)، پیس (فرهنگ پهلوی)

بَرصاء، مؤنث اَبرَص: زَنِ پیسه ای

بُرصَة: ۱ ـ خانه ی دیو، دیوجای ۲ ـ ریگستان

بَرصُوم: سَرِ شیشه، شیشه بند

بَرض: اَندَك (آنندراج)

برطام: لَب‌پَهن، لَفج (لغت فرس)

برطانیقی Bretaniké : یونانی، بُستان‌اَفروز (برهان)، از گیاهان

بَرطِبق: بَرابَر

بَرطَرف: رَفته، زُدوده

بَرطَرف شدن: اَزمیان رفتن، زدودیدَن

بَرطرفی شُدن: به‌سویی شدن

بَرطرف کَردَن: برانداختن، ازمیان بردن، زدودَن

بِرطُرن Pyrethron : یونانی، تاغَندَست (برهان)، از گیاهان

بَرطِلَن، بِرطُرن: آکِرکَرا (برگرفته از هندی): تاغَندَست، از گیاهان

بَرطَم: کُندسُخن

بَرطیسقون: یونانی؟ گِلِ سرخ (آنندراج)

بَرظاهِر، به‌ظاهِر: آشکارا

بَرعَکس: ناساز، بازگُونه، باشگونه (برهان قاطع)

بُرعُم، بَرعَمة: غُنچه (صحاح الفرس)

بَرعیس: شِکیبا (آنندراج)

بَرَغ: به‌زیستی

بَرغَش: پَشه

بُرغُل: پارسی تازی گشته به روشِ قلب، بُلغور (لاروس بُرغل را ترکی مُعَرَّب می داند)

برغمود: فارسی از فرانسوی Bergamote :

تُرَنج، از میوه ها (عمید)

بُرغوث: کَك

بُرغوثُ البَحر: میگو

بُرغوثی: اِسفیوش (برهان)، بُنکو (گویش شیرازی)، از گیاهان

بُرغِیّ: میخ پیچ (لاروس)

بَرغیل: ۱ـ دِه ۲ـ آبرس، زمینی که نزدیك آب است

بَرفور: زود، به شِتاب

برفیر: یونانی تازی گشته، اَرغوانی

بَرق: ۱ـ تاب، تابندگی ۲ـ کَهرُبا (= الکتریسیته) اَرتَجَك (آنندراج)، دَرَخش (برهان)، آذَرَخش (برهان)

بَرق آسا: درخش آسا، تُندوتیز

بَرقَت، بَرقَة: باك (آنندراج)، بیم

بَرقِ خاطِف: آذَرَخش، دَرخشِ خیره گر

بَرقرار: ایستا، اُستوار، پایدار (برهان)

بُرقَع: رُوبَند (آنندراج)، رُخ آویز (بهروز)، شَب پُوش (صحاح)، روپوش (برهان)

بَرقَك: بَرفَك (در گویش شیرازی)، زَرَك (= زَروَرَق، معین)

بَرقگیر: دَرَخشگیر

بَرقَندان: بَرغَندان (واژه پارسی است)، جَشنی، پیش از رسیدن ماه روزه که در آن شادی کنند و مِی نوشند، رمضان می رسد اینك دَهُم شعبان است ـ مِی بیارید و بنوشید که بَرغندان است (نزاری کُهستانی)

بَرق و زَرق: آب و تاب

بُرقوق: آلوچه، آلو: درَخت

بَرقیل: کَمان گُروهه (آنندراج)

بُرك: ۱ـ تَرسو ۲ـ خُفتَك

برك: تالاب (لاروس)

بَرَکات: (تك: بَرکَة، بَرکَت)، فزونی ها

بِرکار: پارسی تازی گشته، پَرگار (لاروس)

برکان: گیاه زیره (آنندراج)

بُرکان Volcanus: لاتینی تازی گشته، آتشفشان

بَرکَة، بَرکَت: ۱ـ اَفزونی، فراوانی، بسیاری ۲ـ نیکبختی، فرخندگی، همایونی (فرهنگ کوچك)، گوالیدَن (معین) آفریکانی (فرهنگ پهلوی)

بَرکَت دادَن: فزونی دادَن، فزونانِدَن

بُرّکلی Broccoli: انگلیسی، کَلَمَك

برکه، بِرکَة: تالاب، بَرَم (برهان)

برگاموت Bergamote: فرانسوی، تُرَنج (عمید)

بَرگِ عطر: بَرگِ بُو، از گیاهان

بَرگَشتهِ طالع: بَرگشتهِ بَخت

بَرگِ نَیِ صحرایی: غِشِه (برهان)
برلیان Brillant : فرانسوی، ۱ـ فَرالماس، فَرابگین ۲ـ دَرَخشنده
بِرُم Brome : فرانسوی، از Bromos یونانی، گَندَك، آبگونه ای است خرمایی رنگ و گریزا
بَرَمَت، بَرَمَة: شکوفه‌یِ روفاندار (= درخت مسواك)
بُرمَت، بُرمَة: دیگ، دیگ سَنگی
بَرمزاج گفتن، مزاجگویی: به دِلخواه گُفتَن
بَرمَلا: آشکارا، هُویدا
بُرمور Bromure : فرانسوی، گَندور
برمیك Bromique : فرانسوی، گَندیك
بَرنامَج: پارسی تازی گشته، بَرنامِه، ترازنامه، دَستورکار
بَرَنتَقه Bertonica : کَمَدریس (معین)، از گیاهان
بِرِنج: تازی گشته، پِرَنگ، از توپال‌ها (برهان)
بَرَنجاسف: پارسی تازی شده، بَرَنجاسب، بومادران، از گیاهان (آنندراج)
برنج شِماله: برنج گیلان
برنج مُزَعفَر: برنج کُرکُمین: (کُرکُم = زعفران، فرهنگ پهلوی)
برنداق: ترکی، پَشمِه، پوستِ خام بُوَد که تُرکان بمالَند (صحاح الفرس)

بُرُنز Bronzo : ایتالیایی، مِفرَغ (پارسی است و تازی شده ی آن مُفرَغ است، عمید)، ریخته
بُرُنزه Bronzê : فرانسوی، زَنگالو (گویش اَنزلی)
بُرنُس: بَرکی (برهان): کلاه دراز ترسایان، تِیار (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، کلاهِ نِگاوی
بُرُنشیت Bronshite : فرانسوی، سینه پهلو، از بیماری‌ها
بَرنُوف: شاه بانگ، از گیاهان (معین)
بَروات: از بَرات، چِك‌ها، تَنخواه‌ها، سَفته‌ها
برواز: پارسی تازی شده، فُرواز، فَرآویز (= قاب عکس، واژه‌های فارس الاصل در لهجهٔ عربی حجاز، ایراننامه، سال ۳، شماره ی ۳)
بَرواق: سِریش، از گیاهان
بَروانیا Bruonia : یونانی تازی شده، هِزاراَفشان (برهان) از گیاهان
بُروج: (تك: بُرج) ۱ـ دِژها، کوشك‌ها ۲ـ آبام‌ها، اَختَران
بَروجرد: پارسی تازی شده، بَروگرد، پیروزگرد
بَرود: ۱ـ خنك ۲ـ خُنك‌کننده ۳ـ جامه‌ی پُرزه‌دار
بُرودَت، بُرودَة: ۱ـ سَردی، خُنَکی ۲ـ سَردشدن ۳ـ زَم (برهان)
بُرودَت دادن: سَجانیدَن (برهان)

برودت دیدن: سَجیدَن (برهان)

برودتِ نزدیك به اعتدال: سیرون (برهان)

بُرودری Broderie : فرانسوی، کَجه‌دوزی، گُل‌دوزی

بُروز: دَمیدَن، نمایانیدن، نُمایانی، آشکارشدن، فَرجانی، زبانزد سوفیانه

بَروِفقِ: فراخور، بَرساز

بَروِفقِ مُراد: به‌دلخواه

بُروق: (تك بَرق)، دَرَخش‌ها

بروین Bruine : فرانسوی، باران تند وَریز، ریزبار (فرهنگستان)

بُروش Broche : سیخ (فرهنگستان)

بُروش Brooch : فرانسوی، گُلِ سینه (جواهرات سلطنتی ایران)

بره Béret : فرانسوی، کُلاهه، کُلاه بی لَبه

بُرهان: پارسی تازی گشته، بَروَهان، بَهانَك (فرهنگ پهلوی)، وَرنَه (بهروز) فَرنود (برهان)، آوَند (شاهنامه)

بُرهانِ اِنّی: فَرنودِ هَستیك

بُرهانِ سَلّمی: فرنودِ نَردیك (اَز نَردَك)

بُرهانِ لِمّی: فرنودِ بُونیك

بُرهانِستان: فرنود سار (برهان)، بَروَهانِستان

بُرهَة، بُرهَه: دَم، بخشی ازرمان

بَرهِلیا: یونانی تازی شده، رازیانه (آنندراج)، از گیاهان دارویی

بَرهَمَة: ۱ ـ پیوسته نگریستن ۲ ـ مُژه بَرهم نزدن ۳ ـ شکوفه، غنچه (آنندراج)

بَرهَمَن: هندی، کُستی‌بَند (بهره از برهان)

بَری، بَریء: بیگناه، پاك (فرهنگ کوچك) ۲ ـ بیزار، بَرکنار

بَرّی: بیابانی، دَشتی، خُشکساری

بَریءُ الذِمَّة: آسوده بال، نابِدهکار

بریانِ فقرا: زیجَك، روده‌ی بَره‌ی شیرخوار که کباب کنند (برهان)

بریان مُحلّا: بریان با سبزی، بریان با تره و پودَنه و تَرخان (برهان)

بریج Bridge : انگلیسی، جُفتان، گونه‌ای بازی گنجفه

بَریح: ۱ ـ خَستِه، رَنجور ۲ ـ آشکار

بَرید: پارسی تازی شده، بَرید، از بُردَن، پَیك، اَسگُدار (لغت فرس)

بَریدِ فَلَك: تازی، پَیكِ سِپهر، ماه (برهان)

بریسو Brisou : آتَشدَمه (قریب)

بَریق: درخشندگی (آنندراج)

بریقلیمنُون Periklymonon : یونانی، پیش‌خوشَك، از گیاهان

بَریك نَهج: بَریك نَوَرد (برهان قاطع)

بَریك: فزونی‌یافته، هُمایون، فَرخنده

بریلیوم Beryllium : فرانسوی، سختَك، از کیاهای توپالی

بَریم: ۱ـ سپیده‌دَم ۲ـ گروزه (= جَماعَت مَردم) ۳ـ اَفسون ۴ـ گَله‌ی بُز و میش

بریولت Briollette : فرانسوی، تَراش سِرشکی (جواهرات سلطنتی)

بَریّة: آفریدگان (فرهنگ لاروس)

بِرّیه، بِرّیّة: نیکوکارانه

بَزّ: ۱ـ جامه ۲ـ کاچار (= اسباب خانه) ۳ـ چیرگی ۴ـ ربودن ۵ـ زینه

بَزّ: سُریانی تازی گشته، پستان (لاروس)

بَزّار: از ریشه‌ی پارسی، بَرزفروش، دانه فروش، فروشنده‌ی روغن بَزرَك

بَزّاز: پارچه فروش، جامه فروش، جامه دوز، بَذیونی (بَذیون قماش نفیس را گویند، برهان قاطع)، پیراهن‌دوز

بَزّازستان: راسته‌ی پارچه فروشان، بَذیونِستان

بَزّازی: پارچه فروشی، بَذیونی

بُزاع: چَرب زبان (آنندراج)

بُزاق: خَدو (فرهنگستان)، خیو، آب دهان (مُعین)، گِلیز (آنندراج)، چاف (گویش گیلکی)

بُزاق: (که هنگام سخن گفتن بیرون ریزد)، بَفج

بَزّاق: راب، از جانوران

بَزّاقیات: راب‌ها

بُزاقی: خیوی، گلیزی

بِزّة: زینه، پیکَر، پوشاك

بَزر: پارسی تازی شده، بَرز

بَزرُالجَنّة: خاکژی، خاکشی (برهان)

بَزراء: بسیارفَرزَند (فرهنگ لاروس)

بُزرجِمِهر: پارسی تازی شده، بُزُرگمِهر (غیاث اللغات)

بَزرقُطونا: یونانی؟ اسپغول (آنندراج)، اسفَرزه (مُعین) سَپیوش (صحاح الفرس) سابُوس (برهان)، خرغول، بارتنگ (برهان)، بنکو (گویش شیرازی)

بُزرگ جُثّه: تَناوَر، تهمتن، بُزُرگ تَن

بزرگ همّت: بُلَند آرزو

بَزغ: نِشتَر زَدَن، نیش‌زَدَن: دَندان

بَزق، بَسق، بَصك: خیوافکَندَن (آنندراج)، تُف انداختن، گِلیزیدَن

بَزل: ۱ـ پالایش مِی ۲ـ سَختی ۳ـ شِکافتَن ۴ـ اندیشه‌ی نیکو (لاروس)

بُزل: پارسی تازی گشته، پازَن (لاروس) بُز نر کوهی

بَزلاء: ۱ـ گَزَند ۲ـ رایِ درست ۳ـ راه اُستوار

بِزن بهادر: بَزکول (برهان)، بی باك

بَزو: ۱ـ گردَنکشی ۲ـ رویگردانی ۳ـ

سخت گیری ۴ـ هَمتا (لاروس)

بَزوان: ۱ـ درازدَستی ۲ـ برجستن ۳ـ خوگیری، رامِش ۴ـ چیرگی (آنندراج)

بُزور: پارسی تازی شده (تک: بَزر)، بَرزها

بُزوغ: دمیدن آفتاب، سپیده دَمان

بَزیع: ۱ـ کودکِ نَمکین ۲ـ مردِ خُرده سَنج (آنندراج) ۳ـ کاخِ استوار

بَسّ: گربه‌ی خانگی (آنندراج)، کوشِش (لاروس)

بَسابِس: (تک: بَسبَس) زمین های خشک، شَخ ها

بَساتُون: پارسی تازی شده: (تک: بُستان)، بوستان ها

بَساتین: پارسی تازی شده: (تک: بُستان)، بوستان ها

بِساط: ۱ـ اَنبُوب: بوب (لغت فرس)، گستَردنی (آنندراج) ۲ـ پهنه‌ی شَترَنگ ۳ـ دسترَس ۴ـ سَرمایه ۵ـ دَستگاه ۶ـ دِرَخت ۷ـ خوان، سُفره ۸ـ هامُون، روز دیگر شاه باغ آراست خوب ـ تخت‌ها بنهاد و گُستَردند بوب (رودکی)

بِساط آراستَن: خوان آراستن

بِساط اَنداختن: اَنبوب انداختن، خوان انداختن

بِساط انداز، بِساط افکن: خوان گستَر

بِساط بَرچیدن: خوان برچیدن

بِساط بوس: آستان بوس

بَساطَة، بَساطَت: ۱ـ سادگی ۲ـ بیرَنگی ۲ـ گُشادِگی، خوشرویی ۳ـ شیرین زبانی ۴ـ آسانی (لاروس)

بِساط چیدن: ۱ـ خوان نهادَن، اَنبوب گُستَردَن ۲ـ مَنگیا (= قمار) برپا کردن، مَنگ نهادَن

بِساط دَرنوردیدن: اَنبوب دَرنَوَردیدَن، خانه برانداختن

بِساط دَرهم پیچیدن: اَز میان برداشتن، بَرانداختن

بِساط راه اَنداختن: بازی دَرآوردن

بِساطِ قمار: خوانِ مَنگیا، بَزمِ مَنگ

بِساط مِقراضی: بُریده دُوخت

بِساطی: خِنزِر پنزری

بُساق: تُف: خیو، خَدو

بَسالَة، بَسالَت: ۱ـ دِلیر یدن، دِلیر گردیدن (آنندراج)، یَلی، مَردی (فرهنگ کوچك) ۲ـ ناخوشداشت (لاروس)

بَسّام: خنده‌روی، خَندنده

بَسائط: ۱ـ (تک: بَسیط) ۱ـ فَراخ ها ۲ـ یکّه ها ۳ـ یکّه داروها، گیاهان دارویی (بهره ازمُعین)

بَسائط اَربَعة: چهارگوهران

بَسباس: تازی گشته، بُزباز، گیاه، رازیانه
بَسباسا Bēsasa : یونانی تازی شده، سَندَل دانه، چَندَن دانه
بَسبَس: شَخ (برهان قاطع)، زمین بی‌آب و گیاه، زمینِ خشك، یاوه، دروغ
بَست: ۱ ـ گُشاد راه رفتن ۲ ـ پیش اُفتادَن، فَراخگامی، پیشگامی
بُستان: پارسی تازی شده، بُوستان
بُستانِیّ: پارسی تازی گشته، بوستانی، کاشته
بُستَج: پارسی تازی شده، بَستَك، اُزدوی (= صمغ) پسته یا کُندُر (برهان)
بِستَج: پارسی تازی شده، پِستِه، از گیاهان (آنندراج)
بَستَق: پارسی تازی شده، بَستَك
بُستَقان: ۱ ـ باغدار ۲ ـ باغبان
بُستوغه: پارسی تازی شده، بُستو، روغن‌دان،
چو گردون با دلم تا کی کنی حَرب ـ به بُستوی تُهی می کُن سَرَم چرب (نظامی)
بَستِه رَحِم: نازا (آنندراج)
بَستهٔ قُماش: پَلوَنده (برهان)
بَستیناج، بَستیباج Fastinadja : لاتینی تازی شده، خَسَك، از گیاهان
بُسر: خرما خارَك، خُرما خَرَك
بُسراق: هندی تازی شده، از پِکُهراگ، یاکندِ زرد (آنندراج)
بُسرَة: نودَمیده، از گیاه
بَسط: ۱ ـ فَراخِش، فَراخیدَن ۲ ـ گُستَرِش، گُستردَن، پَهن کردَن ۳ ـ گُزاره، گزارش دادن ۴ ـ پوزش پذیری ۵ ـ دست‌درازی ۶ ـ پَراکَنِش، پَراکَندَن ۷ ـ درازکردَن ۸ ـ زِبَر بَرِخ (= صورتِ کَسر)
بَسطِ بیان، بَسطِ کلام: سخن گُستَری، روشن سُخَنی، بازنُمود
بَسط دادَن: فراخیدَن، گُستراندَن، بازنُمودَن، گُشادَن
بَسطِ مَقال: سُخَن گُستَری، فَراگُفت
بَسطِ یَد: دَست و دلبازی
بَسطام، بِسطام: پارسی تازی شده، بِستام، از شهرها
بَسطَة، بَسطَت: پَهنی، فراخی، گُشادِگی (آنندراج)
بَسفایَج: پارسی تازی شده، بَسپایَك، از گیاهان، بَسپایه (غیاث اللغات)
بَسَك: پارسی تازی شده، ساخته شده از بَس، بَس است تو را (معین) بَس کُن
بُسل: (تك: باسِل) ۱ ـ شیران ۲ ـ دِلیران
بَسل: ۱ ـ رَوا ۲ ـ ناروا (از واژه های دوپهلو) (آنندراج) ۳ ـ تُرُشرویی (لاروس) ۴ ـ

سر زنش کردن ۵ـ شتابانیدن ۶ـ بازداشتن ۷ـ بیختن

بِسل: ترشروی (آنندراج)

بَسَل: آری، چُنین است (لاروس)

بِسَلامتی: به دوستکامی، به دوستکانی (برهان)

بَسلیقُن، بَسلیقون، Basilikon: یونانی تازی شده، شاد اِسپَرم (= ریحان)، بادروج، از گیاهان

بِسِلّی: یونانی، خُلَّر، گیاه

بَسم: لبخندیدن، لبخندزدن

بسم الله: به نام خدا، در فارسی: بفرما، دیگر چه؟

بِسمِل: ۱ـ کُشته ۲ـ کُشتَن، سَر بُریدن ۳ـ نیم کُشته (صحاح الفرس)

بِسمِلگاه: کشتارگاه، کُرپانگاه

بسمله، از **بسم الله**: بنامیزَد = به نامِ ایزَد (غیاث)

بَسمه، باسِمه: ترکی، پارچه نگاری، زَرنگاشته

بَسمه‌چی: ترکی، زَرنگار، پارچه نِگار

بَسمه‌خانه: نِگاشتخانه

بَسور: شیر بیشه

بُسُور: ۱ـ شتابیدن ۲ـ چیرگی ۳ـ تُرُشرویی

بُسُوق: بالیدَنِ خُرمابُن (آنندراج)

بَسول: دِلیر، پَهلَوان (لاروس)

بُسول: ۱ـ سِر کِگی، ترش شدنِ می ۲ـ دِلیری

بسون Bassoon: انگلیسی، دونای

بَسیط: ۱ـ نیامیخته ۲ـ یِکّه ۳ـ گُستَرده ۴ـ فَراخ ۵ـ پَهنه ۶ـ گشاده ۷ـ سِرشتی ۸ـ ساده، گول ۹ـ بی شیله، یک‌رو ۱۰ـ پاکدل ۱۱ـ کامود (برهان قاطع، فرهنگ کوچك) (رودرروی مُرکّب)

بَسیطُ الجِسم: تَنومَند

بَسیطُ الوَجه: درخشان روی، گشاده روی

بَسیطُ الیَدین: دست و دل باز

بَسیطِ مُسبَّع: گُستَرده یِ هَفتگان: زَمین

بَسیطِه، بَسیطَة: ۱ـ ناب ۲ـ فَراخنای ۳ـ زمین ۴ـ زمین هموار

بَسیل: ۱ـ زِشتروی ۲ـ تُرُشروی ۳ـ مِیِ مانده

بَسیل Psyllium، یونانی، اِسفَرزه

بَسیل Psylla: یونانی، شِپِشه

بَسیلَة: ۱ـ پَس‌مانده ۲ـ مَزه ۳ـ تَلخی

بَسیلَة Pisellum: لاتینی تازی شده، تُلكِ گُرکی، از گیاهان

بَسیم: خَندان، خَندان‌لَب

بَش: شاد

بَش: ۱ـ شادمانی ۲ـ تازه‌رویی

بِش: ترکی، پَنج

بِشـــارَت، بِشـــارَة: هیرادی (بهـره از برهـان قاطع)، مُژده (برهان قاطع)، خُرام (بهروز)
بَشارَة: زیبایی، نِکویی (لاروس)
بِشارَت دادن: مُژده دادَن
بِشارَت کَشان: مُژده رسانان (آنندراج)
بَشّاش: شادمان، خنده روی
بَشـــاشَت، بَشـــاشَـة: شادمـانی، تازه رویی، خنـــده رویی، شادی، خوشـی، نَوازِش، نَرمی (لاروس)
بَشّاشی: خوشرویی، خندانی
بَشاعَت، بَشاعَة: ۱ـ گَنددهانی ۲ـ بی‌مَزگی ۳ـ پُرآبی ۴ـ ناگُواری، گُلوگیری
بَشّاك: دروغساز
بِشتَـه Piste : اسپـانیولی، چَچَم، شَلَمَـك، از گیاهان (مُعین)
بِشر: تازه روی، گشاده روی
بَشَر: آدمی، مردم، مَردُمزاد (فرهنگ کوچك)
بَشَردوست: مَردُمدوست
بَشَـره، بَشَرَة: ۱ـ روی، چهره ۲ـ نیامِ گیاهان ۳ـ پُوستِ جانوران
بَشَری: مَردمی
بُشری: مژده دادن، مُژده (آنندراج)
بَشَریّت: آدمیگری، مَردُمی
بَشِـــع: ۱ـ گلوسـوز ۲ـ گَنـددهـان، بَددَم ۳ـ بدخوی، ناکَس ۴ـ ترشروی (آنندراج)
بَشق: ۱ـ با چوبدست زَدَن ۲ـ تیز نگریستن ۳ـ بازماند (آنندراج)
بُشقـاب، پُشقـاب: ترکی، شِیلان، شیلانِـه، کرِمُسرفی به رنگ مصوَّر ندیده است ـ بر طاق خانه اش زده شیلان کشیده است (سلیم)، بَزمِه (معین و عمید: گوشهٔ بزمگاه)
بشقابِ سالاد خوری: میوه خوری، پیشدَستی (گویش گیلکی)
بُشقاب سوپخوری: سُکرِه (بهره از برهان)
بُشقابِ کوچك: بَزمَك
بَشکال، پَشکال: هندی، بارش، بارشگاهان
بُشکِه Bocka : رُوسی، چُوبخُم
بِشلِشکَه Basitisco : لاتینی، خُرفه‌یِ گُرگی، از گیاهان دارویی
بَشَم: ۱ـ به سِتوه آمدن ۲ـ ناگُواردی (آنندراج)
بِشمـاط: پارسی تازی گشتـه، بِسکُمـاج، نانِ دوآتشه (فرهنگ لاروس)
بشماق، باشماق: ترکی ۱ـ کفش ۲ـ دَم‌پایی
بِشماقچی، بِشماقدار: کفشدار
بَشنـاقه Pastinaca : لاتینی تازی شده، گَزَر، زَردَك، از گیاهان (معین)
بَشنین: نیلوفَرِ نیل
بُشور: مژده دادن (آنندراج)

بَشوش Basus: یونانی، اِسفَند، از گیاهان

بَشولیون Psyllium: لاتینی تازی شده، اِسفرزه (معین) سَبیوش (آنندراج)

بَشیر: مژده رسان، هیراد (برهان قاطع)، خوشرو ی، پُر بالِه: از ماهیان

بَشیراً نذیرا: مژده رسانِ ترساننده

بشیوسقه: ترکی، پنج پیکر، نام جایی در گرگان (فرهنگستان)

بِصارَت، بصارَة: ۱ـ بینایی ۲ـ بینا دِلی ۳ـ گونه ای خوراك (لاروس)

بَصّاصَة: چَشم (لاروس)

بُصاق: گلیز، خَدو، تُف، خیو

بُصاقَ اَلقَمَر، بُزاق القَمَر، بُساق القمر، وزیرالقَمَر: ماه خیو، از گیاهان، مَهوَر (برهان)

بُصاقة القَمَر: سَنگِ مهتاب

بَصائِر، بَصایِر: (تك: بصارَت، بصیرَت) ۱ـ بینایی ها ۲ـ بینادلی ها ۳ـ بینش ها ۴ـ زیرَکی ها ۵ـ گُواه ها (آنندراج)

بَصباص: ۱ـ شیر ۲ـ آب ۳ـ اَندَك ۴ـ نان ۵ـ شُتر لاغر (آنندراج)

بَصبَصَة: دُم جنباندَن، چَشم بازکردَن

بَصَر: ۱ـ بینایی، دید ۲ـ بینش ۳ـ چشم، دیده ۴ـ دانایی

بَصر: ۱ـ بُریدَن ۲ـ گِلِ نیشاپوری (لاروس)

بُصر: پوست، پوستِ رُخسار، لَبه، پَنبه

بُصَراء: (تك: بَصیر)، بینایان، روشن بینان، روشندلان، (آنندراج)

بُصرَة: ۱ـ زمینِ خوب، خاكِ سُرخ ۲ـ اَندك شیر

بَصرَة: پارسی تازی شده، بَس رَه، از شهرها (آنندراج)، گِل نیشاپوری، سَنگِ سپید (لاروس)

بَصَری: چَشمی، دیدی

بِصع: پاره ای اَز شب، پاسی از شَب

بَصق: ۱ـ تُف کَردَن ۲ـ خوارکَردَن

بَصَل، بَصَلَة: ۱ـ پیاز، از گیاهان ۲ـ خُود، کُلاه آهنین

بَصَلُ الخِنزیر: پیازِ دشتی

بَصَل الذِّئب: بَلبوس، گونه ای پیاز بیابانی، از گیاهان، (برهان قاطع)

بَصَلُ الزیز: پیازِ لیز (آنندراج)

بَصَلُ الفار: پیازِ دشتی، پیازموش

بَصَلُ النِخاع: پیازِ مغز (فرهنگستان)

بَصَلَةُ البیضاء: گلِ بَرف (لاروس)

بَصَلَةُ الشَعرَة: پیازِ مو، پیازَك (لاروس)

بَصیر: ۱ـ بینا، ۲ـ روشَن بین، روشندِل ۳ـ روشَن، آگاه ۴ـ از نام‌های خُدا، هَمه بین ۵ـ هُشیوار، هوشیار، خبریافت لَختی، شهِ کاردان، هُشیوار و باهنگ و بسیاردان (فردوسی)

بَصیرَت، بَصیرَة: ۱ـ بینایی ۲ـ زیرکی ۳ـ خونِ دوشیزگی ۴ـ سِپَر و زره ۵ـ گُواه (بهره از آنندراج) ۶ـ آوَر (= یَقین، برهان قاطع) ۷ـ پَنبه

بَصیرَت یافتن: آگاهیدن، بنیاییدَن

بَصیص: ۱ـ لَرزه ۲ـ دَرَخش (آنندراج) ۳ـ پیچش ۴ـ شُمار (لاروس)

بَصیع: خِوی (= عَرَق)

بَضاع: سیرآبی

بِضاعَت، بِضاعَة: ۱ـ مایه ۲ـ خواسته (فرهنگ کوچك) ۳ـ کالا، کاچال ۴ـ داراك، دارایی

بِضاعَتِ قَلیل: پَله (برهان)

بِضاعَتِ مَزجاة: چیزلیز، هم‌آوای پیش‌خیز (برهان قاطع)، مایه‌ی کَم

بَضباض: سَمارُوغ، غارچ (برهان)

بَضرَت، بَضرَة: یاوِگی

بِضع: از ۳ تا ۹ (غیاث اللغات)

بُضع: ۱ـ گادَن ۲ـ کابین ۳ـ پیوند ۴ـ رهایی، جدایی (از واژه های دوپَهلو)

بَضع: ۱ـ سیراب شدن (غیاث اللغات) ۲ـ زخمی شدن ۳ـ رَگ‌زدن ۴ـ گادَن ۵ـ اشك به چشم ماندن ۶ـ هویدایی سُخَن

بَضعَت، بَضعَة: ۱ـ پاره گوشت (آنندراج) ۲ـ جگرگوشه ۳ـ گوشت بُنِ دَندان ۴ـ آوایِ شمشیر

بَضوض: چاه کم‌آب (آنندراج)

بُضوع: ستوهیدن، به سُتوه آمدن

بَضوك: شمشیر بُرّان

بَضیع: آبخوست، آداك، گَزیرَك

بَط: پارسی تازی شده، بَت (رساله‌ی مُعَرّبات، برهان قاطع)

بِطاء، بُطاء: کُندی، دِرَنگ (لاروس)

بِطارِس Pteris: لاتینی تازی شده، سَرَخس، از گیاهان

بَطارِقه، بَطارِقَة: (تك: بِطریق) ۱ـ سِپَهداران ۲ـ کشیشان

بِطاقَت، بِطاقَة: یونانی تازی گشته، ۱ـ خُردنامه ۲ـ بَرگِ بَها: خُرد کاغذی که بر آن بهای کالا را نویسند و با کالا همراه کنند ۳ـ شناسنامه

بَطّاش: سَختگیر، تازَنده

بَطّال: ۱ـ یاوه سَرا ۲ـ بیکاره ۳ـ ناچیز ۴ـ یَل، دِلاوَر (آنندراج)

بَطالت، بَطالَة: دِلیری، دِلاوَری

بِطالَة، بِطالَت: ۱ـ بیکاری ۲ـ بیهودگی، بیهوده گری ۳ـ یاوه سَرایی، یاوِگی

بِطان: تَنگِ پالان

بِطانَة، بطانه: ۱ـ آستَر (صحاح الفرس) ۲ـ

یکـــرنگی، دوستی ناب ۳ـ ده، روستـــا ۴ـ راز نهانی ۵ـ رازدار، رازبان (= مَحرَم)

بُطء، بُطی: کُندی: آهستگی (غیاث اللغات)

بَطحاء: ۱ـ فَراخرود ۲ـ آبرو ۳ـ هامون

بَط شَراب: بَتِ باده: ساغَـر یا جامی به ریخت بَت، بَتدیس

بَطباط: سُریانی، سُرخ‌مَرو (برهان)، هَفت‌بَند (معین) از گیاهان

بَطَّة: پارسی تازی شده ۱ـ بَتَـــك: آونـــدی به ریختِ بَت ۲ـ خُم روغن

بَطحاء: ۱ـ تُندابه‌رو (= مَسیل = گذرگاه سِیل) ۲ـ هامون

بَطحَة: بُرز، بالا

بُطحَة: کَواس (خِصلَت، برهان)

بَطر: ۱ـ شکافتن زَخم (آنندراج)

بَطَر: ۱ـ بادساری ۲ـ سَرگشتگی ۳ـ ترس ۴ـ نافرمانی ۵ـ شادمَندی

بُطر: این واژه تازی نیست و درست آن بُتر است، بَتـر، بَدآوری، بَدآوردن، در مَنگیا بدآوردن، بُتر است

بَطراخـو، بَطراخوس Batraxos : یونانی تازی شده، وَزَغ، از جانوران

بَطراخیون: یونـانی، کَرَفسِ دشتی، از گیاهان (آنندراج)

بَطراســـالیون Petroselinon : یونـانی تازی شده، کَرَفسِ کوهی (آنندراج)، کَرَفسِ رومی (معین)

بطَرح دادَن: به‌زور فروختَن (غیاث اللغات)

بَطرَك: تازی گشته، پِدَرَك

بُطری: برگرفتـه از Bottle : انگلیسی، جامَك، شیشه (فرهنگ پهلوی)

بطریر: بی شرم، گمراه (بهره ازمعین)

بَطریَرخ، بِطریَرك Patriarches : یونانی تازی شده، پِدَرسالار

بِطریق Petrikios : بیزانـسـی تازی شده، ۱ـ سِپهـدار ۲ـ کشیش ۳ـ خودخواه ۴ـ یَخمُرغ (= پنگوئن)

بَطِ زَر: پارسی، بَتِ زَر: آفتاب

بَطِ سرخاب‌زای: بَتِ سُرخاب‌زای: جامِ مِی

بَطش: ۱ـ سخت گرفتن (فرهنگ لاروس) ۲ـ تاختن، تکـــاوَری ۳ـ رانـــدن ۴ـ چیرگی ۵ـ بُریدنِ تَب

بَطَك: واژه پارسی است و باید بَتَك نوشته شود: جامی کوچك همانند بَتی کوچك

بَطَل: دِلیر، یَل، کُهرَمان (= قهرمان)

بُطلان: ۱ـ بیهـودگی ۲ـ ناچیزگی ۳ـ از میان رفتن، زُدایش

بطلانِ شهوت: زُدایشِ وَرَن، فروکش آژو (=

شهـوت، فرهنـگ کوچـك)، فروکشِ ریژ (= هوس = شهـوة، برهـان)، ریوجـام (هم‌آوای نیکنام، برهان)

بُطلانِ مُطلَق: زدایشِ یَله

بُطلانِ نِسبی: زدایشِ بَستِه

بَطم، بُطُم: بَرِ بَن (آنندراج)، اُزدوی بَنِه (اُزدو = صَمغ، برهـان قاطـع) از گیاهـان دارویی، بَنِه (لاروس)

بَطن: ۱ـ شِکَم (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ دَرون، درونِه ۳ـ تیره‌ی کوچَك ۴ـ زَمین مَغاك

بَطَن: ۱ـ گُنـده شِکَمی، کلان شکمی ۲ـ شِکَم درد

بَطِن: ۱ـ شکمباره، سیری ناپذیر ۲ـ خودخواه

بَطنُ الکَف: اندرونِ پنجه (معین)

بُطنان: (تك: بَطن)، شکم‌ها، درون‌ها

بَطن‌پَرَست: شِکَم‌پرست (آنندراج)، شِکَم‌بَنده

بَطن‌پرستی: شکم‌پَرستی

بَطنِ وادی، بطنِ الـوادی: انـدرونِ کوه (آنندراج)

بِطنَت، بِطنَة: ۱ـ سیری، پُری، شِکم سیری ۲ـ خودپَسندی، فیریدگی (آنندراج)

بُطوء: دِرَنگ، آهِستگی (غیاث)

بُطول: ناچیزگی

بُطون: نهفتگی، نَهانی، نِهادی

بُطون: (تك: بَطن) شکم‌ها، درون‌ها

بُطونِ دِمـاغـی: شِکَـمـچـه‌های مَغـز (فرهنگستان)

بُطون و ظُهور: نهفتگی و نُمایانی

بَطونیقا Betanica: لاتینی تازی شده، کُزبُره، گِشنیز، از گیاهان

بَطِیء: کُند، دِرَنگین، آهِسته (غیاث اللغات)

بَطِیءالانتقال: کودَن، کُندهوش

بَطِیءالسَّیر: کُندرو

بَطِیءالحَـرکـه، بَطِیءالحَـرکَـة: آهستـه‌رو، آهسته‌ران

بَطِیءالفَهم: دیریاب

بَطِیءالهَضم: ناگُوارد

بَطِیءشدن: کُند شدن، آهسته شدن

بَطیخ: ۱ـ خَربُـزه، پَلینـدی، گونـه‌ای خَربزه (برهان قاطع) ۲ تَرِه بار: کَدو، هندوانه، خیار، که بوته‌هایشان روی زمین پَهن می‌شود

بَطیخی: خربزه فروش، تره بار فروش

بَطیش: ۱ سخت گیر ۲ـ تازنده، تازان

بَطیط: ۱ـ شِگـفـت ۲ـ دُروغ ۳ـ نیم‌موزه ۴ـ جَسك (= بَلا، برهان)

بُطَین: پیش پَرویز، سه ستاره‌ی خُرد، نامِ خانِ دویم از خان‌های ماه

بَطین: پَروار، کلان شِکَم

بَظّ: کوك کردن (فرهنگ لاروس)

بِظاهر: به نما

بظاهر مُتناقض: پارادَخشانه (سنجش خردناب)

بَظر: خُروسه، پاره گوشتِ زهار (برهان)

بَظرَم: انگشتری (آنندراج)

بِعاد: فِریَه (لَعنت، برهان قاطع)، نفرین (آنندراج)

بُعاد: دور (لاروس)

بَعاع: ۱ـ باران گِران ۲ـ کالا، مانه ۳ـ سَنگینی

بُعاق: رَگبار، تُندابه

بِعال: ۱ـ زناشویی ۲ـ هَم‌آغوشی، گای

بَعث: ۱ـ بَرانگیختَن (غیاث‌اللغات) ۲ـ فرستادن ۳ـ زنده گرداندن ۴ـ اَنگیزش ۵ـ رَستاخیز

بِعثَت، بِعثة: ۱ـ اَنگیزش ۲ـ روانه کردن ۳ـ زنده گَرداندن ۴ـ فِرستادگی

بَعثَرت، بَعثَرة: ۱ـ نگریستن ۲ـ بازجُستن ۳ـ کاویدن ۴ـ زیر و بالا کردن ۵ـ بیرون کشیدن، بازکَردَن

بَعث و نَشر: برخاستن و پَراکندَن: رَستاخیز

بَعد: پَس، سِپَس

بَعِد: دور، میرَنده، پاگاه (= حَضیض)

بُعد: ۱ـ دورا (فرهنگ کوچك) ۲ـ دوری (فرهنگستان) ۳ـ جُدایی ۴ـ نَفرین

بَعداً: سِپَس، زمانی دیگر (واژه های فارسی)

بَعد از آن: پَس از آن

بَعد از این: پَس از این

بَعد از ظهر: پَس از نیمروز، اوزیرین (پهلوی)

بَعدالحُضور: پَس اَز بودِگی

بُعدالمَشرقَین: دورایِ خورایان‌ها

بَعدَالموت: پَس از مرگ

بَعدالیوم: اَزین پَس

بُعدَة: ۱ـ بازه ۲ـ دوراندیشی ۳ـ دورا ۴ـ بیگانگی (بازه = فاصله) ۵ـ سَرزمینِ دور

بَعدیّت: سِپَسی: واپَسی

بَعذارَة، بَعذارَت: ۱ـ جنباندن ۲ـ لرزاندن

بَعر: سَرگین (آنندراج)، پشك (غیاث‌اللغات)

بُعران: (تك: بَعیر)، اُشتُران (آنندراج)

بَعزَقت، بَعزَقَة: پَریشاندَن، پَراکَندَن

بَعص: ۱ـ لاغرشدن ۲ـ دِلهُره داشتن

بُعصوص: ۱ـ لاغر ۲ـ خُرد ۳ـ استخوانِ سُرین (آنندراج)

بَعض: ۱ـ بَرخی ۲ـ پاره ای ۳ـ لَختی (برهان) ۴ـ گروهی، بَرخ (برهان)

بَعض: پَشه (غیاث‌اللغات)، پُر اَز پَشه

بَعضی: ۱ـ بَرخی ۲ـ گروهی ۳ـ گاهی ۴ـ بهری، پاره ای (فرهنگ کوچك)، اَند (فرهنگ

پهلوی)
بعضی اوقات: گاهگاهی
بَعط: ۱ـ سَر بُریدن ۲ـ زشتکاری (آنندراج)
بَعل: ۱ـ شوی ۲ـ دارنده ۳ـ بَش، کِشتِ بارانخور ۴ـ گرانی ۵ـ نام بُتی است
بَعلَة: بَدپوش، زَن
بَعنَس: کنیزگول
بَعنَق: پُرخورَك، گونه ای از چُغد
بَعوض: به گونه‌ی رَمَن، پَشه (لاروس)، کارهای سَخت
بَعوضَة: یك پَشه
بِعَون الله تعالی: به یاری خداوند بَرین
بَعیث: فرستاد، بَرانگیخته، سِپاه
بَعیج: شوی پَرَست، نیکخواه شوی
بَعید: ۱ـ دور (آنندراج) ۲ـ بیگانه (لاروس)، دورپایان، به عشق و مهر تو آن بَحرِ دور پایانم ـ که دَر نیابَد چرخ و هوا کرانه‌ی من (کلیله و دمنه) ۳ـ گال (برهان)
بَعیدُالعَهد: اَز دیر باز، در فارسی: دور دیدار
بَعیدشُدَن: دور شدن، جُداماندن
بَعیدکَردَن: ۱ـ روانه کردن ۲ـ پنهان شدن
بَعیر: چارپا، بارکِش، هَبون (برهان)، شُتُرِ پنجساله
بَعیم: ۱ـ پیکرِ چوبین ۲ـ نام بُتی است ۳ـ تَندیس
بِعَینِه: دُرُست مانَنِد، به زادِ خود، کُت و مُت (فرهنگ رشیدی) روی زشت آن بد اختر، نحس و شوم ـ راست گویم کُت و مُت ماندَ به بوم
بِغاء: جِهمَرزی (= زنا)، بَدخویی، نافَرمانی
بُغاء: خواسته، دِلخواه
بُغاة: (تك: باغی) خواهندگان، جویندگان (آنندراج)، سَرکِشان
بُغاث: ۱ـ باز، مُرغِ شکاری ۲ـ کَرکَس ۲ـ پیر پَرَنده (آنندراج)
بُغاز: ترکی، تَنگه، آبراه
بَغاض: بیزاری، کینه توزی (لاروس)
بَغّال: اُشتربان (آنندراج)، اَستَربان
بَغاوَت، بَغاوَة: نافرمانی
بَغاوَت کَردَن: ۱ـ نافرمانی، سرکشی ۲ـ تاخت ۳ـ آزردَن
بُغایَة: جُستِه، خواستِه، پیشه
بِغایَت: ۱ـ بی اندازه ۲ـ تاپایان
بُغبور: سَنگِ کُرپانی (قُربانی)
بَغت: ناگاه، یکبارگی (لاروس)
بُغتاق: ترکی، کلاه
بَغتتاً، بَغتَةً: ناگهان، ناکاج، بی فکرت مداحی صدر تو همه عمر ـ حاشا که زنم یك مژه را بر مژه ناکاج (سوزنی سمرقندی)

بَغشاء: ۱ـ گوسپند پیسه ۲ـ گروه مردم (آنندراج)، دَرآمیخته

بَغثَر: چرکین، شُترِ فَربه (لاروس)

بُغچه، بُقچه: ترکی، جامه‌بَند (آنندراج)، نیفه (برهان قاطع)، پَتیر (معین)، بُلغَنده (برهان) بَسته (غیاث اللغات)

بُغچه باف: نیفه باف، بُلغَنده باف، پَتیر باف

بُغچه کِش: نیفه کش، پَتیره کش

بُغض: ۱ـ کین، دشمنی ۲ـ گلوگیر، نوستِه (برهان قاطع) ۳ـ غرَن: گرفتن گلو هنگام گریه (برهان قاطع)، وَنگِه، وَنگِه گلو (گویش گیلکی)

بَغض: دشمن داشتن، رویگَردانی

بُغض کردن: ۱ـ نوستِه کردن، گلوگیر شدن ۲ دشمنی کَردَن

بَغضاء: کینه‌ی شُتری، کینه‌ی ژرف، بِدَرکُشتِگی

بَغل: اَسترنَر، دورَگِه (لاروس)

بغلتاق: ترکی ۱ـ کلاه ۲ـ بَرگستوان

بِغلات: (تک: بَغلَة)، دورَگه ها، بَدنژادان

بَغلَمِش لَر: ترکی، بَسته اَند

بَغله، بَغلَة: اَسترِ ماده، بَدنژاد، دورَگِه

بَغوَت، بَغوَة: نارسیده، کال

بُغور: ۱ـ فرودِ ستاره ۲ـ بارشِ پَیاپَی ۳ـ زرد شدنِ گیاه، از باران بسیار

بُغوم: ۱ـ بانگِ نَرم، دَر جانوران ۲ـ پیچیده گویی

بَغی: ۱ـ سِتَم، از رَشک ۲ـ بَزَه، گُناه ۳ـ دَست درازی

بَغیّ: ۱ـ کَنیزَك ۲ـ جِهمَرز

بُغیَة: دِلخواه، نیاز (لاروس)

بَغیث: گندم و جو

بِغیر، به غیر از: به جُز، مَگَر

بَغیض: دُشمَن روی (آنندراج)، شِبِشت (صحاح الفرس)

بَغی کردن: ۱ـ گردن کشیدن، نافرمانیدَن ۲ـ دَست اندازی، سِتَم

بِفاصِله، به‌فاصله‌ی: به دوریِ، به اندازه‌یِ

بَقّ: پَشه

بَقاء: زیست (آنندراج)، پایَندگی (فرهنگ کوچك)، پایِستَن (لاروس)، جاودانگی، ماندن، زیستن، پایِست (برهان)

بَقاء بالله: نیوساو (برهان قاطع)

بَقّار: ۱ـ گاودار ۲ـ آهَنگَر

بُقّارَی: ۱ـ پَتیاره ۲ـ دروغِ سَرَه (= صریح)

بُقّاط: دانه‌ی کَبَست (= حَنظَل)، از گیاهان

بِقاع: (تك: بُقعَة)، فَرَّه جای ها

بِقاعِده، به قاعده: بِه سامان، به سِزا

بَقّال: خامفروش، خواربار فروش، بُنکدار، کالِه فروش، دانِه فروش

بَقّ الفِراش: ساس (لاروس)

بَقّ الماء: ساسِ آبی (لاروس)

بَقاوَت، بَقاوَة: ۱ـ نِگریستن ۲ـ نِگهبانی

بَقاوُل، بَکاوُل: تُرکی ۱ـ آبدار ۲ـ سرآشپز ۳ـ خورچِش: کسی که پیش از فرمانروا خوراك را می‌چشیده تا زهرآلود نباشد ۴ـ خوانسالار

بِقائِم ریختن، به قائم ریختن: ۱ـ ازپَسِ جنگ برنیامدن ۲ـ بَرهم زَدَن

بَقباق: پُرگُوی، پُرچانه

بَقّة، بَقّه: پَشِه، یك پَشه

بُقچه: بنگرید به بُغچه

بِقَدرِ، به قَدرِ: به اندازهِ ی

بِقَدری، به قَدری: به اندازه ای

بَقَر: گاو

بَقر: ۱ـ شکافتن ۲ـ فراخیدَن ۳ـ ماندگی ۴ـ بازجُست

بُقر: ۱ـ پَتیار ۲ـ دروغ آشکار

بِقَرارِ، به قَرارِ: چُنان که

بَقَرات: (تك: بَقَرة)، گاوان

بَقَربَقو: داد و فریاد (معین)، پارسی است

بَقَرَة، بَقَره: گاوی، یك گاو

بَقس Buxus**:** لاتینی تازی شده ۱ـ شِمشاد ۲ـ گزمازَك، از گیاهان

بُقسُمات Paximati**:** یونانی، کالَك

بَقش: خوش سای (آنندراج)

بَقط: ۱ـ گِردآوَردَن ۲ـ پَراکنـدَن، از واژِگان دوپهلو ۳ـ واگُذاشت

بَقط البیت: کاچار، مانِه

بُقطَة: پاره ای از زمین، گروه پراکَنده

بِقطع: به قَطع، بی گُمان

بَقع: ۱ـ پیسه شُدَن ۲ـ بَسَنده کردَن ۲ـ تَرشُدن

بُقَع: (تك: بُقعَة)، فَرّه جای ها

بُقعَـة: ۱ـ فَرّه جای: خانِگاه، آرامگاه بزرگان، آرامگاه پیشوایان ۲ـ زمینِ گُزیده، زَمینِ پاك ۳ـ گُله (فرهنگ کوچك)

بَقل: ۱ـ تُخم رُستِه: تره، سبزی و هرچه از تخم بروید، نه اَز بیخ ۲ـ رویاندَن

بَقلَة: ماهی روغن (لاروس)

بَقلَة: سَبزه زار، سَبزه ناك

بَقلَة: سَبزی، یك سَبزی، یك تَره

بَقلَةُ الاَنصار: کَلَم‌پیچ

بَقلَة البارِدَة: نیلوفَرِ دَشتی، بَدَشگان

بَقلَةُ الحامِضَة: تره‌ی خراسانی (برهان)

بَقلة الحُمقاء: تره‌ی ِ گولان، خُرفِه (آنندراج)، بَربَهن، پَخلِه (برهـان)، بَلبَن (برهان)، بوخِل (برهان)

بَقلَة الخَطاطیف: زَردچوبه، از گیاهان (آنندراج)

بَقلة الذَهبیَّة: زَرّین تره، از گیاهان

بَقلَةُ الضَّب: فَرَنجمُشك، بادرَنگبویه

بَقلة الغزال: رُتَك (برهان)

بَقلة اللَبَن: شیر پنیر، پنجه‌واش

بَقلة اللینَة: خُرفه، از گیاهان

بَقلَةُ المُبارَكَة: کاسنی، از گیاهان

بَقلَةُ المُلوك: شاهتَره

بَقلَة الهِرّ: ناردین، پیچادُم

بَقلَةُ الیمانیه: سپیدبَرگ، از گیاهان (برهان)

بَقلَة الیَهودیّة: پُودَنه، از گیاهان

بَقَم: پارسی تازی شده، بَکَم، از گیاهان (آنندراج) بَکَم، چوبی سرخ که در رنگرزی به کار آید (برهان)

بِقُنقومون Pycnocomon: یونانی تازی شده، سیب زمینی هندی، از گیاهان (معین)

بِقوّت، به قُوَّت، بالقُوَّه: به نیرو، به خود

بُقور: (تك: بَقَر)، گاوان

بِقَول ، به قولِ : به گفته‌یِ

بُقول: (تك: بَقل)، تُخم رُسته‌ها، سَبزی ها

بُقولات: (تك: بُقول)، تُخم رُسته‌ها، گیاهدانه‌ها، خُشك‌اَفزار (برهان)

بِقیاس ، بِه قیاسِ : بِه گُمان، به سَنجه‌یِ

بَقی: ۱ـ زیستن ۲ـ ماندن، از میان نَرفتن ۳ـ چَشم به راهی ۴ـ نگَریستن

بَقیَّة، بَقیّه: ۱ـ بازماندن ۲ـ دنباله (فرهنگ کوچك) ۳ـ ته‌مانده، اَپاریك (فرهنگ پهلوی) ۴ـ ماندَن

بَقیّة الثَّمر: پَساچین (برهان قاطع)

بَقیّة السَّیف: پَساسپاه (برهان قاطع)

بَقیَّةُ الماضین: یادگارِ گُذَشتگان

بَقیر: به گونه‌ی رَمَن، گاوان، گروه گاوان

بَقیر: شِکافته (آنندراج)، چادر بی‌آستین

بَقیع: ۱ـ دِرختستان، باغ ۲ـ گُورِستانِ مَدینه

بَقیلَة: سَبزه‌زار

بَقیّه‌ی طعام در بشقاب: غاب (برهان)

بَك Back: انگلیسی، پُشتیار، زبانزدِ ورزشی

بك، بیگ: پارسی ترکی شده، بَغ

بَكء: کَم شیری، کَم آبی، کَم سُخنی

بُکاء: ۱ـ مویش، موییدن: گریستن همراه با نالیدن ۲ـ سرایش، سراییدن ۳ـ زاری، رُود (فرهنگ کوچك) ۴ـ کَمیِ شیر ۵ـ کَمیِ آب

بَكّاء: مُویَنده

بُکاة: (تك: بکاء)، مویه‌ها

بكار: (تك: بَکر)، شُتر بَچگان

بَکارَت، بَکارة: دُختَرگی، دوشیزگی، ناسُفتگی، دُخت‌مُهری

بَکارَت بَرداشتَن: دُختَرگی برداشتن

بکارت بُردَن: دُختَرگی بُردَن، سُفتَن

بِکاریّ: انگلیسی تازی شده، گُرازِ امریکایی

بَکالَت، بَکالَة: رَنگینَك، از خوراك‌ها

بَکالُوریا: تازی از فرانسه، گواهینامه‌ی دَبیرستان

بَکامَت: گُنگی ۲ـ گُولی

بَکاوَل: ترکی، خوانسالار (برهان)

بَکبَکَة: ۱ـ آمد و رفت ۲ـ هَیاهو ۳ـ پَرتابانِدَن، پَرتاب کردَن ۴ـ جُنبانـدن ۵ـ برگَشتِ کالا (بهره از آنندراج) ۶ـ نَوازیدَن

بَکَّة: ۱ـ چَرخشگاه (= طوافگاه) خانه‌ی خدا ۲ـ دَریدن، پاره کردَن ۳ـ ریزریز کردن ۴ـ رَنجاندن ۵ـ نَرمیدَن، نرمی کَردَن (آنندراج)

بَکتاش: تُرکی ۱ـ گُماشته ۲ـ سَردَسته

بَکتَر: تُرکی، زیر زِره

بَکتَرپُوش: زره پوشیده

بَکتغدی: تُرکی، بُزرگزاده

بِکتین، از Pectin: انگلیسی، اَنگُم

بِکِثرَت، به کثرَت: به فراوانی

بِکر: ۱ـ تازه، نو ۲ـ ناگُفته ۳ـ نابِسود (برهان قاطع)، ناسُفته ۴ـ دوشیزه، بو بَك (آنندراج)، مُهـردُخت ۵ـ آغـاز ۶ـ نخستین فرزند ۷ـ نُخست آبِستَنی ۸ـ جوان: جانوَر

بَکَر: ۱ـ پگاه ۲ـ چَرخ چاه (آنندراج)

بَکَرات: (تك: بَکرَة)، چَرخه‌ها

بِکَرّات، به کَرّات: اَز پهلوی ـ کَرت‌ها

بِکَـرّات و مَرّات: از پهلوی، کَرت‌ها و مَرت‌ها پَیاپَی

بِکرتَراشی، بِکرگویی: نوگویی، نوآوری

بَکَرة: چرخ، چَرخه

بُکرَه، بُکرَة: پگاه (لاروس)

بِکزادِگی، بیگزادگی: بَغ زادِگی، بزرگزادِگی

بَکس: چیرگی

بَکسَمات: بنگرید به بُقسَمات

بِکَف، به کَف: ۱ـ به هَبَك ۲ـ به تَك

بَکـل: ۱ـ آمیزش ۲ـ پَروه (= غَنیمت، برهـان قاطع) ۳ـ پَروه‌ی جَنگی

بُکلَة: فرانسوی تازی شده، سَگَك (لاروس)

بِکلَة: سِرشت، ریخت، چُونی

بِکُلّی، به کُلّی: سراسر، هَمه، همِگی

بَکَم: گُنگیدَن، گنگ شدن، گُنگی (فرهنگ لاروس)

بُکم: (تك: اَبکَم)، گُنگان

بِکَمـال: اَبـرکـانیك، به‌هورتـات (فرهنـگ پهلوی)

بَکور: ۱ـ نخستین باران ۲ـ زودرس

بَکورَة: ماهی گوشتی

بُکوریّة: ۱ـ ناسُفتگی، دَست ناخوردگی ۲ـ پیشبودگی

بَکّه: نام دیرینه‌ی مَکّه (غیاث اللغات)

بَکیّ: مویا، مویَنده

بکی Bequille : فرانسوی، زبانزد هواپیمایی، سیخَك (فرهنگستان)

بَکیره، بَکیرَة: ۱ـ نو بـاوه ۲ـ زودرس، نو بَـر (لاروس)

بَکیل: ۱ـ خوشپوش ۲ـ خوشرَفتار

بَکیلَة: بنگرید به بکالة

بَکین: گُنگ

بَگ: بنگرید به بِك

بَگتر: بنگرید به بَکتَر

بِگلَر، بیگلَر: ترکی، کَدخُدا

بِگلَربَگی، بیگلَربیگی: ترکی ۱ـ کَدخُدایی ۲ـ کَدخُدا

بِگُم، بیگُم: ترکی، خَدیش، بانُو

بِگماز، بَکماز: تُرکی. ۱ـ باده ۲ـ پیاله، جام ۳ـ باده گساری (معین)

بِگُونیا Begonia : لاتینی، بِژانه، از گیاهان

بَل، بَلکـه: وَلی، کِه، وَنکِـه (برهان قاطع)، وَن (برهان)

بَلّ: ۱ـ آزمَنـد ۲ـ جنگجـو ۳ـ تَرکَـردن ۴ـ بِهبودی ۵ـ آزمَندی (آنندراج)

بَلا، بَلاء: ۱ـ آستـانَـك (فرهنگ پهلوی)، آسیب، گَزَند ۲ـ آزمون، آزمایش ۳ـ سِتَم، جَسك (برهـان) ۴ـ زِرَنـگ ۵ـ کارِ سخت، پَتیاره، ز غم خوردن بَتَر پتیاره ای نیست (ویس ورامین)

بَلّاء: ۱ـ زنِ بیشرم، بدکاره ۲ـ زُفت (= بَخیل)، زَکور

بِلاأجر: بی پاداش

بِلااِرادَه: ناخودآگاه

بِلااِستفادَه: بی سود

بلاأنگیز: آشو بَنده، گَزَند رسان

بِلاتأخیر: دیر ناشده

بِلاتحاشی، بِلادِرَنگ: بی درنگ

بِلاتکلیف: زابرا (گویش گیلکی)

بَلاچین: آسیب گردان، گَزَند چین

بَلابِـل: (تك: بُلبُـل) بُلبُـلان، هزارآوایان، بُلبُل پارسی است

بُلاخ: بَلوت، از گیاهان

بِلاد: (تك: بَلَد)، زیستگـاه ها: شَهـرهـا، بخش ها، سرزمین ها

بَلادانِه: بنگرید به بِلادُن

بَلادَت، بَلادَة: کُنـدهـوشی، تیمـاو (برهان)، دیریابی

بِلادُن Belladona : لاتـینـی، مِهـرگیاه، بَنگ دانه، از گیاهان

بَلادِر: پارسی تازی شده، بَلادور، بَلادُر (آنندراج که در هند نوشته شده این واژه را پارسی می‌داند و معین آن را هندی) بلادور (فرهنگ پهلوی)

بَلادیدن: سِتَم دیدن، رَنج دیدن

بَلارِج: پارسی تازی گشته (لاروس)، بَلارَج، لَک لَک سپید

بَلاز: ۱ـ کوتَه بالا ۲ـ سِتَبر

بَلازده: آسیب‌دیده، گَزَند یافته

بِلاسیوس: یونانی تازی شده، آبگینَگ

بَلاط: زَمینِ رُست، تختهِ سَنگ، کاخ

بَلاغ: ۱ـ پیامرسانی ۱ـ پیام، آگَهی

بَلاغَت، بَلاغَة: ۱ـ شیوایش، شیوا سخنی، زبان‌آوری، کَشگویی (فرهنگ کوچک) ۲ـ بالَندگی ۳ـ رسایی (= کَمال)، اَبَرکانی

بَلاغَت کَردَن: ریش برآوردَن، بالیده شُدَن (بهره از آنندراج)

بَلاغی: شیوا، گُشاده زَبان

بِلافاصِله: دَردَم، اَندَر زَمان (فرهنگ پهلوی)

بُلاق، بولاق: ترکی ۱ـ چشمه، سَرچشمه ۲ـ بینی‌آویز، از زیورها

بَلاقِع: (تك: بَلقَع)، زمین‌های خشك، زمین‌های بی‌آب (آنندراج)

بَلاکاری: شِگِفت کاری

بَلاکِش: سِتَمکش، آزارخوی

بِلاك‌هول Black hole: انگلیسی، سیاهچاله (واژه‌نامهٔ فیزیك)

بَلاگَردان: داشَن (= صَدَقه)

بِلاگرفته: رَنجیده، آزرده

بَلال: پارسی است، باباگندُم، مَك (اوستایی)، مَکابج (گویش گیلکی)، آذَربویه (برهان)

بِلال: ۱ـ تَری، نمناکی ۲ـ تَرگردان، تَرکننده ۳ـ نامی است در تازی

بُلالَت، بُلالَة: تَری، نمناکی، بازمانده‌ی مِهر

بِلامُقَدَّمه: ناگهانی

بِلامُنازِع: بی خواهان، بی نَبَرد

بَلّان: گرمابه (آنندراج)

بِلانِسبَت: دور از شما

بَلانوش: ۱ـ آزارنوش ۲ـ گَنده خور

بِلاوارِث: بی‌پُشت (گویش گیلکی)

بِلاوصول: دَریافت نشده، سوخت شُده

بَلاهَت، بَلاهَة: ۱ـ نادانی، سادِگی، کانایی، نابخرَدی ۲ـ سُست اندیشی

بَلایا: (تك: بَلیّه، بَلیَّة)، جَسك‌ها، سختی‌ها، آسیب‌ها

بَلایه‌قَز: گنده ابریشم: ابریشم کم بَها (آنندراج)، کَژ

بَلبال: ۱ـ سختی اندوه ۲ـ دِلِنگرانی، دِلهُره ۳ـ

بَرانگیختگی

بَلبان، بالابان: روسی، سِه چنگ (آنندراج)

بَلبانی، بَلبانچی: سِه چنگی

بُلبرینگ، از Ball bearing: انگلیسی، جاگو

بُلبُـل: پارسی تازی شده، بُلبُـل، هِزاردَستـان، هِزارآوا، هِزارآوا، زِشاخِ گل سُرایان - همیشـه مِهر ایشان را ستایان (ویس ورامین)

بُلبُلَة: جَرغاتو، جُوشَك، جامی ناوچه‌دار، با آن دارو در گلوی کودکـان ریزنـد (برهان)، تُنگ، کجاوه

بَلبَلَة: آشفتگی، پَریشانی (لاروس)

بُلبُلِ طنبور: بُلبُلِ تَنبور (طنبور تازی شده‌ی تنبور پارسی است، آنندراج)، خَرَك تنبور

بُلبُـل مِزاج: بُلبُـل گونِه، بُلبُـل سِرشت، بوبُرد سِرشت

بَلبوس Bolbos: یونانی تازی شده، موسیر، از گیاهن (معین)

بُلبُـول: پیچـاغاز (گویش گیلکی)، رودمُرغ، کودكِ تیزهوش، بُلبُل زَبان

بُلت: ۱ - بُریدن ۲ بُریده شدن

بَلَت: سوگند خوردن

بَلتَع: کاردان، دانا

بَلتَعیّ: زَبان آور

بَلتَم: گِران زَبان، کُندزبان (لاروس)

بُلجـار: تُرکی، دیسیات (= وَعـده، فرهنـگ کوچك)، پَشت (فرهنگ پهلوی)

بُلجَة: سپیده دَم، پایانِ شَب

بَلَح، بَلح: ۱ - غوره‌ی خرما، غَسا (برهان) ۲ - غُژب (= دانه یِ انگور، آنندراج)

بلَحاظِ، به‌لحاظ: به انگیزه‌یِ

بَلَحُ الصَّحرا: سِنجد، از گیاهان (لاروس)

بَلخاء: زنِ گول (آنندراج)

بَلَخش: پارسی تازی گشته، بَدَخش (لاروس)

بَلَد: شَهـر (فرهنگستـان)، بَخش، آبـادی، نِه (برهـان)، شهـرستـان، شارُسـان (فرهنـگ کوچك)، مِهتَر

بَلَدالاَمین: شهر زینهار: خانه‌ی خدا

بُلدان: (تك: بَلَد)، شهرها، جاباش‌ها

بَلَد بودَن: آشنابودن، دانِستَن

بَلدَح: زنِ فربِه، تَناور (آنندراج)

بَلده، بَلدَة: یك شهر، شهری

بِلدِرچین: ترکی، وِردیج (آننـدراج) اوشـوم (گویش گیلکی)، کَرَك، بَدبَده

بَلَدیّ: شهری

بَلَدیّة: در زبـان تازی: انجمنِ شَهـر، در زبـان فارسی: شَهرداری (فرهنگستان)

بُلُس: مَرجُمَك، از دانه‌های خوردنی

بِلسام، در فارسی برسام: آماسِ پَرده (حاجز)

بَلســـان، Balsamon: یونـــانـــی تازی شده، گَوج بُن، از گیاهان
بَلَسکی: اَرمَن، از گیاهان (معین)
بُلسُن، بُلُس: (= عَدَس)، مَرجُمَك
بُلشِویسم: رُوسی، مِهیستگِرَوی (در روسی بُلش Bolsh: برابر با مِهیستی)
بُلشِویك: روسی، مِهیستگَرا
بِلصام: گُریز
بَلَطائِفُ الحِیَل: با فَریبَندگی، به تَرفَندِ خوش
بَلطان: خُرفه‌یِ یَمَنی، از گیاهان
بَلع: نِواردَن (برهـان قاطـع) بُنگُش (برهان)، اَوباردَن (آنندراج)، اوباشتَن
بُلعَة: بِخور، شِکَمباره
بَلع کردَن: اَوباردَن، بُنگُشتَن (برهان)
بَلعَم، بِلعُوم: اَوبارَندِه
بَلعَمَت، بَلعَمَة: فرو‌خوردن، فروِدادن
بَلعَندِه: فرو‌بَرَنده، اوبارَندِه
بُلعـوم: ۱ـ شِکَمبـاره، خورَنـده ۲ـ آبـراهه‌ی اَنـدرونی ۳ـ پُشتـه ۴ـ گلوگاه، زبانزد پزشکی (فرهنگستان)، سُرخنای
بَلعیدن: اَوباردَن، اوباشتَن، نِواردَن (برهان)
بَلعیده: نِوارده، اَوبارده
بَلغ: سخنرِسانی، شیوایی
بَلَغ، بَلَغه: تا اینجا، نشانه‌ای که بر برگ نِوشته نِهَند که تا اینجا خوانده ام (غیاث اللغات)
بُلَغاء: (تك: بَلیغ)، شیوایان، سُخَنوَران
بُلغـاق: پارسی تازی شده، بُلغـاك (آننـدراج) (برهـــان): غوغـــایِ بسیار، مرا با زلـف تو تشـــویش از آن است ـ که چشمت در جهـــان افکنده بُلغاك (ابن یمین)
بُلغَة: رساروزی
بَلغَم: از بَلجَمِ یونانی، خَلَم (فرهنگ کوچك)، گُش (برهان)، دِرِم (فرهنگ پهلوی)
بَلغَم بینی: آب بینی، مُف، وینیزَك (گیلکی)
بَلغَمی: خَلَمی، پُفالو، دِرِمی
بُلغـــور: پارسی است و بلقـور نادرست، دَلیده (برهان)، اَفیشه (برهان)
بِلُف Bluff: انگلیسی، جُربَك
بِلفـاریت Blépharite: فرانسوی، پِلك‌آماس، از بیماری‌ها
بِلُف زَدَن: جُربَـك‌زَدَن، زبانزدِ مَنگیا، تُركِ اَبله این جُربَك بخورد (تاریخ بیهقی)
بُلفضول، بوالفضول: دانا نمای
بَلَق: ۱ـ پیسـگـی، پیســه شُدَن ۲ـ خَرگاه ۳ـ دروازه ۴ـ سنگ سپید، سَنگِ روشَن
بَلَق: سَرگشتِگی، هازی
بُلُق: پارسی است و درست آن: پُلُغ، آوای آب
بُلغَندَر: پارسی است، بُلغَندَر (= مُبرَم، آنندراج)

و (= مُلحِد، آنندراج)

بَلقَع: زمینِ تُهی، خانه‌ی تُهی

بَلقَـک: پارسی است و درست آن: بَلغَک، از گیاهان دارویی

بُلقـار: پارسی است و درست آن: بُلغـار: چرمی است پیراسته و خوشبوی

بَلقور: پارسی است و درست آن: بُلغُور

بَلقَـعِیّ: تیر، تیری که از پیکـان رهـا کننـد (آنندراج)

بلِقیس: پارسی تازی گشته، بُلگیس = پُرگیس

بَلکَشَة: کَلانمُوش، از جانوران

بَلکِه: وَنکِه (برهان قاطع)

بلگا: ترکی، دانشمند (معین)

بَلَل: ۱ـ تَری، نَمنـاکی ۲ـ دَروا (= عافیت، فرهنگ کوچک) ۳ـ اَندَکی ۴ـ دَهِش ۵ـ فَرّ

بَلَم: کولی، ریزه ماهی (بَلَم برابر با قایق، پارسی است)

بَلماء: شبِ چهارده

بُلماج: تُرکی، اِشکِنه، از خوراک‌ها

بُلمَة: لب آماسیدگی

بَلَنتـاین Plantain**:** فرانسـوی تازی شده، بارهَنگ، از گیاهان (مُعین)

بُلَند اَرکان: بُلَند پایه

بُلَند اِقبال: بُلَند بَخت

بُلَند اِقتِدار: بُلَند تُوان

بَلَندَح: فربه و کوتاه (آنندراج)

بُلَند حوصَله: بُلَند پرواز

بُلَند صَفیر: بُلَند نَوا

بُلَند قامت: بُلَند بالا

بُلَند قامتی: بُلَند بالایی

بُلَند قَد: بُلَند بالا

بُلَند کوکَبی: بُلَند اَختری

بُلَند مَحلّ: والاپایگاه

بُلَند مَرتبگی: بُلَند پایگی، گِرانسایگی

بُلَند مَرتبه: بُلَند پایه، گرانسایه

بُلَند مکان: بُلَند جای

بُلَند نَظَر: بُلَند نگَر، بُلَندبین

بُلَند هِمّت: بُلَند کوش، بزرگ‌مَنِش

بُلَند همتی: بُلَند کوشی، بزرگ‌مَنِشی

بَلو: ۱ـ آزمـودن ۲ـ دریافتن ۳ـ آشکـار کردن (بهره از آنندراج)

بَلوا، بَلوی: ۱ـ آشوب، شورِش ۲ـ سرکشی ۳ـ سرسختی ۴ـ آزمایش

بَلوا راه انداختن: آشو باندن

بَلوا کَردن: آشو باندَن، شوراندَن

بَلوح: چاه خُشک

بُلُوح: ۱ـ دَرماندن ۲ـ خُشکیدن

بُلُود: ۱ـ شهرنشینی ۲ـ شهرسازی

بُلور، بَلّور، Beryllos : یونانی تازی شده، زَمج (معین)، گِن (فرهنگ پهلوی)، مَها (برهان)

بُلورشُدِه: مَها شُدِه، گِنیده

بُلورشناس: مَهاشِناس

بُلورفروش: مَهافروش

بُلورفروشی: مَهافروشی

بلور کبود: بِهروج، بِهروز، از گوهرهای گرانبها (برهان)

بُلورلایه: (فرهنگستان) به‌جای اَحجارِ متبلور مُطبق، مَهالایه

بُلوری: مَهایی، گِنیك

بُلورین: مَهایین

بُلورین اندام، بلور اَندام: مَهااَندام

بُلورین تَن: مَهاتَن

بُلوز Blouse : فرانسوی، نیم‌تَنِه، نیم‌تن، نیم‌تنی تا سر زانوش هست،. اَز پِیِ آن بر سرِ زانو نشست (نظامی)، کُرتی (گویش خوانساری)

بَلوسطیون، بَلوسیطوس Blaustion : یونانی تازی شده، گلنار، از گیاهان

بَلّوط: پارسی تازی شده، بَلوت، مازُو (در لُرستان)، بَرو (در کردستان) از گیاهان

بَلوط جنگلی: بُلَند مازو، ایشبَر، ازدرختان (گویش گیلکی) بَلوتِ جنگلی

بَلوط کوهی: کومازو، از درختان (گویش گیلکی) بَلوتِ کوهی

بَلوطُ المَلِك: شاه بَلوت، از درختان (برهان)

بَلوع: دیگِ فراخ (آنندراج)

بُلوغ: ۱ـ رسیدَن ۲ـ بُرنایِش، پَرامِش (فرهنگ پهلوی) ۳ـ رِسایی (فرهنگ کوچك)

بلوك Bloc : فرانسوی، هَمگروه

بُلوك: این واژه را غیاث ترکی دانِسته، معین آن را پارسی و گروهی ده و روستا می‌دانَد

بُلوکات: رَمَنِ نادُرست، بُلوك ها

بلوکباشی: سَربُلوك

بلوگا: روسی، سَگ‌ماهی، پیل‌ماهی (گویش گیلکی)

بَلِه: بنگرید به بَلی

بُلِه: (تك: اَبلَه)، کم‌خِردان، کانایان

بَلهاء: کانازَن

بُلهانه: نابخرَدانه، کَم‌خِردانه

بَله‌بُران، بَله‌بُری: آری بُری: گفت و گوهای پیش از پیوند زناشویی

بُلهُوس: (برخی آن را تازی از ابوالهَوَس دانسته‌اند)،واژه پارسی است، هوس را عبدالواسع هانسوی، در «شرح بوستان» و جمال الدین انجوی در فرهنگ جهانگیری و ابن خلف تبریزی در «برهان قاطع» و بهروزدر

فرهنـگ کوچـك فارسی دانستـه اند. بُل نیز در پارسی برابـر با بسیار است و ماننـد آن را در واژه ی بُلکامه نیز می توان دید: در پیش خود آن نامـه چو بُلکامهِ نِهَم ـ پروین زِ سرشكِ دیده بر جامه نِهَم (رودکی) هم چُنان در واژه های بُلغند و بُلغاك: ریژکار، ریژگر

بُلهُوسی: ریزگَری، ریز کاری، پارسی است

بَلی: در تازی، بَلی، بَله در فارسی: آری

بَلیّات: (تك: بَلیَّة)، رنج ها، سختی ها

بُلَیحاء: اِسپَرَك (لاروس)

بلیارد، بیلیارد Billard: فرانسوی، گوی بازی

بَلِیَّة: ۱ـ پَتیره (آننـدراج)، رَنج ۲ـ آزمایش ۳ـ دَریافت، سردرآوردَن

بلیت، بلیط، Billet: فرانسـوی، پَته (عمید)، گُذَرانه

بَلید: کُنـدهـوش، دیریاب، افـسـردهدِل (آنندراج)، پَژمان

بَلیطِه: سفیدمرز، از گیاهان (معین)، بَلیته

بَلیغ: شیوا (فرهنـگ کوچـك)، تیززَبـان (آنندراج)، سُخَنگُزار

بَلیغانِه: شیواگونه

بَلیلَج، Belirica: یونـانـی تازی شده (معین) پارسـی تازی شده (لاروس) و (آننـدراج) و (برهان)، بَلیلِه، هِزاروَلَك (گویش گیلکی)، از گیاهان دارویی

بَلیل: بادِ نَمدار، ناله

بَلیلَة: بادِ نَمدار، گَندم جُوشیده، گَندُمبا

بَمّ: پارسی تازی شده، ۱ـ بَم ۲ـ تارِ بلنـدآواز (آنندراج)، سیمِ دُرُشت آوا

بُمب Bomb: انگلیسی، بامب، بامبی

بُمباران Bombardement: انگلیسی، فرانسه (این واژه را فرهنگستان ساخته که برابر است با بارانِ بمب)، بامباران، گروهه باران

بُمب افکن: بامب افکَن

بِمِثلِ، بِه مِثلِ: مانندِ

بِمَثَل، بِه مَثَل: به مَثَل، به داستان

بِمَشابه، بِه مَشابه: به اَندازه ی، به پایه یِ

بِمَحض، بِه مَحض: همین که

بِمُجَرَّدِ، بِه مُجَرَّدِ: در همان دَم، به هَمان دَم

بِمُرور، بِه مُرور: کَم کَم، آرام آرام

بمقتضای، بِه مُقتضای: فَراخورِ

بِمُل Bémol: فرانسوی، بَم نِشان

بمواجهه، بِه مواجِهه: روباروی

بموجب، بِه موجب: به انگیزه ی، بَرابَرِ

بُموم: (تك: بَمّ)، بَم ها

بن: کاهیده ی اِبن: پُور

بُنّ: پارسی تازی گشته، بَن، بَنَك (= قهوه)

بِنـاء: بُلَنـد کردَن، برافـراشتن، ساختِمان

(فرهنگ کوچك)، لاد (سَددَر)

بَنّاء، بَنّا: زاو، زاویل (برهان قاطع) والادگَر، راز (برهان قاطع) غَلیگَر (برهان)، گِلغَر (برهان)، گِلکار، رازیجَز (صحاح الفرس)

بِناءً عَلی هذه: از آن روی، لادِ برآن

بِناءً عَلی هذا: با این پیشگفت، از این روی

بَنا بودن: رَوا بودن

بِنابَر: زیرا (آنندراج)

بنابَراین: لادِ بَراین (برهان قاطع) (سَددَر)

بَنات: (تك: بِنت) ۱ـ دُختران ۲ـ بازیچه‌ها

بَناتُ الاَرض: جوی‌ها

بَناتُ البَحر: اَبرهای سپید (آنندراج)

بَناتُ البَخر: مِه، میغ

بَناتُ الدَّهر: رویدادها

بَناتُ الرَّعد: کَماة: گونه‌ای از سماروغ، غارچ، از گیاهان (برهان)

بَناتُ اللَیل: گُوشاسب، اَندوه

بَناتُ الماء: مُرغابی

بَناتُ النَّعش: هَفت اورَنگ (صحاح الفرس)

بَناتُ النَعش صُغری: هَفت اورَنگ کِهین (برهان قاطع)، هفت‌رنگ است زیر هفت اورنگ ـ نیست بالاتر از سیاهی رنگ (نظامی، هفت پیکر)

بَناتُ النَّعش کُبری: هَفت اورنگِ مِهین (آنندراج)

بَنادِر: (تك: بَندَر)، پارسی تازی شده، بَندَرها

بَنادِرَة: (تك: بِندار)، پارسی تازی شده، بُندارها (= مُحتَکِران، آنندراج)

بنادَر حالِ تزلزل: تَبَنده (آنندراج)

بَنادِق: (تك: بُندَق)، گروهه‌های گِلی، کلوخ‌ها

بَنادِك: (تك: بُندَك)، خِشتَك‌ها، خِشتَك‌های پیراهن (آنندراج)

بَنادق: (تك: بُندُقیّة) ۱ـ تُفَنگ‌ها ۲ـ گُروهه‌ها (فرهنگ لاروس)

بَناقیس: (تك: بَنقوس)، شکوفه‌های خربوزه (آنندراج)

بناگَر، بِناء گَر: والادگَر، سازَنده

بَنام: سَرانگشت

بَنان: ۱ـ سَرانگشت ۲ـ انگشت

بَنانَه، بَنانَة: بَند اَندام (= مفصل)

بُنانَة: مَرغزار (آنندراج)

بَنّایان: (تك: بَنّا)، رَمَنِ ساختگی، والادگران

بَنّایان اَفلاك: والادگرانِ سپهر

بَنّایِ دیوارساز: کَدواده (برهان)

بَنبَر: هِندی، سِپُستان، از گیاهان دارویی

بَنبَك: کوسه‌ماهی

بَنَّة: ۱ـ بوی خوش ۲ـ بوی بد ۳ـ بوی پشگلِ

آهو (آنندراج)

بِنت: دُختَر

بِنتُ الاَجَل: تَب (مُعین)

بِنتُ العَنَب: دُختِ رَز، مِی

بِنتُ الکَرَم: دُختِ رز، دُختر رَز

بَنج: پارسی تازی شده، بنگ، از گیاهان (آنندراج)

بِنج: پارسی تازی شده، بُن، ریشه

بَنجره: پارسی تازی شده، پَنجِره

بَنجَکشت: پارسی تازی شده، فرَنجمشك

بَنجَنکَشت: پارسی تازی شده، پَنج اَنگشت، از گیاهان

بِنجیك: تُرکی، پیك خانه

بِنجیك یام: تُرکی، پیكِ سَوار

بَنح: گوشت بُریدَن

بُنچاق: پارسی ترکی شده، نوَردِه (= قبالـه، برهان قاطع)، بُنچاك (چَك به معنی قَباله است و بُنچاق نیز در اصـل بُنچاك بوده، عبدالعظیم گرکانی، تاریخ بَرامکه)

بَنـد: پارسی گشتـه، بَنـد، ماده، سالوس، تَرفَند

بِندار: پارسی گشته، بُندار (= مُحتَکِر)

بَنداق: پارسی است، بَنداغ، کلاه غلندَران

بَندَر: پارسی تازی شده، بَندَر (لاروس)

بَندَر جَز: پارسی تازی شده، بندرگَز (فرهنگستان)

بُندُق: پارسی تازی گشته ۱ـ فوندیک (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گُروهِـه‌ی گِلی، کلوخ، گُروهِه‌ی سُربی

بَندُقِ هندی: رَته (آنندراج)، از گیاهان دارویی

بُندُقَة: ۱ـ یك پَندُگ (= فوندیگ = فَندُغ) ۲ـ یك گُروهه

بُندوقی، بُندُقچی: تُفنگدار

بُندُقیّه، بُندُقِیّة: ۱ـ توف ۲ـ پیشتو، پیشتاب، تُفَنگ

بُنـدوق: جِه‌زاده، بیج (= زنـازاده، گویش گیلکی)

بَندیر: دَفِ زَنگی

بِنزوآت Benzoate: فرانسوی، نَفتاك

بنزین Benzéne: فرانسوی، نَفتَك

بنزین فروش: نَفتکی، نَفت فروش

بَنـزوان Benjoin، تازی، لُبـان جاوی، از گیاهان) اَنگبَند، گیاه (معین)

بَنَش: گُریز از بدی

بِنسبَت، بِه نِسبَت: به اَنـدازه‌یِ، دَربَستگیِ، به سَنجِ

بَنَش: سُستی، سُستی در کار

بِنصِر: بَنیام، انگشتِ چهارم از سوی شَست.

بنصِر: پرده‌ی ۱۵ (معین)، از زبانزدهای خُنیا (= موسیقی)

بَنطاپلون Pentaphyllon: یونانی تازی شده، تُرشه توت، از گیاهان

بَنطاسیا Phantasia: یونانی تازی شده، پولابِ هَنباز (= حِسّ مشترك)

بَنطیقُسطی Pentokosté: یونانی تازی شده، پَنجاهِه، یکی از جَشن‌های یهودان و ترسایان

بنظام، بِه نِظام: به سامان

بِنَظَر، به نَظَر: به نِگَر، دَرنگرِش

بَنفسَج: پارسی تازی شده، بَنفشه، از گیاهان دارویی (برهان)

بَنَفسَجُ الکَلاب: شابانگ (برهان)، تِس سَگ (گویش شیرازی)

بنفسِه: به خود

بَنَفشِه خَط: کَبود بُروت، نودَمیده

بنقد، بِه نَقد: هم اکنون، دَستی، آماده

بُنقوس: شکوفه‌ی خربوزه (آنندراج)

بنقَه، بَنقَة: ۱ـ خِشتَك ۲ـ گریبان

بُنك: پارسی تازی شده ۱ـ بُن ۲ـ پاسی از شب

بنکـام: پارسی تازی شده، پِنگـان (= ساعتِ شنی)

بَنُم: ترکی، مَنَم

بنوبَت، بِه نوبَت: به پَستا

بُنُوّت، بُنُوَّة: ۱ـ پسری ۲ـ فرزندخواندگی

بَنون، بَنین: فرزندان، پِسَران

بَنَّة: ۱ـ بوی پشکل ۲ـ بوی بَد

بُنّی: سریانی تازی شده، ماهی ریشدار

بَنِی، بَنین: پسران، فرزندان

بُنَیّ: پسَرَك، پسَرو

بَنی آدم: آدمی زادِگان

بُنیان: ۱ـ بُنیاد، شالوده، بُنلاد (صحاح الفرس) ۲ـ دیوار بَست ۳ـ ایوان (آنندراج) ۴ـ جابپاش، ساختمان

بنیان گذاشتن، بنیان گذاری: بُنیاد گذاری، بُنیاد گذاشتن

بنیان نهادن: بنیاد نهادن

بنیَت، بِنیَة: ۱ـ ساختمان ۲ـ سرِشت ۳ـ نهاد ۴ـ آفرینش (لاروس) ۵ـ تُوان، نیرو

بُنیَة: ساختِه (لاروس)

بَنِیّة: ۱ـ خدابخانه ۲ـ تَنِ آدمی

بُنَیّة: دُختَرَك

بَنی طَرف: دَشتِ میشان، از جای‌ها (فرهنگستان)

بَنیقَة: ۱ـ خِشتَك ۲ـ گَریبان ۳ـ مادِگی

بَنیقَتان: پیش سینه: دَراَسهان (آنندراج)

بَنی نوع: هَمگونه

بَنی نوعِ بشر: آدمیزادگان، آدمیان هَمگون

بَنیُولَه Vinuela : یونانی تازی شده، هِزارچَشم، از گیاهان (معین)

بُنیه نداشتن: ناتوانی، توان نداشتن

بُو، اَبـو: ۱ـ پیشـوَندِ بَرنام (= کُنیة)، در تازی، بابا، با ۲ـ خاکستر ۳ـ گُول

بَواء: بَرابَر، هَمتا (لاروس)

بوآ Boa : فرانسـوی، اَژدَرمار (فرهنگ کوچك حییم)، بَرغمان، از جانوران

بَوّاب: دَربان

بَوّابی: دَربانی

بِواجِب بودن، بِه‌واجِب بودن: بایسته بودَن

بواجِبی، بِه‌واجِبی: بِه بایستگی، بِه‌دُرُستی

بَواح: آشکار (آنندراج)

بَواد: میرش، مُردَن

بَوادِر: (تك: بادِرة) ۱ـ تیزی ها، تُنـدی ها ۲ـ جَوانِه ها

بَوادی: (تك: بادیة) بیابان ها، دشت ها

بَوار: ۱ـ زمین ناکِشتـه، زمینِ مرده (بهـره از آنندراج) ۲ـ نیستی ۳ـ ویرانی

بَوارِح: (تك: بارِح)، بادهای گَرم

بَوارِد: (تك: بارِد، بارِدَة)، سَردی ها، بُرَنده ها

بَوارِز: به گونه‌ی رَمَن، اَبَر پوست، چون موی و بَر

بَوارِق: (تك: بارِقَـة)، دَرَخش ها، تابـان ها، تابش ها

بَوارِیّ: بَلاج فروش (بَلاج = بُوریا، آنندراج)

بَواس: (پارسی، برهـان قاطـع)، رنـج، سختی (آنندراج)

بِواسِطِه، بِه‌واسِطِه: با میانجیگریِ

بِواسِـطِهْ، بِه‌واسِـطِه‌ی: ۱ـ به‌انـگیزه‌یِ، به‌شُوه‌یِ، به میانـجـیِ، بِه‌پادرمـیانـیِ ۲ـ اَزبَرایِ

بَواسیر: پاسی تازی شده (تك باسـور)، بازور، ریشینِگی، از بیماری ها (پالایش زبان فارسی)

بَواسیر بینی: ریشینِگی بینی

بَواسیر اُذُن: ریشینِگی گوش

بَواسیر لَحمی رَحِم: ریشینِگی گوشتیِ زهدان

بَواسیری: ریشینِه

بَواضِع: (تك: باضِعَة) ۱ـ رَمه‌های بزرگ ۲ـ از گله بازماندگان ۳ـ شکستگی های سَر

بَواطِن: (تك: باطن)، دَرون ها، نَهان ها

بَواعِـث: (تك: باعِـث، باعِـثَـة)، انـگیزه‌ها، برانگیزندگان (آنندراج)

بَواقِـر: (تك: بَقَـرة)، وَرزوهـا، گاوانِ نر، گاوان ماده

بَواقی: (تك: باقی، باقِیَة)، مانده ها، مانداك ها

بُوال: شاشریز

بوالعَجَب: شِگفتیده، بازیگَر (غیاث اللغات)

بوالفُضول: یاوه گوی

بوالکَفد: بَدگَند، پاره (= رِشوَت)

بَوانِی: به گونه‌ی رَمَن، دَنده ها، ستون ها

بَواهِد: به گونه‌ی رَمَن، جَسک ها، سَختی ها

بوبین Bobine: فرانسوی، پیچَك (فرهنگستان)

بوتُراب: باباخاکی، بَرنامِ نخستین پیشوای شیعیانع

بوتَقَة، بُتَق: پارسی تازی شده، بُوته، بوته‌ی زرگری (برهان)

بُوتَم: ترکی، بَچّه (غیاث اللغات)

بوتیك Boutique: انگلیسی، بابکَد

بوتیمار: پارسی است، یَمام تازی آن

بوتیه Butea: لاتینی، پولاس، پَركِ هِندی، از گیاهان (معین)

بُوث: ازواژگانِ پیرو، همراه با حُوث: ۱ـ دَرهَم و بَرهَم ۲ـ اَزهَرجا

بِوَجهِ: به‌رَوِش، بِه گُونه‌ی

بِوَجهی: به‌راهی، به گونه ای

بوجور که واردی: ترکی، هَمین است که هَست

بُوحا: ماه پَروین، از گیاهان (آنندراج)

بَوحَی: به گونه‌ی رَمَن، افتاده بَر زمین (لاروس)

بودجه از Budget: انگلیسی، پیشریز: پیش بینی ریز درآمد و هزینه‌ی بنگاه یا کشور

بودَرة از Powder: تازی شده، گَردِه

بُودیزم Buddhism: انگلیسی، روشَن گَشتِگی، پیروی از بودا

بوراکس Borax: فرانسوی، تَنگار

بورژوا Bouegeois: فرانسوی ۱ـ شَهری ۲ـ دارَنده ۳ـ کارفَرما

بورژوازی Bourgeoisie: فرانسوی، دارامَندی

بورس Bours: فرانسوی، سوداگاه

بورطَخیلَه Buticella: لاتینی تازی شده، نیلوفر باغی، از گیاهان (معین)

بورَق: پارسی تازی شده، بوره (برهان)، تنگار (معین)

بورله Bourrelet: آگَنِه (فرهنگستان) زبانزد گیاهشناسی

بوریاء: آرامی تازی شده، بَلاج (برهان)، دوخ، زیغ (لغت فرس)

بوریایاف: زیغباف

بوریابافی: زیغبافی

بوریاپاره: زیغپاره

بوریاکوبی: ۱ـ دوخکوبی ۲ـ پایکوبی: مهمانی برای خانه‌ی نو

بوریطش Purites: یونانی تازی شده،

تابسَنگ، از داروها

بوزِیدان: شیرزا، از داروها (برهان)

بوزینـه، بوزَنه، ابوزَنَّة: کَپیك، کَپی (فرهنگ پهلوی)، سَنبالو (برهان قاطع)، بَهنانه

بُوز: پارسی تازی گشته، بُوزِه

بوزه‌چی: بوزه گَر، بوزه فروش (بوزه، باده ای که از برنج یا ارزن فراهم آورند)، بَگنی گر (برهان)

بوس: پارسی تازی شده، بوسه (آنندراج)

بُوسلیمان: پوپَك، از پرندگان

بوسَنج: پارسی تازی شده، پوشَنگ، از شهرها

بِوَسیلهٔ، به‌وسیله‌ی: بِه‌دستاویز

بوش: پارسی تازی شده، بوش، از گیاهان دارویی (معین)

بوشاد: یونانی تازی شده، شَلغَم، از گیاهان (آنندراج)

بوشکَرانَه Buskaranna: اسپانیولی، شِش شاخ، از گیاهان

بوشِیّ، بَوش: ناکس، فرومایه، دَرویش

بَوصاء: کَلان سُرین، کون گنده: زَن

بوصِیّ: پارسی تازی شده، بوزی (آنندراج)، گونه ای از کَرجی

بوطانِیَّة: سیاه‌دارو، از گیاهان دارویی (آنندراج)

بوطه، بوطَة: پارسی تازی شده، بوته (آنندراج)

بوطیقا Poetica: یونانی تازی شده، چامه سرایی، سَرواد‌گویی

بَوغاء: ۱ـ خاكِ نرم ۲ـ سَبُك‌مایه ۳ـ گول ۴ـ شوریدگی (بهره از آنندراج) ۵ـ بوی خوش (لاروس)

بوغ‌آسیا: نای آسیا: نای بزرگی که در آسیاب نوازند تا مردم گندم خود را بیاورند

بوغُلُصُن: یونانی؟ گاوزبان، از گیاهان دارویی (آنندراج)

بَوغِیّات: آغازیانِ اَنگَلی (لاروس)

بوفِه Buffet: فرانسوی، ۱ـ خوردَنگاه ۲ـ خوان گَنج: گنجه ای که در آن بَزمه و کارد و چنگال و خوان ابزار را نگاهداری می کنند.

بوق، بوغ Buccina: لاتینی تازی شده، بُرغو (بهره از برهان قاطع)، کَرنای (آنندراج)، گاودُم (صحاح الفرس)

بوق، بُق: ترکی، جاجیم: بافته ای است که در آن رختِ خواب پیچَند

بوق زدن: ۱ـ بُرغو زَدَن ۲ـ کرنازدن

بوقَة: رَگبار

بوقلمون Xamaileon: یونانی تازی شده، ۱ـ شَواد، شَوال (برهان قاطع) پیروج (برهان)، پیلمُرغ (فرهنگ عمید) ۲ـ رَنگارَنگی

بوقلمون: از اقمشه: گَلیون (برهان)

بوقَلمونی: شَوادی، رَنگارَنگی، تَرفَندگری

بوقیصا: یونانی، سِپیدار، از درختان (برهان)

بوکس Box: انگلیسی، مشت‌زَنی

بوکسر Boxer: انگلیسی، مُشت‌زَن

بَول: شاش، شاشیدن، گُمیز: گاو، مِیز (صحاح الفرس)، پیشاب (فرهنگستان)، چامین (برهان)

بولاغ اوتی: ترکی، آب تره، شاهی، از گیاهان (معین)، اوتَرب (گویش مازندران)

بولب Bulbe: فرانسوی، سُوخ (فرهنگستان)

بول ِ خَر: خَریشه (آنندراج)

بولدان: شاشدان

بولدِر Boulder: انگلیسی، گِرداله (قریب)

بول کردَن: شاشیدَن، گمیز ریختن، چامیدَن (برهان)

بُولکی: روسی؟ نانَك

بولوار Boulevard: انگلیسی، چارباغ، خیابان

بول وَ غائط: پاچایه (آنندراج)

بولوبودبودَن: یونانی: بسبایَك، از داروها (برهان)

بولـوطریخون: یونانی، بَرسیاوَسان، از گیاهان دارویی (برهان)

بولی: شاشی، گمیزی، پیشابی

بوم: بوف (برهان)، کُنگُـر، نه‌چو طاووس مجلس‌آرا شو ـ نه به ویران وطن چو کُنگُر کن (ابن یمین) کوچ (لغت فرس)

بُومِیّات: بوفیان، تیره ی جُغدها

بَون: ۱ ـ افـزونـی در دانش، فزون‌دانشی ۲ ـ دوری، جُدایی

بَونَة: دُختَرك: جُدا، بُریده، خَرسَنگماهی

بوی ِ رطوبَت: نا، ناه (برهان)

بَها: شَب‌بوی ِ زَرد (لاروس)

بَهـاء: ۱ ـ روشنی ۲ ـ زیبایی، شکوه، فَرّ ۳ ـ چَشم‌اَنـداز دل‌انگیز ۴ ـ نام‌زنی ۵ ـ مادِه، که دوشنده را رام باشد (آنندراج)

بَهّات: دُروغباف (آنندراج)

بَهاتِر: (تك: بُهتُر) کوته‌مردان

به اتّفـاق آرا: به بُوسای همگان (بُوسا = رأی، بهره از آنندراج)

بَهاجَة: نیکوشدن، شادشدن

بَهادُر: ترکی، دِلیر، دِلاوَر، یَل، گُرد (برهان)

بَهادُرانه: دِلیرانه، دِلاورانه، گُردانه

بَهادُری: دِلیری، یَلی، گُردی

به استثنـاء: بیرون از، پنجاه هزار درم حاصل کرد برون از هزینـه وضیعَتی نیکـو (تاریخ برامکه)

بَهانه طَلَب: بهانه‌جو

بهانه طَلَبی: بَهانه‌جویی

بَهایِم، بَهائم: (تك: بَهیمة)، چارپایان، سُتوران (فرهنگ کوچك) نَخجیران (برهان قاطع)

بَهت: ۱ـ ناگاه گرفتن ۲ـ چَفته بَستَن

بَهت، بَهَت: سَرگَشتگی، هاژی

بُهت: چَفته (= بُهتان)

بُهت زدن: خیره شدن، شِگِفتیدَن

بُهتان: هِیتان (آنندراج)، پیغاره، چَفته (برهان)، باشته (فرهنگ کوچك)

بُهتان زدن: باشته کردن (فرهنگ کوچك)، هیتانیدَن

بُهتانگوی: دروغگوی، باشته بند، پیغاره گوی

بُهتُر: مردِ کوتاه (آنندراج)

بُهتُرَة: زنِ کوتاه (آنندراج)

بَهترة. دروغ گفتن، چَفته بَستَن

به ثَمنِ بَخس: به اندك مایه

بَهِج: شادمان (آنندراج)

بَهج: شادی

بَهجَت، بَهجَة: ۱ـ شادمانی (فرهنگ کوچك) ۲ـ خوشنمایی ۳ـ تازگی

بَهجَت افزا: شادنده، شادی افزا

به جد گرفتن: باوَر کَردَن

به جلدِ چیزی رفتن: توی پوست چیزی رفتن

به‌جوارِ حَق پیوستن: بایِگانه یِگانه شدن، دَرگذشتن

به جَهَت: ۱ـ بَرایِ ۲ـ بِه شَونَدِ

به‌حال آمدن: ۱ـ به‌هوش آمدن ۲ـ تَر و تازه شُدَن

به حُجَت برنیامدَن: از پَس برنیامدن

به حَدّی: به اندازه ای

به‌حساب گرفتن: به شُمار گرفتن

به‌حَق پیوستن: به‌خدا پیوستن

به حُکمِ: به فرمانِ

به‌خاطرِ: به‌پاسِ

به‌خاطرِ آوردن: به‌یاد آوردن

به خلافِ، برخلاف: بازگُونه‌ی، وارونه‌ی

بَهدَل: ۱ـ گفتار بچه ۲ـ سَبزپوشِه (= سبزقَبا)، سَبزگرا (آنندراج)

بَهر: ۱ـ مرگ، نیستی ۲ـ نگونساری ۳ـ اندوه ۴ـ توانگری ۵ـ دوری ۶ـ هِیتان (= بُهتان) ۷ـ بایا (= تکلیف) ۸ـ شگفت ۹ـ روشنی ۱۰ـ چیرگی ۱۱ـ خوشنمایی (بهره از آنندراج)

بَهرام: پارسی تازی شده، بَهرام (= مِرّیخ)، گُلِ کاجیره

بَهرامَج: پارسی تازی شده، بهرامه، بیدمُشك، از گیاهان (برهان)

بَهرَج: پارسی تازی شده، بَهره، ناسَره

(لاروس)

بَهرَم: پارسی تازی شده، گُل کاجیره، بَهرَم

بَهرَمانی: پارسی تازی شده، بَهرَمان، یاکَندِ سرخ (یاکَند = یاقوت برهان قاطع)

به رَمز، مرموز: پَردَك

بَهرَة: آشکارا (لاروس)

بُهرَة: میاندَرّه، میاندَشت

بَهز: راندَن، دورکردَن: به دُرُشتی، چیرِگی

بَهس: دِلیری

بِسُرعَت: به شتاب، تَفت، به سر راه تو دویدم تفت ـ از من آرام و صبر جمله برفت (سنائی حدیقه)

به سَمعِ قَبول: به نیوشه‌ی پذیرش

به شدت: به سختی

به شَرطِ: به سامِه‌ی

بَهَص: تِشنِگی

بَهصَلَة: ۱ ـ برهنه شُدَن، جامه کَندَن ۲ ـ لُخت کَردَن، بُردَنِ داراك

بَهَطّ: هندی تازی گشته، بَهَتّ، شیر برنج (برهان)

به طَرح دادن: بنگرید به: بِطَرح دادَن

به ظاهِر دوست: زیر بُر (برهان قاطع)

به ظُهور پیوستن: آشکار شدن

به فِعل درآوردن: انجام دادن

بَهَق: پارسی تازی شده، بَهَك (برهان): بیماری پوستی، پوست سپید می شود، سَرچَپ (برهان)

به کُلّی: لاپ (گویش گیلکی)، سَراسَر

بَهل: ۱ ـ نَفرین کردَن ۲ ـ اَندَك و آسان (آنندراج)، ناچیز

بُهلَة: نَفرین

بَهلَوان: پارسی تازی گشته ۱ ـ پَهلَوان ۲ ـ بَندباز (لاروس)

بُهلول: ۱ ـ خنده روی ۲ ـ نیکوکار ۳ ـ پیشوا ۴ ـ نام فرزانه ای است دیوانه نما

بَهمَة: خُردِ سُتور: بره، بزغاله، گُوساله، سیاشب، شَب های بی ماه

بُهمَة: ۱ ـ خَرسَنگ ۲ ـ کارِ دشوار ۳ ـ یَل

بَهمَن: پارسی تازی شده، بَهمَن، بیخ گیاهی است چون زَردَك (لاروس)

بَهمَن الاَبیَض: بَهمنِ سپید، از داربوی ها

بَهیّ: پارسی تازی شده، بِهی، زیبا، رَخشان

بَهیَّة، مادینه (= مؤنث) بَهیّ: زیبا، تابان (آنندراج)

بَهیت: هاژ، گیج

بَهیر: هندی، بازاریان لشکر (غیاث)

بَهیر: زنِ کَلان سُرین

بَهیرَة: ۱ ـ گران کابین ۲ ـ آزاده ۳ ـ کوته بالا: در زنان

بَهیم: سیاه، یکرنگ: در اسپان

بَهیمَة: چارپا

بَهیمی: چارپایی، جانوَری

بی Baie: فرانسوی، سِته، میوه‌ی آبدار (فرهنگستان)

بیابانِ صاف: هامون (فرهنگستان)

بیابانیّات: پارسی تازی شده، زنانِ دَشتی، زنانِ دشت نشین

بَیات: شَبینه، نانِ بیات = نان شَبینه (آنندراج)، سِته (برهان)، شبیخون

بی اَثَر: بادرَم: ناتُخشای، اَکار (پهلوی)

بی احساس، بی رحم: سَنگدِل (برهان قاطع)

بی ادراک: کودَن (برهان)

بیادَة: پارسی تازی گشته، پَیاده، پَیاتَک (فرهنگ پهلوی)، سَر باز پیاده

بیازَرة: (تك: بیزار)، پارسی تازی شده ۱ـ بازداران ۲ـ بازیاران (= کشاورزان، آنندراج)

بی استعدادی: آناتاوی (فرهنگ پهلوی)

بی اشتباه: دُرست، بی لَغز

بی اَصل: بی ریشه، بی بُن، اَبُن (پهلوی)

بی اصولی: بی ریشگی، بَداَندامی

بَیاض: ۱ـ سپیده ۲ـ دفترِ سپید ۳ـ آزبانامه (آزبا = دُعا، سَددَر)

بَیاض کَردَن: پاکنویس کَردَن

بَیاضچه: اَوارچه

بَیاضی: نَنوشتِه: به یاد سِپردنی

بَیاطَرَة، بَیاطِره: (تك: بیطار) بِجِشك ستوران (آنندراج)، دامپزشکان (فرهنگستان)

بَیّاع: بَهاگذار، میانجی

بِیاعَة: کالای فروختنی، فروختَنی

بی اعتبار: خوار (آنندراج)، بی ارزش، بی اَرج، بیواره (برهان)، پُژوم (برهان)

بی اعتباری: خواری، بی ارجی، بیوارِگی

بی اعتدال: تندرو

بی اعتدالی: تُندرَوی، ستمگری، اَپَتمانی (فرهنگ پهلوی)

بی اعتقاد: مُنبِل (برهان قاطع) ناباور

بی اعتقادی: مُنبِلی، ناباوری

بیاکس Biaxe: فرانسوی، دوآسِه ای

بی اَمان: بی پَروا، سنگدِل (آنندراج)

بی امتیاز: بی اَدَب، ناهَموار (آنندراج)

بَیان: ۱ـ زَبان آوری ۲ـ آشکارگری، آشکاراندن ۳ـ سخن آشکار ۴ـ گواه، فَرنود ۵ـ دانشِ سُخَن

بی اِنتها: بی کران، بی تَه (برهان)

بی انصاف: اَداتَستان (فرهنگ پهلوی)، بیدادمَند

بی انضِباط: ناخوددار، نا به سامان

بی انضباطی: ناخودداری، نا به سامانی

بیب: ۱ـ ناودان ۲ آبراهه‌ی تالاب (آنندراج)

بیبان: (تك: باب)، دَرها

بی بَدَل: بی هَمتا، یگانه

بی بَصَر: ۱ـ نابینا ۲ـ کُوردِل

بی بَقا: ناپایدار، گُذَرا

بیبلیوتك Bibliothèque: فرانسوی، نامِه‌خانِه، نِوشتکَدِه

بیبلیوگراف Bibliographe: فرانسوی، نامه‌شناس

بی بی: ترکی ۱ـ کدبانو ۲ـ مادربزرگ ۳ـ خُدیش، دربازی گَنجفه: تی‌تی (گویش گیلکی)

بیپد Bipedes: فرانسوی، دوپایان (فرهنگستان)

بیت: توشِه، آزوغِه، خوردَنی

بَیت: ۱ـ خانه، کَد (فرهنگ کوچك) سَرای (برهان) ۲ـ خان، بَند (برهان)، شاید میان بیت با بتا در سَنسکریت و بتا در یونانی برابر با دوتایی پیوندی باشد. ۳ـ خانه‌ی خدا ۴ـ نژاده، نژادگی ۵ـ گور

بی تأثیر: ویسَند (فرهنگ پهلوی)

بَیتِ اَحزان: سُوکخانِه، مویه‌گاه

بیتِ اَقصی: دورخانه، خانه‌یِ اَشویی، هِوَخت (آنندراج)

بیت‌الاَموال، بیتُ المال: داراکخانه، گَنجخانه

بیتُ الحَرام، بیت الدُعا: خانه‌ی خدا، کَدنیا، نیایشکَده

بیتُ الحُزن: کلبه‌یِ سوك، سوکخانه

بیت الحَیاة: زایه‌آبام (= بُرج)، در اخترماری

بیتُ الخَلا، بیت الفراغ: آبریزگاه آبشتگاه (برهان قاطع)، آبَستگاه، آبخانه، آوتابه‌خانه، اَدبخانِه (آنندراج)

بیتُ الدَوا: داروخانِه

بیتُ الصَنَم: بُت‌خانِه

بیتُ العَتیق: دیرین‌خانه، خانه‌یِ خدا

بیتُ العَروس: وَیوکخانه (وَیوك = عروس، فرهنگ پهلوی)، خانه‌ی خدا

بیتُ الغَزَل: شاهخان، شاهبَند

بیتُ الله: خانه‌ی خدا

بیتُ المالچی: گَنجور

بَیتُ المأمور: مَزگَتِ فرشتگان (مَزگَت = مسجد)

بَیتُ المُقَدّس: هِوَخت (آنندراج)، دِژهَرج (برهان)، خانه‌ی اَشویی، دِز هَرج، دِژهَخت (برهان)

بَیتُ اللطف، بیتِ النُطَف: لولی خانه، لولی در

پارسی برابر با بی‌شرم

بی‌تأمل: بی دِرَنگ، بی اندیشه (آنندراج) سَرسَری، زَبوده (برهان)، اَز سَرِ دَست، سخن تا چند گویی از سَر دست ـ هَمانا هم تو مستی، هَم سُخن مست (نظامی)

بی‌تجربه: خامکار، خامدَست

بی‌تَحاشی: بی باکی (آنندراج)

بی‌تَدبیر: نابخرَد

بی‌تَربیت: بی اَدَب، نازپَروردِه

بی‌تَرتیب: بی سَهمان، دَرهَم، اَوار (عمید)

بی‌تردید: بی گُمان، اِوَر (فرهنگ پهلوی)

بی‌تصمیم: اَکامَك (فرهنگ پهلوی)

بی‌تفاوت، آدمِ بی‌تَفاوت: بادپَروا (برهان)، اِستدَك (فرهنگ پهلوی)

بی‌تَفاوتی: یکسان اَنگاری (خردناب)

بی‌تقریب: بی انگیزه، بی شُوِه

بی‌تشویش: شاد خوار، زین سوسپه توانگر و زانسو خزانه پُر، وَندَرمیان رعیّت، خشنود و شادخوار (فرخی)، نِتاس (آنندراج)

بی‌تشویشی: نِتاسی

بیتُل، کاهیده‌ی بیتُ المال: داراکخانه

بَیتوته، بَیتوتَة: شَب باشی، دَرآمَدَن

بی‌ثبات: فَرَساوَند (فرهنگ پهلوی)

بیجاما: پارسی تازی گشته، پاجامه

بی‌جُرأت: بُزدِل

بیجَك: غیاث آن را هِندی دانسته ولی واژه ای پارسی است، بیجَك

بی‌جَمالی: سَردبازاری، بی شُکوهی

بی‌جَواب: بی پاسُخ

بی‌جُوهَر: بی گوهَر، هیچکاره (آنندراج)

بی‌جَهت: بی شُوِه، بی خودی، نارَوا، بِلاژ، بود مردی، بِلاژ شد فاسِق ـ امَـرَدی دید، شد بر او عاشق (جامی)

بیچه: کاهیده‌ی بی‌بی چه، ترکی، بانوچه، دِلدار

بی‌حاصِل: فَرخَنج (برهان)

بی‌حاصِلی: یاوگی (برهان)

بی‌حالی: به سِتوهی، اَکاری (پهلوی)

بی‌حِجاب: بی پرده

بی‌حَدّ: بی پایان، بی اندازه، گزافه (برهان)، اَسامان (فرهنگ پهلوی)

بی‌حَرکت: اَجُنبان (برهان)

بی‌حِساب: بی شُمار، اَساك (فرهنگ پهلوی)

بی‌حِس: لَمس، (از لَمس تازی جُداست)، کرخت (برهان)، دَنگ، پا برهنه می روی بر خاك و سنگ؟ گفت من حیرانم و بی خویش و دَنگ (مولانا)، اَبِنُد (فرهنگ پهلوی)

بی‌حُضوری: بی دِلی، ناشِکُفتگی

بی حَقیقت: بی‌آمیغ، ناسَرَه، ناراست، لان (برهان)

بی حَقیقتی: لانی

بی حَمیّت: بی‌آزرم، بی‌رَگ، نامَرد، آشمالی (غیاث)، بی‌زَهره (آنندراج)، ریشمال (برهان)، پُژوا (معین)

بی حَواس: پَریشان، سَردَرگم

بی حوصِلگی: شِتابزَدگی

بی حوصله: زودسیر (برهان)

بی حیا: بُستاخ، گُستاخ (برهان)

بی خبر: ناآگاه

بیخ بِزرُالبَنج: شَب‌انگیز (برهان)

بی خبری: ناآگاهی

بی خَطَر: اَسیج (فرهنگ پهلوی)

بی خِیر و بَرکت: آبکور (غیاث اللغات)

بید: (تك: بَیداء) بیابان‌ها (آنندراج)

بَیداء: بیابان

بَیدانات: (تك: بَیدانَة)، مادینه خَرها، ماچه گورخَرها

بَیدَر: خرمن، خَرمنگاه (آنندراج)

بَیدَق: پارسی تازی شده ۱ـ پیادَك، پیاده، یکی از مهره‌های شَترَنگ ۲ـ راهنما

بی دِقّت: ناهُشیار (پهلوی)

بیدمجنون، بیدمُعَلّق: بیدِ تَبَری، بیدِ تبرستان، از گیاهان (آنندراج)، لَسه بید (گویش گیلکی)، سُرخ بید (برهان) ویدویَت، بیدپاد (فرهنگ پهلوی)

بی دَوام: فَرَسوَند (پهلوی)، نَماندَنی

بی دَوامی: زودگُذری، فَرَسوَندی

بی دولت: بَدبَخت، کورستاره، کَم‌زن (برهان)

بی دولتی: کورِستارگی، کَم‌زَنی

بَیذار: ۱ـ بسیارگوی ۲ـ شُل‌زبان، وِل‌زبان ۳ـ وِلگُسار

بَیذَخ: زَنِ فَربه

بَیذَق: بیرَق، پارسی تازی شده، پیادَك، پَرچَم، نِشانه (لاروس)

بی ذوق: بی چِشش، بی بینش

بی ذوقی: بی چِششی، بی بینشی

بی رَبط: بی پیوند، بی سَر و تَه

بیرجند: تازی گشته، بیرگند (برهان)

بی رَحم: سَنگدل

بی رَحمی: سَنگدلی

بی رِضا: ناخرسند

بی رِضایتی: ناخُرسَندی

بی رَقیب: بی هَمال، یکّه تاز

بَیرَم: پارسی تازی شده، بَرماه، اِسکِنه

بی روح: اوزُشتان (فرهنگ پهلوی)، بی جان

بیروزَج: پارسی تازی شده، فیروزه (آنندراج)

بی ریا: راستباز (آنندراج)

بی ریایی: راستبازی

بِیزار: پارسی تازی شده، بازیار، بازدار (لاروس)، بَرزگر

بی زَوال: اَنوشَه، نیوساو (برهان)

بِنزان: (تک: بأز)، پارسی تازی شده، بازها

بی زَحمَت: خواهِش می کنم، بی رَنج

بِیس لاین Base Line: انگلیسی، بُن کِشَك

بِئس: پتیاره، پَتیار، آسیب

بی سابقه: بی پیشینِه

بِئس القَرین: هم نشین بَد

بِیس بال Baseball: انگلیسی، کَلاتگیر، اَلك گوی، از بازی‌ها، آبخورِ روسی (گویش گیلکی)

بی سبب: بِلاز (برهان)

بی سعادت: ناشاد (آنندراج)، تیره روز

بی سکون: ناآرام، شوخ و شَنگ

بی سِکّه: خوار، بی اَرج

بی سلاح: بی اَفزار (فرهنگ پهلوی)، بی زینه

بی سلیقه: بَدپَسَند، کَژپَسَند

بیسموت Bismuth: فرانسوی، سُرختاو، از توپال‌ها

بی سئوال: بی پُرسِش، نپُرسیده

بی سَواد، بَرّانی (معین): نافرهَخته، کانا (برهان)

بی سیرَت: دَریده

بی سیرَتی: دَریدِگی، بی آزَرمی

بی شائِبه: نیامیخته، ناب، بی آمیز

بی شباهت: ناجور، اَهومانـاك (فرهنگ پهلوی)، ناهمانند

بی شِبَه: تَك، بی مانند

بی شُبهه: بی گُمان، بی بُر و بَرگرد

بی شُعور: کم خِرَد، نادان، گُول

بی شَك: در زبان پهلوی شك برابر با گمان آمده، بی سُخن (برهان)

بَیص: سَختی، تَنگی (آنندراج)

بی صاحِب: وِل، افتاده، بی دارنده

بی صَبر: ناشکیبا، سِتان (برهان)

بی صدا: خاموش، اَبانگ

بی صَرفه: بی سود

بی صَرفه گو: بیهوده گو، یاوه باف

بی صَفا: ناخُرَّم

بی صِفَت: ناسپاس

بَیض: تخمِ هَر جانـور (جُز مورچـه)، تخم ماهی، اَشبل، ناب، سِپید

بَیضـاء: ۱ـ آفتاب، سپیده ۲ـ زنِ سپید پوست ۳ـ تازی شده‌ی: پَی زاو، شهـری در پارس ۴ـ اَنبـان ۵ـ دیگ ۶ـ گنـدُم ۷ـ سختی ۸ـ زمینِ

ویران

بَیضان: سپیدان (آنندراج)

بَیضاوی: پی زاوی: زاو در پارسی برابر است با دَره و شکاف، از مَردُمِ پیزاو، پایزاو

بی ضَرر: بی زیان، بی آزار (فرهنگستان)

بیضَویّ: مُرغانه ای، پَناغیك

بَیضـه، بیضَـة: ۱ـ تخم، خاگ (فرهنـگ کوچك) ۲ـ مُرغانه، تخم مرغ ۳ـ خایه، خایَك (فرهنگ پهلوی) ۴ـ میانه

بیضه‌بَند: خایه بَند

بَیضـة البَلَد: ۱ـ مِهترِ شهـر، ریش سپید ۲ـ تخم شترمُرغ ۳ـ سَماروغ

بیضَة الخدر: دختر پرده نشین، اَروسِ پُشت پرده

بیضَةَ النهار: سپیدیِ روز

بیضه‌یِ اِسلام: بُنِ اِسلام، تخمِ اِسلام

بیضه اَفکندن: تخم افشاندَن، تَرسیدن

بیضه‌یِ اَلوان: مرغانه‌یِ رنگین

بیضه بازی: مُرغانه بازی، تخم مرغ بازی

بیضه‌ی چرخ: آفتاب جهانتاب، به گُواژ (= کِنایَة)

بیضـه‌یِ خاکی: مُغْنـدِ زمین (مُغُنـد = کُرِه، آنندراج)، خاگِ خاکی

بیضه‌یِ دین: بنیادِ دین

بیضه‌یِ صُبح: خوردَمان

بیضه‌یِ کافور: بَرف (آنندراج)

بَیضَتِین: خایه‌ها، دوخایه، تُخمَگان (آنندراج)

بَیضی: پَناغ (بهره از آنندراج)

بَیطار: سُتـورپزشك، پِچِشك ستور (آنندراج)، دام‌پزشك (فرهنگستان)

بیطاری: دام‌پزشکی

بی طاقَـت: ناتـوان (آنـنـدراج)، بی تاب، ناشکیبا، ناشکیب

بی طاقتی: تاسه (برهان)، ناتُوانی (آنندراج)، ناشکیبی، بی تابی، تَباسیدَن (آنندراج)

بی طالع: کورستاره، تیره بخت

بی طالعی: تیره بختی

بی طراوت: پَژمرده، خشك (آنندراج)

بَیطَرَت: بَیطَرَة: دام‌پزشکی، ستورپزشکی

بی طَرَف: کَرانـجـی، میانِ سخـن‌ها میانـجی بُوید، نخـواهنـد چیزی کرانجی بُوید (واژه نامَك، نوشین)

بی طَرَفی: کَرانجیگری

بیطس Pytis : یونانی تازی شده، نازو، از گیاهان

بی طَعم: بی مَزه

بی طَعمی: بی مَزگی

بی طَلَب: بی پَروانه، ناخوانده

بی طَمَع: بی آز (آنندراج)

بی طَمَعی: بی آزی، بی نیازی

بَیظ: تخم مورچه (لاروس)

بی ظَرفیّت: نابُردبار، بی گُنجایه

بی ظَرفیّتی: نابردباری

بَیع: فروختن، خَریدَن، خرید و فروش

بیع سَلَف: فروش پیشَکی، پیش فروش

بیع سَلَم: پیش خرید (آنندراج)

بیعار: بی ننگ، کُمبُل: (فرهنگ نابینی)

بیعاری: بی شَرمی، بی ننگی

بی عاطِفه: سَنگدِل: بی مِهر، نامِهربان

بی عاطِفگی: سَنگدِلی، پیمان شِکَنی

بَیعانه: پیش مُزد (آنندراج)، پیش بَها (فرهنگستان)، پَذیرانه، سَبغانه (برهان) اَرمون، رَبون (برهان)

بَیعَت، بَیعَة: پیمانِش، فرمانبرداری، خرید و فروش

بیعَت، بیعَة: کُنِشت، کلیسا

بَیعَت بَستن: پیمان بَستَن

بیعَت سِتاندَن: پیمان سِتاندَن، دَست ستاندَن

بیعَت کردن: پیمان کَردَن، دَست دادن (برهان)

بیع دادَن: اَرمون دادَن، پذیرانه دادَن

بی عَدیل: بی مانند (آنندراج)، یِکدانِه (برهان)

بی غُرضِگی: بیکارگی، بی دست و پایی، پَپِگی، اَناتوکی (پهلوی)

بی عُرضه: بی دست و پا، بیکاره، پَپه (گویش گیلکی)، پَخمه (گویش گیلکی)، چُلمَن، اَناتوك (فرهنگ پهلوی)

بی عِصمت: ناپاك، بی آزرم

بی عِفّت: بی شَرم

بی عَقل: نابِخرَد، دُشویر (فرهنگ پهلوی)، کالوس (برهان)

بی عَقلی: نابِخرَدی، خُلی (معین)، کالوسی

بی علاقگی: بی مِهری، بی بَستِگی

بی عَلاقِه: بی مِهر، بی شور

بی عِلّت: بی انگیزه، بی وَهان، بی بهانه، اَپچَم (فرهنگ پهلوی)

بیع نامه: فروشنامه

بی عنایت: نامهربان (آنندراج)

بی عنایَتی: نامهربانی

بیع وشَرَی: خرید و فروش (فرهنگستان)

بی عیب: بی داغ (آنندراج)، آکبَند (گویش شیرازی)، سَرِه (برهان)، بی رَنگ (ازپهلوی)

بی غایَت: بی پایان

بی غِذائی: اَخوارِش (فرهنگ پهلوی)

بی غَرَض: بی آز، بی چشم داشت

بی غَرَضی: بی آزی

بی‌غَش: پاز (برهان)

بی‌غَم: بی‌رنج، بی‌اَندوه، اَبیش (پهلوی)

بی‌غَمی: بی‌اندوهی

بی‌غِیرَت: بی‌رَگ، سُست‌نَهاد، لامِه (برهان) بَدرَگ، عَبدوس را بخواند و خالی کرد و گفت ما را این بَدرَگ به هیچ کار نیاید (تاریخ بیهقی)، غَلتَبان (برهان)

بی‌غیرتی: بَدرَگی، غَلتبانی، لامِگی

بی‌غیرتی کَردَن: بَدرَگیدن، لامِگیدَن

بی‌فایده: بی‌سود، دوراندَاختنی، فَلادِه (برهان)، اَپسُود (پهلوی)

بیفتک، Beefsteak : انگلیسی، بِریستَک، از بِریستن پهلوی

بی‌فکر: نااندیش، ناسِگالیده (برهان)

بی‌فِکری: نااندیشگی، ناسِگالیدگی

بی‌قاعِدگی: بی‌رَوشی، نابِهَنجاری

بی‌قاعِده: بی‌رَوِش، ناهَنجار، (فرهنگستان)

بی‌قانونی: دُشداتی (فرهنگ پهلوی)

بی‌قدر: بی‌ارزش، خُرد، کِه

بی‌قَرار: بی‌هال (هال = قَرار، برهان)، مرا دیوانه پندارند و بی‌هال ـ که دیوانه چو من باشد به هَر حال (ویس و رامین)، خَسته‌دِل

بی‌قرار شدَن: شِکُهیدَن، شُکوهیدَن

بی‌قراری: خَسته‌دِلی، بی‌هالی، تلواسِه، بی‌تابی، تاپاک (آنندراج)

بی‌قیاس: بی‌اندازه، بسیار، تَسَنجیده

بی‌قِید: سَبُکبال، آسانگیر، آزادِه، بُلغُند (برهان)

بی‌قِیدی: آسانگیری، بُلغُندی (برهان)

بَیك: بنگرید به یَك

بیکربنات دوسود

Bicarbonate de Sud : فرانسوی، جوش شیرین

بَیك‌زاده: بَغزاده

بیگ بَنگ Big bang : انگلیسی، مِهبانگ (واژه نامهٔ فیزیك)

بیگلر: ریش‌سفید، کَدخُدا

بیگُم: شاهمار، بانو، خَدیش

بیلان Bilan : فرانسوی، تَرازنامه (فرهنگستان)

بیلَك: ترکی، نَوَردِه (= قبالِه)

بیلَم: ۱ غُوزه ۲ ـ دارچین سپید

بیلیارد Billiard : انگلیسی، تَشیره (بهره از برهان)، گوی بازی

بیلیون Billion : فرانسوی، بیوَران

بیماریِ محرقه: گَرمِه ناخوشی (گویش گیلکی)

بیماری حَصبه: گَرمِه خُشك (گویش گیلکی)،

شَرَك (برهان)

بیماری گُواتر Goitre: فرانسوی، جَخش (برهان) بادغاره (گویش گیلکی)

بی مُبالات: سوتَك (فرهنگ پهلوی)

بی مِثل: یگانه

بی مُحابا: بی باك

بیمتالیسم Bimétallisme: فرانسوی، دوتُو پالی، دوآسَنی

بی مروّت: نامَرد، سِتَمگر

بی مَعنی: بی آرِش، کَلپَترِه (برهان)

بیمه: این واژه را محمّد معین برگرفته از بیما دانسته که هندی و یا اردو است ولی فرهنگستان این واژه را از بیم پارسی ساخته و بیمه پارسی است.

بیمه‌ی اِتّکائی: بازبیمگی

بی مِیل: بتکَن (برهان)

بی میل بودن در خوراك: نَواستَن (گویش گیلکی)

بی میلی: بتکَنی، بِتکَندَن (برهان)

بَینَ: میان

بَیِّن: آشکارا، روشن، خودگوی

بَینابَین: میانه‌رو، مرز میانه

بَیِّنات: (تك: بَیِّنة)، راستگواهان

بَینُ الاَقران: میانِ هَمگِنان

بَینُ الطلوعَین: میان دو بامداد

بَینُ المللی: تَرابُومی، جهانی

بَینَ النَهرین: میان‌رُودان، آشورِستان (فرهنگ پهلوی)

بی نتیجه، بی ماحَصَل: یاب (برهان) فِلادِه (صحاح)

بی نَفع: بی بَر

بی نَقص: اِیواز (برهان)، اَفرایوت (فرهنگ پهلوی)

بی نقش: لَشَن (برهان)

بی نصیب: تَهی، بِدانست خِضر از سَرِ آگهی - که اسکندر از چشمه مانَد تَهی (شرفنامه‌ی نظامی) این واژه از تُهی جُداست

بَینُونَت، بینُونَة: جُدایی

بَیِّنة: آشکارا

بی نَهایت: نَهمار (برهان)، بی پایان، اَکَران (فرهنگ کوچك)

بی واسطه: بی میانجی

بُیُوت: (تك: بَیت)، خانه‌ها، سَراها

بُیوتات: (تك: بُیُوت)، خانه‌ها

بی وسیله: پاداَفزار (فرهنگ پهلوی)

بی وَفا: کَلَه: (برهان)، دُوبِل (آنندراج)، بی وِیدا

بی وقار: سَبُکسار، بادسار (برهان)

بی‌وَقت: بی‌هنگام (آنندراج)، ناگاج (برهان)

بی‌وقوف: بِنَدَره (آنندراج)، ناآگاه

بُیُوك: ترکی، بزرگ

بیولوژی Biologie: فرانسوی، زیست‌شناسی

بیولوژیست Biologiste: فرانسوی، زیست‌شناس

بیولوژیك Biologique: فرانسوی، زیست‌شناسیك

بُیون: (تك: بَین) ۱ـ میانه‌ها ۲ـ کران‌ها

بیهَق: پارسی تازی شده، بیهَگ

بی‌هِمّت: ناکوشا، نااُستوار

بَئیس: ۱ـ دِلاور ۲ـ شِکَنجه

پ

پا از حدّ بیرون گذاشتن: پا از گلیم دراز کردن ـ تا سَر و را هَوای قَدت سرفـراز کرد ـ پا از گلیم ناز، چو زلفَت دراز کرد (شیخ العارفین، آنندراج)

پا به حِساب نهادن: پا به شُمار نَهادَن، پا شمرده گذاشتن (آنندراج)

پا بر سر حَرف نهادن: ناشنوده گرفتن، پیمان شِکَستن

پاپ Pape: فرانسوی، باب، بابا

پاپا Papa: فرانسوی، بابا، پِدَر

پاپاخ: ترکی، کُلاه پوستی

پاپ اَعظَم: بابِ آسیم

پاپول Papule: فرانسوی، کُرک های بسیار ریز درهَم تافته، پَتَك (فرهنگستان)

پاپی Papille: فرانسوی، کُرک های ریز دَرهَم تافته، پَت (فرهنگستان)

پاپیروس Papyrus: لاتینی، جَگَنِ نیل

پاپیون Papillon: فرانسوی، پَروانه، شاپَرَك

پاتَر: هندی، رامِشگر، پایکوب

پاتر، پادِر Pater: لاتینی، کِشیش

پاترول لیدِر Patrolleader: انگلیسی، سَرجوخه (فرهنگستان)، زبانزد پیشاهنگی

پاتروی Patroville: فرانسوی، گَشتی (فرهنگستان)

پاتریوت Patriote: فرانسوی، میهَن‌پَرَست، بومخواه

پاتریوتیسم Patriotisme: فرانسوی، میهَن‌پَرَستی، بومخواهی

پاتنت Patent: انگلیسی، آگاشتَن

پاتُو: ترکی، تاپُو، از آوندها (= ظروف) (عمید)

پاتوغ، پاتق، پاطوق: ترکی ۱ ـ گِردگاه ۲ ـ پادَرفش، نیشمَك (فرهنگ پهلوی)

پاتولوژی Pathologie : فرانسوی، رَنج‌شناسی

پاتولوژیست Pathologiste : فرانسوی، رَنج‌شِناس

پاتِه Pâté: فرانسوی، پوت (قلیه ای که از جگر سازند، آنندراج)

پاتیناژ Pattinage: فرانسوی، سُرِش

پارابِلُم Parabellum: فرانسوی، تَپانچه

پاراپلژیا Paraplegia : لاتینی، زَمینگیری، گونه ای از بیماری که نیم‌تنه‌ی پایینی آدمی از کار می افتد

پاراتیروئید Parathyroïde : فرانسوی، سازاکُلَن

پاراتیفوئید Paratyphoïde: فرانسوی، روده‌ تَبَك، از بیماری ها

پارازیت Parasite: فرانسوی، اَنگَل

پاراشوت Parachute : فرانسوی، کُنداَفرود

پاراف Paraphe: فرانسوی، دَستینَك

پارافین Paraffine: فرانسوی، مومَك (موم پارسی است)

پاراگراف Paragraphe: فرانسوی، وَچکبار (وَچَك = جمله، فرهنگ پهلوی)

پارامِدیکال Paramedical : انگلیسی، پیراپزشکی

پاراِلِل Parallèle : فرانسوی، هَم‌سویه، هَمسُوی

پارالوژیسم Paralogisme : فرانسوی، دَروج یافت

پاراوان Paravent: فرانسوی، تِجیر، دیوارِه

پارت Part: انگلیسی، پارِه

پارتِ اتوموبیل، پارتِ ماشین: پاره‌ی خودرو، پاره‌ی خودکار

پارت‌تایم Part time : انگلیسی، بَخشکار، پاره کار

پارتی Party: انگلیسی ۱ـ دستِه ۲ـ پُشتیبان ۳ـ میهمانی

پارتیزان Partisan: فرانسوی، ۱ـ هَواخواه (عمید) ۲ـ گُوند (= به جای سر باز چریك، بهره از فرهنگ پهلوی)

پارتیشِن Partition : انگلیسی، نَرا (برهان)، تیغه

پاردِسُو Pardessus: فرانسوی، روپوش

پارچهٔ پانسمان: مَریشَم، خَسته بَند (برهان)

پاردُن Pardon: فرانسوی، ببخشید، پُوزش

پارس ئیل، بارس ئیل: ترکی، سال پلنگ، یکی از سال‌های دوازده گانه‌ی مغولی

پارسِل Parcel: انگلیسی، بَستِه

پارشِمَن Parchemine : فرانسوی،

پوستدیس، پوست آهو (سعید نفیسی)
پارشمینه Parcheminé : فرانسوی، ۱ـ پوستسان، پوست‌مانند ۲ـ زَردابی، از رنگها
پارفه Parfait : فرانسوی، لَرزانَک، گونه‌ای خوراپَس (= دِسر Dessert)
پارك Park : انگلیسی ۱ـ پَردیس، پَردیسه ۲ـ ایستمانی
پارکابی : پاوِهَنگی (وِهَنگ = رِکاب، برهان)
پارکه Parquet : فرانسوی، دادسَرا (فرهنگستان)، دادِستانی
پارکت Parquet : انگلیسی، چوبیانه
پارکینگ Parking : انگلیسی، ایستمانیدَن
پارکینگ لات Parking lot : انگلیسی، ایستمانجای
پارکومتر Parkométre : فرانسوی، ایستمان‌سَنج
پارلمان Parlement : فرانسوی، گُزینِستان
پارلمانتر Parlementaire : فرانسوی، گُزینار
پاروتفیش Parot-fish : انگلیسی، نوکماهی
پاروتید Parotid : انگلیسی، کُلَنگوش
پاروتیتیس Parotitis : انگلیسی، آماسِ کُلَنگوش
پاروکیالیزم Parochialism : انگلیسی، بَست‌اَندیشگی

پاریا Pariah : انگلیسی، هندی؟، پَلید (= نَجس)
پاریزین Parisien : فرانسوی، پاریسی (سعید نفیسی)
پاز Pause : انگلیسی، دِرَنگ (فرهنگ حییم)
پازل Puzzle : انگلیسی، بَرِدَك
پاس Pass : انگلیسی ۱ـ گُذَر، گُذَشتن ۲ـ پذیرگی، درآروین (= امتحان) ۳ـ واگذاشت، زبانزدی در مَنگیا (= قُمار)
پاساژ Passage : فرانسوی، تیمچه (فرهنگستان)
پاساسیون Passation : فرانسوی، به‌نامه بُردَن، به‌دَفتَر بردن (فرهنگستان)
پاساوان Passavant : فرانسوی، گُذَربَرگ
پاسبانِ فَلَك: پاسبانِ سپهر (= کِیوان = زُحَل)
پاسپورت Passeport : فرانسوی، گذرنامه (= جوازِ بَهرِ آمدن و رَفتن، صحاح الفرس)
پاستوریزه Pasteuriser : فرانسوی، پالِشته
پاستوریزه کردن: پالِشتَن
پاسِ خاطِر: پاسِ دل، دِلخواه
پاس دادَن: واگُذاشت، زبانزدی در منگیا (= قمار) و وَرزش
پاسُور: پارسی است، از بازیها
پاسیو Passive : انگلیسی ۱ـ واکُنِشی ۲ـ

پو یپده (= مَفعول) ۳ـ شکیبا

پاسیو Patio: اسپانیولی ۱ـ باغَك ۲ـ درگاهی، مَهتابی، بوریای فَقر درمَهتابی ام افتاده است ـ فَرشی از خاکسترِ سنجابی‌ام افتاده است (اشرف)

پاشا: پارسی ترکی شده، پادشاه، سَروَر

پاشالیك: ترکی، شَهرِستان

پاشِکیل: پارسی است، از زبانزدهای کُشتی

پاصَلیبی: پاچَلیپی

پاعَلَم: پادَرَفش

پاعَلَم‌خوان: پادَرَفش‌خوان

پاقُرصی: پافشاری، پابَرجایی

پاك Paque: بَرخاست، جَشنِ ترسایان، رَهایِش، جَشنِ یهودان (فصح، پِسَح)

پاك اَصل: پاك گوهر، پاك بُن

پاکات: (تك: پاکَت) بَسته‌ها

پاکان خِطّه‌ی اوّل: اَمشاسپَندان

پاکت Pocket: انگلیسی ۱ـ بَسته ۲ـ پُوشِه ۳ـ بَریك (جیب، فرهنگ کُردی)

پاك شدن از عَذاب: رستگار شدن (آنندراج)

پاك طینت: پاکزاد

پاکیدرمز Pachydermes: فرانسوی، سِتَبرپُوستان (فرهنگستان)

پاکیزه قول: پاکیزه گوی، پاکیزه زبان

پالاس Palace: فرانسوی، کاخ

پالئوزوئیك Paléozoi'que، فرانسوی، دیرینزیوی

پالئوژن Paléogène: فرانسوی، دیرینزاد (قریب)

پالئوگرافی Paléographie: فرانسوی، دَبیره شِناسی

پالئولتیك Paléolithique: پارینه سنگی

پالِت: Palette: فرانسوی، شَستی، تخته‌رنگ

پالتو Patetot: فرانسوی، رُوسی، پَتیرا (بهره از آنندراج)، بالاپوش، چُوخا (بهره از برهان)، بیرونِه (بهره از آنندراج)، آبافت

پالتوی چَرمی: پَتیر (بهره از آنندراج)

پالوط: پارسی است و باید پالوت نوشته شود، بُلَند مازو (معین) پاچه مازو

پالئوسِن Paléocène: فرانسوی، دیرین پَدید (قریب)

پالئونتولوژی Paléontologie: فرانسوی، دیرینشناسی (قریب)

پامِنبَری: گُویاری، دَمکشی (آنندراج)

پامنبری خوان: گُویار، دَمکش (آنندراج)

پان Pan: فرانسوی، هَم: پیشوندی که بر سر برخی از واژگان می آید، این پیشوند خود برگرفته از Pantos یونانی است.

پان: هندی، تَمبَل، از گیاهان، تَنبول (برهان)

پان اسلاویسست Paneslaviste : فرانسوی، هَم اِسلاوی

پان ایرانیست Paniraniste : فرانسوی، هَم ایرانی

پان تورکیست Panturkiste : فرانسوی، هَم تُرکی

پانتوگراف Pantographe : فرانسوی، نِگاره گیر

پانتومیم Pantomime : فرانسوی، لالبازی (عمید)

پانته کُت Pantecôte : فرانسوی، پَنجاهه، نزد یهودیان، جشنی به یاد روز ده فرمان، نزد ترسایان جشنی به یاد روز نُمایانی عیسی بر شاگردانش

پانتئون Panthéon : فرانسوی، خدایانجای، نیایشگاهی که یونانیان و رومیان می ساختند و تَندیس های خدایان خود را در آن می نهادند.

پاندانت Pendant : فرانسوی، آویز (جواهر سلطنتی ایران)

پاندول Pendule : فرانسوی، آوَنگ

پان ژرمانیست Pangermaniste : فرانسوی، هَم ژِرمَنی

پانسمان Pansemant : فرانسوی، زخم بندی، دارو گذاری

پانسیون Pension : فرانسوی، مانسَرا

پانسیونر Pensionnaire : فرانسوی، ماهمان (بهره از فرهنگ پهلوی)

پانصَد: پارسی است و باید پانسَد نوشته شود.

پان عربیست Panarabiste : فرانسوی، هَم تازی

پانکراس Pancréas : کُمکُلَن (= لوزالمعده)

پانوراما Panorama : فرانسوی، کَراندیس

پانورامیك Panoramique : فرانسوی، کَراندیسیك

پاوَرقی: پانِوِشت، پاییرَگ

پاویون Pavilion : فرانسوی، تاز (جواهرات سلطنتی ایران)

پای حوض: ۱ پاشویه ۲ ـ رُسواگاه

پای سَفَر: ۱ ـ پای گُذَر ۲ ـ پای گُریز

پای مَرکَب: پای رَهوار

پتاس Potasse : لاتینی، گُلِ چاه (معین)، از گیاهان

پتاسیم Potassium : فرانسوی، شَخارَك

پتانسیل Potentiel : فرانسوی، کاراك

پتانسیل الکتریکی: کاراكِ کَهربی

پَتَر: هندی یا برگرفته از هندی، فُسونَك: تو پال یا چوب که بر روی آن افسون نویسند

پتروشیمی Petrochimie : فرانسوی، نَفتبیزی

پترول Petrole : فرانسوی، نَفت

پتریفیکاسیون Pétrification : فرانسوی، سَنگِش (قریب)

پُخ: ترکی، گُه، سَرگین

پُختگانِ حقیقت: پختگانِ آمیغ، پارسایان، پخته‌رایان، بوشان‌ها

پدال Pedale : فرانسوی، پایی

پدولوژی Pédologie : فرانسوی، خاکشِناسی

پدونکول Pédoncule : فرانسوی، پایَك (فرهنگستان)

پر Pair : فرانسوی، برابر (فرهنگستان)

پراتیك Pratique : فرانسوی، ۱ـ آزمون ۲ـ کاریك

پُرادعاء: پر از خود، خودخواه

پُرارادت: سَر سِپرده

پرآفت: پُرآسیب

پراگماتیسم Pragmatisme : فرانسوی، وَرزگِرَوی

پراگنده خاطر: پراگنده دِل

پرانتز Parenthése : ماهَك

پُرافاده: خودپسند، خودمن، پُر باد، فیسُو

پراکتیکال Practical : انگلیسی، ۱ـ شُدَنی ۲ـ سودمند ۳ـ فَرجامیك

پراکسید نیدرژن: آب اکسیژنه، فرانسوی، آبار

پراگماتیك Pragmatic : انگلیسی، وَرزگِرَوانه (خردناب)

پرآوی Préavis : فرانسوی، پیش‌آگهی (فرهنگستان)

پُربرکت: پُر بَر، فراوان

پُربَلا: پُرآسیب، پُرپتیار، پُرآستانَك

پُربهجت: سَرشار، شادخوار

پُرتره Portrait : فرانسوی، چِهرسان

پروتِست Protest : انگلیسی ۱ـ واخـواست، زبانزد بازرگانی ۲ـ پَرخاش

پرُتِستانتیسم Protestantisme : فرانسوی، دینپیراگَری

پُرتفوی Portefeuille : فرانسوی، دَستکاف

پُرتقال: پُرتغال، برگرفته از نام پُرتوگال Portugal مایتـا (گویش افغـانی)، بَکـرایی، بَکراهی، ازمیوه‌ها (بهره ازآنندراج)

پُرتقال Portugal : پُرتغال، نام کشوری دراروپا

پرُتـوزوئـر Protozoaires : فرانسوی، یك یاختـه، شاخه‌ی جانداران یك‌یاخته‌ای، که به چندرده بخش می‌شوند: آغازین، یك‌یاختگان، تك‌یاختگان

پُرتَوقّع: بسیارخواه

پَرتیّات: رَمَنِ پَرت به روش نادرست، پَرت‌ها

پُرثروت: بسیاردار، دارنده

پُرثَمَر: پُر بار

پُرثَمَری: پُر باری

پُرجاذِبه: ۱ـ گیرا ۲ـ خوشآوا

پُرجُرأت: دِلیر، دلاوَر، یارَنده، پُر جِگَر

پُرجَفا: ستمکار

پُرجمعیّت: پُرچَپیره (چَپیره = جمع، جمعیت، برهان)

پُرجمعیّتی: پُرچَپیرگی

پُرجَواهِر: پُرگُهَر، گوهَردار

پُرجور: سِتَمکیش

پُرحادِثه: پُر کِشمِکش

پُرحاصِل: پُر بَر

پُرحَرارَت: جُوشا

پُرحَرَض: ۱ـ بیمار ۲ـ نابخرَد

پُرحـرف: پُرچانه، روده‌دراز، بسیار گفت، گُفت بر وای مردِ بسیار گفت (تاریخ برامکه)

پُر حُلَل: پُر زیوَر

پُرحوصِلگی: بُردباری

پُرحوصله: بُردبار

پرحیله: آب زیر کاه (معین)، تَرفَندکار

پُرخاصیّت: پُرسود، به‌دَردخور

پُرخاصیّتی: پُرسودی

پُرخَرج: پُرهَزینه

پُرخَرجی: پُرهَزینِگی

پُرخطّ و خالَ: تیلا (برهان)

پُرخُمـار: مِی‌زده، مِی‌زده را هم به می، چاره و دَرمان بُوَد

پُردَوام: ماندَنی، پایدار

پَرده‌ی صفاهان: پَرده‌ی سِپاهان، زبانزد خُنیا

پَرده‌ی خاطِر: پَرده‌ی دِل (آنندراج)

پَرده‌ی زَنبوری: پَرده‌ی کَلیزی (کَلیز = زنبور، برهان)

پَرده‌ی عراق: پَرده‌ی اَراک، زبانزد خُنیا

پَرده‌ی یاقوت: پَرده‌ی یاکَند (یاکند = یاقوت، برهان)

پَرده‌ی عنـکبـوت: پَرده‌ی جُولاهِـه، تَنِـه (برهان)، اَنَفست (صحاح الفرس)

پَرده‌ی مُکَدّر: پَرده‌ی اهریمنی (آنندراج)

پَرده‌ی باصره: پَرده‌ی چشم

پَرده‌ی بکـارَت: دُختَـرَکی (گویش گیلکی)، پَرده‌ی ایزَد، وین پرده‌ی ایزد به شمـا بَر، که دریده است (منوچهری)

پَرده‌ی حجاب: پَرده‌ی پوشش، روپوش

پَرده‌ی حَرَم: پَرده‌ی مُشکوی

پَرده‌ی صَماخ: پَرده‌ی گوش

پَرده‌ی عشاق: پرده‌ی شیدایان، زبانزد خُنیا

پَرده‌ی عِفّت: پرده‌ی آزرم

پَرده‌های مراکــز اعصـاب: پرده‌های کُیانیِ پی‌ها، شمــاره‌ی آنهــا سه است، از بیرون به دَرون: ۱ ـ سخت شامـه (شامه = غشاء نازك) ۲ ـ جُولاهین (عَنکبوتیه) ۳ـ نرم شامه

پَرده‌ی مُنَقّش: پرده‌ی هفترنگ (معین) پرده‌ی هفت‌رنگ را بگذار ـ تو که در خانه بوریا داری (سعدی)

پَرده‌ی قُمـری: پَرده‌ی نازِو (نازو = قُمـری، برهان) زبانزد خُنیا

پَرده خالی کردن: پرده بَرانداختن

پَرده‌ی عَنقـا: پرده‌ی سیمــرغ (سیمرغ = عَنقاء)، زبانزد خُنیا

پرِزانتــابـل Présentable: فرانســوی، خوش بَرخورد

پُرزحمَت: ۱ ـ پُراَنبوهی (معین) ۲ ـ پُردردِسَر

پُرزَحیر: پُراندوه

پرِزِرواتــیو Preservative: انـگـلیســی ۱ ـ اَبــریشمــی (گویش گیلکـی) (عمـید) ۲ ـ ایستـگَنــد، برای پیشگیری از گَنــدِگی به خوراك‌ها می‌زنند

پرِزیدِنــت President: انــگــلیســی، ۱ ـ مَردُمســالار (= رئیس جمهوری) ۲ ـ فَرنشین (= رئیس، فرهنگستان)، سالار

پرِژه Projet: فرانسوی، ۱ ـ زمینه ۲ ـ اَنگاره ۳ـ اندیشه ۴ ـ پیشنهاد (نفیسی)

پرِس Presse: فرانسوی، فِشار ۲ ـ مَنگِنه

پُرس: برگرفته از Portion، فرانسوی، خورا

پرِســپــکـتیو Perspective: فرانســوی، ۱ ـ چشم‌انـداز، دورنمــا ۲ ـ دانش چشم‌اندازها و دورنماها

پرُستات Prostate: فرانسوی، آبکُلَن

پرِستیژ Prestige: ۱ ـ اَبـرمَنی، بهـرمنـدی از توان چیرگی بر دیگــران ۲ـ مَنِش ۳ـ ستایش‌انگیز

پُرسُق: واژه در آنـندراج آمـده و کجایی بودنش آشکار نیست، راسُو، از جانوران

پرِسُنـاژ Personnage: فرانسوی، ۱ ـ بازیگر ۲ ـ سَرشِناس

پرِسُنِـل Personnel: فرانســوی، کارکنـان (فرهنگستان)

پُرشَهوَت: وَرَنناك (وَرَن = شَهوَت)

پُرصَبر: پُرشکیب

پُرصدا: پُرآوا، پُرغریو

پُرطــاس: پُرتــاس ۱ ـ نام شهــری است ۲ جامـه‌ای که از پوست روباه پُرتـاسی دوزنـد (معین)

پُرطـاق: پُرتـاغ، واژه پارسی است، گونه‌ای از

جامه

پُرطاقَت: گِرانجان

پَرطاووس: پَرِ فراشُمرغ (= طاووس، فرهنگ پهلوی)، گونه‌ای از شیرینی

پَرطاووسی: ۱ـ پَر فَراشیك، مانند پرِ فَراشُمرغ ۲ـ غازماغازی، غازمَغازی، این واژه در پارسی به جای کاشیِ مُعَرَّق به کار می‌رود. هم‌چُنین به گونه‌ای رنگ که سبزِ سیرِ زرینه است، غازمَغازی یا پرطاووسی می‌گویند (بهره ازمعین)

پُرطایفگی: پُرخویشاوَندی

پُرطایفه: پُرخویشاوَند

پُرطراوت: شاداب

پُرطَمَع: آزَنده

پُرطمعی: آزَندگی

پُرظَنّ: پُرزَویز (رَویز = ظَنّ، برهان)

پُرعایله، پُرعائله: پورمَند (= عیالمَند، برهان)، یالمَند (برهان)

پُرعاهَت: پُرآسیب، پَتیاره

پُرعتاب: پَرخاشگَر

پُرعجایب: شِگِفتَنبار

پُرعِشوه، پُرغَمزه: پُرکِرِشمه

پُرعِطر: خوشبوی

پُرعِطری: خوشبویی

پُرعَقل: خِردمَند

پُرعقلی: پُرخِرَدی

پُرعُقوبت: پُرشِکَنجِه، پُرکِیفَر

پُرعُمر: سالمَند

پُرغُرور: پُرباد

پُرغُصّه: پُراَندوه

پُرغَم: اَندوهگین، اَندوه گُسار

پُرغیرت: دَه‌رَگِه (= غیرتمَند، برهان)

پُرفایده: پُرسود

پرفُراژ Perforage: فرانسوی، سوراخزَنی

پُرفساد: تَباهبار

پُرفِسادی: تَباهباری

پرُفسور Professeur: فرانسوی، ۱ـ دانِشمند ۲ـ اُستاد، آموزَنده

پُرفکر: اندیشه‌وَر

پُرفَنّ: (فن را ذبیح بهروز پارسی دانسته، فَند که آرشی برابر با فن دارد، به گواه واژه نامه‌ها پارسی است) ۱ـ پُرفَند، هُنَروَر، پُرهنَر ۲ـ تَرفَندکار، فَریبکار ۳ـ پیچیده

پرفوی Préfeuille: فرانسوی، پیشبَرگ

پُرفیر Porphyre: فرانسوی، سَنگ سُماك

پُرفیروئید Porphyroïde: فرانسوی، سُماك نما (فرهنگستان)

پَرقازه: پَرغاز، مُوخامه، از ابزارهای نِگارگری

(آنندراج)

پُرقَبیله: پُرکَس و کار

پُرقُوَّت: پُر زور، زورمَند

پُرقوّتی: پُر زوری، زورمَندی

پُرقیمت: پُر بَها، گِرانمایه

پَرکاس Parkasa: سَنسکریت ۱ـ کوشیدَن ۲ـ خورخیز (= طلوع آفتاب)

پُرکِبر: پُرمَن

پُرکِبری: پُرمَنی

پُرکَواکِب: پُر سِتاره

پُرکیمیا: پُرفَریب (معین)

پرگـــرام Programme: فرانسـوی، بَرنـامـه (فرهنگستان)

پُرلَـطایف: ۱ـ پُرتَنُـك، پُرتـازگی ۳ـ رَنگارَنگ (معین)

پرلُود Prelude: انگلیسی، پیش‌درآمد، زبانزدی در خُنیا

پرلِـومان Prélèvement: فرانسوی، بَرداشت (فرهنگستان)

پُرمَداخِل: ۱ـ پُردرآمد ۲ـ لِفت و لیس

پُرمُدّعا: پُرفیس، پُررو

پُرمُدّعایی: پُرفیسی، پُر رُویی

پُرمَشغَله: پُرکار

پُرمَشقَّت: پُر رَنج

پُرمَصرَف: پُرگُسار (گُسار، گُسارِش = مَصرَف، فرهنگ کوچك)

پُرمَعنی: آرشبار (آرش = معنی، برهان)

پُرمَکر: پُرفریب، تَرفَندگَر

پُرمَلالَت، پُرمَلال: تَلخناك، پُردردِسَر

پُرمَناعت: خویشتَندار

پُرمَنفِعَت: پُرسود، سودبار

پرمَنگَنـات Permanganate: فرانسوی، ۱ـ زَخـمـشـــوی، در پزشـکـی ۲ـ بَنَـفشَـــك در ماتَکشناسی (= علم شیمی)

پُرنار: پُرآتَش

پُرناز و غمزه: پُرنازو کِرِشمه

پُرنَخوَت: ۱ـ پُرناز ۲ـ پُر باد، پُردیمیاد (دیمیاد = نخوت، فرهنگ کوچك)

پرَنس Prince: انگلیسی، شاهزاده

پرنِسِس Princess: انگلیسی، شاهدُخت

پُرنشاط: شادَنده

پُرنُطفه: پُرزَه (زَه = نُطفه، فرهنگ کوچك)

پُرنِعمَت: فَربار، اَنبارده (برهان)

پُرنَفَس: ۱ـ پُرچانه ۲ـ پُردَم

پُرنَقش: پُر نِگار

پُرنُور: دَرَفشان (برهان)

پرو Preuve: فرانسـوی، ۱ـ پوشـآزما، زبانزد دَرزیك (خیّاطی) ۲ـ نشانه ۳ـ نَوَردِه (= سَنَد)

پَروانچی: پارسی، ترکی، گَنجُور (= خزانه‌دار)

پَروپا قُرص: پابَرجا

پروپـاگـانـد Propagand : فَراداد (بهـره از برهان)، فَراتاخت (فرهنگ پهلوی)

پروتئین Proteine : فرانسوی، سپیده بار

پروتُـکُـل Protocole : فرانـسـوی، گُزاره، گُزارشِ نشست و گفت و گوهـای ساستـاری (ساسـتـاری = سیاست، سیاسی، فرهنـگ کوچك، از پهلوی)، آیین

پروتِل Protele : کَفتاردیس، از جانوران

پروتـوبـرانس Protubérance : فرانسوی، پُل مغز (فرهنگستان)

پروتـوپـلاسم Protoplasme : فرانسوی، سپیده دیس، بخشِ کارساز یاخته‌ی زنده

پُروتـون Proton : فرانسوی، هاریز، ریزه هایی در اِتُـم (اَتُـم) که هایه بار کَهـرُ بـایی (بار الکتریکی مثبت) دارند

پروتید Protides : فرانسوی، سپیده سان‌ها

پرودوکـتیو Productif : فرانـسـوی، بارآوَر، زبانزدِ بانکی (فرهنگستان)

پرودواکـتـیویتـی Productivity : انگلیسی، کارآیی، بارآوَری

پروژکـتـور Projecteur : فرانـسـوی، شیداَفکَن، پَرتواَفکَن (سعید نفیسی)

پروفیل Profil : فرانسوی، ۱ـ نیمرُخ ۲ بُرش

پروفـیلاکـسی Prophylaxie : فرانسـوی، پیشگیری (فرهنگستان)

پرولِتـاریا Prolétariat : فرانسوی، فَرکاران، گروه کارگران که در فرآوری کاراتر از سرمایه و کارفرمایانند، رَنجبَران (سعید نفیسی)

پرونوستیك Pronostic : فرانسوی، پیش بینی (فرهنگستان)

پرووَنـشـال Provincial : انـگـلیسـی، سَرپیشاهنگ (فرهنگستان)، زبانزد پیشاهنگی

پُرهِمَّت: ۱ـ جوانمَرد ۲ـ دِلیر ۳ـ کوشا (معین) ۴ـ پایمَرد

پُرهول: سَهمناك

پَرّه‌ی قفل: کَرْوَند (برهان)، فَراشه

پریتست Pretest : انگلیسی، پیش‌آزمون

پریدو: لاتینی؟ زَبَـرجَـد (جواهـرات سلطنتی ایران)، از گوهرهای گرانبها

پریز Prise : فرانـسـوی، ۱ـ گیرَك (فرهنگستان) ۲ـ دوشاخه

پریسکـوپ Periscope : فرانسوی، فَرابین، دستگاهی برای دیدن آنچه در دید، نیست

پَری سیرَت: پَریرَوِش، پَرینِهاد

پَریشان حال: بَدبَخت، دِلگیر، تنگدِل

پَریشان‌حَواس: گیج، دَرمانده

پریشان‌خاطِر: شولیده (برهان)

پریشان‌خاطری: شولیدگی

پریشان‌فکر: ۱ـ سَرگشته ۲ـ آشفته، پَریشیده

پَری‌صورت: پریروی، پریرُخ

پریکارپ Pericarpe: فرانسوی، فَرابَر (عمید): میوه‌ای که از بالندگی تخمدانِ گل پدید می‌آید و دارای سه بخش است: برون‌بَر، میان‌بَر، درون‌بَر

پریکارد Pericarde: برون‌شامه‌ی دل (عمید)، برون‌شامه

پریمور Primeure: گُلِ نوروز (معین)، پامچال (عمید)، از گیاهان

پرینه Périnée: فرانسوی، میانین (فرهنگستان)

پریود Période: فرانسوی، دوره (فرهنگستان)، دورَک (فرهنگ پهلوی)

پُریورت: پارسی تُرکی، جادار

پریوه Privé: فرانسوی، ۱ـ خودی ۲ـ خودمانی ۳ـ رام، دَستآموز

پریهلیون Perihelion: انگلیسی، پیراخور، نزدیک‌ترین پَندِه (= نقطه) در گذر یك ستاره یا یك وای پیما (وای = فضا، پژوهشی در اساطیر ایران) به خور

پُز Pose: فرانسوی، ۱ـ ریخت (= شِکل) ۲ـ رفتار ۳ـ زَمانك، زمانی که ریزه بین (= ذره بین) باید روشنایی ببیند تا دوربین پیکره‌ی چیزی را بگیرد.

پُزدادن: فرانسوی پارسی، خودنمایی

پُزیسیون Position: فرانسوی، ۱ـ کُجایی (= اَین، زبانزد فرزانی) ۲ـ نِهاد (عمید) ۳ـ چگونگی

پُست Poste: فرانسوی، ۱ـ پیك، نامه‌بَر، نامه‌رسان ۲ـ ایستگاه ۳ـ پاسگاه (فرهنگستان) ۴ـ پایگاه

پُستِ امدادی: فرانسوی پارسی، یاریگاه، تیمارگاه (فرهنگستان)

پُستِ اِمدادیِ آموزشگاه‌ها: یاریگاه آموزشگاه‌ها، فرهنگستان واژه‌ی «شفاخانه» را پذیرفته که نیمی از آن پارسی نیست

پُستچی: فرانسوی ترکی، نامه‌رسان، پیك

پُست‌خانه: فرانسوی پارسی، پیك‌خانه

پُستر Poster: انگلیسی، پیامَك، آگهی دیواری

پُستِ ژاندارمری: فرانسوی، پاسگاه جانداری

پَست‌فِطرَت: ناکَس، فرومایه

پَست‌فِطرَتی: ناکَسی، فرومایگی

پَست‌قامَت: کوتَه بالا

پَست قد: پَست بالا

پُست کَردَن: فرانسوی پارسی، پیکاندَن

پُستیش Postiche : فرانسوی، ۱ـ ساختِگی ۲ـ کلاه گیس

پسَرخالو: پسَردایی، داییزاده

پسَرخاله: پسَرکاکُو (کاکُویه و کاکو = خال، خالو، خاله)

پسَرعمو، پسَر عمّه: پوراَپدَر (اَپدَر = عَمّ، برهان)

پَس طَلَبیدن: پَس خواستن

پَسقَراول: ترکی، پَساهَنگ

پسیتاکوز Psittacose : فرانسوی، تُوتیمار، بیماری واگیر از برخی پرندگان به‌ویژه توتی

پسیکانالیز Psychanalyse : فرانسوی، رَوانکاوی (معین)

پسیکرومِتر Psychromètre : فرانسوی، وایدَمه سنج، دستگاه اندازه گیری دَمه‌ی آب دَروای (= فضا)

پسیکوترایی Psychothèrapie : فرانسوی، رَواندَرمانی

پسیکوگرافی Psychographie : فرانسوی، رَوان نگاری (فرهنگستان)

پسیکولوژی Psychologie : فرانسوی، رَفتارشناسی

پسیکومتری Psychométrie : فرانسوی، روان سنجی (فرهنگستان)

پسیلوسیبین Pesilosibin : سُروش اَنگیز، از داروها

پسیلیون Psylium : لاتینی، اِسفَرزه (معین)، از گیاهان

پسی‌میست Pessimiste : فرانسوی، بَدبین (سعیدنفیسی) برخی این واژه را به بدگُمان برگردانده اند

پسی‌میسم Pessimisme : فرانسوی، بَدبینی (سعید نفیسی)

پشتو، پشتاور: برگرفته از Pistolet فرانسوی، تپانچه، ششلول (عمید)

پکاری Peccary : انگلیسی، گُرازِ امریکایی

پکتین Pectin : انگلیسی، اَنگُم

پلاتین Platine : فرانسوی، اِسپین‌زَر، سِپیدزَر، از توبال‌ها

پلاژ Plage : فرانسوی، شِناگاه

پلاستیک Plastique : فرانسوی، ۱ـ ریخت‌پَذیر ۲ـ بافتساز، آنچه بتواند جای بافت‌های ازمیان‌رفته‌ی گیاهی یا جانوری را پُرکند ۳ـ تَپَنگه، ماده ای که در تَپَنگ (= قالب، برهان) ریزند و از آن چیزهای گوناگون سازند.

پلاسما Plasma : فرانسوی، خونابه

پلاسِه Placé : فرانسوی، پی‌بَر (فرهنگستان)، در اَسبدوانی

پلافون Plafond : فرانسوی، آسمانه (فرهنگستان)

پلاك Plaque : فرانسوی، پَلَمَك

پلاکِت Plaquette : فرانسوی، گُویچَك، چیزی است بسیار ریز افزوده بر گویچه‌های سرخ و سپید در خون

پلامیس Pelamys : لاتینی، ماهی گوشتی

پلان Plan : فرانسوی، اَنگاره

پلاتِناریوم Platenarium : فرانسوی، سپهرنما، تاکدیس

پلانتیگراد Plantigrades : فرانسوی، تکرَوان، جانورانی که روی دوپا راه می‌رَوَند

پُلِ صَراط: پُلِ سَرَتك، چینوَد

پُلِ مُعَلَّق: پُلِ آویزان

پلمب Plomb : فرانسوی، ۱ـ سُرب ۲ـ اَسُربَك، مُهرِ سُربی کوچك

پلوتو Pluto : لاتینی ۱ـ اَدَر خدا: ایزد سپهر فرودین ۲ـ نیتوم: گردَنده

پلوتونیوم Plutonium : فرانسوی، نیتوم، از کیاها ‖ نیتوم = زیربن. فرهنگ پهلوی)

پلوویومِتر Pluviomètre : فرانسوی، بارِش سَنج

پلی Pli : فرانسوی، چین (فرهنگستان)

پلی آن اوانتای Pli en éventail : فرانسوی، چین بادبزنی (فرهنگستان)

پُلیتیك Politique : فرانسوی، وینارتاری (= ادارهٔ امورِ کِشور، فرهنگ پهلوی)

پُلیپ Polype : فرانسوی، ۱ـ کُلَندیس ۲ـ کیسه‌تن ۳ـ ریشینگی

پلی‌ دروا Pli droi : فرانسوی، چینِ راست (فرهنگستان)

پلی دژته Pli déjeté : فرانسوی، چین افکنده (فرهنگستان)

پلی دِوِرسِه Pli déversé : فرانسوی، چین واریخته (فرهنگستان)

پلی رِنوِرسِه Pli renversé : فرانسوی، چین بَرگشته (فرهنگستان)

پلیس Police : فرانسوی، پاسبان

پلیستوسن Pléistocène : فرانسوی، پیشین‌پدید (قریب)

پلیسمان Plissement : فرانسوی، چین‌خوردگی (فرهنگستان)

پُلیس مَخفی: کارآگاه (فرهنگستان)

پلیسه Plisse : فرانسوی، چیندار، پُرپَره (گویش گیلکی)

پُلیسی: پاسبانیك

پلی‌فای Pli faille : فرانسوی، چین گُسیخته (فرهنگستان)

پُلی کُپی Polycopie : فرانسوی، رُوبَردار، دستگاهی برای برداشتن رونوشت

پُلی کپی کردن: روبَرداری

پُلی کلینیك Polyclinique : فرانسوی، دَرمانِستان

پلی کوشِه Plicouche : فرانسوی، چینِ خوابیده (فرهنگستان)

پُماد Pommade : فرانسوی، زِفتَك

پُمپ Pompe : فرانسوی، بادکِش

پُمپ بنزین: نَفتگاه

پنالتی Penalty : انگلیسی، تاوان

پنالتی ارا P. area : انگلیسی، تاوانگاه

پنبهٔ مَحلوج: ساویس (برهان)

پنج حِسّ: پَنج پولاب، پنج سُهِش

پنج دُعا: پنج آزبا (= دعا، فرهنگ پهلوی)، پنج نماز (معین)

پنج شُعبه: ۱ـ پنج شاخه ۲ـ پنج سُهِش

پنج علّت: پنج اَنگیز، زبانزد فرزانی

پَنج ضِلعی: پَنج سو، پَنج بَر

پنج قازی: پنج غازی، واژه پارسی است

پنج نوبَت: پنج پَستا (= نوبت، برهان) پنج بار دُهُل زدن بر در سرای شاهان

پنج وَقت: پنج گاه، پنج هنگام نماز

پنجه عروس: لِش، پَنجه اَرُوس

پنجهٔ کَبیسه: پنجه‌ی دزدیده، وِیهِزَك (فرهنگ پهلوی)

پُنـچ Punch : انگلیسی، مِیانیذ، آمیزه‌ی باده و می و آبلیمو و پانیذ

پَنچِر، از Puncture : انگلیسی، سُفتِه

پَنس pince : ۱ـ گیره (فرهنگستان) ۲ـ اَنبُرَك، گازاَنبُر ۳ـ نُوك، دَهانك

پَنکه: برگرفته از هندی، بادزَن

پَنگوئِن Pingouin : فرانسوی، یَخمُرغ

پنومونی Pneumonie : فرانسوی، شُشمار (= ذات الریه)، سینه پهلُو، از بیماری‌ها

پَنیرَكِ صَحرائی: پیندبِره (گویش گیلکی)، از گیاهان

پنیسیلین Penicilline : فرانسوی، پادریش

پُواَن Point : انگلیسی، ۱ـ پَندِه (= نقطه) ۲ـ خجَك (= خال) ۳ـ شماره ۴ـ جای ۵ـ پایگاه ۶ـ اندازه ۷ـ چگونگی

پُوتین Bottine : فرانسوی، پاژَنگ (بهره از برهان)، جَمشاك (بهره از برهان)

پودر Poudre : فرانسوی، ۱ـ گَرد ۲ـ گَرده ۳ـ سُرخاب

پودینـگ Pudding : انگلیسی ۱ـ چِلسَنـگ،

گونه ای سنگ که از سنگریزه ها پدید آمده، سَنگِ پا (قریب) ۲ـ مُرغانَك

پورپورا Purpura: فرانسوی، خونکاهه، دنباله‌ی پاره ای از بیماری‌ها که خونریزی زیر پوستی دست می‌دهد

پورسان Pourcent: فرانسوی، دَرسَد

پورسانتاژ Pourcentage: فرانسوی، دَرسَدی، چَندسَدی

پُوره Purée: فرانسوی، خورکُوب، خوراکی که از کوفتن و پختن کدو یا مَرجُمَك یا سیب‌زمینی فراهم آید

پوریفیکاسیون Purification: فرانسوی، ۱ـ پالایِش ۲ـ جَشنِ مَریَم

پوستِ بَدَن: چَرده، چَرزِه (برهان)

پوستِ دَبّاغی شده: بُلغار (معین)

پوشیده حال: پوشیده کار

پوشیده حرف: ۱ـ پَرخیده (= مرموز)، رازگونه ۲ـ سخن پوشیده

پوط، پوت: روسی، سنگ اندازه ای است در روسیه، برابر با ۱۶ کیلوگرم

پوکِر Poker: انگیسی، آسناس، گونه ای مَنگیا (= قمار)

پُولپ Pulpe: فرانسوی، مغز، گوشت، بخش آبدار میوه

پول: معین آن را برگرفته از Obolos یونانی می‌داند، فلوس تازی از آن برگرفته شده، پول (فرهنگ پهلوی)، دانگ (فرهنگ پهلوی)، پَشیز (لغت فرس)، مَنغُر (برهان)

پول کاغذی، اِسکناس: اَرزبرگ

پولاد دِرْع: ۱ـ پولاد زِره ۲ـ نیرومَند

پولادین مِخلَب: پولاد چَنگ (معین)

پولاد نَعل: پُولادنال

پولِ چایی: شاگِردانه (= انعام)، فَغیاز (لغت فرس)

پولکا Polka: فرانسوی، نام گونه ای پایکوبی بوهِمی، پاکَشت

پولن Pollen: فرانسوی، گَرده (فرهنگستان)

پولوِر Pull-over: انگلیسی، ۱ـ کِشباف ۲ـ پَشمینه

پولینیزاسیون Pollinisation: فرانسوی، گَردافشانی (فرهنگستان)

پوند Pound: انگیسی، دانگِ انگلیسی

پُونِز Punaise: فرانسوی، پَخ‌میخ

پَهلوانی سَماع: پَهلوانی سرود

پَهلو خالی کَردَن: پَهلو تُهی کردَن

پَهلو غَلط: پَهلو غَلت، غَلت پارسی است و غَلط نادرُست

پی Pi: کوتاهه‌ی Peripheria، یونانی، بستگیِ

ایستا، میانِ گِرده‌ی پَرهون (= دایره) با تَرامونِ (= قُطر، خردناب) آن که برابر است با ۳/۱۴۱۵۹۲۶۵۳۵۸۹۷۹۳۲

پیاده نظام: پَیاتَك (فرهنگ پهلوی)

پیازحَلقه: گِرده پیاز، دوپیازه، گونه‌ای ازخوراك

پیاستر Piastra: ایتالیایی، سیمدانگ

پیانو Piano: فرانسوی، فَرسَنتُور، سنتورِ فرنگی، ازابزارهای خنیا

پیپ Pipe: فرانسوی، چُپُك

پیپت Pipette: فرانسوی، نَیچه (عمید)

پیتِکانتروپ Pithecanthrope: زَغار، جانوری که در نِگرِ برخی دانشمندان میانه‌ی آدمی و کَپی بوده و استخوانهایش در آبخوستِ جاوه یافت شده است

پیاله‌ی شراب: چَمانه، فروبارید چشمش ناردانه، چو اشك باده‌ریزان از چمانه (ویس و رامین)

پیچاق: تُرکی، کارد (معین)

پیچ امین الدوله: پَلاخور (گویش گیلکی)، از گیاهان

پیچی‌نیل: تُرکی، سالِ کَپی، به شمار اخترماران ترکستان نهمین سال ازدوازدهه (= سیچقان ئیل)

پیرِخَمّار: پیر مِیفروش

پیر طریقت: پیر راه

پیر غلام: پیر بَرده

پیر مُنحَنی: کوژپشت پیر

پیراشکی: گرفته از روسی، خورپیچ، گونه‌ای ازخوراك

پیرامید Pyramide: فرانسوی، سَنبوسه (= هَرَم، برهان)

پیرومِتر Pyromètre: فرانسوی، آذرسَنج (فرهنگستان)

پیژامه، پیژاما Pyjama: پارسی انگلیسی گشته، پاجامه، پی جامه

پیِس Piece: فرانسوی، ۱ـ نمایشنامه ۲ـ دانه ۳ـ پینه

پیست Piste: فرانسوی، ۱ـ تاختگاه ۲ـ پاکوبگاه، وَشتگاه (وَشت = رقص، برهان)

پیستوله Pistolet: فرانسوی، تَپانچه

پیستون Piston: فرانسوی، ۱ـ سُتونَك ۲ـ دگمه‌ی فِشاری ۳ـ پُشتی، زبانزد اِواری

پیستیل Pistil: فرانسوی، مادِگی (فرهنگستان)

پیشخدمَت: پیشیار (برهان)

پیشخدمت باشی: سَر پیشیار

پیشخدمتی: پیشیاری

پیش طاق: پارسی است ۱ـ پیشتاك ۲ـ دَروازه

۳ـ پیشگاه، آستان

پیش طَلَبیدَن: ۱ـ پیش‌خواستن ۲ـ به پیشگاه خواستَن

پیش عَهد: پیشین (معین)

پیش قَبض: ۱ـ بیشکُش، گونه‌ای جنگ‌افزار ۲ـ پنجه‌زور، زبانزدی در کُشتی

پیش قَدَم: پیشگام

پیش قَدَمی: پیشگامی

پیشقراول: دیدبان

پیش قِسط: پیشـادَسـت، سِتَـد و داد جُز به پیشـادَست ـ داوری باشـد و زیان و شکست (لَبیبی)، پیشاکاست، آرمون (برهان)

پیش قطار: پیش اُشتُر، پیش کُوس

پیشکرایه: پیش سَلاك، پیش‌پَرداخت، پارسی است (بهروز)

پیش کَسوَت: ۱ـ پیشاپوش، زبانزد سوفیگری ۲ـ پیشایَل، زبانزد زورخانه

پیش کَسوَتی: ۱ـ پیشگاهی ۲ـ پیش یَلی ۳ـ کَدخدایی

پیش وجود: پیشبود، زبانزد فرزانی، دیرینه

پیشـك مَحلّه: وَشمگیر (فرهنگستـان)، نام جایی است

پیغامات: پیغام‌ها، نادرست

پی غَلَط: پَی جُو فَریب، از میان بردن جای پا: پی‌چو فریبـی، برای فریب‌دادن پی‌جویان، پَی کور (معین)

پی غَلَط راندَن: پَی گُم کَردَن

پی غَلَط کَردَن: پَی جو فریفـتَـن، پَی کوری، رنـدان دیدم به هر خرابـات ـ پَی کورکُنـان گَهِ مناجات (خاقانی)

پیك Pique: فرانسـوی، ۱ـ نَیزه ۲ـ خَجَـك، پَرش (= خالدار، فرهنگ پهلوی)

پیکـاپ Pick up: انگلیسی، آوابَر، دستگاهی که آواهـا را به تازش کَهـربـایی (= جریان الکتـریکی) دگرگون می‌کنـد و برنـامه‌های بیرونی یا برونمرزی را به ایستگاهِ فرستنده‌ی درونی یا درونمرزی می‌رساند

پیکادُر Picador: اسپانیایی، گاوباز

پیکسید Pyxide: فرانسوی، مِجری (فرهنگستان)

پیك‌نیك Picnic: انـگلیسی، دانگی (معین)، دانگانه (بهره از برهان)، تُوزی، تُوشی (عمید)

پیکه Piqué: فرانسوی، راهراهی، هَمدَرزه

پیل Pile، پیلِ الکتریکی: فرانسوی، کَهرُبساز

پیل حَمله: پیل تاز

پیلقَدَم: پیلگام

پیله‌ی عنکبوت: کَرتینِه (برهان)

پیلیر آنتریور Pilier antérieur: فرانسوی، چین پیشین (فرهنگستان)

پیلیر پوستریور Pilier postérieur: فرانسوی، چین پَسین (فرهنگستان)

پینگ پونگ Ping-Pong: گُوی تاو، گونه‌ای گویبازی روی میز

پیوره Pyorrhé: فرانسوی، بَجگَند، (بَج = لِثه، آنندراج) از بیماری‌های دهان و دندان

ت

تَأبُّت: بَرافروختگی، اَخگر (لاروس)

تَأبُّد: از ریشه‌ی پارسی ۱- اَبَدی گشتن ۲- بی‌زنی، بی‌نیازی به زَن، زَنگُریزی

تَأبُّر: گَشن‌پَذیری، گَشن‌پذیریِ خُرمای ماده

تَأبُّط: ۱ـ چَهَندرپوشی ۲ـ زیر بَغَل گرفتن (لاروس) ۳ـ پَناه دادَن

تابِع: ۱ـ پایناك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ هَمزاد، پَری که شیفته و همراه آدمی باشَد (بهره از آنندراج)

تابعِ خود کَردَن: تاراساندَن (بهره از برهان)

تابِع شُدَن: تاراسیدَن (برهان)، پیرو شُدَن، پایناکیدَن (فرهنگ پهلوی)

تابِعُون: از تابع ۱ـ پایناکان ۲ـ یاردیدگان، آنان که یاران پیامبر اسلام را دیده اند (لاروس)

تابِعَة، مادینه‌ی تابِع: ۱ـ پیرو ۲ـ هَمزاد، پَری یار

تابِعیّ: ۱ـ تاراسی ۲ـ آن که یار پیامبر دیده، یاردیده

تابِعیّت: ۱ـ شَهروَندی ۲ـ پیروی، تاراس (آنندراج)، پَسُپایی (فرهنگ پهلوی)

تابِعین: یاردیدگان، آنان که یاران پیامبر را دیده اند

تابِعیّون: تاراسَندِگان

تابِعیَّة، مادینه‌ی تابِعیّ: ۱ـ تاراسی ۲ـ یاردیده، زنی که یارِ پیامبر را دیده

تابقُور: مغولی، پیراباج (= جرائم مالیاتی = فَرعِ خراج)

تابِل Table : فرانسوی، سَندَنچه (جواهرات سلطنتی ایران)

تابِل: پارسی تازی گشته (لاروس)، تابل،

داربُوی

تابلو Tableau: فرانسوی، ۱ـ نِگاره ۲ـ پَلمه (= لوح) ۳ـ وَرنام (تخته یا توپالی که بر آن نام کسی یا نام سازمانی را نوشته باشند) ۴ـ تَخته‌سیاه

تابلوساز: ۱ـ نِگارگَر ۲ـ وَرنام‌ساز

تابلوسازی: ۱ـ نگارگری ۲ـ وَرنام‌سازی

تابن: کاه‌دهَنده (معین)

تابُو Tabu: زَبانِ پولینزی، اَبَرماس، آنچه اشوبی است و بَرماسیدن (= لَمس کردن) آن روا نیست.

تابُوت: گاهوك (فرهنگ پهلوی)

تابُوتِ قُبّه‌دار: گاهوکُب (برهان)

تابوت خُشکِه: خُشکِه لاغر، لاغِر خُشکیده

تابوت کَش: گاهوکش

تابوت کَشی: گاهوکشی

تاب و طاقت: توانایی (معین)، تاب و تُوان

تأبّی: گَردنکشی (آنندراج)

تأبید: از ریشه‌ی پارسی، اَبَدی کَردَن

تأبین: ۱ـ خُشك بریانی، گوشتِ خون‌رفته را بریان کردَن ۲ـ دُنبالگیری ۳ـ چَشمداشت ۴ـ پَیوسیدن (= مُنتظر بودَن) ۵ـ فرمانبُرداری (بهره از آنندراج) ۶ـ مُرده‌سِتایی (بهره از لاروس)

تابین: برگرفته از تأبین، تُرتور (آنندراج)، سَربازی که پایه ندارد و پیشیار اَفسری است، ناوی (فرهنگستان)

تابین‌باشی: سِپَهدار (بهره از آنندراج)، سَرتُرتُور

تأبیه: در باب تَفعیل ۱ـ آگاهاندَن ۲ـ یاددادن ۳ـ شاخچه‌بَندی (= تُهمَت زدَن)

تاپسیا Thapsia: لاتینی، گَزَنه، از گیاهان

تاتار: نام تیره ای از تُرکان، فرزَندانِ تاتارخان برادر مغول‌خان (آنندراج)

تأتُّق: ۱ـ بَدخُوییدَن ۲ـ تاسِگی، آرزومندی

تأتّی: ۱ـ آمادَن، آماده کردَن ۲ـ نَرمیدَن، نرمی کردن، نَرم شُدَن

تأتیم: یکی کَردَن پَس و پیش (آنندراج)، کادگایی (کاد = حِرص)

تأثُّر: ۱ـ اَندوهگِنی، سَنَه (فرهنگ پهلوی)، افسُردِگی (فرهنگ کوچك) ۲ـ نِشان‌پذیری ۳ـ پَسِ چیزی رفتن

تأثُّرآور، تأثرانگیز: اَندوهساز

تأثُّل: ۱ـ بُن بَستَن، ریشه بَستَن، کُونه کَردَن ۲ـ اُستواردَن، اُستوارشُدَن

تأثُّم: ۱ـ خستوییدَن (= اِقرار، اِعتراف) ۲ـ بازایستادن از گناه، پَتیدَن (= توبه کردن)

تأثیر: ۱ـ هَنایِش (برهان)، بَرگری، دَرآیِش

(فرهنگ کوچک)، کارسازی ۲ـ نشان گذاشتن
تأثیر کَردَن: هَنـاییدَن، کارگَرشُدَن، سَنَهیدَن (فرهنگ پهلوی)
تَأثیل: ۱ـ دَه یك (= زکوة) دادَن ۲ـ گِردآوریِ داراك، داراگَشتَن ۳ـ اُستوار کَردَن
تأثیم: ۱ـ چَفتـه بَستن (چَفته = اِتّهام، برهان) ۲ـ بزهکار دانِستَن
تاج: پارسی تازی گشته، تاج (فرهنگ پهلوی)
تاجِ افتخار: بَساك، که از برگ و گل یا سیم و زر سازند (برهان)، دِیهیم
تاجُ المُلوك: تاجِ شاهان، از گیاهان
تاجُ الملوکِ روسی، سیبریایی: تاجِ بَنَفش، از گیاهان
تاجُ المُلوکِ صینی: تاج شاهان چینی، از گیاهان
تاجُ الملوك هندی: بیش هندی، از گیاهان
تاجِر: بازَرگان، سوداگَر (غیاث)
تاجِ شَمـع: آفرازه‌یِ سِپَندار (آفرازه = شُعلِه، فرهنگ کوچك)، تاجِ سِپَندار
تاجِ مُرَصَّع: دِیهول (آنندراج)، دِیهیم
تَأجیج: زَبانه کشیدَن
تَأجیل: ۱ـ مُولِش دادَن، مُولِشاندَن (مولِش = مُهلَت، فرهنگ کوچك) ۲ـ دَرمان کَردَن ۳ـ نَهذیرُفتَن
تا حال: تاکنون
تَأحُّد: یِکانِستَن
تاجِم: جولاهِه (آنندراج)، کارتَنَك
تأخُّر: پَس‌ماندن
تأخّـی: ۱ـ بَرادرگیری، برادَرشُـدَن ۲ـ خواهانیدَن، خواهان شُدَن
تأخـیر: دیرکَـرد، پِرمَـه (برهـان)، پُرویش (برهان)، سِپُز (فرهنگ پهلوی)
تأخیرات: پِرمَگان، دیرکَردها (فرهنگستان)
تأخیر در پرداخت: پَس‌اُفت
تأخیر دَر کار: فَرغول (صحاح الفرس)
تأخـیر کَردَن: ۱ـ دیرکَـردَن، پُرویشـیدَن، درنگ کردن (فرهنگ کوچك) ۲ـ به‌پَس اَنداختَن
تَأدُّب: از پارسی، اَدَب یافتن، فَرهیختَن
تَأدُّباً: از سَرِ ادب
تَأدّی: رسیدن، پرداختَن (لاروس)
تَأدیب: از پارسی ۱ـ اَدَب آمـوختن، فَرهیختَن (فرهنگ کوچك) ۲ـ گوشمالیدَن، گوشمال
تأدیبی: گوشمالی، فَرهیختی
تأدیَة: ۱ـ پَرداخت ۲ـ واگُذاشت
تأدیه کَردَن: پَرداختن، واپَس‌دادن
تَأذُّن: آگاهِش
تَأذّی: آزردگی

تَأذین: ۱ـ بانگیدَن (= اذان گُفتَن) ۲ـ گوشمالیِ کودك (آنندراج) ۳ـ روشَنکَرد، روشن کردن و آگاهاندَن، نیك آگاهاندَن

تارات: (تك: تارة) بارها، کَرت‌ها (کَرت = دفعه، فرهنگ پهلوی)

تَأرُّض: ۱ـ دِرَنگیدَن ۲ـ به‌زمین چِسبیدَن

تارِك: رَهاییده، چَشم‌پوشیده، دَست‌بداشته، رَسته

تارِكُ الدُّنیا: جَهان‌رَها

تارِكُ الصَّلوة: نَمازنَخوان

تارِکه، تارِکَة: مادینه‌ی تارِك، رهاییده، وانَهاده

تارِ عنکبوت: تَده، اَنفست، عَنکبوتِ بَلاش بَر دِلِ مَن ـ گِرد بَر گرد بَرتَنید اَنفست (خسروی) تَنَند (فرهنگ پهلوی)

تارَم Taronaqa ؛ یونانی ۱ـ داربَند، داربَست ۲ـ پَرچین، دیوارمانندی گِردِ خانه یا باغ ۳ـ چوبینسرا، خانه‌ی چوبی

تار و تَفرقه: تارومار

تار و طَنبور: تار و تَنبور (تَنبور پارسی است)

تارتاً، تارَةً: یکبار، گاهی، کَرتی

تَأریب: ۱ـ فزون کردن ۲ـ رسا کَردَن

تَأریث: ۱ـ بَرغَلانیدَن، بَرانگیختن ۲ـ آتش‌اَفروختن

تاریخ، تأریخ: ۱ـ روزمَه (برهان)، سالمَه (برهان) ۲ـ کارنامه (برهان)

تاریخ الهی: گاهنامه‌ی خدایی، که بنیاد گزارش محمد اکبرشاه هند است و آغاز آن روز بر تخت نشستن او (= ربیع الاول ۹۶۳ ماهی)

تاریخ جَلالی: گاهنامه‌ی جَلالی: که بنیاد گذارانش خیام نیشابوری و یارانِ اویند

تاریخِ قَمَری: گاهنامه‌ی ماهی، که بنیادَش بر گردشِ ماه گِردِ زمین است

تاریخ شمسی: گاهنامه‌ی خورشیدی، که بنیادش بر گردش زمین گِردِ خور و فَرارَویِ پیامبر اسلام ص به مدینه است

تاریخ میلادی: گاهنامه‌ی زایشی، که آغازش زادروز عیسی است

تاریخِ هِجری: گاهنامه‌ی فَرارو، که آغازش فَرارَویِ پیامبر اسلام از مکّه به مدینه است

تاریخ یزدگردی: گاهنامه‌ی یزدگردی، که آغازش روز بر تخت نشستن یزدگرد سیم است

تاریخِ قَدیم: کارنامه‌ی پارینه، از آغاز کارنامه تا بَرافتادنِ امپراتوری روم

تاریخِ قرونِ جَدید: کارنامه‌ی نُوین، که با پیدایی خُشکسارِ آمریکا آغاز می‌شود

تاریخ قرون وُسطی: کارنامه‌ی میانه، که از برافتادن امپراتوری روم آغاز و با پیدایی آمریکا پایان می‌پَذیرد

تاریخ معاصر: کارنامه‌ی اِمروزین

تاریخ طبیعی: دانشِ گُهَریك (گُهَریك = طبیعی، فرهنگ پهلوی)

تاریخچه: کارنامَك

تاریخدان: کارنامه‌دان

تاریخ‌دار: زَمان نمودِه، زَماندار

تَأریس: ۱ـ کِشاورزی ۲ـ کارگَرگیری، به‌کار گُماری

تَأریش: بَرافروختن، آتش افروختن

تَأریض: ۱ـ آهنگِ روزِه ۲ـ سُخَن‌آرایی ۳ـ دِرَنگاندَن، واداشتن به درنگ

تاریف Tarif: فرانسوی، پِهرِست

تَأریف: ۱ـ مَرزبَندی ۲ـ گِره زَدَن

تَأریق: بیداراندَن، بیدار کردَن

تَأریك: گِردَك‌آرایی (گِردَك = حجله = حجلهٔ زفاف، فرهنگ کوچك)

تاریك طَبع: تیره‌دَرون، تیره نَهاد

تازه بَدَن: تَر و تازه، نازك تن

تازه به‌دوران رسیده: نوکیسه

تازه بُنیان: تازه بُنیاد، نو بُنیاد

تازه خدمت: نوکار، نوپیشیار، نوپَرَستار

تازه خَطّ: تازه بُروت، رِتَك (فرهنگ پهلوی)

تازه دِماغی: ۱ـ سَرخوشی ۲ـدانایی

تازه دولَت: ۱ـ سَرخوش ۲ـ دانا

تازه رأی: تازه‌رای، نواَندیش، نو بُوشا

تازه سِکّه: نوماره (ماره = سِکّه، برهان)

تازه عروس: نوَویوتَـك (وَیوتَـك = عروس، فرهنگ پهلوی)، نواَروس

تازه عَهد: ۱ـ نوپیمان ۲ـ نو بنیاد

تازه نَخل: خُرمابُنِ تازه، نوکُویَك

تازه نَفَس: تازه‌دَم

تازه وارِد: نورَسیدِه، نورَس

تَأسُّر: ۱ـ بَهانه‌آوردن ۲ـ دِرَنگیدَن (بهره از آنندراج)

تاسِع: نُهُم

تاسِعاً: نُهمین، دَرنُهُم (فرهنگ کوچك)

تاسِعه، تاسِعَة، مادینه‌ی تاسِع: نُهُم

تَأسُّف: فُسوس، دَژوان (برهان)، دَریغ

تَأسُّف‌آور: دَژوانا، دَریغاوَر

تأسف‌انگیز: دَریغ انگیز

تأسف‌بار: اَندوهبار

تأسف‌خوردن: دَژوانیدَن، دَریغ‌خوردن، دَریغیدَن

تاسـل Tassel، فرانسوی، شَرّابه (جواهرات سلطنتی ایران): مَنگوله

تَأسُّن: ۱ـ یادپیمانی، یادکردن پیمان گذشته ۲ـ دِرَنگیدَن، دیرکَردَن ۳ـ بهانه‌جویی، بهانه‌جُستن ۴ـ دگرگونی آب ۵ـ پِدَرنِشانی،

پیروی از رفتار پدر (بهره از آنندراج)

تاسوعا: نُهُمینه، روز نهم ماه مُحرّم تازی، واپسین شب زندگی حسین ع سیمین پیشوا

تَأسّی: ۱ـ پیروی، رُویکرد ۲ـ شکیبایی

تَأسِیَت، تأسِیَة: مُولیدَن، اندوه نُمودَن، نُمایان کردن اندوه (بهره از آنندراج)

تَأسیس: ۱ـ آرِش اَفزایی، آن است که با افزودن واژه، آرِش نیز بیفزاید نه آن که واژه‌ی پَسین بازگوینده‌ی آرِش واژه‌ی پیشین باشد (بهره از آنندراج) ۲ـ بنیادگُذاری

تَأکُّد: اُستواری، بی بَرگشت

تَأشُّب: ۱ـ به‌هَم درآمیختن ۲ـ گِردآمدن ۳ـ اَنبوهیدَن، دَرهم پیچیدنِ درختان (بهره از آنندراج)

تَأشیب: ۱ـ برآغالاندَن، بَرانگیختَن ۲ـ دَرهم پیچاندنِ درختان (آنندراج)

تَأصُّل: بُن یافتَن، ریشه بَند کردَن

تَأطُّر: خانه نشینی زن، تُرشیدَن دختر، در خانه‌ی زای آوران (= والدین)، دُخترماندِگی

تَأطُّم: ۱ـ خشمگینی ۲ـ تارفامی شَب ۳ـ برهم خوردَنِ خیزابه‌ها، توفَندگی ۴ـ در دل نگاهداشتن (آنندراج)

تافِر: چِرکین (آنندراج)

تافِه: اَندَك (آنندراج)

تافغیت: از بَر بَری، کَنگر دَشتی

تافیسیا Thapsia: یونانی، سُداب، از گیاهان (معین)

تَأفیف: اُفگویی، اُف گُفتن

تاق: تاغ، از گیاهان، واژه پارسی است (برهان)، دارم اسپی کِش استخوان در پوست ـ هَست چون در جوال هیزم تاغ (کمال اسماعیل)

تاقدیس: طاقدیس = تاغدیس، تاکدیس، واژه پارسی است ۱ـ نام تختی افسانه ای ۲ـ چین خوردگی‌های بزرگ زمین که خَمسان است و برجستگی آن به‌سوی بالاست (طاق تازی گشته‌ی تاك پهلوی است، معین)

تاقُوت: تاغوت، واژه پارسی است، تَه، تی، توخ، تادانه، تاغران (معین)، تَه‌دار، تادار (گویش گیلکی) تی یاتوغ، از گیاهان

تاقی: تُرکی، کُلاه (آنندراج)

تَأقیت: زَمان بَندی، گاهبَندی

تاکتیك Tactique: فرانسوی، ۱ـ جَنگریزی، برنامه‌ریزی برای جنگ ۲ـ فوت وفَند

تاکس Taxe: فرانسوی، نهاده بَها، نِرخ

تاکس Tax: انگلیسی، ساو (= مالیات، فرهنگ کوچك)

تاکسی Taxi: فرانسوی، فَرابَر

تاکسیمتر Taximètre : فرانسوی، رَهشُمار

تَأَکُّل: ۱ـ خوردگی ۲ـ دَرَخشندگی

تَأکید: ۱ـ اُستوارانْدَن، پافِشُرْدَن ۲ـ واژ اَفزایی، آوردن واژه ای که آرِشی برابـــر آرِش ِ واژه ی پیشین داشته باشد ۳ـ سِفارِش (فرهنگ کوچك)

تأکیدُ الـذَّمّ بِمـا یَشبَـه المَـدح: باز نکـوهی ِ زهگـونـه (= مَدیحـانه)، آن چُنان است که دَر سُروده یا گفتـه ای واژگان پیشین زِهگونه اند و واژگان پَسین، آمـاج ِ سَرایَنـده یا گوینده را که نِکـوهش است، می نمـایانَنـد. برای نمونه: اَز روزگار رُتبـــه ی عالی طلب کُننـــد، یا رب که سر بُلنـد نمـایی، به دارِشـان (حکیم شفائی)، (بهره از آنندراج)

تأکیدُ المَـدح بِمـا یَشبَـه الـذَّمّ: باز زِهگـویی نِکـو هِشسـان، آن چنان است که در زِهگویی، واژه یا واژگانی آورند با نمای نکوهِش و پس از آن واژگانی که آماجِ سراینده یا گوینده را که زِه گفتن است بِنُمـــایانَـد. برای نمـونـه: عدل و انصـاف توشـاها به کمال است ولیك، این قَدَر هسـت که در بَذل نداری انصـــاف (خـواجـــو کرمانی)، (بهره از آنندراج)

تَأکـــیل: ۱ـ به خوردَن دادَن، خورانـــیدَن ۲ـ داوخـواهی (داو = دَعـوی، فرهنـگ کوچك)

(بهره از آنندراج)

تال: هِنـدی، تَبیرَك، تَبیره ی کوچَـك، دوپیالـه مانـنـد کوچك که هنگام پایکوبی برهم زنند و با آوای آن آهنگِ سرود را نگاه دارند (بهره از آنندراج)

تالان Talanton : یونانی، سنگی برابر با شَست مَنه‌ی پارسی

تالان: مغولی، تاراج

تَأَلُّب: گِرد آمدن بَر کسی (آنندراج)

تالد: کُهَن داراك، داراكِ دیرینه

تَأَلُّد: هم سنگِ تَفَعُّل، سَرگشتگی

تَأَلُّس: دَردمندی (آنندراج)

تالِسقیر، تالِسقیس: یونانی، تَره تیزك (معین)، تُخم سِپَند (آنندراج)، تخم ِ تره تیزَك (آنندراج)

تَأَلُّـف: ۱ـ سازگاری (آننـــدراج)، خُوگیری، دَمسازی ۲ـ دل به‌دست آوردن

تَأَلُّق: ۱ـ درخشیدن، دَرَخش زَدَن ۲ـ بلند کردَنِ سَر ۳ـ آمادَن برای بدی ۴ـ دامن برچیدن برای دشمنی (بهره از آنندراج)

تَأَلُّم: دَردیافت، وَیدا (برهان)

تالوفیت Thallophytes : فرانسوی، ریسه‌داران

تَأَلُّه: ۱ـ پَرستیدن ۲ـ خُدامَنی، خُدا شُدَن، خُود را خُدا دانستن ۳ـ یکتاپَرستی

تالی: ۱ـ پیرَوَنده ۲ـ دُنبال ۳ـ هَمسان

تَألّی: سوگند خوردَن (آنندراج)

تألیب: ۱ـ بَرغَلانیدَن ۲ـ تَباه انگیزی ۳ـ گرد کردن سپاه (آنندراج)

تالیه، تالِیَة: مادینه‌ی تالی: پیرَوَنده

تَألِیَة: ۱ـ دِرَنگ کَردَن ۲ـ کوتاهی کردن ۳ـ خود گِرِفتن (بهره از آنندراج)

تَألیف: ۱ـ دَمسازی، دوستی افکندن (معین) ۲ـ جُور کَردَن ۳ـ هِزار کَردَن (آنندراج) ۴ـ گِردآوری

تألیفِ اَلحان: پَرداختِ تَرانه‌ها

تألیفِ قلوب: نزدیک‌کردنِ دل‌ها، یگانِستَنِ دل‌ها

تألیفات: نوشته، گِرد کرده‌ها

تألیف کردن: ۱ـ نامه (= کتاب) نِوِشتن ۲ـ سازواراندَن، سازوار کَردَن

تَألیل: گوش تیزکردن (آنندراج)

تامّ: رَسا، ویسپ، هَمادِه (فرهنگ کوچک)، هَمَك (فرهنگ پهلوی)

تَأمُّر: میری کَردَن، چیره شُدن

تامِر: خُرمافروش

تامشاوُرت: بَربَری، زیره‌ی کوهی، از گیاهان

تَأمُّل: ۱ـ دِرَنگ ۲ـ فَرنِگَری، نیك نگریستن، نِگَرِش ۳ـ سِکالِش (برهان)

تأمُّل کَردَن: نِگَریدَن (برهان)

تامول: پارسی تازی گشته، تَملُول، تَنبُول، از گیاهان

تَأمیر: ۱ـ میری دادَن ۲ـ چیراندَن ۳ـ تیزکردن ۴ـ نشان کَردَن (بهره از آنندراج)

تَأمیل: ۱ـ اُمید داشتن (آنندراج) ۲ـ آرزومند کردن، به امید افکندَن

تَأمیم: آهَنگیدَن، آهنگ کَردَن (آهنگ = قَصد)

تَأمین: ۱ـ چُنین باد گفتن، هَمین گفتن (آنندراج آمین را دگر گشته‌ی همین پارسی می‌داند) ۲ـ زینهار دادن ۳ـ اُستوانیدَن (= اعتماد کردن) ۴ ب‍ـ بیمه کردَن (فرهنگ لاروس)

تأمینِ آتیه: آینده نِگَری، پیش‌بینی

تأمینات: آگاهی (فرهنگستان)، اِواره‌ی آگاهی

تأمینِ اعتبار: پیش‌ریزِ هَزینه

تأمینِ عبور و مرور: راهنمایی رانندگی، سامان‌دادنِ گُذَر

تأمینِ مَعاش: پیش‌بینیِ روزی

تأمینِ منافع: پیش‌بینی سود

تأمینِ نَظَریّات: کاربَستِ نِگَرها

تأمینیّ: زینهاری

تأمینیّة: مادینه‌ی تأمینی: زینهاری

تاناغَت: . بَربَری، شیرگیا، شیرسَگ
تَأنان: ۱ـ نالیدَن ۲ـ آب ریختن
تانـمـت Tempêt : فرانســوی، تُنـدبـاد (فرهنگستان) گِردباد (سعید نفیسی)
تانژانت Tangente : فرانسوی، سایَك
تَأنُّس: خوگیری، رامِش
تَأنُّف: ۱ـ فَرجام نِگَری ۲ـ پَسَند افتادَن (بهره از آنندراج) ۳ـ ریزه کاری
تانك Tank : انگلیسی، زرِه پُوش
تانَـن Tanin : سَخـتَـك (= جَفـت) آمیزه ای سه تایی از زُگال، ئیدرژن و اُکسیژن که در پوست شاخه‌های سبز، به ویژه شاخه‌های بَلوت یافت می شَوَد و در چرمسازی به کار می رود.
تانگو Tango : اسپانیایی، نام گونه ای پایکوبِ دوتَنه ی آرام، رامکوب
تَأنّی: دِرَنـگ، دیرکـاری، آهستگی (فرهنـگ کوچك)، سُستی، سُستکاری، گیاخَن (صحاح الفرس)
تَأنیب: ۱ـ سرزَنِش ۲ـ فَرنــود چیرگی، چیره شدن در فرنُود و گواه آوری ۳ـ راندَنِ خواهنده (= سائل) (بهره از آنندراج)
تَأنیث: ۱ـ مادِگی ۲ـ مادینه سازی، گروهی از واژگان تازی را با افــزودن «ة» به پایان، از نرینـگـی (= تذکیر) به مادینگی (تأنیث) دِگر می کنند و این روش در پارسی پذیرفته نیست
تَأنیثِ معنوی: خودمادینگی، برخی از واژگان تازی بی‌داشـتن نشـانــه‌ی مادینگی به خود مادینـه انـد، چون «شمس» و «اَرض» و برخی نام‌هایی که تنهـا بر مادینگـان یا زنان می توان نهاد چون «هند» و «زینب» (بهره از غیاث)
تَأنیس: ۱ـ خوگَرانـدَن، خوگر کَردَن ۲ـ دیدنِ چیزی، به چشم خوردن
تَأنیف: ۱ـ واداشتن ۲ـ گیاهجویی ۳ـ کناره ی چیزی را تیزکردن ۴ـ به ننگ برانگیختن (بهره از آنندراج)
تَأنیق: در شِگِفت آوردَن
تئودلیت Théodolite : فرانسوی، بالِستیاب
تئـاتـر: لَشتـاخـانِه (بهره از برهان) (لَشتَن = تماشا کَردَن، برهان)
تئوری Théorie : فرانسوی، دیدمان
تئوریسین Théoricien : فرانسوی، دیدمانگر
تئوکراسی Théocratie : فرانسوی، دنیفَرمانی
تأوُّق: بازایست، کارایست، بازایستـادن از کار (بهره از آنندراج)
تَأوُّل: بازگشت به آغاز، بازگشت به سُخن
تَأویل: ۱ـ آغـازیابی، ناب یابی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، کاوش و پژوهش برای رسیدن به آغاز یا ناب نهاده یا اندیشه ای ۲ـ سَفرَنگیدَن

(سَفَرنگ = تفسیر)

تأویل خواب: خوابگُزاری

تَأویم: تِشنه کَردَن (آنندراج)

تَأوین: ۱ـ بُردباری ۲ـ آهسته بودَن

تَأویه: آه کشیدن (آنندراج)

تَـأهُّب: ۱ـ آمـاده گشـتن، بَسـیجیدَن ۲ـ بَسیجاندَن

تَأهُّل: ۱ـ زَن گرفتن ۲ـ سر به راهی

تَأهیل: ۱ـ زن دادَن ۲ـ سِزاواری

تائب: بِتتکار، پَشیمان

تَأیُّد: توانا گشتن (آنندراج)

تَأیُّس: خوار گشتن (آنندراج)

تائِق: آرزومند (آنندراج)

تَأیُّم: بی شو یی، بی شوهر ماندن

تائه: گُمراه (آنندراج)

تَأیید: ۱ـ نیرو دادن (آنندراج)، توانَندَن، توانا کردن ۲ـ هایِش (خردنـاب) ۳ـ پشـتیبـانی (فرهنگ کوچك)

تأیید کردَن: هایِستَن (خردناب)

تَأییس: ۱ـ خوار شـمُـردن ۲ـ نَرم کردن ۳ـ هَنایاندَن (اَثر کردن) (بهره از آنندراج)

تَأییم: بیوه کردن (آنندراج)

تَأییه: به بانگ خواندن (آنندراج)

تَبادُر: ۱ـ پیشی (معین) ۲ـ پیشدستی

تَبادُل: رَمِش، جا به جایی

تَبادُلِ افکار: رَمِش اندیشه‌ها

تَبادُلِ آراء: سِگالِش (= رای زَدَن، عمید)

تَبادُلِ نَظَر: رَمِش نگَر

تَبادی: بیابانی گَشتَن

تَبارُز: روبه‌رو شدن، به‌رزم ایستادَن (بهره از آنندراج)

تَبارزه؟: تبر یز یان، مَردُمِ تبر یز

تَبارَك: ۱ـ فرخُنده، فرَهمَند ۲ـ پاك و بزرگ

تَبارُك: ۱ـ پاك گشتن ۲ـ فَرخُندِگی

تَبارَك الله: بزرگ است خُدای

تَباری: روبارویی

تَباریح: سوزش‌های آرزو (آنندراج)

تَباریق: خوراكِ کم‌روغن (آنندراج)

تَباشُر: مُژده دادَن

تَبـاشـیر: پارسـی است و تازی گشتــه‌ی آن طَبـاشیر، تبـاشیر به شیر مانـنـدی سپید گفتـه می‌شود که از میان نَیِ هندی بیرون می‌کشند و چون دارو به کار بَرَنـد و چیزهای سپید را بدان ماننـد کننـد. چُنـان که سپیده‌دَمان و روشنایی بامـداد را تبـاشیر بامـداد (= تبـاشیر صبـح) گفتـه‌انـد. از نظامی: تَنی چون شیر با شِکَـر سرشته ـ تَباشیرش بَرابر شیر هشته

تِباع: مانِشکاری، مانِش (= تقلید) از کار دیگر

کَس

تَبــاعَــت، تَبــاعَــة: پیروی، پیروی کردن (آنندراج)، پَس‌روی (معین)

تَباعُد: واگرایی (فرهنگستان)

تَباغُض: کینه‌وَرزی

تَباقی: به‌جا ماندن

تَبــاك: ۱ـ از سر و کول هم بالارفتن ۲ـ بَرهَم نشستن (آنندراج)

تَباکی: خود را به گریه‌زدن (عمید)، گریستنِ دروغی

تَبالغ: (تك: تَبلِغَة) ریسمان‌های دول

تُبّان: پارسی تازی گشته، تُنبان، توبان (صحاح‌الفرس)

تَبانی: این واژه را فارسی گویان ساخته‌اند و در واژه‌نامه‌های تازی نیامده. ساخت و پاخت، سازشکاری

تَبایُع: ۱ـ خَرید و فروش ۲ـ هَم‌پیوَندی

تَبایُن: ناجوری (فرهنگ کوچك)

تَبَب: ۱ـ زیان ۲ـ مُردَن

تَبَتُّل: ۱ـ بُریدَن ۲ـ باخدایی، از مردُم بُریدَن و به‌خدا پیوستَن

تَبَّت یَداك: بُریده باد هَردو دَستت

تَبتیك: از تَه بُریدَن، بسیار بُریدَن، (آنندراج)

تَبتیل: دل از جهان برداشتن، با خُدا گشتَن (آنندراج)

تَبجید: مانِدگاری، مانِدگار شُدَن

تَبجیل: بُزُرگداشت، اَرجگُذاری

تَبَحُّر: هَمه‌دانی، دانَندِگی

تَبخــال: آتشِ پارسی (برهــان)، پُرخَنجــرِ هِنــدُوی دِل از غم ـ پُر آتشِ پارسی، لَب ازدَم (خاقانی)، تَبجُوش، پارسی است

تَبَختُــر: تَمــاییدَن، تَمــایِش (فرهنگ کوچك)، وَشمیدَن (برهان)

تَبخیر: خَوزِمش، هم‌آوای سَرکِش

تَبخیل: زُفت خواندن، (زُفت = بَخیل)

تَبَذُّح: خوشخرامی

تَبَــدُّد: ۱ـ پَریشیدَن، پَریشــان گَشــتَن ۲ـ بَخش بَخش کردن (بهره از آنندراج)

تَبَدُّل: دِگَرِش (فرهنگ کوچك) رَمِشتَن

تَبَــدّی: ۱ـ بیابــان نشینی ۲ـ بَرآمــدَن ۳ـ آشکارشُدَن، آشکار گَشتَن (آنندراج)

تَبــدید: ۱ـ پَریشــانــدَن، پریشــان کردن ۲ـ دَرماندِگی

تَبــدیع: نوآوَرخوانــدَن، نوآوردانستن (بهره از آنندراج)

تَبدیل: دِگرگون کَردَن (آنندراج)، رَمِش (برهان)

تَبدیل شدن: رَمِشیدَن

تبدیل کردن: رَمشاندَن

تَبدین: ۱ ـ پیر گَشتَن ۲ ـ ناتوانی ۳ ـ برهنه ای را پوشاندن (بهره از آنندراج)

تَبَذُّح: باریدنِ اَبر (آنندراج)

تَبَذُّخ: گردنکشی، بی فرمانی

تَبَذُّر: زرد شدنِ آب، گندیدنِ آب

تَبَذُّل: ۱ ـ نگاه داشتن ۲ ـ دَرباختَن (آنندراج)

تَبذیر: ۱ ـ پراکَندَن ۲ ـ باد دَستی، ریخت‌وپاش ۳ ـ فراخرَفتاری (معین)

تَبر: ۱ ـ شکستن ۲ ـ کُشتَن

تِبر: زَرِ ناسَره، سیم ناسره، زر یا سیم پیش از آن که در تینگ (= قالب) گداختـه شود (بهره از آنندراج)

تَبَرّا: ۱ ـ بیزاری ۲ ـ پاکی ۳ ـ دوری جُستن ۴ ـ پاك گَشتَن

تَب راجعـه: تبِ بازگَرد، (تیفـوس، Typhus) (عمید)، بازتَب، از بیماری ها

تَبرئه، تبرئَة: ۱ ـ پَلیش، پاوِش (فرهنگ کوچك) ۲ ـ بیزار کردَن

تَبَرُّبُس: سَبُك‌رَفتن (آنندراج)

تَبَرُّج: خودآرایی

تَبَرُّر: فرمانبرداری

تَبَـرُّز: ۱ ـ برتری یافتن، پیشی جُستَن ۲ ـ ریدَنِ در بیابان (آنندراج)

تَبَـرُّع: رایگـانی (فرهنـگ کوچـك)، نیکی بی چشمداشتِ پاداش

تَبَرقُع: پوشه نهادن، روی پوشاندَن

تَبَـرُّك: فَرخنـدگی، هُمـایونی، پارِه (برهـان)، فَرخنده دانستن

تَبَـرُّم: ۱ ـ ستـوهیدَن، ماندِگی ۲ ـ استواری ۳ ـ رنجیدِگی (بهره از آنندراج)

تَبریخ: فروتَنی

تَبرید: خُنَکی خوردَن، خُنَك کَردَن

تَبـریز: فزونی گرفتن بر دیگـران، پیشی گرفتن (معین) ۲ ـ آشکاردَن، آشکار کَردَن

تَبریس: نَرم کردنِ زمین (آنندراج)

تَبریق: ۱ ـ آراستگی ۲ ـ زیوَریافت

تَبـریك: ۱ ـ شادبـاش، هُمـایونخـواهی ۲ ـ فروختنِ اُشتر، شترفروشی

تبریك گفتن: شادباش گفتن

تَبَزُّل: شِکافته شدَن (غیاث)

تَبزیج: ۱ ـ آراستن ۲ ـ زیوَردادن ۳ ـ آبامگویی، آیَنده گویی

تَبَسبُس: آبرَوانی، روان شدنِ آب (آنندراج)

تَبَشُّر: ۱ ـ نیازخواهی ۲ ـ کاویدنِ رُستَنی، پیش از آن که از خاك بَرآید (لاروس) ۳ ـ خواب رفتن پای، پابخُفت ۴ ـ خُنـك شُدَن روز (آنندراج)

تَبَسُّط: ۱ـ گُشادگی (آنندراج)، ۲ـ گُستاخ رفتن (معین) ۳ـ پهناورشُدَن، پَهناوَری

تَبَسُّل: تُرُشروبی، ازخشم یا دلیری (آنندراج)

تَبَسُّم: ۱ـ لَبخَندیدَن، نَرم خندیدَن (آنندراج)، ۲ـ سپید کردَن

تَبَسُّم‌اَفشان، تَبَسُّم‌پاش: لَبخَند اَفشان، لَبخَندآوَر

تَبَسُّم‌بَرق: لَبخَندِ دَرَخش

تَبَسُّم مینا: شکوهِ می، خَنده ی جام

تَبَشبُش: تازه رویی، گشاده رویی

تَبشیر: مُژده دادن (آنندراج)، مُژده

تُبَشِّر: مُرغِ انجیر خوار (لاروس)

تَبشیط: ۱ـ شِتابیدَن ۲ـ شِتاباندَن (آنندراج)

تَبَصبُص: ۱ـ گِرد گَشتَن (معین) ۲ـ دُم‌جُنباندَن، سَگوارگی

تَبَصُّر: ۱ـ شناساندَن ۲ـ بینایاندَن، بیناکردن (آنندراج)

تَبصِره، تَبصِرَة: ۱ـ بینایاندَن ۲ـ بینَك، بَندی که به‌دنبال برخی ماده ها در آساها یا داتها (= قوانین) وآیین نامه ها گنجانده می شود

تَبِ صَفراوی: تَب لرزه، چنان زد به تُندی بر او گُرزرا، که تب لرزه افتاد البرز را (نظامی)

تَبصیر: بینایاندَن، شناساندَن، روشنگری

تَبصیل: پوست باز کَردَن

تَبَضُّع: خِویرَوانی (= رَوان شدنِ عَرق)

تَبَطُّر: ۱ـ سَرکشی ۲ـ سَرمستی

تَبَطُّل: تَنبلی، بیکارگی، تَن آسانی

تَبَطُّن: ۱ـ کسی را به زیر گرفتن ۲ـ سَردرآوردن، زیر و روی کاری را دانستن (بهره از آنندراج)

تَبطیح: هَمواراندَن، کوبیدن سنگ‌ها و برابر کردن (آنندراج)

تَبطیل: پُوچاندَن، ناچیز گرداندَن

تَبطین: ۱ـ بَرکشیدَن، بَرتری دادَن ۲ـ آستَر کردَن (آنندراج)

تَبَع: ۱ـ دُنبال‌روی ۲ـ پیروان

تَبِعات: ۱ـ پیروان (آنندراج) ۲ـ فَرجام‌ها ۳ـ کیفر گناهان

تَبَعُّث: روان شُدَن (آنندراج)

تَبَعرُص: ۱ـ تَپیدَن ۲ـ جُنبیدَن (آنندراج)

تَبَعُّص: تَلواسِگی (= اضطراب، برهان)

تَبَعُّض: ۱ـ پاره پاره شدن ۲ـ پاره پارِگی (لاروس)

تَبَعُّق: ۱ـ باران تند ۲ـ بناگاه سخن گفتن (بهره از آنندراج)

تَبَعُّل: شوهَرداری (آنندراج)، کَتخُدایی

تَبَعه، تَبَعَة: ۱ـ پیروان ۲ـ چاکِران ۳ـ شَهروَند، شاروَند، (فرهنگ کوچك)، این واژه در تازی

رَمَن (= جمع) است ولی فارسی گویان آن را به گونه‌ی تك به کار برند

تَبِعَة: ۱ـ کاربَد ۲ـ فرجامِ بَد (آنندراج)

تَبعیّت: پیروشُدَن (آنندراج)، پیروی (عمید)، تاراس (برهان)

تَبعید: ویرِك (فرهنگ پهلوی)، دُور کَردَن

تبعیدی: ویرکیك (فرهنگ پهلوی)

تَبعیض: بَرتریِ بیجا، فَراگَری، بِهزانی (فرهنگ کوچك)

تَبغیض: کین بَرانگیختن

تَبغیل: مانده گردیدَن (آنندراج)، دَرماندِگی

تَبَقُّر: ۱ـ فَراخیدَن ۲ـ فَراخدانِشی ۳ـ فراخداراکی

تَبَق زَدَن: آماسِ اندامِ اسب (آنندراج)

تَبَقُّط: اَندك اَندك گرفتن (آنندراج)

تَبقِیه، تَبقِیَة: ۱ـ به جای گذاشتن ۲ـ زنده برجای گذاشتن (آنندراج)

تَبقیط: ۱ـ برآمدن بَرکوه ۲ـ شتابیدَن ۳ـ پیروزی در گواه آوردن ۴ـ پراکَندَن (آنندراج)

تَبقیل: پیش شدن (آنندراج)

تَبَکُّر: کیفردادن

تَبَکُّل: ۱ـ دَرهم سُخَنی ۲ـ دُشنامگویی ۳ـ بَروه گیری (بَروه = غنیمت، چیزی را گویند که در تاخت و تاز از جنگِ دشمن بیرون آورند، آنندراج)

تَبَکُّم: دَرماندَن، در سخن دَرماندَن

تَبکیر: ۱ـ به هنگام به نماز رسیدن (آنندراج) ۲ـ بِگاه خاستَن

تَبکیع: نیك بُریدَن

تَبکیل: دَرآمیختَن

تَبل: دُشمنی (آنندراج)

تَب لازم، سِلّ: شُشمار، از بیماری‌ها، جَشَن (آنندراج)، دَرد باریك (فرهنگ نایینی)

تَبَلُّج: روشن شُدَن، شاد شُدَن، خندیدَن (آنندراج)، دَمیدَن (معین)

تَبَلُّخ: گَردَنکِشی، نادانی (لاروس)

تَبَلُّد: ۱ـ دیریابی، کَم‌هوشی ۲ـ دَریغاگویی ۳ـ دَست بردَست زدن ۴ـ به زمین افتادَن (لاروس)

تَبلسُم: زبان بَندی، زبان بَند شُدَن، خامُشی از بیم (آنندراج)

تَبَلُّص: ۱ـ جُست و جوی ۲ـ خواستن و یافتن

تَبَلُّغ: بَسَنده کَردَن ۲ـ سخت شدنِ بیماری (آنندراج)

تَبلور: مَهایِش، گِنِش

تَبَلُّه: ۱ـ کانابیدَن ۲ـ گولِ نُمایی، خود را به گُولی زَدَن

تَبلید: ۱ـ دَرنیافتَن ۲ـ زُفتیدَن، زُفتی کَردَن ۳ـ خود را بَر زمین زدن ۴ـ نَباریدَنِ اَبر (آنندراج)

تَبلیع: سپیدگی دَرمُوی

تَبلیغ: ۱ـ رساندَن ۲ـ رساندنِ پیام (عمید) ۳ـ فَراگُفتَن

تَبلیغات: فَراداد (فرهنگ کوچک)، فَرارَسان، فَرتات (فرهنگ پهلوی)

تَبِ مالت Malte Fever: انگلیسی، تَبِ شیر، از بیماری‌ها

تِبن، تَبن: کاه (آنندراج)

تَبنِ مَکّی، تِبنِ مَکّه: گورگیا، از گیاهان (معین)

تَبَنّی: ۱ـ فرزندگیری ۲ـ فرزندخواندگی

تَبنیس: پَس‌ماندگی، پس‌ماندنِ از چیزی (آنندراج)

تَبنیق: دروغبافی

تَبَوُّء: فرودآمدن (آنندراج)، جای ساختن (معین)

تَبُور: ۱ـ زیان ۲ـ تَنبَلی ۳ـ مرگ‌ومیر

تَبَوُّغ: به‌جوش آمدنِ خون (لاروس)

تَبویب: بَخش‌بَخش کردن

تَبَهُّج: شادی کَردَن، نَتاسیدَن (بِهجَة = نَتاس، برهان)

تَبَهرُس: خَرامِش، خَرامیدَن، به ناز راه رفتن

تَبَهُّش: فَراهَم آمدَن (آنندراج)

تَبَهنُس: شیرواری، شیرگونگی

تَبهیج: شادانگیزی، نَتاساندَن

تَبَیُّن: ۱ـ آشکارگی ۲ـ به‌جای آوردن، شناختن (معین)

تَبییت: شبیخون زدَن (آنندراج)

تَبییح: ۱ـ بریدنِ گوشت ۲ـ بخش کردن گوشت

تَبییض: ۱ـ سپیدگری ۲ـ پُرکَردَن ۳ـ تُهی کَردَن، از واژگان دوپهلو ۴ـ پاکنویس کَردَن

تَبیین: ۱ـ روشنگری ۲ـ روشن‌سُخنی، ویچارِش (فرهنگ پهلوی)

تَپش قلب: سُکسُکی (برهان)

تُپُق: تُپُغ، پارسی است و با ق نادرست

تُپُق زَدَن: تُپُغ‌زَدَن، کُندزبانی

تَتابُع: پَیاپَیی، پی‌درپی

تَتابُعِ اضافات: پیاپیی افزودگان، آوردنِ چند واژه‌ی زبردار در چامه دنبالِ هم، چون: سرِ تاجدارانِ بیروزِکی

تِتانُس Tétanos: فرانسوی، خَفمَرگ، از بیماری‌ها

تَتَبُّع: ۱ـ پَی‌جویی ۲ـ پژوهش (فرهنگ کوچک) ۳ـ ازپی فَراشُدَن (معین)

تَتبیب: ۱ـ میراندَن ۲ـ زیانرسانی

تَتبیر: ۱ـ شکستن، بَرشِکَستن ۲ـ میرانـدَن (بهره از آنندراج)

تَتبیع: دنبالِ چیزی رفتن

تَبیین: ۱ـ ریزه کاری ۲ـ باریك بینی (آنندراج)

تَتَرُّب: خاك آلودگی

تَتَرتُر: ۱ـ چسبیدَن ۲ـ تپاکیدَن (تَپاك = اضطراب، بی قراری، آنندراج)

تَتَرُّح: اندوهگِنی (آنندراج)

تَتَرُّس: سِپَر پیش داشتن (آنندراج)

تَتَرُّع: بَدخواهی، بَدیازی

تَتَرُّف: ناززیست، به ناز زیستَن

تَتریب: ۱ـ خاك آلوده کَردَن، گَرد انگیختن ۲ـ ناداری ۳ـ دارَندگی، از واژگان دوپَهلو

تَتریح: اَندوهاندَن، اَندوهگین کردن (آنندراج)

تَتریص: ۱ـ اُستواراندَن ۲ـ راست گردانیدن (آنندراج)

تَتفُل: روباه، بَچّه‌روباه، توسَك

تَتفیف: خَدو انداختَن

تُتُق: ۱ـ پَرده ۲ـ سراپَرده ۳ـ پرده ی پیاز (معین)، تُتُغ، پارسی است

تُتُقِ سِپِهر گون: ۱ـ تُتُغِ کبود ۲ـ پیاله‌ی کَبود (آنندراج)

تُتُقِ نیلی: ۱ـ آسمانِ لاژوردی ۲ـ ابرِ کبود، اَبر سیاه

تُتُق کشیدَن: تُتُغ کشیدن

تَتلید: گِردآوردن و بازداشتَن (آنندراج)

تَتلیص: هَموار کَردَن، نَرم کردَن

تُتماج: تُرکی، آشِ سُماك (آنندراج)، آشِ آرد (معین)

تَتِمّه، تَتِمَّة: ۱ـ مانده، پَس‌مانده، به جا مانده، بازمانده (فرهنگ کوچك) ۲ـ پایان

تَتِمّه‌ی حِساب: به شُمارمانده، مانده شُمار

تَتِمّه‌ی میوه: پَساچین، سَبَدچین (برهان)

تَتِمّه داشتن: مانده داشتَن، بازمانده داشتن

تَتمیر: خُشکانـدَن، میوه خشکـاندَن، گوشت خشکاندَن

تَتمیم: به‌پـایان رساندَن، فَرجـاماندَن، به‌سَرآوردن

تَتَوُّج: تاج نَهادَن، تاجگُذاری

تَتویج: تاج نَهادَن، تاج بر سر کسی نهادن (آنندراج)

تَتَیُّع: ۱ـ سِتیهیدَن ۲ـ خودکامی، خوداندیشی

تَتییم: سَرسپُرده کردن، شیفته گردانیدن، راماندَن، رام کَردَن (بهره از آنندراج)

تَثاقُل: ۱ـ سنگینی، گِرانباری ۲ـ بَددلی (عمید)

تَثاؤُب: فازیدَن (فازه = دَهَن دره = خمیازه، آنندراج)، دهن دره کَردَن

تَثاوُن: فَریباندَن، فریب دادن (آنندراج)

تَثَبُّت: ۱ـ ایستایی، ایستاماندَن ۲ـ دِرَنگیدَن

تَثَبُّط: بازایستادن (آنندراج)، فروماندن

تَثَبُّن: دربَر گرفتن، دَر دامن گرفتن (آنندراج)

تَثبیت: ایستایِگی، واگَری (فرهنگ کوچك)، استوار کردن

تَثبیت کَرَدَن: پابَرجا کَردَن، ایستاگَرداندَن

تَثبیه، تَثبِیَة: ۱ـ گِردآوردن ۲ـ پابرجا بودن در کاری ۳ـ راستداشت (= اِصلاح) ۴ـ اَفزودَن ۵ـ به‌راهِ پدر رفتن ۶ـ نیازمندی ۷ـ یاریخواهی (آنندراج)

تَثبیط: دِرنگی کَردَن (معین)

تَثجیر: پَهن کَردَن (آنندراج)

تَثریب: نِکوهیدَن، نکوهِش

تَثریر: تَرکَردَن (آنندراج)

تَثَقُّب: ۱ـ سُفتَن ۲ـ بَراَفروختن، اَفروختنِ آتش

تَثَقُّر: ناشکیبایی (آنندراج)

تَثَقُّل: سنگینی، سنگین شُدَن

تَثقیب: ۱ـ سُنبانیدَن (معین)، سوراخ کردن، آتش افروختن (آنندراج)

تَثقیل: سنگین کَردَن

تَثلیث: ۱ـ سِه بُنی، سِه خوانی (برهان)، باورِ ترسایی درباره‌ی پدر، پسر و جانِ اَشویی (= روح‌القدس) ۲ـ سه بخشی ۳ـ سه سویی ۴ـ سِه پَهلویی (پَهلو = بَر = ضلع)، سه بَری

تَثلیخ: آلوده گرداندَن (آنندراج)، آلودَن

تَثلیم: رَخنه کردَن (آنندراج)

تَثمیر: بارآوَرد

تَثمین: ۱ـ هَشت گوشِگی ۲ـ هشت پَهلویی

تَثنِیَة: ۱ـ دوتایی، دوبُنی ۲ـ دوسویی ۳ـ دوپهلویی

تَثنیه، تَثنِیَة: ۱ـ دوتایی کردن ۲ـ رَمَنِ دویی (= جمع بستن دوتایی)، روشی در دستور تازی که واژه‌ها را به دورَمَن بَندند: مَشرقین و مَغربین

تَثَوُّر: ۱ـ بَرجوشیدن ۲ـ بَرانگیختگی ۳ـ بَرخاستنِ گَرد ۴ـ برآمدنِ دود (آنندراج)

تَثویب: ۱ـ بازگشتن ۲ـ فرودادن ۳ـ خواندن به نماز ۴ـ دوباره خواندن (آنندراج)

تَثویر: بَرانگیختن به جنگ، آشوب انگیختَن

تَجادُع: ۱ـ دُشمنی کردن با یکدیگر ۲ـ دُشنام دادن به یکدیگر (آنندراج)

تَجادُل: ۱ باهَم ستیزیدَن ۲ـ دَرهَم اُفتادَن ۳ـ داوری کردَن، داوری، سِتیزه

تَجاذُب: ۱ـ کِشِش ۲ـ گیرایِش

تُجّار: (تك: تاجِر)، بازرگانان، سوداگَران (آنندراج)

تَجارِب: (تك: تَجرِبَة)، آزمون‌ها، ویجُستان

تِجارَت: بازرگانی، سوداگری

تِجارَت کردَن: دادوستد کردن، بازرگانی کَردَن

تِجارَتی: (نادرست) تِجاری (درست)، بازاری، سودایی

تَجازی: ۱ـ وامخواهی ۲ـ پاداشخواهی

تَجاسُر: سَرکشی، گُستاخی

تَجافی: ۱ـ دوری، کناره گیری ۲ـ ناآرامی

تجافیف: (تك: تجفاف)، بَرگستوان‌ها، خفتان‌ها (آنندراج)

تَجالُد: شمشیر زدن به یکدیگر، شمشیر بازی

تَجالُس: هَمنشینی

تَجالی: هُویدایی

تَجانّ: دیوانه نُمایی، خود را به دیوانگی زدن

تَجانُب: دُوری، دُورگرایی

تَجانُس: هَمگِنی (فرهنگ کوچك)، هَم‌مانی (آنندراج)

تَجانُسِ اخلاقی: خُویسانی

تَجانُف: چسبیدَن، گرایش

تَجانُن: دیوانه نُمایی، دیوانه وانُمودنِ خود (آنندراج)

تَجاوُب: پاسخگویی

تَجاور: هَمسایگی

تَجاوز: گاف (برهان)، بیشی (فرهنگ کوچك)

تجاوزِ به عنف: سُهُوختَن (برهان)، سُهُوزِش

تَجاوزکار: گافکار

تَجاوزکارانه: گافانِه

تَجاویف: (تك: تَجویف) ۱ـ لاها ۲ـ کاواك‌ها (معین) ۳ـ گابارِه‌ها (گابارِه = غار)، گِریستَك‌ها (فرهنگ پهلوی)

تَجاهُر: آشکاری، نُمایانی

تَجاهُربِفِسق: نُمایشِ تَبهکاری، گناه آشکاری

تَجاهُل: نادان نُمایی

تَجاهُل العارف: نادان نُماییِ دانا

تَجَبُّر: ۱ـ خودبزرگی، گَردَنفرازی (معین) ۲ـ زُورگویی، کِلج، هم‌آوای چِفت (برهان)

تَجَبُّس: خرامیدَن

تَجبیر: شِکَسته بَندی، نیکوگرداندَن

تَجبین: ۱ـ ترسُو خواندَن ۲ـ بَددِل خواندَن (آنندراج)

تَجحیل: بَر زمین زدَن

تَجحیم: تیزنگریستن (آنندراج)

تَجَدُّد: نوخواهی، نوجویی (فرهنگ کوچك)، نوگَشت

تَجدید: نوکَردَن (آنندراج)، اَز سَر گرفتن (معین)، نوگَری (فرهنگ کوچك)

تَجدیدِ چاپ: بازچاپی

تَجدید حیات: باززیستی

تَجدیدِ نَظَر: بازنِگَری

تَجدیدی: ۱ـ نوگشته ۲ بازآروین، به

دانش‌آموز یا دانشجویی گفته می شود که در آروینِ یك یا چند آموزه (= درس) پذیرفته نشده و آن آموزه‌ها را دوباره باید آروین (= امتحان) بدهد

تَجدیع: ۱ـ زندانی کردن، بَندانـدَن ۲ـ اَندام‌بُری، بُریدن لَب، گوش یا بینی (بهره از آنندراج)

تَجدیف: ناسِپاسی، اندك شِمُری خُدا داده را

تَجدیل: بَر زَمین زدن، کسی را بر زمین زدن (آنندراج)

تَجذیذ: رویگَردانی، رویگَردانی ازپیروی

تَجذیر: ۱ـ ریشه گیری، زبانزدی در دانِش اَنگارش، زَدِش (= ضرب) شماره ای در خود ۳ـ از ریشه کَندَن

تَجرِبه، تَجرِبَة: آزمُون، ویجُست، آزمایش (فرهنگ پهلوی)، اَروین (صحاح الفرس)، اَروَنـد (لغت فرس)، به اَرمان و اَروَند مرد هنر ـ فراز آوَرَد گونه گون سیم و زَر (فردوسی)

تَجربه دیده: آزموده

تَجربه کار: کارآزموده

تَجربه کَردَن: آزمودَن

تجربه کننده: آزمایَنده (فرهنگستان)

تَجربی: آزمایی، اَروَندیك

تَجَرُّد: ۱ـ پیراستِگی ۲ـ بی زَنی، بی شوهری، بی هَمسری، لاجی (فرهنگ کوچك) ۳ـ گوشه گیری

تَجَرُّس: ۱ـ نَواخوانی ۲ـ ناززیستی

تَجَرُّع: ۱ـ هُفتِش، (هُفت = جُرعه، برهان) ۲ـ خشم خوری

تَجَرُّم: ۱ـ گُناهیدَن ۲ـ گناه بَستَن ۳ـ گذشتنِ شب ۴ـ سالگُذشت (بهره از آنندراج)

تَجَرُّه: آشکار گَشت، آشکار گشتَن

تَجَرّی: گُستاخی

تَجریب، تَجَرُّب: آزمایش

تَجریح: خَستَن

تَجرید: ۱ـ لاجگَری (فرهنگ کوچك) ۲ پیرایِش ۲ـ پُوست بَرگرفتن ۳ـ تیغ کشیدَن ۴ـ کاست‌زابی، زبانزد فرزانی، پرداختنِ هوش به یك یا چند ویژگی از هَمادِ ویژگی ها ۵ـ رَهایِش، زبانزدِ سوفیگری، رهایی از خاك و خاکیان

تَجریدِ مَعانی: آرش یافت

تَجریر: نیك کشیدَن، بسیار کشیدن (آنندراج)

تَجریع: ۱ـ آشامانـدَن (معین)، هُفتاندَن ۲ـ فرونشاندَن خشم (آنندراج)

تَجَزّی: بَخش شُدَن، لَختِش (لَخت = جُزء، فرهنگ کوچك)

تَجزیم: ۱ـ دَرمانـدَن ۲ـ بَددلی ۳ـ آوَندآگَنی

(آوَند = ظَرف) ۴ـ خاموشی

تَجزیَة، تَجزیه: ۱ـ بَرخِش، اَبدامی را به بَرخه‌هایش بخش کردن (اَبدام = جِرم) (بَرخِه = جُزء، برهان) ۲ـ جُدایِش ۳ـ نَشتاکی (فرهنگ پهلوی) و آن بخش کردن وَچَك (= جمله) است به لَخت‌هایش، چون گفتارَك‌ها و واژگان ۴ـ پازتاری (برهان)

تَجزیه طَلَب: نَشتاك، پازتارا

تَجزیه طَلَبی: جُداخواهی، بازتارش

تَجَسُّد: تَناوری (برهان)، تَناوَر شُدَن (آنندراج)

تَجَسُّس: پی جویی (فرهنگ پهلوی)، یُوش (برهان)، کافت (برهان)

تَجَسُّس کَردَن: جُست و جو کردَن، پی جوییدَن، یوشیدَن، کافتَن، پژوهِش (فرهنگستان)

تَجَسُّم: کَربِش (فرهنگ کوچك)، تَنایِش، تَن بخشیدَن، پیکر بخشیدَن

تَجَشُّع: آزمندی

تَجَشُّم: رَنجبَری

تجشیم: رَنج رساندن، رَنجه داشت

تَجسیس، تجصیص: از پارسی ۱ـ گَچ اَندایی ۲ـ تاختَن، بر دشمن ۳ـ سَر زدنِ خوسه ۴ـ بر کردن آوَند

تَجَعُّد: ۱ـ تُرُنجیدن ۲ـ مَرغولیدَن، (مَرغول = جَعدِ زلف)

تَجعید: تُرُنجاندَن ۲ـ مَرغولاندَن

تِجفاف: بَرگستوان، جوشَن

تَجَفجُف: نیم خُشکاندن (آنندراج)

تَجفیف: خُشکاندَن، خشك کردن

تَجفین: بسیارگایی

تَجَلُّد: چابك نُمایی، چالاك نُمایی

تَجَلُّق: دَندانخند، شِکَرخند

تَجَلّی: پَرویزش (پَرویزه = جلوه) (فرهنگ کوچك)، نُمود (معین)، گُرازِش (بهره از برهان) زاکی (فرهنگ پهلوی)

تَجلیه، تَجلیَة: پَرویزاندَن، پَرویزگی

تَجلید: پُوشَنِش (پُوشَنه = جلد، برهان)، پُوشَنگری (جُستار درباره‌ی مِهر و ناهید، مقدم)

تَجَلّی کَردَن: گُرازیدَن (برهان)

تَجَلّی کُنان: گُرازان، پَرویزان

تَجلیز: ۱ـ نَوَردیدَن ۲ـ بَرکَندَن ۳ـ تیزرفتَن (آنندراج)

تَجَلّی شهودی: پَرویزشِ دَریافتی، زبانزدی در هَست‌شناسی (= عرفان) پرویزشِ خدا در نام‌های دریافتنی، خدا روشنایی در زمین و آسمان‌هاست (قرآن)

تَجلیل، به‌جای اِجلال: ۱ بُزُرگداشت، بُرزِش (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ پالان نهادَن، زین نهادَن

تَجَمجُم: مِن‌مِن کَردَن

تَجَمُّش: ۱ ـ زَبانبازی ۲ ـ مُوی سِتُردَن

تَجَمُّع: گردهمایی، اَنجمنی (فرهنگ پهلوی)

تَجَمُّعاً: گروهی، هَمِگی (واژه‌های فارسی)

تَجَمُّع کَردَن: اَنجُمن کردَن، گِرد هَم آمدَن

تَجَمُّل: زیبش، فَرنمایی، آذینِش

تَجَمّلی: آذینشی

تَجَمهُر: درازدستی (آنندراج)

تجمید: فِسُردِگی

تَجمیع: ۱ ـ گِردآوری ۲ ـ بودن در نمازِ آدینه

تَجمیل: آراستن، زیور بَندی

تَجَنُّب: ۱ ـ به سویی رفتن، به کُنجی رفتَن ۲ ـ پَسگایِش (پَسگای = جُنُب)

تَجَنُّث: خود به بزرگان بَستَن

تَجَنُّن: دیوانه‌بازی

تَجَنّی: ۱ ـ گُناه بستَن ۲ ـ دوراندَن ۲ ـ پَرهیزاندَن

تَجنید: گِردآوری سپاه، سَربازگیری

تَجنیس: ۱ ـ هَمگُنانـدَن، هَمگَن کَردَن ۲ ـ گُنادِش (گُناد = جِناس)، در دانشِ نوآوری (= بَدیع) آوردنِ پیاپی دو واژه یا بیشتر که نمایه‌ی برابر و آرِش (= معنی) نابرابر دارند و این خود بر چند گونه است: نخست گُنادِش هَمادِه (= تجنیس تام) که خود به دو روش است. یکی آن که آن دو واژه هم پَساوَند و هَم آهنگ و هَم نمایه باشند ولی نابرابر در آرِش، برای نُمونه: هرچند که مانند نداری دَر خط، در شیوه‌ی تصویر به مانی مانی (اشرف) که آن را گُنادِش سَرِه (= تَجنیسِ تصریح) گویند. دیگر آن که دو واژه هَم نمایه و هَم پَساوَندند ولی هماهنگ نیستند، برای نمونه: پیر و ایشان شود در آن جَهان، رَخشِ دِل اندر صفِ مردان، جَهان (اهلی شیرازی) که جهان در پاره‌ی یکم «عُقبی» و در پاره‌ی دویم برجَهیده است. که آن را ساده‌ی ناجور (= بسیطِ مختلف) گویند. دیگر هَمگَرِ هَمادِه (= مرکَّب یا ترکیبِ تامّ) و آن آوردن واژه‌ی کَم‌وات (وات = حرف) برابر واژه‌ی بیش وات است که آن نیز به دو روش است: یکی هَمگَرِ هَماده‌ی هَمبَند (= مُرکَّب تامِّ مُتفق) و آن چنان است که واژه‌ی پسین چنان کنار واژه‌ی پیشین نشسته که هَمبَند با آن می‌نمایانَد، برای نمونه: بر لبِ بَحر از همه سو فارغم ـ رَسته ام از ناوك و سوفارِ غَم (اهلی شیرازی) که سُوفار یا بُنِ چوبه‌ی تیر کنار واژه‌ی غَم نِشَسته و نمای آن با نمای سو، فارِغم برابر گشته. دیگری هَمگَرِ هَماده‌ی ناساز (= مُرکَّب تامّ مُختلف) سدیگر گُنادشِ هَمگواز (= تجنیسِ

مُتَحـدُالکنـایَة)، برای آ گاهی بیشتر درباره‌ی گُنادِس بنگرید به آنندراج و دانش نوآوری ۳ـ بَرخـایِش: در دانشِ اَنگارش و آن چنان است که شماره‌ی درست (عدد صحیح) را با بَرخه‌ای (= کسر) که بخشی از آن است هَمگُن کنند.

تَجنیق: سَنگ‌اَندازی، با بَلگَن (= منجنیق)

تَجنین: دیوانه کردن (آنندراج)

تَجواب: رَهنَوردیدَن

تَجَـوُّر: ۱ـ افـتـادن ۲ـ ویران شُدَن ۳ـ بَر پهلوخُفتَن (آنندراج)

تَجـوُرُب: از ریشه پارسی، بایتـابـه پوشیدن (بایتابه = جُوراب، آنندراج)، گُوراب پوشیدَن، جورَب تازی گشته‌ی گُوراب

تَجَـوُّز: بَرخیده گویی (بَرخیده = مَجـاز) ۲ـ آسان فَراگرفتَن ۳ـ سَبك گزاردن نماز

تَجَـوُّع: گُرُسنـه مانـدن، گُرُسنگی به‌خواستِ خود

تَجَوُّف: ۱ـ کاواکِش ۲ـ درون رفتَن

تَجَوُّق: گروه گروه گِردآمدن

تَجَوهُر: از ریشه‌ی پارسی، گوهرداشت

تَجـویب: گریبـان دوختن: بر بیراهن، بَریك نهادن: بَرجامه (بَریك = جیب)

تجوید: نیکخوانی، شمُرده خوانی

تَجویز: رَواداشت، اَندرزنیدَن (پهلوی)

تَجویف: کاواکیدَن

تَجَهُّز: آماده شدَن، آمادَن، بَسیجِش

تَجَهُّم: تُرشرویی، بَرخوردِبَد

تَجهیز: بَسیج، دانش آن خوبتَر زبَهرِ بَسیج ـ که بدانی که می نَدانی هیچ (سنـائی)، راهـرو را بَسیجِ رَه شَرط است ـ ناقه راندن ز بیمگَه شرط است (نظامی)

تَجهیزات: ساز و برگ، زبانزد اَرتِشی

تَجـهیز کردن: ۱ـ بسیجیدَن، باغِ خُرَّمَـك را جامـه افکنـدنـد و نزل ساختنـد و استقبـال را بَسیجیدَند (تاریخ بیهقی) ۲ـ آمادَن

تَجهیل: نادان شمُردَن، نادان شناساندَن

تَجَیُّش: گِردآمدنِ سپاه

تَجَـیُّف: مُردار گشـتَـن ۲ـ بو ینـاکـی مردار (آنندراج)

تَحاتُن: بَرابَر شُدَن، بَرابَر گشت

تَحـاثّ: برانگیختـه شدنِ گروه (آننـدراج)، بَراَنگیختِگی

تَحـاجّ: ۱ـ گواه آوردن ۲ـ دشمنی با یکـدیگر، هَم‌دُشمَنی

تَحادُث: هَم‌سُخَنی، گفت و شنود

تَحارُب: دَرهم آویختن، هَم‌نبردی

تَحاسُد: هَم‌رَشکی، رَشك بُردن به یکدیگر

تَحاسی: هَم‌آشامی، باهم آشامیدَن

تَحاشی: کیبِش

تَحاشی کَردَن: کیبیدَن (برهان)

تَحالُف: هَم‌سوگَندی

تَحامُق: گُولیدَن، خودگولی (گول = اَحمَق)

تَحامُل: ۱ ـ سَخت گرفتنِ برخود ۲ ـ سَخت گرفتن بر دیگران، بارنهادنِ بر دوش دیگران، به بیگاری گرفتن

تَحامی: خودبازداری

تَحاوُر: ۱ ـ با خود سخن گفتن ۲ ـ هَم‌سُخَنی

تَحائِف: (تك: تُحفة)، رَه‌آوردها

تَحُبب: دوست جویی

تَحَبُّس: خودزندانیدَن، خود را زندانی کردن (آنندراج)

تَحبیب: دوست یابی

تَحبیَة، تَحبیه: ۱ ـ پُشتیبانی ۲ ـ بازداشتن (آنندراج)

تَحبیر: ۱ ـ نیك‌آرایی ۲ ـ نیك نِویسی ۳ ـ نیك سُخَنی، نیك گفتاری

تَحبیس: بَند و داد، زبانزد وَرَستادی (= وَقفی)، زمین یا خانه‌ای را به نام خود نگاهداشتن و درآمد و سود آن را در راه خدا دادَن

تَحبیش: فَراهم آوردَن، اَلفَنجیدَن (= کَسب کَردَن)

تَحت: زیر، فُرود، پایین (فرهنگ کوچك)

تَحتُ‌الارض: زیر زمین

تَحتُ‌الارضی: زیر زمینی

تَحتُ‌البَحری: زیردریایی (فرهنگستان)

تَحتُ‌التُراب: زیرخاك، زیرخاکی

تَحتُ‌الثری: زیرِ زمین، خاكِ نَمناك (آنندراج)

تَحتُ‌الحِفظ: زیر پاس

تَحتُ‌الحِمایَة: دَرپَناه (فرهنگستان)

تَحتُ‌الحِمایگی: دَرپَناهی

تَحتُ‌الحَنَك: زیرزَنَخی، بَندِش دَستار (آنندراج)

تَحتُ‌الشُعاع: زیرِ پَرتو: به‌ویژه دو یا سه شبِ پایان ماه که به انگیزه‌ی نزدیکی خورشید با ماه، نشانی از ماه در آسمان نیست (غیاث)

تَحتُ‌القَهوه: پیش بَنَك، (بَنَك = قهوه، آنندراج) اندك خوراکی که پیش از نوشیدنِ بَنَك در بامدادان خورَند

تَحتانیّ: زیرین، پایینَك (فرهنگ پهلوی)

تَحتانِیّة، مادینه‌ی تَحتانی: فرودین

تَحَترُف: پَراکیدَن، بَریشیدَن

تَحَتُّم: بایستگی، دَربایی

تَحتِ‌نَظَر: زیرِ نِگَر

تَحتِ‌نَظَر گرفتن: زیرِ نِگَر گرفتَن، گونه‌ای کیفر

تَحثیث: بَراَفرولیدَن (آنندراج)

تَحَجُّب: پَردگی

تَحَجُّر: ۱ـ سَنگوارگی ۲ـ یاخته نشینی (یاخته = حُجره، برهان) ۳ـ ریمناکی، چرك کردنِ زَخم

تَحَجُّم: ۱ـ وَرآیِش، چون خاز که وَرآید (خاز = خَمیر) ۲ـ گُنجِش (گُنج = حَجم، فرهنگستان، فرهنگ کوچك) ۳ـ خُونکِش، زبانزد پزشکی، رَوِشی در پزشکی کُهن ایرانی به‌نام خُونکِشی (= حجامت) و آن چنان بوده که درون پیاله‌ی شیشه‌ای پنبه‌ی آلوده به مُل (= الکل) را افروخته و دهانه‌ی آن را بر پشت بیمار می‌چسبانندند و چون گوشت و پوست می‌آماسید، پیاله را بَرمی گرفتند و آماسیده را تیغ می‌زدند تا خون بیرون آید.

تَحجیب: دَر پَرده کَردَن، واداشت زنان به پوشاندن روی و مُوی

تَحجیر: سَنگ چینی، نشانه نهادن با سَنگ، زبانزدِ آگاشتی (آگاشتَن = ثبت کردن = ثبت دادن) زمین مُرده را پیش از آبادانی برای گرفتن نَورده (= قباله) با سنگ چین نشانه می نهند

تَحجیل: گود چَشمی، گود افتادَن چَشم

تَحجیم: ستَبرایی

تَحَدُّب: ۱ـ بَرآیِش ۲ـ کوژینِگی

تَحَدُّث: بازگُفت

تَحَدُّر: ۱ـ برآماسیدَن (آنندراج) ۲ـ فروریختن ۳ـ سرازیر شدن، به نشیب آمدن (معین)، نشیبیدَن

تَحَدُّس: آگاهی خواست، آگاهی خواستن

تَحدیث: بازگفتَن

تَحدیج: تیزنگریستن (آنندراج)

تَحدید: ۱ـ سامانگَری (فرهنگ پهلوی)، مَرزِش ۲ـ تیزنگریستن (آنندراج)

تَحدیدِ حدود: زبانزد ساختگی فارسی گویان، مَرزبَندی

تَحدیق: چَشمِهِشتَن (معین)، از تهِ چَشم نگاه کَردَن

تَحَذُّق: زیرَك نُمایی، اُستاد نُمایی

تَحَذُّل: دلشوره

تَحذیر: ۱ـ هَراساندَن (فرهنگ کوچك)، بیم‌دادَن ۲ـ پرهیزاندَن

تَحذیق: دَم از زیرکی زدن، دَم از چیرگی زَدَن

تَحَرُّج: ۱ـ بَزهمَندی ۲ـ پَتیدَن (= تو به کردن)، از واژگان دوپهلو ۳ـ از تَنگی رَهیدَن

تَحَرُّر: آزادِگی (آزاده = حُرّ)

تَحَرُّز: ۱ـ دَرپناهیدَن ۲ـ خویشتَنداری

تَحَرُّس: پاسداست

تَحَرُّض: این واژه در تازی نیامده ولی در مرزبان‌نامه پیاپی به کار رفته (قزوینی)، آغالِش، برانگیخته شدن

تَحَرُّف: اُریبش (اُریب = مُحرِف)

تَحَرُّق: سُوختَن، سُوزش

تَحَرُّك: جُنباکی (فرهنگ پهلوی)

تَحَرُّم: اَرجداشت

تَحَـرمُـز: از ساخته‌های فارسی گویان تازیگرا (= مُتِعـرَّب) است (آننـدراج)، مُولـه‌زایی (= حرام‌زادگی، گویش گیلکی) ۲ـ زیرَکی

تَحَرّی: ۱ـ دُرُست‌جُویی، بِه‌جویی ۲ـ دِرنگیدَن

تَحـریب: ۱ـ جَنـگ‌انگیزی ۲ـ خَشمـانـدَن، به‌خَشم درآوردن ۳ـ تیزکردنِ نیزه

تَحریج: ۱ـ سوگَندمَندی، سوگَند بسیار بر زبان راندَن ۲ـ دَرفشار گُذاشتَن

تَحرید: ۱ـ کَژ کردَن ۲ـ خَماندَن

تَحریر: ۱ـ نِوشتَن، نِبشتَن ۲ـ آزاد کردنِ بَنده ۳ـ مَرغـولـه، مَرغـولش، زبـانـزد خُنیا (برهان)، مَرغـولـه شَوَد صَدا ز تحـریراتش ـ زان رو، رَهِ گوش پیچ‌پیچ افـتـاده اسـت (ظهـوری)، پیچندگیِ آواز (آنندراج)

تَحریراً: نِوشتاری (واژه‌های فارسی)

تَحریری: نِویسایی

تَحـریریّة، مادینـه‌ی تَحـریری، گروه نویسنـدگان: (= هیئت تحـریریه، در زبـان فارسی گویان)

تَحـریز: ۱ـ پَنـاه‌دادَن (معین) ۲ـ نگاهداشتن بسیار (آنندراج)

تَحـریش، تَهـریش، تَوریش: بَرغـلانیدَن (آنندراج)، اَنگیزش

تَحـریص: ۱ـ آغـال (برهـان)، انگیزش ۲ـ آزوری، به‌آز افکَندن

تَحـریض: بَرآغالاندَن (آنندراج)، بَرانگیختن (فرهنگ کوچك) آغالِش (صحاح الفرس)

تَحـریف: ۱ـ واتَگَشت، بَرخی از واتهای (= حروف) واژه‌ای را دِگر کَردَن، دَستبرد در سخن یا نوشته‌ای ۲ـ اُریباندن

تَحریفاً: وارونِه (واژه‌های فارسی)

تَحریق: به‌آتش کشیدن، به‌آتش افکندَن

تَحریك: ۱ـ آغار (برهان)، نه او خواهش پذیرد هرگز از من ـ نه آغارش پذیرد زآب، آهن (ویس و رامین)، وَرغَـلانیدَن (آننـدراج)، جُنبـانـدَن، هَنگِژ، هاچِش (فرهنگ پهلوی)، نَوانِش (بهره از برهان)

تَحریك‌آمیز: آغارین

تَحریك کَردَن: آغاراندَن، اَنگیختن (پهلوی)

تَحـریك شُدَن: آغـاردَن، نَوانیدَن (برهـان)، اَنگیزیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَحریم: اَروایی (فرهنگ کوچك)، اَروایِش

تَحریم‌شُدَن: اَرواییدَن

تَحریم کَردَن: اَروایاندَن

تَحــریمَــة، تَکبیر اوّل: نُخُست بُزرگداشت، بزرگداشتی که پس از آهنگ نماز گفته می شود

تَحَزُّب: گروهِش، هَمگروهی

تَحَزُّم: ۱ـ دُوراندیشی ۲ـ زِره پُوشی

تَحَزُّن: اَندُوهِش، اَندوهگینی

تَحــزیب: گرُوهــانــدَن، گروه گروه کرَدن، گروهسازی

تَحزین: به اَندوه افکندن، اندوهگین کَردَن

تَحَسُّب: ۱ـ جُست و جوی ۲ـ رویداد پُرسی

تَحَسُّر: پَشیمـانی (فرهنگ کوچك)، رسانِگی (رسانه = حَسرَت، برهان)

تَحَسُّراً: با افسوس، بادَریغ (واژه های فارسی)

تَحَسّی: پَستــانُــوشی، به پَستـا (= نوبَت) نوشیدن

تَحــسیب: ۱ـ بر بالِش نِشــانــدَن ۲ـ سیرخــورانــدَن ۳ـ سیرنُــوشــانــدَن ۴ـ آبچین بپیچیده به گور سپردن (آنندراج)

تَحسیر: ۱ـ واداشتِ به رســانــه، واداشتنِ به دریغــاگویی، دلِ کسی را سوزانـدَن ۲ـ آزُردَن ۳ـ کوچك شمردَن

تَحسین: زِهگُفت، آفَرینبـاد، زِهِش (برهان)، شابـاش (صحـاح الفرس)، نیایِش (برهان)، سَنایِش (فرهنگ پهلوی)

تَحسین آمیز: زِهامیز

تَحسین شُدن: زِهیدَن، آفرین شنودَن

تَحسین کردن: زه گفتن

تَحسین کردَنی: سِتـوهای (فرهنگ پهلوی)، ستوده

تَحَشُّف: کُهنه پُوشی، نیمدار پُوشی

تَحَشُّم: ۱ـ چیزداری، داراکیابی ۲ـ خشم و خروش، خروشیدَن ۳ـ تَنگ داشتن (آنندراج)

تَحَشّی: ۱ـ رویگَــردانی ۲ـ زیرش زَدَن (= حاشا کَردَن)

تَحشِیَة، تَحشیه: ۱ـ کِنـاره نویسی (کنـارِه = حاشیه = هامش) ۲ـ دَرون اَنبایی

تَحشیر: ۱ـ تَنگ گرفتن: بَر یالان (یال = عیال) (آنندراج) ۲ـ داراك اندوزی، روی هَم گُذاشتن

تَحشیف: نگاه کردن زیرچشمی

تَحشیم: به خَشم آوردن (آنندراج)

تَحَصُّل: ۱ـ فَراهم بودن، در دسترس بودن ۲ـ ایستاگَشت (= ثابت گشتَن)

تَحَصُّـن: بَست نشینی (عمید) در گذشتــه، گُریختگــان به آرامگــاه پیشــوا (امــام) یا پیشــوازاده ای پنــاه می برده انــد و دســتِ گمــاشتگــان دیوان در بازداشت آنــان کوتــاه می شده ۲ـ پَناهِش ۳ـ دِژنشینی

تَحـصـیب: ۱ـ ریگ افـکنــدن ۲ـ خفتن در محـصـب (نام جایی میانــه ی مکــه و منی)،

آیین‌های هَنج (= مناسك حجّ)

تَحصیل: ۱ـ آپایِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ فَرآوَری ۳ـ دانِش اندوزی، آموزِش، آموزیدَن

تَحصیلاتِ ابتدائی: آموزِشِ دبستانی، آموزِشِ آغازین

تَحصیلات عالیه: آموزِشِ دانشگاهی، آموزِشِ بَرین

تَحصیلات متوسطه: آموزِشِ دبیرستانی، آموزِشِ میانگین

تَحصیلدار: ۱ـ بازسِتان، بَختَه (برهان) ۲ـ شُمارگَر (= حسابدار = مُحاسِب)

تَحصیلداری: ۱ـ بازسِتانی ۲ـ شُمارگَری

تَحصیل کَردَن: آموزیدَن، فَراگیری، دانِش اَندوختَن

تَحصیل کرده: آموزیده، دانِش آموخته

تَحصیلِ مالیات: باژسِتانی

تَحصین: ۱ـ باره سازی (باره = حِصن) ۲ـ نژادگی، دَر اَسپ (آنندراج) ۳ـ بَست نِشینی

تَحَضُّر: آمَدگی، بُودِگی

تَحضیض: بَرانگیختن، بَرغلانیدَن (آنندراج)

تَحَطُّم: شِکَستگی

تَحطیم: شِکَستَن

تُحَف، (تك: تُحفَة) ۱ـ نو بَرها ۲ـ ره آوردها، بلك ها (برهان)

تَحَفُّظ: ۱ـ خودپاسی، خودپایی ۲ـ هُشیاری ۳ـ پَرهیز ۴ـ به یاد سِپاری

تَحَفُّل: ۱ـ زیبِش، زیوَر یافت ۲ـ اَنبوهی دَرخوانگاه (= مَحفل، فرهنگ کوچك)

تُحفَة: ۱ـ دَست‌مُوزه (برهان)، رَه آوَرد ۲ـ بِلك (برهان، چیزی تازه و نورس) ۳ـ کمیاب (معین) ۴ـ پیشکش (فرهنگ کوچك)، فِرِستِه (برهان)، پاراج (آنندراج)

تُحفة العُود: دَوازدَهی، از سازها

تُحفه آوردَن: بلکیدَن

تُحفه بُردَن: پیشکشی بُردَن

تُحفه خواستن: ۱ـ پیشکش خواستن ۲ـ رَه آورد خواستن

تُحفه فرستادن: پیشکش فرستادَن

تَحَفّی: ۱ـ مهربانی ۲ـ بُزُرگداشت ۳ـ شادی نُمایی (بهره از آنندراج)

تَحفیص: بَرزِباشی، بَرزگَری

تَحفیظ: یاددادَن

تَحفیل: نِشَست آرایی

تَحَقُّد: کینه توزی

تَحَقُّق: ۱ـ راستی، راست درآمَدن، راست بودَن، راست آمدن (فرهنگ کوچك) ۲ـ هَستِش، هَست بودَن

تَحَقُّق پیدا کردَن: هست شُدَن، هَست پذیرفتن

تَحَقُّق یافته: راست درآمده، اَنجام پذیرفته

تَحقیر: تَرمینیدَن (فرهنگ کوچک)، تَرمینِش (فرهنگ پهلوی)، خوارداشت، هاژِش

تَحقیرانه: خواراَنگارانه، هاژانه

تَحقیراً: به‌خواری، به‌زَبونی (واژه‌های فارسی)

تَحقیر کردَن: تَرمینیدَن (فرهنگ پهلوی)، خوار شمردَن، هاژیدَن (برهان)

تَحقیق: ۱ـ هودِه یابی (هوده = حَق، برهان) ۲ـ بَررسی ۳ـ وارسی (فرهنگ کوچک) ۴ـ رسیدگی (برهان)، بازجویی

تَحقیقاً: به‌دُرُستی، بَررسی شُده

تحقیقات: ۱ـ بَررسیها ۲ـ رسیدگی‌ها، بازجویی‌ها

تَحقیق کَردَن: بَررسیدَن، پَس بَررسید مُسَلمان‌زاده بود (تاریخ برامکه)، پی جُستَن (فرهنگ پهلوی)

تَحقیقی: وارسیده

تَحَکُّر: ۱ـ اَنبار بندی ۲ـ دَریغاگویی

تَحَکُّم: دِسفَرمانی (فرهنگ کوچک)، زورگویی

تَحَکُّم‌آمیز: زورگویانه

تَحَکُّماً: دَستوری: زورکی (واژه‌های فارسی)

تَحَکُّم کَردَن: ۱ـ دِسفرمانیدَن ۲ـ زورگفتن

تَحکیک: نیک خاریدَن (آنندراج)

تَحکیم: ۱ـ فَرمان ساختَن، فَرمان نَوشتن ۲ـ اُستوار کردَن (با این آرش در تازی به کار نمی‌رود، معین)

تَحَلُّب: رَوانِش، رَوانیدن اشك از چشم یا آب از دهان (بهره از آنندراج)

تَحَلحُل: جُنبیدَن از جای، دُورشدَن

تَحَلُّس: ۱ـ ماندَن ۲ـ رسیدَن

تَحَلُّق: پَره‌زدَن، پَره بَستَن (معین) (پَره = حلقه)، گِرد نِشَستنِ مردُم

تَحَلُّم: ۱ـ گُوشاسبیدَن (گوشاسب = اِحتلام) ۲ـ بُردبارنُمایی

تَحَلّی: ۱ـ زیور پوشیدَن ۲ـ آراسته گَشتَن ۳ـ شیرین یافتن (آنندراج)

تَحلیه، تَحلِیَة: زیور پوشاندن ۲ـ زیور ساختن ۳ـ شیرین کردن

تَحلیف: سوگند دادن

تَحلیل: ۱ـ مُوشِکافی (محمود هومن، تاریخ فلسفه) ۲ـ رَواکَرد ۳ـ گُوارِش (فرهنگ کوچك) ۴ـ واژه جویی، دو یا چند بخش کردن واژه و از برخی لَخت‌ها آرِش جداگانه گرفتن و لَخت‌های دگر را به‌جای خود گذاشتن

تَحلیل بُردَن: گُواریدَن (معین)، گُواردَن

تَحلیل کَردَن: واگشودَن، بازگشودَن، بازتاراندَن

تَحلیم: بُردبار دانِستن، بُردبار خواندَن

تَحَمُّد: ۱ـ خودنِیایی، نیایشِ خود ۲ـ هَناندَن، هَن نهادن (هَن = منّت، برهان)

تَحَمُّس: سَخت دینی

تَحَمُّل: ۱ـ شکیب (برهان) ۲ـ بار بَرداشتن، بُردباری (برهان) ۴ـ تُوان ۵ـ فروتنی

تَحَمُّل پذیر: رَنج پذیر، تابا، شکیبا

تَحَمل گُداز: توانفرسا

تَحَمّل ناپذیر: بیش از تابِ تُوان، تُوانفرسا، تاوسُوز

تَحَمُّم: دَر گرمابه شدَن (آنندراج)، گَرمابِگی

تَحمیج: ۱ـ تیزنگر یستن ۲ـ گوداُفتادن چَشم ۳ـ سُرخ شُدَن، از خشم، زرد شُدَن، از ترس، رنگ به‌رَنگ شدن ۴ـ تُرش نِگَری، تُند نگاهی

تَحمید: ۱ـ سُتودَن ۲ـ پَسندیدَن (معین) ۳ـ درُودِش، نیایش

تَحمیر: ۱ـ سُرخ کردَن ۲ـ خَرخواندَن ۳ـ پاره پاره بُریدَن (آنندراج)

تَحمیس: ۱ـ سَخت گیری در دین ۲ـ خَشم انگیزی

تَحمیق: ۱ـ گُول دانستن، نابخرَد خواندن، کودَن دانی ۲ـ گولاندَن، گُول زَدَن

تَحمیل: ۱ـ بار کَردَن (فرهنگ کوچک)، به گردن کسی گذاشتَن، سر بار کَردَن ۲ـ پیغام دادَن (با این آرش در تازی نیامده، معین)

تَحمیلاً: پَذیراندن، زورکی، زورگرایی (واژه‌های فارسی)

تَحمیلات: پیغام‌ها، سَر بارها

تَحمیل شدَن: سَر بار شدَن

تَحمیل کردن: سَر بار کَردَن

تَحَنُّب: کوژی، کوژپُشتی، از پیری

تَحَنُّط: خوشبو کردنِ مُرده (آنندراج)

تَحَنُّف: راستگُزینی، راستدینی، راستجویی

تَحَنُّن: ۱ـ مهربانی ۲ـ آرزومندی

تَحَنُّو: بَرناك (= حِنا) نَهادَن

تَحَنّی: کَج شُدَن، خَم شُدَن، خَمیدگی، چَنبَرِش

تَحَوُّب: ۱ـ بازگشت از گناه ۲ـ نالیدن از اندوه (آنندراج)، نالِش، اَندُهگساری

تَحَوُّز: ۱ـ بر خویش پیچیدن ۲ـ گوشه گرفتَن

تَحَوُّش: ۱ـ بیوگی ۲ـ شرمزدِگی ۳ـ گوشه گیری

تَحَوُّف: کنارِه کاهی، از کناره بریدَن، از کناره کاستن، به کناره نرفتن (کِناره = حاشیه)

تَحَوُّل: ۱ـ وَرتِش، وَرتیش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گَردِش

تَحوُّلات: (تك: تحول)، وَرتِشها

تَحوُّل ماوراءالطّبیعه ای: فَراشکَرد (فرهنگ پهلوی)

تَحَوّی: گِردِش، گِرد شُدَن، گِردِکی (آنندراج)

تَحویط: دیواربَندی، دیوارکشی، پَرچین کشی، گِردگیری

تَحـویل: ۱ـ سِپُـرش، واسِپُـردَن (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ برگردانـدَن، بازدادن (معین) ۳ـ باربَـر بَستَن ۴ـ آبامگَشت، جا به جایی خور یا ستـاره ای از آبـامی به آبام (= بُرج) دیگر ۵ـ پُشت نویسی چَك

تَحویلِ سال: سالگَشت

تَحویل دادَن: سِپُردَن، واگُذاشتَن

تَحویلدار: سِپُردکار

تَحویلداری: سِپُردکاری

تَحـویل شُدن: نوسـالی، نوشدنِ سال، رسیدن خور به آبامِ بَره

تَحِیَّت: زَنـدِس (برهان)، دُرود، فَری (فرهنگ کوچك)

تَحَیُّر: ۱ـ سَرگشتـِگـی ۲ـ چَربشِ گوشت (آنـنـدراج) ۳ـ هازِی، سَتَـرتی (فرهنـگ پهلوی)، بِشولِش (معین)

تَحَیُّر داشتن: فرومـاندن (معین)، سَرگردانی (عمید)، هازیدَن، بِشولیدَن

تَحَیُّز: ۱ـ جایگـزینی (معین) ۲ـ کِنـارگی ۳ـ درَنگ

تَحَیُّش: ۱ـ رَمیدَن ۲ـ تَرسیدَن (آنندراج)

تَحَیُّض: بی نمازی، دَشتانی

تَحَیُّف: از کناره کاستَن

تَحَیُّك: گُشادراه رفتن

تَحَـیُّن: پَیوسـیدَن (= انتـظار کِشیدَن)، چَشمداشت (فرهنگ لاروس)

تَحَیُّن الفُرصَة: دُنبالِ وِیل بودن (وِیل = فُرصَة، برهان)

تَحییر: سَرگرداندَن

تَخ: ۱ـ شیره‌ی کُنجِـد ۲ـ خازِ تُرش (خاز = خَمیر) فَرَزْده

تَخاتُل: هَمفریبی، فریفتن یکدیگر (آنندراج)

تَخاجُو: آهسته‌رَوی

تَخادُع: فَریبیده‌نمایی، خود را فریب خورده وانمودَن (آنندراج)

تَخـاذُل: ۱ـ از پای افتـادن ۲ـ فروگذاشتن یکدیگر را ۳ـ بُریده شدنِ پیوَند

تَخـاریب: (تك: تَخـروب) ۱ـ سوراخ‌ها ۲ـ لانـه‌های کَلیز (کَلیز = زنـبـور، برهـان)، کَبتخان‌ها

تَخاصُل: گِروبَندی، در تیراندازی

تَخـاصُـم: ۱ـ دُشـمـنـی ۲ـ زَد و خورد ۳ـ داوَری خواهی

تَخـاطُب: باهَم سخن گُفتَن، سُخَن گُفتن توی روی کسی

تَخافُت: پنهانگُفت، پنهانی گفتن (آنندراج)

تَخاقُوی: ترکی، مُرغ (غیاث)

تَخاقُوی ئیل: ترکی، سالِ مُرغ، دَهمین سال از دوره‌ی دوازده ساله‌ی تُرکان

تَخالُج: دودِلی

تَخالُس: از هَم ربودَن (آنندراج)

تَخالُع: جُداداری، جُدا گرداندنِ داراك زن و شوی اَز هم

تَخالُف: ناسازی

تَخاوُذ: هَم‌پیمانی

تَخاوُض: ۱ـ سِکالِش ۲ـ سخن دَر پیوَستَن (آنندراج)

تَخاوُف: هَم‌بیمی، هَم‌تَرسی

تَخَبُّر: آگاهِش، آگاه شُدَن

تَخَبُّط: ۱ـ دیوانه کَردَن، کَم‌خِرَد کَردَن ۲ـ بیراهه رفتن (آنندراج) ۳ـ تَباه کَردَن

تَخَبّی: خَرگاه زَدَن (خَرگاه = خِباء، آنندراج)

تَخبیر: آگاهاندَن

تَختِ طاقدیس: تختِ تاکدیس، واژه پارسی است و طاقدیس تازی گشته‌ی آن

تخته‌ی تابوت: تخته‌ی گاهوك (گاهوك = تابوت، فرهنگ پهلوی)

تخته‌فَرش: پُل‌کوبی (گویش گیلانی)

تخته‌قاپو، تَخته‌قاپی: ترکی، ماندِگاری: از جایی به جایی بازایستادن و ماندگار شدن

تختـهٔ مَشق، تختـهٔ تعلیم: پَلمه (= لوح، برهان)

تَخشیم: پهناوَراندن، پهناور کردَن

تَخَجُّم: ۱ـ مُرغوا، مَرَخشِه (شوم ـ نَحس، برهان) ۲ـ آزمَند، تَخَجُّم پارسی است

تَخجیل: شَرمنده کردن، شَرمسار کَردَن

تَخَدُّد: ۱ـ تُرُنجیدنِ پوست ۲ـ تکیدَن، لاغر اَندامی

تَخَدُّر: ۱ـ کَرَخی، خواب‌رَفتن ۲ـ سُستی (معین) ۳ـ دَر پرده رَفتن

تَخدیر: ۱ـ کَرَخاندَن ۲ـ پنهان کردَن

تَخدیش: دَست‌خوردِگی، خراشیدَن

تَخدیع: فَریفتَن، گُول‌زَدَن

تَخذیل: خوارگرداندن (آنندراج)

تَخذیم: بُریدَن، پاره‌پاره کردن (آنندراج)

تَخَرُّج: اَدب یافتن (آنندراج)

تَخَرُّص: ۱ـ دروغ گفتن ۲ـ جَفته بَستن (جَفته = اتهام، برهان)

تَخَرُّق: ۱ـ دروغ‌بافتَن ۲ـ پارگی ۳ـ فراخدَستی، بَخشَندگی

تَخَرُّم: از ریشه‌ی پارسی ۱ـ خُرَّمی گشتن، پیروی از خُرَّمدینان ۲ـ شکافتنِ دَرز

تَخروب: ۱ـ سوراخ ۲ـ لانه‌ی کَلیز

تَخـریب: ریهـان (برهـان)، ویران کَردَن، ویناسِش (فرهنگ پهلوی)

تَخـریج: ۱ـ شاه نشین ۲ـ بالاخانه ۳ـ دَهانه، گذرگاه ۴ـ اَدَب آموختَن

تَخریش: خوشه برآوردَن

تَخـریق: ۱ـ دَریدَن ۲ـ گول زَدَن، از راه به‌دَر کردن ۳ـ دروغ ساختن، دروغ‌ساخت‌دار گفتن

تَخزُّل: گرانبارگرایی، سست‌رَوی

تَخسِیَة: گردوبازی

تَخسیر: ۱ـ کَمداشت ۲ـ میراندَن، بَرانداختَن

تَخش Toxon: یونانی، ۱ـ تیر ۲ـ کَمان، خَم ۳ـ چَرخ ۴ـ تیر آتشبـازی، تَخش، برابـر با «صَدر، صَدرِ مجلس» پارسی است

تَخَشُّع: فروتَنی (آنندراج)

تَخَشُّل: ۱ـ سَر به‌زیری ۲ـ خوارگَشت

تَخَشُّم: بوی‌ناکیِ گوشت

تَخَـشُّـن: ۱ـ دُرُشتـی ۲ـ دُرُشـت‌گویی ۳ـ سخت‌گیری بر خود ۴ـ سَخت‌گُذرانی

تخشیف: راهبَری (آنندراج)

تَخشین: ۱ـ دُرُشتی کردَن ۲ـ سخت گرفتن، بر دیگران

تَخَـصُّص: ۱ـ ویژگی ۲ـ ویژه‌کاری ۳ـ کاردانی، خوبِشناسی (فرهنگ پهلوی)

تَخَصُّص یافتن: کاردانِستَن، ویژه کارگَشتَن

تَخـصـیص: ۱ـ اَزآنی ۲ـ ویژه گردانـدن ۳ـ ویژگی دادَن

تَخصیص دادن: ۱ـ اَزآن کَردَن: از آن کسی یا سازمانی کَردَن ۲ـ ویژه گرداندَن

تَخـصـیص داشـتـن: ۱ـ از آن بودن ۲ـ ویژه بودن، ویژگی داشتن

تَخصیل: ازهم دَریدَن

تَخَضُّع: اُفتادِگی

تَخضیب: رَنگ کردَن: موی یا ریش و بُروت

تَخضیر: سَبزاندَن، سبز کَردَن

تَخَطُّر: ۱ـ دوگام یکی کردَن، گامِ بلند برداشتن ۲ـ تیزرَوی

تَخَطُّط: ۱ـ راه‌راه بافتَن ۲ـ خوشنویسی

تَخَطُّف: رُبودَن، به سوی خود کشیدن

تَخَطّی: ۱ـ سرپیچی ۲ـ پا بیرون نهادَن از گلیم خود، از اندازه گذشتَن ۳ـ گام زَدَن

تَخـطِـئَـة، تَخـطِـئـه: ۱ـ ریشخند ۲ـ نادُرُست خواندن ۳ـ بازگفتِ لَغزش ها

تَخـطـیط: ۱ـ راه‌راه بافتَن ۲ـ کِشَکـدار کردن (کِشَك = خَطّ، برهان)

تَخطیف: کِش‌رَفتن، ربودَن (آنندراج)

تَخَفُّج: گِراییدَن

تَخَفُّـر: ۱ـ شَرمـداشت ۲ـ زینهاری گشتن، به زینهـار رفتَن، بَدرَهه خواستن (بَدرهه = بدرقه،

برهان) ۳ـ نِگَهبان شُدن ۴ـ نگاهبانی
تَخَفُّس: بَر پَهلو خُفتَن
تَخَفُّف: موزه پوشیدَن (آنندراج)
تَخفیر: ۱ـ شَرمسـار کَردَن، ۲ـ بَدرَهه رفتن ۳ـ نِگَهبان کَردَن
تَخفیس: آبَکی کَردَن، آب افزودن به مِی
تَخفیش: ۱ـ ویران کَردَن ۲ـ بَر زمین اَفکَنـدَن ۳ـ پاسِپَر کردَن ۴ـ ناتوانیدَن (آنندراج)
تَخـفـیض: ۱ـ فروگُذاشست، فروگذاشتن ۲ـ آسان کَردَن، (آنندراج)
تَخـفـیف: ۱ـ کاهِش (فرهنـگ پهلوی) ۲ـ واژه کاهـی، برگرفـتـن بَرخـی وات‌های (= حروف) یك واژه را، برای نُمونه به‌جای گفتن و شنیدن، گُفت و شنـود، در دستـور زبان پارسی این روش در ساخـتِ کُنش کاهـیده به کار می‌رَوَد ۳ـ کاهِش بَهـا ۴ـ سَبُـکـسَـری، سَبُك‌نُمایی ۵ـ دَردکاهی، کاهش دَرد
تَخفیف دادَن: از بَها کاستن، اَرزان فروختَن
تَخفیف گرفتَن: اَرزان خَریدن
تَخفیفه: ۱ـ دَستارچه ۲ـ شبکُلاه
تَخَلُّج: جُنب و لَرز
تَخَلخُـل: ۱ـ خود سِتَبـری، اَفـزایش گُنجـا به‌خودی خود ۲ـ پای اَورَنـجَـن بَسـتـن (پای اَورَنجَن = خَلخـال) ۳ـ ناپیوَستِگی: پیوستـه نبودنِ ریزین‌های یك اَبدام (= جِسم)
تَخَلُّس: نهانرُبایی
تَخَلُّص: ۱ـ رَهـایافت، رَستگـاری (معین) ۲ـ گُرین، در نوشتـه یا سروده نام کسی را بزرگ داشتن ۳ـ نامسار، نامی که نویسنده یا سراینده برای خود برمی‌گزینند و گاه با نام او یکی نیست (سارا = خُلاصه، برهان)
تَخـلُّع: ۱ مِی بارِگی، مِی زَدِگی ۲ـ فراخ رَفـتَن، گشاد راه رفتَن
تَخَلُّف: ۱ـ واپَس ماندَن ۲ـ سرپیچی (فرهنگ کوچك)
تَخَلُّفات: لَغزش‌ها، سَرپیچی‌ها
تَخَـلُّق: ۱ـ خوشخـویی ۲ـ خُوبیدَن، خُوی گرفتن ۳ـ چِهرناکی (فرهنگ پهلوی)
تَخَلُّل: ۱ـ میانِ مردم رفتَن ۲ـ دنـدان کاویدَن (دندان کاو = خلال، برهان)
تَخَلّی: ۱ـ تُهیکیدَن، تُهی شُدَن ۲ـ شاشیدَن ۳ـ ریستَـن ۴ـ تنهـا نِشَستَن ۵ـ کنـاره گیری، دِل بَرگرفتَن
تَخلیَة، تَخلیه: ۱ـ بیرون کردَن ۲ـ تُهی کَردَن، بَرتُهیدَن (آنندراج) ۳ـ واگذاشتن (فرهنـگ کوچك) ۴ـ بیرون بُردَن ۵ـ دَرون زدایی
تَخـلید: ۱ـ مانـدگاری، مانـدگار شُدَن ۲ـ وَرجاوَندی

تَخلیص: ۱ـ سارانـدَن، سارِش (سارا = خُلاصه، برهان) کوتاهاندَن ۲ـ رَهانیدَن ۳ـ ناب کردَن، پالودَن

تَخلیط: ۱ دوبه‌هَم زدن (معین) ۲ـ آمیختن ۳ـ ناب کردن، پالودَن

تَخلیع: دَست بُریدَن، دست بُریدگی، جُدا کَردَن

تَخلیف: ۱ـ جانشین گردانـدَن ۲ـ پس انداختن، سپَس انداختن (آنندراج)

تَخلیق: ۱ـ بو به‌زدَن، خوشبو یاندَن ۲ـ کاربُردِ کُرکُم (= زعفران، برهان)

تَخلیل: ۱ـ مِی تُرشی، تُرشیدنِ می، سِرکه شُدَن ۲ـ دنـدان کاویدَن ۳ـ آبـرسانـدن، به لای انگشتان و لا به‌لای موهای ریش هنگام پادیابه (= وضـوء)، از آیین‌های دین اسـلام (بهره از آنندراج)

تَخلیم: برگُزیدَن (آنندراج)

تُخم: مَرزنشانه

تُخماق: تُرکی، چَکُش چوبی، دارکوبه

تُخمِ حرام: موله‌زای (گویش گیلکی)

تُخمِ حَنظَل: هَبید (برهان)

تُخمِ کَتان: یانه (برهان)

تُخمِ لَق: بَدنژاد، بدگُهر، تُخمِ لَغ

تُخمـه، تُخِمَـة: بَدگُواری (= سوء هاضمـه)، ناگُوار (لغت فرس)

تَخمیر: ۱ـ سِرشتَن (آننـدراج) ۲ـ مایه زَدَن (معین) ۳ـ شَرم‌داشتن ۴ـ می نوشـانـدَن ۵ـ پوشـاندَن ۶ـ دِگرزایی. پَدیده ای که در برخی اَبـدام‌ها (= اَجسـام) ویژگی‌ها و زاب‌ها (= صفات) را دگرگون می کُنَد ۷ـ خازِش

تَخمیس: ۱ـ پَنجگـوشـه ساختن ۲ـ پَنجتایی سُرودَن

تَخمین: دیدزَدَن، اَنگارِش (فرهنگ پهلوی)

تَخمیناً: به‌دید، به گُمان، اَنگاری

تَخمین زَدَن: اَنگاردَن (فرهنگ پهلوی)

تَخَنُّب: خود گرفتن، فیس کَردَن

تَخَنُّث: ۱ شکستگی، شِکسته شُدَن ۲ـ زَنوارِگی ۳ـ خَمیدَن ۴ـ نَرمادِگی

تَخنیث: خَماندَن، دوتاه گرداندَن (آنندراج)

تَخنیق: خَبه کَردَن

تُخُوت: (تك: تخت) جامه‌دان‌ها

تُخـوخَـت: ترش شدنِ خاز (= خمـیر)، خاز تُرشیدَن، فَرَزدِگی

تَخَوُّش: لاغر شُدَن (آنندراج)

تَخَوُّص: وادَنگ (گویش گیلکی)، بَخشیده را واستاندَن

تَخَـوُّع: ۱ آب بینی انداختَن ۲ـ هَراشیدَن (= اِستفراغ) ۳ـ کَم کَردن (آنندراج)

تَخَوُّف: تَرس برداشتن ۲ـ کاستَن

تَخَـوُّق: ۱ـ دورگشـت، دورگشـتن از هَم ۲ـ فَراخیدَن

تَخَوُّل: تیمارداشت

تُخُوم: (تك: تُخم)، مَر زنشان ها

تخویص: ۱ـ هویدایی پیری ۲ـ آراستنِ تاج به زر، تاج زیبی

تخویف: ترساندن، بیم دادَن

تَخویق: فراخاندَن، گُشاد کردَن

تَخَیُّر: برگزیده شُدَن

تَخَیُّط: دَرزیگری، دَرزی گَشتَن

تَخَیُّف: رَنگ گَشت، دگر شدنِ رنگ

تَخَیُّل: پِندارش، پِنداشت، دِل تُهی کُن زآتشِ پنـداشـت، که کَفی خاك باد و آب نداشـت (سنائی)، اِلهی پنداشتم تو را شناختم، اکنون پنداشتِ خودرا در آب انداختم (خواجه عبدالله انصاری)

تَخَیُّلات: پندارِشها، پنداشته‌ها

تَخَیُّلاتِ شِیطانی: شید اَهرِمَن (برهان)

تَخَیُّم: تاژزدَن (تاژ = خیمه)

تخـییب: نومـید کَردَن، نا امـید گردانـدن (آنندراج)

تَخییر: بَرگزیدن، گُزینش

تَخییس: رام کردَن (آنندراج)

تَخییط: جامه دوزاندَن

تَخییف: ۱ـ گُریز از ترس ۲ـ فرودآمـدن ۳ـ بَددلی

تَخییل: پِنداراندَن، به پِنداشتن برانگیختن

تَخییم: تاژنشینی

تَدابُـر: پُشت به دیگری کَردَن، ازهَم بُریدَن، از هَم جُدا شُدَن

تَداثُـر: ۱ـ کُهنـه گشت، کُهنـه گردیدَن ۲ـ ناپَدیدی، بی نِشانی

تَداخُـل: هَم خَلی، به هم خلیدَن (فرهـنـگ کوچك)، پژولِش (برهان)

تداخُل کردَن: پژولیدَن (برهان)

تَداخُلات: پژولِشها

تَداخُلِ غِذاء: خورپژولی

تَدارُك: ۱ـ آمـادَن، بَسایِش، بَساییدَن (فرهنگ کوچك) ۲ـ بَرخورد، به هَم رسیدن ۳ـ بازیافتَن

تَدارُکات: آمادها

تَدارُك دیدَن: پیش بینـی کَردَن، پیش فراهَمی، پیش فراهم کَردَن

تَداعُـب: هَمشـوخی، شوخیدَن باهَم، شوخی کردن با یکدیگر

تَداعی: ۱ـ هَمخواندَن، یکدیگَر را خواندن ۲ـ نَبردیدَن با یکدیگر ۳ـ پی بُردَن

تَداعی معانی: پی بُردَنِ مانیك، ازآرِشی به آرِش

دیگر پی بُردَن (آرِش، مَعنی، برهان)

تَدافّ: هَم‌نِشینی

تَدافُع: پَدافَندیدَن (پَدافَند = دفاع)، راندَنِ دشمَن

تَدافُعی: پَدافَندی

تَدافُن: پنهان کَردَن، به خاك سِپُردَن

تَدافی: ۱ ـ دَریافتَن ۲ ـ پَستاگرفتَن (پَستا = نوبَت)

تَدانی: به‌هَم نزدیك شُدَن (آننداراج)

تَداوُل: ۱ ـ رَواکِش (= رَواج داشتَن) ۲ ـ پَستاگیری (= به نوبت گرفتن) ۳ ـ پَستاگویی (= نوبَت گفتن) ۴ ـ فراسِتانی

تَداوی: داروخوردَن، دَرمان

تَدایُن: وامکاری

تَدَبُّر: چاره بینی، چاره اَندیشی

تَدبیخ: سَر به زیر افکندَن (آنندراج)

تَدبیر: ۱ ـ بیارِش (برهان)، چاره (صحاح الفرس) جَلکارِه (برهان) کار دیدَن، رای‌زَنی، سِکالیدَن، پایان بینی، چار (فرهنگ پهلوی)

تَدبیر کَردَن: چاره کردن (فرهنگ پهلوی)

تَدبیرگَر: نیکواَندیش (آنندراج)، چاره گَر

تَدبیس: ۱ ـ پوسیدن ۲ ـ پوشاندَن

تَدبیل: نَوالِه کردَن (نَواله = لُقمه)

تَدَثُّر: نیم‌تَنه پوشیدَن (نیم تَنه = دِثار)

تَدَجّی: شَبتاری

تَدجیج: اَبرناکی

تَدجیل: ۱ ـ خَررنگ کَردَن ۲ ـ زَراندودَن، زَرین نُمایاندَن

تَدَخُّل: ۱ ـ آرام‌آرام سوختَن ۲ ـ اندك اندك دَرآمَدَن (آنندراج)

تَدَخُّن: بوی دود گرفتن (آنندراج)

تَدخین: دود کَردَن

تَدَرُّب: ۱ ـ خوگیری ۲ ـ پاییدَن، پاستَن

تَدَرُّج: کُندرَوی، پیش رفتنِ آهسته

تَدریب: ۱ ـ بارآوری (معین) ۲ ـ شِکیبایی

تَدریج: ۱ ـ پا به پا رفتَن، آهِسته گامی ۲ ـ دَرنَوَردیدن نامه (آنندراج)

تَدریجاً: خُرده خُردِه، پایه پایه، پِلّه پِلّه (فرهنگ کوچك)

تَدریس: آموزاندَن

تَدریع: ۱ ـ خَپه کَردَن ۲ ـ هُویدا کردن (آنندراج)

تَدریق: نَرماندَن، نَرم کَردَن

تَدسیم: تَرکردن با روغن (آنندراج)

تَدسیه، تَدسِیَة: تباه کَردَن (غیاث)

تَدَغُّب: نازکَردَن، بازی دَرآوردَن

تَدَغُّر: ۱ ـ زستگونگی ۲ ـ روی پیسِگی، پیسه

گردیدنِ روی

تَدَفُّق: جهشِ آب (معین)

تدقیق: ۱ـ باریک بینی ۲ـ نیک کوفتن (آنندراج)

تَدَکُّل: ۱ـ نازیدَن، نازنُمایی ۲ـ گُستاخیدَن ۳ـ خود بزرگ بینی ۴ـ دِرَنگیدَن

تَدَلـدُل: ۱ـ فرو هِشتیدن ۲ـ آوَنگیدَن، آویزان شدن ۳ـ جُنبیدَن ۴ـ دودل شدن

تَدَلُّس: ۱ـ پوشیده داشتن ۲ـ در تاریکی فرود آمَدَن (آنندراج)

تَدَلُّف: ۱ـ نزدیك شدن ۲ـ رفتن (آنندراج)

تَدَلُّك: خودمالی، خودرا مالیدن (آنندراج)

تَدَلُّل: ۱ـ ناز کردن ۲ـ گُستاخی کردَن

تَدَلُّه: دِل‌ربودگی، خِرَدپَریدگی

تَدَلّی: دَرآویختن، فُروهَشته شدن (آنندراج)، فروتنی

تَدلیس: ۱ـ مَردُم‌فریبی ۲ـ دورویی (فرهنگ کوچك) ۳ـ آك پوشاندَن (آك = عیب)

تَدلیص: ۱ـ تاباندَن ۲ـ بُرون گایی

تَدَمُّل: نیر و یافتن (آنندراج)

تَدمیح: سَرفرودآوردَن

تَدمیر: ۱ـ میراندَن ۲ـ تَباهاندَن

تَدمیس: در خاك نَهُفتن

تَدمیع: روان کردنِ اشك

تَدَنُّس: ۱ـ چِرکینی، چرکین شدن ۲ـ زشت گفتن ۳ـ آکناکی، آکناکیدَن

تَدَنّی: ۱ـ فُرودِش، پَستیدَن ۲ـ نزدیك شدن

تَدنیح: رام گشت، رام گشتَن

تَدنیخ: ۱ـ رام گَشت ۲ـ فروتنی، سر به زیری

تَدنیس: شُوخگِنی، چِرکینی، چِرك آلودگی

تَدنیق: ۱ سَنجیدنِ کار ۲ـ گود افتادنِ چَشم ۳ـ تَکیدَن، لاغر شدن

تَدَوُّم: پَیوسیدَن (= انتظار کشیدَن)

تَدَوُّن: سَرشاری

تَدَوُّه: ۱ـ سِتَبر گَشتَن ۲ـ دِگَر گَشتَن

تَدویخ: رام گَردانیدَن

تَدویر: ۱ـ گِردِه کَردَن ۲ـ بَرهـونیدَن (دایره = بَرهـون) ۳ـ بَرهـون ساختن ۴ـ بَرهُـونِش، چَرخِش (آنندراج)

تَدویر خوردَن: چَرخ زدَن (آنندراج)

تَدویص: گرایش به نَشیب

تَدویم: ۱ـ سَرگیجگی، از مِی ۲ـ پایش بخشیدَن (پایش = دوام) ۳ـ ترکردنِ گِردِ دهان

تَدوین: گِردآوری، نپیکنیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَدَهُّن: چَرب شُدَن، چَربش

تَدهیه، تَدهِیَة: آسیب‌رساندن، آکاندَن (= معیوب کردن)، زیرَك دانِستَن

تَدهیش: ۱ـ اَز هوش بُردَن، بیهوشاندَن ۲ـ در

شگفتی انداختن

تَدهین: روغَن مالیدن، چَرب کردن، چَر باندَن

تَدَیُّث: پَژوَندیدَن، پَژوَند شدن (پَژوَند = دَیوث، برهان)

تَدَیُّن: دینوَرزی، دینداری

تَذَبــذُب: ۱ـ دودِلی ۲ـ دورویی ۳ـ آوَنگیدَن: جنبیدن از سویی به سویی، هَردَم سخن و باورِ خود را دِگَر کَردَن

تَذَبُّل: ۱ـ مَردواری ۲ـ خرامیدَن

تَذبیب: خُشکی دَهانی

تَذبیح: بِسیارکُشی، کُشتار

تَذَرُّج: پارسی تازی گشته، تَذَرو (برهان) تیتَر (فرهنگ پهلوی) تورنگ (گویش گیلکی)

تَذَرُّع: ۱ـ پُرگویی ۲ـ بُرِش به اندازه

تَذریب: ۱ـ سَر پا گرفتن ۲ـ تیزکردنِ نیزه ۳ـ زَهرآلودنِ شَمشیر

تَذرِیَة، تَذریه: ۱ـ باد دادنِ خرمن ۲ـ باددادنِ خاك

تَذکار: به یاد آوردن

تَذکاراً: دوباره گویی (واژه های فارسی)

تَذکارات: یادآوری‌ها

تَذَکُّر: ۱ـ دَستوم (برهان) یادآور گشتَن ۲ـ پَندددادن

تَذکُرات: دَستوم‌ها

تَذَکُّراً: یادآوری، بازگویی (واژه های فارسی)

تَذکِرَة، تَذکره: ۱ـ گُذرنامه (فرهنگستان) ۲ـ یادداشت ۳ـ نوِشته، زندگینامه

تَذکیر: ۱ـ نَرکردن، نَرِش، دَر تازی: واژه‌ی مادینه‌ای را نَرکردن با برداشن نشانه‌ی مادینگی از واژه

تَذَلذُل: ۱ـ جُنبیدنِ آویخته، تاب خوردَن ۲ـ خاکساری ۳ـ زاریدَن

تَذَلُّل: ۱ـ خواری، خواربودن ۲ـ رام‌بودن، فَرمان بُردَن

تَذَلّی: خواری، پَستی

تَذلیل: ۱ـ خوارپنداشتن (آنندراج) ۲ـ نَرماندَن، نَرمگرداندَن ۳ـ فروگذاشتن

تَذَمُّر: ۱ـ خودنِکوهی ۲ـ بَدپیمانی ۳ـ تَرساندَن

تَذَمُّم: ۱ـ ننگ داشتن ۲ـ آکیدَن، آك داشتن

تَذنیب: دُنباله یافتن

تَذَوُّق: چشیدنِ نُمونه

تَذوید: راندَن، دورکَردَن

تَذَهُّب: زَریابی، زَرینِگی

تَذهیب: زَرکاری، زَرنِگاری

تَذییر: پِستان آلایی، آلودن پستان برای بازداشتن بچه از شیر

تَذییل: ۱ـ زیرنویسی، پاینامه نویسی ۲ـ گُسترشِ دامَن، بُلَند کردَن دامَن

تَرائب، تَرایب: (تك: تَر یبه) ۱ ـ سینه ها ۲ ـ بَرها ۳ ـ استخوان های سینه

تُراب: خاك

تُرابُ القَیّ: کنگر زد، از گیاهان

تُراب آلوده: خاك آلوده

تُرابی: رُستی (فرهنگستان)

تِراپـوتـیک Thérapeutique : فرانسـوی، دَرمان شناسی (عمید)

تَراتِر: کارهای بزرگ (آنندراج)

تُراث: مُرده ریگ

تُراج: تازی پارسی گشته، دُرّاج: پُور، کَبکَنجیر (برهان)، جُرَب (آنندراج)، ای دادگستری که زتأثیرِ عَدلِ تو، باز و عُقاب خم زَنَد از کبك و از جُرَب (سوزنی)

تَراجُز: خودستایی، در پیکار

تَراجُـع: ۱ ـ بازپَسی ۲ ـ بازگَشت، بازگَرد (= عَقَبگرد)

تَراجِم: (تك: تَرجمـه) ۱ ـ نو رَنـدهـا (نو رَند = ترجمه، برهان) ۲ ـ زندگینامه ها

تَراجُم: سَنگ اندازی، به یکدیگر

تَراجی: هَم آرزویی

تَراخُـم Trachome : فرانسـوی، تُوتَـه، از بیماری‌های چشمی (آنندراج)، تُوتَهی

تَراخـی: ۱ ـ دیر بـارشی، دیرشـدنِ باران ۲ ـ کوتاهی کردن ۳ ـ دیر کردَن

تَرادُف: ۱ ـ رَدِگی، هم‌رَده شُدَن (رَده = ردیف) ۲ ـ پَیاپَـیی، واژگان هَم آرش را پیاپـی آوردن، چون لانه و آشیانه، فارسی گویان واژگان برابر تازی و پارسی را با یکـدیگـر می آورنـد مانند: حُسـن و خوبی، تاریك و ظلمـانی، حلاوت و شیرینی

تَرادیف: جُورها، دیسان

تَرازوی عَدل: ترازوی داد

تَرازوی فَلَك: آبامِ ترازو

تَرازوی قَلب: ترازوی نَبَهـره، ترازویی که یك پله‌ی آن سبُك‌تر از پله‌ی دیگر است

تَرازوی قیامت: ترازوی رَستاخیز

تَرازوی نظم: دانِشِ چامه (= عروض)

تراژدی Tragédie : فرانسـوی، سُوکـوارِه، گونه‌ای نمایشِ اَندوه‌آوَر

تِراس Terrasse : فرانسوی، مَهتابی

تِراست Trust : انگلیسی، نِرخبَند

تَراسُل: ۱ ـ نامه فِرستادن ۲ ـ فِرستادَن

تَراصَة: اُستوار گردیدن (آنندراج)

تَراضی: خُرسَندی

تَراضیِ طَرَفینِ معـامله: خرسندیِ دوسویِ سودا

تَراطُن: گفت و شنود به پارسی، گفت و شنود به

زبانی جُز تازی (لاروس)

تَرّاع: ۱ـ دَربان ۲ـ تُندابه (= سیل)

تَرافُد: هَمیاری

تَرافُص: هَمپَستـایی: در آب (= باهم به نوبت استفاده کردنِ از آب)

تَرافُع: هَمدادخواهی، باهم نزد داور رفتن

تَرافُق: ۱ـ هَمـراهی ۲ـ بَندجُدایی، در نوآوری (بدیع) به چامـه ای گویند که هَر بَندِ آن جُدا از بندهای دیگر دارای چَمِ رسا (= مفهوم کامل) باشـد. برای نمـونـه: دجله، صِفَتِ دو چشمِ خونینِ مَن است ـ غَرقه شدن و سوختن آیینِ من است (میرمعزّی) (بهره از آنندراج)

تِرافیك Terrafic: انگلیسی، شُدآمد

تَراکُب: بَرهَم نِشَستَن (آنندراج)

تِراکتـور Tracteur: فرانسوی، کِشتـآمـا، گردونه ای خودرو که کارهای کِشت و برداشت را انجام می‌دهد

تَراکُم: اَنبـوهی، اَنباشتِگی (فرهنگ کوچك)، بَرهَم نِشینی (آنندراج)

تَراکُمِ امور: کاراَنباشتِگی

تَراکُمِ وسائطِ نقلیه: اَنبوهیِ خودروها

تَراکیب: (تك: ترکیب)، آمیزه ها

تِراکیت Trachyte: فرانسوی، زبره سنگ

تِرام Trame: فرانسـوی، پُود (عمـیـد)، در رُخشگـری (= عکـاسی) به خانه‌های ریزی گفته می شود که روی رُخش پدید می آید.

تِرامْوای Tramway: انگلیسی، راه آهنِ شهری (عمید) جُنب‌رو

تِرانـزیت Transit: فرانسوی، دَرگُذر، گذشتن کالا از مرز میان دو کشـور بی پرداخـتِ باج و گُذشتن از مرز بی نیاز به رَوادیدِ ماندَن

تِرانزیستور Transistor: انگلیسی، تَرابُرد

تِرانسپـورت Transport: فرانسوی، تَرابَری (= حمل و نقل)

تِرانـسـفـورمـاتـور Transformateur: فرانسوی، تَرادیس، دستگاهی برای کاهش یا افزایش نیروی کَهربایی

تِراوِرس Traverse: فرانسـوی، تَراتـیر، چوب‌های سِتَبـری که در ساختمـان راه آهن به کار می رَوَد

تَراوُغ: کُشتی گرفتن

تراولـرزچك Traveller's Check: گُذَرچـك (چك، پارسی است)

تَراویح: (تك: تَرویحـه) ۱ـ نِشَسـت‌ها ۲ـ چهـارخـاسـت (= رَکعت) نمـازِ شب ۳ـ بیسـت‌خاست، بیست‌خاست نمـازی که در شب‌های ماه روزه خوانـده می شود (بهـره از غیاث)

تَرائِک: (تك: تریکَة) ۱ـ خودهای آهنین، خُودها ۲ـ زن‌های مانده، زنانِ تُرشیده ۳ـ مرغزارهای ناچریده (بهره از آنندراج)

تَرائی: ۱ـ نموداری ۲ـ دیدار ۳ـ دیدنِ خود در آینه

تُرب: خاك

تَرب: ۱ـ خاك‌آلودگی، گَردآلودگی ۲ـ دَرویشی

تِرب: ۱ـ هَمزاد ۲ـ هَمسال

تُربامان: یونانی، تَلخه گیا، از گیاهان

تِربانتین Térébenthine : فرانسوی، گَوَج (صَمغِ درختان: کاج، سَرو، برهان)

تَرَبُّب: ۱ـ پَروردَن ۲ـ گردآوردن ۳ـ خواهان شُدَن

تُربَت: ۱ـ خاك ۲ـ گور

تُربَت‌خانه: گورگاه، آرامگاه

تُربَةُ العَسَل: گلسَنگ، از گیاهان

تَرَبُّث: ۱ـ درنگ کردن ۲ـ بازایستادن (آنندراج)

تَرَبُّح: بهره‌خواهی

تَرَبُّد: ۱ـ تُرُشرویی ۲ـ آبرناکی

تُربُد: آنندراج این واژه را تازی دانسته ولی پارسی است و گیاهی است تَرایمان (= اِسهال) آور

تَرَبُّص: چَشم به‌راهی، بُنداری (غیاث)

تَرَبُّع: چهارزانویی، چَهارزانو نِشستن، بَهارمانی

تَرَبُّل: فَربهی

تَرَبّی: پَروَریدن، پَرورش یافتن

تَربیت، تَربیَة: ۱ـ فَرهَخت (فرهنگ پهلوی)، پَروَرش، فَرابُرد ۲ـ آسایش دادَن

تَربیَتِ بَدَنی: پَرورشِ اَندام

تَربیت‌شُده: پَروَریده، بگو ای از نِکویی آفریده ـ به ناز و شادکامی پَروریده (ویس و رامین)

تَربیت کردَن: فَرهوختن، پَروَردَن، فَراهیختَن (برهان)، هَختَن (فرهنگ پهلوی)

تَربیت کننده: اِرمگان (معین)

تَربیع: ۱ـ چهاربَخشی ۲ـ چَهارسویی، چَهاره

تَربیع اوَّل: چهاره‌ی نُخُست، در شب هفتم ماهِ مَهی (= قمری) انجام می گیرد که از زمین می‌توان نیمی از گرده‌ی ماه را روشن دید.

تَربیع‌ثانی: چهاره‌ی دویُم، در شب بیست‌ویکم ماه انجام می گیرد (بهره ازمعین)

تَربیقُ الکَلام: آرایشِ سُخن (آنندراج)

تُربی، تُربیل Torpille : فرانسوی، ۱ـ اَژدَرماهی (عمید)، سفره ماهی (معین) ۲ـ اَژدَر، از جَنگ‌اَفزارها

تَرَتُّب: ۱ ـ سامانیدَن، دُرُست شُدَن ۲ ـ در جای خود بودَن

تَرتَره، تَرتَرَة: ۱ ـ جُنبانیدن ۲ ـ بسیارگویی ۳ ـ سُست گوشتی ۴ ـ سُست سخَنی (آنندراج)

تُرتقچی: ترکی، اَسپِ گام‌رو (آنندراج)

تَرَتُّل: آهسته خوانی

تَرَتُّم: نَخ به انگشت بَستَن، برای یادآوری

تَرتوف: سیب‌زمینی تُرشی، سیبِ دُگمه‌ای

تَرتیب: رَستَك (فرهنگ پهلوی) ساز (صحاح الفرس)، دَهناد (برهان)

تَرتیب دادَن: ونارِدَن (فرهنگ پهلوی)

ترتیب یافتَن: دَهنیدَن، سازیافتَن

تَرتیبی: دَهنادی (فرهنگ کوچك)

تَرتیل: ۱ ـ آرامخوانی ۲ ـ خوش آوایی ۳ ـ خواندن قرآن به آهستگی و آرامی (آنندراج)، فَرخوانی

تَرثیَة: مو یيدَن، گریستنِ بر مُرده

تَرثین: بارشِ نیك، بارانِ نیك

تَرَجُّح: ۱ ـ گَراییدَن ۲ ـ جُنبیدَن (آنندراج) ۳ ـ اَفزونی (معین) ۴ ـ بَرتری یافتَن (لاروس)

تَرَجُّز: ۱ ـ گاوتازی (رَجَزخوانی، برهان) ۲ ـ غُرشِ تندَر ۳ ـ جُنبشِ اَبر

تَرَجُّل: ۱ ـ مَردنمایی، در زنان ۲ ـ سوده پایی، از پیاده روی ۳ ـ بَرآمدنِ روز ۴ ـ شانه کَردَن

تَرجُمان: پارسی تازی گشته، تَرجُمان (فرهنگ پهلوی)، تاجُران (برهان)، پایخوان، تَرزَبان (برهان) پسرش چون بدید بَذلِ پدر ـ تَرزَبان شُد به عیب و عزلِ پدر (سنائی)

تَرجُمَة، تَرجُمه: نورَند (برهان)، پَچوه (فرهنگ کوچك)، هَمسیراز (برهان)، بَرگَردان

تَرجُمه شُدَن: نورَندیدَن، هَمسیرازی، پَچویدَن

تَرجُمه کردن: هَمسیراختَن، بَرگردانـدَن، ویچاردَن (فرهنگ پهلوی)

تَرَجّی: اُمیدمَندی

تَرجیب: ۱ ـ بُزرگداشت ۲ ـ شکُوه داشت ۳ ـ ستون نَهادَن، زیر درختِ پُر بار ۴ ـ دیوار ساختن (آنندراج)

تَرجیَة، تَرجیه: اُمید بَستَن

تَرجیح: ۱ ـ بَرتَری ۲ ـ فُزونی

تَرجیح دادَن: ۱ ـ بَرتَردانِستَن ۲ ـ اَفزُونیدَن، ویچیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَرجیع: ۱ ـ بازگَرداندن ۲ ـ دَرگُلو غَلتاندَنِ آواز ۳ ـ بازخواهی، بازخواستَنِ داده

تَرجیع بَند: بازبَنـد، گونه‌ای از چامه که بندی میان بندهای دگر باز سرایی می شَوَد

تَرجیل: مَرغولاندَن (مَرغول، مَرغوله = جَعد در گیسو)

تَرجیم: ۱ ـ سنگ نهادن بر گور ۲ ـ پندارِبافی

تَرَح: رودرروی فَرَح: اَفزوده، ناخوشی

تَرح: دَرویشی (آنندراج)

تَرحال: فَرارَوی (= کوچ)، دَیدین

تَرَحُب: درود شنیدَن

تَرَحُل: ۱ـ بَرسُتور نشستن ۲ـ رَوانه شُدَن، بار بَستَن

تَرَحلوا: پیشادِه (آنندراج)

تَرَحُم: ۱ـ دِلسوزَك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَخشایش ۳ـ مِهربانی

تَرَحُم‌آور: دِلسوز، جِگرسوز

تَرَحُماً: مِهربانانه (واژه‌های فارسی)

تَرَحُم کردَن: دِلسوزاندن، بَخشیدَن، گُذشت کَردَن

تَرحیب: درودگفتن

تَرحیل: رَوانه کَردَن

تَرحیم: آمرزش خواست، آمرزش خواهی، مِهراَرزانی

تَرخ: نِشانِ نشتَر

تَرخان: ترکی ۱ـ بَرکشیده، کسی که فرمانروایان مغول او را از میان دیگران بَرمی کشیدند و او بَرگ داشت که هرگاه بخواهد نزد شاه برود ۲ـ بُزُرگزاد

تَرخانی: ترکی ۱ـ بیستگانی (= مستمری، برهان) ۲ـ بَرکشیدگی

تَرَخُص: پَرواداشت (پَروا = رُخصَت)

ترخیص: پَرواد، هِشِش (برهان)

تَرخیص کَردَن: ۱ـ پَروا دادن، هِشتَن (برهان) ۲ـ اَرزان کردَن

تَرخیص شده: هِشتِه (برهان)

تَرخیم: واتکاهی، برداشتنِ واتی (وات = حرف) از پایان واژه، چُنان که از کنشِ ساده‌ی (= مصدر بَسیط) خُفتَن با برداشتن واتِ ن می توان کُنشِ کاهیده‌ی (= مصدر مُرَخَم) خُفت را ساخت (نخستین دستور)

تَرَدُد: ۱ـ شُدآمَد، رَفتآمد (فرهنگ کوچك)، تَکاپو (برهان)، هَکوی ۲ـ دودلی ۳ـ تَرایمان، شِکَمروش

تَرَدُد داشتن: آمدو شدداشتن، رفت و آمد کَردَن

تَرَدُد یافتن: آمد و شد یافتن

تَرَدُم: ۱ـ پینِگی، پینه برداشتن (پینه = وصله) ۲ـ پارگی جامه ۳ـ درازیدَنِ پیکار

تَردِماغ: سَرخوش، سَرمست

تَردّی: چوخاپوشی (چوخا = رِدا)

تَردید: ۱ـ ویستاری، شَك (فرهنگ پهلوی)، اندید (برهان) ۲ـ بَسداد

تَردید داشتن، تَردید کردن: دودل بودن، اندیدَن، گُمانیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَردین: تَریزکاری (تِریز = رُدن)، تریز به دو سه

گوشـــه یا سه بری (= مُثَلَّث) گویند که پایینِ دامن یا بُنِ آستین دوخته می شود.

تَرَز: آب بندی، بند آمدنِ آب

تَرز: ۱ـ گرسنـگـی ۲ـ زمین خوردن ۳ـ زمین زدن، بر زمین افکندن (آنندراج)

تَرَزُّن: ۱ـ گرانمایگی ۲ـ ایستایی

تَرزیز: ۱ـ کارکردِ آسان، کار به دلخواه ۲ـ پَرداز (= صیقَل، صیقَل زدَن)

ترزین: گِرانمایه داشتن

تُرس: سِپَر

تُرسی: سِپَرسان

تَرَسُّل: ۱ـ نامه نویسی ۲ـ ساده نویسی ۳ـ دَبیری

تَرَسُّم: سالوسی، مَردُمفریبی

تَرسیع: دردِ پلك، خارشِ پلك، چسبیدنِ پلك

ترسیم ۱ـ نِگاشتَن ۲ـ نشان نهادَن

ترشاء: ریسمانِ دول (= دَلو، فرهنگ پهلوی)

تَرشاش: چکیدن

تَرَشُّح: تراش، پَشنـگ (برهـان)، تَراب، تَراو (برهـان)، اگرتَراب زدستِ تو آمدی به زمین ـ به جای سبـزه زهر جا برویدی زهـراب (امیر معزّی)

تَرَشُّحِ آب: سنجس (فرهنگ پهلوی)

تَرَشُّحِ شاش، تَرشحِ پیشاب: ساسه (برهان)

تَرَشُّح کردنِ آب: اِشپیختَن (برهان)

تَرَشُّح کردَن: تَرابیدَن، تَراویدَن (برهان)

تَرَشُّش: بَرچکیدنِ آب (آنندراج)

تَرَشُّف: مکش، مِکیدَن، ژفیدَن (برهان)

تَرشیح: ۱ـ پَروَردَن ۲ـ آب دادَن

تُرشیجات: نادرست، تُرشی‌ها، آچار، خوان‌ها به رسمِ غزنـین روان شد از بَرگان و نخچیر و ماهی و آچار و نان‌های پُخه (تاریخ بیهقی)

تَرَصُّـد: ۱ـ چَشمداشت ۲ـ نِگـاهبـانی ۳ـ پَیوسش (= انتظار)

تَرَصُّع: خوشدلی، گوهَر نِشانی

تَرصیع: ۱ـ گوهـرآرایی، نیکـانـدَن (فرهنـگ پهـلوی) ۲ـ **گُهـرسـرایی، هم‌آوایی همگی واژگان دو بنـد یك چامـه باهم. نمونه: گوهر او یافتـه دُرجِ شَرَف ـ اختـر او تافتـه بُرجِ شرف** (اهلی شیرازی) (بهره از آنندراج)

تَرصیع مَعَ‌التَجنیس: گُهـرسـرایی هَمگَن، دو بند یك چامه در نما با یکدیگر برابرند ولی هر بَند آرشی جدا از بندِ دیگر دارد. نمونه: عالَم از مَن شد (= از آنِ من شد) تو تا ازمن شدی (= از آنِ من شدی)، عالَم ازمَن شُد (= از دستِ من برفت) تو تا از من شدی (= چون تو از دست من رفتی) (سعید اشرف) (بهره از آنندراج)

تَرصین: چیرگی دَر سناخت (آنندراج)

تَرَضُّب: مکیدنِ آب دهان (آنندراج)

تَرَضّی: خُرسَندی، خُرسندشُدَن

تَرضِیَة، تَرضیه: خُرسند کردَن

تَرطیب: ۱ـ خُرما خوراندَن، خُرما دادن ۲ـ تَرکَردَن

تُرع: سبزه زار (آنندراج)

تُرعَة، تُرعه: ۱ـ آبراه، تَنگه ۲ـ آبشخوار ۳ـ پایه‌ی نردبان ۴ـ دهانه‌ی تالاب، دهانه‌ی استخر ۵ـ دهانه‌ی جوی

تَرعیب: بیم دادن، بیماندَن

تَرعیش: لرزاندَن

تُرغاق: ترکی، نِگهبانی (غیاث)

تُرغاك: شبگَرد، پاسدار شبانه

تَرَغُّم: خَشم گرفتن (آنندراج)

تُرغی: ترکی، گُنجشك (آنندراج)

تَرغیب: ایشتاراندَن، ایشتار کَردَن، پاسانیدَن (فرهنگ کوچك)، گرایندگی، خواهان کردن

تَرَف: شادخواری

تَرَفُّع: بَرتَری یافتن، بالانِشینی، والایی

تَرَفُّق: نَرمخویی

تَرَفُّه: آسودگی، آسایش ۲ـ بِهزیستی ۳ـ رَهایش

تَرفید: مِهتر گرداندَن، بزرگ کَردَن، بَرکشیدَن

تَرفیش: شانه‌زدنِ ریش

تَرفیع: بَرکشی، بَرکشیدَن، فَرمُو (فرهنگ کوچك)

تَرفیل: ۱ـ بُزُرگداشت ۲ـ خوارداشت، از واژگانِ دوپهلو

تَرفیه: از ریشه‌ی پارسی است (فرهنگ کوچك) ۱ـ آسایش رساندن، آسوده کردن ۲ـ رهایش دادَن

تَرَقُّب: چَشمداشت (آنندراج) ۲ـ پاسداشت

تَرَقُّش: زیوَرداشت

تَرَقُّص: ۱ـ فَرَخشیدَن (آنندراج)، وَشتِش (وَشت = رقص، برهان)، پایکوبی (پایکوب = رقّاص، برهان)، دَست افشانی (دَست افشان = رقّاص، برهان) ۲ـ والاگَشتَن، بُلَند شدَن ۳ـ پَستیدَن، پَست شدن، از واژگان دوپهلو

تَرَقُّع: ۱ـ پاره پاره فَراهَمی، اندك اندك فَراهَم شدن ۲ـ پینگی (پینه = رُقعه)

تَرَقُّق: نازُکدلی

تَرقُوه، تَرقُوَة: چَنبرِ گَردَن (آنندراج)، آخُر، آخُرَك (برهان)، از استخوان‌ها، آخورَك (فرهنگ کوچك)، چَنبَر (فرهنگستان)

تَرَقّه: تَراکِه، واژه پارسی است و نوشتن آن با ق نادرست، تَرَغّه: تَراغِه

تَرَقّی: بَرشَوی (فرهنگ کوچك)، فَرارَفت

تَرقیش: ۱ـ سُخن آرایی ۲ـ سُخن چینی

تَرقیص: وَشت انگیزی، وَشتاندَن

تَرقیع: ۱ـ پینه دوزی، پاره‌دوزی ۲ـ چِل تِکّه‌دوزی، کَدبانویان بریده‌های پارچه را کنار گذارند و آن‌ها را بِبُرند و بَرهم دوزند

تَرقیق: آبدار گُفتَن، نیکوکردنِ سخن (آنندراج)

تَرقیم: ۱ـ پیکرنویسی (پیکر = رَقَم، فرهنگ کوچك) ۲ـ نویسآرایی

تَرقین: ۱ـ شُمارزُدایی، شمارِ نوشته را زدودَن ۲ـ نزدیك نویسی، واژگان و رَده‌ها را به‌هم نزدیك کردن ۳ـ بازه کِشی، گذاشتن کِشَك (= خَطّ) میان دو واژه (بازه = فاصله)

تَرك: هِلِش (فرهنگ پهلوی)

تَركِ اعتیاد: خُو باز (برهان)

تَركِ اعتیاد کردَن: خو بازیدن (برهان) خو باختَن

تَرَكُّب: ۱ـ هَمگَری، هَم‌آمیزی ۲ـ بَرهم نشینی

تَرك کَردَن: هیلیدَن (برهان)

تَرَکه، تَرَکة: ۱ـ مُرده ریگ ۲ـ رَها شده، واگُذاشته ۳ـ خودِ آهنین ۴ـ تُخمِ شُتُرمرغ

تَرکشِ جوزاء: ترکشِ دو پیکر، نام ستارگانی که در آبام (= برج) دوپیکر همانند تَرکِشند (ترکِش = تیردان)

تَرکشِ سَهمُ‌الغَیب: آسیبِ ناگهانی

تُركِ فَلَك: تُركِ سِپهر: بهرام (= مرّیخ)

تَركِ لَذّت: ریوجام، هم‌آوای نیکنام (برهان)

تُركِ مُعَربَد: تُركِ بَدمَست: بَهرام (= مریخ)

تَرکُن: ریشه بَندی، بَرسُتونی

تَرکیب: ۱ـ هَمدایش (فرهنگ کوچك)، پَساچِش (فرهنگ پهلوی) نِشاندَن ۲ـ ریخت (فرهنگ کوچك)، آمیزش (دانشنامهٔ علائی)

تَرکیبات: هَمدایان، تَرومیدگان

تَرکیب شدن: هَمداییدَن، تَرومیدَن، هَمبودَن (فرهنگ پهلوی)

ترکیب کردن: آمیختَن، تَروماندَن

تَرکیب‌بَند: پازبَند

تِرم Term : فرانسوی، دورَك (دوره)، زیم

تُرمتای: تُرکی، سَنگَك، از مرغان شکاری (برهان)

تُرمُز: روسی، بَرمان

تَرَمُّز: ۱ـ جُنبیدَن، جُنب و جوش ۲ـ دِلواپَسی ۳ـ دوراَندیشی (لاروس)

تَرمِزاج: شَنگول، سَرخوش

تَرمِزاجی: شنگولی، سَرخوشی

تُرمُس: لوبیا گُرگی، از گیاهان (معین)

تُرمُسَة: سَردابه (آنندراج)

تَرَمُّض: دِلشورگی

تَرَمُّل: خاك آلودگی، پَست شُدگی

تَرَمُّم: پَراکندگی، پریشیدگی

ترموس Thermos : انگلیسی، دَمابَند

ترمومتر Thermomètre : فرانسوی، گَرماسنج (عمید)

تَرمیم: فَراش، فَراشم (فرهنگ پهلوی)

تَرمیم حقوق: فَراشِ پَرداخت

تَرمیم کابینه: فَراشِ بیتَخش (واژه‌ی پهلوی)

تِرَن Train : فرانسوی، کُوس (= قطار، برهان)، خَرَند (معین)، بارکِش (نفیسی)

تُرُنجان: پارسی تازی گشته، تُرُنگان (گویش گیلکی)، بادرَنگبویه (آنندراج) بالنگو (برهان)، از گیاهان

تَرَنجبین: پارسی تازی گشته، تَرانگبین (برهان)

تُرُنج جلدِ کتاب: تُرُنجِ پُوشَنه

تُرُنجِ ذَقَن: تُرُنجِ زَنَخ

تُرُنجِ طَلا: تُرُنجِ تِلا: آفتاب

ترنجَك: ترکی، تاژ

تَرَنُّج: تاویدن از مستی، کَژ و مَژی

ترن داتریساژ Train d'atterissage : فرانسوی، اَرّاده (فرهنگستان)

تَرنغمه: تَرآوا، تَرنَوا

تَرنَفسی: تَرزبانی (آنندراج)

تَرَنُّق: ۱ـ آب‌تیرگی ۲ـ خیرگی ۳ـ چسبیدَن

تَرَنُّم: ۱ـ خوشخوانی، تَرنوایی ۲ـ تَرانه‌خوانی، سُرودخوانی

تُرنوق: گِلِ تُنُك (آنندراج)

تَرنوك: لاغر (آنندراج)

تُرنه: ترکی، کُلَنگ (آنندراج)

تَرنّی: چشم‌دوزی، چَشم‌ناگیری

تَرنِیَة: پارسی تازی گشته، تَرانه، ترانِه خواندَن ۲ـ شاداندَن ۳ـ پیچ دادَنِ آوا

تَرنیح: ۱ـ بیهوش کَردَن ۲ـ مَست گَرداندَن، مِی نوشاندَن

تَرنیخ: خوار گرداندَن (آنندراج)

تَرنیع: سَرجنباندَن (آنندراج)

تَرنیق: ۱ـ تارکَرد، تیره کردن ۲ـ پالودَن، از واژگان دوپهلو ۳ـ سُستکاری ۴ـ شوریده‌رایی ۵ـ چَشم‌دوختن (بهره از آنندراج) ۶ـ جالیگون، از گیاهان

تَرنیم: ۱ـ تَرانه خواندن ۲ـ تاوآوایی، پیچ و تاب دادن به آوا هنگام خواندن

تروپ Troupe : فرانسوی، دسته، گروه (سعید نفیسی)

تروپ آفیسر Troop-officer : انگلیسی، بایَور (فرهنگستان)

تَرَوُّح: ۱ـ بادخوردَن ۲ـ آسودِگی

تِرور Terreur : فرانسوی، ۱ـ هَراس، هاس

۲ـ هاسکاشت

تِروریست Terroriste: فرانسوی، هاسگر

تروریسم Terrorisme: هاسگری

تُروس: (تک: تُرس)، سِپَرها

تَرَوُّع: تَرسیدَن (آنندراج)

تَرَوُّغ: ۱ـ خَرغَلت ۲ـ تَردَستی ۳ـ زَبانبازی

تَروِیَة: ۱ـ سیرابـانـدَن ۲ـ رایخـواهی ۳ـ بازسخنی، سخن دیگری را بازگفتن

ترومبون Trombone: فرانسوی، سُرناك

ترومپ Trombe: فرانسوی، دیو باد (فرهنگستان)

ترومپت Trompette: فرانسوی، فَرنای

تَرَوّی: ژرف اندیشی ۲ـ از خود پُرسی

تَرویج: از ریشه‌ی پارسی، رَواگاشت، رَواگی

تَرویح: ۱ـ خوشبـو یانـدَن، خوشبو کردن ۲ـ آسایش بخشیدَن

تَرویض: زِهَنجـانـدن، زِهَنجه دادن (زِهَنجه = ریاضت، برهان)

تَرویق: فُروهِشتَن، پالودَن

تَرویل: ۱ـ چَر باندَن، چَرب کردن با روغن ۲ـ آبدادَن، پیش از رسیدن به زن ۳ـ چکاندَن

تَرویم: ۱ـ دِرنـگ انگیزی ۲ـ جُست انگیزی ۳ـ گُزیریدَن

تَرَه: ۱ـ یاوِه ۲ـ بیهوده گُذراندَن

تُرَّهات: (تك: تُرَّهَة)، یاوه‌ها

تَرَهُّب: ۱ـ تَرسانی ۲ـ پَرستش (آنندراج)

تُرَّهَة: یاوه، چَرَند

تَرَهرُه: ۱ـ سِپید نُمایی ۲ـ دَرَخشش

تَرَهُّش: تکاپو

تَرَهـتُـل: ۱ـ نَرمگـوشتـی، نَرم‌اَنـدامی، نَرم‌استخوانی ۲ـ سُستی

تُرهوط: بِسیارخوار (آنندراج) شِکمباره

تَرهیب: ترساندن

تَرهید: بسیارخواری (آنندراج)

تَرهیط: خَرخَری

تِریاق: یونـانی تازی گشتـه ۱ـ اَنوژ (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نُشگُـوار (آنـندراج)، آبِ حَیوان چو شُد گره دَر حَلق ـ زَهـر گشـت، اَر چه بود نُوشگُوار (سنائی)

تریاقِ فارسی: پازَهر (آنندراج)

تریاقِ فاروق، **تریاقِ کَبیر**: اَبَر پازَهر، آمیزه ای است از هفتاد دارو (بهره از غیاث)

تریاقِ کوهی: نوشگیا (برهان)، نوشگیا پُخت و در آن بَرنشست ـ زَهگذرِ زَهر به تَدبیر بَست (نظامی)

تریاك: یونانی، اَپیون (فرهنگ پهلوی) نارکوك (برهان)، مَهانول

تَریاکی: نارکُوکی، اَپیونی

تَریب: سینه (آنندراج)

تَربیه، تَریبَة: استخوانِ سینه (معین)، جِناغ

تَریج: ۱ـ تُندباد ۲ـ تُندجوش

تریسمُوس Trismus: فرانسوی، زَنَخسوز، از بیماری‌ها

تِریشین Trichine: فرانسوی، کِرم خوك

تِریشینوز Trichinose: فرانسوی، بَندسُوز، از بیماری‌ها

تَریك: خُشکه خوشه، خوشه‌ای که دانه‌های آن را کنده یا خورده باشند

تِریکو Tricot: فرانسوی، کِشباف (عمید)

تَریکَة: ۱ـ تخمِ مُرغان ۲ـ زنِ ناشوی ۳ـ مَرغِ ناچَریده

تَریم: ۱ـ چِر کِن ۲ـ آکناك

تِریو Trio: فرانسوی، سِه‌سازه

تِریود Triode: فرانسوی، سه‌راه (فرهنگستان)

تِز Thèse: ۱ـ نهادِه، نَهاد، ... یا قاعده‌ای که نبوده باشد نِهند (لغت فرس) ۲ـ پایاننامه

تَزاحُم: اَنبوهی (آنندراج)، جَنجال

تِزار: روسی، بَرنام شاهانِ روسِستان

تَزاوُج: جُفتِش

تَزاوُر: هَمدیداری، دیدارِ هَم

تَزاوُل: با هَمکوشی

تَزایُد: فزونی

تَزایُل: ۱ـ زُدودِگی ۲ـ پراکَندِگی ۳ـ جدایی ۴ـ شَرمداشت

تَزَبُّع: خشمگینی ۲ـ بَدمَستی ۳ـ بَدرفتاری ۴ـ دُرشت‌گویی

تَزَجّی: بَس کَردَن

تَزجِیَة، تَزجیه: گُذَراندَن

تَزحیر: ۱ـ پیچاك، دِل‌پیچه ۲ـ خونرَوِش

تَزَرّی: ۱ـ سرزَنِش ۲ـ آك‌نمایی

تَزریق: ۱ـ دورُویی ۲ـ دورو دانِستَن ۳ـ دَرآژه (فرهنگ کوچك)، سوزَن‌زدَن

تَزعیف: نیست گرداندَن

تَزفیت: از ریشه‌ی پارسی، گَزف اَندایی (گَزف = قیر)، زفت اَندایی

تَزَقُّف: ۱ـ فروخوردن ۲ـ ربودَن (آنندراج) ۳ـ لیسیدَن (لاروس)

تُزُك، توزك: تُرکی ۱ـ تَرکِش، تیردان ۲ـ سامان

تَزَکّی: ۱ـ ده‌یك دادن (دَه یك = زکوة) ۲ـ گُوالیدَن (رُشد کَردَن)

تَزکِیَة، تَزکیه: ۱ـ پالودَن (فرهنگ کوچك) ۲ـ پاکاندَن، پاك کردن ۳ـ خودستایی ۴ـ دَه‌یك گرفتن

تَزکیهٔ نَفس: درون‌پالایی، رَوان‌پالایی

تَزکیم: پنهانداشتِ کار

تَزَلُّح: چشیدَن (آنندراج)

تَزَلُّخ: لَغزیدن (آنندراج)

تَزَلـزُل: لَرزه (فرهنـگ کوچك)، جُنب و لَرز، بَلَخش

تَزَلـزل داشتن: تَلواسِه داشتن، بَلَخشیدَن، مَن نی‌اَم هوشـیار، مسـتم گیر ـ مَن بَلَخشیده‌ام، تو دستم گیر (سنائی)

تَزَلُّع: کُفتَنِ پا، کُفتَنِ دست (آنندراج)

تَزَلُّـف: ۱ـ پیش دَرآمـدَن ۲ـ پراکنـده شدن (آنندراج)

تَزَلُّق: ۱ـ زیورگرفتن ۲ـ خوش گُذراندَن

تَزَلُّل: لغزیدن (آنندراج)

تَزلیف: درازگویی، کِش دادنِ سخن

تَزَمُّت: آهستگی، گِرانسَنگی

تَزَمُّل: دَرپیچیدگی به جامه (آنندراج)

تَزمیل: ۱ـ در جامه پیچیدَن ۲ـ پنهان کردَن

تَزَنتُر: خرامیدَن

تَزَنُّـح: ۱ـ گشاده گویی ۲ـ بَرداشتن ۳ـ فیسی ۴ـ تَنگ گرفتن (لاروس)

تَزَنُّـد: ۱ـ تنـگ پاسـخی ۲ـ خشـم گرفتن (آنندراج)

تَزَندُق: از ریشه‌ی پارسی، زَندیك شُدَن

تَزنیَة، تزنیه: جه خوانی، جه‌دانی (جه = زانیه، زناکار)

تَزنید: ۱ـ دروغگـویی ۲ـ بیش کیفـری، کیفر دادن بیش از اندازه‌ی گُناه

تَزَوُّج: جُفت‌جویی، همسر گُزینی

تَزَوُّد: توشه برگرفتن (آنندراج)

تَزویج: جُفتاندَن، هَمسردادن

تَزوید: توشه دادن (آنندراج)

تَزویر: ۱ـ تَرب، ریو، هم‌آوای دیو (برهان) ۲ـ تَروَنـد، تَرفَنـد (برهـان) ۳ـ دورویی ۴ـ دروغپـردازی ۵ـ دو دوزه بازی ۶ـ بیهـوده گرداندنِ گواهی

تَزویر کَردَن: ۱ـ دورویی کَردَن ۲ـ ریو یدَن ۳ـ فریفتَن (فرهنگ پهلوی)

تَزویق: ۱ـ سیمـاب کاری، سیمـاب آرایی (سیماب = زیبَق) ۲ـ نگاشتَن

تَزَهُّد: ۱ـ گوشه گیری ۲ـ پارسایی

تَزهید: پارساخواست (معین)

تَزَیُّد: ۱ـ فزونـی نِرخ ۲ـ سُخَـن ساخـتَن ۳ـ بیش گویی، بسیارگویی، پُرچانِگی

تَزَیُّغ: خودآرایی، در زنان

تَزَیُّل: ۱ـ زدودیدَن ۲ـ پَراکنیدَن

تَزَیُّم: ۱ـ آگَنـدِگی، آکنـدِگی ۲ـ پَراکندگی ۳ـ پیوَستن، از واژگان دوپهلو

تَزَیُّن: آراستِگی، زیوریافتِگی

تَزیید: اَفزودَن

تَزییف: نَبَهره کَردَن، ازارزش انداختَن

تَزییل: جُدا کردن، پَراکندَن

تَزیین: زیوَر دادَن (فرهنگ کوچک)، بَرازِشگی (فرهنگ پهلوی)

تَزیینات: زیوَرها

تَزیین کردن: زیوَر کردَن

تَسابّ: ازهَم بُریدَن

تَسابُق: پیشی گِرَفتن، گِرو بَستَن

تَسارّ: هَمرازی

تَسارُع: هَنگارِش (هَنگار = سُرعَت، برهان)

تَسافُه: نادانی کردن (آنندراج)

تَساقُط: ۱ـ اُفتادنِ پیاپی ۲ـ خود بر چیزی افکندن (آنندراج)

تَساقی: ۱ـ آب نوشاندَن ۲ـ می نوشاندَن، مِی گَردانی

تَساکُر: مَست نمایی، خودرا بهمَستی زَدَن

تَسالُم: باهم کُنار آمَدَن

تَسامُح: ۱ـ فَراگذَشت ۲ـ جَوانمَردی

تَسامُع: ازهَم شنیدَن

تَساوی: زیوار (برهان)، بَرابری (فرهنگ کوچك)

تَساوی الطَّرفین: زیوار دوسوی

تَساوی دَر کِیفیَّت: هَنج (بهره از برهان)

تَساهُل: ۱ـ آسانِش، آسانگیری ۲ـ نَرمرَفتاری

تَساهُم: هَمپِشکی، باهم پِشك انداختن (پِشك = قُرعه)

تَسایُر: باهَمرَوی

تَسایُل: ۱ـ تُنـد تازی، سِپاه ۲ـ رَوانِگی به هر سوی ۳ـ لورِش (لور، سِیل، برهان)

تَسَبُّب: رونِش (رون = سَبَب، برهان)

تَسبیب: رون انگیزی، رُون سازی

تَسبیح: ۱ـ نیایِش ۲ـ نیایاك، شُمارافزار (آنندراج)، دانه‌های به‌رشته کشیده که گروهی هنگام نیایش به دست گیرَند

تَسبیح خوان: نیایا

تَسبیح خواندن، تَسبیح گفتن: نیاییدَن

تَسبیح ساز: نیایاکی

تَسبیح سال: رِشته‌ی سالگِره (آنندراج)

تَسبیخ: ۱ـ سبك گَردانـدَن ۲ـ آرامانـدَن، آرام‌دادن (آنندراج)

تَسبیع: هَفتاندَن، هَفت کَردَن، بخش به هفت

تَسبیغ: وات اَفکانی، رَوِشی در دانشِ چامه (= عَروض)

تست Test : انگلیسی، آزمُون

تُست Toast : انگلیسی، بِرشته، بِرِشتوك

تُست Toast : انگلیسی، فَرنوش، جامی که سخنران و میهمانان به شادکامی فَرمهمان می نوشند

تُستِر Toaster: انگلیسی، بِرِشتار

تَسَتُّـر: ۱ـ پَردِگی، پوشیدگی ۲ـ پَرهیز ۳ـ دورداری، دورمانی

تُستَر: پارسی تازی گشته، شُوشتَر

تُستَری: پارسی تازی گشته، شُوشتَری

تَستیر: پَرده نهادَن، پُوشاندَن، پَرده کشیدَن

تَسجیع: بارآهَنگی، آهنگین نِوشتَن

تَسجیل: ۱ـ استوار خواستن، استوار کَردَن ۲ـ نوَرده خواستن، نوَرده نوشتن (نوَرده = قباله = سَنَد، برهان) ۳ـ مُهر نهادَن، مُهر کَردَن ۴ـ راست کردنِ نَره ۵ـ به‌زیر افکنـدَن ۶ـ پیمان کَردَن ۷ـ پُر کردنِ تالاب (تالاب = حوض، برهان)

تَسَحُّب: نازش

تَسَحُّج: خَراشیدِگی

تَسَحُّر: بِگاهی خوردَن (بِگاهی = سَحَری)

تَسَحُّن: نیکو یافت

تَسحیج: خَراشاندَن

تَسحیر: ۱ـ فَریباندَن ۲ـ جادوکَردَن

تَسَخُّـر: ۱ـ بیگـاری، کار بی‌مُزد کَردَن ۲ـ فَرمانبُرداری، رام گَشت

تَسخَر: ریشخَند

تَسخَر زَدَن: ریشخَندیدَن

تَسَخُّط: ۱ـ ناخشنودی ۲ـ کَمبُود ۳ـ خَشمیدَن

تَسَخّی: جَوانمردنُمایی، جوانمردیِ زورَکی

تَسخیر: ۱ـ بیگـاراندَن، بیگاری خواستن ۲ـ رام کَرد، رام کَردَن ۳ـ دَرشکستن، شکست دادن ۴ـ به‌دست آوردَن

تَسخیری: گُمارده، دَستوری

تَسخیل: ۱ـ ناتوان خواندن، ناتوان دانستن ۲ـ افکندنِ بار: ۳ـ بارآوردن

تِسخین: کفش

تَسـخین: ۱ـ گرم خواسـتن ۲ـ گرم کردَن ۳ـ گَرمی خوردَن

تَسَدُّج: دروغبافی

تَسَدّی: زیر خَزی، خَزیدنِ زیر چیزی

تَسـدید: ۱ـ راست کردن، درست خواستن ۲ـ استواری بخشیدن

تَسـدیس: ۱ـ ششگـوشه سازی ۲ـ بخشِ به شش ۳ـ پا آهـو سازی (مُسَـدَّس = پاآهـو، برهان)

تَسَرُّب: ۱ـ به سوراخ خزیدن ۲ـ تَراوش

تَسَرُّع: هَنگارش (هَنگار = سُرعت)، هَنگاردَن

تَسَرُّف: مِکش، مِکیدَن

تَسَرمُط: تُنُک‌مویی

تَسَروُل: اِزارپوشی، شَلوارپوشی

تَسَرّی: هَمه گیری، فَراگیری

تَسریح: مُوی بافتَن

تَسریح: ۱ـ گشودنِ مُوی ۲ـ رَهاکردن موی

تَســرید: ۱ـ سوراخ کردن ۲ـ درز دوختن ۳ـ روزه‌داریِ پَیاپَی

تَسریع: ۱ـ هَنگاراندَن ۲ـ هَنگارخواست ۳ـ هَنگارکَرد (با آرِش ساخته‌ی فارسی گویان در تازی نیامده، معین)

تَسریق: دُزد خواندَن، دزد دانستن

تَسریم: پاره پاره کردن (آنندراج)

تَسطیح: ۱ـ رویه گَری (فرهنگ کوچك) ۲ـ تَراز کردَن (فرهنگ کوچك) ۳ـ تَخت کردَن، پَهن و هَموار گرداندَن

تَسطیر: ۱ـ اَندار بافی (اَندار = اُسطوره) ۲ـ رَده بَندی

تِسع: ۱ـ نُه ۲ـ مادینه، نُه‌زَن

تُسع: نُه‌یك، یك نُهُم

تُسیع: ۱ـ نُهُمی شُدَن ۲ـ نُه‌یك ستانـدَن (آنندراج)

تِسعَة: ۱ـ نُه ۲ـ نُه نرینه، نُه مرد

تَسَعُّر: ۱ـ بَرافروختگیِ آتش ۲ـ نرخ‌یابی، نِرخ‌داری

تَسَعسُع: پیرکودَنی، پیری و کودَنی

تِسعَ عَشَر: نوزده، ۱۹

تُسعَ مائه: نُهسَد: ۹۰۰

تَسَعُّن: بیش فَربِهی، گُندِگی

تِسعُون: نَوَد، ۹۰

تَسعیر: ۱ـ نِرخگُذاری ۲ـ اَرزیابی (معین)، هَم‌اَرزی

تَسَفُّر: راهی شُدَن (راهی = مُسافِر، برهان)

تَسَفسُط: یاوه بافی، بیهوده سخنی (بیهوده = باطِل، برهان)

تَسَفُّل: پَست گَرایی، پَستی، فرومایِگی

تَسَفُّه: نادانی، گُولی

تَسفیر: راهی کَردَن

تَسفیط: ساروگ مالی، گِل‌مالی، دَرزگیری

تَسفیل: پَست گَرداندَن

تَسفیه: نادان خواندن، گُول دانستن

تَسَـقُّط: ۱ـ زشتگویی ۲ـ سخن چینی ۳ـ لَغزش جویی ۴ـ تَباه انگیزی

تَسَقّی: سیرآبی، فروبُردن (لاروس)

تَسقِیَة: آب‌نوشانی، می‌نوشانی

تَسقیم: بیمارگَرداندَن

تَسَکُّع: ۱ـ سَرگشتِگی ۲ـ پیشینِگی

تَسَکُّن: ۱ـ نَغوسِگی (نَغوسه = تسکین، برهان) ۲ـ دَرویشی

تَسکیت: ۱ـ فرونشاندن ۲ـ خاموشاندَن

تَسکیر: ۱ـ خَبه کَردَن ۲ـ چشم دیگری بَستَن

تَسکین: نَغُوسه (برهان) نَغوساندَن، آرامِش دادَن

تَسکین کَده: رامشکَده

تَسَلُّب: سُوکجامه پوشیدَن

تَسَلُّج: بِسیارنُوشی

تَسَلُّح: زره پوشیدن، جَنگ افزار برداشتن، زینِگی (زینه = سلاح، برهان)

تَسَلُّخ: پوسته پوسته شُدَن

تَسَلسُل: زَنجه (برهان)، پیاپیی

تَسَلُّط: ۱ـ چیرگی ۲ـ بَرگماشتِگی

تَسَلُّط بر نَفس: هَنوَندی (برهان)

تَسَلُّف: اَرمُونِش (اَرمون = بیعانه، برهان)، پیشبَهاگیری

تَسَلُّم: ۱ـ پَذیرش ۲ـ گَردن نِهی ۳ـ اسلام آوردَن ۴ـ راه درست رفتَن ۵ـ سُتوهِش

تَسَلّی: نَواز (برهان)، دلداری (فرهنگ کوچک)، هَمدَردی، دلخوشی (آنندراج)، وِتواری (فرهنگ پهلوی)

تَسَلّی بَخش: اَندُه گُسار، و سُودِ این نامه هرکسی را هست و رامِشِ جهان است و اَندُه گُسارِ اَندُهگِنان است و چاره‌ی دَرماندگان (سرآغاز شاهنامه‌ی ابومنصوری)

تَسلیت آمیز: نَوازانه

تَسلیت نامه: نَوازنامه

تَسَلّی دادن: نَوازیدَن، وِتواردَن

تَسلیح: زینِش، زینه دادَن

تَسلیحات: زینِگان

تَسلیحاتِ قشون: زینِگان اَرتش

تَسلیخ: پارسی تازی گشته، تَشلیخ، جانَماز

تَسلیس: گوهرنشاندن، زیورسازی

تَسلیط: ۱ـ چیره گَرداندَن ۲ـ بَرگُماشتَن

تَسلیع: شکافتن (آنندراج)

تَسلیف: ۱ـ ناشتاشِکَستن ۲ـ بها پیش دادَن، اَرموناندَن

تَسَلّی گاه: نَوازگاه

تَسلیم: ۱ـ سُتوهیدَن ۲ـ درود گفتن ۳ـ گَردَن نهادَن ۴ـ اسلام آوردَن

تَسَمُّط: آویختگی

تَسَمُّع: شنودَن، به گوش گرفتن، گوش کردن

تَسَمُّن: فَربِهی

تَسمه: ترکی، بَند، دَوال

تَسَمّی: نام‌نِهی

تَسمِیَة، تَسمیه: نامگذاری (فرهنگ کوچك)

تَسمیج: زشت گردانیدَن (آنندراج)

تَسمیر: ۱ـ تُنُك کردن شیر، آبکی کردن شیر ۲ـ کور کردن ۳ـ میخکوب کردَن

تَسمیط: ۱ـ فَرپَساوَندی، در هر بندِ چامه سه بخش را هم‌پَساوَند کَردَن، برای نُمونه از شاه نعمت الله ولی:

ای خسرو شیرین سخن، ای یوسف گُل پیرهَن

ـ وی توتیِ شکَرشکن، ما را زبانی دیگر است ۲ـ بَر فتراك زین بَستن ۳ـ رهاکَردن بدهکار را (بهره از آنندراج)

تَسمیع: ۱ـ شِنوانیدَن ۲ـ زشت گردنـدَن ۳ـ به نیکی یادکردن، از واژگان دوپهلو

تَسمیل: ۱ـ نَرم‌زبانی ۲ـ لا یرُوبی

تَسَنُّح: بازکاویدَن

تُس نَفَسی، چُس نَفَسی: هرزه گویی

تَسَنُّن: رَوِشیدَن ۲ـ سُنّی شدن، به روشِ پیامبر رفتن

تَسَنّی: ۱ـ بَرگشتن ۲ـ دِگَر شدن ۳ـ نَرمکاری ۴ـ اَفسون کردن (آنندراج)

تَسنیة: گره گُشایی: آسان کردن

تَسَوُّخ: در گِل افتادن، در لای فرورفتن

تَسَوُّد: زن کردَن، سیاه شُدَن (لاروس)

تَسَوُّق: بازار جُستن، بازارجُست

تَسَوّی: بَرابر شُدَن

تَسوِیَة، تَسویه: بَرابَر کردن، سَر به سَر کَردَن

تَسویهٔ حساب: بَرابر کردنِ بدهکار و بستانکار

تسه تسه Tsé.Tsé: فرانسوی، پَشه خواب

تَسَهُّل: نَرمِش، نَرم شُدَن

تَسهید: بیخواب کردَن، بیدار کردن

تَسهیل: آسانکَرد

تَسهیلات: آسانکَردها

تَسهیم: ۱ـ بَخش دادن ۲ـ بَخش کَردن

تَسهیم به نِسبَت: بَخش به وابَست

تَسَیُّر: گَشت، گشت و گُذار

تَسییر: ۱ـ گَشت دادن، گشت و گُذار دادَن ۲ـ از شهر به در کردَن

تَسییع: ۱ـ گِل اَندودَن ۲ـ چَرب کردنِ تَن

تَسییل: راندَنِ آب (آنندراج)

تَشَأُّم: مُرغوابِش (مُرغوا = فالِ بَد، برهان)

تَشابُه: هَمانندی (فرهنگ کوچك)، هَمسانی، هَمانِگی (فرهنگ پهلوی)

تَشاجُر: هَم‌ستیزی، هَم‌تاشِگی

تَشارُك: هَمبازی، هَنبازی

تَشاعُر: سراینده نمایی

تَشاکُل: هَم‌ریختی

تَشاکی: گِلگی: گِله‌داشتَن

تَشامُم: بوییدن یکدیگر را، هَم‌بُویی

تَشاوُر: هَم‌سِکالی

تَشاوُش: دَرهَمی

تَشاهُد: باهَم گواهی دادن، هَم گُواهی

تَشَبُّث: بِلك (برهان) آگِست (فرهنگ کوچك)، نَشَل (برهان)

تَشَبُّثات: بِلك‌ها، نَشَل‌ها

تَشَبُّث کردن: بِلکیدَن (برهان)، آگِستَن، خود چِسباندَن، نَشَلیدَن

تَشَبُّع: باربارخوری، باربار خوردن (آنندراج)، ستاندَنِ شَهروَندی

تَشَبُّه: مانندِگی

تَشبیب: یادِ جوانی، یاد جَوانی کردَن

تَشبیه: مانند کردَن

تَشتاقه: ترکی، سنگ‌پُشت (آنندراج)

تَشَتُّت: پَراکندگی، پَریشانی، فَتالِش، شَهلیدگی

تَشتیت: پَراکنده کردَن، پَراکَندَن، فَتالاندَن

تَشَجُّع: دِلیرنُمایی

تَشجیر: شاخ و برگ کشیدن، نگاشتن: دار و درخت

تَشجیع: ۱ـ دل دادَن، دِلیراندَن ۲ـ دِلیرخواندَن

تَشحیذ: ۱ـ تیزکردن، کارد و دیگرها ۲ـ روشن کردن، یاد و هوش را

تَشَخُّص: بزرگ‌مَنِشی

تَشَخُّص به خرج دادن: خودگرفتن، بادکردَن

تَشخیص: نیماد (فرهنگ کوچك) بازدانی، ویچارِش (فرهنگ پهلوی)

تَشَدُّد: سَختگیری، دُرُشتی، تُندی

تَشدید: ۱ـ سخت کردَن ۲ـ استوار کردن (فرهنگ کوچك)

تَشَرُّب: نوشِش، نوشیدَن، آشامیدَن

تَشَرُّف: بُزرگواری، سَرافرازی

تَشَرُّف حاصِل کردن: سَرفراز شُدن از دیدار

تَشَرُّق: آفتاب گِرفتن

تَشَرُّم: شِکافتِگی

تَشریح: ۱ـ واشِکافی، وَستی (فرهنگ کوچك)، ۲ـ روشَنگویی

تَشریح علمی: تَن شناسی

تَشریحِ عَمَلی: لاشه شِکافی

تُشرید: ۱ـ راندَن ۲ـ پَراکَندَن

تَشریر: ۱ـ خشکاندَنِ به آفتاب ۲ـ به نام کردن، سرشناس کردن

تَشریز: ۱ـ آزاررسانی ۲ـ دُشنامگویی

تَشریع: آیین نهادَن (معین) راه نمودَن (عمید)

تَشریف: بَرکشیدَن، بُزرگ کردَن، والایاندَن

تَشریفات: بار، آیین‌ها

تشریفاتی: دَرباری، آیینی

تَشریق: ۱ـ روشن کردَن، روشناندَن ۲ـ گرایش به خورآیان (= مشرق) ۳ـ از زیبایی درخشیدن ۴ـ خشکاندنِ گوشت

تَشریك: هَمباز گرداندن، هَنبازاندَن، هَمبازِش

تَشریك مَساعی: ساختهٔ فارسی گویان به جای اِشتراكِ مَساعی، هَنبازکوشی

تَشریم: ۱ـ شِکافتن ۲ـ رمیدنِ شکار خسته

تِشرین: تازی از لاتین، ماه‌های رومی: تِشرینِ یکم و تِشرین دویم میان ماه‌های ایلول و کانونِ

یکم

تَشَزُّر: ۱ـ آمادگی برای جنگ (آنندراج) ۲ـ خشم گرفتن

تَشطیح: ۱ـ بی آزرمی ۲ـ ناروا گویی، سخنانی بر زبان آوردن که با باورهای دینی نمی خوانَد، چون سخنِ بایزید که: خدایی جز من نیست: لااله اِلاّ اَنـا یا سخـن حلاج که: من خُدایم: اَناالحَقّ

تَشطیط: از اندازه گذشتن

تَشَعُّب: ۱ـ شاخ دَرشاخی ۲ـ تیره تیرگی، گروه گروهی

تَشَعُّث: ۱ـ کم خوری، کَم خوراکی ۲ـ سِتَدَن، سِتانَدَن

تَشَعُّر: موی موی شُدَن (مُوی = شَعر)

تَشَعشُع: تابِش (فرهنگستان)

تَشَعُّل: فروزش

تَشعیب: جُدا گَردانـدَن، گروه گروه کردَن، شاخه شاخه کردَن

تَشعیث: ۱ـ نکـوهـانـدَن ۲ـ دورکـردَن ۳ـ واجسِتانی (واج = حَرفِ مُتحرك)

تَشَفُّع: وَرفـانیدَن، میانجیگـری (وَرفـان = شفیع)

تَشَفّی: ۱ـ بهبـودی ۲ـ دل آسایی (معین ‖ ۳ـ دلخوشی

تَشفِیَة: ۱ـ سُودمندشُدَن ۲ـ افزونیدَن

تَشفیر: کاهشِ دارایی، از دَست رفتن

تَشفیع: وَرفان شُدَن، پذیرفتنِ میانجیگری

تَشفیف: ۱ـ افـزونـانـدَن، افـزون کردَن ۲ـ سودمَند ساختن

تَشقیق: ۱ـ تِکـه تکه کردن، پاره پاره کردن ۲ـ نیك بشکافتن (معین)

تَشکُّر: سِپاسگُزاری

تَشکُّرات: سِپاس ها

تَشکُّرکردَن: سِپاس گُزاردَن

تَشَکُّك: گُمانِش، دودلی

تَشَکُّل: ریخت پَذیری، تاشِگی

تَشـکّی: ۱ـ خَرفـتَـن (= شکـایت کردن، آنندراج) ۲ـ دادخواهی

تَشکیك: گُمانانِدَن، درگُمان انداختن

تَشکیل: ۱ـ تاشه بَخشیدَن ۲ـ بَرپا کَردَن

تَشکیلات: سازمـان ها، آراستـار (سنجش خردناب)، سازمان (فرهنگستان)

تَشَمُّر: ۱ـ کَمَر بَستن ۲ـ آستین بالا زَدَن ۳ـ چابُکی

تَشَمُّز: تُرُنجش، تُرُنجیدَن

تَشَمُّس: ۱ـ آفتاب زدگی ۲ـ در آفتاب ماندَن

تَشَمُّق: رشك خوردَن، رَشك بردن

تَشَمُّم: بویِش، بوییدن ‖ آنندراج)

تَشمیر: ۱ـ چُست کاری، چابُک کاری ۲ـ آهنگ کاری کردن ۳ـ خرامیدَن

تَشمیزج: پارسی تازی گشته، چَشمیزَك (برهان) از داروها

تَشمیس: ۱ـ گستردن در آفتاب ۲ـ آفتاب بَرَستی

تَشمیم: بُو یاندَن

تَشَنُّج: ۱ـ تَنجِش، تَنجیدَن (برهان)، تَنِش ۲ـ لرزش

تَشَنُّع: ۱ـ زشتکاری ۲ـ تاراج ۳ـ پارگی جامه

تَشنیح: زشت گفتن، بَد و بیراه گفتن

تَشنیر: رُسوا کردَن، رسوایاندَن

تَشنیع: غُنبه (برهان)

تشنیع کردَن: غُنبه کردن، زشت گفتن

تَشَوُّر: شَرمندِگی

تَشَوُّش: بِشولِش، بِشولیدگی

تَشَوُّق: آرزومندی، شورمندی

تَشَوُّم: مُرغوایی، مَرَخشِگی، (مَرَخشه = شوم = نحس، برهان)

تَشَوُّن: سَبك مغزی

تَشَوُّه: ۱ـ ناشناسایی ۲ـ زشتی

تَشویذ: دَستاری کردن، دَستار بَرنهادن (دَستار = عَمّامه)

تَشویر: ۱ـ شَرماندَن، شَرمنده کردن ۲ـ دِلهُره دادن ۳ـ نَماردَن (نَمار = اِشارَة، فرهنگ کوچك)

تَشویش: ۱ـ دِل شوره ۲ـ نِگرانی ۳ـ تابِگی (= اضطراب داشتن) ۴ـ دَرهَم کرد (معین)، شوریده کردن (و این عَربیُ الاصل نیست، آنندراج)

تَشویش و بیقَراری: کَند و کُوب (برهان)

تَشویق: ایزانِش، ایزانیدَن (فرهنگ کوچك)، بَرآغالِش

تَشویل: خوابیدنِ نره، هنگام گایِش

تَشوین: جداساختَن، از هم واکردَن

تَشویه شده: برشته (فرهنگستان)

تَشَهُّد: ۱ـ گُواهی ۲ـ گُواهیدَن، گُواه بودَن ۳ـ گواهی در نماز به یگانگی خدا و راستینی پیامبَر

تَشَهُّل: رَفتنِ آبرو (آنندراج)

تَشَهّی: ۱ـ وَرَن داشت (وَرَن = شَهوَت) ۲ـ خواستاری، خواهانی

تَشهیر: ۱ـ شناسانَدن ۲ـ رُسواکَردَن ۳ـ شناساندنِ به بَدی

تَشَیُّخ: ۱ـ ریش سپیدی ۲ـ پیرنمایی

تَشَیُّط: نَزاری از بسیارگایی

تَشَیُّع: ۱ـ پیروی ۲ـ دوازده پیشوایی

تَشییب: سپیدمویی از اندوه

تَشییخ: ۱ـ ریش سپید گردانـدَن، کَدخـدا

برگزیدن ۲ ریش سپید خواندن، ریش سپید دانستن، پیرخواندن

تَشیید: ۱ ـ اُستواراندَن، اُستوار کردن: ستون، پایه ۲ ـ بر پاداشتن: دیوار، ساختمان، سازمان

تَشییع: ۱ ـ بَدرَهه کَردَن، به‌دُنبال رَفتن ۲ ـ فُروزانیدَنِ آتَش

تَشییعِ جنازه: بَدرَهه‌ی لاشه

تَشییعِ مُسافِر: بَدرَهه‌ی راهی

تَصابی: ۱ ـ مِکیاز پَرَستی (مِکیاز = اَمرَد، برهان) ۲ ـ کودَك نُمایی

تَصاحُب: دَست اندازی

تَصادُف: ۱ ـ به‌هَم برخوردن، بَرخوردن، به چیزی ۲ ـ پیش آمَدَن

تَصادُق: دوستیِ راستین

تَصادُم: کُوفت (فرهنگ کوچك)، بَرخورد، به‌هم واکوفتَن (آنندراج)، هَم کُوبِگی، آسیبِش (آنندراج)

تَصاریف: (تك: تَصریف) ۱ ـ گَردانیدن‌ها ۲ ـ گُذَشتن‌ها ۳ ـ بَرگَشتن‌ها (آنندراج) ۴ ـ گردش‌های زَمانه

تَصاعُد: فَرابازی (فرهنگستان)

تَصاعُدِ حسابی: فَرابازیِ هَماری

تَصاعُدِ هندسی: فَرابازیِ هَندِسی

تَصاغُر: خُردی، خواری

تَصافّ: چَندرَستِگی

تَصافُح: دَست دادَن

تَصالُح: سازگاری (معین)

تَصالُغ: کَرنمایی، خود را به کری زدن

تَصانیف: (تك: تَصنیف) ۱ ـ دَسته‌دَسته‌ها ۲ ـ گِرد آمده‌ها ۳ ـ فراهَم‌آمده‌ها ۴ ـ ترانه‌ها

تَصاویر: (تك: تصویر)، نشانه‌ها، نِگاره‌ها، پیکره‌ها، نگاشته‌ها

تَصَبُّب: ریزش، ریختگی

تَصَبُّح: ۱ ـ پگاه خوابی، خفتن در پِگاه ۲ ـ پگاه خوری، خوردن در پگاه

تَصَبُّر: شِکیبِش

تَصَبّی: ۱ ـ زَن فَریبی ۲ ـ جَوان نمایی

تَصبیح: ۱ ـ دیدار بامدادی ۲ ـ نوشانـدنِ در بامداد

تَصبیر: شکیب خواهی

تَصَحُّف: دُرُست نخواندَن

تَصحیح: راستداشت (خردناب)

تَصحیف: دَستکاری، در نوشته یا سرودِه

تصحیف خوانی: لغزیده خوانی

تَصَدُّد: ۱ ـ آهنگیدَن ۲ ـ پیش آمدَن

تَصَدُّر: بالانشینی، فَرنشینی

تَصَدُّع: دَردسَر، دَردسر یافتَن، پَراکَندِگی

تَصَدُّف: رُویگَردانی

تَصَدُّق: جَسک گَردانی (جَسک، هَم‌آوای رشك واژه‌ی پهلوی برابر با بَلا)

تَصَدّی: فَرداری (فرهنگ کوچك)، فَردارِش، فَراروِیی

تَصدید: ۱ـ آوا برآوردن ۲ـ دستکوبی، دَست‌زَدَن

تَصدیر: ۱ـ بالانشاندَن ۲ـ سَرنامه نوشتن (سَرنامه = عِنوان، برهان) در برخی واژه نامه‌ها آرشِ دیباچه نوشتن یا پیشگفت نوشتن آمده

تَصدیع: دَردسر دادن (فرهنگ کوچك)

تَصدیق: راستیافت، فَرتورِش (فَرتور = صِدق، برهان)، گِرَوِش (دانشنامه عَلائی)

تَصَرُّف: ۱ـ فروگِرِفت ۲ـ داشتمندی (فرهنگ کوچك) ۳ـ در دست گرفتن، به‌دست آوردن

تَصَرُّم: ۱ـ بُریده شُدَن ۲ـ به‌سَر آمدَن

تَصریح: روشَنکَرد، فَرنُمود، اَپَردِگی (فرهنگ کوچك)

تَصریحاً: آشکارا، بی‌پرده

تَصریحاً و تَلویحاً: آشکار و سَربَسته

تَصریف: ۱ـ بَرگردانـدَن، بازگردانـدَن ۲ـ واژه گیری، گرفتن و ساختن واژگان از واژه‌ی هَسته‌ای یا از کُنِش

تَصعاق: بیهوش شُدَن

تَصَعُّد: فَرایازِش

تَصعید: فَرایازگی

تَصَغُّر: کِهانِش

تَصغیر: کِهاندَن، روشی در دستور زبان پارسی که با افزودن نشانه‌ی کِهانش، کِهواژه ازمِهواژه پدید آید، چنانکه بابَك از باب و نامَك از نام و باغچه از باغ و سَراچه از سَرا و دُختَرَ و از دُختر

تَصَفُّح: پژوهِش

تَصَفُّح کردن: پژوهیدَن

تَصَفُّق: دودلی

تَصفِیَة، تَصفیه: ۱ـ پالایش ۲ـ فَرجام بخشیدَن ۳ـ واریختن (فرهنگستان)

تَصفیهٔ شکر یا چغندر: فانیدَن (آنندراج)

تَصفیح: پَهن گَرداندَن (آنندراج)

تَصفید: نیك بَستَن

تَصفیر: ۱ـ بانگیدَن ۲ـ سوت کشیدن، سافوت زَدَن (سوت، سافوت = صَفیر) ۳ـ زَرد گَرداندَن، رنگِ زرد زَدَن، زَرداَندایی

تَصفیف: ۱ـ به‌رَج ایستادن ۲ـ رَجاندَن، دَررَج ایستانیدَن

تَصفیهٔ حِساب، تَفَرُّغ حساب: هَماربالایی

تَصفیه‌خانه: ۱ـ پالایشگاه ۲ـ فانیدگاه

تَصفیه کردن: پالودَن، پالاییدَن

تَصَلُّب: سِفتِش، سَختِگی

تَصَلُّب شرائین: سَختِگی سُرخ‌رَگان

تَصَلصُل: آوایش زیوَرها

تَصَلُّع: ۱ بَرآیشِ خور ۲ـ دَمیدن از زیرِ اَبر

تَصَلُّف: لافِش، لافیدَن

تَصلیب: دارکردَن (فرهنگ پهلوی)

تَصلِیَة: نَمازگزاری

تَصلید: فَرازُفتیدَن: زُفت گشتنِ بسیار (زُفت = مُمسِك = بَخیل)

تَصلیع: بهانه آوردن

تَصلیل: بانگیدَنِ لگام

تَصلیم: ۱ـ بُریدنِ بینی ۲ـ بُریدنِ گوش (آنندراج)

تَصَمُّغ: خون آلودگی، خُونینی

تَصمیت: ۱ـ خاموشیدَن ۲ـ خاموشاندَن

تَصمیغ: زَمج اَندایی، اَندودن با زَمج (زَمج، هم‌آوای رنج = صَمغ، برهان)

تَصمیم: گُزیر، وَدایش (فرهنگ کوچك) آهنگ (معین)، ویچیر (فرهنگ پهلوی)

تَصَنُّع: ۱ـ خودآرایی (فرهنگ کوچك) ۲ـ وانُمودی

تَصَنُّعی: وانُمودی، ساختِگی

تَصنیع: ۱ـ ساختَن ۲ـ آراستَن ۳ـ وانُمود کَردَن

تَصنیف: ۱ـ تَرانه (برهان)، هَرنَسُفته دُری، دری می سفت ـ هَر ترانه، ترانه ای می گفت (نظامی)، یکی بود از ندیمان این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی (تاریخ بیهقی) ۲ـ گردآمده ۳ـ نوِشته ۴ـ سُروده

تَصنیف خوان: تَرانه خوان

تَصنیف خواندن: ترانه خواندَن

تَصنیف ساختَن: تَرانه ساختن

تَصنیف کَردَن: ۱ـ نوِشتن ۲ـ سرودَن

تَصنیف نَهادَن: جَفته بَستن (جَفته = اِتّهام، برهان)

تَصنیم: بُت ساختن، تَندیس ساختن

تَصَوُّر: اَنگار (برهان)، اَنگاشت

تَصَوُّرات: اَنگارها

تَصَوُّراتِ باطِل: اَنگارهای بیهوده

تَصَوُّر کَردَن: اَنگاردَن (برهان)، اَنگاشتن (فرهنگ پهلوی)

تَصَوُّری: اَنگاری

تَصَوُّف: سوفیگری، سوف برگرفته از یونانی، بیرونی تَسَوّف را به کار برده، دَرویشی

تَصَوُّق: آلودگی، پَلیدی

تَصویب: نومانی، پذرُفت (فرهنگ کوچك)، پَسَندِش (فرهنگ پهلوی)

تَصویب کردن: پذرُفتَن، رَواگاندَن

تَصویبنامه: رَواگنامه

تَصویت: آوازدادَن، رای دادَن (لاروس)

تَصویح: گیاخشکاندَن، سبزی خشك کَردَن

تَصــویر: نگـارَك (فرهنـگ پهلوی)، پیکَـره (برهـان)، فَرتـور (= عَکس برهـان)، رُخش، نگاره (فرهنگستان)

تَصویر کِش، تَصویرگر: پیکرساز، نِگارگَر

تَصَیُّد: شکاریافت، شکاریابی

تَصَیُّر: باب مانی، همانند پدر بودن

تَصیید: ۱ـ شکارخواست ۲ـ شِکارکَرد

تَضاجُر: شِکَنجیدَن، خودآزاری

تَضاحُك: هَمخَندی، باهَم خندیدن

تَضادّ: ۱ـ ناهَمتایی، ناسانی ۲ـ دشمنی، ناسازی

تَضارُب: زَد و خورد

تَضارُس: دَندانِگی، دَندانه داشتَن

تَضــاریس: (تك: تَضــریس)، دَنــدانــه‌ها، دَندانه‌دارها، پَست و بُلَندها

تَضاعُف: دوچَندی

تَضـاعیف: (تك: تضعیف) ۱ـ دوچندان‌ها ۲ـ ناتوان گشته‌ها

تَضافُر: هَم‌پُشتی، پشتیبانی ازهَم

تَضامُن: پایَندانیدَن، هَم‌پایَندانی

تَضامنی: پایَندانی

تَضایُق: تَنگنجیدَن باهَم

تَضَجُّر: دِلتنگی، ناآرامی

تَضَحُّك: خَنده‌داری

تَضحِیَة، تَضحیه: گوسپندکُشی، کُرپان کردن: گوسپند یا شُتُر

تَضَرُّب: به‌هَم خوردن

تَضَــرُّج: ۱ـ خون‌آلــودِگی ۲ـ شِکُـفتَن ۳ـ خودآرایی، در زنان ۴ـ سرخ‌رخساری

تَضَرُّر: ۱ـ زیانکَرد ۲ـ گَزَندیافت

تَضَــرُّع: لابـه (فرهنـگ کوچـك)، زاری، زاری کردَن (آننـدراج)، زاریدَن، مویِش، مُویِه (برهان)

تَضَرُّع کردن: مُوییدَن (برهان)

تَضریب: دوبه‌هَم زنی، سخن‌چینی، بَرغلانیدَن

تَضــریج: ۱ـ سخن‌آرایی ۲ـ فراخ گریبـانی، فراخ کردن گریبان

تَضـریس: ۱ـ دنـدانه‌دار کردن ۲ـ دندانه‌دار، پَست و بُلَند، ماهُور

تَضَعضُع: فُرونِشَست

تَضَعُّف: ۱ـ زَبونی، خواری ۲ـ گمنامی

تَضعیف: ۱ـ دوچنــدانـدَن، دوچنـدان کردن، دوسانگری (فرهنگ کوچك) ۲ـ ناتوان کردن، سُستاندَن، زبون گرداندَن

تَضغیث: بارانخورده، تَر اَز باران (لاروس)

تَضَلُّع: پَهلو بَرآمَدَن

تَضلیل: ۱ـ گُمراهاندَن ۲ـ گمراه دانستن

تَضَمُّخ: خودآلایی، بابویه

تَضَمُّد: فَرغار نهادن

تَضَمُّر: پوست تُرُنجیدِگی

تَضَمُّن: دَربَرگیری

تَضمید: زَخم‌بَندی، فَرغار نِهی

تَضمیر: اَسپ‌پَروَری

تَضمین: ۱ـ پذرُفتِ تاوان ۲ـ پایَندانی ۳ـ نهادَن در آوَند (آوَند = ظرف، برهان) ۴ـ گُفت‌گیری، سروده یا گفته‌ی دیگری را میان چامه یا نوشته‌ی خود آوردن

تَضوّج: خَم شُدَن، کُوژیدِگی

تَضَوّر: بَرخود پیچیدَن

تَضویط: اندوخته کَردَن

تَضَیُّف: ۱ـ میهمان شدن، ۲ـ گراییدَن

تَضَیُّق: تنگ شُدن (آنندراج)

تَضییع: تَباهِش، بَر بادی (فرهنگ کوچك)

تَضییع کَردَن: تَباهاندَن

تَضییع شُدن: تَباهیدَن (برهان)

تَضییف: مهمان داشتن، مهمانی دادن

تَضییق: تَنگداشت، تنگ گیری

تَطابُق: ۱ـهمانندی، هَمدیسی ۲ـهَمداستانی

تَطامُن: آرامِش‌پَذیری

تَطارُش: کَرنمایی

تَطارُق: پَیاپیی: شُتُران

تَطاعُن: رَنجاندَن یکدیگر را: ۱ـ با نیزه ۲ـ با سُخن

تَطاغی: ۱ـ بَرهَم سِتَم کردَن ۲ـ سَرکشی

تَطالُق: یکدیگر را رَها کَردَن

تَطاوُع: گَردن نهادَن، فَرمانبرداری

تَطاوُل: ۱ـ درازدستی، یازستَن (برهان) ۲ـ بیداد، سِتم ۳ـ گردنکشی

تَطایُر: ۱ـ پَرش ۲ـ پَراکَنِش

تَطَبُّب: پزشکی، درمانگری

تَطَبُّع: پُرشدن، خُویگیری

تَطبیب: دَرمان کَردَن

تَطبیع: خودپَروَری

تَطبیق: آتایِش (فرهنگ کوچك)، بَرابَر کَرد

تَطبیل: دُهُل نَوازی (آنندراج)

تَطَرُّب: ۱ـ شادمانِگی ۲ـ سرودخوانی

تَطَرُّق: راهیابی

تَطریب: ۱ـ شادگرداندَن ۲ـ دِرازآوازی

تَطریح: دِرازسازی

تَطَعُّم: چشیدَن (آنندراج) مَزیدَن

تَطعیم: پیوَند زَدَن

تَطَغُّم: گُول نُمایی

تَطَفُّل: ۱ـ اَنگَلیدَن ۲ـ کُودکیدَن

تَطفیح: لَبریزاندَن، لَبریز گرداندَن (آنندراج)

تَطفیل: اَنگل پَروَری

تَطفِیَة، تَطفیه: کُشتنِ آتش، فرونشاندن آتش

تَطَلُّب: جُستِش، جُستَن (آنندراج)

تَطَلُّس: تَباهِش نِوشته

تَطَلُّع: ۱ـ آگاهِش ۲ـ چیرگی ۳ـ پیوسِش (پیوس = انتظار، برهان)

تَطَلُّق: ۱ـ گشاده رویی ۲ـ رَوانسُخَنی

تَطلیب: به‌مُولِش خواستن (مولِش = مُهلت)

تَطلیف: فزونِش

تَطَمُّس: ۱ـ پوشیدگی ۲ـ ناپدیدی

تَطَمُّع: آزمَندی

تَطمیع: ۱ـ آزاندَن، به‌آزانگیختن ۲ـ پیوساندَن

تَطنیب: ۱ـ به‌ریسمان بَستَن ۲ـ دِرازماندَن

تَطَوُّح: ۱ـ سَرگردانی ۲ـ جَهانگَردی ۳ـ بیجایی

تَطَوُّر: گونه‌گُونی

تَطَوُّع: ۱ـ خوش مَنِشی (معین) ۲ـ فَرمانبَری، گردَن گُذاری ۳ـ نامَزدی

تَطَوُّف: گِردگَشت، گِردگَردی

تَطَوُّق: ۱ـ گردنگیری ۲ـ یارِه بَستَن (یاره = طوق)

تَطَوُّل: ۱ـ بیشخواهی ۲ـ سپاسگزاری ۳ـ دِرازِش، دِرازگَشتَن

تَطویع: ۱ـ آسانکَرد ۲ـ تُواناکَرد

تَطویف: گِرد گَرداندَن، گِرد گَرد دادن (گِردگَرد = طَواف)

تَطویق: ۱ـ یاره نهادَن ۲ـ فرمانبردار کردن (آنندراج)

تَطویل: ۱ـ دراز کردن، درازاندَن ۲ـ مُولِش دادَن ۳ـ دراز گفتن، درازگویی ۴ـ درازسرایی ۵ـ درازنویسی

تَطَهُّر: ۱ـ پاکایِش ۲ـ خودشویی ۳ـ بازداشت خود از گناه

تَطَهُّم: ۱ـ بی نَواسی (نَواس = اشتها) ۲ـ اندوهگینی ۳ـ ناخوشایی

تَطهیر: ۱ـ پاکاندَن، پاك گرداندَن ۲ـ شُست و شوی

تَطیُّب: ۱ـ خوشبویی، بُویِگی ۲ـ پاکیزگی

تَطَیُّخ: آلایشِ زشت

تَطَیُّر: مُرغوایِش (مُرغوا = فالِ بَد، برهان)، تَطَیُّر در تازی نیزوایِش (= فال) به‌مُرغ است و مُرغوا، وایِ بَد

تَطَیُّن: آلایشِ به‌گِل

تَطییب: خوشبو گرداندَن، بُویه‌دار کردن، بُویاندَن

تَطیین: گِل‌مالی

تَظالُم: هَمستَمی، به‌هَم ستمیدَن

تَظاهُر: ۱ـ خودنمایی، (فرهنگ کوچك) ۲ـ فرانُمودی، پَس گرگ سخن نمی گفت و چُنان فَرا می نُمود که من بی تحقیق قدم در کاری ننهم

(کلیله و دمنه)، هُوختَن (برهان) ۳ـ هَم‌پُشتی

تَظَرُّف: ۱ـ زیرَك نُمایی ۲ـ نازُك کاری

تَظَرُّط: در گِل و لای افتادن، آلوده گردیدن به گِل (آنندراج)

تَظفیر: ۱ـ پیروزانـدَن، پیروزمند گرداندن ۲ـ پیروزی دادَن ۳ـ ناخُنَك زدن

تَظَلُّل: سایه گرفتَن (آنندراج)، سایه‌یابی

تَظَلُّم: ۱ـ دادخواهی، گَرِزش (صحاح الفرس) ۲ـ زاری، نالِش (فرهنگ کوچك)

تَظلیل: سایه افکندَن، سایه‌داری

تَظلیم: سِتمکار خواندن، سِتَمگر دانستن

تَظَنّی: گُمان بُردن (آنندراج)

تَظَهُّر: ۱ـ نیمروز گشتن ۲ـ نیمروز رَفتَن

تَظهیر: پشت‌نویسی، پُشت گوش انداختن

تَعـاتُـب: ۱ـ گِلِگــی از هَم (معـین) ۲ـ هَم‌خشمگِنی، برهم خشم گرفتن ۳ـ نازنُمایی

تَعـاتُـع: کارشــوریدِگی، شوریدگی کار (آنندراج)

تَعاجیب: (تك: ندارَد) شِگفتی‌ها (لاروس)

تَعـادُل: ۱ـ بَرابَـری (معین) ـ تَرازمَنـدی، هَمتَرازی (فرهنگ کوچك)

تَعـادُل در اَفـعـال: ریواز، هم‌آوای شیراز (برهان)

تَعادی: ۱ـ هَمدوری ۲ـ تَباهِش ۳ـ دُشمَنیدَن

تَعـارّ: بیدارخـوابی، بیدارزَدِگی، پهلو به پهلو گشتن در بستَر (آنندراج)

تَعارُج: لَنگانی، لنگان‌رفتن (آنندراج)

تَعـارُض: ۱ـ ناســازِش، ناســازواری ۲ـ ناسازوَرزی

تَعـارُف: ۱ـ اَرمَغـان (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ خوشــآمــد، خوشــآمــدگویی (معین) ۳ـ هَم‌شِناسی، یکدیگر را شناختن (آنندراج)

تَعازُل: گوشه‌گیری

تَعاسُر: ۱ـ دُشوارِش، دُشوارشُدَن ۲ـ اُستواری

تَعاشُر: ۱ـ آمد و شُد ۲ـ هَم‌آمیزی

تَعاضُد: هَمیاری، به‌داد هم رسیدَن

تَعاطُف: هَم‌مِهری، باهم مهربان بودن

تَعـاطی: ۱ـ به‌زور گرفتن، به‌ناروا گرفتن ۲ـ دَسـت‌درازی ۳ـ سِپُـردَن ۴ـ سِکـالِش، رایخواهی ۵ـ هَمرایی ۶ـ داد وَستد

تَعاقُب: ۱ـ پَیگری (فرهنگ کوچك) ۲ـ دنبال کردَن، دُنبال دویدَن ۳ـ دُنبالگیری (معین)

تَعاقُد: هَم‌پیمانی

تَعاقُل: بخرَدنُمایی

تَعال: بیا

تَعال، مُخفَّف تعالی: بَرتری، والایی

تَعال تَعال: یَلایَلا (برهان)

تَعالُم: باهَم دانی، باهَم چیزی را دانستن

تَعالی: بَرتری، والایی
تَعالیق: (تك: تَعلیقه)، فَرمان‌ها، شَهنویس‌ها
تَعالیم: (تك: تَعلیم)، آموزش‌ها
تَعامی: ۱ـ کورنُمایی، خود را به کوری زدن (معین) ۲ـ خودکُوری، خود را کور کردن (آنندراج)
تَعانُد: هَمستیزی
تَعانُق: بَغلگیری، بَغَل کردنِ هَم، هَمآغوشی
تَعاوُر: ۱ـ دست به‌دست گرداندَن ۲ـ به‌بَستا گرفتن (بَستا = نوبت)
تَعاوُك: کارزار با یکدیگر، جَنگیدَن
تَعاوُن: هَمیاری، یارمَندی (فرهنگ کوچك)
تعاونِ بَلَدی: دَستگیری (فرهنگستان)
تَعاوُنی: هَمیارایی
تَعاهُد: هَم‌پیمانی
تَعایُر: آك‌جویی از هَم (آك = عیب) (آنندراج)، هَم‌نِکوهی، نِکوهشِ یکدیگر
تَعَب: رنج، ماندگی
تَعَبُّد: ۱ـ بندگی ۲ـ پذیرشِ کُور، پذیرشِ بی‌چون‌وچرا
تَعَبُّداً: کورکورانه (معین)، بنده‌وار (فرهنگ کوچك)
تَعَبُّدی: از ناچاری
تَعَبُّس: تُرُشرویی
تَعبِیَة، تَعبیه: ۱ـ آراستن، آمادَن ۲ـ ساز و برگ
تَعبید: ۱ـ رَمیدن ۲ـ رامانـدَن، رام کردن، از واژگان دوپهلو ۳ـ خوارداشت ۴ـ گِرامیداشت ۵ـ گریختن ۶ـ به‌بندی گرفتن (آنندراج)
تَعبیر: ویچاردَن (فرهنگ پهلوی)، گُزارِش
تَعبیر غلط: دُژویچار (فرهنگ پهلوی)
تعبیرگوی: خوابگُزار
تَعبیس: تُرُشرویی کَردَن (آنندراج)
تَعبیق: گلو بریدَن (آنندراج)
تَعَتُّب: ۱ـ هَم‌خشمی ۲ـ برهم آك نهادَن
تَعَتُّم: دِرنگیدن، دِرَنگی کردن
تَعَتّی: بزرگ‌منشی (آنندراج)
تَعتیق: ۱ـ دیرینه‌گرایی ۲ـ سالینه‌خواهی (سالینه = عتیقه، برهان)
تَعَجُّب: شِگِفتایی
تَعَجُّب کردن: شِگِفتیدَن، شِگِفتَن (برهان)، چو اَفراسیابش به هامون بدید ـ شِگِفتید از آن کودكِ نورسید (شاهنامه)
تَعَجُّب‌آور: شگفت‌انگیز
تَعَجُّل: ۱ـ شتابیدَن، شتافتَن ۲ـ بَرانگیختن (آنندراج)
تَعجیب: شگفتاندَن، در شگفت اَنداختن
تَعجیج: دُود دادَن
تَعجیز: ۱ـ بازداشتن ۲ـ بر درنگ داشتن ۳ـ

درمانده کردَن ۴ـ درمانده خواندَن ۵ـ گَنده پیر گشتن ۶ـ کَلان سُرینی

تَعجیل: ۱ـ شِتابانْدَن، به شتاب واداشتن ۲ـ برانگیزانْدَن. فارسی گویان تَعجیل را به‌جای شتاب به کار می برند و آن را با داشتن و کردن همراه می کنند، هیناهین (برهان)

تَعداد: شمارکردن، شمُردَن، فارسی گویان این واژه را با زیر و به‌جای شماره به کار می برند

تَعَدُّد: بیشمارشُدَن، بیشماری، بَسماری (فرهنگ کوچك)

تَعَدّی: سِتَم، (فرهنگ کوچك)، دَست اندازی (معین)، اُشتُلَم (برهان)، زُغَم (برهان)، چَخ (برهان)

تَعَدّی کردَن: چَخیدَن (برهان)

تَعدیَة، تَعدیه: ۱ـ گُذرانیدَن ۲ـ پُو یه گَشت، روشی است در دستور زبان پارسی که کُنِشِ شُدَنی را به کنش کَردَنی دِگر کنند، برای نمونه از خوردن، خوراندن و از سوختَن، سوزاندَن و از خوابیدن، خواباندَن

تَعدیق: خودرایی

تَعدیل: ۱ـ راست گَرداندَن ۲ـ داد ورزیدَن، دادوَرزی (فرهنگ کوچك) ۳ـ به میانگین رساندن ۴ـ برابر گرداندَن ۵ـ بارسا کردن ۶ـ بارسا خواندَن

تَعدیل اجاره بها: دادوَرزیِ سَلاك

تَعدیلِ اَرکان: راستداشتِ ستون‌ها، زبانزدی در کیش شناسی (= فقه)

تَعَذُّر: ۱ـ دُشواریابی (معین) ۲ـ بَهانه آوری ۳ـ سَرپیچی

تَعَذُّل: نِکوهِش‌پذیری

تَعذیب: ۱ـ بازداشتن ۲ـ شکنجه‌دادن (آنندراج)، پاهَکیدَن (برهان)، بَرشَك (آنندراج)

تَعذیر: ۱ـ بَهانه تراشیدَن، بهانه ساختن ۲ـ کوتاهی کَردَن ۳ـ به سَرگین آلودن، گُه‌مالی

تَعذیل: نِکوهیدَن (آنندراج)

تَعَرُّب: ۱ـ تازی گرایی، تازی نمایی، تازی زَدگی ۲ـ بیابانی شُدَن

تَعَرُّس: فَریفتن بَر زنان، زَنبارگی، زَندوستی

تَعَرُّض: پَرخاش، آفَند (فرهنگ کوچك) پَرخاش کردن (عمید) دست‌درازی (معین)

تَعَرُّف: شناختن (آنندراج)، شناخت، روشناسی (معین)، شناختِگی

تَعرفَة، تَعرفه: ۱ـ شناساندَن، شناسایی ۲ـ گُذَرنامه ۳ـ پِهرستِ بَها، سیاهِه

تَعرفهٔ گمرکی: سیاهه‌ی کالایی، که در آن نام کالاها و بازهایی که برای آوردن یا فرستادن کالاها پرداختنی است، آمده

تَعرفهٔ مالیاتی: سیاهه‌ی بازها
تَعَـرُّق: ۱ـ خِوی کَردَن، خِوییدَن ۲ـ ریشه‌دَوانی، ریشه دَواندَن
تَعَرّی: برهنگیِ مینوی، وانهادنِ ستانده‌ها
تَعـریب: ۱ـ تازی گَردانـدَن، واژه‌ی پارسی یا واژه‌ی جُز تازی را، تازی کَردَن ۲ـ به‌تازی برگرداندَن ۳ـ پاك كردن سخن: از لغزش
تَعرِیَة، تَعریه: برهنه گرداندن
تَعریز: ۱ـ تُرُنجیدَن ۲ـ پوشیدَن (آنندراج)
تَعـریض: ۱ـ پَهنـافـزایی ۲ـ سربَسته گویی، گُوازگویی (گُواژ = کنـایه، برهان) ۳ـ کالا به کالایی، داد و ستد پاياپای ۴ـ دَرهَم نویسی
تَعـریف: ۱ـ ویمَند (فرهنگ پهلوی)، سِتایه، سِتایِش ۲ـ شناساندن
تَعـریق: ۱ـ خِویاندَن، به‌خوی برانگیختن، به خِوی واداشتن ۲ـ افزودن آب به مِی
تَعریك: ۱ـ مالاندَن ۲ـ گوشمال دادَن
تَعریم: آمیزاندَن
تَعَزُّب: بی جُفتی، تَکزیستی
تَعَزُّز: ۱ـ اَرجمندی ۲ـ کَمیابی
تَعَزُّل: کناره گزینی
تُعِزُّمَن تشاء: هرکه را خواهد بَر کَشَد
تَعَزّی: شکیبیدَن، به‌خود گِرفتن
تَعزیب: دور رفتن
تَعـزِیَة: ۱ـ سوکـواری ۲ـ سوکنمایی: نمایش رویداد کربلا
تَعزیه‌دار: سوکدار، برپا کننده‌ی سوك
تَعزیه‌گردان: سوك گردان، کارگردانِ سوك
تَعزیر: کیفر دادَن، به کیفر رساندَن
تَعزیز: ۱ـ اَرجمند گرداندن ۲ـ توانا کَردَن
تَعزیل: ۱ـ گوشه گیر گرداندن ۲ـ جداساختن (آنندراج)
تَعَسُّر: ۱ـ سختی ۲ـ تنگی
تَعَسُّف: ۱ـ بیراهِگی ۲ـ کَژراهی
تَعَـشُّـق: آزمنـدی ۲ چَسبنـدگی، چسبیدَن (آنندراج)
تَعـسـیر: ۱ـ سخـت گرفتن، سخت گیری ۲ـ تنگ گرفتَن، به تنگنا درانداختَن
تَعسیف: مانده گردانیدن (آنندراج)
تَعسیل: ۱ـ انگبین ساختن ۲ـ انگبینی کَردَن (اَنگبین = عَسَل)
تَعَشُّق: شیفتگی، شیدایی
تَعَشّی: ۱ـ شَبکُوری ۲ـ شام خوردن
تَعَصُّب: ۱ـ سِتیز (صحاح الفرس)، بَرنایِشتی (برهان)، پیوَرزی ۲ـ پُشت گیری
تعصُّب دینی: دین نموداری (فرهنگ پهلوی)
تَعَصُّر: ۱ـ فِشُردِگی ۲ـ پَناه جویی
تَعصیر: پَشخُودَن (آنندراج)

تَعَطُّر: خوشبویی

تَعَطُّش: تِشنگی (غیاث)

تَعَطُّف: ۱ـ مهربانی یافتن ۲ـ سویِش، گرایش به سویی

تَعَطُّل: ۱ـ بی‌پیرایگی، درزن ۲ـ بیکاری، دَرمرد

تَعَطّی: ۱ـ دهش‌خواهی ۲ آلِش (آلیدن = اِرتِکاب) ۳ـ زشتکاری ۴ـ شتافتن

تَعطِیَة: شتاباندَن

تَعطیر: خوشبو یاندَن، بُو یه‌زَدَن

تَعطیف: ۱ـ مهربانی، مهربانی کردن ۲ـ گرایاندنِ به سویی

تَعطیل: ۱ـ فَرویش (برهان) ۲ـ بیکار کَردَن، هِشتَن (برهان) ۳ـ رُستی (برهان)

تَعطیلات: ۱ـ فَرویشان ۲ـ هِشتِگان (برهان) ۳ـ رُستی‌ها (برهان)، آسوده روزان

تَعَظُّل: گِردآمدن (آنندراج)

تَعَظُّم: آسیم‌گری (آسیم = عَظیم)، بزرگ‌مَنِشی

تَعظیم: ۱ـ آسیمداشت، بُزُرگداشت ۲ـ دوتایش (= کُرنِش)، اَنامیدَن (فرهنگ پهلوی)، فَرناختَن

تَعَفُّج: کَجرَوی

تَعَفُّر: خاك‌آلودِگی

تَعَفُّف: ۱ـ پارسانُمایی ۲ـ پَرهیزکاری (معین)

تَعَفُّن: گَندِگی (فرهنگ پهلوی)، بَدبویی (فرهنگ کوچك)

تَعَفّی: نابَدیدی، نیست گردیدن (آنندراج)

تَعفِیَة: نابدید کَردَن، نیست گرداندَن

تَعفیر: ۱ـ به خاك آلودَن ۲ـ به خاك سپُردَن ۳ـ در خاك غَلتانـدَن ۴ـ بر زمین زدَن ۵ـ پستان آلودَن، تا کودك از شیرخواری بازایستد ۶ـ سپید گرداندن

تَعَقُّب: ۱ـ واپَسی، واپس ماندن ۲ـ واپَس ماندِگی ۳ـ نیکفَرجامی

تَعَقُّد: ۱ـ گِره خوردَن، گِره خوردِگی ۲ـ سِتَبری، سِتَبر شُدَن (آنندراج)

تَعَقُّل: اندیشش (خردناب)، خِرَدورزی (فرهنگ کوچك)

تَعقیب: ۱ـ هاختَن (فرهنگ پهلوی) ۲ـ واپَس نِگَریستن (آنندراج) ۳ـ دنبال کردن ۴ـ آزبا (= دُعا) پس از نَماز

تَعقید: ۱ـ گِره‌زدَن، گِره بَستن، گِره نهادَن ۲ـ پیچیدِگی (فرهنگ کوچك)

تَعقیدِ کَلام: پیچیده سُخنی

تَعقیدِ لَفظی: پیچیده‌واژگی، کاربُردِ واژگان پیچیده، و دور از دریافت شنونده یا خواننده

تعقید معنوی: پیچیده آرِشی، کاربرد واژگانی

که آرش ِ پیچیده، گنگ یا پرخیده دارند

تَعقیر: از پای درآوردن

تَعقیل: ۱ـ به اندیشه واداشتن ۲ـ بخرد دانستن

تَعقیم: ۱ـ سَتَروَن گردانـدن، سَتَروَناندن ۲ـ خامُوشاندَن

تَعَکُّس: مارخویی

تَعَکُّن: تُودَرتویی

تَعَلُّق: ۱ـ خویشی (فرهنگ پهلوی) دلبستگی، اَزآنی (فرهنگ کوچك)

تَعَلُّل: ۱ـ بَهانه جویی ۲ـ دیرش، دیرکاری

تَعَلُّل در کار: سَرسَری (برهان)

تَعَلُّم: یادگیری، داناگشتَن، دانش آموزی

تَعلیب: ۱ـ نشان نهادَن ۲ـ بُریدَن ۳ـ خَراشیدَن (آنندراج)

تَعلیف: چَراداَدن، به چَرا بُردَن، گیاه خوراندَن

تَعلیق: اَندَروایی (برهان)، آویزش، آگیش

تَعلیق افتادن: آگیشیدَن (آنندراج)

تَعلیق اَفکَندَن: آگیشاندَن

تَعلیقه، تَعلیَقـة: ۱ـ فَرآویزه، فرمـان‌ها و دستـورهـای دیوان که برای آگاهی مردم به دیوارهـا آویختـه یا می چسبـانـده انـد ۲ـ بی نوشت، نوشتـاری که گُزارش یا سَفـرَنگی باشد بَر نامه یا نوشتهٔ دگری

تَعلیل: ۱ـ بَهـانـه آوردَن، بَهـانـه نمـایی ۲ـ اَنگیزه نمایی، اَنگیزه یابی

تَعلیم: ۱ـ دانش آموختن، یاددادن، دانشوَری ۲ـ آمُوك (فرهنگ پهلوی)

تَعلیمات: آمُوك ها

تَعلیماتِ ابتدایی: آموك های نخستیك

تعلیمات اجتماعی: آمُوك های گُروهیك

تعلیمات دینی: آمُوك های دینیك

تعلیمات عالی: آمُوك های بَرین

تَعلیماتِ متوسطه: آمُوك های میانگین

تَعلیماتِ مَدَنی: آمُوك های شَهریك

تَعلیم دادن: آموزاندَن، یاددادن

تَعلیم گرفتَن: آموزیدَن، یادگرفتن

تَعلیمی: ۱ـ آموزشی ۲ـ بَندِ لِگام ۳ـ تَخله (= عَصای کوچك)

تَعَمُّد: دانستـه کاری، هامیشکـاری (فرهنگ پهلوی)

تَعَمُّداً: دیده ودانِسته (برهان)، دَستی (فرهنگ کوچك)

تَعَمُّق: ژرفایش

تَعَمُّل: خویشفَرمایی، برای خود کار کَردَن

تَعَمُّم: دَستاربَندی، دَستار نِهی

تَعمِیَة، تعمیه: ۱ـ کُورانـدَن ۲ـ پوشیده گُفت ۳ـ چیستان گفتن

تَعمید: ۱ـ آهنگیدن، دانسته کردن ۲ـ شُست آیین، شست‌وشو دادن نو باوگان به آیین ترسایی

تَعمیر: ۱ـ بازسازی، نیسارش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نوسازی ۳ـ آباداندن، آباد کردن ۴ـ زندگی بَخشیدن

تَعمیق: ۱ـ ژرف اندیشی، درون نگری، زیر بینی ۲ـ مغاکیدن، مغاك ساختن، گود کردن

تَعمیل: ۱ـ کارفرمایی ۲ـ کارگُماری ۳ـ مُزدِ کاردادن ۴ـ کارگَردانی (خردناب)

تَعمیم: هامگَری، هَرگَری (فرهنگ کوچك)، آمگَری، فَراگیراندَن، هَمگانی کَردن

تَعمیماً للفائدَة: برای سودِ هَمگان

تَعَنّت: آکجُویی، خُرده گیری

تَعَنُّد: ستیزه جویی

تَعَنُّف: سَرزَنش (آنندراج)، دُرُشتی، زورگویی

تَعَنُّق: دست به گَردَنی، دست به گَردن شدن

تَعَنّی: ۱ـ رَنجیدَن ۲ـ رنجاندَن

تَعنیَة: به گردن کسی گذاشتن

تَعنیف: سَرزنش کردَن، درستی کردن (آنندراج)

تَعنین: اَمردخوانی، اَمرددانی (اَمرد، هم‌آوای نَکرد = عِنّین)، غرّ نره خواندَن

تَعَوُّج: کَجِش، کَجی

تَعَوُّد: ۱ـ خُوگَری ۲ـ خَشمناکی

تَعَوُّذ: اَندَخسیدَن، پَناهیدَن، پَناه گِرفتَن

تَعَوُّر: هَم‌پستایی (پَستا = نوبَت) ۲ـ سِپَنج سِتَدن (سِپَنج = عاریت)

تَعَوُّض: تایگانِگی (تایگانه = عِوَض، فرهنگ کوچك)، گِهولِش (برهان)

تَعَوُّق: ۱ـ بازایست ۲ـ واپَسی، واپَسیدَن

تَعویج: کَج کردَن (آنندراج)

تَعویذ: ۱ـ اَندَخساندَن، پَناهاندَن ۲ـ پَنام (صحاح الفرس)

تَعویذ برای چَشم‌زَخم: چَشمارُو (معین)، چَشم‌پَنام (برهان)

تَعویذ بَربازو: کُماهِه (برهان)

تَعویر: آ کندنِ چَشمه، آ کَندنِ چاه

تَعویض: گَهولیدَن (برهان)

تَعویق: ۱ـ واپَس اَفکَنی، واپِسساندَن ۲ـ بازداشتن ۳ـ در دِرَنگ افکندَن

تَعویق کردن: به‌واپَس انداختن، دیر کردَن

تَعویل: ۱ـ یاری خواهی ۲ـ سایبان سازی ۳ـ آواز دادَن ۴ـ به آوا گریستَن ۵ـ بار نهادَن، بر دوش دیگری (آنندراج)

تَعوین: ۱ـ میانسالی ۲ـ یاری دادَن

تَعَهُّد: ۱ـ تیم (معین) پَشن (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پایَندانی ۳ـ پَردازِش (فرهنگ پهلوی)

تَعَهُّدات: پَشن‌ها، تیم‌ها

تَعَیُّش: زیست‌خواست، تَناسیدَن، ماژیدَن (ماژ = عیش، فرهنگ کوچك)

تَعَیُّل: ۱ـ خرامیدن ۲ـ خَمیدن ۳ـ نازیدَن (آنندراج)

تَعَیُّن: ۱ـ هِرنیز (برهان)، به چشم دیدَن ۲ـ دارَندگی ۳ـ فِتادپَذیری، دیدگی، زبانزدفَرزانی

تَعَیُّنات: هِرنیزان

تَعییب: آك نهادَن (آك = عیب)

تَعیید: جَشن گرفتن

تَعییر: ۱ـ بارسَنجی (بار = عیار، فرهنگ کوچك) ۲ـ سرزنش ۳ـ آك نهادَن

تَعییش: زندگی دادَن، روزی دادَن، تَناساندَن، ماژاندَن

تَعییل: بَدخوارگی

تعیین: هِرنیزش (برهان)، نِشاخت (برهان)

تَعیین چیزی: بازنُمون

تعیین کسی: نِشاخت (برهان)

تعیین کردن چیزی: بازنُمودَن

تعیین کردنِ عمق: گُمانه زَدَن (فرهنگستان)

تعیینِ وقت: زَمان کردَن [فرهنگ پهلوی)

تَعیینات: ۱ـ بازنُمودگان ۲ـ نِشاخت‌ها

تَغابُن: ۱ـ زیانمَندی ۲ـ دریغاگویی، فَسوسیدَن

تَغابی: فُروگذاشت، فَرناسیدَن (فَرناس = غافِل، برهان)

تَغّار: زَخم خون چکان

تَغازُل: ۱ـ تَرانه‌خوانی ۲ـ هَمآغوشی

تَغافُل: ۱ـ فَرناسیدَن، ویستاری، سَویسیدَن (سَویس = غفلت، برهان)

تَغافُلات: فَرناسی‌ها، ویستاری‌ها

تَغامُز: چَشمك زَدَن

تَغانی: بی‌نیازی ازهَم

تَغاوُر: هَمتاراجی

تَغاوی: بیراهِگی

تَغایُب: ناپَدیدی، پنهانگشت

تَغایُر: ناهَمی

تَغایُرات: ناهَمی‌ها

تَغَب: ۱ـ خشکسالی، کَمبود ۲ـ چِرکینی ۳ـ گرسنگی ۴ـ آکناکی

تَغبیر: گرد و خاك کردن، گرد انگیختن

تَغَدُّن: خمیدن

تُغدی، توغدری: ترکی؟ اُبَره، هُوبَره (برهان)، ازپرندگان

تَغَدّی: بگاهانه خوردَن، چاشت خوردَن

تَغدیَة، تَغدیه: چاشت خوراندَن (آنندراج)

تَغَذُّم: ۱ـ چشیدَن ۲ـ بسیار خوردَن

تَغَذّی: خُورد، خوردَن

تَغـذِیَة، تَغذِیه: ۱ـ خورانْدَن، خورش دادَن ۲ـ خوراکرسانی، خوارتاری (فرهنگ پهلوی)

تَغـرُّب: ۱ـ از خور بَرآمدن (خور بَر = مَغرِب) ۲ـ دوری گُزیدَن، جُدا شدَن (آنندراج)

تَغریب: ۱ـ به خور بَر رفتن ۲ـ خور بَرِش، خُور بَر زَدِگی (= غَر بزدگی)

تَغرید: در گلو گَردانْدَن، آوازرا (آنندراج)

تَغریر: سیجیدَن (= خطَر کَردَن، خودرا به خطَر انداختن)

تَغـریق: ۱ـ وینِستَن (فرهنگ کوچك)، در آب فرورفتن ۲ـ در آب فرو کردن، غُوتِه‌دادن

تَغریم: تاوان‌خواهی (تاوان = غرامت)

تَغزُّل: ۱ـ ترانه‌سرایی ۲ـ مِهر وَرزی

تَغس: اَبر تُنك، اَبرِ اندك (آنندراج)، اَبرَك

تَغَشُّر: دَرهَمی

تَغَسُّل: خودشویی

تَغسیل: ۱ـ بسیارشویی ۲ـ بسیارگایی

تَغَشّی: ۱ـ جامه پوشیدن، جامه پوشی ۲ـ پُوستِه‌یابی، دَرپوست بودن ۳ـ گاییدِگی، گاییده شُدَن

تَغشِیَة، تَغشیه: ۱ـ جامه پوشانـدن ۲ـ دَر پوست نهادَن ۳ـ فرو گِرفتن ۴ـ گاییدَن

تَغشیش: ناسَره کَردَن، ناکاندَن (ناسَره = ناك = مغشوش، فرهنگ کوچك)، شاراندَن (شار = غَش، برهان)

تَغَضُّب: خشمیدَن، اَفروختَن

تَغَضُّف: ۱ـ خَمیدن ۲ـ شِکَستَن (آنندراج)

تَغطّی: پوشیده شُدَن، پوشیده بودن

تَغـطِیَة، تغـطیه: فروپوشاندَن، پوشیده کردن (آنندراج)

تَغَـفُّـل: ۱ـ فَرنـاسِش ۲ـ فَرنـاسیدگی، فَرناکیدگی، سَویسیدَن

تَغفیل: ۱ـ فَرنـاساندَن ۲ـ فَرناسیده دانستن، فَرناك دانِستن، سَویساندَن

تَغَلُّب: چیرگی، فَرخـادی (فَرخـاد = غالِب، برهان)

تَغَلُّج: نافرمانی

تَغَلُّف: نیام‌یابی (نیام = غلاف، برهان)

تُغلُق: ترکی ۱ـ سردار ۲ـ نام یکی از شاهـان تُرك

تَغلیب: چیراندَن، چیره گرداندَن، فَرخادکَردَن

تَغلیط: ۱ـ دُشگیرانـدَن ۲ـ دُشگیرخـواندَن، واهِر دانستن (واهِر = غَلَط، فرهنگ پهلوی)

تَغلیظ: ۱ـ دَفزَکاندَن (دَفزَك = غلیظ، برهان)، سِفت کَردَن ۲ـ دُرُشتگویی

تَغـلیق: دَربَستَـن، بَستَن، فراز کردن (لغت فرس)

تَغَمُّد: ۱ـ گُناه‌پُوشی ۲ـ آگَندَن

تَغَمّدَة الله: خُدایش در بَخشایش بپوشاند
تَغمید: ۱ـ گُناه پوشاندن، آك پوشاندَن، پنهانداشتنِ آك
تَغمیس: ۱ـ کَم نوشاندَن ۲ـ کَم نوشیدن (آنندراج)
تَغَنُّج: نازیدَن، ناز کَردَن، کِرشمه آمدن، کِرشمیدَن (کِرشم، کرشمه = غَنج = غَمزه)
تَغَنُّم: بَروه دانستن (بَروَه = غنیمت، برهان)
تَغَنّی: ۱ـ چَرِش (چَر = غنا، برهان) ۲ـ تَرانه‌خوانی ۳ـ سراییدَن ۴ـ آواز خواندَن ۵ـ زَنبازی (بهره از آنندراج)
تَغنِیَة، تَغنیه: سرود ساختن، سرود گفتن (آنندراج)
تَغنیم: بَروَه دادن
تَغَوُّط: ریدَن
تَغَوُّل: گوناگونی
تَغَوُّن: ۱ـ سِتیهیدَن بر گناه ۲ـ دِلیری در جنگ (آنندراج)
تَغوِیَة، تَغویه: ۱ـ گُمراهاندن، گمراه کردن ۲ـ دَفزَکاندن، شیر را
تَغویط: ۱ـ نَواله‌ی کَلان خوردَن (نَواله = لُقمه) ۲ـ نَواله‌ی کَلان برداشتن
تَغَیُّب: ناپدیدی
تَغَیُّر: جَزیدَن (برهان)، دِگَر گَشتَن، دِگَرِش (فرهنگ کوچك)
تَغییر: جَزاندَن، دِگَرسانی (فرهنگ کوچك) وَشتاری (فرهنگ بهلوی)
تَغییرِ اسم: نامگَردانی
تَغییظ: به خشم آوردَن، خَشم بَرانگیختن
تَفاتُح: هَمسُخَنی در پوشیدگی
تُفّاح: سیب (غیاث)، خاسِپ (برهان)
تُفّاحُ الارمینی: زَردآلو، از گیاهان
تُفّاحُ البَرّی: شِرزَدَك (برهان)، آلوی کوهی، از گیاهان
تُفّاحُ الجِنّ: مِهرگیاه، از گیاهان
تُفّاحُ الماهی: بادرَنگ، از گیاهان (معین)
تُفّاحُ المَجانین: مِهرگیاه، از گیاهان (معین)
تَفاحُش: ۱ـ دُشنامگویی ۲ـ زشتکاری ۳ـ بیش از اندازه بَدی کردن (آنندراج)
تَفاخُر: ۱ـ نازیدَن، نابیدَن (برهان) ۲ـ هَمنازی، نازیدَن برای یکدیگر ۳ـ سَرافرازی (فرهنگ کوچك)
تَفادی: ۱ـ خویشتَنداری ۲ـ رَهایی‌جُویی ۳ـ سَربَهادادَن
تَفارُق: هَمگُسست
تَفاریق: (تك: تفریق)، کیج کیج (صحاح الفرس) به جمله خواهم یك ماهه از تو بوسه بُتا ـ به کیج کیج نخواهم که وام من تو زی

(رودکی)

تَفاسُخ: گیاسار، فرودِ روان از تن آدمی به گیاه، تنگسار (برهان)

تَفاسیر: (تك: تَفسیر)، سَفرَنگ‌ها (برهان)

تَفاصُل: اَزهَمبازی

تَفاضُل: ۱ـ فزونی ۲ـ بَرتری ۳ـ مانده، آن چه هنگام کاهش شماره ای از شماره ی بزرگتر می‌مانَد (فرهنگستان)

تَفأُل: جَتَك (فرهنگ پهلوی)، مُرواك

تَفانی: نیست گرداندنِ یکدیگر، هَم‌نابودی

تَفاوُت: فَروَر (برهان)، وابَر (بهروز) بون (= فرقِ میان دو چیز، غیاث اللغات)

تَفاوت داشتن: بونیدَن

تَفاوت گذاشتن: بوناندَن

تَفاوض: بَرابَر اَنبازی (= مُشارِکتِ متساوی)

تَفاوُل: مُرواییدَن (مُروا = فالِ نیك)

تَفاهُم: هَم‌فَرایابی، هَم‌نیوَندی (نیوَند = فَهم، فرهنگ کوچك)

تَفایُد: هَمسودی

تَفَتُّت: ریزه‌ریزه شُدَن (غیاث)

تَفَتُّح: گُشودِگی، گُشاد شُدَن

تَفَتُّق: شِکافتِگی

تَفَتُّل: تافتِگی، تَفتِگی

تَفتیت: ریزه‌ریزه کردَن

تَفتیح: گُشادَن (آنندراج)

تَفتیر: سُست گرداندن (آنندراج)

تَفتیش: کافتَن (معین)، کاوِش (برهان) کَندیدَن (غیاث)، بازرسی (فرهنگ کوچك)

تَفتیش کَردَن: کاویدَن، بازرسیدَن

تَفتیق: شِکافتَن

تَفتیك: پَنبه‌زَنی، دانسته باد که تَفتیك پارسی نیز هست و پشم نَرمی است که از زیر موی بُز به شانه آرَند و هم‌چنین دَمه ای که از دیگِ جوشان بَرخیزد

تَفتیل: تافتَن

تَفتین: ۱ـ آشوبانِدَن، آشوبِش (معین)، غاکاندَن، چَلَپیدَن (چَلَپ = فتنه، معین) (غاك = فتنه، فرهنگ کوچك) ۲ـ دوبه‌همزدن

تَفَث: ۱ـ بُروت‌پیرایی (بُروت = سِبِلَت) ۲ـ ناخن گیری ۳ـ بانِه‌زُدایی (بانِه = عانه = موی زهار، برهان) ۳ـ چِرك‌زُدایی، در روزهای هَنج (= حج) (بهره از آنندراج)

تَفَجُّر: ۱ـ بِگاهیدَن، بِگاه شدَن ۲ـ آبرَوانی ۳ـ جوانمردی

تَفَجُّس: بزرگ‌نُمایی

تَفَجُّع: دَردمندی، اندوه‌زَدگی

تَفجِیَة: ۱ـ برهنه کردن ۲ـ گُشادَن (آنندراج)

تَفجیر: روان کردنِ آب، آب رَواندَن، آب دادَن

تَفجیع: اَندوهانـدَن، اَنـدوه زده کَردَن، اَندوه بَرانگیختن، سُوکاندَن

تَفجیل: ۱ـ بَهنانـدَن، بَهن گردانـدَن ۲ـ بیش آوردن (آنندراج)

تَفَحُّش: ناسِزاگویی، دُژگویی

تَفَحُّص: بازکـاوی، بازکـاویدَن (آنندراج)، بالِش، بالیدَن (برهـان)، جُست، بیش اَز این هردو من همـی طَلبم ـ از پی جُستِ اوست این طَربَم (سنائی)، کاو (صحاح الفرس)

تَفَخُّت: ۱ـ خرامیدَن، کالَنجگی، به رفتار کالَنجه (= فاخته) بودَن ۲ـ سِگِفتیدَن

تَفَخُّر: نابیدَن (برهان)، بُزرگوارِگی، والایِش

تَفَخُّز: بُزرگ نُمایی

تَفخیر: والاداشت

تَفخیم: ۱ـ بزرگداشت ۲ـ آوانَگَرداندن

تَفدِیَة، تَفدیه: خونبها دادَن

تَفدید: ۱ـ فیریدَن در رفتار ۲ـ بانگ‌زدن هنگام خروش (آنندراج)

تَفدیر: سَنگ شِکَنی، سنگ شکستن

تَفدیك: پنبه‌زدن (آنندراج)

تفر: مَردِ چرکین (آنندراج)

تَفَرُّث: دل آشوبه، در زنان باردار

تَفَـرُّج: گُشاده دِلی، خُرّمی، دلبازی: خُرّمدِلی، لَشت (بهـره از آنندراج)، چِمِش (فرهنـگ پهلوی)

تَفَرُّج کَردَن: لَشتَن (آنندراج)

تَفَرُّجگاه: گَردِشگاه (معین)، لَشتگاه

تَفرچاغ: تُرکی؟ ساخته و پَرداخته (برهان)

تَفَرُّد: ۱ـ یِگانِگی، تَکِش ۲ـ یکسُویِگی

تَفَرُّس: ۱ـ زیرکی ۲ـ چابُکسَواری

تَفَـرُّس کَردَن: بُو بُـردَن (معـین)، آغـیلیدَن (آنندراج)

تَفَرُّع: شاخِگی

تَفَـرعُـن: (ریشـه‌ی واژه فِـرعـون Pharaoh است) ۱ـ شاهدیسی ۲ـ زشتخویی ۳ـ سِتَمگَری

تَفَرُّغ: مازِش، مازیدَن (ماز = فراغت، برهان). دست کشیدن از کار، تَنآسانی

تَفَرُّق: پَراکَنِش (فرهنگستان)

تَفَرّق اتّصالی: پَراکنِش پیوَسته

تَفَرُّق حواس: پَراکنده‌دلی

تَفرِقَة: ۱ـ پَراکَندَن ۲ـ جُدایاندَن، جُداساختَن ۳ـ پَراکَنِش

تَفَرُّك: شِکَسته سُخنی

تَفرِیَة: کَفانیدَن (آنندراج)

تَفریج: ۱ـ رَهاندَن از اندوه ۲ـ گُشادَن دِل

تَفریح: ۱ـ شاداندَن، خُرَّمداشت، ماز (برهان)، خوشگُذرانی ۳ـ سَرگَرمی ۴ـ آسایِش

تَفریحات: ماژها

تَفریحات سالم: فَرماژها

تَفریح کَردَن: ماژیدَن

تَفرید: ۱ـ یگانِستَن، یگانه کردن ۲ـ یگانه دانستن، تك دانستن ۳ـ به سو یی رفتن، گوشه گرفتن ۴ـ یِگانه گَشتن

تَفریس: ۱ـ پارسی کَردَن، واژگان بیگانه را به روش فارسی گو یان دِگَر کردن و آرِشی جز آرش آن‌ها نهادَن

تَفریش: ۱ـ بُو بـاندَن (بوب = فَرش، برهان) ۲ـ گُستَردَن

تَفریض: رخنه کَردَن، بایا کَردَن

تَفریط: ۱ـ ریخت و پاش ۲ـ بَر باد دادن ۳ـ تبـاهاندَن، تَبَه کَردَن، خَمود (برهان زیر واژه ی گر بز)

تَفریع: ۱ـ بالا رفتن از کوه ۲ـ پایین آمدن از کوه، ازواژگان دوپهلو (آنندراج)

تَفریغ: ۱ـ ماژانـدَن ۲ـ واریز کردن ۳ـ تُهیکاندَن، تُهی کردَن

تَفریق: ۱ـ کاهِش، کاستَن، کَم کردَن (دانشنامهٔ علائی) ۲ـ پراکندن ۳ـ جُدا کَردَن

تَفَسُّح: ۱ـ گُشاده جایی ۲ـ فَراخی، نشستن، ولِنگ و وازی

تَفَسطُط: ۱ـ ژاژخایی ۲ـ دانانُمایی، (ریشه ی واژه سوفسطائی برگرفته از سوفسیت یونانی است) ۳ـ کانایی (کانا = جاهِل، برهان)

تَفسیا: تازی از یونـانی Tapsia، سُداب، از گیاهان

تَفسیح: فَراخاندَن، فَراخی (آنندراج)

تَفسید: تَباهاندَن، تَباه کردَن، تَباهی انگیختن

تَفسیر: سَفـرَنـگ (برهـان)، زَنـد (صحـاح الفـرس) گُزارِه، ویزارِش، چاشتَـك (فرهنگ پهلوی)

تَفسیرات: (تك: تفسیر)، سَفرَنگ‌ها

تَفسیر بَر تَفسیر: اَیارده (آنندراج)

تَفسیر کَردَن: سَفـرَنگیدَن، نیکزِیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَفَشُّح: ۱ـ دُختَرگایی ۲ـ شاشیدَن

تَفَشُّغ: ۱ـ دوشیزگی بُردَن، دختـری بُردَن ۲ـ پوشیده شُدَن ۳ـ سُستی کردَن

تَفَصُّح: ۱ـ زبـان‌آوری ۲ـ سُخنـوَرنُمایی ۳ـ تازی گو یی مردم پارسی

تَفَصُّم: شکستنِ بی جُدایی (آنندراج)

تَفَصّی: رُستَن، از تنگی رَهیدَن

تَفصِیَة: رَهاندَن، از تنگی رَهاندَن

تَفصیل: ۱ـ ریز، گوکان (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گُسترده سُخَنی

تَفـصـیل دادَن: ۱ـ دراز کردنِ سُخـن، سُخَن

گُستَردَن ۲ـ بَخش بَخش کَردَن

تَفصیلَة، تَفصیلَه: ۱ـ پاره ای از پارچه ۲ـ بُرشی از جامه

تَفصیلِ کَلام: سُخَن فراخی (تاریخ بیهقی)

تَفَضُّل: ۱ـ بَرتری ۲ـ فزونی ۳ـ دانایی ۴ـ مهربانی، نیکی

تَفَضُّل کَردَن: کِهنَواختَن

تَفضیح: رُسوایش، رُسواکَردَن

تَفضیض: سیم کُوفت (آنندراج)، سیم اَندایی، سیم کاری

تَفضیل: ۱ـ بَرکشیدَن، بَرتری دادن ۲ـ برتردانستن

تَفطیر: روزه گشایی

تَفَطُّن: هوشمَندی

تَفطین: هُشیار کَردَن

تَفَعّی: (از ریشه‌ی اَفعی)، اَژدهایی، اَژدهاواری، اَژدهاخویی

تَفَغُّم: شِکُفتَن، شِکوفیدَن

تَفَقُّد: جُویایی، دِلجویی (فرهنگ کوچک)

تَفَقُّه: کیشدانی، دانِش اَندوزی

تَفقیر: ۱ـ جوی کَندَن ۲ـ سوراخ کردنِ مُهره

تَفقیه: کیش‌آموزی، کیش آموزاندَن، کیشدان بَروَردَن

تَفَکُّر: سِگالِش (برهان)، اندیشیدن، مینیدَن (فرهنگ کوچك) مارِش (فرهنگ پهلوی)

تَفَکُّرات: سِگالِشها

تَفَکُّر کردَن: سِگالیدَن (برهان)

تَفَکُّه: ۱ـ میوه خوردن ۲ـ پَرهیز از میوه، از واژگان دوپهلو (آنندراج) ۲ـ پَشیمان شدن، پَشیمانی ۳ـ شِگفتیدَن

تَفکیر: سِگالاندَن، به اندیشه واداشتن

تَفکیك: واجُدایی، ازهَم جُدا کردَن

تَفل: تُف انداختن، تُفیدَن

تَفَلُّج: مانده پایی، کوفته پایی

تَفَلسُف: فرزانگی، کُنتایی (فَرزان = فلسفه = حکمت) (کُنتا = ساحِر)، فَرزانیدَن

تَفلیذ: پاره پاره کردن (آنندراج)

تَفلیس: ۱ـ وَرشِکستگی ۲ـ وَرشِکَسته‌دانی، از سوی داوَر

تَفلیص: رَهانیدن (آنندراج)

تَفلیع: نیك بُریدَن (آنندراج)

تَفلیل: رخنه کَردَن (آنندراج)

تَفَنُّق: ناززیستی، شادزیستی

تَفَنُّن: ۱ـ هَرکارگی (فرهنگ کوچك) ۲ـ سَرگرمی ۳ـ گونه گونگی ـ چَند شاخگی

تَفنید: ۱ـ نکوهیدَن ۲ـ دروغگو خواندَن

تَفنیق: نازپَروَری، به نازپَروَردَن (آنندراج)

تَفَوُّق: ۱ـ بَرتری ۲ـ مِهتَری ۳ـ بالاتَری ۴ـ

اَفزونی

تَفَوُّق جُستَن: برتری جستن، برتری جویی

تَفَوُّه: دهان به سخن گشودن

تَفَوُّه کردَن: بَر زبان آوردَن

تَفویت: از دست دادن (معین)

تَفویض: سِپُرد (فرهنگ کوچك)، واگذاری

تَفویض کَردَن: ۱ـ سِپُردَن، واگذاشتن (معین) ۲ـ زَن دادنِ بی کابین (آنندراج)

تُفَّة: گربه‌ی بیابانی، سیاهگوش (لاروس)

تَفه: ۱ـ اَندَك (آنندراج) ۲ـ ناچیزی

تَفه: بی مَزه

تَفَهُّر: فَراخبالی

تَفَهُّم: دَریافتَن، نیوَندی

تَفهیم: دَریابانیدَن (آنندراج)

تَفَیُّل: ۱ـ فَربِهیدَن ۲ـ دِرازجَوانی ۳ـ سُست رایی

تَفییل: سُست رای خواندَن

تِقاء: پَرهیزگاری

تَقابُل: روبارویی، بَرابَری (دانشنامهٔ علائی)

تَقابُلِ تَضاد: بَرابریِ آخشیج، زبانزد فَرزانی (دانشنامهٔ علائی)

تُقاة: پَرهیزکاری

تَقاتُل: هَم کُشی، یکدیگر را کُشتَن

تَقادُع: دَرپیِ هَم شتافتَن، دُنبالِ هَم اُفتادَن

تَقادُم: دیرینه شُدَن (آنندراج)، دیرینگی (معین)

تَقادیر: (تك: تَقدیر)، سَرنوشت‌ها، بُوش‌ها (برهان)

تَقارّ: آرَمیدَن (آنندراج)

تَقارُب: هَمگرایی (فرهنگستان)

تَقارُن: ۱ـ هَمنَزدی (فرهنگ کوچك) ۲ـ هَمانَندی

تَقازیح: دیگ اَفزار

تَقاسُم: هَمسوگَندی

تَقاصّ: ۱ـ تاوان ۲ـ تابه تایی

تَقاصُف: فَراهَمی

تَقاضا: وُژول، اَفژول (برهان)، دَرخواست

تَقاضا بَرآوردَن: وژولانَدَن، اَفژولاندَن

تَقاضا دادَن، تقاضاداشتَن: وَژولیدَن، اَفژولیدَن (برهان)

تَقاضا کردَن: دَرخواستَن

تقاضا کننده: وَژولَنده (برهان)

تَقاضی: ۱ـ خواهِشیدن ۲ـ بازخواهیِ وام ۳ـ داوَرخواهی

تَقاطُر: ۱ـ چِکیدن ۲ـ پیاپیی

تَقاطُع: هَمبُری، بَرخورد (فرهنگستان)

تَقاطُع کردَن: هَم بُریدَن

تَقاطع گاه: بُریدَنگاه (دانشنامهٔ علائی)

تَقـاعُـد: ۱ـ کنـاره گیری ۲ـ بازنِشستِگی (فرهنگستان)

تَقاعُس: ۱ـ سر باز زَدَن ۲ـ کُوژ نَمایی

تَقافُس: باهَم بَرجَستَن (آنندراج)

تَقافُط: هَمیارمَندی

تَقالّ: ۱ـ کَم شُمری ۲ـ بَرآمَدَن

تَقالیب: (تك: تَقلیب)، زَمانگشت ها

تَقامُر: هَم‌منگیایی، هَم‌مَنگی، باهَم گِرو بستَن

تَقاوُل: گفت‌وگُو

تَقاوی: ۱ـ نیرو‌بَخشی ۲ـ پیش‌پرداختَن

تَقَبُّب: کُبگی (کُبَه = قُبَه، پارسی تازی گشته، برهان)

تَقَبُّض: تُرُنجیدگی، تُرُنجِش

تَقَبُّل: پَذیرِش، پَذیرُفتَن

تَقبَّل الله: خُدا بپذیراد

تَقبّی: کَپاه پوشیدن

تَقبیب: ۱ـ خُشکیدَن ۲ـ کُبَه ساختَن

تَقبِیَة، تَقبیه: ۱ـ کَپـاه ساختن ۲ـ آراستَن ۳ـ آمادَن

تَقبیح: نِکوهش (فرهنگ پهلوی)

تَقبیض: ۱ـ رسید دادن ۲ـ رسید سِتاندَن، پس از پرداخت ۳ـ فَراهم آوردَن

تَقبیل: بُوسه دادَن (آنندراج)

تَق تَق: پارسی است، تَغ تَغ، آوازها

تَق تَق: پارسی است، دَغ دَغ، کام، از گیاهان

تَقتیل: بسیارکُشی، میرانیدَن (آنندراج)

تَقَحُّل: خُشك اَندامی، پوست بَر استخوانی

تِقـدَة: ۱ـ گِشـنـیز ۲ـ زیره ۳ـ دیگ افـزار (آنندراج)

تَقَـدُّس: اَشُـویی (فرهنگ کوچك)، پارسایی، اَرتایی (فرهنگ پهلوی)

تَقَدَّسَت اَسماؤه: اَشوی است نامهایَش

تَقَـدُّم: فَراپیشی، دیرینگی (انـدیشـه‌های فلسفی) پیشبود، فَراتُمی (فرهنگ پهلوی)

تَقـدِمَـة، تَقدِمـه: ۱ـ پیشکش ۲ـ پیشباج (مالیات قبـل از موعـد) ۳ـ پیشداد (برهان)، آنچه پیشکی به کشاورز داده می شود

تَقدِمَةُ المَعرفَة: پیش شناخت، زبانزد پزشکی

تَقَـدُّم فَلسفی: پیشبُود و آن پنج گونه است ۱ـ پیشبـو دِ هَدیشی (= تَقَـدُّم بالمَکـان یا تَقَـدُّم بالرُّتبه) ۲ـ پیشبو دِ زَمانی (= تَقدم بِالزّمان) ۳ـ پیشبـو دِ والایی (= تَقدم بِالشَرَف) ۴ـ پیشبو دِ بُنی (= تَقَـدم بالعِلّت) ۵ـ پیشبـو دِ نِهادی (= تَقَدُّم بالطَّبع)

تَقَدُّم و تأخُر: پیشی و پَسی (دانشنامهٔ علائی)

تَقدید: از بُن بُریدَن

تَقـدیر: ۱ـ اَنـدازه کَردَن (آنـنـدراج) ۲ـ نیرومنـدی، بُوش (برهان) ۳ـ بَخت (فرهنگ

پهلوی) ۴ـ اَرجگُذاری ۵ـ بَرآورد

تَقدیر اَزَلی: بَوش (آنندراج)، هَرآن چیز کو سَخت اَندَر بُوش ـ به رسمِ بَوش آمد اَندر رَوِش (شاهنامه)، سَرنوشت

تَقدیر کَردَن: اَرج نهادَن

تَقدیرنامه: اَرجنامِه

تَقدیس: ویژش (برهان)، اَشوخوانـدَن، پاك‌خوانی (معین)، فَرنامِش (فرهنگ پهلوی)

تَقدیس کردن: به پاکی سِتودَن

تَقدیم: ۱ـ پیش‌داشتن ۲ـ فَراپیشاندَن ۳ـ پیش انداختَن ۴ـ پیشکش دادَن

تَقَرُّب: ۱ـ نزدیکی ۲ـ فَرامَندی (فرهنگ کوچك)، فَرهَمَندی ۳ـ خویشی

تَقَرُّب یافتَن: فَرهَمَندیدَن

تَقَرُّر: آرام گرفتن، پابَرجایی

تَقَرّی: آب‌جویی، آب‌یابی

تَقریب: نزدیك گرداندَن

تَقریباً: کَمابیش (واژه های فارسی)

تَقریر: ۱ـ خُستوانـدَن (خُستوان = مُقِرّ) ۲ـ پابرجا کَردَن ۳ـ آراماندَن ۴ـ روشن کَردَن

تَقریس: خُنك کردنِ آب

تَقریش: ۱ـ برآغالانیدَن ۲ـ آزمَند کَردَن

تَقریض: ۱ـ بَدگفت ۲ـ نیك‌گفت، از واژگان دوپهلو

تَقریظ: ستودَن، ستود (فرهنگ کوچك)

تَقریع: سرزنش کردَن، پیغاره (معین)

تَقرین: ۱ـ به‌هم رسانیدَن ۲ـ به هم پیوستَن

تَقَزُّز: پاکمَندی

تَقَسُّط: کاست‌پَردازی (کاست = قِسط)

تَقَسُّم: ۱ـ بَخش‌بَخشی ۲ـ پَریشیدِگی

تَقسیط: ۱ـ کاست‌بَندی ۲ـ کاست‌گیری

تَقسیم: بَخش کَردَن (دانشنامهٔ علائی)، رَسَد کَردَن (فرهنگ کوچك)، بَخشِش (فرهنگ پهلوی)

تَقسیماتِ صَدقسمتی: سَده‌بَندی (فرهنگستان)

تَقسیماتِ م‌آتی: سَده‌بَند (فرهنگستان)

تَقسیم کَردَن: بَخش کَردن (دانشنامه)

تَقَشُّر: واپُوستی، بازشدنِ پوست (آنندراج)

تَقَشُّط: واابری، بازشدن اَبر

تَقَشُّع: وادِلی، دِلبازی

تَقَشُّف: تَنگ‌زیستی، تنگ‌روزی

تَقشیب: ۱ـ آلاییدَن ۲ـ رَنجاندَن

تَقشیر: پُوست کَندَن

تِقصار: گردَن‌بَند (آنندراج)

تَقصیب: مَرغولاندنِ گیسو (مَرغول = جَعد)

تَقصید: شکستنِ چوب

تَقصیر: رَمزَك (برهان)، مانید (برهان)، کوتاهی (معین)، پُرویش (فرهنگ کوچك)، بَچَك (فرهنگ پهلوی)

تَقصیرکار: مانیده (برهان)، وِیناسُمَند (فرهنگ پهلوی)

تَقصیر کردَن: مانیدَن

تَقصیری: بینوایی (معین)، مانیدگی

تَقصیص: گَچ اَندایی

تَقَضّی: نابودی، نیستی، به سَر رسیدَن

تَقضِیَة: برآوردنِ نیاز، داوَر کردَن

تَقَطُّر: ۱ـ چِکِش ۲ـ پَس ماندن ۳ـ به پهلو افتادن ۴ـ فروافتادن

تَقَطُّع: ۱ـ بُرِیِش ۲ـ آبناکی

تَقطیب: تُرُشرویی

تَقطیبُ الوَجه: تُرُشرو

تَقطیر: ۱ـ چِکانِش، ویتاختَن (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَر پهلو فِکَندن

تَقطیرُ البول: چِکمیزَك، از بیماری‌ها (برهان)

تَقطیط: لورانَك ساختن، لورانَك تراشیدن (لورانك = دَبّه، آوندی از چَرم یا چوب، عمید)

تَقطیع: ۱ـ کَرته بَندی (کَرته = قطعهٔ مزروعی) ۲ـ کتاندَن (کَت = قَطع)، کتانِش ۳ـ پاره گَری، در دانش جامه ۴ـ آراستن جامه ۵ـ بُریدنِ پارچه

تَقطیف: ۱ـ خوشِه چینی ۲ـ خَراشیدَن (آنندراج)

تَقطین: شکوفه برآوردَن

تَقَعُّر: گودی، گودشُدَن، گودبودَن

تَقعید: ۱ـ پیشیاری ۲ـ بَسَندگی پیشه

تَقعیر: گودکردَن، گودی ساختن

تَقَفُّر: دُنبالرَوی، بَرناك نهادن (= حنا)

تَقَفُّل: کُوپَلگی (کُوپَله = قُفل)

تَقَلّا، تَقَلّی: ۱ـ جُنب و جوش ۲ـ غَلت وواغَلت ۳ـ کوش

تَقَلّا کَردَن، تَلاشیدَن: (آنندراج): کوشیدَن

تَقَلُّب: ۱ـ ناسَرَگی، نَبَهرِگی (آنندراج) ۲ـ نادُرستی، دَغایی (آنندراج) ۳ـ دِگَرگَشتی ۴ـ زیروَرویی ۵ـ کُلاهبَرداری، دروغزَنی

تَقَلُّبی: نَبَهرِه

تَقَلُّد: ۱ـ اَفسارپَذیری ۲ـ به گَردَن گیری ۳ـ مانِش

تَقَلُّس، تَقَلنُس: کُلاهپوشی

تَقَلُّص: به هَم آمدَن، تُرُنجیدگی

تَقَلُّع: بَرکَندگی

تُقلی: تُرکی، بَرّه

تَقلیب: ۱ـ بازگونه کَردَن ۲ـ دِگَرانِدَن، دِگَر کَردَن

تَقلید: ۱ـ مانِشگَری ۲ـ خمانیدَن، (ادا

درآوردَن برهان) ۳ـ جُورسازی ۴ـ اَفسارزَدَن

تَقلید از حرکات و اقوال: خَمانیدَن (برهان)

تَقلید از مُجتَهِد کردن: نُوسیدَن

تَقلیدپَذیر: نُوسا

تَقلیس: ۱ـ دف زَدَن ۲ـ خوشخوانی ۳ـ پیشباز از کسی، با خواندن و پایکوبی (آنندراج)

تَقلیص: ایستارَفتاری، ایستیدِگی

تَقلیع: از بُن کَندَن، بَرکَندَن

تَقلیل: کاهِش، کَم کَرد

تُقماق، تُخماق: ترکی، میخ کُوب، تَبَر

تَقَمُّر: ۱ـ مَنگ بُرد، بُردَن در منگیا (= قمار) ۲ـ زَن بُردَن ۳ـ زَن فریفتن ۴ مَهتابکاری، انجام کاری در مَهتاب

تَقَمُّع: ۱ـ بَرگزینی، گُزینش بهین ۲ـ تنها نشستَن ۳ـ سَرگَشتِگی (آنندراج)

تَقَنُّص: شکار جُستَن

تَقنین: فَرسارش (فَرسار = قانون، برهان) آساگذاری (آسا = قانون، برهان)، داتگُذاری (فرهنگ پهلوی)

تَقنینیّه: فَرسارشی، آسایی، داتیك

تَقَوُّس: چَنبَرش، چَنبَردَن، کَمانیدَن

تَقَوُّع: خمیده رفتَن (آنندراج)

تَقَوُّل: چَفته‌ی زبانی (چَفته = اِفترا)

تَقَوّی: نیروسندی

تَقــوَی: خُداتَرسی، پَرهیزکاری، پارسایی، نَراوَندی (فرهنگ پهلوی)

تَقوی القُلوب: پاکدِلی ها

تَقویب: زَمین کنی، زَمین کَندَن

تَقــویَة، تَقــویَت: نیرودادن، توانــا کَردَن، نیروبَخشی

تَقــوَی داشتَن: خُداتـرس بودَن، پارسـا بودَن، خوبکِرداری (فرهنگ پهلوی)

تَقویر: گِردبُریدَن

تَقویس: ۱ـ کُوژاندَن، چَنبراندَن ۲ـ کُوژپُشتی، ازپیری

تَقویف: دنبال کردَن

تَقویل: فروخواندَن

تَقویم: ۱ـ زیك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ اَرزیابی ۳ـ گاه سَنجی ۴ـ بَرآورد (فرهنگستان)، هَنداختَن (فرهنگ پهلوی) ۵ـ گاهنامه

تَقَهقُر: سِپَسـایکی (آننـدراج)، واپسی، واپس نشینی، در جَنگ

تَقَهُّس: ۱ـ خَمان رفتن ۲ـ با دِلشوره رَفتن

تَقیّ: خُداتَرس، پارسا

تَقَیُّح: ریمناکی

تَقَیُّد: دَربَندی، پایبَندی

تَقَیُّل: مانِستَن (آنندراج)

تَقَیُّن: آراستگی، آراسته شدن (آنندراج)

تَقیید: دَربَند افکندَن، پایبند کَردَن

تَقیه، تَقیَّة: دین پُوشی

تَکابُر: تَرمَنِشی (فرهنگ پهلوی)

تَکاتُب: ۱ـ نامه نویسی ۲ـ به یکدیگر نامه نوشتن

تَکاتُع: پس رویِ گروهی

تَکاثُر: ۱ـ هَم نَبَردی ۲ـ بالندگی به نژاد و داراك ۳ـ وَسنادی

تَکاثُف: ۱ـ بَرهَم نشینی، بَرهَم نشستن (آنندراج) ۲ـ سِتَبری ۳ـ فِشُردگی ۴ـ اَنبوهی، جَگالی

تَکاذُب: ۱ـ دوستی به دروغ ۲ـ دروغ سُخَنی

تَکاری: به سَلاك گرفتن (سَلاك = کِرایه)

تَکاسُل: فَرغوك (برهان)، تَنبَلی

تَکاشُف: آك آشکاری

تَکافُو: بَسآمَد، بَسآمَدی

تَکافی: ۱ـ سَر به سَری ۲ـ بَسَندِگی

تَکالُم: هَمسُخَنی

تَکالیف: (تك: تکلیف)، بایاها

تَکامُل: گوالِش (فرهنگ کوچك)، هَرویسِپی

تَکان دادنِ فرش: کُلَندَن (برهان)

تَکاوُح: مَروسیدن به بَدی (مَروسیدَن = عادت کردن)، دُژخویی

تَکاهُل: جایمَندی (جایمَند = کاهِل، برهان)

تَکایُد: هَمفَریبی

تَکَبُّر: دیمیاد: بادِ بُروت (فرهنگ کوچك)، فیسِش، بادسَری، بوج، پوج (معین)، خودستایی (برهان)، تَرمَنِشی (فرهنگ پهلوی)

تَکبیب: از کَباب، کَباب کَردَن، بریان کَردَن

تَکبیر: ۱ـ بَرینداشت ۲ـ نام خدا به بَرتَرینی یاد کردن، خدا بَرین است، گفتَن

تَکبیرَةُ الاحرام: پیشگُفتِ نَماز

تَکبیل: دَربند کشیدن، زندانی کردن

تَکتیب: نِوِشت آموزی

تَکتیع: ریزه ریزه بُریدن (آنندراج)

تَکتیم: پِنهانداشت، پوشاندَن

تَکَثُّر: وَسنادِش (وَسناد = کَثیر، برهان)، بسیاری، هَنگُفتی، فَرُوتی

تَکَتُّم: ۱ـ پنهانیدَن ۲ـ سَرگشتِگی ۳ـ دِرَنگیدَن ۴ـ دوتاشُدَن (آنندراج)

تَکثیب: کَم کَردَن

تَکشیح: آشکاراندَن، آشکار گردانیدَن (آنندراج)

تَکثیر: وَستادَن، بسیار کَردَن، هَنگُفتادَن، فَروتاندَن (فَروت = کثیر، برهان)

تَکثیف: ۱ـ سِتَبراندَن ۲ـ بَرهَم نشاندن ۳ـ فَراهَم آوردَن ۴ـ وَژناندَن (وَژن = کَثیف، برهان)

تَکَحُل: سُرمه کشیدَن

تَکحیص: زدودَن، ناپدید کردَن

تَکحیل: سُرمه نَهادَن

تَکَدُّر: پَشامِش (پَشام = کدِر، برهان)، دِلگِرانی

تَکَدُّر داشتن: پَشامیدَن، تیره شُدَن (آنندراج)

تَکَدُّرِ خاطر: تَنگدِلی، پَشامی

تَکَدّی: از ریشه‌ی پارسی، گدایی، دَریُوزگی

تَکَدّیِ مَعرکه گیران: پارِسه (آنندراج)

تَکدیح: خَراشاندن، آسیب رساندَن

تَکدید: راندَن

تَکدیر: ۱ـ پَشاماندَن، تیره کَردَن ۲ـ سَرزَنش، گَرزِش (فرهنگ پهلوی)

تَکدیری: گَرزِشی، کیفر برای بَزه‌های کوچك

تَکَذُّب: دروغینِگی

تَکذیب: ۱ـ نِیگُفت، نِی گفتَن ۲ـ دروغ‌زَن خواندن ۳ـ نادرست شِمُردَن، هَتیانِش (هَتیان = کِذب، برهان)

تَکرار: دوبارگی، دوگان (فرهنگ پهلوی)

تَکرارِ عَمَل: بازکَرد

تَکرارِ مُشاهدَة: بازدید

تَکرارِ مَطلب: بازگُفت

تَکَرُّر: ۱ـ چَندبارگی ۲ـ دودِلی

تَکَرُّع: پایچه شویی (آنندراج)، پادیابگی (پادیابِه = وضو)

تَکَرُّم: ۱ـ بخشندگی ۲ـ جَوانمَردنُمایی

تَکرِمَة: ۱ـ گرامی کردَن ۲ـ بالِش (آنندراج)

تَکَرّی: ۱ـ روی درهم کشیدَن، روی تُرُش کَردَن ۲ـ ناخوشداشت ۳ـ دستِ کم گرفتَن

تَکریر: ۱ـ بازگویی ۲ـ بازکاری

تَکریم: بُرزِش (فرهنگ پهلوی)

تَکریم کردن: بُرزیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَکریه: هم‌آوای تفعیل ۱ـ زشت‌دانی ۲ـ زشت‌خوانی

تَکَسُّب: ۱ـ اَلفَنجِش (اَلفَنجیدَن = کَسب کردَن)، به‌دست آوردَن ۲ـ داشتَن

تِکست Text : انگلیسی، ۱ـ زَمینه ۲ـ آشکارِه

تَکَسُّر: شِکَستِگی

تِکسچِر Texture : انگلیسی، بافت (حییم)

تَکسیر: ۱ـ شِکاندَن ۲ـ شُمارسامانی، اَفسونگران شماره‌های نام را به گونه‌ای بر خان‌های پَنام (= تعویذ) نویسند که از هر سوی بَرابَر اُفتَد (بهره از غیاث)

تَکسیف: پاره پاره کردن (آنندراج)

تَکَشُّح: گاییده شُدَن

تَکَشُّف: ۱ـ برهنه شُدَن ۲ـ پیدا شُدَن، پیدایی

تَکشیف: ۱ـ برهنه کَردَن ۲ـ آشکاراندَن، آشکار کَردَن

تَکعیب: ۱ـ سِه تُوانی، شماره‌ای را به توانِ ۳

رسانیدن: ۲۷ = ۳×۳×۳ (بهره از معین) ۲ـ هشتکُنجی کَردَن، هَشتی ساختَن (هَشت کُنج = مُکَعَّب)
تَکَفُّل: ۱ـ پایَندانی (برهان) ۲ـ تیماریابی
تَکفیر: بیدین خوانی، بیدین دانی
تَکفین: آبچین پوشی (آبچین = حوله = کَفَن، واژه نامَك)
تُکلان: ۱ـ اوستامی ۲ـ پشتیبانی
تَکلتو: ترکی، نَمدزین (آنندراج)
تَکَلُّح: تُرشرویی
تَکَلُّس: آهکی شُدَن، آهَکِش
تَکَلُّف: ۱ـ برخـود بَستَن ۲ـ رَنـج پذیری ۳ـ خودنُمایی ۴ـ بایایی
تَکَلُّم: نُولِگی (نُولِه = کَلام، برهان)
تَکـلیس: ۱ـ آهـکـی کَردَن ۲ـ آهـك مالـی، آهك اَندایی
تَکلیف: ۱ـ بایاندَن، بایا ۲ـ به‌رنج اَفکندن ۳ـ بالَندِگی
تَکـلیل: ۱ـ تاجـگـذاری، تاج نَهـادَن ۲ـ درخشاندَن ۳ـ بَددل کَردَن
تَکلیم: ۱ـ به سُخَن درآوردَن، نُولاندَن، به گُفت واداشتَن ۲ـ زَخم کَردَن (آنندراج)، زَخماندَن
تَکَمُّل: ۱ـ رسـایش ۲ـ به‌رسایی رسیدن، رِسا گَشتَن، هَرویسپِش

تَکمِلَة، تَکمله: ۱ـ بِساختِه ۲ـ زُورباز، بازی که به بَهانه‌ی مرگ یا فَرارَوی (= کوچ) بدهکار، از دیگرِ بدهکاران گرفته می شده است.
تَکَمُّه: هاژی، سَرگشتِگی
تَکَـمّی: ۱ـ نهـانیدَن ۲ـ تازه گشتنِ پیمـان، نوپیمانی
تَکمیت: هَم‌آوای تَفعیل ۱ـ پِنهـانداشتِ خشم ۲ـ هیگَر کردنِ اَسپ (پالاد = جَنیبَت)
تَکمیل: ۱ـ به فرجام رِساندن ۲ـ رِسا گَرداندَن، هَرویسپاندَن، بِساختَن (فرهنگ پهلوی)
تَکَنُّر: ۱ـ بَرافراشتِگی ۲ـ دَفزَکیدَن
تَکَنُّس: تاژنِشینی
تَکَنُّع: دَرآویختن
تَکَنُّف: گِردگیری
تَکَنّی: بَرنام‌یابی (بَرنام = لَقَب = کُنیَة)
تِکـنـولـوژی Technologie: فرانســوی، تَشنیك‌شِناسی (خردناب)، تَشنیگَری
تِکنیسیَن Technicien: فرانسوی، تَشنیکار، فَرکار
تِکـنـیك Technique: فرانســوی، تَشنیك (خردناب)
تِکنیکال Technical: تَشنیکی (خردناب)
تِکنی کالِر Technicolor: انگلیسی، فَرنما
تَکَوُّر: ۱ـ دامَن برچیدَن ۲ـ بَر زمین افتادن ۳ـ

چکیدَن (آنندراج)

تَکَوُّس: نِگونساری

تِکـومـه Técome : فرانسوی، پیچ اَناری، از گیاهان (سعید نفیسی)

تَکَوُّن: بُودِش، بُودپَذیری

تکویب: کوفتَن با سنگ

تَکویح: ۱ـ چیرگی در کارزار ۲ـ خوارکردَن ۳ـ بَرگرداندَن (آنندراج)

تَکوید: تو دِه ساختَن (آنندراج)

تَکـویر: ۱ـ دَرپیچیدن ۲ـ بَر زمین افکنـدَن، به‌زمین زدَن ۳ـ فروگرفتن

تَکویس: نِگونسار کردَن

تَکوین: بُوددِهی، هَستایِش

تَکَـیُّف: ۱ـ چُونی‌دانـی ۲ـ سَرخـوشی ۳ـ آکناکی ۳ـ چُونی‌پَذیری

تَکیه، تَکیَة: ۱ـ بالِش، پُشتی (آننـدراج) ۲ـ پُشت دادَن ۳ـ پُشتگرمی ـ لَم، یَله

تَکیه دادَن: لَمیدَن، لَم دادَن، یَله دادَن

تَکیه کَلام: سُخَنیار (آنندراج)

تَکیه گاه: ۱ـ دَرپُشتگـاه، پُشتی ۲ـ پُشتیبـان، شادگونه (برهان)، پَناهی

تَکییس: زیرَکی کَردَن

تَکییف: ریخت گِرفتَن (آنندراج)، نیک بُریدَن (معین)

تَکییل: نامَردی، اَرادی

تَگین، تَکین: ترکی ۱ـ خوش اَندام ۲ـ دِلاوَر

تَلّ: پُشتِه، تپّه (آنندراج)

تَلاء: ۱ـ پیمان ۲ـ زینهار

تَلاحُظ: هَم‌نِگَری

تَلاحُق: هَم‌پیوَندی

تَلاحی: هَم‌دُشمَنی

تَلازُم: هَم‌بایی

تَلاصُق: هَم‌دوسی (دوسیدَن = اِلصاق، برهان)

تَلاطُف: هَمنَرمی

تَلاطُم: به‌هَم خوردِگی

تَلاعُب: بازی باهَم

تَلاعُن: دُشنامگویی به‌هَم

تَلافی: در فارسی ۱ـ شِیان (فرهنگ کوچك) تاوان (فرهنگ پهلوی) ۲ـ تایگانه

تَلافی: در تازی، به‌دست آوردن، ازمیان بُردَن

تَلافـیفِ دِمـاغـی: شِکَـنـجـهـای مَغـز (فرهنگستان)

تَلاق: پارسی است، تِلاغ، گوشت اَفزون میانِ شَلفینه (= فَرجِ زَن)

تَلاقـی: هَمـدیداری، هَمـرَسی (فرهنـگ کوچك)، هَمرِسِش (فرهنگ پهلوی)

تَلال: (تك: تَلّ)، پُشته‌ها

تَلألؤ: دَرخشش، درخشندگی

تَلامِذَة، تَلامِذه: (تك: تلمیذ)، شاگِردان

تَلامیذ: (تك: تَلمیذ)، شاگِردان

تِلاوَت، تِلاوَة: خوانِش

تلاوتِ قرآن: کُراسه‌خوانی (کُراسه = کلام خُدا، برهان)

تَلاوُم: هَمنکوهی، نکوهیدَنِ یکدیگر

تَلاهی: ۱ـ هَمخوشی ۲ـ هَمگایی

تَلایُس: ۱ـ نیکخویی ۲ـ چَشم‌پوشی (آنندراج)

تَلَبُّب: آماده کاری، آمادگی، میان بَر بستن

تَلَبُّت، تَلَبُّث: دِرَنگیدَن

تَلَبُّخ: مُشك آلایی (مُشك از سنسکریت)

تَلَبُّس: ۱ـ جامه‌پوشی ۲ـ آمیختگی

تَلَبُّط: ۱ـ دَویدَن ۲ـ بر پَهلو خُفتَن ۳ـ بَرخاك غَلتیدن ۴ـ روی آوردن (آنندراج)

تَلبیب: ۱ـ گریبان گرفتَن، در پیکار ۲ـ مغزدار شدنِ دانه ۳ دودِله شُدَن (آنندراج)

تَلبیح: سالخورده گشتن

تَلبیس: ۱ـ لاپوشانی، آکپوشانی ۲ـ تَرفَند، تَرفَندکاری ۳ـ دَرآمیزی

تَلبین: ۱ـ خِشت زَدَن ۲ـ آشِ سَبوس

تَلبیه، تَلبیَة: درودِش، درودِ هَنجیان به هنگام گَشتِ خُدایخانه (هَنجیان = حاجیان)

تَلتَلَة: ۱ـ جُنباندن ۲ـ لرزاندَن ۳ـ تَفساندَن ۴ـ تَنباندَن

تَلَثُّم: ۱ـ بوسه دادن ۲ـ بوسه گرفتن ۳ـ دَهان‌بَند نهادَن

تَلثیق: تَباهاندَن

تَلثیم: بُوسه نَهادَن، بُوسه‌زَدَن

تَلجِئَة، تَلجِئه: پناه گرفتن، با واگذاشتِ زمینِ خود ۲ـ مُرده‌ری نهادن، برای بَرخی کمتر از دیگران (معین) ۳ـ به ستم بر کار داشتن (آنندراج)، بیگار گِرفتَن

تَلَجلُج: مِن‌مِن کَردَن

تَلَجُّن: ۱ـ بَرچفسیدَن ۲ـ کوفتِگی (آنندراج)

تَلجیب: ۱ـ پُرشیری ۲ـ کَم‌شیری، از واژگانِ دوپهلو

تَلَحُّظ: ۱ـ تنگی، تَنگ شُدَن ۲ـ برچَفسیدَن (آنندراج)

تَلَحُّف: نَهالین دوختَن (نَهالین = لحاف، آنندراج)، شادیچه ساختن (شادیچه = لحاف، برهان) دواج کردن (مازندرانی)

تَلحیف: دامَن کشان رفتَن (آنندراج)

تَلحین: سوزخوانی، به آواز سوزناك خواندَن، نغمه‌پردازی (لاروس)

تَلخ حَرفان: ناسِپاسان، تَلخگویان

تَلخه‌زیتون: شالِه پِستانه، از درختان (گویش گیلکی)، دیوزیت (گویش رامسَری)

تَلخیص: ژاوِش (ژاو = خُلاصه، برهان)

تَلخیص کردَن: ژاویدَن

تَلدید: ۱ـ آشکار کَردَن ۲ـ پراکندَن

تَلَذُّذ: مَزه کَردَن

تَلَزُّج: دوسَندِگی (دوسَنده = لَزِج، آنندراج)

تَلَذُّح: دَهان آب اُفتادَن

تِلِسکوپ Téléscope : فرانسوی، سِپهر بین

تَلَسُّن: زَبانه زَدَن

تَلَصُّص: دُزدیدَن، دُزد شُدَن

تَلَطُّخ: آلودِگی

تَلَطُّف: ۱ـ نَرمی ۲ـ مِهربانی (فرهنگ کوچك) ۳ـ چَربدَستی

تَلطیخ: آلودَن

تَلطیف: تاژانـدَن (تاژ = لَطیف) (برهان)، تاژ کَردَن، کَشاندَن، نازُك کَردَن

تَلَعُّب: بازیگوشی، بازیخواهی

تَلَعلُع: ۱ـ سیاهی رفتنِ چشم، از گرسنگی ۲ـ بیرون کردن زبان، از تشنگی ۳ـ پَدیداری آب ۴ـ بی‌تابی از بیماری ۵ـ شکستن استخوان (آنندراج)

تَلَعّی: لیسیدَن، فروخفتَن

تَلعیب: بازی دادَن

تَلعین: ۱ـ نفرین کَردَن ۲ـ شکنجه دادَن

تَلَف: ۱ـ میرش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ تباه (فرهنگ کوچك)

تَلَف‌شُده: توا (برهان)، وَتی (فرهنگ پهلوی)

تَلَف کردَن: بَر باد دادن، نابود کردَن

تَلَفُّظ: رَنـدِش (رَنـد = حَرف = لفظ، برهان) رَندشیدَن

تَلَفُّظ کَردَن: رَندشیدَن

تَلَفُّع: ۱ـ جامه‌پوشی ۲ـ بَرگ‌پوشی، دِرَختان

تَلَفُّق: دَرپیوستَن (آنندراج)

تِلِفن Télgéphone : فرانسوی، دُورآو

تِلِفنچی: دُورآوگَر

تِلِفونخانه: دُورآوکَد

تلفون گِرام Téléphone-gramme : فرانسوی، دوراپیام

تَلفیف: ۱ـ پالیکانـدَن (پالیك = لفاف) ۲ـ نوَردیدَن ۳ـ دَرپیچیدَن (آنندراج)

تَلفیق: ۱ـ بهم‌ بَستن، بافتَن (فرهنگ کوچك) ۲ـ فراهم‌آوردَن (آنندراج) ۳ـ سامان‌دادَن

تِلقاء: ۱ـ دیدار ۲ـ زی، سُوی ۳ـ بَرابر ۴ـ روبارو (بهره از آنندراج)

تَلَقُّب: پاچنامِگی (پاچنامه = لَقَب، برهان)

تَلَقُّع: دُشنام دادَن (آنندراج)

تَلَقُّف: ۱ـ فروخوردَن ۲ـ فَراگیری، یادگیری

تَلَقُّن: دَریافتَن، نیوشیدَن

تَلَقّی: ۱ـ دیدار ۲ـ بَرخورد (معین) ۳ـ بَرداشت

تَلقیب: پاچنامه دادَن، بَرنام نهادَن

تَلقیح: ۱ـ گَشن دادَن ۲ـ مایه زَدَن

تَلقیحِ واکسَن: مایه‌کوبی (فرهنگستان)

تَلقیم: نَواله خوردن، تِك خوردن

تَلقین: ۱ـ نیوشِش، نیوشاندَن ۲ـ فروخوانی، درگوشِ مُرده ۳ـ فَرازَبان دادَن (آنندراج)

تِلگراف Télégraphe: فرانسوی، دورپیام

تِلگرافچی: دورپیامگَر

تِلگرافِ غیرفوری: دیرفِرِست (فرهنگستان)

تِلگرافی: دورپیامیك

تِلگرام Télégramme: فرانسوی، دورپیام

تَلَل: تَری، نَمناکی (آنندراج)

تُلُمبه، تولومبه: تُرکی از Trombe، فرانسوی، بادکار

تُلُمبه‌خانه: بادکارخانه

تَلَمُّج: لَب لیسیدَن (آنندراج)

تَلَمُّخ: بَد و بیراه گفتَن

تَلَمُّذ: شاگردی، شاگردگی، شاگردی کَردَن

تَلَمُّز: شتابیدَن دَر رفتار

تَلَمُّس: پَیاپی جُستَن

تَلَمُّع: روشن بودَن، درخشیدن

تَلَمُّك: ۱ـ چشیدَن ۲ـ لیسیدَن

تَلَمّی: گَندُمگُونی (آنندراج)

تَلمیح: ۱ـ بازنِگَری ۲ـ بازآوَری، بازآوردن داستان یا مَتَلی در گفتار یا نوشته

تَلمیذ: شاگِرد، دانِش‌آموز. این واژه را آنندراج «عربی فصیح» نمی‌داند و گُمان پارسی بودنِ آن را دارد. در غیاث‌اللغات آمده است که «تِلمیذ بالکسر، مُعرَّب تَلمیذ بالفتح است» به سخن دُرُست تلمیذ سُریانی است.

تَلو: ۱ـ بُلند ۲ـ پیر و ۳ـ بچّه اُشتر (آنندراج)

تِلواً: دَرپی، دُنبال

تَلَوُّث: پَلیدی

تَلَوُّط: کُون‌مَرزی (فرهنگ پهلوی)

تَلول: دیرفَرمان

تُلون: نیاز

تَلَوُّن: ۱ـ رنگینی ۲ـ چَندرَنگی

تَلَوُّنِ مزاج: دَمدَمی بودَن (فرهنگ کوچك)

تَلویث: آلـودَن، چِرك کردن، پَلید کَردَن، پلیدکاری

تَلویج: کج کردن، کَجاندَن

تَلویح: بَرهـودَن، پیهـودَن (معین)، سَربَسته گفتَن

تَلویحات: بَرهودان

تَلویحاً: بَرهودیك

تِلویزیون Télévision: فرانسوی، دورنما،

جهان نما، شَهرفَرَنگ

تَلویم: سَرزنش کَردَن

تَلوین: رَنگاندَن، رَنگ کَردَن، رَنگین کردَن

تَلَهُّب: ۱ـ اَفروختگی ۲ـ بَراَفروختِگی ۳ـ زَبانه‌کِشی

تِله‌پاتی Télépathie: فرانسوی، دُورباهَمی

تِله‌تایپ Teletype: انگلیسی، خودنِویسار

تَلَهُّج: ۱ـ شیفتِگی ۲ـ آزمندی (آنندراج)

تَلَهُّف: ۱ـ دریغیدَن، دریغ‌خوردن ۲ـ جاشاکیدَن (= غَم‌خوردن، فرهنگ پهلوی)

تَلهیب: ۱ـ بَرافروزاندَن ۲ـ آتَش افروختَن

تَلهیف: ۱ـ دریغاگویی ۲ـ اَندوه نُمایی

تَلید: ۱ـ دارایی دیرینه ۲ـ دارایی رِخنیك (رِخن = ارث، فرهنگ پهلوی)

تَلیع: گردَن دِراز (آنندراج)

تَلَیُّغ: خودفَریبی، گول‌نِمایی

تَلیل: گردَن

تَلَیُّن: نَرم گَشتَن ۲ـ چاپلوسی (آنندراج) ۳ـ شُل کَردَن

تِم Theme: فرانسوی، زمینه (عمید)، مایه (معین)، نِهشتِه (خردناب)، جُستار، دَرونمایه

تُمات Tomate: فرانسوی، گوجه‌فرنگی، بَکاهِ‌سُر (فرهنگ کُردی)

تَماتُر: هَمکِشی، باهَم کشیدن

تَماتُه: دُوشیدَن (آنندراج)

تَماتین: (تك: تَمتان، تَمتین)، رشته‌های تاژ (= خیمه، برهان)، رَسَن‌های چادُر

تَماثُل: ۱ـ هَمانندی ۲ـ بِهبودی

تَماثیل: (تك: تمثال)، ۱ـ فرمان‌ها ۲ـ بُت‌ها ۳ـ پیکره‌ها ۴ـ تَندیس‌ها

تَماجُد: هَمستایی

تَماحُك: هَمستیزی

تَمادُح: هَم‌آفرینگویی

تَمادُخ: ۱ـ نافَرمانی ۲ـ سُستکاری

تَمادی: زیمیابی (زیم = مُدّت، فرهنگ پهلوی)

تَمّار: خُرمافروش (آنندراج)

تَمارُس: هَمجَنگی

تَمارُض: بیمارنُمایی

تَماری: هَمگُمانی

تَمازّ: دُورشُدَن (آنندراج)

تَمازُح: هَمشُوخی: شُوخی باهَم

تَماسّ: ۱ـ گایش، گای (= جماع) ۲ـ هَمسایی، سایِش (آنندراج) ۳ـ نزدیك شُدَن به‌هَم (لاروس) ۴ـ پیوَند، پیوَستگی (معین)

تَماسّ گرفتن: پیوند گِرفتَن (معین)

تَماس حاصل کَردَن: آیوجیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَماسُح: ۱ـ دَستمالی ۲ـ پاك کَردَن

تَماسُخ: ننگسار (برهان)، جا به جایی روان از تنِ آدمی به تنِ جانوران

تَماسُك: ۱ـ خویشتنداری ۲ـ چَنگ دَرزَدَن (آنندراج)

تَماسیح: (تك: تِمساح)، نَهَنگان (غیاث)

تَماشا، از تَماشی: غُوش (برهان)، وانِگَری (آنندراج)

تَماشاچی، تَماشایی: غُوشا، لَشتا

تَماشاخانه: غُوشخانه

تَماشا کَردَن: غُوشیدَن، لَشتَن (برهان)

تَماشا کُنان: غُوشان، لَشتان (برهان)

تَماشاگاه، تَماشاگَه: غُوشگاه، لَشتاگاه

تَماشی: ۱ـ هَمراهی ۲ـ هَمرَوِشی

تَماظ: گَزیدنِ یکدیگر (آنندراج)

تَمالُك: خودچیرگی، خودداری

تَمّ الکَلام: سُخن پایان یافت

تَمام: ۱ـ بَسَنده ۲ـ رسا، هَره، واریکان (فرهنگ پهلوی) ۳ـ پایان، فِره (فرهنگ پهلوی)، فَرجام ۴ـ یکسَره

تَماماً: ۱ـ هَمگی ۲ـ سَراسَر

تَمامَت، تَمامَة: ۱ـ همگی ۲ـ به پایان بُردَن، به سَر رساندَن

تَمام رُخ: هَمه‌رُخ، هامرُخ

تَمام رَس: رسیده، رودَرروی نارس

تَمام شُدَنی: پایاندار، فِرهیاب

تَمام کَردَن: ۱ـ به پایان بُردَن ۲ـ مُردَن

تَمام عیار: ناب، سَره (برهان)

تَمام نَشُدَنی: پایان ناپَذیر

تَمامی: در تازی نیست ۱ـ شِگاله (برهان)، هَمگی ۲ـ به سَرآمدَن ۲ـ رسیدگی

تَماوُت: ۱ـ مُرده نمایی، خود را مُرده نمودَن ۲ـ پارسانُمایی

تَماهُت: بَدبویی، بَدمَزگی

تَماهُك: دَرافتادنِ به هَم، ستیهیدَن با هَم

تَمایُز: ویچینِش (فرهنگ پهلوی)

تَمایُط: ۱ـ ازهَم دُوری ۲ـ باهَم بَدشُدَن

تَمایُل: ۱ـ اُنامِش (فرهنگ پهلوی)، گرایش (فرهنگستان) ۲ـ اُریبِش ۳ـ خواهانی، خواهَندگی

تَمایُلِ انحرافی: فاتورِش، فاتُوریدَن (آنندراج)

تمایلِ مشترك: هَمکامِگی (فرهنگ پهلوی)

تَمایُل داشتَن: خواهان بودَن، گراییدَن

تَمائِم: (تك: تَمیمَة)، گَردَن پَنامها (پَنام = تَعویذ)

تَمایُز: ناسانی، ازهَم جُدایی

تَمباکو: پارسی است (معین)، تَنباکو، پارسی

است (عمید) از واژه‌ی اسپانیولی: Tobaco

تَمبر Timbre: فرانسوی، پیکه

تَمَّت: به پایان رسید، پایان یافت، پایان

تَمتام: از خاقانی: تَمتام تا تمام سخن بود ناتمام، تَ گوی، کسی که در سُخَن واتِ (= حرف) تِ ی زَبَردار را بسیار به کار می‌بَرَد، تَتاکی

تَمتان: رِشته‌ی تاز، دَوالِ چادُر

تَمَتُّع: بَرخورداری، بَهره یافت

تَمَتُّك: هُفت نُوشی، هُفت نوشیدنِ مِی (هُفت = جُرعه، برهان)

تَمتَمَة: ۱ـ تِمیمناکی، کاربُردِ ت و م به بسیاری در سخن

تَمتیع: ۱ـ بَهره دادن ۲ـ بَرداذن، بَرخوردار کردن ۳ـ جِه داشت، روش ناپسندی میان تازیان که زنِ خود را هِلِش (= طلاق، فرهنگ پهلوی) داده و او را به جِهی (= فاجِشگی) وامی داشته اند و یا او را بَهره ده (= مُتعَه) می کرده اند و بهره می ستانده اند

تِمثال: ۱ـ تَندَس، تَندیس (برهان) ۲ـ نگاره (آنندراج)، پَتکَر (فرهنگ پهلوی)

تمثالگَر: ۱ـ پیکر نِگار ۲ـ تَندیسگَر

تَمَثُّل: ۱ـ مانندِگی ۲ـ مَثَل آوَری، چُنانه گویی، داستان آوَری

تَمثیل: ۱ـ پیکرنِگاری ۲ـ تَندیس سازی ۳ـ مانند آوَری ۴ـ مَثَل گُفتَن ۵ـ نُمونه آوری ۶ـ نُمونه سازی

تَمَجُّس: از واژه‌ی مجوس، تازی گشته‌ی مُغ، مُغیدَن، مُغ شُدَن، زرتشتی گَری

تَمجیس: مُغانَدَن، مُغ گردانَدَن، زرتشتی گَرداندَن

تَمجید: اَرج گُذاری، والایِش

تَمجید کَردَن: اَرج نهادَن

تَمَحُّق: ۱ـ سوختن، سوزش ۲ـ زدایش ۳ـ کاستَن (بهره از آنندراج)

تَمَحُّك: سِتیهیدَن (آنندراج)

تَمَحُّل: فریفتَن (آنندراج)

تَمحیص: ۱ـ آزمودَن ۲ـ کَم کَردَن ۳ـ پاك کردن گوشت از پی (آنندراج) ۴ـ پُرس وجُو

تَمَخُّر: ۱ـ برابر باد ایستادَن ۲ـ پشت به باد دادن (آنندراج)

تَمَخُّط: ۱ـ پاك کردَنِ بینی ۲ـ افتان و خیزان رفتن (آنندراج)

تَمَخّی: ۱ـ بیزاری ۲ـ کناره گیری ۳ـ گِله کردن ۴ـ بخشش خواهی

تَمخیخ: مَغز بَرآوردَن، مَغز از استخوان بر کشیدَن

تَمَدُّح: خودآفرینی، خودستایی

تَمَدُّخ: ماروَشی

تَمَدُّد: ۱ـ کشیدِگی ۲ـ درازکشیدن

تَمَدُّدِ اعصاب: پی کِشیدِگی، آرامیافت

تَمَدُّن: مِهابادی (فرهنگ کوچك)، شهرنشینی، شَهرخُویی، شارسانی

تَمدیح: ستوده دانستن، ستوده خواندَن

تَمدید: کِش دادن، دراز کردن، درازاندَن، فَرتَن (فرهنگ کوچك)

تَمدیر: ۱ـ گِل اَندایی ۲ـ ریدَن (آنندراج)

تَمدین: شَهر وینی

تَمر: خُرما

تَمران: (تك: تَمر)، گونه‌های خُرما

تَمَرُّد: ۱ـ سِتَنبگی، سِتَنبه شدَن (معین) ۲ـ سرپیچی، نافرمانی، گَردَنکِشی (فرهنگ کوچك)

تَمَرُّش: سُودِگی، سودِه شُدَن

تَمرستان: باغ خُرما، کُویَکستان

تَمَرُّض: سُستی در کار

تَمَرُّق: ۱ـ غَلتیدَن ۲ـ بَرخود پیچیدَن

تَمَرکُز: ۱ـ کُیانِش، وَندسارِش (وَندسار = مرکز، برهان) ۲ـ بَسیجیدَن

تَمَرکُزِ عایدات: وَندساری درآمدها

تَمَرکُزِ قوا: وَندساری نیروها

تَمَرکُزِ مالیات: وَندساری باژها

تَمَرکُز یافتن: کُیانیدَن، وَندساریدَن

تَمرمُر: ۱ـ لَرزیدَن ۲ـ لَرزیدَن از خوشی ۳ـ جُنبیدَن (آنندراج)

تَمَرُّن: ۱ـ اَفزونی ۲ـ خوگیری ۳ـ نرم شدن (آنندراج)

تَمَرّی: آراسته شُدَن (آنندراج)

تَمریر: تَلخاندَن، تَلخ کَردَن

تَمریض: ۱ـ بیمارداری ۲ـ باددادن، خرمن را

تَمریق: سرود فرومایگان گفتن (آنندراج)، سَراپُوسی

تَمرین: مَروِسِش، وینارِش (فرهنگ پهلوی)

تَمرین کَردَن: مَروسیدَن، وَرزیدَن

تَمَزُّن: ۱ـ اَفزونی ۲ـ خویگیری ۳ـ جَوانمردنمایی ۴ـ بَرکِناری ۵ـ نوبَرآوردن (بهره از آنندراج)

تِمساح: نَهَنگ

تَمَسُّح: دَستمالی

تَمَسخُر: ۱ـ لاغیدَن ۲ـ زَمَترا، گر گُشایَد به عیب دیده‌ی کاژ ـ چه زَمَترا زَنَد بر این هَرژاژ (سنائی)، خُجارگی (خُجاره = مَسخَره، برهان)، اَفسوس (فرهنگ پهلوی)

تَمَسخُرآمیز: ریشخندآمیز، چِشمکای (فرهنگ پهلوی)

تَمَسخُر کَردَن: بَغَلك زَدَن (معین)

تَمَسُّك: دَستاویز، چنگ دَرزَدَن

تَمَسُّك کَردَن: دَستاویز ساختن

تَمَسکُن: تُهیدَستی، بینوایی

تَمسیح: ۱ ـ دَست مالاندَن ۲ ـ خوش سُخَنی

تَمسیك: ۱ ـ پیش بَرداختن، پیشادَست دادن ۲ ـ چنگ دَرزَدَن ۳ ـ مُشکاندَن، مُشك زدَن (مُسك تازی گشته‌یِ مُشك سَنسکریت است)

تِمشاء: ۱ ـ رَفت ۲ ـ رَوش

تَمَشّی: ۱ ـ رَفتن، ۲ ـ کارگُزاری، کارگُزارشُدَن (آنندراج)

تَمشِیَة، تَمشِیت: ۱ ـ سَرانجام دادَن ۲ ـ کارگُزاردَن

تَمشیغ: آبر وبُردَن

تَمَضمُض: ۱ ـ آب گرداندن، دَر دهان ۲ ـ خواب گِرفتن، خواب در چشم آمدن ۳ ـ بانگیدَن سگ (آنندراج)

تَمَضّی: دَرگُذشتن (آنندراج)

تَمَطُّر: ۱ ـ ریزشِ باران ۲ ـ باران زَدِگی، در باران ماندَن

تَمَطّی: ۱ ـ خامیازگی، خَمیازه کشیدن، دها ندره کردن ۲ ـ دِرازشُدَنِ روز ۳ ـ خرامیدَن

تَمطیط: دُشنام دادن (آنندراج)

تَمَعُّز: آژَنگناکی، تُرُنجیدنِ روی

تَمَعُّص: دَردآگینیِ شکم (آنندراغ)

تَمَعُّق: ۱ ـ دورنگی ۲ ـ بَدخویی

تَمَعُّك: غلتیدن در خاك (آنندراج)

تَمَعّی: ۱ ـ رازآشکاری ۲ ـ خرامیدَن ۳ ـ یازیدَن

تَمعیك: غلتاندَن در خاك (آنندراج)

تَمغا: ترکی، ۱ ـ داغ، داغ نِشان، بَرسُتور ۲ ـ مُهر، پای یا بالای فَرمان ۳ ـ باژ، بر کالا و سرمایه

تَمغاچی: ترکی، مُهردار

تَمَقُّس: دِلشورگی

تَمَکُّث: ۱ ـ دِرَنگ، دِرَنگیدَن ۲ ـ چَشمداشت

تَمَکُّن: پابَرجایی ۲ ـ جایگیری ۲ ـ دارَندِگی

تَمکیر: اَنباربَندی، بُنداری

تَمکین: ۱ ـ گِرانسَنگی ۲ ـ جایگُزینی ۳ ـ جای دادَن ۴ ـ گَردَن نَهادَن

تَمَلُّق: کِریس (برهان)، دُم‌لابه (برهان)، پُوس (فرهنگ کوچك)، چاپلوسی (آنندراج) چَربزَبانی (فرهنگ پهلوی) دُم لابه، نَکنَم دُم لابه بَر دَر کَس ـ پیش تو کُنم اَگَر کُنم بَس (تُحفةُ العراقین)

تَمَلُّق گفتن: کِریسیدَن (برهان)

تَمَلُّك: ۱ ـ دارش (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ دارا بودَن، دارایی

تَمَلّی: بَرخورداری (آنندراج)

تَملِیَة: برخوردار گرداندَن (آنندراج)

تَملیح: نَمَک زَدَن

تَملیك: ۱ ـ شاهی دادَن، شاه کَردَن ۲ ـ از آنِ دیگری کَردَن

تِمِّ بالخَیر: به خوشی به پایان رسان

تَمنّا، تَمَنّی: یو بِه (برهان)، یاسِه (برهان)، خواستاری، خواهِش (فرهنگ پهلوی)

تَمنا داشتن: یو به داشتن، یاسگی

تَمنّا کردَن: یُو بِهیدَن، خواستار شُدَن

تَمَنُّع: ۱ ـ بازایستی ۲ ـ توانمَندی

تَمنیَة: ۱ ـ شوس دادَن (شوس = مَنی، فرهنگ پهلوی) برآوردنِ آرزو ۳ ـ یاسِه داشت

تَموُّج: خیزابگی (خیزابه = موج، برهان)، کُوهگی (کُوهه = موج، برهان)

تَموُّج هوا: وَزِش (برهان)

تُمور: گونه‌های خُرما

تَمـوز Tammuz: بابلی، رومی ۱ ـ ماه دهم در سال رومی ۲ ـ گرمای سَخت، داغی

تَموُّل: توانگری

تَمویل: ۱ ـ دارا کَردَن، توانگر کردن ۲ ـ به توان رساندن (معین)

تَمویه: هم‌آوای تفعیل ۱ ـ زراَندودَن ۲ ـ فریب سُخنی ۳ ـ دروغ سخنی

تَمویهات: (تك: تَمویه)، ۱ ـ دروغ سخنی‌ها ۲ ـ زَراَندوده ها

تَمَهُّد: ۱ ـ گُسترده شدن، بُو بیدَن ۲ ـ آسان شدن ۳ ـ دست یابی ۴ ـ جایگزینی

تَمَهُّر: چیر دَستی

تَمَهُّل: ۱ ـ مُولِش یابی ۲ ـ زَمان یابی ۳ ـ دِرَنگیدَن

تَمهید: ۱ ـ هَموار کَردَن ۲ ـ آسان کَردَن ۳ ـ آماده کردَن، زمینه چیدن (لاروس)

تَمهیدی: آمادِگی (لاروس)

تَمهیك: سخت ساییدَن (آنندراج)

تَمهیل: ۱ ـ مُولِش دادَن ۲ ـ زَمان دادَن

تُمیر: مُرغِ مَگَس (لاروس)

تَمیز: ۱ ـ نیماد (نیرویی باشد که با آن هوده از بیهوده شناخته آید، برهان)، بازشناختی ۲ ـ پاك، در فارسی (اَز تَمییز)

تَمیز دادَن: نیمادَن، بازشناختن، هَکیدن (طَبقاتُ الصوفیه، انصاری)

تَمَیُّع: گُداختن، رَوان شُدَن

تُمیلَة: سیاهگوش، از جانوران (لاروس)

تَمیم: ۱ ـ گردَن پَنام‌ها (پَنام = تَعویذ) ۲ ـ رِسا ۳ ـ سَخت‌ها

تَمیمَة: گردَن پَنام، چَشمآویز (معین)

تَمییز، تَمیز: ۱ ـ بازشناختن، بازشناسی ۲ ـ جُدا کردَن ۳ ـ جُداجُدا دیدَن، جُداجُدا رسیدَن

تَمیس: زَرَك، از گیاهان (برهان)

تَمییل: ۱ـ خَم دادَن، خَمانیدَن ۲ـ دودلی
تُن Ton : انگلیسی: سِه خَروار
تُنّ: یونانی، ماهیِ گوشتی (گویش بندری)
تِنّ: ۱ـ هَمزاد ۲ـ هَمتا ۳ـ هَمال
تَنابُز: آك نَهادَن، بر یکدیگر
تَناتُف: بَرکَندِگی، موی (آنندراج)
تَناجُح: راست درآمدنِ خواب، خوابدُرُستی، تینابدُرُستی (تیناب = رؤیا، برهان)
تَناجُز: دَرگیری، پیکار، کُشت و کُشتار
تَناجی: هَمرازی، باهَم رازگفتن (آنندراج)
تَناد، تَنادی: ۱ـ به آوا خواندن یکدیگر را ۲ـ رَمیدن از یکدیگر ۳ـ پَراکنده شُدَن (آنندراج)
تَناذُر: ترسانیدن، یکدیگر را (آنندراج)
تَنّار: از واژه‌ی پارسی تَنور، تنورگر، تَنوری (آنندراج)
تَنازُع: ۱ـ کِشمِکش، پَرگاس (فرهنگ کوچك) ۲ـ جان کَندن (لاروس)
تَنازُعِ بَقا: نَبَردِ ماندَن
تَناسُب: ۱ـ هَمگَری (برهان)، اَنویی (فرهنگ کوچك) ۲ـ خویشی، بَستِگی ۳ـ سازواری (لاروس)
تَناسُبِ اَندام: تَنبَهر
تَناسُبِ حِسابی: هَمارهَمگَری
تَناسُبِ هندسی: هَندازهَمگَری
تَناسُخ: ۱ـ بَراُفتادِگی ۲ـ هَنگسار، جا به جاییِ روان از تَنی به تَنی
تَناسُف: رازگُونه گویی، پَرخیدِگی
تَناسُق: هَم آراستِگی
تَناسُل: زاد و زَه (فرهنگ کوچك)
تَناصُح: هَم اَندرزی، یکدیگر را پند دادن
تَناصُر: هَمیاوَری
تَناصُف: ۱ـ دادمَنِشی ۲ـ باهَم نیمه کَردَن
تَناظُر: ۱ـ هَمنِگَری ۲ـ روبارویی، رو به رویِ هَم ایستادن
تَناعُس: خُفته نُمایی، خود را به خواب زَدَن
تَناغُر: ناشِناختِگی
تَنافُذ: تَراوِش، آغار
تَنافُر: ۱ـ هَمرَمی، از هَم رَمیدَن ۲ـ بیزاری، آریغ
تَنافُس: به هم نمایش دادن، به هم از خود گفتن، خودنمایی
تَنافی: نابود کردنِ هَم
تَناقُض: پادِش: جُدبُود (فرهنگ کوچك)، بی جُفتِگی (فرهنگ پهلوی)
تَناقُض گویی: پادگویی (خردناب)
تَناکُح: هَمپیوَستگی
تَناکُر: ۱ـ ناشِناختِگی ۲ـ نادان نمایی
تَناکُف: پَستاسُخَنی، به پَستا سخن گفتن (پَستا = نوبَت)

تَنانیر: (تك: تَنّور)، تَنورها

تَنانین: (تك: تِنّین)، اژدهاها (غیاث)

تَناوُب: پَستایِش، نیابگی

تَناوُح: ۱ ـ روباروییِ ۲ ـ وَزِش

تَناوُل: ۱ ـ فراگرفتن ۲ ـ بَرداشتن ۳ ـ خوردَن

تَناوُم: ۱ ـ خواب‌آلودگی ۲ ـ خود را به خواب زَدَن

تَناهی: ۱ ـ بازداشتَن ۲ ـ به پایان رسیدن (لاروس)

تَناهیِ اَبعاد: پایانداشتِ دُوراها

تَناهیِ اَعداد: پایانداشتِ شماره‌ها

تِنبال: کوتاه (آنندراج)

تَنَبُّج: آماسیدنِ استخوان (آنندراج)

تِنبَل: کوتاه (آنندراج)

تَنَبُّل: ۱ ـ آگاهیدَن ۲ ـ اُستادنمایی ۳ ـ بُردنِ پلیدی، با سنگ و کلوخ (آنندراج)

تَنَبُّؤ: پیامبر خواندن، خودرا

تَنَبُّه: آگاهی، هوشیاری، بیدارمَغزی

تَنبِئَة: آگاه کَردَن، هشیار کردن

تَنبیت: نِشاندنِ گیاه

تَنبیه: گوشمال، مالِش

تَنبیه کردن: ۱ ـ بیدار کردَن، بیدارانِدَن، آگاهاندَن ۲ ـ اَدَب کَردَن ۳ ـ گوشمالی، توجیدَن (فرهنگ پهلوی)

تَنبیه جسمانی: پُهر (فرهنگ پهلوی)

تَنتور Teinture : فرانسوی، مُلگیا

تَنَتّی: جَستَن بر مادینه (آنندراج)

تَنَجُّث: بازکاوی

تَنَجُّح: رَوایی خواست

تَنَجُّز: رَوایی یافت

تَنَجُّس: ۱ ـ پَلیدی ۲ ـ پلید بودَن ۳ ـ پلید شُدَن

تَنَجُّم: ستاره شماری، از بی‌خوابی

تَنجید: ۱ ـ پُشتی ساختن ۲ ـ نَهالین (= لحاف) ساختن ۲ ـ خانه‌آرایی

تَنجیس: پلیدایی، پلید گردانْدَن

تَنجیع: کارسازیِ پَند

تَنجیم: ۱ ـ سِتاره شناسی ۲ ـ اَخترماری، اَختَر بینی

تَنَحنُح: ۱ ـ گلُو پاك کردن ۲ ـ خُفیدَن، سُرفیدَن

تَنَحّی: ۱ ـ پُشت دادَن ۲ ـ زدودگی ۳ ـ دُور شدَن (آنندراج)

تَنحیَة، تَنحیَه: ۱ ـ دُور گَرداندَن ۲ ـ زدودَن

تَنَخُّل: بیختَن

تُند طبع: زوش (صحاح الفرس)

تَنَدُّم: پَشیمانی، پَشیمان شُدَن

تَنذیر: بیم دادَن

تَنَزُّع: شتافتن (آنندراج)، بَرکندَن

تَنَزُّل: ۱ ـ فُرودی (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ

چشم‌پوشی
تَنَزُّلِ قیمت: فرودبَهایی
تنزلِ مقام: فرودپایگی
تَنَزُّل دادَن: فرودآوردَن
تَنَزُّل کردَن: فُرودیدَن
تَنَزُّه: ۱ـ پاکیزه ماندَن، بی‌آکی ۲ـ گَشت و گُذار ۳ـ خُرّمی
تَنزیل: ۱ـ فروفرستادن ۲ـ به دَهناد فرستادَن ۳ـ فرودآوردن ۴ـ سود، بَهره، بهره‌ی وام
تَنزیه: ۱ـ پاکیزه گردانـدَن، بی‌آک کَردَن ۲ـ بی‌آلایش دانستن
تَنَسُّب: خویش‌نُمایی، خودرا خویش کسی جا زَدَن، خودرا به کسی بَستَن
تَنَسُّر: ۱ـ گُسَستَنِ ریسمان ۲ـ پراکندنِ ریم (= جراحت)
تَنَسُّک: ۱ـ خُدا پَرَستی (آننـدراج)، پارسایی (معین)
تَنَسُّم: دَم فروبـردَن، هَوا گرفتن (آننـدراج)، وَزانِش
تَنسـوق، تَنسُق: مغولی. فرهنگ رشیدی این واژه را تازی گشته‌ی تَنسُخ پارسی می‌داند و آن گونـه‌ای از جامـه است که تَنـزیب نیز خوانده می‌شود. آننـدراج تَنسُـخ را پارسی گشتـه‌ی تنسکـه‌ی هنـدی می‌دانـد و آن جامه‌ای است گرانبها که از بنگاله آورند و از این روی غیاث بر آن است که هر چیز گرانبها و کمیاب را تنسق گویند، تَروَنده (= نادره، برهان)
تَنسیب: هَمگَر یابی، در دانش اَنگارش
تَنسیق: رَستِـه کردن (معین)، آراستَن، آراستِگی، رَدِه بَندی (لاروس)
تَنسیقُ الصفات: آراستنِ به زابهـا، نُمونـه: خداوندِ بخشَنده‌ی دستگیر
تَنسیم: ۱ـ دَم زَدَن ۲ـ دریافتنِ وَزِه (= نَسیم) ۳ـ وَزانِگی
تَنَشُّر: پَخش شُدِگی، پخش بودَن
تَنَشُّط: شاد بودَن، شادیدَن
تَنشیر: پَراکَندَن، پَخش کَردَن
تَنشیط: شاداندَن، شادمان کَردَن
تَنَصُّب: بَرپای بودن، پایگاه داشتن
تَنَصُّح: ۱ـ جامه‌دوزی ۲ـ بَند گُونُمایی
تَنَصُّـر: ۱ـ تَرسـاییدَن، تَرسـا شُدَن (تَرسـا = مسیحی) ۲ـ یاریگَری
تَنَصُّف: ۱ـ پیشیاری، پاکاربودن ۲ـ پاکاراندَن، پاکـار کردن، پاکـاری خواستن (پاکـاری = خدمت، برهـان) ۳ـ دادیابی، دادخـواهی ۴ـ نیمه گرفتن ۵ـ کینه‌توزی
تَنصیب: ۱ـ بَرگُمـاری ۲ـ پایگاهاندَن، پایگاه دادن ۳ـ سالاری دادَن ۴ـ فرود آوردن، از

واژگان دو پهلو ۵ـ ستو ن نهادَن

تَنصیر: ۱ـ تَرسایاندَن ۲ـ یاری دادَن

تَنصیص: ۱ـ آرش نُمـایی ۲ـ آرشِ سخن را نُمودَن ۳ـ موشکافی (لاروس)

تَنصیف: دونیمه کَردَن

تَنضاخ: ۱ـ تَراویدَن، تَراویدَن خَنو ر و مَشك ۲ـ ریزشِ اَشك (آنندراج)

تَنضید: ۱ـ بَرهم نهـادَن، روی هم چیدَن ۲ـ وات چینی، دَر چاپ

تَنضیر: ۱ـ تازه روی گرداندن ۲ـ به نازِبَر وردَن، لُوس بارآوردَن

تَنَطُّس: ۱ـ نیك زدودَن، نیك پاکـانـدَن ۲ـ باریك بینی ۳ـ اَنیشگی (= جاسوسی)

تَنَطُّع: ۱ـ ژرف نِگـری ۱ـ شیوا سخنی ۳ـ زیرکی ۴ـ سیری

تَنَطُّف: ۱ـ آك آلایی ۲ـ پیام پَیوسی (= انتظارِ خَبر داشتَن) ۳ـ پَرهیزیدَن

تَنَطُّق: ۱ـ سُخَنـرانـدَن ۲ـ کَمـر بستَن، میان بستَن، کُستی بستَن

تَنطیف: ۱ـ جَفته بَستَن (جَفته = اِتهام) ۲ـ آك نهادَن

تَنطیق: کُستی نهادَن، کمر کسی را بَستَن

تَنَظُّر: ۱ـ نگر یستن، نِگرش ۲ـ جَشمداشت

تَنَظُّف: ۱ـ پاکیزه نُمایی ۲ـ پاکیزگی، پاکی یابی

تَنَظُّم: ۱ـ دَر رشته بودَن ۲ـ سامان یافتَن

تَنظیر: هَمانندی (لاروس)

تَنـظیف: ۱ـ تَر بَنـد، پاچـه‌ی پاکیزه‌ای که در زَخم‌بَندی به کار بَرَند (آنندراج) ۲ـ رُفت‌وروب ۳ـ پاکیزه کَردَن

تَنظیم: ۱ـ به رشته کشیدن ۲ـ آراستَن (فرهنگ کوچـك) ۳ـ سامـان دادن، ۴ـ بارداری، در ماهیان وَ خرفستَران

تَنَعُّل: نال داشتن

تَنَعُّم: شِیدانِش (شیدان = نعمت، برهان)

تَنعیل: نال نَهادَن

تَنعیم: ۱ـ شِیدانیدَن، فَراخ کردنِ زنـدگی ۲ـ آری گو یی (آری = نَعَم)

تَنَغُّر: ۱ـ دِگَر رَفتـاری ۲ـ خَشمنـاکی ۳ـ تَرسانندِگی

تَنَغُّص: تیر زیستی، تیره گشتنِ زندگی

تَنَغُّض: ۱ـ تَلواسِگی ۲ـ جُنبیدَن

تَنَـغُّم: آهستـه سَرایی، نَرمخـوانی، چَرگَری (چَرگَر = نغمه‌خوان)

تَنغیص: تیره زیستی

تَنَفُّخ: آماسیدَن (لاروس)

تَنَفُّذ: خَلیدَن، خَلِش

تَنَفُّر: آژیغ (برهان)، آژیغیدَن، رَمیدِگی (فرهنگ کوچـك)، رَمیدَن (آننـدراج)، بیزاری جُستَن

(عمید)، بیزاری (معین)، شَمانیدَن (برهان)، سیردِلی (برهان)

تَنَفُّرات: (تك: تَنَفُّر) آژیغ‌ها

تَنَفُّر داشتن: آژیغیدَن، بیزار بودن، شَمانیدَن

تَنَفُّس: رَخِش، هُویش (هُو = نَفَس، فرهنگ کوچك)، دَمِش (آنندراج)

تَنَفُّس کَردَن: رَخیدَن (برهان)، دَم بَرکشیدَن (معین)، هُنیدَن (فرهنگ کوچك)، هُوییدَن

تَنَفُّسی: هُویِشی

تَنَفُّط: سوزشِ خشم، خشم و خُروش

تَنَفُّغ: آبله ناکی

تَنفیخ: بَردَمیدَن، باددادَن، باد کَردَن

تَنفیذ: ۱ـ خَلاندَن ۲ـ اَنجام دادَن

تَنفیس: آسایش دادن، رهاندن از اندوه (آنندراج)

تَنفیل: ۱ـ بَروه دادن (بَروه = غَنیمت، برهان) ۲ـ سوگَند خورانیدَن (آنندراج)

تَنقاد: بِه گُزینی (نقد = بِه گُزینی، برهان)، سَرَه گُزینی

تَنقاص: کم کردنِ بَهره، کَمی (آنندراج)

تَنَقُّب: ۱ـ رُوپُوشیدگی، روبَند نهادَن ۲ـ گَزافکاوی

تَنَقُّد: سَرَه یابی

تَنَقُّذ: رَهایی دادن (آنندراج)

تَنَقُّر: کَندگی، بازکاوی

تَنَقُّص: بَشیدِگی (بَش = ناقص، برهان)، بَدگویی

تَنَقُّط: پِنِدگی (پِنده = نقطه، برهان)، خجَك‌داری (خجَك = خال، برهان)

تَنَقُّل: ۱ـ جابه‌جایی ۲ـ شَب‌چره خوردَن، شَب‌چره (برهان)

تَنَقُّلات: شَب‌چره‌ها

تَنقیب: ۱ـ کاوش ۲ـ زَمین کاوی

تَنقِیَة، تَنقیه: ۱ـ کَنادرُوبی (کَناد = قَنات)، چاهروبی ۲ـ اَندرونه روبی (اَندرونه = امعاء و احشاء)

تَنقیث: به شِتاب واداشتن

تَنقیح: سُخَن پیرایی

تَنقید: در تازی نیامده: ۱ـ بِه گُزینی، سَره نُمایی ۲ـ خُرده گیری

تَنقیذ: رَهانیدَن (آنندراج)

تَنقیر: کَند و کاو

تَنقیش: نِگاشتَن، نگارگَری، نِگاراندَن

تَنقیص: بَشادَن، بَش گَرداندَن

تَنقیط: پِنده گذاری، دیل گذاری

تَنقیل: ۱ـ جابه‌جا شُدَن ۲ـ شَب چره دادَن

تُنُك: این واژه را آنندراج تازی و معین برگرفته از واژه‌ای Tanuka هندی باستانی دانسته،

ذبیح بهروز آن را پارسی از ریشه‌ی سَنسکریت می‌دانَد، تَنوك (فرهنگ پهلوی)، نازُك، اَندك، کَش، تُنُك (گویش مازندرانی)

تَنَك: ترکی تازی گشته، هُلویی (= حَلَبی)

تَنَکُّر: ۱ـ ناشِناختِگی ۲ـ پَژواگَنی

تَنکیب: بازگشتَن، بازگَشت

تَنکیر: ۱ـ ناشناساندَن ۲ـ ناشناخته کَردَن، در دستور، نام شناخته ای را به ناشناخته دگر کَردَن

تَنکیس: سَرنگون کردن، سَرنگونانـدَن (آنندراج)، سرازیر کردَن (معین)

تَنکیظ: شتابانیدَن (آنندراج)

تَنگِ نَفَس: سَنَخج (برهان)، تَنگـدَمی، بَنگ‌رَنگ (معین)، دَماوَر (آنندراج)

تَنگوزئیل: ترکی، سال خوك، سالِ دوازدهم از دوازده سال ترکی

تَنگی مَعیشَت: بَزَندی (برهان)

تَنَمُّر: پَلنگ خویی، زشتخویی، بَرآشُفتَن

تَنَمّی: بُلَند شُدَن

تَنمِیَة: گُوالانـدَن، بالَنیدَن، پَزامیدَن (= نموداَدن، فرهنگ پهلوی)

تَنمیر: تُندخویی، در خشم افکندن

تَنمیس: ۱ـ آکپوشی ۲ـ تَرفندپُوشی

تَنمیش: سُخَن چینی (آنندراج)

تَنمیغ: آمیختن رنگ‌ها (آنندراج)

تَنمیق: شیوایی سُخن (لاروس)

تَنَن Tannin: فرانسوی، گوهَر مازو (عمید)

تَنوُّب: تَرازَك (بهره از برهان)، از گیاهان

تَنوُّب الابیَض: تَراز سپید، از گیاهان

تَنوُّب الاَحمَر: تَراز سُرخ، از گیاهان

تَنوُّب الاَسوَد: تَراز سیاه، از گیاهان

تَنوُّب الجَمیل: تَراز آراسته

تَنوُّب هندی: تَراز هندی، از گیاهان

تُنُوخ: بَرجایی

تَنُّور: پارسی تازی گشته، تَنور، چشمه‌ی آبگرم

تَنَـوُّر: ۱ـ دَرَفشیدَن، در روشنـایی بودَن ۲ـ اَژه نهادَن (اَژه = نوره)

تُنُوط: بافکار، از پرندگان

تَنَـوُّع: جُوراجُوری، سَرِدگی (نوع = سَرِده، برهـان)، کَراشِگی (کَراشـه = نوع، برهان)، یوتَری (فرهنگ پهلوی)

تَنَوُّق: چَر بدَستی (معین)

تَنَـوُّم: ۱ـ خوابزَدگی ۲ـ خوابگایی، در خواب گاییدَن

تَنویَة: بَرآوردَن نیاز

تَنـویر: دَرَفشـانـدَن ۱ـ روشن کردَن ۲ـ اَژه کشیدَن (اَژه = نُوره = واجبی، برهان)

تَنویس: جایگزینی، جایگیری

تَنویم: خواب کَردَن

تَنـــویم مِغـنـــاطیسی: خواب کردنِ چُنبَکی (چُنبَك = مغناطیس، برهان)

تَنوین: نونانَدَن، دوپیش، دوزِبَر یا دوزیر نهادن بَر واژگان تازی، نُمونه اَبداً از اَبَد، نوندار کردن (آنندراج)

تَنـــویه: در بابِ تَفـعیل، خوانـــدنِ به چیزی (آنندراج)

تِنیا Ténia: فرانسوی، کِرمِ کدو (عمید)

تِنـیس Tennis: انـــگـلیسـی، از بازی‌های ورزشی، یَگ تاب

تِنّین: ۱ـ اِژدهـا (آنندراج) ۲ـ سوسمار پَردار (لاروس)

تِنینُ البَحر: اَژدهای دریا، گونه ای ماهی

تِنّینِ فَلَك: ۱ـ هَشتیز (آنندراج)، سپیده ای در آسمـان، زبـانـزد اختـرشنـاسی ۲ـ کَهکَشان (آنندراج)

تَنییف: فزونی پَذیری

تَوّ: ۱ـ تَك ۲ـ تنها ۳ـ ریسمانِ یك لا ۴ـ لادِ (= بنا) ساخته

تَواء: نابودی، تَباه گردیدَن (لاروس)

تَوّاب: ۱ـ پَتـتیده ۲ـ پَتتَنـــده (پَتت = توبـــه، فرهنگ پهلوی)

تَوابِـع: (تك: تابِع، تَبَع) ۱ـ چاکِران ۲ـ پیرُوان ۳ـ بَخش‌ها

تَوابِـــل: (تك: تابِـــل) از پارســـی (لاروس) دیگ اَفزارها (لاروس)، توبال‌ها

تَواتُر: پَی‌رسی (فرهنگ کوچك)، پَیاپَیی

تَواجُـــد: جُســت و یافـت، جسـتـن و یافـتـن (آنندراج)، شُورمَندی

تَواجُه: روبارویی

تَواد: آهستِگی، دِرَنگ (لاروس)

تَوادّ: هَمدُوستی

تَوادُع: آشتی کَردَن (آنندراج)

تَوارُث: هَمریگی، هَمرِختی

تَوارُد: ۱ـ هَمـرِسی ۲ـ هَمسـرایی، همـانندی سروده‌ی دو چامـه‌سَرا، بی آن که از سروده‌ی دیگری آگاه باشند

تَواری: گُم و گوری، دَربه‌دَری

تَواریخ: (تك: تاریخ) ۱ـ کارنـامـه‌ها ۲ـ رُوزمَهان

تَوازُن: از ریشـه‌ی پارسـی وزن (فرهنـگ کوچك)، هَم‌وَزنی، هَمسَنگی

تَوازی: هَمسُویگی

تَواصُف: هَمزابی، زابگویی

تَواصُل: هَمپیوَست، هَمپیوَستَن

تَواصی: هَم‌اَندرزی، سفارش به یکدیگر

تَواضُـع: سَیفُـود (برهان)، اِرمَنِشی (پهلوی) کَم‌زَنی (معین)، فرورفتن (لاروس)

تَواضُع کَردَن: کَرسیدَن (برهان) فروتنی کردن

تَواطُؤ: هَمسِگالی

تَواعُـد: هَمپَشتی (پَشت = وعـده، فرهنـگ پهلوی)

تَوافُر: فَراوانی، بسیاری

تَوافُق: اَنـویی (فرهنـگ کوچك)، هَمسازی، سازگاری

تَوافی: ۱ـ اَنجـام پَشت ۲ـ باهم به‌پایان بُردَن (معین) ۳ـ خُفتَن (آنندراج)

تَواقُت: هَمزَمانی

تَواقُع: هَمرویدادی

تَواکُل: تَن‌دَردهی (لاروس)

تَوآلِـت Toillette: فرانسـوی، ۱ـ بَزَك، خودآرایی ۲ـ آبریزگاه

تَوالُـد: زایش (فرهنـگ کوچك)، بِسیارزایی، زاك (فرهنگ پهلوی)

تَوالی: پُشتِ هَمی

تَوأم: ۱ـ هَمزاد، جُنابه ۲ـ باهَم

تَوأمان: جُنابه (برهان)، هَمزادان

تَواهُـب: هَمـبَخشی، یکـدیگـر را بَخشیدن (آنندراج)، بَخشِشِ به‌هَم (لاروس)

تَوائِم: (تك: توأم)، همزادان، جُنابگان

تُوبال: پارسی تازی گشته (لاروس)، توپال (= فلز، فرهنـگ کوچـك)، سونِش، ریزه‌ها که از چکش‌زدن یا سوهان کردن تُوپال فرومی‌ریزد، کَف

تُوبالُ الحدید: کَف آهن

تُوبالُ النحاس: کَفِ مِس

تَوبَـة، توبـه: پَتِت (برهـان)، شَرمسـاری (لاروس)، هُود (برهان)

تُوبِـرکُـول Tubercule: فرانسـوی: بَندیمه (برهـان): برجستگی‌های کُلَن سانِ زیرزمینی برخـیِ رُسـتـنیهـا چون سیب‌زمینی، تُکمـه (فرهنگستان)

تُوبِـرکُولُز Tuberculose: فرانسوی، شُشمار، از بیماری‌ها

تَوبَـل: پارسی تازی گشتـه، توبال، دیگ‌اَفزار (لاروس)

تَوبه‌شِکَن: پَتِت شِکَن، هُود شِکَن

تَوبه کار: پَتِتکار، هودکار

توبه‌نامه: پَتِت نامه، هودنامه

تَوبَه‌یِ نَصُوح: پَتِتِ اُستوار

تَوبیخ: سَرزَنِش، سَرکُوفت

تُوپ: ترکـیِ تُوب، تُوب، پارسـی اسـت (آننـدراج)، بادلیج (آننـدراج)، گوی، پَگ (برهان)

توپ: پارسی است، توف، اَز زینه‌ها

توپـاز Topazos: یونانی، Topaz، انگلیسی،

کَرکَند (جواهرات سلطنتی ایران)

تُوپولاغ: ترکی، آسیه‌واش (گویش گیلکی)

توت: لاروس آن را سریانی معـرّب می‌دانـد

توت بُن (فرهنگ پهلوی)

توت الارض: چَلَم، چَیالك

توت الثعلَب: توتِ رُوباه، از گیاهان

توت الشامی: شاتوت (لاروس)

تُوتُ العَلیق: سِه گُل، از گیاهـان (برهـان)، تَمشك (معین)

تُوتَة: پارسی تازی گشته، توته (لاروس)، زگیل

توتیا: پارسی تازی گشته، توتیا، روی

توتیاء: خارپشتِ دَریایی (لاروس)

تَوَثُّق: ۱ـ مُهر داشتن، مُهر شُدَن ۲ـ اُستواری

تَوثیر: ۱ـ پایمال کردَن، با پا نَرم کردَن ۲ـ نَهالین دوزی ۳ـ هَموار کَردَن

تَوثیق: ۱ـ اُستـوارگَری، اُستوار کردن ۲ـ مُهر کردَن، مُهر نَهادَن، مُهر برنَهَد از قرآن و احادیث (مقـالات شمس)، گفت نکتـه: الرِّضا بالکُفر، کُفـر، این پیمبـر گفت و گُفتِ اوست مُهـر (مثنوی) ۳ـ فَرمانِ اُستُوانی

تُوج: پارسی تازی گشته ۲ـ تُوز، پوست درختی که بر زین اسب و کمـان پوشَنـد (برهـان) ۲ـ میوه‌ی به که آن را بِهی نیز گویند (آنندراج)

تَوَجُّد: نالیدن، گِله کَردَن، دوست داشتن

تَوَجُّع: ۱ـ دَردمَندی، دردناکی ۲ـ هَمدَردی

تَوَجُّن: ۱ـ خواری ۲ـ فروتنی (آنندراج)

تَوَجُّه: ۱ـ مَنید، اوسکار (فرهنگ پهلوی) ۲ـ روی آوردَن ۳ـ تیمـار، دایگـانی (فرهنـگ کوچك) ۴ـ پَشدید (آنندراج) پَسدید

تَوَجُّه دادَن: مَنیدَن (فرهنگ پهلوی)

توجیه: اُوزوارِش (فرهنگ پهلوی) رَوایِش

توجـیه کردَن: اَنـگیزه نمـودن، ویچـاردَن (پهلوی)

تَوَحُّد: ۱ـ یِکتایی ۲ـ تنهایی

تَوَحُّش: ۱ـ دَدواری (فرهنگ کوچك)، تُولِش ۲ـ رَمیدِگی، توسَنی

تَوَحُّن: کَلانشِکَمی ۲ـ نابـودی ۳ـ خوارگَشت (آنندراج)

تَوحـید: ۱ـ یکـی دانسـتَـن، یك دانستن ۲ـ تَکَندِگی ۳ـ یك بُنی

تَوحیش: تُولیدَن، زینِه ریختن و گُریختن (زینه = سلاح)

تُوخالی: پُوك (برهان)

تَوَخُّم: ناگُواردِگی (آنندراج)

تَوخیش: افسار پَذیری، پیروی کورکورانه

تَوَدُّد: دوست‌یابی

تَوَدُّر: هَرزه گُساری

توده‌ی عَلَف: دَرژه (برهان)

تودیع: ۱ ـ بَدرود (برهـان)، بدرود (فرهنـگ کوچك) ۲ ـ سپُردَن

توذَریج، توذَریّ: پارسی تازی گشتـه توذری (لاروس)، از گیاهان

تَوَذُّن: ۱ ـ تَرفَند زَدَن ۲ ـ خودبزرگ‌بینی

تَوذِیَة، تَوذِیه: آزاررسانی

تَور: ۱ ـ میانجی (آنندراج) ۲ ـ سپَنداردان

تورب Tourbe : فرانسوی، ذُغالَك

تَوربین Turbine : فرانسوی، نیروزا

توربیل Torpille : فرانسوی، اَژدَر (فرهنگستان)

توربیور Torpilleur : فرانسوی، اَژدَراَفکن

تَوَرُّع: پَرهیزکاری

تَوَرُّق: ۱ ـ بَرگِگـی، بَردازگی، بَرگِه شُدَن ۲ ـ برگ‌خوردنِ جانور (لاروس)

تُورکـویز Tourquoise : پیروزه (جواهـرات سلطنتی)

تَورَم: مرغِ نَهَنگ، مرغ بارانی (لاروس)

تَوَرُّم: آماهیدَن، آماسیدَن

تورمالین Tourmaline : انگلیسی، کَرکَهان، از گوهرها (جواهرات سلطنتی)

تُورنِسُل Tournesol : فرانسوی، چینُما

تَوَرُّه: نادانستگی، نااُستادی (آنندراج)

تَورِیَة، تَوریه: پنهـانکـاری، بَنـدوم (گویش مازندرانی)

تَوریث: ۱ ـ رِخـن گذاری، رِخـن بخـشی ۲ ـ مانده بَرخوانی، کسی را مانده بَر خود خواندن (رخن = ارث، فرهنگ پهلوی)

تَوریخ: روزمَه گُذاری

تَورید: ۱ ـ گُل آوردَن، گُل کردَن ۲ ـ گُلی کردَن رُخسار (آنندراج)

تَوریق: بَرگ کَردَن، بَرگ برآوردَن

تَوریم: آماسیده گرداندن (آنندراج)، آماساندَن

تُوز: پارسی تازی گشتـه ۱ ـ تُوژ، گیاهی است ۲ ـ سِرشت ۳ ـ چوبِ چوگان

تَوَزُّز: از ریشه‌ی پارسی، وَزیر شُدَن

توزر Tweezer : انگلیسی، اَنبُـرَك (فرهنـگ فنی)

تَوَزُّع: پخش شُدَن، پَخشیدَن

تُزُك، تُزُوك: ترکی ۱ ـ سامان ۲ ـ آیین

تَوزیع: پَخشِش، پَخش کَردَن، بون‌بَندی، (بون = سَهم)

تَوزین: سَنگیدَن، کِشیدَن

تُوس: نهاد، زاد، بُن

تَوَسُّخ: شوخگینی، چِرکینی

تَوَسُّط: ۱ ـ میانگی ۲ ـ میانجیگَری

تَوَسُّع: فَراخی، فَراخیدَن

تَوسِعَة، توسِعه: وَخشارِش (فرهنگ پهلوی)

گُستَرِش (برهان)

توسعه دهنده: وَخشِنیتار (فرهنگ پهلوی)

توسعه دادَن: گُستَراندَن، فَراخاندَن

توسعه یافتن: گُستَردَن، فَراخیدَن

تَوسیخ: شوخگِناندَن، چِرکین کَردَن

تَوسیط: ۱ـ دَرمیان نهادن ۲ـ به میان آوردن ۳ـ دونیمه بُریدَن

تَوَسُّل: آگَستَن (فرهنگ کوچك)، دَستیازی

تَوَسُّم: دریافتن به زیرکی

تَوسیع: گُستَرِش (خردناب)، فَراخِش، وَخشارِش

توسیل: ۱ـ نزدیکی جُستَن ۲ـ دست به دامان شُدَن

تَوسیم: ۱ـ داغ نهادَن، نشانه نهادَن ۲ـ به وارِه آمدن (واره = مَوسِم، برهان)

توشقان ئیل: ترکی، سالِ خَرگوش، سالِ چَهارم از دوازدهه‌ی مغولی

تُوشمال: ترکی، کاوول (برهان)، خوانسالار

تَوَشوش: زیر و زِبَری

تَوشِیَة، توشِیه: ۱ـ نِگاردَن، نِگاردنِ جامه ۲ـ آراستَن

تَوشیج: خویش پیوَستِگی

تَوشیح: ۱ـ بَرآویز نهادَن (بَرآویز = حَمایل، فرهنگ کوچك) ۲ـ آرایِش ۳ـ دَستینه نَهادَن ۴ـ نام‌آرایی، سَرایشِ چامه ای که وِات‌های نخست هر بَند، بر سر هم نامی بسازد

تَوشیع: ۱ـ نگاردَنِ جامه ۲ـ بَرآمدنِ موی سپید

تَوشیم: ۱ـ گیاه بَرآوردَن (آنندراج) ۲ـ خجَك کُوبی (خجَك = خال، برهان)

تَوَصُّب: دَردمَندی، بیمار شُدَن

تَوَصُّل: ۱ـ پیوَستگی ۲ـ چاره یابی

تَوَصُّم: تَبِ زَدِگی، تَبِ داشت

تَوصِیَة، توصیه: سِفارِش، اَندرز

توصیه کَردَن: ۱ـ پند دادن ۲ـ سِفارِشاندَن، سِفارِشِ کسی را کَردَن ۳ـ سِفارِشیدَن (= وصیَت کَردَن)

تَوصید: بیم دادَن

تَوصیص: ۱ـ تَنگ بستن رویَند ۲ـ استوار کردنِ کار (آنندراج)

تَوصیف: زابِش، زاب نُمایی (زاب = صِفَت، برهان)، سُتودَن (برهان)، ستایِش، ویمَند (فرهنگ پهلوی)

توصیف کَردَن: زاب نُمودَن، زاب شِمُردَن، زاباندَن، سُتودَن

تَوصیل: رَسانایی (فرهنگ لاروس)، کَروایاندَن، کَلوایاندَن (برهان)

تَوصیم: ۱ـ رَنجور کردنِ تَب ۲ـ سُست اَندامی ۳ـ کَرختی (= بی جِسّی، عمید)

تَوَضُّح: آشکاری، روشَنی

تَوَضُّم: گای، گایِش

تَوَضُّؤ: پادیابگی (پادیابــه = وضُــوء = شُستَن دست و پای هَمراه با آزبا، آنندراج)

تَوضیـح: دیمــاس (برهــان)، روشن سازی (خردناب)، نیکِژ، زَند (فرهنگ پهلوی)

تَوضیحات: دیماس ها، نیکِژها

تَوضیح دادَن: نیکختَن (فرهنگ پهلوی)

توضیح یافتَن: زَند یافتن

تَوضیع: ناکَس گرداندَن (آنندراج)

تَوَطُّد: گِرانسَنگی، پابَرجایی، پابَرجا بودَن

تَوَطُّن: ۱ـ میهن یابی ۲ـ دِلبَستگی

تَوطِیَة، توطئــه: ۱ـ سِگالِش، زمینه سازی ۲ـ ساخــت و پاخــت (معین) ۳ـ آمــاده کَردَن (آنندراج) ۴ـ بازپَساوَندی، بازآوردَنِ پَساوَند در جامه

توطئه کَردَن: بَدسِگالیدَن

تَوطید: گِرانسَنگی، پابَرجایی

تَوطـین: ۱ـ میهـن خواستَــن ۲ـ جاپیــاش ساختَن (آنندراج) ۳ـ دِل نَهادَن

تَوَعُّــد: ۱ـ سرزنش کردن ۲ـ ترســانــدَن (آنندراج)

تَوعیق: ۱ـ بَدخوی خواندن ۲ـ بیهودِگی ۳ـ بازداشتَن ۴ـ دِرَنگ کَردَن

تُوغ: پارســی اســت، آزاددار، درخـتِ آزاد، از گیاهان، هیزمِ تاغ (آنندراج)

تُغ، تُوق: ترکی، دَرَفش

توغچی، توقچی: ترکی، دَرَفشدار

تَوَغُّر: بَراَفروختَن، خَشمیدَن

تَوَغُّل: ۱ـ دَررَفتَن ۲ـ دُورشُدَن ۳ـ باریك بینی، مَغزنگری، تَگیدَن (فرهنگ کوچك)

تَوَغُّن: پیشــاجَنگی، پیش درآمــدن در جنـگ (آنندراج)، ایستادِگی

تَوغیر: خَشم بَرانگیختَن

تَوغیض: پُر کَردَنِ آوَند (= ظَرف)

تَوفَة: لَغزِش

تَوَفُّق: ۱ـ دستیابی ۲ـ سازگاری (لاروس)

تَوَفّی: میرانیدَن

تَوفید: هم آوای تَفعیل، فِرستادَن

تَوفیر: ۱ـ فَروَر، دِگرگونی (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ اَفـزودَن، بسیار کَردَن ۳ـ گردآوردَنِ دارایی، داراشُــدَن ۴ـ هُده دادَن (هُده، هوده = حق، برهان) ۵ـ بَس اَنداز

توفیرسَنج: فَروَرسَنج

تَوفیق: ۱ـ کامیابی ۲ـ پیشــرفت (فرهنـگ کوچك) ۳ سازِش ۴ـ دست یافتَن ۵ـ کارسازی

توفـیق دادَن: ۱ـ سازِش دادَن ۲ـ پیروز گرداندن

توفیق یافتَن: دست یافتَن، کام یافتَن

تَوقان، تَوق: ۱ـ تاسِگی ۲ـ وَرَنزَدِگی (وَرَن = شهوت)

تَوَقُّد: اَفروزِش، زَبانه کشی

توقدری، توغدری: ترکی، خَرچال، میشمُرغ (برهان)، هُوبَره (برهان)، از پرندگان

تَوَقُّر: ۱ـ بُردباری ۲ـ آهستگی، دَرکار ۳ـ سَنگینی، دَررفتار

تَوَقُّش: جُنبیدَن (آنندراج)

تَوَقُّع: ۱ـ چَشمداشت (فرهنگ کوچک)، تَراش (برهان) ۲ـ بَیُوس (= اِنتظار)

تَوَقُّع داشتَن: ۱ـ چَشم داشتن ۲ـ بَیوسیدَن

تَوَقُّف: ۱ـ مانیش (فرهنگ پهلوی) با زمان (برهان) ۲ـ دِرَنگ، دِرَنگیدَن (صحاح الفرس)

توقف دَر تجارت: دَرماندِگی (فرهنگستان)، وَرشِکَستِگی

تَوَقُّف کردن: ۱ـ بازمانیدَن (برهان) ۲ـ دِرَنگ کَردَن، دِرنگیدَن ۳ـ پانیدَن (آنندراج)، پادَن (فرهنگ پهلوی)

تَوَقُّل: بَرکوه بَرآمدَن (آنندراج)

تَوَقُّم: ۱ـ تَرسانیدَن ۲ـ آهنگِ کاری کَردَن ۳ـ به‌راهی دراز رفتن ۴ـ کُشتنِ شِکار ۵ـ سُخَن فراگرفتن (آنندراج)

تَوَقّی: خودداری، پَرهیز

تَوقِیَة: نِگاهداری

تَوقیت: هم‌آوای تفعیل، زَمانبَندی

تَوقید: اَفروختنِ آتش

تَوقیر: ۱ـ آزمودِگی ۲ـ آزموده کَردَن ۳ـ بزرگ شمردَن، والا دانستَن، والاداشت

تَوقیع: ۱ـ نِشان نَهادَن ۲ـ دَستینه نَهادَن ۳ـ شاهنِویس

توقیف: ۱ـ بازداشت، بازداشتن، این مَرد را بازداشته‌ام به اختیار او (تاریخ بَرامَکه) ۲ـ آگاهاندَن، آگاه کردَن ۳ـ دَردست گرفتن

تُوک: ترکی ۱ـ موی پیشانی ۲ـ کُلالِه

توکان Toucan : فرانسوی، نُکرَنگی، از پرندگان

تَوکُّد: اُستواری

توکسین Toxine : فرانسوی، زَهرابه (فرهنگستان)

تَوَکُّل: ۱ـ باریستانی (فرهنگ پهلوی) سِپُردِگی (معین) ۲ـ کارگشودِگی ۳ـ باخُدایی ۴ـ پَذیرشِ نُمایندگی

تَوکیب: خرماچینی

تَوکید: اُستوارخواهی، اُستوار کَردَن

تَوکیس: ۱ـ بیم‌دادن ۲ـ شکنجه دادن ۳ـ سرزنش کردن

تَوکیل: داتگوگُماری (داتگو = وکیل، فرهنگ

پهلوی)

تَولّا، تَولّی: ۱ـ دوستی، مِهر وَرزی ۲ـ جانِشین کَردَن ۳ـ اُمید بستَن

تُولات: (تک: تُولَـة)، سَخـتـی ها، آسیب ها، گَردن آویزها

تَولّاکَ الله: خدا دوست دارد تو را

تَولَب: کُرّه گورخَر (لاروس)

تُولَة: ۱ـ سَختی، آسیب ۲ـ جادویی ۳ـ پَنام (= تَعویذ) ۴ـ مُهره ی مار، مُهره ی مِهر

تَولَج: کُنام، تُولگاه

تَوَلُّد: زای، زاده شُدَن، زایِش (فرهنگ پهلوی)

تَوَلُّد یافتن: زاده شدن

تَوَلُّع: آزوری

تَولیَت، تَولیَة: سَر پَرستی، خاوَندگاری

تَولید: ۱ـ زاك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ فَرآوری، آپورِش (فرهنگ پهلوی) ۳ـ مامایی (لاروس)

تَولیه: هم آوای تفعیل ۱ـ شیفتـه گَردانـدَن ۲ـ جدا کردنِ مادَر از فرزند (آنندراج)

تُوم: ۱ـ مُرواریـد ۲ـ مُهره های سیمین

تُومـــان: ترکی ۱ـ میر، فَرمـانـدِه ۲ـ بیوَر (= دَه هزار)

تُومَة: ۱ـ مُرواریـد ۲ـ مُهره های سیمین

تُون: تازی گَشته، تُون (برهان)

تُونِ حَمّام: گُلخَن (برهان)

تُونِل Tunnel : فرانسوی، شِکافه

تَونیر: هم آوای تفعیل، بُلند کَردَن (آنندراج)

تَوَهُّث: ژرف نِگری

تَوَهُّـج: ۱ـ اَفـروختگی آتِش ۲ـ پَخشِ بویِ خوش ۳ـ دَرَخشیدنِ گوهر (آنندراج)

تَوَهُّد: گایِشِ زن

تَوَهُّر: راهِ سُخَن بَستَن

تَوَهُّل: سَر بَسته گویی

تَوَهُّم: ۱ـ نِهـــازِش (نِهـــاز = وَهم = واهمـــه، برهان)، نِهازیدَن ۲ـ گُمانیدَن، گُمان کَردَن

تَوَهُّن: خواری، سُستی

تَوهیم: ۱ـ نِهـازانـدَن، به سَمـراد اَفکَنـدَن ۲ـ به گُمان افکندن

تَوهین: خوارداشت، موست (فرهنگ پهلوی)

توهین کردن: ویزاستَن (فرهنگ پهلوی)

ته Té : فرانسوی، راسکِش

تَهـاتُـر: ۱ـ بیهـوده خواستی ۲ـ پایاپای، داد و ستَد کالا به کالا (فرهنگستان)

تَهاتُری: پایاپایی

تَهـاتُم: هَمجَفتِگی، جَفتـه بَستَن بر یکـدیگـر (جَفته = اِتّهام، برهان)

تَهاتِه: یاوه ها

تَهاجُر: فَراروی، دُورشُدَن از هَم

تَهاجُم: تاختنِ به هَم

تَهاجی: هَم‌نِکُوهی، نِکوهیدَن

تَهادُم: خون رایگانی

تَهادی: ۱ـ به‌هم ارمغان دادن ۲ـ خرامیدنِ زَن ۳ـ مَستانه رَفتَن

تَهافُة، تَهافُت: ۱ـ دَراُفتادَن ۲ـ ناچیزی فَرنود (= دلیل)

تَهالُك: ۱ـ آزمَندی ۲ـ شِتابان کُوشی ۳ـ افتادَن بر چیزی ۴ـ خرامیدَن در رفتار (آنندراج)

تَهامُش: هَم جُنبی

تَهانُف: نَرم خندی، نَرم خندیدَن

تَهانی: (تك: تَهنِیَة)، شادباش‌ها

تَهاوُش: دَرهَم آمیزی

تَهاویل: (تك: تَهویل) ۱ـ تَرسناك‌ها ۲ـ نِگارها، پیرایه‌ها ۳ـ رَنگ‌های گوناگون

تَهَبُّب: دَریدنِ جامه (آنندراج)

تَهَبُّج: آماس نُمایی

تَه بَساط: خِرت و پرت، ته‌مانده

تَهَبُّش: ۱ـ گِرد آمدَن ۲ـ وَرزیدَن

تَه بُشقابی: پَهنِ پَهنا، از میوه‌ها (گویش گیلکی)

تَهبیب: دَرانیدَن جامه، نیك دَریدن (آنندراج)

تَهَتُّر: نادانِستِگی

تَهَتُّك: پَرده دَری، رُسوایی

تَهتِهَة: ماندِگی در سُخن، بَند آمدَنِ زبان، زَبان بَستِگی

تَهتیك: پَرده درانَدن، رُسوایانَدن، رُسوا کردن

تَهتیم: سُست گردانَدَن

تَهَجُّد: ۱ـ بیدارخوابی، شَب زنده داری (معین) ۲ـ نمازِ شب خواندن، نمازِ اَفزون (آنندراج)

تَهَجُّر: دور گَشتِگی، فَراپَروازی (فرهنگ پهلوی)

تَهَجّی: واتیدَن (وات = حَرف): یکایك وات‌های واژه ای را بر زبان راندَن ۲ـ نِکوهِش

تَهجیل: دشنام دادَن، بَدگفتن

تَهجین: زشت نژادی، تازیان اگر از مردم سرزمین‌های نومسلمان زن می گرفتند، فرزندشان «هجین» خوانده می شد.

تَهدار: جُوشِش، جوشیدنِ می

تَه دانسان Thé dansant: فرانسوی، چایوَشت

تَهَدُّج: بُریده آوازی

تَهَدُّد: تَرسیدَن، تَرسِش

تَهَدُّك: بیم داشتن، بیمداشت

تَهَدُّل: فروهِشتِگی

تَهَدُّم: ۱ـ ویرانی ۲ـ بَدزبانی

تَهَدّی: راهیافت، راه یافتَن (آنندراج)

تَهدِیَة: ۱ـ ارمغان فرستادن ۲ـ جُدا کردن (آنندراج)

تَهــدید: پَتِســت (فرهنــگ پهلوی)، زَلیفَن (صحاح الفرس)، ترساندَن

تَهدید آمیز: سَهمگین

تَهدیم: ویران کردن، بَرافکندن

تَهذار: بیهوده گویی

تَهَذُّب: ۱ـ پاکیدَن، پالیدَن ۲ـ دُرُستیدَن، دُرُست گشتَن ۳ـ تیزی، در رفتار، در گفتار

تَهــذیب: ۱ـ پاك کردن، پیراستَن، پیرایش ۲ـ دُرست کردن ۳ـ تیزرفتن، شتافتَن

تَهریش: به جانِ هَم اَنداختن

تَهَزُّز: جُنبیدنِ آرام

تَهزیج: سراییدَن

تَهزیز: جُنباندنِ آرام

تَهَشُّم: مِهربان شُدَن (آنندراج)

تَهشیم: گرامیداشت

تَهَضُّم: ۱ـ سِتمدیدگی ۲ـ خَشمگینی ۳ـ گَردَن نهادَن

تَهــکُّم: ویران شُدن ۲ـ اَفســوس خوردَن ۳ـ خرامــیدَن ۴ـ ریزش چاه ۵ـ سرودگویی (آنندراج) ۶ـ ریشخَند

تَهَکُّن: پَشیمانی

تَهلَکَة، تَهلِکَه: نیست شُدَن، مُردَن (آنندراج)، نابُودی

تَهلیب: ۱ـ مُوی بَرکنــدَن ۲ـ نکــوهیدَن ۳ـ دشنام گویی (آنندراج)

تَهلیل: ۱ـ لااله الا الله گُفتَن ۲ـ سِهَسایکی، برگشتَن ۳ـ بُزدِلی ۴ـ گریختن ۵ـ نامه نوشتَن ۶ـ بازایستادنِ از دُشنامگویی (آنندراج)

تُهَم: (تك: تُهمَت)، چَفته‌ها، سِهَزگی‌ها

تُهمَت: چَفتــه (برهــان)، سِهَـزگی (فرهنـگ پهلوی)، پَلمَس (آنندراج)، بوسین (آنندراج)، شاخچه بَندی (برهان)، بَدگُمانی (لاروس)

تُهمت آلود، تُهمت زده: پَلمَس آلود

تَهنیَت، تَهنِیَة: فَرخُنده گویی، فَرخُنده خواهی، شادباش (فرهنگ کوچك)

تَهنید: ۱ـ کوتـاهی در کار ۲ـ دشنامگویی ۳ـ شیفته کردن

تَهنیف: شتابی کَردَن (آنندراج)

تَهَیُّؤ: آماده بودن، ساخته شدن

تِهواء: شَب پاره، پاره ای از شَب

تَهواش: شماره‌ی بسیار

تَهَــوُّد: ۱ـ یَهـودیگـری ۲ـ نیکـوکـاری ۳ـ آهستِگی در سُخَن

تَهَوُّر: ۱ـ تیوای (آنندراج)، بی باکی، نَتَرسی، بی پَروایی (فرهنـگ کوچـك) ۲ـ فروریختنِ ساختمــان ۳ـ مَردانِگی ۴ـ شکستنِ سَرمــا (آنندراج)

تَهَوُّش: ۱ـ اَنبوهی ۲ـ آمیختِگی

تَهَوُّع: هَراشیدَن (برهان)، وَمیدن (فرهنگ پهلوی) مَنِش گَردا (معین)، اُجمنو (فرهنگ نایینی)

تَهوِیَة، تَهوِیَه: هَوارسانی، هَوایِش

تَهویع: هَراشاندَن: به‌هَراش واداشتَن

تَهویك: چاهکَنی، چاه کَندَن (آنندراج)

تَهیِئَة، تَهیِّه: ۱ـ فَرآوَری ۲ـ آمادَن ۳ـ بَسیجیدَن (فرهنگ کوچك)

تَهَیُّج: بَرانگیختِگی

تَهییج: ۱ـ بَرانگیختَن ۲ـ جُنباندَن

تَیّاح: هم‌آوای سَیّاح: توسَن، اَسبِ سَرخوش، اَسبِ سرکش

تیار، تیارا Tiara, Tiars: لاتینی از پارسی، تیار، تاج شاهانِ ماد و پارس (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

تَیّار: جَهَنده، تُند و تیز

تیاسُر: ۱ـ آسانگیری ۲ـ چَپگرایی

تیامُن: راستگرایی

تیپ Type: فرانسوی، ۱ـ نُمونه ۲ـ گُونه

تی‌پارتی Tea-party: انگلیسی، بَزمچای

تیجان: ازریشه‌ی پهلوی (تك: تاج)، تاج‌ها، اَفسَرها

تیر: پارسی تازی گشته، تیر، شاه تیر (آنندراج)، بیابان

تیروئید Thyroïde: فرانسوی، فَرکُلَن

تیرِ شَهاب: شُخانِه (برهان)، نَیزَك، شِملَه (برهان)، دَخ (برهان)

تیرعَصّاری: غَنگ (برهان)، غَن (صحاح الفرس)

تیره حال: تیره روز

تیره کوکَب: تیره بَخت

تیزفَهم، تیزطَبع: زیرَك، نَوَنده (صحاح الفرس)

تَیس: نِهاز، بُزِ نَر، تَکّه (آنندراج)

تَیَسُّر: ۱ـ آسان شدن، آماده شُدَن ۲ـ دَست دادَن

تَیسیر: آسان کردن، آسانی

تیش: ترکی از تیز پارسی، دَندان

تی‌شِرت T-shirt: انگلیسی، تِرلِك (بهره از آنندراج)

تَیغار: پارسی تازی گشته، تَغار (لاروس)

تیغ سَحَر، تیغِ صبح: ۱ـ تیغِ پگاه ۲ـ آهِ پگاه ۳ـ آزبای پگاه (آزبا = دُعا)

تیغِ فَصّاد: تیغِ رَگزَن

تیغِ مُحرِف: تیغِ کَج، تیغ خَمدار (آنندراج)

تیغِ نُطق: زبانِ گویا

تَیفاق: جُور شدنِ کار

تیفوئید Typhoïde: فرانسوی، گَرمه خُشك، از بیماری‌ها (گویش گیلکی)

تیفوس Typhus: فرانسوی، گَرمه ناخوشی، از بیماری‌ها (گویش گیلکی) شِپگَز

تَیَقُّظ: ۱ـ بَرخاستَن ۲ـ بیداری

تَیَقُّن: واخیدَن (واخ = یقین، برهان)، آوَرداشت (آوَر = یَقین، فرهنگ کوچك)

تَیقیظ: بیدار کردن

تَیل: شاهدانه‌ی چینی، از گیاهان (لاروس)

تیلماچی، تیلماج، دیلماج: ۱ـ تَرزَبان ۲ـ کارگُزار

تیم Team: انگلیسی، دَسته (عمید)

تَیم: بَنده (آنندراج)

تَیماء: پارسی تازی گشته (لاروس)، بیابان

تیماج: ترکی؟، در فرهنگ معین و عمید پارسی است، بَراَنداخ (برهان)، گوزَکانی (برهان)

تَیَمُّم: خاکشُو

تَیَمُّن: فَرّهی، مُروا (= فالِ نیك)

تیمور: تُرکی، پُولاد

تیموس Thymus: فرانسوی، پَسجِناغ: کُلَنی است در پشتِ استخوان جناغِ سینه، در پیری از میان می‌رود

تیمید Timid: انگلیسی ۱ـ شَرمین ۲ـ تَرسُو

تین: اَنجیر

تین Tine: فرانسوی، شَگا، چانچو (گیلکی)

تینُ الاَصنام: بُت اَنجیر، اَنجیر هندی (لاروس)

تین اِیجِر Teenager: جَوانَك

تینِ هندی، تینُ الهِند: گُل تافتونی، از گیاهان (معین)

تیوب Tube: انگلیسی، تُوبی

تُیوس: (تك: تَیس)، نِهازان، تَکّه‌ها

تُیول: ترکی، بُرشداد، بخشی از داراك که از خود می‌بُرَند و به کسی می‌بخشند، آزاتی (فرهنگ پهلوی)

تَیهان: ۱ـ گُمراه ۲ـ سَرگردان (آنندراج)

تَیهوج: پارسی تازی گشته، تیهوك (فرهنگ پهلوی)، بَرسُر (معین)، نَموسَك (آنندراج)، سُرخبال (برهان)

ث

ثأب: خَمیازه

ثابت: ۱ـ ایستا، اِستِنیك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دامَند (فرهنگ پهلوی)، اُستُوار (صحاح الفرس) پایا (فرهنگستان) ۳ـ فَرنودین

ثابتُ الشکل: ایستاچهر، زبانزدِ فَرزانی

ثابت رأی: ایستارای، ایستابُوش

ثابت عَزم: پابَرجا، ایستاهَنگ

ثابت قَدَم: پابَرجا (آنندراج)، خورتَك، اَورتاك (فرهنگ پهلوی)

ثابت کَردَن: فَرنودَن، دُرُست کَردَن (فرهنگ کوچك)

ثابت مُطلَق: اُستوارِ یَله

ثَأد: ۱ـ کارِزشت ۲ـ گیاه تازه ۳ـ جای بَد

ثَأداء: ۱ـ کنیزَك ۲ـ زنِ گُول (آنندراج)

ثَأدَة: زنِ فَربه

ثَأر، ثار: خونخواهی (معین)

ثَأرُالله: خونخواهِ خُدا، بَرنامِ حُسَین (ع)

ثاعی: ۱ـ دُشنام دهَنده ۲ـ چَفته‌بَند (چَفته = اِتّهام، برهان)

ثاغِم: سپیدرَنگی

ثافِل: ۱ـ تَه‌نِشین ۲ـ دانِه (لاروس)

ثافیسا: سُریانی، شِلَم (= اُزدویِ سُداب)

ثاقِب: ۱ـ تیخ (برهان)، روشَن، دَرخشان ۲ـ سُوراخکُن

ثاقِبُ الرأی: دُرُست‌بُوشا، رایمَند

ثاقِل: دانگ، پَرپَره‌ی دُرُست (پَرپَره = دینار، معین)

ثاکِل: نارُود، بی فرزند

ثالِث: ۱ـ سِیُم ۲ـ سه گَر، سِه کُنَندِه (آنندراج)

ثالِثاً: دَرسه، دَرسِیُم، سِیُم آنکه...

ثالِثَة، ثالِثه: سِیُمی

ثالِث ثَلاثَة: بُنِ سِیُمی

ثالَسقیلَس: یونانی، سِپَندان، سِپَندانه، تخم گیاهی است، تَره تیزکِ دَشتی (معین)

ثالُوث: سه تایی، سه گانگی

ثآلیل: (تک: ثؤلول)، آژَخ‌ها (آنندراج)

ثامِر: میوه ناک، میوه دار

ثامِن: هَشتُم

ثانَـوِیّ: دویُمی، دیتیگَـر، دودیگَـر (فرهنـگ پهلوی)

ثانَویّة، ثانویّه، مؤنث ثانی: دویمی

ثانی: دویُم

ثانیاً: دویُم آنکه...، دَردو

ثانیِ اِثنَین: یکی از دوتا

ثانیة، ثانیه، مؤنث ثانی: ۱ـ دویُم ۲ـ دَمَک، در شمـار زمـان برابـر است با یک شستمِ دَم (= دقیقه)

ثانیه‌شُمار: دَمَک شُمار

ثاولوجیا: Theologia یونانی، خُداشناسی

ثاوی: ۱ـ ماندگار ۲ـ فرودآینده

ثاهت: ۱ـ نای ۲ـ دِلنیام (= غلافِ قلب)

ثَأی: تَباهی، زَخم شُدَن

ثائِب: ۱ـ بادِ سخت ۲ـ خیزابه (= موج)

ثائر، ثایر: خونخواه: کینه توز

ثُبات: دَردِ کُشَنده

ثبـات: ۱ـ پَرداس (برهـان)، بَرجـایی ۲ـ پایداری، اُستاکی (فرهنگ پهلوی)

ثَبّات: داگَر

ثَباتِ عَقیده: ۱ـ یکرَنگی (برهان)

ثَباتِ قَدَم: زَنگی (فرهنگ پهلوی)

ثَباتَة، ثَباتت: ۱ـ دِلاوَری ۲ـ بَرجایی

ثَباتِ نَفس: خویشتَنداری

ثَبات وَرزیدَن: دِرَنگیدَن (برهان)

ثِبان: دامان، دامَن

ثَبتِ اَسنـاد: آگاشتِ گَتَـگ (= سنـد رسمی، فرهنگ پهلوی)

ثَبتِ اَملاک: آگاشتِ خواسته

ثَبت بَرداشتَن: سیاهه بَرداشتن (معین)

ثَبت کَردَن: آگاشتَن (فرهنگ کوچک)

ثَبت شده، ثَبت کرده: ۱ـ نِوِشته ۲ـ آگاشتِه

ثَبَج: ۱ـ میانه ۲ـ میاندُوش، پُشت ۳ـ نام یکی از شاهان یَمَن (آنندراج)

ثَبجاء: ۱ـ پَهن پُشت ۲ـ کوژپُشت ۳ـ شِکَمی، شِکَمدار

ثَبجارَة، ثَبجاره: مَغاکچه (آنندراج)

ثَبر: ۱ـ بازداشتَن ۲ـ راندَن ۳ـ زیان رساندَن ۴ـ آبجَر (=. جَزر، معین)، کیش

ثَبَر: ۱ـ زَخم گُشادگی ۲ـ آماسیدَن

ثَبِط: ۱ـ گُولمَرد ۲ـ ناتوان

ثَبط: ۱ـ بازداشتن ۲ـ آگاهاندَن

ثَبق: ۱ـ پُرآبی ۲ـ تیزرَوی ۳ـ زوداَشکی

ثُبنَة، ثُبنَه: دامان، دامَن

ثُبوت: ۱ـ کَفتور (برهان)، ایستایی، اُستواری، دَخشاکی (پهلوی)، پایداری ۲ـ دُرُستی

ثُبوتَة، ثُبُوته: ۱ـ دِلاوَری ۲ـ بَرجایی

ثُبوتی: داشتی

ثُبور: ۱ـ بازداشتن ۲ـ نیستَن، رودرروی اَستَن یا هَستَن ۳ـ زیان ۴ـ شِکَنجه ۵ـ وای (لاروس)

ثَبیت: ۱ـ دِلاوَر، پابَرجا ۲ـ توسَن، اَسپ تیزرو

ثَجّاج: ۱ـ فُروریزنده ۲ـ رَوان شَونده (آنندراج)، سُران (برهان)

ثَجّه: آبخیز، سَبزه زاری که در آن آبگیرها باشد (آنندراج)

ثَجر: هم‌آوای نَهر ۱ـ سِتَبر ۲ـ پهناوَر

ثَجل: ۱ـ کَلان‌شِکَمی ۲ـ کَلان‌تُهیگاهی (آنندراج)

ثَجلاء: تو شِه‌دانِ فراخ (آنندراج)

ثَجم: هَم‌آوای نَجم ۱ـ زودباریدَن ۲ـ زودبازداشتن (آنندراج)

ثَجیر: کُنجارِه

ثَخِذ: بخشی از گروه وات‌های شماره‌دار در تازی

ثِخَن: ۱ـ سَختیدَن، سَخت شُدَن ۲ـ سِتَبرا (معین) ۳ـ سَختی

ثَخین: ۱ـ سَخت ۲ـ سِتَبر

ثِدام: پولُونه (آنندراج)، پالاوَن، تُرشی‌پالا

ثَدغ: سَر شِکَستَن

ثَدق: ۱ـ نیك باریدَن ۲ـ رَوان شُدَن، آب راه افتادَن ۳ـ شکافتن شکم گوسپَند (آنندراج)

ثَدَن: بو یناکی، بوگرفتنِ گوشت

ثَدی، ثِدی: پِستان (معین)

ثَدیاء: کَلان پِستان

ثَرّ: ۱ـ فَراخ ۲ـ بسیارگوی، پُرچانه ۳ـ اَبرِ پُربار ۴ـ پَراکَندَن (آنندراج)

ثَراء: توانگری

ثَرارَة، ثَراره: فَرچشمه، چشمه‌ی پُرآب

ثَرائِد: (تك: ثَرید) پارسی تازی گشته، ثَریدها، تَریت‌ها (برهان) ریزه نان‌ها که در آبگوشت ریزند

ثَرب: پارسی تازی گشته، چادرپیه، چَربی شِکَنبه وروده، چَرب

ثَرباء: پَروار، گوسپَندِ فَربه

ثُرتُم: تَه کاسه

ثَرثار: بیهوده گوی، پُربانگ

ثُرغُل: روباه ماده (آنندراج)

ثِرمِط: میش
ثَرم: ۱ـ شِکَستنِ دندان ۲ـ افتادَنِ دندان
ثُرمُل: کفتار، از جانوران
ثَرَن: رَنجاندَن
ثرو: بسیار کَردَن، اَفزودَن
ثَروان: دارَنده، تَوانگر
ثُرُوب: (تك: ثَرب)، چادُرِ پیه‌ها، چربـی‌های اندرونه، چَربی‌ها
ثَروَة، ثَروَت: دارایی، تَوانگـری (فرهنـگ پهلوی) بسیاری، شیت (فرهنـگ کوچـك)، هَستَـك، ایشت، خواستَـك (فرهنگ پهلوی)، خواستِه
ثَروَتمند: دارا، تَوانگَر، آتاو (فرهنگ پهلوی)
ثَروَتَمَندی: تَوانگَری، آتاوی (فرهنگ پهلوی)
ثرودَة: از ریشـه‌ی پارسـی، تَرید و اِشـکَنـه (آنندراج)
ثَرور: پُرشیر
ثَروَی: زَنِ دارا، زَنِ تَوانگَر
ثَرَی: پارسی تازی گشتـه ۱ـ تَری، نَمناکی ۲ـ خاك ۳ـ زیر زَمین ۴ـ خاكِ نَمدار
ثری: ایر، جو شِـشـی باشـد ریزه با خارِش (آنندراج)
ثُرَیّا: ۱ـ پَرَن، پَروین (برهـان)، رَفَه (برهان)، پَروین (فرهنگ پهلوی) ۲ـ چِلچراغ

ثَریان: از ریشه‌ی پارسی، تَر
ثَرید: پارسی تازی گشته، تَرید، تَریت
ثَطّ: کَم‌مُوی، کُوسِه
ثَطّاء: تَننده، جُولاهِه
ثَعابین: (تك: ثُعبان)، اژدِهاها
ثَعالِب: (تك: ثَعلَب)، ماده روباهان
ثَعـالِبه: پیروان ثَعلَبة بن عامِر، کودك نمی تواند پذیرنـده‌ی دین یا باوری باشـد. چون بالنـده گَردد او را می توان به اسلام فراخواند (فضل بن شادان نیشابوری)
ثَعالِبی: پُوستگَر
ثُعامَة، ثُعامه: بدکاره، زَن (لاروس)
ثُعبـان: اژدهـا (آننـدراج)، مازدَر، از ماران (برهان)
ثَعثَع: ۱ـ مُروارید ۲ـ یِشمِ سُرخ (آنندراج)
ثَعلَب: ۱ـ روبـاه ۲ـ سَگ اَنگور، بیخی است گیاهـی (فارسـی گویان ثَعـلَب را به‌جای خَصیَةُ الثَعلب به کار بَرَند)، جَرمُوج (معین)
ثُعلُبان: روباهِ نَر
ثَعلَبة، ثَعلَبه: ماده روباه، دُنبالچِه
ثَعلَبِ مصـری: خایه روبـاه، خایه‌ی روبـاه، بیخی است گیاهی و دارویی
ثُعلول: ۱ـ خشمناك ۲ـ دندانِ اَفزوده، دَندانك
ثُعوب: تَلخِه (= خِلطِ صَفراء، آنندراج)

ثَعول: سه‌پستانه، مادینه‌ای که افزوده بر دو پستان، پستانکی نیز دارد و یا یکی از پستانهایش دو نوک دارد

ثَعیط: ریزه ریگ، که بادَش از جای به جایی بَرَد (آنندراج)

ثُغ: بُت (برهان)، برخی این واژه را فُغ و پارسی دانند (غیاث)

ثَغاریر: به گونه‌ی رَمَن، دَستَنبو، از گیاهان

ثَغام: دَرمَنه، دَرمنه‌ی سِپید، از گیاهان، شادرَد، گونه‌ای خار است (برهان)، جاوَرد (آنندراج)

ثَغب: هم‌آوای نَقب: نیزه زَدَن

ثَغب: تالاب، تالابه‌ی پای کوه با آب خنک (آنندراج) سَردابه (لاروس)

ثَغر: ۱ـ مَرز ۲ـ گُوی ۳ـ رخنه ۴ـ دَرّه ۵ـ دهان ۶ـ دندان ۷ـ رخنه کَردَن ۸ـ دندان شِکَستَن (بهره از آنندراج)

ثُغرَة، ثُغر: گو دِه، گودی پایین گردن و بالای سینه، بَندَر، مَرز

ثُغور: (تك: ثَغر)، ۱ـ مَرزها ۲ـ دَندان‌های پیش

ثِفال: آبریز (= اِبریق)

ثُفال: سَنگِ زیر، سَنگِ زیرینِ دَستاس (آنندراج)

ثَفج: گُولیدَن، گُول شُدَن

ثَفَر: پاردُم، ران بَندِ اَسپ و گاو و خَر که بَخشی از پالان و زین است (آنندراج)

ثُفل: کُنجاره، لِرد، دُرد، کُنجال (صحاح الفرس)، خَرَه، هم‌آوای فَرَه (برهان)

ثُفل خور: خَرَه خور، لِردخور، لِردنوش، دُردنوش

ثُفل دان: تفدان، آوَندی که در آن تُف اَندازند

ثُفلِ شَراب: سُوختِه (برهان)، کُنجالِه (برهان)

ثِقاب: آتش اَفروزینه (آنندراج)

ثَقابَة: ۱ـ اَفروخته شُدَن ۲ـ روشن شُدَنِ ستاره ۳ـ دَمیدَنِ بوی (آنندراج)

ثِقاة، ثِقات: (تك: ثِقَة)، اُستُوانان

ثَقاف: زنِ دانا، زن اُستاد

ثَقافَة، ثَقافَت: ۱ـ زیرَکی ۲ـ اُستوانی ۳ـ چُستی ۴ـ فَرهیختِگی

ثَقال: ۱ـ زَنِ فَربه ۲ـ گِران سُرین ۳ـ آرَمیده ۴ـ آهِسته ۵ـ شُتُرِ کُندرو (آنندراج)

ثَقالَة، ثَقالَت: سَنگینی، گِرانی

ثَقب: سُوراخ، رخنه، روزَن (لاروس)

ثُقُب: (تك: ثِقاب)، آتش اَفروزینه‌ها

ثُقُوب: (تك: ثُقبَة)، سوراخ‌ها، رخنه‌ها

ثُقبَة، ثُقبه: سوراخ (آنندراج)، شُکُوف (برهان)، نَواد (آنندراج)، رخنِه

ثِقَة: اُستُوان، اُستاموَند (فرهنگ کوچك)

ثِقَة، ثِقَت: ۱ـ استوار داشتن ۲ـ درست شدن

ثَقف: هم‌آوای سَقف، جَنگور، اُستادِ جنگ

ثَقَف: چیرگی دَر دانایی (آنندراج)

ثَقُف: ۱ـ زیرَك ۲ـ سَبُکیدَن، سَبُك شُدَن

ثِقـل: ۱ـ سَنگینی (فرهنگستـان)، گِرانبـاری (برهـان)، چَگـالی (فرهنگ کوچك) ۲ـ گُناه ۳ـ گنجینه، نَکَنده (فرهنگ کوچك)

ثَقــل: چَر بـیدَن، اَفــزونیِ چیزی بر چیزی، چَگالی زمین (بهره از لاروس)

ثَقَل: ۱ـ بار و بُنه (معین) ۲ـ گِرانبَها

ثُقَلاء: (تك: ثَقیل)، گِرانجانان

ثَقَلان: آدَمی و پَری

ثَقـلَت، ثَقَـلَة: رَخـت ۲ـ کالا ۳ـ پینَکی، پیش درآمـدِ خواب ۴ـ سَنگینیِ خوراك (آنندراج) ۵ـ سَنگینی

ثِقل کَردَن: شِکَم نَرَفتَن

ثَقَلین: دوگروه: آدمی و پَری

ثَقوب: آتش اَفروزینه (آنندراج)

ثَقیب: سُرخِ سیر، ازرنگ ها

ثَقیف: ۱ـ سِرکه‌ی تُند ۲ـ نام پدر تیره ای است ۳ـ چالاك ۴ـ دانا، اُستادکار

ثَقیل: ۱ـ چَگـال (آنندراج)، گِرانبار (برهان) ۲ـ ناخوشایَند

ثَقیلُ الهَضم: دیرگُوارد

ثَکـل: هم‌آوای تلخ، فرزنـد مُردگی، گُم کردنِ دوست (معین)

ثَلّ: ۱ـ ویران کَردَن ۲ـ کُور کردنِ چاه ۳ـ زَر در بوته ریختن ۴ـ سرگین اَنداختن (آنندراج)

ثِلاب: (تك: ثَلب)، آك‌ها، وارونه‌ها

ثَلاث: سِه

ثُلاث: سِه سِه (آنندراج)، سِگان

ثَلاثاء: ۱ـ بَهرام شید (= سِه شنبه) ۲ـ سِه شنبه بازار

ثَلاثَة، ثَلاثه: سه تا، سِه مَرد

ثَلاثَ عَشَرَة: سیزده، برای شمارش مادینه

ثَلاثَةَ عَشَرَ: سیزده، برای شمارش نَرینه

ثَلاثـهٔ غَسّاله: سِه تایِ شوینده، سِه پیاله می، که به دستور پزشك خورده می شود تا اندرونه را بشوید (برهان)، سه تا (آنندراج) محمّد افضل الله آبادی در گزارش خود پیرامونِ دیوان حافظ می گوید: فرزانگان یونان زبانزدهایی دارند در باده گُساری، بامدادان سه پیاله می نوشند که کُم را شست و شو می دهـد و آن را سه تایِ شوینده (= ثَلاثهٔ غَسّاله) نامند. پس از خوراك نیمروز پنج پیاله می نوشند و آن را پنجتایِ گُوارَنده (= خَمسـهٔ هاضِمـه) خواننـد و به شب هفت پیاله می نوشنـد و آن را هَفت پیالـه‌یِ خوابَنـده (=

سبعهٔ نائمه) گویند.

ثَلاثون، ثَلاثین: سی، ۳۰

ثُلاثی: سِه‌واتی، سه نَسکی

ثَلّاج: بَرف‌فروش (آنندراج)

ثُلاجی: پیکانِ سپید

ثَلب: آك (= عیب)

ثُلث: ۱ـ سِه یك (دانشنامه‌ی علائی) ۲ـ نام دبیره ای است که یاقوت خوشنویس آن را ساخته

ثَلث: ۱ـ سِه یك ستاندَن ۲ـ سِیُمی شُدَن

ثِلثان: سَگ انگور، از گیاهان

ثَلثان: یك از سه

ثَلج: برف، یخ (لاروس)

ثَلج چینی: ۱ـ نَمكِ چینی ۲ـ شوره (آنندراج)

ثَلع، ثَلغ: سَر شِکَستَن (آنندراج)

ثَلم، ثُلمَة، ثُلمَت: ۱ـ سوراخ ۲ـ تَرَك

ثَلیث: سِه یك

ثُمَّ: پَس از آن، سِپَس

ثِمار: میوه ها

ثِمارِ بی درخت، ثِمار بوته دار: چون خربُزه و هندوانه = وَرکار (برهان)

ثِمال: فَریادرَس، پَناه (آنندراج)

ثُمام: یَز، از گیاهان (آنندراج)

ثُمان: هَشت، هَشتگان

ثَمانون: هَشتاد، ۸۰

ثَمانین: هَشتاد، ۸۰

ثَمج: آمیختن، هَم‌آمیزی

ثَمَر: ۱ـ میوه، بار، بَر ۲ـ سُود

ثَمَرات: (تك: ثَمَرة)، میوه ها، سُودها

ثَمَرة، ثَمَره: درخت (آنندراج)، میوه، شایِه (برهان)

ثَمَرةُ الاصف، ثَمَرة الکبر: شَفَلج (برهان) کورَك (گویش گیلکی)، از میوه ها، میوه ی درخت گَز

ثَمَرةُ الطرفا: بُجم، هم‌آوای تُخم (برهان)، گَزمازَگ (برهان)

ثَمَرةُ العَرعَر: اُبهل، (برهان)، تخم سرو کوهی

ثَمَرَةُ الفؤاد: میوه ی دل = فَرزَند (معین)

ثَمط: ۱ـ گِلِ آبکی ۲ـ خازِ نازُك (خاز = خمیر)

ثَمَك: پارسی تازی گشته، تَمَك از گیاهان (برهان)

ثَمَن: بَها، اَرز

ثُمن: هَشت یك

ثَمن: هَشتُمی شُدَن

ثَمیرَة، ثَمیره: میوه ناك، پُر بار

ثَمیل: شیر تُرش

ثَمیلَة، ثمیله: ۱ـ مانِده ۲ـ رَخت و پَخت ۳ـ

آب بَند ۴ ـ اَنبار

ثمین: ۱ ـ سَنگین ۲ ـ گرانبَها

ثَمینَة، ثَمینه، مؤنث ثمین: گِرانبَها

ثَنـاء: پارسی تازی گشتـه، سَنـایش (فرهنـگ پهلوی)

ثَناخوان: سَناخوان

ثَناگوی: نیایش گوی، سَناگوی

ثَنـایا: (تك: ثَنِیَّه)، دَنـدان‌های پیشین، پیشین (فرهنگستان)

ثُنائیّ: دوواتی

ثِنتان: دوتا، دوتا زَن

ثَنَویَّة، ثَنَویَّت: دوبُنی، دویی (فرهنگ پهلوی)

ثَواب: ۱ ـ کِرفـه (برهـان)، کِرپَـك (فرهنـگ پهلوی) تایگان ۳ ـ بَخشِش ۴ ـ انگبین

ثَوابکار: کِرفَه کار، نیکوکار

ثَوابِت: (تك: ثابِتَـة)، روشَنـان، ایستـادِگان (برهان)

ثَوّار: گاوبان

ثَواقِـب: (تك: ثاقِـب) ۱ ـ روشَـنـی‌ها، درخشندگی‌ها ۲ ـ روشَنان

ثَواقِـل: (تك: ثاقِـل)، دانـگ‌ها، پَرپَـره‌های دُرُست

ثَوّام: سیرفروش

ثَوانی: (تك: ثانیه) ۱ ـ دَمَك‌ها ۲ ـ دوتاها

ثَوب: ۱ ـ جامِه ۲ ـ کار

ثَوباء: فازه

ثَوبان: ۱ ـ بازگَشتَن ۲ ـ نام بَنده‌ی پیامبرِ اسلام

ثَوبانیّه: پیروان ابوثوبان مرجئی، باور دارند که اگر خدا گنـاهِ کسـی را ببخشـد باید همگی کسـانی را که آن گنـاه را کرده انـد ببخشـد (فضل بن شادان نیشابوری)

ثَور: گاو، گاوِ نَر، وَرزو، سیمین آبام از آبام‌های دوازده گانه

ثَوَران: بَرانگیختِگی، آغالِش

ثَورَة: ۱ ـ ماده گاو، گاومیش ۲ ـ شُورِش

ثُؤلول: زِگیل، آژَخ (لغت فرس) گوشت پاره‌ای که بَر اَندام بَرآید، آژَخ (صحاح الفرس)

ثُوم: ۱ ـ سیر، از گیاهـان ۲ ـ دَسته، دَسته‌ی هَر چیزِ بُرَنده

ثُومُ الحیَّه: سیرِ دَشتی، از گیاهـان (برهـان)، مَریم نُخودی خودرو (بهره ازمعین)

ثُومَـة، ثومـه: ۱ ـ یك دانه سیر ۲ ـ بندِ شَمشیر (آنندراج)

ثَویّ: هم آوای غَنیّ، مهمانسرا (لاروس)

ثُوَیتی: هم آوای هُویدا، وارِدَن، چوبی است که با آن خاز (= خمیر) را تُنُك سازند (برهان)، آرد خشکی که زیرِ بَرداژه (= آرد خاز کرده که آن را برای یك نان گِرد کرده باشنـد) گُستَـرَنـد

(آنندراج)

ثُهات: ۱ـ خوانـدَن ۲ـ بانگیدَن، بانگ کردَن (آنندراج)

ثَهلان: ۱ـ نام کوهی است ۲ـ نام مَردی است

ثِیاب: (تك: ثَوب)، جامه‌ها، پُوشِش‌ها

ثِیابِیّ: ۱ـ جامه‌دار ۲ـ جامه‌فروش

ثَیِّب: ۱ـ زنِ مرد دیده ۲ـ مردِ زن دیده

(آنندراج)

ثَیِّبات: (تك: ثَیِّب) ۱ـ مردانِ زن گرفته ۲ـ زنان شوهر کرده

ثَیبُوبَة، ثَیبوبَت: چو زبارگی

ثَیِّبة، ثَیِّبَه: چو زباره، رودَرروی دوشیزه، بیوه

ثِیران: (تك: ثَور)، نَرّه گاوان، وَرزوها

ثَیِّل: فَریز، پَنجه سَبزه، از گیاهان

ج

جابَـة: ۱ـ تُهیگـاه ۲ـ آهـومـاده ۳ـ پاسُخ ۴ـ آهوی شاخدار

جابِـر: ۱ـ شِکَسته بَند ۲ـ از نام‌ها ۳ـ ستمکار، بیدادگر (فرهنگ کوچك)، جان گَز

جابِرانه: سِتَمگرانه

جابِرَة، جابِره: سِتَمگر، (مادینه‌ی جابر)

جابِزَة، جابِزَت: ۱ـ گُریز ۲ـ کُوش

جابَلص: جابُلسا، شهری است پنداری درخور بَران که گویند فَرای آن شهری نیست (آنندراج)

جابَلق: جابُلقا، شهری است پنداری در خورآیان که گویند فَرای آن شهری نیست (آنندراج)

جابیَة: تالابه، اِستَخر

جاتاغ: ترکی، بادریسه (عمید)

جاثَلیق: تَرسابَد

جاثِم: ۱ـ نابـود ۲ـ تك افتـاده ۳ـ کَرِخت (= بی حس، عمید)

جاثِمین: (تك: جاثِم)، برجاماندِگان ۲ـ بَرسینه خُفتِگان ۳ـ نابود گَشتِگان (آنندراج)

جاثُوم: خُفتَك، (= کابُوس)

جاثِیَة، جاثیه: دوزانو، بر زانو نشسته

جأجاء: وَنیدِگی (= هَزیمت، فرهنگ کوچك)

جاجَة، جاجه: خَرمُهره

جاجَـرم: پارسی تازی گشتـه، جاگَرم، جایی در خراسان

جاحِد: نیگَر (= مُنکِر)

جاحِظ: بُزرگ چَشم

جاحِـظَـتـان: چَشمکَـده‌ها، چَشمخـانـه‌ها (چَشمکَده = حَدقهٔ چشم)

جاخالی باد: جاسَبز باد، ارمغانی که به راهی فرستند (راهی = مُسافِر)

جاخالی دادَن: جاتُهی دادن، زبانزد ورزشی

جادِب: دروغگو (آنندراج)

جادَّة، جادّه: راه، سَرتَك (فرهنگ پهلوی)

جادهٔ باریك: ویتَرگ (فرهنگ پهلوی)

جادهٔ کوفته: خوست (فرهنگ پهلوی)

جادهٔ ناصاف: تَربوِه (برهان)

جادهٔ وسیع: شاهراه (برهان)

جادِس: ۱ـ زمینِ بیکار ۲ـ جانِشانه ۳ـ دُرُشت

جادِسَة، جادِسه: نارویا، زمینِ نارویا، چُول

جادِل: بَرّه آهو، آهو بَره

جادوخیال: پِندارباف

جادی: ۱ـ کُرکُم (= زعفران) ۲ـ مِی

جاذِب: رُبایا، گیرا، کِشَنده

جاذِبَـة، جاذِبـه: رُبایِش (فرهنگستان) کِشِش (برهان)

جاذِبیّت: کِشَندگی (معین)، گیرایش

جار: ۱ـ همسـایه ۲ـ نگهبان ۳ـ زِنهارخواه ۴ـ هَنباز ۵ـ کِشَنده (عمید) ۶ـ هَمسوگَند (معین) ۷ـ دورُوی (لاروس)

جار: چینی؟، ترکی؟، کَرسان (برهان)، شَکینه (برهان) آوَندی است گلین و ستون مانند که در آن نان و گندم و... نگاه دارند، تاپُو (برهان)

جار: هندی، چلچراغ (معین)

جار: ترکی، ۱ـ بانگیدَن ۲ـ بانگ

جارُالله: همسایه‌ی خُدا

جارُالماء: توسکا (لاروس)، از گیاهان

جارُالنَّهر: چُغُندَرِ آبی، از گیاهان

جارچی: ترکی، دادزَن

جارِح: خِسمار (خِسم = جَرح، برهان)

جارِحَة، جارحه: ۱ـ اَندام ۲ـ خِسمار ۳ـ جانوَرِ شکاری ۴ـ کارد (لاروس)

جارِز: ۱ـ نازا ۲ـ تُروَه، خُفِـه، سُرفـه، خوز، هم‌آوای بُز (گویش گیلکی)

جارِزَة، جارِزه: ریگزار

جار زَدَن: بانگیدَن، بانگ زَدَن

جار زَن: دادزَن

جارِف: ۱ـ سُتورمیری ۲ـ زَمین کَن (معین) ۳ـ مَرگامَرگ (= طاعون، عمید)

جارکُـون: پارسی تازی گشتـه، جارگُون، از گیاهان (معین)

جارِم: ۱ـ دِرَوَنده ۲ـ فَرآوَرنده (آنندراج)

جارِن: ۱ـ خوگَر ۲ـ سودِه ۳ـ مارچـه، ماربَچه ۴ـ کوره راه

جار و جَنجال: ترکی، داد و فریاد

جارُور: ۱ـ آبکَند ۲ـ کِشو (لاروس)

جاروف: ۱ـ بَرکَننده ۲ـ آزمَند ۳ـ بَدشگون ۴ـ

پُرخور ۵ـ بیل ۶ـ پارو (لاروس)

جاری: پارسی است، زنان دو بَرادر را گویند، یاری (صحاح الفرس)

جاری: رَوان، رَوان (فرهنگ کوچك) تچان، تزاك، رُواك (فرهنگ پهلوی)

جاری شُدَن: رَوانیدَن، سَچیدَن (فرهنگ پهلوی)

جاری کَردَن: روا کَردَن

جارِیَة، جاریه: ۱ـ کنیزك (برهان) ۲ـ ناو

جاری مَجرَی: جانِشین (معین)

جاز Jazz: انگلیسی، زار (گویش بَندری)، کُوب، زبانزد خُنیا

جازِم: ۱ـ اُستوار ۲ـ بُرَنده ۳ـ ایستگَر، نشانه ای است در دَبیره

جازِم شُدَن: یِکدِل شُدَن

جازی: از ریشه ی پارسی، جایزه دهَنده

جاسِر: بی باك، دِلیر

جاسُوس: اَنیشه (برهان)، اَبِش (آنندراج)، اَبیشه (صحاح الفرس)

جاسوسی: اَنیشگی، در کوی تو اَنیشه همی گردم ای نِگار (شهید)

جاسوسی کَردَن: اَنیشَهیدَن، آبِشتیدن

جاعِرَة، جاعِره: ۱ـ پیخال ۲ـ کون

جاعِرَتان: دوسُرین

جاعِل: ۱ـ ساختا ۲ـ گرداننده ۳ـ یابَنده ۴ـ تَردَست

جاعِیَة، جاعیه: زنِ گُول (آنندراج)

جَأف: ۱ـ بَر زمین اَفکَندن ۲ـ تَرساندَن ۳ـ بَرکَندَن

جافی الخُلُق: تُندخوی (لاروس)

جاگلِر Juggler: انگلیسی، شِش اَنداز (بهره از برهان)، گوی‌باز

جَأل: رَفت و آمَد

جَألان: لَنگی

جالِب: رُبایا، گیرا، دِلرُبا (فرهنگ کوچك)، رُبایَنده، اَفد (فرهنگ پهلوی)

جالب بودن: اَفدی (فرهنگ پهلوی)

جالِس: ۱ـ نِشینَنده ۲ نِشاننده

جالِسین: (تك: جالِس)، نِشستگان

جالع: زنِ برهنه روی (آنندراج)

جالِف: ریستَك (= وَبا)

جالِفَة، جالِفه: ۱ـ خشکسال ۲ـ شکسته سَر

جالی: ۱ـ پَردازَنده، زُدایَنده ۲ـ روشن (معین)

جالیز: پارسی تازی گشته، پالیز (برهان)

جالیقون: پارسی تازی گشته، جالیگون، از گیاهان (معین)

جامِح: سَرکش

جامِد: فِسُرده، بَربَست، دِج (فرهنگستان)

جامِدُالقَلب: سَنگدِل (لاروس)

جامِدَة، جامِده: ایستاده، بَر بَسته، دِج

جامِس: ۱ـ پَژمرده ۲ـ یخ بَسته

جامِسَة: ۱ـ باسمَرِ مِسری ۲ـ نیلوفَرِ آبی (لاروس)

جامِع: ۱ـ گِردآوَر، بَرچینا (آنندراج) ۲ـ هَرداره (فرهنگ کوچك)، فَرآراسته (خردناب)، فَراخ ۳ـ مَزگت

جامِعُ الاَطراف: ۱ـ فَراگیر ۲ـ رسا

جامعِ الشَرائِط: فَرآراسته

جامِعُ العُلوم: هَمه‌دان

جامِعَة، جامعه: چَهره (برهان)

جامعه شناسی: چَهره شناسی

جامِعیَّت: فَراگیری، هَردارگی

جامَکیَّة: پارسی تازی گشته، جامِگی

جاموس: پارسی تازی گشته، گاومیش، از جانوران (آنندراج، رسالهٔ مُعرَّبات) ۲ـ غارج، سَماروغ

جامه بَدَل کَردَن: رنگ به‌رنگی، ازرَنگی به رنگی شُدَن

جامهٔ صورت: جامه‌ی نِگارین

جامه قبا کَردَن: جامه چاك دادَن

جامهٔ قطران: سیاجامه

جامِ هلالی: جامِ نُوماهی

جانِب: زی (برهان)، وَر (فرهنگ کوچك)، کِنار (آنندراج)، فَرا (برهان)، وَرانبَر، تاگه شَبی وَرانبَرِ گردون بَرآمدم، دَرخلوتِ وجود به پویش درآمدَم (مولانا)

جانِبداری: پشتیبانی، کَرانجیگَری

جانبِ کسی گرفتن: کَرانجیدَن

جانِب گیر: وَرگیر

جان‌بول John Bull : انگلیسی، نُمادِ انگلیسی (عمید)

جانِبی: پَهلویی (فرهنگستان)

جانح: گرایَنده

جان‌نثار: جان‌پَراش (= نِثار، فرهنگ کوچك)

جان طَلَب: جانخواه

جانِی: ۱ـ جَنوَر (فرهنگ کوچك)، تَبَه‌کار (معین) مَر، رَفتَك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ میوه چین ۳ـ پیشه‌وَر (لاروس)

جاوَرس: پارسی تازی گشته، گاوَرس، از گیاهان (آنندراج)

جاوَرسِیَّة: پارسی تازی گشته، گاوَرسی، از بیماری‌ها (معین)

جاوشیر: پارسی تازی گشته، گاوشیر، از گَوَج (= صَمغ)ها، گاوسیر، گاوَرشیر (برهان)

جاوَزهَرَج: پارسی تازی گشته، گاوزَهره، میانِ زَهره‌ی گاوپدید است و پادزَهری کارساز است

(برهان)

جاویزَن، جاوی: پارسی تازی گشته، گاوشیر، از گَوَج (= صَمغ) ها، گاوسیر، گاوَرشیر (برهان)

جاه، جاهَة: پارسی تازی گشته، گاه، پایگاه

جاهِد: کوشنده (آنندراج)، کوشان (برهان)، کُوشا، لاغِر (لاروس)

جاه طَلَب: پایه خواه، گاهخواه

جاه طلبی: پایه خواهی، بیشخواهی

جاهِل: نادان (آنندراج)، کانا (برهان، فرهنگ کوچک)، کالبُوی (برهان)، اَدان (فرهنگ پهلوی)

جاهِلی: کانایی، کرد حیلت بَراوزنِ دانا، زان که آن مرد بود بَس کانا (سنائی)

جاهِلیَّة، جاهِلیت: کانایش

جاهیاً: آشکارا

جانب: ۱ـ گریبانـدوز ۲ـ جَهـانگرد ۳ـ شیر (لاروس)

جائـر: ۱ـ ستَمگـر ۲ـ گُمـراه ۳ـ زورگوی ۴ـ دولِ بزرگ

جائز، جایز: ۱ـ رَوان، گُذَرنده (آنندراج) ۲ـ رَوا، سِزاوار (فرهنگ کوچک)

جائزُالخَطاء: رَوالَغز

جائِز دانِستَن: رَواشُمردَن، رَوا دانستن

جائِـزة، جایزه: ۱ـ پارسی تازی گشته ۱ـ جای زه، جایزه (پالایشِ زبـان پارسـی)، اَرزانِـه (فرهنـگ کوچك) اَرمَغان (آنندراج) ۴ـ هُفتی آب (هُفت = جُرعه)

جائع، جایع: گُرُسنه (لاروس)

جای مَتروك: ویشکَر (فرهنگ پهلوی)

جَبّ: ۱ـ بُریدن ۲ـ چیره گَشتَـن ۳ـ خـایه کَنـدَن ۴ـ آبستـن کـردنِ خُـرمـا (آنندراج)

جُب: چاهِ ژرف ۲ـ سَبزه زار ۳ـ چالِه

جبا: پـارسـی تازی گشته بـه روِشِ قلب، باج

جَبَأ: ۱ـ بازایستادَن ۲ـ ناخـوش داشتن ۳ـ بَرآمَدَن ۴ـ پنهانیدَن ۵ـ کارنکَردَن ۶ـ بَددلی ۷ـ گردن کَجی

جَبابره، جبابرَة: (تك: جَبّار)، ساستاران

جُبّأ، جُبّاء: تَرسو (لاروس)

جَبّـــاء: ۱ـ سـرشـاخِ گـاو ۲ـ لاغـرران، زَن

جَبّار: ساستار (فرهنگ پهلوی)، سَرکش

جُبّار: سِتَبر، از گیاهان (لاروس)

جُبّاع: ۱ـ کوتـه‌بالا ۲ـ زِشت رَفتار، زَن (لاروس)

جِبال: (تك: جَبَل)، کوه ها

جِبالِ راسیات: کوه‌های بلند (غیاث)

جَبان: ۱ـ بَددِل (آنندراج) ۲ـ بُزدِل، هَراسمَند (فرهنگ کوچک)، تَرسو ۲ـ پنیرفروش ۳ـ گورستان، دشت ۴ـ سَبزه‌زار ۵ـ پُشته‌ی هموار

جِباه: (تك: جبهة)، پیشانی‌ها

جِبایَت: بازگرفتَن

جُبَب: (تك: جُبَّة، جُبَّه)، پیراهن‌ها

جَبر: ۱ـ شکَسته ۲ـ زور ۳ـ چوبِ شکسته‌بَندی ۴ـ واداشتَن ۵ـ فُزود، دانشی در اَنگارش

جَبراً: به‌زور، به‌ناچاری (فرهنگ کوچك)، سِتمگرانه، سِتَهمَك (فرهنگ پهلوی)

جُبران: (این واژه را عمید بَرساخته از جبر تازی می‌داند، معین آن را تازی، در فرهنگ لاروس نیامده)، شِیان، شاها هر آن که اینجا تخم عمل بکاشت ـ آنجا ز کردگار بیابَد یکی شِیان (عنصری)، توجِش (فرهنگ پهلوی)

جُبران شُدَن: شِیانیدَن

جبراییل: عِبری، پیكِ خُدا

جَبَروت: کیاباد (برهان)

جَبر و مُقابله: فزود و کاست

جَبرِیَّة، جَبریّه: سَر نوشتیان

جَبریّ: اَپاتیستیك (فرهنگ پهلوی) بایَستی

جبز: بَددِل، فرومایه، زُفت

جبس: ۱ـ ناکَس ۲ـ هیچکاره ۳ـ اَفسُرده دِل ۴ـ گِران‌رو (آنندراج) ۵ـ سِفت

جبس، جِبسین: تازی ازیونانی Gypsum، گچ (لاروس)

جَبش: مُوی سِتُردَن

جَبَل: کوه (آنندراج)، بَج، بَجار، بَرَم، به‌آوای نَرم (برهان)

جُبل: ۱ـ گشادگی ۲ـ گروه مردم

جبل: بسیار (آنندراج)

جِبلَة: ۱ـ سرِشت ۲ـ نیکو بافت

جَبلَهَنج: هنـدی تازی گشتـه، جِبلَهَنـگ، جبرآهَنگ، تخم خاری است که آن را زرده خار گویند

جِبلّی: سِرِشتی، نهادی

جَبلی: کوهی، بَرَمی

جُبن: هَراس (فرهنگ کوچك)، خَزرَك (برهان)، بُزدِلی

جُبَّة، جُبّه: پارسی تازی گشته، گُبَّه (معین) کُبَّه

جَبهاء: مردِ فَراخ‌پیشانی (آنندراج)

جَبهَة، جبهه: ۱ـ چَکاد (معین)، پیشانی، آنیك (فرهنگ کوچك) ۲ـ دَوالِ پَهن ۳ـ اَسپان ۴ـ خواری ۵ـ یکی از خانه‌های ماه ۶ـ آوردگه، رَزمگَه

جَبهَةُ القوم: بزرگِ تیره، سَرورِ مَردم

جِبّیر: خودخواه، سرکش

جَبیرَة، جَبیره: ۱ ـ یاره ۲ ـ تَخته‌بَند

جَبیز: نانِ وَرنیامده

جَبیس: ۱ ـ بچه خرس ۲ ـ ناکَس (آنندراج)

جَبین: ۱ ـ آهیانِه، گیجگاه، فارسی گویان جبین را برابر با پیشانی به کارمی بَرَند، جَبین برابر با خَرزَهره پارسی است. ۲ ـ تَرسو (لاروس)

جَبین گرفته: تُرُشروی (آنندراج)

جت Jet: انگلیسی، پَرّا

جَتر: پارسی تازی گشته، چَتر (لاروس)

جَثّ: ۱ ـ بَرکنـدَن ۲ ـ ترسیدَن ۳ ـ تَرساندَن ۴ ـ زَدَن ۵ ـ بلند کردَنِ آواز

جُثّ، جُثّ: نیامِ میوه

جَثجاف: تُوش، از گیاهان (عمید)

جُثال: چَکاوَك

جَثّام: خُفتَك (= کابوس، برهان)

جُثّـة: پیکَر (برهان)، تَن (آنندراج)، تَنِه، کَرپ (فرهنگ پهلوی)

جُثمَة: ۱ ـ خوابناك ۲ ـ خُفتَك ۳ ـ خاکِستَر

جُثِیُ الحَـرَم: سَنـگِ یَزِش، سنـگ پاره ها گرداگردِ خدایخانه که بر آن یَزِش (= قُربانی، فرهنگ پهلوی) کردندی

جَثیت: نِهالِ خُرما (آنندراج)

جُحّ: خَربزه‌ی تُرُنجیده (آنندراج)

جِحاس: کوشِش

جِحاظ: ۱ ـ چِشمخانِه ۲ ـ کناره‌ی چوز

جِحـاف: ۱ ـ رَنـج رسـانـدَن، رَنجه‌داشتَن ۲ ـ نَبَردیدَن، کارزار

جَحافِل: (تك: جَحفَل)، سِپاهان

جُحال: زَهرِ کُشنده (لاروس)

جَحّام: زُفت، ژکور

جَحد: نِیگَری، نیگیرای (فرهنگ پهلوی)

جُحر: سوراخِ جانِوَر

جَحش: ۱ ـ کُرِّه، اَسپ، خَر ۲ ـ مَردُمگُریزی ۳ ـ کوشِش ۴ ـ آهو ۵ ـ کودَن ۶ ـ خَرَك (لاروس)

جَحفَـل: ۱ ـ سِپاه ۲ ـ بُلَند پایه ۳ ـ جَوانمَرد ۴ ـ کَلان‌پَهلو (آنندراج)

جَحـل: ۱ ـ آفتـابِ پَرَست، از جانـوران ۲ ـ سَرگین گَردان ۳ ـ کَبت (= زنبـور عسـل) ۴ ـ مَشكِ سِتَبر

جُحُود: نِیگَری، ناسپاسی

جُحی، جوهی: نامِ لوده ای است بَذلِه‌سَنج

جَحیش: ۱ ـ کَرانِه ۲ ـ بَخش ۳ ـ بَرکنار

جَحـیم: آتشِ سوزان، مَغـاكِ آتشین، یکی از نام‌های دوزَخ

جَخّ: ۱ ـ گُول ۲ ـ گرانجـان ۳ ـ جابه‌جایی ۴ ـ گای، زَنگـایی (بهـره از آننـدراج) ۵ ـ پُرخور (لاروس)

جَخّاف: خودپَرَست

جَخف: بَرخود بالیدن، خودخواهی

جَدّ: ۱ـ نیا (برهان)، نیاك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَخت ۳ـ بَهره ۴ـ روزی (= رِزق) ۵ـ بی‌نیازی

جِدّ: وَرز، کوشِش، کُوش

جِدّاً: در تازی: ۱ـ کوشید ۲ـ شتابید در فارسی: راستی؟

جَدا: ۱ـ باران بی‌پایان ۲ـ سوُد

جَداء: ۱ـ سُود ۲ـ تَوانگَری

جُدّاد: پارسی تازی گشته، کُراد، جامه‌های کهنه پاره (آنندراج)

جِدار: دیوار، دیواره

جِداریّ: ۱ـ دوشاخ جانوران ۲ـ آهیانه

جَداع: تَنگسال

جُداع: گیاه پَژمرده (لاروس)

جِدال: زَدوخورد، آوَرد، نَبَرد، کارزار، جَنگ، رَزم

جَدال: (تك: جَدالَة) ۱ـ غوره‌های خرما (آنندراج)، ریزه موران

جَدالَة، جَداله: ۱ـ غوره‌ی خُرما ۲ـ ریزه‌مور

جَدامیشی: مُغولی، جادویِ بَرف

جَداول: (تك: جَدوَل) ۱ـ آبروها ۲ـ یَکمال‌ها (= خط کش‌ها، برهان) ۳ـ سَمیرگان (= خطوط) ۳ـ پیچازه‌ها

جَدایا: (تك: جَدیَة)، ۱ـ زین‌ها ۲ـ پالان‌ها

جَدایَة، جدایَة: آهو بَره

جَدائد: (تك: جَدود)، میشانِ کَمشیر

جَدب: ۱ـ تنگسالی ۲ـ آکانیدَن، آك کَردَن، جَدب پارسی نیز هست و آن پیله‌ی خُرماست که با انگبین آمیزَند و خورَند

جَدباء: بیابانِ لُوت

جُدَّة، جُدَّه: راه، جُدگاره

جَدَّة، جَدَّه: نیاکی (فرهنگ پهلوی)، مادَربُزُرگ

جِدَّة: ۱ـ نُوی ۲ـ نُویدَن، نوگَشتَن

جَدَث: گُور (آنندراج)

جُدَد: (تك: جُدَّة)، راه‌ها، جُدگاره‌ها (= طُرُق، آنندراج)

جُدُد: (تك: جَدید)، نوها

جَدر: دیوار

جُدَراء: (تك: جَدیر) ۱ـ چاردیواری‌ها ۲ـ سِزاواران

جُدران: (تك: جَدر)، دیوارها

جُدَری، جُدَریّ: شِرك (برهان)، (= چیچَك، ترکی، گونه‌ای از آبله که بر اندام کودکان پدید آید)، آبله (لاروس)

جُدَریُّ البَقَر: آبله گاوی

جَدع: ۱ـ بُریدنِ بینی ۲ـ بازداشتن

جَدف: ۱ـ بُریدَن ۲ـ راندَن، با پارو ۳ـ بارشِ برف

جَدفَة: ۱ـ بانگ ۲ـ آوازدَویدَن

جَدَل: دَرگیری، دَراُفتادَن، ستیز

جَدَلی: ۱ـ ستیزه جو ۲ـ کبوترِ گران پَرواز

جَدوار: پارسی تازی گشته، زدوار، ماه پروین (آنندراج) ۲ـ پَرپین (برهان) بیخی است گیاهی و دارویی

جُدود: (تك: جَدّ)، نیاکان

جَدوَل: ۱ـ جُوی، جُویَك ۲ـ یَکمال (= خط کش) ۳ـ سَمیره (= خط) ۴ـ پیچازه، پیچازی (معین)

جَدوَلِ آب: آبرو، رودبار (برهان)

جَدوَل بَندی: ۱ـ جُویَك سازی ۲ـ سمیره بَندی

جَدولِ ضرب: پیچازِ زَد

جَدوَلِ قُرق: جوی خُشك (آنندراج)

جَدوَل کِش: سَمیره کِش، پیچازه کِش

جَدوَلِ کَلماتِ مُتقاطِع: پیچازهِ ی واژگانِ هَمبُر

جَدوی: ۱ـ بَخشِش ۲ـ سُود ۳ـ باران

جَدی: هم آوای نَفی: بُزغاله، نام یکی از آبام‌ها (= بُروج) نَهازیکان (فرهنگ پهلوی)

جِدّی: در تازی نیامده، شَکرُوده (برهان) خورتاك (فرهنگ پهلوی)

جِدیان: (تك: جَدی)، بُزغالِگان

جَدیب: خُشك، نارویا

جَدیبُ الجناب: نَم پَس نَده، ناخن خُشك

جَدِیَّة: ۱ـ خونِ رَوان ۲ـ زَنگِ روی (لاروس)

جدیت: در تازی نیامده، کُوشایی

جَدید: ۱ـ تازه ۲ـ بُریده ۳ـ بختیار

جَدیدُ الاسلام: نومُسَلمان

جَدیدُ البِناء: نوساخت (فرهنگستان)

جَدیدُ التأسیس: نو بُنیاد

جَدیدُ الزرع: نو کِشت

جَدیدُ الوِلادَة: نو زاد

جَدیدان: روز و شَب (آنندراج)

جَدیر: ۱ـ چاردیواری ۲ـ سِزاوار ۳ـ کوتَه اَندام

جَدیل: ۱ـ اَفسارِ چَرمی ۲ـ ریسمانِ چرمی، دَوال ۳ـ بَرآویز (= حَمایل)

جَذّ: ۱ـ بُریدَن ۲ـ شِکَستَن ۳ـ دَریدَن ۴ـ تُندرَفتَن ۵ـ پاره، پاره از هر چیز (آنندراج)

جِذاب: ۱ـ هَمکِشی، کِشمکِش ۲ـ پیهِ خُرما ۳ـ ماده شُتُر

جَذّاب: گیرا (عمید)، دلکَش (فرهنگ کوچك)، رُبایا

جَذّابیت: ۱ـ گیرایش ۲ـ رُبایِش

جُذاذ: ریزه، پاش (معین)

جِذال: (تك: جِذل) ۱ـ ریشه‌های درخت ۲ـ

تنه‌های درخت ۳ـ کُندِه‌های هیزُم

جُذام: خُوره، لوری (برهان)، بادِش (برهان)، جَره (مازندرانی)، پیست (برهان)

جُذامی: لُوش (برهان)

جَذامیر: (تک: جُذمور)، بُن‌ها، آغازه‌ها، ریشه‌وارها

جَذب: رُبایِش (فرهنگستان)، گیرِش

جَذبِ مایع: آشام (فرهنگستان)

جَذبَة، جَذبه: کِشِش (آنندراج)

جَذر: ۱ـ بُن، آسال (= اَصل) ۲ـ ریشه (فرهنگستان)، زبانزدی در دانشِ هَمار (= حِساب، برهان)

جَذرِ اَصَم: ریشه‌ی گُنگ

جَذرِ مُنطِق: ریشه‌ی گُویا

جِذع: ۱ـ تَنه، تنه‌ی درخت ۲ـ تیرِ بام

جَذلان: سَرخوش، شَنگول

جِذم: بُنداد (= اَصلِ چیزی)

جِذمُ‌الاَسنان: بُنِ دندان

جُذمور: بُن، آغازه، ریشه‌واره

جُذُور: (تک: جَذر) ۱ـ آسال‌ها ۲ـ ریشه‌ها

جُذول: (تک: جِذل) ۱ـ بیخِ درخت ۲ـ تنه‌ی درخت ۳ـ کُنده‌ی هیزم

جَذوَة: اَخگر (معین)، پاره آتش (لاروس)

جَرّ: کشیدَن

جَرّاثقال: ۱ـ باربَردار، گِرانکِش ۲ـ دانشِ گِرانِش

جَرّوبَحث: گفت‌وگوی کِشدار

جِرا: گُذَرانه، آنچه بدان زندگی کنند

جِراب: ۱ـ اَنبان، توشِه‌دان ۲ـ نیامِ شمشیر ۳ـ میوه‌ی نیامی چون نخود

جُرأت: یارا (برهان) گُرمَك (پهلوی)

جُرأت دادَن: یاراندَن

جُرأت داشتَن: یاراییدَن، یارَستَن، اَیّاریدَن (فرهنگ پهلوی)

جَراثیم: (تک: جُرثومة)، اَنگل‌ها ۲ـ آسال‌ها، بُندادها ۳ـ جَوانه‌ها

جِراح: (تک: جِراحَة)، زَخم‌ها، ریش‌ها

جَرّاح: نیشگَر (از پهلوی)، کَرتِ پزشك (فرهنگ کوچك)، بهوَرز، دَستکار (معین)

جِراحَة: ریش، زَخم (فرهنگستان)، وَلانِه، والانِه (برهان)، خِسم

جِراحَت دیده: زَخمی، خَسته، خِسمان

جِراحَتِ مُندَمِل: (چرکدار): آشیم (برهان)

جِراحَت نَهادَن: زَخم نهادَن، رَنجه داشتن، رَنجاندَن

جَرّاحی: نیشگَری، کارِ نیش (فرهنگ پهلوی)

جَرّاحیِ پلاستیك: نیشگریِ بازساز

جَراد: مَلَخ (برهان)

جَرادُ البَحر، روبیان: مِیگو (لاروس)

جَرادُ الماء: ماهیِ پَرَنده (لاروس)

جَرّار: ۱ـ کِشَنـده ۲ـ اَنبُـوه ۳ـ کُنـدرو ۴ـ گِران‌زینه (= سلاح)

جَرّارَة، جَرّاره: کَژدُمِ زرد ۲ـ گِرانـرو، ۳ـ آهِسته‌رو ۴ـ کِشتآما (= تَراکتور)

جُراز: تیغ بُرَنده، بُرّان

جُراضِم: شِکَمبَنده، پُرخور

جُراف: ۱ـ تُنـدابه (= سِیل) ۲ـ پُرخـور ۳ـ بسیارگای ۴ـ شادمان (آنندراج)

جَراکِسة: تازی گشته، چِرکِسیان

جَرامِقـة: گَرمُکیان، پارسیانی که در آغاز اسلام به موصِل رَفتند (گَرمُك = جدّی، پهلوی)

جَرامِقه: یونانی؟، خارسَگ، گونه ای از خار

جَرانغار: مغولی، ستونِ چَپ

جَرائد، جَرایِد: (تك: جَریدَة) ۱ـ دَستَك‌ها، ۲ـ روزنامه‌ها، ۳ـ نیزه‌ها

جَرائِر: (تك: جَریرة)، گُناهان

جَرائِم: (تك: جَریمَة)، گناهان، لَغزها، بَزه‌ها

جَرَب: ۱ـ گُرگینی، گَری، پَریُون (برهـان)، از بیماری‌ها

جَربـاء: ۱ـ زنِ گَر ۲ـ آسمان ۳ـ نَمَکین، دُخترِ نَمَکین

جُربـان: (تك: جَریب)، پارسی تازی گشتـه، گَری‌ها، گَریب‌ها، اندازه ای است

جُربـادِقـان: پارسی تازی گشتـه، گُلپـایِگـان (برهان)، نام شهری است

جُربُـز: پارسی تازی گشتـه، گُربُـز (آنندراج)، زیرَك، تَرفَندکار (برهان)

جَربِزَة، جَربِزَه: از پارسی، گُربُزی

جَرَبی: گُرگین (آنندراج)

جَرَبیّات: راسته‌ی کنه‌ها (لاروس)

جَرثَقیل، جَرّاَثقال: باربَردار، گِرانکِش

جُرثوم: ۱ـ بُنداد، آسال ۲ـ جَوانه ۳ـ مُورخان، مُورکَد، مُورخانه ۴ـ نای ۵ـ نِژادِه ۶ـ تَمیك (= میکرُب)

جُرثـومَـة، جُرثـومه: واحدِ جُرثوم (معین)، یك بُنداد، یك جَوانه

جَرِج: ناآرام، جُنبان

جَرجارَة، جَرجاره: آسیاسَنگ

جُرجـان: پارسی تازی گشتـه، گُرگان (برهان) شهری است در اِستِرآباد

جُرجانیه: پارسی تازی گشته، گُرگانج (برهان) پایتخت خوارَزم

جَرجَر: خرمَنکوبِ آهنی (لاروس)

جِرجِـر، از انـواعِ باقـلا: پارسی تازی گشته، کَرکَر (برهان)

جِرجِرُالماء: کَرَفسِ آبی، از گیاهان

جَرجیر: تره تیزَك (آنندراج)، کِهـزَل، وَنـدِه (برهان)، از گیاهان

جرجیرُالماء: شاهی خودروی

جَرح: ۱ـ خَستَن، زَخماندَن ۲ـ اَلفنجیدَن (= کَسب کردن) ۳ـ آکانـدَن ۴ـ دشنامگویی ۵ـ وازَدَن

جُرح: خَستِگی، رَنجگی، جَرَدی

جَرح کردن: نِی گفتَن، نپذیرُفتن

جَرخ: پارسی تازی گشته، چَرخ

جَرخُ الفَلَك: گُلِ چَرخی، از گیاهان

جَرد: ۱ـ کُهنه جامه، سوده جامه ۲ـ چوز ۳ـ نَره ۴ـ سِپَر ۵ـ اَسوار

جُرد: (تك: اَجرَد)، تَنُك مویان

جرد: پارسی تازی گشته، گِرد (معین)

جَرد: بی گیاه (معین)

جَردَقَـه، جَردَق: پارسی تازی گشتـه، گِردَك، گِرده، نان (آنندراج)

جردمانَق: پارسی تازی گشتـه، گِردمانـه، گَرمدانـه، هَفت بَرگ، موردانـه (برهـان)، از گیاهان

جُرَذ: موش دشتی (معین)، کَلانموش

جَرَذ: پَی آماه، از بیماری های اَسپ

جُرز: پارسی تازی گشته، گُرز (آنندراج)

جَرز: ۱ـ دَرخَستَن ۲ـ بُریدَن ۳ـ تُند خوردَن

جَرَز: ۱ـ خشکسال ۲ـ خاكِ مُردِه

جرزَة: (تك: جُرز)، پارسی تازی گشته، گُرزها

جُرزَة: مَرگ (لاروس)

جَرزَم: نان خشك

جَرس: ۱ـ سُخن گفتن ۲ـ نغمه سرودَن

جَرَس: زَنگ، دَرای، بَرَنگ (آنندراج)

جَرَس در گلو بَستَـن: «جَـرَس دَر گلو بست هارون شاه ـ نظامی» راهی شُدَن

جَرَسدار: پیك

جَرَض: ۱ـ گلوگیر ۲ـ خَدو خورد، فرو خوردنِ آب دهان

جَرع: هُفتَن، برف دوشـابِ مُفت می خوردیم ـ هَر یکی هُفت هُفت می خوردیم (جامی)

جُرعَة: ۱ـ هُفت (برهان)، آشام ۲ـ آشامیدَن = نوشیدن به آشام ۳ـ جان

جُرعه دان: هُفتدان

جُرعه ریز: هُفتریز، جَرغاتو، جامی است

جُرعه ناك: بَهره مَند (معین)

جُرعه نوش: هُفتنوش

جَرف: ۱ـ کاویدَن، زَمین کاوی ۲ـ فَراخسـالی ۳ـ بَرکندن، از بیخ کَندَن (آنندراج)

جرفاس: ۱ـ کَلان شُتُر ۲ـ دَرنده شیر

جَرَّق: پارسی تازی گشته، جرَّه (برهان)

جِرَقَّه: آبیزَك (عمید)، خَرفَك (معین) خوارگ،

هم‌آوای خارك (فرهنگ پهلوی)

جرقّه زَدَن: آبیژکیدن، خَرفَکیدَن

جَرَل: سَنگلاخ، سَنگستان (آنندراج)

جَرم: پارسی تازی گشته، گَرم (آنندراج، زیر واژه‌ی جُرُوم)

جِرم: ۱ـ اَبدام، غَند (فرهنگستان)، ۲ـ لِرد، تَه نشین ۳ـ تَن

جُرم: گُناه، بَزَه (فرهنگستان)

جُرمشناسی: بَزَهشناسی

جُرموز: ۱ـ تالابچه (= حوضِ کوچك) ۲ـ چاه ۳ـ کُلبه

جُرموق: پارسی تازی گشته، خَرکُش (لاروس)، چَهدان، بالای موزه پوشند

جُرُنغار: ترکی، ستونِ چپ، لشکری که سوی چپ شاه یا سپهسالار می تازَد

جُرُوح: (تك: جُرح)، جَرَدی‌ها (= زَخمدار، آنندراج)، زخمیان

جَرور: ۱ـ چاه ژرف ۲ـ توسَن، اَسپِ سرکش

جَروز: (تك: جرِز)، پُوستین‌ها، پوستین‌های زنانه

جُرُوم: (تك: جَرم) ۱ـ گَرم‌ها ۲ـ کَرَجی یَمَنی

جُرُون: ۱ـ خُوگَری ۲ـ سُودِگی ۳ـ آرد کَردَن (آنندراج)

جَرونات: پارسی تازی گشته، شهرستان گَرون، نزدیك به بندر هُرمُزگان

جَرّه: ۱ـ سَبو (آنندراج) ۲ـ نُشخوار (برهان)

جَریء: شیرَك، دِلیر

جِریال: ۱ـ فِشارده، فِشُرده ۲ـ سُرخ ۳ـ گونه‌ی زَرد ۴ـ رَنگِ می (آنندراج)

جَرَیان: ۱ـ رُواکی ۲ـ گُذَران ۳ـ گَردِش (فرهنگستان)، تازِش (فرهنگ پهلوی)

جَریانِ آب: آب تَجَن (فرهنگ پهلوی)

جریان اشك: آرسو (گویش گیلکی)

جریان داشتن: آشیختَن (فرهنگ پهلوی)

جَریب: پارسی تازی گشته، گریب، برابر با چهار کَفیز و هر کَفیز برابر است با یکسَد و چهل و چهارگَز، جُفتوار (تاریخ بیهقی)

جَریبانه: گَریبانه، باج بَرشُمارِ گَریبِ زمین

جَریح: زَخمی، جَرَد، اَفگار (معین)

جَریحَة: فَگارش

جَریحه دار: فَگارده، جَرَد

جَرید: ۱ـ شاخِ خُرما ۲ـ تَك، تَنها

جَریدان: ۱ـ دو روز ۲ـ دو ماه (آنندراج)

جَریدَة: ۱ـ تَنها ۲ـ دَفترِ هَمار (= حساب) ۳ـ تَخله، دستواره‌ی کوچك غَلَندران، اَندرفضائل تو قَلَم گویی، چون تَخله‌ی کَلیم پیمَرشد (منجیك) ۴ـ روزنامه، به روزنامه‌ی ایّام دَرهمه پیداست، اگر بخواهی دانست رو، زِ نامه بخوان

(عنصری)

جَریده‌رو: تَنهارو

جَریر: ۱ـ اَفسار، ریسمان، شوکا (آنندراج) ۲ـ گُویا، زبان‌آوَر ۳ـ رَوان

جَریرة: گُناه، بزه

جَریش: ۱ـ نیمکوفتِه ۲ـ مَردِ رسا ۳ـ بُلغور (آنندراج)

جَریض: اَندوه، گلوگیر

جَریم: گُناهکار

جَریمة: ۱ـ گُناه ۲ـ هَسته ۳ـ پیشه‌وَر ۴ـ پَسین فَرزَند ۵ـ (دَر فارسی)، تاوان

جُزء: ۱ـ بَخش (آنندراج)، پاره، ریزه (برهان) ۲ـ بَرخ، در دانِشِ هَمار (آنندراج، جُزرا تازی از جُزء دانسته، جُز در پارسی کاهیده ی جُدا ازو یُوتِ پهلوی است)

جُزئیّ: پازتاری (برهان)، لَخت

جُزئیّات: پازتاریان (برهان)، لَختی ها (برهان)

جُزئیَّت: پارگی (دانشنامهٔ علائی)

جُزئیَّة: مادینه‌ی جُزء: پاره، بَخش

جَزاء، جَزا: سَزا (آنندراج)، کِیفَر (برهان)، پاداش، دانسته باد که در پارسی، کیفر با پاداش برابر نیست. پاداش پاسخِ کار نیك است (صحاح الفرس) و کِیفَر پاسخِ کارِ بَد. شِیان (صحاح الفرس)، پاداَفراه، پاداَفراس

(فرهنگ پهلوی)

جِزاء: (تك: جِزیَة)، پارسی تازی گشته، گَزیت‌ها

جَزا دادَن: پاداش دادَن

جَزائی: کیفَری (فرهنگستان)

جَزّار: شُتُر کُش (عمید)، گوشتفروش (لاروس)

جَزاف: پارسی تازی گشته، گَزاف (آنندراج)، خَرید و فروش: بی سنگ یا پیمانه

جَزّاف: شِکارگَر

جِزال: (تك: جَزل)، هیزم‌ها، هیمه‌ها

جَزالَة، جَزالَت: ۱ـ رسایی ۲ـ اُستواری، زَفتی ۳ـ خُوبی

جَزایِر، جَزائِر: (تك: جَزیرَة)، از پارسی، گَزیرَك‌ها (فرهنگ پهلوی)، آبخَوست‌ها (برهان)

جَزائل: (تك: جَزیل) ۱ـ بسیارها ۲ـ اُستوارها

جَزَر: پارسی تازی گشته، گَزَر، زَردَك (برهان)، از گیاهان

جَزر: ۱ـ کیش، اوکار (فرهنگ پهلوی)، آب جَر (معین) ۲ـ بُریدَن (لاروس)

جَزرُ البَقَر: پَنجه غاز، از گیاهان

جَزر و مَدّ: کیش و کِش، فرود آب و فَراز آب (فرهنگ کوچك)

جَزَع: مورشِ یمنی، سنگی است با خجَك های رنگین، مُهره‌ی یَمانی (لاروس)

جَزَع: ناشکیبی، فَغان، اِیز

جَزَع و فَزَع: اِیزو چیز

جَزل: ۱ـ بُریدَن ۲ـ هیزمِ خشك ۳ـ سُخنِ دُرُشت ۴ـ آوای کَبوتَر (آنندراج) ۵ـ فَراوان ۶ـ آسیم (= عظیم، برهان)

جَزم: ۱ـ بی بازگَرد ۲ـ پاره کَردَن ۳ـ خاموشی ۴ـ مان (= مجزوم کننده، در دستور تازی)

جَزمازَج: پارسی تازی گشته. گَزمازَگ، میوه‌ی درخت گز (برهان)

جُزو: پاره، بَخش، بَهر، بَرخِه (برهان) ۲ـ رَهر و (معین)

جُزوِ اصل: نخست پایه‌ی بَره، زبانزد اخترماری

جُزوات: (تك: جُزوَة)، وَرشیم‌ها

جُزوِ جَمع: ارزیابی باج

جَزور: شُتُر (معین)

جُزوَة: وَرشیم، فَرشیم (برهان)، جُرده (پیشگُفت شاهنامه)

جُزوه‌دان: جُرده‌دان

جَزوع: ناشَکیا، اِیزگَر

جُزوِ لایتجَزّا، جُزء لایتجَزّا: بی بَخش (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

جِزیّ: (تك: جِزیَة)، پارسی تازی گَشته، گَزیت‌ها

جِزیَة، جزیه: پارسی تازی گشته، گَزیتَك (فرهنگ پهلوی)، گَزیت، گَهَش خاقان خراجِ چین فِرستَد ـ گَهَش قیصَر گَزیتِ دین فِرستَد (نظامی)

جَزیرَة: پارسی تازی گشته، گَزیرَك (فرهنگ پهلوی)، جَز (آنندراج) به بازارگانی بِرَفتَم زِجَز ـ یکی کاروان دیدم از خَزّ و بَزّ (فردوسی) آبخوست، هم‌آوای داربَست (برهان)، آداك (برهان)

جَزیرهٔ عمیق: آبخُو، درختان بیرون آبَند و آب، خاك را پوشانیده (برهان)

جَزیز: فَریزیده، بُریده‌مُوی

جَزیل: بسیار، پُر

جَسّ: ۱ـ کَند و کاو ۲ـ تیزنِگَری ۳ـ پَرماسیدَن (= به‌دَست سُودَن)

جِساد: ۱ـ کورکوم، کُرکُم (فرهنگ پهلوی)، جِساد پارسی است و آن را به تازی زعفران گویند (برهان) ۲ـ خونِ خُشك

جَسارَة، جَسارَت: بی باکی، دلیری، شُوخی (معین)، گُستاخی

جَسّاس: جُویَنده

جِسام: تَناوَر (آنندراج)

جَسامَة، جِسامَت: تَناوَری، تَنومَندی

جَسَد: لاشه (فرهنگستان) نَسا (فرهنگ پهلوی)

جَسَدِ بی‌جان: مُرده، مُردَك، رِست (فرهنگ پهلوی)

جِسر: ۱ـ پُل، خَدَك (فرهنگ کوچك) ۲ـ یکسَر، یکسُوی

جُسُر: (تك: جَسور)، گستاخان

جِسرَب: دِراز (آنندراج)

جُسرو دارو: پارسی تازی گشته، خُسر ودارُو

جِسم: تَن، اَبدام (بهروز)، کَرپ (فرهنگ پهلوی)

جُسمان: تَن

جِسمانیّ: تَنانی (برهان) تَنی (برهان)، تَنی (برهان)، تَنکَرتیك [فرهنگ پهلوی)

جِسمانیّات: تَنیان (برهان)

جِسمانیَّت: تَنوَری

جَسور: بیباك، گُستاخ

جُسُور: (تك: جسر) پُل‌ها

جَسیم: تَناوَر، اَبدامی، بَلما (آنندراج)

جُشار، جُشرَة: ۱ـ سینه‌دَرد ۲ـ سُرفه‌ی خشك

جَشَرُ الرَبیع: گیاه بهاری (لاروس)

جَشِع: آزمَند

جَشَم: ۱ـ سَنگینی ۲ـ رَنج ۳ـ فَربهی

جِشَم: سینه (لاروس)

جُشُم: (تك: جَشَم) فَربهان (آنندراج)

جَشنِ تَولُّد: زاج سُور (برهان)، زادجَشن

جَشیر: ۱ـ اَنبان ۲ـ تیردانِ چَرمی (آنندراج) ۳ـ گوال (= جوال) ۴ـ بی‌زَن (آنندراج)

جَشیش: ۱ـ بُلغور ۲ـ آردِ نَرم

جَشیم: تَهم: سِتَبر و سنگین

جَصّ، جِصّ: پارسی تازی گشته، (لاروس)، گَج (آنندراج)، گَرچ

جَصّاص: از ریشه‌ی پارسی، گَچگَر، گچکار، گَچفروش

جِعاب: (تك: جَعبة)، شَگاها، تَرکش‌ها، کیپوت‌ها

جَعّاب: شَگاساز، کیپوت‌فروش

جِعابَة، جِعابَت: شَگاگری، تَرکِشگری

جِعال: ۱ـ مُزد، مُزد ۲ـ دیگچین، دَستمالِ دیگ و آشپزخانه

جَعّال: دروغساز، سَرِ هَمکُن، تَرفَندگَر

جَعالَة: ۱ـ کارمُزد ۲ـ مزدگانی ۳ـ پارَك (= رشوه) ۴ـ مُزدِ سَرباز

جَعامیس: (تك: جُعموس)، پَلیدی‌ها، ریسته‌ها

جَعب: ۱ـ کیپوت سازی ۲ـ واژگون کردن

جَعبَة: شَغا، شُخا، شَگا (برهان)، تیردان،

تَرکش، کیپوت، کیوُت (فرهنگ پهلوی)

جَعد: ۱ـ مَرغُول (آنندراج)، شِکَن (فرهنگ پهلوی)، هَمی باریدَش از مَرغول عنبر: چُنان کَز نقشِ جامد زرّ و گوهر (ویس و رامین) ۲ـ خاکِ نمناک ۳ـ رویِ بی نَمک

جَعدَة، جَعده: ۱ـ بَره های مادِه ۲ـ گُلِ اُربه (برهان)، از گیاهان

جَعدَر: کوتوله، کوته‌بالا

جَعده: کِرمکُش، از داروها

جُعشُوش: ۱ـ گِدا ۲ـ پَست و زِشت ۳ـ مرد دراز (معین)

جَعفَر: ۱ـ مادی (= نَهر) ۲ـ از نام‌ها ۳ـ ماچه اُشتُر

جَعفَری: سَدبَرگ، همیشه بهار، نام این گیاه جَفَّری است که پارسی است و آن را کوپوره نیز می گویند

جَعفَریّه: جعفریان، که در روش و کیش از رَهنُمود جعفر صادق(ع) پیروی می کنند (فضل بن شادان نیشابوری)

جَعفَریّهٔ دیگر: دو گروهند، نخست آنان که زنجیره‌ی پیشوایی را به رهنمود جعفر صادق(ع) پایانیافته می دانند و دیگر آنانکه جعفر برادر رهنمود حسن عسکری(ع) را رهنمود یازدهم می دانند و رهنمود پنهان را باور ندارند (فضل بن شادان نیشابوری)

جُعل: هم‌آوای نُقل، ۱ـ پایمُزد، پایمُزد ۲ـ بَدگَند (= رِشوَة)، پارَك

جُعَل: ۱ـ گوگال (فرهنگ پهلوی) چَنانَك (برهان) خَبزدو (صحاح) سَرگین غَلتان ۲ـ مرد سیه فام ۳ـ پُشتَك، پُشتَك زَدَن (لاروس)

جُعَلیّات: گوگالیان

جَعل: ۱ـ بَرهَم نهادَن، سَرهَم بَندی ۲ـ آغازیدن ۳ـ ساختَن ۵ـ دِگَر کردَن

جُعلَنَق: جُعَلقی، تازی نیست ۱ـ بی همه چیز ۲ـ موله‌زای، زبانزد مردم کوچه

جَعلی: ساختِگی

جُعموس: ریسته، پَلیدی

جُعُودَة، جُعُودَت: مَرغولِگی

جَعیدة، جَعیدَه: مریم نخودی کوهی

جِعَة: آبجو (لاروس)

جُغ: هِندی ۱ـ یُوغ، چوبی که بر گردن وَرزو نهند ۲ـ پاروچه

جَغَتُوچای: سَمَرکَندی، زَرینه رود (فرهنگستان)، رودی است در مَراغه

جُغرات: ترکی، ماست (برهان)، پیرماستینه (آنندراج)

جُغرافیا Géographie: فرانسوی، گیتاشناسی

جُغرافیادان: گیتاشِناس

جُغرافیای اقتصادی: گیتاشناسی آبَریك (آبَری = اقتصاد، فرهنگ کردی)

جغرافیای انسانی: گیتاشناسی مَردُمیك

جغرافیای سیاسی: گیتاشناسی وینارتاریك

جغرافیای قدیم: گیتاشناسی دیر بنیك

جِغِله: ترکی، مِکیاژ، رِتَك

جَف، جُف: ۱ـ بیشمار ۲ـ کاواك

جُفاء: ۱ـ خاشاك، رودآوَرد (معین) ۲ـ بر زَمین زَدَن

جَفاء: ۱ـ سَر گِرانی ۲ـ آزار، دِلازاری ۳ـ سِتَم

جَفاپیشه: آزارَنده، دِلازار

جَفاجوی: آزارخواه

جَفادیدَن: آزاردیدَن، آزُردَن

جَفاکَردَن: آزاراندَن، دِل‌خَستَن

جَفاف: خُشکیدَن

جُفالَة، جُفالَه: ۱ـ گُروزِه، گروه مَردُم ۲ـ دسته‌ی مُرغان

جَفَّ القَلَم: خامه خُشکید

جِفان: (تك: جِفنَة) ۱ـ کاسه‌های بزرگ ۲ـ شاخ‌های رَز (غیاث)

جَفَّة: ۱ـ گروه ۲ـ بیشمار

جَفتِ بَلوط: پُوستِ بَلوت، در چرمسازی به کار رَوَد

جَفر: ۱ـ نَهاندانی، دانشی است درباره‌ی نهانی‌ها ۲ـ بَره ۳ـ نُشخواری

جَفری: نَهانگوی

جَفریّ: پارسی تازی گشته، کَفری، پوست بهار خرمای ماده (برهان)

جِفس: ۱ـ شَست ۲ـ ناکَس ۳ـ گُول

جَفل: ۱ـ مورچه ۲ـ پوستِ گَردَن ۳ـ ژولیدَنِ مُوی ۴ـ تیزوَزیدَن (آنندراج)

جِفل: سَرگینِ پیل (آنندراج)

جَفن: ۱ـ پِلك ۲ـ نیام ۳ـ بیخِ رَز

جَفنی: پلکی (معین)

جُفُون: (تك: جَفن) ۱ـ پلك‌ها ۲ـ نیام‌ها

جَفیر: تَرکِش، چوبی یا چرمی

جِقجِق، مُخَفَّف جیقه جیقه: فریادزَدن (آنندراج)، پارسی تازی گشته؟ جیغ

جِقجِقه: جیغ جیغه، بازیچه‌ای است، جِغجِغه

جِقّه، جیقه: ترکی، کَلَکی (برهان)

جِقّه‌دار: کاکُله‌دار، دُم‌دِراز، از پرندگان (گویش گیلکی)

جَك Jack: انگلیسی، بالابَر

جَکَر، جهکَر: هندی، تُندباد، بادِ خوربَری

جَکَرنده Jacaranda: لاتینی، ژالـه‌دار، از گیاهان

جُلّ: ۱ـ پَلاس، کَبوك (معین)، برگستوان (لاروس) ۲ـ سِتَبر ۳ـ تازگاه

جَلّ: ۱ـ گُل ۲ـ یاس ۳ـ بادبان ۴ـ برگستوان (لاروس)

جَلّ: بزرگ است

جِلاء: چَشمیزَك، سُرمه

جَلاء: ۱ـ مالیتاری (فرهنگ پهلوی)، پَرداز، زیر کوهِ آهنین صیقل مَنّت نرو ـ خانه‌ی آیینه‌ی دل را به‌مِی پَردازکُن (صائب) ۲ـ کار روشن ۳ـ فَرارَوی، دَیدین (= کوچ، آنندراج) ۴ـ اوزش، بیرون رفتن از سرزمین گشوده (بهره از فرهنگ پهلوی)

جُلّاب: پارسی تازی گشته، گُلاب (آنندراج)

جُلِّ آب: جُلبَك (آنندراج)

جَلاب: پارسی تازی گشته، ژالاپ، از گیاهان

جَلّاب: ۱ـ کِشَنده، بَرَنده ۲ـ بَردِه کِش، آن کس که بردگان را برای فروش از شهری به شهری بَرَد (معین)

جَلّاب بَند: چُوبدار

جَلابیب: (تك: جِلباب)، پُوشه‌های زنانه، رَگوگ‌ها، چادُرهای زنانه

جَلادادَن: پَرداختَن (برهان)

جَلّابی: پَرواربَند

جَلاجِل: (تك: جُلجُل)، ۱ـ زَنگوله‌ها ۲ـ سِنج‌ها ۳ـ دَف‌ها ۴ـ جَلك‌ها

جُلاح: تُندابه

جِلّاخ: کَژدُم‌ماهی

جَلّاد: ۱ـ شَمشیرزَن، کُشَنده ۲ـ دژخیم (برهان) ۳ـ شِکَنجه گَر

جَلّادِ فلك، مِرّیخ: دژخیم سِپِهر، بَهرام، از روشَنان

جَلادت: ۱ـ مَردانِگی ۲ـ چُستی

جَلّادَة: بَرفچال

جُلّاس: (تك: جَلیس)، هَمنشینان

جَلافَة: ۱ـ دَژواخ (برهان)، سَبُکسَری، دَریدِگی ۲ـ کاواکی

جَلال: وَرزِ، مِهستی (فرهنگ کوچك)، سُتُرگِش (برهان) بُرزناکی (فرهنگ پهلوی)،

جَلالَة: ۱ـ سُتُرگی ۲ـ پَرداخ (آنندراج)

جَلالَت‌مآب: بُرزشمَند (فرهنگ پهلوی)

جَلالَة، مخفف جَلَّ جَلالُه: نامِ آسیم (اسم اعظم) (بهره از آنندراج)

جَلَّ الخالِق: بُزرگ است آفریننده

جَلالی: ۱ـ فَرّی، مِهی ۲ـ خورشیدی، سالِ خورشیدی را در فارسی از آن روی جَلالی گویند که هنگام شاهی جلال‌الدین ملکشاه بنیادگذاری شده

جَلامید: (تك: جُلمُود)، خَرسَنگ‌ها، شُتُران کَلانسال (آنندراج)

جَلاوَت: پَرداختِگی، روشنی

جُلاهِق: پارسی تازی گشته، گروهَك (معین)، گروهه (= گلوله‌ی ترکی) (برهان)، کَمان گُروهه (لاروس)، جُلَه (برهان): گروهه‌ی ریسمان را گویند

جَلائِل: (تك: جَلیل)، فَرمَندان

جَلَب: ۱ـ بَدکاره، زنِ بَدکاره ۲ـ تَرفَندگر

جَلب: بازداشت (فرهنگستان)، گُناهیدَن، گناه کردَن (آنندراج)، کشیدن

جَلَب: پارسی تازی گشته، زالاپ، از گیاهان (معین)

جُلب: سیاهیِ شب (آنندراج)

جلباب: ۱ـ پُوشه‌یِ زنان ۲ـ فَراخجامه ۳ـ رَگوگ، چادُرِ زنانه

جُلبان: مُلك (برهان)، بُرچاف (برهان)، از چاش ها (غلّات، برهان)، خُلَّر (لاروس)

جَلبهَنك: پارسی تازی گشته، جَلبِهَنگ، از گیاهان (معین)

جلبیشا: فَرفَخ: از گیاهان (معین)

جُل‌پانی: جُلبَك، سبزه‌ای پَرَندگون بَرآب، پارسی؟

جُلَت: رند، زبانزد مردم کوچه، پارسی

جلتاق: رومی، هَلیمُو، بیخ گیاهی است دارویی

جلجاب: پیرِ داغسَر، داغسَر در پارسی به کسی گویند که میانه‌ی سرش از موی تهی باشد.

جُلجَبین: پارسی تازی گشته، گُل اَنگبین (معین)

جُلجُل: ۱ـ زَنگوله، زَنگَله (آنندراج) ۲ـ شادکار ۳ـ سنج ۴ـ دَف ۵ـ جَل، جَلك، از پرندگان ۶ـ کار بزرگ ۷ـ کار کوچك

جُلجُلان: گِشنیز (برهان)، کُنجِد (معین)، دانه‌ی اَنجیر

جُلجُلانِ حَبَشی: نارگیوِ سیاه (نارگیو = خَشخاش، برهان)

جُلجُلانِ مصری: بیش، زَهری است کُشنده

جُلجَلِیَه: مارزَنگی (لاروس)

جلحاز: تَنگدِل

جَلد: پارسی و تازی است (آنندراج)، چُست (برهان)، فِرز (فرهنگ کوچك)، هَژیر، گاهگاهی که از ملالَتِ کار ـ زین براو کردی آن هَژیر سَوار (خاقانی)

جِلد: پوست، پوستِ جانور، پار (فرهنگ کوچك)

جلدِ دفتر، جلد کتاب: تَکه (برهان)، پُوشَه

جلد کَردَن: پُوشَنیدَن

جلدگَر، صَحّاف: پُوشَنگَر

جُلد، جُلدوی: ترکی، شاگِردانه (= انعام)

جلدی: شُکُول (برهان)

جلدی: پُوستی (معین)

جِلس: هَمنشین

جَلس: نِشستَن

جُلَساء: (تك: جَلیس)، همنشینان

جَلَسان: (تك: جَلَسَة)، نشست ها

جَلسَة، جَلسه: نِشست، چو با دیو دارد سلیمان نشست ـ دهد یاوه، انگشتری را ز دست (نظامی)

جُلستان: پارسی تازی گشته، گُلستان (آنندراج)

جَلع: ۱ ـ بیشَرمی ۲ ـ روی گُشادگی ۳ ـ چوز برهنگی ۴ ـ جامه کَندَن

جلف: ۱ ـ سَبُکسَر، گُول، جمری (آنندراج)، شَفَك (آنندراج) ۲ ـ خُم تُهی ۳ ـ میان تُهی، بُرهان جِلف را با آرش خود سر و گُول پارسی دانسته است. پاچی (آنندراج) ۴ ـ آوَند (ظرف)

جُلفَر: پارسی تازی گشته، گُلبَر، روستایی است در مَرو (آنندراج)

جَلق: غیاث این واژه را جَلَق آورده و آن را تازی نمی داند، زَلغ، چُل زَنی

جَلَق: ۱ ـ سَرتراشیدَن ۲ ـ خنده ی دندان نمای

جلق زَدن: زَلغ زَدن، چُل زَدَن (آنندراج)

جَلقی: زَلغی، چُل زَن

جُلگه: ترکی؟ (غیاث)، معین جُلگه را پارسی دانسته است، جُرك

جُلماثا: سُریانی، خیار، بادرَنگ

جلماق: پارسی تازی گشته (لاروس)، گلماغ، پیِ کَمان

جَلَمج: پارسی تازی گشته، سَلمَك، گَزَنه‌یِ سُرخ

جَلَم الماء: آب کاکایی (گویش گیلکی)، مُرغِ دَریا

جُلمُود: ۱ ـ خَرسنگ ۲ ـ شُتُرِ کَلانسال

جَلَمَة: اَژغ، هم‌آوای اَبر، آن‌چه از شاخه‌های درخت، در پیرایش بُبرَند (برهان)

جُلنار: پارسی تازی گشته، گُلنار (لاروس)

جَلَنجُوجه: تازی گشته، پُودَنه‌ی دشتی، هَلُونك، از گیاهان

جُلو، جیلاو: ترکی ۱ ـ دَهَنه ۲ ـ پالاد (= اَسپ جَنیبَت، برهان) ۲ ـ پیش، نَزد (فرهنگ پهلوی)

جَلو: ۱ ـ پراکندگی ۲ ـ دَربه‌دَری ۳ ـ بَرداختِ سیم ۴ ـ زُدایش زَنگ

جَلَوات: (تك: جلوَة)، پرویزها

جِلواخ: ۱ ـ آبخیز، زمینی که از آن آب خیزَد ۲ ـ راهِ روشَن

جِلواز: پارسی تازی گشته جُلویز (لغت فرس) دِزدارز، نِگَهبان، پاسبان

جلوَة، جِلوه: پَرویز (فرهنگ کوچك)،

پَرویزش، گُرازِش (برهان)

جُلوخان: پیشگاه، آستانه

جُلود: (تک: جلد)، پُوست‌ها

جلودار: دَهَنه‌دار

جلوراندَن: نَبیدَن (فرهنگ پهلوی)

جلورَونده: فَراتَك (از پهلوی)

جِلُوز: ۱ـ چَل‌غُوزه، چیزی باشد چون پسته (آنندراج) ۲ـ تَهمتن، دِلاوَر

جُلُوس: ۱ـ نِشَستَن ۲ـ برتخت نِشَستَن (فرهنگ کوچك)

جُلُوس: (تک: جالِس)، نِشینَندِگان

جَلوط: کَم‌آزَرم

جُلُوع: گشاده چِهرگی، در زَنان

جلوگیری: پیشگیری، پَهرِج (فرهنگ پهلوی)

جِلوه کردَن: گُرازیدَن، پَرویزیدَن، شُکوهیدَن

جلوه کُنان: پَرویزان، گُرازان

جَلَة: داغسَری

جلهاب: دَشت

جَلیّ: ۱ـ روشَن، خوانا ۲ـ پَردازیده، پَرداخت شده (عمید)

جَلیس: هم‌نِشین، هَمدَم، هَم‌نِشَست (آنندراج)

جَلیف: ۱ـ رَندیده ۲ـ پُوسته باز ۳ـ شَبرَم، از گیاهان (آنندراج)

جلیقه: بَرگُستوان، بپوشید بَرگُستوانِ نبرد (شاهنامه) نیم‌تَنه

جلیقه‌ی ضِد گلوله: پادگروهه، زِرِه

جَلیل: بُزرگوار، کاردان، بارِن (فرهنگ پهلوی)

جُلَیل: ۱ـ پلاسِ آب ۲ـ پُوشِه (= نِقاب) ۳ـ کَجاوه پوش، هدایت این واژه را پارسی می‌داند

جَلیلُ القَدر: بُزُرگوار (فرهنگستان)

جَلیلَة، جَلیله: والا

جَلیّه، جَلیَّة: روشَن، اُستوار، دُرُست

جِمّ: ۱ـ دیو ۲ـ پَست، فرومایه (لاروس)

جَمّ: ۱ـ بسیار ۲ـ گُروهِ انبوه ۳ـ آبِ فراوان

جُم: شَسَن (= صَدَف، برهان)

جُما: ۱ـ آماسِ پستان ۲ـ سَنگِ برآمده

جَماجِم: (تک: جُمجُمة)، کاچَك‌ها

جِماح: ۱ـ سَرکشی ۲ـ توسَنی ۳ـ خودرایی

جَماد: ۱ـ اَبالان (فرهنگ کوچك)، بَربَسته (زیرِ موالیدِ سه گانه در برهان)، فِسُرده ۲ـ باران نَدیده

جَمّاد: ۱ـ یخ فروش (آنندراج) ۲ـ بُرّان

جَمادات: بَربَستِگان

جُمادَی الآخِرَة: یکی از ماه‌های سال تازی که فارسی گویان آن را جَمادی الثانی نامیده اند

جُمادَی الاولَی: یکی از ماه‌های سال تازی که

فارسی گویان آن را جَمادی الاوّل نامیده اند

جِمار: ۱ ـ سَنگریزه ۲ ـ سَنگریزه انداختَن (بهره از آنندراج)

جِمار: (تك: جَمرَة) سنگریزه ها

جَمار: چِهیره (جماعَت، جمعیّت)

جُمّار: پیهِ خُرما، پیله‌ی خُرما، جَدب

جَمارُالنَّهر، جارُالنَّهر: نیلوفَرِ آبی، از گیاهان

جَمّاز: جَهَنـدِه، شُتُـر تُنـدرو، هَیون (فرهنگ کوچك)

جَمّازَة: شُتُرِ تندرو، هَیون

جَمّازه سَوار: ریباری (آنندراج)

جُمّاش: لودِه، شوخ، این آرِش‌ها را فارسی گویان بَرگرفته اند و در تازی جَمّاش مردی است خواهان چُوزِ بی‌مُوی (معین)

جِماع: گای، مُدّتی بود تا که گای نداشت ـ پسری راست کرد و جای نداشت (سنائی) جالِش (آنندراج)، سِکَند (برهان)، آمیز (آنندراج)، نیو تِش، هم‌آوای پیشکِش (برهان)، سپوزش

جِماعُ الاِثم: مِیگُساری

جَماعَت: چِهیره، گروه (برهان) والَن (فرهنگ پهلوی)

جِماع دسته جمعی: خَرانبار (فرهنگ هندوشاه، آنندراج)

جَمال: ۱ ـ خوبچِهری (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ در فارسی به‌جای رُوی و دیدار نیز به کار آید (آنندراج)

جِمال: (تك: جَمَل). اُشتُران

جَمّال: شُتربان

جُمال: ۱ ـ نیکنهاد ۲ ـ خوبروی

جَمام: آسایش، نیرو

جِمام: (تك: جَمّ)، بسیار

جُمان: پارسی تازی گشته، جُمان، مروارید ساختِگی (لاروس)

جَمّان: جامِ لَبریز

جُمانَة، جُمانه: یك مُروارید (معین)

جَماهیر: (تك: جُمهور)، گروه های مَردم (آنندراج) توده ها (معین)

جَمائع: (تك: جَمعِیَّة)، پُرگال ها

جَمبُوری Jambory: انگلیسی، پیشاهَنگستان

جُمجُم: پارسی تازی گشته، جُمجُم، گیوه (لاروس)

جُمجُمه: کاچَك (آنندراج)، کاسه‌ی سَر (فرهنگستان)، کَدفت (فرهنگ کوچك). مَستَرگ (فرهنگ پهلوی)

جَمخ: سَرفَرازی

جَمخَر: کاواك، میان تُهی

جَمَد: ۱ ـ یخ ۲ ـ بَرف (معین)

جَمدَهر: هندی، ۱ـ پَهلوشکاف ۲ـ دودَمه، خنجری است

جَمرُالاَرض: گُلسَنگ، از گیاهان

جَمرَه، جَمرَة: ۱ـ اَخگَر ۲ـ دَمه‌ی زمین

جُمرُك، Cumerx : پرتقالی، کُوستاك

جَمزی: تُندَدویدَن

جَمس: ماسیده

جَمَست: پارسی تازی گشته، گَمَست (لاروس)، از گوهرها

جَمع: تازی از اَوستایی، جَم (فرهنگ نوین پیوسته)، رَمَن (برهان)، هَمبارش (پهلوی)

جمع آمده: غُند، هم‌آوای کُند (برهان)

جَمعُ الجَمع: رَمَنِ رَمَن، برای نمونه در تازی اَناعیم رَمَنِ انعام است و انعام رَمَنِ نعم

جَمعِ حساب، جَمعِ حِسابی: خَبیره، خَبیوه (برهان)

جَمع کَردَن، جَمع زَدَن: فَلَنجیدَن (برهان)، گردآوَردَن (فرهنگ کوچك)، اَفزودَن، گِردکردَن (دانشنامهٔ علائی)، اَندوختن (فرهنگ پهلوی)

جَمع کَردَن و اَندوختن: بَلفَختَن (برهان)

جمع کردنِ مال: اَلفَخت (لغت فرس)

جُمعَة، جُمعه: ۱ـ مُشتی خُرما ۲ـ آدینه

جَمعَر: گُلِ زَرد

جمعه بازار: آدینه بازار

جَمعِیَّة، جَمعیّت: گُروزه (برهان)، گروه چَپیره (صحاح الفرس)، بفرمودشان تا چپیره شدند ـ سپاه و سپهبد پذیره شدند (فردوسی)، انبوه و بسیار، وَنانه (آنندراج)، پُرگال (آنندراج)

جَمِّ غفیر: اَنبوهِ مَردُم

جَمَل: ۱ـ شُتُر، شُترِ نَر ۲ـ خُرمابُن

جُمَل: (تك: جُملَة، جُمله)، ۱ـ هَمگان ۲ـ گُفتارها، وَچَك‌ها

جُمَّل: ریسمانِ سِتَبر

جُملَة، جُمله: ۱ـ هَمه ۲ـ وَچَك، دَردستور (فرهنگ پهلوی) ۳ـ گِردَك (برهان)

جُملَة الاَمر: سُخن کوتاه

جُملِگی: هَمگی

جُموح: ۱ـ توسَنی ۲ـ سَرکشی، نافرمانیِ زن ۳ـ شِتافتَن

جُمود: ۱ـ بَربَستگی، فِسُردِگی ۲ـ ناپَذیری

جُموع: (تك: جَمع)، هَمگان

جُمهور: ۱ـ تُوده‌یِ مَردُم ۲ـ تُوده‌یِ ریگ

جُمهوریّ: ۱ مَردُمبَدی (فرهنگ کوچك)، مَردُمهادی، مَردُمسالاری ۲ـ میِ سه‌ساله

جَمیر: ۱ـ گِردگاه ۲ـ موی بافته ۳ـ شَب‌تار

جَمیع: ۱ـ هَمگی ۲ـ به‌هم پیوسته ۳ـ لشکَر

جَمیعُ الناس: هَمه‌مَردُم

جَمیعَه، جَمیعَة: گُروزه، گروه

جَمیعاً: ۱ـ باهَم ۲ـ سَراسَر

جَمیل: ۱ـ پیهِ گُداختـه (آننـدراج) ۲ـ خِجیر (برهان)، خوبروی ۳ـ نیکخُوی

جَمیلَة: ۱ـ زنِ خوبـرُوی ۲ـ زنِ نیکخوی ۳ـ رَمه‌ی آهوان ۴ـ گروهِ کَبوتران

جِنّ: پَری، کُوهِه (برهان)، پتیان (از آنندراج) دِب (گویش مازنـدرانی)، اَسُـرِش (بهـره از فرهنگ نابینی)

جَناْ: کوژپشتی (آنندراج)

جَنـاب: پارسی است، گونـه‌ای بازی، جَنـاغ شِکَستَن، چون نخواهی تو زمَن پند، مَرا پَند مَده ـ بستـه اِنکـار مرا با تو در این باب جَنـاب (ناصرخسرو)

جُناب: پَهلودَرد، سینه‌پَهلو (لاروس)

جَنـاب: ۱ـ پَهـلو گِرفـتـن، هَمـپَـهلُویی ۲ـ دورشـدن، دورمـانـدَن ۳ـ توانگری ۴ـ درگاه، آستان، فارسی گویان این واژه را با زیر وجِناب گوینـد و آن را با حَضرَة برابر گرفته اند، پارسی حَضرَة: تیمسار است (برهان)

جِناب: اَسبِ فرمانبردار (لاروس)

جَنابَت: ۱ـ گاپناکی ۲ـ دوری

جَنّات: (تك: جَنّت)، گُشتاها، مینوها

جَنــاح: ۱ـ بال، پَرّیر (آننـدراج) ۲ـ بازو ۳ـ پیشـآهنـگ، سِپاه پیشین ۴ـ بَغَل ۵ـ دوش (= کتف) ۶ـ پَناه ۷ـ کَرانه ۸ـ پُشتیبانی ۹ـ روزَن

جَناح: دیبك ماهی

جُناح: پارسی تازی گشته، گُناه

جُناح: اَندلسی، پیلگوش، از گُل ها (آنندراج)

جَنــاحِ زین: نادرست است، جَنــاغِ زین (آنندراج)

جَنـاحِیّة: پَیُوسَنـدِگان، نام‌پیروانِ عبـدالله ذی‌الـجَنـاحین که می گفتنـد روانِ خدا در پیامبران دمیده و سَرانجام به عبدالله رسیده و او نمـرده و هم‌چنان در پَیوسیدن است (فضل بن شادان نیشابوری)

جَنـادِرَة، جَنـادِرَه: (تك: جُندار)، پارسی تازی گشته، جاندارها، نگهبانان

جَنادِع: (تك: جَندعَة، جندعه) ۱ـ خرفَستَران ۲ـ خَزَندِگان

جِنــارَة، جِنــاره: پارسی تازی گشتـه، کِنـاره، روستایی است نزدیك گرگان

جِنـازَة، جِنازه: ۱ـ مُرده، نَسا ۲ـ تَختِ مُرده ۳ـ بیمار ۴ـ خیكِ مِی (آنندراج)

جِنازه کِش: مُرده کِش، لاشِه کش، نَساکِش

جِناس: از ریشه‌ی پارسی، گِناد، شیوه ای است در نوشتن و سُرودَن که آوردن واژگانی است که

در گُفت هَمانَندَند

جَنافیر: (تك: جُنفُور)، کُهنه گُورها

جَنــاق: پارسی است وهمـان جَنـاغ وچَنـاغ شکستن

جَنان: ۱ ـ دِل ۲ ـ اَندرون ۳ ـ شَب، تاریکی ِ شب

جُنان: سِپَر (لاروس)

جِنان: (تك: جَنَّة)، گُشتاها

جِنــایات: (تك: جِنــایَت)، جَنــوَری‌ها، ریفتکی‌ها، گُناهان

جَنائب: (تك: جَنیبَت) پالادان

جِنــایَة، جِنــایَت: ۱ ـ گنــاهیدَن، گُناه کَردَن ۲ ـ جَنــوَری، ژَنــوَری (فرهنــگ کوچــك)، ذبیح بهـروز جِنـایَة را تازی گشتـه‌ی جنوَری دانسته) ریفتاکی، ریفتَکی (فرهنگ پهلوی)

جَنب: ۱ ـ پهلو (برهان) کناره ۲ ـ بَرابَر

جُنُب: ۱ ـ گایناك ۲ ـ نافَرمان ۳ ـ همسایه

جُنُب شُدَن: گایناك شُدن

جَنبَة، جَنبه: ۱ ـ بیگانه ِ تُمایی، کَرانه گیری ۲ ـ پَهلو

جُنبُذَة: تازی گشتـه، گُنبَـذ، گُنبَـد (فرهنـگ وصاف، آنندراج)

جُنبَذ: غُنچه

جُنبُذُالرُمان: گُلَك اَنار (برهان)

جُنبِش ِ آبــاء: جُنب هَفتان: آفتاب، ماه، کِیوان، تیر، ناهید، زاوش و بَهرام

جُنبُل: کاسه‌ی چوبی

جُنَّة: ۱ ـ سِپَر ۲ ـ پَر ۳ ـ بازدارنده

جِنَّة: پَری

جَنَّــة، جَنَّت: ۱ ـ گُشتا (برهان)، مینو (برهان) ۲ ـ درَختِستان

جَنَّةُ الخُلد: بهشتِ جاوید

جَنَّــةُ المــأوی: جایبــاش ِ بهشتی، یکی از بهشت های هشتگانه

جَنَّة النَّعیم: بهشتِ ناز (معین)

جَنتُر: هِندی، بین (آنندراج)، از سازها

جِنتِـــل‌مَن Gentleman: انـگـلیسی، نِژاده، وَرساز (= مرد ظریف و آراسته، برهان)

جَنَّت‌مَکان: مینوجای

جَنَّت مکانی: مینوجایی

جَنتیانا، Jantiana: لاتینی، خُرفه‌ی ِ گُرگی، از گیاهان

جُنثیّ: ۱ ـ زِره گَر ۲ ـ آهَنگر ۳ ـ شمشیر ۴ ـ آهن (آنندراج) ۵ ـ سِریش

جُنجُر: هفت بَند، از گیاهان (لاروس)

جَنجَل: رازَك، از گیاهان (لاروس)

جنح: ۱ ـ زی ۲ ـ بَخش ۳ ـ دُوش (= کتف) ۴ ـ پاسی از شَب

جَنح: بال زَدَن

جَنحة، جَنحه: از ریشه‌ی پارسی گُناه، گُنَه

جُنـد: پارسی تازی گشتـه ۱ـ گُنـد، سپـاه ۲ـ یاوَران ۳ـ سَرِ خود ۴ـ تنها ۵ـ شَهر (آنندراج)

جُندار: پارسی تازی گشته، جاندار، نِگهبان

جُندِ بادَستَر: پارسی تازی گشته، گُندو یدَ ستَر، خایه‌ی سَگِ آبی (برهان)

جَندَل: سَنگ

جُندی: از ریشه‌ی پارسی، سِپاهی، گُندی

جُنـدیسابور: پارسی تازی گشته، گُندیشاپور، نام شهر و دانشگاهی در خوزستان

جَنز: ۱ـ کُوخ، خانه‌ی گِلی و کوچك ۲ـ پوشیدن ۳ـ گِردآوردَن

جِن‌زده: بِخوریده (آنندراج)

جنس: پارسی تازی گشتـــه: گُون، سَردَك، گُن (فرهنـگ پهلوی)، فرهنگ لاروس، جنس را یونانی تازی گشته می‌داند

جنس بِه‌جِنس: گُونِه‌گُون (برهان)

جنسیّ: ۱ـ گُنی ۲ـ کالایی

جنسیّت: گُونِگی

جِنـطی، جِنـطینُ المَلك، جنـطیانـا: یونانی، بِشِلشَکـه (برهان)، کوشاد (برهان)، پادزهری است نیرومَند

جَنَف: سِتَمگَرایی، کُوژی

جَنفَج: تودَری (قُدّومه) شیرازی، از گیاهان

جُنفاس: پارسی تازی گشته، کَرباس (لاروس)

جُنفُور: گُورِکُهَن

جَنق: سَنگ‌اَندازی

جَنقی: ترکی: سِکالِش

جَنُـوب: فارسی گویان جُنوب گویند، نیمرُوز، رَپیتوین (فرهنگ پهلوی)

جُنُوب: (تك: جَنب)، پَهلوها

جَنوبی: نیمرُوزی، رَپیتویك (فرهنگ پهلوی)

جُنُوح: گرایَندِگی

جُنُود: (تك: جُند)، پارسی تازی گشته، گُندها، سِپاهان

جُنُودِ کِبریا: فِرشتگان، گُندهای آسمانی

جُنُـــوس: (تك: جِنس)، گُون‌ها، گُونِـــه‌ها، سَردَك‌ها

جُنون: دیوانِگی (آنندراج)، آشفتِگی (فرهنگ کوچك)، شیرُونِه (برهان)

جُنون‌آوَر: دیوانه‌ساز

جِنّی: تَك‌پَری، پَریزَده

جَنیّ: ۱ـ میوه ۲ـ چیده (معین)

جَنَی، جَنا: چیدَن

جَنیب: ۱ـ فَرمانبَر ۲ـ بیگانه ۳ـ پالاد

جَنیبَة، جَنیبَت: پالاد (صحاح الفرس) به‌تُرکی کُتَـــل گوینـد اَسمی است که پیشـاپیش اَسپ شاهان و فَرماندِهان بَرَند. پالا، زدروازه تا دَرگَه

شَه دومیل ـ دورویه سپه بود و پالا و پیل (اسدی توسی)

جَنیبَت کِش: پالاد کِش، آن که دهنه‌ی پالاد را می‌کِشد

جَنیس: هَمگُن، هَمسَردَك

جَنین: گَرو (فرهنگ کوچك)، زَه، دَشتَك (بُندهِش)

جَوّ: پارسی تازی گشته،، وای (فرهنگ پهلوی)، نیوار (برهان)، پَناد (برهان)، وَیو (فرهنگ کوچك)

جَواب: پاسُخ

جَواب قاطِع: زَبانبُر (برهان)

جَواب گفتَن: ۱ ـ پاسُخیدَن ۲ ـ نَهَذیرُفتَن

جَوابَه: پاسُخَك، گوشه ای دَر سه گاه، زبانزد خُنیا

جَواد: ۱ ـ دَهِشمَند، راد (فرهنگ کوچك) ۲ ـ رَهوار، اَسپ

جُواد: ۱ ـ تِشنِگی ۲ ـ پینکی

جَوادّ: (تك: جادّة، جادّه)، گُذَرها، راه‌ها، سَرَتَك‌ها

جَوّاد: بَخشَنده

جَوار: ۱ ـ پیرامُون، گِرداگِرد، پیرامونِ خانه ۲ ـ آب بسیار و ژرف

جِوار: ۱ ـ همسایگی ۲ ـ زِنهاردادَن

جَوارِب: از ریشه‌ی پارسی (تك: جَورب)، گُرَب‌ها، گوراب‌ها، پایتابه‌ها

جَوارِح: (تك: جارِحَة)، ۱ ـ اَندام (فرهنگ کوچك) ۲ ـ مُرغانِ شکاری

جَوارِحُ اللیل: شکاریان شبانه، چون جُغد

جَوارِحُ النَهار: شکاریان روزانه، چون باز

جُوارِش: پارسی تازی گشته، گُوارِش، داروی خوشگُوار، گُوارَش (غیاثُ اللغات، بَهارِ عجم، آنندراج)

جَواری: (تك: جارِیَة، جاریه) ۱ ـ کنیزکان ۲ ـ رَوانه‌ها ۳ ـ کَشتی‌ها

جَواز: ۱ ـ رَوا (آنندراج) ۲ ـ گُذَرنامه (صحاح الفرس)، پَروانه (فرهنگ کوچك)، دَستور (فرهنگستان)

جَوازِق: پارسی تازی گشته، کَواژه، مُرغانه‌ی نیم بِرِشت (برهان)

جَوازِم: (تك: جازِم) ۱ ـ شُتُرهای سیراب ۲ ـ مَشك‌های پُر (آنندراج)

جَوّاس: شیر، از جانوران

جَواسِق: (تك: جوسَق)، از پارسی، کوُشك‌ها

جَواشِن: (تك: جوشَن)، از پارسی، جوشَن‌ها

جُواف: تَرایمانِ پیری، از بیماری‌ها

جُوافَة Guava: لاتینی تازی گشته، خُوج، گونه ای گُلابی

جَوال: پارسی تازی گشته، گَوال (برهان)، غَنج (صحاح الفرس)

جُوالدوز: گوالدُون، گُونَند (برهان) بَندَرز، هم‌آوای اندرز (آنندراج)

جُوالِق: پارسی تازی گشته، گُوالِه، گالِه (برهان)، یك لِنگه بار (لاروس)

جَوالیقی: جولَخی، جولَخ، پَشمینه‌ی دُرُشت باف

جوالیقیّه: جولَخیان، پیروان هُشّام جوالیقی که گوید خدا تنها از باشندگی خودآگاه بود و آگاهی او درباره‌ی باشندگانِ دگر پس از آفرینش آنها پدید آمد

جَوّالَة: گَردَنده، بسیار گَردَنده

جَوامِع: (تك: جامِعَة)، چَمبره‌ها، چَمبِرگان

جَوامِعُ الکَلِم: بازگفته‌های سارا (سارا = زبده و خالص، برهان)، چَند بازگفته (= حَدیث) که با کوتاهی چَمی گسترده دارند (بهره از آنندراج)

جَوامیس: از ریشه‌ی پارسی (تك: جامُوس)، گاومیش‌ها

جَوانِب: (تك: جانِب)، زی‌ها، پَهلوها

جَوانقار: از ترکی، دستِ چپ، سوی چَپ

جَواهِر: از ریشه‌ی پارسی (تك: جوهَر) ۱ـ گوهرها ۲ـ کَنَخت‌ها، زبانزد فَرزانی (برهان)

جَواهِرتَراش: گوهَر تَراش

جَواهِرفروش: گوهَری (برهان)

جَواهِر مُجَرّده: گوهرهای یگانه، کَنَخت‌های یگانه: خِرَدهای دَهگانه، زبانزد فرزانی

جَواهرنشان: گوهرآگین (برهان)

جَوائِز: از ریشه‌ی پارسی (تك: جائِزة)، جایزه‌ها، جای زِه‌ها

جَوب: ۱ـ دَریدَن ۲ـ بُریدَن

جَوب: ۱ـ پیراهن زنانه ۲ـ سِهَر ۳ـ آتشدان (آنندراج) ۴ـ دولِ بُزرگ

جُوت: تازی از سَنسکریت، کَنَف، از گیاهان، ژوت

جُوتُ المَنشوری: کَنَفِ مَنچوری

جَوح: ۱ـ میرانیدَن ۲ـ بَرکَندن ۳ـ هندوانه

جوحی، جُحی: نام مَردی خَریش (خَریش: مُضحِك، برهان)

جوخ: پارسی تازی گشته، چوخ، چوخا (لاروس)

جوخِه: ترکی، گروه، دَسته، گوند (فرهنگ پهلوی)

جود: دَرهَشتِه (برهان)، بَخشِش، دَهِش (فرهنگ کوچك)، رادی

جَودَة، جودَت: ۱ـ نیکی ۲ـ زودی ۳ـ تِشنِگی

جودَتِ ذِهن: زودهوشی، تیزهوشی

جودو: ژاپونی، جوجیت‌سو، کُشتیِ ژاپونی

(عمید)

جوذر: پارسی تازی گشته، گودِره (آنندراج)، گوساله

جَور: سِتَم، آزار، سِتَمکاره (لاروس)

جوراب: پارسی تازی گشته، گورَب (برهان)، پایتابه، پاتابِه (آنندراج)

جورَب: پارسی تازی گشته، گورَب (برهان)، مُوزه

جورپیشه: سِتَم‌پیشه

جورُفان: پارسی تازی گشته، گورپان، نزدیك به بَستام خراسان

جُورَة، جَوَرة: (تك: جائر)، سِتَمکاران

جَورَس Gerris: لاتینی تازی گشته، آبسَوار

جَوز: پارسی تازی گشته، گوز، گِردَکان، گِردو

جَوَز: پارسی تازی گشته، گَوَز، گَوَزن (برهان)

جَوزاء: دوپیکر (صحاح الفرس) چون در سنجش با آبام‌های دیگر روشنی بیشتر دارد و در تازی جوزا نام نهاده اند، زیرا به گوسهند سیاهرنگی که میانش سپید باشد، جوزا می گویند. در پارسی دوپیکر از آن روی گفته می شود که این چهرِ سِپهری همانند دو کودك برهنه است در پی هَم (بهره از غیاث)

جوزاغَند، جوزقَند: پارسی تازی گشته، گوزاگَند، گوزاغَند، (برهان) شفتالوی خشکانده که میان آن را با مغز گردکان و شکر آگنده اند.

جوزُالابهُل: گَوزاُرس، از گیاهان

جوزُالرُمَّة: پَندُكِ هندی (پَندُك = فَندَق)

جوزالقیء: هَراشِه، از گیاهان دارویی

جوزالماثِل: تاتوره، از گیاهان دارویی

جوزِبَوّا: پارسی تازی گشته، گَوزِبُویا، از گیاهان

جوزالطیب: گَوزِبویا، از گیاهان

جوزَغة: پارسی تازی گشته، گوزَغه (برهان)

جوزَق: پارسی تازی گشته، غوزِه، غوزه، گوژه (برهان)

جوزَهر: پارسی تازی گشته، گوزَهر (غیاث)، زبانزد اخترماری

جوزَة، جوزه: پارسی تازی گشته، یك گردکان

جوزِ هِندی: گوزِ هندی، بادِنجِ (برهان)، از گیاهان

جوزینَج: پارسی تازی گشته، گوزینه، خوراکی که ازمغز گردکان یا گردو پَزَند (برهان)

جَوسَق: پارسی تازی گشته، جوسَه: کوشك (برهان)

جَوش: ۱ ـ سینه ۲ ـ نیمشَب ۳ ـ زِره ۴ ـ کَمَر

جَوش: پارسی تازی گشته، جُوش، جُوشیدَن

جوشقان: پارسی است، جوشخان

جوع: گُرُسنِگی

جَوع: گرسنه شُدَن

جوعُ البَقَریّ: گُرُسنِگیِ گاوی، گونه‌ای بیماری که با پُری شِکَم از خوردَن نایستَند

جوعُ الکَلبیّ: گرسنگیِ سَگی، بیمار هرچه خورَد سیر نَگرَدَد

جَوعان: گُرُسنه

جوعی: شِکَمباره

جَوف: ۱ـ تُو، دَرون ۲ـ شِکَم (عمید)

جَوَف: ۱ـ فَراخی ۲ـ دَرون کاواکی

جَوفیّ: ۱ـ فَراخ ۲ـ کاواك ۳ـ تودار، از ماهیان ۴ـ تویی، زیرین

جَوق: ترکی تازی گشته، جُوخ، گروه، دَسته، گوند

جوقَة، جوقه: جَغاله، آمَد تازان زهند مرغِ بهاری ـ روی نهاده به ما جَغاله، جَغاله (ناصرخسرو)

جوکی: سنسکریت، جوگی، جانوَرز

جَوَلان: تَگوَری (فرهنگ کوچك)، گَردیدَن (آنندراج)، تُرکتازی (برهان)، تاخت‌وتاز (معین)

جَولَق: پارسی تازی گشته، جولَخی، جولَخ پُوش

جونَة، جونَت: تَهَنگو (برهان)، تَهَنگوی چَرمین (سِلهٔ عطاران که چرم بر آن کشیده باشند، آنندراج)

جَوهَر: پارسی تازی گشته ۱ـ گوهَر، سَنگِ بَهادار ۲ـ کَنَخت (برهان): آن چه به زادِ خود ایستا باشَد و بُنِ هر چیز، زبانزدِ فَرزانی ۳ـ جولِه گاه، سَبزه زار، مَرغزار ۴ـ زَنجیر ۵ـ کُستی (زُنّار، برهان) ۶ـ زِره ۷ـ ریشه ۸ـ چین ۹ـ مَگَس ۱۰ـ مُور ۱۱ـ خیزابه، کُوهِه (= موج، برهان) ۱۲ـ نیلَم، که در نوشتن به کار آید (آنندراج)

جَوهَر فَرد: گوهَرتَك، بی‌بَخش (= جزء لایَتجزّا)، زبانزدِ فَرزانی

جوهَرِ فَعّال: گوهَرِ کارا، خِرَد دَهُم، زبانزد فرزانی

جوهَری: ۱ـ گوهَری: گروهی که خدا را گوهَر می‌دانند و دارنده‌ی درازا و پَهنا و سِتَبرا ۲ـ گوهَرفروش

جَهابِذة: (تك: جِهبَذ)، پارسی تازی گشته، گَهبَدان (= عُلماء، صَرّافان)

جِهات: (تك: جِهَت)، راستاها

جهاتِ اَربَعه: چَهارسوی

جِهاد: اَرتیك (بهره از فرهنگ پهلوی)

جِهادِ اَصغَر: ارتیكِ کِهتَر، جَنگ با بی‌دینان و از دین برگَشتِگان

جِهادِ اَکبَر: اَرتیكِ مِهتَر، جنگِ آدمی با رَوانِ خود (رَوان = نَفس)

جِهـار: ۱ـ آشکاری، آشکار شُدَن ۲ـ دُشمَنی، دشمنی کَردَن ۳ـ دشنام دادن ۴ـ آواز خوانَدَن

جِهارَة، جَهارَت: بُلَند آوازی، اوگ گِرِفتَن آوا ۲ـ خوشنمایی

جِهـاز، جَهـاز: ۱ـ وَردَك (برهان)، آن چه زن با خود به خانـه‌ی شوی بَرَد ۲ـ دَسـتـگـاه (فرهنگستان) ۳ـ رَخت و بَخت

جَهـاز: ۱ـ کَشتی ۲ـ بالُشتُـر، هُوید، هم آوای نوید، برآوردَم زمـامش تا بنـاگوش ـ فروهشتم هُویدش تا به کاکُل (منوچهری)

جَهازِ بُزُرگ: زَنبَری (برهان)، کَشتیِ بزرگ

جِهازخانه: رَختخانه، رَختدان جَمدَرخانه

جِهازِ هاضِمه: دستگاهِ گُوارش

جِهازِ مُحَرِّکه: دَستگاهِ جُنبش (فرهنگستان)

جِهازِ نامیه: دَستگاهِ رویش (فرهنگستان)

جِهاض: پیلو (= مِسواك، برهان)، اَراك

جُهّال: (تك: جاهِل)، کانایان

جَهـالَـة، جَهـالَت: کانایی، کانایِش، پَرکانِش (برهان)

جَهامَة، جَهامَت: تُرُشرویی

جِهَـت: سُوی، راستـا (فرهنگستـان)، آرَك (پهلوی)، دیم (مازندرانی)

جِهَة، جِهَت: بَرایِ

جُهد: ۱ـ کوش ۲ـ تاب

جُهدالکَهرَبائیّ: کاراكِ کَهرُبایی

جَهـد: ۱ـ رَنـج ۲ـ سختی ۳ـ تاب و تَوان ۴ـ فَرجام

جَهدان: رَنجور، رَنج دیده (لاروس)

جَهد کننده: کُوشان

جُهـدُالمُقِـلّ: ۱ـ کوشِ دَرویش ۲ـ کوشِ اَندَك

جِهر: سُخنِ بلند، سخنِ تیز

جَهـر: ۱ـ آشـکـاری ۲ـ چاه‌رُوبـی ۳ـ بی‌پرده دیدن ۴ـ بُزُرگ گردانـدن ۵ـ خامه گیری، با تکان دادن

جَهراً: آشکارا (آنندراج)

جَهرُمیّه: بَلاجِ زرهَم (بَلاج = حَصیر، برهان)، جَهرُم شهری است در پارس، زَرهَمی

جَهش: گریستَن: چو کودَك

جَهَشان: تَرس و گُریز، پَناه بُردَن

جَهل: نادانی، کانایی، پَرکان (برهان)، باور نادُرُست

جُهَلاء: (تك: جاهل)، کانایان

جَهلِ بَسیط: پَرکانِ ساده: نَدانستنِ چیزی یا دَرنیافتنِ چمی

جَهـلِ مُرَکَّب: پَرکانِ پیوَسته: باور نادرستی که

در نهادِ آدمی ماسیده باشَد

جهنّام: پارسی تازی گشته، گَهنام، چاهِ ژرف، گَهنام کَهنام، مرتبه ای از همه مراتب بدی وبدتر ومُعرّب آن جهنّم است. (آنندراج)

جَهَنَّم: از ریشه ی پارسی، دوزَخ (لاروس)

جَهَنمِیَّة: گُل کاغذی (لاروس)

جَهوَریّ: بُلَند آواز، بُلَند (معین)

جَهوش: جُنبان، کسی که در یك جای ماندگار نَشَود

جَهُول: کانَندِه، اَژکان (آنندراج)

جَهوم: ناتُوان

جَهیر: ۱ ـ دیداری، نِکورُوی ۲ ـ بُلَند آواز

جَهیز: ۱ ـ توسَن، اسبِ تیزتك ۲ ـ مر گِ زودرس

جِهیز، جِهـاز: وَردَك، آن چه زَن از رخت و مانـه باخود به خانه ی شو ی بَرَد

جَهیض: آفگانه (= زَهِ اُفتاده)

جِیاب: (تك: جَیب)، گَر یبان ها، بَر یك ها

جِیاد: (تك: جَیِّد)، سَرَه ها، نیك ها (آنندراج)

جِیاد: (تك: جید)، گَردَن ها (غیاث)

جَیّار: ۱ ـ آهك افر وخته ۲ ـ آتش دِل

جَیّاس: جُنبَندِه

جَیّاض: خَرامَنده (لاروس)

جَیّاف: آبچین دُزد (آبچین = کَفَن)

جَیب: پارسی تازی گشته، چوب، چو بَك، برای انـــدازه گرفـتن دیوارِ دِژ چو بی را در زمین فر و می کردنـــد و بســتگی چوب با سایه را به دست می آوردنـــد و چو ن سایه ی دیوار روی زمـــین انـــدازه گرفتنی بود، به سادگی بلنـــدی دیوار به دست می آمـد. در برگردانـدن نوشتـارهـای انگارش (= ریاضی) از پارسی به تازی چوب را جیب و سایه را ظلّ گفتند

جَیب: ۱ ـ گَر یبان ۲ ـ پیراهَن ۳ ـ سینه ۴ ـ دِل ۵ ـ بَر یك (فرهنگ کردی)

جیب، از جَیب: کیسه، بَر یك

جیب بُر: کیسه بُر

جِیبَة، جِیبَت: پاسُخ (آنندراج)

جَیبه: ترکی: زِره

جَیبه خانه، جبّه خانه: زره خانه

جیبسین، Jypsum: لاتینی، گَچ (معین)

جَیحون: آمودَریا، نامِ رودخانه

جید: گَردَن

جَید: درازی گردن، زیبایی گردن (لاروس)

جَیِّد: سَرَه، نیك

جَیداء: دِراز گَردَن: زن

جیر: گونـه ای از پوستِ پیراستِه، پارسی است (برهان)

جیر: گَچ، آهَكِ زنده (معین)

جَیران: ترکی، آهُو (عمید)

جِیران: (تك: جار)، ۱ ـ همسایگان ۲ ـ نِگهبانان (آنندراج)

جیرِه: تازی نیست، گیرِه، جامِگی (= راتِب، راتِبه، برهان)، روزیانه (عمید)

جِیز: ۱ ـ گور ۲ ـ کرانه‌ی بیابان

جَیش: ۱ ـ سِپَه ۲ ـ گروه

جَیش: پارسی تازی گشته، جُوش ۱ ـ جُوشیدَنِ دیگ ۲ ـ شوریدنِ دل، دِلهُره

جَیشُ البَعوض: توده‌ی پَشگان

جَیشُ العُمّال: گروه کاروَرزان

جَیشُ الظَّلام: سپاه تاریکی

جِیَف: (تك: جیفَة، جیفه)، مُردارها

جِیفَة، جیفه: مُردار: لاشه‌ی بوگرفته

جیفه خوار: مُرده خوار، نساخوار

جیل: پارسی تازی گشته، گیل: مَردم گیلان

جِیل: ۱ ـ گروه ۲ ـ مَردمِ زَمانـه ۳ ـ سَدِه (= قرن) ۳ ـ زانیج (= مِلّت) ۵ ـ نژاد

جِیلان: (تك: جِیل) ۱ ـ گروه‌ها ۲ ـ سده‌ها ۳ ـ سنگریزه‌ها (آنندراج)

جیلان: پارسی تازی گشته، گیلان، نام اُستانی است

جیلانی: پارسی تازی گشته، گیلانی

جَیلانی: گَردناك

جیلدارو: پارسی تازی گشته، گیلدارُو، از گیاهان دارویی

جین، Gin : انگلیسی، پَنهالا: پنبه پاك کُنی

جین، Gin : انگلیسی، جاشاب، نوشابه‌ای است که از چِکِشِ دانه‌های جاش (= غلات) فراهم آید.

جُیُوب: (تك: جَیب)، گریبانها، بَریك‌ها

جُیُود: (تك: جید)، گَردَن‌ها

جُیُوش: (تك: جَیش)، سپاهان

جِیَّة: ۱ ـ مرداب، پارگین ۲ ـ آب بوگرفته

چ

چا، چای: چینـــی، چای، این واژه در تازی نیز صاء گشتـه و به بیشتر زبانهای زنده ی جهان با اندك دگرگونی در گُفت، راه یافته، در روسی نیز چای است.

چاپُق: ترکی: سوزه (برهـان)، تیر یزِ جامه، دو سه گوش بر دو گوشه‌ی دامَنِ جامه

چابُـك رِکـاب، چابُـك رَکیب: چابُـك چیلان (چیلان = رِکاب، برهان)

چابُك قَدَم: چابُك گام

چاپار: ترکی، پیك ا فرهنگستان)

چاپوق: ترکی، تیر یز (برهان)، شاخ جامه

چاتمِه: ترکی، چیتَك (بهره از پهلوی)

چاتمه فَنَگ: ترکی، چیتَك فَنَگ

چاخان، چاخَن: ترکی، پُشتِ هَم اَنداز

چادُرِ کُحلیّ: تاژِ کَبود = شَب

چاراَجساد: چاراَبدام، چارآخشیج = خاك، باد، آب، آتَش

چاراَسبـــاب: چارجَتَــك، اَنگیزگان چارگانـه (جَتَك = سَبَب، فرهنگ پهلوی)

چارتکبیر: رَهایِش، گواژه (= کنایه) از نمازی که بر مُرده خوانَند

چارحــدّ: چارســوی = خورآیان (= شَرق)، خوربَـران (= غَرب)، رَپیتـوین (= جنـوب، فرهنگ پهلوی)، اَپاختَر (= شمال)

چاردَه رِوایَت: چاردَه خوانِش. (مُراد از چارده روایت، شاگردانِ هفت امـام قرائت است، چرا که هر امام را دو شاگرد است. غیاث اللُّغات)

چارسوق: پارسی است، چارسوك، چارسوی

چارطاق: پارسی است، چارتاك، چارَنج

چارطـاقی: چارتَـرك، گونه ای از کُلاه (تَرك با

آرش هایی چون کَنـدَك = خَنـدَق و خُود و پَهلوهای کُلاه پارسی است)

چارُق، چارُغ: ترکی، شُم، لَکا (برهان)، پالیك

چارقَب: چارتِکّه، گونه ای جامه ویژه ی مِهان و فرماندِهان، پارسی است

چارقَد، چارغَت: رُوسَری، پارسی است

چارمِضراب: چارزَخمه

چارمَذهَب: چارکیش = حَنَفی، شافِعی، مالِکی، حَنبَلی

چارنَفس: چاررَوان = رَوانِ چیره (= اَمّـاره)، روان سرزَنشگـر (= لوّامـه)، روانِ پَرکَم (= مُهمله)، روانِ اُستوان (= مطمئنه)

چارم Charm: انگلیسی، جادُویی، لَوَندی

چاریتی Charity: انگلیسی، نیکـوکـاری، دهشمَندی

چاشنیِ صبح: چاشنیِ بامداد، سِپیده دَم

چاق: ترکی ۱ـ فَربه، بَرگَند (آنندراج) ۲ـ زَمان ۳ـ تازه ۴ دُرُست

چاقالو: گوشتالو

چاق و کوتـاه قَد: پَکنِـه، آن دختـر پَکنِـه، عصمت الدین ـ سرمایه ی زُهد و نیکنامی است (انوری)، کِپك (مازندرانی)

چاقشور: پارسی است، چاخچور (معین)

چاقنده: ترکی، دَرزمان، به هَنگام

چاقو: پارسی است، چاکو، چاکوچ (معین)

چاك صوت: چاك نای (فرهنگستان)

چالانچی: ترکی، ساززَن

چالِسـدونـی Chalcedony: انـگـلیسـی، مَهاریسه، گروهی از سنگ‌های نَهانمها

چالِش: ترکی، اَرتیك، رَزم، سِتیز

چالِه، Chalet: از شاله ی سوئیسی، انگلیسی، کوهکَد، خانه ی سوئیسی

چانسِلُر، Chancellor: انگلیسی، نُخُست‌وَزیر، در بَرخی از کِشورها

چاوُش، چاووش: ترکـی، جِلویز، چارَگ (برهان)، روزبان (آنندراج)

چاهِ ذَقَن: چاه زَنَخ، چاه زَنَخدان (آنندراج)

چاهِ زیج: چاهِ زیج، چاهِ زیگ (زیج تازی گشته ی زیگ پارسی است، برهان)

چاهِ ظُلمـانی: چاهِ تاریك = ۱ـ جَهـان ۲ـ تَنِ آدمی

چاه غَبغَب، چالِ غَبغَب: چاه زَنَخدان

چاهِ مَبرَز، چاهِ خَلا: چاهِ پلیدی، چاه چَرخی (= مُستَراح، آنندراج)

چاهِ مُقَنَّع: چاهِ خودپوش، چاه نَخشَب

چاهِ نِسیان: چاه فرامُوشان، چاه ویران

چاینا کِلِی، Chinaclay: انگلیسی، خاك چینی

چای صاف کُن: چای پالا

چَپاغ، چاپاق: ترکی، ریزه ماهی

چَپ‌اَندَرقیچی: کَژومَژ، چَپ اَندَر گیجی

چَپَر: هندی ۱ـ پَرچین ۲ـ چَپیره

چُپق: ترکی؟ چُپَك، چوبَك، پارسی است

چُپُقَك: پارسی است، چُپُغَك، زَراوَند، ازگیاهان

چَپِل Chapel: اِنگلیسی، کُنِشت

چَپو: ترکی، تاراج

چَپوچی: ترکی، تاراجگَر

چَپیَه عِقال: چَپیه رَسَن

چَتــرِطاووس: چَتــرِ فَراش (فراش مُرغ = طاووس، فرهنگ پهلوی)

چَترِ عنبرین: چَترِ اَمبَك (اَمبَك = عَنبَر، فرهنگ پهلوی)، اَبرِشَبانه

چَترِنور: چَترِ شید، خورشید

چتــلاقــوج، چاتــلانقُـوش: ترکی، بَن، وَن (برهان)، بُنگُل (معین)

چَتوَر: روسی، اندازه ای است: ۱۲۵ گرم

چخماق: ترکی، زَند (برهان)، آتشزَنه

چُخ صاغُل: ترکی، بسیارخوب

چدار Cheddar: انگلیسی، نَرمه‌پنیر

چِراغِ صُبح: ستاره‌ی پگاه

چراغِ قایق: تالَم (گویش گیلکی)

چراغِ مَزار، چراغِ تُربَت: چراغِ گور

چِراتینیا، Chirayitae: لاتینی، نَیِ نهاوَندی

چرت Chert: انگلیسی، آتشزنه‌ی سیاه (قریب)

چُرتکــه، چورتکِـه: روسی، اُشمــار (بهره از پهلوی)

چَرخِ حَکّاکی: چَرخِ کَندِگی

چَرخِ خیّاطی: چرخِ دَرزی

چَرخِ فَلَك: ۱ـ چرخِ سِپهر ۲ـ چرخِ بازی

چَرخِ عَصّاری: کِراُوش (برهان)

چرخِ مُقوَّس: چرخِ نیماسبی، نیسَنگِ اختران

چرنــوزِم Chernosem: انگلیسی، سیاخــاك (قریب)

چِروُنس: روسی، برابر با ده روبل

چَریك، چِریك: ترکی، خودجَنگ

چُس نَفَسی: هَرزه گِپی، لاف زَدَن

چَشم به طاق اُفتادَن: چَشم به تاك افتادن (تاك = طاق تازی شده) جاوَری اســت (جاوَر = حال، حالت) که نزدیك به مرگ دست دهــد و چَشم در گود اُفتَد

چشمهٔ قیر: چشمه ی گَزف: شَب

چِغ، چِق، چیق: ترکی، ۱ـ نَی‌بَرده ۲ـ کوشك

چَغـداوُل، چَغـدُل، چَغـدُول: ترکی، دُمــدار، مایه‌دار (برهان)

چُغرات، جُغرات: سَمَرکَندی، ماستِ کیسه ای

چُغــرَق: ترکی: خاك خُسبه: چَرز (برهان)، از پرندگان

چُغُلی: چوغولی، پارسی است، سُخَن چینی

چَق: پارسی است، چَخ، ۱ـ چُو به ۲ـ ریسچَرخ

چَقاچاق: پارسی است، چَکاچاك، آوای تیغ و تیر و شمشیر

چَقَر: ترکی، میخانه

چقشُور: پارسی است، چاخچور

چَقماق: ترکی، آتش‌زنه، زَند (برهان)

چَقماقی، چَخماخی: کَژدُمی، گونه ای بُروت

چك، Check : انگلیسی، از پارسی، چَك

چِك‌آپ، Check-up : انگلیسی، آکیابی

چَکمه: ترکی، موزه (برهان)

چَکه: ترکی ۱ـ زِرَنگ ۲ـ شوخ

چُگُر: ترکی، دِهتار، تارِ روستایی

چِگـلِمش: ترکـی، کشـیده، کشـیده شده (آنندراج)

چُلاق: ترکی، شِك (= شَل، برهـان)، غَز (= شَل، برهان)، لَنگ

چَلَبی: ترکی، سَروَر، پیشوا

چَلَپچی، چِلَبچی: ترکی، تَشت، دَستشویی

چِلقَـد، چِلقَب: پارسی است: چِلغَب، چِلتَـه، گونه‌ای پوشش سِتَبر برای سپاهیان، جوشَن

چَلقوز، چَلقوزه: پارسی است، چَلغوزه

چِلوصافی: آبکِش

چِلیك: ترکی، چوبخُم

چُمـاق: ترکی ۱ـ تَخله (عَصا، عَصای سَرکَج، آنندراج) ۲ـ گُرز (برهان)، دَفنوك (برهان)

چَمبرلَن، Chamberlain : انگلیسی، فَرافسَر

چُمچِـه: ترکی ۱ـ آنین (= قاشُق، برهـان) ۲ـ کَفگیرَك

چُمچِه‌ساز: آنین ساز

چَنچولی: هندی، تاب بازی

چَنـدال: هنـدی ۱ـ نِگَهبـان (آننـدراج)، ۲ـ گو کِش (کَنّاس، گویش سپاهانی)

چنـداوُل: ترکی ۱ـ دُمدار (برهان)، پَساهَنگ (آنندراج) ۲ـ خودجَنگ (= چِریك)

چِنِل، Channel : انگلیسی ۱ـ آبراهِه ۲ـ بسترِ رود ۳ـ راهر و ۴ـ فِرِستار

چوبِ تَعلیمی: دَستوارِه، تَخله

چوب خط: چوبکِش، چون از فروشنده چیزی بگیرنـد، برای نگهـداشتِ هَمـار، کِشَك‌ها بر چوب کِشنـد تا به هنگـام بها بپردازند ا بهره از آنندراج)

چوبِ دَقّاقی: کُدَنگ (برهان)

چوبِ عود: رادبُوی (برهان)

چوبِ فَلَك: چوب کِیفَر

چوبِ قانـون، چوبِ حاکـم، چوب نَقیب: چوبَـك (برهـان)، چوبِ آسـا (= قانـون، برهان)، چوبِ دات

چوبِ نَظَر: تیاتوغ، توغ، از گیاهان

چوبِ یاسا، چوبِ یَساق: چوبِ آسا

چورَك: ترکی، نان

چوکَن: ترکی، پیازَك، پیازی، گُرزی که سر آن با زنجیر به دست بند می‌شود (برهان)

چَوکندی: هندی، چارزی، ساختمانی روی بام که به هر سوی دروازه یا پنجره داشته باشد

چَهاراَرکان: شَروانی، چارآیین، گونه‌ای از تازِ چارگوشه است (برهان)

چَهاررُکن: چارستون: گلدسته‌ی اَراکی، گلدسته‌ی شامی، گلدسته‌ی یمانی و سنگِ سیاه (= حجرالاَ سوَد) بر سر هم ستون‌های خدایخانه

چهارضَرب: چارزَنِش

چهارضلعی: چاربَر

چَهارموجه: چَهارکُوهِه، گِرداب

چیت: هندی، گُلبَر، از پارچه‌ها، چیت

چیچَك: ترکی، گُل

چیغ: ترکی: نَی‌بَرده، پَرده از نای

چیلد: ترکی، شاگِردانه

چیله، چیرا: هِندی، بَرده

چیمنی راك، chimney-rock: انگلیسی، دودکش پَری، زبانزد زمین‌شناسی

چین، Chain: انگلیسی، زَنجیره

چِین رِآکشِن، Chain reaction: انگلیسی، زنجیره‌ی خودکارساز

ح

حاب، حابَة: گُناه، بَزَه

حابّ: تیرِ لَغز

حابِس: ۱ ـ بازداشته ۲ ـ مَشك سوراخ

حابِض: زُفت، خُشكدَست

حابِل: ۱ ـ دامیار، دامگُستَر ۲ ـ جادوگر (لاروس)

حابِلَة، مؤنث حابل: وَ، آبِستَن

حابِن: شِکَم آماسیده (لاروس)

حابور: گناه خانه، بَزمَکده

حابُول: رَسن، رَسَنی که با آن بر کو یَك رَوَند

حاتِم: این واژه را به نادرست فارسی گویان حاتَم خوانند ۱ ـ داوَر ۲ ـ فَرمانِده ۳ ـ نام مردی است بخشنده، حاتِم طائی

حاتِم بخشی: بیشُمار بَخشی

حاجِب: ۱ ـ پَرده دار، هَندِمانگَر (فرهنگ پهلوی)، باروان ۲ ـ اَبرو (آنندراج)

حاجِبِ بار: بارسالار: سالار بار، دَرِ باغ بگشاد سالارِ بار ـ نِشَستنگهی ساخت بَس شاهوار (شاهنامه)، دَریکبات (پهلوی)

حاجَت: ۱ ـ نیاز، موست (فرهنگ پهلوی) آیِفت (برهان)، تَلَند، تَلَنگ (آنندراج)، وایا ۲ ـ خواهِش

حاجَت داشتن: نیازیدَن، نیاز داشتن

حاجَتمَند: نیازمَند: وایاگَر، نیازان، موستمَند، مُستمند (فرهنگ پهلوی)

حاجِر: میان پَسته، زمینی که میان آن گودتر از پیرامون است، رودَروی میان پُشته

حاجِز: ۱ ـ دیواره ۲ ـ سِتمگر (لاروس)

حاجِم: تانگُو، بادکِش

حاجی، حاج: از ریشه‌ی پارسی، هَنجی، آن که در خُدایخانه آیینِ هَنج (= حَج) به جای آرَد

حاجیانی: هازیانی، نام دُرُست پارسی

گوشه‌ای است دَردَستگاهِ شور، برگرفته از کُنِش (= مصدر) هاژیدَن که برابر است با گِریستن

حاجی بادام: بادامی، نانِ بادامی

حاجی تَرخانی: دُرُست این واژه‌ی پارسی هاگِ تَرخونی است، هاگ به تخمکی گفته می‌شود که هرجا بیفتد سَبز می‌شود

حاجی حُسینی: هاژ سیاوَش، گوشه‌ای است در دستگاه سِه‌گاه، ایرانیان پیوندی ساخته‌اند میان سیاوش و حُسَینع هم اکنون در پاره‌ای از شهرك‌های ایران «عاشورا» را سوك سیاوشان می‌خوانند.

حاجی عَلینقی: مازیار، نام جایی است (فرهنگستان)

حاجی لُر: دشتِ مینو، نام جایی (فرهنگستان)

حاجی لَق لَق: لَك لَك، لَق لَق تازی گشته‌ی لَك لَك پارسی است

حادّ: ۱ـ تیز ۲ـ تُند ۳ـ سَخت ۴ـ بُرَنده

حادُّ المِزاج: تُندسِرِشت

حادِث: ۱ـ رُخ بَسته (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، نوشُده (آنندراج)، نوشده‌ای، نوشده کُهَن شود آخِر ـ گرچه به جان کوهِ قارنی به تَن آهَن (ناصرخسرو) ۲ـ رُخداد

حادِثات: (تك: حادِث)، ۱ـ نوشُدگان، رُخ بَستِگان ۲ـ رُخدادها

حادِثِ بِذات: نودَر (برهان)، زبانزد فَرزانی

حادِثِ به زَمان: رُخ بَست، زبانزدِ فَرزانی

حادِث شُدَن: پَدید آمَدَن

حادِثَة، مؤنَثِ حادث: ۱ـ نوپَدید، رُخ بسته ۲ـ رُخداد، پیشآمد (فرهنگستان)، رویداد

حادِثه‌جُوی: ۱ـ نوجوی ۲ـ بی باك، گُربُز

حادثه جویی: بی باکی، گُربُزی

حادِر: ۱ـ شیر، از جانوران ۲ـ خِمله ۳ـ خوشگل ۴ـ کوه بلند ۵ـ رَسنِ اُستوار

حادِی: ۱ـ شُتُربان ۲ـ سرودخوان، سرودگوی

حاذِر: ۱ـ آماده ۲ـ کِناره گیر

حاذِق: ۱ـ زیرَك ۲ـ کاردان

حارّ: گَرمی، گَرم، تَبسا

حارِب: جَنگجُوی، جَنگی

حارِث: ۱ـ شیر، از جانوران ۲ـ بَرزگَر ۳ـ پیشه‌وَر

حارِس: ۱ـ پاسدار، نگهبان ۲ـ لك لك نیل (لاروس)

حارِض: ۱ـ مُردَنی ۲ـ فُرومایه

حارِه، حارَّة: ۱ـ تَبسیده (برهان)، تَفسان ۲ـ تُرُب رَشتی، از گیاهان

حارَة: بَرزن، کوی (لاروس)

حازِب: کارسَخت (لاروس)

حازِم: پیش بین، دُورنِگَر

حاسِب: شُمارگر، شُمارگیر (آنندراج)

حاسَّة، حاسَّه: ۱ـ سَتَرسا (برهان)، سُهِش (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دَریابَنده

حاسِد: ۱ـ رَشکین، پارَشک (آنندراج) ۲ـ بَدخواه

حاسِر: ۱ـ برهنه ۲ـ بی زِرِه

حاسِم: ماه (آنندراج)

حاسِن: زیبا، نیکو، ماه (لاروس)

حاشا: آویشَنِ شیرازی، از گیاهان (معین)

حاشا، مَعاذَالله: پَرگَست، پَرگَس (آنندراج)

حاشا، هَرگَز: مَبادا (فرهنگ کوچك)، اَرَندان (برهان) نَکیرایی (فرهنگ پهلوی)

حاشاك: دور باد اَز تو

حاشا کَردَن: اَرَندانیدَن (برهان)، زیرَش زَدَن (فرهنگ کوچك)

حاشا وَ کَلّا: به هیچ روی

حاشِر: گِردآورنده (آنندراج)

حاشِك: ۱ـ پیاپی ۲ـ باد ۳ـ پُر بار

حاشَ لِله: پَناه به خُدا

حاشِیَة، حاشیه: کَرانه (آنندراج)، کِناره (فرهنگ کوچك)، پَرَّك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ گزارش، چاشتَك (فرهنگ پهلوی)

حاشِیَۀ جامه: آهان (آنندراج)

حاشِیَۀ مَندیل: کِناره ی دَستار

حاشیش: پارسی تازی گشته، هاسیس، از گیاهان

حاشیه نشین: کِناره نشین

حاصِب: ۱ـ گَردباد ۲ـ سَنگریزه ۳ـ اَبرِ بَرفی ۴ـ اَنبوه پیادگان

حاصِد: داسگَر، دِرَوَنده

حاصِر: دُوخباف (آنندراج) (دُوخ = حصیر)

حاصِل: ۱ـ بَر (فرهنگ پهلوی)، دَستاوَرد، فَرآوَرد (فرهنگ کوچك) ۲ـ مانده ۳ـ پالیده (= خُلاصه، برهان) ۴ـ سُود ۵ـ اَندوزه، در دانشِ اَنگارِش (= ریاضی) ۶ـ اَنبار

حاصِلُ الاَمر: پایانِ کار، تَهِ کار (فرهنگ پهلوی)

حاصِلِ تَفریق: کَم اَندوزه

حاصل تقسیم: بَخش اَندوزه

حاصِلِ جمع: گِرداَندوزه، مَر (فرهنگ پهلوی)

حاصل ضرب: زَداَندوزه

حاصِلخیز: بارِوَر

حاصِل کَردَن: اَلفَنجیدَن، فَرآوردَن، توزیدَن (برهان)، ویندیدَن (فرهنگ پهلوی)

حاصِلِ کَلام: پالیده ی سُخَن

حاصِلَة، حاصله: توزه (برهان)

حاصِن: پارسازَن

حاضِر: ۱ ـ آماده، هَندِمان (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ آگاه ۳ ـ بُوده ۴ ـ شَهر نِشین

حاضِرباش: بُوده باش

حاضِرَة، حاضِرَه: ۱ ـ شهر ۲ ـ آبادی ۳ ـ گوشِ پیل

حاضِرجَواب: آمادهِ پاسُخ

حاضِری: بوده خورد

حاضِریَراق: آماده به کار

حاطِب: ۱ ـ هیمه گَر ۲ ـ یاوه گوی، دَرهَم گُوی

حافِد: ۱ ـ نَوه، نَبیره ۲ ـ پیشیار ۳ ـ نِگارگَر

حافِذ: ۱ ـ یار، دُوست ۲ ـ پیشیار (= خِدمَتکار) ۳ ـ نَوه ۴ ـ داماد ۵ ـ بَرادَرزَن ۶ ـ پِدَرزن

حافِر: ۱ ـ سُم ۲ ـ چاهکَن ۳ ـ کَفشِ چوبین

حَافِرُالبَغل: ۱ ـ مهرگیاه ۲ ـ سُنبُل، از گیاهان

حَافِرُالحِمار: شَنکار، از داروها (برهان)، سُمِ خَر

حَافِرُالمُهر: سورَنگان، شنبَلید، از گیاهان

حَافِرة، حافِره: ۱ ـ نَخُست آفَرینش، نخست آفَرینش، خِرَدرا شناس (فردوسی) ۲ ـ راهِ رفته ۳ ـ گودال

حَافِشَة، حافِشه: آبراهه (آنندراج)

حافِظ: ۱ ـ یادِه وَر ۲ ـ نگهبان ۳ ـ بازدار ۴ ـ رامِشگَر ۵ ـ بادگان، یادگان، (برهان)

حافِظِ قَلعه: دِزدار (برهان)

حافِظَة، حافِظه: یادِه (برهان)، وَرم (فرهنگ پهلوی)، یاد (فرهنگستان)، اَیّاد (فرهنگ پهلوی)

حافِل: پُرشیر، پُر، بسیار

حافی: ۱ ـ پابِرِهنه ۲ ـ داوَر

حاقّ: ۱ ـ میان، درون ۲ ـ آمیغ (= حقیقت، برهان) راستی (فرهنگ پهلوی)

حاقِد: بَداندیش (معین)

حاقِّ کَلام: نافِ سُخنَ

حاقَّة، حاقّه: ۱ ـ رَستخیز ۲ ـ آسیبِ پایا

حاقِف: کَژ (آنندراج)

حاقِن: شاشگیر

حاقِنَة، حاقِنه: ۱ ـ کُم (= معده، برهان) ۲ ـ زیرِ شِکَم ۳ ـ گوچنبرِ گَردَن (لاروس)

حاکَة: (تک: حائک)، بافَندگان

حاکَّة، حاکّه: دَندان (آنندراج)

حاکِم: ۱ ـ کُنارَنگ (فرهنگ کوچك)، فَرمان یاد (فرهنگ پهلوی)، فرماندار (فرهنگستان) ۲ ـ داوَر

حاکِمِ ایالَت: اُستاندار (فرهنگستان)

حاکِمِ بَخش: بَخشدار (فرهنگستان)

حاکِمِ دِه: دِهدار، دِهبان (فرهنگستان)

حاکِمِ روستا: کَدخُدا

حاکِم‌شَرع: کیشبان

حاکِمیّت: داتواری (فرهنگ پهلوی)

حاکی: ۱ـ نُمایانگَر ۲ـ بازگویَنده ۳ـ درتازی: آوه (گرامافون، بهره از برهان)

حال: از پارسی ۱ـ هال (آننـدراج) (فرهنگ کوچك)، اَکنون، هَم‌اَکنون ۲ـ جاوَر (= حال، حالَت، آنندراج)

حالّ: پذرُفته (دانشنامهٔ علائی)، زبانزد فرزانی

حالا: اینك، ایدون، نُون (فرهنگ پهلوی)

حال آمَـدَن: ۱ـ گوشـتِ نو آوَردَن ۲ـ بِه‌هُوش آمدن

حال کردَن: خوشیدَن، شَنگُلیدَن

حالات: (تك: حالَت)، ۱ـ جاوَران، جاوَرها ۲ـ چگونگی‌ها

حالِب: ۱ـ سیاهرَگِ ناف ۲ـ میزه نای (معین) ۳ـ شیردُوش

حالَـة، حالَت: جاوَر (برهان) ۲ـ چگونگی ۳ـ سَرمستی (معین)، شنگولی ۴ـ مَرگ

حالَتِ تَشَنُّج دَرتب: اُوبَرَگ (گویش گیلکی)

حالِق: ۱ـ لَبـریز، پُر ۲ـ بُلَنـد ۳ـ پیچَـك ۴ـ مَرَخشِه (= شوم، بَدیُمن)

حالِقُ الشَعـر: ۱ـ مُوسِتُـر ۱۲ـ هزارچَشان، از گیاهان

حالگَه، حالگاه: نادُرُست، هالگَه، هالگاه (هال = دروازه در میدان‌های ورزشی، به‌ویژه چوگان، در آننـدراج هال برابـر گوی آمـده که درست نیست)

حالِم: ۱ـ پُوشَسبـا (پُوشَسب = اِحتِـلام) ۲ـ بالیده، بُرنا (= بالغ)

حالُوش: کِشاوَرز

حالوما: سُرخ‌مَرد، از گیاهان (برهان)

حالیا: اکنون

حالیذونیون، Xelidonion: یونانی، مامیران، از گیاهان (معین)

حالی شدن: دَریافتن، پی بُردَن

حالی کَردَن: ۱ـ خوشیدَن، خوش گَشتَن ۲ـ آگاهاندَن

حالِیَّة: اینـك، در فارسی، در تازی شاخه‌ای از سوفیان

حامـااَقطی، Xamaiakte: یونانی، خام‌پَلَم، از گیاهان، پَلهام (گویش گیلکی)

حامـالاون Xamaileon: یونـانی ۱ـ سوسمار ۲ـ مازری، از گیاهان

حامِد: ۱ـ ستایِشگَر (آنندراج) ۲ـ اَرجگر

حامِر: خَردار، دارنده‌ی خَر ۲ـ خَرماهی

حامِز: نکته‌سنج، آسانگیر: مَرد

حامِض: ۱ـ تُرش، تُرشمَزه ۲ـ تُرشَك (= اسید)

حامِضُ البوریك: ترشِكِ تنگار

حامِضُ البَولیّ: ترشكِ شاش

حامِض الخَلّیك: ترشكِ سركه

حامِضُ الکِبریت: تُرشك گوگرد

حامِضُ الکَربونی: تُرشَكِ زُگال

حامِضُ اللَبنیك: ترشكِ ماست

حامِضُ اللیمون: تُرشَكِ لیمو

حامِل: ۱ ـ بُردار، داشتار (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ آبستن

حامِل اَسفار: ۱ ـ خَر (آننـدراج) ۲ ـ دانای ناكُن (= عالِمِ بی عَمَـل) ۳ـ خواننـده ی كانا (= قاری جاهل)

حامِلُ البُرعوم: شُكوفه آوَر

حامِلُ العرش: بَردارنده ی تختگاه

حامِلانِ عَرش: سَرانِ چَرخ (برهان)

حامِل بودن: با خود آوردَن

حامِـلِ رأسُ الـغـول: دیوكُش، زبـانـزد اخترشناسی، كوده ای از بیست و شش روشنان (بهره از غیاث)

حاملگی: بارداری

حامِـلِ وَحـی: آورنـده ی وَخش (= وحـی، پهلوی)، مانسروبَر (فرهنگ پهلوی)

حامِـله، حامِـلة: ۱ ـ باردار، آبستن (فرهنـگ كوچك) ۲ ـ پی پای ۳ـ سَبدانگور

حامِلةُ الطائرات: ناوِهَواپیمابَر (لاروس)

حامُول: گُلِ جالیز، گُلَك

حامُولُ الماء: شَمین، از گیاهان

حامـی: پادِه بان (بهـره از معـین) پُشتیبـان (فرهنگ كوچك)، نِگَهدارَنده، پُشتیوان، ملك و دین را در این جهان و در آن ـ صدق و عدل است روی و پشتیوان (سنائی)

حامِی: ۱ ـ شیرِ بیشه ۲ ـ سَگ (لاروس)

حان: فروشگاه، میفروشی

حانـاة، حانِـیَة، حانُـوت: ۱ ـ مِی فُروشـی (آنندراج) ۲ ـ كُلبه (معین)

حانِث: پیمان شِكَن: سوگند شِكَن

حانِك، حالِك: سیاه

حانُوت: میفروشی، فروشگاه

حانِیَة: مِی، مِیفـروشی (آننـدراج)، میفروشان (لاروس)

حاووز: آب اَنبار

حاوی: ۱ ـ دَربَـر، اُباریش (فرهنگ پهلوی)، فَراگیر ۲ ـ مارگیر ۳ ـ نیرَنگباز

حاوِیَة: روده

حائِت: سَرزَنشگر

حائر: ۱ ـ سَرگشته، دودِل ۲ ـ لاغر ۳ ـ تالاب

حائِس: گیاهِ خُشك

حائِش: ۱ ـ كو یكِستان ۲ ـ پَردیس

حائِض: خونمند، دَشتانمند (فرهنگ پهلوی)

حائِط: ۱ـ دیوار ۲ـ بوستان
حائِك: بافَنده
حائِل: ۱ـ جُنبان ۲ـ دیواره ۳ـ مادینه‌ی نازا
حائِلَة: تَرفَند
حائِم: تِشنه
حائِن: گُول، نادان
حائِنَة: آسیب کُشَنده
حَبّ: دانِه (آنندراج)، گُویِه (فرهنگ کوچك)، جورتاك (فرهنگ پهلوی)
حُبّ: پارسی تازی گشته (لاروس)، هُب، کُپ، خمره‌ی بزرگ، خُنب
حُبّ: دوستی
حَباب: سِیاب: (برهان)، آبسَوار، گُنبَدَك (فرهنگ کوچك)، کُوپَله (برهان)، گنبَذه (آنندراج)، تاجاب: تاجِ آب، شه‌چو دربحرِ یار خواب شود ـ تخت اوزود تاجِ آب شود (سنائی ـ حدیقه)
حِباب: دوست‌داشتن
حِباب: (تك: حُبّ)، ازپارسی، خُنب‌ها
حُباب: ۱ـ دوستی ۲ـ مار
حَبّات: (تك: حَبّة)، بَرزها، تُخمك‌ها
حَباتِر: (تك: حَبتَر) ۱ـ روباهان ۲ـ کوته‌مردان
حُباتِل: خُشکیده، اُستخوانی
حَبابچه‌ی ریوی: خانه‌ی شُش (فرهنگستان)
حَباب گون، حَباب‌وار: سیابوار، سِیابگون
حُباجِر: سُرخاب، ازمُرغابیان (آنندراج)
حُباحِب: ۱ـ شَبتاب، از جانوران ۲ـ اَخگَر (= شرارِ آتش، برهان)
حَبّار: ۱ـ زَکابفروش ۲ـ ماهی‌زَکاب (مُرکّب)
حُبارِج: سُرخابِ نَر، ازمرغابیان
حُبارَی: پارسی تازی گشته، هوبَره، جَرز، چَرز، تُودَره (برهان)
حُبارَیات: ازپارسی: هوبَرگان
حُباشَة، حُباشَه: ۱ـ گُروزِه (= جماعت، برهان) ۲ـ دَرهَم‌بَرهَم
حُباقا، حُباقی: سُریانی، شَبدرِ خودرو
حُبال: پُری (لاروس)
حِبال: (تك: حَبل) ۱ـ رگ‌های نَرِه ۲ـ سِتاك‌ها، ساغ‌ها
حَبّال: ریسمانگر، ریسمانتاب
حَبُّ الآس: مُوردانِه، ازگیاهان، مُورددانِه
حَبُّ الأثل: گزمازك، ازگیاهان
حَبُّ الأراك: آلبالو تلخ، ازگیاهان
حَبُّ الافرَنجی: تَبِ فَرنگ (= سیفیلیس)
حَبُّ الایارَج: تُربُد، ازگیاهان
حَبُّ الباقلاء المصری: ۱ـ سَنگی بوده مَرپزشکان را ۲ـ کالُوسَكِ مِسری
حَبُّ البان: بانگ، ازداروها (برهان)، گوزبُویا

حَبُّ البَذَل: هوش آور، هَمبسته‌ای از چنددار وی گیاهی برای رهایی از هوشرُبا (= مواد مخدر)

حَبُّ البَرَد: سَرمادانه، تگرگ

حَبُّ البُطم: بَنه (= چاتلانقوش)، از گیاهان، بُنگُل

حَبُّ البَقَر: گاودانه (= کَرسَنه)، از گیاهان

حَبُّ البَلسان: گَوَج بُن، از گیاهان

حَبُّ البُلوغ: ۱ـ جوش جَوانی، جُوشِ گُوالِش ۲ـ هِل، از گیاهان

حَبُّ البَنَه: از ریشه‌ی پارسی، بَنَه

حَبُّ التُّرشا: از ریشه‌ی پارسی، تُرشَك، از گیاهان

حِبالَة، حِبالَت: ۱ـ دام ۲ـ جَنَك مَرگ

حَبُّ الخروع: کِنتُو، تخم بیدانجیر از گیاهان دارویی (برهان)

حَبُّ الراس: مَویزَك، از گیاهان

حَبُّ الراسَن: از پارسی، راسَن (پهلوی)

حَبُّ الرَّشاد: سِپَندان (آنندراج)، تُخم ترتیزك (برهان)، از گیاهان

حَبُّ الصَنوبَرُ الکبار: جَلغوزه، از گیاهان (برهان)

حَبُّ العَروس: کَبابه، از داروها (برهان)

حَبُّ العصفَر: خَسَکدانه، تُخم کازیره (برهان)، از گیاهان

حَبُّ الغَمام: یَخچه (آنندراج)، تگرگ (لاروس)

حَبُّ الفُقد: سَگنَبویه، اَغیس، از گیاهان (برهان)، تُخمِ دِلاشوب (گویش شیرازی)

حَبُّ الفنا: سَگ انگور، روباه تُربَك، از گیاهان (برهان)

حَبُّ القُطن: کَکچه، پَنبه‌دانه، از گیاهان (برهان)

حَبُّ المُزن: یَخچه (آنندراج)، تگرگ

حَبُّ المِسك: مُشکدانه (لاروس)

حَبُّ الملوك: غَنجال (صحاح الفرس) ماهودانه، شِباب (برهان)

حَبُّ المَنسِم: فَلَنجه، از گیاهان

حُبُّ الوَلَد: مِهرِ فرزند

حُبُّ الوَطَن: مِهرِ زادبوم، مِهرِ میهَن

حَبُّ الهال: از پارسی، دانه‌ی هِل

حُبالَی: (تك: حُبلی)، زنانِ باردار

حُبّان: (تك: حَبّ)، دانه‌ها، گُویَك‌ها، گویه‌ها

حَبائِك: (تك: حَبیکَة)، ریگراه، راه‌های ریگناك

حَبائل: ۱ـ اَهریمن زَنان، جه‌ها (= فواحِش) ۲ـ (تك: حبالَی تك: حبلَی)، زنان باردار (غیاث اللغات)

حَبائِل الشَّیطان: ۱ـ دام‌های اهریمن ۲ـ گواژ: زنـــان، برگرفتـه از چمـراس : زنـان دام‌های اهریمنند، در نبی

حَبُّ بُر: گویه‌بُر، ابزارداروسازی

حَبّـة، حَبّه: ۱ـ تخم، برز ۲ـ نیم‌تسو، اندازه ای است ۳ـ سبزیِ خشك

حُبّة، حُبَّت: ۱ـ مهر، مهربانی ۲ـ اَنگور

حَبَّةُ الاَثل: گزمازك، از گیاهان

حَبَّةُ البَقل، خودرُو: برز

حَبّةالحَلاوَة: تُخمِ شِبِت

حَبَّةُ الحُلوَة: شیرین‌دانه

حَبّـة الخَـرنُـوب: از ریشـه‌ی پارسی، دانـه‌ی خَرنُوب

حَبَّـةُ الخضرا: وَن، بَن، نانکِش، وَندان، وَندانه، بُوکَلك، میوه ای است مَغزدار (برهان)

حَبَّةُ السُمنَة: خواجه چَر، از گیاهان

حَبَّةُ السوداء: سیاه دانه، از گیاهان

حَبَّةُ السورا: بُوغَنج، تخمکی است ریزه و سیاه (برهان)

حَبَّةُ القَلب: خون دل (آنندراج)

حَبَّةُ المُبارکَة: سیاه دانه، از گیاهان

حَبَّةُ المُلوك: ماهودانه، از گیاهان

حَبَّةُ الهَبید: کَبَست (= حَنظَل، برهان)

حَبتَر: ۱ـ روباه ۲ـ کوته بالا، کوتوله

حَبتَك: استخوانی، تَکیده

حَبتَل: کم گُوشت، نَزار

حَبج: هم‌آوای رَنج، ۱ـ نُموداری ۲ـ ناگه پیدایی ۳ـ نَزدیکیدَن، نَزدیك شُدَن ۴ـ گوشه گیری ۵ـ گِردگیری (بهره از آنندراج)

حِبج: هم‌آوای کِتف، چوب زَدَن (آنندراج)

حُبجُر: سُرخاب، از مرغابیان، سُرخابِ نَر

حَبَّـذا: نیکا، نیك است، خوشا، زِهی (فرهنگ کوچك)

حِبر: ۱ـ دُوده ۲ـ زَکاب (= مُرکّب) ۳ـ دانا

حُبرَة: ۱ـ شادمانی ۲ـ فراخی ۳ـ زردی دندان

حِبردان، دَوات، آمِه (فرهنگ کوچك)، زَکابدان

حَبس: ۱ـ بَند، زندان ۲ـ دِلاوَری

حُبس: وَرَستـــاد (= وَقف، فرهنـگ کوچـك)، نَهادَك (فرهنگ پهلوی)

حَبسُ البول: شاشبَند، چامین بَند

حَبسُ الطَّمث: دَشتان بَند

حَبسُ النَفَس: دَم بَند، دَم نکشیدَن

حُبسَة، حُبسَت: ۱ـ زَبان بَستِگی، بَندزَبانی ۲ـ بَندچامینی (چامین = بول، آنندراج)

حَبس اَعمال شاقه: زارزِندان

حَبس اَبَد: زندانِ اَبَد

حَبس تکدیری: زندانِ کوتاه

حَبسِ تأدیبی: زندانِ کیفَری

حَبس شُدَن: بَندیدَن، زندانی شُدَن

حَبس کَردَن: بَنداندَن، زندانی کَردَن

حَبسِ مُجرَّد: تَک‌زندان

حَبسیّه: زندانتال

حَبَش: فیسا (= بوقلمون) شَوات

حَبط: ۱ـ ناچیزی ۲ـ نابودی ۳ـ تَبَستی (= ضایع شُدَن) ۴ـ بیهودِگی

حَبَط: ۱ـ روده پیچ ۲ـ جای تازیانه

حَبَق: ۱ـ پودینه، پودِنه، از گیاهان ۲ـ بوته

حُبَق: کَم‌خِرَد

حَبَقُ الاُترُجی: از پارسی، بادرنگبویه

حَبَقُ البریّ: پودنه‌ی دَشتی

حَبَقُ البَقَر: بابُونه، از گیاهان

حَبَقُ التُرَنجان: از ریشه‌ی پارسی، بادرَنگبویه

حَبَقُ التِّمساح: پودَنه‌ی آبی، از گیاهان

حَبَقُ الجَبَلی: پلپلمُویه، از گیاهان

حَبَقُ الجَسُور: پُودَنه‌ی آبی

حَبَقُ الخُراسانی: تُرشَک، از گیاهان

حَبَقُ الراعی: برِنجاسف، از گیاهان

حَبَقُ الصَعتَری: ۱ـ شاهسپَرَم ۲ـ فَرنجمُشک، از گیاهان

حَبَقُ العشاء: مَرزَنگوش، از گیاهان

حَبَقُ الفیل: مرزنگوش، از گیاهان

حَبَقُ القَرَنفُلی: فَرَنجمُشک، از گیاهان

حَبَقُ القنا: مرزنگوش، از گیاهان

حَبَقُ الکرمانی: شاه اِسپَرَم، از گیاهان

حَبَقُ الماء: پودنه‌ی جُوبار، پُودَنه‌ی آبی

حَبَقُ النَبَطیّ: ۱ـ فَرَنجمُشک ۲ـ شاد اِسپَرَم

حَبَقُ النُّهری: پُودَنه‌ی آبی

حَبقالِه: گُوشمُوش، از گیاهان

حَبقَر: ۱ـ ژاله ۲ـ تگرگ

حَبَک: بیخِ انگور (آنندراج)

حُبُک: ۱ـ رَاه آسمانی، اَختَر راه ۲ـ مَرغوله (= زُلفِ مُجَعَّد) ۳ـ کوهه، خیزابه

حَبک: ۱ـ بُریدَن ۲ـ گردن‌زدَن (آنندراج) ۳ـ دولا دوختَن

حَبّ کَردَن، حَبّ‌ساختَن: گویکاندَن، گویه ساختَن

حَبکَل: کُوتاه

حِبل: سَختی، پَتیار

حَبل: ۱ـ رَگ ۲ـ ریسمان ۳ـ پالَهَنگ ۴ـ زنهار ۵ـ پیمان ۶ـ گِرانی ۷ـ رَز، تاک ۸ـ تاکشاخِه

حَبل: ۱ـ آبستنی ۲ـ زَه، بچه در زهدان

حِبل: ۱ـ زیرک، دانا ۲ـ سَختی

حَبلُ الذراع: رَگدَست

حَبلُ السُّرّی: بَندِ زای، بَندِ ناف (لاروس)

حَبلُ الله: ۱ـ زِنهارِ خُدا، نامه‌ی خُدای ۲ـ خُداباوَری

حَبلُ المتین: ریسمان اُستوار: نِبی را گویَند

حَبلُ المَساکین: داردوست، از گیاهان (گویش گیلکی)

حَبلُ الوَرید: شاهرَگِ گَردَن (آنندراج)، رَگِ جان (برهان)

حُبلَی: آبستَن، باردار

حَبن: خَرزَهره، از گیاهان

حَبَن: خُشکامار (= اِستِسقاء لغت فرس)، از بیماری‌ها

حِبن: ۱ ـ بَناوَر، آماس بزرگی بر اَندام (برهان) ۲ ـ کَپی (= بوزینه)

حُبُوب: (تك: حَبّ)، دانه‌ها، گویه‌ها، جورتَك (فرهنگ پهلوی)، بُنشَن (آنندراج)

حُبُورَة: پیشگامی، پیشوایی در دانِش

حُبُّورة، از Papaver، لاتینی ۱ ـ بُوتـه‌ی خَشخاش ۲ ـ خَشخاش، تَتری

حُبُوط: بیهودگی (= باطل شُدَن)، ناچیزی

حُبُول: (تك: حِبل)، پَتیارها، سَختی‌ها، زیرکان

حَبّه‌بَر: ۱ ـ تُخمه‌بَر: دُزد ۳ ـ زُفت (= خسیس)

حَبیب: ۱ ـ دُوستار، دوُستدار (فرهنگ کوچك) ۲ ـ دِلِستان، یار

حَبیکَـة، حَبیکـه: ۱ ـ اَختَـرراه ۲ ـ شِکَن، دَرموی، دَرزِره، درجامه، درآب ۳ ـ زِره

حُتات: ریزه، تَراشه

حِتار: ۱ ـ کِناره، گُوشه ۲ ـ چارچوب ۳ ـ چَنبَره

حَتّام: تا چَند، تا کِی؟ (آنندراج)

حُتـامَـة، حُتـامَـه: تَه خوان، آن‌چه از خوراك برخوان ناخورده بمانَد

حَتد: ناب، نابِ هرچیز

حَترَفَة: سُرخی چَشم

حَتف: مَرگ، مَرگِ در بستَر

حُتفُل: دُرد، لِرد، تَه‌مانِده

حَتم: بایِش، بایِست

حَتماً: بی بر وبَرگرد

حَتمی: بایِستِه، اِواریك (فرهنگ پهلوی)

حَتمِیُّ الوُقوع: ناگُزیر

حَتن: ۱ ـ مانَند، هَمتا ۲ ـ هَمسَر ۳ ـ هَمال

حُتُود: مانِدگاری

حُتُوف: (تك: حَتف)، مَرگ‌ها

حُتُوم: (تك: حَتم)، بایِش‌ها

حَتّی، حَتّـا: از پارسی (فرهنگ کوچك)، هاتا، ایچ (فرهنگ پهلوی)، فایَد (برهان)، خداوند است و میر و میرزاده ـ ز عهـد و عصر آدم فایَد اکنون (قطران)

حَتّی الاِمکـان: تا جایی که بشَود، تا بِتَوان (فرهنگستان)

حَتّی الباب: تا دَمِ دَر

حَتّی القُوَّه: با هَمه نیرُو

حَتّی المَقدور: تا جایی که بتوان

حَتّی الــوَرید و الشــریان: تا سُرخــرگ و سیاهرَگ

حَتّی الوُسع: تا دَر گُستَره، تا دَر نیرو

حَتّی بَلغَتِ الحُلقوم: تا گُلو، تانای

حَثّ: انگیزش

حِثرِما: پودنه، از گیاهان (معین)

حَثیرَة، حَثیرَت: کَدسُور، سور و میهمانی برای خانه‌ی نو

حَجّ: از پارسی؟ هَنــج (به معنــی آهـختــه صحــاح الفـرس) چنــان که مرغ هوا پَرّ و بال برهَنجَد (ابوشکور)

حَجا: ۱ـ کَرانه ۲ـ زی ۳ـ پَناهگاه

حِجا: ۱ـ زیرکی ۲ـ پَرده ۳ـ اَندازه

حِجاء: ۱ـ شادیدَن، شادمانی ۲ـ چَنگ‌دَرزَدَن ۳ـ بازداشتن (آنندراج)

حِجاء: چیستان گویی

حِجــاب: پَرده (برهــان) شادِروان (فرهنـگ کوچك) پَردَك (فرهنگ پهلوی)

حُجّاب: (تك: حاجِب)، پَرده‌داران، باروانان

حِجــابُ الـعِــزَّة: پَرده‌ی نزدیکـی، گامــه‌ی سَرگَردانی، زبانزد سوفیانه

حِجابُ القَلب: پَرده‌ی دِل

حِجابَة، حِجابَت: پَرده‌داری، باروانی

حِجابِ حاجِز: اَندَر پَرده

حِجابدار: دَر پَرده

حِجــابِ ظُلمــانی: ۱ـ پَرده‌ی تاری: شَب ۲ـ تیرگیِ دل، سیاهیِ دِل

حِجــابِ نورانــی: ۱ـ پَرده‌ی روشَن: روز ۲ـ روشنیِ دل، پاکیِ دل

حُجّاج: (تك: حاج)، هَنجایان، هَنجیان

حِجاج، حَجاج: ۱ـ استخوان اَبرو ۲ـ کرانه‌ی خور

حِجار، حِجارَة: (تك: حَجَر)، سَنگ‌ها

حَجّار: سَنگتَراش (فرهنگستان)، سنگ کار

حَجّاری: سَنگتراشی، سنگ کاری

حِجاز: دَرمیان، نام سرزمینی میانه‌ی «نَجد» که زمینی بلند و «تهامه» که زمینی نشیب (آنندراج)

حَجّ اَصغَر: هَنجِ کوچك

حَجّ اَکبَر: هَنجِ بُزُرگ

حِجال: (تك: حَجلَة، حَجله)، گِردَك‌ها، بَروَرها

حَجّــام: ۱ـ تانــگُــو (آنـنــدراج)، گَرّا (صحــاح الفـرس) شیشــه‌ی پُرخــون که گَرّا می‌مکَـد ـ بر اُمـید نفــع دل خوش می‌کنــد (مولانا)، ۲ـ مُوتَراش

حِجامَة، حِجامَت: بادکِش کَردَن، در پِنگان‌های شیشه‌ای پنبه را به مُل می‌آلوده و می‌افروخته و دهــانــه‌ی پِنگــان را بر پُشتِ آدمی نهـاده و بر

آماس پدیدآمده، پس از برداشتنِ پنگان تیغ می‌زدند، اَنجیدَن (برهان)، بادکشیدَن

حِجامَت‌چی: گَرّا، تانگو، تَوَنگو

حُجُب: (تك: حِجاب)، پَرده‌ها، شادِروانها

حُجب: شَرم

حَجب: ۱ـ دَر پرده کَردَن (آننـدراج) ۲ـ بازداشتَن ۳ـ اَز دَر آمَدَن ۴ـ کاستنِ مُرده‌ری ۵ـ بازداشت مُرده‌ری (= ارث = میراث)

حَجِب: پُشته (آنندراج)

حِجبَة، حِجبَت: پَرده‌داری، باروانی، دَربانی

حُجَّت: ۱ـ گِردا (برهان)، گُواه (معین) ۲ـ تَرده (فرهنگ کوچك)، نَخشَه (برهان) (= حُجَّت و برهـان، حُجَّت نِوِشته) گُویا، روشن، اُستوار، پَذیرُفتنی و دُرُست از ویژگی‌های آن است

حَجَّة، حِجَّة: از پارسی؟ هَنجیدَن، هَنجِش

حَجَّةُ الاِسلام: هَنجِ نُخُست

حُجَّةُ الاِسلام: فَرنودِ اِسلام، پیشوای دین

حُجَّةُ الحَق: گُواهِ هُدِه، بَرنامِ پورسینا

حَجَّةُ الوِداع: هَنج بِدرود

حُجَج: (تك: حُجَّة)، گُواه‌ها

حُجَجِ اِسلام: گُواهانِ اِسلام

حَجر: ۱ـ آغوش ۲ـ بازداشت، بازداشت کسی از گُسارِش و کاربُردِ داراكِ خویش

حَجَر: سَنگ

حِجر، هم‌آوای هِجر: ۱ـ خِرَد ۲ـ کِنار ۳ـ مادیان ۴ـ خویشی

حُجَر: (تك: حُجرَة، حُجره)، یاخته‌ها

حَجَراخاطیس: یَشمِ سپید

حَجَرِ اَرمَنی: ۱ـ سنگ لاژورد، در نِگارگری به کار آید ۲ـ گُلِ سُرخ

حَجَرآسیوس: یونانی، سَنگِ شوره، نَمَكِ چینی (آنندراج)

حَجَرِ اَعرابی: شَکَرسَنگ، از داروها (برهان)

حَجَرُالاَبیَض: شیرسَنگ

حَجَرُالاَحمَر: سُرخاسَنگ، گُلِ سُرخ، شادَنه، سَنگ‌خون

حَجَرُالاَخضَر: سَبزسَنگ

حَجَرُالاَساکِفه: سنگ کَفشگر

حَجَرُالاِسفنج، حصاةُالاِسفنج: سنگ دَروج، از داروها (برهان)

حَجَرُالاَسوَد: سَنگ سیاه، سَنگی است در خُدایخانه

حَجَرُالاَصفَر: زَردسَنگ

حَجَرُالاَصَمّ: سَنگ آتشزَنه

حَجَرُالاَطمُوط: از ریشه‌ی پارسی، سنگ مُود (= عقاب)

حَجَرُالاَفراس: پادزَهرِ اَسبی

حَجَرُ الاَفروج: سَنگ فَریگیا

حَجَرُ الاَیِّل: پادزَهر گاوی

حَجَرُ البادزَهر: از ریشه‌ی پارسی، سنگ پادزَهر

حَجَرُ البارقی: سَنگ کَهرُبا

حَجَرُ الباهَت: سَنگ مُود

حَجَرُ البَحر: سَنگ دَریا ۱ـ سنگ پا ۲ـ توتیا ۳ـ سَنگ مُود

حَجَرُ البُحَیرَة: سَنگ شَبَه

حَجَرُ البِرام: سنگ هَرکاره

حَجَرُ البَرقیّ: سَنگ کَهرُبا

حَجَرُ البُسر: شَسَن (= صدف، برهان)

حَجَرُ البَقَر: گاوزَهره

حَجَرُ البِلور: سَنگِ مَها، سنگ شیشه

حَجَرُ التُوتیا: از ریشه‌ی پارسی، سَنگ تُوتیا

حَجَرُ الحَبشیّ: سَنگِ یاسِم، از داروها (برهان)

حَجَرُ الجاه: ۱ـ یَشم ۲ـ پیروزه

حَجَرُ الجَدید: نوسَنگی

حَجَرُ الحَبَن: سَنگ‌زَه

حَجَرُ الحَدید: خُماهَن

حَجَرُ الحَکّاک: سَنگ پا

حَجَرُ الحِمار: خَرمُهره

حَجَرُ الحُمّی: شَنگَرف

حَجَرُ الحُوت: سَنگ ماهی، از داروها (برهان)

حَجَرُ الحَیَّة: مُهره‌ی مار

حَجَرُ الخَزَفی: شَسَن سَنگ

حَجَرُ الخطاطیف: سَنگ پَرَستُوك (برهان)

حَجَرُ الدَّم: شادَنه، از داروها (برهان)

حَجَرُ الدّیك: سَنگ خروس (برهان)

حَجَرُ الرُّخام: سَنگ گُور

حَجَرُ الزِناد: سَنگ آتشزنه

حَجَرُ الزیبَق: شنگرف

حَجَرُ الزَیتون: سَنگ‌زه، سنگ یهودان (برهان)

حَجَرُ السَّمّ: پادزَهر

حَجَرُ السَّماوی: سنگ آسمانی

حَجَرُ الشَّجَری: بُسَّد (= مرجان)

حَجَرُ الشَّعر: سَنگ مُوبَر (برهان)

حَجَرُ الطُّور: شادَنه، از داروها (برهان)

حَجَرُ العاج: شِکَر سَنگ، از داروها (برهان)

حَجَرُ العُقاب: سَنگ مُود

حَجَرُ الغَلَبَة: پیروزه

حَجَرُ الفَتیلَة: آذَرشَست

حَجَرُ الفَلاسِفَة: سَنگ گازُران

حَجَرُ القَدیم: پارینه سنگی

حَجَرُ القَمَر: سَنگ ماه، ماهسنگ (برهان)

حَجَرُ القیر: سَنگ کَزَف

حَجَرُ القَیشُور: سَنگ پا

حَجَرُ الکِبریت: سَنگ گوگرد

حَجَرُ الکُحل: سَنگ توتیا

حَجَرُالکَرَك: جادُوسَنگ، از سنگ های گرانبَها
حَجَرُالکَلب: سَنگ سَگ (برهان)
حَجَرُالکُلی: سَنگ آبدان (= مَثانه)
حَجَرُالکَهرُبا: از ریشه‌ی پارسی، کَهرُبا
حَجَرُاللاجورد: سنگ لاژوَرد
حَجَرُاللَبَنیّ: سَنگ شیر (برهان)
حَجَرُالمغنی: سَنگ بَرگان (برهان)
حَجَرُالنّار: سَنگاتِش (برهان)
حَجَرُالنّور: سَنگ روشن (برهان)
حَجَرُالنیقیّ: سنگ نیسه
حَجَرُالولادَة: سَنگ زایش، سَنگ مُود
حَجَرُالهُنود: سَنگ آهَن‌رُبا
حَجَرُالیَهود: سَنگ یَهودان، سَنگ زه
حَجَراَناغاطِس: یونانی، سَنگ خون، از داروها
حُجران: بازداشت (آنندراج)
حَجَران: ۱ـ سیم ۲ـ زَر (آنندراج)
حَجَـرِ حَدیدی: خُماهان، خُماهَن، سنگی است سخت به‌رنگ سرخِ تیره (برهان)
حَجَرِ هندی: شادَنه، از داروها (برهان)
حُجـرَة، حُجـره: ۱ـ یاخته (برهان)، خُردخان، کَدَك، بَروارِه (آنندراج)، کُلبِه (فرهنگ کوچك)، کَرَه (برهان) ۲ـ سوی ۳ـ ستورگاه
حَجرَةُ البَقَر: گاوزَهره (برهان)
حُجره، بَرحجره: بَربار (برهان)

حَجَریّ: سَنگی (لاروس)
حَجز: ۱ـ میانِگی ۲ـ بازداشت
حَجزالاحتیاطی: بازداشت ویتَران (= موقّتی)
حَجزالارتهانی: بازداشتِ گرومان
حَجز: ۱ـ گلوبُریدَن ۲ـ روده ریش، از تشنگی
حُجز: ۱ـ خویشِ نزدیك ۲ـ سوی ۳ـ پاك
حَجَـك: اگر به گفتـه‌ی آننـدراج پارسی باشد: هَجَك، گُل
حَجّ کَردَن، حَجّ گُزاردَن: هَنجیدَن، هَنج گزاردَن
حَجَـل: کَبـك: کَبش، از پرنـدگان، کَبـكِ نَر، فرهنگ لاروس حَجَل را پارسی مُعرَّب می‌داند
حِجل: ۱ـ پابرنجَن ۲ـ پای بَند
حَجلَة: کبكِ ماده
حَجَلَة: در فارسی حِجله‌ی دامـادی، حِجله‌ی عروسی، بَروَر (برهان)، گِردَك (برهـان): از مولانـا جلال الـدین محمـد بلخی به فرزندش سلطان وَلَد: هر روز و هر شب را چون روز اوّل و شب گِردَك داند (مناقب اَفلاکی)
حجله خانه، حجله گاه: گِردَك خانه، گِردَك گاه
حَجم: گُنجـاه (فرهنـگ کوچـك)، سِتبَـرا (دانشنامه‌ی علائی)، گُنج (فرهنگستان)، تَن (فرهنگ پهلوی)
حَجَن: کَجی، خَمیدگی (لاروس)
حَجن: ۱ـ خَماندَن ۲ـ بازگرداندَن

حَجُـون: ۱ ـ تَنبـل ۲ ـ دُژجنـگ، جنـگِ دشمن فریب

حَجیم: گُنجا (فرهنگستان)

حَدّ: ۱ ـ مَرز، سومِه، سامان، کوستَك ۲ ـ کران، کَرانـه ۳ ـ اَنـدازه (فرهنـگ کوچـك) ۴ ـ زی (برهان)، هَر لَغزشی که برای آن اسلام کیفری پیش بینی کرده

حِداء: سرودِ ساربـان، برای رانـدنِ اُشتـران (معین)

حِدأة: زَغَن، از پرندگان (معین)

حَداثَـة، حداثَت: نُوی، تازگی، نوخـاستِگی، نوجَوانی

حَداثَتِ سِنّ: نوزادِگی، خُردسالی (آنندراج)

حَدّاد: ۱ ـ آهَنگَـر (فرهنـگ کوچك)، نَهامین (برهـان)، آهنفـروش ۲ ـ دَربـان ۳ ـ زندانبان (آنندراج)

حِداق: (تك: حَدَقَـة)، سیاهـه‌های چَشـم (آنندراج)، چَشمخانه‌ها

حَدائـج: (تك: حِداجَـة)، کجاوه‌های پرده‌دار (آنندراج)

حَدائد: (تك: حدید)، ۱ ـ آهَن‌ها ۲ ـ آهَنی‌ها

حَدّاَقَـل: نیتـوم، کَمی، کَمیست (فرهنـگ پهلوی)

حَدّاکثـر: چَنـدتُم، بیشی، وِشیست (فرهنـگ پهلوی)

حَدّاوسط: مَرزِمیانین: ۱ ـ مرزمیانه‌ی اوگ (= اوج) و پاگاه (= حضیض)، در اخترشناسی ۲ ـ مرزمیانه‌ی پیشگفت و بازیافت، در کَرویز (= قیاس، منطق)

حَدَب: ۱ ـ کوژی ۲ ـ پُشتِه

حَدباء: زنِ کوژی

حَدَبَة، حَدَبَت: ۱ ـ کوژپُشتی ۲ ـ پُشتِه

حِدَّت: تُندی، تیزی

حِدَة: تَکی

حَدِّتام: مَرزپارُن: ویمَندی (= تعریف) که دَربرگیرنده‌ی گُن (= جنس) و زاب‌ها (= صفات) باشـد، زبـانـزد فرزانی (پارُن = کامـل = تامّ، پهلوی)

حَدَّثنا وَ اَخبرنا: بازگفت و ما را آگاهاند

حُدثَی: ۱ ـ پیش‌آمد ۲ ـ زَنِ دویم (لاروس)

حَدَج: ۱ ـ کَبَست: (= حنـظل) ۲ ـ خربـزه‌ی نارس

حِدج: پارسـی تازی گشتـه، هُودَگ، که تازی گشته‌ی آن نیز هُودَج است، کَجاوه

حَدر: ۱ ـ آماسیدنِ پوست ۲ ـ گُلمُژه زَدَن

حَدَر: ۱ ـ نَشیب ناهمـوار ۲ ـ آمـاسِ چشم ۳ ـ لوچی، دوبینی (لاروس)

حُدَرة: ۱ ـ چشم برجسته ۲ ـ گُلمژه

حَدس: اَنگار، گُمان

حَدس زَدَن: اَنگاشتَن، گُمان بُردَن

حَدِفاصل: میانَك (فرهنگ پهلوی)

حَدَق: باتَنگان (= بادنجان)، بادَنگان

حَدَق: ۱ ـ چشم دوختن ۲ ـ آسیب رسانـدن به چَشم

حَدَقَة: سیاهه‌ی چشم (آننداج) ۲ ـ چَشمخانه (فرهنگ کوچك) کاسه‌ی چَشم

حَدّناقص: مَرز اَبـوَنـد: ویمـنـدی که دربـرگیرنـده‌ی گُن یا زاب به تنهـایی باشـد، زبانزد فرزانی (اَبوَندك = ناقص، پهلوی)

حَدّنصاب: مَرزَده یك (= زَکوة)، بازمَرز

حُدُوث: نوپیدایی، رُخ بَستِگی

حُدُوثَة: تازِگی، نوشُدِگی

حُدُود: (تك: حَدّ) ۱ ـ کوستَـك ها (فرهنـگ پهلوی)، خجـور (آننـدراج) ۲ ـ آیین ها ۳ ـ اندازه ها

حُدودُ العالَم: کوستَك های جهان

حُدودُ الله: کوستَك های خُدا، دین ها

حَدیث: فَرگُفت ۲ ـ گُفت ۳ ـ داستـان ۴ ـ سَروا (صحاح الفرس)

حَدیثُ العین: ۱ ـ نوجَوان ۲ ـ نوزاد

حَدیثُ السِنّ: نوجوان (لاروس)

حَدیث بیهوده: غاب (صحاح الفرس)

حَدیثِ قُدسی: فَرگفتِ اَشویی

حُدَیج: بَلارَج، لَك لك

حَدید: ۱ ـ آهن ۲ ـ بُرّان

حَدیدُ المُزَیَبق: آهنِ سپید (لاروس)

حَدیدُ النَّظَر: تیزنِگَر، تیزبین

حَدیدة: ۱ ـ کارد تیز ۲ ـ آهَن (آننداج) ۳ ـ اَبزارِ آهنین (معین) ۴ ـ میله ساز

حَدیدی: ۱ ـ آهنی، آهنین ۲ ـ کَستَره، از گیاهان

حَدیس: بَر زمین افتاده (لاروس)

حَدیقَـة، حَدیقـه: باغِستـان، آبسـالان، باغ دیواردار (برهان)، هم آن سَنتور با سَد آه نالان ـ به سانِ بُلبُل اندر آبسالان (ویس ورامین)

حَذّاء: ۱ ـ تیزرو ۲ ـ گذَران (آننـدراج) ۳ ـ بُرّان

حَذاقَت: زیرکی، دانایی، چیره دَستی (فرهنگ کوچك)

حَذَر: ۱ ـ پَرهیز، دُورِش ۲ ـ تَرس

حَذِر: ۱ ـ پَرهیزا ۲ ـ تَرسان

حِذر: ۱ ـ بیم ۲ ـ تَرس ۳ ـ پَرهیز (لاروس)

حَذَر کَردَن: پَرهیزیدَن

حِذرِیان: ۱ ـ بَرهیزگار ۲ ـ تَرسان

حَذف: ۱ ـ سِتُرِش ۲ ـ اَنداختَن ۳ ـ دِرَویدَن ۴ ـ به کوتاهی بَرگُذار کَردَن

حَذف کَردَن: سِتُـردَن، رانـیدَن (فرهنـگ پهلوی)

حَذق: زیرَکی، چیره‌دستی

حَذل: ۱ ـ گرایش ۲ ـ کناره‌های دامَن ۳ ـ اُزدوی تازی (= طَلح = صَمغِ عَرَبی)

حَذَمان: ۱ ـ شتاب ۲ ـ کُندی، از واژگان دوپهلو

حُذُنَّة: ۱ ـ خُردگوش ۱ ـ کوته بالا: مَرد

حَذو: ۱ ـ بَرابَراندَن، بَرابَرکردَن ۲ ـ روبرو

حَذور: ۱ ـ پَرهیزکَردَنی، رَمیدَنی ۲ ـ تَرسُو

حُذَیّا: ۱ ـ بهره ۲ ـ مژدگانی (آنندراج)

حَرّ: گَرما، تَفس

حُرّ: ۱ ـ آزاده ۲ ـ جوانمَرد ۳ ـ بَرگُزیده

حِر: چوز

حِراب: جَنگیدَن، نَیزه زَنی

حِراب: (تك: حرب، آننـدراج)، کارزارها (تك: حَربه، معین)، دشنه‌ها

حِرابیَّة: چای تازی

حَراة: ۱ ـ گشـادِگی ۲ ـ سوی ۳ ـ بانگِ مُرغان (آنندراج)

حُرّاث: (تك: حارث)، کِشتکاران، بَرزگَران

حِراثَـة، حِراثَـت: کِشتکـاری، بَرزیگَـری، شُخم‌زَدَن

حِراج: (تك: حِرج)، ۱ ـ گناهان ۲ ـ دام‌ها

حَراج: مَشتِه (بهره از برهان)

حِراجُ الظَلماء: تاریکی در تاریکی (آنندراج)

حَراجی: مَشتِه ای

حَرارَت: ۱ ـ تَفت، تَفس، تَفش (برهـان)، تَفسا (آنندراج) ۲ ـ تند و تیزی

حَرارَتِ تَب: بوژ (برهان)، جَشن (برهان)

حَرارَت دادَن: تَفتَن (برهـان)، تَفسـانـدَن (برهان)

حَرارت دیدَن: تَفسیدَن

حَرارَت دیده: تَفتِه (برهان)

حَرارَت سَنج: آذَرسَنج (فرهنگستان)

حَرارتِ غَریبی: تَفتِ ناسـرشتی، گَرمِشی که خاستگاه بیرونی دارد

حَرارتِ غَریزی: تَفتِ ویری، تَفتِ سِرِشتی، گَرمِشی که خاستگاه درونی دارد

حَراره: ۱ ـ آواز آب ۲ ـ نام گونـه‌ای تَرانـه که مردمان سرایَند و خوانَند، سُرودَك

حِراسَة، حِراسَت: نگاهبانی (فرهنگ کوچك)، پاسبانی، نِگَهداری

حَراشـا: رومـی، سِپَنـدین (برهان)

حِراص: (تك: حَریصَة)، آزمَندان

حُرّاص: (تك: حریص)، آزمَندان

حَرّاض: ۱ ـ اُشنان فروش ۲ ـ آهَك پَز

حَرّاف: واتگـر (برهـان)، زَبـان‌آور، بُرچـانِـه (معین)، حرّاف از ساختـه‌های فارسی گویان است.

خَرافَة، خَرافَت: تُندوتیزی، زَبانگَزی

خُراق: ۱ـ شورابه ۲ـ توسَن، اَسپ تُندرو

خِراق: سوزان

خَرّاقَة: ۱ـ سوزَنده ۲ـ اَژدَراَفکن (لاروس)

خُرّاقَـة، خُرّاقـه: پُدپـود (= سوختـه چخماق، برهان)، پودِه (آنندراج)

خَراك: جُنب

خِرام: گَرمکُن، ازپوشش‌ها

خَرام: ۱ـ ناروا، نَشایست ۲ـ اَرجَمَند

خَرامخـوار: آتشخوار، نَبوَم به بَرِ مغانِ مفرور ـ آتشخواری زآب انگور (خاقانی)

خَرامـزاده: دوغُـول، غـول (صحـاح الفرس)، مُول، نِغـاك (برهـان)، سِند (صحاح الفرس)، خُشـوك (برهـان)، سَنـداره (برهـان) بیج (آننـدراج) پایزَن (آنندراج)، سَندَره (برهان) کوی یافت (صحاح الفرس)

خَرامزادِگی: مُولِکی، بیجی

خَرامکاره: بَدگَندخوار، پاره گیر

خِرامیّ: دُزد، راهزَن

خَرّان: ۱ـ خشك لَب ۲ـ نام شهری: هَران

خَراوَة: تُندی، تیزی

خَراة: سو، سوی (لاروس)

خَرایِر، خَرائر: (تك: حُرَّة)، آزادزَنان، زنان آزاده

خَرّای رومـی: کاشَـن، از گیاهـان دارویی (آنندراج)

خَرب: کارزار، رَزم

خَرِب: جَنگَنده، رَزمَنده، خشمگین

خِربـاء: خورگَرد، آفتـاب پرست، از جانـوران (آننـدراج)، بُزمَـره (برهان)، چلپاسِه (گویش گیلکی)، پَنیرَك (برهان)

خُربُث: تَمَك، از گیاهان (معین)

خَربَة، خَربه: ۱ـ دشنه، کارد ۲ـ سَرنیزه

حُرَّة، حُرَّه: آزاده زَن

خَرث: ۱ـ کاشت ۲ـ اَنباشت ۳ـ اَلفنجیدَن (= کَسب کَردَن) ۴ـ اَفـروختَن ۵ـ جُست‌وجُو ۶ـ دانـایی ۷ـ بسیارگایی ۸ـ فَرخویدن، هم‌آوای کم‌دیدَن (= آمـاده کردنِ زمین برای کِشت)، زفرخـویدَنش چون بپرداختی ـ چو گُل جای خواب از چَمن ساختی (عنصری) ۹ـ پاداش

خَرَج: ۱ـ تَنگی ۲ـ گُناه ۳ـ بیشه ۴ـ تَختِ رَوان

خَرِج: ۱ـ خوددار ۲ـ نَترس ۳ـ دِرَختناك

خِرج: ۱ـ گُنـاه ۲ـ دام ۳ـ گوشماهی ۴ـ تَنگنا ۵ـ اَفسارِ سَگ

خَرد: ۱ـ خشم ۲ـ گوشه گیر (لاروس)

خِرذون: آفتاب پَرَست: خورگَرد

خِرز: ۱ـ چَشم‌پَنـام (برهـان) ۲ـ جای اُستوار (غیاث اللغات) ۲ـ پناهگاه ۳ـ بَهره

خَرَز: گوزبازی، گِردوی هَموار

حِرزُ الشیاطین: پاکَلاغی، از گیاهان

حِرزَةُ البَقَر: گاوزَهره

حِرزَةُ الجمار: خَرمُهره

حِرس: پاسدار، جاندار

حَرس: نِگاهبانی (آنندراج)، پاس (لغت فرس)

حَرَس: (تك: حارِس)، نِگهبانان، پاسداران، جانداران

حَرَسَ الله دَولَته: خُدا فَرمانروایی او را نگاه دارَد

حَرَسَهُ الله: خُدا آن مرد را نگاه دارَد

حَرشاء: سِپَندان ۲ـ زِبر پوُست

حَرشَف: ۱ـ کَنگَر (برهان) ۲ـ گُلك، پولَك (لاروس) ۳ـ ناتَوان ۴ـ بیدگیا (برهان)، سَرم ۵ـ سَنگِ دریاکِنار

حُرشِفیّاتُ الاجنِحَة: پَشیزبالان (لاروس)

حِرص: کاد (فرهنگ کوچك)، آز، آرزومَندی، آز چون اژدهاست، مَردُمخوار، تا نداری تو آز خود را خوار (حدیقه)، آزواری، روزدی (فرهنگ پهلوی)

حُرَصاء: (تك: حَریص)، آزمَندان

حِرص خوردن: کادیدَن، خَشمیدَن

حِرص زَدَن: آزمَندی، آزیدَن

حِرص و جوش: خودخوری

حَرَض: ۱ـ گُداختگی اَبدام (= جسم) ۲ـ تباهیِ دین ۳ـ تباهیِ رای ۴ـ گُدازان ۵ـ نَزار از بیماری ۶ـ ناتوان از جَنگ ۷ـ مَرگ (بهره از آنندراج)

حَرف: ۱ـ وات (برهان)، واج (فرهنگ پهلوی)، رَند (برهان) ۲ـ لَبه ۳ـ کِناره ۴ـ گُفتار (آنندراج)، سُخَن، گَپ (فرهنگ نابینی)

حَرف: ۱ـ اَلفنجیدَن ۲ـ یکسویی ۳ـ سُرمه نهادن

حُرف: ۱ـ تره تیزَك ۲ـ خَردل ۳ـ کوربَختی

حِرَف: (تك: حِرفَة)، پیشه‌ها

حَرفِ آبدار: سُخَنِ آبدار، گفتارِ مایه‌دار

حُرَفاء: (تك: حَریف)، هَماوَردان

حَرفِ آخِر: سُخنِ پایانی، مَغزِ سُخَن

حَرفِ اِضافه: واتِ اَفزوده، واتی است که بستگی میان دو چیز را می‌رساند، مانند: به

حَرفُ الاِستِثناء: جُزواژه، چون: مَگَر

حَرفُ الاِستدراك: پادواژه، چون: وَلی

حَرفُ الاِستقبال: آیواژه

حَرفُ الاِستِفهام: پُرسواژه، چون: آیا

حَرفُ الاِستیناف: ایچواژه

حُرفُ البَرّی: ترتیزك بیابانی

حَرفُ التّاج: تاجواژه، واژه‌ی دُرُشت

حَرفُ التأکید: وَرواژه

حَرفُ التَحقیق: راستواژه

حَرفُ التَرجّی: اُمیدواژه

حَرفُ التَردید: اِندیدواژه

حَرفُ التَعریف: ویمَندواژه

حَرفُ التَعلیل: وَهانواژه

حَرفُ التَفریق: یاواژه

حَرفُ التَفسیر: گُزارواژه

حَرفُ التَقریب: گُمان‌واژه

حَرفُ التَنبیه: هانواژه، آگاهَنده

حَرفُ الجَبَل: تیزی چَکاد (= قُلّه، فرهنگ پهلوی)

حَرفُ الجَواب: پاسُخواژه

حَرفُ الحَصر: پایانواژه

حُرفُ الحَقل: تره تیزك بُستانی

حَرفُ الحَلق: نایوات. شماره‌ی آنها شش است: ها ـ خا ـ أ ـ ع ـ غ ـ حا

حَرفُ الخَطاب: خوانواژه

حَرفُ الرَّدع: نِیواژه

حَرفُ الساکِن: خامُشوات

حَرفُ السَبَب: جَتَك‌واژه

حُرفُ السُطوح: سِپَندین، از گیاهان

حَرفُ الشَرط: پیمانواژه

حَرفُ الصِلَة: واتِ پیوَند

حَرفُ الغایَة: تاواژه

حُرفُ الماء: آب تَره، سیسَنبَرون، از گیاهان (برهان)

حَرفُ النُدبَة: نالواژه

حَرفِ باطِل: سُخَن بیهوده، یاوه

حَرفِ بی رَبط: سُخَنِ نادُرُست، سُخنِ بی پایه، بادِرهوا (آنندراج)

حَرف تویِ حَرف آوَردَن: میانِ سخنِ کَسی رَفتَن، سُخَن دِگَر کَردَن

حَرفِ رَبط مُرکَّب: واتِ آمیزه‌ی پیوَند، مانند: چون که

حَرفِ رَبط مفرد: تَك واتِ پیوند، چون: وَ

حَرف زَدَن: گُفتَن، دوییدَن (فرهنگ پهلوی)

حَرف زدَن با خود از غَضَب: رِکیدَن، ژَکیدَن (برهان)

حَرف عَطف: واتِ بَست، مانند: وَ، میان دو کس یا دو چیز یا دو نام

حُرفُقان: رومی، مرگِ موش (آنندراج)

حَرفِ لاحق: واتِ اَفزون: پیشوند، پَسوَند

حَرف نَشنو: سِتیهَنده (آنندراج)

حِرفه، حِرفَة: پیشه

حَرق: ۱ ـ سوختَن ۲ ـ ساییدَن

حَرَق: ۱ ـ زبانه ۲ ـ آتَش

حُرقان: رانسُودِگی

حُرقَة، حُرقَت: ۱ ـ سوزِش، سوختِگی ۲ ـ گرمی، تَفسیدِگی

حِرقَـةُ البول: سُوزاك، پَرمیو، هم‌آوای بَدکیش (برهان)

حَرقفة: بالدیس (= خاصِرَة) لَگَن، سَرسُرین

حرقفی: بَرلَگَن، استخوان بالایی لَگَن

حُرقوص: کِیكِ پَردار

حَرقوص: مِسگوگ (= سولفورِ مِس)

حَرَك: جُنبِش

حَرَکـات: (تك: حَرَکَة، حَرَکَت) ۱ ـ جُنبِش‌ها ۲ ـ جُنبه‌ها

حَرَکاتِ انتقالی: جنبِش‌های جا به‌جایی

حَرَکاتِ نفسانی: کُنِش‌های رَوانی

حَرَکـاتِ سَمـاوی: جنبش‌های آسمـانی (دانشنامهٔ علائی)

حَرَکَـة، حَرَکَت: ۱ ـ جُنبه، نشانه‌هایی که رَفتارِ وات‌ها را می نمایانَند: زبَر، زیر، پیش ۲ ـ جُنبِش (فرهنگستان)، چال (آنندراج)، اِوَرز (فرهنگ پهلوی)

حَرَکَتِ ارادی، جُنبشِ خواستی

حَرَکَـتِ به‌خود: هِنگـام نیایش یا خوانِش (= قَرائَة)، نَوان (برهان)

حَرکت جوهَریّه: جنبش گوهری (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، زبانزد فرزانی

حرکتِ ستارگان: ویهِج (فرهنگ پهلوی)

حَرکت غیرارادی: جنبشِ اَخواستی

حَرکت چشم و ابرو: غَنج (برهان)

حَرکت دادَن: لانـدَن، یك چکـامه دویست جا خوانده ـ پیش هَر سفله ریش را لانده (حدیقه)، جُنباندَن، وِخدَن (فرهنگ پهلوی)

حَرکـت دادنِ به‌خود: جُنـبیدن، نَوانیدَن (برهان)، تَنیدَن (برهان)

حرکت دادن به دیگری: جُنباندَن

حَرکـتِ دوری: چَرخ، چَرخ زَدَن، زبـانـزدِ سوفیانِه

حرکتِ قِسری، حَرکتِ قَهری: جُنبشِ نابه‌خود

حرکت کردن: جُنبیدَن، فَرنـافتَن (فرهنـگ پهلوی)

حَرکتِ مُبطِنه: جُنبشِ دِرَنگی (فرهنگستان)

حَرکتِ مُتَشابَه: جُنبشِ یکسان (فرهنگستان)

حَرکتِ مُسرِعَه: جُنبشِ شِتابی (فرهنگستان)

حَرکَتِ مَذبوح، مَذبوحانه: کُوشِ بیهوده

حَرکـتِ وَضعی: جُنبش به‌خود، جُنبش نَوانی، خویش رَوشی (فرهنگ پهلوی)

حَرَم: ۱ ـ مُشکو، مُشکوی، این واژه‌ی پارسی را به جای حَرَم کعبه یا گرداگرد خدایخانه می توان به کار بُرد ۲ ـ پَردِگیان

حُرُمات: (تك: حُرمَة) ۱ ـ گِرامِش‌ها ۲ ـ آبروها ۳ ـ ناشِکَستَنی‌ها

حِرمان: نومیدی، ناکامی، بی بَهرگی (لاروس)
حِرمان‌زده: نومید، ناکام
حَرَمسَرا: پَردِه سَرا (شاهنامه)، اَندرونی، نَهفستان، شَبستان (فرهنگ پهلوی)
حُرمَة، حُرمَت: ۱ـ گِرامش ۲ـ آبِرو، آزرم (فرهنگ پهلوی) ۳ـ ناشِکَستَنی ۴ـ نارَوایی ۵ـ هَمسَرِمَرد ۶ـ شکوه
حِرمَة، حِرمَت: نومیدی، بی بَهرگی (از آنندراج)
حَرَمَت، حَرَمَة: ۱ـ نگهداری ۲ـ خویشتَنداری
حُرمةالمنزِل: شُکوهِ خانه
حَرَمَد: لای، لَجَن (لاروس)
حُرَمدان: پارسی تازی گشته، خُرَمدان، کیسه‌ی چرمی که در آن دانگ (= سکّه) وزر برگ نِهَند
حَرمَل: هِزارِاسپَند، از گیاهان دارویی (آنندراج)، سیرِ زَرد (لاروس)
حَرَمین: دومُشکوی: خُدایخانه و آرامگاهِ پیامبر(ص)
حُرُوب: (تک: حَرب) کارزارها، نَبَردها،
حَرور: ۱ـ گرما ۲ـ آتش ۳ـ بادگرم
حَرورَت، حَرورَة: آزادگی، آزادمَردی
حَروریّ، حَروریّة: آزادگان، گروهی از رُویگَردانان (= خَوارج) که از پشتیبانی علی(ع) سَر پیچیدَند
حُروف: (تک: حَرف)، واتها

حُروفُ الحَلقِیَّة: نایواتها: ح، ع، غ، أ، ه، خ
حُروفُ الذَلاقَة: نَرمواتها: م، ر، ب، ن، ف، ل
حُروفُ الزَّوائِد: ناخوانواتها، واتهایی که در پایان واژه اند و خوانده نمی شوَند
حُروفُ الصَفیرَة: سُوتواتها: ز، ص، س
حُروف العلّة: بونواتها: ا، و، ی
حُروفُ اللِسانِیَّة: واتهای زَبانی: ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض
حُروفُ المُتشابِهَة: واتهای هَمسان، چون خ وَح
حُروف المُفردَة: واتهای تَک، که واتِ هَمسان ندارند، چون: ل، م
حُروفُ المُقَطَّعَة: واتهای بَرخیده، واتهایی که در آغاز پاره ای از نَسکهای نِبی آمده
حُروفِ ایجاب: واژه های پَذیرشی، چون: آری
حروفِ تنبیه: واژه‌های آگاهَنده، چون: هانواژه‌ها
حروفچین: وات چین
حُروفچینی: وات چینی
حروفِ چشمه دار: واتهای چشمه دار، واتهایی که دامَن دارَند، چون: ج و ش
حروفِ حَلقی: واتهای نایی: هَمزه، ه، ع، ح، غ، خ،
حروفِ روابط: (تک: حرفِ رَبط)، واژگان

پیوندگر، چون: هست، اَست، با

حروفِ قالِبی: واژگانِ توتی‌وار

حروفِ مَنقوطِه: وات‌های دیلدار، چون: ت، پ، ن، چ

حروفِ نَفی: واژگان نایِش، چون: نَه، نا، نِی، بی

حروفِ هِندِسی: وات‌های هِندِسی (هَندسه تازی شده‌ی هَندَچک اوستایی است)، شماره‌ها از یک تا نُه

حروفیه: واتگرایان، پیروان فضل‌الله سبزواری همروزگار تیموریان که باورهایی درباره‌ی وات‌ها و چَمِ هر وات دارد.

حَروق: سوختِه، سوخته‌یِ زَند (= چَخماق)

حَروقـة، حَروقه: آردبا، خوراکی است از آب و آردِ اندک

حَرون: سَرکش، توسَن ‖ آنندراج)

حَرونی: سَرکشی، توسَنی

حَریّ: سزاوار، شایسته (معین)

حَریب: دُزد زَده

حُرّیّت: آزادگی، روَدرروی بَندگی، آزادمَنشی

حَریت: توتی ماهی

حَرید: ۱ـ تَک ۲ـ دُور ۳ـ تَنها

حَریر: ۱ـ پَرَنـد، پَرنیان (فرهنـگ کوچـک) ابریشم ۲ـ خَشمَندِه، جُوشان

حَریرِ چینی: پَرنیان (صحاح الفرس)

حَریرِ لطیف: سیفُور (برهان)

حَریرِ مُنَقَّش: باکیده (برهـان)، پَرنیکـان (فرهنگ پهلوی)

حَریرِ منقش و مُلوَّن: سیرمان (برهان)

حَریرِ نازک: بَرنو، بَرتون (برهان)

حَریرَة، حَریره: شیر بـا، خوراکی است از آرد و شیر و روغن که برای بیمار پَزَند

حَریری: ۱ـ پَرَندی ۲ـ پَرندباف ۳ـ پَرَندفروش

حَریش: ۱ـ کَرگَدَن ۲ـ هزارپا

حَریص: کادمَنـد (فرهنـگ کوچـک)، آزمَنـد، اَرغَنـده، وَرَنج (برهان)، تَخجُم (برهان)، آزور (صحاح الفرس)

حَریص دَر جماع: جالِشگَر (برهان)

حریص دَر کار: بِشکُول (صحاح الفرس)

حَریض: فروماندِه، زَمینگیر (لاروس)

حِرّیف: تیززبان گز

حَریف: هم‌پیشه (آنندراج)، هَماوَرد (برهان)

حَریفِ نادان: آبِ دَنـدان (غیاث اللغـات)، دَرمنگیا

حَریق: ۱ـ سوزِش، سوخـتَن ۲ـ آتَش‌سُوزی ۳ـ زبانه‌ی آتش

حَریم: پیرامون، سامان، گِرداگِرد

حِزا، حَزاة، حَزای باغی: آهـو دُوستَـک (گویش

شیرازی)
حَزار: پارسی تازی گشته، هزارآوا، بلبلِ زرد
حَزّار: بَر بین، کسی که بَر یا بارِ کِشتزار و باغی را دید می زَنَد
حَزازُ الصَّخـر: ۱ـ گُلسَنگ، از گیاهان ۲ـ بَرگ ریسه، از گیاهان
حَزازَة، حَزازه: سِبوسه، از بیماری‌ها (برهان)، دِلسوزه
حِزام: بَند، تَنگِ اَسپ، کَمَر بَند
حَزامَتْ، حَزامَـة: هوشِش، هوشمَـنـدی، دوراَندیشی
حِزب: ۱ـ گُروه (آنندراج) ۲ـ پاره، هر یك از ۱۲۰ پاره‌ی نبی
حِزبُ الله: خُداپَرَستان، گروهِ خُدا
حِزبِ سیاسی: باهَماد (بهره از کسروی)
حَزر: ۱ـ بَر بینی، دیدزدن بَر و بار ۲ـ تُرشیدِگی
حَزَق: ۱ـ زُفتی ۲ـ تَنگ‌انـدَن، تنگ کَردَن ۳ـ تیزدادَن ۴ـ پیچیدَن ۵ـ اَفشُردَن (آنندراج)
حِزق: ۱ـ دَسته، گروه ۲ـ گروه مرغان ۳ـ پالان کوچك
حَزقل: ۱ـ تَنگخوی (آنندراج) ۲ـ نام پیامبری است
حَزك: ۱ـ فِشُردَن ۲ـ ریسمان بستَن ۲ـ کوفتَن
حَزم: ۱ـ هُشیاری ۲ـ پُختِگی ۳ـ دوراندیشی
حُزَم: (تك: حُزمَـة) دَستـه‌های هیزُم، دَسته‌های گیاه
حُزَماء: (تك: حَزیم) هوشمندان
حُزن، حَزَن: ۱ـ اندوه ۲ـ اَندوهگینی
حُزن آلود، حزن آور: اَندوهناك
حَزَنبَـل: ۱ـ بُلَندزَهار (آنندراج) ۲ـ بَرآمده ۳ـ هزار برگ، از گیاهان
حَزَنبَلُ الماء: هزار برگ آبی (لاروس)
حَزوَر: کودكِ نارَسید (= نابالغ)
حَزَوَّر: ۱ـ مَردِ ناتوان ۲ـ کودكِ نارَسید
حُزوم: (تك: حَزم)، پُشتِه‌ها
حَزیب: کارِ سَخت (لاروس)
حَزیران: نام ماهی رومی برابر با ماه ششم سال خورشیدی (لاروس)
حَزیز: ۱ـ کُوشامَرد ۲ـ زمینِ پُرسَنگ
حَزیق: گروه، چَپیره (= جماعت، برهان)
حَزیقَـة، حَزیقـه: ۱ـ گروهِ مَلَخ (لاروس) ۲ـ پاره‌ی جامه ۳ـ پاره، بَخش
حَزیم: ۱ـ میانسینه، در ستور ۲ـ دوراندیش
حَزین: اَندوهگین
حَسّ: ۱ـ کُشتَن ۲ـ تَرفَندیدَن (تَرفَند = حیلة) ۳ـ هَم زَدنِ آتَش ۴ـ سوختن گیاه، از سَرما ۵ـ گُوشـت نهـادن بر آتش ۶ـ از بیخ بَرکَنـدَن (آنندراج) ۷ـ بَدی (لاروس) ۸ـ بانگ

حِسّ: ۱ـ دانِستَن ۲ـ دَریافتَن ۳ـ تَنگدلی ۴ـ جُنبیدَن ۵ـ مهربانی (آنندراج) ۶ـ آواز نَرم ۷ـ دَردِ زایمان (لاروس) ۸ـ پُولاب (آنندراج)، سَتَرسا (برهان)، سُهِش (فرهنگ پهلوی)

حَساء: ۱ـ نوشاك ۲ـ شوربا

حِساب: ۱ـ آساره (آنندراج)، هَمار (فرهنگ پهلوی) ۲ـ شُمارِش، اُشمار (فرهنگ پهلوی)

حِساب اَز خود داشتن: به خود بالیدَن

حسابِ استدلالی: هَمارِ فرنودیك

حسابُ الاحتمالات: هَمارِ شَوایش

حسابُ التفاضُل: هَمارِ فُزونِش

حسابُ التَکامُل: هَمارِ بُوَندِش

حسابُ الجُمَل: هَمارِ وَچِکان

حسابُ المُثلثات: هَمارِ سه گُوشگان

حِساب بُردَن: ۱ـ تَرسیدَن ۲ـ وازَدَن

حِساب پاك کردَن: سَر به سَر شُدَن

حِسابِ جاری: هَمارِ تَزاك

حِسابدار: ۱ـ هَماردار ۲ـ شُمارگَر

حِسابداری: ۱ـ هَمارداری ۲ـ شُمارداری

حِساب کردَن: هَمارنیدَن (فرهنگ پهلوی)

حِسابگاه: هَمارگاه (= دیوانِ مُحاسِبات)، هَمارستان

حِسابگَر: شُمارگَر

حَسابَة: پایگاه یافتَن، نیك گُهری

حِسابی: ۱ـ هَماردار ۲ـ شُمارگَر ۳ـ دُرُست ۴ـ والا، اَرزشمَند

حُسّاد: (تك: حاسِد)، آزمَندان

حَسّاد: رَشکَنده، رَشکناك

حَسادَة، حَسادَت: ۱ـ رَشك ۲ـ بَدخواهی

حَسادَت بُردَن: رَشك بُردَن، رَشکیدَن

حَسادَت وَرزیدَن: رَشك ورزیدَن

حَسار: سِهَند، اِسپند، از گیاهان

حَسارَة: کَرویای دَشتی، دَست از دروغ زَن بکِش و نان مخور ـ با کَرویا و زیره و آویشنش (ناصرخسرو)

حُساس: ۱ـ خُشکِه کُولی (کُولی = ماهی کوچَکی است) ۲ـ سَنگریزه ۳ـ بَدخویی (لاروس)

حَسّاس: سُهَنده، سَتَرسایَنده

حَسّاسِیَت: سُهَندِگی، سَتَرسایی

حُسافَة، حُسافَت: ۱ـ خَشم ۲ـ کینه ۳ـ دُشمنی (آنندراج) ۴ـ تَباهیده ۵ـ آبِ کَم

حُسافَةُ النّاس: فرومایگان

حُساکَة، حُساکَت: کین‌وَرزی، دُشمنی

حَساکِل: (تك: حِسکِل)، جانوَربَچگان

حَساکلةُ الجُند: زیرکانِ سِپاه (آنندراج)

حُسالَة، حُسالَت: ۱ـ سُونِش: سوهان زَدن ۲ـ سَبوسِ جو (آنندراج) ۳ـ ساو، ساوه (= زَرِ

سوده = سیمِ سوده) ۴ـ پَست

حُسالَةُ النّاس: فرومایگان

حُسام: ۱ـ شمشیر تیز ۲ـ لَبه‌ی تیز

حُسان: هَژیر (برهان)، بسیار نیکو (لاروس)

حِسان: (تك: حَسَن)، ۱ـ خوبان، نیکان ۲ـ خوبرویان

حَسَب: ۱ـ گوهَر، نژاد ۲ـ شُمار ۳ـ اَندازه ۴ـ پاك‌گوهَری، نِژادِگی ۵ـ بَرابَر...

حَسب: هم‌آوای اَسپ ۱ـ بَرابَر...، با این آرش در تازی پیشینه ندارد ۲ـ شُمُردَن ۳ـ اَندازه گرفتن ۴ـ بَسَندِگی ۵ـ تَنها، بَس، بَسَنده (لاروس)

حُسَباء: (تك: حَسیب)، ۱ـ والاگُهَران ۲ـ شُمارگَران

حِسّ باصِرَة: پولابِ بینایی

حَسَبُ الاِجازَة: با پَروانه

حَسَبُ الاِشارَة: بَرابرِ دَستور

حَسَبُ الاِضطِرار: به ناچار، ناگُزیر

حَسَبُ الاِقتضاء: به فَراخور

حَسَبُ الاِلتِماس: به خواهِش

حَسَبُ الاَمر: بَرابَرِ دستور، به فَرمان (فرهنگستان)

حَسَبُ الاِمکان: تا جایی که شود

حَسَبُ التکلیف: به بایا

حَسَبُ الحال: چُنانکه باید

حَسَبُ الحُکم: به فَرمان

حَسَبُ الرَّقَم: بَرابرِ با نوشته

حَسَبُ الطَّلَب: به دِلخواه

حَسَبُ الفَرمایش: از ساخته‌های نادرست فارسی گویان، بَرابَرِ فَرمان

حَسَبُ الفَرموده: از ساخته‌های نادرست فارسی گویان، این واژه در «تذکرهٔ احوال شاه عباس» نوشته‌ی محمد طاهر نصیرآبادی، برای نخستین بار آمده (آنندراج) بَرابَرِ فَرمان

حَسَبُ المَعمول: به‌رَوایی

حَسَبُ الوظیفه: به خویشکار

حَسَبُ الوَعد، حَسَبُ الوَعدَة: بَرابرِ پَشت

حُسبان: ۱ـ شُمار کَردَن ۲ـ اَندازه کَردَن ۳ـ شُماره ۴ـ شُمارها ۵ـ کِیفَر ۶ـ گرد و خاك ۷ـ پیکانِ کوچك ۸ـ تَگَرگ ۹ـ مَلَخ (بهره از آنندراج) ۱۰ـ نیك‌اندیشیدَن (لاروس)

حِسبان: ۱ـ اَنگاشت، اَنگاشتَن ۲ـ شِمُردَن ۳ـ گُمان (لاروس)

حِسبَة: ۱ـ مُزد ۲ـ پاسبانی ۳ـ به خاك سپاری

حِسبَةً لِلّه: برای خُرسندی خُدا

حَسبِ حال: (در سُروده حافظ: حَسبِ حالی ننوشتیم و...)، شُمارِ کار، چِگونگی، گُزارِش زیست

حَسْبنااَلله: برای ما خُدا بَس است

حَسبی کَفی: بَس است مَرا (آنندراج)

حِسَّة: جاوَر (= حالَت، حال، برهان)

حَسَد: ۱ـ رَشك (برهان)، تُخمِ عِشق آن دویُم نَظَر باشد ـ پَس از آن رَشك و اشكِ تَر باشد (سنائی حدیقه)، سَنگاش (برهان) ۲ـ بَدخواه

حُسَّد: (تك: حاسِد)، رَشکینان، سَنگاشگَران

حَسَدبُردَن: رَشکیدَن، رَشك بُردَن، سَنگاشیدَن

حَسَدپیشه: رَشکین، سَنگاشگَر

حِسّ ذائِقَة: پُولابِ چِشایی

حَسر: ۱ـ رُفتَن، رُوبیدَن ۲ـ پوست کَندَن ۳ـ برهنه کَردَن ۴ـ خَسته کردَن

حَسَر: دَریغیدَن، دَریغ خوردَن

حَسران: رَشکین، خودخور

حَسرَت، حَسرَة: رَسانه (برهان)، دَریغش، دِژمان (برهان)

حَسرَةُ المُلوك: ۱ـ دُلمه‌ی مونبار ۲ـ جَغور بَغور

حَسرَت‌بُردَن: دَریغ آمَدَن

حُسرُم: خورشیدماهی (لاروس)

حَسرَی: (تك: حَسیر)، فروماندِگان

حِسّ سامِعَة: پولابِ شِنَوایی

حِسّ شامَّة: پُولابِ بویایی

حِسّ شِشُم: پُولابِ شِشُم، بینِش

حَسف: ۱ـ بارِش نَرم ۲ـ دِرو ۳ـ زَخمینی

حَسف: ۱ـ خشمگیری ۲ـ کینه‌وَری

حِسفِل: ۱ـ کودكِ خُرد ۲ـ جانور خرد

حَسَك: پارسی تازی گشته، خَسَك (آنندراج)

حِسّ کَردَن: دَریافتَن، سُهیدَن، ماردَن (فرهنگ پهلوی)

حِسّ کَردَنی: سُهشیك (از پهلوی)

حِسکِك: خارپشت (آنندراج)

حِسکِل، حَسقَل: جانوَرَك، جانور بَچّه

حِسل: ۱ـ سوسمارَك، بَچّه سوسمار ۲ـ زوفا، از گیاهان (معین)

حِسّ لامِسَة: پُولابِ بِساوایی

حَسم: ۱ـ بُریدَن ۲ـ داغ کَردَن ۳ـ بازداشتَن ۳ـ از شیر گرفتن

حِسّ مُشتَرك: پُولابِ هَنباز، پیشینیان باورداشته‌اند که آدمی دارای دستگاه گیرنده‌ای است که هریك از پولاب‌های پنجگانه سُهش‌های خود را بدان می‌سپارند و این پولابِ هَنباز است که «دریافت» را انجام می‌دهد

حُسَمِیّ: پُرموی، مَرد (لاروس)

حُسن: ۱ـ زیب، زیبایی ۲ـ نیکویی ۳ـ فروغ

حَسَن: ۱ـ نیکو ۲ـ زیبا ۳ـ از نام‌های تازی بر مَردان ۴ـ نام دویمین پیشوای شیعیان

حَسَن‌آباد: سیمین‌دشت، ایستگاه شماره‌ی

۲۴ راه آهن مازندران (فرهنگستان)

حَسَن‌آبادِ قاشق: آباد کوشک، نام جایی است در کردستان (فرهنگستان)

حَسناء: خُوبروی: زَن

حَسَنات: (تك: حَسَنَة)، نیکویی‌ها (آنندراج)

حُسنِ اَخلاق: نیکخویی

حُسنُ التَعلیل: زیبِ کَبود (کَبود = عِلَّت = تَعلیل، برهان)، آوردَنِ کَبود برای دُرُست نُمایی سُخن که با همه شیوایی، بخرَدانه نیست، برای نُمونه از غیاث: لاله که به دل گِره شُدَش دود ـ از آهِ مَن است حَسرت‌آلود (امیرخسرو)

حُسنُ المآب: بازگشتِ خوش

حَسَن بَك اُودی: تُرکی، گُلِ گندم (معین)

حَسَنَة: ۱ـ نیکی ۲ـ کارِ نیك ۳ـ خوبروی: زن (مؤنثِ حَسَن)

حُسنِ تَخَلُّص: زیب ستایی، ستایش کسی را هَمراه کردن و پیوند دادن با ستایش چیزی

حُسنِ تفاهُم: نیکیافتی

حُسنِ خدمَت: نیکیاری

حُسنِ سُلُوك: نیك کِرداری، خوشرَفتاری (فرهنگستان)

حُسنِ طَلَب، بَراعَةُ الطَّلَب: زیبخواست، خواستن به گونه ای که در آن نشانه ای از زشتی دریوزگی نباشد

حُسنِ ظَنّ: خوشگُمانی (فرهنگستان)

حُسنِ مَسّ: نَرم پَرماسی

حُسنِ مَطلَع: زیب آغازی

حُسنِ مُطلَق: زیبِ یَله، زیبایی خدا که بی کرانه است و کاستی یا نیستی را در آن راه نیست.

حُسنِ مُقَیَّد: زیب بندی، زیبایی آفریدگار است که مرزی دارد و کاستی یا نیستی نیز پذیرد.

حَسَن لَبَه، عَسَلُ البَنی: گُلفَر، از گیاهان

حُسنَی: تفضیل مؤنث: ۱ـ زیباتَر: زَن ۲ـ کارِ نیك ۳ـ پیروزی ۴ـ دیدارِ خُدا

حُسنِ یوسُف: هاسیس، از گیاهان (معین)

حَسو: هم آوای دَلو، نوشاك

حَسود: ۱ـ رَشکین ۲ـ بَدخواه

حُسور: ۱ـ فرومانـدِگی ۲ـ آشکاری ۳ـ دورنابینی، از بیماری‌های چشم

حَسوس: خُشکسال

حَسُوك: خاردار (آنندراج)

حُسول: (تك: حِسل)، سوسمارَك‌ها، بَچّه سوسمارها

حِسّیّ: سَتَرسایی (برهان)، سُهشیك

حَسیب: ۱ـ هَمارگَر ۲ـ کارآمَد ۳ـ کینه خواه

حِسیب: ۱ـ شُمار ۲ـ داد و سِتَد (معین)

حَسیر: ۱ـ فرومانـده ۲ـ دریغ خوارَنـده ۳ـ خیره چشم (آنندراج)

حَسیس: ۱ـ کُشته، مُرده ۲ـ آوازِ نرم ۳ـ آوایِ آتش

حَسیفَة، حَسیفه: ۱ـ خشم ۲ـ کینه ۳ـ دشمنی ۴ـ فروریخته، میوه‌ی افتاده

حَسیك: کوتَه بالا

حَسیکَة، حَسیکه: ۱ـ خارپشت ۲ـ کینه

حَسین: زیبا، نیکو (لاروس)

حُسَین: ۱ـ نامِ پیشوای سِیُمع ۲ـ آهَنگی در خُنیا

حُسینقلی خانی: دَرهَم و بَرهَم، آشُفتِه

حُسینیّه: کِدن، جایی که مردم در آن گرد آیند و در سوکِ حسینع بگریند (برهان)

حُسینیّه: از گروه زیدیّه که پس از حسینع زید را رَهنمود و پس از او دوتن از فرزندانش را پیاپی رهنمود می‌دانستند (فضل بن شادان نیشابوری)

حِسیّه، حِسیّة: مؤنثِ حِسّیّ: سُهِشی

حَشّ: ۱ـ اَفروختن ۲ـ زَدَن

حِشّ: ۱ـ آبخانه ۲ـ پارگین ۳ـ بُستان

حَشاء: ۱ـ دَرون ۲ـ اَندرونه

حَشّاش: ۱ـ سَبزَکی، کسی که گرفتارِ سَبزَك (= حَشیش) است ۲ـ کاهفروش، کسی که کاه و گیاهان خشك یا خوراكِ دام می‌فروشد.

حُشاشَة، حُشاشَت: مانده‌ی جان

حَشّاشین: (تك: حَشّاش)، سَبزکیان

حَشائِش: (تك: حَشیش)، ۱ـ سَبزَك‌ها ۲ـ گیاهان خشك

حَشد، حَشَد: ۱ـ گِردهَم‌آیی ۲ـ فَراهَم‌آمَدَن ۳ـ گروه ۴ـ هَمیاری

حَشر: ۱ـ گِردهَمایی ۲ـ گروه ۳ـ باریك و تیز

حَشَرات: (تك: حَشَرة)، کَرمان، واتَکان، مایان (بهروز)

حشَراتُ الاَرض: جُنبَندِگانِ زَمینی

حَشَرَة، حَشَره: کرم، واتَك (فرهنگ پهلوی)، مای (بهروز)، جیوَنده (فرهنگ نایینی)

حَشرَج: ۱ـ نارگیل ۲ـ تُنگ ۳ـ آبِ رَوان

حَشرگاه: رَستخیز

حَشَره خوار: مایخور، مایخوار، پوزِه دراز

حَشَره کُش: مایکُش

حَشَره شناس: مایشِناس

حَشَره شِناسی: مایشِناسی

حَشَره‌ی زیانرسان: خرَفستَر (فرهنگ پهلوی)

حَشَری: گایخواه

حَشَف: ۱ـ تَباهِ خشك ۲ـ خُرمای خُشك ۳ـ پستانِ خُشك ۴ـ یاوه

حَشَفَة، حَشَفه: ۱ـ سَرنَره (نَره = ذَکَر) ۲ـ پیرزال ۳ـ بیخِ کِشت ۴ـ سَنگِ دَریا (بهره از آنندراج) ۵ـ خازِ خُشك ۶ـ شاه پسندِ درختی

حَشَل: پارسی است، هَچَل، سِیج (= خَطَر، برهان)

حَشل: هم‌آوای نَخل، فرومایه

حُشم: ۱ـ نزدیکی، خویشی ۲ـ اَفسار

حَشم: ۱ـ خَشمانـدَن، خَشمگین کَردَن ۲ـ شَرماندَن، شَرمسار کَردَن ۳ـ ماندِگی

حَشَم: ۱ـ رَمه ۲ـ خاندان

حَشَمَة، حَشَمَه: ۱ـ پیشیاران، نوکَران ۲ـ پیروان

حِشمَة، حِشمَت: ۱ـ شُکوه (برهان)، بُزُرگی (آننـدراج)، آروَنـد، اَفـرَنـد (برهـان)، اَرَفـد (آنندراج) ۲ـ شَرم ۳ـ خَشم ۴ـ کَمرویی

حِشمَت‌آباد: رُودَك، نام جایی است (فرهنگستان)

حَشَن: ۱ـ بویناکیِ خیك ۲ـ چِرکینیِ شیر ۳ـ بُویِ چَربی

حَشو: ۱ـ آخـال (برهان) ۲ـ آگَنه، (فرهنگ لاروس) ۳ـ فرومـایه ۴ـ سُخَـنِ پَسـت ۵ـ دیگ‌اَفزار

حَشوِ قَبیح: آخـالِ زشت، آوردن واژه ای به‌دنبـال واژه ی دیگـر که هردو دارای آرِشِ یکسـانند، به‌ویژه هنگامی که یك واژه پارسی و دیگـری بیگـانه است، مانند: حُسن و خوبی، فرخنده و مبارك، عداوت و دشمنی

حَشوِ مُتوسِط: آخال میانگین، آوردن واژه ای به‌دنبـال واژه ی دیگر که هَرچند آرِشِ یکسان ندارنـد ولی از نیاوردن آن واژه آسیبی به گفتـار نمی‌رسد. مانند دلربایِ دل‌اَنگیز

حَشوِ ملیح: آخـالِ نَمَـکین، آوردن واژه ی افزوده که هرچند نبودنش زیان به ساختار سرود یا نوشتـه نمی‌رسـانـد ولی بودنش بر زیبـاییِ سخن می افزاید.

حُشوَة: ۱ـ روده ها ۲ـ فرومایگان

حُشُوم: ۱ـ ماندِگی ۲ـ تُرُنجیدِگی ۳ـ بَستگی ۴ـ فَربهی، پس از بیماری (بهره از آنندراج)

حَشوِیَّة، حَشـوِیّه: آگَنیان، کسـانی که با باورهـای گونـاگون دینِ اسلام را آگنـده اند، چون خِرَدگَرایان (= معتزله) ورُویگَردانان (= خوارِج)

حَشوی: فرومایه (معین)

حَشَی: ۱ـ اَندرونه ۲ـ گیاهِ خُشك

حَشیب: پَشمینه، جامه ی سِتَبر (آنندراج)

حَشِیَّة، حَشیَه: ۱ـ بَرخوابه، نِهالین، دوشَك ۲ـ بالِشَـك، بالِش کوچکی که زنـان بر سُرین یا پستان نهند که بزرگ نمایَد (بهره از آنندراج)

حَشیش: ۱ـ سَبـزَك، یارانِ ما به سَبـزَك گرم شوَند، آن، مَردُم را چُنان کند که هیچ فَهم نکند، دَنـگ باشد (مقالات شمس)، مَنگ (فرهنگ

پهلوی)، شاهدانه، زَاندیشه و خیال فروَرُوب سینه را ـ سَبزَك بنِه زدست و نظر کُن به سَبزه زار (مولانا) ۲ـ گیاه خُشك

حَشیشُ القِطّ: آلَك، آلـه (= سُنبـلُ الـطیب، برهان)

حَشیشَةُ الاَرض: پاکَلاغی، از گیاهان

حَشیشَةُ الِاسبرتُو: گیاهِ نَفَج (= کاغَذ، برهان)

حَشیشَـةُ الاَفعی: پیشگـان (= بَلَسکی)، از گیاهان

حَشیشَةُ الاِوَزّ: سیمگیا

حَشیشَةُ البَراغیث: اِسپَرزه، از گیاهان

حَشیشَةُ البَرَص: بارهَنگ، از گیاهان

حَشیشَةُ البَرَکَة: برِنجَك (لاروس)

حَشیشَةُ التِنّین: تَرخون (لاروس)

حَشیشَةُ الثّوم: سیرَك، از گیاهان

حَشیشَةُ الجاموس: گیاه گاومیش

حَشیشَةُ الجَحَل: لاله‌ی چَمَنی

حَشیشَةُ الحَلیب: خارشیری، از گیاهان

حَشیشَةُ الحمار: خرگیا

حَشیشَةُ الحَمراء: نَرگس زَنبَکی، از گیاهان

حَشیشَةُ الخُراسانِیَّة: درِمَنه، از گیاهان

حَشیشَةُ الخَنازیر: خوك گیا

حَشیشَةُ الدُود: کرم گیا

حَشیشَةُ الذّبابیطُس: گیاه پانیذ

حَشیشَةُ الدّینار: رازَك، از گیاهان

حَشیشَةُ الذَّهَب: ۱ـ چترَك ۲ـ زَنگی دارُو

حَشیشَةُ الرَّمل: ۱ـ نَیِ شنی ۲ـ گوشموش، از گیاهان

حَشیشَةُ السُّعال: پاخَر، از گیاهان

حَشیشَةُ السُّعالیّ: پاخَر، خوزگیا

حَشیشَةُ السَّمَك: نیلوپَرآبی، از گیاهان

حَشیشَةُ الشَّرح: سیاهَك

حَشیشَةُ الشّط: کنارَك، یك گُل

حَشیشَةُ الشُّقوق: گُلِ بَزرَك

حَشیشَةُ الصَّلیب: خاجگیا

حَشیشَةُ الطّحال: زَنگی دارُو

حَشیشَةُ الطُّیور: پَرَندگیا

حَشیشَةُ العَقرب: کَژدُمگیا

حَشیشَةُ القَزاز: پَرَندگیا

حَشیشَةُ القَلب: هزارچَشم، از گیاهان

حَشیشَةُ القَمَر: ماهگیا

حَشیشَةُ القَمل: مَویزَك، از گیاهان

حَشیشَةُ الكَلب: اَنجیده، گندنای کوهی

حَشیشَةُ الكَیف: شاهدانه

حَشیشَةُ اللَبَن: شیرگیا

حَشیشَةُ المِکنَسَة: گیاه جارو، خَلَنگ

حَشیشَةُ المَلائك: گُل فرِشته

حَشیشَةُ المَلاعِق: گُوارگیا

حَشیشَةُ المَلَك: گُلِ فرشته

حَشیشَةُ المُلوك: کَرم گیا

حَشیشَةُ النَّجم: اَختَر گیا، تَلخه بیخ

حَشیشَةُ النَّحل: بادرَنگبویه، از گیاهان

حَشیشَةُ النِّقرِس: پابُن، از گیاهان

حَشیش کِشیدَن: سَبزکیدَن، سَبزَك کِشیدَن

حَشیشی: سَبزَکی

حَشیشیّون: سَبزَکیان: ۱ـ نامی که بر پیروان حَسن صباح نهاده اند ۲ـ کسانی که به سَبزَك گَرم شَوَند

حَشیف: شِندِره: کُهَن جامه

حَشیم: ۱ـ تَهم (صحاح الفرس) ۲ـ مِهمانان (لاروس)

حَص: ۱ـ دَویدَن ۲ـ سِتُردَنِ مُوی ۳ـ ریزشِ موی ۴ـ بُریدَن (لاروس)

حُصّ: ۱ـ اِسپَرَك، از گیاهان ۲ـ کُرکُم (= زَعفَران) ۳ـ مُروارید

حَصّ: ۱ـ سیراب شدَن ۲ـ شیرمکیدَن ۳ـ تیزدادَن (آنندراج)

حَصا، حَصَی: سَنگریزه (معین)

حَصاة: ۱ـ هوش ۲ـ یك سنگریزه ۳ـ تیزی زبان

حَصّاء: ۱ـ زَنِ کَل ۲ـ سالِ بَد ۳ـ زَنِ بَدگام ۴ـ بادِ بی گَرد (آنندراج)

حَصاد: ۱ـ هنگامِ دِرو ۲ـ میوه، بَر

حَصادَة، حَصادَت: ۱ـ هنگامِ دِرو ۲ـ دِرَویدِه

حِصار: پارسی تازی گشته، هزار = بلبل، نام پَرده ای در خُنیا

حِصار: ۱ـ تَرا، اُورا (آنندراج)، زوعَدو گَرخود بُوَد در حِصن هفت اُورای چَرخ ـ آن کشد کَز دستِ حیدر، مالِكِ خیبَر کشید (ابن یمین)، بارو، باره، پَروَست، پَرکان (فرهنگ پهلوی)، اَنباخون (صحاح الفرس) ۲ـ گِردگیری ۳ـ دِژ

حِصار از چوب و شاخه: پَرچین (برهان)

حِصارِ پولادی: ۱ـ اَنگُشتانه، اَنگُشتوانِه (آنندراج) ۲ـ آتَشدان ۳ـ آسمانِ یکم ۴ـ اُورای اُستوار

حِصارِ پیروزه: آسمان (آنندراج)

حِصارِ قلعه: آلَنگ (آنندراج)، تَبَرَك (برهان)

حِصارِ مُعَلَّق: بارُوی دَروا: آسمان

حِصار کوتاه: پَرچین (فرهنگ پهلوی)

حِصاری: ۱ـ بَندی ۲ـ پَناهیده، بَست نشین

حَصافَة، حَصافَت: ۱ـ اُستواری ۲ـ خُشکی ۳ـ تَنگی، خِرَد اُستواری (بهره از آنندراج)

حَصان: ۱ـ زنِ پارسا ۲ـ دَرّه (آنندراج) ۳ـ مُروارید (لاروس)

حِصان: ۱ـ اَسبِ نَر ۲ـ اَسبِ وَشم (= بُخار)

حِصانِ اِبلیس: آخوندَك (لاروس)

حِصانُ البَحر: اَسب‌ماهی (فرهنگ لاروس)
حَصانَة: دَرپَناهی
حَصانَتِ پارلمانی: دَرپناهی نمایندگی
حَصانَتِ دیپلوماسی: دَرپَناهی وینارتاری
حَصَب: ۱ـ پَدپُود، اَفروزینه ۲ـ شَرکیدَن، شَرَك گرفتَن (شَرَك = حَصبه)
حَصب: ۱ـ پَرتابِ سنگریزه ۲ـ گُستَردَنِ سَنگریزه ۳ـ کاربُرد اَفروزینه
حَصباء: سَنگریزه
حَصبه، حَصبَة: گَرمه خُشك (گویش گیلکی)، شَرَك (برهان)، دامِنه (عمید)، سُرخِچه
حِصَّة، حِصّه: بَخش، بَهره (آنندراج)، بَرخ (صحاح الفرس)، بُون (برهان)، بَخشه (آنندراج)، پَدمه (فرهنگ کوچك)، نِمَك (فرهنگ پهلوی)
حَصِد: ریسمانِ نیکبافت
حَصد، حَصَد: ۱ـ دِرَویدَن، دِروکَردَن ۲ـ زره بافتَن ۳ـ ریسمان بافتَن ۴ـ میخ ساختَن (بهره از آنندراج)
حَصداء: ۱ـ زره نیکبافت ۲ـ دِرَختِ پُربَرگ
حَصَر: چِچَم، چِجَن، شَلَمَك، از گیاهان
حَصَر: ۱ـ به سخن دَرماندَن ۲ـ تَنگدلی ۳ـ ناتُوانی ۴ـ زُفتی ۵ـ رازداری
حَصر: ۱ـ گِردگیری ۲ـ تَنگ گیری ۳ـ شمارش ۴ـ زُفتیدَن (= بَخیل شُدَن)
حُصُر: (تك: حصیر)، بَلاج‌ها، پَلاج‌ها
حُصر: شِکَم گرفتِگی
حَصرِبَة، حَصرِبَت: تَنگی، زُفتی
حِصرِم: ۱ـ غوره‌ی ساییده ۲ـ خُرمایِ خام، خُرمای نارس ۳ـ انگور نارس، غوره، کَنَشتو (برهان)
حِصَص: (تك: حِصَّة)، بُون‌ها
حَصَف: ۱ـ گَر خُشك، از بیماری‌ها ۲ـ گَر گرفت (= ابتلاء به گَر)
حَصف: ۱ـ دورکَردَن ۲ـ به پایان رِساندَن (آنندراج)
حَصل، حَصَل: ۱ـ بازمانده ۲ـ تَلخدانه ۳ـ غوره‌ی خُرما ۴ـ گَردِ خُرما، شُکوفه‌ی خُرما (بهره از آنندراج)
حَصم، حَصَم: ۱ـ شِکستَن ۲ـ تیزدادَن
حِصن: ۱ـ دِژ ۲ـ پَناهگاه، سَنگر ۳ـ اَسبِ نِژاده
حُصن: پارسایی زن، پاکدامَنی
حَصناء: زَنِ پارسا
حَصور: ۱ـ زَنگُریز ۲ـ تَنگدِل ۳ـ نَره بُریده ۴ـ زُفت ۵ـ تَرسان ۶ـ رازدار
حُصول: ۱ـ رسیدن ۲ـ به‌دَست آمَدن، آیافت (فرهنگ پهلوی) ۳ـ بیختَن
حُصولِ صورت: رُخیافت، زبانزد فرزانی و آن

به سه گونه است: ۱ـ رُخیافتِ پولابی (= حصولِ صورت در حسّ) ۲ـ رُخیافتِ خِرَدی (= حُصولِ صورت دَر عَقل) ۳ـ رُخیافتِ اَبدامی (حصولِ صورَت در جسم)

حُصُولِ فایده: کیسه بَر بَستَن، کوه از پیِ حُکمِ تو کَمَر بَست ـ کان از کَرَمِ تو کیسه بَر بَست (خاقانی)

حُصول معانی: نیوَند (برهان)

حُصون: (تك: حِصن)، ۱ـ دِژها ۲ـ پَناهگاه‌ها، سَنگَرها

حِصّه بَخش: بهره بَخش

حِصّه دار: ۱ـ بَهرمَند ۲ـ هَنباز

حِصّه گیر: بهره گیر

حَصَی: ۱ـ سَنگر یزه ۲ـ بیشُمار ۳ـ خِرَدمَند ۴ـ سَنگِ آبدان

حَصید: ۱ـ دِرَویده، کِشتِ دِروشده ۲ـ ریسمانِ نیکبافت ۳ـ کِشتِه (لاروس)

حَصیر: ۱ـ زُفت ۲ـ زنـدان، بَنـد ۳ـ پَلاج (لغت فرس) بَلاج (برهـان)، دوخ (آننـدراج) زیغ (صحاح الفرس)

حَصیرباف: دوخباف (برهان)

حَصیربافی: دوخبافی

حَصیرِ پنجره: بادگانه (برهان)

حَصیری: دوخفروش، بَلاجی

حَصیص: ۱ـ شُمار ۲ـ مُو ریخته

حَصیصَة: موی گُوش (لاروس)

حَصیف: ۱ـ روشن‌بین، خِرَد وَرز ۲ـ جامه‌یِ نیکبافت ۳ـ رَسَنِ اُستوار

حَصیلَة: ۱ـ دَریافتی ۲ـ بازمانده

حَصین: ۱ـ دِژگونه ۲ـ اُستوار و بلند

حَصینَة: اُستوار (آنندراج)

حَضّ: بَراَفروختَن، انگیزش، آغاردَن، به نیکی

حُضاج: خَمیده پُشت، شِکَم گُنده

حُضّـار: (تك: حاضِر) ۱ـ بُودِگان، آمِدگان ۲ـ آمادِگان

حَضارَة، حَضارَت: شهرنشینی، آبادانی

حِضارَة، حِضارَت: شَهر (آنندراج)

حَضال: داروا‌ش، از گیاهان

حَضالِیّات: داروا‌ش‌ها (لاروس)

حِضـانَت، حِضـانَـة: ۱ـ دایگی ۲ـ پَروَرِش، پَروَردَن ۳ـ زیرِ بال گرفتن ۴ـ دَربَر گرفتَن

حَضائِر: (تك: حَضیرَة)، پیشاك‌ها

حَضِر: ۱ـ اَنگَل، مهمانِ ناخوانده ۲ـ شَهری

حُضر: دووَپَرش

حَضَـر: ۱ـ شهـرنشینی ۲ـ روستـانشینی (لاروس)

حَضَـرات: (تك: حَضرَة)، ۱ـ بُودِگان، آمِدگان ۲ـ شَخیدان، تیمساران

حَضرَة، حَضرَت: ۱ـ دَرگاه (آنندراج)، فَرگاه (برهان) پیشگاه ۲ـ شَخید (برهان) تیمسار (برهان)، واژه‌ی شَت که در برهان آمده از ریشه‌ی هندی است. ۳ـ نزدیکی ۴ـ پایتخت

حِضرَة: ۱ـ بَزم‌آرایی ۲ـ کِناره ۳ـ آوازخوانی

حَضرتِ عَبدُالعظیم: شَهرری (فرهنگستان)

حُضُض: نَشیب، پاگاه (از آنندراج)

حُضُض: خَولان (برهان)، دارویی است که از پیشاب اُشتر سازَند، پیل‌زهره (لاروس)

حَضَض: چیزی (فرهنگ لاروس)

حضف: مار (آنندراج)

حُضور: ۱ـ بُودَگی (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پیشگاه، دَرگاه

حُضور به هَم رساندَن: بُودَن، آمَدَن

حَضیر: ۱ـ چِرك، ریم ۲ـ ایوان

حَضیرَة، حَضیره: ۱ـ گروهِ اَندك ۲ـ جای خُرما ۳ـ بیش روی لَشکَر (لاروس)، پیشاك

حَضیض: پَست، فُرود، نَشیب، پاگاه (معین)، دامَنه، شیبِ (فرهنگ پهلوی)

حَطّ: ۱ـ کاستَن ۲ـ فرودآوردَن ۳ـ اَفکندَن ۴ـ باربَرگرفتَن ۵ـ جَرم‌نِگاری ۶ـ بَدگویی، دُشیاد ۷ـ گرایش

حَطا: شِپش بزرگ (لاروس)

حِطاب: هَرَس کَردَن (لاروس)

حَطّاب: هیزم‌فروش، هیمه‌فروش

حَطّابَة، حَطّابَت: هیزم شِکَستَن (آنندراج)

حُطاط: بوی بَد (لاروس)

حُطام: ۱ـ خُرد و ریز، خُرده‌ریزِ ۲ـ ریزه کاه ۳ـ داراك

حَطَب: هیزم، هیمه، جیبا (برهان)

حَطب: ۱ـ گِردآوردنِ هیزم ۲ـ هیزم‌آوَردَن

حَطِب: لاغر خشکیده

حَطر: ۱ـ گادَنِ زَن ۲ـ زه کردنِ کَمان ۳ـ اُفتادنِ بَر زمین ۴ـ تراشیدن ۵ـ بَر زمین انداختَن (آنندراج)

حِطل: شُغال (لاروس)، گُرگ (آنندراج)

حَطم: شِکستَن، شِکستَنِ چیزی خُشك (آنندراج)

حَطِم: شِکسته‌تَن (لاروس)

حُطَم: سیری ناپَذیر (لاروس)

حَطمَة، حُطمَة: ۱ـ خشکسال ۲ـ گُوارِش

حَطو: جُنبانِدَن

حَطوبَة: بَسته‌ی هیزم (لاروس)

حُطّی: سِیُمین آمیزه در «اَبجَد»

حَطِئ: زِشتِ کوته بالا: مَرد (لاروس)

حَطیم: ۱ـ دیوارِ خدایخانه ۲ـ شکسته ۳ـ مانده

حَظّ: ۱ـ خوشی ۲ـ کامرانی ۳ـ بَرخورداری

۴ ـ بَهره داشت ۵ ـ بَخت ۶ ـ سَرنوشت (لاروس)

حِظَة: بهره‌ی روزی (لاروس)

حَظائِر: (تك: حَظیرَة)، خَباك‌ها، آغِل‌ها

حُظاب: پَرده‌ی پای (لاروس)

حِظار، حَظار: ۱ ـ آغِل ۲ ـ دیوار

حَظر: ۱ ـ بازداشتن ۲ ـ نارَوا کردَن ۳ ـ آغِل ساختَن

حِظلان: ۱ ـ تنگ گیری ۲ ـ بازداشت، از جنبش، از رفتَن، از چیرگی

حَظَلان: رَفتارِ خشمناك (آنندراج)

حُظوظ: (تك: حَظّ)، بَهره‌ها، بَخت‌ها

حَظیرَة، حَظیره: ۱ ـ خَباك (صحاح الفرس)، آغِل ۲ ـ گورستان ۳ ـ پَرچین (لاروس) ۵ ـ شوغا، جایگاه گوسفندان (صحاح الفرس)

حَظیظ: ۱ ـ بهره‌مَند ۲ ـ کامران، بی نیاز (لاروس)

حَظِیَّة، حَظیّه: ۱ ـ بَهره ۲ ـ کَنیز، کَنیزی که از هَمسَر پنهان دارند، زنِ بختیار (لاروس)

حَفأ: ۱ ـ بازداشتن ۲ ـ بَر زمین افکَندن

حَفأ: لوبی، تَك (برهان)، بیخِ تَك

حِفاء: نیکویی (لاروس)

حَفاة: تَك (= پاپیروس مصری، برهان)، از گیاهان

حَفّاد: شُتُرِ تیزرو (آنندراج)

حَفّار: ۱ ـ کَننده ۲ ـ گورکَن

حَفّاری: کولیدَن (برهان)، کاویدَن

حَفادَة، حَفادَت: ۱ ـ مهربانی ۲ ـ شادنمایی

حُفاصَة: اَفکنده (فرهنگ لاروس) گِردآورده

حِفاظ: ۱ ـ نِگاهداری ۲ ـ بازداشتَن، از کار نارَوا (معین) ۳ ـ زِنهارداری ۴ ـ پَرده‌داری ۵ ـ پَرهیز، خودداری ۶ ـ پَرده، دیواره، جانبُوز، به سَرمای چنین سختِ رَوانسُوز، نَشایَد جُز کنارِ دوست جانبوز (ویس و رامین)، پاساد (فرهنگ کوچك) ۷ ـ پیمانداری (= وفا به عَهد)

حُفّاظ: (تك: حافظ)، نِگهدارَندگان، پاسَندگان

حِفاظَت: از ساخته‌های فارسی گویان است، نِگهداری، پاسادی (فرهنگ کوچك)

حِفاظِ گوش: گوشتاب (برهان)

حَفاوَة، حِفاوَة: ۱ ـ مهربانی، نوازِش ۲ ـ خواهِش ۳ ـ گزافیدَن ۴ ـ پُرس و جُوی ۵ ـ شادی نمایی

حَفائِر، حَفایر: (تك: حَفیرَة) گودال‌ها

حَفِث: ۱ ـ هِزارخانه‌ی شِکَنبه، هِزارخانه (آنندراج)

حَفد: ۱ ـ تیزرفتَن، ۲ ـ شِتاب، دَررَفتَن ۳ ـ پیشیاری، ریتایی

حَفَدَة: ۱ ـ پیشیاران (= خدمتکاران، برهان) ۲ ـ

یاران، یاریگَران

حَفـر: کَنـدَنِ زمین (آننـدراج) ۲ـ گود کَردَن (عمید) ۳ـ کاویدَن (برهان) ۴ـ پوسیدَن

حُفـرَة، حُفـره: ۱ـ مَغـاك، چالـه (لاروس)، گَریـسَنـگ (برهـان) ۲ـ گُور ۳ـ سولاك (فرهنگ پهلوی) ۴ـ گُریج (= نَقب، برهان)، سُمج (لغت فرس)

حُفره بُر: آهون بُر (= نقب زَن، معین)

حِفردیّات: کرم‌های زرفینی (لاروس)

حَفریّات: کاویده ها، به گونه‌ی رَمَن

حَفش: ۱ـ سَگ ماهی ۲ـ خَراشیدَن ۳ـ راندَن

حِفش: ۱ـ دُوکـدان ۲ـ کُلبه ۳ـ دُوراَنداختَنی، خرت وپرت ۴ـ زَنبیل

حَفص: ۱ـ گِرد کَردَن ۲ـ آرَمیدَن ۳ـ شیر بَچـه ۴ـ زنبیلِ چاهرُوبی

حَفض: ۱ـ خَماندَن ۲ـ ازدَست اَنداختَن

حِفظ: ۱ـ پَنـاری (فرهنگ پهلوی) نِگهداری ۲ـ پاسبـانی ۳ـ پیشگیری از نابودی ۴ـ به‌یاد سِپاری، اَزبَر کردَن (لاروس)

حِفظِ اَسرار: رازبانی، بی‌زبانی و رازبانی کرد- آلتِ خویش بی‌زبانی کرد (سنائی)

حِفظ الصِحَّة: بهداشت

حِفظ الغَیب: نیکیاد

حَفَظَة، حَفَظَه: (تك: حافِظ)، ۱ـ نِگهبانان ۲ـ فرشتگانِ نِگهبان

حِفظِ صورَت: نِگَهداشتِ آبرو

حِفظ کَردَن: ۱ـ نِگَهداری ۲ـ ازبَر کَردَن، اوزِ حالی که شاه اَزاو جُویَد ـ همه اَزبَر به جُمله بَر گوید (سنائی ـ حدیقه) وَرْم کَردَن (فرهنگ پهلوی)

حَفَـف: ۱ـ گِردگیری ۲ـ زِنـدگیِ سخـت، تَنگرُوزگاری

حَفل: ۱ـ باك داشتن ۲ـ گِرد آمدَنِ مَردُم، گروه، انجُمَن

حَفلَة: ۱ـ انبوهی، گروهیدَن ۲ـ زیور ۳ـ جشن ۴ـ کوشیدَن

حَفلَی: مهمانی بزرگ، جشن همگانی

حَفـن: ۱ـ به‌مُشت گرفتَن ۲ـ گَرد بَرانگیختن، ستـور (بهـره ازآنندراج) ۳ـ رُفتَن، با دودَست (لاروس)

حُفنَة: ۱ـ مُشتی، یك مُشت ۲ـ چالِه

حَفو: بازداشتن از نیکی (بهره ازآنندراج)

حُفوص: (تك: حَفص) زَنبیل‌های چاهروبی

حَفَی: ۱ـ پاسودِگی، سُم سودِگی ۲ـ پابِرِهنگی

حَفی: روییدن: گیاه

حَفِی: ۱ـ سوده پای ۲ـ پابِرِهنه

حَفیَة، حَفیَت: ۱ـ پابرهنگی ۲ـ پاسُودگی

حَفید: ۱ـ دُختـر ۲ـ زادِه ۳ـ زادِه یِ زادِه، نوه

(لاروس)

حَفیر: گُورِ کَندِه (آنندراج)، گودال

حَفیرَة: ۱ـ کَندِه ۲ـ کاویده ۳ـ چاه (آنندراج) ۴ـ گُریچه (نقب زیر زمین، برهان)

حَفیظ: ۱ـ نِگهبان ۲ـ نِگاهدار ۳ـ زنهاردار

حَفیظَت، حَفیظَة: ۱ـ چِشم پَنام (= تعویذ) ۲ـ خَشم گِرفتَن ۳ـ رَگداشت (= غیرت)

حَفیل: ۱ـ گَزافـه گَر ۲ـ گروهِ مَردُم ۳ـ پُر، فَراوان

حَقّ: ۱ـ هُدِه (حَق باشـد و بیهُـده باطِـل صحـاح الفـرس) هَستِـه (برهان) ۲ـ دُرُست، راس، راست ۳ـ بَهره

حَقّا، حَقّاً: به‌راستی، به‌دُرُستی

حِقاب: ۱ـ پیرایه بند ۲ـ سپیدی بُنِ ناخن

حَقّابـه: بَهرآبه، بهره‌ی کسان از آبِ کَناد (= قنات) یا رودخانه

حَقـارَة، حَقـارَت: خواری (فرهنـگ پهلوی) خُردی، زَبونی

حَقُّ البُوق: زُورپَرداخت

حَقُّ الشُّرب: آب بَها (فرهنگستان)

حَقُّ العَمَل: کارمُزد

حَقُّ القَدَم: پایمُزد

حَقُّ الله: فَرمانِ خُدا

حَقُّ المَرتَع: مَرغ چَر، آبچَر

حَقُّ المرور: پَروانه‌ی گُذَر

حَقُّ الیَقین: بی گُمان

حَقّانی: هوده ای

حَقّانیّت: هو دِش

حَقّ به جانِب: ۱ـ هو دِه وَر ۲ـ هو دِه نما

حُقّـة، حُقّـه: درتـازی: ۱ـ شَغـاه (برهان) ۲ـ گُرزَك، آوَنـدَكِ سُفالی بَرسَرِ چوبَك نارکوك ۳ـ بویه‌دان (= عطردان) ۴ـ گِرفتاری (لاروس) در پارسی: تَرفَنـد (= حیلَة)، نارو (فرهنـگ کوچك)، فَریب، تیتال (عمید)، کَلَك

حَقّة، حَقه: مؤنثِ حَقّ: هُدِه، هو دِه

حَق جوی، حَقّ خواه: هُدِه جوی، هُدِه خواه

حَقحاق: ۱ـ تُند ۲ـ شِتاب

حَقّ خواهی: هُدِه خواهی

حِقد: سَرول (برهان)، درباره ای ازواژه نامه‌ها: خَشم از کینـه، کینـه‌ی پِنهانی، کینه‌ورزی نیز آمده است

حَقّ دار: هُدِه دار، هو دِه دار

حَقر: خُردشماری، خوارشُمَری

حَقّ شِنـاس: ۱ـ خُداشِنـاس (معـین) ۲ـ نَمَك شِناس ۳ـ هو دِه شِناس

حَقّ شناسی: ۱ـ نَمَك شناسی ۲ـ اَرج شناسی، سِپاسداری (فرهنگ پهلوی)

حَقّ گُذار: ۱ـ دادگُذار، دادگَر ۲ـ سِپاسگُزار

حَقّ گو: ۱ـ راستگوی ۲ـ شَباَویز، از مرغان

حَقـل: ۱ـ کِشت ۲ـ کِشتِ سَبـز ۳ـ کِشتِ نو رُسته ۴ـ زمین آماده ی کشت، کِشتگاه

حِقـل: ۱ـ کَجاوه ۲ـ شِکَم‌پیچ، از بیماری های دامی

حَقن: ۱ـ بازداشتن ۲ـ نگاه‌داشتَن (آنندراج) ۳ـ روده شوی

حُقَن: (تك: حُقنَة)، روده شوی‌ها

حُقنَـة، حُقنـه: ۱ـ آغِستَن (برهان)، سِپوختَن (آنندراج)، چِپاندَن، زورچپان ۲ـ رُودِه شوی

حَقَنَة، حَقنه: شِکَم‌دَرد

حَقو: ۱ـ تُهیگاه (آنندراج) ۲ـ کَرانه

حَقوَة: ۱ـ شَلوار ۲ـ شِکَم‌دَرد

حَقُود: سَرولا، کینه‌وَر (آنندراج)، پُرکین

حُقُود: (تك: حِقد)، سَرول‌ها، کینه‌ها

حُقُـوق: (تك: حَقّ) ۱ـ هُدِه‌ها، هوده‌ها، راست‌ها ۲ـ دَر فارسی: دریافتی ماهـانـه، بیستگانی (تاریخ بیهقی) ۳ـ نام دانشی است: هوده شِناسی

حقـوقات: (تك: حقوق، تك: حَقّ) ۱ـ هُدِه‌ها ۲ـ ماهانه‌ها

حُقـوق بگـیر: کارمَـنـد، کارگر، گیره (= جیره) دار، گیره خوار

حقوق دان: هوده شِناس

حُقّـه باز: تَرفَنـدگر، کَلَك، جَلَب (مازندرانی)، تیتالگَر، تَردَست (فرهنگ کوچك)

حُقّه بازی: کَنبوریدَن (برهان)، تیتالگری، فَریبش

حُقّه زَدَن: کَلَك‌زَدَن، ناروزَدَن

حُقّهٔ سَبز: آسمان، به گُواژ

حُقّـهٔ کاووس: تَرفَنـدِ کاووس، نام نوایی در خُنیای ایرانی

حُقّهٔ مینا: شَغاهِ مینا: آسمان

حَقیبَـة: ۱ـ سُرین ۲ـ توشه‌دان ۳ـ کوله‌پُشتی (آنندراج)

حَقیر: خُرد، زَبون، خوار

حَقیرجُثّه: زَونگ، هم‌آوای خَدَنگ (برهان)

حَقیرشمردَن: تَرمِنیدَن (فرهنگ پهلوی)

حَقیری: پَستی، خواری، زَبونی

حَقیق: سزاوار (آنندراج) شایسته

حَقیقَـة: حَقیقَت: ۱ـ آمیغ (برهـان)، فَرهـود (فرهنگ کوچك)، راستی، باوَر، واوَر (فرهنگ پهلوی) ۲ـ آشکار، روشَن

حَقیقَتِ اَشیاء: هَستَوی (شاهنامه)، نِگَه کُن که هَستُوی در دست کیست (فردوسی)

حَقیقَت‌بین: آمیغ بین

حَقیقَت بینی: دُرُست نِگری

حَقیقَت گویی: راستگویی، دُرُست گویی

حَقیقَتی: در تازی پیشینه ندارد، دُرُست خواه، دُرُست جوی

حَقیقی: ۱ـ آمیغی (برهان)، اِوَر (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دُرُست، راست

حَقیقیّة، حَقیقیّه: مؤنثِ حقیقی: ۱ـ آمیغی ۲ـ دُرُست

حَقیلَة: ۱ـ خُرمای تَباه ۲ـ شِکَمدَردِشُتور

حَكّ: تَراشیدَن (آنندراج) دُورکَردَن (آنندراج)، کَندَن، زدودَن، سِتُردَن (فرهنگ کوچك)، سُودَن، ساییدَن، خَراشاندَن، خَراشیدَن، خاراندَن، سِتُرِش، سایِش، خَراشِش

حُكّ: میخِ نَما (= قطب نما)

حِكاء: داستان گُفتَن، بازگُفت

حِكاد: زادگرایی = بازگشتِ به زادِ خود (بهره از آنندراج)

حَكّاك: ۱ـ مُهرساز، مُهرکَن (آنندراج) ۲ـ نِگینه ساز ۳ـ کَننده ۴ـ سِتُرَنده ۵ـ خَراشنده ۶ـ خارَنده ۷ـ سوز خارش، دردی یا سوزشی که از خاراندن اَندام پدید آید ۸ـ خارش اَنگیز

حَکّاکات: (تك ندارد)، خارخار (= وسوسه)، گفت بی چون با شدو بی خارخار (مولانا)

حُكاكَة، حُكاكَه: سونِش، آن چه بیفتد از سودنِ چیزی (آنندراج)

حَکّاکَة، حَکّاکَه: کَفِ دریا، از آبزیان (معین)

حَکّاکی: کَنده کاری

حُکّام: (تك: حاکِم)، فَرمانِدهان، فَرمانداران، اُستانداران

حِکایات: (تك: حِکایَت، حِکایَة)، داستان‌ها، بازگُفته‌ها، سَرگُذَشت‌ها

حِکایَة، حِکایَت: اَفسانه، داستان (آنندراج) سَرگذشت

حِکایَت گُفتَن: داستانسرایی، بازگُفتَن، داستان گُفتَن

حَکر: ۱ـ بُنداری، انبارکردن و نگاهداشتَن بَرای گِرانفروشی ۲ـ جام

حَکَرُ الزیت، زیتونِ روغن کشیده: خُشکِه زِه (گویش گیلکی)، زهتار

حَکش: ۱ـ گِردآوردَن ۲ـ تُرُنجیدَن (آنندراج) ۳ـ سِتَم کردَن (لاروس)

حَکَك: ۱ـ پاوَرچین ۲ـ سنگِ گَچ

حَكّ کردَن: ۱ـ سِتُردَن (برهان) ۲ـ کَندَن ۳ـ خَراشاندَن ۴ـ سایاندَن

حُکل: بی آوایان، جانـدارانی که آوایشان به گوش آدمی نمی رسد

حُکلَة: ۱ـ گُنگِلاجی (لاروس)، بَندزبانی ۲ـ ستیهیدَن

حُکم: ۱ـ پایزه (برهان)، فَرمان، ویچار (فرهنگ پهلوی)، فرمودَن (آنندراج)،

فَرمایِش ۲ـ داوَری ۳ـ پَروانه، دستوری ۴ـ رَوِش

حَکَم: داوَر ۲ـ فَرمانده ۳ـ میانجی ۴ـ از نام‌های خُداوند

حِکَم: (تك: حِکمَة)، ۱ـ دانسته‌ها ۲ـ اَندرزها

حَکَم: ۱ـ بازداشتن (آنندراج) ۲ـ لِگام نهادَن

حُکماً: بی‌دِرَنگ، بی گفت‌وگو

حُکَماء: (تك: حَکیم)، فَرزانِگان

حُکمِ اَزَل: قَضا: سَرنوشت (برهان)

حُکم‌اَنداز: تیراَنداز چیره

حُکم‌بالمُشافِهَة: فرمان روباروی

حُکمِ بیاضی: فَرمانِ سپید، نَیاگاشتِه (آگاشتَن = ثبت کردن، فرهنگ کوچك)، فَرمان که از آن نشانه‌ای در دفترهای اواری نیاید (بهره از آنندراج)

حِکمَة، حِکمَت: فَرزبود، فرزان (صحاح الفرس): دَریافت آمیغِ هَرچیزی، دانشی که می‌پَردازد به جاوَرها (= احوال) و چگونگی‌های باشندگان بیرونی یا دیدنی آن چنان که هستند، به اندازه‌ی توانِ آدمی، سُخنِ اُستوار (لاروس)

حِکمَت‌آمیز: فَرزان‌آمیز، اندیشه‌مَندانه، روشنگرانه

حِکمَتِ اِشراق: فَرزانِ روشن گَشت، که بنیادگذارِ آن سُهروَردی است (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

حِکمَتِ اِلهی: فَرزانِ بَرین، می‌پردازد بِه آنچه که شناختِ آن نیاز به بینِش دارد.

حِکمَت ریاضی: فَرزانِ اَنگارش، می‌پردازد به شماره‌ها و اندازه‌ها و پیوندهای میان آنها با کاربرد خِرَد و هوش

حِکمَتِ طبیعی: فَرزانِ پَرهامی، می‌پردازد به شناخِت ماده‌ها (= مَوّاد) و پَرموتِه‌ها (= اشیاء)

حِکمَتِ عِلمی، حِکمَت نَظَری: فَرزان نِگَری، می‌پردازد به اندیشه و پندار درباره‌ی باشندگان دیدنی، نادیدنی و شماره‌ها و اندازه‌ها که میوه‌ی آن دانش در زمینه‌های گوناگون است.

حِکمَتِ عَمَلی: فَرزانِ اَفدُمی، می‌پردازد به شناخت باشندگان از اه کاربرد خِرَد، هوش و آزمون

حِکمَتِ مُدُنی: فَرزانِ شَهریك، می‌پردازد به آساها و آیین‌های زندگی شهری

حِکمَتِ مَدَنی: فَرزانِ شهری، نامی که بر کیش اسلام نهاده اند که خاستگاه آن مدینه (= شهر) است.

حُکمران: فَرمانرَوا، فَرمانران، ویچارگَر

حُکمفَرما: رَوان، فَرمانده

حُکم کِش: فَرمانبَر، فَرمانبردار (آنندراج)
حُکم کردَن، فَرمودَن: ویچیرِنیدَن (فرهنگ پهلوی)
حُکم نِویس: ۱ـ فَرمان نویس ۲ـ تَرزَده نِویس (تَرزَده = قباله، صحاح الفرس)
حَکَمیَّت: میانجیگَری، داوَری
حُکُوف: سُستی دَرکار، کوتاهی دَر کار (بهره از آنندراج)
حُکومَة، حُکومَت: ۱ـ داوَری، میانجیگری ۲ـ فَرمانرَوایی، فَرماندِهی ۳ـ شَهر (فرهنگ پهلوی)
حُکومَت نِشین: پایتخت
حُکومَتی: ۱ـ فَرمانداری ۲ـ اُستانداری
حِکَّه، حِکَّة: ۱ـ خارِش ۲ـ کُونخارِش
حُکَیکَة: چیستان (لاروس)
حَکیم: ۱ـ فَرزانه (برهان)، رَد (صحاح الفرس) ۲ـ پِزشك ۲ـ دانا ۴ـ از نام‌های خداوند
حَکیمانِه: فَرزانه‌وار، داناکانه
حَکیم باشی: پِزشك سالار
حَکیمَة، مؤنَثِ حَکیم: فَرزانه
حَکیمی: فَرزانی، رَدیك
حَلّ: ۱ـ گُشود، گُشاد (آنندراج) بازگُشود (سنجش خردناب) ۲ـ آمیختَن ۳ـ گُداختَن، گُداخت ۴ـ فرودآمَدَن ۵ـ روغَنِ کُنجِد (آنندراج)
حِلّ: رَوایی، شایِستی
حِلاب: ۱ـ شیردوشه (آنندراج): آوندِ شیردوشی ۲ـ شیردوشیدَن
حُلابِس: ۱ـ دِلاور ۲ـ جدایی ناپَذیر ۳ـ شیر بیشه
حَلّاج: اِلباد (برهان)، پنبه‌زن (آنندراج)، فَرَخمنده (برهان)
حِلاجَة، حِلاجَت: پنبه‌زنی، فَرَخمِش
حَلّاجی کَردَن: ۱ـ پنبه زَدَن، فَرَخمیدَن (برهان)، فَلَخمیدَن، واخیدَن (آنندراج) ۲ـ سَنجیدَن (فرهنگ کوچك)، تَه‌وتُو دَرآوَردَن، موشِکافی (آنندراج)
حَلّاجی شده: فَخمیده، فَلخوده (صحاح الفرس)
حَلّاجیّه: نام پیروان منصور حلّاج پی‌زاوی پارسی که خَلِش خُدا را در تنِ او باور داشتند
حُلاحِل: مِهتَر (آنندراج)، سَروَر
حَلّاف: سوگَندخورَنده
حَلّاق: مُویتَراش، اِستُرِه، سَرتَراش
حَلاق، حِلاق: مَرگ (لاروس)
حِلاقَت، حلاقَة: تانگویی، سَرتَراشی، مویتَراشی

حَلال: زَندآور (برهان)، شایِست (سَددَر)، رَوا

حِلال: ۱ـ دُوخگیا ۲ـ تختِ‌روان (لاروس)

حَلّال: گُشایَنده، کارگشای

حُلالَت، حُلالَة: رَواکَرد، زناشویی با زَنِ سه‌هِلِه (= مُطلَّقه ثلثه) تا بتواند دگرباره به همسری شویِ نخست درآید.

حَلالزادِه: پاکزادِه، پاکزاد

حَلال خواستَن: بَخشِش خواستَن، کاری که بَرخی دَمِ مَرگ انجام می‌دهند: بِهِلیدَن

حَلال کَردَن: ۱ـ بَخشودَن ۲ـ رَوا داشتن ۳ـ بِهلاندَن

حُلّام: بَره تُودِلی

حُلّان: ۱ـ بَره تودلی ۲ـ سوگند گُشا ۳ـ خونِ رَوا

حَلاوَة، حَلاوَت: شیرینی

حَلائِب: (تك: حَلوب)، مادِگانِ دوشیدنی، شیرِدهان

حَلائِل: (تك: حَلیلَة)، زنان شُویِ‌دار

حَلَب: ۱ـ شیرِ دوشیده (آنندراج) ۲ـ جوشانده

حَلب: ۱ـ شیردوشی ۲ـ دوزانو نِشستَن، به‌هنگامِ خوردَن (لاروس)

حَلباءَة: ماده شتر شیردار (لاروس)

حُلبَة: ۱ـ شنبَلید، شَنبلیله ۲ـ سیاهی ۲ـ خوراكِ زایو

حَلبَة، حَلبَت: ۱ـ اَسپدَوانی ۲ اَسپ‌دَونده ۳ـ یك بار دوشیدَن

حَلبتان: بام و شام، که شیردوشی انجام می شَوَد

حَلبَس: ۱ـ دِلاوَر ۲ـ جدایی‌ناپَذیر ۳ـ شیرِ بیشه

حِلبِلاب: پیچَك، از گیاهان، پاپیتال (لاروس)

حُلبُوب: ۱ـ سَلمَه، سَرمَك ۲ـ مویِ سیاه

حُلبه‌ی چینی: زَرغُنج (برهان)، از گیاهان دارویی

حَلَبی: ۱ـ ساختِ حَلَب ۲ـ اَزمردُمِ حَلَب ۳ـ هُلویی، آمیزه‌ای نازك ازروی و آهن و پوشیده با ارزیز (= قلعی) که در پوشش بام‌ها نیز به کار می‌رود

حَلبیتا، جِلبیثا: فَرفَخ، پُرپَه، پُرپَهن، از گیاهان

حَلَبی‌ساز: هُلویی‌ساز

حَلبینَك: خورِبَرِ سیاه، از گیاهان

حَلت: ۱ـ سِتُردَنِ موی، سَرتراشیدَن ۲ـ پرداختِ وام ۳ـ تازیانه‌زَدَن (بهره از آنندراج) ۴ـ ریخ زَدَن (لاروس)

حِلتیت: اَنگوزه، اَنگوژه (آنندراج)، اَنغوزه، اَنگِشتَك (برهان)، اُزدویِ (= صمغ) درختِ انگدان، کِسنی (برهان)

حَلج: ۱ـ پنبه‌زَنی ۲ـ تابیدَن ۳ـ گِردساختنِ نان (بهره ازلاروس)

حُلَج: ۱ـ بسیارخوار (آنندراج) ۲ـ شیر خُرما
حَلحال: پُودَنه‌ی تَلخ، از گیاهان
حَلَزون: سِپیدمُهره، راب، لیسَك
حَلَزون اَلبَحریّ: لیسكِ آبی
حَلَزونی: لیسَکی، مارپیچی
حِلس: ۱ـ گلیمِ سِتَبر ۲ـ خانه نشین ۳ـ مِهتَر، بُزُرگ ۴ـ هَمتای
حَلط: سوگَند یادکَردَن، ۲ـ سِتیهیدَن ۳ـ خشم گرفتن ۴ـ شتابی کردن (آنندراج)
حِلف: ۱ـ هَمسو گند ۲ـ هَم‌پیمان (لاروس)
حَلف، حَلِف: سوگند خوردن
حَلَف: لَخ، از گیاهان، کَربَه (برهان)
حُلَفاء: (تك: حَلیف)، هم‌سوگندان، هَمراهان
حَلق: ۱ـ گُلو (فرهنگ کوچك)، بَلَخ (برهان) ۲ـ سِتُردَنِ موی ۳ـ تك بَرگه، از گیاهان
حَلق آویز: نای آویز، دار کِشیده
حَلَقات: (تك: حَلَقَة)، زُرفین‌ها، چَمبَرها
حُلقان، حُلقانَة: خُرمای نیمرَس
حَلقَة، حَلقَه: ۱ـ زُرفین (برهان)، چَنبَر، چَمبَر (فرهنگ پهلوی)، اَنگَله (برهان) ۲ـ اَنجُمَن، گروه ۳ـ زِره
حَلقهٔ انگشتری: کَجه (فرهنگ کوچك)
حَلقه به گوش: بَرده، فرمانبردار، رام
حَلقه زَدَنِ مَردُم: کُرَند (برهان)
حَلقه‌چی، حَلَقچی: نانِ زنجیره‌ای، از شیرینی‌ها
حُلقوم: نای (برهان)، خِرخِره، خُشکنای
حَلقَوی: زُرفینی (برهان)
حَلقه بَردَر زَدَن: دَرکوفتَن، زُرفین زَدَن، زین قفل شرف ز غیرت وَ خشم ـ زُرفین دَراست، خَصم یك چَشم (خاقانی ـ تحفة العراقین)
حَلقه زَدَن: گِرد نِشَستَن
حلقهٔ بینی: اَنگِله، آویزه، از زیورهای زنانه
حَلقهٔ زنجیر دَر: زَفرین (تاریخ سیستان)
حلقهٔ دهانهٔ اَسب: لَبیشه (برهان)
حَلقِیّ: گُلویی
حَلقِیّات: کَرم‌های چنبَری
حَلقِیّات الأفواه: مِکندگان، دَهان گِردان (لاروس)
حَلَك: سیاه زاغی، از رنگ‌ها
حَل کَردَن: ۱ـ گُشودَن، بازگشودَن ۲ـ آمیختَن ۳ـ گُداختَن
حُلكَة: سیاهی (آنندراج)
حُلَل: (تك: حُلَّة)، ۱ـ زیورها ۲ـ جامه‌ها ۳ـ بَرزَك‌های (= کتّان، برهان) یَمانی
حِلم: نَرمساری (برهان)، غَریز (برهان)
حُلم: پُوشاسپ (= احتلام)، گایخواب

حَلَمَة: ۱ـ شُنگار، از گیاهان ۲ـ کَنه ۳ـ نوك پستان ۴ـ پُوستخورَك، از خَرفستران

حَلمیّات: کَنه ساران

حُلو: شیرین، شیرینی (فرهنگ لاروس)، گوارا، خوشایند: مَرد

حُلوالحَلال: رَوای گُوارا

حَلواء: شِکَرینه (آنندراج)، بَرغول (برهان)، آردینه (آنندراج)، اَفروشه (فرهنگ پهلوی)، ویلانَج (برهان)

حَلواپَز، حَلواگَر: اَفروشه گَر، اَفروشه پَز

حَلوابِرِشتوك، حَلوابرِشته: چَنگالی (آنندراج)

حَلواجوزی: اَنگُشتو (آنندراج)، کُبیتا (برهان)

حَلوا با کُنجد و خُرما: بُشتره (آنندراج)

حُلوان: ۱ـ مُزد، مُزد ۲ـ کابین ۳ـ بارَك، بَدگَند (= رشوَة) ۴ـ شیرین شُدَن

حَلوانی: در تازی، حَلوائی دَر فارسی: شِکَرگَر (آنندراج)

حلوای صابونی: مُسَخنِه (صحاح الفرس)

حَلوای مَغزی: اَفروشه‌ی بادامی، اَفروشه‌ی پسته‌ای

حَلوای مِقراضی: اَفروشه‌ی دوکاردی، آردینه‌ی میوه

حَلوسیا: کَتیرا، شیره‌ی گَوَن

حَلّ و عقد: گُشادَن و بَستَن (آنندراج)، گُشادوبَست

حلوق: تاك پیچه، از گیاهان

حُلوك: سیاه گَشتَن

حُلول: ۱ـ خَلیدَن (فرهنگ کوچك)، خَلِش، دَرآیی، دَرهم آمیزی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی) ۲ـ جایگیری، نمایندگی

حُلول تقدیری: خَلِش سَرنوشتی، خَلیدَن دانسته‌ها در مینویان (= مُجرّدات)، زبانزدِ فرزانی

حُلول حقیقی: خَلِش سِرِشتی، خَلیدن تاوَرها یا فِتادها (= اعراض) دَر اَبدام (= جسم)

حُلول کَردَن: خَلیدَن، دَرهَم آمیختن

حُلولی، حُلولیّه: خَلِش‌پَذیران، خَلِشگَرایان: گروهی که باورداشتند خُداوند با جانِ آدمی درمی‌آمیزد و یا خداوند در تنِ آدمی می‌خَلَد (فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جنیدی)

حُلوم: (تك: حِلم)، نَرمساری‌ها

حُلوه: رازیانه‌ی رومی (آنندراج زیرانیسون)

حُلوَة: کُمکُلَن (= لوزالمعده)

حَلویّ: شیرینی دُوست، اَفروشه خور

خَلّه، حَلّة: ۱ـ کوی ۲ـ گِردَنگاه (= محلّ اجتماع) ۳ـ نام جایی در شام

حُلّه، حُلّة: ۱ـ بَرزَكِ یَمانی ۲ـ جامه ۳ـ شَلوار

حِلّه، حِلَّة: ۱ـ جایگـاه ۲ـ نام جایی در راه خدایخانه (غیاث)

حَلی: ۱ـ زیور، پیرایه ۲ـ زیور نَهادَن

حِلّی: (تك: حَلی)، زیورها، آرایه‌ها

حَلیب: ۱ـ شیرِ دوشیده ۲ـ مِیِ خُرما ۳ـ خونِ تازه (آنندراج)

حِلیَت، حِلیَة: ۱ـ آرایه، زیور ۲ـ چهره ۳ـ زاب (= صِفَت)

حَلیت: ۱ـ تَگرگ ۲ـ سَرما (لاروس)

حِلیَّت، حِلیَّة: رَوایی، شایِستی

حَلیج: پنبه‌ی واخیده

حَلیف: ۱ـ هَم سوگند، هَم پیمان ۲ـ تیز

حَلیفَت، حَلیفَـة: آهـودُوسـتَـك، از تُخمَك‌های دارویی

حَلیق: ریش سِتُرده، ریش تراشیده (آنندراج)

حَلیل: ۱ـ شُوی ۲ـ شایِست، رَوا ۳ـ هَمخانِه

حَلیلَة: زَن، زَنِ شُویدار

حَلیم: ۱ـ نَرمسـار (برهان)، بُردبار، شکیبا، از نام‌های خُدا ۲ـ پیهِ فَربِهی (آنندراج)

حَلیم: نادرست نویسیِ هَلیم، هَریسِه، گوشتبا، گندُم با، هَلام (پهلوی)

حَلیم‌پَز: نادرست نویسی هَلیم‌پَز، هَریسه‌پَز

حَلیم‌پَزی: نادرسـت نویسـی هَلیم‌پزی، هَریسه‌پَزی، هَلام‌پَزی

حَلیمو: تُرشینَك، از گیاهان (آنندراج)

حَلیمه، حَلیمَة، مؤنث حَلیم ۱ـ زَنِ نَرمسار ۲ـ از نام‌های تازی

حَم: ۱ـ خویشانِ زَن ۲ـ خویشانِ شُوی، خُسُر ۳ـ لایرُوبی

حَمّ: ۱ـ گَرم کَردَن ۲ـ گَرم شُدَن ۳ـ گُداختَنِ پیه ۴ـ آهَنگیدَن (= قَصـد کردَن) (آنندراج) ۵ـ شتـاب کردَن ۶ـ تَب کردَن ۷ـ پیهِ گداختـه ۸ـ گُزیر، چاره ۹ـ تافتنِ تَنور

حِماء: نگهداری شُده

حَمأة: لای، لَجَن (لاروس)

حُماحِم: بودَنه‌ی بُستانی، از گیاهان (آنندراج)، فَرَنجمُشك (لاروس)

حَمّاد: ۱ـ تازَنده ۲ـ سِتایَنده

حَماد: سنگ سیاه (لاروس)

حُمادَی: کوشش بسیار

حِمار: خَر، دِرازگوش

حِمارُ البَحر: خاردار نیل، از ماهیان

حِمارُ البیت: خَر خاکی، پُربا، پُرپابه

حِمارُ الشمالی و الحِمار الجنوبی: خَراَپاختر و خَرِ رَبیتویك، در چهرِ سپهری: چَنگار

حِمار قَبّان: خَر خاکی (لاروس)

حِمارُ الزَّرد: گورِ اَسپ

حِمارُ الوَحش: گورخَر

حِمارَة، مؤنث حِمار: ۱ـ ماچه‌خر ۲ـ خرسَنگ ۳ـ خَرَك

حَمـاسَـة، حَمـاسِـه: ۱ـ دِلیری، پَهلوانی ۲ـ خودستایی ۳ـ سَختی در کار

حَماسه‌سَرای: پَهلوانی سرای، رَزمی سرای

حَماسی: پَهلوانی، رَزمی، رَزمیك

حُمّـاض: تُرشه (آننـدراج)، تُرشَك، سُرخَك، سُرخمَـرز (برهـان)، سُرخپـای، از گیاهـان (برهان)

حَمـاطَت، حَمـاطَـة: ۱ـ سوزشِ گلو ۲ـ اَنجیرکوهی ۳ـ کاهِ مَکا (ذرَّت)

حُمـاق، حَمـاق: چیچَـك، که بَراَنـدام بَرآید (آنندراج)، آبله‌گاوی (لاروس)

حَمـاقَـة، حَمـاقَت: ۱ـ گُولی، نابخرَدی، غَلیو (برهان) ۳ـ سَردیِ بازار

حَماقَت کَردَن: گُولیدَن، غَلیو یدَن

حَمّال: باربَر، بارکِش

حَمال: تاوان (لاروس)

حَمّـال: که بَر دیوارِ شکسته یا کَج نهند، نَبارِش (برهان)

حِمـالَة: ۱ـ بَندِ شَمشیر، دَوالِ تیغ ۲ـ باربَری، بارکِشی

حَمالَة: تاوان (آنندراج)

حَمّالی: باربَری

حَمام: ۱ـ کبوتر، سَبارُوك (برهان) ۲ـ پَرکَردار (پَرکَر = طوق، برهان): هَرمُرغی

حَمامُ الزّاحِل: کبوترِ نامه‌بَر

حِمام: مَرگ، میر

حَمّـام: گرمـابـه (برهـان)، کَدُوخ (صحاح الفرس)، گَرمابَك (فرهنگ پهلوی)

حَماما: هِل، هیل، از گیاهان

حَمّام آفتاب گرفتَن: در آفتاب ماندَن

حَمّام طِبّی: پُختِه کاو (آنندراج)

حَمّام گرفتن: گرمابه‌رفتَن، خود شُستَن

حَمامه: ماهلو، از گیاهان (برهان)

حَمّامی: گَرمابان (برهان) گَرمابه‌دار

حِمـایَت، حِمایَة: پُشتیبانی (فرهنگ کوچك)، نِگـاهبـانی، پَنـاه (برهـان)، اَنـدُخس، پادِگی (معین)، هُوبَر (برهان)، پناهی، زِنهار (فرهنگ پهلوی)

حِمایَت کَردَن: پادَن (فرهنگ پهلوی)

حِمـایَت گَر: نِگهبـان، پاده بان، پان (فرهنـگ پهلوی)

حِمایَت شُده: پاده

حَمائد: (تك: حَمیدَة)، سُتُودَنی‌ها

حَمـائل، حَمایل: ۱ـ بَندِ شَمشیر، دَوالِ تیغ ۲ـ کَژنَـوار، دَوالی که اُریب از شانه به پهلو کِشَند. فَراهم‌آوَرنده‌ی «صراح» حَمائل را رَمَنِ حِمالَة

می‌داند ولی فارسی گویان حمایل را به گونه‌ی تک به کار بَرَند (غیاث)

حَمائِم: (تک: حَمام، حَمامَة)، کَبوتَران

حَمَبَلاس: مورد، هم‌آوای بُرد، از گیاهان

حَمحام: پودَنه‌ی بُستانی (لاروس)

حُمحُم، حِمحِم: ۱ـ گاوزبـان، از گیاهـان ۲ـ سیاه، از رنگ‌ها

حَمـد: اَفـدِستـا (آننـدراج)، جُز از ایزد تواَم خُداوَندی، زان کنم بَرتو اَزدِل اَفدِستا (دقیقی)، سِپاس (برهان)، ستایش

حَمدان، حَمدون: نَره

حَمـدونَه، حَمدونَة: ۱ـ از نام‌های تازی ۲ـ چَز (برهان)، کَپی، مِیمون

حُمَدَة: سِتایَنده

حُمر: (تک: اَحمَر) ۱ـ سُرخ‌ها ۲ـ سرخپوستان

حُمَّر: ۱ـ زورَك، از پرندگان ۲ـ گَزَف، خونپخین (= مومیائی، برهان)

حَمَر: تَمرِ هِندی، خَنجه (برهان)

حُمُر: (تک: حِمار)، درازگوشان

حَمِر: بَرافروخته، خشمناك

حَمراء، مؤنثِ اَحمَر: ۱ـ سُرخ ۲ـ گَرمای سَخت ۳ـ زنِ سُرخـرُوی ۴ـ سالِ سَخـت ۵ـ خَرَك (لاروس)

حُمـران: (تک: اَحمَـر)، ۱ـ سُرخـرویان ۲ـ بی‌زینِگان (زینه = اَسلَحه)

حَمرایَة، حَمرایَه: تُوسکا، تُوسِه: درخت

حُمرور: خورشیدماهی (لاروس)

حُمـرَة: ۱ـ بادِ سُرخ، از بیمـاری‌ها، سُرخ باده (آنندراج) ۲ـ سُرخ سَرَك، از پرندگان (برهان) ۳ـ سُرخی ۴ـ سُرخاب، غازه

حُمرَةُ الخِنزیر: سُرخجه‌ی خوکان

حُمرَةُ الشَّجَر: زَنگ، بیماری گیاهی

حُمرَةُ الورق: سُرخكِ مو، بیماریِ تاك

حَمز: زبان گَزی، زبان گَزیدن (آنندراج)، تره‌ی تُرش (لاروس)

حَمزَة، حَمزه: ۱ـ از نام‌های تازی ۲ـ شیرِ بیشه ۳ـ تَره تیزك، از گیاهان

حَمس: ۱ـ بریانیدَن ۲ـ خَشمـانـدَن ۳ـ آوای زَنگ ۴ـ گُمراهی ۵ـ بَدی ۶ـ مرگ

حَمِس: ۱ـ دینـدار ۲ـ جَنگی، دِلیر، رَزمَنده ۳ـ ژَرف اَندیش

حَمش: ۱ـ بَرافروختَن، اَز خَشم ۲ـ خَشماندَن ۳ـ فَرآوری، فَراهَم آوَردَن ۴ـ رانـدَن، به خشم (آنندراج)

حَمص، حِمص: ۱ـ خُفت آمـاس، فرونشستنِ آماس ۲ـ برآوردنِ خاشاك، از چَشم

حِمَّص: نَخود، از گیاهان

حِمَّصُ الاَمیر: خارخَسك، از گیاهان (برهان)،

شِکَرهَنگ

حَمض: ۱ـ تُرشیدِگی، تُرش شُدَن ۲ـ شوخیدَن، شوخی کردَن ۳ـ اُشنان، آذَربوی، از گیاهان

حَمضیض: شَبدرتُرشَك، از گیاهان (معین)

حَمط: ۱ـ خَراشیدَن ۲ـ پوست بازکَردَن (آنندراج)

حَمظ: بیَفشُردَن (آنندراج)

حُمق: کودَنی (فرهنگ کوچك) گولی (برهان)، نادانی (آنندراج)، کَم خِرَدی، بی خِرَدی

حُمَقاء: (تك: اَحمَق، در تازی زَمَنِ اَحمق حَمقَی آید، معین)، گولان، کودَنان

حَمقاء: مؤنث اَحمق، زَنِ گول، زَنِ کودَن

حَمقَی: (تك: اَحمَق)، گولان (آنندراج)

حَمك، حَمَكَة: ۱ـ ریزه ۲ـ فرومایه ۳ـ شِپش ۴ـ کودك ۵ـ کُرّه ۶ـ ناب چیزی ۷ـ سرشت چیزی ۸ـ راهنمای بیراه (بهره از آنندراج)

حِمل: ۱ـ بار ۲ـ کجاوه (لاروس)

حَمل: ۱ـ بَرداشتن ۲ـ بار ۳ـ تَرابَری ۴ـ بار ۵ـ کجاوه ۶ـ میوه

حَمَل: ۱ـ بَره ۲ـ آبامِ (= بُرج) وَرَك (فرهنگ پهلوی) ۳ـ اَبرِ پُر باران

حَمل: (چنان که در این سروده‌ی حافظ: به طَرَب حَمل مَکُن سُرخی رویَم که چو گُل، خونِ دل عکس برون می دهد از رُخسارم)، گُمانیدَن، گُمان بُردَن

حَمَلات: (تك: حَملَة، حمله)، تاخت‌ها، تازها

حِملاج: ۱ـ دَمه‌ی زَرگران ۲ـ شاخِ گاو (آنندراج)

حُملان: (تك: حَمَل) ۱ـ بَرگان ۲ـ مُزدِ باربَری

حَمل بَرداشتَن: آبِستن شُدَن

حَمل کَردَن: ۱ـ تَرابُردَن ۲ـ دَریافتَن، گُمان کردَن

حَمل و نَقل: تَرابَری، جابه‌جایی، دَرابُرد (فرهنگ کوچك)

حَملَة، حَملَه: تاخت، تاز، تَك (فرهنگ پهلوی)، آهَنگ جنگ (آنندراج)، اِبگات (فرهنگ پهلوی)

حَمله آوَردَن، حمله بُردَن، حَمله کَردَن: تاختَن، تازیدَن، تَکیدَن

حَمله دار: راهنما، پیشرو، راهنمای خدایخانه

حَملهٔ شبانه: شَب تاز، شَبیخون (برهان)

حَمله کُنان: تازان

حَمله وَر: تازَنده

حَمله وَغارَت: فَریش (برهان)

حَمله ای: دیوگیر

حَمو: ۱ـ خویشِ شوی ۲ـ خویشِ زَن ۳ـ

گرمای آفتاب (آنندراج)

حَمود: ستوده، ستایَنده (لاروس)

حُمُـوص: ۱ـ خُفت آمـاس ۲ـ بیرون کردنِ خاشاك، از چَشم

حُمُـوض: (تك: حَمض)، شورمَـزه‌ها، تُرش‌مَزه‌ها

حُمُوضَة: تُرشمزگی، تُرشی

حُمُوضَةُ الدَّم: تُرشَکینی خون

حُمُـول: (تك: حِمل، حَمل)، ۱ـ کَجاوه‌ها ۲ـ اُشترانِ کَجاوه کِش ۳ـ زنانِ باردار

حَمُول: ۱ـ بارکِش ۲ـ بُردبار

حَمولُ البَحر: گیاهانِ دریایی

حَمَّة: چشمه‌ی آبگرم (لاروس)

حِمَّة: ۱ـ مرگ ۲ـ به گرمابه رَفتن

حُمَّة: ۱ـ کبود ۲ـ تَب ۳ـ سختی

حُمّی: ۱ـ تَب ۲ـ بیمارِ پَرهیزا

حُمّی الخبیثَة: سیاه زخم (لاروس)

حُمّی الدُّرّ: تبِ شیر، بیماری گاو

حُمّیات: (تك: حُمّی)، تَب‌ها

حِمیَة، حِمیَت: ۱ـ پرهیز ۲ـ نگاهداری

حَمیَّت، حَمیَّة: رَگداری، نامهایی، بی نَنگی

حَمید: ۱ـ سُتوده ۲ـ فَرخنده ۳ـ ستایَنده

حمیدَة: مؤنث حمید: ۱ـ فَرخنده ۲ـ از نام‌های تازی

حُمَیر: سُرخَك: سُرخه، از گیاهان (برهان)

حُمَیراء: ۱ـ سُرخیِ هوه چوبـه (لاروس)، از گیاهـان ۲ـ سُرخروی ۳ـ از نام‌های تازی ۴ـ دیردار (= بانو باب)

حَمیز: ۱ـ سَنگدِل ۲ـ زیرك

حَمیس: ۱ـ تَنومَند ۲ـ دِلاوَر ۳ـ تَنور

حَمیسَـة، حمیسـه: تَفشیلِه (= قَلیه)، از خوراك‌ها

حَمیش: ۱ـ آرد ۲ـ پیه گُداخته ۳ـ تَنور

حَمیضَة: شوره زار

حُمَیضَة، حُمَیضَه: شَبدرتُرشَك

حُمَیقاء: ۱ـ آبله‌دیس ۲ـ مِی

حَمیل: ۱ـ بار، بَرسَر یا به پُشت ۲ـ پِسَرخوانده، سَرِ راهی ۳ـ بیگانه ۴ـ خَس، بَرآب (آنندراج) ۵ـ پایَندان (= ضامِن) ۶ـ زَه ۷ـ اَبرِ پُر باران

حَمیلَة، حَمیله: ۱ـ بستـه، خویش ۲ـ دَوالِ شَمشیر

حَمیم: ۱ـ خویشاوَند ۲ـ تَبدار، کسی که تَب کرده ۳ـ گَرم ۴ـ آبگَـرم، آب گرمِ کانـی (= معدنی) ۵ـ شیفته

حِنّاء: بَرناك (برهان)، یَرنا (برهان)، از گیاهان، بَرنا (برهان)، بَهرَم

حَناجِر: (تك: حَنجَرَة)، خِرخِره‌ها، خشکنای‌ها

حَنـابَنـدان: یَرنـابنـدان، جشنی است پیش از

زناشو یی هنگام برناك بَستنِ اَرُوس

حَناساب: بَرناسای

حَناساز: زین تَراش (آنندراج)

حَنّـاط: ۱ـ گَندُم‌فروش ۲ـ بُویه‌اَفشان، کسی که بر مرده هو بو یه (= عطر) می افشانَد

حِناط: مُرده بو یه

حِنـاطَت، حِنـاطَـة: ۱ـ گنـدم‌فروشی ۲ـ کافورفروشی

حِناق: (تك: حَنَق)، خَشم‌ها

حُناك: ۱ـ بَرفَك، از بیماری‌های گلو ۲ـ لَبیشه

حِنّان: بَرناك، از گیاهان

حَنان: ۱ـ بخشایش ۲ـ مِهربانی ۳ـ روزی ۴ـ فَراوانـی ۵ـ گِرانسَـنگی ۶ـ شُتـرِ دِراز ۷ـ نازُکدِلی

حَنّان: ۱ـ آرزومَند ۲ـ بَخشایَنده ۳ـ مِهربان ۴ـ نالان ۵ـ راهِ آشکار

حَنّـانَـة، حَنّانَه: ۱ـ کَمان ۲ـ کَمانِ بانگ آرَنده (آنندراج) ۳ـ نالَنده، نالان

حَنـائی، حِنـایی: ۱ـ بَرنـاکی، از رنـگ‌ها ۲ـ بَرنابَسته

حَنـای بَرزاغ: بَرناكِ پَرزاغ، بَرناکی که پس از بستن سیاه گردد (بهره از آنندراج)

حِنایَت، حِنایَة: کَجی، خَمداشت

حَنائِر: (تك: حَنیرَة) ۱ـ کُنگره‌ها ۲ـ کمان‌های بی زه ۳ـ کَمانچه‌ها

حِنـای قُرَیش، زَهـرُالحَجَـر: شکوفه‌ی سَنگ، گُلِ سَنگ، از گیاهان

حَنـبَـر: ۱ـ کوتَـه‌بالا ۲ـ از نام‌های تازی (آنندراج)

حِنبِص: رُوباه، از جانوران

حَنبَل: ۱ـ کوتَه‌بالا ۲ـ پوستینِ کُهنه ۳ـ مُوزه‌ی کُهنه ۴ـ کَلان‌شِکَم، فَربِه ۵ـ دَریا

حُنبُل: ۱ـ شکوفه‌ی خار ۲ـ زازَك، (= لو بیا) از گیاهان

حَنَّت، حَنَّـة: ۱ـ زَن، هَمسرِ مَرد ۲ـ بانگِ شُتُر، ناله‌ی شُتُر (آنندراج)

حِنَّة: دِلنازُکی (لاروس)

حُنتال: چاره (آنندراج)

حَنتَرَة، حَنتَرَه: تنگی

حِنث: ۱ـ سوگنـد شِکَستَن ۲ـ بَزهمَنـدی ۳ـ بَزامِش (= بلوغ، فرهـنـگ پهـلوی) ۴ـ هُده گَرایی ۵ـ بیهُدِه گرایی (هُده = حق و بیهُدِه = باطل، برهان)

حَنثَر: کانا، کودَن

حَنثَل: ناتوان

حَنجَـر: ۱ـ سُرخمَرز، از گیاهان (آنندراج) ۲ـ خِرخِره، خُشکنای

حُنجُر: سَبَدَك، سَبَدِ کوچَك

حَنجَرَة، حَنجَره: ۱ـ خُشکنـای، خِرخِـره ۲ـ نای بریدَن (= ذَبح)

حَنجرهٔ غَلطان: نای غَلتان، خوشخوان

حَنـدِقوقی، حَندَقُوق: دیواَسپَست (آنندراج)، اَزوَرد (برهان)، شَبدَر خودروی، از گیاهان

حَندَل: کوتاه

حَنَش: مارواره، ازمای‌ها (حَشَرات)

حَنَشیّات: ماروارگان

حِنطَة، حِنطَه: گندُم

حِنطهٔ رومیّه: = خالاوُن، از گیاهان (برهان): کاکُل (برهان)

حَنـظَل: ۱ـ کَبَست (صحاح‌الفرس) گُهَت پُر برف دشت و گاه پُرمار ـ نَباتِ او کَبَست و آبِ او قار (ویس‌ورامین)، بَزَنـد، نه کر بـاس باشد به سانِ پَرَنــد ـ نه هَمـرنـگِ گُلنـار باشـد بَزَنـد (شاهنامه)، از گیاهان، تَلخَك (برهان)، پَهبُور (برهان)، شَرَنگ (برهان)

حِنظِیان: دُشنامگوی، بَدزَبان

حَنَف: ۱ـ راستدینی، پاکدینی ۲ـ کَژی پای

حُنَفاء: (تك: حَنیف)، راستدینان

حَنفاء: ۱ـ کَمان ۲ـ گاوِ دریایی ۳ـ تیغ

حِنفِس: زَن بی شَرم

حِنفِص: نزار، لاغِر و

حَنَفیّ: نام پیروانِ ابـوحنیفـه نعمـان بن ثابت کوفی

حَنَق: ۱ـ دُشمَنی ۲ـ خَشم

حَنَـك: کام (برهـان)، زیرِ زَنَـخ (آننـدراج)، زیرگلُو، زیرچانه

حَنکلِیس: یونانی تازی گشته، مارماهی

حَنَمَة، حَنَمه: خواب (آنندراج)

حِنــو، حَنــو، هم‌آوای سَرو: ۱ـ کَج، خَمیده، خَمدار ۲ـ کوهه‌ی زین ۳ـ کَژی

حَنواء: کوژپُشت، کوژی

حَنـوط: بُویه‌اَفشانی، هُوبویه‌ها به‌ویژه کافور که بر مُرده اَفشانَند

حُنُّون: ۱ـ گُلِ بَرناك ۲ـ شکوفه

حَنون: ۱ـ باد ۲ـ مهربان

حَنِی، حُنِی: (تك: حَنـو)، کَژی‌ها، کوهـه‌های زین

حَنیرَة، حَنیره: ۱ـ کُنگـره ۲ـ تاك (= طاق) ۳ـ کمانِ بی‌زِه ۴ـ کَمانِ پنبه‌زَنی ۵ـ کَج

حَنیف: راستدین، پاکدین

حَنیق: خشمگین

حَنین: ۱ـ آرزومَندی (آنندراج) ۲ـ بانگیدَن ۳ـ نالیدَن، مو بیدَن

حَوّاء، مؤنث أحـوَی: ۱ـ زنِ گَنـدُمگـون ۲ـ مَشیانه، مادَرِ آدمیان، مَهرانه (فرهنگ پهلوی) ۳ـ لَبِ کَبود

خَواجّ: (تك: حاجَة)، هَنجیان

خَواجِب: (تك: حاجِب)، پَرده داران، بارسالاران

حَوادِث: (تك: حادِثَة)، پیش آمدها

حَواریّ: تازی از هَبَشی ۱ ـ یاریگر، همراه ۲ ـ گازُر (لاروس)

حَواریّون، حَواریّین: یاریگران، یارانِ عیسی ع

حَواسّ: (تك: حاسَّة)، سَترساها، سُهِش‌ها، پولاب‌ها

حَواسّ باطِنی: سُهِش‌های دَرونی، شماره‌ی آن‌ها پنج است: گویایی (= ناطِقة)، بویش (= فاعِلَة)، ویر (= غَریزَة، هزارسال نثر پارسی، کشاوَرز) (در برخی فرهنگ‌ها ویر = حافظه)، یاده (= حافِظَة)، خِرَد (= عقل، عاقِلَة)، از سَترساهای درونی برای نخستین بار در خُرده اوستا نام رفته و شماره‌ی آن‌ها شش است: اندیشه، گفتار، کِردار، یاد، هوش و خِرَد (خُرده اوستا ویرایشِ علی اکبر جعفری و مهربان خداوندی)، پیشینیان یکی از سَترساهای دَرونی را پولابِ هَنباز (= حواسّ مُشتَرِك) می‌دانستند.

حَواسّ ظاهری: سُهِش‌های بیرونی، شماره‌ی آن‌ها پنج است: بینایی، شنوایی، بویایی، بساوایی و چشایی

حَواس پَرتی: پَریشانی، پَرت اَندیشی

حُواشَه: ۱ ـ شَرمساز ۲ ـ نیاز ۳ ـ نزدیکی ۴ ـ خویش گُسَلی (= قَطعِ رحم)

حَواشِك: (تك: حاشِك) ۱ ـ پَیِ هَم آیان ۲ ـ بادها

حَواشی: (تك: حاشِیَة)، ۱ ـ کِناره‌ها ۲ ـ پیشیاران (= خِدمَتکاران)

حَواصِل: (تك: حَوصَل)، فَرمخورك‌ها (فَرم = غَم، برهان) از مُرغان آبی

حَواصِل: (تك: حوصِلَة)، ژاغره‌ها، شَگانَك‌ها

حَواصیل: تیرنگِ وکا (گویش مازندرانی)

حُواطَة: پَرخو (= غَلّه‌دان، برهان)

حُواقَة: رُفتِه، روفتِه، خاکرُوبه (فرهنگ لاروس)

حَوال: ۱ ـ گردشِ زمانه، دِگرگونی ۲ ـ روبارو

حِوال: ۱ ـ دیواره ۲ ـ وَرَنِ جانوَری

حَوالَة، حَواله: ۱ ـ چَك، ۲ ـ سِپُرده ۳ ـ سِپُردَن (آنندراج)

حَوالِق: (تك: حالِق)، ۱ ـ لَبالَب‌ها ۲ ـ پستانهای پُرشیر

حَواله دادن: چَك دادَن

حواله کَردَن: چَك کَردَن

حواله گاه: ۱ ـ سِپُرده گاه ۲ ـ پَناه

حَوالی: در فارسی: پیرامون، گرداگرد

حُوالِیّ: ۱ـ فریبکار ۲ـ دُرُست‌رای

حَوانیت: (تك: حانُوت)، میکده‌ها، میفروشی‌ها

حَوایَت، حَوایَة: ۱ـ گِردآوردَن ۲ـ فرا گرفتن

حَوائِج، حَوایِج: (تك: حاجَت)، ۱ـ نیازها، نیازمَندی‌ها ۲ـ اَبزارها

حَوائج کِش: مانه کِش

حَوائِض: (تك: حائِضَة)، دَشتانها، زنانِ بی نماز

حَوائِط: (تك: حائِط)، ۱ـ دیوارها ۲ـ بُستانهای دیوار بَست

حَوائِك: (تك: حائِك)، بافندگان، جولاهه‌ها

حَوائِل: (تك: حائِل)، زنان نازا (معین)

حَوباء: ۱ـ دِل ۲ـ رَوان

حُوت: ۱ـ ماهی ۲ـ آبامِ ماهیك = اِسفندماه

حَوتَك: کوتاهِ باریك (آنندراج)

حَوتِکیَة: تازی بَند، گونه‌ای از بَندِشِ دَستار (= عمّامه) به رَوِشِ تازیان

حَوتَل: ۱ـ نو بال، نوجوانی که تازه بالیده (= بالغ) است ۲ـ سَنگخوارَك

حَوتَلَة: کوتَه بالا

حَوث: ۱ـ پَریشاندَن ۲ـ رَگِ جِگَر

حَوثاء: ۱ـ جِگَر ۲ـ جِگَر بَند ۳ـ زَنِ فَربه

حَوثَرة، حَوثر: نَره

حُوج: دَرویشی، بینَوایی (لاروس)

حِوَج: (تك: حاجَت)، نیازها

حَوج: ۱ـ نیازیدن، نیازمَندی ۲ـ تَندُرستی

حَوجاء: نیاز، دودِلی

حَوجَم: گُلِ سُرخ

حَوجَمَة: گُل سرخ، که از آن گلاب کِشَند (آنندراج)

حَودَل: کپیكِ نَر

حَودَلَة: پُشته (لاروس)

حَوذان: آلالِه، از گیاهان

حَوذ: ۱ـ گِردآوردَن ۲ـ سَخت‌راندَن ۳ـ نِگاهداشتن ۴ـ پاس‌داشتن (آنندراج)

حُور: (تك: حَوراء، اَحوَر)، زنانِ سِپید

حَور: ۱ـ سِپیدار، درخت تبریزی، ۲ـ سفیدابِ سُرب (لاروس)

حَور: ۱ـ کاهِش ۲ـ بازگشت ۳ـ پاسُخ ۴ـ تك ۵ـ ژرفا ۶ـ سَرگردانی ۷ـ سِپیدار

حُوراِسفَند: بُستانْ اَفروز، از گیاهان (آنندراج)، هُوراِسفَند

حُورُالعِین: آهو چَشم، فِرشته‌ی زمینی

حَوران: تَرخون، تَرخان، از گیاهان، پوستِ پیل

حُوران: فارسیان «حور» را به گونه‌ی تك به کار برنـد و به شیوه‌ی پارسی رَمَن گَردانند، زنانِ بهشتی، فِرشتگانِ زمینی، پَری‌رویان

حَوراء: زَنِ بهشتی، در نگرش تازیان چنین زنی

سپیدپوست است با چشمانِ دُرُشت سیاه و گیسوان بُلندِ سیاه، پَریرو

خَور رومی: درخت کَهرُبا، از گیاهان

خُورسِرشت: پَریزاد

خُوروَش: پَریوَش

خُوری: ساخته‌ی فارسیان، پَریرو، پَریدیس

خُوریان: (تك: حوری)، در تازی پیشینه ندارد، پَریدیسان، پَریگونِگان

خَوزاء: جنگِ مَردُمی

حَوزَة، حَوزه: ۱ـ اُلکا (برهان)، واژه‌ی پارسی است که در ترکی اولِکه است، بوم ۲ـ بخش ۳ـ چون، زهارزَن ۴ـ پَرهام (طبیعت) ۵ـ میانه، میانه‌ی سَرزمین

حوزه‌بَندی: بَخش بندی

حوزهٔ علمیّه: اُلکای دانشیك، دانِشسَرا

خَوزیّ: ۱ـ مَردُم گُریز ۲ـ دُرُست اندیش، نیکرای ۳ـ کوشا ۴ـ سیاه

خَوس: بی باك گَشتَن

حُوش: پارسی تازی گشته، هُوشیار

حَوش: ۱ـ آغِل ۲ـ بیرامون

خَوشَب: ۱ـ روباه ۲ـ شُگال ۳ـ گُوساله ۴ـ خَرگوش ۵ـ سَردَست، از استخوان‌ها

حَوشَبَة: گُروزه (= جَماعَت)

حوش و بوش: دار و دَسته (معین)

حُوشیّ: ۱ـ شَب بیم‌زای ۲ـ سخنِ شگفت ۳ـ مَردُمگُریز

خَوص: ۱ـ دلِ پیچه ۲ـ بَرهَم زَدَن

حَوصَل: ۱ـ فَرمخورَك ۲ـ ژاغَر ۳ـ آبگیر

حَوصِلَة، حَوصَله: ۱ـ چینه‌دان، کُراز، نیخشادِش (پهلوی)، ژاغَر (صحاح الفرس)، شَکانَك (برهان) ۲ـ تاب، پَروا (فرهنگ نابینی)

حَوصله‌دار: باکُژار، بُردبار

حوصله داشتَن: کُژار داشتَن، بُردبار بودن

حوصله نداشتَن: بیتاب بودَن، کُژار نداشتَن

حَوض: آبزَن، شَمَر (صحاح الفرس) آبگیر (غیاث اللغات)، تالاب (برهان)، وَر، شاتوروان (فرهنگ پهلوی)

حَوضِ ترسا: ناو، تالابَك، در آن انگور ریزند و پای زنند تا آب انگور بَرآیَد، چَرخُشت

حوضچه: ۱ـ لَگَنچِه (فرهنگستان) ۲ـ تالابَك

حوضخانه: تالابَکَد، اُشکوبِ زیرِ خانه با تالاب یا تالابَك

حَوضَك: ۱ـ آبزَنَك، تالابَك ۲ـ فَرتاس، تاسِ بزرگ

حوضِ کُرسی: آتَشدان، آتشدانی که زیر تخت بَرکَنَند و روی تخت را بپوشانند و زمستان گرد آن نشینند

حوضِ کوچك: خانیچه (برهان)

حَوضه: (این کلمه در قاموس های معتبر عربی نیامده، معین)، ۱ـ کجاوه ی پیل ۲ـ آبخورد، به زمین هایی گفته می شود که از رودی بزرگ آب خورَند

حَوطَة: هُشیاری

حَوَفران: هَم آوای هَمزَبان، رومی، تَرخون، تَرخان، از گیاهان (آنندراج)

حَوق: ۱ـ انبوهِ مَردُم، گروزه ۲ـ رُفتَن، خانه روبی ۳ـ مالیدَن ۴ـ نَرمانـدَن، نَرم کَردَن ۵ـ هَموار

حَوقَل: ۱ـ نَره ۲ـ غَژنَره، کسی که گای نتوانَد (غَژ = مَفلوج، برهان)، سُست ۳ـ پیرمرد (لاروس)

حَوقَلَة: ۱ـ نای شیشه، شیشه یا آوند شیشه ای با گردن دراز و گاه کَج ۲ـ نَره ی غَژ، نَره یِ سُست ۳ـ گفتنِ لاحَولِ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِالله ۴ـ پیر زال

حَوك، حَوكة: ۱ـ نازبُوی، از گیاهان (آنندراج) ۲ـ ریخت

حَوکَل: ۱ـ زُفت ۲ـ کوته بالا

حَوَل: ۱ـ کَژ چشمی ۲ـ دیواره

حِوَل: ۱ـ بَرگرداندَن ۲ـ جا به جایی ۳ـ شکافِ دراز، برای نشاندن کویَك (= نخل)

حَوِل: ۱ـ کج بین ۲ـ فریبکار

حَول: ۱ـ بازگشت ۲ـ گِرداگِرد ۳ـ گِرد گَشتَن ۴ـ توانایی ۵ـ سال

حُولَة: ۱ـ شِگفت ۲ـ کار زشت ۳ـ تَرفَندگَر

حوله: (تازی نیست)، هَولِه، برگرفته از Towel انگلیسی، خُشك (گویش تهرانی)، بِزرو (مازندرانی)، آبچین (آنندراج)، سَچاغ (گویش تاجیکی)

حَوَلقَة: برابر با حَوقَلة است، نای شیشه

حُوم: پارسی تازی گشته، از هُوم، مِی کُهنِه

حَومانه، حَومانَة: شَبدَرك، از گیاهان

حُومَة: ۱ـ مَها، گِن (= بلور) ۲ـ کوست، پَروار (فرهنگ پهلوی) ۳ـ سِتُرگ ۴ـ جَنگِ بُزُرگ ۵ـ بیرونِ شهر، پیراشَهر

حَومَر: تَمرِ هندی، از گیاهان (آنندراج)

حَوَی: آمیزشِ با سیاهی، سیاه شُدَن

حَویج: آشپزمانه، مانه ی آشپزی

حَویج: (معلوم نیست لُغَتِ کجاست زیرا کتب عربیّه و فارسیّه بر آن مساعدت نمی کنند، آنندراج) (فارسیان هَویج نویسند، معین)، گَزَر (برهان) زَردَك ۲ـ تَره، که از آن نانخورش سازند

حُوَّة: ۱ـ گَندمگُونی ۲ـ رودکنار

حَویذ: خستگی ناپَذیر (لاروس)

حَویر: ۱ـ پاسخ ۲ـ دشمنی ۳ـ گَزَندرسانی

(آنندراج) ۴ـ پاسُخگوی (لاروس)

خُوَیزاء: اندوخته‌ی نهانی

حَویل: ۱ـ گواه ۲ـ پایَندان ۳ـ آهنگ (= قصد) ۴ـ بَرگَردانیدِگی

حَیّ: ۱ـ زنده ۲ـ گویا ۳ـ کُوی ۴ـ راه

حِیّ: ۱ـ جانور ۲ـ زِندِگی

حَیا: ۱ـ باران ۲ـ فراخیِ سال (آنندراج) ۳ـ گیاه (فرهنگ لاروس)

حَیاء: ۱ـ شَرم (برهان)، مردمی گیر و دانش و آزرم، ویحك از ریشِ خود نداری شرم (سنائی ـ حدیقه)، نَنگ (فرهنگ پهلوی) ۲ـ چوزِ میش ۳ـ زیست، ۴ـ پَتِت (= توبه)

حَیاة: زیست، زندگانی، گِیان (فرهنگ پهلوی)

حَیّات: (تك: حَیّه)، سُرخه‌ماران، خالُم‌ها

حَیات بَخش: زندگی بَخش، گیانبَخش

حَیات سِپُردَن: جان سِپُردَن، مُردَن

حِیاد: کَرانجیگَری (= بیطَرَفی)

حَیادار: شَرمگین

حَیارَی: (تك: حَیران)، سَرگَشتِگان

حِیازات: (تك: حِیازَة)، ۱ـ گردآمده ها ۲ـ به دست آمده ها

حِیازَت، حِیازَة: ۱ـ به‌دست آمدن ۲ـ گِردآمدَن ۳ـ فَراهَم شُدَن ۴ـ دارَندِگی

حَیازَده: شرمسار

حِیاصَة: دَوالِ تَنگ

حِیاض: ۱ـ (تك: حوض)، آبزَن‌ها، تالاب‌ها وَرها ۲ـ خونِ دَشتان

حِیاط، در فارسی **حَیاط**: چاردیواری، دیواربَست، اَسپانوَر (فرهنگ پهلوی)

حِیاط: (تك: حائِط)، ۱ـ دیوارها ۲ـ بُستانها (معین)، در لاروس حِیطان زَمَنِ حائط است

حِیاطَة، حیاطَت: ۱ـ نِگهداشت ۲ـ پاسداشت ۳ـ به گردن گرفتن (از آنندراج)

حِیاك: بافتنِ جامه (آنندراج)

حِیاکَة: ۱ـ بافتَن، بافندِگی، جولاهی ۲ـ خرامیدَن (لاروس)

حَیُّ العالَم: آبرُون (برهان)، هَمیشَك جَوان (آنندراج)، بیشَن بَهار (برهان)

حِیبَة: ۱ـ جاوَر (= حالت) ۲ـ اندوه ۳ـ نیاز

حَیَّة: مؤنث حَیّ: ۱ـ زنده ۲ـ دَرَخشان ۳ـ مار

حِیتان: (تك: حُوت)، ماهیان

حَیث: ۱ـ جا، کُجا، هَرکُجا، هَرجا ۲ـ آن جا که...

حَیثُما: هَر کُجا (غیاث)

حَیثیّات: (تك: حَیثیّت) ۱ـ آبروها ۲ـ اَرزِش ها ۳ـ شیوه ها

حَیثیّت: ۱ـ آبرو ۲ـ اَرزِش ۳ـ شیوه

خَیذَر: شیر، شیر دَرَنده

خَیذوان: کبوترِ کوهی (لاروس)

خَیر: ۱ـ بُستان ۲ـ پَسته ۲ـ سَرگَشتگی

حَیران: ۱ـ کاتوره، اَهوار (آنندراج)، فَلاوه (برهان)، سَرگشته (آنندراج) آسیمه (فرهنگ کوچک) آسیون (برهان)، هامی (آنندراج)، هامین (فرهنگ کوچک)

حَیران ماندَن: کاتوره ماندَن، سرگردان ماندن، هامیدَن

حیرانی: کاتورگی، سَتَرتَکی (فرهنگ پهلوی)

حَیرَة، حَیرَت: هازی (آنندراج)، سُتووی (فرهنگ پهلوی)، سَرگشتگی، خیرگی

حَیرَت افزا: شِگِفت (فرهنگ پهلوی)

حیرت انگیز: شِگِفت اَنگیز

حیرت زده: خیره مانده، سرگشته، سَرگردان، سَراسیمه، هازه (برهان)، گَرازان (صحاح الفرس)

حیرتکده، حیرت آباد: هازیکده

حیرت کردن: گَرازیدَن (صحاح الفرس)

حیز: پارسی است، هیز (صحاح الفرس) سابوره (برهان)، بَغا (صحاح الفرس)

حَیِّز: ۱ـ جای، گاه ۲ـ کِناره ۳ـ نَهانرویه (= سطح باطنی)، زبانزد فرزانی

حَیز: ۱ـ سَخت راندَن ۲ـ نَرم راندن، ازواژه های دوپهلو (آنندراج)

حَیزَبون: پیر زن، زال زَن

حَیزوم: ۱ـ تَنگ گاه، جای بَستنِ تنگ ۲ـ اَسپِ بالدار ۳ـ دَماغه ی کشتی

حَیش: ۱ـ ترسیدَن ۲ـ تَرساندَن

حَیص: ۱ـ بَر بَستن ۲ـ یِکسوشُدَن (آنندراج) ۲ـ کِنارافتادن (معین) ۴ـ برگشتن (عمید)

حِیص و بیص: گیرودار (معین)، خَربِاش (آنندراج)، سَختی و تنگی (لاروس)

حَیصَل: باتَنگانِ دُلمه، باتَنگانِ فَرنگی

حَیض: بی نَمازی، دَشتانی

حَیضاء: دَشتان (فرهنگ پهلوی)

حِیطان: (تک: حائط)، دیوارهای خانه

حِیطَة، حیطه: ۱ـ دیواربَست ۲ـ دیواربرآوردَن، دیوارکشیدن ۳ـ دَرپناه گرفتن ۴ـ هُشیاری ۵ـ دِلسوزی ۶ـ زَنِ پاک

حَیف: درتازی: تیزی سنگ، سِتَمگری، در فارسی: ۱ـ دریغ، افسوس ۲ـ رَسانه (= حسرت)

حَیفا: زمینِ بی باران

حَیقَر: ۱ـ خوار ۲ـ بَدگُهَر (لاروس)

حَیل: ۱ـ فریب ۲ـ توانایی

حِیَل: (تک: حیله)، خاتوله‌ها، تُنبُل‌ها، چاره گری ها

حِیلَة، حیلَه: خاتـولـه (صحاح الفرس)، تُنبُل (برهـــان)، فَریب (آننـدراج)، چاره، بامبُـول (فرهنـــگ نابینی)، گریســـه (برهـان)، فَنـد (معین)

حیله باز: فَریبکار

حیله کَردَن: گِریسـیدَن (برهـــان)، فَریبیدَن، چاره کَردَن، به‌دام انداختَن

حیله گَر: خاتُوله باز، فَریبگَر

حَین: ۱ـ مَرگ ۲ـ گَزَند

حِین: گاه، هنگام، دَم

حَیوان: جُنبَنـده (برهان، زیرِ موالید سه گانه)، چُم، چُمانه (برهان)، جانوَر (فرهنگ پهلوی)

حَیوانات: (تك: حَیوان)، جانوَران، جُنبَندگان

حیوانـــاتِ بَحـــری: جانـــوَرانِ آبـــزی (فرهنگستان)

حیوانـــاتِ بَرّی: جانـــوَرانِ خاکـــزی (فرهنگستان)

حیواناتِ ماده: دِنوتَکان (فرهنگ پهلوی)

حیوانات نقوعیه: نَمرویان (فرهنگستان)

حَیوانِ بی آزار: زَندبار (برهان)

حَیوانِ دَوَنده: تَکاوَر (برهان)

حَیوانِ شِناسی: جانوَر شِناسی

حَیوانِ مُطیع: خَران (آنندراج)، دام

حَیوانِ مَعلُول: کَلَته (برهان)

حیوان ماده: دِنوتَك

حَیوانِ مُوذی: تُندبار (برهان)

حَیوانِ ناطِق: جانوَرِ گویا (دانشنامهٔ علائی)، زبانزدِ فرزانی

حیوانِ نَر: جُرَه (آنندراج)

حیوانِ نَقب‌زَن: سُوراکیك (فرهنگ پهلوی)

حَیوانِ وَحشی: دَد، دایتیك (فرهنگ پهلوی)

حَیوانیّ: جانوری

حِیوُونـی: شکســتـه‌ی حَیوانـی در فارسی، بیچاره، بی‌دست‌وپا

حَیوانیّت: جانوریگَری

حَیّوت: مارِ نَر (آنندراج)

حَیَّة‌الماء: مارِ آبی

حُیَیّ: گِشنَك (= میکرُب، بهره از پهلوی)

حَیِیّ: کَمرو (فرهنگ لاروس)، شَرمگین

خ

خاب: بی بَهـره گی، این واژه پارسی نیز هست، برابر با بازپَس افکنده (آنندراج)

خابِز: ۱ـ مَرزبان (آنندراج) ۲ـ دارنده ی نان (فرهنگ لاروس)

خابِث: ۱ـ کُربُز ۲ـ فرومایه (فرهنگ لاروس)

خابِس: شیر بیشه (فرهنگ لاروس)

خابِط: ۱ـ لغزیده، بیراهه‌رو ۲ـ تپشِ سَر

خابِل: ۱ـ پَری ۲ـ تباه کننده (فرهنگ لاروس)

خابِن: ۱ـ دُروغباف ۲ـ سَخت (فرهنگ لاروس)

خابیَه: ۱ـ خُم، خُنب، سَبو (عمید) ۲ـ سَبوی بزرگ (فرهنگ لاروس)

خاتِر: فَریبنده

خاتِل: فَریبکار، تَرفَندگر

خاتَم، خاتام: ۱ـ اَنگُشتری ۲ـ نِگین ۳ـ مُهر ۴ـ بازپَسین

خاتَمُ الانبیاء: بازپسین پیامبر: پیامبر اسلام ص

خاتَم الاولیاء: بازپسین جانشین: رَهنُمودِ پنهان ع

خاتَم بَندی، خاتم کاری: پیلُسته بَندی، پیلُسته کاری، عَمید، واژه ی خاتَم را پارسی دانسته

خاتَم ساز: پیلُسته کار

خاتِمَة، خاتِمه: مؤنث خاتم ۱ـ پایانی، اَنجامین (پهلوی) ۲ـ پایان سیمناد (سیمناد = سوره، برهان)

خاتِمَةُ الطَبع: پایانِ چاپ

خاتِمه دادَن: به فَرجام رساندن، به پایان بُردَن

خاتون: ترکی، خَدیش (برهان)، چه خوش گفت مزدور با آن خَدیش ـ مکن بَد اگر بَد

نخـواهی به خـویش ، کَدبـانـو، تیرَم (برهان)

خاتِی: ۱ ـ فریبنـده ۲ ـ سخت تاریك (فرهنگ لاروس)

خاثِـر: ۱ ـ سنگین جان ۲ ـ شیرِ ستبر (فرهنگ لاروس)

خاج: ارمنی، خاج (عمید)

خاخـام: عبری حاحام، خاخام، پیشوای دینی یهودان

خادِر: ۱ ـ سست ۲ ـ سرگشتـه ۳ ـ پرده نشین (معین)

خادِع: ۱ ـ فریبکار ۲ ـ کوره راه ۳ ـ دِژخوی ۴ ـ پَرپَره‌یِ (= دینار) آکدار ۵ ـ دورو (عمید)

دِعَة: ۱ ـ دروازه ۲ ـ بازار ۳ ـ بازارِ سَرد ۴ ـ پَستو (فرهنگ لاروس)، شَغاهخانه

خادِم: پیشیار، زاوَر (برهـان)، بَستَك (معین)

خادِم‌باشی: زاوَرسالار

خادِمَة، خادِمَه، مؤنث خادِم: پَرستار، زاوَر

خادِمین: (تك: خادِم)، زاوَران

خادِمیَّه، خادِمیَّت: زاوَری

خاذِر: ۱ ـ پنهان ۲ ـ بدهکار گُریزان

خاذِل: شِکسـت یافتـه، شکسـت خورده (آنندراج)

خارِب: ۱ ـ دُزد ۲ ـ شُتُر دزد (آنندراج)

خارِج: ۱ ـ بیرون، بُرون ۲ ـ شورشگَر، نافَرمان

خارج آهَنگ: ناهمآهنگ

خارج از دین: اَدین (فرهنگ پهلوی)

خارج خوانْدَن: بیرون خواندن، زبانزد خُنیا

خارج شُدَن: بیرون شُدَن، فَراجَستَن (فرهنگ پهلوی)

خارِجِ قسمت: بَهر (فرهنگستان)

خارِجِ قسـمـت تنفّـسی: زیست‌بَهر (فرهنگستان)

خارِج کَردَن: کَنبیدَن (برهان)

خارِجَه، خارِجَة، مؤنث خارِج: ۱ ـ برونمَرز ۲ ـ پاینـامـه، یادداشت‌ها و گُفتـه‌ها که پایین رویه نوشته می‌شوَد

خارِجیّ: ۱ ـ بیرونی (فرهنگستـان) ۱۲ ـ اَنیر، کاران (فرهـنـگ پهلوی) ۳ ـ بیگـانـه ۴ ـ شورشگَـر، نافـرمـان ۵ ـ رویگَـردان، یکی از رویگَردانان (= خَوارِج) بیرون شَونده

خارِجیان: بیگانگان، اَنیران (فرهنگ کوچك)

خارِجی بودگی: اَنیرانی (فرهنگ پهلوی)

خارِجیَّة، خارجیه: مؤنث خارجی، بُرونمَـرز، بیرونیك (فرهنـگ پهلوی) ۲ ـ بیگـانـه ۳ ـ شورشی

خارَش: پارسی تازی گشته، خَراشید

خارِش مقعد: بودبود (گویش گیلکی)

خارِص: گُرُسنه، سَرمازَده (فرهنگ لاروس)

خارصین: روی، از توپال‌ها (لاروس)

خارِف: خُرمابان، نگهبان خُرماستان

خارِق: ۱ـ پاره کُننده، اَزهَم دَرنده (آنندراج) ۲ـ برهم زَننده، شورَنده ۳ـ ناجور

خارِقُ العادَة: پادسِرشت، پادخوی، ناجور

خارِم: ۱ـ رَهاکننده ۲ـ سَرد (فرهنگ لاروس) ۳ـ بَدکاره

خارمغیلان، خارِ اُم غلیان: بَبول، بَبله، از گیاهان

خازِر: تیزهوش، زیرَك (فرهنگ لاروس)

خازِق: ۱ـ آماجین، به آماج رسیده ۲ـ سَرنیزه

خازِن: نِگَهبان، گَنجبان، گَنجور

خازِنُ البُندوق: مُرغ پیك، ازپرندگان

خازِنِ الکتریکی: در انگلیسی Condenser، چَگالنده (فرهنگ فنی)

خاسِراً: زیانمَندانه، زیانی (واژه‌های فارسی)

خاسر: زیانکار (آنندراج) ۲ـ گُمشده (فرهنگ لاروس)

خاسِف: ۱ـ لاغر ۲ـ دانامَرد ۳ـ چشمه، که آبَش به تك رسیده (آنندراج) ۴ـ گُرُسنه

خاسِق، خازِق: آماجین

خاشِر: فرومایه، مَرد

خاشِرَة: فرومایه، زن (فرهنگ لاروس)

خاشِع: ۱ـ تَرسیده ۲ـ فروتَن ۳ـ دل شِکَسته ۴ـ دور ازدَسترَس ۵ـ ویران شُده

خاشِعاً: فروتَنانه، نَرمی (واژه‌های فارسی)

خاشِف: ۱ـ رَوَنده ۲ـ دَرآیَنده ۳ـ بُرَنده

خاصّ: ۱ـ ویژ (برهان) ۲ـ بَرجَسته ۳ـ بَرگزیده ۴ـ یِگانه (عمید)، تَك، یِکتا

خاصُّ الخاصّ: ویژه ی ویژه

خاصّان: (تك: خاصّ)، ویژان (برهان) ۲ـ بَرکَشیدگان ۳ـ بَرگزیدگان ۴ـ خویش ۵ـ به‌ویژه ۶ـ زاب (= صِفَت) ها

خاصه خَرجی، خاص وَخرجی: ویژه بَخشی

خاصی: ۱ـ پیروز ۲ـ خوارکننده

خاصِیَة، خاصِیَت: ۱ـ گُزینه (برهان)، یَتَك (فرهنگ ‖ ۲ـ ویژگی، ویژِش ۳ـ سودبخشی ۴ـ خوی ۵ـ ویژه زاب

خاصیتِ اُسمُوس: Osmosis، آغار (بهره از آنندراج)، تَرابِش

خاصیتِ طَبیعی: مُونِه (برهان)، رَستَك (پهلوی).

خاضِع: ۱ـ پشتِ هم (آنندراج)، فروتَن ۲ـ نَرم، نَرم‌رَفتار

خاضِل: سَرسبز، تَروتازه

خاطّ: جادوگَر، اَفسونگَر (فرهنگ لاروس)

خاطِب: ۱ـ زن‌خواه ۲ـ سُخَنران

خاطِر: ۱ـ دِل (فرهنگ پهلوی) ۲ـ دلگُذَشت ۳ـ اندیشه ۴ـ یاد ۵ـ هوش (= ذِهن)، وَرُم (فرهنگ پهلوی)

خاطِرات: (تک: خاطِرَة)، یادبودها، یادنامه‌ها

خاطِرپریش: فَگار، فگال

خاطِرپَسَند: دِلخواه، دِلپَذیر

خاطِرجَمع: آسُوده‌دِل

خاطِرخواه: خواهان، شیفته

خاطِرخواهی: شیفتِگی

خاطِرنشان: گوشزَد، یادآوَر

خاطِرنشین: دلنشین، به‌یادماندَنی

خاطِف: ۱ـ گُرگ (آنندراج) ۲ـ خیره‌گَر ۳ـ دَرَخشان

خاطِفُ الـذُّبـاب: مَگَس‌گیر، از پرندگان (فرهنگ لاروس)

خاطِف ظِلّه: دُم‌جُنبانَک، از پرندگان

خاطِل: بیهوده (= باطل) (فرهنگ لاروس)

خاطوف: تله‌داس، گونه‌ای دام

خاطی: بَزهکار

خاطِیة: شاهباز (فرهنگ لاروس)، شَهباز، از پرندگان

خاف: ۱ـ تَرسو ۲ـ نام روستایی در خُراسان، خواف هَم‌آوای خوان نوشته می‌شود.

خافِض: ۱ـ بَرانداَزنده ۲ـ خوش‌زیست

خافِضُ الجَناح: گِرانسَنگ، کاهَمَند، بَرازَنده

خافِضُ الطیر: بَرازَنده، از نام‌های خُدا

خافِضَـة: ۱ـ خُروهه‌بُر (خُروهه‌بُری = ختنهٔ زنان) ۲ـ زمینِ پَست

خافِق: ۱ـ لرزنده ۲ـ جُنبنده (آنندراج) ۳ـ تپنده (عمید) ۴ـ کرانه‌ی جَهان ۵ـ زَنَنده ۶ـ تُهی ۷ـ پنهان (معین) ۸ سراسیمه ۹ـ پَرچَم (فرهنگ لاروس)

خافِقـان: ۱ـ هردوگروه ۲ـ هردوسوی رود ۳ـ کرانه‌های آسمان و زمین ۴ـ خورآیان و خوربَران

خافِقین: خورآیان و خوربَران (= مَشرِق و مَغرِب)

خافور: مَرغ، بیدگیاه (فرهنگ لاروس)

خافی: ۱ـ پنهان، پوشیده (آنندراج) ۲ـ پَری (= جِنّ)

خافِیَة، خافیه، نَقیضِ علانیه، مؤنث خافی: ۱ـ پنهان، پوشیده ۲ـ پوشیدگی (آنندراج) ۳ـ پَرِ زیر، پَرِ خُرد

خاقان: تُرکی، شاهنشاه

خاک طینَت: خاک‌سرشت، خاکی

خاکِ قالبگیری: در انگلیسی Moulding clay، خاکِ ریخته‌گری

خاکِ قَبر: رَمس، هم‌آوای رَفت (برهان)

خاکِ مُطَبَّق: خاکِ اُشکوبی: زَمین

خاکِ مُعَلَّق: خاکِ دَروای: زَمین

خال: ۱ ـ فَند (برهان)، خجَك ۲ ـ دایی، کاکو یه (بُرهـان)، برادَرِ مادَر ۳ ـ پَرچَم ۴ ـ دارَنـده ۵ ـ نِشـان (فرهنـگ لاروس) ۶ ـ آنَرَخش ۷ ـ خودپَسَندی ۸ ـ جامه‌ی نَرم ۹ ـ کوهِ بزرگ ۱۰ ـ گُمان، اَنگار

خالّ: سیاهِ پریشان

خالاوُن: Xālāvon ، یونـانـی، جُورومی، از گیاهان

خالِب: فَریبَنده، مَرد

خالِبَـة: خالِبـه، مؤنث خالِب: فریبنـده، زَن (آنندراج)

خالَة، خاله: دایه، خواهرِ مادَر

خالِج: مَرگ (فرهنگ لاروس)

خالِد: جاوید، جاودان

خالــدار: فَنـدین، پیسـه‌دار، پَرش (فرهنـگ پهلوی)

خالِص: تاب (برهان)، سَرَه (فرهنگ کوچك)، سارا (آنندراج)

خالِصاًلله: پاکدِلانه، خُدایی

خالِصَة، خالصه: مؤنث خالِص ۱ ـ بی‌آلایش، ناب ۲ ـ دیوانـهیر، زمین و ساختمـان به‌ویژه زمین‌های کشاورزی که از آنِ دیوان (= دولت) است ۳ ـ ویس، زمین و باغی که روستاخاوند (= ارباب) برای خود نگاه می‌دارد و برای کشت و آبادی به کشاورزان نمی‌سپارد

خالِصجـات: (تك: خالصـه)، رَمَن (= جَمع) نادرست از خالِصة، دیوانهیران

خالِع: ۱ ـ رَهازَن، زنی که چیزی دستی به شوهر می‌دهـد تا رهـایَش کُند ۲ ـ دِرَختِ پوسیده ۳ ـ همیشه سَبز (فرهنگ پهلوی)

خالِف: ۱ ـ گول (= اَحمَق) ۲ ـ باده‌ی تَباه ۳ ـ پَس مانده (آنندراج) ۴ ـ مردِ ناآگاه

خالِق: نوآفرین، آفریننده، دادار

خالِقُ الاَرضِ والسَّموات: آفریننده‌ی زمین و آسمان‌ها

خالِقُ البَرایا: آفریدگار باشندِگان

خالکوبی: فَندکوبی

خالِم: بَرابَر، هَموار (فرهنگ لاروس)

خالـو: دایی، کاکـویه، خالُو پارسی نیز هست و برابر است با سورنای

خاله‌بی‌بی: آردبا، از آش‌ها

خالی: ۱ ـ تُهی (فرهنگستـان)، تُهیك، خولِـه (آننـدراج) ۲ ـ تك، تَنها ۳ ـ مردِ بی‌زَن ۴ ـ زن بی‌شوی

خالیُ الذِّهن: تُهی‌هوش، ناهیشار، ناآگاه

خام: پارسی تازی گشته خام: ۱ـ اَنگبینِ خام، آتش‌ندیده (فرهنگ لاروس) ۲ـ ناپُخته ۳ـ نارس ۴ـ کوتاه نشده، دَر جامه‌ها

خالیُ السیر: تُهی گُذَر، به‌ماه گویند، هنگامی که پیرامون آن از ستارگان تهی باشد یا ستاره‌ای به سوی آن ننگرد، زبانزدِ اخترماری

خالی و عُریان: تُهی و تَهَك (برهان)

خالِیَة، خالیه: مؤنث خالی، ۱ـ گذشته، پیشین ۲ـ زن بیکار (عمید)

خاما اقطی: Xamāi aktē، یونانی، پَلهام (گویش گیلکی)، از گیاهان

خامادریوس، کامادریوس: Xamaidrus، یونانی، بَلوطِ زَمین، از گیاهان

خامالا، خامالاوُن: Xamailéōn، یونانی ۱ـ بُزمَهره (= حَربا، برهان) ۲ـ مازَریون (آنندراج)، از گیاهان

خامامیلن: یونانی، بابونه، از گیاهان (آنندراج)

خامانیطس: یونانی، ماشدارو (گویش شیرازی)، از گیاهان

خامَة: از ریشه‌ی پارسی ۱ـ تُرُب، از گیاهان (آنندراج) ۲ـ خام (فرهنگ لاروس)، ماده‌ی خام پیش از آن که ساخته و پرداخته شود

خامِد: ۱ـ مُرده ۲ـ آرَمیده ۳ـ فرونِشَسته (آنندراج)

خامِس: پَنجُم

خامِساً: پَنجمین، پَنجُم (واژه های فارسی)

خامِص: باریك شِکَم

خامِط: شیرِ خوشبوی (آنندراج)

خام‌طبع: خام‌سَر

خام‌طَمَع: گاوریش (برهان)، آزمَند (فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات)

خامِعَة، خامِعَه: کَفتار، از جانوران

خام‌عَقل: نابخرَد، کانا

خامِل: ۱ـ گُمنام (فرهنگ لاروس) ۲ـ بی‌اَرزش

خامِلُ الذّکر: از یادرَفته، بی نام و نِشان

خان: تُرکی، بَرفَر، سالار، خواندِگار (آنندراج)، شاه

خان: از ریشه‌ی پارسی، خانه، خان، کاروانسَرا

خانَة، خانَت: دَغایی، نادُرستی (آنندراج)

خانَة: پارسی تازی گشته ۱ـ خانِه، دَر و بنَردشیر (= بازی نرد) ۲ـ خانِه ۳ـ پَرده (در خُنیا)

خانخانی: چَند فَرمانی

خانِع: ۱ـ غَرچه (= مَأبون) کونی ۲ـ گُمان‌اَنگیز

خانِق: ۱ـ خَفه کُننده (آنندراج) ۲ـ راهِ تنگ، کوچه‌ی تنگ (معین)، کوچه‌ی باریك (فرهنگ لاروس)

خانِقُ الذُّباب: مَگس‌خور، از گیاهان (= Dionaea)

خانِقُ الذئب: گُرگ‌کُش، از گیاهان

خانِقُ الغَمد: همیشه بهارِ کوهی (معین)، از گیاهان

خانِقُ الکَرَسَنه: گُلِ جالیز، از گیاهان

خانِقُ الکَلب: کچوله

خانِقُ النَمر: ۱ـ دَرونَك، از گیاهان ۲ـ تاج شاهان

خانِقاه: پارسی تازی شُده، خانِگاه (برهان)، بِه‌دَر نمی‌رَوَد از خانِگه یکی هشیار ـ که پیشِ شحنه بگوید که صوفیان مَستَند (کلیات سعدی، تصحیح فروغی، انتشارات جاویدان)، سرای دَرویشان

خانُم: تُرکی، بانو، ناریك (فرهنگ پهلوی)

خانُم‌رئیس، فاحشهٔ قَوّاد: لَنبان (برهان)

خانوق، خُناق: از ریشه‌ی پارسی، خُناك بادزَهره، از بیماری‌ها

خانه‌خراب: خانه‌ویران، بَدبخت (فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات)

خانهٔ عَنقا: خانه‌ی سیمُرغ، نامِ نوایی در خُنیا

خانهٔ کَعبه: آباد (برهان)

خانهٔ مَتروك: ویشکَر

خانهٔ مُحَقَّر: کُریچه (برهان)

خانهٔ ییلاقی: خانه‌ی تابستانی، بَچکَم (برهان)، آدغَر (آنندراج)

خاویار: Caviar، روسی تُخمِ ماهی

خائب، خایب: ۱ـ نومید ۲ـ بی‌بَهره (آنندراج)

خائباً خاسِراً: نومید و زیاندیده

خائِذ: دُشوار (فرهنگ لاروس)

خائِر: ناتَوان

خائِض، خایِض: فرورَوَنده

خائِف: تَرسان

خائِك: مَلَخ

خائِل: ۱ـ نِگَهدارَنده ۲ـ خودخواه، مَرد ۳ـ تَرفَندکار

خائِن: دَغاباز، دُشمَنیار، دَند (آنندراج)، بخوانَد آنگهی، زَرگرِ دَندرا ـ زهمسایگان هَم تنی چَندرا (ابوشکور)

خائِنُ العَین: ۱ـ شیر (فرهنگ لاروس) ۲ـ فَریب‌چَشم

خَبّ: ۱ـ فَریبنده، گُربُز ۲ـ توده‌ی ریگ ۳ـ نَرمه‌خاك ۴ـ پنهانی ۵ـ رازدار

خُبّ: ۱ـ پوستِ دِرَخت ۲ـ مَغاك، زمینِ پَست (آنندراج)

خَباء: ۱ـ پوشیدگی ۲ـ نَهانانَدن، نَهان کردن ۳ـ باران ۴ـ گیاه

خِباء: ۱ـ خَرگاه، تاژِ پَشمی ۲ـ نیامِ جو، نیامِ

گَندُم ۳ـ خانه ۴ـ خانه‌ی ماه

خِباب: فَریب‌دادن (فرهنگ لاروس)

خَباث: هَرنوتار

خَباثَة، خَباثَت: هرنوت (برهان)، پلیدی، پَلیدگرایی، زِشتخواهی

خِبار: (تك: خَبار)، ۱ـ زَمین‌های نرم ۲ـ سوراخ‌های کلاکُموشان

خَبار: ۱ـ زمین نرم ۲ـ سوراخ کَلاکموش (آنندراج)

خَبّاز: نانوا (فرهنگستان)

خِبازة، خِبازَت: ۱ـ نان‌پَزی ۲ـ نانوایی (فرهنگ لاروس)

خَبّازخانه: نانواخانه (فرهنگستان)

خُبازَی: پنیرَك، از گیاهان

خَبّازی: نانوایی

خُبازَیات: پَنیرَکیان (فرهنگ لاروس)

خَبّاس: ۱ـ پَروَه (= غنیمت) ۲ـ شیر بیشه ۳ـ بَنده ۴ـ سِتَمکار

خُباسَة: دادخواهی (فرهنگ لاروس)

خَبّاش: گِردآوَرنده

خَباشاتُ العیش: خوردَنی‌های آماده

خَباشاتُ النّاس: مَردُم از هر گُروه

خُباط: دیوانِگی (آنندراج)، پَری‌زَدِگی (معین)

خَباط: گَردِ خاك، گَردِ گام، گَردِ پای

خِباط: زَد و خورد (فرهنگ لاروس)

خَبال: ۱ـ تَباهی ۲ـ کاهیدگی، کَمبود ۳ـ مَرگ ۴ـ رَنج ۵ـ گِرانی ۶ـ زَهرِ کُشَنده ۷ـ زَردابه‌ی دوزخیان ۸ـ گندیدگی چاه (بهره از آنندراج)

خَبایا: (تك: خبیئَه)، ۱ـ خیم‌ها ۲ـ نَهانیده‌ها

خَبائث: (تك: خبیث)، هَرنوتاران، پَلیدگَرایان

خَبَب: ۱ـ اَسپ‌خیز ۲ـ توسَنی

خِبَب: جامه‌ی پاره (آنندراج)

خُبَّة: ۱ـ خاکشیر، خَرگوشَك، شَفتَرَك (فرهنگ لاروس) ۲ـ پَسته، زَمینِ گود ۳ـ پاره، پاره‌ای از جامه

خَبتَت، خَبتَة: فُروتنی (آنندراج)

خَبَتَل: زنِ کوتاه (آنندراج)، کوچَک اَندام (فرهنگ لاروس)

خُبتُل: مردِ گول

خُبَثاء: (تك: خَبیث) ، هَرنوتاران

خُبث: ۱ـ هَرنوت (برهان) ۲ـ جهمَرزی (= زنا)

خَبَث: ۱ـ پَلیدی ۲ـ ریم ۳ـ بیکاره، بی‌سود، هَرز

خَبَثُ الحَدید: ریم آهن، ریماهَن، داشخار، داشخال

خَبَثُ النُحاس: ریم مِس

خُبثِ حَدَقَه: چِشمَك، اَنگیزش، باچَشم

خَبج: ۱ـ چوب زَدَن ۲ـ تیزدادن ۳ـ گاییدَن

خُیدُع: وَزَغِ دِرَختی، از جانوران

خَبَـر: ۱ـ دَخشَـك (فرهنگ پهلوی)، آگاهی، پیام (فرهنـگ کوچـك) (برهـان)، ۲ـ گُفتـه، گفتـه‌ی پیامبـر اسلام‌ص و پیشوایان دینی ۳ـ آگاهَنده، زبانزدِ دستوری، واژه ای در گفتار که بازگوینـــده‌ی زاب چیزی است. ۴ـ نوشته، نوشته ای که برای چاپ دهَند

خَبر: ۱ـ توشه‌دان بزرگ ۲ـ درختِ کُنار ۳ـ شُترِ پُرشیر (فرهنگ لاروس)

خَبر: ۱ـ کارشناس ۲ـ آگاهی یافته، دانِسته ۳ـ درختِ کُنار

خُبَراء: (تك: خبیر)، آزمودِگان، آگاهان

خَبَرآور: ۱ـ نَوَند (برهان)، پیام آور، دَخشَك آوَر ۲ـ گُلِ پیك (گُلِ قاصِد)، از گیاهان

خُبرَة، خُبرَه: ۱ـ آگاهی، آزمودِگی، سودشناسی (فرهنـگ پهلوی) ۲ـ نانخورش ۳ـ شِناخت ۴ـ سودشناس، کارشِناس (فرهنگ لاروس)

خِبرَة، خِبرَت: ۱ـ سودشناختن ۲ـ آگاهی یافتن ۳ـ آزمایش کردَن (فرهنگ لاروس)

خَبَرچین: سخن چین، اَنیشه (= جاسوس)

خَبَرچینی: سُخَن چینی، اَنیشِگی

خَبرخوش: نیوك (فرهنگ پهلوی)

خَبَردادَن: آگاهانِدَن، پیام‌دادَن، دَخشَکانِدَن

خَبـردار: ۱ـ اَزد (فرهنگ پهلوی) ۲ـ بَرپا ۳ـ آژیر

خَبَرداشتَن: آگاهیدن، آگاه بودَن

خَبَررسان: کاتوره (برهان)

خَبَررسیدَن: آگاهی رسیدن، پیام‌رسیدَن

خَبَرشُدن: آگاهیدَن، آگاه شُدَن

خَبَرکَردَن: آژیردَن (برهان)، اَزدکَردَن ، نیوکنیدَن (فرهنگ پهلوی)

خَبَرگُزاری: پیامگزاری، نیوگُزاری

خَبَـرنگـار، خَبَـرنویس: پیامنویس، گُزارشگَر، دَخشگَر

خَبروع: سُخَن چین (آنندراج)

خِبَرویّت: رَمَن ساختگی از خِبرَة، کارآزمودِگی، کارشناسی (فرهنگستان)

خَبَریافتَن: آگاهیدَن، آگاهی یافتَن

خُبز: نان

خُبزُ الطابَق: نانِ ساج

خُبزُ الطابون: نانِ کاك

خُبزُ العَرَبیّ: نانِ تازی

خُبزُ العُقاب: گُلِ پِنگانی، از گیاهان

خُبـزُ الغُـراب: نانِ کَلاغ (برهـان)، بابـونه‌ی گاوچشم، کَرکاش، از گیاهان

خُبـزَة: ۱ـ نانِ کومـاج ۲ـ تکـه نان (فرهنـگ

لاروس)

خَبس: ۱ـ به‌مُشت گرفتن ۲ـ سِتَم کردَن (آنندراج)

خَبش: گِردآوری، جُورکَردَن

خَبص: آمیختن (آنندراج)

خَبط: ۱ـ لَغزش ۲ـ کژروی ۳ـ نَدانَمکاری، در تازی با آرش های دیگری به کار می رود

خَبطَة، خَبطَت: ۱ـ گولی، شورمَغزی ۲ـ سَرماخوردگی

خَبع: ۱ـ پنهان کردن ۲ـ بُریدَنِ گریه

خَبَق: ۱ـ آواز ۲ـ تارا، گیاهی دَریایی (= chara)

خَبقیّات: تارایان، زبانزد گیاهشناسی

خَبل: ۱ـ تَباهی ۲ـ تباهاندَن، تباه کردن

خُبلَة: ۱ـ تباه اَندامی ۲ـ تَباه مَغزی

خَبن: ۱ـ کِناره دوزی ۲ـ پَس اَندازِ خوراك

خَبُور: شیر بیشه (فرهنگ لاروس)

خَبئی: هم‌آوای اَمیر، پنهانی

خَبیاری: تازی گشته‌ی خاویار، تُخمِ ماهی، مرواریدِ سیاه

خَبیب: شِکافِ زَمین، شِکافِ دِراز

خَبیئَة، خبیئه: پنهان کرده، پنهانی (آنندراج)

خَبیت: ۱ـ خُرد، فرومایه ۲ـ گُمنام، پوشیده نام (فرهنگ لاروس)

خَبیث: هَرنوتار، پَلید، ناخوشایَند، گَناك (فرهنگ پهلوی)

خَبیثَة، خَبیثه: مؤنثِ خَبیث: ۱ـ هَرنوتار ۲ـ کَبَست (= حَنظَل)، از گیاهان

خَبیر: ۱ـ کارآزموده، کاردان، کارکُشته ۲ـ کشاوَرز ۳ـ کِشته ۴ـ گیاهِ تَر (فرهنگ لاروس)

خَبیز: ۱ـ نان ۲ـ تَرید

خَبیص: اَفروشه، آفروشه، و دانند که آفروشه نان است باری مجاملتی در میانه بمانَد (تاریخ بیهقی)، گونه ای خوراك از خرما و روغن

خَتّار: تَرفَندکار، فَریبکار

خَتارِش: کودکی، رفتارِ کودَکانه

خَتارُشُ الصَبی: رفتارِ کودك

خِتاع: ۱ـ زیرَك ۲ـ دستِکِش ۳ـ پلنگِ ماده

خِتام: ۱ـ پایان، اَنجام (عمید) ۲ـ **مُهراَفزار**، آن چه با آن **مُهر** کنند، **مُهر** ۳ـ دوشیزگی

خِتاماً: بدفَرجام، فَرجام (**واژه های فارسی**)

خِتان: خُروهِه بُری

خِتل: ۱ـ پوشش ۲ـ خانه‌ی خرگوش

خَتل: ۱ـ فریب ۲ـ فریباندَن، گول زَدَن

خَتلان: فَریباندَن، گول زَدَن

خَتم: ۱ـ سِپَری (برهان)، چون سپری شد امیر برخاست و برنشست و به پای شارستان فرورفت (تاریخ بیهقی)، فَرجام، پایان (فرهنگستان) ۲ـ به سرآوَردَن، انجام‌دادن ۳ـ

مُهرکَردَن، مُهرنَهادَن ۴ـ نِبی خواندن، از آغاز تا به پایان، به‌ویژه در سوکواری‌ها

خَتمُ المَلِك: شاهگُل، از گیاهان

خَتم کَردَن: ۱ـ به‌پایان رسانَدَن، سپری کَردَن ۲ـ مُهرکردن ۳ـ نِبی خواندن تا به پایان

خَتَن: ۱ـ خُسور، هر یك از خویشاوَندانِ زن ۲ـ داماد

خَتَنَة: مادرزَن

خَتنـه: ازخِتان: خُروهه‌بُری، بُریدَن پوسته‌ی نَره

خَتنه‌سوران: سور خُروهه‌بُری

خُتـو: ترکـی؟ (معیـن)، پارسی (آننـدراج، برهان)، دَندانِ نَروال (معین)، شاخِ گاو، شاخِ کرگَدن (آننـدراج)، در سده‌های میانـه خُتو را برای شنـاسـایی زَهر در خوراك فرمانروایان و شاهان به کار می‌برده‌اند.

خَتور: فریبکار

خَتوع: رَهبرِ دانا (آنندراج)

خُتـوع: ۱ـ راهنُمـایی شَبـانِه ۲ـ گریختن ۳ـ تیزرفتَن

خَتیت: ۱ـ زُفت ۲ـ نارسا

خَتیر، خِتّیر: تَرفَندکار

خُثّ: خَس، خاشاك

خُثار: پَس‌مانده

خُثارِم: ۱ـ بَدشگون ۲ـ لَب سِتَبر

خَثـر: ۱ـ شوریده‌دِلـی، پَریشـانـدِلـی ۲ـ تَباه‌مَغزی

خَثَر: ۱ـ شَرمیدَن، شَرم کَردَن ۲ـ سِفت کَردَن

خَثلَة، خَثَلَة: اَبرِ زَهار

خَثَـم: ۱ـ پَهنیِ بینی، بینی کوفتِگی ۲ـ پهنیِ لاله‌ی گوش

خَثم: کوفتنِ بینی (آنندراج)

خَثِم: ۱ـ پَهن بینی ۲ـ سِتَبرگوش (عمید)

خُثمَة: کوتاهی بینی (فرهنگ لاروس)

خُثَیم: از نام‌های تازی (عمید)

خَجّاجَة: گُول، نادان (فرهنگ لاروس)

خَجـالَت، در تازی، خَجَل: چَکس (آنندراج)، شرمـزَدِگی (معین)، شَرمَنـدگی (فرهنـگ کوچك)، اُفسور (آنندراج)

خَجالَت دادَن: چَکسانَدَن، شَرماندَن

خَجالَت‌زده: چَکسا، شَرمگین، شَرمسار

خَجـالـت کشـیدن: چَکسیدَن (آننـدراج)، چَکسَـن، صُوَر را دِل شده جاذِب، چو عنیّن شَهوتِ کاذِب ـ زخوبان نیست عنیّن را، به جز بخشیدن و چَکسَن (مولانا)

خَجالَتی: شرمسار، چَکسیده

خَجَر: بَدبوی (آنندراج)

خَجَف: ۱ـ سَبُکی، سَبُکسَری ۲ـ خودبینی

خَجَل: شَرمندگی (فرهنگ لاروس)

خَجِل: ۱ ـ چَکسا، شرمَندِه ۲ ـ جامه‌ی کُهنه

خَجلان: شَرمگین، شَرمنده، شَرمسار (عمید)

خَجلَت: در تازی، خَجَـل: شورَه (برهـان)، شرمندِگی، شَرم (فرهنگ پهلوی)، تَنگ

خَجلت‌آوَر: شَرم‌آوَر، پَفشار (فرهنگ پهلوی)

خَجلت‌بُردَن: چَکسیدَن، خویستَن، هم‌آوای خویشتَن (فرهنگ پهلوی)

خَجلَت‌زَده: چَکسیده، شرمگین

خَجلی: شرمزَدگی

خَجُول: در تازی خَجلان: شَورَه‌وَر، چَکسا، شَرمین

خَجیف: ۱ ـ لاغـر ۲ ـ سَبُکی، خواری (= خِفَّت)

خَدّ: ۱ ـ دیم، هم‌آوای بیم (برهـان)، رُخساره (فرهنگ لاروس)، دیمَر (آنندراج)، گونه (فرهنگستان) ۲ ـ گروزه، گروه مَردُم ۳ ـ جوی خُرد ۴ ـ گودالِ دراز

خُدَّة: ۱ ـ گونه، رُخساره (فرهنگ لاروس) ۲ ـ گودالِ دراز

خِداد: (تک: خَدّ)، دیم‌ها، رُخساره‌ها

خِدّان: (تک: خَدّ)، دیم‌ها، رُخساره‌ها

خُداحافِظ: خُدانِگَهدار، بدرود

خِدارَة، خِدارَت: بَرده نِشینی (آنندراج)

خُداری: ۱ ـ شَبِ تار ۲ ـ اَبرِ سیاه ۳ ـ موی سیاه

خَدّاع: فَریفتار (معین)

خِداع: فَریب، فَریب‌دادن (آنندراج)

خِداعُ‌الرجال: بَنگ‌دانه، از گیاهان

خُدّام: (تک: خادِم)، پیشیاران، زاوَران، نوکَران

خُدامَشرَب: خُداتَرس، پارسا

خَدایع، خَدائع: (تک: خَدیعَة)، فَریب، تَرفَندها

خَذَب: ۱ ـ گُولی ۲ ـ شِتابزَدِگی

خَذباء، مؤنث اَخذَب: ۱ ـ گول ۲ ـ دراز خودسَر ۳ ـ درازخودرای

خُدَّة: رُخسار، دیم

خَدّتان: (تک: خُدَّة)، رُخسارها، دیم‌ها

خَدَر: سُستی، کَرخی، خوابرَفتِگی (معین)

خِدر: ۱ ـ پرده ۲ ـ پوشیدَنی، نهان کَردَنی

خَدِر: کَرخ، سُست، خوابرَفته (معین)

خَدرنَق: ۱ ـ تَره ۲ ـ جولاهه، تَننده، ازجانوران، دُلمَك (= Galéode)

خَدَری: کَرخی

خُدریّ: خَرِ سیاه (فرهنگ لاروس)

خُدریَّة: ماچه‌خَرِ سیاه

خَدش: ۱ ـ خَراشیدِگی ۲ ـ خَراش، نشانه‌ی زَخم

خَدشَه: خَراش، آسیب

خَدع: ۱ ـ بازارسَـردی ۲ ـ فریفتـن ۳ ـ

دهان خُشکی ۴ـ تاکَردنِ جامه ۵ـ کم بارانی

خَدِع: تَرفندگر

خَدَعَـة: (تك: خادِع)، ۱ـ فریبکاران ۲ـ کوره راه ها ۳ـ دِژخو یان

خُدعَة، خُدعِه: بَلوس (برهان)، اَرونَد (برهان)، کَرش (برهان)، دَستان (معین)، فریب (فرهنگ کوچك)

خُدعه گَر: کَرشگَر، بَلوسا

خَدف: ۱ـ تیززَوی ۲ـ گام نزدیك برداشتن ۳ـ بالـه‌ی کشتی ۴ـ به ناز زیستَن ۵ـ برف باریدَن (آنندراج)

خَدل: ۱ـ پُرگوشت ۲ـ سِتَبر

خَدَل: آگنده گوشتی

خَدَم: (تك: خادم) ، زاوَران

خَدَمات: (تك: خِدمَت)، پَرَستِش ها، زواری ها، تیمارها

خَدَمات اجتماعی: زَوارِش گُروهی

خِدمَة، خِدمَت: ۱ـ پَرَستِش، اگر روز است وگر شب، گاه و بیگاه ـ کنیزك خواهد اَندَر پیش پنجاه ـ کَمَرها بسته و اَفسَر نهاده ـ پرستش را به پیشش ایستاده (ویس ورامین) ـ زَواری، که بیژن به توران به بَند اَندر است ـ زَوارش یکی نامور دختر است (شاهنامه) ـ زاوَری، آب و گِل بر خود تو را بسته میان بر زاوَری (سنائی)، پَرَستَك (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پیشگاه

خِدمَتانه: شاگِردانه (= انعام)

خِدمَتکار: پیشیار (برهان)، پایزَن (برهان)، پاکار (برهان)، زاوَر (برهان)

خدمتکارِ محبوسین: رَوار، رَواز (معین)

خدمتکارِ مُقرَّب = رَسمی (برهان): پیشکار (فرهنگ پهلوی)

خِدمَتکاری: پایزَنی، پاکاری، زَواری، پَرَستاری

خِدمَتگُزار، کارمندِ جُزء: کارمَندَك، پَریستَك (فرهنگ پهلوی)

خِدمَتی: پیشکِش

خَدَمَة: (تك: خادم)، زاوَران، پیشیاران، پَرَستَکان

خَدَمَة: ۱ـ پای برنجن ۲ـ گُروزه ۳ـ پاچه‌ی شَلوار ۴ـ پای

خدن: ۱ـ دوست، یار ۲ـ دوستِ پنهانی، یارو

خُدود: ۱ـ تختـه ها ۲ـ پنجـره های دولِنگـه (فرهنگ لاروس)

خُدود: (تك خَدّ)، دیم ها، رُخساره ها

خُدور: (تك خِدر)، ۱ـ نهانیده ها ۲ـ نهان کردَنی ها

خَدوش: ۱ـ کَیك، کَك ۲ـ مَگَس (فرهنگ لاروس)

خدیجَـة، خدیجَـه: از نام‌های تازی، نخستین همسر پیامبر اسلام‌ص

خَدیعَة، خَدیعَت: فریب، دَستان، بَلُوس، کَرَش

خِدین: دوست، یارِ یکدل

خِدیویّ: این واژه که بر شاهـان مِسر نهـاده می شده پارسی است، برگرفته از خَدیو، خُداوَند

خُذ: بگیر (آنندراج)

خَذاریف: (تك خُذروف)، بادفَرها، بازیچه ای است از چَرم (آنندراج)، بادریسه‌ها

خَذراف: دیواَسپَست، از گیاهان

خُذَر: (تك خُذرَة)، بادفَره‌ها

خُذرَة: بادفَره (فرهنگ لاروس)، بادریسه

خَذرَنَق: جولاهه، تَننده، نَر

خُذروف: ۱ـ بادریسه ۲ـ تیزرو ۳ـ تیرَكِ آسیا

خَذع: ۱ـ ریزه کردن ۲ـ بُریدَن

خِذعِـل: ۱ـ زن گول ۲ـ لُنـگِ چرمین: زنِ دشتان پوشَد

خَذَق: بیخال، سَرگین (فرهنگ لاروس)

خَذل، خِذلان: ۱ـ فروگذاشت، یاری نَکردن ۲ـ بی بَهـرِگی ۳ـ خواری، سُستی ۴ـ دَرمـاندِگی (عمید)

خِذم: جوانمَرد

خَذَم: ۱ـ بُریده شدن ۲ـ مَسـت گَردیدَن ۳ـ ستافتَن (آنندراج)

خَذم: ۱ـ بُردَن ۲ـ پاره پاره کردَن

خَذول: ۱ـ شَرمَنده ۲ـ بی بَهره

خَذیم: گوش بُریده (فرهنگ لاروس)

خُرّ: ۱ـ گلوی آسیاب ۲ـ بُنِ گوش (فرهنـگ لاروس)

خُرء: ۱ـ پَلیدی ۲ـ پیخال

خَرء: ریدَن، پلیدی انداختَن

خَرائِب: (تك خَرِبَة)، ویرانه‌ها

خَراءَة، خَرائت: پلیدی اَنداختن، ریدَن، ریستَن

خَراب: ویران، وَرتَك (فرهنگ پهلوی)

خَرابآباد: ویران آباد، به گوازه: این جهان

خَرابـات: این واژه را که جایگـاه تبـاهی و زشتـکـاری دانستـه و گاه با میخـانـه و شیره کشخانه و جِه خانه برابر گرفته اند و آن را رَمَن خَرابـه داننـد، پارسی است و دُرُستِ آن خوراباد یا خورآباد است، به مهرابه، نیایشگاه یا کارگاه مِهـری خورابـه نیز می گفتـه انـد (بنگـرید به پیر مُغـان از ابـوالقـاسم پرتـو و هم چنین جُستار درباره ی مهر و ناهید از محمد مقدَم)

خَراب شُدَن: ۱ـ پاتیل شُدَن (پاتیل در پارسی برابر است با سیاه مست) ۲ـ ویستَن (فرهنگ پهلوی)

خَرابکـار: ۱ـ ستـونِ پَنجمی، مورجِنیتـار

(فرهنگ پهلوی) ۲ـ ویرانگر، موتَك (فرهنگ پهلوی)

خَرابکاری: رِیهیدَن (برهان)، تَباهیگری، تباه کَردَن، مورجنیتاری (فرهنگ پهلوی)

خَرابه، در تازی خَرِبَة: ویرانه، رِیهیده، اَوراك (فرهنگ پهلوی)

خرابی: ۱ـ اِوار، ویرانی ۲ـ تَباهی ۳ـ مَستی و بی خویشتنی ۴ـ زیان (معین)

خَرابی‌زَده: عشق را نیست خَراجی به خَرابی زدگان (سعدی)، تُهیدَست (آنندراج)

خَراج: پارسی تازی گشته، خَراج (معین)، خَراچ (فرهنگ پهلوی)، هَرج، ساك

خُراج: جوش، جوشی که بر پوست برآید (بهره از آنندراج)

خَرّاز: ۱ـ چَرم‌دوز (غیاث) ۲ـ در فارسی: مُهره فروش (معین)

خِرازَة: ۱ـ مَشك‌دوزی ۲ـ موزه دوزی ۳ـ مورِش فروشی

خَرّازی، خَرزی در تازی: مُهره فروشی، مورِشی

خَرّاس: خُم فروش، خُمگَر (آنندراج)

خَراسانَة: پارسی تازی گشته، خَراشانه (= بتون)

خُراشَة، خُراشه: پارسی تازی گشته، خَراشه، آنچه از خراشیدن بر یزد

خَرّاص: دروغگو

خِراص: ۱ـ نَیزه ۲ـ سرنَیزه (فرهنگ لاروس)

خَرّاصون: (تك: خَرّاص)، دروغگویان

خَرّاط، خَرّاد: یونانی تازی گشته Charattein (محمود هومَن، تاریخ فلسفه، کتاب اول، دفتر دوم)، خَراشگَر

خُراطَة، خِراطَت: خَراشِش (محمود هومن)

خُراطِم: نومیدَك (= یائسه، زَن)

خَرّاطی: خَراشگَری

خَراطین: پارسی تازی گشته، خَراتین (برهان)، خُوی ناد، هم‌آوای استاد (برهان)، شَکَند (برهان)، کِرمِ خاکی از جانوران

خَراعَة: ۱ـ بی بَندوباری ۲ـ بی باکی

خِراف: بَرچینگاه، هنگام میوه چینی

خُرافات: (تك: خُرافة)، ۱ـ یافه‌ها، یاوه‌ها ۲ـ میتُخت، (محمّد مقدم، جستار مهر و ناهید)

خَرافة: ۱ـ اَفسانه ۲ـ دروغ خنده آور (فرهنگ لاروس)

خُرافة، خُرافه: ۱ـ یافه، یاوه ۲ـ میتُخت (= اُسطوره، محمّد مقدم) ۳ـ گربه‌ی دَریا (= chimaera) ۴ـ میوه‌ی چیده

خُرافیّات: گُربه ماهیان

خَرامَقان: ؟، خَرامَگان، خِرامین، از گیاهان

خَرامِل: جامه‌های کُهنه (فرهنگ لاروس)

خُرانِف: دِراز

خَرانِق: (تک: خِرنِق)، بچه خرگوشان (آنندراج)

خَرائِد: (تک: خریدَة)، ناسُفتگان

خَرائط، خَرایط: (تک: خَریطة)، پیله‌ها، اَنبان‌ها

خَرب، هم‌آوای حَرب: ۱ـ مَغاکچه‌ی سُرین ۲ـ سوراخِ سوزَن ۳ـ تَباهدینی

خُرب: ۱ـ سوراخِ گوش ۲ـ سوراخِ سوزن ۳ـ مَغاکچه‌ی سُرین

خِرَب: (تک: خَرِبَة)، ویرانه‌ها

خَربَة: ۱ـ پَرویزَن ۲ـ لَغزِش ۳ـ شَرمگاه (= عورَت) ۴ـ خواری ۵ـ آك (= عیب) ۶ـ سخنِ زشت (فرهنگ لاروس)

خَربَة: جای ویران (فرهنگ لاروس)

خِرباق: ۱ـ زنِ دراز ۲ـ تیزرَفتار (آنندراج)

خَرباق: پُلخَمِ زرد، از گیاهان

خِربان: شَواتِ نر (شَوات، شَواد = بُوقَلمون)

خَربزهٔ ضایع: پُوله (برهان)

خَربَط، خربَطه: نادرست نویسی فارسی گویان، خُربَت، خُربَته، خُربَد، هُوربَد، هیربَد

خَربَق: پُلخَم، از گیاهان

خِربِق: آبگیر، تالابه

خَربَقِ اَبیَض: پَلاخُم (گویش گیلکی)، از گیاهان

خَربَقِ اَسوَد: گُرگ کُش، از گیاهان

خُربوق: کُندُس: کُندُشه، از گیاهان

خِربیل: زالِ مُردَنی

خُرت: سوراخ سوزَن، سوراخ گوش، سوراخِ تَبَر

خِرثاء: مورسُرخ

خُرثیّ: مان، مانه (= اثاثُ البیت)

خَرج: ۱ـ هَزینه (برهان)، و چهارهزار درم دیگر داده تا انــدر وجـه هزینـه ولیمـه کنـد (تاریخ برامکه)، دَررَفت، اوزن (فرهنگ پهلوی)، ۲ـ دَستمُزد ۳ـ باج (آنندراج)

خُرج: توشه‌دان، جامه‌دان

خَرجتَراشی: هَزینه‌تَراشی

خَرج نَرَفتَن: کارساز نَبودَن

خَرجِ سَفَر: هَزینه‌ی راه

خَرج و دَخل کردن: فزون بودن در آمد بر هَزینه (فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات)

خُرجین: از: خُرج، هَنبان، اَنبانه، توشه‌دان، باردان

خَرحَمّالی: بیگاری، کارِ رایگان

خَرخار: آبِ رَوان

خُرخُجیون: سُریانی، خُفتَك، بَختَك (= کابوس = عبدالجنّه)

خَرخَر: ۱ـ آوای باد ۲ـ آوازِ آب ۳ـ آوای آلَه (= عقاب)

خَرخَرَة: خُرخُر، خُرویُف

خَردَق: پارسی تازی گشته، خَردیگ، شوربـا (آنندراج)

خُردُق: پارسی تازی گشتـه (لاروس) گُروهَك (= ساچمه)

خَردَل: سِپَنـدان (برهـان)، زُرَنـگ (برهـان)، کَهزَك (برهان)، پارسی است (عمید)

خَردَلُ الحمـام: گوزگَنـدُم، از گیاهـان دارویی (آنندراج)

خَردَلِ سفید: سِپیداِسپَند (برهان)

خَردَلِ صحرائی: تَره‌میره (برهان)

خَردَلِ فارسی: سِپَندین (برهان)

خَردَلَة: ۱ـ خوشخوری، خوشخوراکی ۲ـ یك زُرَنگ، تك‌زُرَنگ

خُردهٔ قَلَم: خَراشه‌ی خامه، خُرده‌ی خامه

خُرده مالك: خُرده خاوَند

خُردهِمَّت: پَست‌خواه، خوارخواه

خُرد هِمَّتی: خوارخواهی

خَرز: ۱ـمُورِش (برهان)، مُهره، مُهره‌دیس ۲ـ چَرمدوزی ۳ـ موزه‌دوزی

خَرزُالحَیات: مهره‌ی مار، پازَهر (معین)

خَرزُالصُخـور: گُلسنگ ایسلندی (معین)، از گیاهان، گُلِ خَرسَنگ

خَرزةُالبَقَر: وَرس، از گیاهان

خَرزَهـرَج: پارسی تازی گشتـه، خَرزَهـره، از گیاهان (برهان)،

خَرزیّات: گُلسَنگ‌ها

خُرس: ۱ـ زادجَشن (= جَشنِ تَولّد)، زاج سور (فرهنگ لاروس) ۲ـ (تك: اَخرَس)، گُنگان

خَرس: خُم

خَرَس: ۱ـ گُنگ شُدَن ۲ـ گُنگی (آنندراج)

خُرساء: (تك: اَخرَس)، گُنگان (آنندراج)

خَرساء: (مؤنثِ اخرس) زنِ گُنگ

خَرِ نامُبـارَك، خَرِ بَدیُمن: خَرسـول، آن یکی عیسی، آن دِگَر خَرسـول ـ آن سوم خِضـر و آن چهارم غول (سنائی)

خِرسِ شمـالی، خِرسِ قُطبی: خِرسِ سپید، خِرسِ باختَری

خَرَش: کالای بی‌بَها

خِرشاء: ۱ـ پوستِ مار ۲ـ تُهی ۳ـ گَرد

خَرشَنَـة، خَرشَنـه: پَرستوی دَریایی (فرهنگ لاروس)

خُرشوف: کنگر فَرَنگی، اَرده‌ی شاهی (فرهنگ لاروس)

خُرشـوم: ۱ـ بینیِ کوه ۲ـ کوهِ بزرگ ۳ـ زمین سخت (آنندراج)

خَرص: بَرآورد (= تخمین)

خُرص: ۱ـ تیره ۲ـ نگینِ زَر ۳ـ نگینِ سیم

خَرَص: گُرسنگی

خِرصـان، خُرصـان: (تك: خُرص، خِرص)، نَیزه‌ها، نگین‌های زر و سیم

خَرط: خَراشِش، تَراشِ چوب

خَرطال: سَبوس، سابوس، یُولاف، از گیاهان

خِرطال: پارسی تازی گشته، خِرتال، پوستِ گاو پُر از زر (= قِنطار)

خَرطَب: گول (آنندراج)

خُرطُمان: دراز

خَرطَنبـور: خَرتنبور، خَرَك، چوب یا استخوان که بر کاسه‌ی تنبور گذارند و تارها را بر آن کشند

خَرطوش: فِشَنگ، فَشَنگ (فرهنگ لاروس)

خَرطوشَة: دانه فِشنگ، یك فِشَنگ

خَرطوشَةُ الحَربیّه: فِشَنگِ جنگی

خَرطوشَةُ الصید: فشنگِ شِکاری

خُرطـوم: ۱ـ بینیِ دراز ۲ـ بینیِ پیل، شَنـگ (برهان)، شَنگَرَك (برهان)، سَنسور (برهان)

خَرغـلط: نادرسـت نویسـی: خَرغَلت، غَلت و غَلتیدن پارسی است و نباید با ط نوشته شود

خَرع: شکافتن

خُرع: سُستیدَن، سُست شُدَن

خُرعـوب، خُرعـوبَة: ۱ـ پُرشیر ۲ـ شاخِ تُرد، سِتاك ۳ـ نکواَندام، سپید و نَرم (آنندراج)

خَرِف: در فارسی: خِرفت، تباه‌مغز، پیرگول

خَرَف: تباه‌مَغزی، پیرگولی

خَرف: میوه چینی

خُرفَة، خُرفت: چیده

خَرفهم: مَغزکوب

خَرق: ۱ـ بیابـانِ دَرَندشت ۲ـ دَریدن ۳ـ چاك کَردَن ۴ـ دروغبافی ۵ـ دَرز، چاك

خُرق: ۱ـ کِسـوَد (برهـان)، درشتی با مردم ۲ـ گولی، نادانی

خَرق: خاکِستَر (آنندراج)

خَرَق: (تك: خِرقَة)، جولَخ‌ها

خَرقِ عادَت: ۱ـ ناسازخوی ۲ـ وَرج (مُعجزه، کرامت)

خَرق و اِلتیام: شِکافت و دوخت

خِرقَه، خِرقَة: جولَخ (برهان)، آبَفت (برهان)

خرقه اَفکَندن: بی‌خود گَشتَن

خرقه‌پوش: جولَخی، سوفی

خرقه کَردَن: دَریدَن، چاك زَدَن (معین)

خرقهٔ مُرقَع: بادامه (برهان)

خِرقهٔ مُلوَّن: خُستوانه (برهان)

خَرگـوشِ صحـرائی: سَهـوگ (فرهنـگ

پهلوی)

خَرم: ۱ـ بُریدَن، شِکافتن ۲ـ سوراخ کردَن، گوش یا بینی (معین)

خِرمِس: شَبِ تار (آنندراج)

خِرمَل، خَرَنبَل: ۱ـ زنِ گول ۲ـ پیرزن مُردَنی

خَرمَنِ غَلّه: راژ (برهان)

خُرَّمیّه: خُرم‌دینان، پیروان بابک خُرَّمدین که شاخه‌ی بازمانده از مزدکیان، پس از اسلام به شمار می‌رَوَند آنان را سرخ جامِگان نیز خوانده اند، به تازی: «مُحَمِّرة» (فضل بن شادان نیشابوری)

خِرنِق: ۱ـ بچه خَرگوش ۲ـ آبگیر (آنندراج)

خُرنوب: پارسی تازی گشته، خَرنوب

خُرنوبُ الخِنزیر: خَرنوبِ خوك، یَنبوت، از گیاهان

خُرنوبِ نِبطی: اَخنوخ (برهان)، از گیاهان

خُرنوف: کُس، شَرمگاه

خِرو: سرگین

خُرّوب، خَرّوب: پارسی تازی گشته، خَرنوب

خُروت: (تك: خَرت) ۱ـ سوراخ گوش ها ۲ـ سوراخ سوزن ها

خُروج: ۱ـ بیرون شُدَن ۲ـ سَر بَرداشتَن (= طغیان کَردَن)

خُروش: (تك: خَرش)، کالاهای بی بها

خَروع: زَنِ بَدکار

خِروَع: کَرچَك، بیداَنجیر، از گیاهان (لاروس

خَروف: بَره‌ی نَر ۲ـ کُره اَسب

خَروفُ البَحر: گاوِدَریایی (فرهنگ لاروس)

خَروق: بادِسَرد

خُروق: (تك: خَرق) ۱ـ دَرزها، چاك‌ها ۲ـ سوراخ‌ها

خَریّت: واژه‌ی ساختگی و نادرست، خَرخَری

خِرّیت: راهبَر، اُستادِ دانا

خِرّیج: دانش آموخته (فرهنگ لاروس)

خِرّیجُ الجامِعَه: دانشگاه دیده، دانشگاهی

خَریدَة، خریدَه: ۱ـ مرواریدِ ناسُفته ۲ـ زنِ دوشیزه ۳ـ مردِ نارسیده ۴ـ زَنِ شرمگین (آنندراج)

خَریر: ۱ـ آوای باد ۲ـ آواز آب ۳ـ آوای آلـه (= عقاب) ۴ـ آوای خَفه

خَریص: ۱ـ گرسنه ۲ـ سَرمازده ۳ـ کرانه‌ی جوی ۴ـ آوای دَریا (آنندراج)

خَریضَة، خریضه: دخترِ خوشگل

خَریطَة، خَریطه: هَنبان، اَنبان، بیله (برهان)، پیله(برهان)، توبره (برهان)، بیرُو (آنندراج)

خِرّیع: تُخم گاجیره

خَریف: پاییزان، کنون عُمرَم به پاییزان رسیده است ـ بَهارِ نیکوی از مَن رمیده است

(ویس‌ورامین)، خَزان (برهان)، بَرچینگاه، هنگام میوه چینی (خریف برگرفته از خَرف)
خَریق: ۱ـ گیاهناک ۲ـ بادِ سرد ۳ـ بادِ سخت ۴ـ بادِ نَرم، از واژه‌های دوپهلو ۵ـ زَهدان نازا
خِرّیق: ۱ـ بخشنده ۲ نیکوخوی، جَوانمَرد
خَزّ: پارسی تازی گشته ۱ـ خَز، از جانوران ۲ـ جامه‌ی پَرَند
خَزّار: خَزفروش (فرهنگ لاروس)
خُزاع: مَرگ (فرهنگ لاروس)
خَزّاف: سُفالگر، سُفالفُروش
خُزام: اسپَرَك، از گیاهان
خُزامی: کِنَه (= اُسطوخودوس)، از گیاهان
خَزان: پارسی تازی گشته، خَزان
خَزّان: گَنجور
خَزّانُ الانسان: گَنجورِ آدمی، گواژِ زَبان
خِزانَة، خَزانه: پوته (برهان)، گَنج، گَنجینه
خزانه‌دار: گَنجور، گَنجویر (برهان)
خزانه‌داری: گَنجوری
خَزاین، خزائِن: (تك: خِزانَة)، پوته‌ها، گَنجینه‌ها، سِپُرده‌ها
خَزَر: ۱ـ تنگیِ چَشم ۲ـ نگریستن از گوشه‌ی چشم، گوش نِگَری
خَزراء، مؤنث اَخزَر: ۱ـ زنِ تنگ چَشم، زنِ چشم بادامی ۲ـ زنِ گوش نِگَر
خَزرَبَة: یاوه گویی (آنندراج)
خَزرَة: پُشت‌دَرد
خُزرَة: لوچی
خَزرَج: ۱ـ بادِ سرد ۲ـ بادِ نیمروز (= جنوب) ۳ـ نام تیره ای از تازیان ۴ـ شیر بیشه
خُزَعبَل: خنده دار (عمید)، دَری وَری
خُزَعبَلات: (تك: خُزَعبَل)، دَری وری‌ها، چَرَندها، خنده دارها
خُزَعبلیَة: خَنداننده (آنندراج)
خَزعَة: لَنگی
خِزعَة: پاره گوشت (آنندراج)
خَزعَل: کَفتار (آنندراج)
خَزعَل‌آباد: خسروآباد (فرهنگستان) نام جایی است
خَزعَلیّه: خُرّم کوشك (فرهنگستان) نام جایی است
خَزَف: ۱ـ سُفال (آنندراج)، سُوفال، کَوارِه (برهان)، سُفالِ چینی (فرهنگ لاروس) ۲ـ چَشم جوشَك
خَزق: ۱ـ نیزه زَدَن ۲ـ به آماج خوردَن
خَزَك: سِتیهیدَن (آنندراج)
خَزَل: ماندگی، گِرانباری، خَسته‌رَوی
خَزل: ۱ـ بازداشتن ۲ـ بُریدگی، زَبانزدی در دانش چامه

خَزن: ۱ـ اَنـدوختن (معین)، در گَنج نَهادَن ۲ـ رازداری ۳ـ نَهانداشت

خَزَنَة: (تك: خازن)، گَنجوران

خَزو: ۱ـ کِیفَـردادَن ۲ـ داراشُدَن ۳ـ بازداشتَن ۴ـ دشمنی کَردَن ۵ـ راماندَن، رام کَردَن

خُزوز: (تك: خَزّ)، از پارسی، خَزهـا، جامه‌های خز

خِزی: ۱ـ خواری ۲ـ رُسـوایی ۳ـ آسیبیدَن، آسیب‌دیدَن (آنندراج) ۴ـ پَشیمانی (فرهنگ لاروس)

خَزیّ: رُسوا

خُزَیبَة: کانِ زَر (آنندراج)

خِزیَة: پَتیاره (= بَلا)

خَزیر: دیوخار

خَزین: ۱ـ اَنـدوختـه ۲ـ گوشت بوی گرفتـه (فرهنگ لاروس)

خَزینه: پارسی تازی گشته ۱ـ گَزینه (برهان)، تازی از خَزانَـة (آنندراج)، گنجینه (معین) ۲ـ تالابِ گَرمـابـه، تالابـه ۳ـ اَنبـار (فرهنـگ لاروس)

خَزینه‌دار: گنجور، گَنجینه‌دار، گَنجدار

خَسّ: کاهو، کوك (برهان)، از گیاهان

خَسا، خَساً: تاك (= طاق)

خَسُّ الحِیطان: کاهـوی بیابـانی (فرهنـگ لاروس)

خَسُّ الزیت: کاهوی خودروی

خَسُّ النَعجَة: چَنته‌ی چوپان، از گیاهان

خَساً اوزَکَاً: تاك یا جُفت

خَسار: ۱ـ گمراهی ۲ـ زیانکاری ۳ـ ناکَسی

خَسارَة، خَسارَت: ۱ـ ویزار (فرهنگ پهلوی)، ویزایش (فرهنـگ پهلوی)، زیانمَنـدی ۲ـ گُمراهی

خَساسَة، خَساسَت: ۱ـ زُفتی ۲ـ فُرومایِگی ۳ـ زَبونی

خَسّاق: دروغگو

خِسـال: (تك: خَسیل)، فرومـایگـان خَسان، ناکَسان

خُسالَة: به‌دَردنَخور (فرهنگ لاروس)

خَسُّ الحماد: سَنکار، از گیاهان (آنندراج)

خَسُّ الحِمار: کوكِ خَر، گُلِ بیك، از گیاهان

خَسُّ الحَمام: گُلسَنگ، از گیاهان

خَسُّ الکَلب: کوكِ سَگ، توسك، از گیاهان

خَسـائس: (تك: خسیسة)، ناکسیها، زَبونیها، زَبون‌ها، فروکاسان

خَسائل: (تك: خَسیل)، فرومایگان، ناکسان

خِسَّـة، خِسَّت: زُفتی، زُفتگـری، ناخَن‌خایی، پَنیه (فرهنگ پهلوی)

خَسته مِزاج: خَسته‌دل

خُسر: (معین)، **خَسر** (آنندراج)، ۱ـ زیانکاری ۲ـ کم کَردَن ۳ـ گُمراهی ۴ـ زیان

خُســـران: ۱ـ زیانـیدَن، زیان‌دیدن ۲ـ کمـی، کاستی ۳ـ زیانکاری

خَسف: ۱ـ ناپَــدیدی ۲ـ کاستی، کَمبـود ۳ـ خواری، زَبونی ۴ـ گِردوی خوراکی (فرهنگ لاروس)

خَسَق: کافینـه، از گیاهـان (برهان) (گویش اسپَهانی)

خُسور: زیان‌زده

خُســوف: ۱ـ ناپَدیدی ۲ـ ماهتَمیگ (فرهنگ پهلوی)، مَهتار، تُفسه (برهان) ۳ـ کوراندَن، کور کردَن

خُسوفِ جُزئی: کَم‌تُفسه، مَهتارَك

خُسوفِ کُلّی: هَم‌تُفسه، مَهتاريك

خُسوفِ مَرئي: پَدید ماهتَمیگ، پَدید تُفسه

خُسوفِ نامرئی: ناپَدید ماهتَمیگ، ناپَدید تُفسه

خَسئ: پَشمباف بَد

خَسیر: ۱ـ گُمراه ۲ـ زیانکار (آنندراج)

خَسیس: ناکس، فروکاس، زَبون

خَسیل: فرومایه

خَشّ: ۱ـ سِکاف ۲ـ بارانِ کَم ۳ـ سَرزَنش ۴ـ دُسمَنی

خَشا: کِشتِ تَباه

خَشّاء: ۱ـ زمینِ گِل ۲ـ سنگناك ۳ـ کَبت خانه (کَبت، هم‌آوای برف = زنبور)، کَندو

خَشّاب: چوبفُروش (آنندراج)

خُشـار، خُشـارَة: ۱ـ دُورریختَنی ۲ـ فُرومـایه (خُشـار برابر بارُفته یا روفته و پیراسته، پارسی است)

خُشاف: پارسی تازی گشته، خوشاب (فرهنگ لاروس)

خَشافَة، خَشافَت: رَهبَری

خِشان: (تك خَشِن)، دُرُشت‌ها

خَشانَة، خَشانَت: دُرُشتی، زبری

خَشب: ۱ـ بَرگزیدَن ۲ـ جُداکَردَن ۳ـ آمیختَن، از واژه‌های دوپَهلو ۴ـ زدودَنِ تیغ ۵ـ تیزکَردَن

خَشِب: دُرُشت، زبر

خُشُـــب: (تك خَشَـب)، چوب‌های خشـك، هیمه‌ها

خَشَـب: هیمـه (در پارسـی به چوب بریده‌ی خُشك هیمَه می‌گویند)

خَشَبُ البَقس: هیمه‌ی گَز

خَشَبُ القِدّیسین: هیمه‌ی اَشویی

خَشَبُ المُرّ: سَیا (= سَنا، برهان)، از گیاهان

خَشَبُ الـزّان: ۱ـ هیمه‌ی راش، هیمه‌ی درختِ راش ۲ـ هیمه‌ی زُغال اَختِه

خَشَبِیَّة: سَنتـورچـوبی، از ابـزارهـای خنیا

(فرهنگ لاروس)
خَشَبیّه: هیمه‌بَرداران، از شاخه‌های زیدیه به‌شمار می‌روند، چون اینان در خیزش مُختار ثَقَفی به خونخواهی حسین‌ن علیع به جای زینه (= سلاح) شاخه‌های چوب برگرفتند، این نام بر آنان نهاده شد (فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جُنیدی)
خَشتَق: پارسی تازی گشته، خِشتَك (فرهنگ لاروس)
خَشخاش: پارسی است، زِینان (برهان)، تارخیرا (معین)، از گیاهان
خشخاشُ الاَبیَض: خَشخاشِ سپید، خَشخاشِ بُستانی
خَشخاشُ الاَسوَد: خَشخاشِ سیاه
خَشخاشیّات: خَشخاشیان، زینانیان
خَشخَشَة: خِش‌خِش، آوای مُچاله کردن چیزی خُشك
خِشخَط: خِشنِوشت، آوایی که به هنگام نوشتن از خامه برآید
خَشر: آزناکی، آزمندی
خَشَر: گریز از بیم، گُریختن
خَشرَم: غَنیِنَه، جای مَگسِ انگبین (برهان)، کَبتکَد، کَندو
خَشف: ۱ـ جُنبش ۲ـ پولابِ پنهانی (پولاب = جِسّ) ۳ـ خواری
خُشَف: مَگسِ سبز (فرهنگ لاروس)
خَشف: ۱ـ میان، کَمر ۲ـ راهِ میان‌بُر
خَصِر: سَرد (آنندراج)
خَصَر: سَرما، سَردشُدَن (آنندراج)
خَصفاء: شُتُرمُرغ
خُصفَة: ۱ـ سپید و سیاه، دوموی ۲ـ دَرزِ کَفش
خَصل: ۱ـ گِروبَندی ۲ـ داو، زبانزدِ مَنگیا (= قمار)
خَصلَة، خَصلَت: کَواس (برهان)، خِم، گَتیش (فرهنگ پهلوی)
خصلتِ زنانه داشتن: نایریکی (فرهنگ پهلوی)
خُصلَة، خُصلَه: ۱ـ کُلالِه، دسته‌ی موی ۲ـ فَرَشك (برهان)، خوشه‌های کوچك در خوشه‌ی بزرگِ اَنگور، چِلازِه، کُوخَك (برهان) ۳ـ پاره گوشت
خُصَلیّاتُ الخَیاشِیم: سوزَن‌ماهیان (فرهنگ لاروس)
خِصّ: نارسا، آکدار
خُصّ: ۱ـ میفروشی ۲ـ میِ نِکو ۳ـ کومِه، کَپَر، آلونَك (بهره از آنندراج و لاروس)
خَصّ: ویژه کردَن
خِصاء: خایه کشیدَن، خایه کِشی، بیخایه کَردَن

خِصاب: ۱ـ شکوفه ۲ـ خُرمابُن پُر بار

خِصـــار: ۱ـ شَلوار ۲ـ زیرجـامـه (فرهنـگ لاروس)

خَصـاص: ۱ـ دَرویشی، نیازمندی ۲ـ شِکاف، سوراخ ۳ـ جامه‌ی کوچك

خَصّاف: ۱ـ دُروغگو ۲ـ دَمپایی‌دوز

خِصال: ۱ـ چیرگی، در تیراندازی ۲ـ بُریدَن

خِصال: (تك: خَصلَة، خَصلَت)، کَواس‌ها

خِصالُ النّفاق: دورویی

خِصام: (تك: خَصم)، دُشمنان، دَرهم آویختِگان

خَصائص: (تك: خَصیصَة)، ویژگی‌ها

خَصـائل: (تك: خَصیلَة) ۱ـ پاره گوشت‌ها ۲ـ گوشت‌های ران ۳ـ گوشت‌های پی‌دار

خُصب: ۱ـ کِنـــاره ۲ـ زی (= جانِب) ۳ـ مار سفیدِ کوهی (فرهنگ لاروس)

خَصب: ۱ـ شکوفه‌ی خُرما ۲ـ بارآوَر

خِصب: ۱ـ فَراخسالی ۲ـ بُرگیاهی

خَصر: ۱ـ میان، کَمَر ۲ـ راهِ میان‌بُر

خَصِر: سَرد (آنندراج)

خَصَر: سَرما، سَردشُدَن (آنندراج)

خَصفاء: شُتُرمُرغ

خُصفَة: ۱ـ سپید و سیاه، دوموی ۲ـ دَرزِ کَفش

خَصـل: ۱ـ گِروبَندی ۲ـ داو، زبانزدِ مَنگیا (= قمار)

خِصم: ستیزنده

خَصـم: دُشـمَـن کـیـنـه‌خـواه (فـرهـنـگ کوچك) ۲ـ هَـمـاوَرد ۳ـ هَـمـای ۴ـ نـاسـاز، ستیزه‌جوی

خُصـم: کـنـاره ۲ـ گـوشـه ۳ـ دَهـانـه‌ی دَشت

خِصـم: ترکی، ۱ـ دوست ۲ـ خویشـاوَنـدی (آنندراج)

خُصَماء: (تك: خَصیم)، دُشمَنان، ناسازگاران، پیکارجویان

خَصـم‌اَفـکَـن: دشـمـن اَفکَن، دشمن شِکَن (معین)

خَصمان: (تك: خَصِیم)، دُشمَنان

خَصمانِه: دُشمَنانه

خَصم‌تاز: دشمن تاز

خَصمِ خانه: کَتخُدا، خُداوَندِ خانه (آنندراج)

خَصمی: دُشمَنی

خُصـور: (تك: خَصـر)، ۱ـ کَمَرها، میان‌ها ۲ـ گودی پاها ۳ـ خانه‌های تازیان

خُصوص: ۱ـ ویژه کَردَن ۲ـ گُزیدَن ۳ـ ویژگی ۴ـ گُزیدَگی (معین)

خُصوصاً: به ویژه

خُصوصی: ۱ـ یگانه، یکرَنگ ۲ـ نَهانی، دَرونی ۳ـ ویژه، ازآنِ

خُصوصیّات (تك: **خُصوصیَّت**): ۱ـ ویژه کردَن، ویژانـدَن ۲ـ ویژه شدن، ویژیدَن ۳ـ چگـونگی (فرهـنگ پـهلـوی)، ویـژگـی ۴ـ آشنایی ۵ـ یکرَنـگـی، دوسـتـی، یگـانگـی (فرهنگ کوچك)

خُصومات: (تك: خُصومَة)، دشمنی ها

خُصومَـة، خُصـومَت: دُشمنـی، کِشمکش، اَفَنـد (برهـان)، ستـیزه، سِتـیز (فرهنـگ کـوچك)

خُصومَت کَردَن: دُشمنیدَن، اَفندیدَن

خُصومَتگاه: اَفَندگاه

خُصومَتگر: اَفندگَر

خَصیّ: اَخته، تُخم کشیده

خُصَـی الثَّعلَب: جَرمـوج، سگَ انگـور، از گیاهان

خُصَی الدیك: گُندِبان (حَبُّ البان)

خُصَی الکلب: گُنـدِسَنگ، گُندسَگ (برهان)، از گیاهان

خُصَی المَواشی: گُندِ دام‌ها، گُندِ دامان

خَصیب: ۱ـ شهرِ بزرگ، فَراخشَهر ۲ـ گُشادِه دَست، نیکوکار

خُصیَتین: (تك: خُصیَة)، تُخمگـان (برهان)، خایه‌ها

خَصیصَة، خَصیصه: اَزآنی، چه‌سانی

خَصیف: ۱ـ خاکِستَر ۲ـ نال (= نَعل) ۳ـ کوهِ دورَنگ، کوه سپید و سیاه

خَصیـل، (تك: خَصـیلة): پاره گوشـت‌ها، گوشت‌های پی‌دار

خَصیلة، خَصیله: ۱ـ پاره گوشت ۲ـ گوشتِ ران، گوشت پی‌دار

خَصیم: دُشمَن، ناسازگار

خَصین: تَبَرَك: تَبَر کوچَك

خُصیَه، خُصیَة: گُنـد، گُـن (بـرهـان) خـایه

خُصَیتهُ البَحر: گُند بیدَستَر

خُصَیتهُ الثَعلَب: سَگ انگور، جَرموج

خِضاب: ۱ـ رَنگِ مو ۲ـ گُلگو نِه، غازِه

خِضاب زَده: رَنگ‌زده

خِضاب کَردَن: رَنگ کَردنِ مو

خَضاخِض: ۱ـ آبخیز ۲ـ فَربِه، کَلان‌شِکَم ۳ـ بادِمیانِه ۴ـ بادِ خورایی

خَضّار: سبزی‌فروش

خَضار: ۱ـ شیرِ آبَکی ۲ـ تَره‌ی نورِس

خُضّار: کَبت‌خورَك، از پرندگان

خُضارَة: تَره‌ی سَبز

خُضارِع: زُفت، تُرُش‌رو (آنندراج)

خُضارِمَة، خُضارِمَه، (تك: خِضرَمی): ایرانیان سامـی، گروهـی از ایرانـیان که در نخسـتین

سده های اسلام به شام رفته و آن جا مانـدگار شدند (آنندراج)

خُضاریّ: شیر گنجشك، از پَرَندگان

خَضاض: ۱ـ اَندَك پیرایه ۲ـ گوِل ۳ـ یکسَر ۴ـ گردن بنـدِ جانـور ۵ـ زُرفین (= طوق) بَندیان (بهره از آنندراج)

خِضاف: ۱ـ تیز دادَن ۲ـ خوردَن

خَضب: سبزه ی تازه، نودَمان، نورُسته

خِضب: رنگِ موی

خَضِد: میوه ی بَلاسیده، دَرمانده

خَضَر: سَبزیدَن، سَبـز شُدَن (معین)، تازگی، نازُکی (آنندراج)

خَضِر: ۱ـ سَبز ۲ـ سَبزناك ۳ـ شاخه ی تازه ۴ـ کِشتِ تازه

خِضر: ۱ـ سَبزنام، نام پیامبری است ۲ـ راهنُما

خَضـراء: مؤنثِ اَخضَر ۱ـ سَبـز ۲ـ آسمـان (آنندراج) ۳ـ میوه ی سَبز، چون سیب و گُلابی (از آنندراج) ۴ـ ناب

خَضراوات: ۱ـ چمن ها ۲ـ تره بار

خضـرای دِمَن: خَضـراءُ الـدِمَـن ۱ـ سَبزِبوك ۲ـ زیبـای بَد گُهـر ۳ـ سبزه‌ی خاکـروبه، سبـزه‌ای کـه بـر سـرگیـن و خـاکروبـه رویَـد

خُضـرَة، خُضرَت: ۱ـ سبزی ۲ـ تیره رَنگی، در اَسپ ۳ـ گَنـدُمگونی، دَرآدمی (از آنندراج) ۴ـ نَرمی و نازکی

خِضـرِم: ۱ـ چاه پُرآب ۲ـ دریای بزرگ، مِهترِ بُردبار (فرهنگ لاروس)

خُضـریات: (تك: خُضـری)، سَبـزهـای تَر، سَبزی های تر، گیاهانِ تر

خُضُـع: (تـك: خَضوع): سَـر بـه زیـران، اُفتادِگان

خَضِعـاء، مؤنـثِ اَخضَـع: خواریخـواه، زَبونی پَسَند

خَضَـف: ۱ـ کـالَـك (بـرهـان)، خَـربُـزه‌ی نـارَس ۲ـ کَـدو، ریز و کَـلان ۳ـ خیار، ریز و کلان (آنندراج)

خَضف: ۱ـ تیزدادَن ۲ـ خوردَن (آنندراج)

خَضل، خَضَل: مُروارید

خَضـلاف: خَشَـل، از اُرزوهـا (= صَمـغ ها) (برهان)

خَضم: ۱ـ خاییدَن ۲ـ خوردَن

خُضُمَّة: ۱ـ ستبری، گُندگی (برهان) ۲ـ میانه ۳ـ ستبر بازو (آنندراج)

خَضور: ۱ـ سَبز ۲ـ سَبزشَونده (آنندراج)

خَضوع: سَر به‌زیر، اُفتاده

خُضـوع: ۱ـ سر به زیر ی، اُفتادِگی ۲ـ آرَمیدَن ۳ـ ماندگاری

خُضوعاً: نَرم‌نَرمک، چرب‌زبانی (واژه‌های فارسی)

خَضیب: رَنگین، رَنگ شُده

خَضیر: ۱ـ سَبز ۲ـ تره‌ی سَبز (آنندراج)

خَضیلَة، خَضیله: مَرغزار، چَمَنزار

خَضیم: ۱ـ خورده، جَویده ۲ـ بُرّان

خَطّ: خَطّی که کِشَند، سَمیره (برهان)، کِشَک، کِش، کِیش (فرهنگ پهلوی)

خَطّ: چون خَطّ لاتین، کُشسه (برهان)، دَبیره (برهان)

خُطّ: ۱ـ شاهراه ۲ـ بَرزَن، کوی (فرهنگ لاروس)

خَطاء، خَطا: ۱ـ بزه ۲ـ مانـدَک (فرهنگ پهلوی) ۳ـ نادُرُست (معین) ۴ـ خودلَغزی، لَغزش

خَطّاء: خودلَغز، بزهَمَند، ماندَکمَند

خِطاب: رویگُفت

خَطّاب: سُخَنران، سُخَنوَر

خَطّ آب: خیزابه، کوهَه (= موج)

خِطابُ الاِعتماد: اَرزنامه (= ورقهٔ اعتبار بانکی)

خِطابُ المَفتوح: نامه‌ی سَرگشاده

خَطابَة، خَطابه: ۱ـ سُخن‌راندَن ۲ـ اَندرزگفتن ۳ـ سُخَنرانی ۴ـ اَندرز (= موعِظَة)

خَطابَخش: لَغزبَخش، بزه‌بَخش

خَطِّ اِبطال: کَشمیده، سمیره‌ای که بر نوشته یا دَستینه کشند (برهان)

خَطابی: سُخَنـوَرانه ۲ـ راستنُمود، برانگیختن شنـونده به انجام کاری که سود او در آن است، بی‌نیاز از فَرنود آوَری (= استدلال)

خَطابیّات، (تک: خَطابیّة): راستنُمودها

خَطّابیَّة، خَطّابیّه، مؤنث خَطابی: ۱ـ راستنُمود ۲ـ نام یکی از شاخه‌های هفت پیشوایی، از پیروانِ ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع کوفی که می‌گفت آدمی پس از رسیدن به پیامبری، خُدا می‌گردد. آنان جعفرصادقع را نیز خدا می‌دانستند (فضل بن شادان نیشابوری، گزارش جنیدی)

خَطاپوش: لَغزپوش، بزهپوش

خَطّ اثر: در انگلیسی Line of action، سمیره‌ی توش

خَطّار: ۱ـ نَیزه جُنبان ۲ـ روغن زه (= زیتون) ۳ـ فَلاخَن ۴ـ شیرَبیشه (بهره از آنندراج)

خَطّ آزادی: فرمانَ آزادی

خَطِّ اِستوا: سمیره‌ی بَرابَر، سمیره‌ای پنداری گِردِ زمین که چون آفتاب هَماره یکسان بر آن می‌تابد، شب و روزش بَرابَر

است.

خَطّاط: ۱ـ بُرنویس ۲ـ خوشنویس

خَطاطیف، (تک: خُطّاف): ۱ـ فَرَسْتوکان، فَرَستوها (آنندراج)، بَرَستوها (برهان)، بلوابه‌ها ۲ـ رُبایَندگان ۳ـ دُزدان ۴ـ آهن‌های کَج

خُطّاف: ۱ـ فَرَستوک، بَرَستو، بَلوایه (برهان) ۲ـ رُباینده ۳ـ دزد (معین) ۴ـ آهن کَج (آنندراج)

خَطّافُ البَحر: بَرستوی دَریایی (فرهنگ لاروس)

خَطّافُ الماء: ماهی بالدار، ماهی پَرنده

خَطِّ اُفُق: سَمیره‌ی کَرانه، چَنبَر کَرانه

خَطِّ اُفُقی: سمیره‌ی کَرانی

خَطّافیات: بَرَستوکان

خَطاکار، خَطاگَر: بَزهکار، لَغزگَر

خَطاکَردَن: لَغزیدَن، بزهیدَن، بَزهکَردَن

خَطاگفتن: نادُرُست گفتَن، نارَوا گُفتَن

خَطّال: سَخت‌گیر، تَنگ‌گیر، مردی که بَر زن و فرزند سخت گیرد (بهره از آنندراج)

خَطُّ الرّأس: سَر سَمیره

خَطُّ القعر: تَك سَمیره

خِطام: ۱ـ زِره کَمان ۲ـ افسارِ شُتُر، افسار

خَطِّ اَمان: نوشته‌ی زینهار

خَطِّ اَوَّل: ۱ـ اَ، نخستین وات ۲ـ گواژ (= کنایه): خدایخانه ۳ـ گَواژ: تختگاه خُدا

خَطایا، (تک: خطیئة): خودلَغزی‌ها، لَغزها، کَژرَوی‌ها (معین)، نارَوایی‌ها

خَطایی: خَتایی، ۱ـ گونه‌ای از چینی که در زمان صفویان ساخته می‌شده ۲ـ گونه‌ای پارچه که از خَتا می‌آورده‌اند ۳ـ گونه‌ای آگور (= آجُر) چهارگوشِ بزرگ

خَطَب: ۱ـ جاوَر (= حال) ۲ـ پایگاه ۳ـ کار: خُرد یا بزرگ (بهره از آنندراج)

خِطب: ۱ـ زَن‌خواه، خواستگار ۲ـ زنِ خواسته، خواستگاری شده

خُطُب: (تک: خَطب)، جاوَرها، کارها

خُطَب: (تک: خُطبَة)، سُخنرانی‌ها، نوشته‌خوانی‌ها، اَندرزها

خُطَباء، (تک: خَطیب): سخنرانان، نِوشته‌خوانان، فَرمانخوانان، اَندرزگویان

خَطِّ بار: در انگلیسی Loadline، سمیره‌ی بار

خِطبَة، خِطبَت: خواستگاری (معین)، کَنگالِه (برهان)

خُطبَة، خُطبه: ۱ـ سُخَنرانی ۲ـ نِوشته‌خوانی ۳ـ فَرمانخوانی ۴ـ اَندَرز، اَندَرزگویی ۵ـ

سرآغاز، پیشگُفتار

خَطّ برآوَردَن: تَزَدَه برآوردَن (تَزده = سَنَـد)، گُواهی بَرآوَردَن

خَطّ بُریده، خَطّ شکستـه: شکسته نویسی، دبیره یَ شکسته

خطبـه خوانـدن: ۱ـ نوشته خواندن ۲ـ فَرمان خواندن

خَطّ جَریان: در انـگـلیسی Line of flow، سَمیره ی رَوانِش

خَطّ جواز: گُذَرنامه (برهان)

خَطّ دَمیدَن: بُروت بَرآوردَن

خَطّ دید: در انگلیسی Line of sight، سَمیره ی دید

خَطّ دیوانی: دبیره ی دیوانی، دبیره ای شکسته و ناخوانا، رازدَبیره

خَطَر: ۱ـ سیج (برهـان)، سَیج (فرهـنـگ پهلوی) ۲ـ بُزرگی ۳ـ آسیب ۴ـ دُشواری

خَطَرات: (تك: خَطَرة)، دِلگُذَرها

خَطّ راه: گُذَرنـامـه، دَستَـك، آنچـه به گُذَربان نویسند (آنندراج)

خَطرایه: خَترایه، پارسی است. جامه‌یَ سَمین درویشـان است که ریسمـان‌ها و نَسَم‌ها از آن آویخته باشد (برهان)

خُطُب، خُطارِب: ۱ـ دروغگـوی ۲ـ حَفته بند (حَفته = بُهتان، تُهمَت)

خَطرَبَـت، خَطرَبَـة: ۱ـ حَفتـه بَنـدی ۲ـ دروغگویی

خَطَرکَردَن: خود را به آب و آتَش زَدَن، سیجیدَن، هُنَر کَردَن

خَطَرمَند: سیجمَند، گِرانبَها (آنندراج)، بَهادار

خَطَرناك: سیجناك، بیمناك، سیجومَند (فرهنگ پهلوی)، نورمَرگ (فرهنگ پهلوی)

خَطّ روان، خَطّ خوانا: دبیره ی خوانا

خَطّ ریحـان: ۱ـ دبیره ی اِسپَرم، یکی از شش دبیره ای که ابن مقله ساخته ۲ـ دبیره ی گُلزار، دبیره ای آشکـار (= جَلی) که لا به لای آن گونه گون گُل‌ها نِگارَند (بهره از غیاث)

خَطریف: تیزرو

خَطّ سُرمَـه: کِشَكِ سُرمَه، کِشَکی که گِرد جَسَم کِسند

خَطّ سَبز: پُشتِ لَب، نو بُروت

خَطّ شُعاعی: سَمیره ی پَرتو

خُطَط: (تك: خِطَّة)، ۱ـ پاره زَمیـن‌ها ۲ـ سَرزمین‌ها

خَطّ عَسَلی، خَطّ شهـابی، خَطّ المـاسی: دبیره ی میگون (از آنندراج)

خَطّ عمودی: سَمیره ی راستا

خَطّ غلامی: فرمان بَندِگی

خُطُف: نیمه‌دیوانگی

خَطف: ۱ـ رُبایش ۲ـ خیره کردن ۳ـ دُزدیده شنیدن

خُطُف: باریکی، کم گوشتی

خطِّ فاصِله: کِشَك (برهان)

خَطفَت، خَطفَة: ۱ـ دَرَخشیدن ۲ـ خیره کَردن، ویژگی درخش

خطِّ قَصّاران: داغِ گازُران، نشانه‌ای که شویندگان جامه‌ها بر جامه نهند

خطِّ قُطری: تَرازانال (سنجش خردناب)

خطِّ کَبك: گُواژ: دبیره‌ی ناخوانا

خطِّ کِردار: ۱ نامه‌ی کِردار ۲ـ فرمانِ خدایی، سَرنوشت

خطِّ کسری: در انگلیسی Slanting line، سمیره‌ی جُدایش

خطِّ کِش: یَگمال (برهان)

خطِّ کشِ محاسبه: در انگلیسی Slide rule، یَگمالِ شُمار

خطِّ کِشی: یَگمالی

خطِّ کشیدن: ۱ـ نَگمالیدَن ۲ـ کَنسمیدَن: سمیره کشیدن بر نوسته برای ازمیان بردن آن

خطِّ گُذار: ۱ـ خامه‌زن (خامه = قَلَم) ۲ـ نیزه‌وَر (آنندراج)

خَطَل: ۱ـ سُخَنِ سست ۲ـ سُخَنِ پیچتاب (آنندراج) ۳ـ خرام ۴ـ سُستی ۵ـ بِتابکاری ۶ـ درازی ۷ـ دِلهُره ۸ـ بدگویی ۹ـ بدنامی

خَطِل: ۱ـ گول ۲ـ نادان ۳ـ تیر لَغز (= خطا)

خَطِلُ الیَدین: دودَستکار

خطِّ لَب: نوبُروت، بُروتِ نورُسته

خَطلَبَة: سُخنِ دَرهَم، سُخَنِ آمیخته

خَطم: ۱ـ کار بزرگ ۲ـ نوك ۳ـ بینی ۴ـ دَهانِ ستُور ۵ـ چیرگی ۶ـ بازداشت (آنندراج)

خُطُم، (تك: خِطام): ۱ـ زه‌های کَمان ۲ـ اَفسارها

خطِّ محوَر: سَمیره‌ی آسه

خطِّ مُستقیم: سَمیره‌ی راست

خطِّ مُشکل: نوشته‌ی ناخوان، ناخوانا

خطِّ مُعَمّا: ۱ـ نوشته‌ی پیچتاب ۲ـ گُواژ: ماهِ نو، نوماه (= هِلال)

خِطمیّ: ۱ اَنجِل (برهان)، غَسل، هم‌آوای زَرد (برهان)، از گیاهان، فارسی گویان خَطمی خوانند

خطمی خطائی: گُلِ خیرو، رَنگ بَرگردان، از گیاهان

خطمیِ کوچَك: خُبازی (برهان)، از گیاهان

خطِّ کوفی: دبیره‌ی کوفی، دبیره‌ی کوفی برگرفته ازدین دبیره‌ی ساسانی، در حیره پَدید آمده، ابراهیم و اسحق سَگزی ایرانی ازمردم

سیستان آن را آراسته و فضل بن سهل مروی ایرانی دستور مأمون عباسی بدان سامان بخشیده (زبان عربی در برخورد با فرهنگ ایران‌زمین)

خَطِّ مونتاژ: در انگلیسی: Assembly line، رَده‌ی هَمبَندی

خَطِّ نَستَعلیق: دبیره‌ی پارسی، آفریننده این دبیره خواجه میرعلی تبریزی است که در سده‌ی هفتم می‌زیسته و چون آن را از آمیزش دبیره‌های نسخ و تعلیق فراهم آورده، آن را نستعلیق خوانده، خواجه ابوالعال بَك که با دبیره‌ی پهلوی و دبیره‌های دیگری چون آم‌دبیره، دین دبیره و شاه دبیره آشنایی داشته، نشانه‌های آوایی پ و ژ و چ و گ را بر نستعلیق افزوده و دبیره‌ی کنونی پارسی پدید آمده است (زبان عربی در برخورد با فرهنگ ایرانزمین)

خَطِّ نِجات: فَرمانِ رهایی

خَطِّ نَسخ: دَبیره‌ی کَشیده، این دبیره که نوشته‌های تازی کنونی با آن نوشته می‌شود ساخته و آفریده‌ی ابن مقله بی‌زاوی شیرازی است، او برای آن که از دشواری‌های کاربرد دبیره‌ی کوفی بکاهَد، نخست دبیره‌ی «محقق» و سپس دبیره‌های «ریحان» و «ثُلث ریحانی» و سرانجام «نسخ» را که جایگزین دبیره‌های دیگر است و بر آنها کشمیده (= خطِ ابطال)، می‌نهد، می‌آفریند (زبان عربی در برخورد با فرهنگ ایرانزمین)

خَطِّ نِسیان: فَرمانِ پَرویش (= نِسیان، فرهنگ کوچك)

خَطِّ نیرو، در انگلیسی: Line of force، سمیره‌ی نیرو

خَطِّ نیل: کِشَكِ پَنام: سمیره‌ای که برای پیشگیری از چَشم زَخم بر روی کودکان کشند (بهره از آنندراج)

خَطو: گام زَدَن

خُطُوات: (تك: خُطوَة)، گام‌ها

خُطُواتُ الشیطان: راه‌های اَهریمن

خُطوب، (تك: خَطب): کارهای بزرگ، جاوَرها، پایگاه‌ها، کارهای خُرد

خَفاجیّه: سوسَنگرد (فرهنگستان)، نام جایی است

خُفارَة: ۱ـ مزدِ نگهبانی ۲ـ پیمان ۳ـ زینهار (= اَمان) ۴ـ نِگَهبانی

خَفارَة، خَفارَت در فارسی: ۱ـ شَرمگینی ۲ـ نگَهبانی ۳ـ زینهار

خُفّاش: شَب‌پَره (آنندراج)، پیواز (برهان)، خُربور (برهان)، شَب‌پَرَك، شَواك (فرهنگ پهلوی)، شَبَك‌پَر

خُفّاشیّات: شَواکیان

خفاف: (تك: خُف)، موزه‌ها

خُفاف: (تك: خِف)، سبکینه‌ها

خُفاف: هوشیار، خُرده‌سَنج

خَفّاف: کَفشگر (عمید)

خَفافیش، (تك: خُفّاش): شَبَك‌پَران، شَواکان

خَفایا: (تك: خَفیَة)، پوسیده‌ها، پنهانی‌ها

خِفَّت، تازی: خِفَّة ۱ـ سَبُکسری، بادسَری، سَبُکمایگی (معین) ۲ـ سَبُکی (عمید)، ۳ـ خواری، زَبونی

خُفت: سداب، از گیاهان (فرهنگ لاروس)

خَفتان، خِفتان: این واژه را آنندراج به نادرست تازی دانسته، کَزاگَند، جوشَن

خِفَّت کِش: رُسوا، زَبونی‌پَذیر

خَفِج: ۱ـ سُست ۲ـ آب آسامیدنی (فرهنگ لاروس)

خَفَج: دیوخار، از گیاهان

خَفخاف: تودَماغی

خَفد، خَفدان: تیزرَفتن، تیزرَوی

خُفدُد: شَب‌پره (آنندراج)، شَبَك‌پَر، شَواك

خَفر: شَرمگین

خَفر: ۱ـ پیمان نهادن ۲ـ نِگهبانی ۳ـ بَدرِهگی (بَدرِهه = بَدرَقه)

خَفرق، خَفریق: پارسی تازی گشته، خُفرَگ، از این خُفرَگ موی کالیده ای ـ بُدی سرکه بر روی مالیده ای (سعدی)، بَدرَگ، بی‌رَگ، زشت، بَدخوی

خُطُور: ۱ـ دِلگُذر، آن چه به دل گُذَرَد ۲ـ یادکَرد

خَطوط: دَدگاو، از جانوران

خُطوط: (تك: خطّ)، ۱ـ سَمیره‌ها ۲ـ کِشَك‌ها ۳ـ دَبیره‌ها

خُطوطِ شُعاعی: کِشَك‌های پَرتو (برهان)

خطوط فرعی راه آهن: در انگلیسی: Shunting sidinig، شاخراه‌های آهن

خطّ و نشان کِشیدن: تَرساندَن

خُطوَة، خُطوَه: ۱ـ میان دو گام ۲ـ گام رَهرو، زبانزدِ سوفیگری ۳ـ دوسُخن نَزدیك

خِطَّة: ۱ـ پاره زمین ۲ـ سَرزمین (بهره از غیاث)

خُطَّة: ۱ـ کَواس (= خصلت) ۲ـ اَفسانه‌گون ۳ـ کاردُشوار (بهره از آنندراج)

خِطّهٔ اَوَّل، خِطّهٔ کُلّ: سپهر بَرین، سرزمین خُدا

خَطّی: ۱ـ دستنِویس ۲ـ نیزه ای که در خَطّ، لنگرگاهی در بَحرین سازَند (فرهنگ لاروس)

خَطیئات: (تك: خَطیئة)، بزه‌ها، لَغزها

خَطیئَة، خَطیئه: ۱ـ بزه، لَغز ۲ـ اندك، کَمی از...

خَطیب: ۱ـ سُخَنران ۲ـ نِوشته‌خوان ۳ـ

اَندرزگوی، اَنجُمَنیك (فرهنگ پهلوی)
خَطّیب: خواستگار، مردی که زن خواهد
خَطّیبی: ۱ـ خواستگاری ۲ـ خواستگاری شُده (فرهنگ لاروس)
خَطّی بودَن: در انگلیسی: Linearity، سَمیرگی
خَطّیبَة، خِطّیبه: خواستِه، زنِ خواستگاری شُده
خَطیر: ۱ـ بُزُرگ، نَهمار، آسیم (= عَظیم) ۲ـ ارجمَند، بُلَندپایه ۳ـ دُشوار، ۴ـ پیچیده ۵ـ پُرسیج ۶ـ گَزَف (= قیر) ۷ـ اَفسار ۸ـ ریسمان ۹ـ تاریکیِ شَب ۱۰ـ شادمانی ۱۱ـ هَم‌اَرز، هَم‌اَرج
خُفّ: ۱ـ موزه (آنندراج) ۲ـ سِپِل شُتُر (معین) ۳ـ سُمِ شترمُرغ (معین)
خَف: خاشاك، آتَشگیره (عمید)، پارسی است
خِفّ: سَبُك، بی‌مایه، پوچ
خَفا: پوشیدِگی (برهان)، نَهُفتگی (معین)، پنهانی (عمید)، نَهانی، پنهان (فرهنگ لاروس)
خِفاء: ۱ـ پوشِش (آنندراج) ۲ـ رَگو، چادر زنان
خُفات: مرگِ ناگاه، ناگاه مُردَن (آنندراج)
خُفرَة: ۱ـ پیمان ۲ـ پناه
خَفس: ۱ـ چیرگی در کُشتی ۲ـ دریغگویی ۳ـ اَندَك خوردَن ۴ـ ویران کَردَن ۵ـ زِشت خُفتَن، آب ریختن (آنندراج)
خَفش: ۱ـ شَب بین، شَب بینا ۲ـ ناتوانی
خِفش: دوکدان (برهان)
خَفض: ۱ـ فرود، فُرودِش ۲ـ تَن‌آسایی ۳ـ فروکشیدَن
خَفضِ جَناح: بال بَستَن، فروتَنی
خَفضِ عیش: تَن‌آسایی (معین)، خَفَنج (آنندراج)
خَفض و رَفع: فرودِش و فرایِش
خَفَقان: ۱ـ دِل تَپه، دِلهُره، تاسِه، دِلشوره ۲ـ جُنب
خَفَنجَل: ۱ـ گرانِ ناگوار ۲ـ زِشت ۳ـ کژپا (آنندراج)
خَفو: هم‌آوای عَفو ۱ـ دَرَخشِش ۲ـ هُویدایی
خُفوت: ۱ـ آرمیدَن ۲ـ خاموشیدَن
خَفه‌کننده‌ٔ ارتعاشِ فَنَر: در انگلیسی: Dash-pot، لَرزه‌گیر (فرهنگ فنی)
خَفیّ: ۱ـ پَنهان، پوشیده (آنندراج) ۲ـ گوشه‌گیر
خَفیّات: (تك: خَفیَّة) پوشیده‌ها، نهفته‌ها
خَفیر: ۱ـ شرمناك ۲ـ فریادرس ۳ـ نِگَهبان ۴ـ رَهبَر (آنندراج) ۵ـ پیك
خَفیف: ۱ـ وَرام (برهان)، سَبُك ۲ـ چابُك ۳ـ خوار (معین) ۴ـ نام دستگاهی در خُنیای

دیرینه ۵ـ نام سَنگی در دانِش سَرایِش

خَفیفُ العَقل: سَبُك مَغز

خَفیُّ السِّر: پوشیده راز

خَفیق: ۱ـ آوازِ آب ۲ـ آوای باد ۳ـ چُرتی ۴ـ دِل تَپان

خَفیَّة، مؤنث خَفیّ ۱ـ پنهان، پوشیده ۲ـ بیشه ۳ـ پنهانیده، پنهان گَشته

خُفیَة، خُفیه در فارسی ۱ـ پنهان ۲ـ آشکارا، از واژه‌های دوپهلو (بهره از آنندراج)

خَلّ: سِرکه (معین)

خِلّ: یار

خَلا: جُز، واژه‌ی جُز را آنندراج به نادرست تازی دانسته

خَلاء: ۱ـ آبخانه (آنندراج)، جایی (معین)، اَدبخانه (معین)، آبریزگاه ۲ـ تی (فرهنگ کوچك)، تُهیك (فرهنگ پهلوی)

خَلّاب: فریبنده، مَرد

خَلّابَة: مؤنث خَلّاب، فریبنده، زَن

خلاّبـة: جَرب زبانی، زبانفریبی، با زبان فریفتن

خَلابس: ۱ـ سُخنِ نَرم ۲ـ دروغ (فرهنگ لاروس)

خَلاخیل: (تك: خَلخال) پابرنجن‌ها

خلاص: ۱ـ ناب ۲ـ گُزیده ۳ـ بوته، بوته‌ی زرگری ۴ـ مِهرِ پاك ۵ـ زَرِ ناب

خَلاص: ویچارش (فرهنگ پهلوی)، رَستَن، رَهیدَن، رَهیدَن در پارسی رَهاشُدَن و آزاد شدن از بند و زندان یا بردگی و یا کار دشوار و بیماری است. رَستَن از کژی دور گشتن و به راستی روی آوردن و رستگاری است. نمونه‌ی نخست: شکارش نجوید رهایی زِبَند ـ اسیرش نخواهد خلاص از کَمند (سعدی) نمونه‌ی دوم برای «خلاص» با آرشِ «رَستَن»: جان بِبَستم به میان، شمع صفت، از سرِ شوق ـ تا نسوزی زغم عشق، نیابی تو خَلاص (حافظ) ۳ـ جُفت، که با نو زاد بیرون آید ۴ـ سَرَه، زردُرُست،

خُلاصَة، خلاصَه: پالیدِه (برهان)، ژاو، سارا (برهان)، هَنگرت

خُلاصَةُ الجُنجُل: گَردِ زردِ رازَك (فرهنگ لاروس)

خُلاصه کَردَن: ۱ـ پالیدَن، ژاویدَن، هَنگار تنیدَن (فرهنگ پهلوی) ۲ـ کاستَن

خُلاصه گفتن: آمرغ گفتن

خُلاصه کلام: سُخَن کوتاه

خُلاصَة وَ زُبدَة، خُلاصه وَ زبده: آمرغ (برهان)

خَلاصی: ۱ـ رَهایی ۲ـ رَستگاری

خَلاصی یابَنده: رَستگار، رَسته (برهان)

خَلاصی یافتَن: ۱ـ رهایی یافتن ۲ـ رَستَن، رَستگاری یافتَن

خِلاط: ۱ـ آمیختگی ۲ـ آمیزشِ نر و ماده، دَر ستور ۳ـ شوریدگی

خِلاع: (تک: خِلعَت)، فَرجامه ها، تَنپوش ها

خُلاع: تاتی (= خُل وَضعی، گویش گیلکی)

خِلاعَة، خِلاعَت: اَندوهِ بیماری

خَلاعَـة، خَلاعَت: ۱ـ بی سامانی، پَریشانی (آنندراج) ۲ـ تَباهکاری ۳ـ نافَرمانی، ازپدر و مادَر ۴ـ اَفسار گُسیختگی (معین) ۵ـ لُودِگی

خِلاف: ۱ـ ناسازگاری ۲ـ آستین (آنندراج) ۳ـ ناساز ۴ـ بیهوده (= باطل) ۵ـ پا، پاد، آخشیج (= ضِدّ، فرهنگ کوچک) ۶ـ نِیسان (برهان)، نِیسانی (فرهنگ کوچک)، ۶ـ بید، از درختان

خِلافتِ الهی: جاخدایی، زبانزد سوفیگری

خِلافکار: نَشایستگر، نیسانکار

خِلافکاری: نارَواکاری، نَشایستگری

خِلافَة، خِلافَت: جانِشینی

خِلافیّات: بیدی ها

خَلّاق: آفریننده

خَلاق: بَهره از نیکی

خُلاق: نَرم، هَموار (فرهنگ لاروس)

خلاق: کُرکُمبُویه (= عطر زعفران)

خَلّاقُ المعانی: آرِش آفرین، بَرنامِ خاقانی شروانی

خَلاقَة، خَلاقَت: ۱ـ نَرمی ۲ـ تابانی (آنندراج)

خَلّاقَة، خَلّاقَه، مؤنث خلّاق: آفریننده

خَلّاقیت: نادُرُست است: آفرینندگی

خَلّال: سِرکه فروش (آنندراج)

خِلال: ۱ـ سَراد (برهان)، دَرمیان (آنندراج) ۲ـ سوراخکُن ۳ـ دَندان کاو

خِلال: سیاب، از گیاهان دارویی (برهان)

خِلال: (تک: خَلّ)، سِرکه ها (آنندراج)

خِلال: (تک: خِلَل)، تَباهی ها (معین)

خِلال: (تک: خَلّة)، خوی ها

خَلال: غوره ی خُرما (آنندراج)

خِلالُ الدّار: مَرزخانه، کَدمَرز، بازه ی (= فاصله) دوخانه ازهَم

خَلالَة: دوستی ناب

خُلالَة: ۱ـ دوستی ۲ـ دَندان کاو ۳ـ زُفت

خَلُّ الخمر: سَرکه

خِلال دَندان: دَندان فَراش (فرهنگ پهلوی)، دَندان کاو (برهان)، دَندان پَریز، دَندان آفریز (برهان)

خُلّان، به جای خُلّال: (تک: خَلیل)، یاران

خَلانِج، (تک: خَلَنج): از پارسی، خَلَنگ ها، خَدَنگ ها

خَلایا: (تك: خَلیَّه). ۱ـ ناوهــا، کشـتـی های بزرگ (آنندراج) ۲ـ کَندوها (معین)

خَلائف، خَلایف. (تك: خَلیفَة)، جانشینان

خَلائق، خَلایق: (تك: خلیقـة). ۱ـ سرِست ها ۲ـ خوی ها ۳ـ مَردُم، مَردُمان

خَلائِــق، خَلایق، (تك: خَلق): آفـریدگان (آنندراج)

خِلب: ۱ـ ناخُن ۲ـ بَرگِ تاك ۳ـ پَرده ی دل ۴ـ مَردِ زَن پَسَند

خُلُب: ۱ـ دِلِ خُرما، پیهِ خُرما ۲ـ پوسته، پوست درخت، دارپوست ۳ـ لای سیاه، لَجَن

خُلب: ۱ـ لای چَسبـان، لایِ سیاه، لَجَن ۲ـ برگِ تاك

خُلَّب: ۱ـ اَبرِ بی بار ۲ـ دَرَخش

خَلب: ۱ـ خَراشیدن، به ناخـن ۲ـ بُریدَن ۳ـ پاره کَردَن ۴ـ هوشــرُبـایی ۵ـ گَزیدَن ۶ـ فریب‌دادَن (آنندراج)

خَلبــای: یونـانی، بارزَد، پیرزَد، از اُزدوهـا (= صَمغ‌ها)

خَلبَسَة، خَلبَسَت: دِل بُردَن، دِلرُبایی

خَلبَصَة، خَلبَصَت: گریز، گُریختَن (آنندراج)

خَلبَن: ۱ـ لاغـر، زَن ۲ـ گول، زَن (فرهنـگ لاروس)

خُلَّة، خُلَّت: یاری، دوستی، یکرَنگی، یگانِگی

خَلَجـان: ۱ـ خَلیدَن (آنـندراج) ۲ـ دودِلی ۳ـ جَستَنِ اَندام ۴ـ خارخار (برهان)، آه بی ساجد سجودی چون بود؟ ـ گُفت بی چون باشد و بی خارخار (مولانا)

خلجان: تازی؟، گِشنیز، از گیاهان (برهان)

خَلَجانِ خاطِر: تاسه، تَلواك، دِلشوره

خَلجَم: تَناوَر (آنندراج)

خَلخال: ۱ـ پای بَرَنجَن، پای اورَنجَن، پارَنجَن (برهان)، زیورِ پای زنان ۲ـ نام شهری است در آذربادگان

خَلخالِ زر: گُواژ: آفتاب (آنندراج)

خَلخالِ فَلَك: گُواژ: خورشید و ماه (آنندراج)

خَلخَل: پای بَرَنجَن

خُلخُل: جامه‌ی نازك (فرهنگ لاروس)

خُلد: ۱ـ جاودانه (فرهنگ کوچك)، جاودانگی ۲ـ بهشت ۳ـ موشِ کور (آنندراج)

خُلدُالاوروبیّ: موش کور اروپـایی (فرهنگ لاروس)

خُلدُالماء: مُرغَك پوز Ornitorang

خُلدِستان: خُرّمگاه، پَردیس، بِهشت (عمید)

خَلَدَة: گوشواره (آنندراج)

خُلدیّات: موش کوریان

خُلسَــة، خُلسَــه: ۱ـ رُبـودِگی (آنـندراج)، بی خویشتنی ۲ـ به‌هم آمیختِگی، گیاهـان تر و

خشك

خَلَص: تاك پیچ، از گیاهان

خِلص: دوستِ یکرَنگ

خُلَّص: (تك: خالِص)، ناب‌ها، سَره‌ها

خُلَّص، نادُرُست است: پاك، بی‌آلایش (فرهنگ کوچك)

خَلَص: سپید، از هر چیز (فرهنگ لاروس)

خُلَصاء: (تك: خِلص)، دوستانِ یکرَنگ

خُلصان: تك و زَمَن هردو یکی است، دوستِ گُزیده

خِلط: ۱ ـ آمیزنده ۲ ـ مردِ گول (فرهنگ لاروس)

خِلط: ۱ ـ خِل (برهان)، آمیز، آمیزا ۲ ـ گول، نادان ۳ ـ خُرمای آمیخته (آنندراج)

خلط: ۱ ـ آمیختن، اَکدَشیدَن (فرهنگ کوچك). نظامی اَکدَش خلوت نشین است ـ که گاهی سرکه گاهی انگبین است (نظامی) ۲ ـ دروغ ۳ ـ گفتار آشفته

خُلَطاء: (تك: خلیط)، آمیزَندگان

خُلطَت، خُلطَة: ۱ ـ هنبازی ۲ ـ آمیختگی (فرهنگ لاروس)

خلطَت، خلطَة: ۱ ـ آمیزش، زن با مرد. ۲ ـ خوشگُذرانی ۳ ـ آمیزنده، زن

خَلع: ۱ ـ کَندِش ۲ ـ بر کِنار کردَن ۳ ـ بَرکَندَن

خُلع: شوزهایی. گونه‌ای از هلش (= طلاق) به خواست زن و با بخشیدن کابین

خِلَع: (تك: خِلعَة)، تنوش ها

خَلعِ دَرجه: بازگرفتنِ پایه، گونه‌ای از کیفر در اَرتش

خَلعِ سِلاح: زینه‌رهایی. زَداَفزاری (فرهنگ پهلوی)

خَلعِ قالب: تُهیدنِ تن، تَن وانِهی

خَلعِ لِباس: بَرکندِ پوشش، گونه‌ای از کیفَر. پوشِش کَنی

خِلعَة، خِلعَت: ۱ ـ تَنوش دادَن ۲ ـ فَرجامه. تَنپوش ۳ ـ گزیده‌ی داراك

خلعَت‌بَها: بَرمغاز (آنندراج)، پاداشی که گیرنده‌ی تنوش به آورنده‌ی آن می‌پردازد

خَلف: ۱ ـ پَس ۲ ـ پِس‌پَس ۳ ـ سُخنِ نادُرُست، سُخن‌کَر ۴ ـ پَس آینده ۵ ـ دَمِ تَبَر ۶ ـ اِسکِنبه

خَلَف: ۱ ـ ناف (فرهنگ پهلوی)، اُباتك (فرهنگ پهلوی) ۲ ـ نیکوکار ۳ ـ تالگانه (= عوض)

خُلف: ۱ ـ سکستن ۲ ـ کَر گُفتَن ۳ ـ پادزُدایی، روشی است در دانش کَرویز (= مَنطق) که فرنودآور برای نشان دادن دُرُستی چیزی، نادرستی و نارواییِ نَپیار (= ضدّ. فرهنگ پهلوی) آن را آشکار می‌کند (= قیاسِ خُلف)

خَلفُ الصَــدق: پاکـزایك (فرهنـگ پهلوی)، پاکزاد، فرزندِ شایسته

خُلفِ وعده: پیمان شکنی

خُلفاء، (تك: خلیفه): جانشینان

خَلفَــة، خَلفت: نواستَن (بی اشتهـایی، گویش گیلکی)

خلفت، خلفَة: ۱ـ آبکَسی ۲ـ ناسازی ۳ـ نیایی ۴ـ شِکم رَوِش ۵ـ گَندَدهانی

خُلفَــة، خُلفَت: ۱ـ آکیدَن (= عیب داشتن) ۲ـ نادانی ۳ـ گولی ۴ـ دِلسُدِگی

خَلف وَ امام: پَس و پیس

خَلفیّه: ۱ـ پیروان خلف بن عبـدالصَمَــد ۲ـ گروهی که نَمــازرا جزسُنتِ سَرِرَهنُمــود (= امــام)، روا نمی دانستنــد (فضـل بن شادان نیسابوری)

خَلفَاتُ الاَخادید: نیش دَرونیان

خَلفَاتُ الخَیشــوم: آب شُشــان (فرهنــگ لاروس)

خلق: ۱ـ اَنـدازه کردن ۲ـ زایش (فرهنــگ پهلوی)، تاسـیش (فرهنــگ پهـلوی) ۳ـ آفریدگی، آفرینش ۴ـ آدمی ۵ـ نرم کردَن

خُلق: ۱ـ فرخوی (برهان)، رَفتار، خُوی، خیم (فرهنگ کوچك) ۲ـ آز ۳ـ دین

خلق: ژَنـده، جامه‌ی کُهنه (آنندراج)، پوسیده (معین)

خَلِق: نیکخوی، نیکرَفتار

خَلق آتشین: گُواژ: اَهریمن، دیوان

خُلقان: (تك: خَلَق)، ژِنده ها، جامه های کُهنه

خُلقاً: به خوی، به‌رَفتار

خَلقاً: به دیدار (معین)، به دید

خُلقاً و خَلقاً: به دیدار و به رَفتار

خَلقُ السّــاعَة: هَنگامی (برهان)، خودآفریده، باشنـده ای که بی‌دَرکـاریِ پدر و مادر آفریده گَردد

خُلقان فروش: ژَنده فروش، کُهنه فروش

خَلق کردَن: تاشیدَن، تاشتَن (فرهنگ پهلوی)

خُلقَة، خُلقَت: ۱ـ نَرمی، خوشخویی ۲ـ تابانی

خِلقَــة، خِلقَت: آفـرینش، پیرایِش (فرهنـگ کوچــك)، تاشِش، داداری، دَهِش (فرهنــگ پهلوی)

خَلَقَة: اَبر باران خیز

خِلقِـن: یونـانــی تازی گشتــه، دیگِ مِسین (فرهنگ لاروس)

خُلقِ نیك: مَنشِ بَهمنی (ازریشه‌ی پهلوی)

خُلقیّ: رَفتاری

خَلقیّ: آفَرینِشی

خُلقیّات: (تك: خُلقِیَّة)، رَفتارها

خَلقیّات: (تك: خَلقِیّة)، آفَرینِشی ها،

آفریدگان

خُلقیه: مؤنث خُلقیّ، رفتاری

خَلقیَّة: مؤنث خَلقیّ، آفرینشی

خَلَل: ۱ـ تَباهی ۲ـ چند بوشایی (بُوشا = رای) ۳ـ گُشادگی، رَخنه، شِکاف، سُوراخ

خِلَل: فارسی گویان خَلَل را چنین گویند، لادَندانی، آنچه از خوراك لای دندان ها بماند

خَلَل‌پذیر: آسیب پذیر، تَباهی پذیر

خَلل‌دار: تَباه، آسیبیده

خَلَل و فَرَج: رَخنه‌ها و گُشادی‌ها

خِلم: ۱ـ یار، دُوست ۲ـ کنام آهو، آهوکَد ۳ـ رَگ و ریشه، در گوشتَ گوسپند (خِلم پارسی برابر است با خلط و غَضَب تازی و گِل چسبناك)

خُلَمـاء: (تك: خِلم)، ۱ـ دوستـان، یاران (آنندراج) ۲ـ آهوکَده‌ها ۳ـ رَگ و ریشه‌ها

خَلَنج: پارسی تازی گشته، خَلَنگ، درختی است که از آن تیر و نیزه سازند (آنندراج)، خَلَنج، و خَلَنگ پارسی برابر است با اَبلَق

خَلَنجیّات: خَلَنگیان

خُلُوّ، خِلُوّ: تُهیکیدَن، تُهی شدَن

خِلو: مَرد بی زَن

خَلَوّ: ۱ـ آبَشتَن (= خَلوَة کَردَن) ۲ـ فُسوسیدَن، اَفسوس خوردَن

خَلوب: ۱ـ فَریبا، زَن ۲ـ دروغگو و فریبَنده (فرهنگ لاروس)

خَلوَة، خَلوَت: ۱ـ تُهیکیدَن ۲ـ آبَشت (بهره از برهان)، تَنهایی ۳ـ نَهُفت (برهان)

خِلوَة: زَن بی شوی (فرهنگ لاروس)

خَلوَتخانه، خَلوَتسَرا، خَلوَتگاه: ۱ـ شَبستان (برهان) ۲ـ اَندرونی ۳ـ نَمازخانه (معین) ۴ـ گوشه‌ی تَنهایی، آبَشتگاه (برهان)

خَلوَت کَردَن: سُخن گفتَن در نَهُفت، دوبه‌دو سخن گفتن

خَلوَت گُزیده، خَلوَت گُزین، خَلوَت نشین: پَرده نِشین (برهان)، مَردُمگُریز، آبَشتا

خَلوَتی: ۱ـ گوشه نشین (معین) ۲ـ یکی از پیروان خلوتیّه

خَلوج: ۱ـ کَم‌شیر ۲ـ ابرِ پَراکنده ۳ـ ابرِ بارانی

خُلوج: پَریدَن چشم (آنندراج)

خُلود: وَرجاوَندی، هَمیشگی

خُلُوص: نابی، سادگی

خُلوص نیَّت: پاکدِلی، یکدِلی

خُل‌وَضع: تات (گویش گیلکی)

خُلوفَة، خُلوف: ۱ـ گَندَدهانی ۲ـ بویناکی شیر، بُریدَنِ شیر ۳ـ تَباهگری ۴ـ گولی ۵ـ جانِشینی ۶ـ نوپوشی ۷ـ پَس‌ماندگی (بهره از آنندراج)

خَلُوق: بوی خوش (غیاث)
خُلوقَت، خُلوقَة: ۱ـ خوش‌رفتاری، نرمی ۲ـ تابانی
خُلول: کم گوشت، لاغر
خُلولَت، خُلولَة: دوستی (آنندراج)
خُلوليا: ماليخوليا = مالنخوليا: یونانی تازی گشته، Melakxolia ۱ـ سیادِریم، از بیماری‌های روانی ۲ـ بیشرم، بیباك
خَلِیّ: ۱ـ آسوده دل ۲ـ کندو
خَلِیَّة: ۱ـ کَندو (فرهنگ لاروس) ۲ـ زنِ بی شوی ۳ـ یاختِه (= سلول، فرهنگستان)
خَلیج: شاخابه (برهان)
خَلیس: ۱ـ درآمیخته ۲ـ دوموی: سیاه وسپید
خَلیط: ۱ـ هَنباز ۲ـ آمیخته، آمیزه، ۳ـ آمیزا ۴ مِیِ خُرما ۵ـ دَرهَم و بَرهَم
خَلیطَة، خَلیطَت: دَرهَمی، آمیختگی
خَلیطِ مُشَوَّش: آمیخته‌ی دَرهَم (خردناب)
خَلیع: ۱ـ رانده، فرزندِ رانده ۲ـ بَر کِنار، بَرکِنارشُده ۳ـ مَنگیاگَر (= قمارباز) ۴ـ جامه‌ی کُهنه ۵ـ مردمِ پریشان (بهره از آنندراج)
خَلیعُ العَذار: ۱ـ اَسبِ بی لِگام ۲ـ شترِ بی اَفسار ۳ـ شِکَسته پالهَنگ ۴ـ اَفسار گُسیختِه

خَليف: ۱ـ پادشاه، فَرمانرَوا ۲ـ چَر بزَبان ۳ـ دَرّه ۴ـ راه کوهستانی ۵ـ پیمان شِکَن
خَليف: ۱ـ پادشاه، فَرمانرَوا ۲ـ چَر بزَبان ۳ـ دَرّه ۴ـ راه کوهستانی ۵ـ پیمان شِکَن
خَليفَة، خَليفَت، خَليفه: ۱ـ پیره (برهان)، جانِشین ۲ـ نوبان (= ولیعَهد، برهان) ۳ـ اُستادیار
خِليفیّ: جانَشینی
خَلیق، مُصَغَّرخَلَق: ژَندِگك، کُهنه پاره
خَلیق: ۱ـ خوگیر، رام، آرام ۲ـ سِزاوار ۳ـ فَرآفَرید (= تَمام خِلقَت)
خَلیق: خوشخوی، با این آرَش در تازی نیامده (معین)
خَليقَة، خَليقَه: ۱ـ خوی ۲ـ سِرِشت ۳ـ آفَریده ۴ـ نوچاه ۵ـ اَبرِ بارانی
خَليل: یار، یاوَر، دوست
خَليلَة، مؤنث خليل: یار، دوست
خَلیُّوس: از یونانی، چُوبگیا، بخشِ سخت و چوبی گیاه
خَمّ: گَندیده (فرهنگ لاروس)
خُمّ: پارسی تازی گشته، خُم، ماکیان کَده
خِمّ: باغ، باغِ بی‌میوه
خُمار: ناوان (آنندراج)، مِی زَده
خِمار: روسَری، روبَند (معین) ۲ـ دَستار

(فرهنگ لاروس)
خَمّار: مِیفُروش
خُمارآلوده: ناویده
خُماربودَن: ناویدَن (آنندراج)
خَمّارَة: مِیکَده (فرهنگ لاروس)
خُمارشِکَن: ناوان شِکَن
خُماری: ناوانی
خُماس: پنج‌پنج (فرهنگ لاروس)
خُماسیّ: ۱ـ پَنج‌واتی ۲ـ پَنج بَخشی ۳ـ پنج تایی ۴ـ پنج پَهلو
خُماسیُّ الاَجزاء: پنج بَرخه ای، زبانزدی در دانشِ چامه
خُماسیُّ اعضاءالتأنیث: پنج مادگی، گیاه
خُماسیُّ البتلات: پنج گُلبَرگی، گُل
خُماسیُّ البُزور: پنج دانه ای، میوه
خُماسیُّ السُّطوح: پنج رویه
خُماسیُّ الضلوع: پنج پَهلو
خُماسیّاتُ الفَواصِل: بَند ساخَکیان (= Pentatomidae)
خَمّاط: کبابی، بریان‌پَز
خُماع: ۱ـ خمیدگی ۲ـ جُنبش ۳ـ لَنگیِ ستور
خُمال: ۱ـ دوست ۲ـ بَنددَرد (بَند = مَفصِل)
خُمّان: ۱ـ کالای پَست ۲ـ مردم پَست
خمان، خُماما: پَلهام (گویش گیلکی)، از گیاهان (= آقطی)
خَمّانَة: نیزه ی سُست
خُمانَة: ۱ـ خاکروبه ۲ـ خاکِ کَناد
خَمانیّات: بُداغیان، گُل‌دنبه ای‌ها
خَمَج: ۱ـ بوی‌ناکی، بُویِ گِرفتِگی ۲ـ تَباهخُویی ۳ـ تَباهدینی
خَمجَر: آبِ شور (آنندراج)
خِمخِم: ۱ـ پُرشیر ۲ـ شَفتَرَك (برهان)، از گیاهان، شَب‌بوی شاهی
خُمخُم: خرچنگ (فرهنگ لاروس)
خَمد: ۱ـ فروکِش ۲ـ بیهوشی
خَمر: ناوان، می‌زده
خَمر: ۱ـ مَستی‌آور، باده ۲ـ نَهانداشت ۳ـ نوشاندَن ۴ـ شَرمیدَن، شَرم داشتن ۵ـ اَنگور
خَمَر: ۱ـ گروزه، انبوهِ مَردُم ۲ـ نَهانیدَن، نَهان گَردیدَن
خِمر: ۱ـ نیازمودِه ۲ـ نَهُفته ۳ـ کینه (فرهنگ لاروس)
خُمُر: (تك: خِمار)، سَرپوشه‌ها، باشامه‌ها (معین)
خُمرَة: پارسی تازی گشته، خمره
خُمرَة: ۱ـ خازمایه (= خَمیرمایه) ۲ـ لِردِ می، دُرد ۳ـ گُلفونه ۴ـ بوی خوش (بهره از آنندراج)

خُمرةُ اللَبَن: شیرمایه

خُمس: ۱ـ پَنج یك ۲ـ پَنجُم شُدَن ۳ـ پنج شماره ۴ـ پَنج یك گِرفتَن

خَمسَة، خَمسه، پَنجه، پَنجَك (فرهنگ پهلوی)

خَمسَة مُتَحَیِّرَة: پَنج بیچاره (برهان)، تیر، ناهید، بهرام، زاوَش و کیوان

خَمسة مُسترقه: پَنجه‌ی دُزدیده: اهنود، اشنود، اِسفَندار، دِهِشت، هشتویس (غیاث)

خَمسة مُفرَدة: پَنجه‌ی تَك، زبانزدِ کَرویز (= منطق)

خَمسون: پَنجاه (فرهنگ لاروس)

خَمسین: ۱ـ پَنجاه ۲ـ پَنجاهه

خَمش: ۱ـ خراشیدَن ۲ـ زَدَن ۳ـ بُریدَن

خَمص: باریکیدَن: از گرسنگی، تکیدَن

خُمصان: شکَم باریك (فرهنگ لاروس)، تکیده

خَمصَة: ۱ـ گُرسنگی ۲ـ تَختِ دیو، جایی هموار فراز کوه‌ها

خَمط: ۱ـ تلخ ۲ـ دارِ بی خار ۳ـ میوه‌ی روفان

خَمطُ الاَمواج: کوهه‌دار

خَمطَة: ۱ـ میوه‌ی تلخ ۲ـ دارِ بی خار ۳ـ می تُرش ۴ـ بوی رَز

خَمع: ۱ـ لنگان ۲ـ دزد ۳ـ گُرگ (فرهنگ لاروس)

خَمَل: سَگ ماهی (فرهنگ لاروس)

خَمل: ۱ـ پُرز (فرهنگستان) ۲ـ کُرك ۳ـ ریشه (فرهنگ لاروس) ۴ـ خواب، خوابِ اَنبوب (= فَرش) ۵ـ پَرِ شترمرغ

خِملَة: ناکسی

خَمَن: بَدبوی، گَندیدگی (فرهنگ لاروس)

خَمود: آتش کُش

خُمود: ۱ـ فُروکَش ۲ـ آرامِش ۳ـ بیهوشی

خُمودَت: از ساخته‌های فارسی گویان، اَفسُردَگی، دَرخودفُرویی

خُموده: از ساخته‌های فارسی گویان، اَفسرده، پَژمرده (معین)

خُموص: آماسخُفت، فروکشِ آماس

خُموط: ۱ـ خوشبوییدَن ۲ـ بَدبوییدَن، از واژه‌های دوپهلو

خُمول: گُمنامی (آنندراج)

خُموم: گَندیدگی، بَدبویی

خَمیت: فَربَه

خَمیدگیِ طاق: فَراکاوَن (فرهنگ پهلوی)

خَمیر: ۱ـ سِرشته ۲ـ خاز (پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، مهرداد بهار)

خَمیرپهن کُن: دَسوَرده (برهان)، وَردَنه (گویشِ رَشتی)

خَمیرکَردَن: خازیستَن (پژوهشی در اساطیر

ایران، پاره‌ی نخست)

خَمیرگیر: خازگیر

خَمیرگیری: خازگیری

خَمیرمایه: خازمایه

خَمیره، خَمیرَة: ۱ـ خازه ۲ـ سِرشت

خَمیس: ۱ـ برجیس شید (= پنجشنبه، اندیشه‌های فلسفی ایرانی) ۲ـ پنج کوهه (آنندراج)، سپاهی را گویند که پنج گُروهان دارد

خَمیص: باریک‌میان، باریک شَکَم (آنندراج)، نَزار (معین)

خَمیط: ۱ـ بُزغاله‌ی بریان، بریانی ۲ـ شیرِ خیکی

خَمیم: ۱ـ شیرِ تازه ۲ـ گِرانجان

خَمیل: ۱ـ خوراکِ نرم ۲ـ اَبرانبوه ۳ـ تازِ کُلکینه (= خیمه‌ی مُخمَلی) ۳ـ آبچین ۴ـ دِرَختناک

خَنابَة، خَنابَت: ۱ـ بَدی ۲ـ هَنایشِ بَد (هَنایش = تأثیر)

خِنابَة، خِنابَت: بادساری (= نخوت)

خُناث: (تک: خُنثی)، ۱ـ نَرمادگان ۲ـ بی‌خایگان

خَناثی: (تک: خُنثی)، ۱ـ نَرمادگان ۲ـ بی‌خایگان

خَناثیر: ۱ـ سَختی‌ها (آنندراج) ۲ـ مانِ ناچیز (مان، مانه= اثاثُ البیت)

خُناب: نادان، گول (فرهنگ لاروس)

خَنادِق: (تک: خَندق)، از ریشه‌ی پارسی، کَندَگ‌ها، آلَنگ‌ها

خَنازیر: (تک: خِنزیر)، بَغرایان، خوکانِ نَر

خَنازیر: ریشِ خوک (برهان)، از بیماری‌ها، باغِر (آنندراج)

خنازیریّات: گُل خوکیان

خَنّاس: ۱ـ دیوِ سرکش ۲ـ واپَس‌رَوَنده (آنندراج)

خَناصِر: (تک: خِنصِر)، کالوج‌ها، انگشتان کوچَک

خَناطیل: (تک: خُنطولَة)، سُتوران

خُناق، خِناق: پارسی تازی گشته، خُناک، بادزَهره (برهان)، از بیماری‌ها، بادوسه بوسه رها کن این دل از دردِ خُناک (رودکی)

خَنبَة، خَنبَت: تَباهی

خُنبَجَة: پارسی تازی گشته، خُم، خُنب، خُنبَک

خِنتار: گُرسنَگی

خُنث: شِکَستِگی، سُستی

خَنِث: سست، شِکَسته

خَنَث: شِکَسته شُدن، دوتاشُدن (آنندراج)

خُنثیٰ: پارسی تازی گشته، خَنزَک (فرهنگ

پهلوی) ۱ـ نرماده، کُماسه (فرهنگ کوچک) ۲ـ بی سوی، (فرهنگ کوچک) ۳ـ اُویزه، بی ویژگی ۴ـ بیکاره

خُنثی: سُریانی، سِریش (برهان)

خَنثی شُدَن: بی سُوشُدَن، خَنزکیدن

خَنثی کَردَن: بی سُوکَردَن، خَنزکانَدَن

خَنجَر: اَشتار، دَشنه ۲ـ سَرنیزه، عمید این واژه را پارسی دانسته و نوشته است: به عَربی نیز خَنجَر گویند

خَنجَر زَر: گواژ: سَر زَدَنِ آفتاب (معین)، خَنجَرِ زَر، اَستار زَر (اَستار، فرهنگ پهلوی)

خَنجَر فَلَك: گواژ: دَمیدنِ بگاه

خَنجَر کِش: دشنه کش، خَنجَر کِش، اَشتار کِش

خَنجَرِ مُهَند: تیغِ هِندی (آنندراج)

خَنجَری: سِتَبر ریش، خَنجَری، اَشتاری، اَشتاریك

خِنجَل: بی شَرم، بَدزَبان: زَن

خَنجیر: اَز خَنجَر، دشنه

خَنخَنَة، خَنخَنَه: تُودَماغی

خُندُبان: پُرگُوشت

خَندروس: یونانی تازی گشته، Xondros، گَندُمِ رومی (آنندراج)، جوِ رومی (معین، از گیاهان)

خَندریس: ۱ـ میِ کُهنه ۲ـ گَندمِ مانده

خَندریلی: یونانی تازی گَشته، Xondrile، کاسنی دَشتی، از گیاهان

خَندَق: پارسی تازی گشته، کَندَگ (برهان)، کَندَه (آنندراج)، آلَنگ (عمید)، آلَك، مورچال (معین)

خُندُوف: ناوناوان، خُرامان (آنندراج)

خَنده‌ی بَرق: گُواژ: جَستَنِ دَرَخش

خَنده‌ی خَنجَر: خَنده‌ی تیغ، خنده‌ی تیغَش سَبَب شُد گریه‌ی بَدخواه را ـ چون بخَندَد تیغِ او گریان کند بدخواه را (میرمُعِزّی)

خَنده‌ی شَراب: خنده‌ی می، گُواژ ریختنِ می در جام = خَنده‌ی جام

خَنده‌ی صُبح: خَنده‌ی بامداد، گُواژ دَمیدنِ بامداد

خَنده‌ی صُراحی: خَنده‌ی جام

خَنده‌ی قَهرآلود: زَهرخَند (برهان)

خَندَق، خَندَقَت: از پشه‌ی پارسی آلَنگ کَندَن، آلَنگ ساختَن

خِنذیان: بَدزَبان

خِنذیذ: ۱ـ دراز ۲ـ بُلندنای، سَرِ کوه ۳ـ سُخَنوَر ۴ـ مِهتَر ۵ـ بُردبار ۶ـ سَختی ۷ـ اَبرسَراینده ۸ـ گِردباد ۹ـ بَدزبان (بهره از آنندراج)

خُنُر: (تك: خانِر)، دُوستانِ ناب، یارانِ یکدِل

خَنزَب: اهریمَن

خَنزَجَة، خَنزَجَت: بادساری، خودبینی

خَنزَرَة، خَنزَرَت: ١ ـ سِتبری ٢ ـ سَنگ کوب

خَنـــزَوان: ١ ـ کَبی ٢ ـ خوکِ نَر (فرهنـــگ لاروس)

خُنزُوان: بادساری

خِنزیر: بَغرا، خوکِ نَر، از جانوران

خِنزیرالبَحر: خوکِ دریایی

خِنزیرُالبَرّیّ: گُراز

خِنزیرُالماء: خوک آبی

خِنزیرُالنَّهر: گُرازِ نَر

خِنزیرُالهِند: خوکِ هندی، خوکچه (فرهنگ لاروس)

خِنزیرَة: ١ ـ خوک ماده ٢ ـ چَرخه ٣ ـ چرخ چاه

خِنصِـــر: کابلیج (برهــان)، کابلج، کالـــوح، کالوج، کِلیك، انگشت خُرد

خِنصیص: بَبر چه، بَچه‌ی بَبر

خِنطیر: پیر زال

خُنفُج: پُر گوشت

خُنفُســـاء: جُلاك، گوگال، سَرگین غَلتـــان، از جانوران

خَنِق: ١ ـ خَبه شُده ٢ ـ خَبه کَردَن

خَنو: دُشنامگویی

خَنوَة: پَلیدی، سَرگین

خُنوز: بوی ناکیِ گوشت (آنندراج)

خُنوس: نَهانیدَن، پس چیزی پنهان شُدَن

خَنّـــوس: ١ ـ بچـه خوك ٢ ـ شیر بیشه (فرهنگ لاروس)

خَنوس: ١ ـ نَهانیده، پنهان شُده ٢ ـ اسبِ پَسرو

خُنـــوع: نَرم گَردَنی (آننـــدراج)، سَرفـــرودی، سَر به زیری

خَنـــوع: ١ ـ فریبگـرِ پیمـان شکن (فرهنـگ لاروس)

خَنوَة: ١ ـ پَلیدی ٢ ـ شِکاف، شکاف کلبه و کَپَر (فرهنگ لاروس)

خُنوف: خَشم

خَنی: دُشنامگویی

خُنیاگـــرِ فَلَك: خُنیاگَرِ سِپِهـر، گُوازِ ناهید (= زُهره)

خَنیس: اوجی (گویش مازندرانی)، از گیاهان

خَنـیف: ١ ـ جامـــه‌ی بَزرَکی، بَرَکی ٢ ـ بَزرَكِ پَست ٣ ـ شادی فراوان ۴ ـ شُترِ پُرشیر (فرهنگ لاروس)

خَنـین: ١ ـ گریه دَر بینـی ٢ ـ خَنـــده دَر بینـی (آنندراج)

خَوّ: ١ ـ گُرسنگی ٢ ـ اَنگبین ٣ ـ بَهندَست ۴ ـ بهنرود

خَواء: ١ ـ تُهی شکمی ٢ ـ گســادگی (فرهنـــگ لاروس)

خوابِ اَمن، خوابِ عافیت: خوابِ آرام، خوابِ خوش

خوابِ فَراغَت، خوابِ راحَت: خوابِ آسوده

خوابِ صیّاد: خوابِ ساختِه (آنندراج)، خودرا به خواب زَدَن

خوابِ غَفلت: شادخواب

خَوّات: ۱ـ بسیارخوار ۲ـ دِلیر

خَواتَم: (تک: خاتَم)، اَنگُشتری ها

خَواتیم: (تک: خاتِمَة)، پایان ها

خَواتیم: (تک: خاتَم)، انگشتری ها

خَواتین: (تک: خاتون)، تازی از ترکی، بانوان، زَنانِ پَرده نِشین

خَواجا: پارسی تازی گشته، خواجه

خَوارِج: (تک: خارِجیّ)، رویگَردانان، نام گروهی که از علیع رویگَردان شُدَند، آنان نخست داوری در جنگ صفّین را نپذیرفتند و سپس به بهانه‌ی چمراسِ لاحُکم اِلا الله، دستوری نیست مگر از خُدا، هیچ جانشین و رهنمودی را فرمانِروا بر مسلمانان ندانستند (فضل بن سادان نیسابوری، گزارش جنیدی)

خوارِق: (تک: خارِق)، ۱ـ بَرهم زنندگان ۲ـ بادسرسنان، بادخوی ها

خَواصّ: به گُونه‌ی رَمن ۱ـ نزدیکان، ویرگان، بفرمود تا نوذر آمد به پیش ـ اَبا ویرگان و بزرگانِ خویش (شاهنامه، فردوسی)، آویژگان (برهان) ۲ـ برگزیدگان ۳ـ سودها، ویژگیها

خَوّاص: زَنبیل باف (فرهنگ لاروس)

خَواصِر: (تک: خاصِرَة)، تُهیگاه ها (معین)

خَواطِر: (تک: خاطِر) ۱ـ دِلگُذشت ها ۲ـ یادها

خَواطِف: (تک: خاطِف) ۱ـ گُرگان ۲ـ خیره گَرها ۳ـ دَرَخشان ها ۴ـ رُبایَنده ها (آنندراج) ۵ـ آسیب ها

خُواع: ۱ـ هاژویی، کاتورِگی (= تحیّر) ۲ـ خودبینی

خَواف: بانگ

خَوافی: (تک: خافِیَة)، ۱ـ پوشیده ها ۲ـ پوشیدگی ها ۳ـ پَرهای زیر بال

خَواقین: (تک: خاقان)، از ریشه‌ی تُرکی، شاهَنشاهان

خَوالِد: (تک: خالِدَة)، ۱ـ دیگپایه ها ۲ـ خرسَنگ ها، تخته سَنگ ها (فرهنگ لاروس)

خَوالِف: (تک: خالِفَة)، ۱ـ گولان ۲ـ سُخنانِ تباه ۳ـ ستون های خرگاه ۴ـ زَنان ۵ـ زمین های دیرسَبز

خَوامِش: (تک: خامِشَة)، آبراهه های خُرد (آنندراج)، جُویَك ها

خَوامِع: (تک: خامِعَة)، کَفتاران (آنندراج)

خَوان: ۱ـ دَند، دَغاکار ۲ـ شیر بیسه ۳ـ نام ماه

ربیع الاول (فرهنگ لاروس)

خَوانِق: (تك: خانِقــاه)، از ریشــه‌ی پارسی، خانِگاه‌ها، خوانگاه‌ها

خَوانــین: (تك: خان)، از ریشــه‌ی تُرکــی. ساخته‌ی فارسی گویان، سَروَران، میران

خَوبَــة: ۱ـ گُرسنگی ۲ـ زمینِ بی گیاه، خاكِ خُشك

خوب سیرَت: پاکدِل، پاکنهاد

خوب صورت: خوبروی، خوشگِل

خَوت: ۱ـ فُرودِ باز ۲ـ پیمــانِ شِکَنــی ۳ـ کَلانسالی ۴ـ راندَن، ربودَن (آنندراج)

خَوتَــع: ۱ـ رَهبَــرِ دانــا ۲ـ مَگسِ کَبود ۳ـ بچه‌خَرگوش ۴ـ آز (آنندراج)

خوتِکــا: پارسـی؟، مرغــابی جُرَّه (گویش گیلکی)

خَوتَل: دِل‌آگاه

خَوَث: ۱ـ خُوگیری ۲ـ شِکَــمــدَرد ۳ـ فروهِشتِگی ۴ـ پریشــان‌مغــزی (بهــره از لاروس)

خَوخ: شَفتــالــو، از گیاهــان (آننــدراج)، هُلو (فرهنگ لاروس)

خَوخــاء: خَوپله، هم‌آوای بَرخــه، مَنِ خَوپله دَر سِبلت اَفکنــده بادی ـ چو در ریشِ خُشــك از ملاقات شانه (انوری)، نادان، گول

خَوخ البَــرّیّ، خَوخُ الــدُّبّ: آلــوچــه، گوجــه (فرهنگ لاروس)

خَوخُ الماء: سَلمَه، از گیاهان (فرهنگ لاروس)

خَوخَة: ۱ـ روزَنه ۲ـ پَس، پُشت ۳ـ شفتالو ۴ـ دریچه

خودحِساب: دَرخودنِگَر

خودحسابی: دَرخودنِگَری

خودرَأی: خودرای، بَرمَخیده (آنندراج)

خودرَأیی: خودرایی، بَرمَخیدِگی

خودشِکلی: در انگلیسی، Automorphi ، خودکَرپی

خودمُختار: ۱ـ خودرای ۲ـ خودتُوان، اُستان یا بخشی از یك کشــور که گرداننــده و برنامه‌ریز کارهای دَرونمرز خویش است

خودمُختاری: خودتُوانی

خودمُراد، خُودمُراده: خودپَسَند، خودکامِه

خوراكِ مَحبوسین: زَواه (عمید)

خَوران: روده (فرهنگ لاروس)

خُورُس: یونانی تازی گشته، هَمسَرایان

خورشیدِ صراحی: مِیِ روشَن، مِیِ ناب

خَورشیدِ طَلعَت: خورشید چِهر

خورشیدلَقا: خورشیدسان، خورشیدروی

خَورَمَــة، خَورَمِــه: پیشِ بینــی، دیوارِ بینی (آنندراج)

خورخُجیوَن: سُریانی، بَختَك، خُفتَك

خورشِ قُرمه‌سَبزی: سَبزه خورِش

خورشِ قیمه: ریزه خورِش

خورشِ نعناع جعفری: آبکی (گویش گیلکی)

خَوَرنَق: پارسی تازی گشته ۱ـ خورَنگَه، خورنَه، کاخ بهرام گور (برهان) ۲ـ پنیرك یونانی (= Sidalcea) (فرهنگ لاروس)

خُوریَ: لاتینی تازی گشته، کَشیش (فرهنگ لاروس)

خَوزَع: پیر زال (آنندراج)

خَوزَهرَج: پارسی تازی گشته، خَر زَهره، از گیاهان (آنندراج)

خَوس: ۱ـ دُشمَن کامی ۲ـ بویناکی لاشه ۳ـ بی‌رَواگی ۴ـ پیمان شِکَنی

خَوش: ۱ـ تُهیگاه (فرهنگ لاروس) ۲ـ نیزه زَدَن ۳ـ زناشویی ۴ـ خاك پاشیدن، دَرآوَند (آنندراج)

خوش اَخلاق: نیکخوی، هوخیم (فرهنگ پهلوی)

خوش اَخلاقی: نیکخویی

خوش اقبال: نیکبَخت

خوش اِقبالی: نیکبَختی

خوش اَلحان: خوش آواز

خوش اَلحانی: خوش آوازی (معین)

خَوشان: کچوله، از گیاهان (فرهنگ لاروس)

خوش بَیان: شیرین سُخَن (معین)

خوش بَیانی: شیرین سُخَنی

خوش ترکیب: خوش ریخت: ویمِهگِن (فرهنگ پهلوی)

خوشحال: گُشاده‌دِل (برهان)، نَتاس (برهان)، شادبَهر، یکی روز فارغ دل و شادبَهر ـ بَرآسُوده بود از هَوس های دَهر (نظامی)، دَنَه، مَثَل است این که چو موشان همه بیکار بمانند ـ دَنَه شان گیرد و آیند و سر گربه بخارَند (ناصرخسرو)

خوشحال بودَن: نَتاسیدَن (برهان)

خوشحال کَردَن: نَتاساندَن، دَناندَن

خوشحالی: نَتاسی: شادبَهری، دِلشادی، ناصَبوران چو خاك وچون بادَند ـ صابران سال وماه دِلشادَند (حدیقه، سنائی)، دَنِگی

خوشحِساب: خوش پَرداز

خوش حسابی: خوش پَردازی

خوش خِدمتی: چاپلوسی

خوش خَطّ: خوش نویس

خوش خطّ وخال: ۱ـ دِلفَریب ۲ـ گُواژ: آهو

خوش خَطّی: خوشنِویسی

خوش خُلق: ساویز (آنندراج)، دُشاك (فرهنگ پهلوی)

خوش خُلقی: دُشاکی (آنندراج)

خوشرکاب: خوشران، رام، گُواژ اَسپ

خوش سَلیقه: خوش پَسَند

خوش سیما: خوشنُما

خوش صُحبت: خوش گُفتار

خوش طَبع: ۱ـ نیکنهاد ۲ـ شوخ

خوش طینَت: نیکو سِرشت، خوشخو (عمید)

خوش ظاهِر: برون آراسته

خوش ظاهر و بَدباطن: تَرفروش (برهان)، آب زیر کاه (برهان)

خوشفِکر: هومَن (فرهنگ پهلوی)

خوشفِکری: هومَنی (فرهنگ پهلوی)

خوش قامَت: خوش اَندام

خوشقَواره: اَندامی (آنندراج)، خوشکَرج (کَرج = قواره، برهان)

خوشقول: خوش زَبان، پیمان پاد

خوشقولی: پیمان پادی

خوشقیافه: خو بچهر

خوش کَلام: سُخَنوَر، زَبان آوَر (معین)

خوش لباس: خوشپوش

خوش لباسی: خوشپوشی، نیکپُوشی

خوش لَحن: خوشنوا (عمید)

خوش لَقا: زیباروی

خوش لَهجه: خوشگوی

خوش مَشرَب: نیکرَفتار

خوش مِعامله: خوش دادوسِتَد

خوش مَنظَر: خوبروی، خوش چَشم اَنداز

خوش نَظَر: خوش نِگَر، از گیاهان (برهان)

خوش نغمه: خوش آوا

خوش نَفس: نیکخواه

خوش نَقش: ۱ـ خوش نِگار ۲ـ خوش بیار

خوش هِیکل: خوشتَراش، خوش اَندام

خوش یُمن: فَرخُنده

خُوص: بَرگِ خُرما (فرهنگ لاروس)

خَوص: کَم (فرهنگ لاروس)

خَوصاء: ۱ـ بادِ گَرم (فرهنگ لاروس) ۲ـ چاهِ ژَرف ۳ـ نیمروز گَرم (آنندراج)

خَوض: ۱ـ آب فُروبی ۲ـ ژَرف اَندیشی

خَوضَة: دانه‌ی مُروارید (آنندراج)

خُوط: ۱ـ شاخه‌ی نازك، ساخه‌ی یکساله (آنندراج) ۲ـ نیك آفرید (= نیکو خِلقَت)

خَوغم: گول، نادان (فرهنگ لاروس)

خَوف: ۱ـ تَرس ۲ـ کُشتَن

خوفناك: تَرسناك، بیم زای

خَوق: گوشواره (فرهنگ لاروس)

خَوَق: گَری، از بیماری‌ها (فرهنگ لاروس)

خوكِ بَحری: خوكِ دریایی، خوك ماهی

خوك وَحشی: گُراز، از جانوران (عمید)

خُول: (تک: خال)، دایی‌ها، کاکویه‌ها

خَول: نِگهدارَندگی، تیمارداری

خَوَل: نوکَران و چارپایانِ کسی (بهره از معین)

خُولان: پیل زهره‌ی تازی، از گیاهان، چکیده‌ی پیل زهره، در چَشم کشند (فرهنگ لاروس)

خَولَة: ماده آهو

خَولَع: ۱ـ گول ۲ـ گُرگ ۳ـ کَبَستِ کوفته ۴ـ دلهُره ۵ـ بَدبیار، مَنگیاگَر (= قُمارباز) ۶ـ سِکگوشت، گونه‌ای خوراک: گوشت در سرکه جوشانده

خَولَنجان: پارسی تازی گشته، خاولنجان، خسرودارو (فرهنگ لاروس)

خَولی: شَبان (آنندراج)

خونِ حیض: شَلّه، شَلّه از مردان به لَف پنهان کند ـ تا که خود را جنسِ آن مردان کند (مولانا)

خونِ فاسد: سِنیم (برهان)

خَویَّة: کاچی، خوراکِ زایمان (فرهنگ لاروس)

خَیّ: آهنگ (= قصد)

خیار: گُزین، توان

خیارُ البحر: راب دریایی، از آبزیان (فرهنگ لاروس)

خیازر: (تک: خیزُران)، خیزران‌ها

خیاط: ۱ـ سوزن، گوالدوز ۲ـ گُذرگاه (آنندراج)

خَیّاط: دَرزی، بَراسکاف و دَرزی و خفّاف ـ زده در ساعری هزاران لاف (حدیقه، سنائی) به رَزم اَندَر چو دَرزی بود زوبین ـ هَمی جنگ آوران را دوخت بر زین (ویس ورامین)، جامه‌دوز، دوزَنده

خَیّاطخانه: دَرزیگاه، دوزندگی

خِیاطَة، خیاطَت: درزیگَری، دوخت ودُوز

خَیّاطِیَّة: گروهی از خِرَدگَرایان (= معتزله) پیروان ابوالحسین بن الخَیاط

خَیال: ۱ـ پندار ۲ـ مَتَرسَک ۳ـ سایه (فرهنگ لاروس)

خَیّال: رَمه‌دار، ستوردار

خَیالات: پندارها

خَیالباف: پندارباف

خَیال بَستَن، خیال کَردَن: پنداریدَن (آنندراج) جون هَست به هَر چه هَست نقصان و شکست ـ پندار که هست، آنچه در عالم نیست (خیام)

خَیالَة: ۱ـ پندار ۲ـ هَمدیس (= شَبَح)

خَیالی: پنداری، گُذَرا

خِیام: (تک: خَیمَة)، تازها، شادِروان‌ها

خَیّام: تازدوز، چادردوز

خیانت، خیانَة: ۱ـ دَندِش (بهره از آنندراج)، دَغایش، ماری (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نادُرُستی

۳ـ پیمان شِکَنی ۴ـ نَمَکدان شِکَنی ۵ـ دُشمَن کامی، آن‌چه صواب است بکنند تا دشمن کامی نباشد و این لشکر به باد نَشَود (تاریخ بیهقی)

خیانت‌پیشه: دَغاکار

خیانت دَرامانت: زنهارخواری (سیاستنامه)

خیانت کَردَن: دَندیدَن، دَغاکاری، دَغاکَردَن

خَیبَة: ۱ـ نااُمیدی ۲ـ بی‌بَهرگی ۳ـ زیانکاری

خَیتام: مُهر، اَنگُشتری (آنندراج)

خَیذَب: راهِ آشکار (فرهنگ لاروس)

خَیذَع: ۱ـ دوست نااستوان ۲ـ راهِ کَژ ۳ـ گربه ۴ـ گُرگ ۵ـ کَتیر = سَراب

خَیر: ۱ـ نیکویی، نیکی، نیك، خوبی (فرهنگ کوچك) ۲ـ نه (فرهنگ کوچك)

خَیِّر: نیکوکار، مَرد

خِیر: ۱ـ بزرگواری ۲ـ بخشش ۳ـ جوانمَردی (لاروس)

خَیرات: (تك: خِیر)، آرازِش (برهان)، نَواختِه (برهان)، کارهای نیك

خَیرات کَردَن: در راه خدا دادَن

خَیرُالبِقاع: بِهین جایگاه

خَیرُالعبادة: بِهین نیایش

خَیرُالعَمل: بِهین کار

خَیرُالکَلام: نیکوتَرین سُخَن

خَیرُالنِّثار: نیکوترین دَهِش

خَیراندیش: نیکخواه

خَیراندیشی: نیکخواهی

خَیرخواه: نیکخواه، هَخ (فرهنگ پهلوی)

خیرخواهی: نیکخواهی

خَیردیدَن: نیك دیدَن، پاداش یافتَن

خَیررساندَن: سودرساندَن، دَستگیری

خَیِّرَة، خَیِّره: مؤنثِ خَیِّر، زنِ نیکوکار (عمید)

خَیریُ البَرّ: کِشه، از گیاهان، اَردانه، اَروانه، از گیاهان (برهان)

خَیریَّة، خَیریَّه: ۱ـ نیکویی ۲ـ سادکامی ۳ـ رَستگاری ۴ـ آزادگی

خیری صَحرائی: خَزاما، از گیاهان (برهان)

خَیزُران: تازی است، (معین)، پارسی است خیز + ران و تازی گشته. (آنندراج، ازمُعربات)

خَیزَق: پَنیرَك، از گیاهان (لاروس)

خَیس: ۱ـ اَندوه ۲ـ دروغ ۳ـ گُمراهی ۴ـ نیکویی ۵ـ فَراوانی، فَرّه (= بَرَکت)

خَیسان: ۱ـ دَغایی ۲ـ پیمان شِکَنی ۳ـ کاهِش بَها، بازارسَردی ۴ـ بوبناکی

خَیسَری: ۱ـ گُمراه ۲ـ زیانکار ۳ـ مرگ ۴ـ فَریب ۵ـ نکوهش (لاروس)

خَیسَفُوج: پارسی تازی گشته، خَیسَفوج، پنبه‌دانه (برهان) (لاروس)

خِیسَة، خِیسه: بیشه‌ی شیر (آنندراج)

خیشوم: ۱ـ دماغه ۲ـ بُنِ بینی ۳ـ استخوانِ بینی ۴ـ آبشُش (لاروس)

خیشومیّاتُ الأطراف: آبشُش پایان (= Branchipodes، لاروس)

خَیضَع: خواریِ نَسَند

خَیضَعَة: ۱ـ میدانِ جنگ ۲ـ آوای کارزار ۳ـ کلاه خود (لاروس)

خَیط: ۱ـ رشته ۲ـ دَر رشته کشیدن ۳ـ سپیدرسته (= نخاع) ۴ـ تَباشیر

خیطِ اَبیَض: روشنایی بامداد

خیطِ اَسوَد: بامدادِ دروغین

خَیطِ باطِل: کَتیر = سَراب

خَیطِ الشعاع: خورپَرتو

خیطان: (تك: خوط)، شاخه‌ها، شاخه‌های نازك

خَیطَة: ۱ـ میخ و ریسمان ـ کلیزبوشه، بوشش ویره‌ی انگبین چینان

خَیطَف: ۱ـ بسیار رباینده ۲ـ ستر تندرو (لاروس)

خیط کَردَن: لَغزیدَن

خیط شُدَن: بُزبیاری

خیطَل: گُربه، از جانوران (غیاث)، گُربه‌ی نَر (لاروس)

خَیطی: ۱ـ گله‌ی سترمرغ ۲ـ گله‌ی مَلَخ (آنندراج)

خیطیّاتُ القُرون: ۱ـ شن زیان (= Sand Flies) ۲ـ کَلَم گَزان (= Tipulidae) ۳ـ باریك ساخان (Nématocéres) (لاروس)

خَیعَرَة: ۱ـ سُبُکی ۲ـ خواری

خَیعَل: ۱ـ پوستین ۲ـ جامه‌ی نادوخته ۳ـ پیراهنِ بی آستین ۴ـ گُرگ (آنندراج)

خَیعَلَة، خَیعَلَت: پوساندَن، پوستین پوشاندَن

خَیفاء، مؤنثِ اَخیَف: دوچَشمه، در تازی به مادیانی گویند که یك چشم سیاه و یك چشم سپید دارد و در نوآوری (بَدیع) نام شیوه‌ای است که در جامه واژه‌ها یك درمیان بنده دار یا بی بنده باشند (بَنده = نقطه، بُرهان) برای نمونه: تَختَت مُعَلّی، بَختَت مُمَهَّد ـ جَشنَت مُرَوَّح، جَیسَت مُؤَکَّد (سلمان ساوجی) (بهره از آنندراج)

خَیفان: مَلَخ، از جانوران

خَیفَة: ۱ـ بیشه‌ی شیر ۲ـ کارد (لاروس)

خیفَة، خیفَت: تَرس، بیم

خَیل: ۱ـ سپاه ۲ـ گروه ۳ـ رَمه ۴ـ پیر و ۵ـ تیره

خِیل: اَنگوره، انغوزه (لاروس)

خَیلاء: خودبینی (لاروس)

خَیلاء: زَنِ خَجَك دار (= خالدار)

خَیلُ الاَخسَرین: گروه زیاندیده

خَیلُ الاَکرَمین: گروه گرامی تَر

خِیلان: (تك: خال) ۱ـ خَجَك ها ۲ـ نشان ها

خَیلان: دُختَر دَریا، پَری دریایی

خَیلانیّات: آب بازان (لاروس)

خِیلَة: خودبینی (لاروس)

خَیل‌تاش: ۱ـ سِپَهدار ۲ـ بَنده (= غُلام) ۳ـ هَمگُروه

خَیلخانه: خاندان، دودمان (آنندراج)

خَیل‌خَیل: گروه گروه

خَیلدار: گروهبان

خَیلِ مُرغان: جَغاله (آنندراج)

خَیلولَة، خَیلولَت: پنداشتَن

خَیلی: ۱ـ سپاهی ۲ـ گُروهی ۳ـ رَمه ای ۴ـ بسیار ۵ـ فَراوان ۶ـ اَنبوه

خَیلیّات: تَك سُمان

خَیلی شور: اَردَم (گویش گیلکی)

خَیلی ها: از ساخته‌های فارسی گویان، بسیاران

خِیَم: (تك: خَیمَة)، اَفراس ها، تازها

خِیم: پارسی تازی گشته، خیم ۱ـ خوی ۲ـ پَرَند ۳ـ رِشته، بُن

خِیمان: ۱ـ بیم ۲ـ بَددِلی ۳ـ تَرفَندگَری

خَیمَة، خَیمه: ۱ـ شادروان (فرهنگ بهلوی) تاز (برهان)، اَفراس (برهان)، کوهچه (آنندراج)، چادر ۲ـ خانه ۳ـ گُل آذین جَتری

خَیمهٔ اَزرَق: تازِ کبود، گُواز: آسمان

خَیمهٔ بُزُرگ: اَسپَك (معین)

خَیمهٔ بُزُرگِ پادشاهی: هَواری (آنندراج)

خَیمه زَدَن، خَیمه اَفراشتن: تاززَدَن، اَفراس اَفراشتن، چادر زَدَن

خَیمه‌شب بازی: تازبازی

خَیمهٔ کَتانی: خیشخانه (فرهنگ جهانگیری)

خَیمهٔ مُدَوَّر: شِش‌خان (برهان)، خَورگاه، خَرگاه (برهان)

خیمهٔ یك ستونی: گُنبَدی (برهان)

خَیمیّ: تاژدوز، تازفروش، چادرفروش

خَیمیّات: پُرگُلبَرگان

خُیور: (تك: خَیر) نِکویی‌ها، پَذیرفتَنی‌ها

خُیوش: (تك: خَیش)، جامه‌های بَدبافت

خُیوط: (تك: خیط)، رِشته‌ها

خُیول: (تك: خَیل)، رَمه‌ها

خُبَیل، مُصَغَّرخال: خَجَکچه

د

داب: ۱ـ خزنده ۲ـ دیوارخز، از پرندگان ۳ـ سه انگشتی، گونه ای کپی

دأب، الدّأب: ۱ـ خوی ۲ـ کار ۳ـ شیوه

دابّة: ۱ـ گام زننده ۲ـ جُنبنده: جانوران ۳ـ چارپا

دابّة الارض: ۱ـ موریانه (معین) ۲ـ ددسار (= دجّال) که در پایانگاه (= آخرُ الزّمان) پدید آید. و خود نشانه ی رستاخیز باشد

دابّة السّاعة: ددسار

دابّة المسك: آهوی مشک: آهوی ختن

دابر: ۱ـ سپس رو (آنندراج)، دُنباله رو ۲ـ پایان (لاروس) ۳ـ بیخ ۴ـ لاد (= بنا)، بر زمین نرم ۵ـ تیر، که به آماج نخورد (آنندراج)، ۶ـ رفته

دابرة، دابره: ۱ـ شکست ۲ـ مُرغوا ۳ـ پاشنه

دابل: Dabble، انگلیسی، نم زدن (فرهنگ فنی)

دابوغ: هندُوانه (آنندراج)

داتز: Dots، انگلیسی، دیل چین (= نُقطه چین)

دأث: ۱ـ گرانی ۲ـ ریمناکی، چرکناکی (آنندراج)

دأثاء: کنیزك (آنندراج)

داثر: کُشنده ۲ـ نابیوسان (= غافل، برهان)، ناآگاه (لاروس) ۳ـ شمشیرِ زنگ زده ۴ـ کُهنه (مُعین)

داجّ: ۱ـ شب تار ۲ـ جاپاردار، که سُتور به سلاك (= کرایه) دهد ۳ـ هنجیار، پیشیار هنجی (= حاجی) ۴ـ پیرو

داجن: پرنده ی خانگی (لاروس)

داجنة: ۱ـ پرنده ی خانگی ۲ـ رگبار ۳ـ ابر پُر باران (لاروس)

داجیة: شب تار

داح: ۱ ـ نگار ۲ ـ دَستبَند

داحِر: پَس‌زننده، دور کُننده

داحِس: کَژدُمه (= عَقرَبك، برهان)، ناخن پال (برهان)، از بیماری‌ها

داحِض: ۱ ـ لَغزَنده ۲ ـ دورشَونده (آنندراج)

داحِق: ۱ ـ گول ۲ ـ خُرمای زَرد (لاروس)

داحوس: داحِس: ناخن پال

داحول: پارسی تازی گشته، داخُل، دامی که از چوب و شاخه برای شکار آهو سازَند، داهول

داحُوم: دامِ روباه (آنندراج)

داخِـــل: ۱ ـ دَرآیَنـــده (آنـــندراج) ۲ ـ درون، اَندرون، تو، اَندَر (فرهنگ پهلوی)

داخُل: پارسی است = دَرگاه، دالان

داخِل شُدَن: اَندَرشُدَن (فرهنگ پهلوی)

داخِـل کَردن: سُپـوختَن (فرهنـگ کوچـك)، خَلانیدَن (آنـندراج)، نِشـاختَن (هزارسال نثر فارسی، کشاورز)، اَندَرکردَن

داخِلَة، داخِله: ۱ ـ دَرونَمرز ۲ ـ درون زمین

داخِـلی: ۱ ـ دَرونـی (فرهـنـگـســتـان) ۲ ـ دَرونَمـرزی، خانِگی (فرهنـگ فنی) ـ درونزا، زبانزد گیاهشناسی ۴ ـ شبانروزی، دانش آموز

داخِلین: (تك: داخِل) ۱ ـ دَرونیان ۲ ـ دَرون‌ها ۳ ـ دَرآیندگان

داخِن: ۱ ـ چوب پُردود ۲ ـ خوی تباه (لاروس)

داخِنَة: سوراخ کوره، دودکش (لاروس)

داداش: داداشی، ترکی، بَرادَر

دادامَنی توتیلَر: ترکی، تَلخـــوم، از پـرنـدگان (گویش گیلکی)

دادطَلَب: دادخواه

دادُك: تُرکی؟، پیر بَنده (= پیر غُلام)

دادو: تُرکی (معین) = دادا، پارسی (آنندراج)، بَنده، خانه‌زاد

دادو: Dado، انـگـلیسی ۱ ـ فاز (= فاق) ۲ ـ رَفَك (= قَرنیز)

داد و قال: داد و فَریاد

داده‌های اصـلی: Master data در انگلیسی، فَرداده‌ها

دادی، داذی: جوجادو، از گیاهان

دادی رومی، هُوفـاریقـون: سومـاکدیس، از گیاهان

دار: از ریشه‌ی پارسی (پالایشِ زبان فارسی، محسن شاملو)، کَد (برهـــان)، خانـــه، دار در پارسی برابر با درخت و آبادانی است.

دارافزین، دارابزین: دَرابزین، دَربزین، یونانی تازی گشته، Trapézion، ۱ ـ پیشگاه، پیشَسرا، سُتُناوَند ۲ ـ تارَمی

دارُ الآخِرَة، دارُ الآخِرَه: جَهانِ دیگَر

دارُ الادَب: اَدَبستان، اَدَبکَده

دارُالامارَة: ۱ـ دیوانخانه (برهان) ۲ـ میرسَرا

دارُ الاَمان: زنهارگاه

دارُ الاِنشاء: دَبیرخانه

دارُ الایتام: بیکسکَده، پرورشگاه

دارُ البَقاء: جاویدکَده، جَهانِ دیگَر، زیست سَرا

دارُ البَوار: دوزَخ

دارُ التَّأدیب: اَدَبگاه، آموزندان

دارُ التَّألیف: نِویسگاه

دارُ التِّجارة: سوداکَده (معین)

دارُالتَّجزیَة، دارُ التَّجزیه: آزمایشگاه

دارُالتُّحَف: ۱ـ گَنجخانه ۲ـ پیشکِشکَده

دارُالتَّربیَة، دارالتَربیه: پَرورشگاه

دارُالتُّرجُمَة، دارُ الترجمه: تَرزَبانخانه

دارُالتَّعلیف: سُتورخانه

دارُالتَّعلیم: آمُوزشگاه

دارُالجَلال: پایتَخت

دارُالجِهاد: کوش سَهر، بر نام حیدرآبادِ هند

دارُالحَدَث: آبریزگاه، جایی

دارُالحَرب: نَبَردگاه

دارُالحُزن: اَندوهکَده

دارُالحکومَة، دارُالحکومه: فَرمانسَرا، فَرمانداری، اُستانداری

دارُالخَراج: خَراجکَده، بارخانه

دارُالخِلافَة، دارُ الخِلافه: پایتَخت

دارُالخُلد: جاویدکَده، جهانِ دیگر

دارُالخُلوَد: = دارُ الخُلد: جاویدکده، بِهشت

دارُالدَّولة: پایتخت، فَرمانسَرا

دارُالرَّضاعَة، دارُالرضاعه: شیرخوارگاه (فرهنگستان)

دارُالسُّرور: شادیکَده، بِهشت

دارُالسَّعادَة، دارُالسَعادت: بِهروزکَده

دارُالسَّلام: ۱ـ آرامکَده ۲ـ پَردیس ۳ـ پایتخت

دارُالسَّلخ: کُشتارگاه

دارُالسَّلطَنَة، دارُالسَّلطَنه: ۱ـ کاخ ۲ـ پایتَخت

دارُالسِّیادَة، دارالسِّیاده: ۱ـ سرورَخانه ۲ـ بَرزَنِ سَروَران

دارُالسِّیاسَة، دارُالسِّیاسه: کِیفَرگاه

دارُالشِّرک = دارُ الکُفر: زادبوم بیدینان، سرزمینِ دشمنانِ اِسلام

دارُالشِّشعان، = دارشِشعان: گَندول، از گیاهان

دارُالشِّفاء: بیمارستان (برهان)، بیمارکَد، هَروانگَه (برهان)

دارُالشّورَی: گُزینِستان

دارُالشَّهادَة، دارُالشهادَه: کُستگاه، گُوارَ: کربلا

دارُالصَّفاء: پاکسَرای، خُدایخانه (= خانه‌ی

کعبه)

دارُالضَّرب: زَرابخانه

دارُالضِّیافَة، دارُالضیافه: مِهمانسَرا، خوراکَده

دارُالضَّیف: = دارُالضِیافة: مِهمانسَرا

دارُالطِباعَة، دارُالطباعه: چاپخانه

دارُالظُّلم: سِتَمگاه

دارُالعِبادَة، دارُالعِباده: نیایشکَده

دارُالعَجَزَة، دارُالعَجزه: نَوانخانه (فرهنگستان)

دارُالعِلم: دانِشگاه (فرهنگستان)

دارُالعُلوم = دارُالعِلم: دانِشگاه

دارُالعَیار: چاشنیکَده

دارُالغِرار: تَرفَندسَرای، این جَهان

دارُالغُرَباء: اَنیرستان

دارُالغُرور = دارُالغِرار: تَرفَندسَرای، این جَهان

دارُالفَناء: سَرای نیستی، این جَهان، نیست سَرا

دارُالفُسوق: تَباهِستان، تَباهکَده

دارُالفُنون: هُنَرکَده، هُنَرستان

دارُالقَرار: سَرای آرامِش، جَهانِ دیگر

دارُالقَضاء: دادگُستَری، داوَرکَده

دارُالقُمامَة: دارُالقمامه: ۱ ـ کاز (= صومِعِه، بُرهان) ۲ ـ جنده خانه

دارُالکُتُب: نامه سَرای، نامه کَده

دارُالکُفر، = دارُالشِرك: زادبومِ بیدینان، بیدینگاه

دارُالمؤمنین: سَرای راستکاران

دارُالمَجانین: دیوانه خانه، تیمارِستان (فرهنگستان)

دارُالمَرز: مَرزشَهر

دارُالمَرَض: بیماری سَرا

دارُالمَرضیٰ: بیمارِستان

دارُالمَساکین، مِسکین خانه، (فرهنگستان): بینَواخانه، بینَواکَده، نَوانخانه

دارُالمُعَلِّمین: دانِشسرا، آموزگاه

دارُالمُلك: پایتَخت

دارُالمُوَحِّدین: خدایخانِه، سرزمینِ یگانه پَرَستان

دارُالنِظارَة: داخیدَنگاه (داخیدَن = نِظارَة)

دارُالنَعیم: نازسَرای، بِهِشت

دارُالوِکالَة: داتکَده

دارُالنَقاهَة، دارُالنِقاهه: دَرواخکَده (دَرواخ = نقاهَة)

دارای خَواصّ شیمیائی مُشابِه و خواصّ فیزیکی متفاوت: هَمچَندواره

دارای فَعّالیتِ غیرمَعقول: اَبَرازتَوان

دارای فعالیتِ مَعقول: بَرازتَوان

دارای ولتاژِ مساوی: هَمتُوان (فرهنگ فنی)

دارب: ۱ـ آلّه (= عُقاب، برهان) ۲ـ خوگَر ۳ـ بازآینده ۴ـ تَبیره زَن (لاروس)

داربَة، داربِه: ۱ـ هُنَرمَند، زَن ۲ـ تَبیره زَن، زَن

دارِج: ۱ـ خودمانی ۲ـ کودك نوراه

دارِحَصیربافی: پَلار (گویشِ گیلکی)

دارِس: ۱ـ دَشتــان (= حائِض، برهــان) ۲ـ کُهنِه، فَرسوده (معین) ۳ـ نِشان زدوده

دارساس: تُرکی، آلاکُلَنگ

دارسین: پارسی تازی گشته، دارچین

دارِع، الدّارِع: زره پوش (لاروس)

دارفِلفِل: پلپل سبز

داروغا، داروغِه: ترکی ۱ـ پاسدار ۲ـ کَلانتَر ۳ـ کَدخُدا

داروغهٔ دیوانخانه: میر بار (آنندراج)

داروینیست: Darwinist ، پَذیرای نهــاده‌ی داروین، Darwin

داروینـــیزم: Darwinism ، انـــگـــلیســـی، رسایی گَرایی، نهاده‌ی داروین

دارَة، مُخَفّف دائِرة: پَرهون (برهان)

دارَة: ۱ـ خانـه‌ی کوچك ۲ـ خانه‌ی بزرگ ۳ـ زمین فَراخ (لاروس)

دارِیّ، الـدّارِیّ: ۱ـ بو یه فروش ۲ـ کشتیبان (لاروس)

دارَین: دوسَرای، این جَهان و دیگرجَهان

داسِرَة: ماده شُتُر، ماده شُتُر تُندرو (آنندراج)

داشبُرد: Dashboard ، انگلیسی، تَبو که

داشِن: ۱ـ جامـه‌ی نو، نَپـوشیده ۲ـ خانـه‌ی تازه ساز

داشِن: پارسی تازی گشتــه، دَشن، دَستـلاف (آنندراج)

داعِب: ۱ـ آبِ جَهنده ۲ـ مَردِ شوخ

داعِـــر: ۱ـ پَلیدِ تَبــاهکـار ۲ـ چوبِ پوسیده (لاروس)

داعِل: گُریزنده (آنندراج)

داعی: ۱ـ خواهَنده ۲ـ فَراخوان ۳ـ آهَنگا (= قَصدکُننده) ۴ـ سَمیزا، نیایِشگَر

دا عیُ الدُعاة: سَرفَراخوان، در سازمانِ هَفتیان یا هَفتگرایان

داعیُ الله: فَراخوانِ خُدا

داعـــی بلاغ: فَراخـــوان پیام، در سازمـــان هَفتگرایان (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)

داعِیَة، داعیه، مؤنثِ داعی: ۱ـ فَراخـوان ۲ـ خواست ۳ـ اَنگیزه

دا عیِ کَبیر: بُزُرگ فراخـــوان، در سازمـــان هفتگرایان

داغ: تُرکی، کوه، داغ برابـر با سوزان وانـدوه پارسی است

داغِ سَجده: چِسَنگ (برهان)

داغِصَة: ۱ـ کَشکَکِ زانو ۲ـ گوشت آگنده ۳ـ آب، تُنُک (لاروس)

داغِ فِسق: داغِ پَلیدی

داغِ غَسّال: داغِ گازر، نشانه‌ی گازُر بَر جامه

داغِلَة: ۱ـ دَغاگر ۲ـ کینه‌ی پنهانی

دافِع: ۱ـ رانا، دورکُننده، پَس‌زَننده، سِپوزَک (فرهنگ پهلوی) ۲ـ پُشتیبان، پَدافندگَر

دافِعَة، دافعه: رانا

دافِعِ نَظَر، دافِعِ چشم‌زَخم: چَشمارو (برهان)

دافِعین: (تک: دافع)، رانایان، سِپوزَکان

دافِق: ریزَنده‌ی آب (آنندراج)، آبِ ریخته (آنندراج)، ریزان، ریزَنده (معین)

دافِنَة: ۱ـ پیره گاو (آنندراج) ۲ـ سوسکِ لاشخور (= Necrophorus)

دافِه: راهی (= مُسافر، برهان)

داقو: ترکی ۱ـ تیرِ بی پَر ۲ـ بالاپوش، کَپَنَک (معین)

داکتیلوسکُپی: Dactyloscopie، فرانسوی انگشت‌نگاری (فرهنگستان)

داکتیویشن: Deactivation، انگلیسی، بیکاره سازی

داکران، داکرون: Dacron، انگلیسی، شَخباف، از پارچه‌ها

داگ: Dog، انگلیسی، نوک گیر (فرهنگ فنی)

داگ کِلاچ: Dog Cluch، انگلیسی، چَنگَکِ زَبانه‌دار

دالّ: راهنُماینده (آنندراج)، گُواه

دال: Dalle، فرانسوی: کالار (قریب)

دالای: مغولی، دَریا

دالَة: آوازه (= شُهرَت)

دالَّة، دالّه، مؤنث دالّ: ۱ـ راهنُمایَنده ۲ـ ناز (= غَنج)، کِرِشمه ۳ـ یارا (= جُرأت) ۴ـ آشنایی

دالِع: ۱ـ کار بی سود ۲ـ بِسیارگول

دالِه: ناتَوان (لاروس)

دالِهَة: ناتوان

دالِیّ: سه گوشه‌ای

دام: Dame، فرانسوی ۱ـ بانو ۲ـ بَرنامی در دَربار انگلستان

داما: پارسی تازی گشته، بازی دام، گونه‌ای شترنگ که سَد خانه‌ی سپید و سیاه و مهره‌های سنگی دارد (بهره از لاروس)

دامَ اِجلالُه: بپایاد بُزرگواریِ او

دامَ اِفضالُه: بپایادِ فُزونش او

دامَ اِقبالُه: بپایاد بَختِ بُلندِ او

دامَت اِفاداتُه: بپایاد سودرسانی او

دامَت اِفاضاتُه: بپایاد بَهره رسانی او

دامَت بَرَکاتُه: بپایاد فَردِهی او

دامَت تأییداتُه: بپایاد یاوَری‌های او

دامَت خِدارتُها بپایاد پَرده نشینی او، آن زن

دامَت دولَتهُ: بپایاد نیکبختی او، آن مَرد

دامَت دولتُها: بپایاد نیکبختی او، آن زن

دامَت شوکَتهُ: بپایاد فرّ او، آن مرد

دامَت شوکَتُها: بپایاد فرّ او، آن زن

دامِج: ۱ـ شَبِ تار ۲ـ تَوانا (آنندراج)

دامِس: شَبِ تاریك (لاروس)

دامَ ظِلُّه: بپایاد سایه‌ی او

دامِـع: ۱ـ خاكِ نَمـنـاك (آنـنـدراج) ۲ـ خون‌چکان (لاروس)

دامَ مَجدُه: بپایاد اَرجِ او

دامَ مُلکُه: بپایاد شاهیِ او

داموع: سَنگ، سَنگِ سَر شِکَن (آنندراج)

داموق: روزداغ

دامـوکـلِس: Damocles، لاتینی، شاهی نشسته زیر تیغی که بسته به مویی بالای سَرِ او آویزان است ـ نُماد دشواریِ زندگیِ یك فروانرَوا

دامیسکی: روسی، دوچـرخه‌ی زنانه (گویش گیلکی)

داناج: پارسی تازی گشته، دانا

دانَج: پارسی تازی گشته، دانَه

دانَج اَبروج: پارسی تازی گشته، دانَه‌ی اَمرود، اَنچوچَك، از گیاهان

داندِلیون: Dandelion، انگلیسی: دَندانِ شیر، از گیاهان

دانس: Dance، فرانسوی، وَشت (= رَقص، بُرهان)

دانسینگ: Dancing، انگلیسی، وَشتگاه

دانشِ اُپتیك: Optics، شید شناسی

دانشِ رِئـولـوژی: Rheology، در انگلیسی، ویشتانیك (بهره از فرهنگ پهلوی)

دانشِ فیزیك هَسته‌ای: گیتیكِ هَسته‌ای

دانش مقیاسات: دانش اندازه‌ها

دانِع: ۱ـ فرومایه ۲ـ زُفت

دانِق: ۱ـ گول ۲ـ دزد ۳ـ لاغر ۴ـ ناتَوان ۵ـ فرومایه

دانَق: پارسی تازی گشته، دانگ، اندازه‌ای است

دانه‌بَندی متّحدالشکل: دانه‌بندیِ جور

دانه‌ی کریستالی: دانه‌ی شاخوار

دانی: ۱ـ ناکَس ۲ـ نَزدیك (آنندراج)

دانِیَة، دانِیه: نَزدیك شَوَنده

داوطَلَب: داوخـواه، خواستـارمَنـد (فرهنـگ پهلوی)

داوطَلَبانه: داوخواهانه، خواستارمَندانه

داوطَلَبی: داوخواهی، خواستارمَندی

داوطَلَبیدَن: داوخواستَن، خواستارمندیدَن

داهِــر: ۱ ـ روزگارِ سَخــت ۲ ـ از ویژه نام‌های تازی ۳ ـ سخت و شکننده (لاروس)

داهِ عَرَب: دایِ تازی، کَنیز تازی، که روزگارش پریشان‌تر از روزگار کنیزکان دیگر است (بهره از آنندراج)

داهِقَة: ۱ ـ راهی (= مسافِر) ۲ ـ دورمانده

داهِل: سَرگشته

داهُل، داهُول: = داخُول: پارسی تازی گشته. داخول، گونه‌ای از تَله و لولوی سَرِ خرمن

داهــلیا: Dahlia، سوئــدی، برگرفتــه از نام A. Dahl گیاهشناس سوئدی، داهلیا، از گیاهان

داهِن: ۱ ـ چاپلوس ۲ ـ دَغا

داهی: ۱ ـ دانا، زیرَك، باهوش (معین)، کاردان (لاروس) ۲ ـ شیر بیشه

داهِیَة، داهیه: ۱ ـ زیرَك ۲ ـ بَدآمد ۳ ـ کارِ بُزُرگ ۴ ـ پَتیاره (= بَلا)

داء: بیماری، درد (لاروس)

دایاگــرام: Diagram، انــگـلیسی، نُمــودار (فرهنگ فنی)

دایاگــرامــاتیك: Diagramatic، انگلیسی، نُموداریك

داءُالاَرض: دیو زَدِگی، از بیماری‌ها

داءُالاَسَد: شیردیسی، خوره، از بیماری‌ها

داءُالبَطن: شِکَمدَرد

داءُالبَقَر: تَرایمان، از بیماری‌ها

داءُالثَعلَب: گَری، از بیماری‌ها (لاروس)

داءُالثَمــانین: غَرچِگی، کونخارِش (= اُبنَه)، بیماری هشتادسالِگی (آنندراج)

داءُالجُمود: کَرخی، کَرختی

داءُالــجُــوع: بیمــاریِ گُرُســنـگــی، سیری ناپَذیری

داءُالحَفر: تَباهخُونی، از بیماری‌ها

داءُالحَیَّه: ۱ ـ کُجهوستی، از بیماری‌ها (کُج = فِلسِ ماهی، برهان) ۲ ـ مُوریزان

داءُالخَنازیر: ریشِ خوك، باغَر، از بیماری‌ها

داءُالـدُخنَة: تَب گَزی، از بیماری‌ها (تب گَزی = حمای عَرَقِ انگلیسی)

داءُالدور: دامچَرخ، از بیماری‌های دامی

داءُالــذِئــب: ۱ ـ شِکَـمــدَرد ۲ ـ گُرسنـگی (لاروس)

داءُالــرُّتَیل: بیمـــاری خایه‌گیر (خایه‌گیر = رُتیلا، برهان)

داءُالــرُّقص: ناخــودوَشــت (وَشت = رَقص، برهان)، از بیماری‌ها

داءُالسُّبات، = داءُالجُمُود: کرخی، کرختی، از بیماری‌ها

داءُالشُوکَه، = طاعون: مَرگامَرگ (برهان)

داءُالشُّیوخ، = داءُالثَّمانین: غَرچِگی، کونخارِش

داءُالصَّدَف: شَسَندیسی، از بیماری‌ها (شَسَن = صَدَف، برهان)

داءُالصُّفرَة: زَهارآکی، از بیماری‌ها

داءُالضّرائر: بَدکارگی

داءُالفیل: پاغُره (برهان)، پیلپا (برهان)، پیلدیسی، از بیماری‌ها

داءُالقَصَبات: سینه‌دَرد، از بیماری‌ها

داءُالقُمَّل: بیماری شِپِشَك

داءُالکِرام: بیماری بزرگان: تُهیدَستی و بِدهکاری

داءُالکَلب: ۱ـ شِکَمدَرد ۲ـ هاری، (آنندراج)

داءُالمِسمار: ۱ـ چرکِ چَشم، در اَسمان ۲ـ کورَك، در آدمی

داءُالمَشایخ = داءُالثَّمانین: کونخارِش، غَرجِگی

داءُالمَفاصِل: شاهدَرد (= نِقرِس)، از بیماری‌ها

داءُالمُلوك = ۱ـ داءُالمَفاصِل: شاهدَرد ۲ـ تَن‌آسایی

دایامِتریك: Diametric، انگلیسی، تَرازانیك

داءالمِنطَقَة: تَنخار (= زُنا)، از بیماری‌ها، بَریوَن (= زُنا، برهان)

دائِب: رَنجمَند

دائِبان: شَب‌وروز

دایِت: Diet، انگلیسی، وِجارِش (بهره از برهان)، پَرهیز

دائِث: ریشه، بُن، پایه، چَپ چَشم

دائِحة: درختِ تَناوَر

دائِخ: شَبِ تاریك (آنندراج)

دائِر: ۱ـ گَردَنده ۲ـ بَرپا ۳ـ آباد

دائِرَة، دائِرَه، دایِره، مؤنث دائِر ۱ـ گَردَنده، چَرخَنده فَراوَند، چَنبَر (فرهنگ پهلوی)، بَغماز (آنندراج)، پَرهون (برهان)، مَردُمِ چَشمم چو مَرکَز، پلك چون پَرهون شَود ـ مَرکز و پَرهون ز عِشقَش هَر شَبی گلگون شود (عمعق بُخارایی) ۲ـ دَولِه، هم‌آوای هَرکِه (برهان) ۳ـ سپاهِ فرودآینده ۴ـ بَرس پَرندگان ۵ـ خار ۶ـ بَختِ بَد ۷ـ پیشآمَد ۸ـ خانگاه، ۹ـ گُروزه (= جَمعیت، برهان)

دایره: (تازی است، معین) (پارسی است، آنندراج)، باتِره (برهان)، خُمُّك (برهان)، از ابزارهای خُنیا

دایره برای اعمال مَذهبی: کِیش (فرهنگ پهلوی)

دائِرةُ الارتفاع: پَرهونِ بُلندا، فراوَندِ بُلَندا، فَراوَندِ مَسای (= ارتفاع، فرهنگ پهلوی)

دائرةُ الأُفق: پَرهونِ کَران

دائـرةُ العَرض: پَرهونِ پَهنا، فَراوَندِ ویشات (= عرض، فرهنگ پهلوی)

دائـِـرَةُ المَعـارف: فَرهَنگنـامـه، فَرنـودسـار (دساتیر)

دائرةُ المیل: پَرهونِ اُریبش

دائرةِ اوّلُ السَموات: پَرهونِ آغاز آسمان‌ها

دایرهٔ تنـظیف و تسـطیح: رُفـت و روب (فرهنگستان)

دایره‌چی: باترِه‌زن

دایره‌زَدَن: پَره بَستن، پَرهونیدَن، چَنبَر زَدَن

دایره‌زَن: باتره‌زَن

دایره‌زنگی: باترِه زَنگی، اَز اَبزارهای خُنیا

دایره‌شکـل: Disclike در انـگـلیسـی، وَرت (فرهنگ پهلوی)، چَنبَرین

دائـرهٔ عَزایم‌خوانی: مَنـدَل، زبـانـزدی در افسونگَری (برهان)

دائـره عُظمی، دائـره عَظیمـه: پَرهونِ آسیم، پَرهونی پنداری که گوی زمین را به‌دو نیم کُند

دائره‌کش: پَرگار

دایرهٔ کوچَك: فراوَندَك، پَرهونَك

دائـرهٔ گام: Pich Circle در انـگـلیسـی، فَراوندِگام، چَرخدَنده‌ها (فرهنگ فنی)

دایرهٔ میاه: میرابی (فرهنگستان)

دائرهٔ مینا: پَرهونِ مینا، گوازِ: آسمانِ آبی، سِپهر

دائرهٔ نِصفُ‌النَهار: پَرهونِ نیمرُوز

دایره‌وار: وَرت (فرهنگ پهلوی)

دائِس: ۱ـ خَرمنگاه ۲ـ خرمَنکوب (آنندراج)

دائِص: ۱ـ دُزد (لاروس) ۲ـ چَرخان

دائِق: گول، نادان

دائِم: ۱ـ ایستا ۲ـ هَماره (برهان) ۳ـ جاوید، از نام‌های خُدا

دائِمـاً: هَمـواره، هَمیشـه، پیوستـه (واژه‌های فارسی، محسن شاملو)

دائِمُ الخَمر: هَمیشه‌مست، هَمارِه‌مَست

دائِمَـة، دائِمَـه، دایمـه، مؤنث دائم: هَمـارِگی، زبانزدی در دانش کَرویز (= مَنطِق)

دائِمون: دایمون، Daimon ، یونانی ۱ـ هَمزاد ۲ـ دیوَك

دائِمیَّة: هَمیشگی (آنندراج)

دائِـن: وامخـواه، وام‌دَهنـده، بستـانکـار (فرهنگستان)

دائِنُ المُرتَهن: بستانکارِ گرودار

دائِنُ المُمتاز: بستانکارِ بَرتَر

داینـامـیك: Dynamic ، انـگـلیسـی، پویا، نیرو‌ییك (سنجش خردناب)

داینامیك کامیونیتی:

Dynamic community ، انگلیسی، هَنبازیِ پویا

داینامیکال پرنسیپل: Dynamical principles ، انـگـلیسـی، آغازه‌های پویا (سنجش خردناب)

داینامیکال کاتِگوری: Dynamical categories ، انـگـلیسـی زمینه‌های پویا

داینامیکال سِریز: Dynamical series ، انـگلیسی، زنجیره‌های پویا

داینامیکال ریلیشِن: Dynamical relation ، انـگـلیسـی، بَستگیِ پویا

داینامیکال سَنتزیس: Dynamical synthesis ، انگلیسی، هَمنَهـادِ پویا (سنجش خردناب)

داینامیکال کونِکشِن: Dynamical connection ، انـگـلیسـی، پیوَستگیِ پویا (سنجش خردناب)

داینامیکال ترانسندِنتال: Dynamical transcendantal ، انـگـلیسـی، پویاتَرافَرازَندِه (خردناب)

دایوِرتـور: Divertor ، انـگلیسی، واگرانیده (فرهنگ فنی)

دایورسیتی: Diversity ، انگلیسی، چَندگرایی (فرهنگ فنی)

دایَة: پارسی تازی گشته، دایه (لاروس)

دِئـیسـت: Deist ، انـگـلیسـی، خِرَدکـیش، خُداشناسِ بِخرَد، زبانزد فرزانی

دِئیستیك: Deistic ، انگلیسی، خِرَدکیشـانه، خداشناسی بخرَدین، زبانزد فرزانی

دَبّ: ۱ـ نگارجامه ۲ـ پَس‌گایی، کونگایی ۳ـ پنهانداری

دُبّ: ۱ـ خِرس ۲ـ پیری

دَبّ: پُرموی، پُرپشم (لاروس)

دَبّاء: زَنِ پرموی

دُبّاء: کَدو، از گیاهان

دَبـاب: (تك: دَبّـة)، ۱ـ کَدوهـا ۲ـ خَنـورها، آوَنـدهـای سُفـالین ۳ـ زمین‌های همـوار ۴ـ ریگ‌های سرخ ۵ـ توده‌های ریگ

دَبّـابَـة: دَبـابـه: ۱ـ نَرم‌رَوَنـده ۲ آهون‌بُر (= نَقب‌زَن)، از جَنگ‌اَبزارها ۳ـ خَرَك (لاروس) ۴ـ زره‌پوش

دَبابیج: (تك: دِیباج)، از ریشه‌ی پارسی، دیباها

دَبـابیس: (تك: دَبّـوس)، از ریشـه‌ی پارسی، دَبوس‌ها، گُرزهای آهنین

دَبّاج: از ریشه‌ی پارسی، دیبافروش (آنندراج)

دَبار: مَرگ، نابودی

دُبار: دُبارَة: ۱ ـ روز تیرشید (= چهارشنبه) ۲ ـ شَبِ تیرشید ۳ ـ دُشمَنی ۴ ـ کَرت، در کشاوَرزی، جویبار ۵ ـ شِکَست ۶ ـ پیشآمد، رُخداد

دَباسَة: کَندو (لاروس)

دَبّاغ: پوست‌پیرا (آنندراج)، وَرزا (برهان)، پَرَنگار (آنندراج)، چَرمگَر (برهان)

دِباغَة، دِباغَت: پوست‌پیرایی، پیراهیدَن (آنندراج)، پوستگری (برهان)

دَبّاغ‌خانه: پیراخانه

دَبّاغی: پوست‌پیرایی، پیراستَن (برهان)

دَبّاغی‌شده: اَبرَنداج (آنندراج)

دُبّ اَصغَر: خِرسِ کِهتَر، زبانزدی در اخترشناسی، هَفت‌اورنگِ کِهین، غنوده از پَسِ او خرسِ مهتر ـ چو بچّه پیش اوَدر خرس کهتر (ویس ورامین)

دُبّ اَکبَر: خِرسِ مهتَر، زبانزدی در اخترشناسی، هَفت‌اورنگِ مِهین

دُباکِل: بُرخور (لاروس)

دُبَّة، دَبّه: ۱ ـ لُورانک (عمید) ۲ ـ خنور، آوندهای سفالین ۳ ـ توده‌ی ریگ ۴ ـ ریگِ سُرخ ۵ ـ کَدو، از گیاهان ۶ ـ زمینِ هَموار ۷ ـ کیسه

دَبج: نِگار

دَبداب: (تازی است: معین) (پارسی است: برهان) ۱ ـ شُکوه ۲ ـ آوازه

دَبداب: تَبیر، تَبیره، دُهُل، کوس (به تازی نیز کوس گویند)

دَبدَبَة، دَبدَبه: ۱ ـ شُکوه ۲ ـ آوای بَرخورد ۳ ـ شیرِ سِتَبر

دَبر: ۱ ـ کَبتان (= زَنبوران)، گوزاَنگبین (لاروس) ۲ ـ کَلیزِ زرد ۳ ـ مَلَخَکان

دِبر: ۱ ـ سِپَسِ آینده، دُنبال آیَنده ۲ ـ مرگ ۳ ـ کوه ۴ ـ خواب ۵ ـ نوش ۶ ـ آبخَوست، هم‌آوای آبخَست، گَزیرَک

دُبُر: پَس، پُشت، کون (برهان)

دَبَران: دیده‌ی گاو (آنندراج)، خوانِ چهارم از ماهخوان‌ها (= منازل قَمر)، زبانزد اخترشناسی، پَیبگ

دَبرَة: ۱ ـ بَدبختی ۲ ـ شِکَست ۳ ـ پایانِ کار ۴ ـ پاره ۵ ـ خیابان (آنندراج)

دَبَری، دُبُری: (دَر لحنِ مُحَدِّثان، آنندراج)، نَمازِ دیر

دِبریس: Debris، انگلیسی، نَبیختِه

دَبس: ۱ ـ سیاه ۲ ـ دوشاب (لاروس)، شیره

دَبس، دِبس: گروهِ مَردُم (آنندراج)، بسیار

(لاروس)

دُبَس: بارانی، آسمانِ بارانی

دَبساسِیّات: توسَکیان

دُبسیّ: دُمسیاه، از مُرغان، موسیچه (لاروس)

دُبسِیَّة، دُبسیه: موسیچه، ماده، موسیچه و قمری چو مقریانند ـ از سَر و بُنان هر یکی نِبی خوان (خسروی)

دَبش: ۱ـ پوست بازکَردن ۲ـ خوردَن (آنندراج)

دَبَش: مانه، کاچار (= اَسبابِ خانه)

دِبش: پارسی است، تَلخی، تَلخ‌مَزگی

دَبغ: ۱ـ پیراستَن، پوست‌پیرایی ۲ـ سبز کَردنِ جامِه

دَبق: ۱ـ داروش، سِپِستان (برهان)، از گیاهان ۲ـ تَله‌ی چَسبی، برای پَرَندگان

دَبل: ۱ـ مَرگامَرگ (= طاعون، برهان) ۲ـ تالابه ۳ـ جویَك، جویِ خُرد

دُبل: خرِ کوچَك، خرِ بَندَری

دَبلَة، دُبلَة: ۱ـ دَسته ۲ـ شِکَمدَرد

دُبلَة: ۱ـ سوراخِ تَبَر ۲ـ نواله‌ی بُزُرگ ۳ـ توده، از هر چیز

دَبلوما: تازی گشته‌ی دیپلم، گواهینامه (لاروس)

دَبن: کُنام، آغُل، آغِل، کاز، کازه

دُبنَة: نَواله‌ی بَزرگ

دَبوب: ۱ـ داهار، گاباره (= غار) ۲ـ فَربه ۳ـ سخن‌چین ۴ـ زَخمِ خونریز

دَبور: بادِ خوربَری (خوربَران = مَغرِب)

دُبور: پیرشُدَن

دَبوس: شیره‌ی خرما

دَبُّوس: پارسی تازی گشته ۱ـ دَبُّوس، گُرزِ آهنی ۲ـ گُواژ: خَرزه، نَره‌ی بُزُرگ

دَبه درآوردن: وادَنگیدَن، جِرزَدَن

دَبّه زیر پای شُتُر اَفکَندن: ۱ـ کاری بزرگ آغازیدن ۲ـ شوراندَن ۳ـ بَر سرِ پَرخاش آوردن (آنندراج)

دَبّه‌وزَنبیل: آوند و سَبَد، گُواژ: پَس و پیش، کون و چوز

دَبی: ۱ـ رفتارِ نَرم ۲ـ مَلَخ ۳ـ مورچه

دَبیب: ۱ـ خَزیدَن ۲ـ نَرم کوفته (با این آرش، پارسی است، بُرهان) ۳ـ کُهنگی جامه ۴ـ هنایشِ می ۵ـ هنایشِ بیماری ۶ـ هنایش ۷ـ آزار

دَبیت‌الحوت: ماهیِ شُشدار، در مانداب زندگی می کند

دبی: Débit . فرانسوی، آبدهی (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دَبیراَنجُم، دَبیرِ فَلَك: تیر (= عُطارِد)

دَبیقی: ۱ـ پَرَندِ مِصری ۲ـ ازمَردم دَبیق، شهری است در مِصر

دُبَیلَة: شِکم کُلَن

دِپاندانس: Dépendance ، فرانسوی ۱ـ پیروی ۲ـ پُشتیبانی

دِپرس: Depress ، انگلیسی ۱ـ اَندوهزَدگی ۲ـ کَم‌تُوانی ۳ـ کَم‌ارزی

دِپرِشِن: Depression انگلیسی ۱ـ دِلهُره ۲ـ بی‌تابی ۳ـ کاهِش‌تُوان ۴ـ سَردبازاری، بیکاری

دِپلاسمان: Déplacement ، فرانسوی، جابه‌جایی (قریب)

دِپو: Dépôt : فرانسوی، نِهِشت

دِپو اِراتیك: Dépô erratique :فرانسوی، یَخنِهِشت (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دِپوآلوویال: Dépôt alluvial : فرانسوی، نِهِشتِ آبرُفتی (قریب)

دِپوآلووین: Dépôt alluvien : فرانسوی، نِهِشتِ آبرُفتی (قریب)

دِپو دِتریتیك: Dépôt détritique : فرانسوی، نِهِشتِ آواری (قریب)

دِپو دیلوویال: Dépôt diluvial ، فرانسوی، نِهِشتِ توفانی (قریب)

دِپورت: Deport : انگلیسی، تارانِش

دِپوزیت: Deposit ، انگلیسی ۱ـ سِپُرده ۲ـ سِپُردَن ۳ـ نِهِشت (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دِترمینان Determinant = **مُبَیِّن:** فرانسوی، ویکارتار (فرهنگ پهلوی)

دِتریتیك: Détritique ، فرانسوی، آواری (فرهنگستان)

دِتروآ: Détroit ، فرانسوی، تَنگه (قریب)

دِتِکتور: Détecteur ، فرانسوی، آشکارساز (فرهنگستان)

دِتکته: Détecter ، فرانسوی، آشکارساختن (فرهنگستان)

دِتَکسیون: Détection ، فرانسوی، آشکارسازی (فرهنگستان)

دَثّ: ۱ـ باران‌ریزه ۲ـ سُخنِ گُمانی ۳ـ لَتِ دردناك (لَت = لَطمة)

دِثاث: بارانِ سُست

دَثاثَة: بیچزَبانی، پیچیدگی دَرزبان (لاروس)

دَثّات: فَلاخنگر، شکارگَر که با فلاخن شکارکند

دِثار: ۱ـ بَرجامه، روپوش (لاروس) ۲ـ شَب‌پوش (= لحاف)

دَثاریّ: کارگُریز، آن که دست به کاری نَزَند

دُثَّة: چایمانِ سَبُك، سَرماخوردِگی

دَثَر: ۱ـ چرکِ جامه ۲ـ لشکرِ بسیار (لاروس)
دَثْر: ۱ـ بسیار ۲ـ داراك بسیار ۳ـ داراك گردانی
دُثـور: ۱ـ چرك جامگی ۲ـ زنـگ‌زدگی ۳ـ فرامـوش شُدگی ۴ـ نشـان‌زدودگی ۵ـ کلانسالی ۶ـ سَبزشُدَن، گیاهان
دَثـور: ۱ـ کارگُریز ۲ـ گرانجـان ۳ـ خوابناك (آنندراج)، پُرخواب (لاروس)
دَثـیمَـة: موشِ دشـتـی، موش جنـگـلی (= Mus Sylvaticus) (لاروس)
دَجاج‌الاَرض: مُرغانِ جَنگَلی (= Scolopax)
دَجاج‌السِّندِیّ: مُرغِ شاخدار (لاروس)
دَجـاج‌الهنـدی، دَجـاجُ‌الـرومیّ: فیسـا (= بوقلمون)، شَوات
دَجـاجَة: ۱ـ یك مُرغ ۲ـ جوجه (لاروس) ۳ـ گروهـه‌ی ریسمان ۴ـ مُرغِه (= طائر)، زبانزد اخترشناسی
دَجاجَةُالارض: نوكِ دراز، خروس جَنگَلی
دَجـاجَـةُ‌الحـراج: تیهـوك (در پهلوی)، تیهو، سُرخبال (برهان)، از پرندگان
دَجاجَة‌الماء: میرزَل، دارغاز (= آب‌کوپل)
دَجاجیّ: ۱ـ مُرغی ۲ـ مُرغفروش
دَجاجیّات: ماکیانیها
دَجّـال: ۱ـ دَدسـار، که در پایانـگـاه (= آخرالزمان) پَدید آید ۲ـ دروغگو ۳ـ فریبنده ۴ـ آبِ زَر
دَجال: سَرگین (لاروس)
دُجال: آبِ زَر
دُجالَة: کَتران (= قطران، تازی گشته، برهان)، شُرپون (برهان)
دَجّالَة: هَمراهیان (= گروه مسافران)
دَجّان: شیرخواره
دِجان: (تك: دَجن)، بارانِ‌های پیاپی
دُجان: اَبرِ سَتَروَن، اَبر سیاهِ بی‌باران
دَجّانَة: شُتُرِ بارکش (آنندراج)
دُجَّة: سِتَبرای تاریکی
دَجداج: سیاه و تاریك (آنندراج)
دَجِر: ۱ـ سرگشته ۲ـ مَست (لاروس)
دُجُر: ۱ـ لوبیا، از گیاهان ۲ـ گاوجار، چوبی که آهن کشاورزی را بر آن استوار کنند (لاروس)
دُجَّل: فرومایه (لاروس)
دَجـل: ۱ـ دروغ گفـتن ۲ـ سوختَن ۳ـ گادَن (آنندراج)
دَجلَة، دِجلَة: اَروَند (لُغتِ فرس اَسدی)، زَورا، دیگلَت (از پهلوی)، تیگرا (بُندهِش)
دَجم: اَندُوهزَدگی
دُجمَة، دَجمَة: تاریکی
دُجُـن: ۱ـ بارانِ پیاپی، روز بارانی ۲ـ تاریکی انبوه ۳ـ تاریکی اَبر (لاروس)

دِجِنِریشِن: Degeneration، انگلیسی، وَشتاکی (پهلوی)

دَجوجیّ: ۱ـ شَبِ تار ۲ـ شُتُرِ سیاه

دَجون: شُتُرِ آبکش

دُجَی: تاریکیِ شَب

دَجیّ: ۱ـ تاریك ۲ـ تارکین، کسی که کین خود را آشکار نکند

دُجیَة: ۱ـ کازَه‌ی شِکارگَر، کومه ۲ـ تاریکی (لاروس) ۳ـ کَبتَك (= بچه زنبور عَسَل)

دَجیج: خَزِش

دُجَیل: ۱ـ اَروَندَك، شاخه‌ای از رود دجلَة ۲ـ کَتران (= قَطران، برهان)

دَجین: گولزَن، ریشخندگر

دُحاب: گای، گاییدَن

دِحاض: (تك: دَحوض)، جاهای لَغزان

دِحاق: بُرون زَهدانی، بیرون آمدنِ زهدان پس اززایمان، از بیماری‌های دامی

دَحّال: از ریشه‌ی پارسی، داخولگَر، کسی که با داهول یا داخول شکار کُنَد

دَحال: بازایستادن، سَر باززدن (لاروس)

دَحامِس: شَب بی‌ماه، سَرشَبِ پایان هَرماه

دَحب: گاییدَن

دَحداح: سوسن سفید (لاروس)

دَحر: راندَن، دور کَردَن

دَحرَجة: ۱ـ غَلتاندَن ۲ـ گَردانیدَن (آنندراج)

دُحَریج: ماشَك، از گیاهان (لاروس)

دَحص: ۱ـ کاویدَن ۲ـ خاك اَنگیختن، خاك بُلَند کَردَن

دَحض: ۱ـ جای لَغزان ۲ـ کاویدن، به‌پای ۳ـ بازرسی

دَحل: ۱ـ بیشه‌ی شیر ۲ـ آب اَنبار (لاروس)

دَحم: ۱ـ بیخ ۲ـ هَمتا (لاروس)

دُحمورِیّات: شِته‌ها (= Braconidae)

دُحور: راندَن، دور کَردَن

دَحور: راننده، دورکننده (لاروس)

دَحوض: جایِ لَغزان

دُحوض: گُواه ناپَذیری

دَحوق: دَرَخشانِ چَشم (آنندراج)، چَشم گَردان، کسی که چشم خود بسیار بگرداند

دَحیَة: ۱ـ سردارِ سپاه، سِپَهدار ۲ـ فَراخ کننده، گُستَراننده (لاروس)

دَحیَة: کَپیِ ماده (کَپی = بوزینه)

دَحیق: ۱ـ دور ۲ـ چَشم کَم‌سو

دَخ، دُخ: ۱ـ دود ۲ـ گیاهِ بُستانی

دِخاس: ۱ـ زِرِهِ ریزباف ۲ـ شمارِ بسیار

دَخال: ۱ـ یال‌ها، گیسویِ اَسپ ۲ـ دَرگیری، (= مُداخِلَة)

دَخّالِ فی الامور: ۱ـ کارراه اَنداز، نخودِ

هرآش ۲ـ گوش بُر (معین) ۳ـ سودخوار

دِخالَت: از ساخته‌های نادرست فارسی گویان، ۱ـ میانجیگری ۲ـ کارراه اَندازی ۳ـ زَبان‌رانی (= فُضولی)

دَخّالُ الأُذُن: گوش خَزَك، از جانوران (لاروس)

دُخان: دود

دُخان نوشان: دودیان، دودکشان

دُختَر بِکر: دوشیزه (برهان)

دُختَر مَدخُولَة: غَر بُد (برهان)

دُختَرِ نَعش، بَناتُ النعش: پَروین، خوشه‌ی پَروین، زبانزد اخترشناسی

دَخدار: پارسی تازی گشته. تَختار، تَختدار، جامه‌ی خواب (برهان)، جامه‌ی پیسه، سیاه و سپید

دُخر: از ریشه‌ی پارسی، به شیوه‌ی «قلب» ۱ـ خُرد ۲ـ خُردشُدَن

دِخرِس: دانا، کاردان

دِخریص: تریز جامه

دَخز: ۱ـ بسیار سَخت (آنندراج) ۲ـ گای (= جماع)

دُخَس: خوك ماهی، خوكِ دریا، از جانوران

دَخل: ۱ـ دَرآمَد ۲ـ دَرد درونی ۳ـ باوَر درونی

دَخَل: ۱ـ تَباهی ۲ـ آك (= عیب) ۳ـ دَرد ۴ جَفته (= تهمت) ۵ـ درختِ انبوه ۶ـ پیوندِ دروغی، خویشیِ ساختگی ۷ـ کَیود (= علّت، برهان)

دَخل القَومیّ: دَرآمدِ زانیچی (= دَرآمدِ ملّی)

دُخلَة: ۱ـ شبِ گِردَك (= زفاف) ۲ـ درون

دَخلَة: ۱ـ راز ۲ـ درون ۳ـ رَنگ‌آمیزی (بهره از لاروس)

دُخَّلیّات: زَرّین پَران، هزارآوایان

دَخلدان: خاشَکدان (برهان)

دَخل کَردَن: درآمد داشتن، سودبُردَن

دَخم: ۱ـ به‌زوررانَدن ۲ـ بَرکَندن (آنندراج) ۳ـ گاییدَن، دَخم برابر با دخمه، پارسی است.

دَخمَسَة، دَخمسه: ۱ـ گُربُز ۲ـ فریفتن، گول‌زَدَن (معین)

دُخن: اَرزَن، اَرزِنه، اَرزن، از گیاهان

دَخَن: ۱ـ دود ۲ـ تیرگی ۳ـ کینه ۴ـ بَدخویی ۵ـ بوی دود گِرفتَن ۶ـ تیرگونی ۷ـ پلیدیدَن، پلیدشُدَن ۸ـ دِگرگَشتنن

دَخن: دودبرآمَدَن (آنندراج)

دَخِن: تَلخ‌خوی (آنندراج)

دَختاء، دَخنان: ۱ـ گرم، دودآلوده، روز ۲ـ آوازه خوان سُرخ، از پرندگان (لاروس)

دَخنانَة: شَبِ گرم (آنندراج)

دُخنَة: ۱ـ یك دانه اَرزن (معین) ۲ـ تیرگی

(آنندراج) ۳ـ دودبوی، آنچه برای خوشبوی کردنِ خانه دود کنند ۴ـ آوازه خوانِ سُرخ

دُخول: دَرآمَدَن، دَرآیش

دُخول کَردَن: سپوختَن، گاییدَن

دُخولیَّة: آیباژ (= عوارض ورود = ورودیّه)

دُخـون: بَرآمـدنِ دود، بُلَند شدن دود، بُلَند شدنِ گَرد

دَخَی: تاریکی (لاروس)

دَخیاء: شبِ تاریك

دَ خِیس: ۱ـ بِسیار ۲ـ زیرخاکی ۳ـ آ گنده ۴ـ دَرهَم

دَخیل: ۱ـ دَرآمَده، از راه رسیده ۲ـ پَناهیده ۳ـ بَر گِرفته، واژه ای که زبان تازی از زبانی دیگر بَرگیرد ۴ـ کارراه اَنداز ۵ـ میانجی ۶ـ آهَنـگ (= نیّت)

دَ خیل بَستَـن: نیازبَسـتَـن، رشتـه بَستَن، تکـه پارچـه یا ریسمانی را بر جایگاه یا درختی اَشویی بستن

دَخیل شُدَن: پادَرمیانی کردن، میانجی شُدن

دَد: ۱ـ دَم، از زمـان ۲ـ سرگَرمـی ۳ هِنگـام (لاروس)

دَدا: سرگرمی، بازی (لاروس)

دِد آکسِل: Dead axle . انگلیسی شُغالدَست، دَرخودرو (فرهنگ فنی)

دِد اِرس: Dead earth . انگلیسی، زمین بَند

دِد اِنـد: Dead end . انـگـلیسی، بُن بَست (فرهنگ فنی)

دِد اِسـپـیس: Dead space . انگلیسی، وایِ مُرده (وای = فَضا)

دِد اسـتـوریج: Dead-storage . انگلیسی، گُنجِ مُرده (فرهنگ فنی)

دِد روم: Dead-room . انگلیسی، وایِ بیکار، وایِ خاموش

دِد سِکشِـن: Dead-section . انـگـلیسـی، بَخشِ بیکار، بَخشِ بی سوی

دِد سِنتِر: Dead-centre . انگلیسی، کُیانِ مَرگ

دِد گرونـد: Dead-ground . انگلیسی، زمینِ کَم ایست

دِد لاین: Dead-line . انگلیسی، گاه اَنجام

دِد لود: Dead-load . انـگـلیسی، بارایستـا (فرهنگ فنی)

دِد واتــر: Dead-water . انگلیسی، مانـداب (فرهنگ فنی)

دِد وایر: Dead-wire . انگلیسی، سیم مُرده

دِد ویت: Dead-weight . انگلیسی، ۱ـ سَنگ مُرده ۲ـ سنگِ خُشکه (سنگ = وَزن)

دُرّ: ۱ـ مُروارید ۲ـ مَهـایَك (= کوارتـز Quuarts) ۳ـ فرمـانبُرداری (= مطاوعت، دَر

معین)

دَرّ: ۱ـ خون ۲ـ شیر ۳ـ نیکی ۴ـ کارِ نیک ۵ـ پَروه (= غنیمت)

دُرّافشان: ۱ـ شیرین زبان ۲ـ زبان آور ۳ـ مُروارید نشان، زبانزدی دَرخنیا

دِراب: (تک: دَرب)، پارسی تازی گشته، دَرها، دروازه ها

دُرابَة، دُرابَت: دلیری

دَرابُکَّة: تُنبَك، از ابزارهای خُنیا

دَرابِنَة: (تک: دَربان)، پارسی تازی گشته، دَربان ها

دُرّات: (تک: دُرَّة)، مرواریدها

دَراَثَر، بَراَثَر: به هَنایِش، به دُنبالِ

دَراَثناء: دَرمیانِ، به هَنگامِ

دُرّاج: کَبکَنجیر (برهان)، پور (پهلوی)، جُرب هم آوای سُرب (برهان)، زَراج، ازمُرغان

دَرّاج: ۱ـ سُخَن چین ۲ـ خارپُشت (آنندراج) ۳ـ گَردَنده

دَرّاجَة، دَرّاجه: ۱ـ آهون بُر، از جنگ اَفزارها، ۲ـ روررواك (لاروس) ۳ـ دوچَرخه (لاروس) ۴ـ دوآبام، دوآبام (= بُرج) که در دوسوی دروازه ی دِژ ساخته می شود

دَرادِح: (تک: دردِح)، ۱ـ آزمندان ۲ـ گنده پیران

دَرّاره: دوك (آنندراج)

دِرازنَفَس: پُرگوی، پُرچانه، درازروده، روده دراز

دِرازنَفَسی: پُرگویی، پُرچانِگی

دَراس: گندُمکوبی (آنندراج)، خرمن کوبی (لاروس)

دَراسَة، دَراسَت: ۱ـ آموزش دادَن، آموزاندَن ۲ـ گاییدَن ۳ـ دانایی ۴ـ پژوهِش

دُرّاعَة: ۱ـ دِرازجامه ۲ـ پَشمینه

دُرافِص: ۱ـ کَلان ۲ـ دَفزَك (= ضَخیم، آنندراج)

دَرّاق: ۱ـ مِی ۲ـ پادزَهر

دِراق: (تک: دَرَقَة)، سِپَرها (آنندراج)

دُرّاقَة: تازی، گویش شامی ۱ـ زردآلو ۲ـ شفتالو (آنندراج)

دَراقیطُس: یونانی، بیخِ پیلگوش، از گیاهان (برهان)

دَرّاك: دَریابنده (عمید)

دِراك: پَیاپَیی، پُشتِ هَمی

دَرّاکَة، دَرّاکه: دَریافت، دَریابنده

دِرام: Drame، یونانی، زیستوارِه، زَبانزدِ نُمایشی، نمایشِ داستانی از زندگی که در آن

شادی و اندوه باهَمَند

دَراما: تازی از یونانی، زیستواره

دِراماتیك: Dramatique ، فرانسوی، زیستواریك

دَرّان: روباه (آنندراج)

دِران: (تك: دَرن) ۱ـ ریمناك ها، چرك آلوده ها ۲ـ جامه‌های کُهنه

دَراویش: (تك: دَرویش)، از ریشه‌ی پارسی، دَرویشان

دَراهِم: (تك: دِرهَم)، زوزَن ها، جُوجَرها

درای‌آیس: Dry ice ، انگلیسی، یخِ خشك (فرهنگ فنی)

دِرایَة، دِرایَت: پی بُرد

درایوین سینما: Drive-in cinema ، انگلیسی، بازغوشگاه

دَرب: پارسی تازی گشته، دَر، دَروازه

دَرَب: ۱ـ خوگَری، خوگیری ۲ـ آزمندی

دَربــاب: زاغِ کَبــود، از پرنــدگان (Jay) (لاروس)

دَرباب: دَرباره‌ی، به‌راستای . اینك با عنان تو نهادم این مَکرُمت را که به راستای من کردی (تاریخ بیهقی)

دِربـاس: ۱ـ شیرِ دَرنـده ۲ـ سَگِ گَزنـده (آنندراج)

دَرباقی شُدن: ۱ـ ازمیان رفتن ۲ـ زدوده شُدَن

دَرباقی کَردَن: ۱ـ دورافکَندن ۲ـ اَنجام دادن ۳ـ رَها کَردَن ۴ـ چِشم‌پوشیدَن

دَربـان: پارسی تازی گشتـه، دَربـان (پالایش زبان فارسی) (لاروس)

دَربانِ فلك: دَربان سپهر، گُوازِ: آفتاب، ماه

دَرَبانِیَّة، دَرَبانیه: گاوکوهه، گاوِ کوهان‌دار، از جانوران

دُربَة، دُربَت: ۱ـ خوی گیری (= عادَت) ۲ـ دِلیری، جَنگ‌آمایی ۳ـ آزمودن

دَربچه: نادُرُست است، دَرچه، دَریچه

دَرَبـزین، دارافـزین، دارابزین: یونانی تازی گشتـه (معین)، پارسی تازی گشته (لاروس)، دارابزین، سُتُناوَند، تارَمی

دَربَصَة: بَندزبانی، خاموشی: از بیم

دُرَّة، دُرَّه: مُرواريد

دِرَّة: ۱ـ دَوال ۲ـ تازیانه ۳ـ رَوانی

دُرَّةُ الـبـیـضــاء: ۱ـ مُرواريد خوشـاب ۲ـ خِرد نَخُست، زبانزد فروانی

دُرَّةُ التاج: گوهرِ تاج، گوهرِ دَیهیم

دَرج: ۱ـ گُنجـانـدَن ۲ـ نَوَردیدن ۳ـ نامـه، حَکـامه، نوشته، که نویسنده یا سراینده با خود همراه دارَد تا در جایی برای خودنُمایی بخوانَد (بهره از آنندراج)

دُرج: تبـوکچه (= صندوقچه)، خاشَکدان (= طَبله)، دوکدان

دَرَج: (تك: دَرَجَة)، ۱ـ پایه‌ها ۲ـ پایگاه‌ها ۳ـ نَردبان‌ها

دَرَجـات: (تك: دَرَجـة)، پایگـاه‌ها، پایه‌ها، پَغنه‌ها، رُچان‌ها

دَرَجـاتِ بالا، دَرَجـات رفیعَه: پایه‌های بالا، پایگاه‌های بُلَند

دَرج کَردَن: گُنجاندن، جادادَن

دَرَجَة، دَرَجه: ۱ـ رُچان (فرهنگ پهلوی)، پَغنِه (معین) ۲ـ پایَك (فرهنـگ پهلوی)، پایگـاه (آنندراج) ۲ـ زِبَر پایه ۳ـ نَردبان

دِرَجَة: (تك: دُرج)، دوکدان‌ها، تبوکچِه‌ها

دَرَجَةُ الحَرارَة: دَما (لاروس)

دَرَجَةُ الرطُوبَة: نَما

دُرجِ تَنـگ، دُرجِ دُرّ: تَبـوكِ مُروارید، مُرواریددان، گُواژ: دَهانِ دِلِستان

دَرَجه‌ای: پاییك (فرهنگ پهلوی)

دَرجهٔ آزادی: رُچانِ آزادی

درجه بَندی: پایه بندی، رُچانبَندی

دَرجهٔ تَراکُم: رُچانِ اَنبوهی

دَرجـهٔ پلیمـریزاسیون: Polymerisation، رُچانِ هَمریزی

دَرجهٔ حرارتِ شُعله: دَر جوشکاری، رُچانِ فُروزدَم

درجه دادن: پایه دادن، بَرکشیدن

درجه دار: پایه‌دار، پایه‌وَر

درجهٔ زِبری: رُچانِ زبری

دَرجـهٔ دِقَّت: رُچـانِ نِزِمانی (نِزومان = دَقیق، فرهنگ پهلوی)

دَرجهٔ شارژشُدن: رُچانِ بازتُوان

درجهٔ قلیائی: رُچان شَخاری

درجـع؟: دَسمَـر، دانـه‌ای است چون ماش (برهان)، از گیاهان

دَرجهتِ مخالف: دَرتَریست (فرهنگ پهلوی)

دَرح: راندَن (آنندراج)

دُرُح: پیرشُدَن (آنندراج)

دِرحابَة: کوتَه بالا

دَرحال: دَردَم، زُود

دَرحال: دَرکار، دَرهنگام

دَرحالِ تشکیل: دَرزایِ

دَرحالِ تعادُل: باهَم دَر دِرَنگ (تاریخ فلسفه، محمود هومن)

دَرحبـاله آوردن، دَرحباله کشیدَن: ۱ـ به‌زنی گرفتَن ۲ـ به‌زَنی دادَن

دَرحســاب نیاوردن، به حســاب نگـرفتن: دَرشُمارنیاوَردن، نادیدِه گرفتن

دَرحقیقت: به‌دُرُستی

دَرحَنا گُذاشتن، دَرحَنا گِرفتن: پابَند کَردَن

درختِ طاق: آزاددِرَخت (آنندراج)، تاغ (پهلوی)

دِرَختِ فاضل: دِرَخت نیاز، دارِ نیاز، درختی اَشوبی که بر آن نیاز بَندَند

درختِ قطران: سَربین، درختی است از خانواده‌ی سَرو (برهان)

درختکاریِ عِلمی: Arboriculture در انگلیسی، دانکاشت

دَرخَط شدن: آزرده شُدَن (آنندراج)

دَرخَطِّ کسی بودن: پابَند کسی بودن

دَرداء: ۱ـ دَندان ریخته: زَن ۲ـ ریگ توده ۳ـ پیراُشتر: ماده (بهره از آنندراج)

درداب: آوای دُهُل (لاروس)

دَردار: ۱ـ آوایِ دُهُل ۲ـ درختِ پَشه

درداق: تپّه‌ی هَموار

دُرّدانه: فَرمرواريد، مرواريد خوشاب، مُرواريدِ يكتا

دَردَب: زَنِ شَبرو

دَردبی: تَبیره نَواز

دَردبیس: ۱ـ سَختی، رَنج ۲ـ پیره زَن

دَردِح: ۱ـ بی‌دَندان ۲ـ پیرمَرد

دَردِحَة: سَروته یکی: زَن

دُردُر: آرواره‌ی بی‌دَندان

دَردَری: ۱ـ درازخایه (آنندراج) ۲ـ دَدَری

دَردَق: کوچَك، خُرد، ريزه

دُردیّ: پارسی تازی گشته (آنندراج)، دُرد، لِرد

دُردیّ‌نوش: دُردنوش، دُردآشام

دُرَر: (تك: دُرّ)، ۱ـ مُرواريدها ۲ـ مَهايَك‌ها، بلُورها، بلورها (فرهنگ پهلوی)

دَرِ رکاب: دَروهَنگ (= رِکاب، برهان)

دُرّ رَگدار: مَهايَكِ مُودار

دَرز: پارسی تازی گشته، دَرز

دَرز: ۱ـ ناز ۲ـ خوشی

دَرزُ الثَّوب: دَرزِ جامه، شِكافِ دوخته

دَرزَة: پارسی تازی گشته ۱ـ دَرزی، دوزَنده ۲ـ جولاهه

دَ رزَة: فرومايه (آنندراج)

دَرزیّ: پارسی تازی گشته، دَرزی، دوزَنده

دَرس: ۱ـ آموز، آموزانَدَن ۲ـ راهِ پنهان (آنندراج) ۳ـ گاییدَن ۴ـ خرمن کوفتن ۵ـ نامه خوانَدَن ۶ـ دَشتانی (= حیض) ۷ـ کُهنه شُدَن ۸ـ کُهنه کَردَن

دِرس: ۱ـ دُم شُتر ۲ـ جامه‌ی کُهنه

دَرساعَت: دَرپاس، دَردَم، دَرزَمان

دِرسان: (تك: دِرس)، جامه‌هایِ کُهنه، ژِنده‌ها

دُرسَة، دُرسَت: ۱ـ زِهَنجِه (= رياضَت، برهان) ۲ـ وَرزش (لاروس)

دَرسخانه: دَبستان، آموزگاه

دَرسخوان: شاگِرد، یادگیر

دَرسگاه: آموزگاه، آموزشگاه

دُرسُفتَن: ۱ـ مَغزگُفتَن ۲ـ دُختَرَکی بَرداشتَن

دَرسِلك کشیدن: پیکَندَن (برهان)، در رشته کشیدن

دُرشَة: کَج تابی

دُرُشکه: Drozki، روسی، گَردونه

دُرُشکه چی: روسی، تُرکی، گَردونه‌ران

دَرشَن: هِندی، شاه نِشین

دَرص، دِرص: ۱ـ بَچه موش ۲ـ بَچه گربه ۳ـ بچه خَرگوش ۴ـ بَچه خارپُشت

دِرصان: (تك: دَرص، دِرص)، بچه موش ها، بچه گربه ها، بچه خرگوش ها، بچه خارپشت ها

دَرصورتی: درهِنگامی

دَرصورتی که: باآن که

دِرع: زِره (برهان)

دَرع: پوست کَندَن، پوست بَرگرفتَنِ از گوسپَند

دُرعَة: پیه خُرما

دَرعَرَق شُدَن: شَرمسارشُدَن

دَرعقد کَردَن: به زنی گرفتن

دِرع کُژاگَند: خَفتان، بالش کودکان زخفتن دان ـ بالشِ مَرد سایه‌ی خَفتان (سنائی، حدیقه)

دِرعِم: بَدزبان، هیچکاره (آنندراج)

دَرعنان بودن: در چیلان بودن، هَمراهی کَردَن

دَرعوس: نیکخوی (آنندراج)

دَرف: ۱ـ پَناه ۲ـ سایه ۳ـ سوی، زی

دَرَق: (تك: دَرَقَة)، سِپَرها (آنندراج)، گاوسِپَرها (معین)

دَرِق: سَخت

دَرقاء: اَبر پنبه‌ای

دَرَقَة: ۱ـ سِپَر، گاوسِپَر (آنندراج) ۲ـ سوسكِ شاخدار (Silpha =)

دَرقَفا: دَرپَس

دَرقَل: ۱ـ خوشخُرام (آنندراج) ۲ـ رام، فرمانبردار ۳ـ جامه‌ی ابریشم (لاروس)

دُرقوع: بَددِل

دَرك: دریافتَن، دَریافت

دَرَك: اُشکوب دوزَخ، تَكِ دوزَخ (واژه‌ی دَرَك و دَرَك برابر با دَستارچه، پارسی است)

دَرَکات: (تك: دَرَکَة) ۱ـ اُشکوب های دوزَخ ۲ـ تَك ها، تَه ها ۳ـ فُرودها

دَرَکَة، دَرَکه: ۱ـ اُشکوبِ زیرین ۲ـ اُشکوبِ دوزَخ ۳ـ بایه های زیرین (آنندراج)، زیرپایه ۴ـ تَه، تَك (معین) ۵ـ فُرود، در تازی دَرَکَة = زیرپایه و دَرَجَة = زَبَرپایه

دُرّکوهی: مَهایَك کوهی

دِرَم: دِرهَم، دِراخما Draxme : یونانی، دَرپَهلوی: دیرَم، زوزَن (برهان)، جُوجِر (برهان)، هَمرَس (بُرهان)

دَرَم: ۱ـ دَندان سودِگی ۲ـ هَموارشُدَن (آنندراج)

دَرماء: بی‌دَندان (لاروس)

دَرَمان: ۱ـ کوتاه گامی، گام کوتاه بَرداشتن ۲ـ نَرم‌رَفتَن

دَرَمَة: ۱ـ خَرگوش ۲ـ زِرِه تابان (آنندراج)

دِرَمخَرید: زَرخَرید (عمید)

دِرمدار: دارَنده، زوزَندار

دِرمدان: زُوزَندان

دَرَمَس: ۱ـ خاموش شُدَن ۲ـ پنهان کردن (آنندراج)

دِرَمسَرا: زوزَنسَرا، جُوجِرسرا، هَمرَسخانه زَرابخانه

دَرمُشَبَّك: اَژکَن (برهان)

دَرمَق: آردِ سپید

دَرمَك: ۱ـ آردِ سپید ۲ـ خاكِ نَرم (آنندراج) ۳ـ سوده (لاروس)، سُونِش

دَرمَكَة: ۱ـ دَویدَن ۲ـ کوتاه گامیدن، گام کوتاه برداشتن ۳ـ هَموار کَردَن ۴ـ زیرنهادَن (= مکسور کَردَن حرف)

دُرِّمَکنون: مُرواریدِ پنهان، مُرواریدی که درون شَسَن (= صَدف، برهان) است

دِرَمگُزین = صَرّاف: زُوزَنگُزین، کَهبُد (برهان)

دُرّمودار =دُرّرَگدار: مَهایَك رَگدار

دَرِن: چِرکین (لاروس)

دَرَن: ۱ـریم، چِرك ۲ـ بُن ۳ـ جایباش

دُرنا: ترکی، کُلَنگ، کُرکی، ازپرندگان

دِرناق: تُرکی، ناخُن

دَرَنَة: ۱ـ سیبَك، برآمدگی میان بافت‌ها ۲ـ زگیلِ ریشه، زبانزد گیاهشناسی

دُرّنَجَف: مَهایَكِ نَجَف، سنگی است بهادار

دَرنَتیجه: سَرانجام

دَرنتیجهٔ: به انگیزه‌ی، به‌بَهانه‌ی

دَرنَظَر: دَرنِگَر، فَردید (خردناب)

دَرنَظَرآمَدَن: پَذیرفته شُدَن، چَشم را گِرفتَن

دَرنَظَرآوَردَن، اَزنَظَر گذرانیدَن: پیشکَش کَردَن

دَرنَظَرداشتن: دَریادداشتَن

دَرنَظَرگِرفتن: به شُمار آوَردَن

دُرنُوف: کَلانشُتُر

دُرنوك، دِرنِك، دِرنِیك: بوب، گُستَرَدنی

دَرواس: ۱ـ سَگِ گاوی (= Boxer) ۲ـ شیرِ رام (لاروس) ۳ـ مَردِ دلیر ۴ـ سِتَبرگَردَن

دَرواقِع: به‌درستی، به‌راستی

دَروب: شُتـور رام (آنـنـدراج)، شُتـر رام (لاروس)

دُروب: (تك: دَرب)، از ریشـه‌ی پارسـی، دروازه‌ها

دَروِبطارِس: Druoptéris . یونـانـی تازی گشته، سَرَخسِ نَر (معین)، از گیاهان

دروپ: Drupe ، فرانسـوی، شَفت، میوه‌ی گوشتدار (فرهنگستان)

دُروج: ۱ـ رَفتَن ۲ـ اَزمیان رَفتَن ۳ـ دَرگُذَشتن ۴ـ هَمه‌میری ۵ـ سخت

دَروج: بادِ تُند (آنندراج)

دُرور: ۱ـ بازارگَرمـی ۲ـ نَرم‌شُدَن ۳ـ خِویرَوانـی (خوی = عَرَق) ۴ـ خازرَوانـی (خاز= خَمیر)

دُروز: (تك: دَرز)، پارسی تازی گشتـه، دَرزها، شِکاف‌های دوخته

دُروس: (تك: دَرس)، آمو زها

دُروص: (تك: دَرص)، بَچّـه‌موشـان، بَچّه‌خرگوشان، بَچه‌خارپُشتان

دُرُوع: (تك دِرع)، زِره‌ها

دُروغ‌خُدعه‌آمیز: آسمَند (برهان)

دُروغ مَصلَحت‌آمیز: دروغِ بِه‌جا

دَروَقت: دَرزَمان

دَروقینـون: Doryknion . یونانی تازی گشته، زهدیس، از گیاهان

دَروکردنِ عَلَف: خُسودَن (برهان)

دَروم: ۱ـ شَبر و ۲ـ بَدرفتار، زن

دَرومَس: مار (آنندراج)

دَرونَـج: پارسی تازی گشته، دَرونَك (برهان)، دَرونه، از گیاهان

دَرویش: پارسـی تازی گشـتـه، درویش، تهیدست (لاروس)

دَرهَرحالِ: به‌هرروی

دَرِی: ۱ـ گستـرده ۲ـ دورکـرده ۳ـ نرمخوی (لاروس)

دُرّی: ۱ـ دَرخشنده ۲ـ مرواریدگون

دَریابَگ، دَریابیگ، دَریابیگی: (بَگِ ترکی برگرفته ازبَغِ پارسی)، دریابَغ، دَریاسالار

دَریاس: یونانی تازی گشته، سُداب، از گیاهان (لاروس)

دَریاعِیار: دَریادِل، دَریاسان

دَریاق، دَریاقَة = تَریاق ۱ـ مِی ۲ـ پادزَهر

دِریان، دَرَیان: دانِستَن، دانِستن به تَرفَند

دَریای اَحمَر: دَریای سُرخ، سُرخدَریا

دَریای اَخضَر: دریای سَبز، گُواژِ آسمان

دَریای قیر: دَریای گَزف، گُواژِ شبِ تار

دَریای حامِله: دَریای مروارید

دَریای لَعـل: دریای لال (لعـل تازی گشته‌ی

لال، برهان)، گُواژ ساغر، خُم مِی

دریپ اِستون: Dripstone ، انگلیسی، بارانگیر (فرهنگ فنی)

دریپ ایریگیشِن: Drip irrigation ، انگلیسی آبیاری چِکّه‌ای

دریپ‌پروف: Drip proof ، انگلیسی، نَم ناپَذیر (فرهنگ فنی)

دریپ مولد: Drip mold ، انگلیسی، آبچِکان (فرهنگ فنی)

دَریَة: دانِستن، دریافتن به تَرفَند

دُرّ یتیم: مُرواریدِ آبدار (سراجُ اللغات)، تَک‌مُروارید، شاهمُروارید، شاهوار (برهان)

دَریجان: پارسی تازی گشته، دُریگان، دَریگان، سِه بَهر، سِه بَخش، آسایی است (آسا = قانون) در ستاره شناسی که در آن چهره‌ها و پیکرهای آسمانی را به سه گروه بخش می‌کنند.

دریچهٔ مُکبّی: دریچه‌ی نای (فرهنگستان)

دَریر: ۱ـ گِرداَندام ۲ـ سُتورِ تیزرو ۳ـ چراغ روشن (لاروس) ۴ـ تیزدَویدن ۵ـ خِوی‌رَوانی، روان شدن خوی (آنندراج)

دَریس: ۱ـ دُمِ شُتر ۲ـ جامه‌ی کُهنه (آنندراج)

دُرَیع: زِرهَک، زرهِ کوچک

دَریم: خوش اَندام، خوشگوشت: پِسَر

(لاروس)

دِژِنراسیون: Dégénération ، فرانسوی، تباهی‌پَذیری، وَشتاکی

دِژِکسیون: Déjection ، فرانسوی، اَفگَنه، ته‌نشستِ تُندابه در دهانه‌ی آبراهه (فرهنگستان)

دَسّ: ۱ـ نَهُفتن ۲ـ پنهان فرستادن ۳ـ پنهانکاری (معین)

دَساتیر: (تک: دستور)، از پارسی، دَستورها، آیین‌ها

دَساتین: (تک: دَستان)، از پارسی ۱ـ دَستان‌ها، داستان‌ها، افسانه‌ها ۲ـ پَرده‌های خُنیا

دَسار: ـ میخِ دوسرتیز (لاروس) ۲ـ ریسمان، از نیام خُرما، ریسمانِ دَشَنگ (= غلاف خرما، آنندراج)

دَسّاس: مارِشنی، دوسَرمار

دُسافی: (تک: دُسفان)، ۱ـ اَنیشه‌ها (= جاسوس‌ها) ۲ـ میانجیانِ بَد

دَساکِر: (تک: دَسکَرة)، پارسی تازی گشته، دَسگره‌ها، دَستکَرده‌ها، شَهرها، دِه‌ها

دِسالینیشِن: Desalination ، انگلیسی، نَمَک گیری، از آب دریا (فرهنگ فنی)

دِسامبر: Décembre ، فرانسوی،

دَوازدهمین ماه فرنگی، برابر با آذر و دِی خورشیدی

دَسائِس: (تك: دَسیسَة)، ۱ـ فریب‌ها ۲ـ پنهانکاری‌ها

دِسپوتیسم: Despotisme، فرانسوی، خودرایی

دَست: پارسی تازی گشته ۱ـ دَست، دَستِ بازی ۲ـ نِشَستَنگاه ۳ـ شاه نشین ۴ـ بَرَندگی، در منگیا

دَست: پارسی تازی گشته، دَشت

دَستِ آخِر: دَستِ پَسین (برهان)

دَست الوِزارَة: پایگاه دَستوری

دَستِ اَوَّل: ۱ـ نورَس، نوبَر ۲ـ تازه ۳ـ دَستِ نخست

دَست به عَصا: دست به تَخله، با چَشمِ باز

دَست به یقه شُدَن: دَست در گریبان زدن، گَلاویز شُدَن

دُستاق: ترکی، زندانی، بَندی

دُستاقخانه: ترکی پارسی، زِندان

دَستان: پارسی تازی گشته، دَستان، داستان

دَستِ بَرقضا: از سرنوشت، ناگاه، ناگَهان

دَستِ بیعَت: دَستِ پیمان

دست به یقه: دَست به گریبان، گَلاویز

دَستَة: پارسی تازی گشته، دَسته، گروه دوازده تایی (لاروس)

دَسته حَدیده: (موجودی اَنبار، فرهنگ فنی)، بُودَك (فرهنگ پهلوی)، در انگلیسی Stock

دستهٔ کارت: در کامپیوتر، توده بَرگ: در رایانه (= کامپیوتر، فرهنگستان)

دَست‌حمایل کَردَن: دَست در گردن انداختَن

دَستخَط: دَستنِوشته، دستور یا فرمانی که فرمانروا خودنویسَد

دَست فِیمان: پارسی تازی گشته، دَست پیمان

دَستگاهِ اَعداد: شُمارگال (گال در پهلوی برابر با دسته و گروه است)

دَستگاهِ اَندازه گیری دقیق: Precision instrument، در انگلیسی، نِزومانیاب (نِزومان = دَقیق، فرهنگ پهلوی)

دستگاه بزرگ و کوچك کننده‌ی نقشه: Eidograph، در انگلیسی، نِگاشتار

دَستگاه تَشَعشُع سَنج: Monitor، در انگلیسی بریه سَنج (بریه = تَشعشع، فرهنگ پهلوی)

دَستگاه تصاویرِ مُتحرك: Kinetoscope، در انگلیسی، جُنبانِگار

دَستگاه تعیین زوایای قائمه: راستگوشیاب

دستگاه ثبت شمارِش مکانیکی: هَمبَند آگار

دَستگاهِ خَمیرکُن: خازگَر

دَستگاهِ سنجش مقاومت‌های اِلکتریکی:

پادکَهــرُ بسَنــج (پاتـودَن = مقـاومت کردن، پهلوی)

دستگاه ضبط حوادثِ جَوّی: Meteorgraph، در انگلیسی، پَنادنِگار

دَستگاه مُختَصّات: Coordinate System، در انگلیسی، دَستگـاهِ هَمبَستان

دستگاه مخصوص آزمایش لوله: Casing tester، در انگلیسی، لُول آزما

دَستگاه مشاهدهٔ عمق دریا: Hydroscope، در انگلیسی، ژَرفانُما

دَستــور: پارسی تازی گشتــه، دَستـور، آیین (لاروس)

دَستورالعَمَل: دَستورِ کار (فرهنگستان)

دَستــوریّ: پارسی تازی گشتــه، دَستوری (= قانونی = مَشروطه)

دَستیج: پارسی تازی گشته، دَستی، آوَندِ دَستی، آوَندی که به دست تُوان برداشت (آنندراج)

دِســر: Dessert، فرانســوی، دَنــدان مَز (آنندراج)

دَســر: ۱ـ نیزه زدن ۲ـ شکـافتَن ۳ـ رانـدَن ۴ـ گادَن ۵ـ میخ کو بیدَن

دَسراء: کشتی (لاروس)

دَســع: ۱ـ راندن ۲ـ هَراشیدَن (هَراش = قِی، لغت فرس اسدی) ۳ـ پُرکَردَن

دَسَق: سپیدی (لاروس)

دَسقان: فِرستاده (لاروس)

دَسکَــرَة: پارسی تازی گشتــه ۱ـ دَسکَــره، دَستکره، شهر ۲ـ دِه ۳ـ نیایشگاه ترسایان ۴ـ زمینِ هموار ۵ـ دهِ بزرگ ۶ـ میخانه

دِسکریپتیوجیامِتری: Descriptive Geometry، انگلیسی، هِندِسه‌یِ نِشان‌نِهی

دَسَم: ۱ـ چَربش ۲ـ چرك (لاروس)

دَسم: ۱ـ ناپدیدشُدَن، ناپَدیدی ۲ـ گای ۳ـ چَرباندَن

دَسِــم: ۱ـ چَرب، پُرروغن (معین) ۲ـ چِرکین (لاروس)

دُسمَة: ۱ـ تیرگی ۲ـ بی سُودی

دَسماء، مؤنث اَدسَم: تیره گون (آنندراج)

دَسوس: دورَنگ، دَغاباز

دُسُومَة، دُسومَت: چَربناکی

دَسِیس: ۱ـ گَندِ بَغَل ۲ـ اَنیشه (= جاسوس) ۳ـ کَباب ۴ـ فریبکاری پوشیده

دَسیسَــة، دَسیســه: ۱ـ پنهانفَریبی ۲ـ تَرفندِ نَهانی ۳ـ سخن‌چینی (لاروس)

دِسی گِرَم: Décigramme، فرانسوی، یکدَهم گِرَم (عمید)

دِسی‌لیتر: Décilitre ، فرانسوی یکدَهم لیتر (عمید)

دِسی‌مِتر: Décimètre ، فرانسوی، یکدَهم مِتر

دَشّ: ۱ـ رفتار ۲ـ رَفتَن (آنندراج)

دَشت: پارسی تازی گشته، دَشت (لاروس)

دَشتِ بیاض: دشتِ سپید، نام روستایی در خوراسان

دَشنهٔ صُبح: تیغ بامداد

دَشیش: گَندمِ کوفته (لاروس)

دَع: بگذار

دُعاء، دُعا: تازی از پارسی، اَزبای، آفَرین (پهلوی)، دُوا (فرهنگ کوچک، برگرفته از اوستا)، آزبا

دُعاء بَد: نَفرین، بُسور (برهان)

دُعاءِ بَد کردن: بُسوردَن، بُسولیدَن (برهان)

دُعاءِ خیر: مُروا (برهان)، آفرینگان (فرهنگ پهلوی)، دُرود

دَعّاب: شوخ، لاغ گوی (معین)

دُعابَة، دُعابَت: ۱ـ شوخی، شوخی کَردَن ۲ـ گولی ۳ـ مورچه سیاه بالدار (لاروس)

دعاکننده: خوانتار (فرهنگ پهلوی)

دَعارَة: ۱ـ پَلیدی ۲ـ بَدی، آزاررسانی (لاروس) ۲ـ جهمَرزی (= زنا)

دعاکردن: یَستَن (فرهنگ پهلوی)، نیاییدَن، آفرینیدَن

دعاکردن پیش از غِذا: واج کَردَن (فرهنگ پهلوی)

دُعاگُوی: سَمیزا، نیایشگَر

دِعام: ۱ـ سُتون ۲ـ شاه تیر ۳ـ چِفته‌ی مو (لاروس)

دِعامَة: ۱ـ ستون ۲ـ شاه تیر ۳ـ پُشتیبان ۴ـ ریش سپید، مِهتَرِ تیره ۵ـ چوب چَرخ (بهره از آنندراج) ۶ـ سامه (= شَرط)

دَعامِص: (تک: دُعمُوص)، کفچلیزان

دَعاوَة: فَراداد (= تبلیغات)، فَراخوانی

دُعاة: (تک: داعی)، فَراخوانان، نیوتاران

دَعاوی: (تک: دَعوی)، سِتیزه‌ها

دَعائِم، دَعایِم: ۱ـ ستون‌ها ۲ـ شاه تیرها ۳ـ ریش سپیدان

دَعب: ۱ـ رانـدَن ۲ـ گادَن ۳ـ شوخی کردن، لاغیدَن

دَعِب: شوخ، لاغگوی (معین)

دِعبِل: ۱ـ تُخمِ غوک ۲ـ ماده شُتُر

دُعبوب: ۱ـ کوشا ۲ـ گول ۳ـ شوخ ۴ـ راه روشن ۵ـ زَن به مُزد ۶ـ مورِ بالدار

دُعبوس: گول (آنندراج)

دُعبیَّة: تُندباد

دَعَت: ۱ـ تن آسایی ۲ـ رامِش ۳ـ

خویشتنداری

دَعث: ۱ـ کینـه، دشمنی ۲ـ مانـده‌ی آب ۳ـ خواست ۴ـ آغاز بیماری

دَعِك: سِتیزه جو (لاروس)

دُعَـك: ۱ـ سرگین گردان، از جانـوران ۲ـ سُست، ناتوان

دُعموص: ۱ـ کَفچِلیزَك، بچّه‌وَزَغ که هنوز گِرد است و دُم باریك (برهان)، کَفچا (آنندراج)

دُعمِیّ: ۱ـ درودگر ۲ـ راهِ فراخ ۳ـ سخت ۴ـ اَسبِ سینه سپید (آنندراج)

دَعَـوات: (تك: دَعـوَة)، نیودها، فَراخوانی‌ها، سَمیزها

دَعواکردَن: کُخشیدَن (فرهنگ پهلوی)

دَعـوَة، دَعـوَت، در فارسی: نیود (فرهنـگ پهلوی)، فَراخـوانی ۲ـ راهنمایی ۳ـ راهبَری ۴ـ نیایش ۵ـ سوگند

دَعـوت کَردَن: فَراخواندن، نیودیدَن (فرهنگ پهلوی)

دَعوتنامه: فَراخوانِه، نیودنامه

دَعوَی: ۱ـ ستیز، آوَرد، سِتیزه ۲ـ دادخواهی ۳ـ خواسته

دعـوی بکُـرسی نشـانـدن: دُرُست نُمایاندنِ خواسته

دعوی‌دار: ۱ـ خواهان ۲ـ سِتیزه جوی

دَعویقة: سِسك، زیگ، از پرندگان (لاروس)

دعوی قطع شُدَن: گُسَستنِ سِتیز، پایان داوَری

دعوی کَردَن: ۱ـ سِتیزیدَن ۲ـ خواهان شُدَن، پاتکاردَن (فرهنگ پهلوی)

دَعِیّ: ۱ـ فَرزنـد خوانـده، ۲ـ مُولـه‌زای (= حَرامزاده)، دَغول، خَشوك

دِغـال: (تك: دَغَـل)، تَبـاهی‌ها، بیمگـاه‌ها، دِرَختِستان‌ها

دُغام: گلودرد (لاروس)

دَغامِر: زیرك ۲ـ بی باك

دَغـاوِل: (تك ندارد)، ۱ـ سخـتـی‌ها ۲ـ آسیب‌ها، پتیاره‌ها (پَتیار = بلا، برهان)

دُغَـة: بَرنـامِ زنی از تیره‌ی «عجـل» که از بسیارگولی نام او بر سر زبان‌هاست (آنندراج)

دَغت: خَبه کَردَن

دَغثَر: کانا (= جاهل)، گول، نادان

دُغدار: ترکی، کارسانه، از پَرندگان

دَغـدَغَة، دَغدَغه: ۱ـ دِلهُره، تاسِه ۲ـ خارِش ۳ـ بیم ۴ـ فسـوس، دَریغ ۵ـ نَهـانـانـدَن، پنهـان کَردَن ۶ـ غِلغِلَك (عمید)، ۷ـ گُواژ (= کنایه)

دَغـدَغه‌دار، دغدغه‌مَند: دِلهُره‌دار، تاسِه‌مَند، پَریشاندل

دَغدَغه‌ناك: بیمناك، تَرساننده

دَغرَة: ربودَن، ربودگی (لاروس)

دُغرور: ۱ـ گُواژ بَند، گُواژ زَن ۲ـ دُشنامگوی

دَغَش: تاریکی (آنندراج)

دَغصان: خَشمناك (آنندراج)

دَغفَر: شیرِ دَژوان (دَژوان = غَلیظ)

دَغفَل: ۱ـ بَچه پیل ۲ـ بَچه گُرگ ۳ـ زِندِگانی فَراخ ۴ـ پَرِ بسیار

دَغَل: (تازی و پارسی است، عمید) (تازی است، معین) (در فرهنگ لاروس، با این آرش‌ها در تازی نیامده است) (پارسی است، آنندراج)، پارسی تازی گشته ۱ـ دَگَل (برهان)، خاتوله (برهان)، ناراستی، دَغا ۲ـ نَبَهره (= قَلب) ۳ـ کیسه بُر ۴ـ کودَن ۵ـ کینِ پنهان ۶ـ تَرفَند، فَریب

دَغَل: (تازی است، آنندراج)، ۱ـ تَباهی ۲ـ بیمگاه ۳ـ درختِ اَنبوه ۴ـ بامِ بُلَند ۵ـ رودخانه ۶ـ زمین لگدکوب

دَغِل: پُرگیاه، پُردرخت (لاروس)

دَغلکار: دَغاکار، تَرفَندگَر

دَغلکاری: گُمراهانیدَن، دَغاکاری، سَرِ خریدار را شیره مالانیدَن

دَغلَتمِش: ترکی، سُفته شده (آنندراج)

دَغلدَرای: (پارسی است، آنندراج) ۱ـ آك‌گوی، آك‌جوی (آك = عیب) ۲ـ دوروی

دَغلدَری: (پارسی است، آنندراج) ۱ـ آك‌گویی ۲ـ دورویی

دَغلی: (پارسی است، آنندراج، تازی، پارسی است، معین)، دَگَلی، دَغایی، ناراستی

دَغَم: اَسپ دیزه، اَسپ سیاهِ سیر

دَغماء: ۱ـ مادیانِ دیزه ۲ـ تودَماغی: زَن

دَغمار: پوشیده، پنهان، پنهانیده

دُغمان: ۱ـ سیَه‌چِهره، سیه‌چرده ۲ـ سیاهِ دَفزَك، سیاهِ سیر ۳ـ نام مَردی است (آنندراج) ۴ـ سیاه بزرگ (لاروس)

دُغمُر: بَدخوی (لاروس)

دَغمَرَة: بَدخویی، تُندخویی (لاروس)

دَغمَسَة: ۱ـ پنهان کردن ۲ـ تباه کَردَن

دَغناش: سِهره، از پرندگان (لاروس)

دُغون: اَبرناکی

دَفْ: ۱ـ گرم شدن ۲ـ پَناه ۳ـ گرمکُن

دَف: (در فارسی)، **دُفّ** (در تازی برگرفته از آرامی)، چَنبَرَك، از ابزارهای خُنیا، دَفله

دَفّ: ۱ـ پَهلو، کِناره ۲ـ آوازِ کَفش، آوای پا ۳ـ پُشته‌ی ریگ (آنندراج)

دَفأ: خَمیدگی، کُوژی

دَفاتر: (تك: دَفتَر)، از ریشه‌ی پهلوی. ۱ـ نامه‌ها ۲ـ سَراها ۳ـ دَستَك‌ها

دَفاع: ۱ـ پَدافَند، پادآفَند (آفَند = خصومَة.

آنندراج)، دوراندن، پس زدن ۲ـ نگهداری

دُفّاع: ۱ـ خیزابه ۲ـ تُندابه ۳ـ گروه انبوه

دفاعی: پدافندی

دَقّاف: چنبرك ساز، دفله ساز

دِفان: چاه انباشته (آنندراج)

دَفائِن: (تك: دَفینَة)، نِهنبیده ها، نگنده ها

دَفتَر: از یونانی است Diphtéra، (معین)، پارسی است و به تازی نیز دَفتر گویند (عمید)، دَفتَر (فرهنگ پهلوی)

دَفترِ ارسالِ مراسلات: ۱ـ فِرستگاه ۲ـ فِرست نامه، اوزدانامَك (فرهنگ پهلوی)

دفترِ اسناد رَسمی: دَفترخانه، تَرِده خانه

دَفترالأستاذ: دفترِ اُستاد، شُمارنامَك

دفترالشُّروط: پیمان نامَك

دفترِ ثبت اَملاك: ۱ـ اِواره ی آگاشت ۲ـ نوَرده نامَك

دفترِ حساب: آوارجه (برهان)، ماره (آنندراج)

دَفترِ خَرج: دفتر هزینه، هزینه نامَك

دفترِ صادرات و واردات: بُنیجه (آنندراج)

دفترِ فنی: کِروکسَرا، (کِروك = صَنعَت = فَنّ، فرهنگ پهلوی)

دفترِ مشاور: دَفترِ اوسکار (اُوسکار = مُشاور، فرهنگ پهلوی)

دفترِ موعِد: سَررسیدنامه (فرهنگستان)

دَفر: ۱ـ گَندیدگی ۲ـ بَدبویی ۳ـ سَختی (لاروس) ۴ـ پَتیار (= بلا)

دَفران: اَرج، سَرو کوهی، از گیاهان (لاروس)

دِفُرم: Deform، انگلیسی، دِگرجوری

دِفُرمیشِن: Deformation، انگلیسی، واجوری، دِگَرتاشِگی

دَفص: ۱ـ تابانی ۲ـ نَرمی (آنندراج)

دَفض: ۱ـ پاره کردن ۲ـ بشکَستن (آنندراج)

دَفع: ۱ـ پَدافند ۲ـ پاسخ خواهان، به پَدافَندِ خوانده، بازپاسُخ ۳ـ بَرآیَندِ جُداساز، زبانزدِ گیتیك (= فیزیك) (بهره از لاروس)

دَفع: پَرداخت، زبانزد بایگی (= بانکی)

دَفع: وازَنِش (فرهنگستان)، وانِش (فرهنگ پهلوی)، دورکردن، راندَن ۲ـ بازداشتَن، پیشگیری

دَفعُ الوقت: زمانگذرانی، امروز و فردا کردن (معین)

دَفعات: (تك: دَفعَة)، بارها

دَفعِ بالغَیبَة: پَدافندِ نبودَن، بی گناهی به انگیزه ی نَبودن

دَفعِ بِعَدَمُ الاِختصاص: پَرخاش به نادرستی دادگاه

دَفعِ تَسویفیّ: زَمانگُذرانی (= دَفعُ الوَقت)، پَدافندِ پَس نِهی

دَفعِ قَطعی: پَدافندِ رَستی

دَفعَة، دَفعه: بار، کَرت (فرهنگ پهلوی)

دَفعَتاً، دَفعةً: یکبار، یکهُو، ناگَهانی (واژه‌های فارسی، محسن شاملو)

دَفع کَردَن: ۱ـ پَس‌زَدَن ۲ـ پَس‌راندن ۳ـ پَس‌دادَن، ریستَن ۴ـ وازَدَن

دَفعیّ: ناگهانی، یکبارگی (معین)

دَفغ: کاهِ اَرزَن: (آنندراج)، کاهِ باباگندُم (= ذُرَت)

دَفق: ریختن، ریزانیدَن

دَفل: خَرزهره، از گیاهان (آنندراج)

دَفل: کَترانِ سِفت (کَتران = قطران)

دِفلاسیون: Déflation، فرانسوی، رُوبِش (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دِفلِکتومتر: Deflectometer، انگلیسی، خیزسَنج (فرهنگ فنی)

دِفلَی: خَرزَهره (لاروس)

دِفلیّات: خَرزَهرگیان

دَفن: ۱ـ خاکسپاری ۲ـ پنهان کَردَن ۳ـ پوشاندَن ۴ـ گُمنام، بی اَرج

دُفُن: (تک: دفان)، چاه‌های اَنباشته

دُفَناء: (تک: دَفین)، نِهَنبیده‌ها، زیرخاکی‌ها

دِفناس: ۱ـ گول ۲ـ فرومایه ۳ـ زُفت ۴ـ تنبَل

دَفنُ البَنات: دُختگوری، به خاک سِپُردنِ دختران، در یکی از تیره‌های تازی

دَفن کَردن: نیکانیدَن (فرهنگ پهلوی)

دُف‌نواز: چَنبَرك‌نواز

دَفنَة: Daphne، یونانی تازی گشته، هفت‌برگِ کوهی، مُشت روی کوهی (= مارزیون کوهی)، از گیاهان

دَفواء: ۱ـ دِرختِ تناوَر ۲ـ آلِهِ کَجنوك (آلِه = عقاب) ۳ـ مُشت روی کوهی (= مازریون کوهی)، از گیاهان

دِفورماسیون: Déformation، فرانسوی، دِگَرتاشِگی (تاشِه = فُرم، مُقدّم)

دَفوع: ۱ـ پَس‌زننده ۲ـ پاکوبَند، سُتور

دُفوف: (تك: دُفّ)، چَنبَرك‌ها

دَفُون: ۱ـ بَنده‌ی گُریخته ۲ـ شُترِ رَمیده

دِفیسیت: Déficit، فرانسوی، کمبود (فرهنگستان)

دِفیله: Défillé، فرانسوی، رَژه (فرهنگستان)

دِفیله رَفتَن: رَژه‌رَفتن

دَفین: نِهَنبیده، پنهانشُده

دَفینَة، دَفینه: نِهَنبیده (برهان)، گَنج، نِگَنده (برهان)

دِفینیت: Definite، انگلیسی، هَرنیز (مُعَیَّن)

دَق: گِدایی، دَریوزگی

دَق: نادرست است، دَغ، سَرِ بی‌مو، واژه‌ی

پارسی

دَق، داق: ۱ـ آك گویی، آك جویی ۲ـ سَرزَنش

دَق: پارسی تازی گشته، دَك، گونه‌ای پارچه‌ی بَهادار (برهان)

دَقّ: ۱ـ کوبیدَن دَر، دَرزَدَن ۲ـ نَرم کَردَن، آردکَردَن (معین) ۳ـ سرزنش ۴ـ خُرده گیری ۵ـ کوبیده، ساییده، آرد ۶ـ اَندَك (لاروس) ۷ـ تب بازآی

دِقّ: ۱ـ اَندَك، کَم ۲ـ تافتِه جِگَر (گویش گیلکی)، رَنجاریك، رَنجباریك، از بیماری‌ها (برهان) ۳ـ کاستی

دَقائق، دقایق: (تك: دَقیقَة)، ۱ـ خُرده‌ها، خُرده‌های باریك ۲ـ دَم‌ها

دَقّاق: ۱ـ چوبکوب، کوبَنده (آنندراج) ۲ـ آردفُروش

دُقاق: ۱ باریکی ۲ـ خُرده‌ریزه (معین)، ریزه، تَراشه (لاروس)

دَقُّ اُلباب: دَرکوبه

دِق اُفتاده: کاهیده، کاسته

دقّتِ کامل: پادنِگَرش (فرهنگ پهلوی)

دقت کردن: نِزومانیدَن، نِمیدَن (برهان)

دِقِّ دِل: گِرهِ دِل، خسته‌دِلی

دِقِّ دل خالی کَردَن، دِقِّ دل درآوردن: ۱ـ دَرد دِل کردن ۲ـ به جای خود نشاندَن

دَقر: مَرغزار پرگیاه (لاروس)

دَقرار: شَلوار

دُقران: داربَست، برای مو، رَز

دَق زَدَن، دَق کَردَن: گِدایی کَردَن

دِقطامانون: Diktamon، یونانی تازی گشته، پودَنه‌ی دَشتی، ازگیاهان

دَق کَردَن: ۱ـ پرخاش کَردَن ۲ـ بازجُستَن ۳ـ سَرزنش کَردَن

دِقّ کَردَن: ۱ـ رَنجاریك گرفتن ۲ـ ازرَنج مُردَن، از اَندوه مُردَن

دَق گِرفتن: ۱ـ آك گرفتن ۲ـ گُواژ زَدَن

دَقَل: پارسی تازی گشته، دَکَل (عمید)، تیرِ کَشتی

دَقَل: خُرمای پَست (لاروس)

دَقِل: لاغر، باریك (لاروس)

دَقِلَة: گوسپندِ لاغر

دَقَم: اَندوه، از بدهکاری

دَقِم: شکسته‌دَندان (لاروس)

دَقمان: پارسی تازی گشته، دَگمان، چکّش چوبی، گوشتکوب (لاروس)

دُقماق: گربه‌ماهی رودخانه‌ای، لاروس این واژه را تازی گشته‌ی پارسی دانسته ولی یونانی تازی گشته است، Docmac

دَقَمة: پیشدَهان

دَقمَصه: (شاید از مخمَصة؟) دَردسَر (معین)

دَقن: ۱ـ بازداشتن ۲ـ بی بهره کَردَن ۳ـ مُشت زَدَن

دُقوس: ۱ـ چاه اَنباشتن ۲ـ فرورفتنِ میخ ۳ـ تاختنِ پَسِ دشمن، تاختدُنبال

دَقوق: شهری است میانه‌ی بغداد و اربل (آنندراج)

دَقوقَة: گاوِ خرمن کوب (آنندراج)

دَق‌ولَق: پارسی تازی گشته: دَك و لك (آنندراج)، خُشك و تُهی (برهان)

دَقّه: ۱ـ بَرَنگ (برهان)، دَرکوب ۲ـ کوبِه ۳ـ گِداپُوشه، پُوششِ گِدایی

دِقّة، دِقّت: در فارسی، نِزومانِش (فرهنگ پهلوی)، باریك بینی، ژَرف نِگَری

دَقیانوس: دَگیانوس، نام شاهی سِتَمگر که تنی چند از ترسایان از بیم او گریخته به گابارِه ای (= غار) پناه می بَرَند و برابرِ سَرواهای (= احادیث) اسلامی سیسدسال در آن گابارِه به خواب می روند. آنان یاران گابارِه (= اصحاب کهف) یا گابارِه مندان نامیده شده اند

دَقیرَة: چَمَنزار

دُقَیش: کرمخوار، از مرغان ماهیخوار

دَقیق: ۱ـ نِزومان (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نازك ۳ـ نَرم ۴ـ خُرد (معین) ۵ـ آرد (لاروس) ۶ـ کار پوشیده (آنندراج)

دَقیقاً: به‌دُرُستی، به نیکی (واژه های فارسی)

دَقیقُ الخَصر: باریك میان

دَقیقُ الفِکر: روشن بین، ژَرف اَندیش

دَقیقُ النَّظَر: باریك بین، خاکبیز (برهان)

دَقیق بودَن: ژرف بین بودَن

دَقیق شُدَن: ژرف جُستَن، ژَرف نگریستَن

دَقیقَة، دَقیقه، مؤنث دَقیق ۱ـ خُرده ۲ـ خُرده ی باریك ۳ـ دَم، يك شستم از يك تَسو (= ساعت) ۴ـ رازِ پنهان

دَقیقه یاب: باریك بین، خُرده سنج، خُرده گیر

دَقیقیّ: ۱ـ آردفروش (معین) ۲ـ نام سراینده ای است ایرانی که در سده ی چهارم می زیسته و پیش از فردوسی دست به سَرایشِ نامه‌ی خسروان زده است

دَكّ: ۱ـ فروکوبیدن ۲ـ هَمواراندَن، هَموارکَردَن ۳ـ کوبِش، کوفتن ۴ـ پَس‌زَدَن، دورراندَن، دورکَردَن ۵ ریگستان ۶ـ توده ۷ـ اَنباشتن ۸ـ ناتوانی، از تَپ ۹ـ آب شُدَن، ازمیان رفتن

دُکاس: خوابِ سَبُك، چُرت (لاروس)

دِکاك: (تك: دُكّ)، ریگستان‌ها، توده ها

دِکاکون: Decacon ، انگلیسی، دَه بَر

دَکاکین: (تك: دکّان)، کُرپه‌ها، دوکانْها

دِکاگِرَم: Décagramme ، فرانسوی، دَه گِرَم

دِکالسیفیکاسیون: Décalcification ، فرانسوی، آهَک زُدایی (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دِکالیتر: Décalitre ، فرانسوی دَه لیتر

دِکامتر: Décamètre ، فرانسوی، دَه مِتر

دُکّان: ۱ ـ کُر په (برهان)، دوکان (غیاث) ۲ ـ نیمکت، که بر آن کالا نهند، برای فروش، دُکّان را فرهنگ لاروس تازی گشته ی دوکان دانسته

دُکّان آرایی: دوکان آرایی، گُواژ: زبانبازی، چَربزَبانی

دِکانتاسیون: Décantation ، فرانسوی، تَه نِشین گَری

دُکّان تخته کردن: دوکان تخته کردن، گواژِ بازداشتن کسی را از فریباندنِ مردم

دُکّانچه: کُرپَک، کِیوسک، تَختِه، نیمکَت، دوکانچه

دُکّاندار: کُرپه دار، دوکاندار

دُکّانداری: دوکان داری،. گواژ: دین را بهانه ی سودخواری کَردَن

دِکاهِدرون: Deca hedron ، انگلیسی، دَه رُویه

دَکّة، دَکّه: ۱ ـ کُرپه، تَختگاه ۲ ـ ریگستانِ هموار

دُکتُر: Docteur ، فرانسوی، ۱ ـ پِزِشک ۲ ـ اُستاد

دُکترا: Doctora ، فرانسوی، اُستادی

دُکتُرس: Doctoresse ، فرانسوی، پزشک: زَن

دُکتُرین: Doctrine ، فرانسوی، اَفراه (فرهنگستان)

دکترینال: Doctrinal ، فرانسوی، اَفراهی (خردناب)

دکترینال بی لیف: Doctrinal belief ، انگلیسی، گِرَوشِ اَفراهی (خردناب)

دُکترین دوژوژمان:
Doctrine du jugemant ، فرانسوی، اَفراه داوَری

دِکروشمان: Décrochement ، فرانسوی، گُسَلیدِگی (قریب)، زبانزد زمین شناسی

دِکستِروز: Déxtrose ، فرانسوی، پانیذِه

دِکلاراسیون: Déclaration ، فرانسوی، آگاهنامه

دِکلاماسیون: Déclamation ، فرانسوی، به خوانی

دِکلامه کردن: به خواندَن

دِکُلته: Décolleter ، فرانسوی، شیرداخ (بهره از آنندراج)، پیش شاخ (بهره از برهان)

دَکَلِ حَفّاری: دَکَلِ کَنتاری (کَنتاری =

حَفّاری، فرهنگ پهلوی)

دکُلونیزاسیون: Décolonization ، فرانسوی، چیررَهایی

دُکمَة، دُکنَة: خاکِستریِ تیره، ازرنگ‌ها

دِکوپاژ: Découpage ، فرانسوی، بُریده نِگاری

دِکور: Décor ، فرانسوی، آرایه

دِکوراتور: Décorateur ، فرانسوی، آراگر، آذین کار (عمید)

دِکوراتیو: Decorative ، فرانسوی، انگلیسی، آرا، آذینه

دِکوراسیون: Décoration ، فرانسوی، آراگری، آذینگری

دِکید: Decade ، انگلیسی، دَهه

دَکیسَة: گروه مردم (لاروس)، گروزه

دَکیك: ۱ـ رَساگاه (= زمانِ تمام و کامل) ۲ـ کوبیده، خوردشده (لاروس)

دَکیل: لَگدکوب، لَگدمال (لاروس)

دِگرادیشن: Degradation ، انگلیسی، فُروسایی (فرهنگ فنی)

دِگرسیون: Dégression ، فرانسوی، اُفت

دِگرشکلی: Allomorphy ، در انگلیسی، دِگرکرپی

دِگریسینگ: Degreasing ، انگلیسی، چَربیگیری (فرهنگ فنی)

دُگم، دُگما: Dogma , Dogme ، لاتینی، فرانسوی، بُنباوَر

دُگماتیسم: Dogmatisme ، فرانسوی، دَربَستگرایی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، بُنباوَرگرایی، کیشگرایی (سنجش خردناب)، زبانزد فرزانی

دُگماتیك: Dogmatique ، فرانسوی، بُنباوَریك، زبانزد فرزانی

دُگماتیك اُتوریتی: Dogmatique Authority ، انگلیسی، بُردِبُنباوَریك

دَگَنك: تُرکی، فَرگُرز، سَرپاش (آنندراج)

دَلّ: آرامِش، نیکومنشی (لاروس)

دِلاء: (تك: دَلو)، سَبوها، آبِکش‌ها، کوزه‌ها، دَهوه‌ها

دَلائِل: (تك: دلیل)، راهنُمایان، پَروَهان‌ها، فَرنودها

دَلات: شتابان، شتابنده، زَن، مرد (لاروس)

دَلاح: شیرِ آبَکی

دُلاخ: کَلانسُرین، زن

دُلار: Dollar ، انگلیسی، دُلار

دَلّاص: نَرم و هموار

دِلاص: (تك: دَلاص)، تابان‌ها

دَلاص: تابان، نرم و تابان (لاروس)

دَلّاع: ۱ـ ناخن پَریان، شَشَن، شَشَن شِکَمپا، از آبزیان ۲ـ هندوانه

دَلّاق: آبچین زیبا (آبچین = قطیفه، برهان)

دَلّاك: کیسه کش، موتَراش، تانگو (فرهنگ کوچك)

دَلّاکی: کیسه کشی، موتَراشی، تانگویی

دَلال: ناز، کِرِشمه، شِکَنه (برهان)، شیرین زَبانی (لاروس)

دَلّال: داسار (فرهنگ کوچك)، میانجی، جافکِش (= قَوّاد)، جاکِش

دَلّالبازی: داساربازی، گواژ: زَبانبازی

دَلالات: (تك: دَلالَة)، راهنُمایی‌ها

دَلالَة، دَلالَت: ۱ـ راهنُمود، راهنُمایی ۲ـ فَرنودآوری ۳ـ آرِشرِسانی، زبانزدِ کَرویزی

دَلالَة: ۱ـ داساری (= دلّالی) ۲ـ مُزدِ داسار ۳ـ مزد راهنما

دَلّالَة، دَلّالَه، مؤنث دَلّال: داسار، میانجی، جافکش (جاف = روسپی)، جاکِش، زن

دَلالَةُ اللَفظِیَّة: آرِشرسانی واژه‌ای، دریافت آرِش ازواژه، زبانزد کَرویزی

دَلالَتِ اِلتِزامی، دَلالتِ الزامی: آرِشرسانی بایا، برای نمونه: واژه‌ی «آدمی»، آرِشِ «نویسنده» را به‌دست نمی‌دهد ولی واژه‌ی «نویسنده» آرِشِ «آدمی» را به‌دست می‌دهد. برای بودنِ «نویسنده»، گوهری به‌نام «آدمی» بایسته است، زبانزد کَرویزی

دَلالتِ تَضَمُّنی: آرِشرِسانی بَرگیر، برای نمونه واژه‌ی «آدمی» آرِشِ «جانور» و «جاندار» را دَربَردارد

دَلالت کردن: ۱ـ راهنمایی، رَه نُمودَن ۲ـ رساندَن

دَلالتِ لَفظی = دَلالَةاللفظیّة: آرِشرِسانی واژه‌ای، واژه خودرسانندهٔ آرِشِ خویش است. برای نمونه «خیزابه» = (موج)، «بازداشت»

دَلالتِ مُطابِقَه: آرِشرسانی فَراگیر، برای نُمونه: واژه‌ی «آدمی» آرِشِ «جانورِ گویا» را نیز به‌دست می‌دهد.

دَلّالِ مَحَبّت: پااَنداز، جافکِش، جاکِش

دَلّالی: داساری

دَلام: ۱ـ سیاه ۲ـ سیاهی (آننددراج)، دِلام برابر با ژوبین، نیزه‌ی کوچك و فَریب پارسی است

دُلامِس: ۱ـ تاریکی ژَرف ۲ـ سَختی (لاروس)، پتیاره (= بَلا)

دُلامِص: رَخشان، تابان (لاروس)

دَلاة: دَهوه‌ی کوچك، (دَهوه = دَلو)، دَهوَك،

دولَك (فرهنگ پهلوی)

دَلائِل: (تك: دلیل)، ۱ـ فَرنودها ۲ـ گُواه ها

دَلائِـل ثَلثَه، دَلائلِ ثَلاثَه: ۱ـ سه گُواه، زبانزد سوفیانــه: نیستی در پیر (= فَنــاء فی الشیخ)، نیستی در پیامبر (= فناء فِی الرَّسول) و نیستی در خُدا (= فنــاءِ فی الله) ۲ـ سه آرشـرسـانی، زبــانـزد کرویزی: آرشرسانی بایا، آرشرسانیِ بَرگیر و آرشرسانیِ فَراگیر

دُلب: پارسی تازی گشته (برهان)، دُلب، چنار، از گیاهان

دَلبادَل: هَواری (= خیمهٔ بزرگ)

دُلبَة: از پارسی، یك دُلب، یك چنار

دَلبوث: تیغ کَلاغ (= گِلایُل)، از گیاهان

دُلبیّات: از پارسی، دُلبیان، چناریان

دَلَّة: نازش، ناز کردن (لاروس)

دِلتــا: Delta ، یونانی ۱ واتِ چهارم در واتگروه یونــانی ۲ـ پَیله، خشکی سه گوشِ در دهانه‌ی رودخانه را گویند (برهان)

دِلـتـــاکــونـکـشـن: Delta Connection ، انگلیسی، پیوند پَیله ای

دِلتـامِتــال: Delta Metal ، انگلیسی، توبالِ پَیله ای، از سه کیا (= عنصـر): مس + روی + آهَن

دَلَج: دیرگاه، واپسین پاسِ شب

دَلجان: ۱ـ دیرگاه ۲ـ مَلخِ بسیار (لاروس)

دَلـجَـــة: ۱ـ دیرگاه، واپـسین پاسِ شب ۲ـ شَبرَوی

دُلَح: نیك رو، نیك رَونده، اَسپ

دُلُح: (تك: دَلوح)، اَبرهای زایا

دَلَخ: فَربهیدن، فَربه شُدَن

دُلُخ: (تك: دَلوخ)، خُرمابُنانِ پُربار

دُلــدُل: ۱ـ جوجـه تیغی، خارپشتِ تیرانـداز (لاروس)، خاراَنـداز ۲ـ نامِ اَسپی که پیامبـر اسلام به داماد خود علیع بخشیدند

دَلس: فَریب، دَستان (لاروس)

دَلَس: ۱ـ تاریکـی در تاریکـی ۲ـ بازگیاهـی، زمـینی که پس از خورده شدن گیاهِ آن دوبـــاره همـــان گیاه را رویانَـــد، چون اَسپِستـزار (= یونجـه‌زار) ۳ـ دیربَـرگ، گیاهانی که در پایان تابستان برگ آوَرَند.

دُلسَة: تاریکی (لاروس)

دَلَص: ۱ـ تابانی، پس از تیرگی ۲ـ لغزیدن ۳ـ دَندان ریختگی، در شُتر پس از پیری

دِلص: ۱ـ نرم و تابان ۲ـ هَموار

دِلعَوس: ۱ـ زنِ دِلیر ۲ـ زنِ نافَرمان، خودسَر

دَلف: دلیر (لاروس)

دَلف: آهسته‌رَوی، آهسته رَفتن (آنندراج)

دُلُف: (تك: دَلــوف) آلُــه‌ها (= عقــاب‌ها)

(آنندراج)

دُلُف: (تک: دَلوف)، ماده شُتران گرانبار (لاروس)

دُلفِین: Delphinus ، لاتینی تازی گشته خوک‌ماهی، راموز (آنندراج)

دِلفینیوم: Delphinium ، انگلیسی، زبان پُشتِه، از گل‌ها

دَلَق: پارسی تازی گشته، دَله، گربه‌ی بیابانی، از جانوران (لاروس)

دَلق: ۱ـ گَوَل (برهان)، جامه‌ی پشمینه‌ی سوفیان ۲ـ لَغزانیدَن

دَلق پوش: گَوَل‌پوش، دَرویش

دَلقَک: پارسی است، دَلغَک، تَلخَک، نام نهاده بَرخَریشی در دربار محمود غزنوی، خَریش (برهان)، لوده، شوخ

دَلقک‌بازی: دَلغَک‌بازی، خَریشکاری، لودِگی

دَلک: ۱ـ بَرماسیدَن، به‌دَست مالیدَن ۲ـ مالش‌دادَن (مالِش ـ تَنبیه) ۳ـ اَدَب کَردَن ۴ـ آزمودِگی

دَلَک: ۱ـ آفتاب زَردی ۲ـ سیاهی ۳ـ نَرمی ۴ـ سُستی (آنندراج)

دِلکو: Delco ، انگلیسی، بَندوباز، دستگاهی است در خودرو برای بستن و بازکَردن تازِش کَهربایی

دِلِگاسیون: Délégation ، فرانسوی ۱ـ گروهِ نمایندگی ۲ـ نُمایَندگان

دَلَل: (تک: دَلال)، کِرِشمه‌ها

دَلَم: کبوترِ چاهی (لاروس)، از پرندگان

دُلَم: بَچّه‌مار (لاروس)، از خزندگان

دُلَم: پیل (لاروس)، از جانوران

دَلماء: مؤنث اَدلَم: ۱ـ سَخت سیاه ۲ـ واپسین شب ماهِ مَهی (= قمری) (لاروس)

دُلمَة: رَنگِ پیل (لاروس)، پیلی (= فیلی)

دَلمِس: پتیاره (= بلا)، سَختی

دِلمَشغول: خَلاوه (برهان)، تاسه‌مَند، پَریشان

دِلمشغولی: خَلاوِگی، تاسه‌مَندی

دَلَمه: پارسی است، شیری که پنیرمایه برآن زنند تادَژواخی (= غَلظَت)

دُلمه، دُلما: پارسی است ۱ـ خوراکی که در برگِ کَلَم، برگِ رز یا بادنجان نهند و پَزَند ۲ـ کیسه‌زر یا سیمی که در جشن زناشویی، داماد به مهمانان ارمغان کند

دَلَنع: راهِ هموار، راهِ نَرم (آنندراج)

دَلو: سَبو، دَهوه (آنندراج)، دُول

دَلوح: اَبر زایا، اَبر پُر باران (لاروس)

دَلوخ: خُرمابُنِ پُربار

دَلوص: ۱ـ نَرم، هَموار ۲ـ ناآرام ۳ـ تابان

دَلوع: ۱ـ زبانِ بیرون آمده ۲ـ راهِ فراخ ۳ـ

پیشرو، اُشتُر

دَلوف: ۱ ـ گرانبار، آدمی، اُشتُر ۲ ـ تیرِ نَخورده ۳ ـ آلَهِ تیزپَرواز (بهره از لاروس)

دَلــوق: ۱ ـ سَخــت، تاراجِ سَخــت ۲ ـ دندان ریخته، اُشترِ پیر

دُلوك: آفتاب زَردی، خورنشین

دَلوك: بویه، آنچه برای خوشبوکردن برتَن زنند یا مالَند

دِلــوویون: Déluvion، فرانسوی، بَرفابرُفت، زبانزد زمین شناسی (قریب)

دِلهام: ۱ ـ شیر بیشه ۲ ـ مَردِ رسا ۳ ـ زمین

دُلــهَــقــان: پارســی تازی گشتــه (لاروس)، دُلهَگان، کُرکُم (= زعفران)

دَلهَم: ۱ ـ تیره و تار ۲ ـ گُرگ ۳ ـ سنگخــوار (= قطا): نَر ۴ ـ سَرگَشته

دَلَــهــمَس: ۱ ـ شبِ تار ۲ ـ شیر بـیشــه ۳ ـ کارپیچیده (لاروس)

دِلیّ: (تك: دَلو)، سَبوها، دَهوه ها

دَلی: مغولی ۱ ـ گَنج (= خَزانه) ۲ ـ سازمان ۳ ـ دَریا

دُلّی: راهِ روشن (لاروس)

دِلیة: سرگَشته، زن (لاروس)

دِلیجان: از Dilligence، فرانسوی، گاری

دَلیخان: ترکی، دَریاگیر، جَهانگیر

دَلیص: ۱ ـ آبِ زر ۲ ـ رَخشان ۳ ـ نَرم

دَلیظ: رانده ی دَرگاه

دَلیع: ۱ ـ شاهراه ۲ ـ راهِ هموار (لاروس)

دَلــیك: پارسـی اسـت (هدایت) تازی اسـت (معین)، دَلیك، گُلِ سرخِ دشتی، از گیاهان

دَلیك: ۱ ـ خاكِ فرســوده ۲ ـ بَرگُلِ سُرخ ۳ ـ آزموده کار (آنندراج)

دَلیل: ۱ ـ رَهبَر (برهان)، راه نُماینده (آنندراج)، راهنُمــا (برهان) ۲ ـ فَرنود (برهان)، پَروَهان وَهــانَك، چَم (فرهنگ پهلوی) نَخشه (برهان) ۳ ـ گواه ۴ ـ اَنگیزه ۵ ـ تُوان، دردانشِ انگارش

دَلیل آوردن: فَرنود آورَدن، گواه آوردَن

دَلیل اَنگیختن: گواه آوردَن، فرنود اَنگیختَن

دَلیلَة: مؤنث دَلیل، گواهِ روشن، بَروَهان

دَلیلِ تُرسی: فَرنودِ سِپَری، فرنودآوری برای نُمــایانــدنِ پایانـداریِ دوراهــا (= اَبعــاد) و نشــان دادن نادرستیِ بَر نهـــاده ی بی‌پایانی دوراها، زبانزدِ کَرویزی

دَلیلِ عَقلی: فَرنودِ بخرَدانه، فرنودی بر پایه‌ی داوریِ خِرد، زبانزدِ کَرویزی

دَلیلِ نَقلی: فَرنــودِ بازگویانــه، فرنـودی بر پایه‌ی دستــورهــای دینی و سَرواهــا (سَروا = حَدیث، لغتِ فرسِ اَسدی)

دَلیلی: سیبِ گُلاب، از گیاهان (غیاث)

دَلینِس: یونـانی، شَسَنَـك، شَسَن (= صدف) کوچکی است که تا خام است نمك‌سوده خورَند

دِلـیوِری: Delivery ، انگلیسی، زایانـدَن ۲ـ آنیتَن (فرهنگ پهلوی)، رِسانیدَن

دلیوِری روم: Delivery room ، زایانسَرای

دَم: Dam ، انگلیسی، بَنـد، آب‌بَنـد (فرهنـگ فنی)

دُم: Dome ، انگلیسی، گُنبَد

دَم: خون

دِماء: (تك: دَم)، خون‌ها

دَماثَة: نَرمی

دَماثَةُ الاَخلاق: نَرمخویی (لاروس)

دُماج: پنهان (لاروس)

دُماحِس: ۱ـ بَدخوی ۲ـ شیر بیشه (لاروس)

دُماحِل: دُرُشت، دَرهم آمیخته

دُمادِم: پُشته‌های نرم (لاروس)

دَمـار: ۱ـ آدرَنـگ (برهان)، مَرگ ۲ـ ویرانی (لاروس) ۳ـ کین توزی

دُم‌اُردَکی: دُم‌بَرگشته، گونه‌ای آرایش موی

دِمـارکـاسیون: Démarcation ، فرانسوی، مَرزبَندی (سنجش خردناب)

دَمارَة: کُشتار

دِماس: پوشانه

دِماع: ۱ـ اَشکپای، جای اشك بر رخساره ۲ـ اَشکریزه، از بیماری‌های چشمی

دِماغ: مَغز، مَغزسَر (لاروس)، مَغزینه (برهان)

دَماغ: پارسی است، دَماك، بینی

دِماغ اَصغَر، مُخچِه (فرهنگستان): مَغزچه

دَماغ‌پَروَر: مَغزپَروَر: بویه‌دار، خوشبوی

دَمـاغِه: پارسی است: ۱ـ پیشامدگیِ کوه ۲ـ پیشرفتگی خاك در آب

دَماغه‌ی قایق: تامازی (گویش گیلکی)

دِمـاگـوژی: Démagogie ، فرانسـوی، مَردُمفریبی

دِمـاگـوگ: Demagogue ، انـگـلیسی، مَردُمفَریب

دَمـال: ۱ـ کود، کودِ جانـوَری ۲ـ سرگین ۳ـ خرمای تَباه

دَمُ الأخـوَین: خون سیاوَشـان (لاروس)، از گیاهان

دَمُ التِنّین: شیان (لاروس)، خون سیاوشان، از گیاهان

دَمُ الثعبـان: شیان، شیانـه، خون سیاوشان، از گیاهان

دَمالِج: (تك: دُملُج)، بازوبَندها

دُمـالِق: ۱ـ تاس، تَز، داغسَر ۲ـ گِرد و هَموار: سَنگ

دِمام: ۱ـ مالیدَنی ۲ـ ابر بی باران ۳ـ سُرخاب، از آرایه‌ها

دِمام: (تك: دَمیمَة)، زنانِ پَست (آنندراج)

دَمامَة، دَمامه: زشت‌روی (آنندراج)، زشت‌رویی (معین)

دَمامیس: (تك: دَیماس)، ۱ـ خانه‌های تاریك ۲ـ گُلخَن‌های تار ۳ـ گرمابه‌ی تاریك

دَمان: ۱ـ خاکِستر ۲ـ سَرگین ۳ـ کود دادَن، با سَرگین (بهره از آنندراج)، ۴ـ پوسیدگی خُرمابُن ۵ـ خرگوش رومی (لاروس)

دِماند: Démand، فرانسوی، دَرخواست (فرهنگستان)

دَمائِث: (تك: دَمیثَة)، زمین‌های نرم و هموار (لاروس)

دَمپ: Damp، انگلیسی ۱ـ نَم، نَمور ۲ـ میرا (فرهنگ فنی)

دَمپ‌پروف: Damp proof، انگلیسی، نَم‌بَند

دَمپ‌وِیو: Damp wave، انگلیسی، کوهه‌ی میرا

دَمپینگ: Damping، انگلیسی، میراسازی (فرهنگ فنی)

دِمَّة: ۱ـ شِپش ۲ـ مورچه ۳ـ گربه ۴ـ گوسپَند ۵ـ کُنام (آنندراج)

دَمَة: پاره‌ی خون، خونِ لَختِگی

دَمثاء: زمین هموار (لاروس)

دَمَج: موی تافته (لاروس)

دَمج: دوست، هَمنشین، یار

دَمجانَة: تُنگ (= قَرّابه)

دَمجَة: راه (لاروس)

دُمچی: ترکی، پاردُم

دَمحال: تُند و بیکاره، مَرد

دَمحَق: شیرِ شَبینه، شیر شَب‌مانده

دُم‌دُم: تازی از هندی؟ از انگلیسی؟ Dum. Dum، اَفشانه، گروهه‌ای (= گلوله) که پس از پَرتاب، می‌ترکد و برابر پیمان لاهه، ۱۸۹۹ ترسایی کاربرد آن روا نیست

دِمدِم: گیاه خشك (لاروس)

دَمدَمَة: ۱ـ چَسباندَن، بَر زمین ۲ـ تَنباندَن، لَرزاندَن ۳ـ گُفتَن با خَشم ۴ـ آوازه ۵ـ آوای کوس ۶ تَرفَند ۷ـ سَرکوب، از زینه‌ها

دِمُده: Démodé، فرانسوی، پارینه

دَمِر: بی سود، مَرد

دَمراء: ۱ـ گوسپند کم شیر ۲ـ زن پَرخاشگَر (لاروس)

دَمِرَة، مؤنث دَمِر: بی سود، زَن

دِمس: جرکین (لاروس)

دَمس: تن، لاشه

دَمَس: نِهَنبیده، پنهان شُده

دُمستُق: یونانی تازی گشته، بَرنام فرماندهان سپاهیان بیزانس (لاروس)

دَمشَق: ۱ـ مُرغِ باران، از پرندگان ۲ـ چابُکدَست (لاروس)

دَمِ صُبح: سپیده دَم (آنندراج)، شَبگیر (برهان)

دَمع: اَشك

دَمِع: ۱ـ اَشکبارَنده ۲ـ آوَندِ پُر (آوَند = ظَرف) ۳ـ کاسه‌ی چَرب

دَمعان: کاسه‌ی لبریز، جامِ پُر

دَمعِ اَیّوب: گیاه دُم‌اَسپ (لاروس)

دَمعَة: دانه‌اَشك، سِرشك

دَمعَةُ العُشّاق: نیلدانه

دَمعَةُ الشَّجَر: پیچَك، پاپیچال، از گیاهان

دَمعةُ الکَرَم: آبِ بَهار، آبِ پاك (آنندراج)

دَمغ: ۱ـ سِر شِکستن ۲ـ سَردَرد

دَمَق: پارسی تازی گشته ۱ـ دَمَه ۲ـ دُزدی (آنندراج)

دَمِ قُمری: دَمِ نازُو، نام آوازی است در خُنیا

دِمَقس: پارسی تازی گشته، دِمَسه، ابریشم سپید (برهان)

دَمك: ۱ـ ساییدَن ۲ـ آردکَردَن ۳ـ اُستوارکردن ۴ـ تابانیدَن، تاب‌دادن (آنندراج)

دِمَگنتیزیشن: Demagnetization ، انگلیسی، رُبایش‌زُدایی

دَمل: ۱ـ کوددادن ۲ـ آشتی‌دادن ۳ـ سودرساندن

دَمَل: بهبود، دَرمانِ ریش

دُمَّل، دُمَل: ریش، آماسه، کورَك

دُملُج، دَملَج: بازوبَند (آنندراج)، دَست‌بَند (لاروس)

دَملَحَة، دَملَحَت: غلتاندَن

دِمَن: (تك: دِمنَة)، نشان‌های باشِش (= سکونَت)، نشان‌های خانه، کین‌های دیرین

دِمَن: ۱ـ سَرگین ۲ـ خاکروبه ۳ـ توده‌ی سَرگین

دِمنَة: ۱ـ نشانِ باشِش، نشان خانه ۲ـ کینه‌ی دیرینه (لاروس)

دِمو: Demo ، انگلیسی، بَرنَوار، نوارنُمونه برای نشان‌دادن توان هنرمند

دِموبیلیزاسیون: Démobilization ، سپاهبَندی، برچیدَن اَرتِش

دُمور: تباهی، نابودی

دِمورالیزاسیون: Démoralization ، فرانسوی، بَست‌خُویی

دَموع: ۱ـ بسیاراَشك، پُرگریه ۲ـ گِلِ شُل

دُموع: (تك: دَمع)، اشك‌ها

دَموك: ۱ـ تُند، تیزرو ۲ـ آسیاب تُند

دِموکرات: Democrate ، فَرانسوی، مَردُمی خواه

دِموکراتیك: Démocratique ، فرانسوی، مَردُمی، مَردُمسارانه

دِموکراسی: Démocratie ، فرانسوی، مَردُمسالاری

دِموگرافی Demography انگلیسی، مَردُم‌نِگاری (فرهنگ فنی)

دِمولیشِن: Demolition ، انگلیسی، ویرانِش

دِمونستراسیون: Démonstration ، فرانسوی ۱ ـ فَرنودِ نُمایان، زبانزد فلسفی ۲ ـ گروه نُمایی، نمایش خیابانی

دِمونیاك: Demoniac ، انگلیسی، دیوگونه

دَمَویّ: خونی، خونین (فرهنگستان)

دِمی: Demi ، انگلیسی، نیم، نیمه

دَمِی: خون‌آلودگی

دُمیّ: (تك: دَم)، خون‌ها

دُمی: هم‌آوای سُما (تك: دُمیَة)، ۱ ـ سَنگ نگاشته‌ها ۲ ـ بت‌ها

دُمیَة: ۱ ـ سَنگ نگاشته ۲ ـ بُت ۳ ـ تَندیس ۴ ـ پیوکَك، اَرُوسَك ۵ ـ پیکَره

دَمیرآغاجی: ترکی، اَنجیلی، از درختان (گویش گیلکی)

دَمیرآغاسی: ترکی، تو بی، از درختان (گویش گیلکی)

دَمیس: پنهانی، پنهان گَشته

دَمیع: اَشکریز: گرفتار بیماریِ اَشکریزه

دَمیغ: ۱ ـ سَرشکسته ۲ ـ تُهی‌مغز

دَمیك: ۱ ـ پُرماه، پُرماهه (= ماهِ تَمام) ۲ ـ برف (آنندراج) ۳ ـ ساییده، آرد شده (لاروس)

دَمیکَة: گُل بَهمَن، از گیاهان (لاروس)

دِمیگاد: Demigod ، انگلیسی ۱ ـ نیمه ایزد ۲ ـ خُدایگونه

دَمیم: ۱ ـ پَست ۲ ـ زشت‌روی ۳ ـ خُرد ۴ ـ اَندایَنده، روغنِ مالیدنی

دُمیه، دُمیَة: یونانی تازی گشته، مُرغابی سیاه (= Scoter)، (لاروس)

دَنّ: ۱ ـ خُمِ بزرگ ۲ ـ سَبوی دراز

دِنّابَة: کوتاه بالا (آنندراج)، مَرد

دِناج: ۱ ـ اُستواری ۲ ـ اُستوار کردن

دَناسَة، دَناسَت: ۱ ـ چرکینی ۲ ـ آکناکی ۳ ـ زشت گَشتَن

دَناعَة، دَناعَت: زُفتیدَن (= بَخیل گَشتَن) ۲ ـ ناکِس شُدَن

دِنّامَة: ۱ ـ کوتاه بالا، زن ۲ ـ مورچه (آنندراج)

دِنان: (تك: دَنّ)، خُم‌های بزرگ، سَبوهای دِراز

دَنانیر: (تك: دینار)، تازی گشته، دِنارها

دَناوَة، دَناوَت: نزدیکی، خویشی (لاروس)

دَناءَة: = دَنائة: ۱ـ زُفتی ۲ ـ پستی ۳ـ زَبونی

دَنانِر: (تك: دینار)، تازی گشته، دِنارها

دِنَب: کوته بالا

دُنج: یونانی تازی گشته، موم (لاروس)

دُنُج: (تك: داناج)، از ریشه ی پارسی، دانایان

دَنـح: سُریانی تازی گشته، نام روز ششم کانون الآخر است (آنندراج)، جشنِ ترسایان است که در آن روزیحیی، عیسی را در رود اردن به آیین شُست (بهره از معین) روز دوازدهم پس از زایش عیسی است که در آن روز ستاره ای شگفت در آسمان دیده شده (بهره از آنندراج)

دَنخان: گرانبار رَفتَن (آنندراج)

دَنـد: پارسی تازی گشته، دَنـد، ماهودانه، از گیاهان (لاروس)

دَندان (های) اَنیاب: نیش (فرهنگستان)

دَندانَة: پرورشگاه نهال (لاروس)

دَنـدانِ حوت: دَنـدان ماهی، گواژ اشك، باران ریزه (آنندراج)

دَندانِ رُمح: دندان نیزه، سَرنیزه

دَندانِ زائد: هَریار (برهان)، هَریر (برهان)

دَندانِ صُبح: دَندانِ بامداد، گُواژ: سپیده دَم

دَندانِ طَمَع: دندانِ آز

دَندانِ قُروچه: پارسی است. دَندان کُروچه

دِنـدریت: Dendrite ، فرانسوی، دارواره، زبانزد زمین شناسی (قریب)

دُندُل: گُلِ میمون (لاروس)

دُندِم: گیاه سیاه شده (لاروس)

دَندِن: ۱ ـ گیاه خُشك، گیاه سیاه شده ۲ـ درختِ خشك (آنندراج)

دَنـدَنَـة: پارسی تازی گشته، دَندِش، سخن به آهستگی که دیگران دَرنیابَند (برهان)

دَندیدَن، لُندیدَن (گویش شیرازی)

دَنـدهٔ تَبـدیل مُضـاعَف: دَنده ی دو وَرتِش (وَرتِش = تَبدیل، فرهنگ پهلوی)

دَنَس: چِرك، ریم (لاروس)

دَنِس: ناپاك، چرکین، زشتخوی (لاروس)

دِنسیتـه Densité ، فرانسوی، چِگـالی (قریب)

دَنع: ۱ ـ ناکسِ بی سود ۲ ـ آزمَند

دَنِف: ۱ ـ هَماره بیمار ۲ ـ آفتاب زردی (بهره از آنندراج)

دَنَف: بیماری همیشگی

دَنَف الكَبد: کرمَكِ جگَر (= Distomum)، از بیماری های گاو و گوسپَند

دَنفاس: ۱ ـ گول ۲ ـ فرومایه ۳ـ زُفت ۴ ـ شبانِ تَنبَل، شَبانِ خفته (بهره از آنندراج)

دَنفخ: سِتَبر (آنندراج)

دَنفش، دَنفشَة: درشتگوی، تُندکار، فرز

دُنقُلَة: لاتینی تازی گشته، سارِ آبی، دُرغَه (این واژه ی پارسی را طُرقَه می نویسند)، از پَرَندگان

دَنقَة: شَلمَك، شیلَم، از گیاهان (لاروس)

دَنَن: کوژپُشتی (لاروس)

دُنوح: رام گَشتَن، رامگَشت (از آنندراج)

دِنـــوداسیون: Dénudation ، فرانســوی، برِهنگی (قریب)

دُ نوع: ۱ـ زُفـتـیدَن، زُفـت گَشتَن ۲ـ ناکسی، فرومایگی (از آنندراج)

دَنیء، دَنی: ناکس، فرومـــایه، پست، زَبـون، خوار

دَنِیّ: ۱ـ فرومایه ۲ـ نزدیك

دُنَی: هم‌آوای شُمـــا (تك: دُنیا)، گیتی‌ها، این جَهان‌ها

دُنـــیا: ۱ـ زنِ چَسبـــان، زَنِ نَزدیك ۲ـ گُواژ: این جَهان، گیتی

دُنیاپَرَست، دنیادوست، دُنیادار: جَهانپَرَست، این جهانی، گیتی‌دار، نانجوی (برهان)

دَنیءُالـطَبـع: ناجَـوانَمَـرد (فرهنگستـان)، فرومایه

دُنیاوی: جهانی، این جهانی

دَنیع: ۱ـ ناکس، پَلید، بَد ۲ـ بی خِرَد (لاروس)

دَنیق: گولِ آزمَند

دُنیَوِیّ: جَهانی، این جَهانی

دَنیَّة: فرومایه، پَست

دُنییّ: جهانی

دَنیئَة، دَنیئَت: آکناکی، لَغزیدگی، نارسایی

دَوا: مِی، باده (گویش گیلکی)

دَواء، دَوا: دارو (فرهنگستان)

دَواءُالحَیّة: کوشاد (= جنتیانا) (لاروس)

دَواءُالخطاف: مامیران، پَرَستودارو (برهان)

دَواءُالمِســك: مِشکـدارو، دارویی است که از آمیزشِ مشك و ریوَند و دیگرها فراهم آمده

دَ واب: (تك: دابَّة)، چارپایان، جُنبَندِگان

دَواة، دَوات، دَویت: آمِه (برهان)، خوالِستان، هم‌آوای تابستان (برهان)

دَوات‌دار، دَویت‌دار: آمِه‌دار

دَوات صِدآدین: روسی، بیست و یك، گونـه ای منگیا (گویش گیلکی)

دَواتگَر، دَویتگَر: آمِه گَر، کَبْدکار

دَواجِن: به صیغهٔ جمع، رام‌شَوَندگان، جانوران رام شونده (لاروس)

دَواجِنیّ: رامشِناس (= Zootecnician)

دَواجِــق: (تك: داجِــق)، زَرده خرمـــاهـــا، خُرماخَرَك ها

دَواخـانـه: داروخانه (فرهنگستان)، داروکَده،
روح الله ساختـــه به ذاتش ـ داروکـده ای زِهَر
نَباتش (خاقانی، تُحفة العراقین)

دَواخِس: (تك: دَخس)، دیگ‌ها، دیگدان‌ها (آنندراج)

دَواخِل: (تك: داخِلَة)، دَرون‌ها، دَرونمَرزها، نهانی‌ها

دُواد: ۱ـ شتابَنده، تیزرو (آنندراج) ۲ـ کرم‌ریزه

دُوادَة: یك کرم ریزه

دُوادِم: سُرخابه، آب سرخی که از برخی درختان بیرون آید

دُوار: سرگیجه (لاروس)

دِوآر: Devoir ، فرانسوی، فَریز (= فریضة، واژه‌ی پهلوی، خردناب)

دَوّار: گَردَنده، چَرخَنده

دُوارُ الرأس: سرگیجه، سَرگَردا (برهان)

دَوّارَة، دَوّاره: ۱ـ پَرگار ۲ـ چَرخَنده، گَردَنده

دَوّاری: ۱ـ روزگار ۲ـ چَرخ زَنَنده

دَوارِج: (تك: دارِجَة)، پاهای سُتور (لاروس)

دَوازدَه اِمام: دَوازدَه رَهنُمود، دَوازدَه پیشوا

دَوازدَه اِمامی: دَوازدَه رَهنُمودی، دَوازدَه پیشوایی

دَوازدَه جوسَق: دَوازدَه کوشك، دَوازدَه آبامِ سِپهر

دَوازدَه مقام: دَوازدَه پرده‌ی سرود (آنندراج)، زبانزدِ خُنیا

دَوّاس: ۱ـ شیر بیشه ۲ـ دِلیر ۳ـ چیره ۴ـ کاردان

دَواساز: داروساز (فرهنگستان)

دُواسَة: گروه مردم (لاروس)، گُروزه

دَواشِق: (تك: دوشَق)، خانه‌های میانگین

دَواعِی: (تك: داعی، داعِیة)، ۱ـ دَردسَرها ۲ـ خواهش‌ها ۳ـ اَنگیزه‌ها

دَواعِیُ الدهر: پیشامدهای روزگار، دَردسرهای روزگار

دَواغِل: (تك: داغِلَة)، (تك، ندارد، لاروس)، پَتیاره‌ها (= بلاها)

دَوافروش: داروفروش (فرهنگستان)

دَوافِع: (تك: دافِع، دافِعَة)، ۱ـ نشیب‌ها، آبروها ۲ـ انگیزه‌ها

دوآل: Dual ، انگلیسی، دوگان (فرهنگ فنی)

دوآل ایگنیشِن: Dual Ignition ، انگلیسی، اَفروزشِ دوگانه، درخودرو

دَوالخ: (تك: دَلوخ)، شُترانِ فربه

دَوالِ قَصَب: دَوالِ گَریبان (دَوال = تَسمه)

دِوالی: هندی، جشن چراغ

دَوالی: فَراخرَگی، از بیماری‌ها، فراخ گشتنِ سیاهرگ پای (= واریس)

دَوالیب: (تك: دولاب)، از ریشه‌ی پارسی، دولاب‌ها، چَرخاب‌ها

دوآلیتی: Duality، انگلیسی، دوگانگی (فرهنگ فنی)

دوآلیست: Dualiste، فرانسوی، دوگِرَو (خردناب)

دوآلیسم: Dualisme فرانسوی، دوبُنی (اندیشه‌های فلسفی ایرانی)، دوگِرَوی (خردناب)

دَوالَیك: ۱ـ پَستا به پَستا (= نوبَت به نوبَت) ۲ـ تُندتر

دُوام: سرگیجه (لاروس)، سَرگَردا

دَوام: ۱ـ پاسِیتگی (فرهنگ کوچك)، یکسانی (برهان)، پایمانی، پایَندگی (لاروس)، پابَرجایی ۲ـ کارکردن (فرهنگ کوچك) ۳ـ دَربَرگیری

دُوّام: (تك: دُوّامَة)، بادبَرها

دُوّامَة: ۱ـ بادبَر، بازیچه‌ای است (آنندراج)، فرفر، (لاروس) ۲ـ گِرداب

دَوامِك: (تك: دامِکَة)، سختی‌ها، گَزَندها

دَوانیق، دَوانِق: (تك: دانِق)، از ریشه‌ی پارسی، دانگ‌ها، اَندازه‌ای است

دَواوین: (تك: دیوان)، از ریشه‌ی پارسی، دیوان‌ها

دَواهی: (تك: داهِیَة)، سَختی‌ها، آسیب‌ها، بَدآمدها

دوایَة: ۱ـ کَبودِدَندانی ۲ـ سَرشیر (لاروس) ۳ـ پوسته، پوست تُنُك (آنندراج)

دَوایح: (تك: دائِحَة)، درختانِ بُلَند (آنندراج)

دَوائر، دَوایر (تك: دائِرَة): پَرهون‌ها

دُوئِل: Duel، فرانسوی، جنگِ تَن به تَن (معین)

دَوائِرِ فَلَکی: پَرهون‌های سِپهری

دَوائی، دَوایی: ۱ـ دارویی ۲ـ خوپخین (= مومیا، مومیانی)

دَوب: ۱ـ کوشش ۲ رَنجبَری

دوبُرجی: دوبامِه (آنندراج)، کبوتری که بر یك بام آرام نگیرد

دوبُعد: دودورا، درازا و پَهنا

دوبُعدی: دودورایه

دَوبَل: ۱ـ خوك بچه ۲ـ خوكِ نَر ۳ـ کُرّه خَر ۴ـ روباه (آنندراج)

دوبل: Double، فرانسوی ۱ـ دولا ۲ـ دوبَرابَر ۳ـ دوبَخشه، دوچَند (= مُضاعَف، آنندراج) ۴ـ رونوشت

دوبلاژ: Doublage، فرانسوی ۱ـ دولایی ۱ـ دوتایی ۳ـ دوزبانی، دِگَرزبانی

دوبل آمپلو: Double-emploi، فرانسوی، دوباره کاری

دوبلور: Doubleur، فرانسوی، دِگَرگَر

دُوبله: Doublé ، ۱ـ دوبرابر شُده ۲ـ دِگر زَبان

دوبله کردن: دِگر زَبان کَردَن

دوبَیتی: ۱ـ چاربَندی، گونه‌ای از سَرواد ۲ـ یکی از گوشه‌های چهارگاه ۳ـ یکی از گوشه‌های سه‌گاه ۴ـ یکی از گوشه‌های شور (معین)

دوبیتی خواندن: سُرودخواندن (آنندراج)، چاربَندخوانی

دوپلکس: Duplex ، انگلیسی، دوتایی، دوخانه

دوپیس: Deux-pièces ، فرانسوی، دوتکّه، گونه‌ای پوشش زنانه

دوتیج: Dotage ، انگلیسی، پیرکودکی، پیرانه‌سر کودکی کردن

دوثابت: Bistable ، دوپایا (فرهنگ فنی)

دُوثِی: = دَیُّوث: غَلتَبان

دَوج: پیشیاری، زاوَری

دوجانبی: دورانی (ران = طَرَف = جانب، فرهنگ پهلوی)

دوجین: Douzaine ، فرانسوی، دوشش

دَوح: = خیمهٔ مویین: ویان (فرهنگ پهلوی)

دوحورلَقا: دوفرشته‌رُخ، دوپَریرو، گُواژِ: خِرَد و جان

دَوحَة: ۱ـ درختِ بُلند ۲ـ تنه‌ی درخت

دَوخ: ۱ـ خواری ۲ـ چیرگی

دوخاتون: دوبانو: ۱ـ گُواژ: مهر و ماه ۲ـ گُواژ: دومَردُمکِ چشم‌ها

دوخَطّی: Bilinear ، در انگلیسی دوکِیشی (کِیش، کِش = خطّ، فرهنگ پهلوی)

دوخَلَّة: کَوار، کَواره، سبد یا زنبیل از برگ که میوه در آن کنند (برهان)

دَود: کرمِ روده، از بیماری‌ها، کرم‌دار شدن روده (لاروس)

دَوَد: کرم‌خوردگی دندان (لاروس)

دُود: ۱ـ کرم ۲ـ پیله

دُودالخَلّ: کرمَك، از بیماری‌ها

دودِکاگُن: Dodecagon ، انگلیسی، دَوازده پَهلو

دودِکاهِدرال: Dodecahedral ، انگلیسی، دوازده رویه‌ای

دودِکاهِدرون: Dodecahedron ، انگلیسی، دَوازده رویه

دَودَة: ۱ـ تاب ۲ـ اَلاکُلَنگ ۳ـ آوای تاب

دُودَة: خَزَنده (عمید)

دَودَة: یك کرم، یك پیله

دودَةالأرض: کرم خاکی (لاروس)

دودَةُالأمعاء: کرمِ روده (لاروس)

دودَةُالبَیضاء: کرمِ سوسك

دودَةُالحَریر: کرمِ اَبریشَم

دودَةُ الخِنزیر: کرمِ خوك

دُودَةُ القِرمِز: کرمِ سُرخدانه

دودَةُ الوَحیدَة: کرمِ کَدو (لاروس)

دودِ مَشعَل: خوال، هم‌آوای بال (برهان)

دودیّات الاَلسِنَة: (= Vermilingves)، زَبان کرمیان

دودِیَّة: پیچَك، پاپیتال

دَور: ۱ـ بازگَرد ۲ـ بار ۳ـ جُنبِش، اِوَرز (= حرکت، فرهنگ پهلوی) ۴ـ پیچ، تا، لا ۵ـ گِرد، پیرامُن (فرهنگ پهلوی) ۶ـ پَستا (= نوبَة)

دورالومین: Duralumin، انگلیسی، سیمسَك، همبسته ای از مِس، سیمَك (= آلومینیوم)

دورالیبیتی: Duralibity، انگلیسی، پایمانی (= دَوام)

دَوَران: گَردیدن، چَرخیدَن

دَوَران الکَواکِب: گردشِ ستارگان

دَوَران الدَّم: گردشِ خون (فرهنگستان)

دوربَرداشتن: گرم شُدَن، خیزبرداشتن

دوران حجر دیرینه: دورَكِ دیرینه سَنگی

دوران اوّل زمین شناسی: دورَكِ نخست

دور در ثانیه: دَمَکچَرخ

دور در دقیقه: دَمچَرخ

دورزَدَن: گَردیدَن، چَرخ زدن

دورَق: تازی گشته ازدُورَك، پارسی تازی گشته (آنندراج)، پارسی تازی گشته از دوره (لاروس)، دوره، سبوی دسته‌دار، پیمانه‌ی مِی، سَبوی گوشه‌دار، کُلاهِ گوشی

دوره گَرد: پارسی است، گُذَرگَرد، خیابانگرد، وِلگَرد

دورَقیّ: ازریشه‌ی پارسی، نیایشگر، نَیایشگری که کلاه گوشی بر سر می نِهد

دَورَة: ۱ـ چَرخه (برهان)، گَشت، یك بار گَشتَن ۲ـ پیمانه ۳ـ پَرهون، فَراوَند (= دایره، فرهنگ پهلوی) ۴ـ گیسوی ۵ـ زمانه ۶ـ دورَك (فرهنگ پهلوی)، دوره پارسی است (بهروز)

دَورة الدَّمویَّة: گردش خون

دَورة الزّراعِیَة: کِشتگَرد، آیش‌دادَن

دَورة النُّجومِیَة: اَخترگَشت، زبانزد اخترشناسی

دَورة النِّیابیَة: گردشِ نُمایندگی، دورَكِ نمایندگی

دَورة المیاه: آب اَبزار، چون روشویی و آبریز و شیر ودیگرها

دورهٔ کمون: زمانِ نَهُفتِگی

دورهٔ کار: Working cycle، چَرخه‌ی کار (فرهنگ فنی)

دوری: دوری، دورَك (فرهنگ پهلوی)، پارسی است، گونه ای آوَند

دُورِیّ: گُنجشگ (لاروس)

دوریشن: Duration، انگلیسی، دیرنَد (خردناب)، بَرجایی، هَمارگی (= استمرار)

دَوریَّة: گَشتی، شبگَرد (لاروس)

دوز: Dose، انگلیسی، پیمَك

دُوزان: کلیدکوك، زبانزد خُنیا

دَوزَنَة: کوك کردن، زبانزد خُنیا

دُوس: زَنگ‌بَر، زَنگ‌زُدای (آنندراج)

دُوستاق، دُستاق: تُرکی، زِندانی، بَندی

دوستاقبان: زندانبان

دوستاقخانه: زندان

دوسَة‌الحِمار: پاخار، پاخَر (برهان) از گیاهان

دَوسَر: پارسی تازی گشته، دوسَر (فرهنگ پهلوی)، از گیاهان

دَوسَر: ۱ـ سِفت ۲ـ کَلانشُتُر ۲ـ شیر بیشه ۳ـ سالینه (= عتیقه)

دوسَرَة: مؤنث دوسَر، نیرومَند، چون سپاهِ نیرومند (لاروس)

دَوسَرِیّ: تنومَند

دوسیه: Dossier، فرانسوی، پَرونده (فرهنگستان)

دوسیه ساز: پَرونده ساز

دوسیه سازی: پَرونده سازی

دَوش: شبکوری، تارچَشمی

دوشاخهٔ الکتریکی، دوشاخهٔ اتصال برق: دوشاخه‌ی کَهرُبی

دوشِس: Duchesse، فرانسوی، والا، زن، میرو

دَوشَق: خانه‌ی میانگین، سَراچه

دَوشَك: پارسی تازی گشته، دوشَك، تُشَك (لاروس)

دوشَنبه: مَه شید

دوضَربه: ۱ـ دوزَده، دونَوازه ۲ـ دوسویه ۳ـ دورویه

دوطایفگی: دوتیرگی، گواژ: ناسازگاری

دوطرف کُوژ: = مُحَدّب الطَرفین، دوسوکُوژ

دوطفلِ نور: دوفَرزندِ شید، گُواژ: مَردُمك

دوطوطی: دوتوتی، گواژ: دولبِ دِلِستان

دوظَرفیّتی: Bivalente، دوگُنجایی

دُوع: کَنادماهی، تالاب‌ماهی

دوعُشر: دودَهُم (معین)، گونه‌ای از باز

دوغباج: پارسی تازی گشته، دُوغباگ، دُوغبا، آشِ دوغ، آشِ ماست

دَوغَة: ۱ـ بیماری ۲ـ سَردی ۳ـ گولی (آنندراج)

دُوفان: بَختك، خُفتَك (= کابوس)

دوفِلزّی: دوتوپالی، دوآیوخشی (آیوخش، برگرفته از آیوخنوست = فلز، فرهنگ پهلوی)

دُوق: لاتینی تازی گشتــه، Duc ، دوك، میرَك، والاگاه

دُوق: نادانی، گولی (لاروس)

دَوقانیَّة: ۱ـ تَباهی ۲ـ گولی

دوُقطبی: (= Bipolar)، دونَشینی، دومیخی

دوقـطبیِ الکتـریکی: Electric dipole ، در انگلیسی، دومیخیِ کَهربی

دَوقَل: پارسی تازی گشته، دَکَل، دَکَلِ کَشتی، فَرَسپ (فرهنگ پهلوی)

دوقُلو، دوغلو: ترکی، جُنابه، جُنابه زاد

دوقــو، دوقوس، Daukos : یونانی، تُخم‌زَردَك، تخم‌خرس گیا، از گیاهان

دُوقول: دوزَبان

دُوقولی: دُوزَبانی، دُروغبافی

دُوقَــة، مؤنـث دُوق: از لاتـینـی = دوشِس، والاگاه، میرو

دُقَة: ۱ـ تباهی ۲ـ گولی

دوك: Duc ، فرانسوی، والاگاه، میرَك

دوك: بویه‌سای

دَوك: ۱ـ ساییدَن ۲ـ مالــیدَن ۳ـ گاییدَن ۴ـ دَرگیری ۵ـ بیماری ۶ـ فرو‌بُرد ۷ فروکَرد

دَوکَـة، دُوکَة، دَوکَت: ۱ـ بَدی ۲ـ دُشمَنی ۳ـ خُرمابُن هِندی

وکَعبَتین: دوبَندگاه، گوازِ: خورو‌ماه

دُوکون: دوسَرای، دوجَهان

دوگــونـگـی جسـم در حرارت مختـلف: Enantiotropic ، در انگلیسی، کَرپـِدَمگونِگی (کَرپ = جسم، پهلوی)

دَوَل: رَواگین (= متداول)

دُول: پارسـی اسـت، در پهلوی دول (عمید)، تازی و دگرگشتــه‌ی دَلــو است (آننـدراج)، سُریانی است و برگرفته از دولا (معین)، دُول، دَهوه (آنندراج)

دُول: آبامِ دول، دوآبدان (فرهنگ پهلوی)

دُوَل: (تك: دَولَـة)، کِشـورها (معین)، سِتادها (فرهنگ کوچك)

دولاب: پارسی تازی گشته، دولاب، چرخاب، چَرخِ‌چاه

دَولات: (تك: دولَة)، کِشورها، سِتادها

دُوَلَة: زیرَك، مَرد (لاروس)

دَولَة، دَولَت: ۱ـ گَردِشِ زَمان، بَخت ۲ـ کِشور (معین)، ۳ـ سِتاد (فرهنگ کوچك) ۴ چیرگی ۵ـ رَواگین (= متداول) ۶ـ چینه‌دان، ژاغَر ۷ـ هَشت‌پا (= اختاپوس) ۸ـ اَنبانچه

دولتِ بیدار: بَخت بیدار

دَولَتخانه، دَولَتسرای: دیوان، کاخِ دستوران

دولت‌خواه: بهی خواه (آنندراج)، کِشوَرخواه

دولت گَزای: مَردُم آزار

دَولتمَرد: کِشوریار

دَولتمند: توانگر، بَختیار

دَولَت‌مَنزل: خانه ی بَخت، بَختسَرای

دَولَتی: سِتادی، کِشوَری

دَولَتیار: بَختیار، کامرَوا

دَولَتَین: (تك: دولَة)، دو کشور

دولچه: پارسی است، دولَك (فرهنگ پهلوی)

دَولَـــج: ۱ ـ بَدرامکَـــد، خانـه ی جانـوران در سوراخ‌های پای درختان ۲ ـ خانه ی زیرزمینی، زیرزمین

دَولَع: ۱ ـ زمینِ نرم (لاروس) ۲ ـ سَسَنِ شکمپا، ناخن پَریان (لاروس)

دولقـه: تُرکی، فُش، پارچـه ای که در جَنگ بر دَستار یا خودبپیچَند (برهان)

دولمـا: دولمه، دُلمه، پارسی است، خوراکی که در برگ مو یا درون باتنگان بپیچَند و بپَزَند

دُولُوك: کارنَهمار (نَهمار = عَظیم، برهان)

دُولُول: ۱ ـ سَختی ۲ ـ آسیب ۳ ـ دَرهَمی

دَولِیّ: کِشوَری

دولین: Doline ، فرانسوی، سَنگچال (قریب)

دَوم: ۱ ـ فَردار، درختِ بزرگ ۲ ـ هَمـــارگی ۳ ـ خُرمای هِندی

دُوَماً: ساخته ی نادرست فارسی گویان، دوّیُم

دَوْما، دوْما: دَریا (آنندراج)

دومتغیّری: دووَرتَنیتـــار (وَرتنیتـــار = متغیّر، پهلوی) Bivariant ، در انگلیسی

دومَجذوری: Biquadratic ، درانگلیسی، توانِ چِهارُم (فرهنگ فنی)

دومِحوَری: Bicyclic ، درانگلیسی. دوآسِه ای

دوملکولی: دوتاکی

دومِن: Domain ، انگلیسی، برین (فرهنـــگ پهلوی)، مَرزیده (= مَحدودَة)

دومینیون: Dominion ، انگلیسی، چیرناك

دُون: ناکَس، فرومایه (لاروس)، فُرود

دُونِ البُلُوغ: نارَسید (رَسید = بالـغ، فرهنـگ پهلوی)

دُونِ القُلَّتَین: زیرِ دوغُلَّك

دُونپایه: زیرِ پایه، بی پایه

دونِ صِفَت دونِ همّت: فروکـــاس (برهـــان)، کَرسَنج (برهان)، جِبلاج (برهان)

دُونیج: کَشتیچه، کَشتیِ کوچَك

دَویّ: ۱ ـ بیمار، ناخوش ۲ ـ بَددِل ۳ ـ فَریبکار (معین) (برهـــان دَوی با آرشِ فریبکـــار را پارسی دانسته)

دَوَیات: (تك: دَواة)، آمه‌ها

دَوِیَة: زنِ بیمار، تَباه شِکَم (آنندراج)

دَویت، دَوات: آمه

دَویت‌آشـور: آمِه‌آشور، میل یا چوبی که بِدان زَکاب (= مُرَکَّب، برهان) را برهَم زَنند

دَویتگَر، دَواتگَر: آمِه‌گَر

دَویدَنِ به نِشـاط: دَنیدَن (آنندراج)، ای شده مشغـول به ناکـردَنی ـ گِرد جَهان بیهُده تا کی دَنی؟ (ناصرخسرو)

دَویل: گیاهِ دوساله

دُوئیَّت: ساخته‌ی نادرست، دوگانگی

دَهاء: زیرَکی (آنندراج)، تیزهوشی، هوشمَندی (معین)

دَهـاءَة، دَهـائـت: زیرَکـیدَن، زیرک شُدَن (آنندراج)

دُهاة: (تک: داهی)، زیرَکان

دِهات: رَمَن نادرست: دِه ها

دُهاةُ الرِّجال: زیرَکمردان

دَهاسَة: نَرمخویی

دِهـاق: ۱ـ جام ِ پُر ۲ـ مالامـال ۳ـ آبِ بسیار (آنندراج)

دَهـاقِنَـة، دَهـاقِنَـه: (تک: دُهقان)، از ریشه‌ی پارسی، دِهگانان

دُهـاقین: (تک: دُهقـان)، از ریشـه‌ی پارسی، دِهگانان

دَهـالـیز: (تک: دَهلیز)، از ریشـه‌ی پارسی، دهلیزها

دِهـان: ۱ـ چَرمِ سرخ ۲ـ روغنی، انـدوده به روغن ۳ـ رنگ‌روغَن، درنگارگری

دِهان: (تک: دُهن) روغن‌ها

دَهانَة: ۱ـ روغن ۲ـ روغَن‌نِگاری، نگارگری با رنگ‌روغن

دُهانَج: پارسی تازی گشته، دوکوهانه (آنندراج)

دَه‌آیَت: دَه‌چَمـراسـه، نشـانـه‌ای چون پَرهـونچـه‌ی (دائـرهٔ خُرد) زَرّین که بر هر ده چَمراس قرآن نِهَند

دَهباشی، دَباشی: دَهبان، کسی که بر ده سر باز فرمان می‌راند

دَهـبَـرج: پارسی تازی گشتـه، دَه‌پَرَك، دَه‌پَر (آنندراج)

دَهبَل: پَیوكِ آبی، ازمرغابیان

دَهثَم: ۱ـ نَرمخوی ۲ـ نَرم، زَمینِ نرم (لاروس)

دَه‌حواسّ: دَه‌سُهِش (سُهِش = حِسّ، فرهنگ پهـلوی)، که پنـج نُمـایی (= ظاهـری) و پنج نَهانی (= باطنی) است.

دَهـداق: ۱ـ جوشِ دیگ ۲ـ خَنـده‌ی بَد (آنندراج)

دَهداه: شُتُر ریزه (لاروس)

دَهدَقَة، دَهدَقَت: ۱ـ جُوش، جوشِ آمدنِ دیگ (لاروس ‖ ۲ـ بُریدَن، چون بُریدن گوشـت ۳ـ

جوش آمدن

دَهدَمَة: ویران ساختن، ازمیان بُردَن

دَهر: ۱ ـ رَوکش، هم‌آوای مهوَش (برهان)، روزگاران، زمانه ۳ ـ هزاره، هزارسال ۴ ـ خواست ۵ ـ پایان ۶ ـ خوی ۷ ـ چیرگی

دَهرُالدّاهِرین: هَمواره (معین)

دَهرَس: ۱ ـ پَتیار، آستانَک (= بَلا، فرهنگ پهلوی) ۲ ـ سَختی

دَهره، دَهار: سنسکریت، اردو، داس، تیغِ کَج

دَهریّ: ۱ ـ بَرهامی ۲ ـ سالخورده

دَهریَّة، دَهریّه: بَرهامیان، گروهی که جهان و بَرهام را دیرین (= قدیم) می‌دانند

دَهس: نورُسته

دَهش: ۱ ـ خِرَدباختگی ۲ ـ سَرگَشتگی

دَهشان: ۱ ـ سَرگشته ۲ ـ شیفته (لاروس)

دَهشَت: ۱ ـ سَرگشتگی، سراسیمگی ۲ ـ شِگفتی ۳ ـ تاسه، دِلهُره

دَهشت انگیز: بیم انگیز

دَهشَتناک: تَرسناک

دَه عَقل: دَه خِرَد، خِرَدهای دَهگانه، زبانزَد فرزانی (اندیشه های فلسفی)

دَهق: دوچوبه، ابزار شِکنجه است، کُند (لاروس)

دُهقان: پارسی تازی گشته ۱ ـ دِهگان ۲ ـ سَربَخش ۳ ـ بازَرگان

دِهقان پیر، دهقان سالخورده: دهگانِ پیر، دِهگان سالخورده، گوازِ: فَسانه گوی

دِهقانی: دِهگانی، کشاوَرزی

دَهقَنة: از ریشه‌ی پارسی ۱ ـ دِهگانی، ۲ ـ دهگان کَردَن

دُهقوع: گُرُسنگیِ کُشَنده

دَهك: ۱ ـ آس کَردَن ۲ ـ شکستن ۳ ـ نزدیکی با زن (آنندراج)

دُهُك: (تك: دَهوك)، شِکَنَنده ها، آس کننده ها (آنندراج)

دَهکَرَة: تندچَرخاندَن

دَهلَقَة: ستردنِ موی (لاروس)

دَهلَب: ناخوشایَند

دَهلیز: پارسی تازی گشته ۱ ـ دِهلیز (آنندراج) ۲ ـ دالان ۳ ـ سرراهی (لاروس)

دَهلیزی: پارسی تازی گشته، دِهلیزی، سُخَنِ یاوه، گفت دِهلیزی است والله این سخن (مولانا)

دَهلِیَّة: گُلِ رَخشان، داهلیا

دَهماء: شُمارِ بسیار ۲ ـ ماده شتر خاکِستَری ۳ ـ دیگِ دیرینه ۴ ـ گوسپندِ سُرخ ۵ ـ شَب بیست و نُهُم ماه ۶ ـ مَرغزارِ سبز (آنندراج) ۷ ـ هر یك از سه شب پایان ماه (لاروس)

دُهمَة: ۱ـ سیاهی (آنندراج)، سیاه شُدَن ۲ـ فروگرفتن، درگُریز

دَهمَسَة: ۱ـ دَرِ گوشی، پنهانکاری ۲ـ ناخت، فروگیری

دُهموث: جَوانمَرد (لاروس)

دُهن: روغَن

دُهنُ البَلسان: روغن گَوَج بُن

دُهنُ القَدّاح: نارَنگبویه، روغن بهار نارنج

دُهن القُطران: روغنِ شرپون

دُهنُ الکَتّان: روغنِ بَزرَك

دُهنُ اللّوز: روغنِ بادام (لاروس)

دُهن النَّخیل: روغنِ کویَك (کویَك = نخل، فرهنگ پهلوی)

دَهناء: ۱ـ دَست، بیابان ۲ـ سُرخِه بَرگ، در پوستگری به کار آید

دَهنَج: پارسی تازی گشته، دَهنه، از سنگ‌های گرانبها (آنندراج)، زنگارِ کانی

دُهن مصری: روغنِ گَوَج بُن (= بَلسان)، روغنِ مِسری

دُهنیَّة: چربی، روغَنی

دُهور: (تك: دَهر)، زَمانه‌ها

دَهوس: شیرِ دَرَنده (آنندراج)

دَهوك: ۱ـ شِکَننده ۲ـ آس کُننده

دُهوم: (تك: دهم)، شماره‌های بسیار، انبوهی‌ها

دَهی: ۱ـ زیرَکی، کاردانی، تیزهوشی ۲ـ آسیب‌رسانی ۳ـ چیرگی

دَهیر: شِکَننده، خُردکننده

دَهیس: نَرمخوی، مَرد (لاروس)

دِهیسان: Déhiscent، فرانسوی، شُکوفا (فرهنگستان)

دِهیسانس: Déhiscence، فرانسوی، شکُفتِ (فرهنگستان)

دُهیم: ۱ـ نادان، گول ۲ـ سَختی (لاروس)

دُهیماء: ۱ـ سَختی ۲ـ آستانَك (= بَلا، فرهنگ پهلوی)، پَتیار

دَهین: چَرب، روغَنی، روغن مالیده

دیابِت: Diabète، فرانسوی، پانیذه، از بیماری‌ها

دَیابیج: (تك: دِیباج)، ازریشه‌ی پارسی، دیباها

دیاپازُن: Diapason، فرانسوی، لَرزآزما

دِیات: (تك: دِیَة)، خُونبَهاها

دیاترمی: Diathermy، انگلیسی، کَهرُبدَرمانی

دَیاجیر: (تك: دیجور)، تاری‌ها، شب‌های تار

دِیار: (تك: دار)، خانه‌ها، آبادِه‌ها

دَیّار: ۱ـ باشنده‌ها ۲ـ کُنِشت‌دار

دِیارات: (تك: دِیار)، خانه‌ها، سَراها

دیاژنه: Diagenèse، فرانسوی، میانزادی،

زبانزد زمین‌شناسی (قریب)

دَیّاس: خَرمَنکوب

دِیاس: کوفتَن، به‌پا (آنندراج)

دیاستاز: Diastase ، فرانسوی، خَدوتاب

دیافِراگم: Diaphragme ، فرانسوی ۱ـ شیدمَر، روزنِ دوربین ۲ـ دِلپَرده (= حجابِ حاجِز)

دیاقودا: Dia.kodeia ، یونانی تازی گشته، خَشخاشه، نوشابه‌ی کوکنار، ازداروها

دیاکلاس: Diaclase ، فرانسوی، دَرزه (قریب)، زبانزد زمین‌شناسی

دَیالِکت: Dialect ، انگلیسی، گویش، نیمزَبان

دَیالِکتال: Dialectal ، انگلیسی، گویشی

دَیالِکتیك: Dialectic ، انگلیسی، این واژه را پلاتون نخست برای فَرزان (= فَلسَفه) به کار برده (محمود هومن، تاریخ فلسفه)، در کَرویز (= مَنطِق) برابر است با آزمون و سنجش اندیشه‌ها برای دریافت ارزش آن‌ها. میرشمس‌الدین ادیب سلطانی در سَنجشِ خِردَناب «دوی جَمگوییگ: دو + چم + گوییك» را به جای آن برگزیده، با بهره‌گیری از واژه‌ی کَرویز (= نطق، اِدراكِ کُلّیّات = منطق، ذبیح بهروز) واژه‌ی کَرویزیك را برگزیده ایم، کَرویزیك

دَیالِکتیکال: Dialectical ، انگلیسی، کَرویزَکانه

دَیالکتیکال آسِرشِن: Dialectical assertion ، انگلیسی، فرمان کَرویزَکانه

دَیالکتیکال اِسکیل: Dialectical skill ، انگلیسی، هُنر کَرویزَکانه

دَیالکتیکال دُکترین: Dialectical doctrine ، انگلیسی، اَفراهِ کَرویزَکانه

دَیالکتیکال اپوزیشن: Dialectical opposition ، انگلیسی، رودَررویی کَرویزَکانه

دَیالکتیکال سایکولوجی: Dialectical psycology ، انگلیسی، رَوانشناسی کَرویزَکانه

دَیالکتیکال فالاسی: Dialectical fallacy ، انگلیسی، فَریبِ کَرویزَکانه

دَیالکتیکال پرنسیپل: Dialectical principle ، انگلیسی، آغازه‌ی کَرویزَکانه

دَیالکتیکال تِئورِم: Dialectical theorem ، انگلیسی، نَهاده‌ی کَرویزکانه

دَیالکتیکال الوژِن: Dialectical illusion ، انگلیسی، فَرانُمودِ کَرویزَکانه

دَیالمه: (تك: دِیلَمی)، از ریشه‌ی پارسی، دِیلَمیان

دیالوگ: Dialogue ، فرانسوی، ۱ـ گفت‌وشنود ۲ـ دوگُفتی

دیامِتر: Diamètre ، فرانسوی، تَرامون (= قُطر، سنجشِ خردناب)

دَیامتریکال: Diametrical ، انگلیسی، تَرامونیك

دیامون: Diamond ، فرانسوی، آبگین، از سنگ‌های گرانبها، اَلماس

دَیامیس: (تك: دَیماس)، خانه‌ها، گُلخَن‌ها، گَرمابه‌ها

دَیّان: ۱ـ پاداش دِهَنده ۲ـ شُماردار

دیان: Dian ، یونانی، شِکارپاد، ایزدشکار

دَیانة، دَیانَت: از ریشه‌ی پارسی، دینداری

دَیاوین: دَواوین، (تك: دِیوان)، از ریشه‌ی پارسی، دیوان‌ها

دیب: ترکی، بیخ، بُن

دیباج: پارسی تازی گشته، دیبا، دیباه (برهان)، شکستی دم مار و خَستی سَرَش ـ به دیبا بپوشید خواهی بَرَش؟ (فردوسی)

دیباج الوَجه: پَرَند چهره، کسی که پوست چهره اش نرم و سپید چون پَرَند است

دیباجَة: پارسی تازی گشته (لاروس) ۱ـروی، رُخساره ۲ـ پَرَند، فارسی گویان به گمان نادرست پنداشته اند دیباجَة تازی گشته‌ی دیباچه‌ی پارسی است و از آن روی که در تازی «دیباجَة الکِتاب» برابر با سرآغاز یا پیشگفتار به کار می رود، دیباچه نیز چنان آرشی دارد.

دیباجَةُ الکِتاب: پیشگفتار، سَرآغاز

دیباجَة الوَجه: پَرَند چهره

دیباجَةُ المعاهدة: پیشگُفتِ پیمان

دیباجی: دیبایی، دیبافروش

دیبای مُنَقّش: پَرنا (برهان)

دیبَرجاس، دیفروجاس، دیفروغِس: Diphryges ، یونانی ۱ـ گُدازه ۲ـ اَرشاد (= مرقشیشا = حَجَرُالنور، برهان)

دَیبَق ، دِیبَق: پارسی تازی گشته، دِیبه، دَیبَه، دیبا (برهان)

دَیبوب: سُخن چین (لاروس)

دی بیت: Debate ، انگلیسی، گوی‌وُگوی (= مُناظِرَة)

دِپیتر: Depitères ، فرانسوی، دوبالان (فرهنگستان)

دیپلم: Diplôme ، فرانسوی ۱ـ گواهینامه (فرهنگستان)، پَروانه (معین)

دیپلُمات: Diplomate ، فرانسوی، سَرباك (= صاحب سیاست، برهان)

دیپـلُمـــاتیک: Diplomatique . فرانســوی، سَرباکیک

دیپلماسی: Diplomatie . فرانسوی، سَرباکی

دیپلُمه: Diplômé . فرانسوی، گُواهیده

دیتا: Data . انگلیسی، داده‌ها (فرهنگ فنی)

دیَة، دیَت، دیه: خونبَها

دیتینگ: Dating . انگلیسی، زیست‌یابی

دَیجور: تاری، سیاه، سیاهیِ شَب

دَیحان: مَلَخ (آنندراج)

دَیداء: تُندَدَویدن، باشتاب دَویدن (لاروس)

دیداکتیک: Didactic . انگلیسی، آموزشی

دیداکتیو: Deductive . انگلیسی ۱ ـ بازیافتی ۲ ـ سَنجشی

دیداکـشـن: Deduction . انـگـلیسـی ۱ ـ بازیافت ۲ ـ کاهش

دَیدان: (تك: دُودَة)، کرم‌ها (آنندراج)

دَیدَب: گورخـر ۲ ـ دیده‌بان ۳ ـ بیسَـده: (= طَلیعه)

دَیدَبـان: پارسی تازی گشته، دیدبان، نگهبان (لاروس)

دَیدجان: شُترِ بارکش (آنندراج)

دَیدَن: خوی (= عادت)

دیدهٔ حَسرَت: دیده‌ی رَسانه، چَشمِ رَسانه

دیدهٔ حیرَت: دیده‌ی سرگَشـتـگی، دیده‌ی آسیون

دَیر: سُریانی تازی گشتـه ۱ ـ کُنِشت (عمید)، آتشگاه ۲ ـ گُنبَد (آنندراج)

دیران: (تك: دار)، خانه‌ها، سَرای‌ها

دیرانزال: دیرآبده

دَیرانی، دَیردار: کُنِشتدار، موبَد

دَیرعاریَت: کُنشتِ سِپَنجی، گُواژ: این جهان

دیرکسیون: Direction . فرانســوی، راستـا (خردناب) (فرهنگستان)

دَیرمُغان: آتَشگاه، نیایشگاهِ زَرتشتیان (معین)

دَیرمکافات: سرایِ کیفَر، گُواژ: این جَهان

دَیرمینا: دولابِ مینا، گُواژ: سِپهر

دیریژابل: Dirigeable . فرانسوی، هَواگَرد

دیز: Dièse . فرانسوی، دِگَرگَر، نشانه‌ای است در خُنیا

دَیزَج: پارســی تازی گشــتــه، دیزه، دیزگ، جارپایی که یکدست سیاه باشد

دیزج خلیل: دیزه (فرهـنگستـــان)، نام جایی است

دیزل: Diesel . نیروسازی که با روغن یا نفت به جنبش درمی‌آید و سازنـده اش رودلف دیزل آلمانی است

دیژیتـال: Digitale . فرانسوی، اَنگُشتانه، از گیاهان دارویی

دیژیتالین: Digitaline . فرانسوی، اَنگُشتانیك، از داروها

دَیس: پارسی تازی گشته، دیس، چرخه‌ی تیره ای پیرامونِ نوك پستان (لاروس)

دَیس: پُر زور

دیس: Disc . انگلیسی، دوری (بهره از فرهنگ پهلوی)، از آوَندها

دیسانتری: Dysentrie . فرانسوی از یونانی، خونرَوِش، تَرایمانِ خونی

دیسپرسیون: Dispersion . فرانسوی، پَراکَند، زبانزد زمین شناسی (قریب)

دَیسچارج: Discharge . انگلیسی، ۱ـ تُهی کَردَن ۲ـ دَرکَردَن ۳ پیاده کردن، بار ۴ـ آزاد کردن ۵ـ بیرون کَردن ۶ـ انجام دادن ۷ـ برکناری ۸ـ بیگناهی ۹ـ تُهیکی ۱۰ـ شلّیك ۱۱ـ پرداخت (بهره از فرهنگ جیبی)

دَیسَق: پارسی تازی گشته لاروس، دیسه ۱ـ سپید، درخشان ۲ـ سینی سیمی ۳ـ روسنایی ۴ـ بیابانِ فراخ ۵ـ سپیدموی ۶ـ آوَند ۷ـ پیمانه ۸ـ راه دراز ۹ـ تالاب پُر

دیسك: Disque . فرانسوی، گِرده

دیسکریمینیشن: Discrimination . انگلیسی، جُداسازی (فرهنگ فنی)

دیسکوردانس: Discordance . فرانسوی، ناهَمشیبی، زبانزد زمین شناسی (قریب)

دیسلوکاسیون: Dislocation . فرانسوی، گُسَلِش، زبانزد زمین شناسی (قریب)

دیسیپلین: Discipline . فرانسوی، انگلیسی، سُرُوشِگی (= انضباط، فرهنگ پهلوی)

دَیشار: پارسی تازی گشته (لاروس)، دَیسار، از گیاهان

دیشلَمه: تُرکی، گازنگیر، چایِ تلخ (عمید)

دَیصان: ۱ـ کج شُدَن ۲ـ اَریبیدَن ۳ـ هَرسویی ۴ـ شادیدَن ۵ـ خواری ۶ـ دست تکان‌دادن ۷ـ گُریختَن، از جنگ (آنندراج)

دیفتِری: Diphtérie . خُناك (= خُناق)، بادزَهره، از بیماری ها

دیفتونگ: Diphtongue . فرانسوی، آوآمیزه، به واژه ای گفته می شود که هرچند تك‌آوا می نُمایاند ولی از دوآوا ساخته شده، برای نمونه: کِه، سِه، نه

دیفراکشن: Diffraction . انگلیسی، پَراش: درکوهه ها (= امواج) (فرهنگ فنی)

دیفراکشِن اَنگِل: Diffraction Angle . انگلیسی، گوشه‌ی پَراس (فرهنگ فنی)

دیفرانسیل: Differentiel . فرانسوی، جُنب‌بَخش، در خودرو ۲ـ فزونی. دَرانگارش، فرور

دیفروجاس: دیفر وغس = دیبرجاس

دیفره: Différé ، فرانسوی، دیر فرست (فرهنگستان)

دیفساقوس: Dipsakos ، یونانی تازی گشته، توسک، از گیاهان

دیك: ۱ـ خروس ۲ـ مهربان ۳ـ بهار ۴ـ دیگپایه

دیكُ البَحر: ماهی خورك، از توتی ماهیان دریای سُرخ (لاروس)

دیكُ الخَلَنج: تیهو، تیهوك، از پرندگان

دیكُ الرّومی: فیسا (= بوقلمون، آنندراج)

دیكُ الكرم: پوپك، شانه سر، از پرندگان

دیكتاتور: Dictateur ، فرانسوی، ساستار (= فرمانروای مُستبد، فرهنگ پهلوی)

دیكتاتوری: ساستاری

دیكُتومی: Dichotomy ، انگلیسی، دوبخشی (سنجش خردناب)

دیكته: Dictée ، فرانسوی، نیپیك، (فرهنگ پهلوی)، گونویسی

دیكروئیسم: Dichroïsme ، فرانسوی، دورنگی گری (قریب)

دیكسیونِر: Dictionnaire ، فرانسوی، واژه نامه

دیگنیتی: Dignity ، انگلیسی، زَریو (= وَقار، برهان)

دُئل: بچه گُرگ، بچه شُغال (لاروس)

دیل: Deal ، انگلیسی، سودا

دیل بِلمَز: ترکی، زَبان نَدان، زبان نمی دانَد

دَیلَم: ۱ـ موران ۲ـ دُرّاج، زُراج، از پرندگان ۳ـ سَنگخواره، نَر ۴ـ سَختی ۵ـ رَنج

دیلما: Dilemma ، انگلیسی، بُن بَست، زبانزد فرزانی

دیلماج: ترکی، تَر زَبان (= مُتَرجم)

دیلووین: Diluvien ، فرانسوی، توفانزاد (فرهنگستان)

دِیَم: (تك: دِیمَة)، بَش ها، بارانخورها

دَیم، از دِیمَة: در فارسی، بارانخور، بَش (برهان)

دَیماس: ۱ـ كُنام، لانه ی جانوران ۲ـ گُلخَن ۳ـ گرمابه (آنندراج) ۴ـ سیاهچال (لاروس) ۵ـ گور ۶ـ خانه ی زیرزمینی، زیركَد

دیمُرفیسم: Dimorphisme ، فرانسوی، دوریختی (قریب)، دوتاشِه ای

دیم لایت: Dim-light ، انگلیسی، زیرشید

دَیموم: كَویر

دَیمُومَة: بیابان فراخ (لاروس)

دیمومَة: بَرجایی، هَمیشگی (معین)، دیرَند (سنجش خردناب)

دَیمَة: باران پیوسته (آنندراج) بَش،

دَیمی: ۱ـ بَشی ۲ـ بی بَررسی

دَین: وام، بِدِهی (فرهنگستان)، وام‌زَمانـدار، مَرگ

دین: Dyne . انگلیسی، نیر، یکانِ نیرو

دین: هَنبـاز در ایرانـی و سامی ۱ـ دین، دِین (فرهنگ پهلوی) ۲ـ نام روز بیست و چهارم در هر ماه ایرانـی ۳ـ راه، روش ۴ـ آیین ۵ـ بینِش ۶ـ رسیدِگی

دینـار: تازی گشتـه، دِینار (فرهنگ پهلوی)، دُرُست، خواست دینـار شاه پنج هزار، کرد با آن دُرُست یافته یار (سنائی)

دینار اِشمُر: دُرُست شمار، پارسی است

دینـاری: پارسی است، گونـه‌ای از جامـه‌ی ابریشمین

دینُ العَجائز: دینِ پیرزَنان

دینـامو: Dynamo . فرانسوی، وَرتِنا (بهره از فرهنگ پهلوی)

دینـامـومِـتـافُـرمـیسـم: Dynamométamorphisme . فرانسـوی، دِگرگونی جُنبِشی (قریب)

دینـامـومِتـر: Dynamomètre . فرانسوی، نیروسَنج (معین)

دینامیت: Dynamite . فرانسوی، تراکار

دینـامیك: Dynamique . فرانسوی، پویا، نیرو ویك (سنجش خردناب)

دَینَـة، دَینَـه: ۱ـ وام زَمانـدار ۲ـ بارانِ نَرم، نَرمـه باران (گویش گیلکـی) ۳ـ گران دادَن (آننـدراج) ۴ـ مَرگ اَنگیز ۵ـ ستـایِش (لاروس)

دَیندار: وامدار

دینسـافـوس، دیفسـاقـوس: توسَك (گویش شیرازی)، کوك سَگ، از گیاهان

دیوار حَدّ فاصِل: partition wall ، در انگلیسی، تیغه

دیوار ساحِـلی: Sea dike دَر انـگـلیسـی: کَراندیوار

دیوار صَندوقه: دیوار کارسانه

دیوار مُشتَرِك: party wall ، در انگلیسی، دیوارِ هَنباز

دیوارهٔ حائل: تیغه بَند

دیوالِنت: Divalent . انگلیسی، دوگُنجایی

دیوان: پارسی تازی گشته، دیوان

دیوان بیگی: دیوان بَغی، ۱ـ گونـه‌ای از کبوتر ۲ـ سالار دیوان دادگستری، در زمان صَفَویان

دیوانِ جَزا: دیوانِ کیفَر (فرهنگستان)

دیوان عالی تَمیز: دیوانِ دادرِسی کشور (فرهنگستان)

دیوانِ قیامَت: دیوانِ رَستخیز

دیوان محاسبات: هَمارستان

دیوانـه‌مزاج: کالُفته (برهان)، هَلَك (فرهنگ پهلوی)، خُلَك

دیواید: Divide، انـــگـــلیســـی، بَخش کَردَن، ویناَرِش (فرهنگ پهلوی)

دیوایدِبـل: Dividable، انگلیسی، بَخش‌پَذیر (فرهنگ فنی)، ویناریك

دیوایدر: Divider، انــگــلیـســی، بَخـشـیاب (فرهنگ فنی)، وِیناراك

دیوایدِرس: Dividers، انگلیسی، پَرگارسوزنی (فرهنگ فنی)

دیوایدنـــد: Dividend، انـگـلیســی، بَخشی (فرهنگ فنی)، ویناری

دَیّوث: غَرچه (برهان)، دَراره (برهان)، دَنگِل (برهان)، پَژوَند (معین) بازَن (آنندراج)

دَیّوث ناظـــر: کَشیخـــان (برهـــان)، دَنگِـل (برهان)، کَردَنَك (برهان)، کسی که هَمبستری زن خود را با مرد بیگانه ببیند و دَم نَزَند

دَیّوثی: غَرچگی

دیود: Diode، فرانسوی، دُوراه (فرهنگستان)

دیورژ: Diverge، فرانسوی، واگراییدَن

دیورژانس: Divergence، فرانـــســـوی، واگرایی (فرهنگ فنی)

دیورژانس تئورم: Divergence theoreme، فرانسوی، نَهاده‌ی واگرایی

دیورژان لِنـز: Divergent lense، فرانسوی، بُلسیكِ واگَرا (بُلسیك، از بُلس = عَدَسی)

دیورژن: Diversion، انگلیسی، واگَرایش

دیورژن رود: Diversion road، انـگـلیسی = جادّهٔ اِنحرافی: واگَراه

دیورن: Diverne، فرانـــســـوی، رُوزخـــیز (فرهنگستان)

دیوسیرَت: دیو سِرِشت

دیوغول: غُمباد، گوآتر: جَخش، چَخش

دُیوك: (تك: دِیك)، خروسان

دُیوم: (تك: دِمَة)، بَش‌ها، باران‌های پیوسته

دَیُّوم: همیشگی (لاروس)

دیومــیدیفیکـــاسیون: Déhumidification، فرانسوی، نَم‌زُدایی

دیون: (تك: دَین)، وام‌ها، وام‌های زَماندار

دیونـــه: Dionaea، لاتـــیـنـی، مَگَس‌خور، از گیاهان

دیوهِیکل: دیودیس (آنندراج)، دیواَندام

دیویزیون: Division، فرانـــســـوی، بَخش (فرهنگستان)

دِیوی لَمپ: Davy lamp، انگلیسی، کانچِراغ

ذ

ذا = ذو = ذی: دارَنده، خُداوَند (معین)

ذَأب: دُشنام، دَریدِگی، گُستاخی (لاروس)

ذاب: ۱ـ آك (= عیب) ۲ـ کاستـی، کَمی ۳ـ گُداخته

ذابّ: ناآرام

ذِئاب: (تك: ذِئب)، گرگان

ذابِح: داغ گُلو، در سُتور (لاروس)

ذابِحَة، مَونث ذابِح: چینَك (فرهنگ پهلوی)، هَر دام رَوا گُوشت وَ خوردَنی

ذابِر: دانِش پَرَست

ذابِل: ۱ـ باریك ۲ـ لاغر (لاروس) ۳ـ پَژمُرده، پلاسیده ۴ـ خُشك لَب (بهره از آنندراج)

ذابِلَة: مؤنث ذابِل: سُست پِلك (لاروس)

ذات: پارسـی تازی گشتـه، زات (فرهنـگ پهلوی) (ذبیح بهـروز) ۱ـ زاد ۲ـ دارَنده، دارا (لاروس) ۳ـ پِشین، واوَر (= حقیقت، پهلوی) هرچیز، آنچـه چیزی بدانگونه زاده شده و پدید آمـده (آننـدراج)، گوهَـر (لاروس) (فرهنگ پهلوی)

ذاتـاً: نَهـادی، سِرِشتی (واژه های فارسی)، چهره ای (بهره از فرهنگ پهلوی)

ذاتُ الأجراس: مارِزنگی (لاروس)

ذاتُ الاوتـار: رُودجامه (معین)، هَرابزار خُنیا که سیم دارد

ذاتُ البـروج: گوهَـرِ بَرج ها (بَرج = بُرج، فرهنـگ پهلوی)، گوهـرِ آبامان (آبام = بُرج، برهان)

ذاتُ البَطن: درونرُوده، اَندرونه

ذاتُ البَین: ۱ـ سودا، داد و ستد ۲ـ میانجی ۳ـ جاَوْر (= حال، برهان)، جاتَك (فرهنگ پهلوی)

ذاتُ الجَنب: بَرسام (برهان)، از بیماری ها

ذاتُ الحافِر: سُمدار

ذاتُ الحُبَك: گوهرآذین، گواژ: آسمان

ذاتُ الحَدّ: مَرزیَله، مَرزِ اَبیجاك (= قَدرمُطلق)، زبانزد اَنگارش

ذاتُ الحِلَق: چَرخکوده، ابزاری که آسمان و رفتار ستارگان را نشان می دهد

ذاتُ الرِقاع: کُن ومَکُن، گونه ای پِشك با قرآن

ذاتُ الرِّئة، ذاتُ الریه: سینه پهلو، از بیماری ها

ذاتُ الشُّعاع: پَرتونُما، از ابزارهای اخترماری

ذاتُ الشُّعبَتین: بُلنداسَنج، از ابزارهای اخترماری

ذاتُ الشِمال: دَستِ چپ، گُواژ: گناهکاران که در رستخیز کِردارنامه ی آنان را به دَست چَپشان دهند

ذاتُ الشَّوُر: دَخشاك نَدیده (دَخشاك = خونِ حیض، فرهنگ پهلوی)

ذاتُ الشیء: پِشین: (آنندراج)، روان (= نَفس)، گوهَر، نهاد (لاروس)

ذاتُ الصدور: ۱ـ اندیشه ها ۲ـ نیازها (معین)

ذاتُ الصُّوَر: دارنده ی چهره ها

ذاتُ الصُّوف: پشمینه پوش، هر جانور پشم داری

ذاتُ العِماد: خداوندِ ستون ها

ذاتُ العَین: چَشمدَرد

ذاتُ القَرنَین: مارِ شاخدار (لاروس)

ذاتُ الکَبِد: آماسِ جگَر، از بیماری ها

ذاتُ الکُرسی: خُداوندِ تَخت، از چهره های سِپهری

ذاتُ المِخلَب: چَنگالدار (معین)

ذاتُ النُّخاع: بیماری مَغزتیره

ذاتُ النَّفَسین: ماهی خَزَنده

ذاتُ الیَد: دارایی، خواسته (معین)

ذاتُ الیَمین: دستِ راست، گواژ: راستکاران که کردارنامه را به دست راستشان دِهَند

ذاتِ بَحت: ناب زاد، زادِناب، هَستی (برهان)

ذاتیّ: زاتیك (فرهنگ پهلوی)، نهادی (لاروس)، گُهَریك (فرهنگ پهلوی)، چهریك

ذاتیّة: مؤنث ذاتی، زادی، زاتیك

ذاجل: ستَمکار

ذاخِر: ۱ـ فَربه (آنندراج) ۲ـ گَنج نِهَنده (معین)

ذارِع: ۱ـ خیکچه ۲ـ چابُکدَست، زَن ۳ـ شُترفَراخ گام، ماده (لاروس)

ذاریات: (تك: ذارِیَة)، بادها

ذاعِر: ۱ـ ترسنده ۲ـ پلید، ناپاك (لاروس)

ذاغِیَة، ذاغِیَه: خودنُما، خودآرای، زَن

ذأفان: ۱ـ مَرگ ۲ـ زَهرِ کُشَندِه

ذاقنـوبـداس: Daphnoéides ، یونانی تازی گشته، تابمَكِ کوهی = مازریونِ کوهی

ذاقِنَـــة، ذاقَنـــه: زیرِ زَنَـــخ ۲ـ بالای شِکَم (آننداج).

ذاقی، ذافنی: Daphne ، دِه‌مَست از گیاهان = درختِ غار، برهان، از گیاهان

ذاكَ: آن (آنندراج)

ذاكِر: یادکُنَنده، نیایِشگَر، نام‌بَرَنده

ذاكِرَة، مؤنث ذاكِر: یادِه‌بُد (برهان)، اَیاد، وَرم (فرهنگ پهلوی)

ذاكی: تیزبوی (لاروس)

ذاكِیَة: بویِ تُند

ذال: ۱ـ به شتاب رفتن (آنندراج) ۲ـ درازشُدَن ۳ـ شوخ چشمی

ذألان: ۱ـ گرگ ۲ـ شغال

ذالك: آن

ذامّ: ۱ـ نِکوهِش (لاروس)، آك نَهادن

ذأم: ۱ـ خُرداَنگاری، دَستِ کم گیری ۲ـ راندَن ۳ـ رُسوا کردَن

ذانِـب: پَستــارا (پَستــار = عقب، فرهنــگ پهلوی)، دُنباله‌رو

ذانك: ایشان، آن دو مرد

ذاهِب: ۱ـ رَوَنـده ۲ـ دَرگُذَرنده (آنندراج) ۳ـ کوشَنده (معین)

ذاهِل: فراموشکار (معین)

ذائِب: ۱ـ گُدازیده، بَخسیده ۲ـ بَخسانَنده

ذائِـد: ۱ـ پَس‌زَننـده، دورکُننـده (بهره از آننــدراج) ۳ـ پاتــاِرراستی (پاتـار = حامی، فرهنگ پهلوی)

ذائِـر: ناســازگار، ناســازوار، زنی که با شوی سازگار نیست (آنندراج)

ذائع: آشکارا

ذائِق: چَشندَه، مَزه‌سَنج

ذائِقَة، مؤنث ذائِق: چَشایی

ذائِل: دامَن‌دار، زِرِه درازدامان (لاروس)

ذَبّ: ۱ـ لَرزان ۲ـ گاوکــوهــی (لاروس)، گاودَشتی (آنندراج)، کَل

ذُبـاب: نامِ رَمَن (= اسم جمـع) تكِ آن ذُبـابَة است، مَگس، پَشه، کَبت، کَلیز (= زنبور)

ذُباب: ۱ـ دیوانگی ۲ـ بَدبیاری ۳ـ مَردُمك، در اَسپ ۴ـ مَردُمَكِ چَشم ۵ـ مَرگامَرگ

ذُبـابُ السَّیف: لَبـه‌ی شمشیر (لاروس)، دَمِ شمشیر، تیزی دَندان (بهره از آنندراج)

ذُبابُ الاُذُن: لَبه‌ی گوش

ذُبابُ الحنّاء: شکوفه‌ی بَرناك

ذُبـابَة، واحد ذُباب: ۱ـ یك مَگس، یك کَلیز ۲ـ مَگَسَك، از چهره‌های سپهری ۳ـ بازمانده

ذُبابَةُ الاصطَبلات: خَرمَگس (لاروس)

ذُبابَةُ البَساتین: مَگَسِ بوستانی (لاروس)

ذُبابَةُ البیوت: مَگَسِ خانگی (لاروس)

ذُبابیّات: مَگَسوارگان

ذُبابی: مَگَسِ سَبز (آنندراج)

ذَباح: ۱ـ پاره کَردَن، شِکافتن ۲ـ گلو بُریدَن ۳ـ خَبـه کردن (بهـره از آننـدراج) خُروسَـك (لاروس)

ذُباذِب: ۱ـ دامَن، ۲ـ جامه کِنار، کِناره

ذِبـار: (تك: ذَبـر)، نامـه‌ها، زبان‌ها، سخن‌ها، کوه‌ها

ذَبـارَة: ۱ـ نیك نگریستن ۲ـ نیك دَریافتن ۳ـ نیك فَراگِرفتن ۴ـ رَوان خوانْدَن (آنندراج)

ذُبال: زَخمِ پَهلو

ذُبال: (تك: ذُبالَة)، پُده‌ها، پوده‌ها

ذُبُّ الرِّیاد: گاودَشتی، کَل (معین)

ذُبالَة: پوده، کُنَه (فتیله)

ذُبّان: پَژمرده، از تشنگی و جُز آن (لاروس)

ذُبّان: مَگَس (لاروس)

ذُبّانَة: یك مَگَس

ذَبَب: ۱ـ پَژمُردیدَن ۲ـ خشك لَبی

ذَبـح: ۱ـ نای بُری ۲ـ شکـافتَن ۳ـ گشـودن (آنندراج)

ذِبح: ۱ـ دامِ کُشتَنی ۲ـ گوسپندِ پَزش (= پَزش = قُربانی، فرهنگ پهلوی)

ذُبَـح: ۱ـ زردَكِ دَشتی ۲ـ آتش‌زَنَه، گونه‌ای از غارچ شیرین و خوراکی

ذَبـحُ النَّبیّ: سِپهره‌ی فَرنگی: Cut throat، در انگلیسی

ذَبحَة، ذُبحَة: خُناك، خروسَك

ذَبحَةُ الصَّدریَة: خُناكِ سینه، خُناكِ خونی

ذَبذَب: زَبان (لاروس)

ذَبـذَبَة: ۱ـ زَبان ۲ـ آویزه، آنچه برای زیور به کَجاوه آویزند (لاروس)

ذَبـذَبَـة: ۱ـ آوَنگیدن ۲ـ رَنجاندَن ۳ـ جا به جا کردن ۴ـ گُمان

ذَبر: ۱ـ نِبشتن ۲ـ دبل نَهادَن (دبل = نقطه) ۳ـ با شتـاب خوانـدَن (آننـدراج) ۴ـ آمـوختَن، یاد گرفتَن ۵ـ نیك نگریستن ۶ـ دَریافتَن

ذَبَر: خشم گرفتن

ذِبـر: آسانخوان، نوشته یا ماتیکانی (= رساله) که به آسانی خوانده شود

ذِبر: ۱ـ نامه، نوشته، ماتیکان ۲ـ سُخن ۳ـ زبان ۴ـ کوه

ذَبل: ۱ـ پَژمردگی، تُرُنجیدِگی ۲ـ باریك میانی،

لاغری ۳ـ خُشکیدگی

ذَبل: ۱ـ آغاز جوانی (لاروس) ۲ـ باخه، سَنگ‌پشت، زمینی یا دَریایی ۳ـ پَشتِ ماهی، استخوانِ ویژه یکی از آبزیان که از آن شانه وَ دَست برنجن سازند

ذَبل: بی فرزندی، دَرزن (لاروس)

ذَبلاء: خشک لَب، زَن (لاروس)

ذَبلَة: ۱ـ پشکِل ۲ـ بادِ گَرم

ذُبلَة: پَژمردگی، از تشنگی یا گرما

ذَبوبَة: پُرمَگس

ذُبول: ۱ـ تُرُنجیدگی، تُرُنجش، زبانزدِ فرزانی ۲ـ نَزاری ۳ـ کاهیدگی

ذَبیح: ۱ـ نای بُریده ۲ یَشتاری، یَزش، کُرپان

ذَبیحُ‌الله: یَزِش خُدا، دَر باوَر یَهودان اسحق فرزند سارا، در باوَرِ مسلمانان اسمعیل

ذَبیحَة: مؤنث ذَبیح، یَزِش، یَشتاری، نای بُریده

ذَجّ: ۱ـ بازآمَدَن ۲ـ نوشیدَن

ذَجل: سِتَم کَردن (آنندراج)، سِتَم

ذَح: راندَن، دورکردَن

ذَحّ: ۱ـ سیلی زَدَن ۲ـ شکافتَن ۳ـ کوبیدَن

ذَحج: ۱ـ خراشیدَن ۲ـ جابه‌جا کردَن ۳ـ دورافکندن ۴ـ جُنباندَن

ذَحل: ۱ـ دُشمنی، کینه ۲ـ کین خواستن (لاروس)

ذُحول: (تك: ذَحل)، کینه‌ها

ذَخائِر: (تك: ذخیرة)، آمُرغ‌ها

ذَخر: ۱ـ پنهان کردَن، پنهاناندَن ۲ـ اَندوختن

ذُخر: ۱ـ پَس انداز ۲ـ اَندوخته

ذَخیرَة: آمُرغ (برهان)، بون، گَنج (فرهنگ پهلوی)، سِتَنج (برهان) پَس‌اَفکَند (برهان)، پَس‌اَنداز، ساز و بَرگ (لاروس)

ذَخیره خانه: خَرمنگاه، اَنبار، اَنبارخانه (آنندراج)

ذخیره شُده: پَس‌اُفتاده (برهان)، اَندوخته (فرهنگ پهلوی)

ذَخیره کردَن: اَندوختَن (فرهنگ پهلوی)

ذَرء: سخن کوتاه (لاروس)

ذَرء: ۱ـ پَراکَندَن ۲ـ بسیارکَردن ۳ـ دانه اَفشاندَن

ذَرأة: آغاز سپیدمویی

ذَرا: ۱ـ پوشِش ۲ـ سِرِشک ۳ـ بَر بادشُدَنی، بَرباد

ذَرائِر: (تك: ذُرّیَة)، فرزندان، بازماندگان

ذَرائع: (تك: ذَریعة)، دَستاویزها، اَبزارها

ذُراب: زَهر (آنندراج)

ذَرّات: (تك: ذَرَّة)، پندِه‌ها، آستِه‌ها (آسته، مَغز کوچك را گویند، آنندراج)، ریزه‌ها، خُردَك‌ها

ذَراح: شیرابه، شیرِ آبکی

ذُرّاح: آله کلُو، از جانوران (معین)، آلاکُلَنگ

ذُرّاحیات: آله کُلو یان

ذُرارَة: پَراکیده، سوده، گَرد (لاروس)

ذَراریّ: (تك: ذُرّیَة)، تُخمه‌ها، آدمیان و پَریان، زایَك‌ها (فرهنگ پهلوی)

ذَراریح: (تك: ذُرّوح)، کاغَنَه‌ها

ذِراع: ۱ـ بازو ۲ـ آرنـج ۳ـ اَریش (فرهنـگ پهلوی)، اَرَش، یَکـانِ درازا (گویش گیلکی)، گَز (معین)

ذَرّاف: شتابان

ذَرانی: سَنگِ نَمَك

ذُراوَة: پَراکیده، بادبُرده

ذَرَب: ۱ـ بَدزَبـانی (آننـدراج) ۲ـ تیززَبـانی، گُشـاده‌زَبـانـی (بهـره از لاروس) ۳ـ دَردِ بی‌دَرمان، بیماری بهبودناپذیر

ذَرِب: ۱ـ زَبـان‌دراز، مَرد (آننـدراج)، بَدزَبان (لاروس) ۲ـ نَشـگَـرده، گَزَنِ کفشـگـران (لاروس)

ذَرَب: ۱ـ بیماری جگر ۲ـ زبان‌دراز، مَرد

ذِرَبَة: ۱ـ زگیل گردَن ۲ـ زبان دراز، زن

ذُرَّة، ذُرَت: باباگَندُم، مَکابج (گویش گیلکی)، جَواری، بَلال، بَلار، از گیاهان

ذَرَّة، ذَرّه: ۱ـ ریزه (آننـدراج)، اَتِم (پهلوی)، ۲ـ گَرد، گَرده ۳ـ مورچه

ذُرَّح: آله کُلو

ذَرع: ۱ـ گَزکَردَن، اَرَشـیدَن ۲ـ گَز، اَرَش ۳ـ تاب و تُوان ۴ـ سِرِشت ۵ـ ناتَـوانی ۶ـ چیرگی ۷ـ پیش اُفتادَن ۸ـ خَبه کَردَن، از پُشت

ذَرِع: ۱ـ گوسـاله‌ی دَشتی ۲ـ گوساله‌ی اَرام (= اَرامَك = وحشی، فرهنگ پهلوی) ۲ـ آز ۳ـ کُشتنگاه (= کَمینگاه، گویش ایلامی)

ذَرِع: ۱ـ بَدزبـان ۲ـ خوش سُخَن، از واژگان دوپهلو

ذِرعان: (تك: ذَرِع)، گوساله‌های اَرام

ذُرعَة: ۱ـ میانجی ۲ـ اَبزارِ پیوند ۳ـ دَستاویز

ذَرف: ۱ـ رَوانی اشك ۲ـ رَوان شُدنِ آب، روانی

ذَرَفـان: روان کردنِ سِرِشـك (آننـدراج)، سِرشکیدَن

ذُرفَة: سوسنِ دشتی، از گیاهان

ذَرَق: شَبدرِ خودرُو، اَسپَستِ دشتی، از گیاهان

ذَرق: پیخال، سرگینِ پَرَندگان

ذَرم: بَچّه اَفکَندَن

ذَرو: ۱ـ باددادَن، باددادنِ گَندُم ۲ـ پَرانیدَن ۳ـ پَریدَن

ذُروَة، ذِروَه، ذِروَت: ۱ـ چَکاد، تارَك، تارَكِ سَر ۲ـ بالا، سَر ۳ـ نوكِ کوهان ۴ـ فَراسوی

ذُرّوح: کاغَنه (برهان)، از جانوران

ذَرور: ۱ـ داروی سوده، داروی چشـم

(لاروس) ۲ـ نَمَکِ خوراك ۳ـ پَرگَنِه، بو یه ای است

ذَرورات: (تك: ذَرور)، داروهـای سوده، نَمَك‌ها

ذَرّه: جیزغال (گو یش گیلکی)، پرنده ای است کوچك

ذَرّه‌بین: ریزبین

ذَرّه‌بینی: ریزَك، خُردَك

ذرّه‌پَروَر: کوچَك‌پَروَر، گواژ: سرپرستِ دِلسوز

ذَرّه‌ذَرّه: تاروتور (برهان)، خُرده خُرده (آنندراج)

ذُرَی: هم‌آوای شُما: (تك: ذُروَة)، بالاها

ذُرَی: ۱ـ باد داده ۲ـ اشكِ ریخته

ذَری‌ء: ۱ـ تازه بَرز ۲ـ تازه کِشته

ذُرِّیَة، ذُرِّیّه: ۱ـ فرزند ۲ـ فَرزندزاده ۳ـ زای

ذَریح: ۱ـ گُروزه (= جَمعیّت) ۲ـ پُشتِه

ذَریحَة: پُشته (لاروس)

ذَریرَة، ذَریرَه: پَرگَنِه، آمیزه ای اَز بوهای خوش (برهان)

ذَریس: اَندُلسی، سُرخبال، تیهو، ازپرندگان

ذَریع: ۱ـ تیزرو ۲ـ فراخگـان (آنندراج) ۳ـ خواهِشگَر (= شفیع) ۴ـ زشت

ذَریعَة: ۱ـ دَستاویز ۲ـ بَست، آن چه دو چیز را به‌هم می‌پیوَندَد ۳ـ کُشنگاه

ذُعـاف: ۱ـ نابـود شُدَن، مَرگِ ناگَهـانی ۲ـ زَهر زودکُش

ذُعاق: داروی کُشَنده (لاروس)

ذُعبان: گُرگِ جوان (لاروس)

ذَعذاع: سخن چین (لاروس)

ذَعذَعة: ۱ـ پراکَندن ۲ـ پَریشانی ۳ـ جُنباندَن

ذُعر: تَرس، بیم (لاروس)

ذُعرَة: ۱ـ دُم‌جُنبانَك، ازپرندگان ۲ـ آکناك

ذُعَریّات: دُم‌جُنبانَکیان

ذُعریَّة: سَخت، سالِ سَخت (لاروس)

ذَعف: ۱ـ زَهرخوراندَن ۲ـ زَهرِ زودکُش

ذَعق: بانگ‌زَدَن، تَرساندَن

ذَعَل: خُستوییدَن (= اعتراف کردن)

ذُعلوق: ساگشیر، از گیاهان دارویی

ذُعلوقیّات: ساگشیریان

ذُعمور: کین‌توز، سَخت کینه

ذَعَن: گردن نهـادَن، فرمـانبـرداری، رام گَشتن (آنندراج)

ذَعور: تَرسَنده، زَن، تَرسَنده ازجَفته (= اتّهام)

ذَعیط: کُشتِه، به نیرَنگ

ذَفاف: خَسته‌کُش

ذُفـاف: ۱ـ شتابنده‌ی سَبُکسَر ۲ـ زَهرِ کُشَنده ۳ـ آبِ اَندَك (لاروس)

ذَفَر: بو بُلَند شُدَن

ذَفَر: تُندی بوی، گَند (لاروس)

ذَفِرمِن المسك: مُشكِ تیزبوی (لاروس)

ذَفِرمِن النّاس: مردِ گَنده بَغَل (لاروس)

ذَفراء: سُداب کوهی، از گیاهان

ذَفِرَة: کَبَردیس، از گیاهان

ذِفرَی: گوشکوژ

ذُفّ: اَندکی آب، کَمی آب

ذَفکَر: تُخم‌بویانَك (بوُیانَك = کَرَفس دَرعبری، آنندراج)

ذَفل: کَترانِ شُل

ذَفوط: سُست، ناتَوان (آنندراج)

ذَفیف: ۱ـ سَبُکی ۲ـ تُند و سَبُك ۳ـ تیزرو ۴ـ شمشیر بُرّان ۵ـ اَندَك ۶ـ خارپُشتِ نَر (لاروس)

ذِق زَدَن: واژه آمیزه ای پارسی است، زِغ‌زَدَن، بهانه گرفتن، کودك و گاه بزرگ

ذُق‌ذُق: پارسی است، زُغ‌زُغ، سوزِش ریش

ذُق‌ذُق کَردَن: زُغ‌زُغ کَردَن، سوزِشِ بُریده‌ی ریش یا زَخم

ذُقَط: مَگس ریزه (لاروس)

ذَقن: ۱ـ چانه ۲ـ سالخورده

ذَقَن: کاچَك، کاچه (برهان)، زَنَخ، از پارسی

ذَقَنُ الباشا: اَبریشمِ هندی، از گیاهان (لاروس)

ذَقَنُ الشیخ، اَفسنطین: خاراگوش، از گیاهان (لاروس)

ذَکا: ۱ـ نای بُریدَن ۲ـ اَخگَر

ذُکاء: خور

ذَکاء: ۱ـ تیزهوشی، زیرَکی، نَیراش (برهان) ۲ـ اَفروختَن، زَبانه کشیدَن

ذِکارة: (تك: ذَکَر)، مَردان

ذِکاوات: (تك: ذَکاوَت)، تیزهوشی ها (معین)

ذَکاوَت: فارسی گویان به‌جای ذَکاء به کار بَرَند (معین)، تیزهوشی، نَیراش

ذِکر: ۱ـ یادکَرد ۲ـ آوازه ۳ـ سِتایِش ۴ـ والایی ۵ـ سَمیز، دَوا (= دُعا، اَوستایی ذبیح بهروز) ۶ـ تَوانا، دِلاوَر، مرد (آنندراج)

ذُکر: یادآوَردن، به‌یاد داشتن

ذَکَر: ۱ـ مَرد ۲ـ فَز (= فحل، برهان) ۳ـ نَره ۴ـ نَرینه

ذَکُر: بُلَندآوازه (لاروس)

ذِکرالحَقّ، = سَنَد: چَك (لاروس)، تَزدِه (برهان)

ذِکرُالمیّت: مُرده یاد

ذُکران: (تك: ذَکَر)، مَردان، نَرینِگان

ذُکران: یادبود، جَشنی است مَرترسایان را

ذِکرجَمیل: نیکیاد

ذِکرحَقّ: یادکَردِ خُدا

ذِکرِ خیر: نیك گفت

ذِکرِ خیرِ کسی کردن: به‌خوبی از کسی یادکردن (فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات)

ذِکرکَردن: نام‌بُردَن، یاد کَردَن

ذِکر گفتن: نیاییدَن

ذُکرَة: ۱ـ آوازه ۲ـ تیزی، در آدمی یا درشَمشیر

ذِکَرَة: (تك: ذَکَر)، مردان، نرینگان

ذِکرَی: ۱ـ یادآوری، یادکَرد ۲ـ پَند، اَندَرز ۲ـ پَتِت (= توبه) ۴ـرَستخیز (بهره از لاروس)

ذُکوَة: فُروزینه، که بدان آتش اَفروزَند (آنندراج)

ذُکور: (تك: ذَکَر)، نَرینگان

ذَکور: یادگیر

ذُکورَة: نَرینگی، مَردی

ذُکوَة: بُگ (= بُخور، فرهنگ پهلوی)، آنچه‌در آتش افکنند تا بوی خوش برآید

ذَکیّ: زیرَك، نِبراشا، تیزهوش، مَرد

ذَکیُّ الخاطِر: تیزهوش

ذَکیُّ الفؤاد: بیداردِل

ذَکیَّة: زیرك، زَن

ذَکیر: یادگیرَنده

ذَکیریّه: شاخه‌ای از گروه زیدیّه، پیروان ذکیر بن صَفوان (فضل بن شادان نیشابوری)

ذِلّ: ۱ـرَوِش ۲ـ خوی ۳ـ نَرمی ۴ـ مهربانی

ذِلُّ الطَّریق: میانه‌ی راه

ذُلّ: ۱ـ خواری ۲ـ خوارگَشتَن ۳ـ فُروتَنی ۴ـ مِهربانی (لاروس)

ذَلاقَة، ذَلاقَت: تیززبانی (آنندراج)، رَوان‌سُخَنی

ذِلال: (تك: ذَلیل)، خواران، خاکیان

ذَلالَة، ذُلالَة، ذَلالَت: خوارشُدَن، فروکاست

ذُلّان: خوار (آنندراج)

ذِلَّة، ذَلَّة، ذِلَّت: ۱ـ خواری ۲ـ گناهکاری

ذَلَق: آسه‌راه

ذَلِق: ۱ـ چیره‌زَبان، تیززبان (معین) ۲ـ تیزی ۳ـزبانِ گویا

ذَلَق: ۱ـ تیزشُدَن: زبان، سَرنَیزه ۲ـ اَفکَندن: سَرگین ۳ـ سُست‌شُدَن

ذَلَق بَیان: نیکوسُخَن، سُخَنوَر

ذَلول: رام، فَرمانبُردار، سَربه‌زیر

ذَلیق: ۱ـ تیززبان ۲ـ سرنیزه‌ی تیز

ذَلیل: ۱ـ خوار، خاکی (برهان) ۲ـ گناهکار ۳ـرام، فَرمانبردار ۴ـ ساده، آسان

ذَلیلاً: خواری، زَبونی (واژه‌های فارسی)

ذَلیلَة، ذلیله، مؤنث ذلیل: خاکی، گناهکار، رام، ساده، زَن

ذَلیلی: خواری، توسَری‌خوری

ذَمّ: نِکوهِش (برهان)

ذِماء: ۱ـ جُنبیدَن، جا به جا شُدَن ۲ـ نیمه جانی، نیمه جان شُدَن ۳ـ نیرومَندی

ذَمائِم: (تك: ذَمیمَة)، نِکوهیدگان

ذِمار: نِگاهداشتَنی، پاس داشتنی، چون آبرو و خانواده

ذَمارَة: ۱ـ دلیری ۲ـ پَس ِ سَر (لاروس)

ذَمام: ۱ـ پایَندانی (= ضمانَت) ۲ـ زینهار ۳ـ هُده (= حق) ۴ـ بایا ۵ـ آبرو

ذَمـامَة: ۱ـ شَرم ۲ـ مهربانی ۳ـ نِکوهِش ۴ـ سَرزَنِش (لاروس) ۵ـ پایَندانی

ذُمامَة: پَس‌مانده، بازمانده، تَه‌مانده

ذَمـامِیة، ذَمـامیه: نِکـوهِشگَران، جبرَئیل را می‌نِکـوهیدَنـد که چرا به‌جای آوردن پیام خُدا برای علیع آن را به محمّدص رسانده (فضل بن شادان نیشابوری)

ذَمر: ۱ـ بَرانگیختن ۲ـ تَرسانیدَن

ذَمِر، ذَمِر، ذِمِرّ: دِلیر (لاروس)

ذَمط: نای بُریدَن، گلو بُریدَن

ذِمَّة: ۱ـ پُرآب ۲ـ کَم‌آب، از واژگان دوپهلو

ذِمَّـــة: ۱ـ پیمـــان، زینهـار ۲ـ پایَنـدانی ۳ـ پذرُفتاری (لاروس)

ذِمّیّ: گَزیت‌گُذار

ذَمَی: بوی بَد (لاروس)

ذَمیل: رفتنِ شتابان

ذَمیم: ۱ـ نکـــوهیده ۲ـ جوش ِ رُخســاره ۳ـ شَبنَم ۴ـ آبِ دَماغ، وینیزَك ۵ـ آبِ ناخوش ۶ـ شیر، از پستانِ زَن

ذَمیمُ الاَخلاق: زشتخوی

ذَمیمَـة، مؤنث ذَمیم: ۲ـ نکوهیده ۲ـ پُرآب ۳ـ کَم‌آب، چون چاه، از واژگان دوپهلو

ذَمِّیَّة، ذَمِّیه: بَدگویان، گروهی که علیع را خُدا می‌دانستنـد و به محمّـدص بد می گفتند که او را آشکار نگردانده (فضل بن شادان نیشابوری)

ذَنّ: مُردَنی (بهره از آنندراج)

ذِن: Zen، چینی، دِن، نام دبستانی که از بَرخورد تائـــوئیسم، Taoism، و بودیسم Buddhism، پدید آمـده، که ذِن دگر گشتـه‌ی دِن اوستـایی و پهلوی باشـد برابر با رَوِش، دین، باور درونی و بینِش

ذِنـاب: دُم‌بَنـد، ریسمانی که دُم ِ سُتور یا اُشتر به تَنگ می بَندد

ذِنابُ الشیء: پایانِ هَرچیز، پایانه

ذُنابَة: پَیرو، دُنباله‌رو

ذُنابَةُ النَعل: نوك كفش (لاروس)

ذُنـــابَـــة الـــوادی و النَّهـر: پایان جوی و رود (لاروس)

ذِنابَة: ۱ـ خویشی ۲ـ جویبار، آبراهه

ذَنابَةُ الدَهر: پایانِ زَمانه

ذنابَةُ الطریق: میانه‌ی راه (لاروس)

ذنابَةُ الوادی: پایانِ تُند ابر و

ذَنائِب: (تك: ذِناب)، دُم بندها

ذَنائِب: (تك: ذنوب)، بَهره ها

ذُنان: آبِ دَماغ، وینیزك

ذُنانَة: ۱ـ نیاز ۲ـ اَندَك ۳ـ مانده ۴ـ مانده ی وام

ذَنَب: پارسی تازی گشته، دُنب، دُنبال، دُنباله، دُم

ذَنب: گناه، ناروا

ذَنَبُ الاَسَد: دُم شیر، خان دوازدهم از خان های ماه، اَودُم

ذَنَبُ التِّنین: اژدهای سِپهر، دُم اژدها، از چهره های سپهری، اژدهادُم

ذَنَبُ الثعلَب: ۱ـ دُم روباه، دُم روباه چَمَنی (لاروس) ۲ـ بارهَنگ، ازگیاهان

ذَنَبُ الجدی: دُمِ بُز، خان بیست و چهارم از خان های ماه، بُنزَه

ذَنَبُ الحِرذَون: تُنده تَره، از گیاهان

ذَنَبُ الخروف: تُنده تَره، از گیاهان

ذَنَبُ الخَیل: ۱ـ دُمِ اَسپ ۲ـ دُم اَسپی، شِنگ چَمَنی (معین)، از گیاهان

ذَنَبُ السَّبُع: بازوره، از گیاهان دارویی

ذَنَبُ السِرحان: دُمِ گُرگ (برهان)، گُرگدَم، بامداد دروغین = صُبحِ کاذب

ذَنَبُ السَّوط: نوكِ تازیانه

ذَنَبُ العَقرَب: گُل کَژدُم، از گیاهان

ذَنَبُ الفار: ۱ـ دُمِ موش ۲ـ بارهَنگ (لاروس)، از گیاهان

ذَنَبُ الفَرَس: ۱ـ دُمِ اَسپی، از گیاهان ۲ـ اَسپدُم، یك سوی چهره ای سپهری که چون ماری دراز است (بهره از آنندراج)

ذَنَبُ القِطّ: دُمِ گربه، از گیاهان

ذَنَبان: سِریش، از گیاهان (لاروس)

ذُنُب: گاومیش

ذُنُبّی: ذَنَبیّ: پارسی تازی گشته، دُم

ذَنَبَة: از ریشه پارسی، دُم

ذَنباتُ النّاس: مردمِ فرومایه (لاروس)

ذَنباتُ الوادی، أوالدَهر: ۱ـ پایان رودخانه ۲ـ پایانِ روزگار (لاروس)

ذَنَن: پَلیدی، سَرگین

ذُنیان: پای شیر، از گیاهان

ذَنوب: ۱ـ دُمدراز ۲ـ پُرموی دُم ۳ـ روزِ بَد ۴ـ بَهره ۵ـ دَهوه ی بزرگ، دولِ بزرگ

ذُنوب: (تك: ذَنب)، گناهان

ذُنوبات: (تك: ذُنوب)، گُناهان

ذو: ۱ـ دارَنده، دارا ۲ـ آن، مَرد (آنندراج) ۳ـ شاهان یَمن که نامشان با ذو می آغازیده: ذویَزَن، ذونُواس (لاروس)

ذُوالأرحام: نزدیکان، خویشاوندان (لاروس)

ذُؤابَة: ۱ـ پیشانی ۲ـ رُستَنگاهِ موی ۳ـ گیسو ۴ـ دَستگیره‌ی شمشیر ۵ـ گیس، از چهره‌های سپهری ۶ـ بالا ۷ـ بالانشینی

ذُؤابَةُ الجبال: بالای کوه

ذُؤابَـةُ الـرَّحل: دُمپوش، پاره‌ای پوستِ آویزان به پالان

ذُؤابَةُ القوم: پیشوای مَردُم

ذُؤابَةُ النَّعل: مَنگوله‌ی کَفش

ذَوات: (تک: ذات)، از ریشـه‌ی پارسـی ۱ـ زادهـا، دارَنـدگان ۲ـ بزرگان مردم، به گونـه‌ی رَمَن

ذَواتُ الاَجسـاد: لاشه‌داران، چهارماه پایانی هَرواره (= فصـل) را بَر سَر هَم بَرِج‌ها یا آبام لاشه‌داران (= بروجِ ذَواتُ الاَجساد) خوانند: خورداد + شهریور + آذر + اِسفَند

ذَواتُ الاَخفـاف: نَرم‌پایان: شُتـر، شُتُـرمـرغ (معین)

ذَواتُ الاَذنـاب: دُمداران: ۱ـ جانورانِ دُمدار ۲ـ ستارگان دُنباله‌دار

ذَواتُ الاَربَع: چارپایان

ذَواتُ الارحام: خویشاوَندان

ذَواتُ الاَصـداف: شَسَن‌داران، جانورانی که شَسَن (= صدف) دارند چه در خشکی و چه در دریا

ذَواتُ الاَظفار: سُم‌داران، جانوران سُم‌دار

ذَواتُ الاَظلاف: سُم شِکافتِگان، جانورانی که سُمِ شکافته دارند چون آهو

ذَواتُ الاوتار: تارداران، رودجامِگان (برهان)، سازهای زِهی

ذَوات الاوتارِ مُطلَق: تارداران یَله، چون سنتور و چنگ

ذَوات الاوتار مُقیَّد: تارداران بَندی، چون تار و کَمانچه

ذَواتُ الثَّدی: پستانداران

ذَواتُ الثَّنایا: دَندان گُرازیان

ذوات الجناحَین: دوبالان (لاروس)

ذَواتُ الحافِر: سُم‌داران

ذَواتُ الحِلَق، = ذاتُ الحِلَق: چَرخه کوده

ذَواتُ الحَوافِر، = ذَوات الحافِر: سُم‌داران

ذَواتُ الخُفّ: ذَواتُ الاخفاف: نَرم‌پایان

ذَواتُ الرِحم: خویشاوَندان

ذَواتُ الرِّحمَین: کیسه‌داران (لاروس)

ذَواتُ السُّموم: زَهرداران

ذَواتُ الشَّعر: مویداران

ذَواتُ الصَّدَف: شَسَن داران

ذَواتُ الصُّدور: اَندیشه‌مَندان

ذَواتُ االصُّوف: پَشمداران

ذَواتُ الظُّفر: سُمداران

ذَواتُ الظِّلف: سُم‌شکافتگان

ذواتُ الفَلقتَین: دولَپِگان

ذَواتُ المِخلَب: چَنگالداران

ذَواتُ المَناسِم: = ذوات الاَخفاف: نَرم‌پایان

ذَواتُ النَّفخ: سازهای بادی

ذَوّاد: دادپاد، دادپادار (= حامی قانون)

ذُواَربَعَةِ اَضلاع: چاربَر (فرهنگستان)

ذُواَربَعَةَ زَوایا: چارگوشه (فرهنگستان)

ذَواق: ۱ـ چشیدَن ۲ـ آزمودنِ کَمان، کشیدنِ زه (آنندراج) ۳ـ نهاد ۴ـ مزه (لاروس)

ذَوّاق: اَندوهگین

ذَواة: پوست، پوسته، دَرگیاهان

ذُوالاَربَع: یك چهارم پرده، زبانزد خُنیا

ذَوالاِقتدار: تَوانا، نیرومَند

ذُوالاِکرام: بَخشَنده

ذُوالاَوتار: رودجامه (برهان)، سازِزِهی، تاردار

ذُوالبَحرَین: دوسَنگِه، چامه ای را گویند که آن را بتَوان در دو سَنگ یا با دو آهنگ خواند. برای نمونه: «بیاضِ عارضِ تو در سَوادِ طُرّهٔ پُرخَم» را می توان به آهنگِ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن و هم به آهنگ مفاعِلَن فعلاتُن مَفاعِلَن فَعلاتُن، خواند (بهره از آنندراج)

ذوالبُحور: چَندسَنگِه، چامه ای که آن را بتوان در سنگ های گوناگون خواند

ذوالبَطن: ۱ـ اَندَرونه (= اَمعاء و اَحشاء) ۲ـ زَه (= جَنین) ۳ـ پَلیدی

ذوالثَّلاثَة، ذوالثلاثَه: کاواك (= اَجوَف)، در تازی به واژه های سه واتی گفته می شود که وات میانی یا وات دویم آن ها «و» یا «ی» باشد.

ذوالثُلث: یك سِیُم پَرده، زبانزد خُنیا

ذوالثُّلثَة، ذوالثُلثَه: سه خوان، نوشته ای که آن را در سه زبان توان خواند: تازی، پارسی و اردو (بهره از آنندراج)

ذوالجَلال: خُداوندِ بزرگ، دارنده ی بُزُرگواری، از فُروزه های خُدایی

ذوالجَلالِ والاِکرام: خداوند بزرگ بخشنده

ذوالجَناح: بالدار، نام اَسپ حسینع

ذوالجَناحین: دوبالـه، بر نام جعفر پور ابی طالب

ذوالحافِر: سُمدار

ذوالحُبُك: شِکَندار

ذوالحَجَّة، ذوالحَجَّه: ماه هَنج، واپسین ماه سال ماهی تازی، زمانِ هَنج (= حَجّ)

ذوالحِجی، ذوالحِجا: خِرَدمَند، باخِرَد، بِخرَد

ذوالحَوافِر: سُمدار

ذوالخاصِیَّة، ذوالخاصیَّه: کارساز، هِنایَنده

ذوالخَمس: یك پنجم پرده، زبانزد خُنیا

ذوالخِیار: تَواندار

ذوالذُّؤابَة: ستاره ی دُنباله دار

ذوالزَّوایاء: گوشه داران

ذوالسَّبع: یك هفتم پَرده، زبانزد خنیا

ذوالسِّت: یك شِشُمِ پَرده، زبانزد خنیا

ذوالشّامَة، ذوالشّامه: خَجَکدار (= خالدار)

ذوالطُّول: خُداوَندِ فَراوانی

ذوالعَرش: دارنده ی تَخت

ذوالعِزّ: اَرجمَند

ذُوالعَقل: خِرَدمند

ذوالعُلی: بُلَندپایه

ذوالفَخر: سَراَفراز

ذوالفَقـار: ۱ ـ مُهـره دار ۲ ـ دودَم، فقار در تازی برابـر است با مهره های پُشتِ آدمی از گردن تا کَمـر. ذوالفقار نام شمشیر ی است که در جنگ «بـدر» به دست مسلمانان افتاد و پیامبر ص آن را به علی ع بخشیدند. برخی گمان کرده اند که نوك این شمشیر دوشاخه بوده، مانند ریش رستم ولی این شمـشیر که در گَنجخـانـه ی توپ کاپی اسـلامبـول نگهـداری می شود بلنـدتـر از شمشیرهای دیگر است و راست و کشیده و بلند به درازای مهره های پشت آدمی و هردو لبه ی آن در دو سوی تیز و بُرَنده، سه شمشیر دیگر در این گنجخانه که گفته می شود از آنِ عمر، ابو بکر و عثمان اند، کَجند و یك دَمه

ذوالـفَـلَك: سِپـهـردار، نام پیامبـر ی است (آنندراج)

ذوالفُنون: هَر بالی (آنندراج)، هَمه دان، هَرکاره

ذوالقـافِیَتین: دوپَسـاوَندی، نُمونه: میوه های لذیذ می خوردم ـ شُکرِ نعمت پذیذ می کردم

ذوالقَدر: اَرجدار

ذوالقَرابَة: خویشاوَند

ذوالقُربَی: خویشاوَند، خویشِ نزدیك

ذوالقَرن: کرگدنِ دریایی (معین)

ذوالقَـرنین: گیسـو دار، گیسدار برنامِ اسکَندر (آنندراج)

ذوالقِعدَة، ذوالقَعدَه: ماهِ رامِش، یازدهمین ماه سال ماهـی تازی که در آن ماه جنـگ را روا نمی دانستند

ذوالقَوافی: چندپَساوَندی

ذوالقُوَّة: ذوالقوّه: نیرومَند

ذوالکُلّ: بازه ی هِنگام، زبانزد خُنیا

ذوالِلّسانَین: دوزَبانه

ذوالمَجد: بُزُرگوار، فَرگاه (واژه های فارسی)

ذوالمَعارِج: خدای آسمان ها

ذوالمَعنیَین: دوچَمی، سَخنی که از آن می توان دوچَم بَرداشت، برای نمـونه از اَهلی شیرازی: به تلخی کوهکن می مُرد و می گفت ـ الهی، جانِ

شیرین را بَقا ده، جانِ شیرین دوچَم دارد، یکی جانِ شیرین که دِلستانِ فرهاد است و دیگری جان، که خود شیرین است

ذوالمُقَدِّمَة، ذوالمقدّمه: پیشگُفتدار

ذوالمکارِم: جَوانمَرد

ذوالمَنّ: بَخشَنده

ذوالمَناقِب: خداوَندِ هُنَرها

ذوالمِنَن: بخشنده

ذوالنّور: خداوندِ روشنایی

ذوالوَتَر: تاردار، ساز زهی

ذوالـوُجـوه: ۱ـ خداونـدِ روی‌ها ۲ـ خُداوَندِ رَوِش‌ها ۳ـ چَند آرِشی

ذوالـوَجـهـین: دوپَـهـلو، سروده‌ای که هَم ستایشگونه وهَم نکوهشگونه است

ذوالـهِـجـرَتین: دودَیدینی (دَیدَین = کوچ = هِجـرة، آننـدراج)، گروهی ازیاران پیامبـر اسلام ص که یك بار به هَبَشِه ودگر بار به مدینه فرا رَفتَند

ذوالیَد: چیره، دارَنده

ذوانتقام: کینه کِش (معین)

ذَوب: گُدازِش، آوِش، ویتـازِش (فرهـنـگ پهلوی)

ذَوب: اَنگبینِ ناب

ذَوبِ آهن: آهَن گُدازی

ذَوَبان: گُداز (فرهنگستان)

ذَوبَحرَین: چَند سَنگه، زبانزدی در دانشِ چامه

ذَوبَة: ۱ـ یکبار گُداختَن ۲ـ مانده‌ی داراك

ذوب شُدَن: گُدازیدَن، ویتـازیستَن (فرهنـگ پهلوی)

ذوب شده: گُدازِه، گُدازیدِه، بَخسانیده

ذوبَطن: شِکَمبار

ذوبَطنَین: دوشِکَمدار

ذوب کَردَن: گُداختَن، آویدَن (ذبیح بهـروز)، آب کردن (فرهنـگ کوچـك)، بَخسـانیدَن (آنندراج)، ویتازِنیدَن، ویتاختَن (فرهنگ کوچك)

ذوتِسعَـةِ الاَضـلاع: نُه بَردار، در هِنـدِسـه به رویه‌ای گفته می شود که دارای نه بَر (= ضلع) است.

ذوثَلاثِ اَلوان: شبدَر، از گیاهان (معین)

ذوثَـلاثِ وَرَقـات: به گونـه‌های شَبـدر گفتـه می شود، سِه بَرگدار، سه بَرگی

ذوثَلاثَة، ذوثَلاثه: ۱ـ سِه‌واتی ۲ـ کنگرِ خَر، از گیاهان

ذوثَلاثَةِ اَلوان: ۱ـ شَبدَر ۲ـ جومانِه، از گیاهان (معین)

ذوثَمـانِیَةِ اَضلاع: ۱ـ هَشت پَهلو، هَشت بَردار ۲ـ هشت گوشه

ذوثَمانیَةِ زَوایا: هَشت گوش، هَشت گوشه

ذوثَمانیَةِ سُطوح: هَشت رویه

ذوجَسَدین: ۱ـ لاشه‌دار ۲ـ دوآخشیجی ۳ـ ستاره‌ی تیر، از آن روی که خانه‌ی آن، دوپیکر است.

ذُوجَلاجِل: زَنگوله‌دار، از ابزارهای خُنیا

ذوجَنَبَتَین: ۱ـ دورَگ (فرهنگستان) ۲ـ دوسویه، نَرماده (فرهنگستان)

ذوجِنسَین: دوگِنی، نَرماده

ذَوح: ۱ـ دُرُشت‌رَفتاری ۲ـ گِردآوردَنِ رَمه

ذوحَسَب: نژاده، پدر و مادردار

ذوحَظّ: بَهره‌مَند

ذوحِفاظ: پرهیزکار، خویشتَن‌دار

ذوحق: = ذی حق: هُده‌دار

ذوحیات: = ذی حیات: جاندار

ذوحیاتی: = ذوحیات بودن: دوزیستی (فرهنگستان)

ذوحَیاتَین: دوزیست (فرهنگستان)

ذوخَمسَةِ اَجنحه: تُرسِه‌توت (= پنطابلون)، از گیاهان

ذوخَمسَةِ اَصابِع: پَنجَنگُشت، از گیاهان، سَرساد (برهان)

ذوخَمسَةِ اَضلاع: پَنج بَر، پَنج پهلو

ذوخَمسَةِ اَغصان: تُرسِه‌توت، از گیاهان

ذوخَمسَةِ اوراق: پنج بَرگی، پَنجَنگُشت، از گیاهان، دلاشوب (برهان)

ذوذُؤابة: گیسودار، دُنباله‌دار، از ستارگان

ذوذَنَب: دُمدار، دُنباله‌دار، از ستارگان

ذَور: تَرساندَن (آنندراج)

ذور: خاك (آنندراج)

ذورأسین: دوسَر (= زَندِ اَعلیٰ)، از استخوان‌های آدمی

ذورَأی: بوشامَند

ذورَحِم: خویشاوَند

ذورَحمَة: بخشایَنده

ذوزَرع: کشتدار

ذوزَغَب: کُرکدار

ذُوزَنَقَة، ذوزَنقه: زَنَخدار، زَنَقَة برگرفته اززَنَخ پارسی است

ذُوزَنَقَة غیرمُتَساویُ السّاقین: زَنَخدارِ ناجور

ذُوزَنَقَة قائمُ الزاویه: زَنَخدارِ راستایی

ذُوزَنَقَة مُتَساویُ السّاقَین: زَنَخدارِ جور

ذوسَبعَةِ اَضلاع: هَفت بَر

ذوستّةِ اَضلاع: شِش بَر

ذوستّةِ سُطوح: شِش‌رویه

ذوسَطوَة: چیرگَر

ذوسِعَة: بِهزی

ذوسَماحَة: بَخشَنده، جَوانمَرد

ذوسنطاریا: Dusenteria ، یونانی تازی گشته، تَرایمان، از بیماری‌ها

ذَوَط: ۱ ـ ناهنجاری آرواره ۲ ـ مردم پَست، به گونه‌ی رَمَن (= به صیغهٔ جمع)

ذَوطَة: زردجولاهِه، از جانوران

ذوظُفر: ناخُندار

ذوظِلَّین: دوسایه‌دار (معین)

ذَوع: از بیخ کَندَن، بَرکَندَن

ذوعِلم: دانِشمَند (لاروس)

ذوعِزَّة، ذوُعِزَّت: گرامی

ذوعُسرَة، ذُوعُسرَت: تَنگدَست

ذوعَشرة اَضلاع: دَه بَر

ذوعِضادَتَین، = آلیداد: گوشه یاب

ذوعَقل: باخِرَد، بخرَد

ذوعَلاقَة: دِلبَسته (معین)

ذوغُصَّة: گلوگیر (معین)

ذوفَقار: مُهره داران (فرهنگستان)

ذوفَلقَة: یَك لَپّه (برهان)، تك لَپّه (فرهنگستان)

ذوفَلقَیتَین: دولَپّه (فرهنگستان)

ذوفَن: هُنَرمَند

ذَوق: ۱ ـ چشیدَن ۲ ـ چِشایی

ذوق بیمار: بَدپَسندی

ذوق زَده: فَرخوش

ذوق زده شُدَن: از خوشی پَردرآوَردن

ذوق کردن: شادی کردن (فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات)

ذوق زَدِگی: فَرخوشی

ذوقناك: سَرخوش

ذُوَلان: ۱ ـ شُغال ۲ ـ گُرگ (آنندراج)

ذَولَق: ۱ ـ تیزی ۲ ـ کرانه‌ی زَبان (آنندراج)

ذُومال: تَوانگَر

ذُومَطالِع: چَندآغازِه، چکامه‌ای که بیش از دو آغازه دارد

ذُومِطرَقَة: چَکُش فِشاری

ذُومَطلَعَین: دوآغازه، چکامه‌ای که دو آغازه دارد

ذُومَعنَیین: دوچَمی

ذُومَغفِرَة: آمرزَنده

ذُوناب: دَونده، چون گربه و سگ و شیر (آنندراج)

ذُونَسَب: ریشه‌دار

ذُونَفس: رَواندار

ذُووَجهَین: ۱ ـ دورویه‌ای ۲ ـ دوآرِشی

ذُوداد: دوُستدار (معین)

ذَوَی: بَرمُرده

ذَوی العُقول: فَرهیختِگان (واژه‌های فارسی)

ذَویل: خشك، گیاهِ خشك (آنندراج)

ذِه: این زن (لاروس)

ذَهّ: زیرَکی

ذَهاب: ۱ـ رَفتن (آنندراج)، رَفت ۲ـ گذاشتن ۳ـ گَردانـدَن ۴ـ به‌سَرآمَدَن ۵ـ بازگفتَن ۶ـ فراموشیدَن ۷ـ ازمیان بُردَن ۸ـ روی آوَردَن

ذِهاب: (تک: ذِهبَة)، ریزه باران‌ها

ذَهَب: ۱ـ زَر ۲ـ زَرده، زرده‌ی مُرغانه

ذَهَبَة، ذَهَبَه: خردِه زَر

ذِهبَة، ذِهبَه: ریزه باران

ذَهَبیّ: ۱ـ زَرین، زَرینه ۲ـ هَموَندِ گروهِ ذَهَبیّه

ذَهَبیّهِ اِغتشاشیه: برون رَفتگـان، از شاخـه‌های سوفیگـری و پیروان عبـدالله برزش آبـادی مشهـدی که از فرمـانبـرداری محمـدنـوربخش جانشین خواجـه اسحق ختلانی سر پیچید و آنان را برون‌رفتگان گویند زیرا خواجـه دربـاره‌ی عبـدالله گفت که او از گروه سرسپـردگان بیرون‌رفتـه است (بهره از فرهنگ معارف اسلامی)

ذَهبیّه کُبـرویّه: رَونـدگان، از شاخـه‌های سوفیگـری و از پیروان نجم‌الـدین الـطامـة الکبری خیوقی

ذَهر: سیاه‌دَندانی

ذَهل: ۱ـ ازیاد بردن، فراموشیدَن ۲ـ سَویسیدَن

ذَهلَة، ذهلَت: سَویس (= غَفلَت، برهان)

ذُهـلول: ۱ـ اَسپِ نیک‌رو (آنـنـدراج) ۲ـ مَردنیك، مَردِ خوب

ذِهن: دانِست (آنـندراج)، یادِه (ذبیح بهروز)، یادبَـد (آنـندراج) یادپـاد، هوشمَنـدی، هوش (معین)، زیرَکی، یاد (عمید)

ذِهنیّ: ۱ـ هوشی ۲ـ دَرونی (معین)

ذِهنیَّة، ذِهنیَه، مؤنث ذِهنی: هوشی، هوش‌پَذیر

ذَهـو: ۱ـ خودبُزُرگ نُمـایی ۲ـ گَردَنـکشی (لاروس)

ذُهـوب: ۱ـ رفـتَـن ۲ـ گُذَشـتن ۳ـ بُردَن ۴ـ دورگرداندَن (آنندراج)

ذُهوب: (تک: ذَهَب)، زَرها، زَرده‌ها

ذُهـول: ۱ـ فَرامـوش کردن ۲ـ سَویسیدَن (= غفلت کردن)

ذَهیب: زَراَندود

ذَهین: زیرَك، باهوش

ذی: خداوَند، دارَنده

ذِی: این زن (لاروس)

ذِئاب: (تک: ذئب)، گُرگان

ذیابیطوس: Diabetes، دیابت، یونـانی تازی گشته، پانیذه، از بیماری‌ها

ذِیاد: راندَن، دور کردَن (آنندراج)

ذِیار: پستان آلای، آمیزه‌ی سرگین و خاك که بر پستـان ستـور مالنـد تا بچگان از شیرخوردن

بازمانند

ذِی الاَربَـع، ذوالاَربَع: یك چارُم ِ پَردِه، زبانزد خنیا

ذِی الحَجَّة، ذوالحَجَّه: واپسین ماه سال ِ تازی

ذِی القُربیٰ، ذوالقُربی: خویشاوَند

ذِی القعدَة: ماه یازدهم سال تازی

ذِئب: گرگ ۲ـ کُلبه

ذِئبان: مانده پشم، مانده موی

ذِئبَة: ماده گرگ

ذی جلالة، ذی جَلالَت: بزرگوار، بُلندپایه

ذی حَقّ: ۱ـ باهُدِه ۲ـ هُدِه‌دار

ذی حَیاة، ذی حیات: جاندار، جانوَر

ذِیخ: ۱ـ گُرگ ۲ـ دِلـیر ۳ـ اَسـپ نِژاده ۴ـ بُزُرگسـالی (لاروس) ۵ـ خوشِـه ۶ـ کَفتـارنَر (آنندراج)

ذیدَخل، ذی دَخل: وابَستِه

ذی رَفعَة، ذی رَفعَت: بُلَندپایه

ذی روح، ذیروح: جاندار

ذی سَعادَة، ذی سَعادَت: بَختیار

ذی شأن: فَرهَمَند

ذیشَرافة، ذیشَرافَت: نژاده، اَرجمَند

ذی شُعور: اَندریابَنده

ذی شَوکَة، ذیشوکَت: فَرهیار

ذی صَلاحِیَة، ذیصلاحیت: شایِسته (معین)

ذَیع: پَراکندِگی

ذی عِزَّة، ذی عِزّت: گِرامی

ذی عِفَّة، ذی عِفَّت: آزرمگین، آزَرمین

ذی عَلاقَة، ذیعَلاقِه: دِلبَسته (معین)

ذَیفان: زَهر ِ کُشَنده (آنندراج)

ذی فِقار: مُهره‌دار

ذی فَلس: یوندار (یون = فَلس، برهان)

ذی فَنّ: هُنَرمَند

ذی قیمَة، ذیقیمَت: اَرزَنده

ذَیل: ۱ـ دامَن (آننـدراج)، تَگین (برهان) ۳ـ پایین ۴ـ دُنبـاله ۵ـ دامَنهٔ ۶ـ گُزارِش، پازَند ۷ـ پایان

ذَیلاً: ۱ـ دَرزیر، پیرامـونِ (واژه‌های فارسی) ۲ـ پَس از این، سِپَس (معین)

ذَیلُ الاَرنَب: خَرگوشَك، از گیاهان .

ذَیلُ الثَعلَب: دُم ِ روبـاه (لاروس)، چاوَسر، از گیاهان

ذَیلُ الشَـوب: دامَـنِ جامـه، دامَـنِ پیراهَن (لاروس)

ذَیلُ الحِسان: دُم ِ اَسپی ِ مُردابی، از گیاهان

ذَیلُ الخروف: اِسپَرَك سپید، از گیاهان

ذَیلُ الریح: بادروبه

ذَیلُ الفـار: دُم‌موشی، دُم‌روبـاه (لاروس)، از گیاهان

ذَیلُ الفَرَس: دُمِ اَسب

ذَیلُ الکَلب: دُمِ سَگ

ذَیم: ۱ ـ آک، آهــوك (= عیب) ۲ ـ نِکــوهش (لاروس)

ذی مَکرُمَة: دَهِشمَند

ذُیوخ: (تك: ذِیخ)، نَرّه کَفتــارهــا، اَسپان نژاده، خوشه‌ها

ذُیوع: (تك: ذَیع)، پَراکندگی‌ها

ذُیول: (تك: ذَیل)، تگین‌ها، پایان‌ها، دُنباله‌ها، دامَن‌ها

◙ **هفتاد مقاله**/(۲جلد) هفتاد و سه مقالهٔ تحقیقی اهداء شده به دکتر صدیقی/ دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار/ چاپ اول ۱۳۶۹-۱۳۷۱

◙ **دیوان حافظ**/متن حروفی چاپ معروف حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الابیات / عبدالکریم جربزه‌دار/ گالینگور/چاپ چهارم ۱۳۷۱

◙ **رباعیات خیام**/دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات/محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی/عبدالکریم جربزه‌دار/ چاپ اول ۱۳۷۱

◙ **حافظ خراباتی**/(۸ جلد گالینگور) شرح مفصل تاریخی و عرفانی اشعار خواجه حافظ/ دکتر رکن‌الدین همایون فرخ/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

◙ **دیوان دقیقی طوسی**/به انضام فرهنگ بسامدی آن/دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۶۸

◙ **جاودانه نسیم شمال**/ متن کامل اشعار و ۱۲ مقاله دربارهٔ سیداشرف‌الدین حسینی/حسین نمینی/ گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

◙ **سگهای جنگ**/فردریک فورسایت/ایرج خلیلی وارسته/چاپ دوم ۱۳۷۰

◙ **بانو با سگ ملوس**/آنتوان چخوف/عبدالحسین نوشین/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰

◙ **رودین**/ایوان تورگنف/آلک قازاریان/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳

◙ **مهاجران**/هواردفاست/باجلان فرخی/چاپ اول ۱۳۷۱

◙ **پرواز شبانه**/آنتوان دوسنت اگزوپری/پرویز داریوش/چاپ دوم ۱۳۶۸

◙ **آوای وحش**/جک لندن/پرویز داریوش/چاپ دوم ۱۳۶۸

◙ **سیذارتا**/هرمان هسه/پرویز داریوش/چاپ سوم ۱۳۶۸

◙ **اسپرلوس**/هرمان هسه/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

◙ **گرگ بیابان**/هرمان هسه/کیکاوس جهانداری/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸

◙ **نابینای نوازنده**/ولادیمیر کورولنکو/گامایون/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸

- سلطان کمپبل/هاموند اینس/ایرج خلیلی وارسته/چاپ اول ۱۳۷۰
- سیمای مرد هنرآفرین در جوانی/جیمز جویس/پرویز داریوش/چاپ اول ۱۳۷۰

- تیرانداز/الکساندر پوشکین/ضیاءالله فروشانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- سایهٔ گریزان/گراهام گرین/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ماه و شش پشیز/سامرست موام/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰
- ماجرای لولاگرگ/هواردفاست/عبدالحسین شریفیان/چاپ اول ۱۳۷۱
- مایده‌های زمینی/آندره ژید/جلال آل احمد و پرویز داریوش/چاپ سوم ۱۳۷۱
- آیین دوست‌یابی/دیل کارنگی/استاد رشید یاسمی/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱
- ولپن / بن جانسن / عبدالحسین نوشین/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲
- وزارت ترس/گراهام گرین/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- دوبلینی‌ها/ جیمزجویس/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- جف سیاهه/تئودوردرایزر/پرویز داریوش/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱
- چنین گفت بودا/براساس متون بودائی/دکتر هاشم رجب‌زاده/چاپ اول ۱۳۷۲
- تاریخ طبری/ (۱۷ جلد)/ محمد بن جریر طبری /ابوالقاسم پاینده
- تاریخ طبری جلد پنجم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳

- تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمدبن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳

- مبادی العربیه جلد اول/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲
- مبادی العربیه جلد دوم/ رشیدالشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲
- مبادی العربیه جلد سوم/ رشیدالشرتونی/چاپ اول ۱۳۷۲
- مبادی العربیه جلد چهارم/ رشید الشرتونی/ چاپ اول ۱۳۷۲

◙ **تفسیر کبیر مفاتیح الغیب**(جلد اول)/ امام فخر رازی/ دکتر علی اصغر حلبی/گالینگور/ چاپ اول ۱۳۷۲

◙ **شرح التعرف لمذهب‌التصوف**/(۵ جلد گالینگور)کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان فارسی/ اسماعیل مستملی بخارائی/استاد محمد روشن/ چاپ اول ۱۳۶۲-۱۳۶۷

◙ **داستانهائی از یک جیب و از جیب دیگر**/کارل چاپک/دکتر ایرج نوبخت/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲.

◙ **ماه پنهان است**/جان اشتاین بک/پرویز داریوش/چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

◙ **موشها و آدمها**/ جان اشتاین بک/پرویز داریوش /چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸

◙ **هنر تئاتر**/ عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

◙ **زاده آزادی** / هوارد فاست/رضا مقدم / چاپ اول ۱۳۷۱

◙ **منطق‌الطیر**/ فریدالدین عطارنیشابوری/ دکتراحمد رنجبر/گالینگور/ چاپ سوم ۱۳۷۰

◙ **طوطیان**/ شرح داستان طوطی و بازرگان مثنوی/ادوارد ژوزف/ گالینگور/ چاپ دوم ۱۳۶۸

◙ **تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام**/کتابی فارسی در ملل و نحل از قبل از استیلای مغول/سیدمرتضی حسینی‌رازی/استادعباس‌اقبال‌آشتیانی/گالینگور/چاپ‌دوم۱۳۶۴

◙ **احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی**/ استاد سیدمحمد تقی مدرس رضوی/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

◙ **هفت بندنای** (جلد اول)/در شرح ۴ داستان مثنوی/ادوارد ژوزف/گالینگور/ چاپ اول ۱۳۷۱

◙ **هفت‌بندنای** (جلد دوم) / در شرح ۵ داستان مثنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ **دستور زبان فارسی**/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۲

◙ آیین **نگارش**/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ ششم ۱۳۷۱

- گزارش نویسی و آیین نگارش/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ چهارم ۱۳۷۰
- روش تحقیق و مأخذ شناسی/دکتر احمد رنجبر/چاپ سوم ۱۳۷۲
- تاریخ تحلیلی اسلام/دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/چاپ دوم ۱۳۷۲
- گزیدهٔ متون تفسیری فارسی/دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/چاپ سوم ۱۳۷۲

- سیاست‌نامه/خواجه نظام‌الملک /استاد عباس اقبال آشتیانی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۹

- برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲]/ دکتر مهدی ماحوزی/چاپ پنجم ۱۳۷۲
- برگزیده اشعار رودکی و منوچهری/دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۲
- آشنایی با علوم قرآنی/دکتر علی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲
- آموزش عالی در جهان/دبیرخانهٔ یونسکو/دکتر نصرت صفی‌نیا، دکتر الماداودیان/ چاپ اول ۱۳۷۰
- تاثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی/دکتر علی اصغرحلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲
- متن و ترجمهٔ کتاب تعرف/کلابادی/دکتر محمدجواد شریعت/چاپ اول ۱۳۷۱
- انسان در اسلام و مکاتب غربی/دکتر علی‌اصغر حلبی/چاپ اول ۱۳۷۱
- تدوین مبانی آموزش برنامه‌ای/دکتر محمدحسین امیر تیموری/چاپ اول ۱۳۷۰

- فن رهبری کنفرانس و ادارهٔ جلسات/دکتر مهدی ماحوزی/چاپ اول ۱۳۷۱
- ترجمان البلاغه/محمدبن عمررادویانی/پروفسوراحمد آتش/گالینگور/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲
- دیوان سیدحسن غزنوی/استاد سیدمحمد تقی مدرس رضوی/چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲

- ترجمه و راهنمای مبادی‌العربیه جلد اول / رشیدالشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد سوم / رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم/ رشیدالشرتونی / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ پاسخ تمرین‌های مبادی العربیه جلد چهارم / دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰

◙ تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۰

◙ تاریخ کامل (جلد سوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۱

◙ تاریخ کامل (جلد چهارم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ تاریخ کامل (جلد پنجم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ هشت مقاله / دکتر احمد رنجبر / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ روانشناسی اجتماعی / لئونارد برکوویتز / دکتر محمدحسن فرجاد و عباس محمدی اصل / چاپ اول ۱۳۷۲

◙ کلک خیال‌انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهور / چاپ اول ۱۳۷۳

کا اجلاس ملتوی کرا کے کمرۂ عدالت سے لوگوں کو باہر
نکال دیا۔

ریل بہہ گئی

راستہ بند ہے

لال منیر ہاٹ ۲۲ اکتوبر ڈسٹرکٹ ٹریفک سپرنٹنڈنٹ
صاحب ویسٹرن بنگال ریلوے لال منیر ہاٹ اطلاع دیتے
ہیں کہ:۔
بونگمی بہار گنج کے راستہ میں شدید سیلاب کی وجہ سے
ریلوے لائن کئی جگہ سے بہہ گئی ہو۔ تمام مسافر و سامان کی
روانگی اس راستہ سے بند کر دی گئی ہے۔ راستہ غالباً ۲۸
اکتوبر تک کھلے گا۔

پوسٹر کی ضبطی

دہلی ۱۹ اکتوبر۔ چیف کمشنر صاحب نے ایک پوسٹر
بعنوان "کرانتی سچل ہو" (انقلاب کامیاب باد) کو
مفویانہ قرار دے کر ضبط کر لیا ہے۔ اس پوسٹر میں بھگت سنگھ
دت کی تصویر بنی تھی۔

سرخ خط لکھنے والے کا مقدمہ

دہلی ۲۰ اکتوبر منی راج ڈھنڈ کا مقدمہ جس پر
سرخ خطوط لکھنے کا الزام ہے ملزم کی علالت کی وجہ